[illegible]

[illegible] خواهد [illegible]

[illegible] مجموع خصوصی

[illegible] معمول بود [illegible]

[illegible] مصروف کرده‌اند و

[illegible] و درست

[illegible]

[illegible] و [illegible] و

اهمیت این آثار هرچه بیشتر و زودتر روشن شود ومحقق عاشق وعلاقه‌مند به‌زودی وآسانی بداند که درهر کتابخانه ومخزنی چه کتابهایی هست وهر کتابی‌رامی‌خواهد درکجا باید بیابد.

البته در این سالها چندین کتابخانه فهرست شده و مخصوصاً مردی چون محمدتقی دانش‌پژوه یك تنه کارهای بسیار با ارزش و سنگینی را به انجام‌رسانیده است ۱ ولی هنوز بسیاری از مجموعه های خطی ایران فهرست ناشده مانده است و کتب خانه های هند و پاکستان و ترکیه راکه نسخ خطی فارسی بسیار درآنجاها نگاهداری می‌شود باید بررسی وفهرست کنیم بخصوص که هنوز درست نمی‌دانیم که در کجاها کتاب خطی هست

سومین اقدامی که باید مورد نظر باشد عکس برداری و تهیهٔ میکروفیلم از نسخی است که منحصر بفرد و یا واجد اهمیت است به منظور آنکه از نابودی معنوی آثار قدیم پیشگیری شود در این‌کار دانشگاه تهران ازسالها قبل پیش‌قدم بوده و بنیاد فرهنگ ایران هم از زمان تأسیس گامهای با ارزش برداشته‌است ولی هنوز هزارها نسخه دراکناف عالم هست‌که باید از آنها عکس‌یا فیلم‌برداشت و در دسترس محققان قرار داد خوشبختانه فهرستی از نسخه های خطی که‌توسط دانشگاه تهران عکس‌برداری شده توسط آقای محمدتقی دانش‌پژوه تهیه گردیده و به چاپ رسیده است و تا چندی دیگر انتشار خواهد یافت

کوشش چهارم دستگاههای علمی مملکت تدوین فهرست مشترکی از کلّهٔ نسخه های خطی فهرست شده است تا معلوم باشدکه از شاهنامه یاگلستان وهر اثر دیگر چند نسخه و درکدام کتابخانه ها موجود و هریك نوشتهٔ کی‌و کجا و کی‌است این‌کار بزرگ را مستشرق نامدار انگلیسی مرحوم استوری آغازکرد و قسمتی عظیم ازکتاب کبیر خود را نیز انتشار داد، ولی عمرش وفا نکرد و اثرش ناتمام ماند دنبالهٔ کار او را جمعی درلنین‌گرادگرفته‌اند که اثر او را به روسی نقل و تکمیل کنند آن دانشمندوصیت کرده است‌که‌مردیت اوس‌کتابدار موزهٔ بریتانیا مجلدات دیگر اثر او را به همان زبان انگلیسی انتشار دهد

در ایران همچنین فکری از چندی پیش در دانشگاه پیش آمد و چون موضوع با بنیاد فرهنگ ایران در میان گذاشته شد این خدمت بزرگ را به اشتراك آغازکرده‌اند کتابخانهٔ پهلوی هم چنین‌کاری را دربرنامهٔ‌کار خود مندرج ساخته است اگر این چهار فهرست مشترك از نسخ خطی فارسی که به مجاذات یکدیگر تدوین می‌شودانتشار یابد کار بسیار بزرگی در معرفی ادب و فرهنگ و تمدن ایران به انجام خواهد رسید

۱ ــ تاکنون سی‌وشش جلد فهرست توسط او یا باهمکاری او انتشاریافته و در همین ایام‌کتابهای‌کتابخانهٔ ملی ملك هم‌به لطف‌وعنایت مخصوص‌جناب‌آقای حسین ملك‌بانی بزرگوار و بلندهمت و دانشمند کتابخانه فهرست شده است .

راهنمای کتاب

شمارهٔ ۱ و ۲ سال دوازدهم

فروردین و اردیبهشت ۱۳۴۸

نسخهٔ خطی مظهر فکر و هنر ایرانی

ایرج افشار

ثبت و ضبط فکر در دوران دراز تمدن بشری به سه قسم عملی شده است: کتابت دستی برصفحه‌های گلی و سنگی و چوبی و کاغذی و ... چاپ آثار با وسایل فنی و صنعتی، حبس و نقل اقوال و اطلاعات بر صفحه و نوار و موج و ماشینهای الکتریکی.

در تاریخ تمدن ایران به معنای تاریخی قلمرو آن، سابقهٔ نسخه نویسی کتاب خطی پردامنه است. این نوع کار در میان آثار باستانی دیگر ارزشی خاص و اعتباری مخصوص دارد. چه افکار کلیهٔ متفکران و دانشمندان و شاعران ما بر این اوراق که اکثراً فرسوده و پاره و چرکین و ناخواناست پس از قرون و روزگاران دراز به‌دست ما رسیده است و امروز می‌توانیم تاریخ حیات ملت نامداری را از آن اوراق کشف و تحقیق کنیم، پس تردید نباید کرد که اهمیت آنها نه از تخت‌جمشید و مساجد اصفهان کمتر است و نه از گنجینه های زرین زیویه و مارلیک که چشم ها را خیره می کند. شناخت ملت و سرزمین ما منحصر به جهانگیری هخامنشی و هنر ساسانی و پهلوانیهای رستم و نقوش زیبای شیخ لطف‌الله نیست. درکنار و همتراز با این مآثر بزرگ و باجلال نسخه های خطی زیبا و پرکار هنرمندانه و کهنه کتابهای فرسوده و شیرازه دررفته داریم که هریک سندی بزرگ و مهم است، هم از حیث خط و هنر و هم از حیث مضمون و اندیشه.

از روزگاری که کتاب نویسی در ایران باب شد تا روزگاری که ما در آن زندگی می کنیم هزاران هزار کتاب به دست نوشته شده، اما مقدار اندکی از آن به روزگاران باقی مانده است. سیلهای بنیان کن، شعله های آتش، جنگها و غارتهای اقوام مختلف، ویران شدن بناهای گلین هریک هزار ها نسخهٔ خطی را از بین برده. دست‌نویس شاهنامه، نسخه های خطی گلستان و بوستان و دیوان حافظ که فردوسی و سعدی و حافظ نوشته بوده‌اند همه از میان رفته است و اگر یک سطر قلم آنها امروز به چنگ می‌افتاد سرفخر به آسمان می‌سودیم و زیارت آنها را بر کافهٔ ملت ایران فرض می‌شمردیم ...

داراب‌نامه و سمك عیار و قصهٔ حمزه و اسکندرنامه که در چند سال گذشته چاپ شده گواه روشنی است که هم از حیث قصه‌سرایی و هم از لحاظ ادبی و هم ازجهت عقاید وآراء ورسوم و آداب قدیم گنجینه‌ای بی‌مثال و زنده است . متونی که در سلسلهٔ انتشارات دانشگاه و بنگاه ترجمه و نشر کتاب و بنیاد فرهنگ ایران برای نخستین‌بار طبع شده است (چون احیاءالملوك و عجائب‌المخلوقات و مهمان نامهٔ بخارا وتاریخ‌یزد والمرقاة وخوابگزاری وتحفه وزین‌الاخبار) همه باعث شناخت ادب ملی و روشنگر تاریخ و فکر ایرانی است و هیچ یك بی‌فایده وناسفته‌نیست هریك وسیله‌ای ومددکی برای محقق‌آیندهٔ ایرانی وتحقیقات اوخواهد بود همهٔ این کتب آثاری است که فراموش شده بود و ادیبان کتابخوان سی چهل سال‌پیش آنها را نمی‌شناختند .

اکنون‌که تا حدی برفواید و اهمیت این آثار وقوف حاصل شد باید‌سعی را در باب جمع‌آوری و نگاهبانی و شناساندن آنها پیش‌کشید .

نخستین و مهمترین‌کارها ایرانیان‌گردآوری این آثار است که دسته‌ای‌از آنها به صورت نسخه های خطی درخانه ها به عنوان مجموعهٔ خصوصی و مال‌ارثی از چشم محقق و دانشمند دور وبرکنار نگاه داشته می‌شود این نسخه ها‌گاه به‌گاه پس‌از فوت صاحب‌مجموعه باروشی سوداگرانه به بازار می‌آید وغالباً متفرق می‌شود . دستهٔ دیگر ازکتب خطی آنهاست که در مزارات و امامزاده ها و بقاع مذهبی و مسجد ها به تصادف از دستبرد‌ حادثهٔ زمان برکنار مانده و به علت احترام عامه به‌امکنهٔ مذهبی آن‌کتب محفوظ مانده است

هنوز هم بسیاری ازکتب مهم ، خواه از حیث متن و خواه از لحاظ هنر ، پاره و پراکنده در صندوقهای مساجد و مزارات طعمهٔ خاك و موش و موریانه‌است و به تدریج از میان خواهد رفت و غم‌برسرغم افزون خواهد شد

برماست‌که این آثار گرانقدر را که مردەریگ فکری ملت ایران است جمع‌کنیم. بایدآنها را خرید و به صورت شرعی و قانونی از طریق اهداء و ضبط از نیستی و نابودی محفوظ داشت و به راستی باید ازکسانی‌که مجموعهٔ‌خصوصی دارند و به علت ذوق و عشق به جمع‌آوری‌کتب خطی پرداخته‌اند ممنون بود که قسمتی از عمر و بعضی از سرمایهٔ خود را براین امر بزرگ مصروف‌کرده‌اند و موجب حفظ عده‌ای‌از این آثار بوده‌اند . مؤسساتما باید باهمت بلند و بارغبت نفایس خطی را از این اشخاص خریداری‌کنند و بدانیم کـه‌گردآورندگان این نوع آثار مردمی هوشیار بوده و خدمتی بزرگ به ملت خودکرده‌اند .

گام اساسی دوم فهرست نویسی نسخه های خطی است تـا‌کیفیت و کمیت و

اهمیت این آثار هرچه بیشتر و زودتر روشن شود ومحقق عاشق وعلاقمند بهزودی و آسانی بداندکه درهر کتابخانه ومخزنی چه کتابهایی هست وهر کتابی‌رامی‌خواهد درکجا باید بیابد.

البته در این سالها چندین کتابخانه فهرست شده و مخصوصاً مردی چون محمدتقی دانش‌پژوه یك تنه‌کارهای بسیار با ارزش و سنگینی را به انجام‌رسانیده است ۱ ولی هنوز بسیاری از مجموعه های خطی ایران فهرست ناشده مانده است وکتب خانه های هند و پاکستان و ترکیه راکه نسخ خطی فارسی‌بسیار درآنجاها نگاهداری می‌شود بایدبررسی وفهرست‌کنیم بخصوص که هنوز درست نمی‌دانیم که درکجاها کتاب خطی هست.

سومین اقدامی‌که باید مورد نظر باشد عکس‌برداری و تهیهٔ میکروفیلم‌از نسخی است که منحصر بفرد و یا واجد اهمیت است بـه منظور آنکه از نابودی معنوی آثار قدیم پیشگیری شود. در این‌کار دانشگاه تهران ازسالها قبل پیش‌قدم بوده و بنیاد فرهنگ ایران هم از زمان تأسیس‌گامهای با ارزش‌برداشته‌است. ولی هنوز هزارها نسخه دراکناف عالم هست‌که باید از آنها عکس‌یا فیلم‌برداشت و در دسترس محققان قرار داد. خوشبختانه فهرستی از نسخه های خطی‌که‌توسط دانشگاه تهران عکس‌برداری شده توسط آقای محمدتقی دانش‌پژوه تهیه گردیده و به چاپ رسیده است و تا چندی دیگر انتشار خواهد یافت.

کوشش چهارم دستگاههای علمی مملکت تدوین فهرست مشترکی از کلیهٔ نسخه های خطی فهرست شده است تا معلوم باشدکه از شاهنامه یا‌گلستان وهراثر دیگر چند نسخه و درکدام‌کتابخانه ها موجود و هریك نوشتهٔ‌کی‌وکجا وکی‌است. این‌کار بزرگ را مستشرق نامدار انگلیسی مرحوم استوری آغازکـرد و قسمتی عظیم ازکتاب کبیر خود را نیز انتشار داد، ولی عمرش وفا نکرد و اثرش ناتمام ماند. دنبالهٔ‌کار او را جمعی درلنین‌گرادگرفته‌اندکه اثر او را به روسی نقل و تکمیل‌کنند. آن دانشمندوصیت‌کرده است‌که‌مردیت اونس‌کتابدار موزهٔ‌بریتانیا مجلدات دیگر اثر او را به همان زبان انگلیسی انتشار دهد.

در ایران همچنین فکری از چندی پیش در دانشگاه پیش آمـد و چون موضوع با بنیاد فرهنگ ایران در میان گذاشته شد این خدمت بزرگ را بـه اشتراك‌آغازکرده‌اند. کتابخانهٔ پهلوی هم چنین‌کاری را دربرنامهٔ‌کار خود مندرج ساخته است. اگر این چهار فهرست مشترك از نسخ خطی فارسی‌که بـه محاذات یکدیگر تدوین می‌شودانتشار یابد، کار بسیار بزرگی در معرفی ادب و فرهنگ و تمدن ایران به انجام خواهد رسید.

---

۱ ــ تاکنون سی‌وشش جلد فهرست توسط او یا باهمکاری او انتشاریافته و در همین ایام کتابهای‌کتابخانهٔ ملی ملك هم‌به لطف‌وعنایت مخصوص‌جناب‌آقای حسین ملك‌بانی بزرگوار و بلندهمت و دانشمندکتابخانه فهرست شده است.

شعر زمان ناپذیر

فریدون توللی

فریدون توللی شاعر نامدار و صاحب سبک معاصر سخنرانی دلپسند و شورانگیز و محکمی در بارهٔ شعر امروز در دانشگاه پهلوی (شیراز) ایراد کرد که به درج آن مبادرت می‌شود و بسبب تعجیل چاپ مقدمهٔ آن میسر شد.

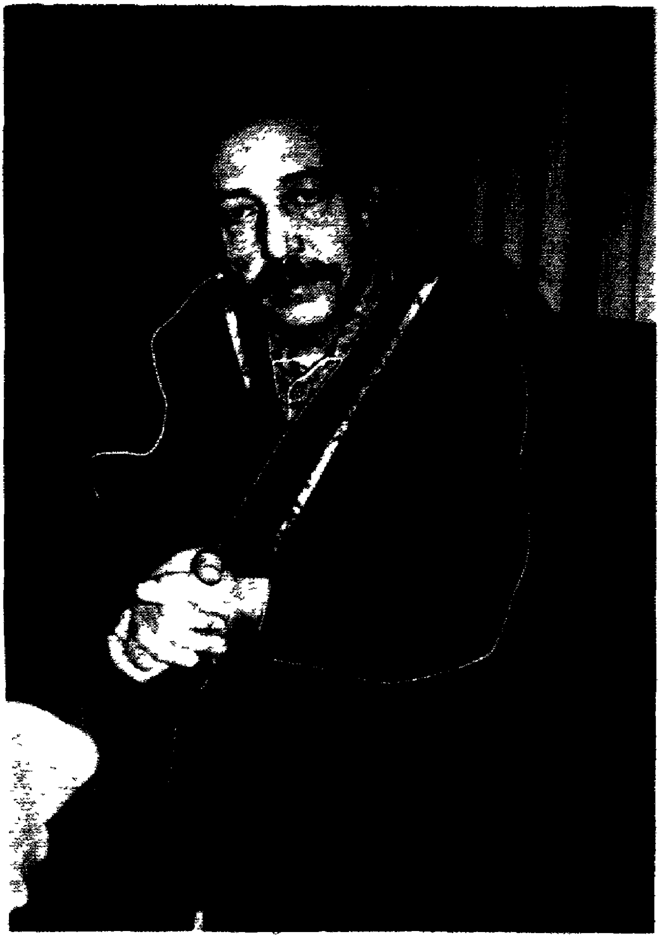
... من از پانزده سالگی، آغاز به سرودن شعر کردم و از همان اوان، طبیعت و زیباییهای آن را به تجلی در محسوس و نامحسوس، دوست می‌داشتم. از آن گذشته، هرجا دیوان شعر یا جنگ و منتخبی از چامه‌پردازی پیشینیان و معاصران می‌یافتم، شاد و سرمست، به خواندن آن می‌پرداختم. تا سال ۱۳۱۷ که مقارن با نوزده سالگیم بود هرچه با تأثیرپذیری از این مطالعات سرودم، بر شیوهٔ قدما بود. ولی از آن پس دلزدگی از تکرار مضامین ذوقی و توصیفی کهنسرایان و بیزاری از تقلید تشابه و تعابیر آنان چنان در من قوت گرفت، که ناچار در اندیشهٔ ابداع طریقی تازه، از شور جوانی مدد گرفتم و زین بر مرکب گستاخی نهادم.

البته در آن هنگام، «افسانه» و قطعات پراکندهٔ دیگری از نیمایوشیج، در منتخبات آثار «معاصرین» و «مجلهٔ موسیقی» انتشار یافته بود که در جای خود تازگیها و زیبایی هایی هم داشت ولی ذوق شیرازی سرشت من، دنباله‌روی از آن شیوهٔ نوظهور را نمی‌پسندید. زیرا نیمایوشیج، که سپس نیز با اختلاف سبک سخن، از دوستانم شدیم، از چشم من بت‌شکنی جسوری مینمود، که چکش بدست، اصنام دیرین بتکده‌ای کهنسال را برخاک ریزد و بی‌آنکه سخنی چند در ناپیدایی خداوند و یکتایی وی بازگوید، پرستندگان آن هیاکل دیرباز را، به دامن بهتی عظیم رها کند. تردید نیست که من در آن هنگام ویرانگری نیما را که وجه اشتراکی هم با احساس من داشت، کاری پرارج می‌شمردم، ولی نمونه های شعری او را، از آن جهت که بکلامی‌سست و ابیاتی معلول و پیوندی خارج از دستور زبان سروده شده بود، شایستهٔ آن نمی‌دانستم که در سرافراشتن کاخ رفیع شعر امروز طرح «پی‌بنا» قرار گیرد.

از اینرو، پس از گفتگو های دراز و دوستانه‌ای که در تهران میان من و او در پیوست، هر یک سرخود گرفتیم و هنگامی که من به سال ۱۳۲۸ دست بکار طبع مجموعهٔ شعری «رها» شدم، ضمن اثبات لزوم برگشودن راهی تازه در سرودن شعر روش سخن‌سرایی نیما را در این زمینه، به دلایل استوار رد کردم.

دیباچهٔ «نافه» نیز که دوازده سال پس از طبع «رها» تدوین شد در تأیید این عقیده سخنانی دارد که بسیاری از صاحبنظران انگشت قبول بر آن نهاده‌اند.

اینک که سخن از نافه و رها به میان آمد، از آنجا که ممکن است پاره‌ای از ادب دوستان به جهاتی چند، به مطالعهٔ مقدمه های مشبع این دو کتاب



فریدون توللی
(شیراز ، نوروز ۱۳۴۸)

عکس از ایرج افشار

توفیق نیافته و در نتیجه از عقاید و نظریات من در بـارهٔ «شعرنو» و شرایط پرداخت آن ، ناآگاه‌مانده باشند، بطور فشرده می‌گویم‌که اولاً من بحر و وزن وایقاع یا به زبان فرانسه «ریتم» را از پایه های اساسی ونازدودنی شعر فـارسی می‌دانم ، ولی در شکستن بحور و تلفیق اوزان و بازی‌کردن با ارکان وزحافات عروضی نیز ـ چنانچه این‌کارها رعایت موازین دیرباز به استادی تمام انجام‌شود اشکالی نمی‌بینم ـ تنها به یك شرط ، وآن اینکه عظمت اندیشه واحساس شاعرانه در شعر دلخواه ، چندان باشدکه سراینده از بیم فداشدن پاسی از آن ، دست بهـ شکستن بحور و ضوابط دیرین زند واین‌کار ، نـه‌تنها در قلمرو شعر ، بلکه در بسیاری از مظاهر طبیعت جاندار و بی‌جان نیز ، ضرورت خاص خویش ، شدنی‌و کردنی است .

اگر همانگونه‌که اناری شاداب و خندان ، پوست خود را از درشتی و بسیاری دانه می‌شکافد ، یا الزام به تندرست بـرکشیدن نوزادی فربه وگرانبار پزشك با وجدان را ناچار به انجام روش «سزارین» می‌کند ، اوزان عروضی را از پرمایگی‌شعر بشکنیم ، این‌کار نه تنهاازدید من رواست ، بلکه ضرور و واجب نیز می‌نماید .

با اینهمه ، دریغ‌انگیز این است ،که امروزه بیشتر خام‌کاران و هنرمندـ نمایانی در به جهان آوردن نوباوهٔ فکرت خویش ، مادرآسا ، تن بـه «سزارین ادبی» می‌سپارند ، که جنین نحیف و بیمار و بـی‌اندام آنان را ، از راه طبیعی بکار بستن موازین عروض هم می‌توان به دامن داوری سخن سنجان نهاد .

اما در بارهٔ «قافیه»که از دیدگاه ذوق سلیم ، درحکم قفل زرین گنجینهٔ ابیات است ، عقیدهٔ من براین است‌که نه‌تنها نغمهٔ شیرین قافیه ، بـا اعلام بستهـ شدن هر بیت، زنگ‌آسا، طنینی بس‌دلاویز، درگوش ذهن شنونده وخوانندهٔ سخنـ سنج برجاخواهدگذاشت ، بلکه از دیدگاه روانشناسی هم ، «نقطهٔ کمك» جادوـ وشی‌است‌که دربه‌یادآوردن اشعار دلخواه ، حافظهٔ بریادسپاران را ، مددی‌بسزا تواندکرد .

آنان‌که با سروده های دلکش ستارگان سپهرادب این مرزوبوم ، چونان حافظ و سعدی و فردوسی و نظامی و خیام ، آشنایی نزدیکتری دارنـد ، نیك می‌دانندکه ترازوی‌ذهن و ذوق‌این نکته سنجان بیهمانند ،گهگاه با چنان‌وسواس و دقتی به‌کار می‌افتاده‌که رعایت قوافی معمول هم ، عطش تشنه سازی آنـان را سیراب نمی‌کرده است. از اینرو ، با توسل به صنعت «اعنات» و «ذوقافیتین» ویا

بازیگری با تکرار واصطکاک خوشایند کلام وحروف، از طریق پرداختن ابیاتی از این دست :

جان بی‌جمال جانان میل‌جهان ندارد
هر کس که این ندارد ، حقا که آن ندارد

یا :

رواق منظر چشم من ، آشیانهٔ تست
کرم نما و فرودآ، که خانه خانهٔ تست

یا :

چشم بدت دور ، ای بدیع شمایل
ماه من و شمع جمع و میرقبایل

گذشته از رعایت قافیه که کمترین موسیقی لازم را با آن طنین خوش و دلاوین، به‌کلام می‌بخشد، در مرواریدبندی این ابیات دلنشین ، از طریق فراوانی و برخورد «جیم‌ها» در شعر نخست و تکرار «خانه» در بیت دیگر ، و رعایت لطف‌انگیز یاء همزه‌دار «شمایل» و «قبایل» در واپسین شعر ، که خود نازک‌کاری دیگری خارج از وظیفهٔ فنی قافیه پرداز است ، حافظوش و سعدی‌وار ، چه‌رنجها که برخود هموار کرده‌اند .

داستان این بزرگمردان نغمه‌پرداز ، داستان چابکسواری چیره‌دست‌است که درپرش ازموانع وغلبه برحریف ، درست در آن هنگام‌که دیگر هیچ‌هماوردی در میدان او نیست ، عطش ناسیراب برتری جویی خویشتن را بدین آرام بخشد که دیگربار ، یکه‌وتنها ، بهمانع چوبین نزدیک شود و با دست خویش آن مانع مدرج را از نقطهٔ آخرین «رکورد» به برترین حدنهد و آن‌گاه هی‌زنان‌ورکاب‌کشان ، به پایان تاختنی‌گرم ، سمند هنرنمایی خود را از ستیغ آن مانع‌پرخطر، نرم و آرام ، به دیگرسو فرود آورد .

از اینرو، آنان‌که بهطرد «قافیه» از شعر معتقدند و از سرمغلطه، رعایت آنرا سبب‌گمراهی وپرت‌افتادگی ازبیان می‌شمرند ، از چشم من ، شهری‌بچگانی نازپرورد و نادیده سمندند‌که چون روزگاری از سرتفنن و تقلید ، کودک‌آسا ، برپشت هیونی‌کوه پیکر جسته و از پس لختی‌چند ، ذلیلانه به خاک درافتاده‌اند ، برجای سرزنش خویش و فراگرفتن این فن شریف ، فریاد می‌کشند‌که همهٔاسبان خوب و چابکسواران محبوب‌را از صفحهٔ روزگار نابود بایدکرد !

نقش‌لطیف دیگری‌که قافیه‌در شعرپارسی بازی می‌کند ، الهام بخشی‌اوست که بیشتر ، به طریق «تداعی معانی» صورت می‌بندد وگاه چنان سراینده را از

یادی به یادی و از اندیشه‌ای به اندیشه‌ای و از احساسی به احساسی می‌کشاند، که بی‌گمان، اگر دست به سرحلقهٔ آن زنجیر نمی‌گرفت، محال بود از پیمودن مسیرعادی فکر وخیال، به‌گنجینه های جادو وش و پرگوهری رسد، که کلید رؤیایی تاراجشان به دیگر سرآن زنجیر افسون، بر بسته است.

«آورده‌اند، که‌میکل‌آنژ، پیکرتراش نام‌آور روم، به‌جای‌آنکه چون‌دیگر حجاران گزینش و نقل مرمرمورد نیازکارگاه را، برعهدهٔ کوه‌بران وسنگفروشان نهد، خود به معدن می‌رفت و ساعتها در میان کوهپاره های‌گونه‌گون شکلی که هیچیك، براندام هندسی نبودند، اندیشمندانه می‌نشست و به‌هریك، چنان ژرف درمینگریست، تا سرانجام قطعه‌سنگ دلخواه را از جهت خرید و تراش‌بازیابد.

در آن نگرش، چه‌رؤیاها و الهام ها که از مغزوی می‌گذشت! فی‌المثل، اگر آن پاره سنگ ناهموار، در قاعده ستبرمی‌نمود و خمیدگی نرمی به نیمهٔ کم حجم‌برین داشت، میکل‌آنژ، به رمزمه با خود چنین می‌گفت، از تراش این‌سنگ انسانی‌می‌توان ساخت‌که‌کرنش‌وار، به جهتی ازجهات خم‌شده باشد.. این دلخواه دوق‌کیست؟اجنایتکاری که‌دشنه به‌دست برقربانی‌خود خم شود؟، پیری‌گوژپشت که عصازنان بگذرد، یا مادرنوازشگری، که برکودك پستان بدهن خویش سرفرود آورد. آه ...گویی تراش آن دوپیکر نحستینم پسند نیست، نه بدین سبب که منظر مادر و فرزند. از قاتل و گوژپشت، دل‌انگیزتر است، بلکه ازاینرو که‌در تراشیدن پای های این‌دو، پاسی‌گران از قاعدهٔ ستبرسنگپاره به هدرخواهدرفت. پس همان به که دست به‌تراشیدن مریمی، مسیح دربر وفراخ دامان زنم، تا قاعدهٔ پرحجم‌سنگ دراین میان دور ریحته نشود»

بدینگونه، میکلانژ، پیکره‌های دلخواه خود را ازدل سنگپاره‌های‌ناهموار برمی‌کشید، همانگونه‌که شاعران چیره‌دست راستین، بسیاری از مضامین لطیف و دل‌انگیز خود را، به روش تداعی معانی، از دل‌قوافی پربرگ و باربرکشیده، الماس‌وارشان به نگین خانهٔ ابیات و اشعار جاودان سپرده‌اند. با اینهمه، عقیدهٔ شخص من بر این است‌که اگر فوران چشمه‌سارضمیر و جریان سیلاب خروشان احساس‌شاعرانه، چنان زورمند باشدکه از بستر ومسیرسنن حرمت انگیز، لبریز شود در هم شکستن سنگ‌بندقوافی را هم می‌توان به هیچ‌انگاشت.

و اما آنچه که درپایه‌ریزی شعرنو (نه‌حرگفته‌وسرودهٔ امروز) بیش از همه گره‌گشای‌کار و مورد عنایت است، شکستن بی‌جای بحور یاطرد بی‌سبب قوافی نیست. چه بسیاری از سخنسرایان چیره‌دست معاصر، در چهارچوب همان سخن

دیرین ، قطعاتی پرداخته‌اند که از هرجهت ، تازه و دلپذیر وماندنی است . به‌عقیدهٔ من شعرنو ، یعنی یك شعر خوب و شایستهٔ امروز، بیش از هرچیز، نیازمند اندیشه و احساس نو است .

فی‌المثل ، اگر منوچهری ، به عهد خود ، برآمدن خورشید گلگون روی بامدادی را از ستیغ البرز ، به خون‌آلوده دزدی سر ازکمینگاه برکرده همانند ساخته و بدینگونه سخنی تازه برزبان رانده است ، دیگر اقتباس و تکرار این تشبیه از طرف شاعر امروز روانیست . ولی همین شاعر ، اگـر دست بـه‌گنجینهٔ ذوق خداداد خود برد و آن منظر دل‌انگیز صبحگاهی را ، به شکفتن سرخ گلی بر دریاچهٔ نیلفام ، یا اخگرفشانی‌آتشی درکبودی دود ، همانند سازد ، از آن نظر که درکار این تشابیه،پای‌تقلید برجای پای استاد دامعان ننهادەو به‌تعبیردگر، زبان برآب‌نبات نیم‌لیس‌گذشتگان نکشیده است،کاری بس‌ارزنـده ودلپسند انجام داده ، البته به این‌شرط که بافت سخن و تعبیرات و استعارات او نیز ، همگی‌تازه و لطیف و دل‌انگیز باشد .

نقش پرارجی ،که‌کلام خوش‌آهنگ و رسا ، یا به‌گفتهٔ دیگر ، سخن‌والای شاعرانه در یك شعرخوب ، اعم از نووکهن ، بازی می‌کند ، چنان نازك و مـؤثر است‌که برسرآن‌کتابها باید نوشت . زیرا ، اندیشه جان شعر و کلام پیکرشعراست و آن ناپیدا را در قالب این پیدا باید شناخت .

ارزندگی سحرآمیز پیکر لطیف ، درکار سرودن شعر، تا بدان‌پایه است که فی‌المثل ، شربتی بی‌طعم و نادلپسند را در ساغری از بلور و خوشگوارترین بادهٔ جهان را در آفتابه‌ای مسین ، به یك هنگام ، فراپیش مانهند و رغبت مارا در نوشیدن یکی از این‌دو به آزمون‌گیرند و شك‌نیست‌که پیمانهٔ خوشتراش‌بلور، باپیشی‌گرفتن از آن ابریق‌ناهنجار سیراب‌گرجان عطشناك ماخواهد شـد و آن شراب ، چون دل مهربانی‌که در سینهٔ دخترکی زشتروی فروکوبد ، بی‌خواستارو ناچشیده خواهد ماند .

به‌گمان من ، گذشته از آن همه معانی دلپذیر ،که پیش از حـافظ نیز ، زینت‌بخش اشعار دیگر شاعران‌گشته ، یکی از علل دلنشینی ابیات وی این است که درگزینش‌وتراش‌کلمات ، باوسواسی شگفت عمل‌کرده و هرخوبی رابه‌موشکافی ذوق لطیف ، به خوبتر و خوبترین رسانده است .

بنابراین در پرداختن شعر نو خوب ، شرط آن‌نیست‌که سراینده،گستاخی خود را در طرد قوافی به آزمون‌گیرد یا با شکستن بی‌دلیل و نیاز بحورعروضی که قوالب سخن‌ناله دل بدین خوش‌کندکه خشتی شکسته و بی‌قواره برسراین‌دیوار

نهاده است ، بلکه شرط آن است ، که گوینده ، احساس وادراك تازه را بـه کلام خوشتراش و تعابیر و تراکیب تازه نیز بیاراید .

نکتهٔ دیگری ، که بردیباچه های «نافه» و «رها» افزودنی است اینکه‌این روزها سرایندگانی چند ، به‌خاطر دل به‌دست آوردن از طبقهٔ زیـرین اجتماع ، یعنی همان طبقه کـه هنوز شکسته بندگذر خـویش را ، استاد جراحان عالیقدر می‌شمارد و کرامت شیخ قصبه را برتراز معجز مسیح می‌پندارد و دعا نویسی شهاد دوره‌گرد را دافع هرگزند و بلامی‌داند ، رندانه‌وار ، زبان مخصوص عامـه یعنی زبان‌کوچه و بازار را ، واسطهٔ بیان اندیشه وادراك خودکرده‌اند .

اینان ، چنین‌می‌پندارند که با استخدام این زبان ، فاصلهٔ عظیم طبقاتـی خویش را با تودهٔ خلق از میان برداشته و سرانجام حمایت بی‌دریغ وی را ، در وصول به مقاصد خویش (مقاصدی‌که شاعرانه هم نیست) جلب توانندکرد .

مثل این عامیانه‌پردازان گمکرده راه ، مثل پدری نامجرد است‌که‌برجای آنکه‌کودك نوسخن خود را به تلفظ صحیح اسامی جانداران و اشیاء محیط ، آشنا کند و زبان فصیح مرزوبوم را از جهت پیشرفت بعدی فرزند ، در کودکستان و دبستان ،.. بدوبیاموزد ، خود نیز بانوباوه هم‌آهنگ شود و فی‌المثل باآن‌صدای پخته و متین پدرانه ، مرغ را « توتو » وسگ را « وو وو » والاغ را «هنجی» و گوسفند را « بع‌بعی» بنامد و دل بدین‌خوش‌کند ، که‌قدمی در راه جلب‌رضای کودك برداشته است .

اشتباه نشود من مردم سرزمین خود را ، از هرشهر و دیار و ازهرطبقه و نژادکه باشند ، عاشقانه دوست می‌دارم و این مهرورزی عمیق و جاودان‌را در ۲۷ سال مبارزات پرآشوب و خطر زندگی خویش ، برآنان بازنموده و حتی در آن هنگام‌که خانه و زندگیم به‌هجوم‌کین دشمنان خلق ، دستخوش تاراج وحریق گردید ، باز در هواداری از این مردم پاکدل و میهن دوست بـه قدم و قلم ، از پای ننشستم . با اینهمه برآنم‌که درکار این رشته از شعر و ادب‌که خاصان راست حساب روشنفکر و توده جداست .

روشنتر اینکه ، تودهٔ خلق ، که آنان را در اصطلاح علمی مأخوذ از لغت آلمانی ، «فولك» می‌نامند ، برای خود ، فرهنگ و ادبیاتی ، جدا از سایرطبقات دارندکه بدان«فرهنگ عوام» یا «فولکلور» می‌گویند . دراین فرهنگ‌،هما نگونه که درمان‌بخشی ریشهٔ فلان‌گیاه ، اثربخش‌تر از «پنی‌سیلین» به نظر می‌رسد ، یا «جگره‌گفتن به‌دلدار ، بیش از«عزیزم‌گویی فکل‌بندان» روشنگر عشق‌ودوستداری

است ، یا آنکه «شیشکی بستن» و «زکی گفتن» بهنگام ، بیش از هرحرکت‌ولفظ دیگری ریشخند و استعجاب طرف را برمخاطب تفهیم می‌کند ، برای بیان‌عواطف و احساسات هم ، زبانی سوای زبان سخنداناتان در دسترس است ، که عامهٔ خلق را در آموختن و به‌کاربستن آن ، نیازی به یاری و خوش خدمتی ما نیست

شك نیست دارندگان چنین زبانی به فرض‌هم‌که دستخوش عشقی توفانی یا احساسی‌انقلابی‌شوند ، خودگویاتر و رساتر از آن شاعران عامیانه‌گوی ، درد و دردکشان‌را به زبان ویژهٔ خویش بیان می‌کنند . لطفاً برای پی‌بردن به‌این معنی به‌لطف دوبیتی هایی عامیانهٔ زیر توجه فرمایید :

-۱-

ماشین ، از بار مینا له ، من از دل
بیا با هم بنالیم تا به منزل
ماشین خونه ، که بارش پنبه باشه
شوفر ، خونه لبش پرخنده باشه

-۲-

درختی سبز بودم ، کنج بیشه
تراشیدند مرا ، با ضرب تیشه
تراشیدند که تا قلیون بسازند
که آتش بر سرم باشه همیشه

بنابراین ، سرایندگان روشنفکر و با سوادی‌که باپاگرفتن از طبقهٔ‌خواص یا دورافتادن قهری‌از طبقهٔ عوام، رسالت شعرنو را در سخن سرودن به زبان عامه می‌پندارند ، و با برخود بستن عناوین مردم‌فریب و خوش آهنگی از قبیل«شاعر کویر سوخته» ، «شاعر سرزمینهای جنوب» و یا «سخنور پابرهنگان»، دم ازانجام این رسالت می‌زنند ، اگر دست انداخته و نادان نباشند، بیگمان، دامگسترانی هستند ،که بی‌خواست قبول خلق ، وکیل تحمیلی و تسخیری اوشده ، درك و درد وفرهنگ وزبانش را، به سودجویی خویش، درمحکمهٔ روزگار، به‌بازی‌گرفته‌اند

نکتهٔ دیگری ،که در این مقال ، ارزندهٔ گفتن است، این است‌که تنی‌چند از توانایان شعرامروز ،گهگاه، به تفنن در طرد اوزان وقوافی ، دست‌به‌پرداختن نوعی سخن خوش‌آیند می‌زنند ،که با اندك تفاوتی در چگونگی پرداخت ، «شعر آزاد» یا «شعر سپید» می‌نامند . خصیصهٔ بارز این سروده ها این است که از دیدگاه تراش وپیوند وگزین‌شدن ، حالتی شاعرانه‌دارند و جزاینکه از زیوربحر

و قافیه محرومند ، عیب دیگری بر شعر بودنشان نمی‌توان گرفت . به نظر من ، با اندك اصلاحی در نامگذاری سروده هایی از این دست می‌توان کاری کرد که هم حرمت موازین شعر برجای ماند و هم دلپسندی آن سخنان تأیید شود . من خود این گفته‌ها را ، برجای «شعر آزاد و سپید» «نثر شاعرانه» می‌نامم و شگفت است که خواجه عبدالله - انصاری و سعدی شیرازی ، در «مناجات نامه» و گلستان خویش، قرن‌ها پیش از این ، براین شیوه سخن رانده و با پرداختن آنهمه «شعر منثور» و «نثر منظوم» ، مجال کشف و ابتکاری به آیندگان نسپرده‌اند .

مگر اینکه به روش متداول امروز ، آنچه را که آن بزرگمردان ، به سطور افقی می‌نوشتند ، عمودی‌وار ، برسر کاغذ نهیم و با ولخرجی درسپیدگذاشتن صفحات ، دل‌بدان خوش کنیم که ما نیز در قلمرو شعر ، اختراعی کرده و پدیدهٔ نوی به جهان آورده‌ایم !

بحث نوآوری نیز ، این روزها ، بلکه این سالها ، به میان است ، که نوپردازان و یارانشان ،حرارت بیشتری در بارهٔ آن به خرج می‌دهند وآن اینکه از این‌دو ،کدامین شایسته‌تر است هنربرای هنر ، یا برای اجتماع ؟

در میدانگاه این بحث دیرینه که تازه سراز دیار فرنگ بمه رستخیز برکشیده و خرامان پا به اقلیم مباحث ادبی این مرزوبوم نهاده است ، به طول معمول ، آنها که نظر ایدئولوژیکی خاصی دارند ، بیشتر تك‌وتاز می‌کنند و از سرمغلطه چنین می‌گویندکه ، سروده‌های آن دسته از شاعران ، که همدوش‌وصف طبیعت و عشق، احساس وادراك خصوصی خویش‌را به‌قالب سخن می‌ریزند ، نه‌تنها خواندنی نیست ، بلکه سوختنی ونابودکردنی است !

درباور این خشك اندیشان مردم فریب ، شاعر ارزنده‌کسی است،که به - جای‌دم زدن از عشق، یا توصیف خزان و بهار و یا تعریف حالات‌وعواطف‌خویش، هر وقریحهٔ خدادادشاعری‌را، صرفاً برسربیان مسائل‌اجتماعی وبرانگیختن احساس پیکارجویی‌طبقهٔ محروم‌بگذارد .وآنچه می‌سراید ، همه درمحورخواست وفرمان کسانی باشد ،که‌بی‌روسفید برآمدن از هیچ آزمون ومصافی ، سنگ دوستی این طبقه را برسینه می‌کوبند و روبه وار دربیشه‌زار تهی‌از شیر ، زوزهٔ گرسنگی می‌کشند .

فرضاًهم‌که این افراد، در میهن دوستی وافکار مرامی‌خود صادق باشند، باز به‌گمان من عقاید ایشان را در بارهٔ شعر ، نمی‌توان دربستانه به تأیید گرفت . چه،گذشته از اینکه قریحه و دفاع هیچ هنرمند اصیلی ، ازسرآغازآفرینش هنری،

فرمان پذیر و لگام شناس نبوده است . اصولاً شعر و شاعری را فروع گوناگونی است که هرسراینده ، فراخور ذوق و حال وتأثیر پذیری ازبرون و درون‌خویش، رشته‌ای از آن‌را به دست گرفته و چه‌بسا که مرغ‌آسا ، از شاخی به شاخسار دیگر این‌درخت ، به نغمه‌گری برنشسته است.

روشنتر اینکه شعر هم ، چون موسیقی، نغمه‌ها و سازهایی گونه‌گون دارد ، که شنود و نواخت هر یك ، درجای خود، سرور و دلکش و سودمند تواند بود و وجود این یك ، ملازم نفی‌بقای آن یك نیست .

فی‌المثل ، همانگونه که یك جامعه درنبرد باخصم ، نیازمندکوس‌ونای و سرود غیرت افروز میهنی است ،اعصاب‌کوفتهٔ بیماران آن جامعه نیز تشنهٔ‌نوازش نغمات نرمی است، که غمگسارانه به دل‌نشیند و به‌گفتهٔ حافظ،آن زخم‌های‌نهان را که‌گدازندهٔ روان این دردمندان است ، مرهم‌نهد .

هم‌ازاین‌دست‌است، نغماتی که‌به‌نوش وطرب می‌نوازند یا به‌نشان سوکواری عام ، بدرقهٔ راه شهیدان می‌کنند .

از شما می‌پرسم .کدام نادان است که به‌ضرورت‌سرود ملی، سه‌تار نرم‌عبادی را، که چون مومیایی استخوان پیوند ، مایهٔ آرام دلشکستگان است ، انکار کند، یا به‌سبب ارزندگی مارش هیجان بخش ، دست ردبرسینهٔ‌کمانی‌گذارد و نای‌شور-انگیز این نوازندهٔ جادورا ،که‌به‌گفتهٔ ملای‌روم ، از نفیرش مرد و زن نالیده‌اند در قربانگاه سرنای‌رویین جنگ ، به آتش فنادرافکند ؟!

از نظر من ، هنرمند ، خصوصاً هنرمند نوپرداز را ، باید درکار آزاد گذاشت تاهر آنچه را که در مغز و دماغ وی می‌جوشد ، بی‌ترس از تکفیر وطعن بی‌هنرانی که متأسفانه‌گاه‌نیزدشنام‌برلب‌وقلم‌به دست،آبروریز ناقدان‌سخن‌می‌شوند، در قالب‌کلام فروریزد وپروای این وآن نکند چنین سخنی ، خاصه که‌به‌رعایت اصول سرودن شود، خواندنی و ماندنی است. .

به هرحال ، ازچشم‌من ،که خود به‌گواهی بی‌غرض‌ترین شعر شناسان‌درون و برون این سرزمین ، از پایه‌گذاران شعر اصیل امروزم و همچنان به تلاش در صیقل و پیوندکلام ، تکمیل این شیوهٔ دلپسند را دنبال می‌کنم . شعرنو فقط آن شعری است که دارای خصایص مشروح در این مقال باشد . والاخشك وتری چند برهم بافتن و بی‌هیچ اضطرار معقولی ، ترك ضوابط‌گفتن و ساز از ویرانگری بی‌دلیل فروختن واقفی ها را عمودی نوشتن و فرزندان مملول و بی‌قوارهٔ ادب جنگ‌زدهٔ فرنگ را ، باشناسنامهٔ مجعول ، بدامان‌هنر نبوغ پرور این آب‌وخاك

نهادن ، از دیدگاه من ، شعر و ادب نیست تا در حدوث وقدمت آن گفتگو شود . اینها ، همه عقاید شخص من است که بی‌کین و مهر براحدی در اینجا بازگفتم و در پذیرانیدنشان، با هیچکسم سرگیرودار نیست .

اینک سخنی دیگر ، در تقسیم بندی شعر پارسی دارم، که فشرده‌وار، باز خواهم گفت :

برروی هم ، شعر از دیدگاه کنونی من بردوگونه است ، زمان ناپذیر و زمان‌پذیر . گونهٔ نخست ، شعری است که زخم نهان یا سرکوفتن‌های روح تشنهٔ آدمی را ، بردیوار حیرت دیرباز ، به قالب کلام می‌زند و حالت بهتوی را در عظمت آفرینش و ناشناس بودن غرض آفریدگار ، به رشتهٔ سخن می‌کشد . چنین شعری ، از آنجا که هرگز کلید طلسم‌خانهٔ فلسفی بشر ، به کوشش هیچ دانشور دوراندیشی پیدا نتواند گشت ،دیروز وامروز و فردانمی‌شناسد ودرهرقرن وعصر، که برهرفرد و جمع خوانده شود ، تازه و مأنوس و دلپذیر خواهد بود . از این دست است گزیدهٔ ابیات حافظ و سعدی و خیام و دیگر همگنان ، مانند این سه بیت :

حاصل کارگه کون و مکان اینهمه نیست
باده پیش آر ، که اسباب جهان اینهمه نیست

سرلب بحرفنا ، منتظرم ای ساقی
فرصتی دان ، که زلب تا به دهان اینهمه نیست

نام حافظ ، رقم نیك پذیرفت ، ولی
پیش رندان ،رقم سود و زیان اینهمه نیست

یا این ابیات :

زان یار دلنوازم ، شکری است باشکایت
گر نکته‌دان عشقی، خوش بشنو این حکایت

در زلف چون کمندش ، ایدل مپیچ کانجا
سرها بریده بینی ، بی‌جرم و بی‌جنایت

از هرطرف که رفتم ، جز حیرتم نیفزود
زنهار ازین بیابان ، وین راه بینهایت !

یا این رباعی ، که خاك شدن و از خاك برآمدن انسان راکه ساغرآسا ، از دید خیام ، باده ریزکام تاسیراب خداوند است ، بـه نازك اندیشی شگفتی ، باز می‌گوید :

جامی است که عقل ، آفرین میزندش
صد بوسهٔ مهر ، برجبین میزندش

این کوزه‌گر دهـر، چنین جام لطیف
می‌سازد و، باز بـرزمین می‌زندش

اینگونه اشعار، که سمندآسا، به نوازش‌نرم‌ترین تازیانه‌ازکف خداوندگار خویش، از دایرهٔ افق به‌در میجهند و جادهٔ توالی اعصار وقرون را، تا بازماندن آخرین‌بشربرکرهٔ خاك، درمی‌نوردند، ازآن دسته‌اشعاری‌نیستندکه بتوان به‌زمانی خاصشان مقیدکرد و یا ازآن‌کشور وملتی ویژه شمرد

سروده هایی از این دست، زادهٔ هرقرن و از حلقوم هرفرد که بـاشد، فریاد جاودانهٔ انسان سرگشته و ناتوان است، که نمی‌داند به چه منظورش ازعدم برانگیخته و بدین جهان‌کشیده و از این سامانش به‌گردونهٔ مـرگ، تاکدامین نقطه یاکهکشان دوردست‌گسیل خواهندکرد.

سرایندگان این‌اشعار جهانگیر وزمان شکاف، اگر درد و رنجی می‌کشند، فقط تا آن هنگام است‌که شعر از مشیمهٔ فکرت‌آنان، پا بدین جهان نگذاشته و از استقلال حیاتی، که به فرض دورافتادن‌از مادرنیز، پرورندهٔ‌آن است‌برخوردار نگشته است، و روشن است‌که چنین‌اشعاری، که خود سینه به سینه و دست‌به‌دست، خرام جاویدانشان را برگذرگاه بی‌فرجام زمان، آغاز و دنبال می‌کنند، حتی نیازمند آن نیستند، تاسراینده، به طبع و تدوینشان بپردازد و یا در تذکره‌ها و سفینه های‌پرحب وبغض‌روزگار خود، چنانکه معمول است، از بهراین‌نوزادان خورشیدروی و ماه‌سرشت، در انتساب به خویش شناسنامه هایی دست و پـاکند.

فسوسا که در برابر این سمندان تیزتك و گردون‌گریز، اشعار سست‌بنیانی هم هستند، که اگر به دمی‌چند، از حمایت پردازندگان خود باز مانند و یا نهیب ودرفش‌آنان‌را دوربینند، همچون خرانی‌لاغرولنگ وناتوان، از رفتار باز خواهند ماند و بیشترین مرحمتی‌که خداوندان اینگونه اشعار، دربـارهشان مبذول توانند کرد، این است‌که آنانرا هی‌زنان وافسارکشان، از جهت موتـ لدی‌الولاده، به گورستان حروف تهجی تذکره‌ای بسپارند ودل بدین خوش کنند که اگرکسی در آینده، همت به خواندن آن تذکره بربست و بدان صفحه رسید فی‌المثل بداندکه به‌فلان قرن، درفلان محلهٔ خرموج، شاعرکی، این قصیدهٔلامیه را، در ذم رفتگر رهگذار، انشاد فرموده است. ببین تفاوت ره از کجاست تا به‌کجا!

باری، اینك‌که در قسمت‌بندی شعربه زمان ناپذیر و زمان‌پذیر، ویژگیهای گونهٔ نخستین را بازگفتم، بایدگفت‌که اشعار زمان‌پذیر، خود بردوگونه است،

گونه‌های نو و کهن یا گونه‌های گذشته و حال. اینکه در تقسیم زمان پذیر به گذشته و حال به شیوهٔ زمان بندی افعال، «آینده» را نیز دستوروار بر آن نیفزودم، بدین سبب است که آدمی، تنها از تاریخ و ادب گذشته و حال خود باخبر است و تا هر زمان که خلعت حیاتش بر تن است، در «حال» زندگی می‌کند و هرگزش بر آینده دسترس نتواند بود، تا چه رسد به اینکه اشعاری درخور پسند با آمدگان سراید و از ویژگیهای ذوقی و زبانی مردمی سخن گوید، که هنوزشان، نیمسایهٔ نقطه چین وجود از خامهٔ نقشبند جهان، برصحیفهٔ روزگار، ترسیم نگشته است و اگر کسی امروزه چنین ادعا کند که سروده‌های نامفهومش، درخور درك و پسند آیندگان است، نسبت دیگری، جز شید و کید وجنون، بدو نتوان داد

و اما، اگر هیچ شاعری، از مرزبندی حال، به آینده نتواند رفت، در عوض، هر شاعری را امکان آن هست که با مطالعه در آثار گذشتگان، و کوشش به درآموختن روش آنان، از «حال» به «گذشته» گراید و از ثمرهٔ این تلاش، ابیاتی ارزنده نیز عرضهٔ هنر سنجان کند.

این کار، اگر به تفنن گاهگاه، یا از سر آزمون ذوق و تیز کردن لبهٔ زنگ پذیر طبع هنرمند صورت گیرد، مرا با آن مخالفتی نیست، ولی اگر شاعر امروز بر آن باشد که دیده از درك احوال و خصایص جهان امروز و مردم آن فروبندد و با تکرار همان تعابیر و تشابیه، بر شیوهٔ گذشتگان سخن گوید، من این مردهٔ گورگریز را که از دخمه‌گاه تاریخ، دوان دوان به زمان ما رسیده است، شاعر امروز نمی‌دانم.

اینك که اقسام شعر و خصایص شعر امروز برشمرده شد، باید گفت، که هرچه امروز گفته شود و برچسب این زمان را بر پیشانی خود گیرد، شعر امروز نیست، چه در این گیرودار سروده های هذیان‌وش و نامفهومی هم هستند که از مغز رهنمایان این فوج و ناخدایان این موج فرومی‌بارند و در مقام قیاس، پریشان‌گویی بیماران و عزایم جادوگران و اباطیل دیوانگان را برتر و رساتر از آن می‌توان شمرد.

نظر آزمایی

چرا به شنیدن سخنرانی رغبتی نیست؟

۱

این سؤال درتیرماه ۱۳۴۶مورد نظر آزمایی واقع شد، امافرصتی بدست نیامد که همان گاه چاپ شود. اینك جوابهای رسیده درج می‌شودو اگر علاقمندان بموضوع، جوابهای دیگری بفرستند موجب امتنان است. مقالهٔ آقای دکتر یوسفی به‌علت تعویق چاپ آن یکبار در مجلهٔ یغما درج شده است، ولی اینجا هم با جوابهای دیگر چاپ می‌شود تا در نتیجه گرفتن، کار آسان‌تر باشد.

***

سید محمد علی جمالزاده

می‌پرسید چرا به شنیدن سخنرانی رغبتی نیست وچرا طبقهٔ روشنفکر و نخبگان نسبت بشنیدن سخنرانی خواه علمی وخواه تفننی بی‌توجه و بی‌علاقه هستند.

حواب دادن به این سؤال کارمشکلی نیست و علت را گویا بتوان درچند جمله بیان نمود:

اولاً ـ طبقهٔ روشنفکر و نخبگان ما عموماً اهل فضل وسواد هستند ویکی دو زبان خارجی می‌دانند و مانند خود من موضوعی را که سخنران می‌خواهد پس از تعارفات رسمی و مقدمه های مبتذل برای آنها درچهل الی پنجاه دقیقه شرح بدهد ترجیح می‌دهند (به تقدیر آنکه موضوع مورد علاقهٔ آنها باشد) در کتاب یا مجله‌ای بزبان فرنگی و باتفصیل بیشتری بصرافت طبع وخیال آسوده بخوانند.

ثانیاً - چه بسا مستمعین علاقه‌ای به موضوع ندارند و به ملاحظاتی در مجلس سخنرانی حاضر شده‌اند که با موضوع سخنرانی ارتباطی ندارد وازاینرو خود درمیان جمعند، ولی دل وخاطر درجای دیگر است.

وانگهی نباید فراموش نمود که روشنفکران و نخبگان در هر شهری از شهرهای ایران خیلی زیاد نیستند وآن عدهٔ معدودی هم که هستند (حتی در پایتخت که تعداد آنها البته خیلی بیشتر است، ولی باز به پای شهرهای عمدهٔ فرنگستان نمی‌رسد) بچندین دسته منقسم می گردند، یك دسته بادبیات وشعر علاقه‌مندند، دستهٔ دیگر اهل تئاتر و نمایش هستند، گروه دیگری به موسیقی و تارو آواز واحیاناً رقص دلبستگی دارند، جمعی ازفلسفه وحکمت وعرفان خوششان می‌آیدوهکذا دسته های گوناگون دیگر، ولی مادرهر سخنرانی برای تمام آنها کارت دعوت می‌فرستیم غافل ازآنکه فلان آقایی که روشنفکر و از نخبگان است به موضوع کنفرانس که فی‌المثل درباب «جوکیان هندوستان» و یا «برج ایفل پاریس» است ادنی علاقه‌ای ندارد واگرهم فرضاً من باب ادب دعوت را بپذیرد

ودرمجلس سخنرانی حضور بهم‌رساندچون‌مغلوب کسالت‌خواهد گردید بالضروره باکسانی که دراطراف او نشسته‌اند و همهٔ آنها را می‌شناسد واز قضا آنها هم‌مانند خود او علاقه ای به موضوع ندارند وارد صحبتهای خودمانی خواهد گردید. و واقعاً هم عذرش پذیرفتنی است.

ثالثاً ـ چه‌بسا اتفاق می‌افتد که سخنران نیز درکارخود مهارت واستادی لازم را ندارد یعنی طرز بیانش‌دلچسب نیست ومستمع را برسرحال نمی‌آورد. در فرنگستان نیز درمیان نویسندگان و استادان وحتی علما واعضای آکادمیها تنها اشخاص بسیار معدودی درکار سخنرانی شهرت و مهارت مخصوص دارند و البته سخنرانی‌هم کار هرکس نیست هم‌چنانکه هراهل منبر وواعظ و ذاکری‌هم درسابق به آسانی صاحب نام و صیت و شهرت نمی گردید. من به خوبی در خاطر دارم هنگامی که سید جمال‌الدین واعظ در طهران در مسجد شاه یا در مسجد شیخ عبدالحسین که به «مسجد ترکها» معروف بود و یا در «مسجد سید ریحان‌الله» در بازار بین‌چارسو بزرگ وچارسو کوچك و یا در امامزاده یحیی منبرمی‌رفت، مردم‌طهران مدتی‌قبل‌ازوقت‌خودرا برای گرفتن‌جا دوان‌دوان بمحل‌وعظمی‌رسانیدندو گاهی‌جاهاقیمت‌پیدامی کردوخرید وفروش‌می‌شد.

نگارنده در مقدمه‌ای که بر ترجمهٔ فارسی نمایشنامهٔ «خسیس» مولی‌یر نمایشنامهٔ‌نویس بسیار مشهور فرانسوی نوشته است ۱ چنین‌آورده که «معروف است که مولی‌یر در مورد فن نویسندگی و نمایشنامه نوشتن‌گفته است: «باید مردم خوششان بیاید، این است رمزکار، باید خوششان بیاید». آنگاه کلامی از کلمات قصار حضرت امیر علیه السلام را در تأییدگفتار مولی‌یر نقل نموده است که فرموده: «العلم علمان مطبوع و مسموع ولاینفع المسموع اذالم یکن المطبوع» یعنی علم (وهکذا سخنرانی و داستانسرایی‌ووعظ وصحبت ونگارش) بردونوع است: علم مطبوع ودلپسندوعلم مسموع وعلم مسموع نیز نافع وسودمند نخواهد بود مگرآنکه مطبوع ودلپسند باشد.

ویکتورهوگو نیز دوقرن پس از مولی‌یر ابیاتی دارد که باز مؤید گفتهٔ مولی‌یر است گفته است:

«بیداری و تحصیل وکسالت وصبرو حوصله وکار، اینها چشمان‌انسان را می‌سوزاند وتنهامقصود ازعلم‌ودانش این‌است که بی‌نهایت نشاط‌انگیز باشد.»

باز درضمن همان مقدمه بر «خسیس» چنین‌آمده است:

«بله، آثار مولی‌یر سخت مطبوع ودلنشین بود و بهمین ملاحظه هرچه متقدین بیشتر اورا مورد حمله های سست و مغرضانه و بی‌انصافی خود قرار

۱ ـ این ترجمه به وسیلهٔ «بنگاه ترجمه و نشر کتاب» (شمارهٔ ۴۷ از «مجموعهٔ ادبیات خارجی») درسال۱۳۳۶شمسی درطهران بچاپ‌رسیده‌است.

می‌دادند قدر وقیمتش در نزد جمهور ناس ومردم کوچه وبازار زیادتر می گردید ووقتی دشمنانش اورا مخرب جامعه وفاسد فی‌الارض معرفی می کردند مردم در جوابمی گفتندنه‌تنها مولی‌برهیچ چیزراخراب وفاسدنکرده، بلکه‌تنهااوست که به حقیقت «سازنده» است و راه زندگی را به ما نشان می‌دهد وچشم و گوشمان را باز می کند ودرعین حال مزهٔ زندگی را به ما می‌چشاند.»

من و زنم درژنو هرسال در مجالس هشتگانهٔ سخنرانیهایی که به عنوان «آشنایی با دنیا» ۱ با فیلم رنگی درفصل‌زمستان ماهی‌یك مرتبه درطالار تئاتر «سن پی‌یر» واقع در شهرکهنه منعقد می گردد حاضر می‌شویم، به این معنی که قبلاً بلیط های اشتراك و «آبونه» آن را می‌خریم وجمعی دیگرنیز از اهالی شهرکه عدهٔ آنها شاید ازپانصد نفرتجاوزنکند مانندما هر کس درجای نمره‌دار خود می‌نشیند و به‌کنفرانس و سخنرانی‌که عموماً بیشتر از پانزده دقیقه طول نمی کشد گوش می‌دهد وپس ازآن سخنران که عموماً سیاحی‌است که خودمدتی در یکی از ممالك دنیا سفر وسیاحت کرده و با مردم‌آنجاکه زبانشان را قبلاً یادگرفته بوده است‌آشنا شده و تاریخ وعادات و رسوم‌آنها را می‌داند وچون در فن عکاسی و فیلم برداری هم مدرسه دیده است و مهارت دارد فیلم کافی و دلپسندی با صفحه های‌آواز وموسیقی ازآنجاآورده است، درحال‌سخنرانی‌فیلم را نشان می‌دهد وبدون فضل‌فروشی و عبارت‌پردازی صفحه های‌آواز وموسیقی وصحبتها را به‌صدا در می‌آورد و تمام حضار راضی و ممنون یك دو ساعتی را باخوشی می گذرانند و چیزهای زیبای بسیاری می‌بینند و با مقداری اطلاعات دلپسند به خانهٔ خود برمی گردند .

در مملکت ما برای اینکه سخنرانی (وهکذا تئاتر وکتاب و روزنامه و مجله) باب شود و طرف علاقه و توجه قاطبهٔ ناس واقع گردد و روشنفکران و نخبگان را نیز جلب نماید باید باب کیف‌آنها باشد، یعنی هم نافع باشد وهم مطبوع ، ولازمهٔ این کاراین‌است که سخنران حایز شرایط سخنرانی باشدودیمی نباشد و موضوع سخنرانی جذاب وسودمند ودلنشین باشد، ونیز همچنانکه‌سابقاً درمجالس روضه وموعظه صاحب مجلس سعی داشت که مجلس گرم ومطبوع باشد (حتی چای و گلاب و گاهی شیرینی توزیع می‌شد) مجلس سخنرانی هم نباید سرد وخاموش و کسالت انگیز باشد، بلکه باید با چراغ کافی و گل وریحان و پرده‌های‌نقاشی دلپسند مزین‌باشد وخدام وکارکنان نیزمؤدب وخوشرو باشند. خلاصه‌آن که دراین‌کارهم‌مانند صدها وهزارهاکار دیگر تقلید خشك وخالی از فرنگیهاکافی نیست و باید به رموزکار پی‌برد و روحیهٔ مردم را به دست‌آوردو اسباب‌کار را ازهرجهت فراهم ساخت وموانع ومشکلات دل ناپسند را ازمیان برداشت و اعتقاد محکم پیدا نمودکه :

بس‌نکته غیرحسن بباید که تا کسی — مقبول طبع مردم صاحب نظر شود

1 — Connaissance du Monde

○ ○ ○

۴

غلامحسین یوسفی
دکتر درادبیات

آنچه درنامهٔ مجلهٔ راهنمای کتاب سؤال شده است نکته‌ای است دقیق. این موضوع البته علل گوناگونی دارد که طرح همهٔ آنها دراین مختصر مقدور نیست و به نظر قاصر بنده تا حدودی به سخنران وموضوع ومحیط سخنرانی متوجه است و یا به نکته‌هایی مربوط می‌شود که سخنران شایسته آنهارا باید در نظر بگیرد. درنامهٔ مجله اشاره شده است که علت بی‌رغبتی چیست؟ آیا گاه سخنرانان کم مایه‌اند؟ یا موضوعات سخنرانی عادی وتکراری است؟ ویا دعوت‌شدگان به تناسب موضوع سخنرانی دعوت نمی‌شوند؟ همهٔ اینها درحد خود مؤثرتواند بود و نکته‌هایی دیگرهم.

درروزگاری که زندگانی شتاب‌آمیزوپرتراحم امروزی حوصله‌هارا تنگ داردکمترکسی خریدارسخنرانیهای طولانی وبیان کلیات مسلم است وسخنرانی که این نکته را درك نمی‌کند به قول قدما اقتضای حال را رعایت نکرده است و ناگزیردرکارخود موفق نمی‌شود. به یاد دارم وقتی درخدمت شاعراستادجناب محمود فرخ به زحمت استماع سخنرانی دوساعتهٔ مردی محترم در شرح بعضی بناهای معروف گرفتار بودم. سخنران چندان سخنان عادی وبی‌جان برزبان آورد و مارا خسته کرد که آقای فرخ همان شب در قطعه شعری درمقام نصیحت به فرزند گفتند:

جان پدر مرا به تو باشد نصیحتی   گرپند پیردردسراست‌ای پسر ببخش
گرزان که‌خواستی‌توخطیبی کنی، سخن   کوتاه کن، بمستمع‌جان بسر ببخش

خوانندگان محترم توجه فرموده‌اند ازجمله طبقاتی که قوهٔ نطق وبیان دستمایهٔ کارشان است مردان‌سیاسی ورهبران اجتماعی‌هستند. درهمین‌روزگار ماکسانی مانند جواهرلعل نهرو، وینستون‌چرچیل[۱]، ادلای‌استیونسن وژنرال

۱- نویسندهٔ این سطور درجلسه‌ای از پارلمان انگلستان ـ که درآن خدمات چرچیل در زمان حیات او تجلیل می‌شد ـ به تماشا حضور داشت. همین آقای هارولد ویلسون ـ که امروز نخست‌وزیراین کشوراست ـ آن روز پس‌ازنطق نخست‌وزیر وقت، لرد هیوم، به عنوان‌رهبرحزب کارگر در بزرگداشت چرچیل سخن‌راند و از جملهٔ فضایل وی که برشمرد تکیه برگنجینه‌ای‌از «کلمات‌سحرآمیز» بودکه چرچیل با ابداع واستعمال آنها در سخنرانیها ونوشته‌های خودبزبان انگلیسی ارزانی داشته است.

دوگل قسمت عمده‌ای از پیشرفت و موفقیتشان در زندگانی اجتماعی مرهون فصاحت بیانشان بوده است واین‌خود ازاهمیت فن سخنرانی حکایت می کند .

نویسندهٔ این‌سطور به استماع‌سخنان خطبای چیره دست‌بسیارعلاقمنداست ولی‌به صداقت عرض‌می‌کندکه ازاین فیض‌فراوان برخوردارنمی گردد . راست است‌که خطیب خوب نیز مانند هرچیز خوب وممتاز نادر وکمیاب است، ولی به عللی‌که عرض خواهد شد درمیان ما هنر سخن‌گفتن از رونق افتاده است. حتی‌گاه ازبعضی‌کسان به عنوان‌سخنران‌خوب نام برده می‌شود که دراین‌زمینه کم بضاعت می‌نمایند . اینك بپردازیم به برخی از آنچه ممکن است از نقایص سخنرانیهای ما بکاهد وبررونق این‌محالس بیفزاید .

البته موضوع سخنرانی باید چیزی‌باشدکه به گفتن بیرزد و مستمعان‌را بکارآید و درآن تناسبی با محلس ملحوظ گردد . بعلاوه سخنرانی وقتی خوب وگیراست و مستمع را جلب می‌کندکه سخنران بتواند آنچه را می‌خواهد بەروشنی وبا زبانی پرتأثیر به مستمعان القاءکند . این‌کار، علاوه براستعداد، مستلزم دانستن زبان وتسلط بر کلمات وتعبیرات به حدکفایت است واین‌معنی، درمیان‌ما، حاصل نمی‌شود مگر برای کسی که زبان‌فارسی‌راخوب‌بداند وازآثار فصیح‌فارسی‌مایهٔ‌لازم‌اندوخته باشد.درگفتارها ومصاحبه‌های‌رادیویی‌وتلویزیونی مأموران مختلف دولت ـ که اکثر اردرس‌خواندگانند ـ حتی درسخنان برخی ازکسانی‌که دربرنامه‌هایی‌علمی‌وسنگین ازرادیوسخن‌می‌گویند ، تأمل‌فرمایید آنگاه درخواهید یافت چنددرصد ازمابه‌روانی‌ودرستی‌وشیوایی‌سخن‌می‌گوییم. دراین باب‌کسانی‌راهم‌که متن سخنرانی‌خود را با تأمل ودقت‌کافی‌برروی‌کاغذ فراهم‌آورده‌اند و آن‌را می‌خوانند ۱ در نظر بگیرید، در میان این گروه نیز سخنران خوب‌کمترازحد انتظاراست .

راست است که درهمه جای دنیا برای سخنرانیهای علمی و موضوعات ظریف‌تر،عدهٔ مستمعان‌کمتراست ۲ وهرچه موضوع سخنرانی‌عام‌ترباشد جمع

۱ـ نگذریم از این‌که به رسم بنده خواندن متن سخنرانی ازروی‌کاغذ ، اگرچه ازنظر احتیاط‌دقت و تأمل‌واحتیاط خوب است ، چندان جاندار نیست و از تأثیر سخن‌می‌کاهد، البته درمواردی‌خاص ضروری است .

۲ـ نگارنده وقتی در انجمن آسیایی پاریس از سخنرانی دانشمندی درباب تمدن قدیم بابل برخوردار شده امادرآن مجلس عدهٔ مستمعان بسیار محدود بود وبه برخی از اعضای‌انجمن محدود می‌گردید . بدیهی است علاقمندان به موضوعی خاص وتحقیقی از این قبیل نمی‌توانست زیاد باشد .

بیشتری را به‌خود جلب می‌کند، ولی این نکته را می‌توان از یاد برد که هر موضوعی، اگرچه بدیع نباشد، وقتی با لطف بیان و هنرمندی عرضه شود بیشتر در دل خواهد نشست و مستمعان را هر چند تن باشند جذب خواهد کرد. پس باز برمی‌گردیم به اهمیت و تأثیر سخنران.

به نظر بنده، بیش از تنگی حوصله، یکی از مهمترین علل کمی رغبت مردم به سخنرانی این است که برخی از سخنرانان شایسته و قادر نیستند و کم کم دیگران را از سخنرانی یکسر رمانده‌اند و من در این «شایستگی» همهٔ نکته‌های باریک‌تر از مویی را که سخنران باید از نظر انتخاب موضوع، اقتضای موقع و مقام‌حال و فکر مستمعان رعایت کند، می‌گنجانم. حقیقت آن است که ما در تعلیم و تربیت امروزمان به امر مهم سخن گفتن و سخن راندن ـ که هر کس در هر شغل و مقام در زندگانی با آن سروکار دارد ـ چنانکه باید به چشم اعتنا نمی‌نگریم. سخنرانی و خطابه از دیرباز در دنیای تمدن چندان اهمیت داشت که ارسطو رساله‌ای معروف در این فن نگاشت. در گذشته نیز آنچه احیاناً در معانی و بیان و منطق و خطابه می‌آموختند کم نبود. امروز هم در تعلیم و تربیت ملل پیشرفته، نوآموزان را از سنین خردی برای ادای مطالب خود آماده می‌کنند و چه بسیار استعدادها که در این فن می‌شکفد. هم اکنون که این سطور را می‌نویسم سومین چاپ کتابی پیش‌روی من است به‌نام Public Speaking for College Students. این کتاب را ل. کراکر Lionel Crocker استاد و رئیس بخش نطق و بیان در دانشگاه دنیسن، در ایالت اوهایو در آمریکا، تألیف کرده است. در این کتاب سودمند پانصد و چند صفحه‌ای بیش از یکصد و شصت صفحه به سخنران و بالغ بر صد و پنجاه صفحه به سخنرانی و بیش از پنجاه صفحه به حاضران و مستمعان و نیز قریب شصت صفحه به موقع و مورد سخنرانی و بحث‌های مربوط به هر یک اختصاص یافته است و نیز از نکات بسیار مهم و باریکی ـ که یادآوری یکایک آنها موجب اطناب است ـ به تفصیل و دقت سخن رفته که از آن جمله است بحث دلکش مربوط به آهنگ سخن و تربیت صدای سخنران.[۱]

۱ـ فصل مهمی که مؤلف در آن به اهمیت استفاده از اندامهایی از قبیل سر و دست و چهره و نگاه در سخنرانی پرداخته است موضوعی را به یادم می‌آورد که وقتی از قول بانو ژاکلین کندی، همسر رئیس جمهور فقید آمریکا، خواندم و آن این بود که جان کندی در آخرین سخنرانی خود در دالاس برای آن که مختصر لرزش دستش توجه مستمعان را منحرف نکند سعی می‌کرد دست خود را ساکن نگاه دارد و این موضوع را به نوعی از انظار بپوشد.

غرض آن که امروز سخنرانی فنی است خاص، با استادان و متخصصان و کتابهای فراوان . حالا ماچه قدر به این مهم عنایت می کنیم جوابی است برای پرسش نامهٔ بجا و بمورد مجلهٔ راهنمای کتاب . برخی از مردمی که سخنرانی می کنند شاید این فن را نیاموخته‌اند ونیز بعید می‌دانم که همهٔ آنان به زبان مادری خود مثلاً راهنمایی نظیر کتاب ارجمند «آیین سخنوری» تألیف شادروان محمد علی فروغی و یا ترجمهٔ کتاب مفید «هنر سخن گفتن» ـ که چند سال پیش منتشر شد ۱ ـ یا اثری از این قبیل را خوانده باشند . پس ناگزیر این فن شریف درمیان ما ، اگرهم کسی استعداد آن را داشته باشد، چه‌بسا که به‌صورت تهذیب نیافته بروز می کند . در آمریکا به پروردن محصلان برای سخنرانی بسیار توجه می‌شود. شگفت آن که بعضی از تحصیل کردگان ما که از این کشور برمی گردند نه به زبان مادری و نه به زبانی که بدان درس خوانده‌اند قادرند درمیان جمعی به‌خوبی ودرستی سخن بگویند ! ۲ البته معنی این سخن آن نیست که درس خواندگان ما در ایران یا اروپا از این نظر بی‌نقص و کاملند .

به نظر بنده اگر ما از خردسالی مطابق برنامه‌ای دقیق ومنظم محصلان را برای سخنرانی و شرکت درسخنرانی تربیت کنیم و این سخنرانیها با بحث و انتقاد و اظهار نظر ونکته جویی، چنان که از قرنها پیش در ایران رسم بود، همراه باشد، نه تنها آنان که استعداد این فن را دارند در بزرگی خواهند درخشید و در دیگران ذوق سخن خوب شنیدن خواهد شکفت ، بلکه فکر همگان نیز تربیت خواهد یافت، زیرا سخنرانی خوب و سنجیده و پرمغز برای سخنران و مستمع مستلزم تلاش فکری و اندیشیدن و تأمل است و اگر چنین تربیتی را بکار بندیم کمتر در دانشکده با بعضی جوانان روبرو خواهیم شد که پس از کودکی فرصت بحث و اظهار نظر وسخن گفتن در درس از آنان مضایقه شده است. در دانشگاه نیز هرگاه چنین امکانی بـه آنان داده شود کمتر ذوق « چرایی » و اندیشه‌شان بکار می‌افتد و درصدد بحث و سؤالی برمی‌آیند.۳ اگر مستمعان ما

---

۱ ــ ترجمهٔ اسمعیل اسعدی، تهران ۱۳۳۵

۲ــ درهمان کشورمردی نامورچون آیزنهاورقوهٔ سخنرانیش تحسین انگیز است و نوشته‌اند در ایام فرماندهی ومأموریت در اروپا از صدها مورد مصاحبه و سخنرانی فقط دو بار موضوع را ازپیش تهیه کرده و ازتحالا[?] سخن نگفته بود. نکتهٔ مهم دیگر این که وی در برابر اشخاص مختلف از مشاغل وطبقات گوناگون سخن می گفت و هر بار مجلس اقتضائی داشت .

Kay Summersby, Eisenhower Was My Boss' New York 194.

۳ــ نویسندهٔ این سطور اگر امروز تاحدی بتواند در سخنرانی مقصودش را اداکند بیش ازهرچیز مرهون معلم ومربی بزرگوار خویش شادروان سید محمد اشرف‌زاده است که از دبستان وی را به طرق گوناگون برای این کار تربیت می نمود ونکته‌های بسیاری بدو آموخت و زبان وی را او گشود ، خدایش بیامرزاد که معلمی حقیقی ومردی شریف بود .

کم رغبت می‌نمایند شاید ما از کودکی آنان را برای استماع و التذاذ از سخن نپرورده‌ایم ، علاقهٔ آنان‌را برای فهمیدن و آموختن، باسخنان نامطبوع و یک‌نواخت و کم مغز کاسته یا از میان برده ایم و چه‌بسا که از هر نوع سخنرانی رمیده‌اند . پس بعید نیست که اینک حوصلهٔ شنیدن و تأمل راکمتر داشته باشند. مع هذا من مکرر دیده‌ام که سخنان شورانگیز ازدل برخاسته درهمین مردم تنگ‌حوصله سخت مؤثر افتاده است و گاه زمانی دراز از استماع چنین سخنانی ملول و خسته نشده‌اند .

از تربیت مردم برای سخنرانی و استماع سخنرانی که بگذریم ، وما به این هردو کم اعتناییم ، البته طرح موضوعات عادی و مکرر هرطبعی را ملول می‌کند. دربرخی جلسات و پاره‌ای سخنرانیهای علمی و ادبی ومجالس بحث، سخن تازه و نکتهٔ بدیع زیادطرح نمی‌شود و علاقه‌مندان نکته‌یاب بطبع راضی و خرسند نمی‌گردند

درنامهٔ محله بمجالس وعظ قدیم[1] و بقای رونق آنها دررور گارما نیز اشاره شده‌است. شك نیست که شور واعتقاد صمیمی سخنران به آنچه می گوید در جلب علاقهٔ حاضران و نفوذ گفتارش درایشان تأثیر تمام دارد. اگر دربرخی مجالس وعظ هنوز مستمعانی راغب وگاه شور وحالی دیده می‌شود شاید دراین موضوع اخلاص سخنران و حاضران در آنچه می گوید و می شنوند بی‌تأثیر نباشد . نمی‌خواهم بگویم که دراین مجالس همهٔ سخنها صمیمانه است

گاه بعضی ازاین محافل نیز ازلقلقهٔ لسان وایراد مترادفات ومکررات خالی‌نیست، ولی نوری راکه ایمان بر فضای قدسی مجلس می‌پاشد و دلها را ، اگرچه دقیقه‌ای چند، به سوی خدا می کشد نمی‌توان ازنظر دور داشت . پس اگر بگوییم هرجا سخنران و مستمعان‌را تفاهمی استوار بهم پیوندد وسخن از دل برخیزد ناچار بر دل خواهد نشست ، سخنی نادرست نیست . بدیهی است سخنرانان چیره دست و صمیمی می‌توانند بذرشوق و علاقه را در دل مستمعان بپاشند .

رفع هریك ازاین نقایص را دراصلاح تربیت وطرز تفکر اجتماع باید جست ؛ تربیت و تحولی که همهٔ مظاهرزندگانی اجتماعی را دربر گیرد.

---

۱ ـ ازآن جمله است مجالس وعظ قطب‌الدین‌مظفربن ابی‌الحسین بن‌اردشیر عبادی ، واعظ معروف قرن ششم هجری که مانند پدرش درسخنرانی دیردستی خاص داشت ومردم شیفتهٔ کلام او بودند که درمجالس سخنان او و نکته هایی راکه می‌گفت می‌نوشتند و از این راه مجلداتی چند فراهم آمد (البدایة والنهایة۱۲ر۲۳۵ ؛ المنتظم ۱۰ر۱۵۱؛ وفیات الاعیان۴ر۲۰۵).

* * *

۳

عبدالحسین وجدانی

اهمیت و تأثیر نطق و خطابه محتاج به شرح و بیان نیست. در تاریخ ملتها بسیار دیده شده است که مردی سخنور و خطیب، تنها به نیروی زبان آتشین، لشکریان جراری را شکست داده و سلحشوران بی باکی را بهزانو درآورده است .

دمستن خطیب یونانی یکی از آنان است که سالها جلو سپاهیان فیلیپ پدر اسکندر مقدونی را گرفت و خود اسکندر نیز باهمهٔ صلابت و جسارتی که داشت ازاین مرد لاغر اندام ، که پوست واستخوانی بیش نبود ، بیش از لشکریان جنگ‌آور می‌هراسید نطق‌های آتشین میرابو، بود که جلال و جبروت بوربونها را برانداخت . ناپلئون بناپارت در مصر ناحریف سرسخت خود ، انگلیسها ، با یک نطق کوتاه، دشمن را که ازحیث تجهیز وتدارک نظامی تفوق داشت، تارومار کرد. ناپلئون بهسپاهیان خود گفت . « سربازان، بیست وپنج قرن است که این اهرام ایستاده‌اند تا امروز شاهد جانبازی و دلیری فرزندان فرانسه باشند! » محققان، یک زبان معتقدند که این سخن کم، بیش از لشکری فراوان در پیروزی فرانسه اثر داشته است .

تاریخ ازاین قبیل شواهد بسیار در آستین دارد

برگردیم به اصل موضوع « چرا اقبالی به نطق وخطابه نمی‌شود؟»

به نظر این بنده مهمترین علت ، بی‌ایمانی است .

در زمان ما اغلب سخنران و شنونده دو سیاستمدار را مانند که تریستان برنار وصفشان می‌کند : هردومشتی دروغ به یکدیگر تحویل می‌دهند وهریک خوب می‌داند که دروغ می گوید و دروغ می‌شنود !

اغلب مجالس سخنرانی ماکم وبیش همین حال را دارد که ناطق به آنچه می گوید مؤمن و پابند نیست و اگر سخنی در اخلاق و حکمت می‌راند خود بدان عمل نمی‌کند.

گر آنها که می‌گفتی کردمی   نکو سیرت و پارسا بودمی

برخی از شنوندگان نیز خود از صفات و مکارم انسانی بی بهره‌اند .

در این صورت کلام را در آنان چه تأثیری است؟

پند من گر چه خیرخواه توام   کی کند در تو سنگدل تأثیر ؟

درست به خاطر دارم که تقریباً چهل سال پیش در تابستانی ، مجالس

سخنرانی در زمینه های اخلاقی و اجتماعی، درباغ مصفایی تشکیل می یافت. بسیاری از سرشناسان زمان افتخار حضور می‌دادندو گروهی ازخطیبان دوران نیز داد سخن !

قضارا یکی از ناطقان زبردست که سالیانی‌دراز ازعمرپربرکت برخوردار بود وبا این حال دولت تجردرا ازدست نداده بود (عیال نه ، زن وفرزند نه ، مؤنت نه !) درباب لزوم ازدواج خطابت ودلالت‌می‌کرد !

نقاش چیره دست است‌آن ناخدای ترس
عنقا نــدیده صورت عنقا کند همی !

معلوم است خطابهٔ زبان‌دار ایشان چه تأثیری در شنوندگان بی زبان می‌توانست داشته باشد؟

گاهی نیز ناطق صالح گرفتار مستمعانی بی‌ایمان و بی اعتقاد می‌گردد، چنانکه سعدی درجامع بعلبك «باجماعتی افسرده ودلمرده وراه ازعالم صورت به معنی‌نبرده» روبرو می‌شود، البته‌آتش گرم سعدی در هیزم‌تر ایشان درنمی‌گیرد، خلاصه‌فسحت میدان‌ارادت‌نیاوردندتاسعدی سخنگوی، گوی فصاحت‌بزند وناچار دلسرد وغمین می‌خواسته‌است مجلس‌را ترك کندکه «ناگاه شوریده‌ای ازکنار مجلس گذرکرد و دورآخر در او اثر ، نعره‌ای چنان زد که دیگران در خروش‌آمدند وخامان مجلس به‌جوش» وبه‌این ترتیب نفس‌سعدی سردنشد ! پس این‌اصل‌را نیزبایددرنظرداشت که «مستمع صاحب‌سخن‌را برسرذوق‌آورد».

حافظ نیز از مستمعان دل مرده وپژمرده نالان است که «زبان آتشینم هست اما درنمی‌گیرد ! »

سخنران‌باید فهم ودانش شنوندگان خود را درنظر بگیردکه«کلم‌الناس علی قدرعقولهم.»

فهم سخن گر نکند مستمع   قدرت طبع از متکلم مجوی

خلاصه آنکه :

هیچ سخن گفتن آنگاه کن   که دانی‌که در کارگیرد سخن

ناطق‌باید به‌آنچه می گوید خودمؤمن باشد وبداند چه‌می‌گوید نه‌آنکه «بگوید هرچه برزبان‌آید»

چنین ناطق به‌کنجی‌نشسته صم بکم، هزاربار بهترازآن‌که زبانش نباشد اندرحکم. بسیاردیده‌ایم که مطالب بس مهم واساسی‌راسخنرانی بی‌مایه،موضوع

خطابهٔ خودقرارمی‌دهد تابه گمان‌خودفضلی‌بفروشدو کسب شهرتی کند، وشگفت آنکه جمعی‌ازاین‌راه نیردامن دولت به‌دست‌آوردند. بعکس سخنرانان‌دانشمند وتواناونیکنامی هستندکه چون صاحبدلی نمی‌یابند ، گممام به‌گوشه‌ای خزیده و مهرخاموشی برلب زده‌اندکه: « سخن را روی با صاحبدلان است . »

مسلم است سخنرانان صالح وقتی‌میدان را خالی‌گذارند پشت‌هم‌اندازان طالح میداندار می شوند

مهر فروزنده چو پنهان شود شب پره بازیگر میدان شود

جای آن است که خون موج زند دردل لعل

زین تغابن که خزف می شکند بازارش

گمان می کنم علت عدم اقبال مردم به مجالس سخنرانی تا حدی بیان شده باشد .

واما سخنرانیهای رادیو و تلویزیون ـ بنده‌بدون مجامله، کمترسخنرانی جالب توجه و شنیدنی ازاین دو دستگاه محصوصاً تلویزیون شنیده‌ام وبرعکس گفتارهای‌خنک‌وبیفایده چندان شنیده‌ام که مپرس.اذعان‌می کنم که رادیو درچند سال اخیر نسبت به آنچه بوده پیشرفت شایسته کرده است و مطالبی سودمند و جالب در موضوعات گوناگون تحویل می‌دهد، ولی هنوزهم گاهی گفتارهایی از همان قماش قدیم به‌گوش می‌رسد که شنوندگانی که گناهشان دانش آنهاست ، رنجه‌می‌گردند و بی‌اختیار فریاد می‌زنند که : « زیبقم درگوش‌کن تا نشنوم ! »

دستگاههای رادیووتلویزیون‌حقاً بایدمروج گفتارهای‌نیک‌وسخنرانی‌های سودمند ودلنشین باشند.حیف است که دراین‌دو دستگاه‌هم توصیه وخاصه‌خرجی ورفیق بازی و غرض‌ورزی و حسادت و یا ملاحظه و به‌اصطلاح «رودروایسی» مانع از انتخاب سخنرانان شایسته و برازنده گردد اینها باید روز روشن با چراغ گرد شهر بگردند و اشخاص صالح برای این مهم جستجو کنند و البته یافت می‌شود . رادیو و تلویزیون باید سخنرانان و خطیبانی انتخاب کنندکه واجد تمام شرایط باشند . مثلاً واعظی را می‌شناسم که مطالبی نیکو و نغز را باآهنگی یکنواخت وبسیار تصنعی‌بیان می کند ومخصوصاً درتجوید چنان مبالغت می‌ورزد که به جای « صاد » وحتی سین صفیر می کشد! باور بفرمایید همین‌آهنگ سخنرانی او، سخنان نغزش را گوشخراش و جانکاه می‌سازد.

گر تو قرآن بدین نمط خوانی ببری رونق مسلمانی

این‌مورد که عرض شد، به‌نوعی، پاسخ این‌پرسش‌است‌که : «آیاخواندن متن سخنرانی سودمندتر از شنیدن‌آن است ؟ » باز شاعری را می شناسم که غزلهای شیوا وشیرین دارد، ولی وای‌ازآن وقتی‌که خود اشعارش را بخواند، چنان آهنگش خنک و بی‌مزه است‌که همهٔ لطف و زیبایی شعر بکلی محو می‌گردد

برای سخنرانی باید در درجهٔ اول سخنرانان خوب و موضوع های سودمند پیداکرد ، مستمع خود بخود فراهم خواهد شد .

هرکجا چشمه‌ای بود شیرین مردم ومرغ و مور گرد آیند

مجالس سخنرانی باید منزه از هرگونه شایبهٔ تظاهر وریا باشد. سخن باید از ایمان و دانش الهام گیرد تاچراغ راه گمشدگان‌وآینهٔ پاک نمای‌علم و ادب و اخلاق باشد ، که

« سخن برتر از گوهر آمد پدید. »

آیندهٔ ایران شناسی

فریدون وهمن
دانشگاه کپنهاگ

ایران شناسی و تحقیق در زبان‌ها و ادیان و خاصه تاریخ کهن این سرزمین رشته‌ای است که گرچه به ظاهر از هیجانات و اکتشافات پرهیاهوی بسیاری از علوم امروزی عاری است، اما در حد خود مطلوب و دلچسب است، و از آنجا که یگانه وسیلهٔ شناختن و باز یافتن میراث و تمدن فرهنگی و باستانی ماست باید بدان ارج فراوان نهاد، آنرا به خوبی شناخت و رسالت آنرا دریافت.

دانشمند گرامی آقای ایرج افشار در مقالهٔ اخیر خود با ایجاز و اختصار تاریخچهٔ این علم را بیان داشته، دربارهٔ وسایل و عناصر ایران شناسی بحث نموده و از چندتن از دانشمندان نام‌آور این رشته و آثار آنها نام برده‌اند[1]

مطالعات ایران شناسی را می‌توان به دو دورهٔ جدا از هم تقسیم نمود قبل از اسلام و بعد از اسلام. آنچه آقای ایرج افشار مورد نظر قرار داده و وسایل و طرقی برای پژوهش و تحقیق در آن ارائه فرموده بودند مربوط به مسائل ایران شناسی بعد از اسلام می‌شود. تحقیق و پی‌جویی در مسائل و مواضیع گوناگون ایران شناسی در این دوران با توجه به کثرت نسبی مواد و مطالب و مآخذ چندان مشکل نیست و اگر این مطالعات با برنامه و روش مرتب و صحیحی پیش برود امید می‌توان داشت که شاید تا نیم قرن دیگر تاریخ ایران بعد از اسلام و سرگذشت اجتماعی مردم این سرزمین تدوین شود، لهجه‌های گوناگون مورد بررسی قرار گیرد، فولکلور و داستانها و امثال و ترانه‌های روستایی جمع‌آوری و مدون گردد، آثار سخنسرایان و نویسندگان و مورخین و جغرافی‌دانها و دانشمندان قرون پیش به طبع برسد، فرهنگ‌های متعدد از زبان فارسی انتشار یابد و خلاصه در هر زمینه با تکاپو و کوشش و پی‌جویی خاص علمی تحقیق و پژوهشی شایسته صورت پذیرد.

رسالت علم ایران شناسی برای کشف حقایق تاریخی و دست یابی به تمدن و میراث فرهنگی ما در دوران قبل از اسلام عظیم و گرانبها و در عین حال مشکل و طاقت‌فرساست.

شاید کمتر ملتی در گذشته از تمدنی چنین بزرگ و تابناک چون تمدن ایران بهره‌مند بوده، اما به همان اندازه که تاریخ و فرهنگ ماغنی و سالمند و درخشان است اسناد و مآخذی که بتواند تمامی این تصویر زیبا و شکوهمند را یکجا در برابر چشم ما بگشاید کم و ناچیز است و بین گوی‌های نورانی و درخشنده‌ای که از آغاز تاریخ تا زمان ساسانیان معرف تسلسل تمدن و فرهنگ ماست

---

1 ـ راهنمای کتاب، شماره‌های ۷ و ۸ سال ۱۳۴۷

گسستگی و تاریکی فراوان به چشم می‌خورد . برای پرساختن این افتادگی ها و بیرون‌کشیدن حقیقتی تاریخی از زوایای گمنامی و تاریکی محقق این رشته باید ماهها وسالها با چند خط متن یك سندقدیمی یاعبارت روی یك سکه یالغتی‌مهجور بجنگد وبا تلاش فراوان از اینجا وآنجا مدارك و شواهدی برای‌ساختن‌تاریخ تمدن ایران جستجو نماید .

اطلاعات میهنی ما از زمان هخامنشیان منحصر به چند سنگ نبشته است طبعاً نمی‌توان انتظار داشت‌که شاهان هخامنشی تمام اطلاعات و سنتی‌که ماشیفتهٔ دانستن آن هستیم در آن‌کتیبه ها آورده باشند اما حقیقت آن است‌که آنچه‌در این‌آثار آمده‌کمکی به دست‌یافتن به‌سیاری از مبهمات‌تاریخ‌اولیهٔ ایران‌نمی‌کند و حتی معلوم نمی‌داردکه مبانی پرستشی و دینی پادشاهان آن دوره و خاندان سلطنتی برچه پایه‌ای بوده . و هنوز پس‌ازگذشت ۲۵ قرن این سؤال مطرح‌است که آیا دیانت رسمی ایران در زمان هخامنشیان زرتشتی بوده یانه و برسر این مطلب گفتگو فراوان درگرفته است

سوای این نکته آنچه از آثار اوستایی به‌دست مارسیده خاصه مندرجات گاتها که سرودهای اصلی زرتشت را تشکیل می‌دهد چندان روشن و مفهوم‌نیست. در این آثار نه‌تنها از زمان و تاریخ سرودن ومنشأ ومبدأ آنها اثری نمی‌بینیم ، بلکه حتی بر مبنای آن قادر نیستم‌که به شخصیت و سرگذشت سرایندهٔ آنهایعنی زرتشت و حقایق تاریخی مربوط به شخص او پی‌بریم . ازگاتها ترجمه های متعدد به عمل آمده است ، اما کمتر قسمتی ازآن است که در ترجمهٔ آن اوستا-شناسان هم رأی باشند .

لغات و ترکیبات پیچیده و مبهم، افتادگی های فراوان ، و منابع ومآخذ قلیل است . بی‌دلیل نیست‌که دانشمندی چون «هومباخ» در ترجمهٔ خود ازگاتها گاهی‌آنچنان در سنگلاخ تنگی قافیه و پیچیدگی عبارت افتاده که متن آلمانی ترجمه‌اش نیز غیر قابل فهم و غیر طبیعی به‌نظر می‌رسد

از سوی دیگر می‌بینیم که درمورد متون ودا یعنی سرودهای مقدس‌هندیان نه می‌توان به‌اعتباری قدمت آنرا بازمان‌گاتها مقایسه نمود دانشمندان موفق شده‌اند به علت دسترسی به لغت نامه ها و دستورهای زبان و فرهنگهایی که‌ازعهد باستان ودوران مختلف‌بجای مانده تمامی آن متون رابا ترجمه وگرامروفرهنگ لغات به طبع رسانده و در مذهب و فلسفه وطب و ادبیات و اقتصاد وجامعه‌شناسی ملت هند یعنی برادران آریایی ما از عهدکهن تا به امروز تحقیقات‌کافی وشایسته انجام دهد .

نگاهی سریع به نقشهٔ هند علت بازماندن و ادامهٔ سنن و ادبیات ودایی‌را نمودار می‌سازد . هند از سه طرف محدود به آب است و از طرف شمال کوههای

هندوکش چون حصار محکمی آن‌را محافظت می‌کند تنها راه عبور ونمود در آن کشور معبر خیبر است وعجب نیست که آن ملت در قرنها امروا فارغ ازجنگها و جهانگشایی‌ها آداب وزبان‌و مراسم دینی خود را دست نخورده نگاه داشته‌باشد.

اکنون باتوجه به این حقیقت که زبان فارسی باستان واوستایی ازیک‌طرف و زبان ودا ازطرف دیگر دو صورت‌گونان از یک‌زبان واحد قدیمی هستنداهمیت مطالعات و تحقیقات ودایی‌در درك مبهمات و تاریکی های اوستا نمودارمی‌گردد به جرأت می‌توان گفت که اوستاشناسی بدون آگاهی به زبان و قواعد سانسکریت‌کاری غیر ممکن و بیهوده است و تازمانی که اطلاعات‌کافی از سایر زبانهای‌کهن ایرانی نداریم باید برای حل بسیاری از مشکلات و پیچیدگی هایی که در متون اوستا با آن روبرو هستیم از ترکیب های مشابه دستوری ولغوی‌بین این دو زبان استفاده نماییم اگر تا کنون تحقیق جامع و وسیعی در زبانهای ختنی و خوارزمی به محل آمده بود طبعاً متون و دستور این دو زبان‌می‌توانست کمك مؤثری به روشن ساختن بسیاری از مشکلات ما در قرائت گاتها بنماید ، اما افسوس که هنینگ‌ایران‌شناس نامدار که مطالعات و تحقیقاتی درخوارزمی‌داشت و مرد این میدان بود سال پیش از جهان برفت

در موردختنی باید‌امیدوار بود که تحقیقات بیلی و امریك[۱] وسایرمتخصصین این زبان به‌کشف مجهولات متون موجود کمك نماید

کار عمدهٔ دیگرتحقیق در اساطیر ومیتولوژی ایران و مقایسهٔ آن‌بااساطیر و میتولوژی و داستانهای ارباب انواع هندیان آریایی است تابدان‌وسیله بتوان به اعتقادات دیانتی ایرانیان قبل از ظهور زرتشت پی‌برد

اما رسالت ایران شناسی در دوران قبل از اسلام با خواندن صحیح متون اوستایی و پارتی و پهلوی پایان نمی‌یابد ، بلکه دست‌یابی به این متون آغازکار برای بناساختن تاریخ و اعتقادات اصیل مذهب زرتشت و وضع اجتماعی ایران‌در ادوار گوناگون و مهمتر از همه تدوین تاریخ و سرگذشت تمدنهای مختلف قوم ایرانی می‌باشد

وجود جامعهٔ زرتشتی در عصر حاضر و آداب پرستشی ایشان نمودار آن است که سنن و آداب ورسوم‌این دیانت از زمان زرتشت تاکنون بدون وقفه‌جاری و ساری و رایج بوده است و این مراسم از جهتی معرف سننی که می‌تواند به قبل از زرتشت نیز منسوب‌گردد می‌باشد ، اما جز در زمان ساسانیان تاریخ در مورد وضع این دیانت در سایر سلسله ها و قرون ساکت است و اگر بپذیریم که برای پی‌بردن به وضع اجتماعی و تمدن هرملتی وقوف بر تعالیم مذهبی و رسوم و

۱ ـ اخیراً امریك استاد مدرسهٔ علوم شرقی لندن ،گرامر جامع و ممتعی از ختنی تهیه نموده است .

R.E Emmerich: Saka Grammatical Studies, London 1968.

اعتقادات و سنن آن مردم بیش از هرچیز ضروری است . متأسفانه باید اذعان نماییم که فقدان مدارک و مآخذ و گذشت قرنهای متمادی و پستی و بلندی های متوالی پردهٔ سیاهی از ابهام و پیچیدگی بر رسوم و آدابی غنی و تمدنی تابناک کشیده و فقط با کمک تحقیقات باستان‌شناسی است که می‌توانیم گاه‌گاه به گوشهٔ کوچکی از آنهمه عظمت و تمدن حیره‌کننده پی‌ببریم . اکنون دوشادوش مطالعات زبان شناسی باید امیدوار بود که کشف اسنادجدید و متون ناشناخته، وحفریات مهم و معتبر باستان‌شناسی به یاری این پژوهش بشتابد.

در جستجوی مدارک و آثاری برای ساختن تاریخ تمدن ایران طبعاً باید نظر را از مرزهای کنونی فراتر برد و به سرزمین هایی که روزگاری درقلمرو خاک ایران بوده نیز توجه نمود . از این‌ها یکی بین‌النهرین است که از قرنها قبل از میلاد محل اختلاط و امتزاج آریاییان با ساکنان آن، ومهد تمدنهایی کهن ، و ادواری طولانی متعلق به ایران ، و پایتخت اشکانیان و ساسانیان بوده است . آنچه از تمدن و فرهنگ این ناحیه می‌دانیم به نسبت آنچه می‌توانیم حدس بزنیم در آن سرزمین روی داده بسیار کم است و تحقیق در هنر و فـرهنگ و اعتقادات مردم این سرزمین و تطبیق و ربط آن با تمدن و تاریخ و فرهنگ ما از کار های اساسی و لازم است.

دیگر پی‌جویی و تحقیق در آثار به‌دست آمده وحفاریهایی است که درقفقاز و تاجیکستان شوروی ، بلخ و بخارا و ماوراءالنهر انجام می‌شود . سوای زبان و فرهنگ مشترک باید دانست که درزمان ساسانیان در مناطق شمال شرقی مرزهای کنونی ایران قلاع نظامی و فرماندهان و حکمرانان ایرانی از جهتی مرز های ایران‌را از هجوم قبایل آسیای مرکزی محافظت می‌کردند و از طرف دیگر پایگاه و عواملی برای بسط قلمرو و دست‌اندازی های پادشاهان ساسانی بشمار می‌رفتند. باید امیدوار بود که در این حفاریها اسناد و مدارکی کـه بتواند مـا را بهتر و بیشتر با وضع اداری و نظامی زمان ساسانیان آشنا گرداند به‌دست آید.

اما آنچه بیش از هرچیز برای آیندهٔ ایران شناسی باید آرزو کنیم وجود یا به عبارت دیگر خلق جمعی محقق پی‌جو ودلبسته و علاقه‌مند است که بتوانند جای راسك ، وسترگورد ، هنینگ ، بارتولومه ، پورداود ، بیلی ، بـار ، بنونیست و دیگر نامدارانی که عمری دراین راه کوشیده‌اند بگیرند . سازمان ها و مؤسساتی که در سالیان اخیر در ایران ایجاد شده و اقداماتی که در دانشگاههای ما انجام می‌گیرد و مشاهدهٔ موفقیتهای گروهی از جوانانی که از گوشه و کنار جهان قدم در این راه نهاده‌اند جرقهٔ امید را در دل برای حصول این آرزو شعله‌ور می‌سازد .

فرقهٔ خاکسار

تصوف در اسلام از نیمهٔ دوم قرن دوم هجری عرض وجود کرده است و اینکه ریشهٔ تصوف اسلامی از کجا سرچشمه گرفته اختلاف نظر است. مستشرقین غربی اکثراً تصوف اسلامی را منشعب از مسیحیت دانسته و عده‌ای از بودایی بعضی از مانوی و برخی از مغان واقل‌قلیل از فلسفهٔ جوك و رساله های ودا می‌دانند .

بیان نظریات آنان و بحث یا رد وقبول آرای آنان از حوصلهٔ این مقال خارج است، ولی ناگفته نماند که تا اواخر قرن چهارم هجری صوفی نام طریقت و ذکر خفی نداشت وپیدایش سلاسل تصوف از قرن پنجم هجری به وجود آمد وکلمهٔ قطب را اولین بار محیی‌الدین عربی در کلمات خود به‌کار برد و پایهٔ علمی تصوف را پی‌ریزی کرد و دیگران بعد از او زیره خوار خوان او بودند.

هر صوفی ضمن سیر آفاقی و انفس خود می‌توانست در هر خانقاهی اطراق نماید ودر یك آن از چند استاد طریقت استفاده نماید و اشعار عرفانی به‌طور رسمی از قرن پنجم زبان گویای صوفیه گردید و در نثر جملات کوتاه و نثر مسجع را به‌کار می‌بردند.

سلطان‌حیدرپدرشاه‌اسماعیل فرقهٔ خاکسار را بنیاد نهاد و به‌نام حیدری معروف گشت و این غیر از طریقتی است که به قطب‌الدین حیدر مدفون تربت‌حیدریه منسوب است. شاه اسماعیل این‌طریق را توسعه داد و در زمان شاه‌عباس اول به حد اعلای نفوذ خود رسید و به سلسلهٔ خاکسار جلالی ومعصومعلی‌شاهی و عجم منشعب گشت. قوانین سلسلهٔ خاکسار به‌مانوی و بودایی و نقطویه‌وفتیان‌و زردشتی شباهت‌کاملی داشته واز ابتدای پیدایش با اهل‌حق همبستگی جدانشدنی داشته است .

این سلاسل تا اواخر سلسلهٔ قاجاریه در میان عامهٔ مردم نفوذی داشته و پس از آن از رونق افتاد .

درسلسلهٔ خاکسارتاکنون کتاب ورساله‌ای تدوین نشده و به چاپ‌نرسیده است و چون اکثر مراشدآنان بیسواد بودند، لذا تلخیص مطالب را بیان‌داشته

و اگر مبحثی نارسا بود باپرسش خوانندگان ارجمند توضیح بیشتری‌خواهیم داد دراویش‌خاکسار به‌مکتب عرفانی‌که مورداستفادهٔسلاسل تصوف است‌توجهی نداشته و خود معارف و اصطلاحات مخصوص به خود دارند .

سلسلهٔ خاکسار وسلاسل منشعب آن‌در ایام سلطنت صفویه از لحاظ‌حفظ وحدت ملّی ایران در اشاعهٔ تشیع و درویشی سهم بسزایی دارند .

در هرشهری نقیبی بود وهرنقیبی دست نقیبی داشت ؛آن دست نقیب در شهر می‌گشت، هردرویشی که تازه وارد می‌شد به وسیلهٔ او به زاویه یا مصطبهٔ نقیب رفته چند روز استراحت می‌کرد و سپس گزارش‌کار خود را داده و بعد نقیب وسایل حرکت او را فراهم ساخته مأمور یك ده یا یك شهر می‌ساخت و برای انجام مخارج اینگونه‌کارها به دستور سلاطین صفوی سی ودو صنف از اصناف که‌کار های دستی داشتند مانندکفاش ـ نقاش ـ رنگرز ـ سقا ـ پینه‌دوز و امثالهم مالیات خود را به نقیب شهر می‌پرداختند و هفده طایفه از این سی‌ودو صنف مالیات خود را به نقیب سلسلهٔ عجم می‌پرداختند. نقیب حتماً بایستی در مقام‌کسوت باشد و دست نقیب در مقام پیاله باشد .

درطریق خاکسار ریاست وسلوك‌مفهومی‌ندارد فقط مانند اهل حق باید خدمت نمایند .

درویش خاکسار وقتی چراغی می‌گیرد که آخرین مرحله است . جوز را باید نزد سیدخاندان (اهل‌حق) بشکند. سادات‌اهل‌حق سید هاشمی نیستند، بلکه سادات اهل‌حق از اولاد یکی از پیشوایان تیرهٔ علی‌اللهی هستند. تاریخ پیدایش اهل‌حق همزمان باظهور سلسهٔ خاکسار است .

نسخه‌های خطی

سیاحت‌نامهٔ حاجی سیاح

تقی بینش

در شمارهٔ پنجم سال یازدهم مجلهٔ راهنمای کتاب مقاله‌ای در بارهٔ کتاب «خاطرات حاجی سیاح» به قلم آقای حسین محبوبی اردکانی ملاحظه شد که برای مزید اطلاع خوانندگان علاقه‌مند بی‌مناسبت نمی‌داند دیلی بر آن بیفزاید.

کتاب مورد بحث که به کوشش آقای حمید سیاح پسر مرحوم حاجی سیاح و به تصحیح آقای سیف‌الله گلکار و با سرمایهٔ کتابفروشی ابن‌سینا به‌چاپ‌رسیده شرحی‌است که مرحوم سیاح، بزرگ خاندان سیاح درمراجعت از فرنگ نوشته ودرحقیقت خاطرات خود را به رشتهٔ تحریر کشیده است. این سفرنامه از ورود حاجی به بندر بوشهر (۱۴ رجب ۱۲۹۴ ه‍ ق = ۳ مرداد ۱۲۵۶ ه‍.ش) که سی‌سال ازسلطنت ناصرالدین‌شاه می‌گذشته آغاز می‌شود و تا ماههای اول سلطنت احمدشاه ادامه پیدا می‌کند (مقدمهٔ کتاب ص۳)، ولی‌حاجی پیش‌از آنکه درایران به سیاحت بپردازد سفری به خارج کرده وسفرنامه‌ای هم نوشته‌است.

سفرنامهٔ خارجی‌حاجی‌سیاح نسبت به داخلی‌مزایایی‌داردو آن‌مقدارزیادی اطلاع از وضع قدیم اروپاست. نسخه‌ای ازاین سفرنامه درکتابخانهٔ جناب‌آقای فرخ درمشهد محفوظ است که اگرچه تمام نیست، ولی ظاهراً منحصر به فرد است. این نسخه به خط شکستهٔ نستعلیق خوش در۴۳۱ صفحه به قطع وزیری نوشته شده ودر بعضی جاها یادداشتهایی به‌خط مرحوم حاجی دارد وبه‌قراری که آقای فرخ نوشته‌اند آقای دکترمحسن سیاح خلف‌الصدق آن مرحوم تصدیق کرده‌اندکه آن یادداشتها به‌خط مرحوم سیاح است ازجمله درصفحهٔ ۵۵راجع بوسیلهٔ بالا وپایین رفتن در پست چنین نوشته است :

«راه‌آهنی که صعود و نزول از محلهٔ بالای‌کوه میکنند دوکالیسکه است یکی که بالا میرود دگری پائین میآید وپنج کرایچار کرایه دریافت میدارند» و چند یادداشت مختصر دیگر به خط ریز خوانا درصفحهٔ ۹۱ و ۱۴۹ و۲۵۵ وشعری ازحافظ به‌خط مرحوم حاج‌میرزاحبیب‌مجتهد خراسانی درصفحهٔ۲۲۳

مبوس جز لب معشوق و جام می حافظ
که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن

این نسخه وقتی در تملک مترجم‌السلطان بوده است و یادداشتی به خط

او با مرکب آبی و قلم درشت در پشت‌جلد آن هست که در تاریخ ۱۵ حوت ۱۳۰۱ نوشته شده است .

شرح حال موجز و مفیدی که مرحوم حمید سیاح در ابتدای کتاب خاطرات حاج سیاح گذاشته‌اند برای اطلاع از اوضاع و احوال مرحوم سیاح کافی به‌نظر می‌رسد و خود حاجی نیز در ابتدای خاطرات به‌این نکته اشاره کرده است که اروپا و آمریکا و ژاپون و چین و هند را دیده است (ص ۶) بنابراین نسخهٔ آقای فرخ درحقیقت قسمت اول کتابی است که با همت آقای حمید سیاح چاپ شده است و تا وقتی تمام آن به چاپ برسد آنچه از آن نقل و اقتباس شده است قابل استفاده خواهد بود .

سپاسگزاری از استاد بزرگوار جناب آقای فرخ را که اجازه داده‌اند از آن نسخه برای تهیهٔ این یادداشتها استفاده بشود درعهدهٔ خود می‌شناسند.

بسم‌الله الرحمن الرحیم تعالی شأنه

آغاز مهاجرت از ایران و سبب سیاحت حقیر فقیر محمدعلی سیاح روز پنجم صفر یکهزار و دویست و هفتاد وشش مرحوم ولدملا محمدرضا فرمودند که میباید بروی به‌مهاجران که دهی‌است از دهات کراز (مشدد) و کزاز از بلوکات عراق است نزد عموی خود ملامحمد صادق اطاعت امر را روانه گردید بعداز دو روز به سلطان‌آباد رسیده و از آنجا روانهٔ مهاجران گشته تا بخدمت ایشان رسیدم. بعداز ملاقات نهایت مهربانی فرمودند و از قرینه معلوم شد که خیال مواصلت دخترعمو برای این بنده داشتند ولی چون زمستان سخت بود وانجام مرام مشکل مینمود مرا مأمور فرمودند بخدمت آقایان جناب حاجی سید باقر وآقای حاجی‌آقا محسن برای تحصیل فقه واصول حسب‌الامر معاودت به‌سلطان‌آباد چند ماه مشغول تحصیل بود تا زمستان بسر رفت و هنگام مراوحت آمد. درآنجا بنده را طلب نموده وارد به مهاجران شدم روز دوشنبه بیست و یکم شوال آن سال متحیرانه بفکر رفتم که هرگاه ایـن امر واقع شود باید تمام عمرم دراینجا بگذرد، ازهیچ جا و هیچ چیز باخبر نباشم. رفته‌رفته خیال قوت گرفت که بهتر آنست بدون اطلاع احدی سفری بروم وفی‌الجمله سیاحتی بنمایم لذا شب سه‌شنبه ۲۲ ماه شوال همه شب متفکرانه بسر برده طلیعهٔ سحر برادرم ملا محمدباقر را بیدار کرده گفتم برخیز که من باید به‌این نزدیکی جایی بروم و اینك رفتم او نیز خواب‌آلوده بدنبال من روان شد و متصل می‌پرسید که

برادر کجا و چرا می‌روی ؟ گفتم حالی کار دارم شما برگردید . دیدم اصراری دارد، گفتم باید سفری بروم تا بعد چه شود. گفت همراه چه داری و کی می‌آئی؟ گفتم جواب را بشما خواهم نوشت . بالجمله عبای خود را با عبای اخوی که کهنه‌تر بود عوض کرده با گیوهٔ بدون جوراب و دستمالی که هم سفره وهم شال کمر بود و عمامه و سه قرص نان و هزار دینار وجه نقد یکساعت قبل از صبح (توضیح آقای فرح : دینار در اصطلاح چند قرن قبل واحد پول طلا بوده است و در یکی دوقرن اخیر تا چند سال قبل واحدی از پول بود که وجود خارجی نداشت و یکهزارم سکهٔ نقره بود که قران میگفتند و هر ده قران یک تومان بود و در زمان سلطنت رضاشاه پهلوی واحد پول ایران ریال شد و یک ریال معادل یك قران سابق بود و اکنون دیگر تقریباً از زبانها هم افتاده است)شب مزبور متوکلاً علی‌الله از خانه بیرون‌آمده روانه شده، برادرم خواست همراه بیاید التماس کرد اورا برگردانیدم بار تا آسیایی کـه نزدیك قریهٔ مزبوره بود آمد گفتم برادر برگرد. شروع به گریه کرد وگفت جواب عم وپدر ومادر راچه بگویم. گفتم شما برگردید من خود خواهم نوشت. گفت پیاده چرامیروی؟ گفتم راه مقصد نزدیکست شما برگردید ومرا بحالت خود بگذارید. ترا بخدا زیاده مرا آزار مکن و مزاحمت نما که دلم میخواهد تنها باشم. باری هر طور بود اورا معاودت داده خدا حافظی گفته روانه شدم . از گریهٔ او تا دیر گاهی گریه کنان می‌رفتم ولی نمی‌دانم کجا می‌روم خواستم بطرف حصار بروم بخیال آنکه مبادا از دنبالم بیایند و مرا برگردانند نرفتم و روانه شدم بجاسی کـه نمی‌دانم کجاست تا روز روشن شد به قریه‌ای رسیده پرسیدم راه همدان از کدام طرفست؟ نمودند (= نشان دادند). رفتم تا براه افتادم. چندنفرسرراه دیدم که بهمدان می‌رفتند. نزدیك شده دیدم حسن‌نام سلطان‌آبادی‌است. چون مرا دیده‌شناخته پرسید این چه حالت است کجامی‌روی و به این نحو چرایی؟ گفتم برادر متوقعم این گونه صحبتها را بمیان نیاوری. چکار داری؟ توبگو بدانم کجا می‌روی ؟ گفت همدان ، پرسیدم چند روز راه باقی مانده. گفت‌پنج روز. گفتم تا همدان‌همراهیم ولی من‌باید پیاده بیایم. هرچه اصرار کرد سوار نماید قبول ننمودم . بالجمله رفتیم تا بکاروانسرایـی رسیدیم . قدری که آسوده شدم‌پاهایم گرفت بنحوی که نمی‌توانستم‌حرکت کنم چندتاول‌هم اززیرانگشتها بروز کرد. دیدم سایر پیاده‌هـا گردو را بر پا می‌مالند و از پشکل شتر دود می‌دهند. خواستم گردو بگیرم پول‌سیاه (= خرد) نداشتم، صاحب گردو هم‌پول

سیاه نداشت ناچار بهمان پشکل شتردود داده شب را به‌روز آوردم. بنای رفتن رسید دیدم قوهٔ حرکت ندارم. بازتصور کردم درراه مردن بهتر ازعاجز بودن. بالجمله بهرمشقتی که بود رفتم . قدری که رفتم پاهایم بازشد چنانچه جلوقافله می‌رفتم. رفته رفته آبلهٔ پاها بهتر شد ورسیدیم به یك منزلی‌همدان. آن منزل را نتوانستم با ایشانِ همراهی کنم در نیم راه تنها مانده به سراخرابه کـه دو خانوار بود قدری آسودم وفردا روانهٔ به‌همدان شدم تا رسیدم. هرچه خواستم جایی‌منزل کنم نشدزیرا که‌وسم‌اقتضای کاروانسرا نداشت‌جایی‌دیگرهم‌نمی‌دانستم. تمام روز درکوچه‌ها میگشتم تاشام رسید. درگوشهٔ مسجدی بسر بردم. شخصی ابراهیم‌نام ازحالم‌پرسید که برادر غریب می‌نمایی. گفتم بلی . ازمنزلم پرسید گفتم الان این مسجد، قبل ازین‌را فراموش کرده‌ام اربعدهم خبرندارم وگویا همه صورت من (= مثل من) باشند در این مطلب گفت من مـردی فقیرم و کارم پاره دوزی (= پینه‌دوزی) است. اطاقی و آشپزخانه‌ای دارم اگر بـه منزلم بیایی ممنونم . قبول نکردم . گفتم‌من از شما چنان ممنونم که گویاسالها در خانهٔ شما بوده‌ام و از نمك و نان شما پرورده شده‌ام . در هرصورت راضی نیستم که ازمن‌بشمارحمتی برسد. گفت شام‌خورده‌ای؟ گفتم بلی. گفت من‌میروم بلکه شما ذکری یا فکری داشته باشید بحالت خود باشید و نخواهیدکسی نزد شما باشد. برخاست ورفت.چراغ مسجد تمام شد خوابیدم مربع‌وار صبح دیدم استخوانهایم بشدت دردمیکند. باری قدری‌آب گرم پیدا کرده خوردم‌و گردش‌ـ کنان میگشتم تاآفتاب طلوع نمود. دوباره رفتم بمسجد مربور که قدری‌بیاسایم دیدم ملایی‌آنجا نشسته. سلام گفتم. پرسیدآخوند کجایی هستی؟ گفتم‌الان که در این بلدم ازشدت‌خستگی وکسالت خودم را فراموش کردم تا بشهرم چـه‌رسد. گفت کسی به‌من گفت که شب گذشته‌آخوندی‌اینجا بود چنان میدانم شما بوده‌اید خوب شما که در لباس اهل‌علم هستید چرا بمدرسه نمیروید و اگر هم‌بخواهید درمسجد باشید مسجد بهتراست. علاوه براین که درآنجا طلاب وغربا بسیارند و نمی‌گذارند شما در مسجدبخوابید وبحجرهٔ خود خواهند برد. گذشته ازآن که این مسجد اعتباری‌ندارد شایدکفش و عمامهٔ شما را ببرند . لقمهٔ‌نانی‌صرف کرده پرسیدم‌کدام مدرسه بهتراست. گفت مدرسهٔ بزرگ ومدرسهٔ‌نو. بهرکدام بروید‌خوبست. ازاستماع‌لفظ بزرگ بدلم آمدکه آنجا بروم شاید اسم‌ورسمش هردوبزرگ باشد . برخاسته روانه شدم .آن مدرسه و مدرسه‌نو هردو رادیده شب را در مدرسهٔ‌نو بسر بردم در حجرهٔ مرد بسیار فقیر عالی همتی ملاعلی‌نام

که مدت‌العمر در اصفهان بسر برده و حدیدالورود بوده، اما بسیار پشیمان‌شدم که چرا به‌این‌بیچاره زحمت‌افزا شدم تا روزشد. برخاسته گردش کنان دوباره بمدرسهٔ بزرگ رفتم. شخصی عمامهٔ بزرگ در سرداشت‌وحممی دوراو بودند. در حجره بود مرا طلب نموده پرسید کیستی واز کجا می‌آیی و بکجامی‌روی؟ گفتم بندهٔ خدا، وازملك خدا وبملك خدا. رو ازمن گردانید ومشغول‌تدریس خود شد ومسئلهٔ جبروتفویض میفرمود درضمن‌صحبت انسان وفاعل مختار بودن بمیان آمد.

بنده ازضعف نمال عرض کردم که آنچه این بنده معلوم نموده انسان هیچ اختیاری ندارد بلکه آن اختیاری که فرموده‌اند غیر از این مطلبی است که میفرمائید. جناب آخوند برآشفت و درکمال تغیر بعوض‌عریب‌بواریها فرمود من‌جمله که گویا توصوفی هستی و دینی نداری؛ فوراً از آنجا برخاسته و از مدرسهٔ بزرگ بیرون آمده جویا شدم که آیا کسی بجانب‌تبریزروانه است . .

این مقدمهٔ سفرنامه است. پس از آن سیاح به تبریز می‌رود و آنچه‌در طول راه دیده می‌نویسد مخصوصاً در بارهٔ خلق‌وخوی مردم و صحبتهایی که با اشخاص کرده وجزئیات حوادث‌و وقایع‌روزانه‌اش مطالب قابل توجه‌وخواندنی ذکر می‌کند در تبریز با داروغه روبرو می‌شود و از تبریز به مرند و از آنجا به تفلیس عزیمت می‌کند.

در بارهٔ آچمیازین شرحی می‌نویسد که خواندنی است و قسمتی از آن نقل می‌شود:

«آچمیازین قلعهٔ مخصوصی است. اطراف آن دیوار و برج ومقابل در چشمهٔ آب روانی که مردم از دهان‌شیر ظروف خود را پرکرده میبرند ومحلهٔ خارج دارد که مردم ساکنند و سرانبر در خارج قلعه واقع است ...» (۲۰)

به عزم اسلامبول با چند نفر همراه می‌شود وبه‌قول خودش برای‌اولین بار به کشتی می‌نشیند.

در خصوص شهرها و آبادیهای سرراه توضیحات قابل استفاده‌ای‌می‌دهد حتی اسم مقیاسها و واحدهای وزن و پول‌آنها را می‌نویسد. از جمله دربارهٔ کاستینچها نوشته است:

«وزن و کیل ایشان گروانکه وپوت وزلانیك کسه‌زلانیك دو مثقال است و پولشان کپك‌ومنات و پول کهنه گرجیان‌نیز کمی یافتمیشد ...» (ص ۳۵).

حتی در ضمن سفر از انجام مراسم مذهبی غافل نمی‌شود چنان‌که می‌نویسد : «نماز خواندیم گفتند باتوم نزدیك است» (ص۳۷) . بعد بـه طرابوزان و بغاز می‌رود و شرحی در بارهٔ منظرهٔ زیبای بغاز می‌نویسد .

در بارهٔ اسلامبول مفصل‌تر سخن می‌گوید . و در خصوص «مدارسی کـه فرنگیان بنانموده‌اند» شرحی می‌نویسد و در ضمن به تعصب شدید پرتستانیها اشاره می‌کند که «متصل در خیال سرقت انسانند کـه بآئین خودشان بگردانند ظاهراً برای خدا درس میدهند ولی باطناً منظورشان فریفتن مخلوق است ...» (ص ۴۰) . بعد بـه ادسوا مـی‌رود و آنجـا را از ایـالتهـای دولت نمسه (= اطریش) محسوب به‌ایالت هولنکری (= هنگری) (ص ۵۰) می‌شمارد . از آنجا به بلگراد می‌رود (۵۳) و از گردش در شهر مطالبی مـی‌نویسد از جمله یك چشمه‌کار چشم‌بندی‌را در تئاتر شرح می‌دهد که‌چگونه گنجشکی را در زیر قفس بهمه نشان داده و روی قفس دستمالی انداخته و بعد قفس را اززیر دستمال غیب کرده است (۵۴) .

از بلگراد به‌پست می‌رود (۵۵) و شرحی از مشاهدات و آبادیهای وسط راه می‌نویسد . دربارهٔ پترسبورغ شرحی دارد (۵۶) وبعد وینه (۵۷) وهتل بزرگ آن چون‌کاتب اسم آن‌را غلط نوشته بوده مرحوم حاجی به‌خط خوددر حاشیه نوشته است ناسیونال (۵۷) .

دیدن عراده هایی‌که به آنها سگ بسته بودند حاجی را متحیر می کند و می‌نویسد از خادم (= گارسون) مهمانخانه به فرانسه پرسیدم چـرا چنین می‌کنند و او پاسخ داد : «اعتقاد ما مردم این است‌که هیچکس نباید عمرخود را بیهوده صرف‌کند. شما گفتید سگ بیچاره‌آ یاسگ بیچاره‌تر از انسان است که بایدبقوت بازو یا بزحمت ریاضت تحصیل لقمه‌نانی فراهم‌آرد! وحال‌آنکه سگ هیچگونه زحمتی‌ندارد. مدام تنبل بی‌فایده بگوشه[ای] می‌افتد وهر کسی لقمه‌نانی باو میدهد یاکشته می‌شود» وبعد اظهارنظر می کند که: «باری دربن ولایت سگ هم نان‌مفت نمیخورد و بیجهة بسگ نان نمیدهند» (۵۸) بعد به ایطالیا عزیمت می کند (۶۰) و از شهر های ایطالیا مطالب خواندنی می‌آورد از جمله راجع به‌کراس می‌نویسد: مرکز راه‌آهن «بسیار نیکو» دارد و «عدد ساکنین آنجا شصت‌ودوهزار است .»

وکلیسای بزرگی داردکه متعلق به کاتولیکهاست و شهر روشن بچراغ گاز می‌باشد .

مردم‌آنجا خیلی مهربان وکاتولیك مذهبند ودچیز غریبی در آنجادیدم که نسوان آنها بمجرد وصول بسال بیست یا سالی پیش‌وپس زیر گلوی آنها

سلعهٔ (= غده ، گواتر ، گوشت زیادتی در اندام ـ نفیسی) پر از باد و آزاری هم ندارد و بهیچوجه نتوانسته‌اند علاج کنند از قرار تقریر آنها اثر آب آن رود است (۶۱) . از تورن تعریف می‌کند که پای تخت قدیم ساردن بوده است ودر کنار رود پ (= پو) واقع‌است (۸۶) .

دو کلیسای بزرگ به‌نام سنت فلیپ وسنت ژان دارد . درآکادمی انواع حیوانها را تشریح‌کرده استخوان‌آنان‌را برپا داشته‌اند و مارهای عجیب رادر شیشه های پراز عرق‌کشمش (ظ: الکل) قرار داده‌اند که مثل زنده بنظرمی‌آید و روزی هفت ساعت برای تماشای مردم باز است و در تمام مراکز عمومی مثل‌قهوه‌خانه صورتی‌دیدم که مردم به اواحترام زیاد می‌گذاشتند. پرسیدم‌این کیست. گفتندشکل غریبالدی (= گاریبالدی) است. سبب‌این‌احترام را پرسیدم گفتند : «این مرد ملت را آزادنمود. سابق ما اسیر پاپ بودیم وزیردست تمام دول. این مرد ما رااسم داد و میان دول شناسا کرد وسبب اتفاق ما شد وطمع بهیچ چیز کسی‌نداشت. محض‌خیرخواهی ملت،مردم راجمع کرده ومردم داری نمود (ص ۸۹) .

در صفحهٔ ۹۱ یادداشت کوچکی از مرحوم سیاح به خط زیر نوشته شده ، و عبارت متن را تصحیح کرده است . درمتن نوشته شده « باکالسکه هتل‌یورپا روانه‌شدیم. پنج طبقه‌بود بدرجات‌هریك‌قیمتی‌داشت‌ازسه الی‌ده‌فرنك تارسیدیم‌بشهرجفراء، ومرحوم سیاح درحاشیه‌نوشته‌است: «بعد ازطهرمراجعت نموده بارسوار شدیم» وآقای دکتر محسن سیاح در زیرآن تصدیق‌کرده‌اندکه این یادداشت به خط پدرشان است . درضمن شرح دیدنیهای مارسیل می‌نویسد خیابانی دارد بسیارعریض که می‌گویند درعالم خیابانی‌بدان عرض نیست (۹۹) مگر درمادرید پای‌تخت اسپانیا . درکنار شهرنردیك دریا کوهی است ازسنگ سیاه وبر کلهٔ‌کوه‌کلیسائی‌است موسوم به‌نتردام‌دلاگار. منارهٔ بسیاررفیعی بسردر-کلیسا هست وزنگه بزرگی‌آویزان کرده‌اند. بربالای‌آن مجسمهٔ حضرت مریم که عیسی را دربغل دارد نصب شده است . سپس شهرهای معروف فرانسه راکه دیده‌است ، وصف می‌کند و نکته‌های‌خواندنی‌وجالب‌توجه ازوضع‌آن شهرها و مردم وآداب ورسوم‌آنها می‌نویسدکه همه درجای خود سودمند ومشغول کننده است. سویس وبعضی ازنقاط دیگراروپا را نیزسیاحت‌کرده وپروس را دیده و بعد ازراه هند به ایران برمی‌گردد .

متأسفانه نسخهٔ آقای فرخ ناقص است یعنی آخر آن افتادگی دارد ووقتی به‌تورس وارلثان می‌رسد دیگر تمام می‌شود (۴۳۱) عبارت آخر سخه این‌است:

«اگرچه این شهر (یعنی تورس) بحسب جمعیت کمتر ازارلثان بود ولی خیلی با صفاتر وخوش‌روح‌تر مینمود. از قراری‌که معلوم شداین امتیاز بسبب زیادی آب این شهراست که اشجار وغیره اینجاتازه‌تراست. همانطور باکالسکه کنار رود لوار واطراف شهر و باغات گردش کرده خواهش کرد بمنزل ایشان بروم. روانه شدیم. ابتدا باغچهٔ تمام گل‌بانواع الوان مختلفه وکنار راه عبور محجر بسیارنازك با سلیقه تمام‌کشیده بودند. بهمان‌طورکالسکه روانه‌بود تادر عمارت ترپله پیاده شدیم» ...

نقل‌مطالب سفرنامه غیرازآن که وقت گیراست تا اندازه‌ای هم‌عملی‌نیست زیرا برای‌کسی‌که بخواهد به‌چگونگی حوادث وسرگذشت حاحی‌سیاح واقف شود باید پابپاهمراه اوبرود وآنچه نوشته‌است‌بخواند. بنابراین به‌همین‌اندازه اکتفا می‌شود ونکته‌ای راکه مسلم‌خوانندگان‌علاقه‌مند بدان‌توجه دارند بارگو می‌کندکه سفرنامه‌ها برای روشن‌کردن تاریخ احتماعی‌ومدنی سرزمین‌بهترین سند و شاهد هستند بخصوص‌که نویسنده مردی دقیق و صاحب‌نظر و درعین‌حال بی‌نظر باشد و تعصب نداشته باشد. وقتی که حاجی سیاح به اروپا سفر کرده است، در ایران‌کمتر کسی از اوضاع دنیا مطلع بوده و می‌دانسته است در آن سرزمین چه می‌گذرد، بنابراین سفرنامهٔ اروپای‌حاجی‌سیاح را می‌توان یکی ازبهترین مآخذ و مدارك تاریخ و جغرافیای اروپای قدیم دانست ودرعین‌حال ازخواندن‌آن لذت برد سفرنامه‌کتاب تحقیقی وخشك نیست وغیرازاطلاع و آمار، خبروتاریخ‌وجغرافی‌وداستان‌وسرگذشت ولطیفه وظریفه‌هم دارد. به‌همین جهت خواندن آن ایجاد ملال نمی‌کند. بایدآرزوکرد صاحب همتی پیدا شود و این‌کتاب خواندنی وشیرین را چاپ‌کند و اگر نسخهٔ دیگری به دست آید وسیلهٔ تصحیح وتکمیل قرار بدهد.

انتقاد کتاب

دنیای سال ۲۰۰۰

فریتس باده ترجمهٔ شریف لنکرانی، انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی، تهران ۱۳۴۷

رضا داوری
دکتر در فلسفه

عنوان آلمانی این کتاب و همین طور ترجمهٔ فرانسهٔ آن را که من دیده‌ام «مسابقه تا سال ۲۰۰۰» یا بگوییم «مسابقه به سوی سال ۲۰۰۰» است.

موضوع کتاب بررسی میزان رشد تولید و مخصوصاً تولید و مصرف مواد غذایی و مسابقه‌ایست که شرق و غرب در این زمینه دارند.

ظاهراً مسأله‌ای که فریتس باده می‌خواسته است جواب آن را بیابد این بوده است که آیا در این مدتی که به پایان قرن مانده است تولید مواد غذایی به میزانی افزایش خواهد یافت که جمعیت سال ۲۰۰۰ که احتمالاً بالغ بر ۶/۵ میلیارد نفر خواهد بود دچار بی‌برگی و بی‌غذایی نماند. اگر به عنوان فارسی کتاب که «دنیای سال دوهزار» است کاری نداشته باشیم و اصولاً چون و چرایی در طرح مسألهٔ مذکور نکنیم می‌توانیم کتاب را تا آخر بخوانیم و از خواندن آن لذت ببریم و اگر احیاناً بیمناک این هستیم که بشر غربی دچار قحطی خواهد شد یعنی فی‌المثل مالتوسی فکر می‌کنیم (صحبت بر سر بشر غربی است و گرنه امروز هم بیش از نیمی از جهان گرسنه است) آرامش خود را به دست آوریم و خیالمان از این بابت راحت شود.

اما من از پیش می‌گویم که طرح سؤال به این صورت برایم معنای محصلی ندارد و شاید مترجم که ناآگاهانه از خود عنوانی به کتاب داده است مرا به این فکر انداخته است که می‌خواهم دربارهٔ دنیای سال دوهزار پرسش کنم و نه دربارهٔ میزان تولید مواد غذایی. اگر بشر را به صرف موجودی که خور و خواب دارد تحویل کنیم این سؤال درست است، اما اگر فکر می‌کنیم با پر کردن شکم افراد بشر آنها خوشبخت نمی‌شوند و به آسودگی نمی‌رسند به وجه دیگری باید سؤال را مطرح کرد، اما فریتس باده صرفاً به مسابقهٔ اقتصادی شرق و غرب نظر دارد و از آنجا که مردی منصف است با اینکه همه جا شرق و غرب را در برابر هم قرار می‌دهد نظر به رقابت دو نظام اجتماعی و اقتصادی ندارد و حتی برای او فرق نمی‌کند که در سال ۲۰۰۰ کشورهای توسعه نیافته نظام سوسیالیستی را پذیرفته باشند یا اقتصادشان برمبنای دیگری ـ که البته کاپیتالیستی هم نیست ـ استوار باشد. درواقع نویسنده در این مسابقه به برنده و بازنده کاری ندارد، هدف

وغرض او ازاین پژوهش آن است که بداند آیا براساس ملاکهای موجود و با امکاناتی که فعلاً داریم و می‌شناسیم می‌توانیم با استفاده ازمواد غذایی زمینی و دریایی وسایل تغذیهٔ بشررا فراهم کنیم.

طبق ارقام و آماری که باده عرصه می‌کند نگرانی ما از این بابت رفع می‌شود. روح خوشبین اوهم ازابتدا مارا کمك می‌کند که این نگرانی‌را ــ اگر داریم زودتر مرتفع سازیم. با اینهمه گاهی شرطها وشکهایی درفکر باده نفوذ می‌کندو تحقق فرضهای خودرا مبتنی بر آن شرطها می‌سازد. اومی گوید درصورتی می‌توان امیدوار بود مواد غذایی به حدکافی تولید شود که خلع سلاح عمومی عملی شده باشد واین را بصورت نوعی آرزو بیان می‌کند. در واقع آرزوی او این است که مردمان سیاهی را ازدل واندیشهٔ خود پاك کنند وجنگ‌را که بزعم اومیراث اسلاف آدمیخوارماست بکلی از بین ببرند. وقتی از باده می‌پرسیم چگونه می‌شود جنگ‌راازصفحهٔ گیتی‌محو کرد، جواب اوروشن‌است: به‌نظراوچارهٔ این کار تبعیت از تعالیم مسیح است. مسیحیت از زمانی که کنستانتین امپراطور روم مسیحی شد ازمسیر خود منصرف گشت (واگر حدی‌تر دراین‌باره فکر کرده بود درمی‌یافت که مسیحیت خیلی‌زودتر پیوند خودرا باتعالیم مسیح قطع کرده است) وآن دستورالعمل بزرگ که دایر بردوست‌داشتن دشمنان فراموش شد وبعدها کلیسا هم راه قهر ودرشتی‌پیش گرفت. حالا باید مسیحیت از نوزنده شود وجهان را از وحشت نابودی‌نجات دهد. دراینجا به دو نکتهٔ اساسی برمی‌خوریم: یکی اینکه هرعالمی که بخواهد درفکر آینده باشد ناچار در می‌یابد که توسل به معلومات انتزاعی علمی برایش‌کافی نیست و جهات دیگری را نیز باید در نظر گیرد و نکتهٔ دوم‌که بر نکتهٔ اول به وجهی مربوط می‌شود این است که اگر پرسش از ذات‌تاریخ وتمدن‌نکند دوروطهٔ ساده‌لوحی‌می‌افتد چنانکه‌امیدواری فریتس‌باده در مورد تجدید حیات مسیحیت می‌تواند مشمول این حکم باشد.

اگر بخواهیم درحق نویسندهٔ کتاب بی‌انصافی نکرده‌باشیم باید بگوییم او دانشمندی است که درکارخود ازروح علمی به معنی جدید کلمه برخوردار است ومی‌خواهد خوشبینی خود را نسبت به آیندهٔ بشرهم حفظ کند و اگر در باطن تردیدی واضطرابی دارد دست‌آویزی بیابد که خودرا ازشر آن برهاند وبه‌این جهت‌است که درفصل آخر کتاب می‌نویسد وحال آنکه می‌توانست صرفاً براساس وضع موجود وقیاس‌آن با اوضاع گذشتهٔ جهان یعنی باقیاس رابطهٔ حال‌وگذشته

با رابطهٔ آینده و حال به پیش‌بینی وضع اقتصادی سال دوهزار بپردازد و از تصادفها و پیش‌آمدهای احتمالی بکلی چشم بپوشد، در آن‌صورت ارزش کتاب کمتر می‌شد یعنی می‌توانست درعمل مورد استفاده قرار گیرد ومگر نه این است که اعتبار علومی مانند اقتصاد و جمعیت‌شناسی که بقول گیورویچ بیش از دیگر علوم اجتماعی انتزاعی است بسته به تأثیری است که درعمل دارند. قبلاً اشاره‌ای به خوش‌بینی مؤلف کتاب کردم. این خوش‌بینی تا حایی است که سروکارش با اعداد و ارقام تولید در جهان غرب است. او وقتی خود را مواجه با مسألهٔ گرسنگی میلیونها بشر هر روز می‌بیند جرأت نمی‌کند بگوید که سال ۲۰۰۰ در این منطقه از جهان (آسیا، افریقا، آمریکای لاتین) گرسنگی از میان خواهد رفت و بار چنانکه رسم اوست این را آرزویی می‌داند که تحقق آن منوط به ایجاد شرایط خاصی است یعنی بار ناگزیر می‌شود توجهی به هیأت جمعی جامعهٔ بشری بکند و کمتر به انتزاع بپردازد، اما در اینکه این شرایط خاص کدام است چیزی نمی‌گوید. حالا آیا نمی‌توان از فرینش باده قدری دورتر رفت وحتی گفت اگر مسألهٔ گرسنگی «جهان سوم» حل نشود بقیهٔ محاسبات وامیدهای باده هم بر باد رفته‌است خود او هم زیاد اصراری در انکار این نتیجه ندارد ودر واقع هم برای میلیونها گرسنهٔ آسیایی و افریقایی و .. اگر همچنان گرسنه بمانند چه فرقی می‌کند که میزان تولید فولاد قسمت سوسیالیست دنیا بیشتر یا کمتر از تولید فولاد اروپا و ایالات متحده باشد.

وقتی چون وچرایی در طرح سؤال باده بکنیم بحثهایی از این قبیل که کردیم در مورد کتاب پیش می‌آید. حالا می‌پرسیم آیا این سؤال که به صورت کاملاً انتزاعی طرح شده‌است تا چه اندازه معنی دارد یا معنای آن چیست؟ به‌نظر می‌رسد درطرح این سؤال نه‌تنها آیندهٔ کلی تمدن فراموش شده، بلکه بحرانهای کنونی تمدن غربی هم مورد غفلت قرار گرفته است.

دکتر احسان نراقی که مقدمه‌ای بر این کتاب نوشته است ظاهراً به این معنی توجه داشته و سعی کرده است رأی جامعی دربارهٔ آیندهٔ تمدن و زندگی اجتماعی جهان عرضه کند و پیداست که بدین‌ترتیب نمی‌تواند خوش‌بینی نویسنده را داشته باشد. با اینهمه اگر این کتاب را در حد خود منظور کنیم باید بگوییم که کسانی که درکار طرح برنامه‌های اجتماعی واقتصادی هستند از آن فایده‌های بزرگ می‌توانند ببرند. در بارهٔ مؤلف هم نباید ناگفته بماند که محققی فاضل و با انصاف و برخوردار از روح علمی است وخوشبختانه کتابش را هم خوب به فارسی ترجمه کرده‌اند.

کرمانشاهان باستان از آغاز تا آخر سدهٔ سیزدهم هجری قمری

تهیه و تألیف آقایان محمد حسین جلیلی، مسعود گلزاری، حیدر بشیری، ناصرعلی‌بیاتی، محسن احساق، چاپ وزارت فرهنگ و هنر ۱۳۴۷، ۱۸۲ صفحه همراه با ۱۵۲ تصویر به قطع وزیری.

فرح ملك زاده
(دکتر در باستان شناسی)

این کتاب اخیراً توسط آقایان محمد حسین جلیلی، مسعود گلزاری، حیدربشیری، ناصرعلی بیاتی، محسن‌احاق‌تألیف وتهیه گشته‌وبامقدمه‌ای که آقای دکتر فیروزیان استاندار کرمانشاه برآن نگاشته‌اند در چاپخانهٔ وزارت فرهنگ وهنر به‌چاپ رسیده است.

انتشار این کتاب ابتکار و کوششی است که عده‌ای علاقه‌مند و هنر دوست به خاطر معرفی و شناساندن شهر و استان خود به عمل آورده‌اند و بجاست که مردم دانش‌دوست و دانشمند سایر استانهای کشور نیز ازاین فکر و عمل مفید پیروی نموده وبرای معرفی منطقهٔ خودآثار با ارزشی عرضه نمایند.

کتاب کرمانشاهان باستان ضمن مفید بودن دارای نقـاط ضعفی است که چنانچه در تدوین آن بعضی اصول علمی هماطوری‌که در پایین به آنها اشاره خواهد شد مراعات‌می‌شد مسلماً کاملترومفیدتروبه هدف اصلی‌نزدیکترمی گشت، ومنظورما از این‌انتقاد نفی‌عمل‌بوده، بلکه تذکر وپیشنهادهایی است دوستانه واصولی، جهت بهترساختن ومراعات بعضی اصول کلی در چاپ‌های بعدی‌آن.

۱ــ در این کتاب پس از مقدمه و دیباچه‌ای دربارهٔ «آثار ماقبل تاریخ کرمانشاه»، «آثار لولوبی‌ها» وسپس «دوران مادها» وغیره بحث‌شده‌است ولی از نظر موقعیت جغرافیایی و حدود کرمانشاهان و اسامی شهرها و قصبات درگذشته و حال بحثی نشده است، اما در فصول مختلف ضمن بیان موضوعاتی از بعضی شهرها و رودهـا وغیره کـه برای خواننده زمینهٔ قبلی به‌وجود نیامده صحبت می‌شود.

۲ــ نقشه‌های‌جغرافیایی که گویای‌موقعیت طبیعی، کشاورزی، اجتماعی، حدود وغیره آن استان درگذشته و حال باشد ندارد.

۳ــ پس از ذکر غار بیستون (مربوط به دورهٔ حجرقدیم) و غار کنشت (مربوط به‌حدود ۴۰ هزارسال پیش) وتپهٔ چیاجزینهٔ قیسوند (مربوط بهزارهٔ نهم پ.م) درصفحهٔ ۱۴ وتپهٔ گودین‌کنگاور (شامل ۷ طبقه ازهزارهٔ هفتم‌پ.م تا ۷۵۰ پ.م) در صفحهٔ ۱۵، وارد مبحث «آثار لولوبی‌ها» در صفحهٔ ۱۶ شده است که مربوط به هزارهٔ سوم پ.م می‌باشد که عملاً ازهزارهٔ هفتم پ.م

تا هزارهٔ سوم پ .م (یعنی از ۴ هزار سال) بحثی نشده است . درحالی که در این چهارهزارسال کرمانشاهان مسلماً تاریخی داشته و مردمان آن آثاری از خود بجا گذاشته‌اند. برای‌مثال‌قدیمترین مجسمهٔ کوچك زن درایران که شاید الههٔ عشق وباروری‌بوده (مربوط به حدود هزارهٔ ششم پ م) ودرسرپل‌زهاب پیدا شده ومربوط به این‌منطقه است ذکر می‌نماییم [1] .

۴ــ نکتهٔ مهم دیگر این است کــه در همهٔ کتاب ضمن ذکر آثار دوران مختلف مثل لولوبی‌ها ، مادها ، هخامنشی ، سلوکی‌ها ، اشکانیان ، ساسانیان و غیره بجز نقوش برجسته ویا معماری از آثار واشیاء دیگر دوران‌های مختلف ذکری‌نشده ومعرفی‌نگشته‌اند، درحالی‌که «آثار» هرقوم وتمدن‌ودورانی‌منحصر به نقوش برجسته ومعماری نیست

۵ــ درزیر همهٔ صفحات منابع ومآخذ ذکر نشده است ودربعضی‌ازصفحات نیز که این‌موضوع رعایت شده ترتیب آنها غلط ونامنظم‌می‌باشد ، مثلاً درصفحهٔ ۱۰ درزیرنویس ۵ آمده است « رشید یاسمی، کرد و پیوستگی‌نژادی و تاریخی او، ص۹۴ به بعد » و یا در صفحهٔ ۱۸ زیرنویس۲« دیاکنف ـ تاریخ ماد » که صفحهٔ آن‌ها، محل‌چاپ ، تاریخ چاپ ومترجم آنها ذکرنشده است و اگر فرض شود که چون پیش ازآن ویا ابتدا وآخر کتاب این موارد ذکرشده ودر اینجا تکرار آنها لزومی نداشته است چنین چیزی درکتاب نیست ، و ایکاش با همین‌ترتیب ناصحیح همهٔ منابع ومآخذ درتمام صفحات مسطورمی‌گشت .

۶ــ درصفحات ۱۸۱ و۱۸۲ درقسمت «مآخذ» ۴۹کتاب معرفی‌شده است که در همهٔ آنها‌تاریخ چاپ، محل چاپ و حتی نام مترجمین آنها ذکر نشده است .

۷ـ دربعضی ازصفحات مثل صفحهٔ ۱۸ در زیرنویس شمارهٔ ۲چنین‌آمده است « واندنبرگ ، باستان‌شناسی‌ایران باستان » صرف‌نظرازعدم ذکرصفحه‌ـ تاریخ چاپ ومحل‌چاپ ومترجم‌آن، درقسمت «مآخذ » صفحات ۱۸۱ و ۱۸۲ درمیان ۴۹ کتابی که ذکرشده نام این‌کتاب ازقلم افتاده وجزو«مآخذ» نیست . البته تنها این مورد نبوده ، بلکه درخیلی از پاورقی‌ها ذکری ازبعضی‌اشخاص وکتب شده است که درآنجا ودرقسمت « مآخذ » نامی ازکتاب‌آنها نیست مثلاً

۱ـ نگاه‌کنید به صفحهٔ ۱۲ کتاب .

2- Edith Porada, Iran Ancien Paris, 1963

درصفحهٔ۹۳ « ... دربارهٔ علت بنای این‌طاق محققان را سخنهایی مختلف‌است « هوارت۱ » گوید بنایی‌است که به یادگار انجام راه ساخته‌اند . «فلاندن۲ » و چند نفر دیگر آنرا توقف‌گاه موکب شاهی دانسته‌اند و.. ..» که درپاورقی فقط به ذکر (Flandin-2 Huart-1) اکتفا شده است و در لیست کتابهای « مأخذ » نیز ازکتاب‌آنها خبری نیست

۸- ۴۹-کتابی‌که به عنوان «مأخذ» ازآنها استفاده شده اکثر به فارسی وعربی بوده ویاکتب خارجی است‌که به فارسی‌ترجمه شده‌اند. درواقع دوستان ما فقط ازمنابع ومأخذی‌استفاده نموده‌اندکه بیشترفارسی‌بوده است.درحالی‌که می‌بایست ضمناً ازکتابهای جدید و بهتری‌که دراین مورد به زبانهای خارجی موجود است استفاده می‌شد ، زیرا باکشف و حفریات جدید بیشتر نظریات و فرضیه‌های بسیاری از دانشمندان خارجی (که از ترجمهٔ کتابهای‌آنها استفاده شده است) درکتب جدید توسط خودآنها ویا دیگران تغییروتعدیل‌یافته است.

۹- درصفحهٔ ۱۸۲ نام دوکتاب‌که مورد استفاده قرارگرفته است‌بهاین طرزآمده‌است « راحت‌الصدور-نزهت‌القلوب» چون این دونام عربی‌می‌باشد دراصل باید « راحة‌الصدور - نزهة‌القلوب » نوشته شود یعنی با (ة) گرد عربی نوشته شود نه با (تای) کشیده، زیرا درزبان‌عربی‌مورد ندارد .

هم‌چنین‌کتاب دیگری اینطورذکرمی‌شود «مسالك وممالك»،درحالی‌که اگر به اصل‌کتاب مراجعه نماییم باید « المسالك والممالك » نوشت .

۱۰- درصفحهٔ ۱۸۱ نیز « تاریخ طبری - محمدبن جلیل طبری» ذکر شده است درحالی‌که باید « محمدبن جریرطبری » باشد

۱۱- درصفحهٔ ۱۴ در بارهٔ غار بیستون نوشته شده است‌که « کارل‌تون اسکون آمریکایی ازروی‌قواعد واصول‌کلی باستان شناسی دردیداری‌که به‌سال ۱۹۴۸م . ازاین‌غار به عمل‌آورده‌آنرا مربوط به دورهٔ ماقبل تاریخ یادداشت نموده است » ولی ذکری ازکتاب ویادداشت نامهٔ اودرکتاب نیست.

درصفحهٔ ۱۵ نیز دربارهٔ تپهٔ چیاجرینه قیسوند که دکتر اسمیت درسال ۱۹۶۵ درآنجاگمانه زده و باردیگر در تابستان ۱۳۴۶ تپه را مورد مطالعه قرارداد ، هیچگونه‌کتاب یا مدرکی راجع به این تحقیقات معرفی‌نشده است.

۱۲- درصفحهٔ ۵۱ در معرفی یکی ازآثار ساسانی در زیر تصویر چنین نوشته شده است «تاقوستان : نقش‌درخت زندگانی» ودرصفحهٔ ۵۰(... به‌عقیدهٔ هرتسفلد این درخت نمونه‌ای ازدرخت‌زندگانی است ودرافسانه‌های‌کهن‌ایران

و روایات مزدیسنی به صور گونـاگون و اسامی مختلف از آن یادکرده‌اند . نامهای حروف این درخت «گکران» و «یوزییش» می‌باشند و نیز قدما این درخت را شفا دهندهٔ مرض می دانسته‌اند» اگر چنین نظریات و فرضیات گوناگونی در بارهٔ این درخت موجود است آیا بهتر نبود که ضمن ذکر «نقش درخت زندگانی» یك علامت سؤال نیز اضافه می‌شد تا خوانندگان درشناخت چنین درختهایی گمراه نگردند .

۱۳ــ نام کتاب مورد بحث کرمانشاهان باستان ازآغازتاآخرسدهٔ سیزدهم هجری قمری می‌باشد وچون دراین کتاب در بارهٔ کرمانشاهان از آغاز تا سدهٔ سیزدهم هجری قمری صحبت می‌شود وفقط شامل دوران باستان نیست کلمهٔ «باستان» دراینجا موردی ندارد .

موارد بالا اشکالاتی بود که ازنظر اصول کلی وعلمی بر کتاب وارد است، ولی درمطالب کتاب نیز اشکالات فراوانی دیده می‌شود که دلیل آن استفاده از کتب ونظریات محققین قدیم ویا ترجمه‌های غلط وعدم اطلاع وآگاهی ازنتیجهٔ تجربیات دانشمندان فعلی است .

ولی هماطوری که درمقدمه ذکر گردید، این کار یعنی انتشار یك کتاب توسط گروهی علاقه‌مند وهنردوست جهت بررسی تاریخ وآثارشهرو استان خود وشناساندن آن به مردم عمل وفکری‌است نیکووقابل تمجید

●●

حجم سبز

مجموعهٔ شعر ــ سهراب سپهری ــ

تهران ــ ۱۳۴۶

عبدالعلی دستغیب

«سهراب سپهری» شاعرو نقاش‌تازه‌جوی معاصر باسرودن وانتشار دفتر «حجم‌سبز» چشم اندازتازه‌ای به‌روی‌شعرامروز پارسی گشوده است. روانی بیان‌وتازگی‌تصویرهای «حجم‌سبز» همراه با اندیشهٔ عارفانهٔ سراینده ، خواننده‌را مجذوب می کند وبـه تصدیق این نکته می‌رساند که شعر«سپهری»دارای‌اهمیت‌ویژه‌ایست؛ شعر«سپهری» شعری‌است که می‌تواند از دست سراینده‌اش خارج شده وبه‌ژرفای جامعه برود، و به دلها راه یابد .

پیش از هرچیز بـاید گفت که سپهری شاعری است صمیمی ، و درضمن نقاشی‌است هنرمند . «سپهری» درنقاشی نیز تازه‌جوست واز نمایندگان مکتب جدید نقاشی ایران بشمارمی‌رود، و شیوهٔ نقاشی او برشعرش نیز تأثیر بسیار نهاده است . سپهری تصویر سازی است زبردست از اینرو می‌کوشد باکمك

ترکیب واژه‌ها ، شعرش‌را به سوی نقاشی‌ببرد ، و ازنقاشی بهره گیرد وغالباً قطعه‌ای تصویری ارائه می‌دهد. قطعه های «حجم سبز» سرشار از تصویرهـای بصری هستند، وگاه به پردهٔ نقاشی شباهت دارند اثرشعر ژاپونی وشعرچینی براین قطعه‌ها محسوس است. «سپهری» نه تنها از نظرشکل شعرزیر تأثیرشعر ژاپونی است، بلکه ازنظر اندیشه نیزبه فلسفهٔ هند وچین‌علاقه نشان می‌دهد گرایش سپهری به فرهنگ شرق صرفاً عاشقانه نیست، بلکه ازروی آگاهی‌است و چنانکه از سروده‌ها و نوشته های اوبرمی‌آید وی بافلسفه وهنرشرق‌آشنایی دیرین دارد .

«سپهری» در «حجم سبز» شاعری است اندیشمند. با خواندن این دفتر شعرومنظومهٔ زیبای اوبه‌نام «صدای پای‌آب» درمی‌یابیم که «سپهری» می‌خواهد خود به جستجوی تارکیها و نکته های بدیع برود، و از این‌رو اندیشه های تازه‌ای در ضمن شعرخود ارائه می‌کند . اومستقیماً اندیشه های عرفانی را از دیگران اخذ نمی‌کند ودر شعر به‌کار نمی‌برد، بلکه اندیشه‌های خود را ضمن تأمل و مشاهده و زندگانی به دست آورده است . گرایش به‌عرفان و به « باغ سبز سعادت» درخون و روح اوست .

وی این اندیشه را با واژه‌های ساده و آهنگین وترکیباتی پر معنی و متناسب بیان می‌کند . سرعت وچالاکی تخیل ووسعت دهنش، نکته‌های ابداع‌آمیز شعرش را تعهد می‌کند . «سپهری» از شاعران انگشت شماری است کـه باپیروی ازروش ترقی‌خواهانهٔ «نیمایوشیج»، در صحنهٔ شعر امروز ظاهرشده‌اند، وپیام و سخنی برای گفتن دارند وسخنشان یاوه گویی و بی‌بند وباری نیست .

درآشفته بازار شعرامروزفرصتی‌به‌دست فرمالیست‌ها وناآشنایان به‌زبان پارسی افتاده تاحرفهای معمولی وگاه بدون معنی خود را درقالب های عجیب وغریب ارائه دهند، و نام آن‌را نوپردازی بنهند ، سپهری جزء عدهٔ انگشت شماری است‌که زیروبم زبان پارسی را درمی‌یابد ومی‌تواند اندیشهٔ خود را با سادگی و بلاغت به خواننده منتقل سازد .

موضوع اصلی‌شعرسپهری عرفان است وعشق. عرفانی‌تازه ونغمه‌ای‌کهنه که هرچندکهنه است بازدلنشین است، زیراما را بسوی صمیمیت وعرفان‌وعشق می‌خواند . ذات شعراو اندیشه است، و اوبه طور مداوم از رویداد های سادهٔ زیست، به سوی اندیشه‌ها و شورهای‌آن سوتر از واقعیت می‌رود، و ایده‌هـای متافیزیکی را می‌پذیرد. وهمین ایده واندیشه های مجرداست‌که شعر«سپهری»

را به‌طورمشخصی از شعرشاعران دیگرامرور ایران جدا می‌کند.

آنچه شعر «سپهری» در ذهن خواننده متداعی می‌کند، شور و عاطفهٔ تازه‌ایست که از تفکر او حکایت می‌کنند ، و با واژه‌های مترنم و ترکیب های زیبا بیان می‌شوند . گفتهٔ آن سخن‌شناس فرانسوی که می گوید: اندیشه در شعر باید چون طعم مطبوع میوه باشد ، دربارهٔ شعر «سپهری» مصداق کامل دارد . این اندیشه‌ها غالباً عرفانی‌وحاکی از درونی‌آرام هستند، وبا زبانی ساده ودر اشکالی تقریباً متشکل وبا وزنی مطبوع ومتناسب بیان می‌شوند ، نمونهٔ برجستهٔ کار شعری «سپهری» قطعهٔ «نشانی» است در این قطعه «سالکی» در جستجوی خداست ، خدای سپهری نیز مانند خدای «حافظ» آیت عشق و زیبایی است . ازاین رو «سالک» برای رسیدن به او به مظاهر زیبای طبیعت متوسل می‌شود و راه هـای ساده و آسانی پیش مـی گیرد ، ظـاهراً نیز از موفقیت چندان دور نیست :

« خانهٔ دوست کجاست؟» درفلق بود که پرسید سوار
آسمان مکثی کرد ،
رهگذر شاخهٔ نوری که به لب داشت به تاریکی شن‌ها بخشید
وبه انگشت نشان داد سپیداری و گفت
نرسیده به درخت
کوچه باغی است که ازخواب خداسبزتراست،
و درآن عشق به اندازهٔ پرهای صداقت آبی است.
می‌روی تاته‌آن کوچه که از پشت بلوغ، سر بدرآورد،
پس به سمت گل تنهایی‌می‌پیچی،
دوقدم مانده به گل ،
پای فوارهٔ جاوید اساطیر زمین می‌مانی،
وترا ترسی شفاف فرا می گیرد.
درصمیمیت سیال فضا ، خش خشی می‌شنوی،
کودکی می بینی ،
رفته ازکاج بلندی‌بالا، جوجه بردارد ازلانهٔ نور،
و از او می‌پرسی :
خانهٔدوست کجاست؟

در قطعـهٔ «نشانی» و قطعه‌هـای شبیه آن (از جملـه صدای پای آب) «سپهری» کاملاً نگران مشکل های فلسفی متافیزیکی است. در این قطعه‌ها ،

شاعر از واقعیت مشهود آغاز می‌کند و گاه به سوی اندیشه‌های آن‌سوی واقعیت می‌رود و از این رو از نظر بیان به شیوهٔ سوررئالیسم و از نظر فلسفی به گروه عارفان نزدیك می‌شود. زبان شعری «سپهری» زبان اشاره است. او واژه‌هایی چون نیلوفر ـ راه ـ تنهایی ـ خورشید ـ سفر ـ مرز ـ بیکران ـ آرامش و ترکیب‌هایی چون ترس شفاف ـ لحظهٔ تنهایی ـ خانهٔ دوست ـ صمیمیت سیال ـ سایبان آرامش .... را دربیان اندیشه‌های تازهٔ خود به‌کار می گیرد. اودرجوی زمان به تماشای «تو» می‌رود ، و از کودکی که لانهٔ نور را می‌کاود ، نشانی «دوست» را می‌پرسد. این «دوست» کیست؟ خداست ؟ حقیقت است ؟ رازهستی است؟ جوهر جهان است؟ روح کاینات است؟ آن‌طور که قطعهٔ «نشانی» می گوید این خدای «دست نیافتنی» جستجو شدنی و حس شدنی است . در تنهایی باید جستجو شود. همان مفهوم شرقی عرفانی دربارهٔ این موجود یگانه ودرهمه‌جا رسوخ کننده وهمه چیز فراگیرنده بر روح شعر «سپهری» حاکم است . بویژه تأثیر متن‌های «اوپانیشاد» وسایرمتن‌های فلسفی و شعر ونقاشی چین و هند در شعرهای «حجم‌سبز» مشهوداست. به‌طوری که نویسندگان «اوپانیشاد» می‌نویسند به‌وسیلهٔ دانش به «روان جهان» Atman نمی‌توان‌رسید (به گفتهٔ حافظ ما: بشوی اوراق اگرهمدرس مائی ...) پس باید انسان به درون‌خود بنگرد نه به‌بیرون ازخود خردمندآن‌است که چشمان خودرا برچیزهای مادی ببندد،وزندگانی جاودانی را آرزو کند وخودرا ازآن‌سوی بنگرد. درچنین‌حالی‌آرام می‌شود، انسان ازاندیشه‌های ناپاك وآشفته دورمی گردد. سپس‌هستی‌خودرا در اقیانوس عظیم «جان» که «خود» جزیی از آن است ، احساس می‌کند و به این ترتیب قطره در دریا محو می‌شود ، و فرد به سرچشمهٔ خویش باز می‌گردد ، به گفتهٔ «فریدالدین‌عطار» در «الهی‌نامه» :

تو می‌خواهد زتو درهردوعالم — زتو گوید به تو راز او دمادم
تو می خواهد ز تو تا رازبیند — ترا در گنج جان او باز بیند

«سپهری» درحجم سبز نسبت به اشعار پیشین خود کمتر دراندیشهٔ «خدا» است، ولی ازیاد «خدا» هم جدا نیست . شعر«نشانی» ازچند نظرجالب است . یکی از نقطهٔ نظرسادگی بیان، دیگر از نقطهٔ نظر مفهومی که سراینده دربارهٔ «خدا» ارائه می‌دهد. سپهری به پیروی از حافظ دربارهٔ خدا واژهٔ «دوست» را به‌کار می‌برد،واژه‌ای که برای‌سالك عاشق‌مناسب‌تر‌ودلخواه‌تراست. دربامدادی

پگاه «سالك» از «رهگذری» خانهٔ دوست را جویا می‌شود. رهگذر شاخهٔ نوری که به‌لب دارد که نشانه‌ای است ازدانایی او کسی است که از«راز» باخبر است، اما نشانی‌هایی که دربارهٔ «دوست» مبهم و نامستقیم است. رهرو باید به‌سمت «گل تنهایی» بپیچد، این‌یك مفهوم بودایی است، اما سطر بعد «ترا ترسی شفاف» فرامی‌گیرد، یادآور اندوه عارفان ما واندوه فیلسوف دانمارکی «کی‌یر که‌گور»[1] دربرابرشدن با خداست پس‌ازآن سالك باید ازکودك (نشانهٔ پاکی و معصومیت) نشانی‌خانهٔ «دوست» را بپرسد، اما راستی‌خانهٔ دوست به‌جود او؟ «سپهری» درقطعه‌ای دیگرمی گوید

دره مهتاب اندود، وچنان روشن کوه، که خدا پیدا بود.

آیا این تناقضی نیست؟ یا اینکه سراینده درشعر«نشانی» تجربهٔ درونی خودراشرح می‌دهدودرقطعه‌های دیگر به‌طوردهنی‌داوری‌می کند؟ ونیزاین‌تناقضی است که در جهان‌آشفتهٔ امروز شاعر عارف ما نشانه‌های فتنه و هراس ومصیبت را نمی‌بیند، ودرباغ سبز تنهایی خویش آرمیده است خدای «سپهری» خیلی خونسرد وغیرفعال است. ودربرابر سالك ودربرابر تمامی جهان چون قوسی از دایرهٔ سبز سعادت خودنمایی می کند، جلوه می‌فروشد، اما دست‌کسی را نمی‌گیرد، و آوای دردمندان و تحقیر شدگان زمین به حریم بازگاهش راه نمی‌یابد.

سپهری ازشورهایی که خاستگاه خود را مرهون واقعیت های اجتماعی هستند بسی دوراست. مشکل اومشکلی‌است فلسفی نه‌اجتماعی. وقتی می گوید.

«من قطاری دیدم روشنایی‌می‌برد.

من قطاری دیدم که سیاست می‌برد و چه خالی می‌رفت»

(قطعهٔ صدای پای آب)

چشم خود را به روی واقعیت‌های موجود می‌بندد، گویی نمی‌داندکه امروزو همیشه قطارسیاست خالی‌نمی‌رود. سپهری شاعری‌است‌که درمیان بیدادگریهای این «کژآیین قرن‌دیوانه» با نردبام عشق به‌بام ملکوت می‌رود. او می‌تواند در جهانی چنین سهمناك به‌طورمجرد از سبزه وآب و روشنی سخن گوید، اما باید این نکته را نیز در نظر داشته باشدکه در برابر انبوه خستگان وتحقیر‌شدگان مسئول است، وتا مایه‌های شعر خودرا از زندگانی و حرکت اجتماع اخذ نکند، وظیفهٔ خویش‌را انجام نداده‌است. به‌گفتهٔ «برشت»: آنکه می‌خندد هنوز خبرهولناك را نشنیده است.

۱ـ سورن کی‌یر که‌گور فیلسوف دانمارکی S.kierkegaard (۵۵–۱۸۱۳).

سرگرمیهای هندسه

تألیف یاکوب ایسیدورویچ پرلمان، مترجم پرویز شهریاری، ۴۰۷ صفحه، شرکت انتشارات خوارزمی تهران ۱۳۴۷، سری علمی، وزیری.

بهروز مشیری

لایب نیتس، فیلسوف معروف آلمان مقام هندسه را بالاتر از مفاد کتیبهٔ آکادمی دانست، چنانچه نوشت:

«فلسفه گذرگاهی است برای درک هندسه.»

با به‌وجود آمدن فیزیك نجومی و رابطهٔ آن با هندسه اولاً گفتهٔ لایب نیتس به حقیقت می‌پیوندد، در ثانی «عقدهٔ حقارت ریاضی» در کسانی که از این علم بی‌اطلاعند به‌وجود می‌آید، درحالی که اصول هندسه از دوران اقلیدس، فیثاغورث، ارشمیدوس و تغییری نکرده است، و از همان دوران تا به امروز درهمه‌جا همین اصول و قوانین درمدارس تدریس می‌شد.

درممالك پیشرفتهٔ جهان روش آموزش پابپای تکامل دیگر رشته‌ها ومنطق با علم تربیت درجهت تکامل، تنوع وسادگی پیشرفته است، اما دراین کتابهای درسی تنها تغییری که کرده است جابجا کردن عبارات و جملات و تغییر شکل جلد وصحافی آنهاست. درنتیجه آموزگاری که ازبرنامهٔ درسی و کتاب آموزشی پیروی می‌کند بی‌آنکه بخواهد، هندسه را به‌صورت مبحث کسل‌کننده و ترس‌آوری در می‌آورد، و این کار بدانجا منتهی می‌شود که جوانان کمتر در فکر دنبال کردن ریاضیات و علوم تجربی باشند. درحالی که تمام نمودهای طبیعت دارای نظمی هندسی است و بررسی هر یك ازآنها نیازمند آگاهی درستی از هندسه.

اگر نوجوانان را ازهمان آغاز کار بتوانیم به‌این حقیقت متوجه سازیم و کتابهایی دراختیارشان بگذاریم که بتوانند کارآیی هندسه را در زندگی روزمره و در دنیای پیرامونشان بدانها خوب نشان دهد بی‌گمان آنان بیش از شعر و تاریخ به هندسه ونظم و تقارن آن دلبستگی خواهند یافت:

کتاب مورد بحث‌ازنویسندهٔ شوروی یاکوب ایسیدورویچ‌پرلمان‌است که به‌نام‌سرگرمیهای هندسه بهزبان فارسی‌ترجمه شده است. این کتاب همانگونه که درمقدمه‌اش بحق نوشته شده دارای مزایای دلخواه ماست:

«سرگرمیهای هندسه، به همان اندازه که علاقمندان ریاضی را به‌کار

می‌آید ، برای‌آن دسته ازخوانندگانی هم‌که بنا به‌دلایلی از جنبه‌های علمی‌و جالب ریاضیات به‌دور مانده‌اند مفیداست

شاید بیش ازهمه، این‌کتاب برای خوانندگانی مفید باشد که هندسه‌را تنها روی‌کاغذ و یا تختهٔ سیاه فراگرفته‌اند (و یا هم‌اکنون فرا می‌گیرند) و بنابراین از رابطه‌ای‌که هندسه با اشیاء و پدیده‌های جهان اطراف ما دارد بی‌خبرند و نمی‌دانند که چگونه می‌توان‌ازهندسه درعمل و برای‌دفع مشکلات زندگی استفاده‌کرد .

این‌کتاب می‌خواهد علاقه به‌هندسه را درخواننده ایجادکند ویا به‌قول مؤلف، درضمن‌مطالعهٔ مسائل‌این‌کتاب، ذوق وسلیقه وابتکار اورابرانگیزاند » (نقل از مقدمهٔ «کوردمسکی» برچاپ نهم‌کتاب)

نویسنده دراین‌کتاب‌خوانندهٔ جوان وعلاقه‌مند را به‌سوی طبیعت، قلمرو واقعی هندسه رهنمون می‌شود و کارآیی این‌علم را درآنجا نشان می‌دهدمانند عمق استخر ، فاصلهٔ ابر تازمین، تودهٔ شن، عرض دریاچه ، ارتفاع خورشید، عرض وطول جغرافیایی

حسن دیگر این کتاب این‌است که‌خواننده را متوجه می‌سازد که‌ادبیات نیز نمی‌تواند ازقلمرو دانش و شناخت درست رویدادهای طبیعت به‌دور باشد، زیرا در این کتاب جابجا نکته‌های طریفی از اشتباهات ریاضی نویسندگان بزرگی چون پوشکین ، تولستوی ، جک‌لندن ، مارک تواین و دیگران آورده شده است ، که برای نمونه «تپهٔ افتخار از شوالیهٔ خسیس» اثر پوشکین نقل می‌شود

«جایی خوانده‌ام ، که روزی شاه به‌جنگجویان‌خود فرمان داد هرکدام یك مشت خاك بردارند و به صورت تپه در آورند ، و تپهٔ افتخار آماده شد ، و شاه توانست باخوشحالی ازبالای آن به‌اطراف بنگرد ، هم به دره‌ای کـه پوشیده از خیمه های سفید بود ، و هم به دریا ، که کشتیها در آن حرکت می‌کردند . »

این، یکی ازافسانه‌هایی است‌که درمحتوی‌آن ، حتی یك ذره حقیقت‌هم وجود ندارد .

با محاسبهٔ هندسی می‌توان ثابت‌کرد که اگر حاکم مستبدی می‌خواست به این ترتیب مشغولیاتی‌برای خود فراهم‌کند ، از نتیجهٔ حقیر و بی‌ارزش‌آن دچار یأس می‌شد : در مقابل اوتپهٔ خاکی‌کوچکی‌قرار می‌گرفت‌که هیچگونه خیالبافی و اغراق گویی نمی توانست نام « تپهٔ افتخار » افسانه‌ای را بر آن بگذارد. به محاسبهٔ تقریبی بپردازیم: این‌سلطان قدیمی‌چند جنگجو می‌توانست داشته باشد ؟

تعداد جنگجویان ارتشهای دوران گذشته مثل زمان ما، زیاد نبود. ارتشی که ۱۰۰۰۰۰ جنگجو داشت فوق‌العاده و قابل ملاحظه به حساب می‌آمد. ما هم همین عدد را قبول می کنیم یعنی فرض می‌کنیم که تپه از ۱۰۰۰۰۰ مشت خاك درست شده باشد. شمامشت خودرا ازخاك پر کنید و دریك لیوان بریزید: یك مشت خاك نمی‌تواند لیوان را پر کند. فرض را براین می گیریم که مشت یك جنگجوی قدیمی یك پنجم لیتر (دسیمتر مکعب) حجم داشته است، دراین صورت حجم تپه به دست می‌آید:

$$\frac{1}{5}\times ۱۰۰۰۰۰ = ۲۰۰۰۰ \text{ (دسیمترمکعب) } \doteq ۲۰ \text{ (مترمکعب)}$$

یعنی تپه، بهشکل مخروطی می‌شود که حجم آن از ۲۰ مترمکعب تجاوز نمی‌کند و این ناچیزی حجم مأیوس کننده است. محاسبه را ادامه می‌دهیم، ببینیم ارتفاع این تپه چه حدود است.

برای این‌منظور باید بدانیم که زاویهٔ بین‌مولد مخروط باقاعدهٔ آن چقدر است. دراینجا می‌توان، آن‌را مساوی شیب طبیعی، یعنی ۴۵ درجه، در نظر گرفت: باشیب تندتر از آن ممکن نیست، زیرا دراین‌صورت خاك فرو می‌ریزد (صحیح تر آن است که تپه را باشیب کمتری ومثلاً یك‌ونیم به حساب بیاوریم) همین زاویهٔ ۴۵ درجه را قبول‌می‌کنیم، در این صورت ارتفاع مخروط مساوی باشعاع قاعدهٔ آن می‌شود و بنابراین:

$$۲۰ = \frac{\pi X^{۳}}{۳}$$

وازآنجا

$$X = \sqrt[3]{\frac{۶۰}{\pi}} \approx ۲/۷ \text{ (متر)}$$

باید نیروی تصور زیادی داشت، که یك کوپهٔ خاك ۲/۷ متری (یك برابر ونیم قد انسان) «تپهٔ افتخار» نامگذاری شود. اگرمحاسبه را مثلاً برای شیب ۱/۵ انجام می‌دادیم، به نتیجهٔ بازهم حقیرتر می‌رسیدیم.

«نقل ازهمین‌کتاب صفحهٔ ۱۵۹-۱۶۱»

کتاب به‌دست مترجم بـاصلاحیتی ترجمه شده است، زیرا مترجم هـم ریاضی‌دان است وهم معلم و هم بازبان روسی به خوبی‌آشناست وتاکنون‌چندین کتاب ومقاله از این زبان ترجمه‌کرده است. نثر او ساده و بی تکلف است و خواننده را با روح مطلب‌آشنا می‌کند.

کتاب چاپی پاکیزه وکم غلط دارد. ناشر آن شرکتی است که به دست گروهی معلم ونویسنده و مترجم ایجاد شده است.

منتخب نثر فارسی

منتخب نظم فارسی

تألیف دکتر سید علی رضا مجتهدزاده در دو جلد، جلد اول ۳۳۶صفحه+مقدمه+ فهرست۔ جلد دوم ۲۸۲صفحه + مقدمه + فهرست ، چاپ دانشگاه مشهد ــ ۱۳۴۶

از آنجاکه متون نظم و نثر فارسی ــ که دخایر معنوی و ارزشمند ادبیات فارسی‌است ــ فراوان و مفصل است و بررسی آنها ــ بادقت ــ وقت وحوصلهٔ فراوان‌می‌خواهدواین مجال‌را دانشجویانی‌که بادروس مختلف تحصیل در دانشگاه سروکار دارند نمی‌توانند به‌دست‌آورند ، و از طرفی چون آشنا شدن با امهات متون ادبیات فارسی از اوجب واجبات است ، از چندی قبل اساتید محترم دانشگاه به جمع‌آوری خلاصهٔ متونی پرداخته‌اندکه درعین اختصار ــ درمدتی اندك و متناسب با حوصله و مجالشان ــ آنها را باآثار مهم ادبی‌آشنا می‌سازد . به قول‌مولانا: «آب دریا را اگــرنتوان کشید ــ هم به‌قدر تشنگی شاید چشید.» تشنگی دانشجویان و دانش‌طلبان امروز را با حوصله و مجال کم ، این آثار منتخب جوابگویی است بسیار بایسته و شایستــه . بدیــن جهت باید قدردان زحمات افرادی بود که زحمت دسته بندی گلهــا ورياحين دماغ پرور گلستان ادبی را به خود داده‌اند وچیزی نیز ـ ازجهت آراستن به منظور توضیح و ایضاح ـ برآن مزیدکرده‌اند .

والا بحق جای‌آن‌است که‌عاشقان ادب فارسی‌همهٔ متون‌را من‌البدو الی‌الختم باحوصلهٔ تمام بخوانند و ازهر شاهکاری لذت کامل ببرند و این درست نیست که فی‌المثل از شاهنامهٔعزیزیاگلستان سعدی به‌یکی دوداستان بسنده کنیم و دل بدان خوش سازیم ، زیرا این‌کار بدان می‌ماندکه از یك تابلو نقاشی زامبرانت به‌یك‌گوشهٔآن اکتفاکنیم ویا ازیك‌مجسمهٔ بسیارارجمند به‌یك گوش و یادست‌ویاپای‌آن مجسمه دل‌خوش‌سازیم! لطف هرچیزدرکمال آن است بخصوص درآثارادبی.

باری برای تهیهٔ خلاصه‌هایی خوب و مفید با شرح لغات و مشکلات هر متن بیش ازهمه و شاید پیش ازهمه دو استاد دانشمند دانشگاه آقایان دکتــر ذبیح‌الله صفا و دکتر پرویزخانلری دراین کار خیر،مقدم شدند و شاهکار های نظم و نثر فارسی به‌طور ملخص و بر گزیده دراختیاردانش‌پژوهان گــذاشتند دیگران‌هم بعدها بدین اساتیدتأسی‌جستند و اکنون ماییم‌وبرگزیده‌های بالنسبه فراوانی ازآثارمنظوم ومنثور ادبی ، اما هردسته گل را بویی ورنگی علی‌حده

احمد احمدی

است ، ولطفی وفایدتی جداگانه .

آقای دکتر سیدعلی‌رضا مجتهدزاده رئیس‌دانشکدهٔ معقول و منقول‌مشهد و استاد دانشگاه که سالهاست به تدریس متون ادبی اشتغال دارند ازچندی‌قبل به‌جمع‌آوری دو«منتخب» همت گمارده‌اند واینك خوشوقتیم که هردو «منتخب» «نثر» و «نظم»ـاز طبع خارج شده و در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته است.

از خصوصیات این دومجلد منتخب این است که: اولاً سعی شده است از متونی انتخاب شود که جزو برنامهٔ متن‌ادبی دانشکدهٔ ادبیات و معقول ومنقول باشد تا دانشجویان باداشتن این‌کتاب درحین تحصیل ازخریدن بقیهٔ کتابها تا حدی بی‌نیاز باشند ــ گرچه خریدن و تهیه‌کردن‌متون ادبی برای دانشجویان ادبیات درهرحال بسیار لازم است و واجب. ثانیاً : سعی براین بوده است که از صحیح‌ترین‌متون مصحح انتقادی‌کامل‌عیارقطعاتی انتخاب شود ــ مانند چهار مقالهٔ دکتر محمد معین و قابوسنامهٔ دکتر غلامحسین یوسفی وجز آن.که علاوه برمتون صحیح شروح کاملی نیز دربارهٔ لغات و اصطلاحات بههمراه دارد.

تهیه کردن این دومجلد دانشجویان را بالفعل از خریداری و تهیه‌بقیهٔ متون‌ادبی ـ تاحدی وبرای مدتی‌ـ بی‌نیازمی‌کند وآنهارا با نثر ونظم کلاسیك ادب فارسی‌آشنا می‌سازد ـ برخلاف آنچه برخی تصور می‌کنند ـ تهیهٔ‌منتخبات کاری آسان نیست ــ بل‌مشکلات فراوان دارد که تاکسی دست بدان نیازد به مشکلات‌آن هم نمی‌تواندآشنا شود.

البته این دومنتخب مانند هرمتن ومنتخب دیگر خالی از اشتباهات و نقایص نیست .

به‌نظر من یکی از نقایص این‌دومنتخب این است‌که : اگر در ابتدای هرفصل شرح‌حال مختصری ولو دریك صفحه ازهر نویسنده یا شاعربه‌دست‌داده می‌شد، بسیارلازم‌ومفید می‌نمود.

مثلاً درصفحهٔ ۲۲۹ که منتخباتی از مرزبان‌نامه آمده بهتر بود احمالی دربارهٔ نویسنده وکتاب نگاشته می‌شد ، تا دانشجویان باکتاب‌ونویسندهٔ‌مربورو بقیهٔ نویسندگان وکتابهاآشنا می‌شدند.

نقص دیگر راه‌یافتن برخی از اغلاط چاپی است‌که دراین دو کتاب هم مانندکتابهای‌دیگرمان راه پیداکرده واین‌نقصی‌است همگانی‌که به این زودی دست ازگریبان مطبوعات ما برنخواهد داشت .

کتابهای خارجی

شاپور شهبازی

هنر و دست ساخته‌های اورارتویی

Azarpay, Guitty - Urartian Art and Artifacts, A chronological Study. University of Colifornia Peres, Berkeley and Los Angeles 1968, XVII + 169 pp., with 17 Figures and 59 Plates.

هنر اورارتو در سرزمینی میان شمال خاوری ایران وقفقاز وترکیهٔ شرقی پای گرفت و از پایان سدهٔ نهم تا پایان سدهٔ هفتم شکوفا بود. این هنر دارای مشخصات ویژه‌ای است که آن را ازهنرهای همسایه جدامی کند، هرچندمردم اورارتوازفرهنگ بابلی، آشوری وایرانیان بومی برخوردارشدند، مع‌هذاشاهنشاهی‌وفرهنگ آنان‌مدتهارقیب فرهنگ‌ودولت آشور بشمارمی آمد،ونمود آنان درفرهنگ وهنرهمسایگان انکارناپذیراست، بویژه هنر مادی‌وپس‌ازآن هخامنشی‌ریشه‌های ستبری ازهنراورارتو گرفته‌اند. تاپیش از حفاریهای چهل سالهٔ اخیر از دولت و مردم اورارتو چندان اطلاعی در دست نبود. نخستین کسی که دراین‌مورد به بررسی‌پرداخت لمان‌هئوپت Lehmann-Haupt بود که درکتاب ارمنستان‌پاریسه وکنونی،۲جلد(چاپ لیپزیك۱۹۲۶و۱۹۳۱)[1] گوشه‌هایی‌ازمسائل مربوط به‌فرهنگ اورارتو راروشن کرد. ازآن پس این فرهنگ موضوعی شد برای پژوهشهای مورخان و باستان‌شناسان که غالباً نتایجشان باهم تضاد داشت. خوشبختانه گروهی ازچیزهای به دست‌آمده از اورارتو دارای کتیبه است ومی‌توان آنهارا تاریخ‌گذاری کرد. ازسوی دیگر پادشاهان آشور در نوشته‌های خوداز جنگهایشان بافرمانروایان اورارتو یاد می‌کنند، ازاین‌جهت می‌توان در تاریخ گذاری حوادث تاریخ اورارتو ازآنها استفادهٔ شایان برد.

در این اواخر روسها کاوشهای فراوانی در مهد اورارتو انجام دادند و باکشف معابد، مجسمه‌ها و اشیایی‌که بعضی دارای نوشته هم هستند، کمك ارزنده‌ای به روشن شدن تاریخ اورارتو کردند. موزهٔ بریتانیا هم هیئتی به توپرق قلعه Topra Kale نزدیك دریاچهٔ وان فرستاد، وبه یافتن‌اشیاء جالبی

---

1 - G F Lehmann - Haupt, Armenien Einst und Jetzt (2vols. 1926 - 31)

مایل آمد . حاصل این کاوش را می‌توان درمقاله‌های ر.د. بارنت R.D. Barnett که درمجلهٔ عراق دوره‌های دوازدهم وشانزدهم(Iraq, XII and XVI) منتشر شد ، مطالعه کرد .

تاکنون بیشتر محققانی کـه در بارهٔ هنر اورارتو کارکرده بودند جنبهٔ تقسیم بندی اشیاء برحسب « جنس » را درنظر گرفته بودند ، و کمتر کسی شیوه و نوع کارهای هنری را اساس مطالعات خود قرارداده .

خانم آذرپی دراین کتاب ارزنده مهمترین اشیاء یافته شده را بر گزیده است و آنهارا برحسب شیوهٔ کار و نوع مکتب هنری وابسته به آنها تقسیم کرده و کوشیده که قدمت هر گروه ازاشیاء مورد بحث‌را روشن کند وآنهارا به‌عصری که متعلق‌اند مربوط سازد . اصل کار وی بردوپایه‌است : نخست تاریخ اورارتو را درجدولی(در ص XVI وص XVII) جلوخواننده گذاشته است تا وی هنگام بحث از کتیبه‌ها و اشیاء هنری سابقه‌ای ازجریان تاریخی داشته باشد و زمان هریك از اشیاء را درك کند ، دوم آنکه هریـك از اشیاء کتیبه‌دار را غالباً به عصر پادشاهی که درکتیبهٔ آن شیء نامش آمده ، مربوط دانسته است ، و کوشیده تا چیزهایی بی کتیبه را با مقایسهٔ دقیق‌هنری وسبك‌شناسی، تاریخ گذاری کند.

جدولی که خانم آذرپی‌مربوط به پادشاهان اورارتو،آورده است نمودار تحقیقات عمیقش دراین زمینه می‌باشد ، ومطلبی است که وی پس از بحث دقیق دربارهٔ مآخذ مربوط به این موضوع وبررسی نظریه‌های مختلف ملیکیش فیلی Melikishvili ،دیاکنف Diakonov وپیتروفسکی Piotrovskii اظهارمی‌دارد. نظر به فایده‌ای که به‌گمان ما درمطالعهٔ این‌جدول‌یافت می‌شود آن را دراینجا می‌آوریم :

« فهرست پادشاهان اورارتو »

۱ـ آرامو Aramu

در سالنامه‌های آشوری متعلق به سالهای ۸۶۰،۸۵۶،۸۴۶ ق.م. یاد شده است

۲ـ ساردوری‌یکم Sarduri I

پسرلوتیپ ری Lutipri معاصر شلمانصرسوم Shalmaneser III کـه علیه وی در ۸۳۴ ق. م. لشکر کشی کرد .

۳ـ ایشپوای‌نی Ishpuini

پسر ساردوری یکم . درلشکر کشی سال ۸۲۴ آشوریها به‌اوبرمی‌خوریم معاصرشمشی ادد Shamshi-Adad .

۴ـ منوآ Menua

پسر ایشپوای‌نی همزمان با ملکهٔ‌آشور سمورمت Sammuramat .
ادد نیراری سوم Adadnırari III و تلمانصرچهارم . ازحدود ۸۱۰ تا ۷۸۶ یاحدود ۸۱۰ تاحدود ۷۸۰ ق.م پادشاهی کرد .

۵ـ ارگیشتی‌یکم Argishti I
پسرمنوآ ار ۷۸۶ تا ۷۶۴ یا ارحدود ۷۸۰تا۷۵۶ (؟) ق.م. پادشاهی کرد .
معاصر باشلمانصرچهارم وآشورـ دان سوم Ashur_dan III

۶ـ ساردوری دوم
پسرآرگیشتی، ار۷۶۴ تا ۷۳۵ یا ارحدود ۷۵۵ تا۷۳۵ ق.م پادشاهی کرد معاصر بـا آشوردان سوم ، آشور نیراری چهارم و تیگلات پیلصر سوم Tıglath _ pılser III
درزمان این پادشاه آخرین، درسالهای ۷۴۳ و۷۴۵ اراو یاد می‌شود.

۷ـ روسای یکم Rusa I
پسرساردوری ، ارحدود ۷۳۵تا۷۱۳(؟) ق. م پادشاهی کرد . معاصر تیگلات پیلصرسوم. شلمانصرپنجم وسارگن‌دوم Sargon II بود. درسالنامه‌های سارگن مرگ او درسال ۷۱۴ ذکرشده

۸ـ آرگیشتی دوم .
پسرروسا ، ار۷۱۳ تا ۶۸۵ ق م پادشاهی کرد معاصر سارگن دوم و ساحریب Sennacherıb

۹ـ روسای دوم
پسرآرگیشتی ار ۶۸۵ تا۶۳۹ق.م. پادشاهی‌کرد. معاصر با اسارهادن Esarhaddon و آشوربانی‌پال Ashur Banıpal . در لوحه های مربوط بـه پیشگویی متعلق به اسارهادن ، و درسالنامه های‌آشوربانی‌پال ذکر شده .

۱۰ـ ساردوری سوم
پسرروسا، از ۶۳۹تا ۶۳۵ ق م پادشاهی کرد . معاصرآشوربانی‌پال.
در سالنامه های این‌یکی، درسال ۶۳۹ ذکرشده

۱۱ ـ اری‌منا Erimena
از ۶۳۴ تا ۶۳۰ق.م پادشاهی‌کرد

۱۲ـ روسای سوم

پسر ارمنای ، از۶۲۹ تا۶۱۵ ق.م. پادشاهی کرد.

۱۳ـ ساردوری چهارم :

پسر ساردوری سوم (؟) از۶۱۴ تاکمی‌پس‌از۶۰۸ ق م. پادشاهی کرد.

اشیایی که دارای کتیبه‌اند یا می‌شود تاریخشان را معین کرد ، متعلق‌اند به‌پادشاهان شمارهٔ : ۴،۵،۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، و ۱۲

مهمترین اشیائی که دراین کتاب بادقت بررسی‌شده‌اند اینهایند :

سپرهای برنجین آرگیشتی یکم، ساردوری‌دوم، ویکی که متعلق به دورهٔ روسای سوم است، کلاه‌خودهای برنجین ومخروطی آرگیشتی یکم، وساردوری دوم، دیگ برنجین باسه پایه‌هایی که به شکل پای گاو است و برجستگیهایی که صورت کلهٔ گاو را دارد، متعلق به دورهٔ آرگیشتی دوم .

هرشیء که مورد بررسی قرار گرفته است روابطش ازنظرزمان، مکان و سبك هنری با اشیاء پیدا شده درحسنلو گردین Gordion ، شهرهای آشور و نواحی دیگر، ذکرشده .

مؤلف دانشمند، هنراورارتو رادرچهارمرحله موردتحقیق‌قرارداده‌است:

ازپایان سدهٔ نهم‌تازمان‌روسای یکم، این‌هنردرمرحلهٔ نخستین و ریشه‌دوانی وشکل گیری است، واز سالهای آخرسدهٔ هشتم تا مدت ۳۰ سال مرحلهٔ انتقالی. ازرمان روسای دوم تادورهٔ روسای سوم‌هنر اورارتو مرحلهٔ سوم حود را طی می‌کند ، و سپس مرحلهٔ چهارم وسقوط آن فرامی‌رسد، لیکن نفوذ آن درهنرهای همسایگان باقی می‌ماند . شیوهٔ بررسی مؤلف مخصوصاً ازآن جهت حائزاهمیت است که وی با مطالعهٔ سبکها توانسته است شکل یافتن هنراورارتو را بار نماید وگروهی از اشیاء بی‌کتیبه (مثلاً پایه‌های جانور شکل تختی که ازتوپراق قلعه به دست آمده) ، را در زمان و جایی معین وشایسته قراردهد .

از هنر اورارتو در مرحلهٔ شکل گیری ، اشیایی در دست است که غالباً فلزی وتزیین شده‌اند. دراین مرحله هنرمند ترجیح می‌داد که تصاویری رادر ردیفهای طولانی توصیفی نقر یا رسم کند وگرد آنها را بـا اشکالی که مرتب تکرار می‌شد، مانند گل وبته، دقیقاً حاشیه‌بندی کند .

در هنرآشور همچنین خصیصه‌ای در قرن هشتم دیده می‌شود، بدین‌جهت شاید هنرمندان اورارتو نمونه‌های خود را از آشور تقلید کرده باشند ، اما قرار دادن جانوران در صفوفی دایره‌وار ، بطوری‌که تنها از یك نقطه بتوان

نگاهشان کرد، مختص هنر اورارتو می‌باشد، و تا دیرگاهی هم در آن هنر رایج بود (ص ۷۲) . مؤلف در ص ۷۳ نفوذ یك سنت متأخر هیتی Hittite را در هنر اورارتو به خوبی نشان می‌دهد، کلهٔ شیر با نیمرخ مدور، خطوط مشخص ابرو و گوشهای گرد ـ که در هنر اورارتو قرن هشتم می‌یابیم ـ در هنر هیتی سوریهٔ شمالی هم نظایرش هست و بی‌گمان از همان‌جا به هنر کناره های وان سرایت کرده است. این سبك هنری کم کم درحدود پایان قرن هشتم از اهمیت افتاد، وپس ازطی مرحله‌ای کوتاه وانتقالی، یك مرحلهٔ سوم آغاز گشت .

دراین مرحله صفوف طولانی توصیفی تصاویر، وحاشیه‌بندی آنها به‌دست بی‌اعتنایی سپرده می‌شود. وهنرمند بیشتر به‌تصاویری می‌پردازد آزاد و تزیینی، و با حداقل صبغهٔ توصیفی خود این اشکال هم به صورت کلی‌تر و بدون‌ریزه‌کاریهای دقیق تکراری به عمل آمده‌اند .

هنر اورارتو درمرحلهٔ بعدی چندان مقامی ندارد و مؤلف این احتمال را که موضوعات هنری اورارتوئی ، و حتی شاید هنرمندان اورارتو ، تا آغاز قرن ششم ق.م پایدار ماندند قبول می‌کند، اما مصنوعات یافته شده در زیویه، کلرمس Kelrmes وملگونف Melgunov را که دارای موضوعات اورارتوئی هستند، متعلق به‌سبك معمولی اورارتو ندانسته، آنها را متعلق به «سبك آمیخته» می‌شمارد. ازمواد نفوذ اشکال اورارتوئی درهنر زیویه، یکی شکل حرف لاتین N می‌باشد که وارونه روی ران شیرهایی که برسپر روسای سوم‌منقوش‌اند، دیده می‌شود، ونمونه‌هایی ازآن را (البته نه وارونه) در روی آن اشیاء زیویه‌ای که کمتر نفوذ آشوری‌پذیرفته‌اند مانندطوق‌زرین که برهایی‌را نشان‌می‌دهد‌ـ می‌بینیم. در اشیاء متعلق به‌این گنجینه همچنین به‌شیرهایی برمی‌خوریم که گوش گرد آنها از تأثیرهنر اورارتوخبرمی‌دهد. وخود طوق زرین زیویه هم‌نمونه‌هایی‌درهنر نامبرده‌دارد. جای‌شادمانی بسیاراست که یکی از هم‌میهنان ما به‌نوشتن‌چنین اثر ارزنده‌ای توفیق یافته است هرچندکه بهتربود مؤلف ارجمند درخصوص تأثیر هنر اورارتو در هنر مادها و هخامنشیان که به وسیلهٔ بارنت (در Iranica Antiqua, 1962) به طور مفصل مورد بحث قرار گرفته است ، اشارهٔ بیشتری می کردند، مع‌هذا همهٔ فصول این کتاب بسیار فاضلانه وبا نهایت دقت طرح ونوشته شده. نویسنده درتحقیق خود از منابع انگلیسی، آلمانی و روسی فراوان استفاده کرده و هیچ اثری را نخوانده نگذاشته است.

سه‌حکیم مسلمان

(ابن سینا ، سهروردی ، ابن العربی) — کمبریج ، ماساچوست ، انتشارات دانشگاه هاروارد ۱۹۶۴ ، ۱۸۵ ص .

پاول‌ورنست
Paul Wernst
(فرانکفورت)

این‌رساله‌که ازیك رشته سخنرانیهای ایراد شده در « مرکز مطالعهٔ ادیان جهان » دانشگاه هاروارد ترتیب‌داده‌شده و به‌وسیلهٔ همان دانشگاه منتشر شده‌است، کسانی‌راکه درمغرب‌زمین دربارهٔ تاریخ فکر بشر تحقیق می‌کنند ازنظر یك دانشمند مسلمان امروز در بارهٔ اندیشهٔ اسلامی آگاه می‌سازد . تنوع این اندیشه از راه سه‌تن، که هرکدام در عصر خودبرجسته‌ترین مظهر یکی از سه‌جنبهٔ مختلف آن‌بوده‌اند ، نشان داده شده است: ابن‌سینا به عنوان مظهر «فلاسفه‌ـعلما» سهروردی به عنوان مظهر « اشراقیون» و ابن‌العربی به عنوان مظهر «صوفیه» .

مؤلف در عنوان‌کتاب خود بی‌قیدوشرط از «حکمای اسلام» سخن‌می‌گوید و اودراین باره از هنری‌کوربین محتاط‌تر است. هنری‌کوربین درمقدمهٔ «تاریخ فلسفهٔ اسلامی» خود(پاریس ۱۹۶۴ ص ۷ـ۸) برای حوزهٔ فرهنگی مشرق‌زمین طالب مفهوم خاصی از فلسفه است‌که اعتقادیات را باطریقت و باطن در برداشته باشد . اواعتقاد به‌جدایی فلسفه‌وعقیده را به‌آنچه اروپاییان «Secularisation = جدایی دین ازعلم» می‌دانند، برمی‌گرداند و تا آنجاکه می‌توان‌گفت او نخستین کسی است‌که چنین عقیده‌ای اظهارکرده است اما چون مؤلف در برابر جمعی از محققان ادیان‌کلام اسلامی را ،که حقیقتاً ازلحاظ اشخاص نامدار فقیرنیست، نادیده می‌گیرد، خود نشان دهندهٔ نوعی «جدایی دین از علم» (یاعدم اطمینان؟) است‌که بسیاری از محققان جدید مسلمان به خاطر آن از اتخاذ هرگونه روش علمی در برابر مسائل دینی خودداری می‌کنند) دعاویات و مشاجرات و تبلیغات دینی در عمل از حدود علم خارج می‌شوند) . اما مؤلف به عنوان یك عالم ، از مرز اسلام بیرون نمی‌رود ؛ این امر نه تنها ازستایش پیغامبران و امامان(که در یك متن انگلیسی غیرعادی به نظر می‌رسد) معلوم می‌شود ، بلکه از بعضی‌عبارات معترضه از قبیل«شارع سنت‌ابراهیم» (ص ۱۷) نیزبرمی‌آید و این‌کوشش‌آشکاری است برای استعمال مفاهیم خاص اسلامی به عنوان امری مسلم ، حتی در برابر علمای مغرب‌زمین ،که برای مؤلف جلب احترام می‌کند . چون تمام هم مؤلف متوجه شناساندن عظمت معنوی اسلام‌است جای تأسف است‌که علم‌کلام را نادیده گرفته است .

روی سخن‌کتاب تنها با متخصصین نیست ، با اینهمه ما در اینجامی‌توانیم تا اندازه‌ای ازعمق مطلب صحبت‌کنیم: مقصود مؤلف از «فلاسفه ـ علما»(ص ۱۰) کسانی است‌که هم فیلسوفند و هم عالم،گرچه آثار بعضی از ایشان بیشتر فلسفی باشد و آثار بعضی دیگر بیشتر علمی .

از مجموع مطالب کتاب برمی‌آید که مقصود در اینجا فلاسفه‌ای است که مسلك یونانی دارند یعنی فلاسفه‌ای که به ایشان به‌نظر فلاسفهٔ محض نگریسته می‌شود . اما اگر اشتغال ایشان به علوم طبیعی مسأله‌ای فرعی باشد واگر بخواهیم در بارهٔ آثار و تصورات ایشان از روی تراجم احوال ایشان پی‌ببریم باید بگوییم که آنان فلاسفه‌ای هستند مستقل از تأثیر علوم طبیعی وتعیین نوع فلسفهٔ ایشان از راه ارتباط آن بایك مفهوم خارج از حد فلسفه خلاف مقصود است ، زیرا فلسفه با همهٔ اختلاف عقایدی‌که در بارهٔ آن موجود است ، مفهوم مبهمی نیست که برای تشخیص آن دست به دامن ظواهر اتفاقی از قبیل اشتغال کم‌و بیش فلاسفه با علوم طبیعی بزنیم و یا به نسبیت مفاهیم فرهنگی قایل شویم ، بلکه خودعلمی است‌که به جهت موضوع آن و به جهت دایرهٔ عمل نیروی شناسایی آن ،مخصوصاً از جنبهٔ منفی ، محدود و معین است

مفهوم‌فلسفه به اندازهٔ مفاهیم ریاضی وطب ونجوم غیرعربی است وایـنگونه مفاهیم در میان هرقوم وملتی ، از هر نژادی‌که باشد ، می‌تواند برای اولین‌بار معین و مشخص باشد . اگر بخواهیم در این باره ، با همهٔ تردید ها و تأمل ها ، اظهار نظری بکنیم باید بگوییم که می‌توان فلسفه را برای مورخان به‌طور صریح و «چنانکه هست » چنین توصیف کرد، فلسفه مسألهٔ روابط ومناسبات عمومی‌فکر ووجوداست‌ونتیجهٔ آن به‌طور محسوس قابل آزمایش‌است و نمی‌توان برای آن اصل موضوعی از قبیل«متعالی» بودن(مثلاًدینی یا باطنی) فرض کرد(به اصطلاح اصل «عدم فرض») اما آیافلسفه به چه مناسبتی‌داخل فرهنگی می‌شود و یاچرا در داخل فرهنگی به عنوان علم مستقلی شناخته می‌شود و رشد می‌کند و یا چرا فلسفه در فرهنگی‌نام مستقل دارد و یاندارد ، اینهاهمه مسائل‌فرعی وثانوی‌است

فلسفه با علوم طبیعی در آنجا تماس می‌گیرد که بعضی استنتاجات آن متعلق به عالم طبیعت باشد و این استنتاجات در دایرهٔ فلسفه قابل آزمایش‌نباشد خواه ذات مسأله مقتضی چنین امری باشد (مانند علم‌النفس) و خواه فقدان‌موقتی تجربهٔ فنی (مانند مباحث مربوط به ماده) آن را اقتضا کند (به هرحال اشتغال‌به طبیعت نشانهٔ‌کوششی برای اصالت وجود خارجی وعینی است) تماس فلسفه‌بادین در جایی است (قطع نظر از فلسفهٔ ادیان‌که پدیدهٔ دین را باروش فلسفی یعنی «از خارج از حوزهٔ دین» تحقیق می‌کند)که فیلسوف به عنوان یك انسان وارد مـرز عقیده‌ای بشود و این عقیده برای او مسائل دیگری مطرح کند‌که او فقط بافرض و تردید می‌تواند با آن مواجه‌گردد وفقط وقتی می‌تواند آن را حل‌کند‌که‌تضاد میان آنچه را می‌خواهد باور‌کند با آنچه راکه می‌خواهد بداند برطرف‌کند ویا به حکم منطق ازآن‌دو یکی را برگزیند . اما بمحض اینکه او برای عقیدهٔ خود

فرض و شرط معینی قائل شود دیگر در سرزمین فلسفه قدم برنمی‌دارد، بلکه‌در مرز علم‌کلام‌گام می‌نهد، به اصطلاح نظریهٔ معرفت (اگرچه این اصطلاح منطقی نیست) ، برگشت از جس دیگر (تعبیر ماهیت) . برعکس ، هیچ فرق نمی‌کند که فلسفه را با مفاهیم خاص خود بیان‌کنند و یاآن‌را در پشت حجاب رمز و کنایه پنهان دارند و نیز فرقی نمی‌کند که فیلسوف فرضیاتی طرح‌کند و از آن نتیجه بگیرد و یا از تفکرات خود نتیجه‌ای به دست نیاورد

فقط در این صورت‌اخیر مورخ نمی‌تواند به آسانی دریابدکه یك فیلسوف متقدم‌که وابسته به یك دستگاه منظم تفکر نیست آیا به دنبال فرضیه‌ای خاص است ویا درالهیات وکلام‌غوطه‌وراست و یاسرگرم آن‌دسته از آرای غیرانتقادی است‌که فقط در جزئیات مباحث علم و معرفت می‌تواند اهمیتی داشته باشد به همین جهت است‌که مؤلف درکتاب خود بحق از «حکیم» سخن رانده است نه از «فیلسوف» .

مسألهٔ دیگر این است‌که‌آیا هنوز وقت آن نرسیده است‌که ذکرداستان‌ مانند نامها و تألیفات و تعالیم و وابستگی ها را در شرح فلسفهٔ اسلامی کنار بگذارندو به‌سرگذشت مسائل‌یعنی‌آنچه آخرین هدف تاریخ فلسفه است بپردازند؟ البته در شرح بسیاری‌از دستگاههای فلسفی‌که قسمت های مربوط به تاریخ‌مسائل فلسفی راممکن می‌سازد آثار وتألیفات مقدماتی لازم در دست نیست ، امادانشمند عربی از دانشمند اسلامی بیش از ذکر و شمارش جزئیات انتظار دارد ، زیرا این جزئیات به‌طور دقیقتر وکاملتر درکتب مراجعه موجود است . دانشمندعربی امروز می‌خواهد با مسائل خاص دنیای معنوی دیگر آشنا شود (وکدام دنیایی است‌که چنین مسائل خاصی نداشته باشد ؟) .

درست است‌که فلاسفهٔ یونانی مآب حوزهٔ فرهنگی اسلامی خیلی چیزها از یونانیان‌گرفته‌اند ، ولی مقصود ایشان در این اخذ و اقتباس چیز دیگری بوده است و ذکر عقاید وآرای ایشان بدون ارتباط معنوی و درونی جلب احترامی برای‌ایشان‌نمی‌کند ، زیرا ایشان در این‌صورت‌به شکل التقاطیون سطحی‌جلوه‌گر خواهند شد .

فلاسفهٔ اسلامی این مسأله را پیش از مسیحیان و به عنوان راهنمای‌ایشان حل‌کرده‌که«توحید ابراهیمی» (به تعبیر مؤلف) را در میراث یونانی ،که‌چندان افلاطونی (روش فلسفی‌که در تفکرات خود به درجهٔ اساطیر تنزل می‌کند)نیست ، بلکه ارسطاطالیسی سردو «این جهانی» است ، داخل‌کند و بدین ترتیب برروش افلاطونی غلبه‌نماید.

ابن‌سینا در این راه یك واسطه بوده است . او عدم ارتباط فلسفهٔ به‌ظاهر ارسطو ــ افلاطونی را به عنوان فرضی قبلی دریافته بود . اهمیت او به جهت اقیانوس علم و اطلاعات و آثار او نیست ، بلکه به جهت فرق گذاری او میان ماهیت و وجود است ،که مؤلف آن را به عنوان جزئی از مسائل بسیار ،که البته

همهٔ آنها را نمی‌توان اصیل دانست ، در فلسفهٔ ابن‌سینا شرح داده است اما ابن‌سینا صریحاً برای ما بیان نمی‌کند که چگونه به این‌مسأله برخورده وجزئیات آنرا حل کرده است ؛ درزمان اومعمول نبوده است که مسائل را با همهٔ ناراحتی‌ها و اضطرابات متعلق به آن عرضه کنند ، بلکه ترجیح می‌دادند که مسائل را به صورت آماده و حل‌شده ذکر کنند ، گویی هرگز در اصل تاریکی وابهامی‌وجود نداشته است (فقط تکفیر شدید مخالفان و حملات سخت قوای ذی‌نفع همیشه مارا از این اضطرابات و ناراحتی ها آگاه می‌سازد ، چه در شرق و چه در غرب) ، اما وظیفهٔ مورخ فلسفه‌درست دراین است که حقیقت وواقعیت مسأله را ازنو بیان کند؛ دستگاههای فلسفی فقط علامات مراحل‌فلسفه است

خواندن آثار یك مؤلف و گزارش آن و تعیین اینکه‌کدام مطلب را از کدام شخص گرفته ویا نگرفته‌است، متعلق به اصل و مغز تاریخ فلسفه نیست .

ما باسهروردی وارد سرزمین اشتباه انگیز عرفان وتصوف و « حکمت اشراقی» کشف و شهود می‌شویم . ما در اینجا این مسأله را ،که آیامی‌توان به دستگاههای فلسفی سری و باطنی ارزش علمی داد یا نه ، کنار می‌گذاریم ؛ ولی مورخ نباید آن رانادیده بگیرد ؛ زیرا علم معرفت وجدانی مستدل و آزموده‌ای است که برای همه‌کس (حتی اگر علمی باشدکه اعتقاد را اصل موضوع قراردهد، مانندکلام و الهیات ، و اصطلاحات و مرز های آن را به دقت معین‌کند) قابل سنجش است و برای هرکس به اندازهٔ قوهٔ دراکهٔ تجریدی و تطبیقیش (وقوهٔ ذاکره‌اش) قابل اجرا و اعمال است

البته به قول هملت (۱۶۶ر۵ر۱) «در اینجا امور دیگری هم هست» ولی تناقضی درکار نیست ؛ زیرا اولاً هیچ معرفتی مانند معرفت انتقادی از حدومرز خود آگاه نیست و ثانیاً با «گریز به شناخت» راه برای هرگونه خودفریبی بسته است میدان امور سری و باطنی هم اشتباه‌آمیز وهم غالباً فریبنده است و اگرهم چنین نباشد در مورد ما بحرفیه چنین است

هنوز معلوم نیست که ابن‌سینا در این زمینه چقدرکار کرده است ؛ کتاب الحکمة‌الشرقیة او با وجود ادعای مصرانهٔ روایات نباید از میان رفته باشد (رجوع شود به مقالهٔ نلینو تحت عنوان «فلسفهٔ شرقی ابن‌سینا یا فلسفهٔ اشراقی ؛ در مجلهٔ تحقیقات شرقی RSO شمارهٔ ۱۰ سال ۱۹۲۵ صفحات ۴۳۳ تا ۴۶۷ و مقایسه شود با مجلهٔ شرق‌نو شمارهٔ ۱۰ سال ۱۹۳۵ ص ۵۰-۴۷ که در مجموعهٔ مقالات و نوشته های او ج ۲ ص ۴۶۷ سال ۱۹۴۰ چاپ شده است ؛ در اینجا از این مجموعه استفاده شده‌است)، بلکه ظاهراً همهٔ آن موجود است و به حدس‌قوی امید می‌رود که روزی به چاپ هم برسد

اما بیان توضیحی‌مکرر مؤلف‌از تعالیم سهروردی این اثر را دراروپاپیرو «اصالت عقل» (ص ۶۳ ؛ آیا مؤلف عقلانی بودن را با «پیروی از اصالت عقل» اشتباه‌کرده است ؟) مجامی‌گذارد که مؤلف نمی‌خواهد مطلب جامع معقولی در این باره بگوید تا خواننده بتواند حدس بزندکه چه چیزی در نظر مؤلف‌مهم

و با ارزش است ــ زیرا برای اینکه تصویری از این متفکر به دست بیاید باید معلوم شود که او وضع خود را در برابر مسائل خاصی ــ چه استدلالاتی مشخص می‌کند ، مسائلی از قبیل اینکه آیا سهروردی ارسطو را قبول دارد یا نه و آیا «فرشتگان» او به عدد افلاک هستند و یا برای هریك از ثوابت هم فرشته‌ای قائل است و آیا او در عالم زیبای مکاشفات سیر می‌کند و یا در مسائل طبیعی اظهار عقیده می‌کند .

جزئیات دستگاه فلسفی او امری ثانوی است و فقط « تخیل ابداعی » (اصطلاح کوربین) او را ثابت می‌کند نه احکام سنجیده و اندیشیدهٔ او را . امادر بیان مؤلف ما از استدلالات سهروردی فقط همین‌قدر مطلع می‌شویم که او برای چه استدلال کرده است

با ابن‌العربی بیان و توصیف به ایمان و اعتقاد تبدیل می‌شود ، زیرا در اینجا اعتقادات دینی با انتقادات تاریخی و فلسفی در هم می‌آمیزد ؛ البته این امر در «فلسفهٔ مسیحی» چندان نادر نیست . اما خواننده باید به طور قطعی فرق بگذارد میان آنچه یك مسلمان، ودرحقیقت یك شیعی ، (آیا یك سنی برای پیغمبر رفتاری سری و باطنی نسبت می‌دهد ؟) ازلحاظ دینی معتقد است ومیان آنچه او به‌عنوان محقق تحقیقات تجریدی (وبه‌عبارت بهتر تحقیقات غیرمنفی، وبرعکس اگرآزادباشد، تحقیقات ثابت‌کننده) درزمینهٔ اعتقادیات می‌تواند به‌عمل‌بیاورد .

این امر نــه تنها مستلزم صحت عمل علمی است ، بلکه مستلزم احتیاج معقولی است برای بیرون نگاهداشتن امور دینی از انتقادات غیر دینی . البته در آنجاکه به دریافت عرفانی مربوط است (آیا تعالیمی‌که ابن‌العربی برای آن تجربهٔ عرفانی را لازم می‌داند غالباً از نوع تعالیم عادی معمولی نیست ؟)می‌توان به جای ابیات منقولی از دانته (متأسفانه در نقل اشعار دانته در ص ۱۴۱ ، در سه بیت ، سه‌تا چهار غلط وجود دارد ، با آنکه‌از سال ۱۹۰۰ چاپ عالی‌وممتاز اکسفورد در دست است) این بیت را از اعراف او (۳۷ر۳) شاهد آورد ،

State Contentı, vmana gente al quia.

در آخر رساله فهرست مآخذ و کتب‌که نشانهٔ وسعت اطلاعات مؤلف است (۹۰ عنوان‌کتاب و از جمله مجموعهٔ مقالات نلینو) و پاورقی‌ها (۴۰ صفحه) و فهرست الفبایی‌مطالب(۱۵ صفحه) قرار دارد‌که موجب تشویق و تحریص‌مبتدیان تواند بود . در متن کتاب و پاورقی ها دائماً اغلاط و اشتباهات دیده می‌شود ؛ مؤلف خیلی را به عهدهٔ دستیارانی کــه کتاب را برای چاپ آماده می‌کرده‌اند گذاشته است .

بعضی از این اشتباهات باید پیش از چاپ دیگر باکوشش و دقت لازم و مقتضی بررسی شود .

تصاویر عکسهای قدیم



ازراست به چپ
علی‌قلی‌میرزا اعتضادالسلطنه،
امامقلی میرزا عمادالدوله،
سلطان‌مرادمیرزا حسام‌السلطنه

✲✲✲

این عکس در ۱۲۹۱ قمری در پاریس برداشته‌شده‌است و آقای اسمعیل دولتشاهی لطف کرده‌اند.

نقاشی دیگری از ناصرالدین‌شاه

در دوره های قبل چند نقاشی از ناصرالدین‌شاه در مجله چاپ شد. اینک نقاشی خوب دیگری که عکس آن به لطف آقای محسن فرزانه در اختیار قرار گرفت چاپ می‌شود. ناصرالدین‌شاه این تصویر را از آقا اسمعیل پیشخدمت‌باشی پدر علی‌نقی حکیم‌الممالك و دیگران یعنی جد فرزانه های کنونی کشیده و در حاشیهٔ آن نوشته است: «شبیه آقای اسمعیل پیشخدمت‌باشی سلام در روز شنبه ۷ شهر جمادی‌الثانی آخر سیچقان‌ئیل وقت عصر و هوای بارانی در یك ربع ساعت کشیده شد، ۱۲۶۹»

ایرج افشار



اسناد و مدارك

محمد شاه قاجار و خوشنویسان شیراز

کرامت
رعنا حسینی

سه فرمان در مجموعهٔ هنری و خطی دکتر نورانی وصال استاد دانشگاه پهلوی دیده‌ام که رونوشتی از آنها تهیه کردم

هر سه فرمان ازمحمدشاه‌قاجار است که به قطع ۵۰ × ۷۰ سانتیمترمی‌باشد و مهرمحرابی شکلّ محمدشاه در بالای آنها زده شده که سرتاج آن نوشته شده «الملك‌لله» و در زیر آن این بیت است ·

محمد شاه غازی صاحب تاج نگین آمد
شکوه ملك وملت رونق آیین ودین آمد

و بعد از مهر متن‌ها بدین شرح است :

-۱-

الملك‌لله تعالیٰ ، حکم همایون شد :

آنکه رعایت احوال ارباب صلاح وسداد و صاحبان تقوی و رشادهمواره منظورنظر مرحمت گستر شاهنشاهی می‌باشد از آن جمله عالیجناب ، فضایل و کمالات اکتساب ، قدسی وقدوسی انتساب ، طریقت مآب ، حقایق و دقایق نصاب، زبدة‌السالکین، استاد خطوطسبعه میرزاکوچك وصال‌است که جامع‌کمالات صوری ومعنوی وازطبقهٔ اعاظم ولایت ودعاگویان خاص ذات خجسته صفات اقدس‌همایون ما می‌باشد . علی‌هذا ذره از مراحم کاملهٔ خسروانه پرتوافکن ساحت احوال او گشته، از هذه‌السنهٔ میمونه‌ئیلان‌ئیل‌فرخنده دلیل وما بعدها مبلغ سیصدتومان نقد ازبابت مالیات فارس درحق اوبرقرار ومستمر فرمودیم‌که هرساله بموجب همین توقیع رفیع اصلا و اضافهٔ از قرار تفصیل ذیل :

اصل سیصد تومان موافق سابق سوای اخوان وصال صدویك تومان — بیست تومان موافق عهدخاقان — از بابت عنایت مستوفی سی‌ویك تومان — ...... ·	اضافه سال ئیلان‌ئیل و بعدها از قرار فهرست دستخط مبارك فرداصل صدوچهل‌ویك تومان — صدوپنجاه ونه تومان

از مالیات فارس‌اخذ و دریافت‌کرده بفراغت و آسودگی بمراسم‌دعاگوئی دوام دولت قاهره پردازد .

مقرر آنکه عالیجاهان رفیع جایگاهان مجدت‌همراهان حکام و عمال‌حالیه و استقبال مملکت فارس حسب‌الامر الاقدس همساله مبلغ مزبور را اصلا واضافهٔ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از جـای قـریب‌الوصول‌عالیجناب مشارالیه‌کارساری داشته بحرج آنجا مجری و ممضی دارند

المقرر عالیجاهان مجدت و نجدت همراهـان مقربی الخاقان مستوفیان عظام شرح فرمان قضا جریان را ثبت دفاتر خلود و دوام ساخته ازشوایب تغیر و تبدیل مصون ومحروس‌شمارند و در عهده‌شناسند تحریراً فی‌شهرربیع‌الاول ۱۲۶۱

-۲-

الملک‌لله تعالی ، حکم همایون شد ·

کـه چون بمقتضای رای حـق‌شناس ، همواره منظور نظرمعدلت اساس ، ومکنون ضمیرمنیر خورشید اقتباس اقدس‌همیون آنست‌که ارباب‌کمال ، واصحاب ذوق و حال را به شمول عنایات بی‌نهایات و مراحم بی‌غایات بین‌الاماثل‌والاقران سرافراز و قرین مفاخرت و اعزاز داریم‌که همواره سلسله‌کمال مسلسل ، و بازار هنر بررونق اول ماند . و ابنای مرحوم میرزای وصال‌که سلالهٔ دودمان‌کمال‌اند هریك دروں سخنوری شاعری قادرند ، ودرصنعت خطاطی‌استادی ماهر، مداح‌ذات اقدس همایونند، وداعی‌دولت ابد مدت روزافزون. بناء علی‌هذا آفتاب جهان‌تاب مراحم خدیوانه پرتوافکن کاشانهٔ احوال ، و ضیا بخشای عـرصهٔ آمالشان‌گشته از هذه‌السنهٔ میمونه یونت‌ئیل خجسته تحویل و ما بعدها مبلغ سیصد تومان‌که ازبابت مالیات دیوانی مملکت فارس بصیغهٔ مستمری در وجه مرحمت‌وعمران پناه‌سابق‌الذکر مستمر و مقرر بودکماکان در وجه پسران او مرحمت و برقرار فرمودیم که مبلغ مزبور را در هرسال و در هرحال در میانهٔ اخوان بالسویه تقسیم نموده مددمعاش خود سازنـد و بتحصیل علوم و تکمیل‌کمالات خود پردازند . بفراغت مشغول دعای بقای ذات خجسته صفات حضرت اقدس اعلی باشند .

مقرر آنکه حکام حال و استقبال مملکت فـارس مبلغ مزبور را از محل قریب‌الوصول بانهاء رسانیده و بخرج خود ممضی دانند

المقرر عالیجاهـان مجدت و محمدت همراهان مقربوا الخاقان مستوفیان عظام شرح فرمان قدرتوأمان را ثبت و ضبط نموده و درعهده شناسند تحریـراً فی‌شهر ربیع‌الاول ۱۲۶۳ .

(متن فرمان سوم درشمارهٔ بعد چاپ خواهد شد)

منتخبات

ریاض

از جواد مقدم زنجانی. زنجان، ۱۳۴۷، رقعی ۱۵۳ ص
(طبق اجازهٔ شمارهٔ ۲۰/۳۸۰۸ مورخ ۳/۸/۱۳۴۶)

قابض الرواح (کذا)

یکی از مردهٔ عهد سلیمان   ز بس خوابید شده خسته فراوان
بپا شد توی گور خویش بنشست   بیادش اوفتاده این دهر یک آن
بزحمت قبر را بنمود سوراخ   برون آمد ز آن تاریک زندان
نشست و تا که شب گردید آنجا   بپا شد سوی شهر آمد شتابان
گذشت از کوچه‌های پیچ در پیچ   رسید آخر بسختی بر خیابان
چراغ برق را اندر سر تیر   بدید و ماند آنجا مات حیران
بخود گفتا چه می‌باشد بدین شکل   دهد نوری مثال ماه تابان
ندارد نفت این، نه جای نفتی   چرا پس می‌کند این نورافشان
که غرق این تفکر بود یکدم   اتوبوسی بیامد هم ز تهران
بدید آنحال آنرا گشت واله   بگفتا نیست این از جنس انسان
بسرعت می‌رود ره این چنین او   نه پا دارد نه دستی خویش عریان
و اما چشم دارد نیست ابرو   یقین این است می‌گفتند شیطان
خلاصه با هزاران ترس بسیار   به پرسید از یکی با حال لرزان
چه می‌باشد در اینجا ایستاده   نمی‌باشد دهن او را نه دندان
نه چیزی می‌خورد نه می‌زند حرف   نه گریه می‌کند باشد نه خندان
مخاطب این چنین گفتار بشنید   بگفتا تو نمی‌دانی در ایران
به او گویند اتوبوس مسافر   برد هر جا مسافر را به آسان
یکدم مرده تا بشنید این نام   پریده ورنگ صورت شد پریشان
بگفتا حال دانستم در آن دهر   که می‌گفتند مأموران نیران
رقیب قابض الرواح گشت   که خودروها بکلی اندر ایران
اتوبوس فولکس کامیون جیپ   فیات و آمبولانس و مثل آتان
شورلت استشین وهم تراکتور   دوج هم تانکر نفط آبادان
بهر جا می‌کشند از خلق بسیار   بدون ترس با زجر فراوان

و هم دارند از خالق تقاضا
به‌این‌مضمون همواره به پنهان
شده چون پیر عزرائیل دیگر
معاف ازکارکن راحت شودآن
به‌او مـا- جانشینیم اندر عالم
کزو بهتر کنیم اجرای فرمان
کشد اوخلق را یك یك ولیکن
بیارد بهر هر مقتول برهان
بگویدآن یکی کرده‌است سکته
یکی هم مبتلا بوده سرطان
یکی‌دیگر بروشت داشت مزمن
وآن‌دیگر که خوش‌بودنقصان
ولی ما می‌کشیم ازخلق هر جا
به‌عالم هر دقیقه صد هزاران
نمی‌گـوییم در کشتن دلیلی
به‌مردم تا شوند از ما گریزان
بود هر کس مسافر بهر رفتن
به‌هرجا می‌بریم وتا که بتوان
اگر او را رسانیدیم به‌مقصد
سلامت شانس‌آورده‌است شایان
ز دست ما رهـایی یافته او
دهد باید تصدق چند تومان

مقدم خوب‌می‌داند هرآنکس
مسافر شد به‌مابیچاره شدآن

معرفی کتابهای تازه

کلیات

ایران . وزارت فرهنگ و هنر . کتابخانهٔ ملی : فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملی . جلد دوم کتب فارسی از شمارهٔ ۵۰۱ تا ۱۰۰۰ فراهم آورنده سید عبدالله انوار . تهران، ۱۳۴۷، وزیری، ۵۹۹ ص.

از خدمات مهم کتابخانهٔ ملی انتشار فهرست بسیار مفید و خوش‌نظم و با سلیقه‌ای است از کتب خطی که به همت دانشمند عزیز سید عبدالله انوار آغاز و دو مجلد آن تاکنون نشر شد و امید است ، دنبالهٔ آن نیز انتشار یابد.

قزوینی، محمد : یادداشت های قزوینی . بکوشش ایرج افشار، جلد نهم تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷ . وزیری، ۳۰۱ ص (انتشارات دانشگاه تهران، ش ۸۱۶/۹ — گنجینهٔ تحقیقات ایرانی ، ش ۱۰)

در این مجلد مطالبی از دفتر یادداشتها ، روزنامهٔ اقامت فرنگ ، مسائل برلینیه نقل شده است .

مجلس شورای ملی ، کتابخانه : فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی . تهران ، ۱۳۴۷

جلد ۸ تألیف فخری راستکار ، وزیری ، ۵۶۴ ص (شرح آثار منظوم)

جلد ۱۰ (بخش اول) تألیف عبدالحسین حائری ، وزیری ، ۵۵۵ ص (فهرست از شمارهٔ ۲۷۸۱ تا ۳۸۴۸).

جلد ۱۵ ؛ زیر نظر ایرج افشار ، محمدتقی دانش‌پژوه ، علینقی منزوی تحریر وچاپ فهرست توسط احمد منزوی ، وزیری ، ۳۸۷ ص (شماره‌های ۵۰۳۵ تا ۵۱۸۲) .

یادگار (مجله) : مدیر مسؤول وسردبیر عباس اقبال ، تجدید چاپ [تهران، خیام ۱۳۴۷] رقعی ، پنج جلد .

مجلهٔ یادگار از مهمترین مجلات تحقیقی وتاریخی ایران است که میان سالهای ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۸ در تهران نشر شد و مجلدات آن بسیار کم شده بود و خواستار بسیار داشت . خوشبختانه به اهتمام مدیر کتابفروشی خیام این مجلهٔ نفیس تجدید طبع شده است.

ادیان و فلسفه

آملی ، سید حیدر : جامع الاسرار و منبع الانوار به انضمام رسالة نقد النقود فی معرفة الوجود . با تصحیحات ودومقدمه وفهرستهای هنری کربن وعثمان اسماعیل یحیی . تهران، ۱۳۴۷ ،انستیتو ایران و فرانسه، وزیری، ۸۳۲+۷۶ ص (گنجینهٔ نوشته‌های ایرانی، ش ۱۶).

سید حیدر آملی ازبزرگان فیلسوفان ایران متولد سال ۷۲۰ هجری است که تاکنون آثارش نشر نشده بود وبا این کتاب طبعاً در مجامع تحقیقاتی غرب معرفی خواهد شد .

ابن سینا : الاشارات والتنبیهات، نمط نهم مقامات العارفین وشرح خواجه نصیرالدین طوسی وآرای امام فخرراری . ترجمهٔ سیدابوالقاسم پورحسینی ، تهران خانقاه نعمة اللهی، ۱۳۴۷ ، وزیری ، با مقدمهٔ دکتر سیدحسین نصر ۶۴ ص .

کوشش آقای پورحسینی در ترجمه ونشر مستقل نمط مقامات العارفین قابل قدردانی است و الحاق شرح خواجه وآرای امام فخر مزید برفایدت آن .

طوسی ، ابی جعفر محمد: الجمل والعقود فی العبادات. با تصحیح و ترجمه و حواشی و مقدمهٔ محمد واعظ زادهٔ خراسانی . مشهد ، ۱۳۴۷، وزیری . ۴۱۲ ص

از میان آثار شیخ طوسی الجمل والعقود تاکنون چاپ نشده بود. آقای واعظ زاده آن را ازروی نسخ معتبر تصحیح وچاپ کرده وترجمهٔ روان و روشنی ازآن به دست داده است. تعلیقات وحواشی کتاب مفیداست.

داستان

درویش : هفتخوان [تهران ، ۱۳۴۷] رقعی ، ۱۰۶ ص

دوست محمدی ، غلامرضا : ارباب ریش خاکستری ، [تهران، سپهر ، ۱۳۴۷] رقعی، ۱۰۳ ص .

گلشیری ، هوشنگ : شازده احتجاب ، [تهران] زمان [۱۳۴۷] رقعی ، ۹۹ ص.

شهری (شهری باف) ، جعفر : شکر تلخ [تهران ، ۱۳۴۷] وزیری ، ۵۱۰ ص .

داستان دلکش و پر از اطلاعاتی است از سال ۱۳۳۶ قمری و محیط و

روزگاری که برای امروزیها مفهوم و مصداقی ندارد . زبان داستان نیز خوب است .

صابر ، فریدون : نگهبان دروازهٔ جنوب ، [تهران ، ۱۳۴۷] رقعی ، ۶۴ ص. مجموعهٔ هفت داستان کوتاه است

فاضلی، سید تقی : همسر قانونی [بی‌م ، ۱۳۴۷] رقعی ۳۸۲ ص

مجموعهٔ هفت داستان کوتاه است .

فقیری، ابوالقاسم : اجاق کور مجموعهٔ داستان ، [شیراز کانون تربیت ، ۱۳۴۷] جیبی ، ۱۹۵ ص .

مجموعهٔ بیست و یك داستان کوتاه است

کاظمیه، اسلام : قصه‌های کوچهٔ دلبخواه، مجموعهٔهشت‌قصهٔ پیوسته . [تهران، رز ، ۱۳۴۷] رقعی، ۱۴۰ ص

شعر معاصر

آزرم ، نعمت: پیام (منظومه) [مشهد ، توس، ۱۳۴۷] ، رقعی، ۴۳ ص

زهری ، محمد : شبنامه و قطره‌های باران ، (مجموعهٔ شعرهای کوتاه) ، [تهران ، اشرفی، ۱۳۴۷] وزیری، ۷۹ ص

سپانلو ، م . ع : منظومهٔ پیاده روها تهران ، بامداد ، ۱۳۴۷ ، جیبی، ۱۰۳ ص (چشم انداز شعرامروز، ش۲).

صدیقی، کامبیز : در جاده‌های سرخ شفق ، مجموعه شعر ۱۳۳۷—۱۳۴۷ رشت ۱۳۴۷ ، خشتی ، ۱۲۰ص.

صهبا ، ابراهیم : دیداری از ویرانه‌های خراسان . [چاپ دوم] تهران ، ۱۳۴۷ ، وزیری ، ۹۸ ص،

مجموعهٔ اشعار واطلاعات وعکسهایی است راجع به واقعهٔ سوزناك زلزلهٔ خراسان . قطعه‌ای از اشعار متعدد صهبا راجع به زلزلهٔ سال‌گذشته در مجله درج شد .

مشیری، فریدون : پرواز با خورشید ، برگزیده از کتابهای تشنهٔ توفان ، گناه دریا ، ابر وکوچه ، بهاررا باورکن [تهران ، صفی‌علیشاه ، ۱۳۴۷] خشتی، ۱۷۶ص.

لغت و زبان شناسی

اختیار، منصور: رفع مشکلات تلفظ انگلیسی، چاپ دوم. [تهران، دهخدا ۱۳۴۷] وزیری، ۲۹۵ ص.

این کتاب صوت شناسی فونتیك است و مؤلف فاصل آن اثر خود را مبتنی برمطالعات ومآخذ صحیح تدوین کرده است.

گو نیلی، ابوالحسن: فرهنگ اصطلاحات کشاورزی، انگلیسی فارسی تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷، وزیری، ۴۵۹ ص [انتشارات دانشگاه تهران، ۱۲۰۳، گنجینهٔ لغت و زبان، ش ۱۵)

بر گرداندن این لغتنامه کوششی است شایسته در راه تدوین فرهنگهای اختصاصی در رشته‌های علمی. تردید نیست که همپایهٔ این کارجمع آوردن لغات محلی و اصیل فارسی نیز باید انجام شودتا فرهنگ جامع اصطلاحات کشاورزی در دسترس قرار گیرد. هر محل و هر ولایت، دارای گنجینهٔ عظیمی از مصطلحات زراعی است.

گوهرین، سید صادق: فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی. جلد پنجم (ر ـ س) تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷، وزیری، ۳۹۲ ص (انتشارات دانشگاه تهران، ش ۷۴۴/۵ گنجینهٔ زبان و لغات ایران، ش ۸).

مفخم، ناصر: لغتنامهٔ ورزشی. تهران، سازمان تربیت بدنی و تفریحات سالم ایران. ۱۳۴۷، رقعی، ۳۰۳ ص

خدمت با ارزشی توسط ناصر مفخم به انجام رسیده است مجموعه‌ای است از اصطلاحات فرنگی ورزش و اصطلاحات خاص و خلص ایرانی بخصوص در فنون مربوط به کشتی و ورزشهای زورخانه‌ای و این قسمت از کتاب ارزش خاص و فایدت بیشتر دارد و زبان‌شناسان از آن استفاده خواهند برد.

آقای مفخم می‌توانند ازمتون ادبی مخصوصاً کتب شعر بسیاری اصطلاحات استخراج و به این لغتنامه مزید کنند.

تحقیقات ادبی

رضا نور نعمةاللهی: نبوغ حافظ شیراز و نور اشعارش. [تهران، ۱۳۴۷] وزیری، ۹۱۷ + ۵ ص.

رعدی‌آذرخشی ، غلامعلی : رستاخیز ادبی ایران ، خطابهٔ ورودی در فرهنگستان ایران سال ۱۳۳۱ ، ۱۳۴۷ ، وزیری ، ۳۷ ص.

رستاخیز ادبی ایران خطابهٔ ورودی دکتر رعدی به فرهنگستان ایران است و محتوی بر نکات ودقائق نو .

شعر دیگر : [تهران ، ۱۳۴۷] خشتی ، ۱۱۷ ص

مجموعه‌ای است از اشعار به‌ترتیب رمائی :

قدما ، نیما ، تندرکیا ، هوشنگ ایرانی ، فرس ، آتشی . . احمدی و اشعار بسیار نو دیگر.

صفا ، ذبیح‌الله : تاریخ علوم و ادبیات ایرانی ، [تهران ، ابن‌سینا، ۱۳۴۷] وزیری، ۴۱۸ ص

فروزانفر ، بدیع‌الزمان : احادیث مثنوی، چاپ‌دوم تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۷ ، وزیری ، یب + ۲۷۴ ص

این کتاب استاد، نایاب بود وتجدید طبع آن بسیارواجب .

فروزانفر ، بدیع‌الزمان : مآخذ قصص‌و تمثیلات مثنوی‌چاپ دوم. تهران امیرکبیر ، ۱۳۴۷ ، ۲۶۵ ص

این کتاب معتبر از تحقیقات فروزانفر دربارهٔ مثنوی‌کمیاب بود ومشتاقان بسیار داشت . کتابی است کـه ریتر خـاور شناس شهیر آلمـانی آن را بسیار ستوده است .

فصل‌های‌سبز : (کتابی در شعر، قصه ، نمایش ، طرح ، نقد ونظر) زمستان ۱۳۴۷ زیر نظر هرمز ریاحی . [تهران ۱۳۴۷] وزیری، ۲۰۰ ص.

کتاب روز : انتشارات روز (آبان ۱۳۴۷) زیر نظر ناصر رحمانی‌نژاد [تهران، روز، ۱۳۴۷] وزیری ، ۸۴+۲۴ ص.

متون کهن

انوری ابیوردی : دیوان . به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی ، چاپ دوم، جلد اول . تهران بنگاه ترجمه و نشرکتاب، ۱۳۴۷ ، وزیری ، ۱۵۸+۵۱۶ ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشرکتاب ، ش ۷۷ــمجموعهٔ متون فارسی، ش ۱)

بدون تردید بهترین و منقح‌ترین چاپ دیوان انوری است .

بهرام و گلندام (منظومهٔ کردی) متن کردی و ترجمهٔ فارسی، ضبط و ترجمه و توضیح از قادر فتاحی قاضی . تبریز ، ۱۳۴۷ (انتشارات مؤسسهٔ تاریخ و فرهنگ ایران دانشکدهٔ ادبیات ، ش ۱۰ــ سلسله ادبیات عامیانهٔ ایرانی ، ش۳).

قصهٔ بهرام و گلندام روایت کردی دارد و آقای فتاحی با دقت آن را ضبط و ترجمه کرده است . خدمات مؤسسهٔ تاریخ و فرهنگ تبریز قابل تقدیر است .

عنصر المعالی کیکاووس: منتخب قابوسنامه به اهتمام و تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی. تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۷ ، وزیری، ۲۷۱ ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ش ۲۹۵ ــ مجموعهٔ کتب درسی ، ش۱) .

تاریخ و جغرافیا

ادی ، ساموئیل ك . آئین شهریاری در شرق . ترجمهٔ فریدون بدره‌ای ، تهران ، بنگاه ترجمهٔ و نشر کتاب ، ۱۳۴۷ ، وزیری ، ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ش۲۹۸ــ مجموعهٔ معارف عمومی، ش۲۶).

فصول اول تا چهارم این کتاب مربوط به پادشاهی و شاهنشاهی ایران درعهد هخامنشی است .

سامی ، علی : شیراز دیار سعدی وحافظ . چاپ دوم [شیراز ، ۱۳۴۷] وزیری ، ۶۴۶ ص

مجموعه‌ای است ازاطلاعات تاریخی ، باستان‌شناسی ، جغرافیایی، ادبی در بارهٔ شیراز ومشاهیر آن که به قصد راهنمایی مسافران و مشتاقان این شهر دلپذیر فراهم شده است و با خواندن آن دانستنیهای زیاد در بارهٔ شیراز به‌دست می‌آید .

ستوده ، حسینقلی: تاریخ آل‌مظفر . جلد دوم . تهران ، دانشگاه تهران ۱۳۴۷ وزیری ، ۳۶۴ ص . (انتشارات دانشگاه تهران ، ش ۱۱۴۵/۲ ــ گنجینهٔ تحقیقات ایرانی ، ش۵۲/۲) .

دراین جلد سلسله‌های محلی معاصر آل‌مظفر ووضع دولت، ملت، مذهب وکیفیت علم ودانش مورد بحث است .

سه سفرنامه (هرات ، مردم مشهد) ــ به‌اهتمام قدرت‌الله روشنی (زعفرانلو) تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۷ ، وزیری ، ۲۰+ ۲۷۸ ص (انتشارات دانشگاه تهران،ش ۱۲۰۵ــ گنجینهٔ سفرنامه‌های ایرانی ، ش۴).

این سه سفرنامه عبارت است از روزنامهٔ مسافرت هرات درسال ۱۲۶۷ ؛ سفرنامهٔ مرو سید محمد لشکرنویس نوری در سال ۱۲۷۷ ، ترجمهٔ سفرنامه هوتوم شیندلر از تهران به مشهد در دورهٔ سلطنت ناصرالدین شاه .

صدیق ، عیسی : تاریخ فرهنگ ایران ازآغاز تا زمان حاضر. چاپ چهارم تهران ، ۱۳۴۷ ، وزیری ، ۵۸۱ ص (انتشارات دانشگاه تهران ، ۵۶۷ ــ گنجینهٔ تحقیقات ایرانی ، ش ۲۵) .

دراین چاپ مؤلف آخرین تحولات مربوط به تعلیم و تربیت (سپاه دانش انقلاب آموزشی) را مورد بحث قرارداده است .

قربانی ، ابوالقاسم : دو ریاضی‌دان ایرانی وشمه‌ای دربارهٔ عددهای متحاب تهران ، مدرسهٔ عالی دختران ایرانی ۱۳۴۷ ، وزیری ، ۶۴ص.

تحقیقات ابوالقاسم قربانی در بارهٔ تاریخ علوم ریاضی ایرانیان عالمانه ومبتنی برمآخذ اصیل قدیم ومراجع اروپایی است وسعی داردکه ازدیدن وارجاع کوچکترین مآخذ چیزی فروگذار نکند .

در این رساله شرح حال کمال‌الدین فارسی ، محمدباقر یزدی مندرج است و امیدواریم دنبالهٔ این خدمت مفید را ازدست نگذارند .

قفطی ، علی بن یوسف : تاریخ الحکما . ترجمهٔ فارسی ازقرن یازدهم هجری ، مقابله ، تصحیح حواشی و مقدمه بکوشش بهین دارائی ، تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۷ ، وزیری ، ۷۷+۷۰۹ ص (انتشارات دانشگاه تهران ، ش ۱۱۷۴ ــ گنجینهٔ تاریخ و تمدن ، ش ۳۷)

کرمانشاهان باستان از آغاز تا آخر سدهٔ سیزدهم هجری قمری [کرمانشاه ۱۳۴۷] وزیری ، ۱۸۲ ص.

کتاب مفیدی است که مخصوصاً آقای محمد حسین حلیلی در تدوین آن زحمات شایسته متحمل شده‌اند

گوره ، ژان : خواجهٔ تاجدار ترجمهٔ ذبیح‌الله منصوری تهران، حوادث ایها (۱۳۴۷) وزیری ، ۲ جلد .

این داستـان دراز قصهٔ سلطنت و فتوحـات آغا محمدخان قاجاراست و حوادث بسیار شنیدنی آن با شاخ و برگهای داستانی .

کاش مترجم اسم اصلی کتاب ومؤلف آن رامعرفی کرده بود که علاقه‌مندان به اصل آن نیز دست می‌یافتند .

این کتاب در اندك مدت شهرت گرفت وخواستار بسیار یافت .

مدنی ، سید محمدرضا : یادی ازفیلسوف شرق سید جمال الدین اسدآبادی [تهران ، ۱۳۴۷] وزیری ، ۸۰ ص.

مسعودی ، ابوالحسن علی بن حسین : مروج الذهب ومعادن الجوهر، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده . جلد دوم . تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۷ . وزیری ۹۲۳ ص . (انتشارات بنگاه ترجمه و نشرکتاب ، ش۲۹۶ـ مجموعهٔ ایرانشناسی، ش۴۱)

ویلسن ، آرنلد : سفرنامهٔ ویلسن یا تاریخ سیاسی و اقتصادی جنوب غربی ایران . ترجمــه و تلخیص حسین سعــادت نوری ، [تهران] انتشارات وحید [۱۳۴۷] جیبی ، ۴۸۹ص

سرآرنلد ویلسن از مأموران انگلیسی هوشیار و دانشمند وایرانشناس بود . قسمتی از زندگی اداری وسیاسی و نظامی خود را در ایران گذرانید . کتاب خلیج فارس اوبسیار مشهوراست . درسفرنامه‌اش‌هم اطلاعات مفیدراجع به ایران مندرج است .

علوم

گاسکل، تی.اف. دنیای زیر اقیانوسها . ترجمهٔ محمود پوزشی . تهران ، بنگاه ترجمه و نشرکتاب ، ۱۳۴۷ ، وزیری بزرگ ، ۲۱۵ ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ش ۴۰۰ ـ مجموعهٔ معارف عمومی ، ش۴۰).

وفات عبدالحسین سپنتا

عبدالحسین سپنتا شاعر و نویسندهٔ اصفهانی در ۱۲۸۶ شمسی متولد و در فروردین ۱۳۴۸ درگذشت. وی درسال ۱۳۰۶ سفر هند اختیار کرد و در آن سرزمین باعده‌ای از پارسیان آشناشد پس ازآن نیز سفرهایی به هند رفت و درآنجا کتابهایی ازخود یاآثاردیگران



به چاپ رسانید و در همانجا روزنامهٔ «دورنمای ایران» را منتشر می‌ساخت (۱۳۰۷ به بعد) و فرصتی یافت که هنر فیلم سازی را فرا بگیرد. اولین فیلم فارسی به‌نام «دخترلر» در سال ۱۳۱۱ توسط اوتهیه وبرپرده انداخته شد.

سپنتا پس ازده سال زندگی درهند به ایران بازگشت ودراصفهان رادگاه خود اقامت‌گزید و مدتی روزنامهٔ سپنتا را دراین شهرانتشار داد.

سپنتا جز نوشتن مقالات سیاسی و اجتماعی به تحقیق ادبی و تاریخی نیز علاقه‌مند بود و مقالاتی در این زمینه‌ها دارد که فهرست آنها را در «فهرست مقالات فارسی» می‌توان دید.

ازکارهای اخیر سپنتا که از لحاظ ادبی و تاریخی واجد اهمیت است یکی تاریخچهٔ اوقاف اصفهان است که درسال ۱۳۴۶ در اصفهان چاپ شد و در آن صورت وقفنامه‌های چند مندرج است و دیگر ترجمهٔ یادداشتهای ابراهام گاتوعی گوس است که در سال ۱۳۴۶ تجدید چاپ گردیده.

مجموعهٔ اشعار سپنتا هم در سال ۱۳۴۲ به‌طبع رسیده است. ا. ا.

ماده‌تاریخی
که استاد حبیب یغمائی
سروده‌است در ذیل نقل می‌شود

آوخ از مرگ سپنتای عزیز
اوستا هنر و نطق و سرود
پیش ازآنی که دهد بهره بسی
در جوانی ره‌پیران پیمود
سرمه مانند چو ناچیز غبار
تنش از خاك صفاهان فرسود
کس‌نداند بجز از ذات خدای
کامدن رفتنش از بهرچه بود
سال مرگش یکی‌ازگردش ماه
«آوخ از مرگ سپنتا» فرمود

وفات دو ادیب افغانی

از کشور افغانستان دوخبر ناگوار رسید : یکی وفات عبدالحق بتیاب ملک‌الشعرای افغانستان است که شاعر استاد غزلسرا و پیرمردی خوش چهره وجذاب بود .

کتابهایی در علوم ادبی (قافیه ، عروض، بدیع) نوشته و مقالاتی ازعربی به فارسی ترجمه کرده که در مجلات ادبی افغانستان (کابل ، آریانا) ازاو انتشار یافته است.

خبر دیگر وفات عبدالرئوف فکری سلجوقی شاعر و خوشنویس و ادیب کتاب‌شناس هراتی است که درسن حدود شصت درگذشت. ازفکری مقالات و چندکتاب نشرشد وهمه حکایت ازفضل واطلاع او داشت . در دورهٔ دهم همین مجله نامه‌ای دلرباوظریف ازاوچاپ‌شد.

امیدواریم شرح احوال این‌دومرد ادیب از طرف همکاران افغانی جهت درج درمجله ارسال شود .

پروردگار هردو را بیامرزد .

وفات نظام‌الدین حیدرآبادی

دکتر نظام الدین دانشمند ایران‌شناس فارسی‌دان هندومقیم حیدرآباد درگذشت (اواخر سال ۱۹۶۸) دکتر نظام‌الدین تحصیلات دانشگاهی خودرا در انگلیس به اتمام رسانید و رسالهٔ دکتری خودرا دربارهٔ جوامع‌الحکایات عوفی نوشت‌وافتخار آن یافت که درسلسلهٔ انتشارات اوقاف گیب نشرشد .

نظام‌الدین سالی‌چند درحیدرآباد درامور مربوط بهدائرةالمعارف عثمانیه کار می‌کرد و همواره به تحقیق و تتبع در ادبیات فارسی مشغول بود . دراین اواخردوجزء جوامع الحکایات وکتاب سلوک‌الملوک فضل‌الله خنجی را به چاپ رسانیدکه هنوزبه طهران نرسیده‌است .

دکتر نظام الدین چند سفر به ایران آمد در میان ایرانیان دوستان زیادی داشت‌که همه ازمرگش افسرده و غمین خواهند شد .

به یاد دکتر یزدانی ایران‌شناس هند

آقای مدیر

سال گذشته مؤسسهٔ تحقیقات و مطالعات شرقی ، مولانا ابوالکلام‌آزاد در حیدرآباد ، هندوستان ، به یاد بود خاور شناس و محقق بزرگ هند دکتر یزدانی یك‌نشریهٔ پرارزش‌منتشرساخت. چون هم‌معرفی دکتریزدانی‌وهم معرفی این کتاب که حاوی بعضی مطالب مهم درباره ایران است ، از لحاظ محققان ایرانی ممکن است مفید واقع شود به عرض مطالب زیرمبادرت شد :

دکتر یزدانی بهسال ۱۸۸۵متولد شد وپس‌ازاتمام تحقیقات وآشنایی‌کامل به‌زبانهای عربی وفارسی واردو در سال ۱۹۰۶درکالج سن‌استفن دهلی‌به‌تدریس فارسی پرداخت، سپس به حیدرآبادکه

یکی ازمهمترین مراکز بررسی وتحقیق دربارهٔ تمدن اسلامی هند است،رفت واز ۱۹۱۴ تا ۱۹۴۲ که بار نشسته شد در شغل مدیریت باستان‌شناسی حیدرآباد که در همان سال ۱۹۱۴ تأسیس شده بود به کار پرداخت. وی از سال ۱۹۱۵ تا ۱۹۴۱ کارشناس رسمی قرائت کتیبه‌های فارسی وعربی درسازمانهای دولتی هند بود. درراه جمع‌آوری و خواندن این کتیبه‌هاوتحقیقات مربوط بدان، یزدانی خودرا بهپایهٔیك دانشمند جهانی رساند. گزارشهای وی در بارهٔ باستان‌شناسی حیدرآباد و چهارده مجلد اپیگرافیا ایندومسلمیکا Epigrarphia Indo - moslemica در سلك مهمترین اسناد ومدارك تاریخ هند بشمارمی‌رود وازلحاظ تمدن وفرهنگ وسیع ایرانی درشبه‌قارهٔ هند نیز دارای کمال اهمیت می‌باشد. دکتریزدانی ازسال ۱۹۴۲ که بازنشسته شد تا سال ۱۹۶۲ که فوت کرد در دنبال کارهای پرارزش خود به تحقیق و تتبع پرداخت ، شرح حال و کارهای وی به تفصیل در قسمت اول نشریهٔ مورد بحث توسط فرزندان ودوستان وی نوشته شده است.

این نشریه به‌نام «بررسی فرهنگ‌و تمدن هند ، شمارهٔ اختصاصی یاد بود دکتریزدانی» تحت سرپرستی پروفسور ه .ك . شیروانی ، رئیس کمیتهٔ یاد بود دکتریزدانی،حیدآباد منتشرشد، تعداد صفحات کتاب ۲۵۶ وبهای آن ۳۰ روپیه است، این کتاب دارای تصاویر متعدد و توسط مؤسسهٔ مطالعات شرقی مولانا ابوالکلام آزاد درحیدرآباد دکن منتشر شده است.

بخش اول آن اختصاص به مقالاتی دربارهٔ زندگی و کارهای دکتر یزدانی دارد و در بخش دوم توسط دانشمندان شرق‌شناس مقالاتی به‌یاد دانشمند فقید، در چهارچوب مطالب مورد علاقهٔ وی نوشته شده‌است. اشاره به بعضی ازمقالات این مجموعه ازلحاظ ایران‌شناسی درخارج ازایران، مفید به نظر می‌رسد.

دکتر نظام الدین (که در اواخر سال ۱۹۶۸ بدرود زندگی گفت و کار پر ارزش وی دربارهٔ عوفی و جوامع‌الحکایات نیاز به معرفی‌ندارد) درمقالهٔ خود یك گلستان خطی مصور را معرفی می‌کند، این کتاب که در کتابخانهٔ سعدیهٔ حیدرآباد نگهداری می‌شود به عقیدهٔ نظام‌الدین ازلحاظ خط نستعلیق‌ونقاشی می‌تواند نمونهٔ عالیترین کارهنری‌ایران در قرن دهم باشد، کتاب در۹۷۸ توسط عبدالله شیرازی نوشته شده است.

درقسمت ادبیات دکتر نذیر احمد رئیس‌قسمت فارسی‌دانشگاه علیگر، بعضی ازشاعران ناشناختهٔ پارسی‌گوی هند را درقرن سیزدهم معرفی می‌کند ودربارهٔ این شعرای‌گمنام مطالب جالبی دارد. وی سراج‌الدین خراسانی را نخستین شاعرپارسی‌گوی‌ایرانی‌هند می‌شناسد که دیوانش به مارسیده است.

در قسمت تاریخ پرفسور ك . ا .

نظامی استاد دانشگاه علیگر مقاله‌ای دربارهٔ نسخ فارسی کتابخانهٔ بریتیش ـ میوزیوم دارد ، پروفسور نظامی معتقد است که مجموعهٔ نسخ فارسی این کتابخانه از لحاظ قدمت و نفاست در سراسر جهان بی‌نظیر است، طبق آمار رسمی به تعداد این کتابها که در سال ۱۸۹۱ ، ۲۹۶۱ نسخه بوده ، ۸۲۹ نسخهٔ نفیس دیگر افزوده شده ، بنابراین باید اذعان کرد که کارشناسان و مأموران این موزهٔ با خبرگی و کارکشتگی بی‌نظیری به‌جمع‌آوری نسخ فارسی نفیس اشتغال دارند.

در مقالهٔ دکتر س . معین الحق منشی افتخاری انجمن تاریخ پاکستان نظام الدین اولیا عارف ربانی و شاعر پارسی گوی هند به‌خوبی معرفی شده است.

(معاون رایزن فرهنگی ایران در هند)

دکتر مهدوی غروی

اخبار

جوایز سلطنتی سال ۱۳۴۵

فرهنگ مزوارشهای پهلوی آقای دکتر فره‌وشی.
حشره‌شناسی: آقای دکتر محمود شجاعی.
فرهنگ عقاید عامهٔ مردم خراسان آقای ابراهیم شکورزاده.
بافت شناسی: دکتر مسلم بهادری
کتاب طب داخلی برای پرستار- دکتر محمد بهشتی.

فرهنگنامه

انتشار فرهنگنامه از طرف مؤسسهٔ فرانکلین از کارهای با ارزش و مهمی است که در این سالهای اخیر در زمینهٔ نشر کتاب به انجام رسیده است چون پرسشهایی از ولایات برای مارسیده‌است که این چگونه کتابی است فعلاً قسمتی از اطلاعاتی را که دربارهٔ آن درنشریهٔ شورای کتاب کودک به چاپ رسیده است نقل می‌کنیم که علاقه‌مندان به‌طرز تهیهٔ آن آشنا شوند.

فرهنگنامه در ۱۸ جلد منتشر شده است. معارف عمومی به ترتیب حروف الفبا در ۱۶ جلد تدوین گردیده، جلد ۱۷ به ایران اختصاص داده شده و جلد ۱۸ شامل دانستنیهای روز است. چون فرهنگنامه ازیك متن خارجی ترجمه و تنقیح گردیده است ناشر ناگزیر بوده برای خوانندگان ایرانی اطلاعاتی در ردیف بقیهٔ مطالب فرهنگنامه برای ایران اضافه کند. در تجدید نظرهای بعدی شاید بشود مطالب جلد ۱۷ را در بقیهٔ مجلدات و به ترتیب حروف الفبا تقسیم کرد.

چاپ اول آن در ده هزار دوره است. امید این هست که با کوششی که نمایندگان فرهنگنامه در عرصه کردن آن به‌کار می‌برند کتابها به‌تجدید چاپ برسد.

هر دورهٔ کامل فرهنگنامه در حدود ۳۰۰ تومان تمام شده است. طبق رویهٔ ناشران ما باید بهای فرهنگنامه را ۹۰۰ تومان تعیین می‌کردیم، ولی چون بازاریابی بماثابت کرد که جای چنین مجموعه‌ای به عنوان کتابهای کمکی برای جوانان و خانواده‌ها خالی است وچون درصدد ایجاد یك نیروی فروش ورزیده برآمده بودیم به‌امید اینکه همهٔ کتابها به فروش خواهد رفت و به چند چاپ دیگر خواهد رسید، هزینه های اولیه را در چند برابر تیراژ قبلی سرشکن کردیم و قیمت آن را در ۴۹۵ تومان بهای نقدی تثبیت نمودیم اگر هزینه‌های فروش‌وتوزیع را حساب کنیم مبلغ ۴۹۵ تومان درواقع قیمت تمام‌شدهٔ کتابهاست.

فرهنگنامه را می‌توان به اقساط ۳ ماهه و ۶ ماهه و ۱۲ ماهه نیز خریداری کرد بدیهی است که بهای خریداقساطی ازبهای نقدی بیشتر است. در اقساط ۳ ماهه بیست تومان و در اقساط ۶ ماهه ۳۶ تومان و در اقساط ۱۲ ماهه ۶۴ تومان به بهای نقدی ــ اضافه می‌شود.

این اضافه قیمت شامل کلیهٔ هزینه های اداری و بانکی که فروش اقساطی ایجاد می‌کند می‌باشد . ناشر نه تنها از این اضافه بها دیناری استفاده نمی‌کند، بلکه ثبت و ضبط سفته‌ها و عملیات مربوط به وصول آنها بیش از این خرج برمی‌دارد و دردسرش نیز کم نیست ، ولی چون قصد این است که هر کس بتواند با هر درآمدی یك دوره فرهنگنامه تهیه کند فروش اقساطی را ناشر پذیرفته است ترتیب پرداخت بهای فرهنگنامه به‌طور اقساط به این شرح است :

۴ ماهه : پیش پرداخت ۹۵۰ ریال
و ۳ قسط هریك ۱۴۰۰ ریال .

۶ ماهه پیش پرداخت ۷۵۰ ریال
و ۶ قسط هریك ۷۶۰ ریال .

۱۲ ماهه. پیش پرداخت ۵۵۰ ریال
و ۱۲ قسط ماهانه هریك ۴۲۰ ریال .

نمایندگان فرهنگنامه که خود اهل تحقیق وعلم ودانش هستند به‌وسیلهٔ تماس مستقیم با مردم فرهنگنامه را عرضه می‌کنند و ارزش این مجموعه را در پیشرفت تحصیل نوجوانان و بالا بردن سطح اطلاعات عمومی سایر طبقات توصیح می‌دهند. نمایندگان فرهنگنامه پدران ومادران را متوجه این حقیقت می‌سازند که اهمیت تعلیم و تربیت فرزندان آنها در خارج از مدرسه کمتر از تحصیل در داخل مدرسه نیست. ازمجموع ۹۰ هزار ساعتی که بچه‌ها تا سن ۱۸ سالگی وتا پایان تحصیلات متوسطه در بیداری به سر می‌برند فقط ده هزار ساعت آن در مدرسه صرف می‌شود. تنها اتکای پدران ومادران به مدرسه و معلم درمورد تعلیم وتربیت بچه‌هایشان برای اینکه ایشان افرادی با سواد و عمیق تربیت شوند کافی نیست و مدرسه قادر نیست کلیهٔ توقعات والدین را از این لحاظ تأمین کند ونمی‌تواند جوابگوی همهٔ احتیاجات فکری دانش‌آموزان باشد. پدر و مادر بهتر ازهر کس دیگر می‌توانند فرزندان خود را به مطالعه و تفکر عادت دهند.

درتهیهٔ فرهنگنامه هدف تنها این نبوده که به‌ایجاد یك دورهٔ کتاب مرجع برای نوجوانان و جوانان مبادرت شود، بلکه شیوهٔ نگارش ، اصل روان خوانی و سادگی به حدی رعایت گردیده که می‌توان ازاین‌مجموعه به‌عنوان کتابهای درسی وقرائتی نیزاستفاده کرد .

تجدید نظری که درچاپ دوم و یا چاپهای بعدی می‌شود به‌صورتی‌نخواهد بود که مجموعهٔ دیگری را جانشین‌این مجموعه سازد . ماکلیهٔ نظریاتی را که خوانندگان درمورد متن‌اظهارمی‌دارند جمع‌آوری می‌کنیم و مسلماً مقداری از این نظرهادرتجدید چاپ‌رعایت خواهد شد ، اما حقیقت امر این است که همان اندازه که دربرگرداندن متن از زبان انگلیسی به فارسی دقت و هزینه صرف شده طراحی و به اصطلاح میزانپاژ صفحات کار و خــرج بر داشته است .

تجدیدنظر کلی و اساسی به هم‌زدن کلیهٔ کتابها مستلزم‌صرف‌وقت وهزینهٔ‌سنگین خواهدبود و به‌نظر نمی‌رسد که‌تجدیدنظر کلی فرهنگنامه برای سالهای زیادی‌از

نظر اقتصادی و نیروی انسانی امکان‌پذیر باشد.

تولید فرهنگنامه و روشهایی که در عرضه و فروش و توزیع آن به‌کار برده می‌شود تجربیاتی گرانبهاست و از آنها در به وجود آوردن دایرة المعارفهایی درسطح بالاتر بسیار استفاده خواهد شد. تجربیاتی که از طریق تولید و فروش فرهنگنامه کسب شده ومی‌شود مارا یاری خواهد کرد تا روزی بتوانیم به ایجاد دایرة المعارف هایی نظیر لاروس و بریتانیکا و آمریکانا به فارسی دست بزنیم، به‌وجود آوردن نسل تازه‌ای از مؤلفان وطراحان‌وهنرمندان که درتهیهٔ دایرةالمعارف تخصصی پیدا کنند امری خیلی ساده و آسان نیست. فرهنگنامه درتحقق این‌آرزوها ما را یاری‌خواهد کرد. ما درنحوهٔ مدیریت‌تولید وفروش وتوزیع دایرةالمعارف‌هرروز تجربیاتی با ارزش کسب می‌کنیم که زمینهٔ کارهای بعدی خواهد بود. آرزوی ما این‌است که در مرحلهٔ دوم دایرة المعارف «ورلدبوك» یا مجموعه‌ای در طراز آن به فارسی برگردانیم. این چنین دایرةالمعارفی در حدود بیست میلیون تومان خرج دارد واقلاً هزار نفرمؤلف ومترجم و محقق و هنرمند لازم دارد. ولی‌مهمتر ازتهیهٔ سرمایه‌ونیروی‌انسانی- عادت کردن مردم به کتاب خواندن است طبق آمار بانك مرکزی به طور متوسط مردم ۵۰ درصد ازدرآمد خود را برای غذا صرف می‌کنند در صورتی که برای کتاب ومجلات و روزنامه فقط یك در صد از در آمد خود را خرج می‌کنند اگرماطوری تربیت بشویم که به همان اندازه که علاقه‌مند به غذا رساندن به بدن خود هستیم در صدد رساندن غذا به فکر خود نیز برآییم آن‌وقت عادت کردن مردم به‌کتابخوانی ومطالعه که لازمهٔ ایجاد نسلی بافرهنگ است، ما ناشران را یاری خواهد کرد تا دست به ایجاد نشریات سنگین و پرخرج بزنیم. تحقق‌این آرزوها موقعی امکان‌پذیر است‌که ماپدران ومادران و معلمان غیراز صحبت‌کردن تمهیدهایی به کار بریم که بچه هایمان به کتاب خواندن علاقه‌مند گردند.

ریچارد راینسون

جمهوری اول ترکیه

ترجمهٔ

ایرج امینی

از انتشارات

کتابفروشی تهران

تهران: ناصرخسرو
پاساژ محیدی تلفن
۵۷۸۴۹

تبریز: بازار شیشه گرخانه
تلفن ۲۷۳۲

ازمجموعهٔ ایرانشناسی

مروج الذهب

جلد دوم

مروج‌الذهب یکی‌از کتابهای‌مهم تاریخی‌است که در نیمهٔ اول‌قرن چهارم هجری تألیف یافته است . مسعودی‌که جهانگردی تیزبین و مورخی‌چیره‌دست است حاصل مطالعات و نتیجهٔ جهانگردی خود را همراه با تعمقی‌که در شیوهٔ فکر و زندگی اقوام کرده ، دراین‌کتاب به رشتهٔ تحریر درآورده است .

این‌کتاب از این جهت‌که شامل روایات و داستانهای مللِ‌قدیم ازجمله ایرانیان است و اطلاعات‌کمیاب از خصایص زندگی این اقوام به دست می‌دهد از منابع معتبر تاریخ و اساطیر سلف و مطالعات شرقی بخصوص تاریخ ایران باستان و تاریخ صدراسلام بشمار است و به نزد خاورشناسان اعتبار و حرمتی بسزا دارد .

تألیف

ابوالحسن علی‌بن‌حسین مسعودی

ترجمهٔ

ابوالقاسم پاینده

انحصارفروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

خیابان بهار نرسیده به تخت جمشید شمارهٔ ۱۳۶ ر ۱

تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

از مجموعهٔ ایرانشناسی

تاریخ یعقوبی

جلد اول و دوم

کتاب تاریخ یعقوبی یکی از کتابهای مهم در تاریخ عمومی است که در قرن سوم هجری تألیف یافته و شامل مطالب تاریخی از آغاز تا خلفای بنی‌عباس است یعقوبی سیاحی تیزبین و مورخی چیره‌دست است و در تاریخ‌نویسی تنها به ذکر تاریخ پادشاهان و حوادث دوران سلطنت ایشان اکتفا نمی‌کند، بلکه دربارهٔ هر ملتی به‌تحقیق می‌پردازد و مذاهب، سنت‌ها، فلاسفه، دانشمندان و کتب آنان را نیز ذکر می‌کند

تألیف
احمدبن ابی‌یعقوب

ترجمهٔ
دکتر محمد ابراهیم آیتی

انحصار فروش:
سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب
خیابان بهار نرسیده به تخت‌جمشید شمارهٔ ۱۳۶/۱
تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷

از مجموعهٔ معارف عمومی

علم وراثت

علم وراثت از چگونگی انتقال خصوصیات جسمی وروانی از پدران و مادران به‌فرزندان گفتگو می‌کند. در این کتاب‌علل و عوامل و نتایج توارث، که بحثی آموزنده ودرعین‌حال بس دلنشین است، به زبانی ساده و روشن شرح داده شده است.

اثر
شارلوت اوئرباخ

ترجمهٔ
دکتر محمود بهزاد

مجموعهٔ

ابیات برگزیده از نُه جلد شاهنامهٔ فردوسی

از بین ۵۲۱۱۱ بیت مجلدات مذکور

۱۵۳۳ بیت انتخاب شده

و به ترتیب حروف الفبا تفکیک و در ۲۳ حرف

درج گردیده

اساس تفکیک ، حرف اول هر بیت می‌باشد

گردآورنده

محمود سباسی

مراکز فروش :

کتابفروشی اشرفی و سایر کتابخانه‌های معتبر تهران و شهرستانها

از انتشارات انجمن کتاب

انجمن کتاب

مجموعهٔ کتابشناسیهای موضوعی فارسی

زیر نظر ایرج افشار

-۱-

کتابشناسی ده سالهٔ کتابهای ایران

(۱۳۴۲ _ ۱۳۳۳)

تدوین
ایرج افشار

با همکاری
حسین بنی آدم

فهرست موضوعی ۵۶۰۲ کتاب که در مدت ده سال در ایران نشر شده است

در ۷۵۱ صفحه به بهای ۳۵۰ ریال

-۲-

کتابشناسی آموزش و پرورش

تألیف حسین بنی‌آدم

بها ۱۰۰ ریال

-۳-

کتابشناسی نوشته‌های فارسی برای کودکان

تألیف حسین بنی‌آدم بها : ۸۰ ریال

راهنمای کتاب

مجلهٔ زبان و ادبیات فارسی و تحقیقات ایران شناسی و انتقاد کتاب

نشریهٔ ماهانه انجمن کتاب ایران

صاحب امتیاز: دکتر احسان یارشاطر ، **مدیر مسئول :** ایرج افشار

سردبیر : دکتر جعفر شعار

نشانی : صندوق پستی ۱۹۳۶ ، طهران

تلفن : ٤٩٨١٥

مکاتبات به نام مدیرمسئول مجله ارسال شود

بهای اشتراك در ایران

۲۰۰ ریال (با پست عادی) ، ۲۴۰ ریال (با پست سفارشی)

بهای اشتراك در خارجه : ٦ دلار یا ٤٨٠ ریال

Rahnema-ye Ketab

A journal of Persian language and literature,
Iranian studies, and book reviews

Published by the Book Society of Persia

Editor: E. Yar-Shater

Associate Editor: I. Afshar

Assistant Editor : Dr. J. Shear

nnual subscription rate: 6 dollars

ll inquiries to be addressed to the Associate Editor:

P O. Box 1936, Tehran, Iran

RAHNEMA-YE KETAB

Vol. 12. No. 1–2 Mai – July 1969

A MONTHLY JOURNAL OF THE BOOK SOCITY OF PERSIA

Includes,

ARTICLES ON PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE
REVIEWS OF RECENT PERSIAN BOOKS
A CLASSIFIED BIBLIOGRAPHY OF RECENT PERSIAN BOOKS
REVIEWS OF BOOKS FROM ABROAD CONCERNING PERSIA

Editor E Yar-Shater

Associate Editor I. Afshar – *Assistant Editor* Dr. J. Shear

All inquiries to be addressed to the Associate Editor:

P. O. Box 1936, Tehran, Iran

Annual subscription rate · 6 Dollars

***

Foreign subscribers should kindly send their order to our repesentative :
Ad. Orientem St. Léonard- on - Sea
Sussex, England

اهنمای کتاب

داد ـ تیر ۱۳۴۸ مجلهٔ ماهانهٔ زبان و ادبیات و تحقیقات ایرانشناسی و انتقاد کتاب سال دوازدهم شماره‌های ۳ و

نویسندگان

ایرج افشار
ریدون توللی (شیراز)
. روح بخشان (نوشاتل)
عبدالحسین وجدانی
اصغر فرمانفرمائی قاجار
منوچهر بزرگمهر
احمد اقتداری
دالمحمد آیتی (گرگسار)
احمد احمدی (مشهد)
حسن انوری
والقاسم طاهری (لندن)
نک جهانپور (کمبریج)
اسلام کاظمیه
براهیم دهگان (اراک)

شیطان گنه

نگاهبانی هفتادقرن

انتقاد کتاب

جغرافیای کوچه

شعر حافظ

پسران فرمانفرما

فهرست مندرجات

راهنمای کتاب

شمارهٔ ۳و۴ سال دوازدهم

خرداد و تیر ۱۳۴۸

نگاهبانی هفتاد قرن

ایرج افشار

قدمت کهن‌ترین آثار بشری مربوط به تمدن پهنهٔ ایران کنونی که از زیر خاك بیرون آمده است تا حدود هفت هزار سال پیش می‌رسد.

چنین بقایایی که از آدمی بجای مانده درخور حفاظت است. باید نیك ودقیق دانست که هر سنگ تراشیده و خشت سائیده و کاسهٔ شکسته‌اش از آن کجاست و باچه‌مایه‌ای وابزاری ساخته شده است تا بر تاریخ تمدن و اندیشهٔ ایرانی شایستگی پرتو پژوهش افکنده شود. البته باید چنین سابقهٔ دراز وافتخارآمیز را بی‌هیچ تعصب وگزافه‌ای به‌ملل دیگر و دوستداران هنر قدیم و مشتاقان تاریخ گذشتهٔ ایران معرفی کرد.

آثار یك ملت تنها چند سنگ و کتیبه و کوزهٔ سفالین نیست. هرچه حاصل ذوق و اندیشهٔ افراد اوست یادگاری است از آن ملت و همان است که در اطلاق کلی «تمدن» و دراصطلاحی جدیدتر ومحدودتر «فرهنگ» گفته می‌شود.

فرهنگ ایرانی عبارت است از عمارات کهنه (اعم ازابنیهٔ پیش از اسلام وپس از آن)، آداب ورسوم محلی وقومی، کتاب‌و نوشته‌ازهر قبیل (خواه مخطوط و خواه مطبوع)، سنگ نبشته (اعم ازکتیبه‌های

پادشاهان و سنگ مزار حاجی حسن دلاك ابرقوهی) ، افسانه و ترانه‌های بومی و روستایی ، آواز و موسیقی ایلیاتی و شهری ، نگارگری و کنده‌کاری و منبت سازی ، و دیگر هنرهایی که زادهٔ دست و اندیشهٔ آدمی و ساخته ازمواد واشیاء مختلف است . همین آثار است که بیان کننده و نشان دهندهٔ اهمیت واعتبار قوم ایرانی و گویای تاریخ سرزمین آریایی و روش زندگی و ذوق پایدار مردم آن است

آثار ایرانی درطی هفتاد قرن، روزگاران پست و بلند بسیار دیده است . جنگهای پی‌اندرپی ، چپاولهای اقوام مهاجم ، خرید های ملل راقیه و تخریبهای خودمانی هریك درویرانگری آثار نفیس و عزیز ایران عاملی مؤثر بوده است

اما باید عاقل بود که بی توجهی گذشتهٔ خودمان درمیان عوامل مختلف سیان کن دیگر ، ریشه‌ای استوارتر دارد، خواه این بی‌توجهی ازراه عناد باشد و خواه بی‌ذوقی . مبارزه‌ای که باید همواره داشت بیشتر باچنین خصلت ناپسندست تا همگان براهمیت آثار ملی وقوف حاصل کننده و درنگاه‌داری ومرمت آنها از خدمت و گذشت دریغ نورزند .

غالباً در جراید می‌خوانیم که مردی راباچندکاسه و کوزهٔ ماقبل تاریخ گرفته‌اند بجرم آنکه می‌خواسته است اشیای کهنه‌ای را از مملکت خارج کند ، یا بی‌آنکه هویت و محل کشف آنها معلوم باشد چنان چیزهای نفیس و قدیم را بثمن بخس بفروشد .

در خیابانهای اصفهان و تهران و پشت شیشهٔ هرسمساری وعتیقه فروشی که نگاه‌می کنید آنجارا مالامال ازمرقع وقلمدان و کاسه و تبرزین وسکه و پارچهٔ قدیمی می‌یابید(البته ممزوج بامقادیری اشیاء تقلبی و بدلی). در قبال چنین وضعی این سؤال پیش می‌آید که باا ینکه موزه‌هائی درمملکت

هست چرا آثار اصیل از ایران خارج می‌شود، با اینکه ادارهٔ کل باستان‌شناسی وجود دارد هنوز «تیله کنی» در این روزگار نوعی «کار» و «حرفه» شمار می‌آید و ممرّ اعاشهٔ عده‌ای سوداگر هنرنشناس و جمعی کارگر بینواست.

کتابهای خطی را به‌سبب کم‌خواهی مؤسسات دولتی و مشکلات مالی و اشکال تراشی‌های حسابداریها کتاب خران به لطایف الحیل از چنگ مالکان مرده‌ریگ‌خورده درمی‌آورند (واحیاناً از تصرف کردن درآنها هم ابائی ندارند) وچون خریدار خارجی پیداشد بدومی‌فروشند و علاقه‌ای ندارند کتابهای خطی که آثار ملی‌است درمملکت بماند [۱]

اسناد و اوراق تاریخ را که اسناد ملی واز آن مملکت است از خانهٔ اعیان و رجال می‌برند یا می‌خرند و اگر در دکان بقالی سرگذر به مصرف پنیر پیچیدن نرسیده باشد به دانشگاه مك گیل بفروش می‌رسانند. آن مقدار هم که در مخازن است به‌دشواری در دسترس محققان و پژوهندگان قرار می‌گیرد.

- بسیاری ازابنیهٔ تاریخی (مگرعده‌ای که به احسن طرق‌حفاظت می‌شود) زیر دست متولی ووقف و عابر وزائر ازیك سوی وحوادث آسمانی و طبیعی چون باران و تابش آفتاب از سویی دیگر گزند دیده است.

لباس و آداب وعادات طبیعة روبه همسانی ویك نواختی می‌رود، امثال وقصص، لهجه‌های محلی‌باخودلهجه‌ها آرام‌آرام فراموش می‌شود، راه و رادیو و روزنامه وسینما و دیگر وسایل ارتباطی تمدن جدید و

۱ - اما دراین سه چهارسال اخیر کتابخانه‌های دانشگاه ومجلس شورای ملی وسنا همت قابل تحسینی در خرید کتب خطی مبذول کرده‌اند.

بخصوص تقلیدهای خنك فرنگی مظاهر و آثار و یادگارهای لطیف و اصیل ایرانی را روبه‌زوال می‌کشاند..

این منظره‌ای کلی بود از وضع مآثر فرهنگی و آثار تمدن قدیم که حفاظت آن برعهدهٔ اقوام ایرانی یعنی نسلهای پی‌درپی است .

☆ ☆ ☆

سالهای قبل چون می‌گفتیم چرا آثار مخروبهٔ قدیمی روزبروز ویران‌تر می‌شود جواب این بود که وزارت فرهنگ به‌علت رسیدگی به‌امور مدارس وتعلیم و تربیت اطفال مجال آن ندارد که به سنگ قبر وستون‌شکسته وکتاب‌پاره بپردازد. اگر نیتی‌وقصدی‌هم‌بودمسئولی‌نبود.

اگر می‌دیدیم که کتب خطی مملکت را مسلم ویهود و نصاری بار بار ازمرز مملکت به اوربح و ورای افرنج می‌برند می‌گفتیم که کتابخانهٔ ملی پولی در اختیار ندارد که این درر نفیس را به‌گنج خانهٔ خود بیاورد .

اگر می‌دانستیم که کتابهای خطی در کتابخانهٔ ملی تهران[۱] ، و کتابخانه‌های دیگر فهرست نشده است می‌گفتند بدان سبب است که وزارت فرهنگ به‌جای خرج‌کردن دراین راههای کم‌سود به‌فکر آن بوده‌است که بحق مدرسهٔ دوکلاسی در ارژن‌آباد بسازد، چه شناساندن فلان کهنه کتاب‌که اول و آخرش افتاده است هیچ نوخاسته‌ای را الفبا نمی‌آموزد .

اگر می‌شنیدیم‌که زبان فارسی درهند وسند روز بروز از اعتبار ورواج سابق می‌افتد ویاازوضع آن در افغانستان وماوراءالنهر بی‌خبر

۱ــ خوشبختانه دربن‌سه‌سال اخیر دوجلد ازفهرست آنجا نشرشده است.

بودیم می‌دانستیم‌که دولت چنان خرجی‌که باید در چنین امر حیاتی به‌منظور حفظ لسان زبده وزندهٔ فارسی بنماید نمی‌کند ...

اکنون‌زمان‌دیگراست. شوقها افزونی‌گرفته وتوجه‌به‌فرهنگ و هنر گسترش یافته است . مؤسسات و دستگاه‌های متعدد خدمات با ارزشی را عهده‌دار شده‌اند . هر روز چشمه‌های تازه‌ای می‌جوشد و کارهای پسندیده چشمگیر شده است.

آثار باستانی .

قدیمترین آثار تمدن ایرانی و چشم‌گیرترین‌آنها آثار باستانی است، یعنی خرابه‌های معابد وقصور وقلاع وابنیهٔ پیش‌از اسلام و مساجد ومزارات وکاخهای دوران اسلامی‌که درهر شهر وده‌کوره‌ای چیزی‌به‌جای مانده‌است. جزین‌آثار که اکنون برپاست ابنیه وآثاری هم بوده است که در زیر خاك مانده است و بایدآنها را بیرون‌کشید و اسباب وآلاتی را که در زمین ، خواه درگورها و خواه در ویرانه‌های قدیمی مدفون است به درآورد وچنانکه شایسته است درکتابها شرح کرد ودرانظار تماشاگران گذاشت.

بسیاری از ابنیهٔ قدیمی محتاج مرمت و نگاهداری است . بخصوص‌آنهاکه به‌صورت وقف وامامزاده ومسجد بدون متصدی مانده است . غالب مسجدها و بقعه‌ها موقوفاتی داشته و از میان رفته است واگر بخواهند که به امید متولی و ناظر و نظائرآنها بمانند از این بقایای مختصر هم نشانی نخواهد ماند. اولاً باید صورت دقیق وکاملی ازکلیهٔ بناهای قدیمی (نه تاریخی که تاکنون‌منظورنظر باستان‌شناسی بوده است) تهیه‌کرد و بی‌تأمل ازدرون وبرون‌آنها عکس گرفت ودر

صورت امکان کلیهٔ کتیبه‌های آنهارا استنساخ کرد. ثانیاً بـاید اعتباری کافی از دولت گرفت و یا قسمتی از عایدات شهرهارا به‌منظور تعمیر و نگاهداری آنها مصروف داشت تابیش از این سقفهانریزد و کاشیها به‌دست ربایندگان ازدست نرود .

دوستانی‌که درسفر حراسان تشریف داشتند خوب بیاد دارندکه آتشکاه زیبای‌ساسانی‌به‌نام«بارۀهور» درمیان‌راه‌مشهد به‌تربت‌حیدریه چگونه بی‌صاحب افتاده[1] و یاآنکه تربت قطب‌الدین حیدرچه رقت‌بار بود . همین ماه‌گدشته درمیعان حاك فراهان بنائی بلند ومهم از عصر سلجوقی یااوائل‌مغول دیدیم‌که بوم‌نشین شده است .

تخت‌حمشیدرا اززیرخاك‌درآورده‌ایم اماهنوزفکردرستی‌برای حفاظت آن ازگزند بـاران و آفتاب نکرده‌ایم . میدان نقش‌جهان را که از زیباترین ودرحشان‌ترین میدانهای جهان است باکشت چندکاج سیاه‌روی وگل‌های ناجور کم‌لطف و بی‌فواره کرده‌ایم .

نوروزگدشته از میبد می‌گدشتم . آنجا زادگاه جمعی از سلاطین آل مطفر وتختگاه سرسلسلهٔ‌آنان‌است . همان سلسله‌ای‌که حافظ در عهدآنان می‌زیست وصاحب عارف تفسیر کشف‌الاسرار به‌گمان من‌از آنجا بوده است. میبد قلعه‌ای داشته است عظیم ورفیع ومستحکم، اما ازگل وخاك و با خندقهای پهناور.

شهردار یا بخشدارآنجاکه ازآثارباستانی واهمیت تاریخی‌آنها کمتر خبری دارد میل‌کرده است که برای ابراز قدرت دو قسمت میبدکنونی‌را به‌یکدیگرمتصل‌سازد وخیابانی‌مستقیم‌والبته باچراغهای

۱ ـ خوشبختانه شنیدم‌که انجمن‌آثار ملی بانی تعمیرآن شد و سالهای دیگری‌آن بنای معظم پایدار خواهد ماند .

سرکج بسیار «مدرن» دراندازد. پس چند عمله را بر آن داشته‌است‌که بابیل وکلنگ به‌جان آن قلعهٔ‌کهنه بیفتند و خاك قسمتی از برجها‌را بردارند ودرخندقها بریزند و آن‌قلعه‌را که به‌نظر او کوهی‌ازگل وخشت بوده است باخاك یکسان سازند ! همان کاری‌که حاکم ابرقو با مقبرهٔ طاووس کرد.[۱]

اگر بخواهم بیشتر مثال بیاورم‌این‌مقال به‌درازا می‌کشد، ولی‌عیبی ندارد که ازکاروانسرای شاه عباسی نطنز هم یاد کنم که در کنار شهر افتاده وپناهگاه ساربانان شده است. مدخل آن‌را که دارای کتیبه‌ای بسیار زیبا وبه خط بسیار خوش‌عهد صفوی است باگل وسنگ مسدود کرده‌اند تا درآنجا بیتوته و برای گرم شدن پشکل و خار دود کنند. ناگفته نگذارم‌که چند سنگ وسط راکه نام شاه‌عباس را بر آن کنده بوده‌اند برده‌اند (البته اگرهمین مقدارباقی‌مانده را نجات‌دهند خود خدمتی بزرگ‌است). اگر درهمه شهرها موزه‌ای داشتیم این نوع آثار محلی را درآن محل‌ها می‌توانستیم حفظ کنیم.

در یکی از سفرهای‌گذشتهٔ کرمان سری به سرای گنجعلی‌خان زدم. ده سال‌پیش‌هم آن را دیده بودم وهرچند بکلی‌ازمیان نرفته، اما ویران‌تر شده است.

ظاهراً‌چون آنجا «ملك» است یا «وقف»، دولت وباستان شناسی درآن برای خود حق‌خرج قائل نیستند، ولی غافلیم ازاینکه‌گنجعلی خان یکی‌از رجال ملت ایران بوده وآثارش‌آثار ملی ومملکتی است

۱ - البته انجمن آثار ملی و سازمان حفاظت آثار ملی اکنون توجه خاص‌به‌این دقائق دارند وخرابکاری‌هارا شماتت وپیش گیری می‌کنند.

وسرای (خان) وبه‌قول فرنگی‌مآبها «پاساژ» سیصد ساله اورا نباید به‌حال خودگذاشت. همین قدربدانید که‌کاشیهای بسیار زیبای سردرآن تماماً ریخته‌است و از کتیبهٔ سردر که به‌خط یکی ازخطاطان برجستهٔ عهد صفوی است چندقطعه‌ای بیشتر باقی نمانده است. کاشیهای داخل حیاط هم‌افتاده وتجارمحترم‌بی‌اعتناباوقارتمام‌می‌آیند ومی‌روند وبه‌بنا هیچ‌کاری ندارند. یعنی‌پنج قران‌هم در راه مرمت‌آن خرج نمی‌کنند.

خارجیانی‌که به‌قصد سیاحت به ایران می‌آیند برای‌دیدن‌همین‌آثاراست. اگرمی‌خواهیم ازاین‌راه عایدی به‌دست‌آوریم وایران‌اصیل را به‌آنها بشناسانیم باید این خرابه‌ها را «شسته و رفته» نگاهداری کنیم. درشهرها موزه‌ها برپا سازیم وبرای هرشهری راهنمایی حاوی اطلاعات تاریخی وفهرست ابنیه ودیدنیهای آنجا تهیه‌کنیم وچندین کار دیگرکه بحث را طولانی خواهدکرد.

کتاب.

کتاب اثری است که افکار دانشمندان و نویسندگان را از هزار سال پیش تاکنون حفظ کرده وچگونگی اخبار و وقایع و طرز اندیشه ورفتار ملت ایران‌را از قرنها پیش تاحال به‌ما رسانیده‌است. پس ناگزیر ازآنیم که جمیع نوشته‌های ایرانی و مربوط به ایران را برای شناختن خصائل وافکارقومی جمع‌آوری‌کنیم، اعم از آنکه این نوشته‌ها مخطوط باشد ویا مطبوع. کارهایی‌راکه دراین زمینه‌باید کرد می‌توان چنین‌خلاصه کرد:

یکی‌آنکه درجمع‌آوری نسخ خطی ازهیچ‌همتی وصرف وجهی دریغ نکنیم.

دیگر آنکه فهرست کلیهٔ نسخی را که جمع کرده‌ایم و یا خواهیم کرد تدوین و منتشر سازیم :

دیگر آنکه از نسخ خطی که در بلاد مختلف عالم جمع شده است عکس و فیلم تهیه کنیم و در مرکزی نگاهداری کنیم .

دیگر آنکه بکوشیم تا کلیهٔ کتابها و رساله‌ها و روزنامه‌ها و مجله‌هایی را که در ایران طبع شده است به هر زبان و خط جمع سازیم. اگر عین آنها را به‌دست نمی‌آوریم از آنها عکس و فیلم تهیه کنیم و بعد فهرست منتشر کنیم[1].

دیگر آنکه باید از کلیهٔ کتابهایی که به زبان فارسی در اکناف جهان نشر شده است اصل یا عکس تهیه کنیم .

دیگر آنکه باید از جمیع آن کتابها و رساله‌ها و مقالاتی که به زبانهای مختلف عالم در باب زبان و تاریخ و ادب قوم ایرانی نوشته شده است ، اصل یا عکس تهیه کنیم .

دیگر آنکه باید به انتشار کتابهای فارسی و نوشته‌های قدیم ایرانیان کمک کنیم و به هر اندازه که مقدور است متون فارسی چاپ نشده را چاپ کنیم.

زبان فارسی .

تقویت زبان فارسی در میان مردمی که مشتاق خواندن آن باشند و تشویق افرادی که به تحقیقات و تجسسات ایرانی اشتغال دارند از وظایف وزارت فرهنگ و هنر است. برای بر آوردن این منظور باید اولاً دانست که در قلمرو زبان فارسی وضع زبان چگونه است و چه

۱ــ اینجا بجاست که از خدمات خانبابا مشار در تهیهٔ فهرست انتشارات و کتب اسلامی یاد و تقدیر کنیم.

راههایی برای نگاهبانی و پیشرفت آن وجود دارد. رایزنی‌های فرهنگی کارشان جز این چه می‌تواند باشد؟ رایزنیها باید متداوماً به مؤسسات ایران‌شناسی کمک کنند و کتاب و عکس و فیلم دراختیار آنان قراردهند

وظیفهٔ دیگری که درپیش است جمع‌آوری لهجه‌های مختلف ایرانی است. با رواج وسایل ارتباطی تمدن جدید لهجه‌های محلی از میان خواهد رفت. طبیعی است که از لحاظ فوایدعلمی و به‌قصد پی‌بردن به کیفیت وریشهٔ لغات وقواعد دستوری‌وزبانی ناگزیرازآنیم که لهجه‌های مختلف را بشناسیم وروابط هریك را بادیگری بدانیم ومجموعهٔ لغات آنهارا در دست داشته باشیم . تردید نیست که جمع‌آوری لغات لهجه‌های ایرانی کمك شایسته‌ای به تدوین فرهنگ زبان فارسی خواهدکرد .

آداب و رسوم وعقاید .

مراسمی که درتولد وعروسی و مرگ وشادمانی وجشنها درمیان اقوام‌مختلف وجود داردمظاهری است ازذوق واندیشهٔ آنان خرافات وعقاید هر جامعه‌ای حکایت از نحوهٔ تعقل آنها دارد. بازشناختن جمیع این مراسم و افکارموجب آشنایی به روحیات ملی ورفع نقائص زندگی اجتماعی آنان خواهد بود.

جمع‌کردن وسایل و ابزاری که در زندگی روزمره (نظیر لباس وابزار پخت وآرایش) ودر پیشه‌ها وصنعتها (نظیر وسایل کشاورزی، نساجی، ماهیگیری) به‌کار می‌رود همه درشناختن مردم مناطق مختلف ازعوامل مهم ومؤثر است .

اگر دیردست بکار شویم این آثار ومظاهر وافکار باآمدن جوانان

به‌شهرها ورفتن رادیو وروزنامه به‌قراء وآبادیهای دور افتاده ازمیان خواهدرفت وچندی بعدبسیاری ازمراسم وآداب وعادات برمامجهول خواهد ماند.کمااینکه اکنون ازجشن آب‌پاشان واعجوبه‌بازی وفانوس خیال وجنگ خروش‌بی‌خبریم وبایدفرنگی‌به‌ما بگویدکه فانوس‌خیال چه بوده است تا معنای شعرخیام را درست درك‌كنیم!

دربن‌زمینه‌هنرهای‌زیبای‌دیروزکارهایی‌چندکردکه همه‌مطلوب ومطابق‌مصلحت‌بود وباید امید ورزیدکه این‌خدمت‌مهم واصیل توسط فرهنگ وهنربا علاقهٔ بیشتر ودامنهٔ وسیع‌ترگسترش یابد

هنرهای ملی . موسیقی ونقاشی ونساجی هنری ومنبت‌کاری و طراحی وبافت قالی وخوشنویسی وکاشی‌پزی وسفالگری ودیگرهنرهای باریك ونازك‌یادگارهای درخشان قومی ومظاهر فکرذوق ایرانی است .

درهریك دست تصرف روزگار یعنی تأثیر تمدن فرنگی اثر گذارده وبیم آن است‌که دیگربار،گر تو ببینی نشناسیش باز! برماست که درحد معقول‌درحفظ اصالت‌ونگاهبانی این‌جوهرهای‌هنری‌بکوشیم واگر نوسازی و تجدد لازم است مطابق عقل و اقتضا عمل‌کنیم، چه‌یك باره فریفتهٔ هنرهای تازه وطرحهای ناساز شدن دوراز حزم وسجایای ملی وقومی است .

✿✿✿

درین چند صحیفه امید ها و آرزوهای ملی گفته شد و چون اکنون مراجع و مؤسساتی چند در همین مواضیع‌کار می‌کنند برای شناخت‌آنهاوآشنا شدن‌خوانندگان‌باهدفهای آنها درشمارههای‌دیگر به بحث می‌پردازم .

(بقیه در شماره بعد)

شیطان گنه

فریدون توللی

بر درد تو، ای‌عشق جگرخواره ، دوا کو؟
دستی ،که درین عقده شود عقده گشا کو؟
راز دل دیوانه مگر باده کند فاش
آن جام سخن گستر اندیشه نما کو ؟
دل ، لعل هوسبار تو خامش بپسندد
بر غنچهٔ لبخند تو ، گلبرگ صفا کو ؟
در چشم دلاویز تو ، آن مهر کهن نیست
خون شد دلم، ای یار جفا پیشه ، وفا کو ؟
هر کس ، پی یاری شد و رسوای دیاری
یاری که کند چارهٔ درد دل ما کو ؟
کامم ده و ، خامم مکن از قصهٔ پرهیز
در خلوت شیطان گنه ، شرم خدا کو؟
گل وا شد و در دامن مرغ سحر افتاد
تا بوئی ازین قصه برد ، باد صبا کو ؟
ای خرمن گیسوی تو هر لحظه دگر فام
در سنبلت آن خوشهٔ خوشرنگ طلا کو ؟
باد آمد و، آن جامه بر آن شاخ‌گل افکند
ای پیکر عریان تو در چشمه، قبا کو ؟
برخاك سیه ، پند گرانمایه ، چه ریزی ؟
با درد گران گوشی ما ، بانگ رسا کو ؟

این یك شبه، آن به، که در آغوش تو خسبم
گیرم که به مستی روم از کوی تو، پا کو؟
پیمودم و ، از راستیم ، قبله کج افتاد
تا دل به وصال تو رسد ، راه خطا کو ؟
گفتم که ، مرا نیز بدان خانه ، رهی ده
زد خنده ، که ای عاشق دیر آمده ، جا کو؟
ای دست منت ، حلقه به زنجیر کمرگاه
دستی که بر آرم پی وصلت به دعا ، کو ؟
جان داد فریدون و ، هر پر هنر افشاند
آن میوه، که آسان شود از شاخه جدا، کو؟

شیراز (سراچهٔ مهر)

ایرانشناسی

واژه‌های محلی در اشعار حافظ

ع. روح‌بخشان
(نوشاتل)

شاعر، ازآنجاکه آیینهٔ روزگار وبازگوی راستین رویدادهای زمان خود می‌باشد آنچه را که درگرداگرد او می‌گذرد درآثار خویش بازگو می‌سازد، وبسته به‌اینکه درکجا ودرچه شرایطی زندگی می‌کند، واکنشهای او تغییرمی‌یابند. عوامل خارجی در شاعر تأثیر می‌کنند و در آثار او انعکاس می‌یابند. یکی‌ازعواملی که شاعررا درمیان می‌گیرد زبان ولهجه می‌باشد. شاعری ممکن است به‌علتهای خاصی به زبانی‌که جز زبان یا لهجهٔ مادری اوست شعر گوید، ــ آنچه‌که در بارهٔ بیشتر شاعران فارسی‌زبان صادق است ــ در این‌صورت از آنجاکه نمی‌تواند یکباره خود را از تأثیرات زبان یا لهجهٔ مادری (بومی) خود رها وآزاد سازد وازآنجاکه همواره تحت تأثیرآن می‌باشد خواه‌ناخواه ــ آگاهانه یا ناآگاهانه ــ واژه‌ها، ترکیبات، اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های آنرا در«زبان شعر» خویش به‌کار می‌برد.

«واژه‌های بومی یامحلی»که یك شاعر به‌کارمی‌برد ممکن است با برابر-های خود در «زبان شعر» شاعر (دراینجا فارسی) بستگی داشته باشند یا از یك ریشه ویك خانواده باشند. ویا ممکن است‌که دراصل در آن زبـان وجود نداشته‌اند. توجه به‌این‌اصل مارا ازگمراهی بزرگی‌که «تصحیح وچاپ‌متون» متوجهمان می‌سازد بدور خواهد داشت. غرض این‌است‌که از روزگاری‌که در ایران به پیروی یا به شیوهٔ اروپاییان [و امریکائیـان] دکان «تصحیح متون» بازشده است، گروهی با برابرهم نهادن چند نسخه ازآثار یك شاعر یا نویسنده به تصحیح پرداخته یك «متن ساخته وپرداخته» ازقالب درآورده به‌نام متنی که بهترین همه است وبیشتر به‌مقصود شاعر نزدیك‌است، به‌چاپ رسانده وتحویل جامعه داده‌اند بی‌آنکه عواملی را که پدیدآورندهٔ آن متن‌ها و نسخه‌ها واختلافات آنها است درنظر بگیرند مراعات‌کنند. درتصحیح هیچ متنی‌تاکنون به‌عوامل‌جغرافیایی وتاریخی وزبانی (گویشی) پدیدآورندهٔ آن توجهی نشده است و این عامـل گمراهی بزرگی است.

و حافظ نیز مشمول این قاعده است. برای نمونه در زیر پاره‌ای از واژه‌ها وترکیبات محلی راکه دراشعار حافظ هست بدست می‌دهیم. در اشعار

زیر واژه‌ها یا ترکیباتی‌راکه در داخل‌نشانهٔ « » قرارداده شده «محلی» می‌دانیم ؛ توجه ما دراینجا بیشتر به گویش‌شیرازی است:

ـ) عروس غنچه رسید از حرم به طالع سعد
«بعینهٔ» دل و دین می‌برد به‌وجه حسن

درست مانند ، کاملاً ،

ـ) من «بگوش‌خودازدهانش» دوش سخنانی شنیده‌ام که مپرس

بگوش خود شنیدن: مطمئن بودن وسرقهر داشتن.

ـ) «بوی یك رنگی ازاین‌نقش نمی‌آید» ، خیز
دلق آلودهٔ صوفی به می ناب شوی

بوی یك رنگی ازچیزی‌آمدن : بی ریا بودن، سرباری داشتن.

ـ) عمر بگذشت به بیحاصلی و بوالهوسی
ای پسر جام میم ده که « به پیری برسی »

به پیری برسی : دعا ، پیربشوی ، دراز عمر کنی

ـ) که گفت حافظ از اندیشهٔ تو آمد باز
من این نگفته‌ام آنکس که گفت «بهتان» گفت
قدت گفتم که شمشاداست، بس‌خجلت‌به‌بارآورد
که این‌نسبت‌چرا کردیم واین‌«بهتان»چرا گفتیم

بهتان گفتن : تهمت زدن .

ـ) عیب من جمله بگفتی هنرش نیز بگو
نفی حکمت مکن از « بهر دل » عامی چند

بهر دل : بخاطر، برای ، برای خوشایند.

ـ) دو زلف چون کمندش ای دل مپیچ کآنجا
سرها بریده بینی « بی جرم و بی جنایت »

بی، چون‌ادات با پیشوند نفی‌درحالی‌که برسردوصفت بیاید از ویژگی‌های لهجه‌یی است .

ـ) خواب‌آن نرگس فتان تو«بی‌چیزی» نیست
تاب آن زلف پریشان تو « بی چیزی » نیست

بی‌چیزی نیست : بی‌سبب نیست، به این سادگی‌ها نیست ، علتی دارد.

ـ) ما « بیغمان » مست دل از دست داده‌ایم
همراز عشق و همنفس جام باده‌ایم

ـ) «بی مزد بود و منت» هر خدمتی که کردم
یا رب مباد کس را «مخدوم بی عنایت»

ـ) صوفی شهر بین که چون لقمهٔشبهه می‌خورد
« پاردمش » دراز باد آن حیوان خوش علف

پاردم : رانکی .

ـ) گر من ازباغ تویك میوه بچینم چه شود؟
« پیش پایی بـه چراغ تو ببینم » چه شود ؟
درگذشته که ازبرق خبری نبود، مردمی که شبها ازخانه بیرون می‌رفتند چراغی (فانوس) باخود همراه می‌بردند و اگر در رفاهی بودند «چراغ‌کشی» داشتند . وجود « چراغداران » برای گذرندگان بی چراغ نعمتی محسوب می‌شد .

ـ) هرسرو قدکه برمه وخور حسن می‌فروخت
چون تو در آمدی « پی کاری » دگر گرفت
: دنبال کاری دیگر رفت ، کارش را ترك گفت ، میدان خالی کرد.

ـ) گویی ازصحبت ما نیك «به تنگ‌آمده بود»
بار بر بست و به‌گردش نرسیدیم و برفت
به تنگ آمدن . خسته شدن، کلافه شدن .

ـ) دهان یار که درمان درد حافظ داشت
فغان که وقت مروت چه «تنگ حوصله» بود
تنگ حوصله کم‌صبر، مجازاً · خسیس .

ـ) سیل است‌آب دیده و هرکس‌که بگذرد
گر خود دلش ز سنگ بود هم « زجا رود »
ازجا رفتن . ازجاکنده شدن ، ویران شدن، برافتادن، متأثرشدن.

ـ) دل «خرابی می‌کند» دلدار را آگه کنید
زینهار ای دوستان ، جان من و جان شما «
خرابی‌کردن بی‌قراری‌کردن، نگرانی‌کردن ، آشوب‌کردن، اخلال کردن .

ـ) «خزینهٔ» دل‌حافظ‌به‌زلف‌وخال‌مده که‌کارهای چنین‌حد هرسیاهی‌نیست
به خط و خال گدایان مده « خزینهٔ » دل
به‌دست شاهوشی ده که محترم دارد
« خزینه داری » میراث خوارگان کفراست
به قول مطرب و ساقی ، به فتوی دف و نی
خزینه : خزانه ، گنجینه .

ـ) گفتم‌ای‌بخت «بخفتیدی[بخسبیدی]» وخورشیددمید
گفت با اینهمه از سابقه نومید نشو !

ــ) بلاگردان جان و تن دعای مستمندان‌است
که بیند خیر از آن خرمن که ننگ از «خوشه‌چین» دارد؟
به خرمن دو جهان سر فرو نمی آرند
ــ دماغ و کبر گدایان و «خوشه چینان» بین
ثوابت باشد ای دارای خرمن
اگر رحمی کنی بر «خوشه چینی»

واین یادآور رسمی کهن است که هنوز هم اینجا و آنجا به‌چشم می‌خورد. گفتگو از آن به‌وقتی دیگر می‌ماند.

ــ) آشنایان ره عشق گرم «خون بخورند»
ناکسم گر به شکایت سوی بیگانه روم
«خونم بخور» که هیچ ملک با چنان جمال
از دل نیایدش که نویسد گناه تو

خون خوردن دراین دوبیت یعنی: خون ریختن ونیز یادآور رسمی است که به‌مقتضای آن قطره‌ای ازخون دشمن را پس از کشتن او می‌خورده‌اند.

ــ) من که از آتش دل چون خم می در جوشم
مهر بر لب زده «خون می‌خورم» و خاموشم

خون خوردن در اینجا یعنی: از حرص لب‌گزیدن، رنج بردن و دم برنیاوردن، کاری ازدست برنیامدن.

ــ) نخست روز که دیدم رخ تو، دل می‌گفت
اگر رسد خللی «خون من به گردن چشم»
ــ) «درخت دوستی بنشان» که کام دل به‌بار آرد
نهال دشمنی برکن که رنج بی‌شمار آرد
جویبار ملک را، آب روان شمشیر تست
تو «درخت عدل بنشان» بیخ بدخواهان بکن

درخت نشاندن: کاشتن.

ــ) «در دلم بود» که بی دوست نباشم هرگز
چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود

در دل بودن یا در دل داشتن: تصمیم داشتن، برسرآن بودن.

ــ) چومهمان خراباتی، به‌عزت باش با رندان
که «دردسر کشی» جانا گرت مستی خمار آرد

دردسر کشیدن: دچار زحمت شدن.

ـ) چو «در رویت بخندد» گل مشو در دامش ای بلبل
که بر گل اعتمادی نیست گر حسن جهان دارد

در یا بر روی کسی خندیدن · به کسی رودادن، روی خوش نشان دادن، مهربان ودل نازك بودن.

ـ) کمان ابرویت را ، گـو بزن تیر
که پیش « دست و سـازویت » بمیرم

ـ) طوطئی را به خیال شکری «دل خوش» بود
ناگهش سیل فنا نقش امل باطل کرد

چمن خوش است وهوا دلکش است و می بیغش
کنون بجز « دل خوش » هیچ در نمی‌یابد

ـ) «خون خور» وخامش نشین که آن «دل نازك»
« طـاقت فریاد داد خواه ندارد »

ـ) « دل من در هوای » روی فرخ
بود آشفته همچون موی فرخ

ـ) کشتهٔ غمزهٔ خود را به زیارت دریاب
زانکه بیچاره همان « دل نگر است» که بود

دلدار که گفتا به توأم « دل نگر است »
گو می‌رسم اینك به سلامت نگران باش

دل نگران. در اصل «چشم به‌راه» وامروزه یعنی «شوریده دل»

ـ) خونم بخور که هیچ ملك با چنان جمال
« از دل نیایدش » که نویسد گناه تو

از دل نیامدن یا دل [کسی] نیامدن ، که معمولاً در حالت منفی به‌کار می‌رود یعنی : دل نـازك بودن ، سنگدل نبودن، رحم داشتن .

ـ) تا «دم از شام سر زلف تو هر جا نزنند»
با صبا گفت و شنیدم سحری نیست که نیست

دم زدن : گفتگو کردن ، وردزبان بودن ، پرحرفی کردن .

ـ) زبنفشه تاب دارم که ز زلف او « زند دم »
تو سیاه کم بها بین که چه « در دماغ دارد»

چیزی در دماغ داشتن · چیزی در نظر داشتن ، هوس چیزی داشتن ، برسرچیزی بودن.

از «دماغ» من سرگشته خیال دهنت به‌جفای فلك و غصهٔ دوران نرود

دماغ : مغز، ذهن، خیال.

به خرمن دو جهان سر فرو نمی آرند
«دماغ» و کبر گدایان و خوشه چینان بود

دماغ: بی‌نیاری، کبر، بلندنظری

ر زهد خشك ملولم کجاست بادهٔ ناب که بوی باده مدامم «دماغ‌تر» دارد

لب پیاله ببوس، آنگهی بمستان ده بدین دقیقه «دماغ معاشران‌تر» کن

دماغ ترداشتن: سرحال و نشاط بودن (مجازاً : تندرست بودن).

ـ) ماجرای دل خون گشته نگویم با کس
زانکه جز تیغ غمت نیست کسی «دمسازم»

دمساز : مونس، همدم همسخن، نزدیك.

ـ) هنگام وداع تو ز بس گریه که کردم
«دور از رخ تو» چشم مرا نور نمانده است

خوش‌خرامان می‌روی «چشم بد ازروی تودور»
دارم اندر سر خیال آنکه در پا میرمت

ـ) کاغذین‌جامه بخوناب بشویم که فلك «ره نمونیم» به پای علم داد نکرد

ره نمونی: راهبری، راهنمایی .

ـ) «روی خاکی» و «نم چشم» مرا خوار مدار
چرخ فیروزه طربخانه از این «کهگل» کرد

ـ) آنکه ناوك بردل من «زیرچشمی» می‌زنند
قوت جان حافظش در خندهٔ زیر لب است

ـ) «ساروان» رخت بدروازه مبر کان سرکو
شاهراهی است که منزلگه دلدار من است

سرمنزل فراغت نتوان ردست دادن ای«ساروان»فروکش،کاین‌ره‌کران‌ندارد

«ساروان» بارمن‌افتاد خدارا مددی که امیدکرمم همره این محمل کرد

الا ای «ساروان» منزل دوست الی رکبانکم طال [ا]شتیاقی

ـ) «شاه نشین» چشم من «تکیه‌گه» خیال تست
«جای دعاست» شاه من، بی تو مباد جای تو

ـ) فغان کاین‌لولیان‌شوخ«شیرینکار»شهرآشوب
چنان بردند صبر ازدل، که ترکان‌خوان‌یغمارا

تو خود چه لعبتی ای شهسوار «شیرینکار»
که توسنی چو فلك رام تازیانهٔ تست

ـ) سحرگه رهروی در سرزمینی همی گفت این معما با قرینی
که ای‌صوفی شراب آنگه‌شود صاف که در « شیشه » برارد اربعینی
ـ) حافظ چه شد ارعاشق و رندست و نظر باز
بس « طور » عجب لازم ایام شباب است
ـ) علاج « صعف دل » ما به لب حوالت کن
که این مفرح یاقوت در خزانهٔ تست
ـ) شیوهٔ چشمت فریب حنگ داشت
ما « غلط کردیم » و صلح انگاشتیم

غلط کردن. اشتباه کردن. درافغانستان بحصوص درکابل نیز به‌همین‌معنی است .

ـ) واعظ ما بوی حق نشنید، بشنوکاین سحن
در حضورش نیز می‌گویم نه «غیبت می‌کنم»

غیبت کردن غیبت گفتن .

ـ) ساقی بیار حامی وز خلوتم برون کش
تا در بدر نگردم « قلاش » و لاابالی

قلاش. کلاش، کلاهبردارولگرد.

ـ) «کارازتومی‌رود» مددی‌ای‌دلیل‌راه کانصاف‌می‌دهیم «وزراه اوفتاده‌ایم»

کار ارکسی رفتن : کار ارکسی برآمدن ، عرضه داشتن ، دست اندرکار بودن، حسره بودن ، زرنگ بودن .

از راه افتادن: صرف‌نظر کردن، چشم پوشیدن.

ـ) غلام همت آن نازنینم که «کارخیر» بی روی و ریاکرد
ـ) خم‌زلف تو دام‌کفر ودین‌است ر «کارستان» اویك شمه این‌است

کارستان : افتضاح ، سروصدا

ـ)برشکن «کاکل» ترکانه که در طالع تست
بخشش و کوشش خاقانی و چنگز خانی
ـ) خوش عروسی‌است حهان ارره صورت‌لیکن
هرکه پیوست بدو عمر خودش «کاوین» داد
ـ) « کلاه سروریت کج » مباد بر سر حسن
که زیب بخت و سزاوار ملك و تاج سری
ـ) به جبر خاطر ما کوش کاین «کلاه نمد»
بسا شکست که با افسر شهی آورد

ـ) بیا باما مورز این «کینه داری» که حق صحبت دیرینه داری
ـ) سوی من «لب چه‌می گزی» که مگوی لب لعلی گزیده‌ام که مپرس
لب گزیدن دراینجا : امر به‌سکوت کردن.
توبه کردم که نبوسم لب ساقی و کنون
«می گزم لب» که چرا «گوش به‌نادان کردم»
لب گزیدن : پشیمان بودن ، پشیمانی خوردن .
گوش کردن: حرف شنیدن، [اطاعت کردن].
ـ) مدعی گو «لغز» و نکته به حافظ مفروش
کلك ما نیز زبانی و بیانی دارد
لغز : رجز، خودستایی ، دیگری را نکوهیدن .
ـ) من ازچشم توای‌ساقی‌خراب افتاده‌ام لیکن
بلایی کز حبیب آید هزارش « مرحبا » گفتم
« مرحبا » ای پیك مشتاقان بده پیغام دوست
تا کنم جان از سر رغبت فدای نام دوست
مرحبا : خوش آمدی
ـ) دل دادمش به « مژده » و خجلت همی برم
زین نقد قلب خویش که کردم نثار دوست
ساقی بیا که هاتف غیبم به «مژده گفت»
با درد صبر کن که دوا می فرستمت
مژده دربیت نخست به‌معنای مژدگانی ودربیت دوم به‌معنای نوید است ،
حافظ از«مژدگانی»هم غافل نبوده‌است

مژدگانی بده‌ای‌دل که دگرمطرب‌عشق راه‌مستانه زد و چارهٔ مخموری کرد
مژدگانی بده ای خلوتی نافه گشای که زصحرای‌ختن آهوی‌مشکین آمد
ـ) دل‌ازکرشمهٔ ساقی‌به‌شکر بود ولی ز«نامساعدی‌بختش» اندکی گله بود
ـ) غمناك نباید بوداز طعن‌حسود ایدل شاید که‌چو«وابینی» خیرتودرین باشد
ـ) حافظ به‌ادب باش که«واخوست» نباشد گر شاه پیامی به غلامی نفرستاد
ـ) « نقاب گل کشید » و زلف سنبل « گره بند » قبای غنچه «وا کرد»
ـ) حافظ ازجان‌طلبدغمزهٔ مستانهٔیار خانه ازغیر بپرداز و«بهل» تا ببرد
ـ) روی‌خوب‌است‌وکمال‌هنرودامن‌پاك لاجرم «همت‌پاکان دوعالم» با اوست
ـ) بازآی ساقیاکه «هواخواه»خدمتم مشتاق بندگی و دعا گوی دولتم

گرت «هواست» که چون جم به سر غیب رسی
بیا و همدم جام جهان نمایی باش

در چمن باد بهاری ز کنار گل و سرو
به «هواداری» آن عارض و قامت برخاست

سر درس عشق دارد دل دردمند حافظ
که به خاطر تماشا نه « هوای » باغ دارد

ما در درون سینه « هوایی » نهفته‌ایم
بر باد اگر رود دل ما ، زان « هوا » رود

-) ناگهان پرده برانداخته‌ای یعنی چه ؟
مست از خانه برون تاخته‌ای یعنی چه ؟

-) تو شمع انجمنی « یکزبان و یکدل » شو
خیال و کوشش پروانه بین و خندان باش

-) شاه را به بود از طاعت صد ساله و زهد
« قدر یکساعته » عمری که در او داد کند

این واژه‌ها و ترکیبات را می‌توان ازجهات مختلف بررسی ودسته بندی کرد دسته‌ای ازآنها آنچنان با فارسی درآمیخته‌اند که قبول نافارسی‌بودنشان سخت دشوار می‌نماید ، دسته‌ای دیگر ریشه وبنیاد عربی‌دارند، رد پای مقداری ازآنهارا درگویشهای دور و نزدیك (بروجردی ، لری ، کردی ، کابلی(۱)) می‌یابیم بسیاری هم نمودار رسمها و آیین‌هایی هستند که کمابیش از میان رفته‌اند

امیدواریم بتوانیم این جهات و جهات دیگری را که احتمالاً ناگفته مانده‌اند ، درفرصتی مناسب مورد بررسی ومطالعه قرار دهیم.

دورنما سازی درهنر اسلامی

لورا.ت
اشنا یدر(۱)
ترجمهٔ عبدالحسین
وحدانی(۲)

دورنما چیست؟ هرکس بایادآوری آن طبعاً درخت، کوه، ابر، آسمان، جویبار و دیگر پدیده‌های زیبای طبیعت درذهنش نقش می‌بندد، ولی دورنمای واقعی آن است که نمایشگر حالت و روح طبیعت باشد و به عبارت دیگر نقاش منظرهٔ طبیعت و چشم‌انداز خودرا باهمهٔ حال و جاذبه‌اش بر روی پرده منعکس سازد.

مکتب دورنماسازی درهنر اسلامی ازقرن دوازدهم تاچهاردهم میلادی با ساختن مجالس تصویری برمتون ادبی پی‌ریزی شد. از اواسط قرن هیجدهم نیز برای متون فارسی پرده‌های دورنما ساخته شد و درخلال این مدت مکتبی به وجود آمد که هنرمندان سنن و اصول آن را گرامی می‌داشتند و رعایت سبک و شیوهٔ آن مکتب را برخود واجب می‌شمردند. بااین حال مکتب نقاشی عرب و ایرانی کاملاً از یکدیگر مجزا ومتمایز است. درنقاشی مکتب عرب دورنما به‌معنای وسیع ودامنه‌دار دیده نمی‌شود و تنها به ترسیم خط افقی باریکی برای



(تصویر۱)

1- Laura T. Schnieder ۲ـ نقل ازمجلهٔ Mid East شماره‌مارس ۱۹۶۷

تجسم دورنمای زمین بسنده شده است . مضامین دورنماهای مکتب عرب اغلب صخره‌ای است در گوشه‌ای ازپرده که مردی بر آن نشسته و یا دو صخــره و دو درخت که بطور قرینه در دوطرف پرده و گاهی نیز صخره درمیان پرده ترسیم یافته است (محتمل است که این نوع اخیر متأثر از نفوذ مکتب بیزانس بوده باشد). نمونهٔ این نقاشی‌ها در کلیله ودمنه وبرخی متون دیگرعربی یافت می‌شود.

درمکتب ایرانی مضامینی که درپرده‌های دورنما بیشتر بچشم می‌خورد جویبار است (تصویر۱)که بحالات گوناگون درنقاشی ایرانی جلوه گر است ویك نمونهٔ ممتاز آن پرده‌ای است متعلق به نیمهٔ قرن هفدهم میلادی از رضا عباسی که چوپانی‌را باگله‌ای نشان‌می‌دهد.(موزهٔ Freer Gallery - واشینگتن) منظرهٔ نهرآب مضمون اصلی را تشکیل می‌دهد و مضمون دیگر ابر است که



(تصویر۲)

به‌خورند آسمان ایران به‌صورت تکه‌های خرد و درشت، به‌رنگ روشن و گاه کمی تیره ، در افق آسمان کشیده شده است. شاید این نیز ازمکتب چین الهام یافته‌باشد. گاه نیزدرپرده‌های دورنمای ایرانی مضمون اصلی کوه‌است (تصویر۲) که صخره‌های بالای آن به پایین متمایل است.

منظرهٔ دورنماهای عربیـ تنوع مناظردرپرده‌های دورنمای عربی بمراتب ازنقاشی ایرانی کمتر است و دلیلش این است که در ذهن یك عرب ، باتوجه به کیفیت طبیعت و اقلیمی که درآن زیست کرده باتصویری که یك ایرانی ازخصوصیات سرزمین خود در ذهن داشته بکلی متمایز بوده و ناگزیر این اختلاف درهنر دورنماسازی این دوقوم انعکاس یافته است.

یك نسخهٔ خطی ازترجمهٔ عربی کتاب «گیاهان طبی» دیسقوریدس حکیم یونانی که تاریخ تحریر آن به‌سال ۱۲۲۹ میلادی است ودرشمال عراق به‌دست آمده و اینك درکتابخانهٔ اسلامبول موجوداست. اصل کتاب مدتهامفقودشده‌بود.

دراین نسخه ترجمهٔ عربی تصاویری یافت می‌شود که معرف گویایی از سبك مکتب نقاشی عرب است.

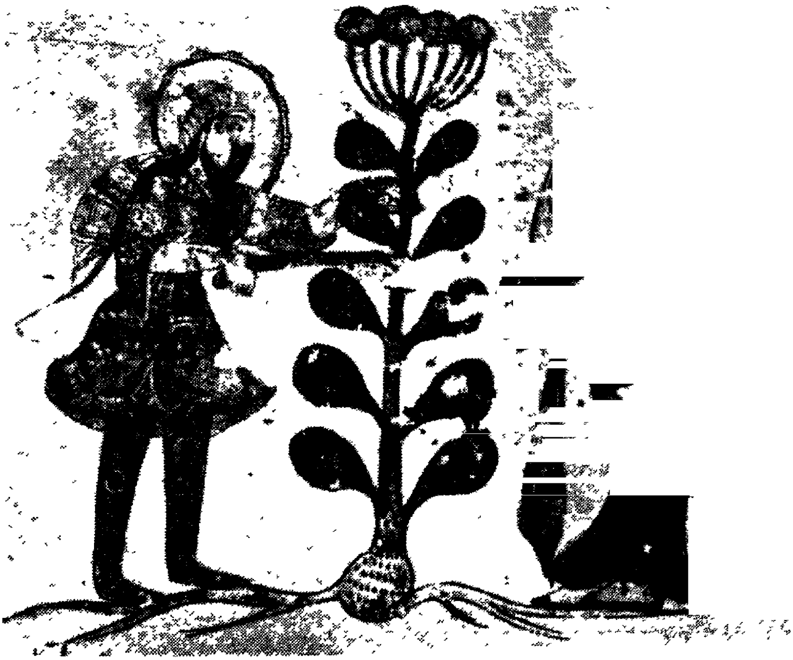
نقاش به‌ترسیم گیاه طبی کفایت نکرده و تصویر انسان نیز برآن‌افروده شده که باتوجه به‌موضوع متن هیچ ضرورتی نداشته است.

در نسخهٔ دیگری از ترجمهٔ عربی کتاب مزبور ، که اکنون درکتابخانهٔ ایاصوفیهٔ اسلامبول است، دربحث مربوط به‌علوفهٔ اسبان پردهٔ نقاشی فقط تصویر مقداری گیاه کوتاه و پرپشت را نشان می‌دهد.

درهمین کتاب درباب خواص طبی یك گیاه دوپرشك را نشان می‌دهد که بر ریشه‌های بلند گیاه که‌در دوطرف درخت‌امتداد یافته ایستاده‌اند و شیرهٔ طبی را از برگ‌های درخت می‌کشند(تصویر ۳) . شگفت آن‌که درمباحثی ازکتاب که سخنی از درخت درمیان نیست باز تصویر درخت آورده شده است بویژه درخت نارنج و انار (که هم اکنون نیز درعراق یافت می‌شود.) همچنین در بارهٔ مطالبی که‌اساساً ارتباطی‌به محیط بازندارد ، دورنماهایی ساخته‌اندوگاهی نیزدرصفحات‌کتاب پشت سرهم‌پرده‌هایی ترسیم یافته ، همه یك نواخت وخارج از موضوع متن . شاید این‌کار برای آن بوده است‌که بین تصاویری که‌برحسب موضوع‌متن نقاشی‌شده ارتباطی برقرارشود. ازجمله نقاشی‌های کتاب«پادزهر» اثر گالن[۱] ،که به‌سال ۱۱۹۹م. درمنطقهٔ شمال عراق به‌عربی‌ترجمه شده است.

۱ ــ Galen یا Galien پزشك‌یونانی‌متولددرشهر Pergame به‌سال ۱۲۹ ومتوفی‌در رم به‌سال ۱۳۱ میلادی .

دریکی‌ازصفحات این‌ترجمه منظرهٔ کشتزاری فقط در دوخط متوازی افقی‌نشان داده شده و درختان ملند ، اسحاص را ارهم حدا ساخته است .



(تصویر۳)

حط افقی ناریك و ممتد دیگری در پایین پرده نمایشگر نارسایی ار دورنمای منظرهٔ کشترار است . در صفحهٔ دیگری ار همین کتاب تصویری است بـه نام « مسموم شدن سوگلی سلطان‌درحرمسرا »که درحتان ناریح به خط عمودی‌در دوطرف حرمسرا نقش شده است

این شیوه درنسحه‌های حطی متون دیگر نیزبه‌کرات دیده می‌شود ودر همه‌حا درختان با یکدگر هماسد وقرینه‌اند . درنسحهٔ حطی مقامات‌جریری، که به سال ۱۲۳۷ م. در بعداد نوشته شده است ، (کتابخانهٔ ملی پاریس) و کلیله ودمنه که‌آن نیز به‌احتمال قوی دراوایل قرن سیزدهم میلادی در سوریه نگارش‌یافته(کتابخانهٔ ملی‌پاریس) سبك‌دورنما سازی‌مکتب عرب آشکارامنعکس است . درنسخهٔ خطی‌ترجمهٔ عربی‌کتاب « عهد حدید » (کتابخانهٔ ملی‌پاریس)

متعلق بـه سال ۱۱۸۰ م - درختی درکنار تصویر یوحنای تعمید دهنده ترسیم یافته که به‌همان سبك مکتب اسلامی‌است،ولی شیوهٔ ترسیم آدم‌ها واشخاص‌متأثر از مکتب بیزانس است .

هم‌چنین درتصاویر نسخهٔ دیگری از همین کتاب درختان و سنگ‌های کنار مقابر پطرس‌ویوحنا به‌سبك مکتب اسلامی‌است وحال آن‌که نقاشی‌مضامین دیگر پرده به سبك مغرب زمین است .

گاهی نیز ترسیم دورنما درمتون به منظورپر کردن جاهای‌خالی‌صفحات بوده است واین‌کار در پاره‌ای از نسخ‌خطی‌متعلق به دورهٔ بیزانس (قرن‌یازدهم میلادی)هم دیده شده است از جمله نخجیرگاهی با سگان شکاری وآدمیان و درختان وگیاهان و دورنماهایی از این قبیل‌که ارتباطی به موضوع‌متن‌ندارد و همان‌طورکه اشاره شد برای پر کردن جاهای خالی صفحات بوده و در عین حال جنبهٔ تزیینی‌هم داشته است

مضامین دورنماهای مکتب عرب را اغلب چند درخت تشکیل می‌دهدآن نیز بطور قرینه سازی و بدون رعایت حالت طبیعی و واقعی . مثلاً در یکی از متون مربوط به سال ۱۰۸۳ م - (کتابخانه دانشگاه لیندن) دورنمایی یافت می‌شودکه انعکاس درختان را درآب نشان می‌دهد ضمناً ریشه‌های درختان نیز درآب نمایان است .

در یك نسخه ازکلیله و دمنه ، مربوط به اوایل قرن سیزدهم میلادی، به‌دام افتادن شیر بدین‌ترتیب در دورنما تجسم یافته‌که شیر درون حفره‌ای و خرگوشی بالای صخره‌ای ترسیم شده است .

در برخی دیگر از متون عربی متعلق بـه قرن چهـاردهم میلادی نیز دورنماهایی یافت می‌شودکه ریشهٔ درختان وخودگیاهان (مانند اکیواریوم) درآب نمایان است (نمونه‌هایی از این متون درکتابخانه‌های پاریس ، مونیخ و اکسفورد محفوظ است) ازجمله درکتاب مقامات حریری‌که بدان اشاره‌شد درفصل‌مربوط به «جزیرهٔ شرقی » دورنمایی یافت می‌شودکه گیاهان گرداگرد جزیره سرازآب برآورده‌اند .

در یك پردهٔ دورنما مربوط به «نجات‌بیژن اززندان چاه به‌دست‌رستم» متعلق‌به نسخهٔ خطی‌شاهنامه‌که تاریخ تحریرآن۱۵۳۹ میلادی است، (مجموعهٔ Kevorkian- نیویورك) ذوق وقریحهٔ هنری ایرانی در دورنما سازی‌به‌خوبی مشهود است .

می‌توان گفت‌که عامل به وجودآمدن مکتب نقاشی عرب همانا تحقیقات و تتبعات علمی بویژه در زمینهٔ گیاه‌شناسی بـوده است . پس از آن هنرمندان

عرب برای متون تاریخی نیز مجالس تصویر ساخته‌اند که هنوز هم نمونه‌های نخستین این نقاشی‌ها شایستگی آن را دارند که مورد بررسی و تحقیق بیشتر قرار گیرد .

اسلوب ایرانی

در نقاشی ایرانی دورنماسازی ، در جهان هنر اسلامی ، به‌حد اعلای امتیاز و تکامل رسیده است و بکلی از سبك مغرب زمین متمایز و مشخص است . تجسم طبیعت و مناظر و مرایا ، در مکتب دورنما سازی ایران ، طی مدتی دراز (از آغاز کار تاقرن هیجدهم میلادی) تابع شعایر و سنتی خاص بوده است و هنرمندان ایرانی آن اصول را گرامی می‌داشتند و رعایت آنها را در کارهای خود واجب می‌شمردند . از جمله درونمای افق را با ترسیم چندرشته کوه مجسم می‌ساختند به نحوی که هر کوه بر کوه دیگر قرار گرفته و برای جدا ساختن هر کوه از دیگری و تجسم دره‌ها و فواصل میان کوه‌ها به ترسیم درختان در خلال آن‌ها اکتفا شده است بدین ترتیب که فقط نوك درختان دره‌ها و فواصل میان کوه‌ها را ، که دیده نمی‌شود ، مجسم می‌سازد .

این سبك با مکتب نقاشی مغرب‌زمین ، در اواخر قرون وسطی ، مغایر است. فی‌المثل در پردهٔ نقاشی «ساعات بسیار خوش» اثر برادران لیمبورگ[1] و هم‌چنین درپردهٔ نقاشی «ظهور مسیح» منظرهٔ کوه هایی به چشم می‌خورد ولی دره‌ها و فواصل بین کوه ها در پرده آورده شده است ، لیکن در نقاشی مکتب اسلامی، چنانکه گفتیم، این‌مرایا با نمایش‌اشخاص یاحیوانات درخط‌الرأس‌ها تجسم می‌یابد . مثلاً در پردهٔ «شاه‌دارا» اثر بهزاد و نیز پردهٔ « چوپان » مربوط به متن بوستان (کتابخانهٔ قاهره) ، که بالا رفتن انسان و حیوان‌را از دره به بالای کوه نشان می‌دهد، فقط به‌ترسیم‌آدمیان و جانوران در خط‌الرأس اکتفا شده ومناظر و مرایایی که در پرده ترسیم نشده به نحو دیگری در ذهن تجلی می کند . بطورکلی سبك نقاشی مکتب ایرانی الهام بخش است و شناخت آن قدرت استنباط وادراك مناظر و مرایای نامرئی را بـه آدمی ارزانـی مـی‌دارد .

در مغرب زمین تجسم مناظر و مرایای طبیعت در پرده های دورنما ، نخست در آلمان جنوبی پا به جهان هنر نهاد . از جمله در پردهٔ نقاشی «جشن عروسی شاه» اثر رولندفرواف[2] منظرهٔ کوهستانی در عقب و اسبانی درحـال حرکت در قسمت جلو ترسیم یافته است .

Limbourg Brothers; Très Rickes Heures -1
Rueland Frueauf -2

دراین‌پرده مناظروزوایا وفواصل‌بین‌کوهها ودره‌ها نشان‌داده شده‌است
درکار های بهزاد جلوه هایی از طبیعت استنباط می گردد که در پردهٔ نقاشی انعکاس نیافته و نشان داده نشده است

روی هم‌رفته باید گفت که نمایش مناظر و مرایـا در نقاشی مغرب‌زمین رساتر و نمایان‌تر است . چرا ؟ — برای این‌که در مکتب نقاشی اسلامی هنر دورنما سازی بیشتر مبتنی برتأثر و درك هنرمند است ازطبیعت نه‌آنچه‌آشکارا وعیان با دیدگان ظاهر دیده می‌شود .

در پردهٔ نقاشی «ظهور مسیح» که نام بردیم ، روشنایی و مناظر ومرایا مورد نطر بوده و نقش اساسی را در پردهٔ نقاشی داشته است ، ولی در نقاشی اسلامی این امر مورد توجه هنرمند نبوده است .

در دورنماسازی سبك ایرانی ، نقش رنگ بیشتر برای نمایش فصل‌های سال و یا چگونگی هوا و شامگاهان و بامدادان بوده است . مثلاً در پـردهٔ نقاشی مربوط به‌مقامات حریری منظرهٔ شب را با آسمان آبی و نقش‌ستارگان و هلال ماه مجسم ساخته وبرای جلوه‌دادن بیشتر حالت شب قسمت عقب‌پرده‌به رنگ طلایی است . در یك دورنمای دیگر ایرانی به نام «دردیـده نگریستن اسکندر به‌پری‌پیکران شناگر». منظرهٔ شب باآسمان‌آبی‌سیر وستارگان زرین جلوه داده شده است

گاهی پائیز نیز با نمایش ریزش و پراکندگی برگ های زرد کـه دستخوش بادغارتگر پاییزی شده تجسم یافته است . خلاصه آن کـه در مکتب دورنما سازی ایرانی آنچه بیشتر مدنظر هنرمند است استنباط و درك مناظـر طبیعت است تا نمایش واقعی آن ، حتی بهزاد در یکی از کارهایش‌آسمان را به‌رنگ زرّین‌درآورده وازاین‌راه روح وحالتی‌خاص به پردهٔ دورنماداده‌است.

دورنمای واقعی در مکتب هنراسلامی

با آن‌که دورنما سازی درمکتب هنراسلامی براساس تأثر و استدراك هنرمند از مناظر طبیعت است بازآثاری از هنرمندان ایرانی در دست است‌که دورنمارا برپایهٔ واقع وحقیقت مناظرطبیعت ترسیم یافته ، ازجمله دوائر، یکی متعلق به سبك‌شیراز (۱۳۹۸م) و دیگری نقاشی‌مربوط به تاریخ رشیدالدین فضل‌الله به سبك تبریز (۱۳۱۴ م) که در پردهٔ اول مناظرگوناگون‌کوهستانی بـا یازده صحنه و در پردهٔ دومی درختان سرو، به سبك مکتب ایتالیایی اوایل قرن ۱۴ میلادی، با قرینه سازی‌ویژهٔ سبك ایرانی با توجه به مناظرومرایای واقعی وحقیقی‌طبیعت نقاشی شده است .

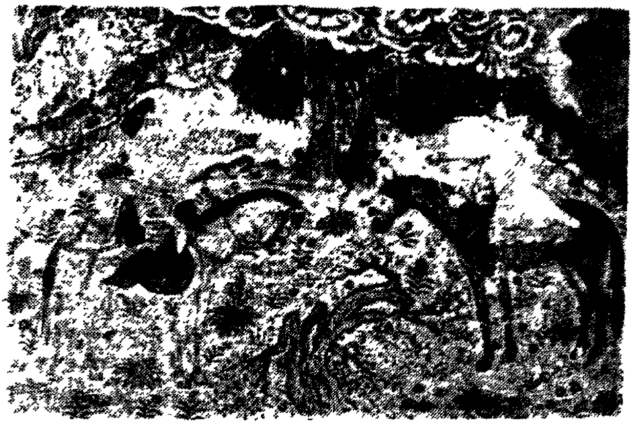
نمونهٔ دیگری از دورنمای « واقعی » درپردهٔ « درخت مقدس بودا » در

همان متن رشیدالدین دیده می‌شود که درترسیم آن هنرمنداز«مجاز» به «واقع» گراییده ومناظر ومرایا و بویژه درخت مقدس‌را، که مضمون اصلی‌پرده است، با طبیعت منطبق‌ساخته است .

چنان که گفتیم نقاشی مکتب ایرانی‌اصولاً برمبنای استنباط ودرك‌هنرمند از طبیعت است و درترسیم پرده‌های‌مربوط به متون حماسی «مجاز» بسی‌بیشتر جلوه‌گر است تا « واقع ». مثلاً در پردهٔ مربوط به « نبرد همای وهمایون » از مثنوی خواجوی‌کرمانی (مکتب بغداد ۱۳۹۶ م ـ موزهٔ بریتانیا) رزمگاه به‌صورت باغی‌درآمده وهدف‌هنرمند این‌بوده است‌که مضمون‌اصلی که‌دوهماورد و اسبان آن‌ها است بهترجلوه‌کند . شاخسار درختی‌هم‌که در قسمت عقب پرده است به بالای‌کوه می‌رسد درحالی‌که صحره‌های بالای‌کوه متمایل‌به‌پایین است‌ یعنی‌حالتی‌که درطبیعت دیده نمی‌شود .

در مغرب زمین پرده‌های‌نقاشی مربوط به متون‌قدیمی نیز نه تنهامنطبق با موضوع‌متن‌است، بلکه هنرمند اثرخودرا با حقایق طبیعت تطبیق داده‌است. ولی درمکتب نقاشی اسلامی تجسم مناظرومرایا براساس تأثر هنرمند ازمناظر طبیعت است لاجرم بینندهٔ مغرب زمینی معنی‌آن را درك نمی‌کند وزیبایی‌آنرا استنباط نمی‌نماید ، زیرا دورنماسازی درمکتب اسلامی بیشتر براساس «مجاز» است، ولی‌درمورد سبك ویژهٔ ایرانی باید گفت‌که این سبك ترجمان شاعرانه و درحقیقت الهامی است ازمناظر طبیعت‌که هم چشم از دیدن آن لذت می‌برد و هم ذهن ازدرك دقایق‌آن محظوظ می‌گردد .

(تصویر ۴)



سفر پسران فرمانفرما

اصغر فرمانفرمائی قاجار

بعد ازفوت فتحعلیشاه،چند تن ازپسران ارشدش بخیال سلطنت افتادند. بین آنها داعیه حسینعلی‌میرزا فرمانفرما والی فارس از همه پابرجاتر بود؛ زیرا صرف‌نظر ازثروت سرشارش برادرآعیانیش حسنعلی‌میرزا شجاع‌السلطنه و عبدالله‌خان امین‌الدوله وزیر اول فتحعلیشاه نیز یار و همراه او بودند. اما چون روسها طبق معاهده ترکمان‌چای سلطنت عباس‌میرزا و اعقابش را تضمین کرده بودند دعوی فرمانفرما بجائی نرسید.

محمدشاه غازی پس از استقرار به تخت سلطنت برادرش فیروزمیرزا و منوچهرخان معتمدالدوله را با قوای‌کافی مأموردفع فرمانفرما وشجاع‌السلطنه کرد وپس‌ازجنگی‌که در نزدیکی ممسه بین‌طرفین رویداد قشون فارس شکست خورد و به شیراز فرارکردند.

منوچهرخان گرجی پس از تصرف شیراز فرمانفرما و شجاع‌السلطنه را تحت‌الحفظ به طهران فرستاد. شجاع‌السلطنه را درکهریزك کورکردند و فرمانفرما هم چند ماه درطهران تحت نظر بود تا اینکه در وبائی سال۱۲۵۱ ه. ق. درگذشت.

رضاقلی‌میرزا پسر ارشد فرمانفرما موفق شد قبل از ورود قوای اعزامی از طهران با چند تن ازبرادرانش از شیرازفرارکند وخودش را به‌عراق‌عرب برساند. وی پس ازچند ماه اقامت در عتبات باتفاق دوبرادرش تیمورمیرزا و والی، بمنظور پناهنده‌شدن به دولت انگلیس رهسپار لندن می‌شود

شاهزادگان تقریباً چهارماه درلندن میهمان دولت انگلیس‌بوده وجیمز فریزر سیاح ونویسندهٔ اسکاتلندی مهماندارآنها بوده است.

شرح مسافرت شاهزادگان به لندن وبازگشت‌آنها به بغداد درسفرنامهٔ رضاقلی‌میرزا که بوسیله دانشگاه چاپ ومنتشر شده به‌تفصیل بیان شده‌است

جیمز فریزر هم‌کتابی در دو جلد راجع به اقامت شاهزادگان درلندن نوشته‌که درسال ۱۸۳۶ میلادی منتشر شده است

عنوان‌کتاب بشرح زیر است:

The Narrative of the residence of the Persian Princes in London

اینك منتخباتی ازکتاب موصوف راکه این جانب ترجمه‌کرده‌ام و در حقیقت مکمل سفرنامه است برای مطالعه خوانندگان مجله راهنمای‌کتاب تقدیم می‌دارد.

معرفی جیمز بلی فریزر مهماندار شاهزادگان

شرح حال جیمز بلی فریزر مهماندار شاهزادگان در لندن طبق دایرة‌المعارف بریتانیا بشرح زیر است :

سیاح ونویسندهٔ اسکاتلندی درسال ۱۷۸۳ میلادی متولد شده. درعنفوان جوانی به هندوستان رفته در سال ۱۸۱۵ به منظور کشفیات به هیمالیا صعود کرده وبعداً ازطرف دولت انگلستان بمأموریت سیاسی به ایران فرستاده شده است. درسال ۱۸۲۳ ازآسیای صغیر تا تهران با اسب مسافرت کرده است.



اطلاعاتی که درضمن‌مسافرت‌ها جمع‌آوری نموده‌خدمت شایانی به نقشه‌برداری آسیا نموده است . شرح مسافرتها و مطالعاتش را که بهترین نمودار زندگی شرقی‌ها درقرن نوزدهم است درتألیفات متعددی بین سنوات ۱۸۴۲ ـ ۱۸۲۰ منتشر کرده است ازجمله :

کتاب اسلامبول تا تهران که درسال ۱۸۳۸ در لندن چاپ شده

کتاب شرح امامت شاهزادگان ایـرانی در لندن در دو جلد در سال ۱۸۳۶ در لندن چاپ شده

فریزر درسال ۱۸۵۶ درمی‌گذرد

اینجانب در سال ۱۹۵٤ کـه در لندن بودم از اداره‌ئی‌که راجع به خانواده‌های قـدیمی انگلستان اطلاعات دارد در باب خـانواده جیمزفریزر تحقیق‌کردم بعد از سه روز جواب دادند که چون فریزر اولاد نداشته بعد از فوتش برادرش وارث او شده و درحال حاضر یکی از اعقاب برادرش موسوم به‌سرگرد سی‌آی فریزرMajor C I. Fraser رئیس خانواده است ودرشمال اسکاتلند درهمان قصر و عمارتی‌که جیمز فریزر در صدوپنجاه سال قبل درآن سکونت داشته منزل دارد . با او مکاتبه‌کردم وضمن ارسال سوقات مختصری‌از ایران خودم را باو معرفی نمودم و از زحماتی‌که عموی بزرگش بخاطر جد اعلی می‌کشیده ازاو تشکرکردم وبا اوآشنا شدم . کتابخانه جیمزفریزر بهمان وضع اول نگاهداری شده وتابلوهائی‌ازشاهزادگان زینت‌بخش سالن قصراست نمای قصر بهمان وضع اول باقی است وفقط درداخل قصر بمنظور سیم‌کشی‌برق و لوله‌کشی‌آب وغیره تغییراتی داده‌اند. مقصودم از ذکر این مطالب این‌است که دانسته شود ادارات ومؤسسات انگلیسی تا چه درجه مرتب و منظم است و درثانی شاهد و نمونه‌ای از علائق انگلیسها به خانواده وحفظ شعائرآن‌آورده باشم . به‌نظر این ناتوان خانواده‌ها هستندکه تشکیل وطن می‌دهند و تا کسی خانواده‌پرست نباشد وطن‌پرست نخواهد بود و بهمین علت است کـه انگلیسها یکی از وطن‌پرست‌ترین ملل عالمند و راز موفقیت هـزار ساله آنها هم شاید همین معنی باشد . چقدر خوب بودکه ما ایرانیها هم‌که تمدن چندهزار ساله داریم دراین باره به انگلیسها تأسی می‌کردیم

نظریات فریزر درباره سیرت وشخصیت رضاقلی‌میرزا

شاهـزاده ارشد دارای جذابیت و حسن خلقی توأم با وقار و رفتـار نجیب‌زادگان بود وهمه نسبت باو احساس محبت واحترام می‌کردند . درواقع امکان نداشت که‌کسی نسبت باو که‌آنهمه رنج ومذلت کشیده بود احساس‌دلسوزی نکند . من یاد ندارم هیچ ایرانی با جاه ومقامی دیده باشم‌که مانند اودارای

آنهمه صفات خوب باشد و چیزی از عیوب متداول و مرسوم بین ایرانی‌ها بروز ندهد . در حقیقت احساساتش بقدری عادلانه و رفتارش بحدی صحیح و بی‌نقص بود که مسلماً همه درجه ومقام شامخی از تقوای اخلاقی برای او قائل بودند.

درد دل شاهزاده ارشد

فریزر مینویسد . یکی از روزهای اواخر ماه ژون ۱۸۳۶ من بعد از صرف صبحانه مطابق معمول سراغ شاهزادگان رفتم شاهزاده ارشد هنوز در تخت خوابش آرمیده بود . من تعجب خودم را ازاینکه او اوقات خودش را به بیکاری ورخوت‌میگذراند اظهارداشتم و گفتم شما می‌توانید اوقات بیکاری‌را به انجام امورمفیدی صرف کنید . شاهزاده جواب داد :

ـ من‌چه میتوانم بکنم ؟ من دراینجا هیچ‌کار ومنصبی ندارم . بعلاوه یك نگرانی دائمی‌آزارم میدهد ونشاط زندگی را بکلی از دست داده‌ام . ازرفتن به مجالس مهمانی وخارج هم چندان لذتی نمی‌برم ، پس‌چه بهترکه بیشتر در خواب باشم . چون در بیداری در فکر فرزندان ، زنها وبرادران وخواهران وخانواده پدرم میباشم که در بدبختی واسارت ترك کرده‌ام . خدا میداند چه برسر آنها آمده ؟ آیا زنده هستند ؟ آیا درقید واسارتند ؟ آیا ناموس‌زنهامان محفوظ مانده ؟ آیا غذا ولباس بآنها میدهند ؟ اینها افکاری است که مرا زجر میدهد وخوشی‌ونشاط زندگی‌را ازمن‌سلب نموده . شما میدانیدکه بارمسئولیت تنها بدوش من است . تیمور میرزای بی خیال و حتی والی‌هم فکری ندارند و امیدشان به من است .

من تصدیق کردم که او حق دارد اما گفتم از فکر و غصه زیاد نتیجه‌ای عایدنخواهد شد . شما وظائف‌خودتان‌را به بهترین‌وجهی‌انجام‌داده‌ووجدانتان راحت است و انشاءالله کارها بروفق مراد درست خواهد شد و درهرحال غصه خوردن برای گذشته وآینده نه مفید نیست بلکه مضراست شاهزاده‌جواب‌داد:

ـ تذکرات شماکاملا صحیح است امـا متأسفانـه همانطورکه لسان‌الغیب میفرماید :

چگونه شاد شود اندرون غمگینم بهاختیار که ازاختیاربیرون‌است

فکر دراختیار انسان نیست وامکان نداردکه آینده نامعلومی‌که در پیش دارم مرا نگران وناراحت نکند . شما میگوئید بروم به تماشای مجالس رقص و اپرا واین قبیل تفریحات که دولت انگلیس برایمان فراهم ساخته است. همه این کارهارا میکنم، اما آن دل وقلب شادی‌که ازآنها لذت ببرد کجاست؟ بعلاوه

این تفریحات‌هم چند روزی بیشتر دوام نخواهد داشت و باید برای همیشه آنهارا ترك كنیم . بعداً که دیگر تجدید آنها برایمان میسر نخواهد بود ، خاطر آنها آزارمان خواهد داد .

جواب‌دادم : شاهزاده خیلی‌دورمیروید ازاین قرارهیچکس‌نباید امروز را خوش باشد‌چراکه فردا معلوم نیست وممکن است بدبختی وذلت بیاید آیا امروز نباید ناهار خوبی‌خورد چراکه فردا ممکن است فراهم نباشد شاهزاده جواب داد :

ـ حق بجانب شماست اتفاقاً بخاطر من‌هم همین موضوع خطورکرد . البته نصیحت شمارا پیروی میکنم وهرچه خدا بخواهد، خواهد شد

عضویت شاهزادگان در انجمن فری مایسن‌ها

روز چهاردهم جولای کار مهمی باید انجام شود . گمان نمی کنم‌هیچکدام از تأسیسات و ابداعات اروپائی باندازه فری‌مایسونی حس کنجکاوی شرقیهارا تحریك کرده باشد بخصوص ایرانیهاراکه درمسائل روحی و مذهبی آزادانه‌تر وعاری از قیودات و تکلمات فکر می کنند. توصیفاتی که ازفری‌ماسونری‌اروپا بعد از گذشتن‌ازمنابع متعدد ومختلف به‌ایران رسیده‌چنان‌بزرگ واغراق‌آمیز و احیاناً نادرست میباشدکه ایرانیان تصور می کنندکه هرکس در این جمعیت داخل‌شود دارای‌کرامات ونیروی خارق طبیعت خواهد شد و من‌کمتر ایرانی دیدم که صوفی‌مسلك بوده ومایل به‌عضویت دراین انجمن نباشد. شاهزادگان‌هم جزو این عده بودند . دوست آنها میرزا ابراهیم شیرازی‌که خودش عضو بود تقاضا واقدام لازم را برای عضویت آنها بعمل‌آورده بود . و چهاردهم جولای روزی‌بودکه باید مراسم پذیرفته شدن‌آنها انجام شود ، شاهزادگان درهیجان بودند وشاهزاده ارشدکه طبیعة خجول و ازهرمناسبات خودمانی‌شدیداً واهمه داشت ، نگران ومردد بود . تصور می کنم بطورشوخی‌هم باوگفته بودندکه با تازه واردها اعمال ناشایست می کنند. ازاین‌جهت مراکنارکشیده وگفت«والله! صاحب فریزر اگربخواهند نسبت به من‌کار بی‌قاعده ویا بی‌ادبانه‌ای‌انجام‌دهند با مشت‌ها وخنجرمن سروکار خواهند داشت . » اما خوشبختانه پذیرش آنها به نحومطلوب وخوشی انجام‌گرفت ونیمه مست بمنزل‌مراجعت‌کردند .

روز حرکت ازلندن

سوم سپتامبر برای روز حرکت تعیین‌شده بود . صبح زود صبحانه‌صرف شد و کالسکه‌ها آماده حرکت شدند . صحنه تودیع و خداحافظی دیدنی بود . شاهزادگان در مدتی نزدیك به سه ماه ونیم در لندن با حسن‌خلق و مهربانی

و رفتار پسندیده محبت همه کارکنان مهمانخانه را که مخصوص پذیرائی مهمانان محترم وعالی‌مقام بود نسبت بـه خودشان جلب کرده بودند ، حتی همسایه‌ها هم که همه روزه ناظر ورود و خروج آنها با لباسهای مخصوص بودند به هیجان آمده بودند ویك جنب وجوش فوق‌العـاده‌ای دراطراف مهمانخانه ایجاد شده بود با وجودیکه صبح خیلی زود بود چندین نفر ازدوستان انگلیسی شاهزادگان برای تودیع مانده بودند ، جمعی درداخل مهمانخانه وعده‌ای درخیابان وپشت پنجره‌ها باتوجه وعلاقه خاصی ناظر حرکت ما بودند. گوئی معانقه ودست‌دادن تمام نمیشد خانمها بشدت میگریستند. شاهزادگان هم باوجودیکه مدتها بود با بی‌صبری انتظار چنین روزی را داشتند ، چون اوقات خوشی در مهمانخـانه گذرانده و علاوه عده زیـادی دوستان انگلیسی‌را برای همیشه ترك میکردند خیلی متأثر بودند اما چون هرچیزی پایانی دارد آخرین‌معانقه و دست دادن انجام یافت وما با اشکال از وسط جمعیتی که دورکالسکه‌هارا گرفته بودند گذشته وسوارشده به راه افتادیم .

○

جیمزفریزر درکتاب شرح اقامت سه شاهزاده در لندن خـلاصه وقایع جنگ شجاع‌السلطنه را با سیر هانری بتون لیندزی Sir Henry Bethun Lindsay که یك‌سال قبل ازآن برای دادن‌تشکیلات قشون محمدشاه‌مخصوصاً توپخانه از انگلستان آمده بود وتحصیل عزیمت شاهزادگان را ازخانه‌ولیخان که در لندن از آنها شنیده است چنین نقل میکند

پس از چند روز اقامت در قلعه سفید ، خانه ولیخان رئیس ایـل‌ممسنی شاهزاده رضاقلی میرزا برادرش تیمور میرزا را با پانصد نفر از سـوار های ولیخان به اطراف شیراز میفرستد که سعی در استخلاص پدرشان بکنند ولـی فرمانفرما درجواب فرزندانش مینویسد که‌دیگر کاری‌ساخته نیست و درآخرین نامه‌اش که در حقیقت وصیت او بوده به فرزندانش مینویسد: «شما فرزندان‌من یکی از این دوکار را باید پیش بگیرید یعنی بروید به نجف اشرف وکربلا و بقیه عمر رابحال انزواوعزلت درآنجا بگذرانید ویا متوسل به دولت‌انگلستان شده و از پادشاه انگلستان کومك واستعانت طلبید زیرا انگلیسها همیشه‌دوست من بوده‌اند و باقدرت وسخاوت‌هستند و مسلماً التجای به‌آنها بی‌ثمر نخواهد بـود» .

چند روز بعد از ورود شاهزادگان به منزل ولیخان نواب حاجیه مادر رضاقلی میرزا باتفاق شاهزاده سلیمان میرزا و یك نـوکر از اغتشاش شیراز

استفاده کرده فرار می‌کنند و به رضاقلی میرزا ملحق میشوند و از آنجاهمگی سمت بهبهان میروند این زن با کفایت ودرایت تمام سختیها و مرارتهای مسافرت را با استقامت و شجاعت مردانه‌ای تحمل میکنند از بهبهان تصمیم میگیرند که بطرف سرزمین طایفهٔ شعیب بروند. اماکار آسانی‌نبوده زیرا تمام راه ها درتصرف دشمنان‌و تعاقب‌کنندگان آنها بوده و ناچار میشوند ازجاده اصلی وآبادیها صرف‌نظرکرده و از بیراهه وراه پرت و صعب‌العبور کوهستانی خودشان را به طایفهٔ شعیب برسانند. در این راه صعب و طولانی بسیار مشقت می‌کشندزیرا غالباً مجبور بوده‌اندبا گرسنگی سر کرده واحیاناً باشکاری که‌صید میکرده‌اند سدجوع کنند. عاقبت پس‌از تحمل هزاران سختی ومرارت‌خودشان را به‌کنار رودخانه‌ئیدون‌که دراندیان به‌خلیج فارس میریزد و سرحد جنوب شرقی‌سرزمین طایفهٔ کعب (بنی کعب)میباشد میرسانند آب رودخانه‌خیلی‌زیادو پلی هم وجود نداشته و با وجود آنکه منتهای علاقه را به‌گذشتن از رودخانه داشته‌اندکه بین‌خودشان و تعاقب‌کنندگان مانع ورادعی ایجادکنند، معهذا در اثر بارندگی وسیل مقدری آب زیاد بوده‌که عبور غیر ممکن مینموده از یك نفر از اهالی آنجا جویای پل یا وسیله عبور دیگری میشوند جواب میدهد پلی وجود ندارد اما قدری بالاتر رودخانه پهن‌تر وکم عمق‌تراست. اما آنجا هم آب غرش‌کنان و خروشان‌و عبور از آن ممکن بود به قیمت جانشان‌تمام شود از طرفی‌ماندن این طرف‌رودخانه هم ملازمه باگرفتاری به دست‌دشمنان داشت . گرسنه و مانده عاقبت تصمیم میگیرندکه با وجود خطر دشمن درکنار رودخانه اطراق‌کنند راه‌نما را بالای تپه میفرستندکه قراولی‌کند و خودشان پیاده شده‌آماده خواب میشوند هنوز خواب به چشمشان نیامده ، که قراول شاهزاده را بیدارکرده می‌گوید از دور چند سوار را دیده‌که سرازیر شده بطرف آنها میایند شاهزاده برخاسته و می‌بینند عده‌ای سوار که مسلماً دشمن میباشند نزدیك میشوند . شاهزاده بقیه همراهان را بیدارکرده و فوراً اسبها را آماده حرکت می‌کنند اما شاهزادگان می‌بینند که راه پیش و پس آنها فنا و نیستی است ولی زنده به دست دشمن افتادن را از غرق درآب‌ناگوارتر یافته وپاهای‌مادرشان را به‌زیرشکم اسب‌بسته وچشمانش‌را هم‌برای‌جلوگیری‌از سرگیجه می‌بندند ودونفر دهنه‌اسب را گرفته بامید خداخودشان‌را به‌آب‌میزنند اسب‌آنها را میبرد اماچون اسبهای بسیار عالی وخوب داشته‌اند موفق میشوند مقداری‌پائین‌تراز رودخانه‌بیرون شده وتعاقب‌کنندگان‌درست موقعی‌به‌رودخانه می‌رسندکه شاهزادگان به‌ساحل‌نجات رسیده بودند. تعاقب‌کنندگان که برای دستگیری‌آنها حاضر نبوده‌اند جانشان را به‌خطر بیندازند مراجعت می‌کنند.

فراری‌ها اگرچه گرسنه و مانده و به‌هیچ چیز دسترسی نداشتند اما آنطرف رودخانه جانشان در امان بود شب را در نخلستانی می‌گذرانند و روز بعد خودشان را به چادرهای صحرانشین‌ها می‌رسانند . اگرچه آنجا هم وسایل آسایش آنطورکه باید فراهم نبود اما چون دغدغه ونگرانی گرفتاری به دست دشمن‌از بین رفته بود آسوده‌خاطر وشاد بودند .

درحقیقت سختی‌ها ومشقت ازآنجا پایان می‌یابد وبراحتی بسمت فلاحی مقرشیخ شعیب حرکت می‌کنند دربین راه یکی‌ازاقوام شیخ بنام میربا عده‌ای به‌استقبال‌آنها می‌آیند ودرفلاحی شیخ باکمال احترام ازآنها پذیرایی‌ومهمان نوازی می‌کند

شیخ به شاهزاده رضاقلی میرزا پیشنهاد می‌کندکه قوای خودش را در اختیار شاهزادگان گذارده و باکمك لرها و بختیاری‌ها به سمت شیراز هجوم بیاورند.

درمیان‌آنهاطوایف‌الوارو بختیاری‌هاازهمه قوی‌ترند و شیخ شعیب را هم بایدبآنهااضافه کرد. درقلمرواو به‌ندرت‌کاروانی می‌تواندبه‌سلامت عبور کند وبا وجودی‌که تابع‌حکومت فارس‌بوده ازفرمانفرما هم‌آنطورکه‌باید فرمانبرداری نمی‌کرد. پیشنهادات شیخ وسوسه‌کننده و دلفریب بود اما شاهزاده همانطور که پیشنهادات ولیخان را ردکرده بود به شیخ هم پاسخ منفی می‌دهد وپس از چند روز اقامت نزد او بوسیله قایق از شط‌العرب گذشته به بصره می‌روند از بصره تا نجف اشرف را ازکنار رود فرات قسمی ازآب و قسمی از خشکی طی می‌کنند .

نجف اشرف درکویر وسمت راست رودخانه فرات مسافتی دور ازساحل رودخانه واقع شده و قبر حضرت علی داماد حضرت محمد درآنجا است و اختصاصاً مورد احترام و توجه ایرانی‌هاکه شیعه هستند میباشد . در بین راه بصره و نجف اتفاق قابل‌ذکری روی نمی‌دهد،سوای اینکه در موقع عبور از سرزمین اعراب منتفی Montifies دسته‌ای از اعراب قصد غارت شاهزادگان را داشته ولی‌آنها را دفع می‌کنند .

پس از ورود به‌نجف اشرف مدتی درآنجا استراحت می‌کنند بعد چون اخبار ناگواری ازایران دائر به فوت پدرشان و سوء رفتار محمدشاه با سایر برادرها و کسانشان که درشیرازمانده‌بودند می‌رسد تصمیم می‌گیرند طبق‌وصیت پدرشان از انگلستان استمداد کنند و در ماه اکتبر ۱۸۳۵ میلادی به بغداد

می‌روند که با قونسول انگلیس راجع به نحوه و ترتیب کار مشورت کنند کلنل تایلر Colonel Taylor که عادتاً مهمان‌نواز و بامحبت است خیلی گرمتر از معمول از آنها پذیرائی می‌کند زیرا صرف‌نظر از اینکه مشاهدهٔ مذلت و بدبختی هر شاهزاده و بزرگی تحریك احساسات میکند ، خانم‌کلنل که درجوانی در شیراز بوده فوق‌العاده مورد محبت و التفات نواب حاجیه مادر رضاقلی‌میرزا بوده و کلنل و خانمش خود را مدیون محبت‌های فرمانفرما و همسرش می‌دانسته‌اند وازاین‌لحاظ با تمام قوا سعی می‌کنند به‌بهترین‌وجهی‌ازشاهزادگان پذیرائی کنند .

شاهزادگان سه ماه در بغداد می‌گذرانند تا اینکه فصل مساعد برای عبور ازکویر و رفتن به دمشق فرا میرسد اما چون عبور ازکویر با عده‌ای معدود خطرناك بوده تصمیم می‌گیرند با قافله حجاج که عازم مکه بوده‌اند همراه شوند .

(دنباله دارد)

انتقاد کتاب

فلسفهٔ عمومی یا مابعد الطبیعة
تالیف پل فولکیه
ترجمه دکتر یحیی مهدوی
تهران — دانشگاه تهران — ۱۳۴۶.

منوچهر بزرگمهر

دکتر یحیی مهدوی مسلماً بگردن فرهنگ کنونی ایران از بابت تعلیم و تعمیم فلسفه جدید حق بزرگی دارد و در حقیقت باید گفت نهضتی را که مرحوم فروغی با ترجمهٔ دکارت و نوشتن کتاب «سیرحکمت دراروپا» شروع کرد او ادامه داده وتقویت کرده‌است. مساعی او نه همین تدریس فلسفه و پرورش شاگردان با استعداد[۱] و مدرسان آینده است بلکه با ترجمهٔ آثار مهمی از قبیل «فلسفهٔ علمی» و «علم‌الاجتماع» و اخیراً همین کتاب موضوع بحث هم به امر تعلیم و تعلم فلسفه در دانشگاه تهران رونق بسزائی داده است و هم منابع اطلاع ازفلسفهٔ جدید را در زبان فارسی غنی‌تر ساخته است

ترجمه این کتاب مانند سائر ترجمه‌های او سلیس و دقیق و خالی از تعقیدات لفظی ومعنوی ازهرحیث قابل استفاده طالبان این علم است ولی البته نباید تصورکرد که فهم‌آن‌آسان و به یکبار خواندن میسر است. کانت فیلسوف مشهور آلمانی دربارهٔ شاهکار فلسفی خود «نقد عقل محض» گفته است که اگر یکبار آنرا خواندید ونفهمیدید دوباره بخوانید واگر بعد از دوبار خواندن باز هم چیزی دستگیرتان نشد بهتر است اصراری در مطالعهٔ فلسفه نکنید و دنبال‌کار دیگری‌بروید واین گفته دربارهٔ هراثرفلسفی‌خوب منجمله این‌کتاب صدق میکند زیرا فهم فلسفه علاوه بر سواد معمولی مستلزم داشتن معلومات علمی ومنطقی است.

فولکیه همان کسی‌است که رسالهٔ مشهوری راجع بەفلسفەاگزیستنسیالیزم نوشته و بفارسی هم آنرا ترجمه کرده‌اند این شخص بطوری‌که از مندرجات کتابش پیداست ازپیروان مکتب «نئوتومیزم» یعنی «مدرسیون جدید» است و طرح وتبویب آن را از روی‌کتاب مشهورکاردینال مرسیه اقتباس‌کرده است. مرجع مکتب مدرسی جدید بالمآل همان فلسفهٔ ارسطوست با تعدیلات و تصرفاتی‌که متکلم مشهور مسیحی طومای قدیس[۲] در آن بعمل آورده و مذهب فلسفی رسمی کلیسای کاتولیك محسوب میشود.

۱ـ از جمله آنها میتوان دکتر داودی مترجم کتاب «شناسائی و هستی» اثر مینار فرانسوی و دکتر خوانساری نویسندهٔ کتاب «منطق صوری» را نام برد.
۲ـ Thomas Aquinas

دکتر داودی در مقدمهٔ کـه به کتاب « شناسائی و هستی » نوشته می‌گوید :

« کتاب‌هائی‌را که بقصد تعلیم فلسفه تألیف‌می‌کنند می‌توان بسه‌نوع‌متمایز تقسیم‌کرد» وسپس بشرح این سه قسم می‌پردازد که خلاصهٔ آن اینست. قسم‌اول کتابهائی است که مؤلف ملتزم به اثبات فلسفهٔ خاصی نیست و بیطرفی خودرا حفظ میکند - قسم دوم آنها است که «مؤلف طریقت خود را از بدایت امر آشکارا معلوم میدارد و آراء مخالف و موافق را انتقاد میکند و رأی مطلوب خویش را بکرسیّ مینشاند » . قسم سوم کتابهائی است که در آن مؤلف نظری مخصوص در فلسفه دارد و ملتزم به مشرب خاصی است اما این تمایل را علناً اظهار نمیکند ولی سعی مینماید که افکار خوانندگان را در جهتی موافق با جهت مطلوب راهنمائی کند.

ازمیان این‌سه قسم بنده فقط روش قسم سوم را نمی‌پسندم و کتاب‌فولکیه را باید جزو این دسته سوم دانست .

با این‌حال بنده را عقیده براین است که در تحصیل فلسفه لازم نیست طلبهٔ آن از ابتدا مذهب یامکتب مخصوصی را در نظر داشته باشد زیرا مباحث فلسفی باهمهٔ اختلاف آراء وعقاید فیلسوفان در اصل یکی است وهر کتابی را بخوانید بالاخره باهمان موضوعات کلی مثل وحدت و کثرت دوام و تغییر و شباهت واختلاف هو هویت وغیریت تقدم وتأخر توالی و معیت ضرورت وامکان علم حضوری و حصولی وغیره سروکار خواهید داشت و آنچه مآلاً دراختیار طریقه و مشرب خاصی راهنمـای پژوهش کننده خواهد بود تمـایل طبعی و ساختمان ذهنی خاص او است زیرا از وقتی که تاریخ فلسفه مدون شده جدال حکما برسر این مباحث اصلی و اساسی جریان داشته و هنوز هم ادامه دارد . اصحاب مذهب تجربه از زمان اپیکورس الی یومنا هذا اصرار داشته‌اند انسان مدخلی برای تماس با عالم خارج غیر ازحواس خود ندارد و مخرجی هم جز همان تجربه حسی برای حصول علم باین عالم در دسترس او نیست و بالعکس افلاطون و افلاطونیان تا باین زمان گفته‌اند ومیگویند که عقل جز ازراه‌حس هم میتواند علم حاصل کند . درقدیم هم ارسطوئی بود که میخواسته میان این دو رأی را تلفیق دهد و لذا با اینکه تصریح نموده که «چیزی در عقل نیست مگر آنکه قبلا درحس بوده باشد» به ضروریات واولیات عقلی هم قائل بوده است. در دورهٔ جدید نیز کانتی پیدا شده که خواسته میان آراء تجربیان انگلیسی مانند لاك و بارکلی وهیوم و اصالت عقلیان قارهٔ اروپا مثل دکارت ولایب‌نیتز جهت جامعی پیداکند . لیکن با تمام این مساعی هنوز اختلاف باقی است واز

یکطرف مکتب ایده آلیست امروزه بشکل پدیدار شناسی[1] تحدید حیات نموده و از سوی دیگر مکتب تجربه بصورت فلسفهٔ تحلیل منطقی و اصالت وضع منطقی تجلی کرده است. اختلاف عمدهٔ میان اصحاب عقل و تجربه در واقع اینست که بقول دستهٔ اول عقل انسان باصطلاح یك «حیثیت وجودی» دارد و آنرا جوهری میدانند که تصورات بقول خودشان در آن «حال» است درصورتیکه بنا به رأی اصحاب تجربه عقل همان عمل مغز انسان است وامری غیرمادی ومجردودارای حیثیت وجودی مستقل از بدن نیست تا گفته شود چنین وچنان است درست مثل یك ماشین الکترونیکی که تا ازخارج به آن «خوراك» داده نشود آلت معطله‌ای بیش نیست ولی هرگاه «مواد ومصالح» لازم به آن تغذیه گردد روی آنها برحسب ساختمان مخصوص خود عمل خواهد کرد. اما اگر بخواهیم این «جریان عمل» را شیئیت وحیثیت وجودی مستقلی برایش قائل شویم وبگوئیم «عمل ماشین» بالکل غیر ازخود ماشین است البته دعوی بی‌وجهی کرده‌ایم شك و تعلیق حکم از خصائص روش فلسفی است ودر واقع جز نقد وتحلیل مفاهیم کلی چیزی نیست واگر بخواهد داخل در بحث «وجودی» شود وسعی نماید که وجود یاعدم امور واقع را ثابت کند ازقلمرو خاص خود خارج شده و تجاوز به حریم علم کرده است.

اگر درست دقت بعمل آید کلیه مباحث «فلسفه اولی یا مابعدالطبیعة» که در بالا شمردیم بقول هیوم موکول به «نسب مفاهیم» میشود نه «امور واقع» وحتی کانت هم وقتی که خواست درفلسفه اولی کتاب بنویسد اول مدخل ومقدمهٔ آنرا (Propaedeutic) که همان «نقد عقل محض» یعنی نقد «اولیات عقلی» باشد نوشت وهنگامی که میخواست وارد متن شود متوجه گردید که دیگر متنی وجود ندارد وتحلیلات و انتقادات او درمقدمه ویرا از نوشتن متن مستغنی ساخته و ذی‌المقدمه درمقدمه مستهلك گردیده است.

تابحال بزبان فارسی متنی که بتوان بعنوان مدخل و مقدمهٔ فلسفه جدید بشاگردان فلسفه تدریس نمود وجود نداشت واین کمبود را آقای دکترمهدوی با ترجمهٔ کتاب فولکیه جبران کرده‌اند وچنانکه گفتیم اختلاف مشربی که بنده شخصاً با مؤلف این کتاب وامثال او دارم مانع ازاین نیست که تأیید نمایم که مطالعهٔ آن برای فهم مبانی فلسفهٔ جدید برای دانشجویان و غیر دانشجویان فارسی زبان از واجبات است. متن کتاب عبارت است ازیك مقدمه ویك بخش تمهیدی درباب بحث انتقاد ومذهب شك ونسبیت درقدیم و جدید و دوباب که باب اول درباره قدر و اعتبار عقل است هم ازنظرمذهب اصالت عقل وهم ازنظر

۱– Phenomenology

مذهب تحربه که مؤلف درفصل سوم مذهب مختار خودرا که مذهب «اصالت عقل وتجربه» باشد بیان میدارد. باب دوم راجع به‌تعلق شناسائی به موجودخارجی ووحود عالم خارج است . در این باب فصلی به شرح مذهب اصالت واقع و فصلی به بیان مذهب اصالت معنی تخصیص داده است. بالاخره باب سوم درباب حقیقت وحطا ومناط وملاك حقیقت است .

درآحرکتاب علاوه برفهرست اشخاص فهرست نسبتاً حامعی از لغات و اصطلاحات معادل آنها بفارسی داده شده که مترحم گردآورده وبا همان دقت واحتیاط قریب به وسواس خودکلیه معانی آنها را اعم ازآنچه رایج ومتداول ویا بوضع و اختیار خود ایشان بوده داده است . این لعت نـامه بعقیده بنده بهترین‌فهرستی‌است که‌تابحال ازاصطلاحات فلسفی‌حدید بزبان فارسی‌تنظیم‌شده وازآنچه درآخر کتاب «سیرحکمت» آمده جامعتروصحیح‌تر است. مقدمهٔ کتاب بنظر من بهترین قسمت آن است و مؤلف درباب لفط مابعدالطبیعة و تعریف و موضوع ومسائل وحقانیت و روشهای‌آن بسیارخوب بحث کرده ومترحم هم کما هوحقه ازعهده برگرداندن‌آن بفارسی برآمده است مخصوصاً بخشی که درباب پدیدار شناسی و بقول آقای دکتر فردید فلسفهٔ قیام ظهوری[۱] است بعقیدهٔ من بهترین مفتاح و راهنمای مبتدیان به فهم مبانی صعب‌التناول این مکتب حدید فلسفی است . توصیحی که مؤلف کتاب درفصل راحع به « مذهب شك » در باب نطریهٔ سبیت انیشتین داده است یکی ازبهترین توصیحاتی است‌که تاکنون‌بنده دیده‌ام .

ترحمه کتاب بقدری و پخته واصطلاحات حدید (باهمکاری آقای دکتر فردید)[۲] باندازهٔ خوب بقالب مصطلاحات حکمت قدیم درآمده است‌که بزحمت می‌توان تشخیص دادکه از زبان خارحی ترحمه شده فقط کسانی‌که خود دست اندرکاراند و مشکلات عطیم اصطلاحات فلسفی و علمی را در عمل و تحربه دریافته‌اندقدروارزش‌یك‌چنین‌ترحمه‌هائی را درست خواهند دانست. با اینحال این اعتراف بارهم مانع ازآن نیست‌که درمورد اختیار پارهٔ اصطلاحات‌موافقت تام نداشته باشم .

چیزی‌که بیشترمایه خوشوقتی بنده گردیده اینست‌که می‌بینم‌اصطلاحات فلسفی رفته‌وفته براثر مساعی دکتر مهدوی دارد بقول عوام جا میافتد وفرنگی مآبی‌های خنك و ترجمه‌های تحت‌اللفظی بارد بی معنی کم کم ازمیان می‌رود به

۱ــ Existentialism

۲ــ دکتر احمد فردید استاد دانشگاه تهران ومدرس پدیدار شناسی و فلسفهٔ قیام ظهوری است .

نحویکه اکنون طلاب واصحاب حکمت قدیم (که بنده نسبت به ذوق و استعداد فلسفی بعضی از آنها نهایت احترام وخضوع رادارم) چه آنها که بز بانهای خارجی آشنائی دارند وچه آنها که جز بترجمه‌های عربی دسترسی ندارند می‌توانند این اصطلاحات را بفهمند ومطالب کتاب را با دریافت صحیح آن مورد نقد و تحلیل برحسب اصول مبانی خود قراردهند .

نکتهٔ که تذکر آنرا دراین باره لازم میدانم اینست که بموجب سنت کهنی که درترجمه اصطلاحات فلسفی درایران و ممالك اسلامی از قدیم بوده تبعیت تام از نحوهٔ استعمال کلمات خارجی و برگرداندن آنها عیناً به زبان فارسی ضرورت ندارد. بخصوص درمواردیکه کلمهٔ اصلی از مشترکات لفظی باشد مثل کلمه «ایده» یونانی که دربیان فلسفهٔ افلاطون به‌لفظ «مثل» ترجمه شده درغیر آن به لفظ «مفهوم» تعبیر گردیده در روانشناسی ومنطق‌لفظ «تصور» را بجای آن اختیار کرده‌اند . دراین کتاب هم آقای دکتر مهدوی همین شیوهٔ پسندیده را پیروی کرده‌اند و نتیجه رضایت بخش است . حاصل ترجمه‌های نامطلوب همین‌است که امروزه مثلاً باید بگوئیم «دانشجوی‌دانشپایه یکم دانشکدهٔادبیات دانشگاه تهران»

باتمام این احوال ازآنجاکه درترجمهٔ از زبان خارجی شخص مترجم هرقدرهم باسواد وآشنا بموضوع مصطلحات فن باشد خواه ناخواه تحت‌تأثیر نحوهٔ بیان و روح زبان اصلی قرار میگیرد درپارهٔ موارد بعضی تعبیرات‌خاص زبان فرانسه من غیراراده داخل شده وگاهی ترجمه را ازفصاحت تام انداخته است. یك نحوهٔ تعبیر که مخصوصاً بواسطهٔ کثرت تکرر ناچارم تذکر دهم به عنوان مثال می‌آورم بار تأکید می‌کنم که مثل قطرهٔ مقابل دریا از یکدستی و سلاست کل‌کتاب بهیچوجه نکاسته است

۱– (ص ۶۴ س ۱۵) «بوسیلهٔ شهود عقلانی است که من یقین دارم که دو چیز مساوی باچیز سوم خود مساوی هستند» .

۲– (ص۷۲ س۲) نسبیت صفت چیزی است که نسبی واضافی باشد و نسبی حکمیست که نه بطور مطلق بلکه بالنسبه بامر دیگری است که صادق می‌باشد».

۳– «اما تصور نسبت یا اضافه ازمقایسهٔ یك چیزی دیگر است که برای ما حاصل می‌شود (ص ۱۲۸ س۱۲).

۴– اما قضایای علمی ما از مدرکات حصولی‌است که فراهم‌آمده (حاشیه ص۱۳۷) این‌نحوه عبارت فرانسوی است و بگوش فارسی زبان با ذوق غریب می‌نماید .

درةالتاج محاسن این ترجمه همانا روح خضوع و فروتنی علمی مترجم

است که بعقیدهٔ بنده باید سرمشق مترجمان و نویسندگان جوان واقع‌شود. این شکسته نفسی واظهار ادب وانسانیت ازخصائص بزرگان اهل علم و ادب بوده وهست و نشانه‌ای است که بدان می‌توان علمای واقعی را ازمدعیان متکلف باز شناخت.

●●

احمد اقتداری

قصه‌های کوچه دلبخواه

محموعهٔ هشت قصه پیوسته - اسلام کاظمیه — نشریهٔ شماره۱ سازمان انتشارات رز - تهران - ۱۳۴۷

قصه‌های کوچه‌دلبخواه مجموعهٔ هشت قصه پیوسته است که در یکصد وچهل صفحه باکاغذ خوب و پشت جلد و چاپ مرغوب اخیراً در تهران انتشار یافته است.

کوچهٔ دلبخواه نام یکی از کوچه‌های خیابان‌امیریه‌تهران است‌ونویسندهٔ خوش‌قریحهٔ کتاب در اولین قصه جغرافیای کوچهٔ دلبخواه را بصورتی دلپسند نوشته است، غیر از جغرافیای کوچه که هجده صفحه نخستین کتاب را در بر می‌گیرد و بمنزلهٔ سرآغاز ومقدمهٔ کتاب با توصیف بسیارشیرینی از نوع زندگی و کوچه‌بندی وآداب و رسوم ساکنان کوچه در سی سال پیش و گفت وشنودها و بود و نبودهای آنها است، هفت قصه دیگر با نام‌های حریت نسوان، جشن عروسی، همزاد غول، نخستین روز درس، شب‌آخر، وظیفه‌شناس، مادرفخری، مجموعهٔ کتاب را تشکیل می‌دهد.

کتاب اول وآخر و مقدمه و پیش گفتار ندارد، جغرافیای کوچه خود قصه دلکشی است وخواننده ازهمان آغاز در زندگی مردم کوچهٔ دلبخواه وارد می‌شود و در گفتگوهای آنها شرکت می‌کند و به راز قدرت زورمندان و رمز نکبت تیره‌بختان کوچه آشنا می‌شود.

در جغرافیای کوچه نوع زندگی و نام ونشان وکسب وکار وخصوصیات اخلاقی و غم وشادی آدم‌های هفت داستان دیگر با همهٔ جزئیات و ریزه‌کاری‌ها نشان داده شده است و خوانندهٔ کم‌حوصله ابتدا خیال می‌کند اینهمه گفتگو و سخن‌درازی برای چیست ولی بعدکه هفت قصهٔ دیگر را یکی پس از دیگری می‌خواند درمی‌یابد که معرفی‌نامهٔ همهٔ آدم‌های هر هفت قصه درجغرافیای کوچه آمده‌است.

قصه‌ها بهم پیوسته است و اگرچه هر هشت قصه نمایشگر زندگی مردم کوچهٔ دلبخواه در سال‌های مقارن و پیش و پس شهریور ۱۳۲۰ است ولی بنظر من این کتاب بهترین توصیف از اثرات روحی و صورتهای ذهنی کودکی

هفت‌هشت ساله است که سایهٔ حمایت پدر را از دست داده و با مادری سخت‌کوش ومهربان درخانه‌ئی از این کوچه زندگی می کند . همهٔ رویدادهای کوچه با زندگی نا آرام ایـن کودك پیوندی آشکار پیدا می کند. رویدادهـای کوچه با رویدادهای شهر وکشور پیوند دارند . ازآن زمان که درکوچهٔ دلبخواه «زیر سایهٔ زبان گنجشك‌ها که انار هیرم و دغال بقال کوچه بـود » بازی می کند و « روبروی خانهٔ مش یعقوب که کاسب‌بود وآبرودار و پرتخم و ترکه» هواخوری می‌نماید تاآنزمان که «برای اولین‌بار دید که مادرش کلاه بسرگذاشته ، کلاهی که لبه‌اش از همه پهن‌تر بود و لبه‌اش را پائین کشیده بود تا نصف گوشش زیر کلاه رفته بود و اطـراف لبهٔ کلاهش را تا شانه‌اش حوابانده بود و می‌خواست بقیه موها وصورت وگردنش را بآن بپوشاند» تا آنزمان کـه یواشکی گفتگوی رقیه‌خانم بند اندازرا با خاله‌بزرگش درخصوص عروسی دختر زن مشدی گوش کرد و شنید که رقیه‌خانم بندانداز بخاله بزرگش می گفت: «ای خانم،زن‌مشدی از دوماه پیش تا حالا هرچه داشته توی شکم رمال و جـادوگر کرده ، طرفش هم کـه بیکار نیست ، متصل با دعا می گیرد ، با باطل‌السحر ، فـردا باید برم عروسو بزك کنم ، به خـداوندی خدا دستم میره دلم نمیره ، می‌تـرسم اینهمه جادو و جنبل آخرش پاپیچ مـن بیچاره بشه » تا وقتی کـه خبر مرگ مدیر مدرسهٔ دائی و پسرخاله‌اش که او را « مـدیر تفرشی » می‌نامد از زبان دائیش می‌شنود و چگونگی سکتهٔ اورا پس از شرکت در یك تشریفات رسمی ، بالباس مشکی وکراوات دائیش می‌شنود تا موقعی که به مدرسه می‌رود و نخستین روز درس کلاس دوم آغاز می‌شود ودرمدرسهٔ زیر بارارچه می‌خواند « به‌به حه روز خوشی است امروز، که با هم به کلاس دوم آمده‌ایم» و با هفتاد نفر در یك کلاس می‌نشینند ووقتی «معلم پیری» می گفت : « همه گوش کنید ، اینجا مدرسه است خونهٔ خاله نیست . بازی و ولگردی توی کـوچه‌ها تمام شد . مردم آزاری و سنگ‌زدن به سگ‌ها و شیشهٔ مردم شکستن هم تموم شد ، از امـروز باید فقط درس بخونین . پنبهٔ باریگوشی و شیطنت از گوش‌ها بیرون . شبها باید آنقدر مشق بنویسین که چشمتون از حدقه در بیاد . زنگ تفریح باید سرتون توکتاب باشه. مـن ریشم تو سربسر گذاشتن با توله سگ‌های مـردم سفید شده ــ شما حرومزاده‌ها را خوب می‌شناسم ، بد بجنبین کتکه ، هرکس به هوای دست‌بآب بیرون رفت و زود برنگشت زیر کتك لهش می‌کنم . حقه‌بازی موقوف ،هرکس دست‌بآب کوچك داشت این انگشتشو بلندکنه » تاآنزمان که شب سوم شهریور ۱۳۲۰ بود و«آسمان آن‌زمان ، صاف بود وکبود و پاك وگوهرنشان وگشاده دست و شفاف ، اما سقف کوتاه و افق باز، لذتی داشت شب‌های تابستان‌پشت‌بام

خوابیدن و ستاره‌ها را شمردن و به‌چشمك‌زدنشان خیره‌شدن» تا آن‌شب که «شب آخر» بود و روی پشت‌بام‌کاهگلی خانه‌شان خوابیده بود و بحرف بزرگترها که از جنگ صحبت می‌کردند می‌اندیشید و فردای آنشب « فردا صبح که نظم آرام خانه بر هم خورد » و خاله‌بزرگه درصدد خرید و انبارکردن آذوقه برآمد و طیاره‌ها کاغذ ریخته بودند و دائی از بزن‌بزن طیاره ونقش آنها سخن می‌گفت و « همهٔ مردم توی کوچه بودند» و «لات‌های محل برگشتند و اکبر پاپتی یك تکه‌آهن دردست داشت » و دائی می‌گفت که دولت امروز دیگر دولت دیروز نیست ومادرش رادالمعاد را بازکرد و همه را بنمازخواند و رقیه‌خانم بنداندازکه در جلوی در خانه‌ها می‌ایستاد وخبر می‌داد و خبر می‌گرفت گفت « سرهنگ عبدالله‌خان یك‌کامیون آورد زیر بارارچه ، هرچی اثاث بدردبخور داشتند بارکرد زن وبچه‌اش را برداشت و رفت ،اما لباس شخصی پوشیده‌بود، حتماً فرارکرد ، خانمش گفت میریم اصفهان » و « بی‌آنهمه جمعیت کوچه یك لباس نظامی یا آژانی بچشم نمی‌خورد » و « یك نظامی که کوله‌باری روی‌دوش داشت و بی‌آنکه کسی چیزی ازش بپرسد می‌دوید ومی‌خندید و فریادزنان خطاب بهمهٔ عابرین می‌گفت : نصبه‌های دل شب فرمونده‌ها جا خالی‌کردن ، ما هم صب‌که شد چپو کردیم و زدیم به چاك ، روسیا فردا وارد می‌شن .» تا فردای آنروزکه اکبرآجان ، آژان قداره‌بند زورگوی محله را درجلوی حمام‌محله گوش تاگوش سر بریده بودند وعباسعلی جامه‌دار حمام می‌گفت « هیچی اکهٔ سحر که تون‌توب میاد تون بتابه ، می‌بینه یکنفر درازبدراز پشت در افتاده اما سرش یه‌طرف ، تنش یه‌طرف ، چـراغ‌بادی میاره ، نیگا می‌کنه می‌بینه اکبر آجانه ،گوش‌تاگوش سرشو بریده‌ن ، شلوارشو با کارد جر داده‌ن ...»

وچند ماه بعد ، که قصه «مادر فخری» زن عباس‌آقا رانندهٔ کامیون‌های متفقین راگوش می‌کند وخود از زبان عباس‌آقا که زنش و دخترش را سر بریده بود می‌شنود که می‌گفت : «آی مردم ،آی مردم، ایهاالناس، بی‌ناموسا همه‌تون بی‌ناموسین . اگه منو نکشین، بیائین جلو ، منو قیمه‌قیمه‌کنین ،آی نامسلمونا ، آخه من‌مسلمونم۔ من ناموس سرم میشه ـ یه مایه ما صینهٔ بیابونا۔ توی گردنه‌ها ... خـودم پاره‌کردم تا نون زن و بچمو دربیارم ـ بی‌ناموسا ـ شوما اینجا بودین ـ می‌دیدین و جلوشو نگرفتین ، بیست روز تو بیابون بودم ـ امشب‌نصب شب با یه خروار سوغاتی برگشتم ـ گفتم میرم پیش زن وبچم ـ حالا که اومدم می‌بینم بچه‌هام مثل دو طفلان مسلم ـ غریب گـوشه‌اطاق خـوابیدن ـ ننه‌شون کجاست ـ خودشون نمیدونن ـ ننه‌شون جنده شده ـ دوساعت نشستم ـ سه بعد از

نصب شب شد - ننه‌شون از در اومد تو - شکل شهرنوئیا - حیا از چشمش رفته - از غروب تو بغل امریکائیا و روسا بوده - آی بی‌ناموسا - شما می‌دونستین و جلوشو نگرفتین - شوما ناموس سرتون نمیشه - من غیرتم قبول نمی کنه - گفتم سرفراز بالای دار میرم - انداختمش - گوش تا گوش سرشو بریدم گذاشتم رو سینش - دخترش آخر مثل خودش خنده میشه - دخترشم کشتم - آی بی‌ناموسا - حالا بیائین منو بکشین - منو قیمه‌قیمه کنین - منو دار برنین - خیالم راحته - بالاخره یه‌لوطی پیدا میشه پسرمو ررگ کنه.»

ازاین گفت‌وشنودها ودیدن‌ها و شنیدن‌ها خاطراتی پر از رنج وملال بر ذهن کنجکاو کودکی از مردم کوچهٔ دلبخواه نقش بسته است که چون بصورت کتاب قصه‌های کوچهٔ دلبخواه بقلم همان کودك که امروز اسلام کاظمیه‌اش می‌شناسیم نوشته شده نشان‌دهندهٔ زشتی‌ها وظلم‌ها و از بن نقش بر آب بودن همهٔ نظام‌های کوچه دلبخواه است .

براستی کوچه دلبخواه گوشه‌ئی از شهر و دیار و مرز وبوم اوست - آنهمه فرسودگی و تباهی و بی‌اعتدالی کـه در زندگی روزمره و دراحساس مردم و خلقیات آنها ونظام‌های مدرسه و ادارهٔ یکی ازکوچه‌های پایتخت وجود داشته است عبرت‌انگیز است ! اما برورگار جوانی ومیان سنی «اسلام» آن زشتی‌ها ازبین رفته است یا جای خود را برشتی‌های دیگری داده است ؟

من از مطالعهٔ این کتاب دریافتم که تمدن وآزادی و سواد و جهش‌وترقی و روشنفکری و وطن‌پرستی و امثال این آرزوهای دراز با جبر و عنف برای مردم قابل درك و لمس و جذب نیست - بنیان‌های بیداد و خلاف اصل و طبع و عقل درگیرودار حوادث زمان سخت بی‌پا و ناپایدار است - تربیت وتمدن وآزادگی وپیشرفت احتیاج بی گفتگو بزمان وقابلیت و رشد تدریجی علمی و تجربی‌دارد. باید بگویم که با خواندن این هشت قصه دلکش بازهم یقین کردم که از پس سی سال گذشت زمان با ازدست‌دادن روشنی‌ها و زیبائی‌های زندگی سنتی دیرین دیرپای خودمان ازقبیل رعایت مردمی‌وشرف وخداترسی وانسان دوستی و رعایت احوال همسایه و هموطن و سادگی وقناعت و مهر وکین‌های بجا و سائر شیوه‌های زندگی قوم ایرانی - نایافته دم دو گوش گم کرده شده‌ایم و افسوس و هزار افسوس .

کتاب قصه‌های کوچه دلبخواه بسیار شیرین و ساده و روان نوشته شده است. پر است ازضرب‌المثل و گفتگوهای عامیانه ونکته‌ها وطنزها ومتلك‌های شیرین و دلپذیر سخن فارسی - نثر کتاب در همه جا یکدست نیست - نه همه‌جا عامیانه است و نه همه جا ادیبانه - اما با همه تفاوت هموار است .

عبدالله

فردوسی و شعر او
نگارش مجتبی مینوی استاد دانشگاه . سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملی ۵۶ تهران ، ۱۳۴۶ قطع وزیری ــ ۲۴۶ ص .

انجمن آثار ملی از علامهٔ مینوی مستغناالله بطول بقائه ـ وجیزه‌ای به نام فردوسی وشعر او منتشر کرده که چون دیگر آثار نویسندهٔ ارجمندش حاوی تحقیقاتی بدیع ومطالبی ناگفته و توجیهاتی تازه است ، در کسوتی بس دلپذیر آنچنانکه ازخامهٔ چنو استادی بزرگوار و پرمایه و سخن‌سنج می‌برازد .

کتاب ۲۴۶صفحه دارد واز این مقدار ۱۵۰صفحه (=۱۱فصل) دربارهٔ فردوسی وشعر اوست و بقیه نخبه‌ای است از شاهنامه

درآن یازده فصل ، قبل از مقدمه‌کوتاهی با این عناوین آشنا می‌شویم . داستان‌های ایرانیان، مقام زبان و ادبیات درملیت ، شوروحوش قومی،فردوسی طوسی ، شاهنامه به نثر فارسی ، فردوسی‌آفریننده ، سخن‌سرائی‌فردوسی، کم‌و بیش نسبت به اصل ، اشعار مورد شك و مردود ، یوسف و زلیخا ، داستان‌های ایران قبل ازشاهنامه ، و در آن بخش دیگر ازقسمت اساطیری شاهنامه بیست عنوان برگزیده ودرذیل‌هریك به‌اندك و بسیاراشعاری نقل‌کرده که‌خود نمونه‌ای است ازذوق سلیقه ایشان درانتخاب اشعار

در فصل نخست ، خلاصه‌ای از ابتدا تا انتهای شاهنامه را به‌دست‌می‌دهد و دراین فصل‌که خود بیش از ۱۳ صفحه نیست آنچنان مطالب هنرمندانه به‌هم پیوسته آمده و وقایع و حوادث از پس‌هم قرار گرفته که‌آنهمه ایجاز هیچگونه خللی در سلسلهٔ داستان ایجاد نکرده واگرکسی خواهد ازآغاز تا انجام آن کتاب پنجاه شصت هزار بیتی‌خلاصه‌ای درپیش چشم داشته باشد هیچ‌چیز نیکوتر از آن چند صفحه نخواهد یافت .

نتیجه‌ای کـه استاد از این خلاصه می‌گیرد اجمالا چنین است کـه . در داستان حماسی ایران که‌فردوسی به نظم‌آورده است اثری ازپادشاهان‌هخامنشی نیست . بعضی از متأخرین درصدد برآمده‌اندکه برخی از حوادث مذکور در شاهنامه و مربوط به پیشدادیان وکیان را بروقایع تاریخی و یا افسانه‌ها و داستان‌های مربوط به دورهٔ هخامنشیان منطبق‌کنند . ولیکن جمشید وفریدون وکاووس وامثال ایشان از اشخاص اساطیری آریائی ومشترك بین ایران و هند هستند . آنچه مسلم است اینکه دارای سوم کـه مغلوب اسکندر مقدونی گردید قابل منطبق‌کردن بر دارای داراب‌که ازاسکندرشکست خورد هست .

بعد از اسکندر وفتوحات او باید تاریخ اشکانیان باشد ونیست . ولی از

اشکانیان شرح مشبعی درضمن تاریخ کیان وحتی پیشدادیان هست . خاندان قارن پهلو نسب خویش را به قارن پسر کاوهٔ آهنگر رسانده‌اند و از گیو و گودرز و بیژن ومیلاد و گرگین (که شاهان و پهلوانان اشکانی بودند) قصه‌هائی درضمن تاریخ کیان گنجانیده شده و با داستان‌های مربوط به طوس و نودر اوستائی و داستان‌های خاندان گرشاسپ و زال آمیخته گشته است .

در بخش دوم درمورد ارزیابی شاهنامه می‌گوید شاهنامه فردوسی از برای مردم ایران ازسه لحاظ مهم است اول اینکه یکی از آثار هنری ادبی بسیار بزرگ است و ازطبع و قریحهٔ یکی از شعرای بزرگ قوم ایرانی زاده است دوم اینکه تاریخ داستانی نیاکان ملت ایران را شامل است ودرحکم نسب نامهٔ این قوم است . سوم اینکه زبان آن فارسی است وفارسی محکمترین زنجیر علقه وارتباط طوایفی است که درخاک ایران ساکنند . وضمن بحثی مفصل وجامع و ذکر شواهد و امثله سودمند ، چنین نتیجه می گیرد که اگر کسی نبود که داستان‌های ایرانی را از قبیل داستان‌های خسرو شیرین و سهراب و رستم و فرنگیس وسیاوش و رستم و اسفندیار وطوس و گیو وگودرز وشاپور و اردشیر را در مقابل داستان‌هائی که از توراة و انجیل اقتباس شده بود چون داستان‌های اسرائیلی ویا داستان‌های عربی علم کند مسلماً چیزی از آنها درخاطرهٔ این قوم مگر آنچه ازکتب عربی رسیده باشد باقی نمی‌ماند . ولی آنچه دراین مبحث جالب توجه است ارزیابی صحیح وعادلانه‌ای است که ازخدمت فردوسی شده که نباید مبالغه کرد و فردوسی را دراین خدمت یگانه شمرد. کوشش دیگران را ازعهد ابن‌مقفع تا رودکی ودقیقی نادیده انگاشت و این استدلال‌را بدین نتیجه ختم می کند که مرادم از مبالغه اینست که گاهی می گویند فردوسی بانی استقلال ایران بوده‌وزمانی گفته‌شده‌است که برانداززندهٔ یوغ استیلای عرب از گردن ایرانیان وضامن استقلال مملکت وزبان فارسی بوده است

استاد در فصل سوم این بحث را به اوج کمال می‌رساند و به کسانی که شاهنامه را ازعوامل قیام‌های ملی می‌دانند چنین پاسخ می‌دهد که شاهنامه بعداز عهد ابومسلم و بهافرید وامثال ایشان آمده است وحتی بعد از منتشر شدن شاهنامه از این نهضت‌ها دیگراثری نمی بینیم وآل بویه وسلاجقه که برخلفای عباسی تحکم می‌نمودند تحت تأثیرشاهنامه نبودند . برافتادن خلافت عباسی درسال ۶۵۶هم به امر دیگری مرتبط است و اگردرمیان لشکر هولاکو عده‌ای ایرانی وجود داشته‌اند آن عده از لحاظ شیعی بودن با آل‌عباس دشمنی داشتند اما در همان زمان سعدی بروفات مستعصم واستیلای یأجوج ومأجوج مغول و بریده‌شدن جسر بغداد به دست تتر نوحه وندبه می کرد.

ظهور فردوسی مصادف است با استیلای ترکان وشاهنامه می‌باید مردم را علیه ترکان به‌عصیان واداشته باشد .

نشر عقاید استاد درعصری که « ژرفاشیب » با همهٔ تنافر حروف‌وغرابت استعمال وکراهت سمع جای واژه‌های دلپذیر و مأنوس را می‌گیرند وکلمات دپارتمان وفولکلر تایم و ترم و استراتژی و نمیدانم چه‌های دیگر چون حصمان گران جان برزبان فارسی شبیخون می‌زنند ، چه بجا وبموقع افتاده است ، طیب‌الله انفاسکم. بزرگا استادا که‌توئی.

در بحش چهارم تحت عنوان فردوسی طوسی ، در پاسخ این‌پرسش که . که بود این فردوسی شاعر که شاهنامه را به نظم‌آورد ؟ نوشته است‌که: جواب این سؤال آسان نیست وآنچه را از زندگی این شاعر برایش‌محقق ویا به ظن قریب به یقین نزدیك بود در نه سطر بیان‌کرد بدین نحو که : فردوسی‌شاعری بوده است از اهل ناحیهٔ طوس، که کنیه او ابوالقاسم بود ، ومابین۳۲۵ و۳۲۹ متولدگردیده و در اوان سی وپنج یـا چهل سالگی درصدد نظم‌کردن شاهنامه برآمده و نزدیك به بیست (یا بیست‌وپنج یا سی یا سی‌وپنج) سال از عمر خود را در سراین‌کار گذاشته است و یك‌بار نسخه‌ای در سال ۳۸۴ به پایان‌رسانیده وبار دیگر در سال۴۰۰ هجری تحریری تمام‌کرده استو یك نسخه بامقدمه‌ای وخاتمه‌ای‌وچند مدیحهٔ مندرج درجای‌های‌مختلف کتاب به نام محمودسبکتگین ترتیب داده و به او تقدیم نموده است ولی از محمود صله‌ای دریـافت نکرد و عاقبت در حدود ۴۱۱ یا ۴۱۶ وفات یافته است

پس سایر چیز هائی که در بارهٔ او نوشته‌اند چه می‌شود ؟ به هیچ یـك اطمینان‌کامل نمی‌توان داشت و باقی این فصل را به تحقیق و نقد آن مطالب پرداخته است

فصل پنجم در بارهٔ شاهنامه های منثور است از اواخر عهد ساسانی تـا عصر فردوسی و نیز اشتهار داستان های ایرانی در سرزمینهای مجاور ایران و حتی مکه‌که نصربن‌حارث در عصر پیامبر اسلام داستان هـای‌رستم و اسفندیار را برای‌مردم روایت می‌کرده . و شرحی در باره شاهنامه هـا و از جمله بحثی ممتع در زمینهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری . و شرح حال خود او و بیان اینکه چه‌چیز سبب شدکه او ابومنصور معمری را به‌گردآوردن وادارد . ودر خاتمهٔ این مقال پس از تردید در خالص بودن نیت او ذکر کشتار کـردن او از قول گردیزی مردم خراسان را چنین می‌خوانیم . چگونه می‌توان کسی‌را وطنپرست و ایران دوست خواندکه فرمان می‌دهد تاریخ پادشاهان مملکتش‌را

بنویسند و مردم همان مملکت را به بادغارت و تاراج می‌دهد ، آن هم بدین سبب که گمان می کنداین فرماندهی که به‌او داده‌اند دوامی‌نخواهد داشت، پس فعلا هرچه می‌تواند خرابی بکند !

در فصل بعد ازین نیز در این باره‌که چرا قیام های ملی به‌نتیجه‌نرسید چنین جوابی شافی دارد که اولا هر یك از این سلسله جنبان‌ها خود را از دیگران برتر می‌شمرد و حاضر نبود با دیگران متحد شود چه رسد به اینکه نزد دیگری سرفرود آورد

ثانیاً هیچ یك ازایشان معنی صحیح قومیت وملیت را نمی‌دانست واهالی ولایاتی را که تصرف می کرد گوئیا قوم خود نمی‌شمرد . وحتی به این اندازه هم که مردم عادی نسبت به گاو و گوسفند وزنبورعسل (ولواربرای نفع‌شخصی) رحم ومروت می‌ورزند رعایت رعیت خویش را نمی کرد .

ثالثاً خـود قوم ایرانی یعنی عامه خلایق تصوری ازاستقلال وآزادی‌از تسلط بیگانگان نداشتند وچیزی‌که دورآن جمع شوند وبدان وسیله بین ایشان وحدتی به هم رسد نبود و از داعیه داران ایرانی نژاد چندان حسن سلوکی نمی‌دید ... وقتی مالش را از دستش می‌گرفتند . برایش چـه فرق می‌کرد که چه کسان‌اند .

باقی کتاب نیز بدین منوال است که هر باب ازآن نگارین کتاب را کـه بگشائی گوئی از بهشت دری گشوده‌ای. فصل دهم بحث دراین است که آیا یوسف وزلیخا ازفردوسی است یانه و در آغاز مقاله صراحة عقیده خود را ابراز می‌دارد که

خیال می کنم امروز دیگر برای‌کسی شکی باقی نمانده باشدکه این‌قصهٔ منسوب به فردوسی درواقع از اونیست وبرای بیان این حقیقت خوصی پیوسته که خود نیازمند به مقالت دیگری‌است

کتاب‌استاد مینوی ازآنگونه کتابهائی‌است که وجودش‌ضرورت تامه‌داشت زیرا پس ازآنهمه قلب ماهیت وآنهمه دروغ بستن به فردوسی تاآنجاکه دیگر درجهٔ سرتیپی‌وسپهبدی به او دادند ازاوان انعقادجشن‌هزارهٔ اوتا به‌امروزلازم می‌نمود که کسی‌قدمردانگی‌علم کندوفردوسی‌طوسی‌راتاآنجاممکن‌هست آنچنانکه بوده به مردم بشناساند. آنچنان‌فردوسی راکه نه شعوبی‌بوده نه گبربوده است، نه‌فرمانده سپاه‌ونه اهل سیاست بوده است. مردی بوده مسلمان، شیعه و درتشیع خود نیزپایدار منتهی‌منیع‌الطبع، بزرگوار، آزاد مرد، دراوایل زندگی‌متمکن ودرپایان زندگی با مصیبت پیری و نیستی ساخته . هنرمند ، شاعر ، ماتخیلی

نیرومند و قدرشناس زبان دری که آنرا چون گوهری پاك به پای هرحوکی نریخته وخواسته است تاکاری عظیم انجام دهد اثری گرانبها از خود به‌یادگار نهد وضمن آنکه قوم عجم را بدان پارسیِ نغز وشیوا که سروده زنده سازدچیری هم‌ازحکمت واندرز فرایاد مردم دهد وآنچنان دراین‌راه‌کوشاکه هیچ‌حادثه‌ای نیست مگر آنکه ازآن پندی می‌گیرد وپس ازآنهمه لشکرکشی و دشمن‌کشی موعظه‌ای بلیغ می‌فرماید موعظه‌ای‌که درآن رگه تصوف می‌توان یافت و اگر دویست سیصد سال بعدآمده بود، سعدی زمان خود می‌شد و اگر سعدی دویست سیصد سال پیش‌ترآمده بود فردوسی زمان خود می‌بود

چه طرح و نقشه تقریباً یکی است ولکن مصالح مختلف است والسلام

●●

احمد احمدی (بیرجندی)

التصفیةفی احوال المتصوفه «صوفی‌نامه»

تألیف، قطب‌الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیرالعبادی به تصحیح: دکتر غلامحسین یوسفی — انتشارات بنیاد فرهنگ ایران — (فلسفه و عرفان ایران ۴) ۱۵۰۰ نسخه در مردادماه ۱۳۴۷ در چاپخانه محمد علی‌علمی چاپ شده است - (چهل‌وسه صفحه مقدمه + ۲۵۶صفحهٔ متن‌کتاب + ۲۰۹ صفحه تعلیقات و فهرستها)

کتاب التصفیةفی‌احوال‌المتصوفه که به (صوفی‌نامه) نیز مشهور است، همچنان‌که‌از نامش‌پیدا است اثری است‌که خواننده‌را با اصل‌و منشاء تصوف و رفتارو کردار و آداب و عقاید طبقهٔ صوفیهٔ آشنامی‌سازد.

نویسندهٔ‌کتاب در مقدمه‌مارا به موضوع و غرض‌کتاب‌آشنا می‌سازد و چنین می‌نویسد

«اما این‌یك‌طایفه‌راکه متصوفه‌گویند واحوال‌ایشان‌خاصست وعباراتشان مستخرجست ازکتاب الهی و اخبارنبوی، آن طایفه را ما درین‌کتاب صفت خواهیم‌کردن و ایشان را صوفی‌گویند و مارامراد از این مکتوب‌آنست که عالمیان مختلف‌اند در حق صوفیان باعتقاد، و متفاوت‌اند بقول، و هرکسی در حق ایشان عبارتی دیگرکنند و باشدکه طعنی زنند و ایشان را کاهل و بی‌کار خوانند زیرا که بر حقیقت احوال ایشان مطلع نباشند و الجاهلون لاهل العلم اعداء. و نیز در میان این طایفه‌کسانی می‌افتند که در قول و فعل و حال ایشان مستقبحات شرعی ظاهر می‌شود که مجال طعن طاعنان

بود وآن نه از نفس طریقت‌است یا از خصال تصوف ، یا ار اخلاق این طایفه، بل‌که هرقومی را قشری باشد ولبی ، وطفیلی و اصلی‌که طفیلی بظاهر بـاطل قناعت‌کند اما آن اصلی حق و حقیقت حواهد و محاهدت تا ناسرهدایت افتد که والدین حاهد وافنالنهدینهم سبلنا . و اگر کسی یك دینا قلب در میان ده دینارخالص‌سره انداز دآن حمله نقد قلب نشود به اختلاط آن یك دینار تااگر کسی اعتقادبندد که حمله قلب وناسره است از فایدهٔ آن مال بازماند وخلل در معیشت او آید بل‌که شرط آن‌باشد که سره را از ناسره حداکند و نیك‌راباید درهم‌رند هل‌یستوی‌الدین یعلمون والذین لایعلمون . ومایستوی الاعمی‌والبصیر ولاالظلمات ولاالنور ولاالظل ولاالحرور .

پس چون فساد اعتقادها می‌دانستیم درین وقت بحکم قصور تصور ایشان ناحوال این طایفه را وگمان‌که می‌برند که‌کاریست ار ندعت یـا قاعده‌ایست تهمت ، واحب دانستیم بتفصیل شرح این احوال‌کردن ، ومبتداومنتها و اصل این قاعده و احوال این طایفه را شرحی‌کردم و برای عموم فایده راپارسی نشته آمد و ار سخنهای‌غامض مشکل احترازکرده شد . بیکباره تا حاص‌وعام را ازین بهره باشد و ارحق تعالی یـاری خواستم و بصدق قصد این تـالیف کردم و این کتاب تصفیه احوال المتصوفه نام‌کردم و تا ار مـا یادگار باشد حوانندگان را» ۱

بقول مصحح دانشمند : « .. این‌کتاب در حقیقت نظر یکی از علمای معروف عامه را ــ که‌حود به اهل طریقت اعتقاد دارد ـ نسبت به تصوف درقرن ششم آشکار می‌کند»

مؤلف سعی‌کرده است دراین‌کتاب نازبان ساده وقابل فهم برای‌همه‌کس مطالبی راکه اغلب نذهن حطور می‌کند و طالب‌علم میل دارد پـاسخ مقنعی ار مرحعی معتبر بشنودنقل‌کند فی‌المثل یکی ار مباحث قابل بحث ارتباطشریعت است‌با طریقت و تفاوتی‌که این دو با یکدیگر دارند. مولف درین باره چنین می‌گوید :

«.. هرکه از عهدهٔ احکام شرعی بیرون آمد ار احوال طـریقت بهتر حبریابد و هرکه در شریعت مقصر باشد ندین‌طریقت هرگز نتواند رسیدن و همچنان باشد که کسی بربامی‌حواهد شدن راه نردبـان آن بام‌حراب‌کند و حویشتن را بروی‌دیوار برمیکشد چندانکه بکوشد به بسیار زمان خود راببالا برد بیك لحظه فروافتد ونیز همچنان باشد که‌کسی بجهد وحد سنگی گران‌بار

۱ - ص ۶ ــ ۸.

بهوا می‌اندازد که اگرچه‌حیلت‌کند وجهد تمام نماید و رنج بسیار بکشدهرچه بمدتی دراز بربالا اندازد بکمتر از ساعتی فروافتد آن سنگ و بمنزل حـود بار آید»۲

و یا در بارهٔ تصوف و ماهیت آن چنین می‌نویسد . «پس نخست باطن‌را صافی بایدکردن آنگه حامهٔ اهل صفا که صوف است در پوشیدن تا حکم نیکان گیرد که تشبه بقوم فهومنهم ، این تشبه بحامه نیست ، باحلاق و احـوال است که اگر تشبه بحامه بودی بایستی‌که چون کافری حامهٔ مسلمانی در پوشیدی بروی حکم مسلمانان کنندی و این حال بحلاف اینست» ۳

و یا آنجاکه در بارهٔ پیروشیخ و مرشد راه طریقت سخن آغاز می‌کند چنین می‌نویسد

«همچنان که امت‌را نبی‌باید ، وطفل را معلم بباید ، و بیمار را طبیب ، وتشنه را آب ، مرید را نیز پیر بباید . و چون بخود کفایت‌کند همچنان‌باشد که راهی نداند وآنگه راه بری‌کند رودباشدکه در هلاك افتد و چون مـرید حواهدکه احوال از کتاب‌معلوم‌کند همچنان باشدکه‌کسی‌که بامردگان‌صحبت کند و هر که بامرده بسیار نشیند مرده دل شود .

پس مریدرا اقتدا بایدکردن به هرسالك واصل عالم تا آن حوان‌درظل همت آن پیرازآفات راه سلامت بگذرد .۴ »

و نیز دربارهٔ اینکه حقیقت ادیان یکی است و شریعتها یگانه‌اند و به یگانه پرستی دعوی‌کرده‌اند چنین‌می‌گوید : «و درین دعوت هیچ تفاوت‌نیست میان حمله انبیابل‌که حمله یك دین است و یك دعوت و یك معبود ، و حمله این گفته‌اند :

والهکم‌الهٌ‌واحد و برین رفته‌اند : تعالوالی‌کلمة سواءبیننا وبینکم . ۵»

بخصوص در رکن چهارم ۶ که در « اصطلاحـات والفاظ علمی » بحث می‌کند سؤال و حوابهائی مطرح میکندکه خوانندهٔ طالب این قبیل مباحث‌را بسیار مفید می‌تواندبود از قبیل «نفس‌وروح چیست؟»

«بسط وقبض چیست؟» «حاطر چیست ؟»

۲ - ص ۲۱ .

۳ - ص ۲۵ .

۴ - ص ۴۰ .

۵ - ص ۱۳ .

۶ - ص ۱۸۷ .

و یکی از سئوالاتی که می‌آورد و بدان پاسخ می‌گوید اینست[۷] : «حال چیست ؟

جواب : بدان که ارباب طریقت را تابشها باشد از انوار غیبی باوقات عزیز چون نمازوسماع و خلوتها که باوقات کنند واز لمحات انوار الهی برحسب صفای دل ایشان باشد هر چندصفای دل زیادت تر حالت غالب تر . وچون کدورات بدل راه یابد منافذوروزنهای دل منسد گردد و از عالم غیبی هیچ نور [به] دل نیاید و چون ضیای آن نور نباشد آدمی را هیچ تابش و گردش نباشد .

پس اصل حال از صفای دل است . و ازین قبیل مباحث و سئوال و جوابها که بسیار مفید است

مؤلف کتاب مزبور قطب‌الدین امیر ابومنصورالمظفر بن ابی‌الحسین بن اردشیر بن ابی منصور العبادی میباشد که در روزگار خود بــه وعظو سخنوری مشهور بوده و مورد احترام و اکرام دیگران واقع می‌شده است پــدر عبادی نیز واعظی مسلط وسخندان بوده است و فرزندش بــر اثر تربیت پدر واعظی را پیشه ساخته و محل تولد عبادی قریهٔ (سنج) عباد بوده است ازقرای مرو(سنج به کسر اول وسکون دوم و سوم) (عباد = بفتح اول و تشدیدباء) عبادی درسال ۴۹۱ هجری متولد شد و پس از طی مراحل کمال وتحصیل در وعظ وسخنرانی یدطولائی بدست آورد وصیت سخنش به اقطار واکناف رسید و حتی دراین فن ضرب‌المثل شد تا بدانجا که شهرت و رونق کلام و سخنش از ایران گذشت و به بغداد سرایت کرد

«در این زمان بودکه کار او بالا گرفت مدت سه‌سال در جامع و نظامیهٔ بغداد مجالس‌وعظ داشت وحدیث املا می‌کرد و از این راه در شهرهای‌اسلامی بلندنام شد .

در همین ایام مردم چندان فریفتهٔ کلام او شده بودند که در مجالس ، سخنان او و نکته هایی‌راکه می‌گفت می‌نوشتند و از این راه مجلداتــی متعدد فراهم آمد[۸] .»

خلاصه آنکه تقرب عبادی درنزد خلیفه بدان حدرسیدکه از طرف‌خلیفه بعنوان سفیر و رسول به نزد سلاطین می‌رفت سرانجام ، عبادی در روزدوشنبه یا پنجشنبه ربیع‌الاخرسال ۵۴۸ هجری در عسکر مکرم خوزستان‌درگذشت .

جنازهٔ عبادی را ببغداد بردند و در آن شهر مجالس سوگواری بر پا

۷ - ص ۱۹۹ .

۸ - صفحه هفده(مقدمهٔ مصحح) .

داشتند وکافهٔ مردم در مرگش سوگوار بودند ـ پسر عبادی پس از چند ماه فوت‌کرد و بناچار اموالی که عبادی فراهم کرده بود به سلطان عاید شد و این خود چنانکه گفته‌اند نکته‌ای است عبرت‌آموز در زندگی عبادی ۹ .

یکی ازشعرائی که در قصاید خود عبادی را مدح گفته است قوامی رازی است که از شاعران نیمهٔ اول قرن ششم میباشد . نمونه را چند بیتی درین مقام می‌آوریم : میگوید .

. . کدام امیر ؟ امیر امام عبادی
که‌درسخنوری از نادرات دوران است
سخنوری کـه عبارات روشن خوش او
چوابر و بحر شکر پاش‌وگوهر افشان‌است
ز راه عقل وادب با خلیفه همسر است
ز روی فضل وهنر برائمه‌سلطان‌است۱۰

مؤلف قاعدهٔ این کتاب را برچهار رکن نهاده است بشرح زیر :

رکن اول در شرح مبدأ تصوف و طریقت .
رکن دوم در اعمال صوفیان .
رکن سوم در احوال ایشان .
رکن چهارم در الفاظ ایشان .

این کتاب ارجمند را دکتر غلامحسین یوسفی که بحق شایسته‌ترین فرد در تعهد این گونه خدمات مهم ادبی است برمبنای یك نسخه که اساس کارمصحح محترم بوده است تصحیح فرمود ــ آنان که درین مقوله خبیر و بصیرند نیك میدانند که تصحیح این گونه متونی که برمبنای نسخه واحد است بسیار دشوار میباشد بخصوص که مصحح شرط امانت را به حد وسواس علمی رعایت کند و نخواهد «فقط حدس ودرك خود را ملاك قراردهد» .

این کتاب علاوه براینکه متنی اصیل از متون کهن فارسی و حاوی نمونهٔ نثرعرفانی و دینی قرن پنجم هجری را بدست می‌دهد و خصوصیات ایـن‌قبیل نثر ها را در اختیار خوانندهٔ طالب می‌گذارد با زبانی بسیار ساده و مرسل که از تکلفات و موازنات و صنایع لفظی و سجع پردازی بیهوده ، مگردر موارد بسیار اندك ، عاری است با عقاید صوفیانه ما را آشنا می‌سازد و اصل وماهیت آن را برماروشن می‌کند .

۹ ـ رجوع کنید به مقدمهٔ مصحح صفحه نورده .
۱۰ ـ مقدمهٔ مصحح صفحه بیست .

این کتاب مجموعهٔ بسیار گرانبهائی است از آیـات و احادیث و پند و اندرزهای مختلف مفید که از وسعت احاطه مؤلف برعلم حدیث و آیات قرآنی و تفسیر وروایات متناسب با هرموضوع حکایت می کند تا آن حد که می توان گفت مؤلف واعظی است منصوف نه متصوفی است واعظ ریرا بیشتر تکیه بر شریعت و احکام و احادیث کرده و ارآداب اسلامی در همهٔ فصول بخصوص در رکن چهارم سحن گفته است که داستنش بر هر فرد مسلمان واحب میباشد و نکته‌های بسیار دقیق را در بردارد .

دانشمند مصحح کتاب حـاصر تتمیم فایدت و مرید سودبحشی کتاب را تعلیقاتی که مشتمل بردویست واندی صفحه است برآن افزوده ونکات ضروری و دشوار را احیاناً باتوصیحات وافی وکافی روشن ساخته است . و حنانکه روش کار مصحح میباشد در آحر کتاب چند فهرست لازم ار قبیل · فهرست آیـات قرآن کریم ـ احادیث ـ لغات و ترکیبات و فهرست اعلام و بالاحره فهرست مآحد را برمتن کتاب افروده است که هرکدام درحد خود به تسهیل کار محققان و مراحعه کنندگان و تکمیل فایدت کتاب کمك سیار میکند .

در بن کتاب برحی ترکیبات و اصطلاحات و استعمالهای تازه و حالب دیده می‌سود مانىد . برینش (ص ۱۲۹) ار مصدر بـریدن ـ بحای (برش) که اکنون معمول است و ـ پیوندش (ص ۱۲۹) صدکلمهٔ برینش حاویدانه (ص ۴۷) جهله و جهله داشتن (ص ۲۶) حانگاه (ص ۲۷ خرج کردن در مورد عمر (ص ۴۷) رفان (ص ۲۷) بحای (رمان) صفت کردن (ص ۷) بحای توصیف ووصف کردن ـ کرانه گزیدن (ص ۱۰۹) بیکوگمانان (ص ۶۹) (وا) بحای (با) یاودویاوند بحای یابد و یابند (صفحات ۲۲۷ و ۱۷) و ترکیبات زیبای دیگری که مصحح آنها را در فهرست لغات و ترکیبات نقل کرده است .

گفتیم یکی ار محاسن کتاب اینست که مؤلف در آن احادیث بسیاری آورده است .

مصحح ضمن اینکه این احادیث را در تعلیقات باشرح و توضیح کافی روشن کرده و مآحذ هر یك را بدست داده است . هر یك ار احادیث راکـه بصورتهای گونه گون در مآحذ محتلف با اختلافات حرئی نقل شده با ذکر مآخذ و اختلاف هریك بدست داده‌است وحواننده می‌تواند در صورت علاقه‌مند بودن به مآحذ مزبور مراحعه نماید .

باری کتاب «التصفیة فی احوال المتصوفه» یا «صوفی نامه» قطب الدین ابوالمظفر منصور عبادی درشمار کتب فلسفه و عرفان ودرخور انتشارات بنیادفرهنگ ایران

و به‌کوشش بی‌دریغ وسعی مشکور آقای دکتر غلامحسین یوسفی بــه بهترین صورتی چاپ ودر دسترس خوانندگان قرارگرفته است . درپایان توفیق‌هرچه بیشتر مصحح دانشمند را در انجام خدمات ادبی و فــرهنگی از خــدای منان آرزومی‌کنیم . تا ازین دست‌کار های تمیز واستوار و سودمند همچنان به‌جامعه ادب و بازار معرفت عرصه فرماید .

o

●●

خاندان نوبختی

تألیف عباس‌اقبال‌آشتیانی ۱۲۷۶-۱۳۳۴ه.ش. چاپ دوم‌کتابفروشی طهوری . چاپ عکسی افست . ۲۹۷ صفحه ، بهاء ۲۵ تومان .

حسن انوری

چاپ‌مجدد کتاب‌خاندان نوبختی فرصتی به‌دست‌می‌دهد که از نویسندهٔ دانشمند و محقق آن خاندان یاد عباس اقبال‌آشتیانی ذکری رود. اقبال خاندان نوبختی را چنان که خود نوشته است درسال ۱۳۰۴ ه. ش. ضمن تحصیل در پاریس جهت اخذ شهادتنامه در تاریخ ادیان به زبان فرانسوی تهیه‌کرده بوده است . سپس متن فارسی‌آن را تکمیل‌کرده ودرسال ۱۳۱۱ درتهران انتشار داده است اکنون کتابفروشی طهوری دومین‌بارآن‌را بطریقه چاپ عکسی افست منتشر می‌سازد

اقبال از پرکارترین وبادوق‌ترین دانشمندان معاصر وازنخستین کسانی بودکه در تحقیقات خود روش علمی و دانشمندانه برگزیده بودند .آثاری‌که اقبال ازخود بجاگذاشته همه ازمنابع ومآخذ معتبرمراجعه وتحقیق‌دانشجویان و دانشیان است . اقبال درآغاز جوانی شاگرد نجار بود ودرسایهٔ سعی وهمتی که داشت درس خواند و دانش‌آموخت و ما امروز نام اورا درردیف بزرگان علم و ادب به شاگردان مدارس یاد می‌دهیم .۱

خاندان نوبختی از خاندانهای اصیل ایرانی است‌کــه در قرن دوم با قبول اسلام به خدمت خلفای عباسی و امرای مسلمان درآمدند و از راه نشر علوم وحکمت وآداب وادارهٔ پاره‌ای مشاغل دیوانی به توسعهٔ فرهنگ وتمدنی که به فرهنگ وتمدن اسلامی مشهوراست ولی درحقیقت عناصر نیرومند آن‌از آن ایرانیان است‌کمکی شایان کــردند . جد بزرگ این خانواده ، نوبخت

۱ــ تاریخ ادبیات سال ششم ادبی چاپ ۱۳۴۵ صفحهٔ ۱۷۰

زردشتی بوده ودر روزگار خلیفهٔ دوم عباسی ، منصور (۱۳۶ ـ ۱۵۸ هـ. ق.) می‌زیسته است . نوبخت و پسر او ابوسهل و چند تن از پسران ابوسهل از مترجمان زبان پهلوی به عربی و از آشنایان به علوم دورهٔ ساسانی بخصوص ستاره شناسی دورهٔ ساسانی بودند . نوبختیان پس از قبول اسلام مانند بیشتر ایرانیان به تشیع گراییدند و چون دوران زندگانی آنان مقارن با شکفتگی فرهنگ اسلامی ورونق حوزهٔ علمی بغداد وجوش وخروش فرقه‌های گوناگون اسلامی و مناظرات پیروان ادیان و برخورد عقاید و آرا بود ، بنا به سائقه واقعیات زمان ، ازمیان نوبختیان متکلمانی ظاهر شدندکه صمیمانه در ترویج تشیع و بخصوص نزدیك گردانیدن آرا و عقاید ایرانی و مذهب شیعه سخت کوشیدندکه توانا بود بزرگترین آنان در این باب اسماعیل بن علی بن اسحق - بن ابی‌سهل بن نوبخت مکنی به ابوسهل باشدکه متکلم و نویسنده و شاعر و دارای مشاغل اداری در دستگاه خلافت بوده وکتابهایی نوشته ونیزشاگردان بزرگی پرورده است که بعد از وی عقاید وآراء اورا انتشار داده‌اند .

اقبال شرح‌حال هریك از افراد خاندان نوبختی را با فهرست تألیفات و مقام علمی و ادبی و سیاسی ایشان و با تاریخ مختصری از ظهور فرق‌اسلامی بخصوص مذاهب شیعه و متکلمان بزرگ این مذهب و همچنین فهرست الفبایی این فرقه‌ها با اشاره‌ای به عقاید هرکدام در این کتاب گردآورده است . و از این جهت ازکتب مربوط به تاریخ ادیان و مذاهب شمرده می‌شود

ادیان ومذاهب وآراء و عقاید دسته‌ها وگروههای کوچك‌وبزرگ بشری مانند همهٔ شئون و جنبه‌های مختلف زندگانی در طی مرور دهور وگذشت‌سنین معروض تغییر و تبدیل و دستخوش انقلاب و تبدل بوده وهست وبراثرمقتضیات تاریخی رو به‌کمال و تعالی رفته وبا تبع پیشامدها و اوضاع زمانه، راه زوال و انقراض پیموده است و لذا تاریخ ادیان و احوال ملل و نحل و شرح‌آراء و عقاید و مقالات فرقه‌های گوناگون وتأثیرمتقابل مذاهب دریکدیگر وبرخورد آراء مذهبی با آراء علمی و فلسفی و ظهور علم‌کلام و تأثیر متقابل مذهب و اجتماع در یکدیگر از مباحث شیرین و دلکش تاریخ است و در مطالعهٔ آن فایدتی عام و برای ما ایرانیان فایدتی خاص است به دو علت ، نخست آنکه کشور ما از دیرباز مهد وپرورشگاه ادیان و محل و منشأ مذاهب مختلف‌بوده است . ادوارد براون خاورشناس بسیار مشهور انگلیسی می‌نویسد : « درعالم، ملت ایران بیش از هر قوم دیگر رؤسا و فرقه‌های دینی پدیدآورده و پرورده

است واین معنی حکایت از توجه آن قوم به‌عرفان واستغراق آنها دراندیشه‌های فلسفی دارد .»۱

درواقع ایرانیان نه‌تنها ادیان و مذاهب تازه‌ای پدید آورده‌اند ، بلکه مذاهب و ادیان ملل دیگر را گرفته و بدان حلا و رنگ تازه‌ای داده‌اند . پروفسور ویکنز می‌نویسد . «ازقدیم‌ترین ازمنهٔ تاریخ (لااقل درزمان‌سومری) در دورترین مرزهای این کشور[= ایران] پهناور (مصر ، یونان ، سوریه ازطرفی ، هندوستان‌وچین ازطرفی دیگر) بزحمت می‌توان یك عقیده ،مسلك مرام ، امید ، مذهب ، فرقه ویا آرزو و رؤیایی پیدا کردکه در این معجون عجیب و پرقوت یعنی فرهنگ ایران یا بکلی حل‌وجذب نشده ویا معلق نمانده باشد .»۲

در مورد اسلام باید گفت که حل و جذب بسیار شدید وسریع بوده است واین از یك طرف بواسطهٔ تسلط فکری و معنوی قوم ایرانی و از طرف دیگر بواسطهٔ عاری‌بودن اسلام نخستین از سلاح‌کلام و فلسفه بود . بنابراین تاریخ ادیان در شرق ، شامل قسمتی از تظاهرات فکری ومعنوی ملت ایران وجوش و خروش و تحرك و سیلان اندیشه‌های این قوم می‌شود و مطالعهٔ آن نه‌تنها ما را با سیل پر خروش فرهنگ ایرانی‌آشنا می‌سازد، بلکه باعث انبساط خاطر حاصل از سرافرازی و افتخار نیز می‌گردد .

دومین علت ،آنکه تجدید حیات قومی و ملی ایران که پس از حمله و غلبهٔ اعراب در طی مدتی کمتر از دو قرن انجام گرفت و توانست فرمانروایی خاندانهای ایرانی را دیگرباره احیاء کند و فرمانروایان ایرانی را درحوزهٔ قلمرو خلفای عرب به‌سلطنت وحکومت بنشاند نتیجه ودنبالهٔ یك‌سلسله نهضتهای مستمر و مداوم ملی و مذهبی دو قرن اول اسلام است و بارزترین مظاهرروح استقلال‌جویی وآزادی‌طلبی ایرانی را دراین دو قرن باید درحوادثی جستجو کرد که زمینهٔ اصلی‌آنها را ظهور مذاهب وعقاید جدید تشکیل می‌دهد ومطالعهٔ تاریخ تجدید حیات ملی و سیاسی ایران را پس از حملهٔ عرب با تاریخ ادیان و مذاهب وآرا قرین می‌سازد .

***

۱- مرزهای دانش شماره ۱ چاپ کتابفروشی زوار مقالهٔ آقای دکتر زرین‌کوب ص ۱۱۴

۲ - میراث ایران ، قسمت ترجمهٔ عزیزالله حاتمی ص ۲۶۱

خاندان نوبختی اقبال چه از نظر مطالب تحقیقی و ارزنده‌ای که درباب تاریخ ادیان در آن است و چه از نظر فتح بابی که در زمینهٔ تحقیقات بیشتر و مفصل‌تر دربارهٔ یکی از خاندانهای اصیل و بزرگ ایرانی کرده حائز کمال اهمیت است .

پس از چاپ نخستین این کتاب مقالاتی درموضوع تحقیق آن درمجلات فارسی ازجمله در مجلهٔ پیمان سال اول به قلم عبدالعزیز جواهرالکلام و در مجلهٔ جلوه سال اول به قلم دکترمحمدجواد مشکور۱ انتشار یافت که همهٔ آنها برای تکمیل اطلاعات خوانندگان کتاب خاندان نوبختی و پژوهندگان تاریخ ادیان سودمند تواند بود و انتظار می‌رود ناشر چاپ دوم همانطور که وعده داده است با گردآوری و چاپ آنها خدمتی دیگر به جامعهٔ علم وادب به ایفا - رساند .

کتابفروشی طهوری برای چاپ‌مجدد این کتاب ازجانبواده مؤلف‌اجازه گرفته و چه کار خوبی کرده است و چقدر بجاست که همهٔ ناشران که به چاپ عکسی کتابهای چاپ داخل‌وخارج می‌پردازند ازصاحبان کتابهاچه ایرانی‌وچه غیرایرانی‌اجازه بگیرند وازعرضه‌کردن کالای دانش بصورت«قاچاق» خودداری کنند و خود را در عداد «قاچاقچیان» در نیاورند .

۱- فهرست مقالات فارسی ، جلد اول

کتابهای خارجی

جلد اول تاریخ ایران

ابوالقاسم طاهری
(لندن)

با انتشار جلد اول تاریخ ایران از نشریات دانشگاه کمبریج زیرعنوان سرزمین ایران چشم علاقه‌مندان به‌مجموعهٔ جغرافیائی جدیدی روشن می‌شود که مسلماً جایش درقفسهٔ کتابخانه‌های ایران تاکنون خالی بوده است. دراین کتاب که به‌سرپرستی پروفسورفیشرمنتشرشده‌است رساله‌ها ومقاله‌های تحقیقی متعددی ازبیش ازبیست تن ازاستادان فن درموضوعهای مختلفی از زمین شناسی، اقلیم، خاك، آب شناسی، پستانداران، خزندگان، پرندگان، مردم، نخستین انسان درخاك ایران، جمعیت، زندگی اقتصادی، معدنیات، صنایع، ارتباطات، کشاورزی، مصرف وتوزیع آب درشمال شرقی ایران، مسائل مربوط به‌زندگی شبانی وچادرنشینی، مردم شناسی اجتماعی، زمین داری وبالاخره اصلاحات ارضی دیده می‌شود.

پیش ازهرچیز باید بگوئیم که مسئولان اجرای این برنامه فرهنگی مهم کاربسیارخطیری برعهده داشته‌اندومسلماً پروفسورفیشراستاد ارجمندجغرافیای دانشگاه دارام، هم چنان که درآغازکتاب گفته است تألیف چنین جغرافیائی‌را آسان نیافته است. استاد فیشرمی‌نویسد «پیدا کردن افراد خبره‌ای که به دو یا سه زبان متداول درایران آشنا باشند انتظاربی‌جائی است

فقدان آمار صحیح واشکالاتی که در زمینه تحقیق علمی دقیق وجود دارد وفقدان منابع اعم‌ازانسانی و مالی‌مانع از گردآوری اطلاعات بیشتری می‌شود.» (ن ك به پاراگراف اول درصفحه XVII) درمورد فقدان‌آمار صحیح به ویژه آمار مربوط به‌آب و هوا شناسی کاملا حق بجانب استاد است اما ما را تعجب دست می‌دهد که پروفسورفیشر ضمن پژوهشها وسفرهای خود درایران نتوانسته است آدم مطلعی راکه یکی دو زبان محلی بداند برای راهنمائی پیداکند

پروفسور فیشر مانند بسیاری از محققان عهد ماگرایش به «مکتب جغرافیای آلمانی» دارد، به‌این معنی که عوامل محیط جغرافیائی را درتکوین وماهیت جامعه بسیار مؤثرمی‌داند، و می گوید کـه غرض اصلی از مندرجات نخستین جلد تاریخ ایران آن است که نشان دهند که عناصر طبیعی و موقعیت جغرافیائی وتشکیل لایه‌های زمینی وعوامل فیزیکی وآب وهوا چگونه به‌نحوه فعالیت‌های انسانی درایران شکل مشخص وبارزی بخشیده است و چنین نتیجه می گیرد که قسمت اعظم مضمون ادبیات‌ایران درلفافه کنایات واستعارات لطیف

ومبهم نمودارحسرت وآرزوی درونی‌فرد ایرانی برای فرار ازواقعیات محیطی بوده است‌که شاعر درآن محیط خود راهمه سوبا عوامل نامساعد طبیعی‌محصور ومحاط دیده است. گرچه ادعای استاد تا حدودی صحیح است؛ اما تصور می‌رود که وی متوجه نبوده است که مدت چندین قرن متمادی تصوف منبع وسرچشمه الهام شاعران ایران بوده است وفراوانند شعرائی که به‌هیچ وجه نمی‌توان آنها را دراین قالب جرمی گنجانید .

بحث دربارهٔ یك‌یك فصول‌این‌کتاب مستلزم‌احاطه وصلاحیت دررشته‌های گوناگون است و مسلماً وقتی این‌کتاب به زبان فارسی ترجمه شود اشخاص ذیصلاحیت دربارهٔ بسیاری‌ازمطالب مندرج درآن اظهارنظر خواهندکرد. غرض ما دراین‌جا پس ازتقریظ وقدردانی از زحمات پاره‌ای از شایسته‌ترین‌استادان غربی (وضمناً کوششهای پسندیده استاد دکترمحمد حسین گنجی وآقای جمشید بهنام) دادن نظر کلی درباره طرح‌کتاب و نشان دادن پاره‌ای از لغزشهای کم اهمیت‌تر آن است . هرمجموعه‌ای که به‌قلم چندتن محقق و دانش پژوه تهیه می‌شود چون از نخستین وهله فاقد برنامهٔ دقیقی برای تعیین اندازه فصول است هرقدر «ادیتور» یا ویراستار کوشش‌کند با این همه هم‌آهنگی و توازنی میان بخش‌های مختلف‌کتاب پدید نمی‌آید در جلد اول تـاریخ ایران فقط بیست صفحه را اختصاص به‌زندگی پرندگان بومی ایران داده‌اند وحال‌آن‌که اقلادر هفتاد صفحه جزئیات زندگانی پرمحه‌های ایران موردبحث قرارمی‌گیرد، در حالی‌که به‌گلهای ایران فقط ضمن رستنی‌ها وگیاهها اشاره مختصری کرده‌اند ازماهی وانواع ماهی هیچ سخنی به‌میان نمی‌آید الا چند سطری درباره شیلات وآن هم زیرعنوان‌کلی صنایع ایران . در این مورد اگر ادعا شودکه راجع به‌گلهای ایران تاکنون چیزی نوشته نشده‌است بایدخاطرنشان ساخت که‌خود محققان انگلیسی بیش از سایرین در این باب پژوهش‌کرده‌اند و خوشبختانه دریاسالار فرس Rear Ad Furse که هنوز زنده است باسفرهای عدیده‌ای که در ایران و افغانستان کرده است باید مرجع صلاحیتداری برای این موضوع باشد .

در مبحث جغرافیای طبیعی ایران‌که البته پروفسور فیشر بنای‌کارش را براختصار نهاده است به شیوه‌ای استادانه وجالب‌ازعهده این‌کاربرآمده‌است. درعین‌حال‌که اطلاعات جغرافیائی‌وآمارهای استاد بی‌نقص است مسلماً خواننده مطلع نمی‌تواندپاره‌ای ازنتیجه گیریهای ویرا کامل بداند . مثلا درموردکاسته

شدن ازاهمیت شهرتبریز (ن.ك به ص ۱۶ کتاب) پروفسور فیشر معتقد است که چون منافع بازرگانی‌درقرن بیستم میلادی متوجه معادن نفت جنوب شدوضمناً تهران با سرعت شگرفی رهبری اقتصادی‌کشور را بدست آورد تبریز از صف شهرهائی‌که مستقیماً در امورپایتخت دخالت داشتند بیرون رفت . دراین‌مورد پروفسور فیشردونکته‌مهم رانادیده انگاشته است : اول‌آن‌که سیاست تمرکز عهد رضاشاه‌بزرگ طبعاً ازاهمیت تبریزکاست. بامتمرکزشدن قدرت درتهران واهمیت روزافزون پایتخت منطقاً همه چیزمتوجه تهران گردید وازاین‌جریان گریزی نبود . دوم پروفسورفیشرتوجه نداشته است‌که یکی ازمهمترین‌عواملی که سدپیشرفت وترقی تبریز گردید عدم‌اطمینان وفقدان ایمنی وبالاخره‌اکراه سرمایه داران وبازرگانان وخرده بوژوازی تبریز به ماندن درزادبوم خویش، درکنار دولت مقتدری چون دولت‌کمونیستی شوروی بود واین امربیش ازهر عاملی به‌ترقی اقتصادی وآبادانی تبریزلطمه زد.

پاره‌ای از لغزشهای مؤلف حکایت ارشتاب درکارمی‌کند . خود استادیا پژوهنده‌ای‌که ازجانب ایشان مأمورگردآوری اطلاعات بوده است درپاره‌ای موارد ازسرشتابردگی به‌یك یادومنبع اکتفاکرده وموازین علمی دقیق رابکار نبسته است . ما ازاین‌گونه لغزشهای نبخشودنی فقط به‌دوفقره بسنده می‌کنیم.

پروفسور فیشرمی‌نویسد (ن.ك به‌ص۶۴) که شهرقوچان در اثنای سدهٔ بیستم میلادی دچارچهارزلزله شدید گردیدکه‌آخرین‌آنهابسال ۱۸۹۳ به‌حدی شدید بودکه ناگریزشهرجدید قوچان را درحدود هشت میلی مشرق شهرکهنه بنانمودند . تاجائی‌که نگارنده این سطور می‌داند درسدهٔ بیستم میلادی شهر قوچان اقلا ده باردچار زلزله بسیارشدید شده است از این قرار·

زلزله سال ۱۲۶۷ هجری قمری (۱۸۵۱) که درکتاب مطلع‌الشمس ذکری ازآن می‌رود.

زلزله سال ۱۲۷۸ هـ . ق (۱۸۶۱). درسال ۱۳۱۱هـ . ق قوچان دوبار دچار زلزله‌گردیده است یکی در رجب آن سال (۱۸۹۴) و دیگری شب ۸ جمادی‌الاول ۱۳۱۱هـ . ق (۱۸۹۳) که در بحرالفواید محمد یوسف مهاجر هروی به تفصیل از آن یاد شده است . زلزله سال ۱۳۱۲ هـ.ق (۱۸۹۴) که قوچان کهنه را بکلی ویران ساخته است وچهارزلزله شدید سال ۱۳۱۴ هـ. ق (۱۸۹۶) که به‌قوچان نوخرابیهای فراوان وارد ساخته است. باقی میماند یك زلزله دیگرکه جهانگرد انگلیسی مطلع وفاضلی چون سروان جی سی. نی‌پیه. G. C. Naypier به‌آن اشاره می‌کند و این زلزله در۱۲۸۸ هـ . ق(۱۸۷۲)

دوسال پیش ازورود وی به‌خراسان باعث ویرانیهای زیادی در قوچان گردیده بود (ن.ك به‌ص ۸۷ ازگزارش نی‌پیه درمجموعه مجله انجمن جغرافیای شاهی انگلستان مورخ۱۸۷۶) .

پروفسور فیشر درباره مشهد می‌نویسد (ن. ك به ص ۶۹ کتاب) « مشهد جانشین طوس شدکه شهری قدیمی‌تر بود ودر۱۵میلی شمال غربی قرارداشت. درایام‌کهن ناحیه خراسان حیطه نفوذی به‌مراتب وسیع‌ترداشت‌که اغلب‌اوقات شامل هرات ومرو وسیستان نیزمی‌شد ودوشهرمهم داشت یکی نیشابورودیگری طوس». آنان‌که باجغرافیای تاریخی‌این ناحیه از ایران آشنا هستند می‌دانند که اولا مشهد جانشین طوس نگردید . ثانیا طوس ولایت بود واگرپاره‌ای از جغرافیانگاران به‌مسامحه طوس راشهرخوانده‌اند خود گفته‌اندکه طوس‌مشتمل برچهارشهر رادکان‌ـ طابران‌ـ نوقان وبردغور بود . ثالثا خراسان چهارشهر مهم ومعتبرداشت‌که هرات ونیشابور دوتاازآنها محسوب می‌شد ولفظ «اکثرا» یا «اغلب اوقات» بی‌مورد است زیرا هرات تا سال ۱۲۷۹ هـ قمری چهارمین شهرخراسان شمرده می‌شد علاوه براین درگذشت علی‌بن موسی‌الرضا را مسبوق به‌سال۲۰۳هـ.قمری(۸۱۸م.)دانسته‌اند به‌سال۸۰۹م. چنان‌که مؤلف‌در کتابش ضبط کرده است ازاین مقوله ناگفته بسیار است اما ازآن‌جاکه ممکن است اطناب سخن مایه ملالت خاطرخوانندگان گردد پاره‌ای دیگر از مطالب خود را موکول به‌بعد می‌کنیم.

معرفی دوم

پس ازمدتها انتظار یك هفته پیش بالاخره دوجلد ازهشت جلد کتاب تاریخ ایران ازسری کتابهای تاریخی دانشگاه کمبریج بچاپ رسید. این دوجلد شامل جلد اول وجلد پنجم است. انتشار این کتاب در تحت نظر یك هیأت هفت نفره از ایران شناسان بزرگ انگلستان میباشد. ریاست این هیأت بعهدهٔ آقای پروفسور آربری (A J Arberry) مستشرق مشهور دانشگاه کمبریج و مقام سردبیری بعهده آقای ایوری (Peter Avery) است. بقیه اعضاء این هیأت پروفسور سرهرولدبیلی (Sir Harold Bailey) استاد زبانهای سانسکریت و پارسی باستان در دانشگاه کمبریج، پروفسور بویل (J A,Boyle) استاد ادبیات فارسی دردانشگاه منچستر، آقای بیزیل گری (Basil Gray) متصدی آثار عتیقه درایران درموزه بریتانیا، پروفسور لمتون (A K S Lambton) استاد زبان فارسی در دانشگاه لندن و آقای لکهارت (L Lockhart) استاد بازنشسته تاریخ ایران در دانشگاه کمبریج میباشند کتابی که تحت سرپرستی چنین استادان تهیه شده باشد انتظارات زیادی را در انسان برمی‌انگیزاند والحق دوجلد از این تاریخ که تابحال بچاپ رسیده بیش ازحد انتظار خواننده راقانع وراضی میسازد.

فرهنگ، (کمبر

جلد اول مربوط باوضاع کلی جغرافیائی وژئوفیزیکی ایران ودرحقیقت بصورت مقدمه‌ای برای سایرمجلدات است، وعلاوه بر پیشگفتارشامل ۷۸۴ صفحه میباشد. نظری اجمالی به بخشهای مختلف این جلد وسعت وگسترش مطالب مندرجه درآن را نشان میدهد. جلد نخستین شامل چهاربخش ومجموعاً حاوی بیست ودو فصل میباشد. مؤلف جلد اول آقای پروفسورفیشر (W B.Fisher) استاد جغرافیا دردانشگاه دارهام هستند وفصل اول وآخر این کتاب رانیز خود ایشان نوشته‌اند. فصل اول که شامل ۱۱۰ صفحه است بطرز استادانه‌ای خصوصیات جغرافیائی ایران راتوضیح میدهد ودرضمن اشاره‌ای نیز بشهرهای مهم ایران ازجمله تبریز، اهواز، شیراز، اصفهان، کرمان، زاهدان ومشهد مینماید. اگر چه توصیف این شهرها کاملا مربوط بموضوع مورد بحث نیست و بهتر بودکه شهرهای ایران باتفصیل بیشتردربخش جداگانه‌ای مورد مطالعه قرارمیگرفتند

معذلك شمول آنها در این بحث از بکنواختی موضوع میکاهد و رنگ و بوئی به توضیحات مربوط بوضع قرار گرفتن کوهها ، جلگه‌ها و بیابانهای ایران میدهد.

آخرین فصل کتاب که بار بقلم آقای پروفسور فیشر است « شخصیت ایران » نام دارد ودرحقیقت نتیجه گیری ازفصلهای قبل درباره ایجاد روحیات مختلفه درساکنان ایران زمین است . قسمت زیادی از این فصل صرف مقایسه عقاید موافق ومخالف دانشمندان درباره اثر اوضاع جغرافیائی برروی تشکیل اخلاق وروحیات ملل مختلفه میباشد . گرچه این بحث درجای خود بسیار جالب ومهم است معذلك تفصیل آن دراین بخش کمی بدرازا کشیده وازمطلب مورد بحث خارج شده‌است. چون آقای پروفسور فیشرخود بی‌اندازه به تأثیراوضاع جغرافیائی وآب وهوا برروی پیشرفت وخصوصیت مدنیت‌های مختلفه معتقدند ازاین‌رو وضع جغرافیائی ایران برروی خصوصیات ملی ایرانی زیاد تأکید شده است

پس از ذکر چند فقره از عقاید مخالف مبنی براهمیت تأثیرات روحی و مافوق طبیعی در روی پیدایش نهضتهای اجتماعی وتغییرات تاریخی آقای فیشر مینویسد : « معذلك حقایق موجودیت بشر دلائل قابل توجهی را نسبت به موجود بودن تاثیرات دیگر که تااندازه‌ای مربوط به محیط هستند وکاملا در مبنی از خود انسان منفك و خارج میباشند بدست میدهد ، بیان اینکه چنین تأثیراتی عمیقاً مسیر زندگی انسان وتکامل اجتماعی راعوض میکند ممکن است ازفلسفه‌ای که اساس رامبران کامل برای ایجاد تغییرات تاریخی میداند کمترمورد پسند باشد ولی بعقیده نویسنده آن ایده توضیح صحیحتر و دقیقتری درباره حقیقت مطلب بما ارائه میدهـد » (صفحه ۷۲۱) حملاتی نظیراین دراین بخش زیاد وجود دارد و در نتیجهٔ این عقیده مطالعه سندیات و عوامل روحانی که روحیه ایرانی راچنان که هست بوجودآورده باندازه کافی مورد توجه نویسنده قرار نگرفته . نهضت‌های دینی که درطول تاریخ نقش بسیار مهمی را در سیر تکامل تاریخ ایران پیموده‌اندبدست فراموشی سپرده شده واشاره‌ای که بادبیات‌ایران وتصوف گشته خیلی کوتاه ونارسا میباشد . ولی باوجود این نقائص پایان این بخش که دربارهٔ تمایزایران ازسایر ملل جهان است بسیار استادانه و بانهایت تفکر وتدقیق نوشته شده است . درپایان این فصل آقای فیشرمینویسند : « بهیچ وجه ایران نمیتواند بصورت یك نمونه کوچك ویاتقلیدی ازیك حوزه فرهنگی وسیاسی بزرگتر محسوب شود بـلکه آن را باید بصورت یك واحد متشکل و

پایه گذاریك نظم مخصوص دانست که تاحد زیادی شخصیت وهماهنگی خاورمیانه را مورد تأثیر قرارداده است. اینکه دولت ایران در زمان حال درنظردارد که سالگرد دوهزار وپانصدمین سال سلطنت خود راجشن بگیرد نمونهٔ بارزی ازپایداری ملی ایران است. و خاصیت بارز و مخصوص جغرافیائی ایران در ایجاد این روحیه سهم بزرگی رابعهده داشته. اگر بخواهیم (شخصیت)ایران را بعنوان یك کشورویك اجتماع بشری توضیح بدهیم باید بگوئیم که این شخصیت میتواند از خود خلق کند، میتواند تأثیرات گوناگون را بپذیرد و آنها را دگرگون سازد، ومیتواند باردیگر این تأثیرات را بدیگران انتقال دهد » (ص ۷۴۰)

سایرفصول این جلد توسط اساتید مختلف از دانشگاههای بزرگ دنیا نوشته شده و هریك از آنها در رشته خود متبحر و استاد میباشند. بخش ۲۱ (ص ۷۱۷-۶۸۴) که درباره اصلاحات ارضی است مخصوصاً جالب توجه است چه که برخی ازفواید و درعین‌حال اشکالات ونواقص اصلاحات ارضی رامورد بحث قرار میدهد.

جلد پنجم در بارهٔ جوانب مختلفه تاریخ و تمدن ایران در بین قرون یازدهم وسیزدهم‌میلادی است وبنابراین شامل دوره طلوع وافول سلسله‌سلجوقی وحمله مغول است. این دوره ازتاریخ ایران که حائزاهمیت زیادی نه‌تنها در تحول و تکامل جامعه ایرانی بلکه تمام ملل خاورمیانه میباشد تابحال کمتر مورد توجه ومطالعه دانشمندان غربی قرار گرفته است. آخرین کتابی که به‌تفصیل دراین باره نوشته شده « تاریخ مغول» بقلم هاورث ـ ، Howorth) History of the Mongols) ـ میباشد که جلد سوم آن درباره « مغولان ایران » نوشته شده است. این کتاب در سال ۱۸۸۸ میلادی یعنی در حدود هشتاد سال قبل منتشرشده و مطالب مندرجه درآن قدیمی گشته است.

جلد پنجم تاریخ ایران این نقیصهٔ بزرگ رابرطرف کرده و این دورهٔ مهم از تاریخ ایران را مورد بررسی قرار داده است. برای تهیهٔ این کتاب اساتیدبسیاری از نقاط مختلفه جهان بایکدیگرهمکاری نموده ودرنتیجه مطالب این جلد توسط متخصصین طراز اول درباره هرموضوع نوشته شده‌است. مؤلف این جلد آقای پروفسور بویل (J. A. Boyle) استاد دانشگاه منچستر میباشند و فصل چهارم درباره « تاریخ سلسله‌ای ایلخانیان » را نیزخود ایشان نوشته‌اند فصل اول این کتاب درباره «تاریخ سیاسی ایران بین قرون یازده

وسیزده » وبقلم آقای پروفسور بازورت (C E Bosworth) مؤلف کتاب « تاریخ غزنویان » (The Ghaznavids) میباشد پروفسور لمتون (A K S. Lambton) که کتاب « مالك وزارع در ایران » وچند کتاب کتاب دیگرشان شهرت بسیار یافته فصل دوم راکه درباره « تشکیلات داخلی امپراطوری سلجوقی» میباشد نوشته‌اند. آقای پروفسور بوزانی (A.Bausani) استاد عالیقدر دانشگاه ناپل که متخصص ادیان و مذاهب ایران بوده وکتاب « دین ایران » (Persia Religiona) ایشان از بهترین کتب در این باره شناخته شده دوفصل ازاین کتاب را تحت عناوین « دین در دوره سلجوقی » و «دین در دوره مغول» تحریر نموده‌اند . یکی دیگر از متخصصین بزرگ دین درایران مرحوم پروفسورهاجسن (M G S Hodgson) استاد دانشگاه شیکاگو و مؤلف مهمترین کتاب در باره اسمعیلیه (The Order of Assassins) میباشند و فصل پنجم ازاین کتاب که تحت عنوان «حکومت سلجوقی» نوشته‌اند یکی از اساتید روسی پروفسور پتروشوسکی (I P. Petrushevski) استاد دانشگاه لنینگراد نیز در این کتاب سهمی داشته و باب ششم را در باره «اوضاع اجتماعی واقتصادی ایران در زمان ایلخانیان» نوشته‌اند . دانشمند مرحوم چکسلواکیائی پروفسور ریپکا (J Rypka) که اخیراً کتاب قطورایشان دربارهٔ ادبیات ایران بانگلیسی منتشر شد باب هشتم کتاب را درباره « شعرا ونثرنویسان اواخردوره سلجوق ومغول» برشته تحریر درآورده‌اند. باب نهم درباره « هنرهای بصری » است و بقلم آقای پروفسور گرابار (O.Grabar) استاددانشگاه آن‌اربرمیشیگان (Ann Arbor) وباب دهم دربارهٔ «علوم ریاضی ایران درزمان سلجوق و مغول» وبقلم آقای پروفسور کندی (E S Kennedy) استاد ریاضیات در دانشگاه امریکائی بیروت میباشد .

همکاری این اساتید جلد پنجم تاریخ ایران را بصورت کتاب فاضلانه و عمیقی که نوشتن آن از عهده یکفرد کاملا خارج است درآورده . بطور کلی این دو جلد که منتشر شده است هم برای متخصصین مفید بوده و مطالب جدیدی را برای بحث وتحقیق مطرح میسازد وهم برای عموم خوانندگان جالب وشیرین است . در حقیقت در تمام مقالات سعی شده است که مطالب بزبان ساده وروانی که مورد فهم وپسند همگان باشدنوشته شود تاهم ایران شناسان ، هم علاقمندان بتاریخ و هم خوانندگانی که از مطالعه کتب علمی لذت میبرند قادر بدرك و استفاده از آن باشند .

انتشار این کتاب خدمت بسیار بزرگی را بفرهنگ و ادب ایران نموده و مسلماً نام ایران زمین را بیش از پیش در ملل مغرب مشهور خواهد کرد گرچه غربیها از دیرزمانی با ایران آشنائی داشته‌اند معذلك اطلاعاتشان دربارهٔ تاریخ و گذشته ایران محدود میبود و حتی مورخین و نویسندگان که درباره روابط ایران و یونان و یا ایران و رم کتبی مینوشتند همواره از رقبای غربی ایران طرفداری نموده و حق مطلب را ادا نکرده‌اند ولی خوشبختانه این کتاب توسط ایرانشناسان نوشته شده و مسلماً علاقه آنها نسبت به این سرزمین بیش از مورخینی نظیر گیبن (Gibbon) است که تنها تماسشان با ایران راجع به روابط ایران و رم و یا سایر ممالك غربی میباشد . اکنون با علاقه زیاد باید منتظر طبع و نشر سایر مجلدات این تاریخ که در باره ایران باستان وهمچنین ایران معاصر بحث میکند بود تا ببینیم که آیا بعضی از اشتباهات و اغراض گذشته اصلاح شده‌اند یا اینکه هنوز دلبستگی و علاقه شدید به ملل اروپائی بعضی از نویسندگان سبب میشود که پاره‌ای ازحقایق در باره تاریخ ایران نادیده گرفته شود .

خواندنی

جغرافیای کوچه*

پهنای کوچهٔ دلخواه هفت هشت قدم آدم بزرگ بود، وطولش نزدیک سیصد قدم، وازغرب به شرق. دوطرفش بازبود. طرف مشرق به‌بازارچه آهنی ومغرب به‌امیریه، سمت بازارچه را، ته‌کوچه میگفتند وامیریه را سر کوچه ازبازارچه‌که توی کوچه می‌پیچیدی یك درخت توت بزرگ، سالاردرختهای کوچه خلوت سر شده بود وکنار جوی وسط کوچه روی دیوارهای دو طرف سایه انداخته بود.

درخت توت، محل‌احوال کوچه بود و نمایندهٔ سن و سالش. ازآن‌که میگذشتی، دیگر پنجاه شصت قدم‌پیش چشمت بازبود وجوی خشك خالی. تابرسی به‌درخت اقاقیا وچند تازبان گنجشک‌که دو طرف جوی، بافاصله‌های یکی دو قدم‌ایستاده بودند ودستهاشانرا توی بغل هم فروکرده بودند. بعد، کوچهٔ اقبال، دلبخواه راقطع‌کرده بود. باز سی‌چهل قدم درختی نبود، تامیرسیدی به‌دوسه تا نارون چتری، جورکش سنگ تیرکمان بچه‌ها، بجرم پناه دادن یك دسته گنجشك‌که صبح‌تاشام روی آنهاازاین شاخه‌به‌آن شاخه می‌پریدند وجیك‌جیك میکردند. بعد یك‌کوچهٔ دیگرو بعد خیابان. کف کوچه یکپارچه نبود، هرکس به‌سلیقه‌ای جلوی خانه‌اش را سنگفرش‌کرده بود یا آجرفرش وبعضی هم هیچ خاك پاخورده وکوبیده. صبح و عصرتابستان اهل هرخانه سرکوچهٔ خود را آب می‌پاشیدند وجارومیکردند وبوی نم خاك فضا رامعطرمیکرد.

دوطرف کوچه، ردیف دیوارهای کاهگلی را میدیدی، وصل به‌هم. با هره‌هاوجرزهای آجری کهنه، ودرهای خانه‌ها باگل میخها وکوبه‌هاوزنجیر چفت‌ها، ودوطرفشان سکوهای سنگی‌یا آجری صندلی‌هائی ثابت برای نشستن عصرواول شب زنهای پرحرف وپیرمردها، وباقی روزجای جست وخیز بچه‌ها وبالای درها، قوسهای سربی‌آجری وطاقنماهای جای چراغ وکاشی‌های نوشته شدهٔ هذا من‌فضل ربی و وان یکادالذین کفروا ..... و ولایت علی‌بن ابی‌طالب حصنی ...... و .....

هرخانه‌ای فقط به‌اسم مردخانه شناخته نمیشد. زنها هرکدام‌باعرضه‌تر بودند شهرتی بهم رسانده بودند ورسم پدر سالاری را درهم ریخته بودند. از زیر بازارچهٔ نایب‌آقا، روبروی عطاری میرزاابوالقاسم‌که توی کوچه سرازیر

*ـ قصه‌های کوچهٔ دلبخواه، مجموعهٔ هشت قصهٔ پیوسته. تهران، ر، ۱۳۴۷.

میشدی دست راست ، بعد ازدیوار خانهٔ زن باباکه درش زیر بازارچه وامیشد ، رو به قبله وروبروی درخت توت . خانه آشیخ علی بود که پیشنماز بود وپیرمردو همه سلامش میکردند بعد خانهٔ رقیه خانم بنداندازبودکه کلانتر کوچه بود و کعب‌الاحبار بود واسرارزنها رامیدانست زنها اگرچه روبرواحترامش‌میکردند ولی‌پشت سرش هزار جور حرف میزدند وکرایه نشین‌هـای توی خانه‌اش حق نداشتندآب رختشوئی راتوی چاه بریزند وهمیشه سنگفرش جلوی درحیاطش، تاتوی جوی آب پرازآب صابون لاجوردی بود ، و اهل‌کوچه از بوی گندش کلافه بودند ونوبت آب محل ، تمیز کردن جوی، دردسری داشت بعدش‌خانهٔ بزرگ سرهنگ عبدالله‌خان بود که سرهنگ نظمیه بود وشکم گنده بود ورئیس زندان که تعلیمی دست میگرفت وچکمه میپوشید و همه ازش حساب میبردند و از سرکوچه‌که پیدایش میشدکنار میکشیدند وماست‌ها راکیسه میکردند.زندان سرهنگ ، مترسك مطمئن مادرها بود برای ترساندن بچه‌ها و دیگ سرو گلیم بدوش‌وکاکا سیاه، زیرسایه وحشت زندان سرهنگ روسفیدبودند بعدخانهٔ‌سروان بود که سبیل سفیدآویخته داشت وعصای سیاه دسته نقره دست میگرفت و با زن پیرش (خانم سروان) وخواهر زن بی‌شوهرش توی یك خانه زندگی میکردند اگر روزی یکی دوبارداد و قال خانم سروان بابچه‌های بازیگوش‌کوچه نبود کسی نمیفهمید توی‌این خانه‌آدم زنده هم پیدا میشود، حتی رقیه خانم‌بندانداز باهمهٔ زرنگی نتوانست به‌پشت دربستهٔ خانهٔ‌آنها راه پیداکند وخبری به‌زنهای گوش به‌زنگ‌کوچه برساند. آخرش‌کسی نفهمید خواهر پیر خانم سروان بیوه است یا ترشیده . فقط میگفتند سروان درویش است وخانم سروان شیخی است و هفته‌ای یکدفعه به‌دست بوس‌سرکارآقا میرود وسرکارآقا، آقای شیخی‌هاست‌که تفش رابرای شفا توی‌آش مریض میریزند . بعد خانهٔ مابود وبعد خانهٔ ناظم هردو زیرسایهٔ اقاقیا وزبان گنجشك‌ها. ناظم، فامیل‌آشیخ علی بود،ولی‌متجدد. که ویلن میزد وناظم مدرسه بود ، دیوارغربی خانهٔ ناظم توی‌کوچهٔ اقبال بود که دلبخواه را قطع میکرد.

بعد ازاین دیوار، توی‌کوچهٔ اقبال ، خانهٔ مش فتح‌الله چوبداربودکه از سی دختر داشت هرسال تابستان توی خـانه‌اش عروسی راه می‌افتاد . مفصل و بامطرب وسیاه بازی روحوضی. روبروی خانهٔ مش‌فتح‌الله خانهٔ عبدالحسین‌خان عکاس بودکه همه از نجابت وبی‌سروصدائی وسلیقهٔ خانه‌داری خانمش تعریف میکردند .

ازهمان ته‌کوچهٔ دلبخواه که سرازیر میشدی ، طرف دست چپ و پشت به‌قبله روبروی خانه‌آشیخ علی‌خانهٔ میز باقرخان شیری بود. زیردرخت توت، وچند قدم آنطرفتر درکوتاه طویلهٔ میرزا ، که همیشه دو تاماده گاوتوی آن بودند با گوساله‌هاشان واهل کوچه‌مشتری شیرمیر باقرخان‌که خاطرجمع بودند آب توش نکرده است .

بحرشیر، بسترن فشقائی میرزا هم معروف بود که ازپشت درىالا رفته‌بود وروی دیوار راپوشانده بود ووسط بهارغرق‌گل سرخ آتشی میشد بعد ازطویلهٔ میرزادرست روبروی‌خانه سرهنگک خانه دبیرالممالك بود که پیر بودوباز نشسته وباکسی معاشرت نمیکرد ورش اهل نماز وروضه نبود و نادنهای کوچه نشست وبرخاست نمیکرد . بعد روبروی خانهٔ ما، خانه مش یعقوب ، که‌کاسب بود ، آبرودار وپرتحم وترکه . وبعد چند باب دکان زیر سایهٔ ربان‌گنجشك‌ها ، که انبارهیزم ودعال بقال‌کوچه بود. وبعدچهارراه . دست چپ ، توی‌کوچه‌اقبال خانهٔ اوس‌گنبز بنا بود، که پدربیامرز تعمیرات خـانه‌های اهل محل را ارزان تمام‌میکرد وچشم پاك ودست پاك بود. روبروی خانهٔ اوس گنبز خانهٔ مش‌محمود کره بودکه الاغ داشت و تابستانها اهل محل از برکت وجودش یخ بلوری میخوردند ، وبهار وپائیز تره بار ومیوه سربار اول صبح را بارالاغ میکرد و توی محله میگرداند ومیفروخت قصه‌های گفت وگووسئوال وجواب مش‌محمود وگوش کرش با رنها همه یکنواخت بود و نقل محلس هرروزی خانه‌ها ، مثلاً یکروز صبح وقتی‌خانم سرهنگک ازمش محمود سبزی قورمه میخرید‌زیر گوشش فریادکشید :

مش محمود ، فرداکدوقلمی بیار ک . دو . . ق . . . ل . م . . ی .

مش محمود جواب داد .

محمدعلی؟ الحمدالله ازوقتی تنقیه‌ش کردیم تبش پائین اومده .محمدعلی پسرمش محمود بود ، وهمه پشت سر هرقصهٔ تازه‌ای این قصه را همیشه تکرار میکردند ، وخنده‌شان بالامیگرفت که یکروز مش محمود دهنهٔالاغش راگرفته بود وازجلوی خانه سروان رد میشد خانم سروان لای درایستاده بودکه الاغ مش محمود بصدای بلندگوزید ، مش محمود برگشت به‌خانم سروان گفت.

جی‌خانوم ؟ بادمجون میخواستین ؟

خانم سروان هم پاشنهٔ دهنش‌راکشیده بود وهربدوبیراهی که توی چنته داشت بارمش محمودکرده بود ودیگر، ازش چیزی نمیخرید .

توی‌کوچهٔ دلبخواه بعد ازچهارراه دست چپ دو دهنهٔ بقالی آقا رضا و

میراسدالله تفرشی بود که برادربودند وشریك . روبروش خانهٔ هفت خانواریها که عده‌شان زیاد بود وشلوغ آقارضا ساده بود وچاق و خپله . باسرتراشیده و یك قبضه ریش‌جوگندمی، که زمستان وتابستان دامن پیرهنش روی شلواردبیت حاج علی اکبریش افتاده بود و بند تنبانش پیدا نبود ، و خشتك شلوارش بین زانوهاش تلوتلومیخورد میگفتند بیچاره بعد از شصت سال عمر، هنوز میدان توپخانه راندیده است، اما میزاسدالله باریك بود وبلند با ریش ماشین کرده که سیاق بلد بود وپیرهنش راتوی شلوارمیکرد وبند تنبان سفیدش روی شلوارسیاه گره‌فکلی خورده وآویران بود وبازارمیرفت وخریدمیکرد وحساب نسیه‌برها را مینوشت .هروقت توی دکان نبودحساب وکتابهادست ابن علی شاگردشان می‌افتاد .

در خانهٔ آقارضا ، چسبیده به دکان بود با یك دالان دراز سرپوشیدهٔ تاریك . در خانهٔ میزرا اسدالله بعد از آن که به روشنایی بازمیشد . میگفتند میزاسدالله سرآقا رضارا کلاه گذاشته است و دکانهارا در زمین حیاط اوساخته و خانه‌اش را تنگ کرده است . توی‌این‌دکان از بقولات وبنشن و برنج وروغن گرفته ، تا دواجات و ادویه‌جات و هیزم و ذغال و تـابستانها انگور و طالبی گرمك و هندوانه خربره پیدا میشد .

بعد از خانهٔ میرزا اسدالله ، خانـه آشیخ عبدالحسین و آشیخ محمود ، قوم و خویشهای آشیخ علی بـود . اولی محضر داشت و دومی پیشنماز بود و روبروش خانهٔ خاباجی ماما ،که ناف بیشتر بچه های محل را او زده بود ، و بین این دوخانـه ، اولین درخت نارون‌کهنسال و پشت سرش چهارپنج تـای دیگر . . .

آخرکوچه، خانهٔ حاج‌غلامعلی‌کوره‌پز بود وروبروش خانهٔ میرزاحسین تفرشی. پسرعموی‌آقا رضا ومیرزا اسدالله با دکان بزاری‌کوچکش وبعد ازآن چهار راه دوم و بعد دست راست، یك خانهٔ دیگر، و دست‌چپ یك زمین بزرگ باسم خرابه ،و بعداً خیابان .

بچه‌های کوچه

بچه های‌کوچهٔ دلبخواه آنهاکه سن‌وسالشان به سن‌وسال من میخورد ، همه از من بزرگتر بودند . با تفاوت یکی‌دوسال تا سه‌چهار سال ، یکی‌دوتا هم بیشتر . غیراز آنها دخترها بودندکه همبازی نبودیم . و بچه‌کوچولوهاو بچه‌لاتهای سرکوچه‌که همبازی ما نبودند ، و آزادتر بـودند . وزوردارتر ،

شترسواری و دوك بازی میکردند ، که ما حسرتش را میکشیدیم ، اما بچه‌هائی که با هم جور بودیم یا اگر بزرگتر بودند کوچکتر ها نحود آشان میشدند از سر کوچه آقا صدری و آقا بدری پسرهای آشیخ علی بودند، جزو بزرگترها و بعد منوچهر و جمشید ، پسرهای سرهنگ ، که جمشید هم سن وسال من بود و منوچهر دو سال بزرگتر . و حسن خان و مهدی پسرهای دبیرالممالك که حسن‌خان از آقا صدری هم بزرگتر بود بعد محسن‌خان پسر عبدالحسین خان که پسر خوب محله بود و توی خانهٔ ما من و رضا .

آقاصدری و آقابدری به‌نان سنگکشان معروف بودند . گوشهٔ دیوار حیاط بیرونیشان یك تنور داشتند باسیخ وش‌کش و ماله چوبی و تغار خمیر کوچکی داشتند که یکیشان شاطر میشد و آن یکی نان درآر ، نان‌سنگك می‌پختند باندازه یك وجب آدم‌بزرگ و به بچه‌ها میفروختند ، و این بازی هرروزشان بود . حسن‌خان و مهدی به جفتك چارکش معروف بودند هفت‌پی (پا) را با یك‌پی میپریدند . منوچهر و جمشید همسایهٔ قدرت پدر را برسرشان داشتند ، محسن‌خان به تربیت و ادبش معروف بود و عکس برگردان‌های قشنگی که مال پشت‌آس بود و از پدرش میگرفت و به بچه‌ها میداد ، رضا به عروسك‌بازی و خیاطی و معماری شدنش با دختر های کوچه معروف بود ، و من به شلی و وارفتگی .

خانهٔ ما

دولنگه درچوبی روغن خوردهٔ پاشنه آهنی هر لنگه دوالوارجا بانهٔ بهم چسبیده بالا و پائین هرلنگه سه‌گل میخ مفرغی منقوش مثل سه‌تافنجان که توی نعلبکی های گل‌وبوته‌دار دمروکرده ، و دودرج بالا و پائین به‌درچسبانده باشند . به بالای‌لنگهٔ راست دریك جفت زنجیری جانانه که زره‌اش بالای‌چهار چوب کوبیده شده بود هردر ، یك‌کوبهٔ مفرغی داشت ، دسترس باندازهٔ یك‌قد آدم بزرگ بالاتر از زمین . مردانه وزنانه . کوبهٔ مردانه به در سمت راست بود ، منحنی ، برجسته، بزرگ و مثل دستگیره که استاد آهنگر تمام‌سلیقه‌اش را در نقش ونگارآن بکاربرده بود ومثل‌چکش روی گل میخی که زیرش کوبیده شده بود فرود میآمد .کوبهٔ سمت چپ ، شبیه یك پنج وارونه بود و پهن و به در چسبیده که صدای خفه داشت زیر هرکدام یك سینی فلزی بود مثل سورنی برودری دوزی پای سماور . مهمانهای مرد ،کوبهٔ بزرگ را می‌کوفتند ، و زنها پنج وارونه را که کم صداتر بود، و از توی خانه می‌فهمیدیم مهمان مرد است یا زن .

درکه بازمیشد هشتی بود. یك پله پائین‌تر ازکف کوچه توی هشتی دوتا دروروی اطاق پنج دری و یك اطاق دیگر هر یك چهار پله بالاتر ازکف هشتی و ورودی حیاط که یك پله پائین‌تر از هشتی بود. وسط حیاط یك حوض بیضی سنگی جنوبش یك باغچه که درخت مواز توی آن بالا رفته و روی چفته، چتر زده بود. سایه‌افکن نصف حیاط توی دوتا باغچه سه گوش دیگر، بید مجنون بود و بوته‌های گل سرخ. واردحیاط که میشدی دست چپ روبه امامرضا مشرق اطاق پنج دری بود و بعد زاویه، روبرو، روبه قبله اطاق بالا بادرهای منبت و شیشه های رنگی که جای مهمانها بود و روبروی آن اطاق کوچکه و زیر اطاقها زیر زمین‌ها و آب انبار وآشپزخانه و غیره . . . این خانهٔ ما بودتوی کوچه دلبخواه وکوچهٔ دلبخواه توی محلهٔ سبزیکار .

منتخبات

عبرتنامه صیرفی

اثر حاج محمد حسن مهپور متخلص به صیرفی
تبریزی تبریز ۱۳۴۳، رقعی، ۲۶۰ ص

این هیدرژن و اورانیوم و بحث آتم
از بهر فنای این زمین و مردم
شد اسلحهٔ مخرب نوع بشر
کز خوف و خطر در اضطرابند عموم
[ص ۱۵]

قصیده

عید اگر آمد و آورد خبر ما را بس
دیگران خرج کند پول هدر ما را بس
اغنیا را همه وقت عید وسرور است خدا
کامرانیست بیك عده بشر ما را بس
کار ما چونکه شریف است بمصداق عمل
این شریفی و عزیزی و قدر ما را بس
عوض ویسکی آنها بخورم خون جگر
او خورد شیشه بیك سکهٔ زر ما را بس
طفل او بازی اسباب که صد تا دارد
دل او شاد شود دل بشرر ما را بس
عیدی اهل و عیالم همه آهست و فسوس
او خریده است همه زیور و زر ما را بس
رختخوابم که شده کهنه وفرسوده چه عیب
پر قو روکش آنهاست اگر ما را بس
منکه از دست طلبکار روم گوشهٔ دور
او رود سوی « متل قو » بسفر ما را بس
خرج یکماههٔ من یك شبه او خرج کند
عشرت و عیش کند صاحب فر ما را بس

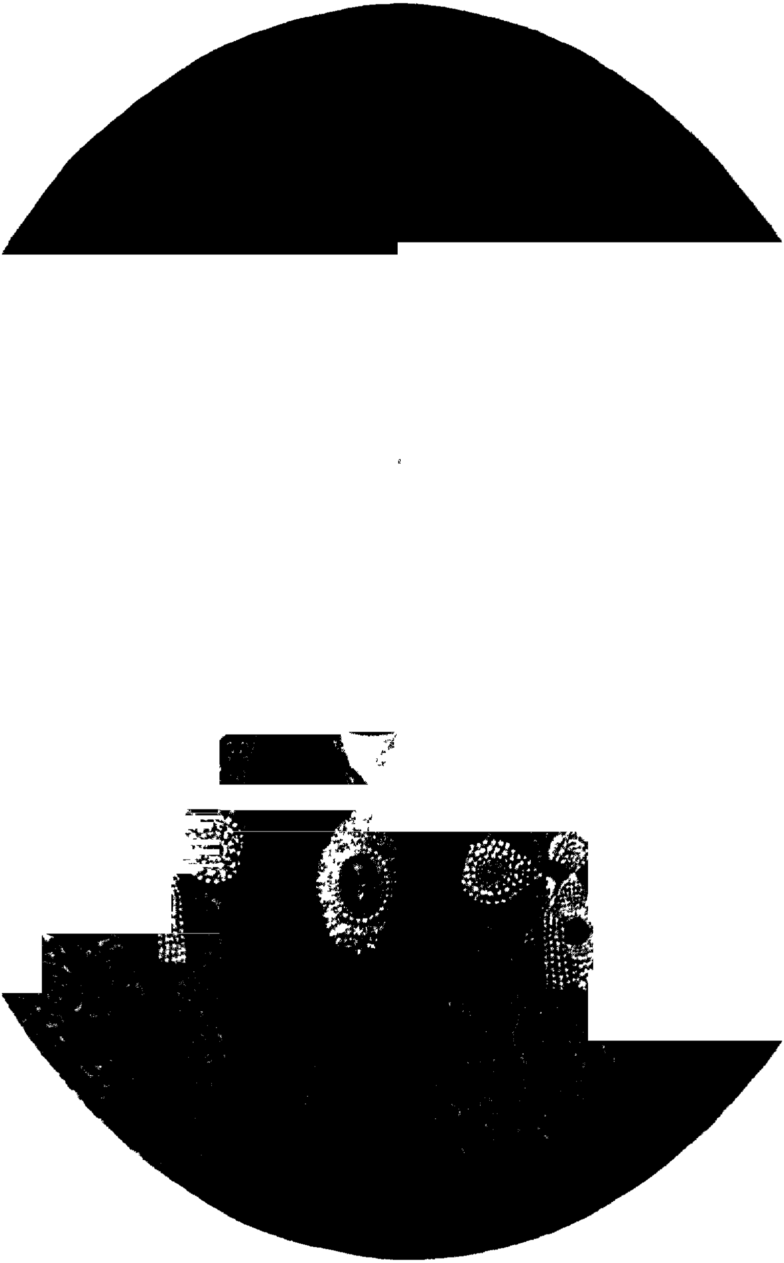
طفل او پالتو خر کرده بتن طفل مرا
نیست پالتو به تنش نیست ضرور ما را بس
خرج آرایش خانم که خدا میداند
میخورد روزی دوصد دانه گهر ما را بس
فکر خوراك شب و روز کنم من چه کنم
اوخورد جوجه پلو شام وسحر ما را بس
قوتی نیست برایم که روم راه دراز
با ماشین میرود آنها بحضر ما را بس
ما که ماشین نخواهیم بخریم بهر سوار
روز و شب غصه و اندوه وکدر ما را بس
طفل من چون هوس کفش نو عیدکند
گریه وزاری برآرد زجگر ما را بس
من بگویم که شریف است بما کارو عمل
دیگران را شرف و شوربسر ما را بس
کارگر کار کن و مدت وعده برسید
چونکه دادند ترا کذب خبر ما را بس
حق خود می‌طلبیم و ندهد کس آنرا
ملك ما گشت پرآشوب ثمر ما را بس
پس بگو ما بتماشای جهان آمده‌ایم
که بحسرت شود این عمر گذر ما را بس
« صیرفی » دادرسی نیست دراین ملك بما
بهر ما نان تهی علم و هنر ما را بس
(ص۱۴۸)

مثنوی

گفت مردی بود در این شهر ما — خوش نهاد و نه نژاد و باوفا
مرد شیادی بر او الفت گرفت — روز وشب در خانه‌اش صحبت گرفت
دست خود آرد همه اموال او — هم زن دوستش شود از مال او
آخر آن خائن زنش اغفال کرد — فکر شیطانی خود دنبال کرد
عـاقبت رامش نمود و عهد بست — در غیاب دوست چون با وی نشست
بعد پیش دوست آمد در مسا — صحبت گردش گرفت آن بیوفا
بهرگردش تـا برد روزی بباغ — ساعتی باشند خوش دل دلفراغ

مرد نیکو کار هم کردش قبول   دوست بد فطرت نباشد تا ملول
رو نهاده هرسه با هم سوی دشت   مرد خائن رهنمای دوست گشت
گفت آنجا بر سر قله رویم   بر تماشای همه صحرا شویم
در سر قله بهر سو تاختند   بر نگاه هر طرف پرداختند
مرد نیکو کار آمد پرتگاه   تا کند در دره بر سبزه نگاه
دوست خائن دست زد بر پشت او   پرت شد آندم فرو آمد برو
از سر قله همی پرش کنان   تا آخر دره فرو رفت آنزمان
سر شکست و مغز متلاشی بگشت   گشت بیجان و روانش درگذشت
دوست خائن آنزمان فریاد کرد   بیوفا زن سر زد وای داد کرد
زن بگفتا این سخن گریه کنان   شوهرم لغزید پایش ناگهان
نعش او برداشته سر دوششان   سوی شهر آوردشان وقت شبان
یک دو روزی گریه‌ها آغاز کرد   بعد با دوستش میانه ساز کرد
چند روزی با وی عیش ونوش کرد   روز دیگر بار غم بر دوش کرد
پای زن ناگاه زخم آمد پدید   رفت آندوران خوش هرگز ندید
پیش هر فرد از طبیبان آمدند   در علاج زخم عاجز ماندند
زن تهی دست و شکسته پا بماند   گوشهٔ بیت‌الحزن تنها بماند
دوست خائن شد نهان از چشم او   کس ندید او را برون در شهروکو
زن گرفتار عذاب و فقر گشت   عاقبت اندر خرابه درگذشت
مردمان همت نمود و کفن شد   در جوار شوهر خود دفن شد

[ص ۱۹۴]



تصاویر قدیم

تصویر هاشم خان امیرخلوت

درخاندان معاون‌الدوله غفاری اسناد ومدارك وپرده‌های نقاشی‌ازدوران فرخ‌خان امین‌الدوله‌وجود داردکه از مجموعهٔ اسناد و مدارك آنها تاکنون دوجلد توسط‌کریم‌اصفهانیان وقدرت‌الله روشنی چاپ شده ودانشگاه تهران‌بانی طبع این دو اثرمهم ونفیس بوده است. درجلد اول‌آن‌کتاب پردهٔ نقاشی رنگی ازفرخ‌خان امین‌الدوله چاپ شده بودکه عیناً درین مجله بااجازهٔ‌آقای معاون الدوله تجدید طبع شد.

اینك‌که مجلد دوم اسناد انتشار یافته است مشاهده شد پردهٔ دیگری کار «مهدی» که ازآثار نفیس است درآن طبع شده است واین پرده صورت میرزا هاشم‌خان امین‌خلوت برادر امین‌الدوله را می‌نمایاند.

با اجازهٔ ازآقای حسنعلی‌غفاری پردهٔ مذکورهم درین مجله درج‌می‌شود تاآسان‌تردردسترس علاقمندان قرار گیرد.

تصویر در صفحه روبروبصورت رنگین وخارج از متن چاپ شده‌است.

تصویری از محمد علی شاه
(صفحهٔ پشت)

عکسی است از محمد علی‌شاه قاجار و شخصی که در دست چپ ایستاده محمد ابراهیم‌خان معاون‌الدوله غفاری است.

زیر این عکس‌را محمد علی‌شاه به خط خود یادگار نوشته و بمرحوم معاون‌الدوله اهدا کرده است.

این عکس نیز بلطف واجازهٔ آقای معاون‌الدولهٔ غفاری در مجله درج می‌شود.



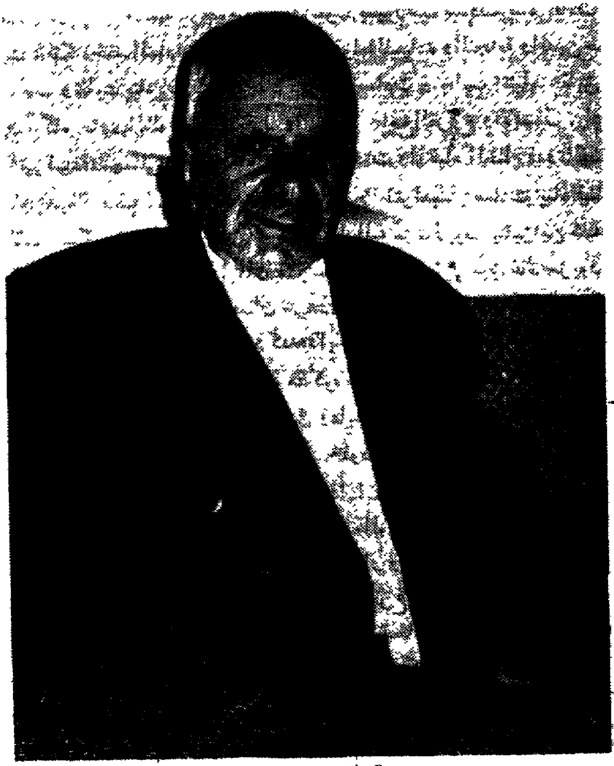
اسناد و مدارک

دو فرمان صفوی

آقای ابراهیم دهگان مقیم اراک از فضلایی است که همتی مخصوص به جمع‌آوری اسناد قدیم دارد و غالباً خوانندگان ما را نیز مستفید می‌کنند.

اخیراً با آقای دکتر منوچهر ستوده شبی را در منزل ایشان گذراندیم. عکسی که از ایشان گرفته‌ام به‌یادگار و سپاس از لطفهای ایشان درینجا چاپ می‌شود.

درین شماره متن دو فرمان که به خواهش اینجانب استنساخ کرده‌اند برای محققان تاریخ ایران به چاپ می‌رسد. ا. ا.



ابراهیم دهگان

فرمان تثبیت سیورغال در وجه نوادگان امیرذوالنون
از طرف شاه عباس کبیر

ابراهیم دهگان
(اراک)

فرمان همایون شرف نفاذ یافت ـ آنکه چون همگی قصارای همت والا و حملگی منتهای بیت خورشید انجلا برآن مصروف ومعطوف گشته است که عالی درجات سادات بروحرد که در هرحال فارغ البال باشند بدستور ... پادشاه جمجاه اسلام پناه خالصهٔ مرحوم امیرذوالنون بسیورغال سیادت پناه افادت و نجابت دستگاه خلف السادات والنقباء العظام قواما للسیادة والنجابة والدین حسنا ولدسیادت ونقابت پناه افادت وافاضت دستگاه سعادت ونجابت انتباه حقایق و معارف آگاه حاوی العلوم من المعقول والمنقول جامع الفروع والاصول . اعلم العلمائی فهامة الفهمائی مقتدی الانامی عمدة السادات والنقباء العظام قدوة الفضلاء الکرام نخبة الاعاظم... و والافاضة والدین میرزا ابراهیما وسیادت پناه فضائل وکمالات دستگاه امین الدین حسن که قوم مشارالیه مزبوربوده بنابراین شمهای از شفقت شاهانه شامل حال ایشان فرموده بهمان دستور سیورغال مزبور را بالمناصفه بسیورغال ابدی و احسان سرمدی سیادت پناهان مذکوران عنایت فرموده از روی دستور کلانتران وکدخدایان ورعایاء آنمحال سیادت پناهی مومی الیهما را صاحب سیورغال حصهٔ مذکوره دانسته وسال بسال وجهسیورغال ایشان را بلاقصور وانکسار بدیشان واصل وعاید ساخته چیزی موقوف ندارند . مستوفیان عظام رقم این عطیه را در دفاتر خلود. (طویت) ثبت نموده واستادرا بلاتعسر و تعلق مصون شناسند . حکام وتیولداران وعمال وکلانتران و متصدیان مهمات دیوانی که آنمحال اصلا ومطلقاً بعلت مالوجهات ووجوهات واخراجات ازعلیقه وعلوفه وحلقا وآلام والاغ ومکار وشکار وطرح ودستانداز پیش کش و سلامی وعیدی ونوروزی وکاه وعلف وگوسفند ومرغ وهیمه وسایرتکالیف دیوانی بهراسم و رسم که بوده باشد اطلاق وحوالـه برمحال سیورغال سیادت پناهی مشارالیهما ننموده پیرامون نگردند وقلم وقدم کوتاه کشیده و ازدستورات .... فرموده درنگذرند وخلاف کننده را مورد عتاب وخطاب شناسد و از مخالفت که موجب بازخواست است اندیشند و هرساله حکم مجدد نطلبند... (امضاء) شهر شهر ربیع الثانیهٔ ۹۹۶.

مهرشاه عباس دربالای صفحهٔ ۱ مدور ـ در وسط بنده شاه ولایت عباس‌دور مهرشعر معروف

هر که چون خاك نیست بردراو - گر همه ... خاك بر سر او

پشت نامه مهرهای فراوان خورده است که همه زیرچسب رفته است .

فرمان خلیفه‌الخلفاء سیدابراهیم از شاه سلطان حسین صفوی

یامحمد یاعلی - بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم یامحمد یاعلی

الحمدلله الذی غسل ذنوب‌التائبین بمیاه‌التوبة والاستغفار وصقل مرآت قلوب العارفین بمصاقیل‌الطاعات والاذکاروجعل صدورالذاکرین منورة بانوار المعارف والاسرار.... و صلواته و تسلیماته التامات الذاکیات علی سیدالاولین والاخرین وخاتم‌الانبیاء والمرسلین محمدالمصطفی وعلی‌ابن عمه واخیه وخلیفة من بعده ووصیه اسدالله‌الغالب وغالب کل‌غالب ومطلوب کل‌طالب‌مظهر العجائب و مظهر الغرایب ومفرق‌الکتائب امیرالمومنین وامام‌المتقین ویعسوب‌الدین‌علی‌بن ابیطالب واله‌الابرارالاخیارالذین اذهب عنهم‌الرجس وطهرهم تطهراً

وبعد بررای ارباب‌الباب واصحاب‌آداب پوشیده وستیر نیست‌که از طرق مختلفه ارباب سلوك وارشاد وسبل‌متنوعه‌اصحاب فوز وفلاح که دامن همت‌بلوث مشتهیات نفسانی و بوساوس و هواجس شیطانی نیالوده همگی همت خود را باقتناء مآثروکمالات روحانی‌واقتضاء فیوضات سبحانی‌مصروف ومعطوف‌داشته‌اند اقرب واسوی طرق بسوی مقصود اصلی طریق قویم و مسلك مستقیم حضرات مشایخ‌عظام‌کرام صمیه صمویه است که بلاشك‌حجال قلوب‌مستنیرهٔ ایشان ازمشکوة معارف لاهوتی ومصباح‌عوارف ملکوتی بمصداق‌الله نورالسموات یهدی‌الله لنوره من‌یشاء استضائت پذیرفته ، لاجرم جهت دلالت و هدایت اصحاب جهالت و غوایت نصب خلفاء دین‌دار وامناء دیانت شعار درهرقطر ازاقطاربلاد مسلمین و برهرمصری ازامصارعباد مؤمنین برذمت والانهمت مرشدانه واجب ولازم‌وفرض ومتحتم است‌که لب تشنگان بوادی ضلالت وسرگشتگان فیافی جهالت رابعین الحیوة انابت دلالت نمایند...

چون در این وقت سیادت و خلافت پناه سید ابـراهیم خلیفه برادرزادهٔ سید میرزاخان خلیفه بدرگاه جهان پناه‌آمد سورك ارادت و اخلاص خود را برضمیرمنیراشرف واضح‌ولایح گردانیدوشجرهٔ مطاعهٔ نواب خاقان طوبی‌آشیان

قدس‌مکان. شاه بابا امامارالله برهانه که در باب خلافت بلده همدان و توابع و درحرین ولواحق شراه و حاروساق (کذا) و خرقان باسم سید میرزاحان عم مشارالله صادر گشته ابرار وعرض نمود که عم اوفوت شده واولادی از او نمانده وبرطبق ادعای حود محضررا بمهر رفعت ومعالی پناهان برحوردار بیگ وطر علی بیگ یورباشیان مشعر راستحقاق وقابلیت مومی‌الیه ظاهر ساخته استدعای خلافت محال مذکوره جهت خود نمود ایجاباً لمسؤله خلافت محال مزبوره کماکان سیادت وخلافت پناه مشارالله مفوص ومرحوع فرموده اررانی داشتیم که طالبان خود را بعدار تحقیق حال و تنقیح استحقاق و استیهال نتاج وهاج سرافراز فرموده‌ایشان را بولایت اهل بیت کرام علیهم‌التحیة والاکرام و حمیع مفروصات ومسنونات عبادات وطهور واغتسال واقامه صلوت حمس واداء رکوة وحمس‌وصوم شهررمضان وحج‌بیت‌الله الحرام وعمره وریارت مدینه‌طیبه‌حضرت خیرالانام علیه وآله‌الصلوت والسلام وایتاء حق یوم‌الحصاد وماعون وحق‌معلوم للسائل والمحروم واصطناع معروف واطعام طعام وقرص حسن وصلهٔ ارحام و عدل واحسان وتوفیه مکیال ومیران وبروالدین ودوام اذکار و قیام لیل وصیام نهار ومکارم اخلاق ومحاسن اطوار و سایـر طاعات و عبادات منشورو مشغول گرداند. وارمحرمات افعال ومنهیات اقوال وشرك بالله و انکارماانرل‌الله وحق آل رسول‌الله وقتل ناحق واکل میته ودم ، ولحم‌الحنیروسایرمافی‌الاته شریفة و مال اینام وقذف محصنیات وشرب حمور و مسکرات وارتکاب سرقه و میسره و لواطه ورنا وربا وریا واقسام حرام و یأس من روح‌الله و امن‌لمکرالله و سحرو عقوق ویمین غموس ونقض عهد وحلف وعد ومنع رکوة وماعون وترك صلوة وما فرص‌الله ونکاح‌امهات وسایرمن فی‌الایة‌المقدسه ورؤیت عورات احنبیه وکتمان شهادت وشهادت‌روروتصرف مال غیروکذب مطلق وکذب علی‌الله وعلی‌حجج‌الله وغیبت وبهتان وتکذیب انبیاء وجحود اوصیاء علیهم صلوات‌الله والتحایاورکوب فواحش‌ماظهرمنها ومابطن وتطفیف کیل وحنف وصیت وحدعه وخیانت‌ولهوولغو وترمر مزامیرومعارف وفحشا ومنکروبغی وانتهاك معاصی واصرار آن و سایر مایکون من هذاالقبیل منع ورحر نموده ودرهرباب ارشریعت غراء نبوی وملت بیضاء اثنی‌عشری وآداب واطوارمشایخ عظام وکرام صفوی اصلاً ومطلقاً عدول وانحراف نورزد وهرکس از طالبان او از طریق آداب مشایخ مزبوره تخلف نماید موافق طریقت وآداب و قانون شریعت غراء تنبه وتأدیب نماید...

سبیل طالبان ومریدان او، آنکه سیادت پناه مومی‌الیه را خلیفه حود و نصب‌کرده نواب همایون ما دانسته اوامرو نواهی مشروعه او را مطیع و منقاد باشند واصحاب‌طریقت ودرویشان تکایاوزوایابر نهج مسطوره عمل‌نموده‌ازسخن

وصلاح حسابی وشرعی او که درباب آداب مشایخ گوید بیرون نروند ورعایت و مراقبت واعرازواحترام اورالازم دانند، سادات عظام وحکام کرام وداروغگان وارباب واهالی وکلانتران آن ولایت حسب المسطورمقرر داسته درامدادواعانت مشارالیه کوشیده و تقصیر ننمایند واحدی از خلیفه های آن حدود در طالبان مومی الیه مدخل نسازد ودراین باب قدغن دانسته هرساله شجرهٔ محدده طلبند.
تحریراً فی شهرصفر ۹ ۱۱

مهرشاه سلطان حسین دروسط فرمان درحاشیه خورده شده، دورمهر نقاشی است. وارث ملك سلیمان جهان سلطان حسین ۱۱۰۵، درحاشیهٔ مهرر باعی نوشته شده است که خواندن مشکل بود درپشت فرمان نوشته است «... ازقرار نوشته تولیت وخلافت پناه وعزت وعوانی دستگاه خلیفة الخلفائی سراحا للتولیة والخلافه ابوالقاسم بیگ ایوا اغلی شاملو.

* * *

این فرمان که در نوع خود کم نظیر است فرمان خلافت یکی ازمحال کشور است که در زمان صفویه معمولاً صادر میشده است ، درکنار هر سطری عمودی با خط طلائی کلماتی نوشته شده است که خواندن آن خالی ازصعوبت نیست.

ملخص سفرنامهٔ عتبات ناصرالدین شاه

آقای سرتیپ علی طباطبائی چند ورق از بیاض میرزامحمدحسین رئیس الکتاب راکه در اختیار مرحوم فدائی علوی بود از راه لطف به من دادند.
میرزا محمد حسین از کسانی است که در سفر عتبات سال ۱۲۸۷ با ناصرالدین شاه همراه بود و شرح منازل راه را به اجمال تمام درین بیاض آورده است. یك صفحه از آن برای نمایاندن خط آن مرحوم درینجا چاپ می‌شود و چون شرح سفر عتبات هست نقل اوراق دیگر لزومی ندارد

هو

بحمد الله تبارک و تعالی بمنه و فضله با هزاران میمنت و بهجت و اقبال و جهانی سعادت و شوکت

و اجلال موکب فرخنده کوکب شاهنشاه جمجاه دین پناه ناصرالدین شاه قاجار خلدالله ملکه

و ابدالله سلطانه در روز بیستم شهر جمادی الآخره سنه ۱۲۸۷ هجریه علی هاجرها الف التحیة

مطابق سال فرخنده فال یونت ئیل بعزم زیارت عتبات عرش درجات

عالیات علیهم الف الثناء و التحیات از دارالخلافه طهران نهضت فرمای شکارگاه

ورشان تپه گشته از برای جمع شدن ملتزمین رکاب نصرت انتساب و تنظیمات اردوی

کیهان پوی و ترتیب خیام و سراپرده احتشام هشت پنج روز در آنجا توقف ملوکانه فرموده

بعد از پنج روز که اسباب سفر خیریت اثر از هر جهت مهیا و ملتزمین رکاب [illegible]

و خصه مکمل آماده گردید از شکارگاه مزبور حرکت فرموده علم همایون پرچم سلطانی

منزل بمنزل بجانب عتبات عالیات در اهتزاز آمد چون کمترین چاکر درگاه جهان [illegible]

میرزا محمد حسین مستوفی [illegible] در این سفر بهجت اثر ملتزم رکاب مبارک بوده و بامر [illegible] ملوکانه مأمور ثبت

صورت منازل و فراسخ و توقف و حرکت را از روز حرکت از دارالخلافه ناصره

بسمت عتبات تا هنگام مراجعت و ورود موکب نصرت آیات بشهر دارالخلافه

بجهة یادداشت در این ورقه بطور اختصار نگاشت

شنبه ۲۰ شهر جمادی الآخره از دارالخلافه طهران الی شکارگاه ورشان تپه نزول اجلال شد

مسافت یکفرسخ و نیم

توقف پنج روز

شنبه بیست و پنجم از شکارگاه ورشان تپه [illegible]

بخیمه علی زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه التحیة و التسلیم تشریف فرما گشته

مسافت یکفرسخ

توقف سه روز

معرفی کتابهای تازه

کلیات

پیروزی درسایهٔ شکست : [قم] ۱۳۴۸ ، جیبی ، ۱۴۷ ص .

مجموعهٔ دهٔ مقاله و شعراست بقلم فضلای قم.

تهران . دانشگاه . کتابخانه مرکزی : کتابداری. دفتردوم زیرنظر ایرج افشار تهران ، ۱۳۴۷ . وزیری ، ۲۰۲ ص

مطالب این دفتر عبارت‌است‌ازنظریاتی درباره طبقه‌بندی دهگانه(ترجمه هوشنگ اعلم) ، فن تهیهٔ فهرستهای مشترك (ترجمهٔ ایران فرهودی) ،تقویم‌های اسلامی‌ومسیحی (ترجمه فریدون بدره‌ای)، شورای کتابخانه‌های دانشگاهی (ترجمهٔ معصومهٔ دقیق)، اطلاعاتی درباره کتابخانه مرکـزی دانشگاه تهران از فهرست مذکور درفوق معلوم شود که هنوز قدرت تألیف وتهیهٔ مطالب‌مستقیم دررشتهٔ کتابداری درایران‌ضعیف استوکتابداران ما از راه ترجمه چشم به‌فن کتابداری فرنگ دوخته‌اند .

باید کوشش کرد وخواست که ذوق و ذهن کتابداران به تألیف نیرمتوجه شود .

تهران . شورای کتاب کودك: نکاتی دربارهٔ ادبیات‌کودکان [تهران ۱۳۴۷] رقعی ۵۰ ص

مجموعه‌ای است ازچند مقاله‌و گفتار، وهمه‌ترجمه ازنوشته‌های خارجی امیدواریم ادبیات مخصوص‌کودکان چندان درکشور رواج بیابدکه روزی هم نظیر این‌اثر از نوشته‌های ایرانی دردسترس قرارگیرد .

تهران . کانون‌فرهنگی‌ایران جوان : مجموعهٔ سخنرانیهای کانون فرهنگی ایران جوان . جلد اول تهران . ۱۳۴۷ . وزیری . ۳۳۶ ص .

کانون فرهنگی ایران جوان بنابر مقدمهٔ خواندنی ولطیف و پـرمعنای دکتر علی‌اکبر سیاسی بنیانی است‌که اکنون به‌کارهای فرهنگی مـی‌پردازد و مرکزی است‌کلوب مانند.ولی‌درسال۱۲۹۹ که بنیاد گرفت حزب بودباآمالی بلند و هدفهای سیاسی بسیارکه به مرور ایام ازحرارت و فعالیت افتاد . اکثر گردانندگان نخستین آن هریك ازگوشه‌ای فرا رفتند .

باز جای خوشوقتی است‌که این کانون پا برجاست و توانسته است کار خود را با محدودیت ودرهدف‌بهایراد وچاپ سخنرانیهای‌فرهنگی ادامه دهد درمجلد اول مجموعهٔ سخنرانیها متن بیست سخنرانی درج شده است و

بعضی از آنها جنبهٔ ادبی‌وفرهنگی ایرانی‌دارد مانند «مختاریم یامجبور» ازدکتر سیاسی، شبیه خوانی و تعزیه از دکترباستان .

حکیمی ، محمد رضا : آوای دورها . [مشهد ۱۳۴۷] حیبی ، ۱۵۰ص

مجموعهٔ چهار مقاله است . مقالهٔ سوم شرح حال و خدمات شیخ آغا بزرگ طهرانی مؤلف کتاب بزرگ الذریعه است . مقالهٔ چهارم تحت عنوان «لمس اندیشه» نکاتی است فلسفی متضمن عقاید نویسنده

فهرست کتابشناسی

ایران . مجلس‌شورای‌ملی . کتابخانه : فهرست‌کتابخانه‌مجلس شورای ملی جلد دهم بخش دوم تالیف عبدالحسین حائری . تهران . ۱۳۴۷ وزیری . ص ۵۵۵ تا ۱۰۷۷

تهران . دانشگاه تهران ، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی : فهرست مقالات مربوط به علوم اجتماعی جلد اول جامعه شناسی، جمعیت شناسی ، آمار تهران . مؤسسه تحقیقات اجتماعی ، ۱۳۴۷ . وزیری ۲۷۱ ص (انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی ، ش ۶۲)

فهرستی است ازمقالات فارسی دربارهٔعلوم اجتماعی که درمجلات‌ایرانی نشر شده است

طبقه‌بندی فهرست مبتنی است بر اساسی که درفهرست علوم اجتماعی یونسکو عملی شده است و روشی است علمی و منطقی

درانتها فهرستی ازمجلات دیده شده و جای نگاهایی هر کدام الحاق شده است که‌کار محقق را بسیار آسان می‌کند

درتنظیم فهرست اشخاص چند نکته دیده شدکه بطور مثال توصیح می‌شودتا درمجلدات بعدی اصلاح شود

نام شخصی‌بعضی از اشخاص سرشناس ناگفته مانده وباچند نقطه نشان داده شده است . مانند دکتر شمس‌الدین امیرعلائی ، دکتر محمود افشار ، دکترخان‌بابا بیانی، دکترصادق رضازاده شفق، صادق (مستشارالدوله)، حسن وثوق‌الدوله .

در تشخیص نام خانوادگی بعضی‌اشتباه روی‌داده است مانندااقبال‌یغمائی که اقبال اسم‌کوچك است ، یاسمی‌که رشید یاسمی درست است و نام‌کوچك او غلامرضا است نه رشید .

بدون تردید کار مفید و عظیمی به انجام رسیده و تبریك گفتن را در خورست.

دبیرسیاقی، محمد: کشف الابیات شاهنامه فردوسی. جلد نخست (ا ــ ح) [تهران] انجمن آثار ملی . ۱۳۴۸ رقعی، ۴۵۶ ص . (سلسله انتشارات انجمن آثار ملی ش ۶۱)

کار بزرگی است که با حوصله و دقت انجام شده است. برای هرکس که باشاهنامه کار می‌کند وسیله‌ای است مفید. مقدمه‌ای دارد دربیان چگونگی تدوین آن.

ماهیار نوابی، یحیی: کتابشناسی ایران(A Bibliography of Iran).جلد اول [تهران . بنیاد فرهنگ ایران ــ ۱۳۴۸] وزیری . ۲۵۲ص

کاری است بسیار با ارزش و از وسائل نخستین برای تحقیق و تجسس در رشته‌های مختلف مربوط به تحقیقات ایرانی.

دراین مجلد فهرست کتب و مقالات مربوط به تهران و زبان ایران پیش از اسلام در زبانهای خارجی مندرج است و نمیدانیم چندعنوان قیدشده، زیرا به مرسوم کتابشناسی‌های امروزه شماره ترتیب ندارد. اما ظاهراً حدود پنج‌هزار عنوان را دربر گرفته است.

ترتیب کتاب موضوعی است مانوی گری، فارسی باستان، پهلوی، پارسیهای هند، زردشت.

دین، فلسفه و علوم اجتماعی

آراسته، رضا: نقش علم و صنعت درتجدید حیات ملتها. [تهران] انتشار [۱۳۴۷] رقعی . ۱۵۰ ص (ش ۹۶)

دکتر رضا آراسته شیرازی راخوانندگان قدیم راهنمای کتاب می‌شناسند ومقالاتی را که درنقد کتب دراین مجله نوشته‌اند خوانده‌اند.

ایشان دراین کتاب کوشیده‌اند که معنای تمدن وجامعهٔ سالم رابیان کنندو راههای تجدید حیات ایران را نشان دهند.

آرنالدز، رژه: مذهب حلاج، ترجمه عبدالحسین میکده، با مقدمهٔ منوچهر مرتضوی، تبریز، مهر [۱۳۴۸] وزیری، ۲۱۹ ص.

ایران. وزارت فرهنگ‌وهنر. شورای‌عالی‌فرهنگ‌وهنر: بحث و گفتگو درباره برنامه‌های فرهنگی. [تهران ــ ۱۳۴۸] وزیری بزرگ، ۳۶ ص

ایران . وزارت فرهنگ و هنر. شورای عالی فرهنگ و هنر : چند سخنرانی درباره فرهنگ . [تهران ۱۳۴۸) وزیری بزرگ ، ۳۱ ص.

بهنام ، جمشید : مقدمه بر جامعه شناسی ایران . نوشتهٔ جمشید بهنام [و] شاپور راسخ ، چاپ سوم. [تهران] خوارزمی [۱۳۴۸] رقعی ، ۴۹۰ ص .

کتابی‌است که‌درنوع خودبه زبان فارسی نوشته شده است. تحقیقی‌است در مباحث مربوط به جامعه شناسی شهری ایران جامعه شناسی خانوادگی ، جامعه‌شناسی روستائی ، جامعه‌شناسی فراغت با چند ضمیمه .

مزیت چاپ جدید الحاق طرحهای استادانه و پرناز طرافتی است از کارهای مهندس‌سیحون و برای نمونه چهارتصویر انتخاب و درشماره‌آینده چاپ خواهد شد .

راسل ، برتراند :موجهر بزرگمهر [تهران] خوارزمی [۱۳۴۷] رقعی. ۲۰۰ ص .

ترجمه‌های بزرگمهر استادانه است اواین کتاب راکه درموضوع فلسفه است با بیانی بسیار روان و دلنشین ، به‌فارسی نقل‌کرده است .

انتشارات خوارزمی بااین نوع کتب نشان دادکه قصد خیر و نیت مطلوبی دارد. کتابهای باارزشی منتشر خواهدکرد.

روان بخش ، سید کاظم : بن‌بستها ، [تهران] شرکت انتشار[۱۳۴۷]رقعی. ۱۴۲ ص. (ش ۹۵)

بحثی است فلسفی دربارهٔ معمای سرنوشت وکیفیات و آثار آن درروح و حیات انسان .

مؤلف پیش ازین کتاب «قلمرو سرنوشت» را انتشار داد وکتابش مورد اعتنای کافی قرار گرفت .

مؤلف معتقد است‌که بااحساس مسؤولیت همکانی امیدواری به‌حل‌معمای سرنوشت خواهد بود .

سمیعی، احمد: صد مقالهٔ انتقادی . [تهران ، ۱۳۴۷] وزیری ۲۱۸ ص.

مقالات انتقادی و اجتماعی نویسنده است‌که درسالهای اخیر در روزنامهٔ اطلاعات چاپ شده‌است. نویسنده درنوشتن‌این‌نوع مقالات شهرت به‌سزا دارد. و انصاف آنکه نکته‌بینی و دید اجتماعی او قوی است

قزوینی یزدی، حاج‌بابا: محصرالشهود فی‌ردالیهود. پیشگفتار ازسیداحمد حسینی . [نجف ، ۱۳۴۷] وزیری . ۱۹۵ ص .

(نشریات کتابخانهٔ وزیری یزد شمارهٔ دوم)

مطهری ، مرتضی : مسئلهٔ حجاب ، [تهران] انتشار [۱۳۴۸] رقعی . ۲۱۶ ص

نهاوندی، هوشنگ: مسائل توسعهٔ اقتصادی شیراز [۱۳۴۸] وزیری . ۷۲ ص .

مجموعهٔ هفت مقاله است از دکتر هوشنگ نهاوندی محقق اموراقتصادی. دکتر نهاوندی به‌علت آنکه چندسال درامورسیاسی و وزارت مملکت دخیل بود آنچه می‌نویسد ازموّاردی است که بااطلاعات نظری و کتابی‌تفاوت باردارد . بهمین ملاحظه قابل دقت و رسیدگی است.

واعظ جوادی، اسمعیل : حدوث وقدم ، تهران ، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷ وزیری، ۴۶۰ ص. (انتشارات‌دانشگاه تهران، ۱۲۱۴ــ مجموعه پایان‌نامه‌های دکتری دانشگاه، ادبیات و معارف اسلامی ، ش ۵)

موضوع این کتاب از مباحث مهم فلسفه اسلامی است که بحثهای تاریخی ومفصل دارد. مؤلف که فارغ‌التحصیل‌فاضل‌علوم معقول‌است باتصفح در کتب‌قدما و رسیدگی به‌آراء فلاسفه این‌کتاب را پرداخته است.

کتاب در دوازده‌باب است . امیدواریم بحث و تفصیلی درباب آن در مجله درج شود .

هدایتی ، علی اصغر : اقتصاد جمعیت تحقیق درافزایش جمعیت و توسعهٔ اقتصادی ایران . تهران ، ۱۳۴۶، وزیری ، ۳۱۸ ص.

کتاب درپنج‌بخش و بحثهای سوم‌وچهارم و پنجم آن مربوط به ایران است .

تحقیقات مؤلف مبتنی برآمار و ارقام است وتاسال ۱۳۵۱ موردنظر او بوده است .

مؤلف بانگارش این‌کتاب به اخذ درجه دکتری دراقتصاد نائل شده است .

تحقیقات ادبی و زبانی

اسلامی ندوشن ، محمدعلی: زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه [تهران] انجمن آثار ملی . ۱۳۴۸ ، وزیری ، ۴۳۵ ص . (سلسله انتشارات انجمن‌آثار ملی، ش ۶۳) .

کتاب دوقسمت است : شناخت فردوسی- پهلوانان شاهنامه .

درقسمت اول نکته‌های مهمی طرح شده است :

چرا فردوسی به‌فکر سرودن شاهنامه افتاد ؟ ــ مدح ودم محمود . چرا محمود قدرفردوسی را نشناخت ، حقیقت‌افسانه‌ها ، چرا فردوسی شاعربزرگی بود ، بی‌اعتباری جهان و اغتنام وقت درشاهنامه ، مردان و زنان شاهنامه.

درقسمت دوم ضحاك و فریدون وسیاوش وفرود و پیران و رستم وبهرام چوبینه پهلوانانی‌اندکه به وضوح تمام با زبانی فصیح و دلاویز حالات و افکار و اثرشان تحلیل شده است .

بدون تردید این کتاب یکی ازمهمترین آثار در معرفـی‌فردوسی است و علاقه‌مندان به‌این شاعر ازخواندن آن لذت خواهند برد .

براهنی ، رضا : طلا درمس در شعر و شاعری . [تهران] زمان ، [۱۳۴۷] ، رقعی ، ۶۵۵ ص .

کتاب دردوبخش است بخش‌اول حاوی نظرات مؤلف دربارهٔ‌شعراست دربخش دوم که عنوان شاعران دارد از نیما و شعرای پس ازو و پیرو او بحث می‌شود .

نظریات براهنی درشعرفارسی‌طبعاً با اشعار اوهماهنگ است.

براهنی، رضا: قصه نویسی . [تهران] اشرفی [۱۳۴۸] رقعی، ۷۱۳ص

بحثی است مفصل دربارهٔ قصه نویسی درروزگارما. نصف کتاب مباحثی است کلی بامثالهایی از داستانهای ایرانیان از فصل پنجم به‌بعد بحث دربارهٔ قصه‌های ایرانیان است وبحث ازصادق چوبك وچرا چوبك تنها . معلوم نیست آیا قصدش کوبیدن اوست یاآنکه فقط چوبك را پسندیده است !

بهار، محمد تقی (ملك‌الشعرا) : ترجمهٔ چند متن‌پهلوی. بکوشش محمد گلبن. [تهران. سپهر، ۱۳۴۷] وزیری ۱۱۶ص (مجموعهٔ مقالات،۲)

مرحوم محمدتقی بهار (ملك‌الشعرا) توفیق یافته بود که بازبان پهلوی آشنایی پیداکند وظاهراً این زبان را ازهرتسفلد فراگرفته بود و توانست که چندمتن را به‌نثر یاشعرفارسی برگرداند اکثرترجمه‌های او درمجلهٔ‌مهر نشر شده بود وچندمتن هم تاکنون چاپ نشده بود.

آقای‌گلبن که به نشر مقالات‌آن استاد شعرهمت گمارده دومین مجموعه را بمتون پهلوی اختصاص داده و شش قطعه دربن مجموعه آمده است که پیش ازین چاپ نشده بود .

بهارمست ، احمد: نبرد. جلدیکم [تهران،۱۳۴۷] وزیری ، ۲۱۲+۲۸۹ص

احمد بهارمست سی‌وچندسال‌پیش«سپهبد فردوسی» رانوشت وکوشش کرد

تا مسائل نظامی شاهنامه را باز گو کند. اینك کتاب جدیدی انتشارداده است با چاپی مطبوع و نقشه‌هایی نو و تصاویری کهنه و مقدمه‌ای مفصل در چگونگی کارحود .

در مقدمه تصویری قلمی‌چاپ شده است با رقم رصا عباسی مورخ ۱۰۲۳ قمری وآن‌را صورت فردوسی دانسته‌اند ! تصور می‌رود وارهمین‌عکس‌چاپی‌هم برمی‌آیدکه حواشی‌تذهیب الحاقی‌است وچندکلمه‌ای‌که نسبت‌عکس به‌فردوسی را می‌رساند ارتباطی به عصر عباسی ندارد .

هرچه درباب شاهنامه انتشاریابد بازکم است وهنوردقائق‌ونکات بسیاری درین کتاب برزگ هست‌که باید مورد دقت نطر قرار گیرد .

خزائلی ، محمد : شرح بوستان [تهران] جاویدان[۱۳۴۸]وزیری،۳۸۴ص

رکن‌زادهٔ آدمیت، محمدحسین : ارکان سحن . تهران ، شرق ، ۱۳۴۷، وزیری ۰ ۳۸۱ ص

مجموعه‌ای است حاوی اغلاط مشهوره ، کتابهای لغت فارسی و عربی ، مترادفات وفروق، اصداد، الفاظی‌که با تعیین‌حرکات تعبیرمعنی‌میدهند، دخیل، کلمات فارسی‌معرب .

قسمت آحر « نقد سحن » عنوان دارد و بحث و درد دل مؤلف دانشمند بر سر پرده دری و سنت شکنی شاعران و نویسندگان بیست سال اخیر است‌که صوابط و اصول قدیم وطبعاً مورد نطر واحترام مؤلف را نادیده گرفته‌اند . در شعرراهی درپیش‌دارندکه با غزل وقصیده همراهی ندارد .

این نوع بحث طبیعی است و نکته بینی ایشان برای اهلش آرام بحش خواهد بود . مجلهٔ راهنمای کتاب‌که گاه به‌گاه بدان اشاره فرموده‌اند هم به سنتهای‌کهن ادبی پای‌بندی دارد وهم‌آراء صحیح وابتکارهای پیش‌بینی‌نشده‌را نیز ترویج می‌نماید ، مشروط برآنکه ارسرچشمهٔ هنر وذوق برخیزد .

این‌کتاب برای ارباب ادب ومدرسان محترم ادبیات ، کتاب با ارج و شایسته‌ای است .

رهنما، عبدالله : تکلیف حط چیست ؟ [تهران ، ۱۳۴۶] رقعی ، ۱۰۴ + 54 ص

صفا ، ذبیح‌الله : نثر فارسی ار آعار تا عهد نظام‌الملك طوسی تهران ، ابن‌سینا ، ۱۳۴۷ ، وزیری ، ۲۹۶ ص.

صناعی، محمود : فردوسی‌استاد تراژدی [تهران ، ۱۳۴۸] وزیری،۲۰۰ص (مؤسسهٔ روانشناسی ، ش۱)

متن سخنرانی شنیدنی وپرمغزی است که دکتر صناعی در دانشکدهٔ ادبیات ایرادکرد وشهرت بسزا یافت .

نوری علاء ، اسماعیل: صور و اسباب در شعر امروز ایران ، تهران ، بامداد ، ۱۳۴۸ . رقعی ، ۵۸۱ ص .

متون کهن فارسی

جنگنامهٔ حضرت سیدجلال‌الدین‌اشرف : تدوین‌وتنظیم محمدروشن. تهران . ۱۳۴۸ ، وزیری ، ۲۴۰ ص . (انتشارات آستانهٔ اشرفیه ، ش۱)

آستانهٔ اشرفیه از امامزاده‌های گیلان است . آستانه شهری است در راه لاهیجان و رشت .

آقای محمد روشن که ازدانشمندان بسیارکوشای رشت می‌باشد این متن را از روی چهارنسخه تنظیم کرده وبصورت منظم و نیکویی آن را در دسترس مشتاقان قرارداده وکتاب را با فهارس لازم لغوی تکمیل کرده است .

روزبهان‌نامه : حاوی تحفةالعرفان از شرف‌الدین ابراهیم ، روح‌الجنان از عبداللطیف شمس ، تحفةالعرفان ازروزبهان بقلی ، منازل‌القلوب ازسیمایی . بکوشش محمدتقی دانش پژوه ، [تهران ، انجمن‌آثارملی ، ۱۳۴۷] وزیری ، ۶۶ + [۲۰] + ۴۹۰ ص (سلسله انتشارات انجمن آثار ملی ، ش ۶۰)

درین مجموعه آقای دانش پژوه چندکتاب مهم که درکرامات و حالات روزبهان بقلی‌عارف مشهور قرن هفتم هجری به دست آمده است براساس نسخ اصیل چاپ وبا فهارس ومقدمهٔ بسیارجالب و محققانه به‌طبع رسانیده است

شبستری ، محمود : گلشن راز با شرح حال بزرگان و دانشمندان شبستر ، به‌کوشش حسین روشندل . [تبریز] ۱۳۴۷ . رقعی ، ۱۴۰ ص .

طبیب اصفهانی ، سیدعبدالباقی : دیوان ، نگارش و تصحیح از حسین مطلوم (کی‌فر) ضمن رساله‌ای درشرح حال وزمان شاعر بقلم‌کیوان سمیعی ، [تهران،۱۳۴۷] وزیری ۱۵+۱۹۲+۱۳۰ ص .

طبیب اصفهانی‌ازشعرای‌قرن‌دوازدهم هجری‌است . رساله‌ای که‌دراحوال شاعر بقلم کیوان‌سمیعی درانتهای کتاب به‌خط‌خوش‌آقای مطلوم الحاق شده است محتوی به تحقیقات کافی وممتع درزمان واحوال شاعرست .

بیت مشهور زیر ازین شاعرست :

مرنجان دلم را کـه این مرغ وحشی
ز بامی کـه برخاست مشکـل نشیند

فردوسی : مجموعهٔ ابیات برگزیده از ۹ جلد شاهنامه فردوسی علیه الرحمة گردآورنده محمود سیاسی، تهران، ۱۳۴۷ ، رقعی ، ۱۱۵ ص.

درین برگزیدهٔ ابیات شاهنامه ۱۵۳۳ بیت انتخاب و به ترتیب قرار داشتن درمجلدات نه گانه مرتب شده است . درهرقسمت ابیات انتخابی براساس الفبائی کلمهٔ اول چاپ شده است .

درمقدمه اطلاعات مفیدی درباب زندگی اداری مؤلف که ازمردان شایسته کشورست درج است .

شعر معاصر

حقوقی ، محمد : روایا و مدارات . [اصفهان، ۱۳۴۸] خشتی، ۱۱۹ ص.

حقوقی ، محمد : فصلهای رمستانی . [اصفهان، ۱۳۴۸] خشتی ، ۱۱۷ ص

شاملو، احمد : برگزیدهٔ اشعار [تهران] رورن[۱۳۴۷] جیبی، ۲۰۷ص (مجموعه عمرو اثر ، ش ۱)

شاملو ، احمد: یادنامهٔ نخستین هفته شعرخوشه ۲۴ ـــ ۲۸ شهریورماه ۱۳۴۷ [تهران ، روزنامه خوشه ، ۱۳۴۷] رقعی ، ۵۹۶ ص

درین مجموعه اشعار ۱۱۰ شاعر که درهفتهٔ شعر ، شعرخوانده‌اند مندرج است . بیشتر ازاشعاری است که باید برآن اطلاق «موج نو» کرد.

البته شاعران بنام چون نادرپور وکسرایی و سرشك واخوان وشاملو و ابتهاج هم درین زمره‌اند .

شریفی ، حبیب‌الله : برحریر ابر [تهران۱۳۴۷] وزیری، ۷۱ ص.

مسرور، حسین(سخنیار): یادگارسخنیار ــ زندگانی واشعار استادحسین مسرور (سخنیار)، تالیف دکتر محمد سیاسی، اصفهان، [تالید] ۱۳۴۸ ، رقعی ، ۲۲۴ ص.

درزمان حیات مسرور قسمتی از دیوانش بنام «رازالهام» نشرشد. اینك مجموعهٔ خوبی حاوی سرگذشت و زبده آثارش انتشار می‌یابد و باید سپاس از آقای دکتر سیاسی داشت که به‌یاددوست درگذشتهٔ خود این مجموعهٔ ادبی را هدیهٔ دوستان دیگر کرد .

نجات، هوتن: حواشی ی مخفی ، [تهران ۱۳۴۸] رقعی ، ۹۶ ص.

نصرت ، عبدالحسین (منشی باشی) : دیوان اشعار ناشر عبدالرضا نصرت. بمناسبت صدمین‌سال تولدآن مرحوم . [تهران] ۱۳۴۷ ، وزیری، ۲۵٦ ص.

مرحوم عبدالحسین نصرت منشی‌باشی از مردم اصفهان بود که با پدرش به مشهدآمدند ودرخاك خراسان زیست. او ازشعرا و ادبای صاحب اخلاق‌آن خطه محسوب می‌شد و مورد احترام بسیار اقران خود بود.

خطی خوش داشت و از مریدان قوام‌السلطنه بود. مرحوم نصرت بیشتر غزل سروده است.

مقدمهٔ آقای عبدالرضا نصرت باحال وخواندنی است .

وجدی ، شاداب : سرودی برای دستها لی کوچك ۴۰ ــ ۴۷ . [تهران ۱۳۴۷] رقعی ، ۱۲۰ص.

داستان

امین زاده ، محمد : درپیچ وخم مقررات اداری اجتماعی . [رضائیه ۱۳۴۷] رقعی ، ۱۱۴ ص .

بحث و نقد اجتماعی است درلباس داستان .

فصیح، اسماعیل: شراب خام . تهران ، شرکت سهامی کتابهای جیبی باهمکاری مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین ، [۱۳۴۷] رقعی، ۴۴۱ ص

داستان بلندی است.

گلشیری، هوشنگ : مثل همیشه [اصفهان ۱۳۴۷] رقعی، ۱۴۰ ص.

محمود، احمد: زائری زیر باران ، [تهران، فرهنگ، ۱۳۴۷] رقعی، ۲۳۴ص

میرصادقی، جمال : شبهای تماشا وگل‌زرد ، [تهران] . نیل [۱۳۴۷] رقعی، ۱۷۸ ص

تاریخ و سرگذشت

ادیب‌الشعرا، میرزا رشید: تاریخ‌افشار، بکوشش‌محمود رامیان[و] پرویز شهریار افشار، [رضائیه] شورای مرکزی جشنهای شاهنشاهی، ۱۳۴٦، وزیری، ۵۷۹ص

مؤلف خود ازمردم اورمیه بوده و درزمان ناصرالدینشاه این کتاب مفید

را به رشتهٔ تألیف کشیده و به بیان تاریخ ایل افشار درمناطق آذربایجان پرداخته است .

قسمت دوم کتاب شرحی است بقلم علی افشار در بارهٔ شورش شیخ عبیدالله کرد درسال ۱۲۹۷ قمری که ازوقایع مهم عصر ناصری است .

امتیاز این کتاب به نقاشیهای ابوالحسن بن علی نقی افشار است ازقراء و آبادیهای آن صفحات که به رسالهٔ دوم الحاق شده است

نسخهٔ این نقاشیها دوسال قبل برای کتابخانه مجلس شورای ملی خریداری شد وکاش تصاویر بصورت رنگی چنانکه دریں نسخه است چاپ شده بود .

زحمات ناشر آن قابل تقدیر ست .

امین الدوله، فرخ خان : مجموعهٔ اسناد ومدارك فرخ خان امین الدوله قسمت دوم اسناد مربوط به سال ۱۲۷۴ . بکوشش کریم اصفهانیان [تهران ، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷] وزیری، یج + ۴۹۰ ص.[انتشارات دانشگاه تهران، ش ۵۴/۲)ش ۲ر۱۱۵۵ـ گنجینهٔ تحقیقات ایرانی).

یکی ازمهمترین مجموعه ازاسناد دورهٔ قاجاری است که برای تحقیق در تاریخ آن عصر ازالزم لوازم است .

دالس، فاستر ری : بهسوی تهران، گزارش مناسبات روسیه و امریکا بیں سالهای حواد قدیمی ، [تهران ، ۱۳۴۷] رقعی، ۳۱۲ ص

این کتاب یکی ازآثار مهم مربـوط به مناسبات سیاسی امریکا و روسیه است ومخصوصاً شهرت کتاب بمناسبت مولف آن است که درسیاست واداره امریکا وجریانهای سیاسی ازرجال مؤثر بود .

ترجمهٔ کتاب روان وخالی ازتعقیدهای مرسوم ترجمههای کنونی است

رائین، اسمعیل : اولین چاپخانهٔ ایران ، تهران ، روزنامهٔ آلیك ، ۱۳۴۷ ، وزیری ، ۳۷ ص. (شمارهٔ ۱۱)

اسمعیل رائین دراین رساله نشان میدهد که چگونه ارامنهٔ جلفا درقرن شانزدهم میلادی درجلفای اصفهان مطبعه ایجاد وکتابهائی بهارمنی چاپ کردند.

روملو، حسن : احسن التواریخ ، بسعی و تصحیح چارلس نارمن سیدن، تهران، شمس ، ۱۳۴۷، وزیری ۵۰۵ + ۳۶ ص.(چاپ افست)

صالح شیرازی: سفرنامهٔ میرزا صالح شیرازی با مطالعه وهمکاری ومقدمهٔ اسمعیل رائین . تصحیح و دوباره نویسی ازمحمد شهرستانی . [تهران] روزن [۱۳۴۷] رقعی. ۴۵۶ ص (عبور ذهن، ۳)

این سفرنامه یکی از بهترین سفرنامهها و ازاولین آنهاست که در بارهٔ

اوضاع فرنگستان توسط یك ایرانی با هوش ودقیق نوشته شده است .

میرزا صالح شیرازی در لندن مخصوصاً شهرت یافت و مجسمه‌ای ازو تراشیده شدکه تصادف روزگار آن را به طهران رسانید و عکسی عالی از آن توسط آقای رائین برداشته شد و درهمین کتاب درج گردید .

آقای رائین مقدمهٔ خواندنی نیز برین کتاب نوشته است

صفائی، ابراهیم: اسناد مشروطه . [تهران ، ۱۳۴۸] وزیری، ۱۹۱ ص

آقای ابراهیم صفائی با انتشار این اسناد سودمند وقابل‌توجه به تحقیق تاریخی خدمت می‌کنند. ارزش این‌کار کمتر ازرحماتی نیست‌که درراه تدوین شرح حال رهبران مشروطه متحمل می‌شوند .

مجموعهٔ‌کنونی متن و عکس اصل هجده نامه است از میرزا محمدخان وکیل‌الدوله‌که از اعوان و انصار اتابك بوده است . این اسناد اکثراً در بارهٔ حوادث مشروطه است وبقصداطلاع ودرجریان قراردادن اتابك‌که درخارج از ایران بوده است نوشته شده بوده است .

بارآقای صفائی محل نگاهداری این اسناد را آشکارنفرموده‌اند وجای افسوس است .

امیدوارم آقای صفائی مجموعه‌های دیگر نیزدرهمین‌زمینه‌ها انتشاردهند وبدون تردید مورد تقدیرواقع‌خواهد شد .

فقیهی، علی اصغر: شاهنشاهی عضدالدوله چگونگی فرمانروائی عضدالدوله دیلمی و بررسی اوضاع ایران در زمان آل‌بویه . تهران ، اسماعیلیان ، ۱۳۴۷ . وزیری ، ۲۹۸ ص .

این اثرمفید را مؤلف براساس منابع ومراجع اصیل وقدیم تدوین کرده است و ازکتابهای خوبی است‌که در رشتهٔ تاریخ درین سالهای‌اخیر دردسترس قرار گرفته است

کتاب در دوازده بحث است و در قسمت دهم بعد اطلاعات خواندنی و لطیفی دربارهٔ امور اجتماعی ودیوانی‌ضبط استازنوع انواع عطر، مهمانخانه، گلهائی‌که درمجالس بزرگان پخش می‌کردند ، وسائل روشنائی ...

قلعه‌بندی ، سید حسن : تاریخ وجغرافیای‌شهرستان بهشهر . [ساری، ۱۳۴۷] وزیری، ۲۲۹ ص

لوشانی، پرویز: مبارزات ضد استعماری سید جمال‌الدین اسد آبادی [قم ، ۱۳۴۸] جیبی، ۱۵۹ ص.

مجدالاسلام کرمانی، احمد : تاریخ انقلاب مشروطیت ایران جلد اول: سفرنامهٔ کلات . مقدمه و تحشیه از محمود خلیل‌پور اصفهان ، ۱۳۴۸ ، وزیری، ۲۲۶ ص (انتشارات دانشگاه تهران ، ش ۱۰۱)

مجدالاسلام کرمانی از مشروطه خواهان کرمان بود که به تبعید گذارش به کلات نادری می‌افتد و او کتابی در تاریخ انقلاب ایران نوشت که مجلد اول آن شرح سفر کلات است واینك دردسترس قرار گرفته است .

امید است دنبالهٔ این اثر مفید به همت آقای خلیل‌پور نشر شود .

کتاب با تصاویر خوبی زینت گرفته است .

موسوی اردبیلی نجفی ، فخرالدین : تاریخ اردبیل و دانشمندان . جلد اول نجف، ۱۳۴۷. وزیری ، ۴۱۵ ص

مجموعه‌ای است با ارزش درباب جغرافیای اردبیل وتاریخ آن ورجالی که از آن سرزمین برخاسته‌اند یا درآنجا منشأ حوادث تاریخی بوده‌اند امیدست جلد دوم آن نیز هرچه زودتر انتشار یابد

مشکور، محمدجواد: اروندرود و مسئلهٔ شط‌العرب [تهران]کانون تهران . ۱۳۴۸ ، وزیری ، ۱۸ ص

بحثی است تاریخی دربارهٔ رودهای دجله و فرات وکیفیت ریزش آن به خلیج فارس

مهدوی، معزالدین: داستانهایی از پنجاه سال اوضاع اجتماعی نیم قرن اخیر. [تهران، ۱۳۴۸] وزیری ، ۳۸۳ ص

نویسنده ازفرهنگیان‌است ودرین کتاب‌احوال‌خود ووضع‌اجتماعی‌ایران درپنجاه سال اخیررا تعیین‌کرده است . قسمتی‌که وضع مدارس قدیم‌را توجیه می‌کند مخصوصاً جالب توجه وازمطالبی‌است‌که ضبط وثبت آنهافایده‌بخش‌است.

نبوی‌حائری، سیدابراهیم : موقوفات حضرت رسول و حضرت رضا سلام‌الله علیهما در استرآباد وگرگان ، نجف ، [۱۳۴۷] رقعی، ۱۰۲ ص

متن بعضی از وقف‌نامه‌های مربوط موقوفات قدیم وجدید گرگان است.

نیلوفری، پرویز: کرج نامه . مجلد نخست‌تاریخ کرج با اشاراتی‌به جنگل‌کاری کوههای پیرامون کرج .کرج ، ۱۳۴۴ ، وزیری بزرگ ، ۲۱۲ص

مجموعه‌ای است از مطالب مختلف‌که باکرج و تاریخ و امور کشاورزی آن مرتبط است .

همایون، غلامعلی : اسناد مصور اروپائیان از ایران از اوائل‌قرون وسطی

تا اواخر قرن هیجدهم چلد اول . تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۸ ، وزیری، ۲۳۸ ص+ ۱۳۷ تصویر.

تألیف دیدنی و ارزنده‌ای است . مؤلف از روی‌کتب اروپـایی از قبیل سفرنامه‌ها ، اخبارنامه‌ها، معرفی نامه‌هائی‌که مؤلفین آنها خودایران‌رادیده‌اند و تصاویری بـه نقاشی از ایران درکتاب خود مندرج ساخته‌اند وضع ایران و ایرانیان را مجسم می‌کند .

کتاب جلد دومی‌دردنبال دارد

علوم

امام‌جمعه، جلال: مـاه اولین هـدف اکتشافات فضائی ، [تهران ، ۱۳۴۸] وزیری ، ۲۵۵ ص.

کتاب از نظامی روشن وپسندیده برخوردار است . مؤلف با استفاده از کتابهای اروپایی این تألیف را بـه وجود آورده است عکسها و رسمها خوب وروشن است

دکترهشترودی‌که حق اظهار رأی دارد در باب آن طی‌چندسطر مقدمه نوشته است :

«مصنف‌که خود از هیأت شناسان‌آماتور ومتفنن است ازعهدهٔ این‌خدمت به‌خوبی برآمده است .

بیان‌مطالب با زبانی‌شیوا وساده‌صورت گرفته ومؤلف درچهارچوب‌دانش به توضیح وتشریح مسائل پرداخته است بقسمی کـه کتاب با اینکه در خور فهم همگان وخوانندهٔ غیراهل فن تدوین شده است ازبه‌کار بستن روش‌علمی در آن خودداری نشده ونکات دقیق علمی فروگذارشده است ...»

ادبیات‌خارجی

برشت، برتولت: آدم آدم است بچهٔ فیل . استنطاق لوکولوس ترجمهٔ شریف لنکرانی . [تهران] خوارزمی [۱۳۴۷] رقعی ، ۲۰۷ ص .

مجموعه‌ای است از سه نمایشنامه .آثار برشت درسالهای اخیر درایران شهرت وخواننده بسیاریافت

برگمن، اینگمار: توت فرنگیهای وحشی ، ترجمهٔ هوشنگ طاهری همراه با نقدی برآثار برگمن . [تهران ، اشرفی ، ۱۳۴۸] رقعی ، ۲۰۱ ص. (سیمای مؤلف ۲،)

این کتاب برای علاقه‌مندان به فیلمهای برگمن کلید و راهنمای خوبی است .

چخوف، آنتوان : سه خواهر، نمایشنامه در چهارپرده، ترجمه سعید حمیدیان وکامران فانی . [تهران ـ کیانوش [۱۳۴۸] رقعی ، ۱۴۲ ص. (شاهکارهای نمایشی، ۱)

فورستر، ای.ام.: گذری به هند . ترجمهٔ حسن جوادی [تهران] خوارزمی . [۱۳۴۷] رقعی . ۵۵۱ ص.

فورستر از نویسندگان آزاد اندیش انگلیسی است و کتاب گذری به هند را درسال ۱۹۲۴ نوشت و آن سرزمین بزرگ را درقصه‌ای دلاویز تشریح کرد. ترجمه زیبا وازآثار گرامی این سالهاست

کودکان

آذریزدی ، مهدی : قصه‌های برگزیده ازآثارشیخ عطار. [تهران ـ امیرکبیر ۱۳۴۷] وزیری، ۲۰۰ ص. (قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب ، ش ۶)

مثل دیگر آثار مهدی آذریزدی پسندیده است

زبان هروی

احتراماً معروض میدارد که دو شماره‌ی(شماره‌های دی واسفند۱۳۴۷) راهنمای کتاب که اینهمه بدان علاقمند ومشتاق و ارادتمندم ، بلطف آقای حسین خدیو حم بدستم رسید (که سپاسگزارم و دعاگو و امیدوارکه این لطف پایدار باشد وهمواره حقیر مشمول آن گردد). غرض از مزاحمت یادآوری چند نکته است که بااجازهٔقبلی بذکر آنها میپردازم

۱- درباره مطلب ص۶۵۵ « زبان هروی در قرن دهم» عرض بکنم که این سه بیت باید باین شکل خوانده شوند

čūna hāl- o havàl - e to La La ǰān ?
xóšo naɣziɣ- o, mīši mard-e kál Lān.
čuna maxšuliy -e to āqa-v-o mīr?
čekónad hālat-e to xāǰey - e ǰān
to be čgān - e hosn - e xoy bezārag
āqebat guy - e hosn az Meidān.

و این را بشیوهٔ استادان ارجمندم آقایان ژرژ ردار و ژیلبرلازار نوشته‌ام. بشیوهٔ الفبای انگلیسی میتوان آنرا باینصورت نوشت ·

Choona hāl - o havāl - e to Lalajān?
khosho naghziy - o myshy mard - e kalān
Choona makhshuliy - e to āqa - v - o myr?
Chekonad hālat-eto khāјey-eјān ?
to be Chaugān - e hosn - e khoy bezaray
āqebat goay - e hosn az meidān

یعنی چوست حال و احوال تو ای لله حان ؟ [لله ، در برحی گویشها بمعنای کودك و حوان است]

خوش و نغز [حوان ، شاداب ، نوحوان] هستی و میکردی مرد کلان [مرد کلان می‌شوی، بزرگ خواهی‌شد].

چه مست مشغولی [مشغولیت ، سرگرمی] تو ای آقا و میر[ای آقا و ای امیر]

چکند حالت تو ، خواحه حان ؟ [حالت « حال » تو چگونه است ای خواحه‌ی حان یا ای خواحه‌حان؟]

تو به چوگان حسن خود بزنی [توضیح درباره تبدیل n به r ، وعمل « گ g » بعنوان ضمیر تطویل کلام می‌انجامد] .

عاقبت گوی حسن را از میدان . »

توضیحاً عرض بکنم که برخلاف آنچه که در ضمن معرفی این سه بیت گفته شده ، اینها نمی‌توانند [بطوریکه می‌بینیم] دلالت بر هجو داشته باشند ،

۲- آنچه راکه آقای «علی رواقی»

درباره تبدیل «دال» و «یاء» در لهجهٔ مردم یرد گفته‌اند (ص ۶۵۶-۶۵۵)، مطلبی است که در بارهٔ بسیاری از گویشهای ایرانی صدق میکند و بصورت های مختلف دیده می‌شود.

ع روح بخشان
(نوشاتل سویس)

توضیح

آقای مدیر

.. این اشتباه را که درشماره هشتم ارسال یازدهم صفحه ۴۴۲ درپاورقی رخ داده تصحیح فرمائید، و آن این است که نوشته شده: درة العقد قران سورهٔ یوسف است که خود قران آنرا احسن القصص میخواند (باید قصص را بفتح قاف خواند. برخلاف قیاس که قاعدة می بایست جمع قصه بکسر قاف باشد. اما چون درقران خدا چنین آمده، قاعده وقانون بندگان دیگر برای خودشان خوب است.

اشتباه نویسنده در اینجاست که خیال کرده قصص درقرآن درجملهٔ احسن القصص بفتح قاف جمع قصه است، درصورتیکه قصص که درقرآن مجید است جمع نیست که تا بکسر قاف باشد یا بفتح آن.

ابوالفضل الحسینی

طب جمالی

آقای مدیر

در ص ۶۵۵ ت ۱۰-۱۲ س ۱۱ این مجله از «طب جمالی و شفاء حالی» یاد فرموده‌اید بنده هم آنچه میدانم خدمت سرکار عرضه میدارم:

نسختی از این کتاب بشماره A F146 درکتابخانهٔ ملی پاریس هست که حاجی بن منصور گیلانی در ۹۰۱ به خط نسخ نوشته است و این یکی دومین نسخهٔ آن خواهد بود.

لکلرك Leclerc درتاریخ پزشکی اسلامی بزبان فرانسه (چاپ ۱۸۷۶ پاریس ۲:۳۲۵) از این نسخت و این کتاب وصف کرده و آنرا از سدهٔ ۱۴ مسیحی دانسته ولی مؤلف آن را نشناخته است.

فونان درفهرست کتابهای پزشکی فارسی به آلمانی درتوصیف نسخه‌های فرخ نامهٔ جمالی ازروی نوشته لکلرك یادی ازهمین کتاب کرده و آنرا با فرخ نامهٔ جمالی یکی پنداشته است. در فهرست بلوشه (۲: ۱۱۹ ش ۱/ ۸۸۰) همین نسخه شناسانده شده است.

سومین نسخهٔ آن درکتابخانه چستر بیتی است به شمارهٔ ۳۳۴ که درفهرست آن کتابخانه (۳: ۸۱) شناسانده شده و آنرا نعمة‌الله بن قطب‌الدین جامگر در ۳ ج ۹۰۲/۱ بخط نستعلیق نوشته است مؤلف آن در این فهرست داود بن گرشاسب بن یوسف عراقی دانسته شده است. درتاریخهای یرد وشیراز که دردسترس داشته‌ام گشتم نامی ازاو ندیدم امیدکه کسی چیزی دربارهٔ این کتاب و مؤلف آن برای ما بنویسد.

از نسخه‌های ایرانی این کتاب آگاهی ندارم تا مؤلف «هفتاد ودو فهرست» که سرگرم تدوین و نشر فهرست مشترك نسخه‌های خطی ایرانی است چه گوید.

محمد تقی دانش پژوه

خاطرات اعتمادالسلطنه

در ماه مبارك رمضان سال ۱۳۴۶ شمسی کتاب عظیم (روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه) تحت مطالعه درآمده بود .

بعضی نکات و عبارات برای ناشر محترم نامعلوم بود همچنین درمقدمهٔ کتاب درشرح حال وتاریخچه زندگی مرحوم اعتمادالسلطنه اشتباهاتی رخ داده که در موقع مطالعه بدآنها برخورد نموده ولی درآنموقع نتوانسته بودم مطالب مربور را یادداشت و بمعظم‌له تقدیم نمایم اینك درماه مبارك رمضان امسال که با تائیدات الهی توفیق مطالعه مجدد حاصل گردید نکات وعبارات منظور در مقدمه و متن و حامس تاحدی‌که درحورفهم وسواد این بنده است بشرح زیر یادداشت میشود که انشاءالله پس ازخاتمه به پیشگاه محترم ایشان تقدیم تا در چاپهای بعدی منظور نظر فرمایند .

۱ـ درصفحه۳ مقدمه سطر۲۳ مرقوم گردیده : (آنچه معلوم نیست اینستکه آیا درفاصلهٔ سالهای ۱۲۹۳ تا ۱۲۹۸ هم روزنامه مرسوم را مینوشته است یا اینکه در اینمدت ترك شده بوده است) چون اعتمادالسلطنه درروزنامه اول‌سال ۱۳۰۰ ذکر نموده (دو سال است که روزنامهٔ وقایع زندگی وقایع خودم را مینگارم اول سال سوم است که شروع میشود ... الخ) همچنین درآخرین روز سال ۱۳۰۳ قمری روزنامه شنبه ۱۳ جمادی‌الثانی مینویسد (.... تفصیل‌سلام تحویل را انشاءالله اگر عمری بود در مجلد ششم کتاب روزنامه . . . خواهم نوشت عجالةً جلد پنجم کتاب روزنامه باتمام رسید ...) همچنین در یادداشت یکشنبه۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۰۳ درشرح تحویل‌سلام‌عام نوروز باین‌شرح (پنجسال است بنوشتن روزنامه خود اشتغال دارم هرسالی کتابچهٔ علیحده‌ای نوشتم‌این‌سال ششم است ...) بنابراین‌معلوم میشود که درفاصله‌سالهای‌فوق‌الذکر نوشتن‌روزنامه را ترك کرده بوده است .

۲ـ تحت عنوان اجمالی دراحوال مؤلف سطر۲۵ مرقوم گردیده (درسال ۱۲۸۸ بادختر امامقلی‌میرزای‌عمادالدوله ازدواج کرد این زن ازودختری‌آورد که بعقدمراوحت حاج‌حسین‌خان‌درآمد ودر۳ رجب۱۲۹۹ وفات کرد) با بررسی صفحات ویادداشتهای ذیل معلوم میشود که عذرا از دختر امامقلی‌میرزا(اشرف‌السلطنه) نبودوازاین‌زن فرزندی‌بوجود نیامده و مرحوم اعتمادالسلطنه پیش از ازدواج با اوعیال دیگری‌داشته‌که‌مادر عذرا بوده است . ازجمله درصفحه ۲۲ یکشنبه۱۸ شعبان۱۲۹۲ مینویسد(دیروز صبیه را بـه پسر احمدخان نوائی عقد کردند) اگر فرض‌کنیم‌کـه عذرا را اشرف‌السلطنه درسال‌دوم ازدواج‌زائیده درموقع ازدواج یعنی۱۲۹۲ عذرا باید سه‌ساله باشدعلاوه‌درجریان‌بیماری‌عذرا دریادداشت روز شنبه ۲ رجب ۱۲۹۹

مینویسد (مهربانی اهل‌خانه درحق این دختر مرا خجل میدارد خداوند اورا از من نگیرد) و بدیهی است اگر (اهل‌خانه) مادر عذرا میبود این عبارت را برای خوش‌آیند (اهل‌خانه) نمینوشت بعلاوه دریادداشت روز ۱۲ شعبان ۱۳۰۶ صفحه ۷۲۲ صراحتاً نوشته است (با اینکه‌من ازاین زن‌اولاد ندارم) وجای تعجب است که‌درطی ۱۵ سال روزنامه نویسی بهیچوجه ذکری‌ازعیال‌سابق‌خودومادرعذرا بمیان نیاورده فقط در یکجا در یادداشت روز چهارشنبه ۵ ربیع‌الاول ۱۲۹۹ صفحهٔ ۱۵۹ سطری در دارهٔ این زن نوشته که چنین است (صدای همهمه بلندشدمعلوم شد سلطان والدهٔ دخترمن که مدتی‌است ناخوش است درحال بدرود جهانی‌فانی است ...) وبنظرمیرسد که این زن‌عیال سابقش‌بوده وبعلت ترش یا رعایت‌خاطر اشرف‌السلطنه‌درهیچ‌جا ازوذکری‌نکرده همچنین معلوم نیست درموقع‌مرك مطلقه بوده یادرعقدازدواج . ضمناً طبق‌مضمون یادداشت‌روزیکشنبه ۳ رجب ۱۲۹۹ تولد عذرا در ۱۵ رجب ۱۲۷۵ ودرموقع‌فوت ۲۴ سال‌داشته است .

۳- در صفحه ۲۷ روز جمعه مسلخ شعبان ۱۲۹۲ عبارت (آدمهای‌علاءالدوله که مثلاخود اوطبیعت شمر دارند و این مسئله خنجرخان محمدخان باید صحت داشته باشد)

در حاشیه مرقوم گردیده (منظور معلوم نشد) اشاره باین‌مطلب است که شایع است خنجرشمرذی‌الجوشن‌ملعون که‌با آن‌فاجعهٔ اندوهبارمعروف‌رامرتکب شده در خانوادهٔ علاءالدوله و دراختیار خان محمد خان نامی از امرای سپاهی این‌طایفه بوده است وسالهای‌بعدهم‌یعنی در اوایل سلطنت اعلیحضرت فقید رضاشاه‌کبیر گویا سرتیپ‌جان‌محمدخان امیرعلائی از این دودمان که از طرف اعلیحضرت‌مزبورمخلوع‌ومطرود گردیده درمقام ابرازجلادت وسنگدلی خود در حضورجمعی‌اظهارمیکرده است که‌خنجر شمر درتصرف من‌است . همچنین‌عبارت مندرجه در صفحهٔ ۶۰ یادداشت روز سه شنبه ۲۲ بشرح (بازآن‌شمرخانه‌خمیر) که علامت استفهام گذاشته شده اشاره به خنجر شمر است‌که شاید دراصل (شمر خانه خنجر) بوده ومقصود علاءالدوله است که فوقاً ذکرشد .

۴- یادداشت روزجمعه ۵ شوال ۱۲۹۲ سطر ۳۰ عبارت (معاینه‌حالت‌دویکتوت که اسبابهای بادی را دیده و تصور دیو کرده‌بودداشتم) منظوراشاره بمندرجات کتاب شوالیه قلابی دن‌کیشوت است‌که آسیاب بادی رادیوتصورکرده‌وباشمشیر بآن‌حمله میکند بنابراین درعبارت‌اصل (دن‌کیشوت وآسیاب بادی است).

۵- در یادداشت روز پنجشنبه ۱۱ ذیقعده ۱۲۹۸ ص ۱۳۰ عبارت (... امین‌الملك که بیرون منفعت جزئی در پیدا کردن شخصی موسوم به فایبوس خودرا راکنارکشید) ودرحاشیه مرقوم گردیده جمله مغشوش‌است . بنظرمیرسد عبارت دراصل‌چنین‌ذکرشده‌باشد(... امین‌الملك که ببردن منفعت جزئی بـا پیداکردن شخصی خود راکنارکشید) یعنی امتیاز

منظوررا به منفعت جزئی‌فروحت وجود راکنارکشید

۶- یادداشت روز۲۷شعبان۱۲۹۹ که در مقابل عبارت (حون روز ورود به‌اردو) علامت استفهام گذاشته شده‌شاید اصل‌عبارت چنین باشد (حون‌رود بود ورود به اردو بواسطـه اینکـه سه چهار معروب مـانده بود .و بـاره مراجعت کردند)

۷ ـ در خصوص یادداشت روز ۱۴ ربیع‌الاخر ۱۳۰۴ صفحه ۵۳۷ کـه در حاشیه مرقوم گردیده (عبارت معشوش است) به‌روزنامه ۸جمادی‌الثانی۱۳۰۴ صفحه ۵۵۷ مطلب راجع بـه حوانمیر مراجعه فرمایند .

۸-دریادداشت روز۱۰رمضان۱۳۰۶ صفحه ۷۳۱ عبارت (آقایان‌بچشم‌حویش لباس ونشانهای مرا نمیدیدند ..) در حاشیه مرقوم گردیده عبارت‌معیوب‌است بنظرمیرسد که‌منظورمرحوم‌اعتمادالسلطنه این بوده که (آقایان چشم دیدن لباس و نشانهای‌مرا نداشتند برای‌اینکه خودشان ندارند)

۹ ـ در حاشیه صفحه ۷۴۲ مرقوم گردیده که وقایع از۲۵ تا۲۸را ننوشته درصورتیکه وقایع این سه روزرا یکجا درروزنامه روز۲۸ تحریرنموده‌است.

۱۰ ـ صفحهٔ ۱۱۳۴ یادداشت روز چهارشنبه۸ رجب ۱۳۱۲راجع به‌عبارت (خوب شد برتو به رد... از مینا گذشت) در حاشیه مرقـوم گردیـده که یك کلمه خوانده نشد اصل‌شعر مربورچنین ضبط گردیده (ارکسی گر بشکند‌چیزی‌قضائی بگذرد خوب شد برتوبزدآسیش‌ازمینا گذشت) بنابراین کلمه حوانده نشده (آسیش) میباشد

عبدالله دریائی (تبریز)

فرخ نامه

احیراً کتاب‌فرخ‌نامه‌تألیف‌ابوبکر مطهر جمالی یزدی راکه در سال ۵۸۰ هجری تألیف‌شده است به سبکی‌پسندیده با مطابقهٔ چند نسخهٔ خطی که اقدم‌آنها در ۷۵۴ تحریر شده است بافهرستهای لازم و باکاغذ و چاپ خوب منتشر شده است . (چاپ ایرج افشار).

کتاب دارای شامرده مقاله‌دربارهٔ دانشهای متداول زمان مـؤلف است . در حقیقت مـی‌توان این کتاب را یك دائرةالمعارف کوچك دانست‌که درقرن ششم هجری تألیف شده است .

شك نیست کـه این کتاب در همهٔ مقالات متضمن فواید بسیار می‌باشد که یکی از آن‌ها فوائد لغوی است مصحح گرامی در این باره در مقدمـهٔ کتاب آورده‌اند: «به‌هرحال اگرخوانندگانی احتلاج اعضا وتفأل وتطیروحتم‌کواکب و حواص احسام و نباتات و حیوانـات مذکور در این‌کتاب را بی‌حاصل‌بیابند و بدانند باز در خلال عبارات‌این‌کتاب اصطلاحـات وکلمات و تعابیر بسیاری به‌کار رفته است که هریك امروزه برای ما بـا ارزش است و محتملاً آنها را می‌توان در موارد خاص استعمال کرد و زبان‌علم وصناعات‌کنونی را بااصطلاحات

بازماندهٔ قدیم دامنه بخشید و در تدوین فرهنگ کامل زبان فارسی از آنها سود جست و نیز ورود لغات فرنگی راحتی المقدور محدود ساخت». این بنده در این گفتار کوتاه نکاتی چند فقط در بارهٔ یك فصل از مقالت دهم این کتاب که به قول مؤلف «درمعانی الفاظ پهلوی» می‌باشد به‌عرض خواهم رسانید. آقای افشار در مقدمه این باب آورده‌اند: «بجز آنکه درمطاوی این متن ازین دست لغات به کثرت دیده می‌شود یك فصل آن بعنوان «فرهنگ لغات پهلوی» مختص ضبط لغات و حاوی قریب ۳۵۰ کلمهٔ فارسی است که از لحاظ قدمت یکی از مراجع پس از لغت‌فرس اسدی قرار می‌گیرد و برای لغت شناسان مأخذ با ارزشی است». در این فصل صورت یا معنی بعضی ازلغات روشن نبوده از این دومصحح ارجمند در بارهٔ آن گفته‌اند: «مرا توفیق آن دست نداد که همهٔ لغات فارسی را بـه صورت مضبوط و اصیل نقل و ضبط کند و ناگزیر با گذاشتن علامت سؤال درکنار کلماتی که ناشناخته ماند و در مآخذ و مراجع و لغت‌نامه‌ها دیده نشد (مخصوصاً که از دکتر جعفر شهیدی نیز یاری خواستم) عجز وشك خود را نشان داد». این بنده صورت یا معنی درست بعضی از آن کلمات را بدست آورده‌ام که ذیلا معروض می‌دارم و بعضی دیگر را ندانستم که چیست:

۱ ــ ذیـل لغت «حباك» آمده: گهواره و این درست نیست، زیرا این لغت به‌معنی گهواره یا مهد عربی نیامده است. در لغت‌نامهٔ دهخدا آمده: حباك چهار دیوارسر گشاده را گویند که شبها گوسفند و گاو و خر و امثال آن را در آن کنند (برهان ...) حظیرهٔ گوسفند، ایستگاه گوسفند، آغل گوسفند

تن ژنده‌پیل اندرآمد با خاك
جهان گشت ازاین درد برما خباك
فردوسی

هزارتن را خر بیش برده‌ام به‌قرار
هزارتن‌را گوساله‌رانده‌ام به‌حباك
سوزنی

از این معنی و شاهد معلوم‌می‌شود که «خباك» با «گهواره» ربطی ندارد و این دو با هم مترادف نیست. پس باید گفت که «گهواره» دراینجا مصحف کلمهٔ دیگری است و آن کلمه ظاهراً «گواره» باید باشد. لغت اخیر در برهان چنین تعریف شده است: «گلهٔ گاو گاومیش را نیز گویند» ودر صورت صحت این حدس اطلاق لفظ «گواره» که به معنی گلهٔ گاو است برمحل آنها که «خباك» است از باب اطلاق حال به محل خواهدبود.

۲ ــ در حرف لام آمده: «بیافیل؟» آن است که به تازی «ثؤباء» گویند مولف مرادف فارسی «بیافیل» را کلمهٔ عربی «ثوباء» دانسته که به معنی خمیازه ودهن‌دره است. دربرهان لغت «بیاستو» بهمعنی خمیازه و دهن‌دره آمده است. می‌توان احتمال داد که «بیافیل» مصحف «بیاستو» باشد، ولی این البته احتمالی بعید خواهد بود.

۳ ــ درحروف نون آمده: «کیان

(۳) : آن است که بـه تازی « حیا » خوانند .

اینجا تصحیف درمعنی کلمه روی داده است یعنی درلفظ «حیا» دربرهان آمده : «کیان :

... و ضم‌اول‌خیمهٔ گردی‌راگویند که به یک ستون برپای باشد و آنرا گنبدی هم می‌گویند...»

از اینجا معلوم می شود که کلمهٔ «کیان» به معنی‌خیمه و چادر در مآخذ برهان بوده است

مترادف «چادر» فارسی در عربی خیمه و «خباء» است . یکی ازنساخ بی مبالات فرخ‌نامه « خباء » راکه مرکب است ازخ ، ب ، ا ، ء به‌صورت«حیاء» کهمرکب از ح ، ی ، ا ، ء است نوشته و موجب گمراهی خوانندگان‌شده‌است باید اضافه‌کردکه کیان به معنی خیمه در زبان فارسی ریشه‌دارد و عریق است (برای توضیـح بیشتر رجوع کنید بـه حواشی آقای دکتر معین بر برهان‌ذیل کلمهٔ کیان»

۴ـ درص ۳۲۴ آمده : «سردن(؟) (سردن‌آنچه برسرپای‌مالنده کنندسرده گویند (؟) ظاهراً درست چنین است سپردن : سپردن آنچه به‌زیرپای مالیده کنند سپرده گویند . اگر گفته شود که تکرار متن لغت در عبارت معنی درست نیست جواب این است که این‌کار بارهم دراین لغت‌نامهٔ کوچك مفید نظیردارد.

مثلا : « غرم :

غرم گوسفند و میش‌کوهی بود(ص ۳۲۲)

۵ ـ درص ۳۲۵ آمده : «هیون : سرمست» واین‌نیز غلط است ‌نه‌ازمؤلف بل ازنساخ . درست «سترمست» است . دربرهان آمده . « هیون . بمعنی شتر باشد مطلقا و نعیر خوانندو‌بعضی گویند هیون شتر جماره است و بعضی شتر بزرگ را گویند» خلاصه‌آنکه هیون به‌ معنی سرمست (طافح) نیامده است.

۶ـ درص ۳۲۷ آمده: «تهبیده (؟) آن بودکه به تازی در «دفین» گویند» درست «نهنبیده» است بروزن ستمدیده‌و حرف اول آن نون است نه تاء مثناهٔ وقانیه در برهان آمده : « نهنبیده . بکسر اول و بای ابجد بروزن‌ستمدیده سخن پنهان و دفینه و هرچیز پوشیده‌و پنهان راگویند» کلمهٔ نهنبیده با نهنبن به معنی سرپوش دیگ و نیز با نهان از یك ریشه است

۷ـ درص ۳۲۸ آمده . «لنتره (؟) و ستره کش(؟): همه یکی‌است»،مصحح گرامی درحاشیه نسخهٔ بدل‌این‌دو کلمه را «لتره» و «ستروك» ذکر کرده‌اند و ظاهراً همین دو کلمهٔ اخیر درست‌است. زیراآن دو کلمه‌که درنسخهٔ اساس بوده است دربرهان ولغت‌نامه نیامده‌است‌ولی «لتره» و«ستروك» هردو دربرهان‌به‌یك معنی یعنی«مردم بی‌کار وکاهل‌وبی‌مایه» آمده است .

۸ ـ درص ۳۲۶ آمده: «کواژه . افسوس و سخره بود» این کلمه به این معنی باگاف فارسی درست است رجوع کنیدبه‌یادداشتهای گاتهاتألیف شادروان استادپور داود .

درپایان بی‌مناسبت نیست که به‌یك

نکته اشاره‌شود و آن اینکه‌مرحوم‌علامه دهخدا درلغت‌نامه دربارهٔ یکی‌ازمعانی کلمهٔ «ژاله» یعنی «خیکی پربادکه بدو ازآب بگذرند» اظهار شك فرموده‌اند. علت شك آن مرحوم‌این بوده‌که برای ژاله بدین معنی لغت شناسان دو بیت آورده‌اند که چندان‌مضبوط‌و محل‌اعتماد نبوده است و خودعلامه هم شاهدی‌دیگر برای‌آن نیافته‌اند. درفرخ‌نامه‌این‌لغت باهمین معنی آمده بدین‌سان : «ژاله . و آلتی هست‌که در دریا کار نمایند..» که مؤیدی برای صحت آن لفظ و آن معنی تواند بود .

غلامرضا طاهر

شعر سنتی

آقای مدیر

از شما چه پنهان برای مرتبهٔ دوم به‌مطالعهٔ مقالهٔاستاد امیری فیروزکوهی پرداختم.متأسفانه‌ازسر تاپای آن‌حزیاس وحرمان‌نسبت به شعرسنتی وادامهٔ روش نیاکان خویش نیافتم . به خود گفتم بی‌ططیرترین‌استادما که‌ازظهورشعرآزاد تااین حد بیمناك ، و ازسرنوشت شعر سنتی تااین اندازه مأیوس باشد ، ما شاگردان بی‌سواد وگمنام . دیگر جز سکوت چاره‌ای نداریم. در چنین حال بودم‌که ناگهان سروش غیبی به من‌امر کردکه به‌خدا متوسل شوم- قرآن‌راکه همارهٔ مونس و در دست رس من است به‌رسم استخاره گشودم . این آیه آمد (سورهٔ بقره‌آیهٔ ۱۳۶) فان امنو بمثل ما امنتم به‌فقداهتدووان تولوفا نماهم‌فی‌شقاق فسیکفیکهم‌الله وهوالسمیع‌العلیم- ترجمه . اگر آن‌ها نیز به آن چه شما ایمان آورده‌اید، ایمان بیاورند‌هدایت‌یافته‌اند. واگروی بر تافتند سرخلاف دارند حدا ترا از شرآن‌ها مصون می‌دارد. که خداشنوا ودانا است ـ اینك برای آن که به آقای عبدالمحمد آیتی مبلغ شعر آزاد وبزرگترین دشمن شعرسنتی‌ثابت شودکه پیروان علم عروض مقیدبه‌سلاسل و اغلال نیستند ثقیل ترین عبارت این آیه رابه‌مطبوع ترین بحروخفیف‌ترین وزن شعرسنتی به نظم‌کشیدم و آن این است ـ ارازاحیف فاعلاتن- نوع‌محبون اصلم

مردمی‌راکه‌به‌حق اندعدو
فسیکفیکهـم الله بـگـو

فاعلاتن فعلاتن فعلن
فعلاتـن فعلاتن فعلن

علی محمد پیمان یغمائی

نسخهٔ خطی ناشناخته

درفهرست کتابخانهٔ حسینیه‌شوشتریها درنجف بکتابی برمیخوریم‌که به نظر نگارنده باید همان منافع حیوان‌ونبات (ادبیات ۵۳۴) باشدکه‌درفهرست کتابخانه دانشگاه معرفی شده. نسخهٔ موردگفتگو ناقص وبیش از دومقاله از چهار مقاله کتاب را بطورکامل واندکی ازدومقاله دیگررا دربرندارد و چون‌آغاز وانجام آن افتادگی دارد نام کتاب بخوبی آشکارا نیست ولی‌چهارمقاله‌کتاب برابر

همان است که درفهرست دانشگاه ازآن یادشده عنوانهای کتاب به کلمه «صفت» آغازمیگردد ولی ازصفت بمعنای واقعی هرجانور ومرغی یاد نمیشود بلکه از منافع آن گفتگومیشود، اینك برای مزید فایده معرفی نسخه را از روی فهرست کتابخانه شوشتریها پاکنویس میکنم آغاز (افتاده).... اگرخون کفتار را بکسی دهد مهربان گردد واگر گوشت کفتاررا بخورد فربه ودلیرودل سخت شود ....

درمقالات طیورات استاول عقاب چنین گویند که مرغان رعیتاندوعقاب پادشاه چنانکه شیر پادشاه ددان است عقاب نیز پادشاه مرغان است (انجام) افتاده. صفت خرچنك، گویند : که خرچنك را دوسر باشد و کجرود ودهان او بسته باشد

تعلیق، عنوانها ونشانیها باشنگرف، سفید فرنگی، تیماج یك لائی ۱۸ گ ۱۶ س ۹ × ۱۶

خواهشمند است بیان فرمائید این کتاب همان منافع حیوان ونبات است یا کتاب دیگری است

اسدالله اسماعیلیان (قم)

جواب محمدتقی دانش پژوه

این نسخه با نشانههایی که دادهشده منافع حیوان و نبات نسخهٔ عکسی کتابخانه دانشکده ادبیات (ص۵۳۴ فهرست) و نوادرالتبادر وتحفةالبهادر یا نوادرالادوار لخزانة نورالانوارد نیسری نسخههای پاریس و دانشگاه تهران و دانشکده ادبیات(فهرستفیلمها ص۲۶۹- ش ۳۶۸۴ دانشگاه - ص ۲۲۸ فهرست ادبیات)وبیانالصناعات تفلیسی (فرهنك ایرانزمینمجلد۵) وعجائبالمخلوقات طوسی(چاپ آقایمنوچهرستوده) نخواهد بود بازهم دوکتاب دیگری داریم شبیه بآن یکی خواصاحجاروجواهر هرس در ۲۱ باب (۱/۳۱۵۴دانشگاه) دیگری تحفةالغرائب در۲۷ یا۲۸ باب(۲ر۳۱۵۴ و۴/۲۱۶۰ دانشگاه)که نبایدآن نسخه هیچیك ازاین دوباشد گویا درعجائب المخلوقات قزوینی هم مانندابن مطالب باشدکه چند ترجمه فارسی دارد.

اگرممکن است ابواب وفصول این نسخه را بنویسند با شرح بیشتری شاید بتوان راه بجایی برد.

یادبود

درگذشت سید حسن ارسنجانی

ایرج افشار

حسن ارسنجانی نویسندهٔ مقتدر سیاسی درگذشت. او در ۱۳۰۱ متولد شد و درخرداد ۱۳۴۸ وفات کرد. زندگیش و آرزوهای بلندش دراز نپائید. تحصیلات رسمی او دررشتهٔ حقوق بود. درهمین رشته درجهٔ دکتری هم گرفت. اما تحقیقات ومطالعاتش بسیار وسیع‌تر از آن مقدار کتب و جزوه‌ای بود که دانشکدهٔ حقوق تهران به دانشجویان خود می‌آموزد. مردی بود که کتاب می‌خواند و به دقت می‌خواند. کتابهای فرنگی‌را دررشتهٔ مورد علاقهٔ خودمی‌دید درایام جوانی وابتدای‌دوران نویسندگی هم ازهمسالان وهمسران خود پیش‌بود. هم قلمش گیراتر و روان‌تر بود و هم اطلاعاتش‌عمیق‌تر ورساتر. اساساً باریکتر وپخته‌تر ازدیگران بقضایامی‌نگریست. بهمین ملاحظه «دکتر داریا» که امضای قلمی‌او بودمشهورشد ومقالاتی که‌حسن به امضای «دکتر داریا» در روزنامه‌های نبرد و مرد امروزدرسالهای ۱۳۲۱ ببعد می‌نوشت‌خوانندهٔ بسیاریافت. بعدها اورا بر آن‌داشت که‌روزنامه‌ای به‌نام«داریا»نشر کندودرراه آمال‌های‌سیاسی‌خود برخیزد. داریا روزنامهٔ مهم سیاسی‌زمان‌خودبود. تند بود، ولی‌منتسب به هیچ‌دسته‌ای‌خاص نبود. ارسنجانی‌جز آنکه در نوشتن بیشتر به حوادث سیاسی‌روزمی‌پرداخت‌مقالات اساسی سیاسی‌هم می‌نوشت. مخصوصاً به موضوع پان عربیسم وخطراعراب وپان تورکیسم توجه خاصی‌داشت.

کم‌کم‌درسیاست بمکتب‌قوام‌السلطنه گرائید و به معاونت سیاسی اوهم‌رسید. در حزب دمکرات ایران مسؤولیت مهم داشت ومدتها شخصاً روزنامهٔ «دمکرات ایران» را اداره می‌کرد.

در نویسندگی سریع‌القلم بود یك سرمقالهٔ سیاسی را نیم ساعت می‌نوشت. غروبها به‌دفترروزنامه‌می‌آمد وپس‌ازاخذ اخبار جدید چون به مطلبی می‌اندیشید به اطاقی‌می‌رفت. دررا می‌بست‌ویك‌سره افکار خود را برروی‌کاغذ می‌آورد و به مطبعه می‌فرستاد

ارسنجانی زندگی را باکار اداری در بانك‌کشاورزی شروع کرد. پس از ورود درسیاست وشناساندن‌قدرت فکری و ارادی‌خود بوزارت‌کشاورزی رسید. پس از آن سفیر شد.

ارسنجانی به ادب فارسی آشنا و فریفته بود. شعرشناس وشعردوست بود. سی‌سال پیش بشهریار علاقهٔ‌وافرداشت. بعضی‌مثنویهایی از اورا به‌چاپ رسانید. اکنون نام آن‌مجموعه‌را فراموش کرده‌ام.

ارسنجانی چند کتاب نوشت که اهم آنها ترجمهٔ نامه‌های ایرانی اثر مونتسکیو ، حاکمیت دولتها ، پان عربیسم ، یادداشتهای سی تیر است .

خصیصهٔ مهمی که ارسنجانی داشت و در بیست وچند سال دوستی با او ، تغییری در آن ندیدم دوستی وبلند نظری و بی‌تکبری بود. وزیر شد و به سفارت رسید ولی درسلام و کلام و نشست وخاص او هیچ تأثیر نکرد . به مثل همیشه شوخ بود ، دوست بود و بی‌پروا بود.

نکته‌ای که اززندگی روزنامه نویسی او به یاد دارم وشاید همه ندانند این است که روزنامه‌ای به‌نام «دروغ» منتشر کرد که فقط دو یا سه شماره چاپ شد (ظاهراً درسال ۱۳۲۷). امتیاز این روزنامه را در آن عهد که اخذ امتیاز آسان بود به‌نام مردی گرفت که دربان دفتر روزنامه‌اش بود. نام روزنامه را وارونه «غورد» نوشت هرچه در آن جا می‌نوشت چنان بود که خواننده عکس آن را بایست صحیح بینگارد .

مردی از تاریخ معاصر ایران گم‌شد و در گذشتش مایهٔ اندوه دوستان شد .

اخبار

یادگار های پنج دانشمند

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نمایشگاهی از آثار ادبی و تحقیقی خطی پنج دانشمند خامور ایران (عباس اقبال، ابراهیم پورداود، علی اکبر دهخدا، محمد قزوینی، سعید نفیسی) در هفتهٔ آخر خرداد ماه ترتیب داد. و رئیس دانشگاه افتتاح کرد.

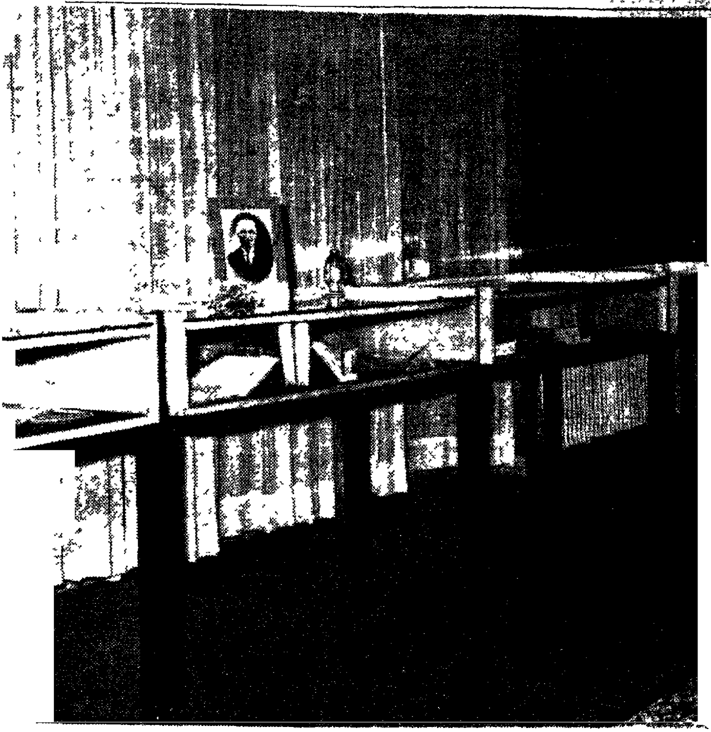
در بارهٔ این نمایشگاه مقاله‌ای بقلم «زرین» در روزنامهٔ آیندگان ۲۸ خرداد چاپ شد که درینجا عیناً نقل می‌شود.

۞۞۞

دیدار از نمایشگاه «یادگار های ادبی و تحقیقی پنج دانشمند فقید: عباس اقبال ابراهیم پورداود - علی اکبر دهخدا محمد قزوینی - سعید نفیسی» گلگشتی است در جهان فرزانگی، روشندلی و وقار شکوهمندانهٔ ارواحی که ذره‌ذره از جانشان را در کلمات سرشته‌اند. از ورای کلماتی که عباس اقبال از خود بجا گذاشته و بهسورن دوزیهای یک دست هنرمند شبیه است؛ از خطوط درهم رفته و عصبی محمد قزوینی، از کلام صریح پورداود که گوئی مستقیما از اسطوره های کهن مایه می گیرد، یا از کلام دستاموز سعید نفیسی، یا از خط دهخدا که زهرخندی از آن میتراود، دنیائی پیش چشم دلربائی می‌کند، وسوسه می‌کند و دریچه حریمی را برویت می گشاید که یگانه و والاست. غرور انگیز است.

درویترین محمد قزوینی، نامه‌ایست به خط زیبا و سادهٔ دهخدا در حالیکه از دلتنگی می‌نالد - در حالیکه خود، چند قدم دورتر، با آن سبیلهای پرپشت و چشمانی که طنزی تند و برنده از آن میتراود، چون غرابی نگران برفراز آثار و یادگارهایش نشسته است و این یادگارها از نظر کمیت و در مقایسه با یادگار هـای چهار محقق دیگر چقدر اندکند! اما بخشی از کار عظیم او در اینجا هم دیده می‌شود: نسخه‌دستنویس قسمتی از دائرةالمعارف عظیم او که تـا کنون ۱۸۵۰۰ صفحه از آن انتشار یافته است.

پنج تن ازمفاخر علم و ادب معاصر ما، شاید هرگز چنین نزدیك و چنین خاموش درکنار هم نبوده‌اند. **عباس اقبال** با موهای صاف و پیشانی متفکر وسیع تورا به دیدار درونش میخواند. فرزند یك پیشه‌ور آشتیانی که چندسالی از عمرش را به «صنعت نجاری» گذرانده بود، اما شور درونش را شناخته بود و مکتب خانه را بردکان نجاری ترجیح داده بود تا ... تـا عاقبت درگیرودار تحقیق در«شهر رم در گذشته بود. برگی گشوده از نسخهٔ دستنویس «سیرت شیخ کبیر» او گوئی حکایت زندگی اوست: «درترك دنیامنفعت بسیار است وبهترین منفعت آنست که نفس را از متابعت هوا باز دارد و چون نفس از پی‌روی هوا



غرفهٔ محمد قزوینی

بار ایستاد ، دل روشن گشت . »

نگاهت را می‌گردانی و یکبار دیگر بسر آن پیشانی وسیع و طالع بلند می‌افکنی و میبینی که دسته گلی پژمرده و کوچك در کنارش گوئی مزار پرنده‌ای را تزئین می‌کند . دسته گل از دیشب بازمانده است که شب افتتاح نمایشگاه بود . در کنار آثار متعددش کتابی است که نگاهت را سنگ می‌کند : «تاریخ جواهر در ایران»چه جواهرات قلمی ، چه ماشینی .وخوشت می‌آید که‌کتاب‌را ورق بزنی،اما نمیز نی چون نمی‌توانی...

پس قدم‌دیگری برمیداری‌ومحمد قزوینی رودرروی‌تست.چهرهٔ باریکش شعله نگاهش و آن وقار پیرامه‌اش و درویش‌وشی‌سیمایش درکنار تست. حتی در نگاهش میتوانی آن وسواس بودن روح او را که درکار تحقیق حتی به‌مرز بیماری کشیده بود تشخیص بدهی و در حاشیه نویسیهای دقیقش هم . او نخستین کسی بودکه روح تحقیق را بـه تمام و

کمال در ایران شناساند.

یادداشهای اومنبع اطلاعات وسیعی است. آنطرفتر، «دفتر تاریخ» او بچشم میحورد که یادداشتهای مربوط به جنگ بین‌الملل اول را در برمیگیرد. یادداشت روز پانزدهم ژانویه ۱۹۱۹ را میخوانی «قتل لیب کنشت و رزالوکسامبورگ» دورئیس معروف دستهٔ اسپارتاکوس. امروز ساعت ۹ بعدازظهر «لیب کنشت» و «فیروزالوکسامبورگ» را در یک منزلی در کوچه درمحله پولیس اسیر کرده و... لیب کنشت پا بفرار گذارده و مستحفظین بعد از سه‌مرتبه صدا کردن او بالاخره تیر بطرف او خالی کرده لیب کنشت مقتول شدورزا لوکسامبورگ را ازدحام مردم که درجلوی هتل عدن بود آنقدر کتک زده‌اند که مجروح...»

و دیگر نمی‌توانی بخوانی. این موقعی است که قزوینی در برلین زندگی می‌کرد. کمی آنسوی‌تر نوشته‌درهم رفته‌و بدخطی از اوست و تو هرحقدر که دقیق بشوی، هرحقدر که با کلمات خمیده و ناخوانا



کلنجار بروی نخواهی توانست جز بعضی از اسمهای مشهور نظیر « ستارخان» ـ سردار ملی ـ وتاریخ وفات اوراتشخیص بدهی وچندخط پائین‌تر خطا ندوهزده‌ایست :

«ستاره خاتون بنت ملاحسین قزوینی، والدهٔ ما . در بیست و هشتم ۱۳۳۲ .»

وقتی به عنوان کتاب نگاه میافکنی می‌بینی نوشته است · «وفیات‌معاصرین»

احساس می‌کنی کـه سخت است تاریخ مرگ مادر راثبت کردن .

در همین ویترین است که در کنار حافظ تصحیحی قزوینی نـامه‌ای بخط دهخدا و خطاب باو وجود دارد :

«.. و ببینیم آیـا واقعاً اهل سنت چهار تکبیر در ممامیت دارند تا دعوی فرهنگ‌نویسان‌ثابت‌شودو یا چنین‌چیزی نیست...حالامی‌رویم سرحساب‌خودمان اگر راستی تشرف حضور عالی‌همینطور بفواصل دور باید بر گذار شـود برنده سخت گران و ناگوار شود بربنده‌سخت گران و ناگوار است . فاصلهٔ تهران و پاریس (از نظر علم‌النفس اگرهم‌علمای علم‌النفس متذکر نشده باشند) مایهٔ‌تسلیت و سکونت خاطر بود ... لیکن‌بادریك شهر بودن وحتی دریك محله‌شهر بودن.

سعید نفیسی آنطرفتر است بـالبهای باریکش ، باریش سفیدخالخالیش . و دستنویس های‌او با جوهرعنابی :

«تنها یادگار عزیزی که از دورهٔ کودکی خود دارم این ستاره تابان‌است که‌در آن گوشه آسمان شبها بمن چشمك میزند ...

طفل بودم، تازه اولین نورشناسائی عالم در دماغ من پرتوانداخته بود ، تازه میخواستم بفهمم بدبختی چیست . فهمیدم .»

و تو وسوسه می‌شوی که آیا هنور «ستارهٔ سفید» همان گوشهٔ همیشگی‌اش حشمك‌زن است ؟ وقتی تاریخ مرگش‌را بیاد می‌آوری (۱۳۴۵) شایـد اول ستاره‌ای را هم بخاطر بیاوری. زندگی اینست . »

آنگاه **دهخدا**ست و طنزنگاهش‌و مهربانی کودکانه‌نگاهش . حاشیه‌نویسی اورا دربارهٔ میرزاکوچك‌خان میخوانی وحانت‌لبالب شـور و والائـی میشود : میرزاکوچك‌خان به‌رئیس آتریادریمتر تیکا یکبارگی‌قباله مالکیت ایران‌را گرفتند تسلیم‌کردند ، تسلیم نشدم . مراتهدید و تطمیع از وصول به معشوق یا مقصودم بازنخواهد داشت.» ناگهان تواحساس غرور میکنی، گردن می‌افرازی‌ودربوی کهنهٔ‌کتابها، چرمهای‌نم‌کشیده وشیرازه های گسیخته برامی‌افتی تا از مـردی دیگر که هم زانوی حقیقت بود دیداری کنی: از **پورداود**، مردی‌آنجا نشسته است که چهره‌اش را گوئی از کتیبه های کهن چنکوف حواب میدهد : «بنده بـه کلمات عقل فریبانه اعضاء و اتباع آن دولت که منفور ملت‌اید فریفته نخواهم شد . از این پیشتر نمایندگـان دولت انگلیس‌باوعده‌هائی که باسایرین‌داده‌اند پارسی به وام گرفته است. » درآنجا ، کیف دستی استاد که تا پایان عمر با او بود ، و جزوه های درسیش ـجزوه‌های

اوستاو گرامی اوستا - در آن‌جای‌داشت نیز در کنار آثار خطی و یادگار های کهن اوست .

مردی که از سپیده‌دمان دست برخاسته بود و بر بلند ترین قله ایستاد ، تادور-ترین تاریخ سرزمینت را بنگرد . برای چنین نگرشی باید چشمی عقاب‌آسا داشت . نگاه‌میکنی و می‌بینی چشم‌های او چون حفره‌هائی است که در پیکرهٔ ستونهای تخت‌جمشید دیده‌ای‌وقتی‌قطره های باران آنرا پر کرده باشد . واگر مردی مردستان هم باشی گریه‌ات می-گیرد.

«رزیر»

مجله‌های تازه

نامهٔ علوم اجتماعی

دومین شمارهٔ نامهٔ علوم اجتماعی مفصل‌تر وبامقالاتی عمیق‌ترانتشاریافت. مطالب برحسب‌موضوع وارتباط مسائل برتحت عناوین کلی مفهومها ومکتبها ، مردان و اندیشه‌ها ، جامعه‌شناسی ، تعلیم وتربیت ، مردمنگاری ، تحقیق درمسائل ایران ، علوم اجتماعی درجهان ، اخبار ، گزیده‌ها و پراکنده‌ها ، کتابگزاری تقسیم وطبع شده‌است .

ازمیان مقالات این‌شماره ، تازگی واستحکام مقالهٔ‌احسان نراقی‌تحت‌عنوان مسائل‌کنونی دانشگاهها درجهان غرب خواندن‌آنرا بیش وپیش‌ازمقالات دیگر موجب می‌شود .

درخطابهٔ ابوالحسن جلیلی در خصوص شرقشناسی وجهان امروز نکته های نو خفته‌است وموضوعی دلچسب و دلکش برای گفتگو وجستجوست

ازترجمه‌ها بحثی نمی‌کنیم. طبیعی است هرمجله‌ای که درزمینهٔ علوم جدید درایران نشرشود ناگزیر بامقداری از مطالب ترجمه شده که مربوط به‌آن علم باشد پرمی‌شود.

قسمت‌تحقیق درمسائل ایران‌بیشتر مقالات ونوشته‌هایی‌است که دانشجویان مستعد باپژوهش خودفراهم کرده‌اند.

مجله دانشگاه پهلوی

نخستین شمارهٔ نشریه یامجلهٔ دانشگاه‌پهلوی بدون نامی خاص‌وعنوان مجله انتشار یافت. برروی‌آن دوکلمهٔ «خرد کوشش» که شعار دانشگاه است به‌خط درشت و سیاه خوانده می‌شود . شاید همین‌دوکلمه را به‌عنوان نام‌مجله انتخاب کرده‌اند. بهرحال این نشریه «مجموعهٔ بررسی‌های علمی وفرهنگی ، اجتماعی ، هنری‌وادبی» معرفی شده‌است و دفتر اول است از آن اردی‌بهشت ۱۳۴۸

مقالات خوب واشعارخواندنی در این شماره ۱۲۶ صفحه‌ای چاپ شده است‌وامیدواریم‌دنبالهٔ‌آن‌هرماه‌دردسترس قرار گیرد آقای دکتر نهاوندی‌را در بنیان گذاردن این نشریهٔ مفید تبریك می گوئیم . ..

باستانشناسی‌وهنر ایران

مجله‌ای است که ادارهٔ کل باستان

شناسی وفرهنگ عامه (وزارت فرهنگ وهنر) ایجادکرده است وظاهراً هرسه ماه یکبار انتشارخواهد یافت

درباره باستانشناسی ایران درمان های خارجی چندمجلهٔ مهم نشرشده‌است ومی‌شود وبایستی نشریهٔ فارسی‌هم‌دراین موضوع باشد وکمتر ازآنها هم باشد.

هرتسفلد مجموعه‌ای انتشار دادکه اکنون آلمانها می‌خواهند دورهٔ جدید آنرا انتشار دهند آندره گدار مجلهٔ آثار ایران‌را قریب شش‌دوره نشر کرد و چند سال قبل واندنبرگ وگیرشمن مجلهٔ بسیارسنگین وعالمانهٔ «ایرانیکا۔ آنتیکا»را انتشار دادندکه خوشبختانه منظماً انتشارمی‌یابد. مجلهٔ ایران‌نشریه موسسهٔ ایرانشناسی بریتانیا نیزبیشتربه مباحث باستانشناسی می‌پردازد. آرتور پوپ هم درسالهای پس‌از ۱۹۳۳ چند شمارهٔ مجله درآمریکا نشر کرد.

امیدواریم مجلهٔ باستانشناسی‌وهنر ایران‌هم باانتشار مقالات تحقیقی‌جدید وابتکاری وددرج اطلاعات‌نو ازحفریات واکتشافات تازهٔ قدمهای مؤثردرین‌راه بردارد .

دو توضیح و تصحیح

دربیت اول شعردکتررعدی‌مندرج درسمارهٔقبل«من» غلط و«ما»درست‌است

در حاشیهٔ صفحه ۲ مکرشمارهٔ قبل

(۱) ۱-۲-۳-۴ غلطو۱-۲-۳-۵ صحیح اسب

(۲) همچنین در همان حاشیه ـ ۵کتاب دینی مانی غلط و(۴کتاب‌دینی مانی صحیح است)

***

دریں‌شمارهٔ کنونی صفحهٔ ۹۷ سطر «وبه» غلط تا حدود درست است.

مسابقه شاهنشاهی بهترین
کتاب سال

بدینوسیله باطلاع عموم علاقمندان میرساند که مدت قبول کتاب برای شرکت درمسابقهٔ شاهنشاهی بهترین کتابهای سال ۱۳۴۷ ازتاریخ نشراین آگهی تا پایان مردادماه ۱۳۴۸ میباشد و فقط کتابهائی که در سال ۱۳۴۷ برای بار اول طبع و نشر شده است برای شرکت درمسابقه پذیرفته میشود و تاریخی که بعنوان چاپ درپشت جلدکتاب ذکر شده معتبر است.

داوطلبان شرکت درمسابقه شاهنشاهی بهترین کتاب سال لازم است تقاضای خود را مبنی بر شرکت در مسابقه همراه با پنج نسخه از کتاب خود با نشانی کامل درظرف این مدت بقسمت فرهنگی بنیاد پهلوی بفرستند و رسید دریافت دارند.

تقاضای شرکت در مسابقه باید بوسیله شخص مؤلف یا مترجم بعمل آید و درترجمه‌ها اصل کتاب همراه باشد.

کتابهائی که برای مسابقه فرستاده میشود پس داده نمیشود.

برای مزید اطلاع علاقمندان اضافه میشود که کتابهای مخصوص اطفال و نوجوانان نیز درمسابقه شرکت داده میشود.

رئیس قسمت فرهنگی بنیاد پهلوی

سناتور دکتر شمس‌الملوک مصاحب

از مجموعهٔ ایرانشناسی

تاریخ یعقوبی

جلد اول ودوم ـ چاپ دوم

یعقوبی سیاحی تیزبین ومورخی چیره دست است و درتاریخ نویسی تنها به‌ذکر تاریخ پادشاهان و حوادث دوران سلطنت ایشان اکتفا نمی‌کند، بلکه دربارهٔ هرملتی به تحقیق می‌پردازد ومذاهب، سنت ها، فلاسفه، دانشمندان و کتب آنان را نیز ذکر می‌کند.

تاریخ یعقوبی یکی از کتابهای مهم درتاریخ عمومی‌است که از آثار تاقرن سوم را دربر دارد و شامل سرگذشت پیامبران و نیز شاهان سریانی، موصل، بابل، هند، یونان، روم، پارس، چین، مصر، بربر، حبشه، سودان، شام، یمن وجیره است.

تألیف
احمدبن ابی یعقوب

ترجمهٔ
دکتر محمد ابراهیم آیتی

انحصار فروش:
سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب
خیابان بهار رسیده به‌تخت جمشید شمارهٔ ۱۳۶ر۱
تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

از مجموعهٔ معارف عمومی

بزرگان فلسفه

در این کتاب زندگی‌نامه و چکیدهٔ اندیشه‌های فلسفی خردمندان بزرگ جهان از قدیمترین دوران تاریخ تمدن تا زمان حاضر گردآوری شده است.

نویسنده افکار و عقاید پیچیده و بغرنج فلسفی را به زبان ساده وروشن که درخور فهم همگان است به‌نحوی دلنشین و شیوا بیان کرده است و مترجم نیز شرح زندگی و افکار فلسفی فیلسوفان ایرانی را تا زمان معاصر بر آن افزوده و از این حیث در تکمیل این اثر کوشش شایسته کرده است

تألیف

هنری توماس

ترجمهٔ

فریدون بدره‌ای

انحصار فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

خیابان بهار نرسیده به تخت‌جمشید شمارهٔ ۱/۱۳۶

تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷

از مجموعهٔ ایرانشناسی

مسالك وممالك

چاپ دوم

اصل کتاب مسالك وممالك به زبان عربی و از آثار بسیارمعتبر ومشهور در علم جغرافیاست و یکی از مآخذی است‌که غالب جغرافیانویسان و مورخان بدان نگریسته‌اند.

ترجمهٔ فارسی آن که اینك انتشار می‌یابد بازمانده ازقرون پنجم و ششم هجری است و به سبب کهنگی سبك و خوش‌آهنگی نثر واشتمال برلغات و اصطلاحات پسندیده ونکات دستوری و ادبی شایان توجه خاص است .

تألیف
ابواسحق ابراهیم اصطخری

به‌اهتمام
ایرج افشار

انحصار فروش :
سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب
خیابان بهار نرسیده به تخت‌جمشید شمارهٔ ۱۳۶ر۱
تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷

از مجموعهٔ ادبیات خارجی

کوریولانوس

کوریولانوس قهرمان تراژدی ویلیام شکسپیر است محبوبیتی که این سردار رومی درسایهٔ دلاوریها و فداکاریهای خود دربرد با دشمنان کسب می‌کند و غرور ونخوتی که ازپیروزیهای نظامی به‌او دست می‌دهد ، صحنه های مهیج و شورانگیز به‌وجود می‌آورد که فقط قلم توانای شکسپیر قادر به‌توصیف آن است .

اثر

ویلیام شکسپیر

ترجمهٔ

دکتر علاءالدین پازارگادی

انحصار فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه ونشر کتاب

خیابان بهار نرسیده به‌تخت‌جمشید شمارهٔ ۱۳۶ر۱

تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷

راهنمای کتاب

مجلهٔ زبان و ادبیات فارسی و تحقیقات ایران شناسی و انتقاد کتاب

نشریهٔ ماهانه انجمن کتاب ایران

صاحب امتیاز: دکتر احسان یارشاطر ، **مدیرمسئول:** ایرج افشار

سردبیر: دکتر جعفر شعار

نشانی: صندوق پستی ۱۹۳۶ ، طهران

تلفن: ٤٩٨١٥

مکاتبات به نام مدیرمسئول مجله ارسال شود

بهای اشتراک در ایران

۲۰۰ ریال (باپست عادی) ، ۲۴۰ ریال (باپست سفارشی)

بهای اشتراک در خارجه: ٦ دلار یا ٤٨٠ ریال

Rahnema-ye Ketab

A journal of Persian language and literature, Iranian studies, and book reviews

Published by the Book Society of Persia

Editor: E. Yar-Shater

Associate Editor: I. Afshar

Assistant Editor: Dr. J. Shear

nnual subscription rate: 6 dollars

ll inquiries to be addressed to the Associate Editor:

P O Box 1936, Tehran, Iran

RAHNEMA-YE KETAB

Vol. 12. No. 3–4 June – July 1969

A MONTHLY JOURNAL OF THE BOOK SOCITY OF PERSIA

Includes

ARTICLES ON PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE

REVIEWS OF RECENT PERSIAN BOOKS

A CLASSIFIED BIBLIOGRAPHY OF RECENT PERSIAN BOOKS

REVIEWS OF BOOKS FROM ABROAD CONCERNING PERSIA

Editor E. Yar-Shater

Associate Editor · I. Afshar – *Assistant Editor* : Dr. J. Shear

All inquiries to be addressed to the Associate Editor:

P. O. Box 1936, Tehran, Iran

Annual subscription rate : 6 Dollars

***

Foreign subscribers should kindly send their order to our repesentative :

Ad. Orientem St. Léonard– on – Sea

Sussex, England

راهنمای کتاب

...اد ـ شهریور ۱۳۴۸ مجلهٔ ماهانهٔ زبان و ادبیات و تحقیقات ایرانشناسی و انتقاد کتاب سال دوازدهم شماره‌های ۵ و ۶

نامهٔ عجیب دهخدا
ترجمه‌های شاهنامه
مرغ و طوفان
پسران فرمانفرما
هفت انتقاد کتاب
نقاشیهای سیحون

کتابشناسی فردوسی ـ کتابهای تازه

نویسندگان

عبدالمحمد آیتی

احمد اشرف

ایرج افشار

منوچهر امیری

محمدتقی دانش‌پژوه

عبدالعلی دستغیب

محمداسماعیل رضوانی

ع. روح‌بخشان (نوشاتل)

غلامرضا زرین‌چیان

غلامرضا سلیم

محمدرضا شفیعی کدکنی

اصغر فرمانفرمائی قاجار

فهرست مندرجات

راهنمای کتاب

شمارهٔ ۵و۶ **سال دوازدهم**

مرداد–شهریور ۱۳۴۸

ترجمه‌های شاهنامه

متن خطابه‌ای است که درمراسم هفتهٔ ایران باستان (خرداد ۱۳۴۸) که انجمن فرهنگ ایران باستان ترتیب داده بود خوانده شد.

فردوسی دوستان گرامی

گمان می‌کنم مراد بانیان ارجمند هفته ایران باستان از عنوان انتخابی دربارهٔ ترجمه‌های شاهنامه معرفی شبکهٔ نقل علمی و مستند آن کتاب استوار در زبانهای مختلف و نمایش جاودانگی هنر فردوسی در میان اقوام وملل دیگراست. بهمین ملاحظه مطالبی‌که درین محضر شریف عرض شدنی باشد مقداری نام اشخاص و تعدادی سنه و رقم خواهد بود، والبته ملال‌انگیز. سخنی مستقیم ازفردوسی وهنرپایدار او درمیان نیست تا از سحر سخن شاعرشعرآفرین لذت ببریم.

مردم غیر فارسی زبان جهان به‌استثنای عدّه‌ای از خاورشناسان حماسهٔ قومی و ملی ایرانیان را از راه ترجمه‌هایی که ازآن اثر بلند و جاودانه شده است شناخته‌اند. آوازهٔ فردوسی از شهر طوس همراه با شوقها و کوششهای کسانی که شاهنامه را درطیِّ هشتصد سال از زبان فارسی ویا اززبانهای دومی به‌زبانهای خودنقل‌کرده‌اند درسرزمینهای آسیایی دور و کشورهای اروپایی و امریکایی گسترده شد. در مدت هزارسال که از پی افکندن کاخ شاهنامه می‌گذرد آن را بصورت کامل یا ناقص یا مختصر شده به بیست و شش زبان مهم جهان نقل و ترجمه

کرده‌اند. بعضی ازین ترجمه‌های کامل یا نـاقص یا مختصر شده از زبان اصلی شاهنامه به زبان دیگردر آمده است . مثل ترجمهٔ مشهور موهل. بعضی‌هم از روی زبان دوم ، مثل نقل شاعرانه ماثیوآرنلد . طبعاً این ترجمه‌های متعدد در یك رسته و همسنگ نیست .

این زبانها تا آنجا که احصاء کرده‌ام عبـارت است از آلمانی ، اردو ، ارمنی ، انگلیسی ، اوزبکی ، اوکرانی ، ایتـالیائی ، بنگالی ، پشتو ، ترکی ، چکی ، دانمارکی ، روسی ، ژاپونی ، سربی ، سوئدی، عبری ، عربی، فرانسوی ، کردی ، گجراتی، لاتینی، لهستانی، مجاری، هندی . برای اختصار در گفتار با بر شمردن یك یك ترجمه‌ها و نام مترجمان رنج شنیدن را زیاد نمی‌کنم

تا آنجا که اطلاع دارم اولین ترجمه‌ای که از شاهنامه تهیه شد حدود دویست سال پس از تألیف آن کتاب وبه زبان عربی بود . این ترجمه اکنون موجـودست و چاپ شده است . مترجم آن فتح‌بن علی بنداری است. اومیان سالهای ۶۱۵تا۶۲۴ چنین خدمت ارزشمند را در باب شاهنامه کرد وحماسهٔ ملی ایرانیان را بر اعراب شناساند .

از حیث قدمت ، دومین ترجمه‌ای که می‌شناسیم ترجمهٔ ترکی است و مربوط می‌شود به دویست وپنجاه سال پس‌از ترجمهٔ عربی .

در زبان ترکی اعم از ترکی جغتائی و ترکی استانبولی و ترکی قفقاز چند ترجمه هست که همه قدیم نیست. آنکه قدیم است وبدان اشاره شد به نثر و ازسال ۸۵۴ هجری است . ترجمهٔ دیگری‌که نسخهٔ خطی آن‌درکتابخانهٔ ملی‌پاریس‌هست از آن قرن یازدهم هجری‌شناخته شده . ترجمه‌های منظـوم و ملخص نیز به ترکی کار دورهٔ ممـالیك

به دست آمده است که زایاچکوسکی ترکشناس مشهور لهستانی آن را سه سال پیش بصورت فاکسمیله منتشر ساخت. از ترجمه‌های ترکی قفقازی و استانبولی بعد یاد می‌کنم.

ترجمه‌های شاهنامه در زبانهای اروپایی بیش از ترجمه‌هایی که در زبانهای آسیایی هست انتشاریافته و مورد قبول واقع شده‌است. سبب این امر اهمیت ترجمه‌های اروپائی است که اکثراً به دست آشنایان با ادبیات فارسی، یعنی به‌اصطلاح خاورشناسان، نقل‌شده‌است. این دسته از ترجمه‌ها معرّف فردوسی واقع شد ومترجمانی که کار را با جنبهٔ ادبی ممزوج کرده‌اند توفیق بیشتری یافته‌اند، مثل رونکرت یا اتکینسون.

معرّفی ترجمه‌هایی که درین زبانها موجودست به ترتیب ذیل خلاصه شدنی است.

قدیمترین ترجمهٔ اروپایی شاهنامه، جزیی از آن کتاب است که در سال ۱۷۷۸ میلادی به لاتینی درشهر وین جزء منتخبات اشعار فارسی نشر شد. اما پیش از آن نام فردوسی درکتب سیاحان اروپایی آمده‌بود. شاردن و اولئاریوس و عدّه‌ای دیگر از شاعر در سفرنامه‌های خود یاد کرده بودند.

پس از ترجمهٔ لاتینی قدمت ترجمه‌های شاهنامه بدین‌وضع‌است: انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، روسی، هندی، ایتالیایی، مجاری، گرجی، ارمنی و اوکرائی که همه قبل از قرن بیستم در دسترس قرار گرفته است.

در زبان انگلیسی، بیش از زبانهای دیگر از شاهنامه منقولات

و ترجمه در دست داریم .

شایستهٔ گفتن است که نخستین بار متن فارسی جلد اول شاهنامه توسط یك خاور شناس انگلیسی بنام لمسدن M. Lumsden در کلکته سال ۱۸۱۱ چاپ شد ولی ترجمهٔ جلد اول بیست وشش سال قبل از آن تاریخ توسط انگلیسی دیگری بنام J Champion در ۱۷۸۵ میلادی در همان شهر کلکته نشر شده بود. بجز این شخص، بیست وهفت انگلیسی دیگر که اغلب مستشرق بوده‌اند بترجمهٔ قطعات شاهنامه پرداخته‌اند، مانند A. Jackson , S. Robinson , H Zimmern , J.A Atkinson G Warner (که ترجمهٔ کامل شاهنامه را در نه مجلد در دسترس انگلیسی زبانان گذاشت) ، E G. Browne و R. Levy.

از میان ترجمه‌های انگلیسی قصهٔ رستم وسهراب که اتکینسون در ۱۸۱۴ انتشار داده بود شهرت بسیار یافت، تا آنجا که شاعر مشهور انگلیسی ماتیو آرنلد M. Arnold را برانگیخت که آن قصهٔ زیبا و شاهکار را به شعر انگلیسی نقل کند . منوچهر امیری اثر آرنلد را به فارسی نقل کرده وعجیب است که ضبط نام آن در «کتابشناسی فردوسی» فوت شده است .

آخرین ترجمه‌ای که ازشاهنامه در زبان انگلیسی انتشار یافت ترجمهٔ ملخص روبن‌لوی ایرانشناس اخیر و متوفای انگلیسی است که دوسال پیش ازین در «سلسلهٔ میراث ادبی ایران» از کارهای مشترك یونسکو و بنگاه ترجمه ونشر کتاب به مشتاقان هدیه گردید .

در زبان فرانسوی ، ده ایرانشناس شاهنامه و قطعاتی از آن را ترجمه کرده‌اند . ترجمهٔ مشهور و کامل اثر ژول موهل J. Mohl

آلمانی نژاد است. این خاور شناس قصهٔ پهلوانان تاریخی و حماسهٔ قومی‌ما را برای‌پادشاه فرانسه ترجمه کرد و کتابش‌با متن اثر بصورت شاهانه نشرگردید. امتیاز کار موهل بر دیگر ترجمانهای شاهنامه درین است که او ابتدا به پیراستن متن بر اساس نسخ خطی پرداخت و متن آراسته و منقح شده را که هنوز هم یکی از بهترین طبعهای شاهنامه است مبنای‌ترجمهٔ خود قرار داد. ترجمهٔ موهل درهفت‌مجلد سلطانی ازسال ۱۸۳۸ بعد نشر شد. ترجمهٔ موهل‌از ترجمه‌هایی است که اعتبارش پایدار مانده است و در مراجعات تحقیقی بدان اشاره می‌شود.

در زبان آلمانی هجده نفر به ترجمهٔ شاهنامه دست زده‌اند، ترجمه‌های کامل یا مختصر. نخستین‌بار درسال ۱۷۹۳ میلادی S F. Wahl ملخصی از قصص شاهنامه را بر آلمانی زبانان عرضه کرد. ازمعاریفی که شاهنامه را به زبان آلمانی نقل کرده‌اند هامرپور گشتال مستشرق اطریشی و روکرت وهرمان‌اته مستشرقان‌آلمانی را باید نام برد.

اماترجمهٔ اساسی‌ازآن J. Gorres است. اودر سال ۱۸۲۰ بدین کار عظیم پرداخت وترجمهٔ شاهنامه را در دومجلد انتشار داد. آخرین ترجمه‌ای که یکصد صحیفه از آن دوسال پیش ازین انتشار یافت کار ایرانشناس نسبةً جوانی است بنام H. Kanùs _ Credé که پانزده سال پیش دانشجوی ادبیات فارسی دردانشگاه طهران بود.

در زبان روسی ازسال ۱۸۱۵ به ترجمهٔ شاهنامه پرداخته‌اند. ولی هیچ یك از ترجمه‌های قرن نوزدهم کامل نبود، تا اینکه ازسال ۱۹۵۷ ترجمهٔ جدید وکامل‌شاهنامهٔ فردوسی‌با همکاری‌ابوالقاسم‌لاهوتی

که خود شاعر فارسی‌زبان بود و استاریکف که ایرانشناسی متخصص در کار شاهنامه بود آغاز شد و به اتمام رسید.

در زبان ایتالیائی خاورشناس مشهور قرن نوزدهم I. Pizzi شاهنامه را ترجمه‌کرد و آن را بجز مجموعهٔ کاملی که در هشت جلد نشر شده درچند صورت ملخص و منتخب نیز به چاپ رسانیده است.

ترجمهٔ ترکی (اسلامبولی) توسط نجاتی لوغال در ۱۹۴۵ به خط لاتینی نشر شده است.

سه ترجمه‌ای که در ترکی قفقازی شده منحصراً قصه‌هایی است از شاهنامه‌که میان سالهای ۱۹۰۶ تا ۱۹۲۸ به‌چاپ رسیده است. مردم اران قرنهای متمادی شاهنامه را به‌زبان فارسی می‌خوانده‌اند وهمان طور لذت می‌برده‌اندکه از نظامی وخاقانی، وطبعاً احتیاجی به ترجمهٔ آن نداشته‌اند. ترجمه‌های ترکی بیشتر برای اقوام ترك‌نژادی بوده است‌که در آسیای مرکزی می‌زیسته‌اند.

در زبان ارمنی بعضی قطعات و قصه‌های شاهنامه انتشار یافته و مفصل‌ترین ترجمه آن است که به‌مناسبت جشن هزارهٔ فردوسی در شهر ایروان نشرشده است ولی بیش از یك‌دهم آن اثر بزرگ نیست.

در زبانهای ممالك اسکاندیناوی ترجمهٔ دانمارکی قابل توجه است زیرا ایرانشناسی به مقام و منزلت‌کریستن‌سن چکیده‌ای از آن را انتشارداد. ترجمهٔ‌سوئدی‌که‌ابیاتی‌چند ازشاهنامه‌است‌توسط‌هرملین یکی از دوستداران واقعی ادبیات فارسی عرضه شده و ترجمه‌ای است غیرمستقیم‌که‌آن را ازروی ترجمهٔ لاتینی به‌زبان مادری‌خودنقل‌کرده است.

محققان ایرانشناس بنامی‌که درگذشته به‌ترجمهٔ قسمت‌هائی از شاهنامه دست بـرده‌اند عبارتند از: هـامرپورگشتال ، روکرت ، اته ، جکسن ، ادوارد براون، روبن‌لوی، پیتزی ،کریستن‌سن، ژوکوفسکی، ژول موهل ، زینو ، بریکتو . از آنها که در قید حیاتند و با شاهنامه روزگارگذرانیده‌اند و می‌گذرانند نام‌آربری (انگلیس) ، هانری‌ماسه (فرانسه)، ماخالسکی (لهستان) ،کانوس‌کرده (آلمان) ،کورویاناگی (ژاپن) قابل ذکرست .

بنا بر احصای نسبةً کامل ، ترجمه‌هائی‌که ازشاهنامه در بیست‌و شش زبان شده قریب یکصد وهشتاد بار به چاپ رسیده است و نزدیك به‌یکصد وپنجاه خاورشناس ومترجم ادبی معرّف و ناقل شاهنامه به‌آن زبانها بوده‌اند

با اینکه حدود دویست سال است که مضامین این متن گرانقدر در حوزه‌های علمی اروپا نقل شده است و نزدیك دویست دانشمند از میان‌مغربیان‌به‌تحقیق و تجسّس‌دربن اثرپرداخته‌اند بدون‌تردید هنوز این‌مجموعهٔ جاودانی بدان صورت و شأن‌که باید به هیچیك از زبانها برگردانیده نشده و ترجمان و هنرآفرینی نیامده است که عواطف و احساسات فردوسی را به‌همان طرز و زبان سحرانگیز شاعر در زبانی دیگر منعکس سازد .

ترجمه‌کاری است هنری و دشوارعلی‌الخصوص‌در نقل‌کاخ‌بلندی چون شاهنامه.

مرغ و طوفان

درصفحات اول‌شمارهٔ اخیر گرامی‌مجلهٔ راهنمای‌کتاب قصیده‌ای‌حسن‌المطلع بود از جناب دکتر غلامعلی رعدی‌آذرخشی دامت‌برکاته . با آنکه وجود نقطه‌های حذف حاکی از آن بود که‌همهٔ‌ابیات قصیده را درج نفرموده‌اید باز در زمرهٔ‌قصائد طوال فارسی بود آنهم مردف به ردیف «گریزم» . الحق یدبیضا نموده بود رعدی بی‌هیچ‌تعارف واسطةالعقد چندتن معدود شاعران خوب معاصر است. قصیدهٔ«نگاه» او را غالباً می‌شناسند و حتی مصراع اول آن از امثال سائره شده است .

قصیدهٔ مورد بحث «مرغ طوفان» از چند فایدت خالی نیست . تغزل دارد ، سفرنامه است، فوائد جغرافیایی و تاریخی دارد، فلسفه است، نقدالشعراست وشتم الشاعر. البته آنچه مورد نظر عارض این عریضه است همان دو قسمت اخیر یعنی نقدالشعر وشتم‌الشاعر است

در تمام این مدت که رعدی طبعش درفیضان بوده ، می‌گفته و می‌سروده و می‌نوشته شعر و خطابه‌ها از او دیده بودیم ولی جدل و مغالطه وسفسطه کمترشنیده بودیم . حالا این جوانان نوخاستگان چه شرارتی کرده‌اند کـه آن پیش‌کسوت سلیم‌النفس راکه سالها جوان فکرت ساخته و بی‌تحل‌الصلا می‌گفته واداشته‌اندکه اکنون درع‌حکمت پوشد و بی‌ترس القتال نگوید و آنچنان به بیان وبنان ازصدر تا ذیل بر همه‌تازد

رعدی‌درعین‌حال نمی‌تواند شعرجدیدایران‌را نادیده نگیرد و درخطابه‌ای که درکنگرهٔ شعر امروز ایران ایرادکرد گفت :

«من به‌هیچوجه مخالف‌آنچه شعرنویا شعرآزادخوانده می‌شود نیستم وجداً معتقد به ضرورت تحولی دایم در ادبیات ایران می‌باشم» . رعدی می‌گوید درسال ۱۳۲۰ در خطابه‌ای‌که برای ورود به فرهنگستان ایراد داشته چنین‌عقیده‌ای را ابرازکرده است ۱ . لکن وقتی‌که خطابهٔ اخیررا می‌خوانیم‌آنقدر ولی و امادارد که شعرنو درست نسخه بدل همان چیزهائی می‌شودکه خود اوگفته است‌ومی‌گوید

اما راستی چرا رعدی چنان خطابه‌ای ایراد کرده و چنین شعری سروده است؟ قیافهٔ منکران گرفتن و دم از مخالفتی اینگونه صریح‌زدن و رواج سبک نوین را در شعر فارسی به منزلهٔ نابودی فرهنگ و نابودی فرهنگ را سبب نابودی ملت ایران شمردن و همهٔ شاعران را به مستهجنات ملقب ساختن چه علتی دارد وچـه انگیزه‌ای ؛ آیا تجاهل‌العارف است ؟ آیا عجله در قضاوت است ؛ آیا ناآگاهی محض است ؛ یا آنکه کسی از نقادان او را آزرده است ؛

شاید هم آنچه این قصیده را به صورت یك هجویه در آورده است این‌بوده که خواسته است قصیده‌اش احسن اینگونه قصاید باشد یعنی اکذب‌آنها . شاید هم گرفتار قافیه شده باشد بدین معنی‌که نخست بیت ، فر هنر چون آفتاب نیمروز است ــ اینش هنرکزسایه نیماگریزد ، را به مناسبتی ساخته و بعداً همهٔ قصیده را

۱ ــ رجوع شود به مجله راهنمای کتاب شماره ۹ سال یازدهم .

برآن پایه برآورده . یعنی اگر نیمارا نام دیگری بود قافیه ناچار دگرگون می‌شد ای‌بسا وزن و مطالب چیزی دیگری ازآب درمی‌آمد .

و شاید وجود آفتاب پیمروز در مصراع اول از باب مراعات صنعت تضادو طباق موجب شده که در مصراع دوم سایه بیاید و خواه‌ناخواه بدون خواست‌واقعی شاعر چنان هجوی بر صفحهٔ کاغذ نقش نندد؟ و مردی‌آنچنان صاحبنظر و صاحب نفس و صاحب تأثیر و تیشه زننده و سازنده با آنهمه آثار هنری چه منظوم وچه منثور چنان هیولایی‌شود که فرهنر چون جن از بسم‌الله از او بگریزد .

رعدی اهل تحقیق‌است. جوینده است. دلیلش اینهمه که یافته است واز کرم اخلاق بزرگی چون او بدیع می‌نماید که در این همه غوغا سری برنکرده باشد تا بداند که شهرآشوب چه‌می‌گوید . مسلماً مقالاتی راکه در تشریح و تبیین و توجیه شعرنو به خامهٔصاحبنظران تحریریافته خوانده است. چه امروز سخن دربارهٔشعر از خود شعر بیشتر است و مقالات و اخیرآکتبی‌که در زمینهٔ نقدالشعر نوشته شده بحدی است که جبران همهٔ مافات راکرده است .

سخن‌گفتن من اگر تکرار مکررات و تطویل بلاطائل نباشد در مقابل رعدی حکمت به لقمان آموختن است . بنابراین از آن شقوق مختلفه که ایراد کردم یك شق آن محقق است و آن تجاهل العارف اوست . باید نشست وخواند و تعصب راپس پشت‌سرافکند و غرض را درباقی‌کرد که چون غرض آید هنرپوشیده شود .

مسلم است نه‌شما می‌خواهید و نه‌من می‌خواهم که سخن رعدی چنان‌باشد که مردم از شنیدنش انگشت درگوش‌کنند . بلکه هردو آرزو داریم که سخن او در مسامع خلق خدا لطفو تسبیح[۲] داشته باشد . پس نباید این اشعار استاد را در قضاوت نادیده بینگاریم . او به یکباره همهٔ آنهایی راکه صورت قدیم شعررا رها کرده‌اند «گزافه‌گو»، «بی‌شعررسوا»، «بی‌تمیزی‌که نیك‌ازبد نمی‌شناسد»، «بهتان زننده»، «دروغ زن»، «حیله‌گر»، «نیرنگ باز»، «حرباصفت»، «بوسه زن پای هر بیگانه»، «گمراه» ....، ... «سست»، «پست اندیشه»، «کانا»، «عاجزبیان»، «بوم شوم‌آوا» خوانده است . شاید در میان انبوه شاعران چنین‌آدمیانی متصف بههمه این صفات مذموم یا برخی ازآنها باشند ولی من باگروهی ازاین قوم از نزدیك آشناهستم وکسی از ایشان را ندیده‌ام‌که چنین معجون هفت جوشی باشد.آشنایان من غالباباسواد ، چیزفهم حتی برخی محقق و ادیب به‌معنی واقعی ، آگاه ، بلند اندیشه، جویندهٔ حقیقت، مردم‌دوست، منیع‌الطبع، گشاده دل ،که هرگز برپای هیچ بیگانه‌ای‌بوسه‌نداده‌اند واگرجبهه برآستانی‌سروده‌اندآستان مردم بوده‌است وبس واین حکم‌کلی است‌که عدالت رعدی را درقضاوت مخدوش می‌کند. البته همانطور که درمیان پیروان سبك قدیم شاعران پرقدرت وخوبی‌چون رعدی، مرحوم رهی، یغمائی ، معینی‌کرمانشاهی ، الفت ، عماد، شهریار، باستانی‌پاریزی ، جلی، مصفا، اوستا، سامانی، مزدا،کلانتری وسهیلی داریم وشاعران بی‌مایه وبی‌سواد وچرت و

---

۲ ــ اشاره است به این‌آیه از سوره رعد: «والرعدیسبح بحمده» .

پرت‌گو نیز ، در این طرف‌هم چنین است و نمی‌تواند جزاین باشد . راستش این است که اینگونه چیزها تحریم بردار نیست .

با سفارش و توصیه و تبانی وجنجال وتماحره ونادیده انگاشتن هم‌کارراست نیاید. برای هیچ‌کس هم هیچ‌تکلیفی نمی‌شود تعیین‌کرد که چنین بگوو چنان‌نگو. این جامعه است‌که به وجود می‌آورد و به وجود آمده را می‌پذیرد و نگه‌می‌داردو یا آن راطردمی‌کند و بمغاك نسیان می‌افکند . ماندنی می‌ماند و رفتنی‌می‌رود . نباید رعدی مثل‌رمان عنصری‌وغضایری وقت عزیزش را صرف این‌نگومگوها کند.

ماند یك مسأله‌آنهم همان پدیده‌ای است‌که خارج از جریان شعر نیمایی پدیده‌آمده و به «موج‌نو» شهرت یافته موج‌نو در شعر مثل تأترهای پوچ‌یا نقاشی های عجیب و غریب و نامرتبطی‌است‌که اگر به مرحلهٔ شیادی و «شارلاتان‌بازی» نکشد چیزی است درخور مطالعه وکافی است‌که ما قراردادها راکشف‌کنیم . حالا خالی و بی‌فایده وگنگ و نامربوط و حتی در مواردی چرندوچرت است به‌دلیل آن است‌که از چنین مردمی برای جنس مردمی صادر می‌شود . طایفه‌ای مرفه ، می‌دزد که‌بار مسئولیتی را برزمین نهاده‌اند و بر دنیا و مافیها می‌خندند وکائنات را به مسخره‌گرفته‌اند واگر دنیا را آب ببرد ایشان را خواب می‌برد ، به زبان اجنه و اشباح رمزمه‌ای می‌کنند و طایفه‌ای ازآن دست‌که شیدی آن زمزمه‌ها را می‌خوانند وادا درمی‌آورند جناب رعدی اگر می‌خواهد در آویزد هرچند که جدال آویز وقت عزیز تلف‌کردن است با این‌گروه درآویزد که اینان شعر نورا از شعرکهنه هم‌کهنه‌تر می‌دانند و نوآوران را چیزی در شمار حنظلهٔ بادغیسی‌و کسائی‌مروزی، والسلام

نسخه‌های خطی

اسب نوبتی بردر کاخ ابومسلم
شرح نسخه‌ای خطی

محمد تقی
دانش پژوه

نزدیک بدوسالی پیش مجموعه‌ای دیده‌ام که گویا کتابخانهٔ مجلس شورای ملی خریده باشد. درآن سه کتاب است. محمدکاتب سجستانی در همین شهر آنرا بخط نستعلیق نوشته است:

۱ـ ترجمهٔ سیرةالنبی ابن اسحاق از غیاث‌الملك اسماعیل بن نظام‌الملك ابرقوهی در سی باب برخی ازآنها در چند فصل که در ابرقوه بدستور سعدبن زنگی بسال ۶۱۲ ساخته شده‌است (اپ ـ ۱۳۱) نوشته نیمهٔ روز سه‌شنبه ۳ذح ۸۵۲ درمتن وهامش نسخه.

خوشبختانه دوست دانشمندم آقای دکتر اصغر مهدی آن را از روی چندین نسخه آمادهٔ چاپ کرده‌اند (نشریه ۳ : ۴۸۱ و۱۱۴۵ و ۵۶۶ ـ فهرست فیلمها ص ۱۲۵ و۳۳۷).

در پایان آن درهامش بندی بوده‌است درصفت پیامبر اسلام(ص) بفارسی به روایت ازعلی(ع).

۲ ـ تاریخ خلفا گویا ازهمین ابرقوهی (۱۳۱ پ ـ ۱۹۲ پ در متن وهامش).

این رساله بفارسی است درسرگذشت ابوبکر تامحمد امین. از ابومسلم مروری هم دربرگهای ۱۸۶پ تا ۱۸۹ درآن یاد شده واین نکته در آن آمده‌است:

دوهم دراین‌روزگار ابومسلم صاحب دعوت بنی‌عباس خروج کرد و این ابومسلم غلامی بوذ وسراجی کردی و نامش بهزاذبن بندار بوذبن هرمز ودرخدمت گروهی از بنی عجل بود بخراسان که ایشان را بنی‌عیس‌بن معقل گفتندی و بسیار زیرك وهوشیار بود، ودوستی بنی‌هاشم دردل داشت. گروهی ازشیعهٔ بنی‌عباس به حج رفتند ... ودرآن سال محمدبن علی بن عبدالله ابن عباس به مکه بود. این شیعیان بنزدیك او می‌شدند. روزی این ابومسلم‌همراه ایشان بوذ. محمدبن علی چون او را بدیذ پرسیدکه این‌غلام بنده‌است یاآزاد؟ گفتند: معقلیان میگویند که‌بندهٔ ماست، اما او دعوی‌آزادی میکند. محمد بن‌علی گفت : باری غلامی خردمند هشیار است، ومن‌چنان می‌بینیم که از آن‌کسان باشد که در دولت ما حرکت کند. ایشان گفتند : ایهاالامیر این‌خواهد بوذ.

صفت وسیرت ابومسلم: مردی فاضل ودانا وشجاع بود واخبار بسیار یاد داشت و کوتاه بالا بود وگندم‌گون وپاکیزه سرشت وشیرین سخن ودراز پشت و کوتاه ساق . هرگز کسی اورا خندان ندید ، وهرگز از هیچ فتح تازه روی نشد ، و ازهیچ چیزی غمگین نگشت ، وبر حوارج عظیم سخت دل بوذ و تازیانهٔ او تیغی بوذ . وهرکه را بیافت که با بنی امیه نسبتی داشت یادل بسوی ایشان داشت از علما ودهاقین وسپاهی ازهرطایفه که بودهمه را بکشت چنان که گویند: شش‌صد هزار مرد از حوارج کشته بود درحربها وبیابانها وکوهها ومغارها . و مردی غیور بود، و سه زن داشت ، و درسالی یك بار به حرم خود شدی . وجوانمرد و بی‌طمع بود ، وهر ازطباخ داشت ، وهر روز دویست وپنجاه گوسپند بیرون ماده گاو واسب وشتر در مطبخ او بپختندی ، وهزار ودویست بارکش شیلان خاص او بوذ . و در هر راه و قافلهٔ حج که بودی منادی کردی که هرکه به جهت آتش و طعام آتش برکند من ازوی بیزارم ، وهرکس آنچه خواهد از مطبخ من طلب دارد .

ولادت او درسنهٔ اثنی و مائة بود ، وقتل اودرسنة سبع وثلثین ومائة وعمر او سی وپنج سال بود، ولقب اوشاهنشاه بود. ودرسر چهارسوی مرو تا سنة سبع وسمائة پنج نوبت بنام او می‌زدند، وبردر قصر که در مرو ساخته بود اسب نوبتی میداشتند رحمة‌الله علیه .»

مقدسی در البدء والتاریخ(۶ ۶۱ و ۹۲) سرگذشت او را آورده وگفته که ابومسلم ازچاکران یونس بن عاصم بوده ودرسال ۱۲۵ درزندان ابن هبیره درکوفه اوراخدمت می‌کرده است ودرسال ۱۲۸ ابراهیم امام اورا به‌خراسان فرستاده بود . گزیدهٔ آنچه که او گفته‌است در طبقات ناصری منهاج سراج (۱۰۳:۱)آمده واو می‌نویسد که ابومسلم درخدمت یوسف بن ابوسفیان باهلی بود وبه دعوت عباسیان بپیوست . وی نام ونسب ووصف اورا از تاریخ مقدسی نقل می‌کندودرپایان می‌نویسد· «ولقب او شهنشاه شد ونوبت او بر سرچهارسوی مرو شاهجهان خراسان میزدند تا سال سنة سبع وعشرة وسمائة که خروج چنگیزخان ملعون بود . اسب نوبتی او بـر در قصر او کـه در مرو ساخته بود میداشتند» (ص ۱۰۷) .

باري آنچه در تاریخ خلفای ما آمده نزدیك است بسخنان منهاج سراج در طبقات ناصری که در ۶۵۸ تألیف شده است واو گویا از این تاریخ بر گرفته یا اینکه هردو از یك منبع بهره برده‌اند که باید همان البدو و التاریخ مقدس باشد . داستان نوبت زدن را گویا هردو از زبان مردم شنیده‌اند ونبایستی منهاج سراج از مؤلف تاریخ خلفا گرفته باشد چه اختلافی جزئی در گفته‌های آندو دیده میشود .

شادروان قزوینی در یادداشتهای خود (۷ :۸۶) از گفتهٔ یاقوت می‌نویسد که نام پدرش پیش از مسلمانی بغداد هرمر بود و پس از مسلمان شدن اورا عثمان نامیدند ونام خود او بهزادان بوده‌است واو ازمردم اصفهان است وایرانی است نه ترك .

در کتاب گمنام وبی‌نامی که دوباریکی بنام «نبذة من کتاب التاریخ» بسال ۱۹۶۰ (نیمهٔ دوم آن) دوم بنام «تاریخ الخلفاء» بسال ۱۹۶۷ در مسکو بچاپ رسیده است سرگذشت ابومسلم آمده ونکته‌های تازه‌ای دارد . درآن هم آمده که ابومسلم اصفهانی وسراج بوده و بردهٔ ابوموسی عیسی بن ابراهیم سراج کوفی واز اواین پیشه راآموخته بود واو ابومسلم راعبدالرحمن بن مسلم نامیده بود . هنگامی که محمدبن علی بن عبداله بن عباس او را دیده و دربارهٔ او آن پیش‌بینی راکرده بود بیست سال داشته‌است (سال ۱۲۲) . به روایت دیگر او پروردهٔ ادریس بن معقل عجلی اصفهانی بوده وکنیززاده‌و نام معلم او و «عبدالرحمن بن مسلم» را بدو داده‌اند و اوبهمان کنیت ابومسلم بس کرده بود، اودرجوانی درخواب دیده بود که دربیابانی بر گروهی فرمانروایی میکرده‌است و بنی‌امیه گردآمده بودند و سرهمه‌شان درطشتی بریده شده بود و اوازخون آنها نوشید ودردی را بآن مردم نوشاند . او درمحرم سال ۱۳۰ نمایندگان خودرا بمرو فرستاده بود . مؤلف گمنام این تاریخ عربی که در ۴۸۰ میزیسته است (چاپ مسکو) میگوید که ابومسلم را درمرو ونسا ونیشابور و ری داستانها است که در این مختصر وگزیده نمی‌گنجد وجای آن درالتاریخ الکبیر است .

سرگذشت او در این کتاب هم بسیار مفصل است (ص ۵۲۲ - ۵۸۵) و افسوس که نسخه ناقص است ونویدی که مؤلف میدهد : «ونحن نذکر خبر ابی مسلم وشرح ماکان علیه اولاواولی ان اقتصی، هذامع اختلافها الروایات فی امره وادعاء کثیر من الناس فیه حتی کان لایثبت امره ونسبه » بسرانجام نمی‌رسد .

گویا یکی از دانشمندان ما در پی نشر ابومسلم نامه است و طبعاً خوب است که این دو کتاب راهم ببیند و ازآنها بهره برد.

سرگذشت ابومسلم درتاریخ سنی ملوك‌الارض و الانبیاء (ص ۱۶۱) و تجارب السلف (ص۸۶) و تحفه (۱۶۸-۱۷۸) و حبیب السیر(۲: ۱۹۳) هم دیده میشود.

۳- نزهةالارواح امیرحسینی (۱۹۳پ - ۲۱۳پ) نوشته دراول‌ذق۸۵۱ خوب است که دوست دانشمندآقای محتهد راده که در پی نشراین کتاب است از این نسخه ونسخه‌های شماره ۳/ ۳۲۲۰ مورخ ۱۰۷۹ وشمارهٔ ۷۴۰۷ (۵۵ باستانی‌ازسدهٔ ۹و۸) هم بهره‌مند گردد.

کتابشناسی

بیست و دو رسالهٔ تبلیغاتی از دورهٔ انقلاب مشروطیت

محمداسماعیل رضوانی
(دانشیار دانشگاه
دکتر در تاریخ)

مقارن با تأسیس سلسلهٔ قاجاریه امواج نیرومند ومهیب دوقدرت سهمناك جهان روسیه و انگلستان بمرزهای ایران رسید و هرموجی در پی موج دیگر سیلی‌های سختی برچهار گوشهٔ فلات ایران مینواخت و درهر برخورد مقداری درخاك کشور نفوذ می کرد. ملت در داخلهٔ فلات بعلت فاصله‌ای که از یك دیگر وازمرزهای خود داشت بی‌خبرازدوعالم سرگرم زندگی بود. همان نوع زندگی و همان نوع تفکر با همان آداب واخلاق که از آغاز تأسیس شاهنشاهی صفوی ببعد بمرور زمان به‌آن‌خو گرفته بود.

تا پادشاهی فتحعلیشاه کسی از اوضاع جهان و قدرتهای بزرگ خبری نداشت. اگرهم چند تن معدود مانند شیخ محمدعلی‌حزین لاهیجی‌صاحب تاریخ حزین وتذکرهٔ حزین و عبداللطیف شوشتری مؤلف تحفةالعالم اظهار اطلاعی کرده‌اند به آن درجه از اهمیت نیست که ازحکم کلی‌خود عدول کنیم.

در پادشاهی فتحعلیشاه بعلت ظهور ناپلئون اوضاع مملکت رنگ دیگر به خودگرفت. ناپلئون نقشه کشیده بودکه از طریق ایران بهندوستان لشکر بکشد وچون درآن روزگار هندوستان مطمح‌نظر تمام سیاستمداران‌وزورمندان جهان‌بود دربار فتحعلیشاه موردتوجه شدید اروپائیان قرار گرفت ونمایندگان سیاسی آنان بسوی ایران سرازیرشدند.

بدین ترتیب ایران بطور ناگهان ارتباط فوق‌العاده و شدیدی با اروپا پیداکرد وبالطبع‌این ارتباط مایهٔ تکان اندیشه‌ها ومغزها گردید. درهمان حال که ایرانیان بـا دنیای جدید آشنا می‌شدند و پرتو خیره کنندهٔ تمدن اروپـا برمغزهای مستعد می‌تابید ایران نیز بـه سرعت در سراشیبی سقوط‌می‌غلطید. معذلك تقریباً تا اواسط پادشاهی ناصرالدین شاه تودهٔ مردم بعلت بیسوادی و بسبب مباینت تامه‌ای‌که با «کفار فرنگ» داشتند از اوضاع غافل‌ماندند.

در این تاریخ‌که تسلط اروپائیان بمرحلهٔ‌کمال‌خود رسید، وکشورهای زورمند اروپا بخصوص‌روسیه وانگلستان درتمام شئون‌کشور رخنه کرده بودند ایرانیان ناگهان‌بخود آمدند ومتوجه شدندکه‌کشورشان به سرعت براه زوال میرود وعنقریب استکه باید بردهٔ اجانب ونوکر بیگانگان گردند. بنابراین به تلاش برخاستند.

تلاش‌ایرانیان درراه نجات‌کشوردراین روزگار بحدی پردامنه وبقدری

افتخارآمیز است که حدی ندارد. در این ایام هوشمندان ایران برای نجات مملکت هریك بنوبهٔ خود راهی را پیشنهاد می‌کردند. عده‌ای معتقد بودند که باید تمام مسلمانان جهان با یك دیگر متحد شوند و در برابر قدرت اروپا سدی بوجود آورند قهرمان این فکر سید جمال‌الدین اسدآبادی بود که مستغنی‌از توصیف است. عده‌ای عقیده داشتند که باید قدرت قانون جانشین قدرتهای فردی‌وشخصی شود

مشهورترین نمایندهٔ این فکر پرنس میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله است که در بارهٔ او نیز کتب و مقالات گوناگون نوشته شده و کم و بیش شناخته گردیده است.

دیگر مرحوم میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله تبریزی است که کمتر در بارهٔ افکار و آثار و اقدامات او سخن بمیان آمده است. سودمندترین‌وپربهره‌ترین شرح حالی که ازوی دیده‌ام شرحی است که آقای دکتر فریدون آدمیت در کتاب « فکر آزادی » نگاشته وعقاید و آراء اورا نیز بطور نسبةً مشروحی تجزیه و تحلیل فرموده است. ۱

مشهورترین اثر وی رساله‌ایست بنام « یك کلمه » که لااقل دوبار چاپ شده است: یك بار درسال ۱۳۰۴ هجری قمری با چاپ سنگی در تبریزویك بار در ربیع اول ۱۳۲۵ با چاپ حروفی در مطبعهٔ شاهنشاهی درتهران. وی که سالها تحت عنوان کونسول، شارژدافر، وغیره درروسیه و فرانسه اقامت‌داشته از مشاهدهٔ پیشرفتهای اروپا و عقب ماندگی میهن‌خود سخت ناراحت شده ودر بارهٔ علل پیشرفت اروپا وعقب ماندگی ایران به تفکر و مطالعه پرداخته‌است. حاصل این تفکر و مطالعه را در رسالهٔ مذکور نگاشته است خود داستان آنرا چنین می‌نویسد

« چون روزی در این فکرت شدم از شدت تفکر خوابم ربود پنداشتم هاتف غیبی از سمت مغرب مابین زمین وآسمان بسوی ممالك اسلام متوجه‌شده به‌آواز بلند می‌گفت: ای‌سالکان سبیل شریعت سیدانام وای پیشوایان با غیرت اهل اسلام این انتم من‌النصرة والسلطنة، این انتم من‌الثروة والمعرفة، چرا اینطور غافل ومعطل نشسته‌اید وچرا از حالت ترقی سایرملل اندیشه نمی‌کنید همسایهٔ شما وحشیان‌کوهستانات را داخل دایره مدنیت‌کرده و هنوز شما منکر ترقیات فرنگستان هستید درکوچکترین بلدهای مجاور شما مریضخانه ،ومعلم خانهای منتظم برای ذکور و اناث بناکرده‌اند وهنوز در معظم ترین شهر شما یك مریضخانه ویك معلم خانه نیست کوچهای دهات همجوار شما تنظیم وتوسیع و تطهیر یافته ولی در شهرهای بزرگ شما سبب تنگی و اعوجاج و کثافت

۱ــ فکر آزادی ص ۱۸۲

و سوراخهای بینهایت که در کوچهاست عبور نامقدور گردیده و درهمجواری شما راه آهن می‌سازند و شما هنوز براه عراده نه پرداخته‌اید درهمسایگی شما جمیع کارها و امورات اهالی در محکمه‌هـای منتظمه از روی قانون بروفق حقانیت فیصل می‌یابد در دیوان‌خانهای شما هنوز یك کتاب قانون نیست که حکام عرف تکلیف خودرا ازروی آن بدانند درهمسایگی شما هرکس بدهی خود را بامحصل آورد به دیوان می‌دهد درملك شما حکومت را مجبور به گماشتن تحصیلدار از آن می‌کنند فلان وفلان .... این غفلت و بی‌اعتنائی موجب خسارت وندامت عظیم خواهد گشت و در روز جزا درحضور خداوند مسئول وشرمنده خواهید شد از خواب غفلت بیدار بشوید و برخود واخلاف خودترحم کرده به معاونت وارشاد اولیای دولت و بـه اتفاق واتحاد علمای دین راه ترقی خود را بیابید . چون هاتف غیبی از ایراد این مقالات فارغ گشت بنده ازخواب بیدارشدم درحالیکه بدنم از صولت تقریرات هاتف بشدت تمام می‌لرزید پس ازآنکه آرام حاصلم شد عزم این راکردم با یکی از دوستان که از تواریخ و احادیث اسلام اطلاع کامل داشت ملاقات کرده سر این معنی را بفهمم ...... جوابم چنین داد که بنیان و اصول نظم فرنگستان یك کلمه است وهرگونه ترقیات و خوبیها درآن‌جا دیده می‌شود نتیجهٔ همان یك کلمه است .... یك کلمه‌ای که جمیع انتظامات فرنگستان درآن مندرج است کتاب قانون است ....»

ازاین پس آن مرحوم شرحی خلاصه اماجاندارو پرمطلب ازقوانین اساسی اروپا بیان کرده ومنطبق برقرآن واحکام اسلام کرده است .

بدنیست که پایان کاراورا که دخترش درحاشیهٔ رسالهٔ یك کلمه چاپ تبریز نوشته است در این‌جا نقل کنیم :

« بتاریخ هزاروسیصدوهشت در ماه ذی‌حجه در روزعید اضحی وقت غروب بجهت همین وطن پرستی.... خائنین دولتی متهم نموده ومحکومش ساختند... سه سال و پنجاه و پنج روزمدت محبوسیش طول کشید درتاریخ هزاروسیصدویازده درپنجم شهرشوال برحمت ایزدی پیوست .... بلی رسم استمردم درعید اضحی گوسفند قربانی مینمایند، ولی ما پدرعزیزخویش را درآن ایام بملت ایران قربان دادیم ....»

باری عده‌ای از وطن‌پرستان اعتقاد داشتند که باید فرهنك را توسعه داد ودانشهای اروپائیان را درکشور رواج داد .

تعدادی نیز درصدد تحریم کالای اروپائی وترویج امتعهٔ وطنی برآمدند.

تا ناصرالدین شاه زنده بود هیمنه وهیبت فوق‌العادهٔ او مانع هرقیام و اقدام بود.چون او بقتل رسید و مظفرالدین‌شاه جانشین شد بعلت آشفتگی اوضاع و ناتوانی رجال دستگاه وخوش‌قلبی ومهربانی وبی‌حالی شاه میدان برروی تمام دسته‌ها بازشد و فعالیت شدید آنان آغاز گردید . آنانکه رمز ترقی را در سایهٔ

پیشرفت فرهنگ و دانش می‌دانستند انجمن معارف را تشکیل دادند و به تأسیس مدارس پرداختند .

مرحوم میرزا ابوالحسن خان ذکاءالملك رساله‌ای بنام «سرمایهٔ سعادت» یا «علم و آزادی» منتشر ساخت .

آنهائی که معتقد برواج کالای ایرانی بودند شرکتی بنام «شراکت عمومی امتعهٔ ایران» به وجود آوردند و نوشته‌هائی انتشار دادند که از همه مشهورتر رسالهٔ سیدجمال‌الدین واعظ است بنام «ولباس‌التقوی ذلك خیر».

عده‌ای که معتقد به اتحاد مسلمانان بودند بتکاپو افتادند و رساله‌هائی منتشر کردند که بهتر از همه رساله‌ای است بنام «اتحاد اسلام» که توسط مرحوم شاهزاده ابوالحسن میرزا معروف به شیخ‌الرئیس تألیف شده است. این رساله در سال ۱۳۱۲ یکسال قبل از قتل ناصرالدین‌شاه درهندوستان انتشار یافته است. نیز مرحوم سیف‌السلطنه رسالهٔ «حقوق بین الاسلام» را درجمادی‌الاول ۱۳۲۳ منتشر کرد .

درمیان این دسته‌ها آنانکه معتقد به برقراری قانون بودند پیروزشدند وبا انقلاب عظیمی که راه انداختند استبدادرا بدل بمشروطه ساختند. رمز موفقیت آنان را باید در عوامل متعددی جستجو کرد. اما بدون تردید تبلیغات وسیع و پردامنهٔ آنان یکی از رازهای پیروزی آنان است .

دامنهٔ تبلیغات مشروطه خواهان برای وصول به‌هدف و تحصیل آزادی و استقرار مشروطیت چنان توسعه‌ای داشت که سبب حیرت و شگفتی پژوهندگان و محققین درتاریخ این زمان میشود ـ اوراق تبلیغاتی بیشمار اعم از روزنامه ، شب‌نامه ، صبح نامه ، بیدارنامه ، غیرت نامه ، عبرت نامه ازدر ودیوار برسر مردم چه موافق وچه مخالف فرومی‌ریخت .

این تبلیغات بقدری پردامنه وبحدی وسیع بودکه به مخالف جرأت‌عرض اندام ومیدان فعالیت نمی‌داد. طرفداران استبداد در برابر این تبلیغات چنان درکارخود فرومانده وچنان خود را باخته بودندکه ناچار درلباس آزادیخواهی جلوه می‌کردند .

تنها مخالف مبارز و شجاع مرحوم شیخ فضل‌الله نوری بودکه در برابر این سیل دمان وخروشان که همه را از پا درآورده بود چون کوهی استوار وپا برجا سرسختی نشان می‌داد و در برابر گردانندگان دستگاه تبلیغاتی مشروطه خواهان دستگاه تبلیغاتی نسبتاً عظیمی فراهم کرده بود ومردانه باآنان معارضه ومقابله می‌کرد واعلامیه ورساله و نوشته منتشر می‌ساخت . آن بزرگ نیز برخلاف آنچه که عده‌ای گمان می‌برند مخالف با مشروطه نبود (خود نگارنده اورا سالها طرفدار استبداد می‌دانست).

وی می‌فرمود مشروطه‌ای که در فرنگستان ساری و جاری است با مشخصات خاصی که دارد شایستهٔ اجرا در ایران نیست. ایرانیان باید مشروطه‌ای منطبق برسنن ملی و مذهبی خود برقرار کنند و بنابراین شعارش این بود « و علیکم بالمشروطیة الاسلامی» ومی گفت «ایها الناس من بهیچوجه منکر مجلس شورایملی نیستم بلکه مدخلیت خود را در تأسیس این اساس بیش از همه‌کس می‌دانم ... صریحاً می گویم همه بشنوید و به غائبین‌هم برسانید که من آن مجلس شورایملی را می‌خواهم که عموم مسلمانـان آن را می‌خواهند به این معنی‌که البته عموم مسلمانان مجلسی می‌خواهند کـه اساسش براسلامیت باشد و برخلاف قرآن و برخلاف شریعت محمدی و برخلاف مذهب مقدس جعفری قانونی نگذارد من همچنین مجلسی می‌خواهم پس من و عموم مسلمین بر یك رأی هستیم اختلاف میانه ما و لامذهب‌هاست‌که منکر اسلامیت ودشمن دین حنیف هستند ...»[۱]

در باره افکار وآثار مرحوم شیخ باید کتاب یا لااقل مقاله‌ای جداگانه نوشت. فعلا به‌کلیشه کردن یکی از اعلامیه‌ها که از ناحیهٔ طرفداران‌اودرحضرت عبدالعظیم انتشاریافته اکتفامی‌کنیم وفقط تذکرمیدهیم که شیخ دربرابرهرعملی که‌بوی‌فرنگی‌مآبی‌می‌داد مخالفت می‌کرد ومثلا دربارهٔ نخستین جشن‌سالگرد مشروطیت می گفت :

« آن بازارشام، آن شیپورسلام، آن آتشبازیها ، آن ورود سفرا ، آن عادیات خارجه ، آن هوراکشیدنها و آن همه‌کتیبه‌هـای زنده باد زنده باد و (زنده باد مساوات) و (برادری و برابری) می‌خواستید یکی‌راهم بنویسید (زنده باد شریعت) (زنده باد قرآن) (زنده باد اسلام)[۲] »

مصر بود که «درنظامنامهٔ اساسی‌مجلس بعد از لفظ مشروطه لفظ‌مشروعه نوشته شود»[۳] و یا « تلو کلمه مشروطه در اول قـانون اساسی تصریح به‌کلمه مبارکهٔ مشروعه و قانون محمدی صلی‌الله علیه وآله بشود »[۴] و با آزادی‌عقیده و دین وقلم بشدت مخالفت داشت ومی‌گفت‌که‌ممکن نیست برمجلس شورایملی یك دولت‌اثنی‌عشری وآثارپارلمنت پاریس وانگلیس‌مترتب گردد وقانون‌آزادی عقاید واقلام و تفسیر شرایع واحکام ازآن گرفت»[۵]و حتی با « افتتاح مدارس تربیت نسوان ودبستان دوشیزگان »[۶] نیز موافقت نداشت وبهرصورت‌برخلاف جهت جریان مهیب وعظیم تمدن اروپا و افکار آزادیخواهان با سرسختی غیر

۱ــ نقل از اعلامیهٔ روز سه شنبه ۱۰ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ مطبوعه درزاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم .

۲ــ۳ اعلامیهٔ روز دوشنبه ۱۸ جمادی‌الثانی

۴ــ اعلامیهٔ بدون تاریخ مطبوع در زاویهٔ حضرت عبدالعظیم

۵ــ اعلامیهٔ بدون تاریخ مطبوع درحضرت عبدالعظیم

۶ــ اعلامیهٔ دوشنبه ۱۸ جمادی‌الثانی

الدعوة الاسلامیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله

عجب امتحان شد برای یکمشت شیعهٔ اثنی عشریه گمان نداریم
تا بحال چنین امتحان عمومی شده باشد چه آن شیطان مجسم
این تصرف در قوای ظاهره و باطنهٔ مسلمانان نمود و دارد وی
بشیوه با بیان رسانید که هر قدر اولیای حق و علمای اعلام
وکسانیکه تا دیروز همین مردم میدانستند میگویند
و مینویسند مانند درسی بی بخشد

اگرچه این دوره حرکتی و جنبشی مثل کسیکه صبح
از خواب بیدار شود خمیازه و دهن دره میکشد از برادران
ظاهر شد که مینا امیدواری شد که انشاءالله همه
از خواب غفلت درست بیدار شوند و برأی العین
ببینند و بگوش بشنوند که خصم بی انصاف چه اراده
کرده و چه میخواهد بکند

والله العلی الغالب المهلک المدرک المحیی الممیت

که اگر در این موقع جلوگیری نشود دیگر امکان ندارد
امروز باید همه مسلمانان ممنون مهاجرین بزاویه مقدسه
بشوند که اگر این صدا نبود و این فریاد (واالسلاماه)
و (وادیناه) بلند نمیشد و علما و مسلمانان ممالک
ایران این استغاثهٔ اسلامی را استقبال نمیکردند و هم
آواز با این دسته نمیشدند و این شکوای بی شبهه سید
المرسلین را نمی شنیدند تمام کذشته بود دیگر کسی را یارا
جلوگیری نبود

بلکه الملهار کلمهٔ حق امکان نداشت الحمد لله
که استغنا و خلو بدرجهٔ خذلان نرسیده بود
تا رمد الهی دستگیر شد و استغاثهٔ اسلام کم کم داخل
در گوشها شد و عرق اسلامیت اندک اندک در کار است
بحرکت میاید و رفع شبهه میشود

فلک الحمد و لک الشکر

که کار اسلامیان بمقاتله نکشید و بی جهت خون
همدیگر نریختند

اگرچه این نوبت استغاثهٔ اسلام و مقاصد
مهاجرین را کرارا بعرض برادران دینی رسانیدیم باز هم
تکرار آن نافع است

مراحم میشوم قسم بذات حضرت احدیت و بانبیاء مرسلین
و ملائکه مقربین و اولیاء حق و حمات شرع مبین
مقاصد مهاجرین هر که با ایشان هم آواز است ضدیت
مجلس و بهم خوردن آن نیست بلکه تمام مقصود اصلاح
حال مجلس و بناء آن بر اساس اسلام است

با این کلمات شیرین کول نخورید که میگویند ما
مسلمانیم و در میانه ما اهل علم هستند چگونه میشود اسلام
را تغییر داد

عرض میکنیم راست است مسلمانها خیال فاسدی
البته ندارند لکن عضو فاسد و شقاقلوس البته
بمضی زمان اعضاء صحیحه را فاسد مینماید
(مثالی که میگویند از نمادش پیداست)

اگر مسلمانهای موجود بین خاصه اهل علم آنها ملتفت
و قادر باشند پس این همه کفریات چه و این همه
روزنامجات و شب نامه و کلمات زننده در جلسات

بینا ملتفت نیستید تا در برمنع نیستید
سطه تهدید اگر معظم کار مرهنین ما سیک العمید است
هرکه بخواهد کلمه حقی بگوید لسان او را بکشند او را تهدید بقتل
[illegible] میکنند وهر مرجعی هم نخواهد که از دین خود داری کند از خوف ندارد
این است که زبانها بسته و بلامانع دشمن آنچه باید از
ضلال مردم بکند میکند

هر وقت آنچه این مردم میکشند از نرسیدن شماها دین
سکوت دانایان از خوف وحشت باآنکه هیچ خبری نیست
درست ملاحظه بفرمایید از اول تا حال این همه تهدیدات
نمودند چه شد کو آن دینامیت و کجاست آن
[illegible] کجا را خراب کردند و که را کشتند

والله والله که خوف خدا بهتر از همه تهدیدات است
تمام این مطالب حرف مفت بی معنی است
اگر این نویسنده بخواهد شرح بدهد تهدیداتی را که بجهت
او نیز مقدس بانواع مختلفه کردند بطول میانجامد

ای برادران دینی اگر خواهید بیدار شوید اگر بجهت [illegible]
و [illegible] بدارید این اسلامیکه بر از ارها و اذیتهای رسول
[illegible] و برمحض خونهای محترم شهیدان و پاکان از ائمه ما
شهدا علیهم السلام هزار و سیصد و کسری است بدست
شما و [illegible] مفت از شما بگیرند به بهانه آنکه دنیای شما را آباد
کنند وحال آنکه دنیا هم آباد نشد نمیشود مگر آنکه بالمره
[illegible] معاد را منکر شوید منحصر بدانید در زندگی دنیا

پس درست بکلام نویسنده مهاجر توجه نمایید
در صدد اصلاح مجلس و داخل و خارج بر آیید و این نظامنامه
خود را موافق قانون اسلامی تحصیل نمایید

بنهج بین برهان برای اسباب الانماسه غرض این
همین تعطیل نظامنامه است چون می بینند بخواهند
برخلاف قانون اسلام بدهند این سی کرور جمعیت قبول
نمیکنند واگر موافق قانون اسلام بدهند نقض غرض
ایشان میشود از این است که بمماطله و مسامحه میگذرانند تا [illegible] نمایند

برادران دینی این اقدام مجلس در مطالبه بکنید [illegible]
حقیقة غرض معلوم میشود ای اهل غیرت اسلامی که زیاد از
یکسال است برای این مجلس زحمت کشیدید ما لا اوجانا حیف است
که این زحمات شما هدر رود هیچ عاقلی تامل دارد که اگر نظامنامه
نباشد تا صد سال دیگر این مجلس هیچکاری نمیتواند بکند و همه زحمات
[illegible] هباء منثورا است پس تا زود است فکر
بحال کار خود نمایید و نگذارید زحمات را از بین ببرند

والله که اگر باز مسامحه بکنید یکی دیگر مجلسی برای شما
باقی نخواهد ماند علیکم بطلب القانون الاساسی
الاسلامی ثم علیکم بطلب القانون الاساسی الاسلامی
فانه مصلح لدینکم ودنیاکم

فوق اسلام در این نظامنامه اسلامی است رفع
گرفتاریهای دنیای شما بهمین نظامنامه اسلامی است

ای برادر نظامنامه نظامنامه نظامنامه لکن
اسلامی اسلامی اسلامی
یعنی همان قانون شریعت که هزار و سیصد اندی است در میان ما است
و جمله از آن که برای اصلاح مفاسد مملکت میشود در مرتبه اجرا [illegible]
حالا بنا بعنوان قانون و اجرا شود خدایا برسان این استغاثه
را بگوش دل برادران دینی و بردار از قلوب ایشان پرده غفلت را
اللهم آمین خدایا تو گواهی و بس که نگفتم مگر صدق و ننوشتم مگر راست

(والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته) (نویسنده مهاجر زاویه مقدسه)

معقولی شنا می‌کرد. چنانکه گوئی از اوضاع جهان بکلی بی‌خبر است و چون در این شناوری بیجا ومحال سرسختی خارق‌العاده‌ای نشان داد خود را دچار غرقاب هلاکت ساخت.

باری برای هریك از شاخه‌های تبلیغاتی عهد مشروطیت باید مقاله‌ای جداگانه نوشت. زیرا بعلت وسعت دامنه‌ای که دارد محال است همه‌را دریك‌جا جمع‌آوری کنیم باید درباره روزنامه‌ها جدا بحث شود و برای شب نامه‌ها و محتویات آن جداگانه سخن به میان آید ونیز صبح نامه‌ها، و عبرت نامه‌ها و غیرت نامه‌ها در یك جاگرد شود، زیرا اگر بخواهیم همه جارا در یك جا بحث کنیم از حوصلهٔ یك مقاله خارج خواهد شد و طول کلام مایهٔ ملال خواهد گردید. بنابراین به شناساندن تعدادی ازرساله‌های مهم آن‌عهد اکتفا می‌کنیم.

منظور نگارنده از این رساله‌ها جزوات کوچك نسبة کم صفحه‌ای است که از ناحیهٔ دانشمندان و بزرگان و آزادیخواهان و اعضای انجمن ها بطور مخفی یا آشکارا در دسترس مردم قرارمی گرفته وتاکنون بسیاری‌از نویسندگان تاریخ مشروطیت از وجود بعضی ازآنها بی‌خبر مانده‌اند.

تعداد نسبةً زیادی ازاین نوع وسیلهٔ نگارنده درطول سالها تلاش وتکاپو جمع‌آوری شده وملاك کار من همانهائی است که در دست دارم تردید نیست‌که رساله‌های دیگری‌هم انتشار یافته که یا باد حادثه اوراق آنهارا پرپر کرده و از میان برده ویا هنوز بدست نگارنده نیفتاده است.

از خوانندگان بزرگوار تمنی می‌کند اگر چنین رساله‌هائی دارند بر نگارنده منت‌گذارند اورا ازوجود آنها آگاه سازند یا به معرفی‌آن درهمین مجله اقدام فرمایند تا بر کتاب زربن‌انقلاب برگی‌اضافه شود ونوشته‌های‌ناقص این ناچیز نیز تکمیل گردد.

ناگفته نماندکه دراین‌جا از رساله‌هائی‌که وسیلهٔ بزرگان عهد ناصری برشتهٔ نگارش درآمده ودرسالهای انقلاب ویا بعد از انقلاب طبع وانتشاریافته است سخنی بمیان‌نخواهدآمد، زیرا نویسندگان تاریخ انقلاب بحدکافی‌ازآنها بحث کرده‌اند.

اهم این رساله‌ها عبارتست از رسالات متعدد پرنس میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله که تعدادی‌ازآنها بنام اصول‌تمدن، حرف غریب، رسالهٔ غیبیه، رفیق ووزیر، شیخ ووزیر، پولتیك‌های دولتی، تنظیم لشکر و مجلس اداره، سیاحی گوید، توفیق امانت، اصول‌آدمیت، اصول مذهب دیوانیان، ندای‌عدالت، مفتاح وصحت درسالهای انقلاب چاپ شد.

تعدادی نیز وسیلهٔ دانشمندان بزرگوار محیط طباطبائی ودکترفریدون آدمیت درسالهای اخیر بزیورطبع درآمده است. تعدادی نیزبصورت خطی باقی

است. نکته‌ای که باید یادآوری شود این است که این رساله‌ها هنوزهم مایهٔ بیداری افکار و اندیشه‌هاست. هنوزهم برای وقوف بر نحوه ادارهٔ ملك وملت مفید است.

دیگر چنانکه گفتیم رساله‌های متعدد میرزا یوسف مستشارالدوله تبریزی است.

دیگر رسالهٔ انتقادی بسیار گرانبهـای مرحوم حاجی میرزا محمدخان مجدالملك است که در شهریور ۱۳۲۵ وسیلهٔ مرحوم نفیسی چاپ شده است و نمیدانم که آیا در روزگار انقلاب نسخ خطی آن مورد مطالعهٔ انقلابیون قرار گرفته است یا خیر.

نیز خواب نامهٔ (خلسه) مرحوم اعتمادالسلطنه است که در سال ۱۳۲۴ شمسی بوسیلهٔ کتاب فروشی زوار انتشاریافته است.

مهمتر ازاینها کتب مرحوم طالب‌اف تبریزی وحاج زین‌العابدین مراغه‌ای است که مشهورتر از آن است که ازآنها سخن بمیان آید.

اکنون می‌پردازیم به بحث از رساله‌های مورد نظر.

(۱) بهترین وگوبنده‌ترین رساله‌ای که اثر شدیدی در میان مردم کرد ومایهٔ تقویت مشروطه‌خواهان گردید رساله‌ای‌است بنام« تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملة » که در سال ۱۳۲۷ هجری قمری در شهر بغداد درمطبعهٔ ولایت طبع و انتشار یافته. نویسندهٔ رساله یکی ازمجتهدین بزرگ عصر مرحوم آقا شیخ‌محمدحسین نائینی است. وی دراین رساله ثابت‌کرده که اصول مشروطیت مأخوذ از شریعت اسلام است.

این رساله که در آغازآن مرحومان آخوند ملامحمدکاظم خراسانی وآقا شیخ عبدالله مازندرانی مسلمانـان را بـه مطالعهٔ آن توصیه کرده‌اند مخالفین مشروطه بخصوص روحانیونی راکه با مشروطیت سرناسازگاری داشتند درهم کوبید وچون نویسندهٔ آن خود یکی از مجتهدین بنـام بود شهرت فوق‌العاده یافت وسرآمد رسالات تبلیغـاتی آن زمان قرارگرفت وجه تسمیهٔ آن را خود مؤلف چنین بیان می‌کند.

« چون وضع رساله برای تنبیه امت به ضروریات شریعت و تنزیه ملت از این زندقه و الحـاد و بدعت است لهـذا نامش را تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملة و مقاصدش را در طی یك مقدمه ورسم پنج فصل وخاتمه ایراد می‌نمائیم.»

متأسفانه نثر این رساله بسیار ثقیل و سنگین است و فهم‌آن برای افراد عادی وآنانکه ازقرآن وفقه واصول وفلسفه واحادیث واخبار آل رسول بی‌خبرند ممکن نیست. بهمین‌جهت یکی‌ازفضلا آقای سید محمود طالقانی آن‌راشرح کرده‌اند ودرتیرماه ۱۳۲۴ شمسی انتشارداده است.

رسالهٔ مذکور از رساله‌های ناشناس نیست و اهل مطالعه و تحقیق همه آن را می‌شناسند و کم و بیش برمطالب آن واقفند .

(۲) دوم رساله‌ای است بنام « طبایع‌الاستداد ومصارع‌الاستعباد ». این رساله عربی‌است. نه مؤلف‌آن برنگارنده معلوم است ونه‌سال چاپ‌آن. درصفحهٔ اول نوشته شده است «محررها هوالرحالة. ك»، «طبع بمطبعةالتوفیق بشارع کلوت بك بمصر». رسالهٔ مذکور با دقت‌وصحت وامانت‌کاملی به فارسی‌روان وشیرینی ترجمه شده و در ماه شعبان ۱۳۲۵هجری قمری انتشار یافته است در مقدمهٔ ترجمه فارسی‌آن چنین نوشته شده است

« بسم‌الله تعالی ، بر رأی منیر خردمندان روشن‌ضمیر مخفی و مستور نیست نسخهٔ شریفهٔ (طبایع‌الاستداد) که از کتب نفیسهٔ مفیده می‌باشد درآگاه ساختن ملت وبرانگیختن‌ایشان ازخواب جهل وغفلت و استعداد ترقی وتربیت بهترین تألیفات قدیم وجدیده است بلکه توان گفت دراین‌باب تاکنون به این تمامی تألیف نشده ومولف آن اسم خویش را مخفی داشته ولی‌مطالب‌آن‌دلالت دارد که زادهٔ فکرت فاضلی نامدار و عالمی عالیمقدار می‌باشد اولا اینکه چون بزبان عرب تألیف شده افاضل فارسی زبان از فواید آن بی‌بهره بودند بناء علیهذا این بنده بیمقدار عبدالحسین مترجم امتثالا لامرمطاع بـه ترجمهٔ آن بزبان فارسی‌اقدام نمود تا فایده‌آن عام‌گردیده خواص‌وعوام ازآن بهره برند والله‌الموفق والمعین فی‌شهرشعبان سنه ۱۳۲۵.»

مؤلف اصلی در نیت تألیف این‌رساله چنین گوید:

« همی‌گویم درحالی‌که برحسب اقتضای زمان‌مجبور بپوشیدن‌نام‌ونشان بودم. امید ازمطالعه‌کنندگان که بگفتارمن اکتفا نموده‌گویندهٔ آن‌را نخواهند. همانا درحدود سنهٔ ۱۳۱۸ درعهد عزیز مصر و عزت دهندهٔ آن حضرت خدیو المقام عم رسول خدای یعنی عباس ثانی‌کـه علم‌آزادی به اطراف ملك خویش برافراشته بشهر مصر اندرآمدم وبعضی مقاله‌های‌علمی سیاسی‌درطبیعت استبداد در صفحات جراید و مجلات منتشر ساختم‌که بعضی از آنها زادهٔ فکر خودم و بعضی دیگررا از سخنان دیگران فراگرفته بودم وخود مقصود من‌از آن‌مقالات ستمکاری‌بخصوص با سلطنتی معین نبود جزاینکه خواستم غافلان را بیاگاهانم که دردپنهان‌ازکجا بیامده مگر شرقیان‌دریابند که خودایشان‌اسباب‌برانگیخته تا بدین حال درافتاده‌اند . . . . ازآن پس عزیزان را تکلیف نمودندکه آن مقاله‌های پراکنده را جمع‌آورم تا فایدت‌آن‌عموم یابد . .»

بدیهی است فضلائی هستند که به‌حدکافی ووافی ازاین رساله و مؤلف آن آگاهی دارند وامید است‌که مارا نیزآگاه سازند .

این رساله بعد از رساله تنبیه‌الامة وتنزیه‌الملة بیش‌ازسایررساله‌ها مورد توجه مردم آن زمان قرار گرفته و شهرت بیشتری یافته است.

(۳) رساله‌ای‌است بنام «مکالمهٔ سیاح ایرانی با شخص هندی»، دراین‌رساله یك نفر ایرانی ویك نفر هندی باهم گفتگودارند

هندی: آقا صاحب سلام وعلیکم

ایرانی: وعلیکم‌السلام

هندی: جناب‌آقا مولد ومسکن‌شما درکدامین شهرهای ایران است؟

ایرانی: مولدمن دربلدهٔ همدان که یکی از بلاد عراق عجم ومسکن‌من نیرتا عمر بیست سالگی‌همان شهر مینو بهر بوده بقیه زندگانی‌را دربلادمختلفه ایران‌که اطلاق وطن عزیزمن برآن است گذرانیده‌ام ....»

هندی: .... فرضاً اگر حکام برخلاف مرضی دولت به رعایا احجافی نمایند احقاق‌حقوق‌آنها چگونه می‌تواند شد؟

ایرانی: شما هندیها به چهار قانون پوسیده‌ای‌که درملکتان انگلیسیان جاری نموده‌اند مغرور‌شده همش دم ازاحقاق‌حقوق می‌زنید رعیت‌را حراطاعت احکام مستندهٔ حکام دیگر چه حقی‌است؟ رعیت یعنی‌چه؟ یعنی بندهٔ بی‌درم‌حکام مستبده! ازروی‌شرع وعرف غلام را چه حقی برمولا وآقای‌خود است... اگر احجاف وزیادی بشخص پرزور پر پول معروفی بشود بتوسط علما یا بلاواسطه بدربارگردون مدار دادخواهی کرده احقاق حقوق خود را مینماید و چنانچه مظلوم از فقرا وکسبه است و دسترسی بجائی ندارد ناچار باید آن زیادتی را برخود هموارکند ویا درمساجد و امام زاده‌ها بست نشسته تا خداوندکریم و امام زادهٔ واجب‌التعظیم رفع ظلم اراوبنماید.

هندی: .... هرگاه مسجد یا امامزاده نباشد ورعایا طاقت هموارنمودن زیادتیهای حکام را نداشته باشند چه خواهد شد؟

ایرانی: چون‌رسم استبدادهمیشه درحکام ایران جاری‌بوده درمقاماتیکه ملای متشخص ومسجد معتبری نباشد عجوزه‌ای از عجائز آنان دخترشاه‌پریان را درخواب دیده به او می‌گوید که درفلان مقام امام زادهٔ واجب‌التعظیمی‌دفن است هرکس‌که متوسل به وی شود هرمراد ومطلبی داشته باشد برآورده‌میشود عجوزه شب این خواب را دیده علی‌الصباح زنان بیوه و دختران ناکتخدا بدان مقام شتافته مطلب دل خود راکه می‌دانند می‌طلبند...

خلاصه این‌تدبیررا اهالی‌ایران به جهت رفع ظلم ازخود دارندوهرگاه کسی را از بست امامزاده بکشند ولو از روی شریعت مجرم ومستوجب سیاست وقصاص‌شرعی باشد بقسمی‌آواز واشریعتا بلند می‌شودکه مکان ملاءاعلی‌بخروش می‌آیند. حکام ازهیاهوی مردم در اینگونه موارد می‌ترسند...»

برهمین روش ایرانی ضمن طرفداری مضحک و کنایه‌آمیز و مسخره از حکام ایران اوضاع کشورخود را برای هندی بیان می‌کند وهندی نیز ایرانی بی‌خبررا از اوضاع واحوالی‌که درکشورهای متمدن هست روشن‌می‌سازد .

این‌رساله‌که نسبتاً مفصل‌است وبقطع‌رقعی‌لااقل‌دوبارچاپ شده‌است،چاپ حروفی بالغ بر۲۰۴ صفحه وچاپ سنگی ۱۴۰ صفحه است. متأسفانه نویسندهٔ این رساله وحتی محل چاپ‌آن برنگارنده روشن نیست.رسالهٔ تکان دهنده‌ای است‌که بصورت بسیارروشنی‌بدبختی‌های‌ایرانیان را درآن‌روزگارمجسم‌می‌کند واوضاع اجتماعی وطرز تفکرمردم را آشکار می‌سازد .

بقیه دارد

سفرپسران فرمانفرما

قسمت دوم

توضیحات فریزر راجع به رفتن والی به اپرا

اصغر فرمانفرمائی قاجار

فریزر راجع باین موضوع در کتاب خودش مینویسد که بلیطیك لژ اپرا تهیه کرده و بعد از شام والی را بردم به اپرا که لابلاش Lablache ۱ را در درام وتراژدی معروف بایرن شاعرانگلیسی موسوم به Marina Falieri وگریزی۲ را در نمایش Ellena ببیند والی از تماشای اپرا خیلی متعجب ومحظوظ‌شده‌ومخصوصا اعتراف کرد که از آواز گریزی خیلی خوشش آمده اما وقتی لابلاش روی سن آمد و من گفتم این بهترین آوازه‌خوان ما است و پرسیدم چطور است شاهزاده جواب داد : چیزی نیست ، پوچ است و بعد به گریزی اشاره کرد وگفت آن خوب است بعد که بالت و رقص دسته جمعی دسته بنیوسکی Benyousky شروع شد والی بسیار خوشش آمده و در حالیکه چشمهای نزدیك بینش را با آنها دوخته بود گفت ، من به کرات رقاصه‌های حرم شاه را بالباسهای عالی وصورتهای زیبا دیده‌ام والاهرکس دیگر بود ازمنظره امشب دیوانه میشد . اما من متعجب بودم از اینکه والی هیچ توجهی به آواز و موزیك بطور کلی نکرد و حال اینکه ایرانیها ادعـای داشتن ذوق موسیقی دارند وقتی تعجب خودم را به مترجم شاهزادگان که جوان زیرك توداری است اظهار داشتم جواب داد :

من بهتر از شاهزاده به اخلاق و عادات اروپائیها آشنا هستم و موسیقی اروپائی هم زیاد شنیده‌ام معهذا مـوسیقی شامات بمذاق من بهتر است و ترجیح میدهم .

موقع خروج از اپرا مدتی درتالار انتظار معطل شدیم که مستخدم برود و کالسکه را پیدا کند وچون بعلت شلوغی وازدحام میسر نبود که کالسکه تا درب اپرا بیاید مجبور شدیم که چهل یارد بجاده برویم شاهزاده خیلی سخت ناراحت شدزیرا انتظار کشیدن و بخصوص چند قدم پیاده رفتن را برخلاف شئونات خود میدانست و با وجودیکه باو توضیح دادم که در یك شب نمایش اپرا این اتفاق برای هرکسی هرقدر هم که مقامش رفیع باشد ممکن است پیش بیاید معهذا تا منزل اوقاتش تلخ بود من پیش خود فکر میکردم ، افسوس شاهزاده بیچاره ، اگر بنا باشد برای چنین جزئیات اینطور متأثر وناراحت شوی پس با دورنمای آینده که بدبختیها و ناکامیهای غیرقابل‌اجتناب برایت ذخیره دارد چه‌خواهی کرد و دلم برایش‌سوخت.

رفتن والی به نمایشگاه گل

فریزر می‌نویسد آن روز والی را بردم به نمایشگاه گل Horticultural Society در شیسویك ۳ با وجودیکه هوا ابر وبادی بود جمعیت زیادی به‌تماشا آمده بودند و زنها با لباسهای فاخره توجه والی را جلب میکردند ولی آن روز متوجه‌شدم که شاهزاده خیلی نزدیك‌بین است وچون باد می‌وزید وزنهای خوشگل

۱ــ Louis Lablache خواننده مردکه اصلا فرانسوی ودرناپل متولد شده و صدای بم بسیارعالی داشته ۱۷۹۴ــ۱۸۵۸ میلادی

۲ــ Grisi خواننده زن ایتالیائی که در میلان متولد شده ۱۸۰۵ــ۱۸۴۰ میلادی

۳ــ Chiswick

و زیبا درباغ نبودند شاهزاده خسته شده وچون ساعت جواب بعد ازظهر هم که شرقیها عادت دارند نزدیك بود گفت برویم منزل من موافقت کردم ولی پیشنهاد کردم قبل‌ازرفتن شربت وتنقلی صرف کنند ابتدا امتناع کرد ولی پس‌ازکمی مکث سؤال‌کرد شراب اینجا پیدا می‌شود گفتم همه قسم و اورا به‌اتاق مشروبات هدایت کردم ومستر بلین۱ که دربوشهر با شاهزاده آشنا شده بود به ما ملحق شد شاهزاده شراب پورتو انتخاب کرد و سه گیلاس پشت سرهم نوشید بعد پیشنهاد کردم برویم ولی چون در اتاق از باد محفوظ بود و شراب هم کم کم اثر می‌کرد جواب داد نه حالا قدری صبر کنیم وبعد ازلحظه‌ای که به خانمها خیره شد گفت اینجا چیز قابلی نیست برویم به‌باغ. درباغ متوجه شدم که قدمهای شاهزاده سبك‌وسریع شده‌وحالت نشاط پیدا کرده است و می‌گفت حالا بهترم کیف باید برویم روی نیمکت بنشینیم وجمعیت را تماشا کنیم من هم برای آنها تماشای خوبی هستم و راست هم می‌گفت زیرا هنوز روی نیمکت قرارنگرفته بودیم که جمعیت متوجه ما شده دراطرافمان رفت وآمد میکردند شاهزاده هم که سرکیف بود برای هر زنی که عبور می‌کرد نظری ابراز می‌داشت ازقبیل، پناه برخدا چقدر زشت است ! این یکی گول‌می‌زند آن یکی خیلی سفید ورنگ‌پریده است

ما درایران چشمان سیاه و ابروان کمانی وصورت سرخ دوست داریم این یکی نمك دارد نگاه کن ابروانش مثل ایرانی‌ها است وملاحت دارد این‌یکی‌هیچ مصرف ندارد. بعدازمدتی که باین طریق گذشت شاهزاده گفت برویم منزل و عازم لندن شدیم .

اولین ملاقات فریزر با رضا قلی میرزا و تیمور میرزا

روز دوشنبه بعد ازصرف صبحانه رفتم به‌دیدن‌شاهزادگان. میرزا ابراهیم ایرانی که در هلیبوری‌کالج۲ معلم ادبیات فارسی بود و از حیث زبان ورفتار یك انگلیسی‌کامل شده بود باآنها بود وآمده بود که عرض احترام نموده هرخدمتی که از دستش برآید به هموطنانش بکند شاهزاده ارشد رضاقلی‌میرزا بلندقد با قیافه‌ای زیبا و موقر با قبا وکلاه ایرانی روی صفه‌ای در صدر اتاق نشسته بود و هر مهمانی میآمد بلند شده تعارف می‌کرد و با جملات متداول درایران وبا گرمی و وقارمخصوص یك شاهزاده تربیت‌شده بمن خوش‌آمدگفت . تیمور برادرجوانتر ازهمه نیز روی سوفا نشسته وبا عدم توجه و بی‌اعتنائی کامل مشغول نوشتن یانقاشی بود وبه هیچ‌کس اعتنا نمی‌کرد مگراینکه برادربزرگش کسی را باومعرفی کند قیافه وصورتش فورا بیننده را جذب می‌کرد بلندبالا، باریك وساخته شده برای فعالیت. با وجودی‌که اطوار ورفتارش جسورانه به‌نظرمی‌رسید ولی‌عاری ازتحقیر بود وادب‌دانی وشجاعت ومردانگی را می‌رسانید . طرزصحبتش مهیج ودرعین‌حال گیرنده وحکایت ازهوش سرشارش می‌کرد وهر کس اورا می‌دید ازنگاه تیز ونافذ او درمی‌یافت که این نگاه درعشق وجنگ هردو فروزان است مسلماً تیمورمیرزا ازآن مادرزادهای بااستعداد بودکه اگرستاره بختش افول نمی‌کرد به درجات و مقامات بسیارعالی می‌رسید زیرا اندام متناسب ،آزادگی ، خوش‌خلقی و نشاط ،

۲- M Blane

۳- Hayleybury College

قدرت محاوره وهوش سرشار اورا محبوب جامعه می‌کرد و ازطرفی ذوق واستعداد نظامی وجنگی وپهلوانی اورا بمقامات عالی می‌رساند و اما والی ساکت نشسته گاهی بسؤالی جواب می‌داد ویا نظری ابراز می‌کرد. آن‌روزچند نفرازآشنایان آنها در«باس» وبعضی که سابقا در ایران بوده و فارسی می‌دانستند به ملاقاتشان آمده بودند اما آنها مطابق معمول ایران چون روز بعد ازورود بود حاضرنشدند ازمنزل خارج شوند.

مهمانیها و ضیافت‌هائی‌که بافتخار شاهزادگان از طرف اعیان و اشراف لندن داده می‌شد

شاهزادگان اولین تماس با رندگانی اشرافی لندن را در شب‌نشینی Marchioness of S. S شروع کردند برای شاهزاده ارشد که نسبت به آنچه مربوط به آداب ورسوم است فوق‌العاده حساس واز تنزل مقام وموقعیت فعلی خودش خیلی متأثر است وضع دشواری بود و چون شب قبل با یکی ازدوستان مترجمش اسعد به‌مجلس بالی رفته بود که شاهزادگان‌را نمی‌شناختند وآنطورکه باید نسبت به‌آنها توجه واحترام نشده بود». شاهزاده به‌من شکایت کرد و سؤال نمود آیا شب‌نشینی امشب هم از همان قبیل است؟ من اطمینان دادم‌که صاحب‌خانه و مدعوین امشب از بهترین و نجیب‌ترین اعیان واشراف انگلستان هستند ولازمهٔ شئون و احترام آنها را مرعی خواهند داشت شاهزاده جواب داد: «بسیارخوب شما راهنمای‌من هستی و اختیار من با تو است به‌خاطرداشته‌باش‌که من دراین مملکت غریب هستم و به‌شما اعتماد دارم وتوقع دارم مراقب باشی نه من دررفتار وکردارم خطا کنم و نه درموضعی قرارگیرم‌که مورد توهین وبی‌احترامی واقع شوم»

جواب دادم‌که البته وظیفه من‌است‌که مراقب باشم وشاهزاده خاطرش‌جمع شد و به مهمانی مارکتیوس رفتیم.

این آزمایش برای من و شاهزاده سخت دشوار بود زیرا من هم درست نمی‌دانستم‌که این سه جوان درجامعه‌ای‌که ازهرحیث وجهت برای‌آنها اجنبی‌است چطور رفتارخواهند کرد. من می‌دانستم‌که نجیب‌زادگان ایرانی وقتی اراده کنند مانند اصیل‌زادگان رفتار می‌کنند ولی این مطلب را نیز می‌دانستم‌که بعضی از اطوار ورسوم‌آنها بکلی با مال ما متفاوت است. بعلاوه چون شاهزادگان‌خودشان را درزمرهٔ اشخاص‌عادی نمی‌دانستند ممکن بود آزادی‌بیشتری‌در رفتاروکردارشان قائل شده و توقعاتی بیشتر ازحد عادی داشته باشند بااین جهات من از نتیجه این آزمایش اولیه نگران بودم ما زود به مجلس مهمانی رسیدیم و جمعیت قلیلی‌از مدعوین که آمده بودند بخوبی توانستند شاهزادگان را که باوقار وآرامی‌مخصوص اعیان ایرانی قدم برمیداشتند به‌بینند. میزبان و خانمش بآنها خوش‌آمد گفتند و هرسه روی صندلی جلوس کردند. شاهزاده ارشد در تمام مدت پذیرائی از جایش تکان نخورد ورفتار و برخوردش و وضع ظاهری او اثر مطلوبی در میهمانان‌کرد مخصوص خنجر جواهرنشانش‌که از این دست بآن دست میگشت و مورد تحسین همه قرارگرفته بود. شاهزاده بمن‌گفته بود که این خنجر موقع فرار ازشیرازدر کمرش بوده وبا وجودیکه ازحیث‌قیمت و نفاست از یك دوجین‌خنجرهای دیگری که دارد پست‌تر است اما چون عکس فرزند ارشدش روی دسته آن نقش شده

مورد علاقه خاصش میباشد. فرزندش هشت یا نه ساله و عکس روی دسته خنجر صورت طفلی را با گونه ولبان سرخ وچشمان‌سیاه وگردوابروان‌کمانی که مخصوص طایفه قاجار است نشان میداد! این خنجر وی موضوع صحبت را بـه ایران و مسافرت شاهزادگان و خانم های ایرانی‌کشانید. شاهزاده متذکرشد که خانم میزبان به‌یکی از شاهزاده خانم‌های ایرانی‌که نام‌برد شباهت دارد. در این‌ضمن گروه مدعوین وارد شدند وشاهزاده فرصت یافت‌که با شخصیت های مهمی ازقبیل دوك ولینگتن[۲] و سررابرت پیل[۳] که شهرت‌آنان تا ایران هم‌رفته بودآشنا شوند و عده زیادی از خانم ها و شخصیت های مهم از من خواهش میکردند‌که آنها را به شاهزاده معرفی‌کنم ولی تیمورمیرزا را خودش‌آشنا وهم‌صحبت پیدا کرده بود و وقتی من برای لحظه‌ای شاهزاده را ترك‌کردم او را دیدم‌که به‌کمك ایما واشاره وچندکلمه انگلیسی‌که یادگرفته بود با حرارت تمام با یك خانـم بسیار زیبای مشغول صحبت است و معلوم بود‌که این خانم هم فوق‌العاده مجذوب شاهزاده‌جوان شده است و اما والی با بی‌اعتنائی روی صندلی نشسته در اوضاع و احوال جمعیت دقت و اندیشه میکرد و اگر احیاناً سئوالی از او میشد حاضر جواب بـود رویهم رفته وضع بخوبی می‌گذشت فقط‌گاهی بی‌صبری و تندخوئی تیمورمیرزا کار را خراب می‌کرد چنانکه همینکه تشنه‌اش شد از وسط جمعیت مرا با صدای بلند احضار میکرد‌که اورا به‌اتاق مشروبات و خوراکی هدایت‌کنم وبدون پروا و با تنه زدن به جمعیت راهش را باز می‌کرد بطوری‌کـه من با شرمندگی ناچار شدم خودم را عقب بکشم ولی باز شاهزاده جوان با صـدای بلند مرا مخاطب کـرده می‌گفت «معطل چه هستی ؟ بیا» در نتیجه همه متوجه ما شده بودند ومن از فرصت استفاده‌کرده تذکرات لازم را برای رفتار نامناسبش باو دادم و اگرچه تذکرات مرا پذیرفت ولی معلوم بود‌که قلباً متقاعد نشده ومتعجب است از اینکه من رفتار کاملا عادی اورا نامناسب تشخیص داده‌ام.

بهرحال باید بگویم‌که‌وقتی شاهزاده ارشد‌که خسته شده بود تمایل‌به‌رفتن کرد خوشوقت شدم و به‌منزل مراجعت‌کردیم.

مهمانی بعدی کار دشوارتری بود‌آن مجلس رقص‌کالدونین[۴] بود‌که به نفع اطفال یتیم ترتیب داده‌بودند وبرای شرکت درآن شاهزادگان دعوت مؤدبانه‌ای ازطرف خانم‌های سرپرست مجلس رقص دریافت داشته بودند. در این مجلس همه ناچاربودند لباس نظامی داشته باشند یا لباس بدلی لباس شاهزادگان‌گرچه برای این منظور خیلی مناسب نبود ولی‌کافی‌بود ومن هم ناچارشدم لباس ایرانی‌پوشیده آنها را درآن مجلس عالی و پرطمطراق هدایت‌کنم من‌هم لباسی راکه درآخرین مسافرتم درایران ازآن استفاده‌کرده بودم پوشیدم. لیکن وقتی شاهزادگان آن‌را

۱ـ پسر ارشد رضاقلی‌میرزا سیف‌الملوك میرزا بوده.

۲ـ Duke of Welington فاتح جنگ‌واترلو.

۳ـ Sir Robert Peel نخست‌وزیر معروف انگلستان.

۴ـ Caledonian Ball

دیدند معایب زیادی برایش قائل شده و با عاریت‌دادن چند پارچه از لباس‌های خودشان آنرا تکمیل کردند وحرکت کردیم .

وقتی ما وارد مجلس شدیم اطاقها مملو ازجمعیت بود وبا اشکال خودمانرا به اطاقی که درآنجا خانمهای بانی مجلس رقص منتظر ورود شاهزاده همبرگ[1] بودند شدیم درآنجا شاهزادگان به خیلی از شخصیت‌های مهم معرفی شدند ولی شاهزاده ارشدکه جمعیت زیاد اورا بی‌طاقت کرده بود سؤال میکرد :

«حالا چه باید کرد ؟کجا یك صندلی پیدا کنیم ؟»

من اورا بهسالن بزرگ‌که خیلی‌شلوغ‌تر بود بردم ودرآنجا ازفشارجمعیت ناراحت‌ترشده وچون شنیده بودکه بعضی ازاعضاء خانواده سلطنتی بهافتخارمجلس رقص حضور خواهند یافت خیلی وحشت داشت مبادا باآنها برخورد کند حقیقت مطلب این‌بودکه شاهزاده وضع غیر عادی و مبهم خودش را حس میکرد چون هیچگاه عادت نکرده بودکه دراجتماعات جز با عنوان و تشخص شاهزادگی ظاهر شود، خیال میکرد تمام چشمها باو دوخته‌شده وهیچ تصور نمیکرد ممکن‌استمانند یك‌شخص عادی داخل‌جمعیت بشود وهمواره حالت شخصی‌را داشت که‌کارشرم‌آوری مرتکب شده وسعی داشت خودش را ازانظار مخفی دارد درآین مجلس سازهای مخصوص اسکاتلندی خیلی توجه شاهزادگان را جلب کـرد و نوای آن را مانند موسیقی ایرانی و نقاره‌خانه یافتند .

روز بعدکه به سراغ شاهزادگان رفتم خیلی خوشوقت شدم‌که سرگوراوزلی[2] را که مدتها درد ربار ایران سفیر بوده وقبلا هم بهملاقات‌آنها آمده بودآنجا دیدم بودن این شخص درلندن برای شاهزادگان بی‌نهایت مفید بود زیراکاملا به‌آداب و رسوم ایرانیان‌آشنا بـود و بعلاوه مدتها درشیراز اقامت داشته وپدر وخانواده شاهزادگان را ازموقعی‌که‌آنها هنوز طفل بودند می‌شناخت بعلاوه فارسی‌را خیلی خوب میدانست وبا تمام مجامع اشراف وبزرگان لندن سابقه دوستی داشت.میرزا ابراهیم‌شیرازی هم طبق دستور وزارت‌خارجه موقع تعطیلات مدرسه ،بیشتراوقاتش را با شاهزادگان می‌گذرانید . با توجهات مشفقانه سرگوراوزلی وسعی و جهد من که همه‌گونه وسائل رفاه و تفریح را بـرای‌آنها فراهم میکردم میبایستی قاعدة خیلی بآنها خوش بگذرد ولی بدبختانه‌آنها خصوصاً دوبرادربزرگتر اینقدر قوه تحمل و تمکین نداشتندکه دم را غنیمت شمرده غصه‌گذشته وآینده را نخورند تجدید خاطرات‌آنچه ازدست داده بودند ونامعلومی سرنوشت خود و خانواده‌شان درآینده ، دائماً منبع نگرانی وغصه برای‌آنها بود و نمیگذاشت از تفریحات تعیشاتی‌که بآنها عرضه میشد استفاده کنند .

یکی‌ازکارهایی که‌سرگوراوزلی‌کرده بود این‌بودکه شاهزادگان را با میسیس W.L که ازخانمهای سرشناس جامعه لندن بودآشنا کرده بود .

این خانم در روز یادبود جنگ واترلو[3]درخانه‌اش‌که نزدیك‌گروسونر گیت Grosvenor Gate و مشرف به هایدپارك بود ناهاری می‌داد و شاهزادگان ر

1 – Landgravine of Hesse Homberg

2 – Sir Gore Ousley

3 – ۱۸ ماه‌جون .

دعوت کرده بود که ضمناً تماشای مانور را در هایدپارك بنمایند. منزل‌میسیز W.L مشرف برمیدان مانور و تمام عملیات نظامی ازآنجا دیده میشد وهمینکه مانور تمام شد اغلب افسران بالباس‌های‌درخشان و براق سلام به‌منزل‌میسیز W.L آمدند ونسبت به‌خانمها ابراز احترام وادب میکردند

درحدود پنجهزارنفر افرادگارد وسرباران محلی در مانورشرکت داشتند این مردان ازحیث قد وبالا لباس واسلحه و اسب محتملا در اروپا نظیر و مسلماً مافوق نداشتند وسرعت عمل و انتظام شگفت‌آورآنها در اجـرای عملیات مانور اسباب تعجب شاهزادگان شده بود واگرچه‌آنها به سنخ دیگری ازعملیات نظامی آشنا بودند ولی تکامل و اهمیت مانور را هم بخوبی تشخیص میدادند چنانکه‌وقتی پیاده‌نظام به‌تقلید میدان جنگ واترلو مربع‌هـای غیرقابل تسخیر درمقابل حمله سواره‌نظام تشکیل داد شاهزادگان با تحسین می‌گفتند : بارك‌الله ! چه سنگرهایی واما تیمورمیرزا چنان ازاین نمایش به‌هیجان‌آمده بود که قادر به‌خودداری نبوده باگونه‌های برافروخته وچشمان درخشان وگردن‌کشیده مانند عقابی که می‌خواهد پروازکند تمام حرکات سربازان‌را دنبال‌کرده ومثل اینکه می‌خواست پائین‌پریده ودرعملیات شرکت کند

وقتی سواره‌نظام حمله‌کرد میگفت : « به چقدرخوب حمله‌کردند اینها کار را تمام می‌کنند» ووقتی متوقف شدند می‌گفت : «چرا ایستادند»

مثل اینکه فراموش‌کرده بودکه جنگ واقعی نیست و مانور است

وقتی سواره‌نظام رسته توپخانه‌را که درحال عقب‌نشینی بود با جنگ‌وگریز تعقیب میکرد می‌گفت «ای نامردها و ترسوها چرا حمله نمی‌کنید جلو بروید و توپها را بگیرید» ووقتی توپخانه با سرعت حیرت‌آوری ناگهـان موضع‌گرفته و آتش‌کرد ویکی ازحضار نظر تیمورمیرزا را خواست سرش را تکان داده‌گفت «آه پدرشان سوزد» این همان بلایی بودکه لنچی صاحب¹ نزدیك قمشه سر ما آورد وقتی ما با سواران حمله می‌کـردیم و خیال می‌کردیم تمـام موانع را از جلو برمیداریم یك‌مرتبه با توپخانه‌اش‌کار ما را ساخت

شاهزاده ارشد از تعریف و تمجید زیاد خودداری می‌کرد و وقتی راجع به‌بعضی از مانور نظرش را سؤال‌کردند جواب داد :

«تکمیل است وبهتر ازاین نمیشود» اما اوهم وقتی پیاده‌نظام وتوپخانه‌در مقابل حمله سواره‌نظام دسته‌جمعی شلیك‌کردند وپس ازرفتن دودها دید خط‌دفاعی سربازان تکان نخورده و مانندکوه پابرجا هستند متعجب شده بطرف من برگشته گفت : «والد، صاحب فریرر، سوارکاران ایرانی بهترین سواره نظام دنیا هستند اما صدهزارآنها هم درمقابل این سربازان وتوپخانه کاری نمیسازند»

مانور و سان تمـام شده بود ولی شاهزاده ارشد همچنان ایستاده و نگاه میکرد تا اینکه جنب وجوش اطرافیانش برای پایین‌رفتن او را ازحالت تفکر و سیر درعوالم‌گذشته بیدارکرد . آه عمیقی کشید وموقعی‌که پائین میرفتم بمن‌گفت: «صدها مجالس رقص وایرا درمقابل تماشای امروز هیچ است» در اطاقهای وسیع خانم صاحب‌خانه مهرمان صحنه‌های درخشان وباشکوهی از تماشاچیان و افسران که‌درمانورشرکت‌کرده بودند تشکیل‌شده بود همه باعلاقه‌مندی اطراف‌شاهزادگان

1- Sir Henry Bethum Lindsay

جمع شده بودند از جمله ماری‌فلیت بدعاقبت و نافرجام[۱] که تیمور میرزا از او جدا نمیشد. در این مجلس شاهزادگان به شخصیتهائی که در روز افتخارآمیز واترلو نقش‌های مهمی بازی کرده بودند معرفی شدند و چون عاقبت دلچسب‌ترین تفریحات هم‌خسته‌کننده میشود شاهزادگان ازمیزبان تشکر کرده به منزل مراجعت کردند. من سعی می‌کنم تفصیل مجالس رقص و مهمانی که با شاهزادگان میرفتم شرح دهم در بعضی از مهمانیها هم همراه آنها نبودم و بسیاری از دعوتها را هم که زیاد مناسب شئونات آنها نبود از طرف آنها رد میکردم هروقت دعوتی میرسید، شاهزاده ارشد سئوال میکرد: «آیا صاحب‌خانه از نجبا و محترمین است؟ آیا سابقاً او را ملاقات کرده‌ایم؟ وآیا مناسبت دارد دعوت را بپذیریم؟» تا من اطمینان نمی‌دادم که دعوت‌کننده ازاشراف و محترمین است قبول نمی‌کردند و نسبت به من اعتماد مطلق داشتند و مرا نگهبان وحافظ حیثیت و احترام خودشان میدانستند. من هم نه‌فقط ازنظر اداء وظیفه بلکه با علاقه مخصوصی سعی‌میکردم برخلاف نظر آنها پیش‌آمدی روی ندهد.

مجلس رقص درمنزل مسترهپ

در مجلس رقصی که آقای هپ در عمارت با شکوهش داد به شاهزادگان که عده نسبتاً زیادی آشنا پیدا کرده بودند خوش‌گذشت چهارده الی پانزده اطاق را با عالی‌ترین اثاثیه و تزئینات آراسته بودند. نخبهٔ رجال و اشراف لندن دعوت شده بودند بمحض ورود شاهزادگان آشنایانشان بخصوص خانمها گردآنها جمع شدند وکارمترجمین بالاگرفت خوشبختانه سیرگوارلی که زبان فارسی را خیلی بهتر از من میدانست حضور داشت وحس کنجکاوی خانمها را اقناع میکرد و به سئوالات شاهزادگان جواب میداد. شاهزاده ارشدگوشه خلوتی را انتخاب کرده‌و با حالت تفکر جمعیت و رقص را تماشا میکرد و بسیاق هموطنانش گاهی به گفتن بذله ومزاحی و یا سرودن غزلی خاطر مشوش وملولش را تسکین میداد.

برخلاف تیمورمیررا یکی‌از آشنایانش راکه زن بسیار خوشگلی بودپیدا کرده به‌کومك چندکلمه انگلیسی و ایما واشاره با حرارت تمام مشغول صحبت بود و اماوالی با اسعد مترجم از این اطاق به آن اطاق درگردش بوده گاهی به رقص و موزیك و بیشتر به‌خانمها توجه داشتند و دربین‌گیلاسی شامپانی میزدند شاهزادگان برای شب بعد به‌یك بال‌ماسکه دعوت شدند برای‌آنها جای مخصوصی در یك‌گالری که مخصوص عده کمی از مهمانان نخبه بود ترتیب داده بودند و مطابق دلخواهشان توانستند خوب تماشا کرده شب را بخوشی بگذرانند بازکار مترجمین بالاگرفت.

دائماً تکرار تعارفات و سئوالات خانمها:

«ازآنها سئوال کنید آیا انگلستان را دوست دارند؟»

۱- Marie Felecite یکی ازخوانندگان معروف اپرا که اصلا اسپانیولی ودرپاریس متولد شده بود و جوانمرگ شد ۱۸۰۸-۱۸۳۶

جواب :
چطور ممکن است با اینهمه محبتی که بما میشود دوست نداشته باشیم»
آیا ایران مملکت زیبائی است ؟
البته زیبا است و وطن ما است اما با ثروت و اوضاع و وسائلی که در انگلستان هست قابل مقایسه نیست» .
از آنها سئوال کنید خانم های انگلیسی را چگونه می‌یابند ؟
به مثل فرشته .
راجع به رقص ما چه عقیده دارند ؟
هرچه شما خانمها می‌کنید خوب است .
آیا خانمهای ایرانی هم میرقصند؟
- استغفرالله فقط شاه عده‌ای رقاصه دارد که گاهی برای خانمها میرقصند و آنها را مشغول میدارند .
از آنها سئوال کنید آیا خانمهای ایرانی خوشگل و زیبا هستند ؟
خوشگل هستند اما نه به زیبائی خانمهای انگلیسی
از شاهزاده سئوال کنید چند زن دارد ؟
چون در ایران هیچگاه چنین سئوالی مطرح نمیشود شاهزاده موضوع را به شوخی و بذله‌گوئی کشانده و جواب میداد .

- نه ، زن ندارم یا زنم مرده یا یك زن بیشتر ندارم ، ولی سئوال کنندگان قانع نشده می‌گفتند نه راست نمی‌گوید . باو بگوئید داشتن چند زن خوب نیست با آنهمه زن چه می‌کند ؛ لابد گاهی سر آنها را با همین خنجری که در کمر دارد می‌برد .

شاهزاده می‌خندید و جواب میداد :

برعکس خانمها برمن تسلط دارند و غالباً مرا اذیت میکنند وخلاصه من تحت سلطه آنها هستم و بالاخره در مقابل اعتراضات و تنقیداتی که برعلیه تعدد زوجات میشد شاهزاده گفت :

- به این خانمها بگو که زنهای ایرانی مانند زنهای انگلیسی نیستند که تحصیل کرده و فهمیده و برای شوهرانشان رفیق و شریك زندگی باشند . کاری که ازآنها ساخته است فقط این است که چیزی بدوزند و به غلامها امری بدهند و یا غذائی بپزند و حال آنکه خانمهای انگلیسی ازهرحیث آراسته و با داشتن چندین اولاد بازهم زیبا ودوست داشتنی هستند وچون گل شکوفه میدهند آنها بعد از چهل سالگی بیشتردوست داشتنی هستند تا زنهای ما در بیست وپنج سالگی . بنابراین یك زن انگلیسی مطابق ده زن ایرانی است و ما ناچاریم برای تحصیل کیفیت تعداد را زیاد کنیم . اگر میسر بود یك زن انگلیسی داشته باشم همان کافی بود .

لازم نیست توضیح دهم که این جواب مناسب چقدر باعث خوشوقتی خانم های معترض شد و آنها را قانع کرد .

میهمانی شام در منزل لرد پالمستون وزیر خارجه

یك یا دو روز بعد لرد پالمستون شاهزادگان را به شام دعوت کرد در آنجا شخصیتهای بسیار مهم ومحترم نیز حضور داشتند و شاهزادگان بآنها معرفی‌شدند وضع غذا خوردن ومیهمانیهای ایرانیها بهیچوجه باآداب ورسوم انگلستان شباهت ندارند و بدین سبب بسیار نگران بودم که مبادا در این ضیافت رسمی پیش‌آمدی که اسباب خجلت آنها ومن شود روی دهد. درمنزل حتی‌مواقعی که میهمان‌داشتند شاهزادگان بهیچوجه‌خودشان را مقید به رعایت آداب‌و رسوم نمی‌دانستند بخصوص دو شاهزاده جوانتر. هرموقع دلشان میخواست یا سیر میشدند میز را ترك میکردند و هیچگاه تصور نمیکردند که این حرکت آنها یك نوع خلاف نزاکتی نسبت به سایرین است ولی شاهزاده ارشدکه بیشتر از هرایرانی که من دیده‌بودم حس آداب‌دانی داشت کم کم برادرانش‌را متوجه ساخته‌و تذکرات لازم بآنهامیداد اما در منزل ، والی و تیمور دست از عادات خودشان برنمی‌داشتند بخصوص تیمورمیرزا که آنچه میکرد در اثر تحریکات آنی وبدون اندیشه بود یك‌بار در منزلشان اتفاق افتادکه محتوی قاب خوراکی راکه برای‌همه آورده بودند‌ومورد پسندش بود در بشقاب خودش خالی‌کرد و بعدکه قیافه متعجب سایرین را که باو خیره شده‌بودند دید خنده‌ای‌کرده و بلندشد و باکمال خونسردی دوثلث‌محتویات بشقابش‌را دربشقابهای سایرین خالی‌کرد. درشرق برای مدعوین افتخار وتشخص است اگر شخص بزرگ و محترمی از ظرف غذای خودش برای آنها لقمه‌گیری کند اما باید روی‌همرفته اذعان کنم که بهیچوجه بخاطر ندارم که در مهمانیهای خارج کوچکترین حرکت زشت و نامناسبی از آنها سرزده باشد بلکه برعکس رفتارشان حکایت از تربیت و آداب‌دانی میکرد و نسبت به همه با محبت رفتار میکردند وخیلی بسرعت خودشان را بوضع‌زندگی‌انگلستان و روش‌غربیها آموخته کردند بطوریکه کمتر کسی باور میکرد که آنها زندگانی و راه و روشی بکلی مغایر داشته‌اند در ضمن‌صرف شام صحبت‌با جدت وشدت ادامه‌داشت ومن‌اطمینان دارم‌که تمام مدعوین مهمانی رابا احساس‌احترام نسبت‌به شاهزادگان‌ایرانی ترك کردند.

من رفتم برای همان شب لژی در اپرا گرفتم شب که رفتم آنها را به‌اپرا ببرم تیمورمیرزا با قیافه مسروری گفت :

ـ آه صاحب فریزر امروز اقبالمان‌گفت ویك سنتور بدست‌آوردم که هفته سه شلینگ کرایه کرده‌ام.

شاهزاده ارشدگفت : تیمورمیرزا استاد است و ده سال زحمت‌کشیده باید بنشینی و گوش کنی چقدر بامهارت ساز میزند.

۱ـ Henry Jhon Palmerston سیاستمدار معروف انگلستان که از ۱۸۳۰ تا ۱۸۵۱ وزیر خارجه وبعداً از ۱۸۵۹ تا موقع مرگش ۱۸۶۵ نخست‌وزیر بوده

شاهزادگان تازه شام خورده بودند وموقع رفتن به اپرا که نمایش سمنامبولا La Somnambula به اشتراك گریزی۱ و لابلاش۲ بود میگذشت معهذا تیمورمیرزا دستور داد سنتوررا آوردند روی زمین نشست و مضرابها را گرفت وشروع به زدن کرد ومعلوم بود که مهارت و استادی دارد . دو شاهزاده دیگر و میرزا ابراهیم با حضورقلب وعلاقه زیادگوش میکردند همینکه آهنگ سریع وبلندتر شدشاهزاده ارشدگفت :

ـ این آهنگی است که مخصوص جنگ است و همیشه قبل از شروع نبرد می‌نوازند هیچکس نمیتواند درمقابل آن مقاومت کند

راستی هم چنان صدای تیز و زننده‌ای بود که دشمنان را وادار به فرار میکرد بخصوص اگر از دوستداران موسیقی خوب بودند .. بعدکه آهنگ عوض شد شاهزاده گفت این آهنگ مخصوص رقص است ببین چقدر عالی است حتی یك شخص چلاقی را هم که رقص نمیداند به رقص میآورد . میرزا ابراهیم به انگلیسی به من گفت :

این موسیقی حسابی است . شما ممکن استآنرا دوست نداشته باشید اما من بیشتر از ده اپرا لذت میبرم ده سال بودکه من این آهنگ را نشنیده بودم و دراین مدت هم به ذوق وسلیقه وعادات شما خوگرفته‌ام و از موسیقی عالی شما هم لذت میبرم اما احساسات قدیمی و هوای بقدری قوی است که هیچکدام از نواهای شما به‌اندازه این آهنگ که شنیدیم در من اثر نمیکند . حالا شما چطور انتظار داریدکه آهنگ‌های اپرا برای شاهزادگان که هیچ به موسیقی شما آشنا نیستند لذتبخش باشد ؟

میرزا راست میگفت موسیقی هرملتی موجود یك سلسله افکارواحساساتی استکه درك آنها برای یك خارجی مقدور نیست چنانکه ایتالیائی هم به‌آهنگ سازهای مخصوص اسکاتلندی همانقدر می‌خندد که یك اسکاتلندی ساز ایرانی . صورت شاهزاده ارشد از شدت لذت‌گل انداخته بود . والی بلند شده با خواندن غزلها و اشعار احساساتش‌را بروز میداد . آنوقت متوجه شدم‌که اشخاصی‌که‌مطالب را ازنظر شخصی واحساسات خودشان توجیه و تعبیر می‌کنند چقدر در اشتباهند. البته این اولین دفعه نبودکه من درصدد انجام مأموریتی‌که داشتم به‌خطا قضاوت میکردم ومتأسفانه آخرین دفعه هم نبودکه حسابهایم غلط درآمد .

۱ـ Grisi
۲ـ Lablache
۳ـ Chatam
۴ـ Medway

انتقاد کتاب

برخی از ویژگیهای تاریخی زندگی شهری و سازمانهای صنفی در دورهٔ اسلامی

آئین شهرداری ، ترجمه جعفر شعار ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۷

«آئین‌شهرداری» ترجمهٔ کتاب **معالم القربة فی احکام الحسبة** نوشتهٔ محمد بن محمد بن احمد قرشی معروف به ابن اخوه است که در نیمه دوم قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری می‌زیسته «وی که محتسبی سختگیر بوده، بر پایه آگاهیهای شغلی و نیز مطالعات سرشار خود در احکام و مقررات اسلام کتاب خود را تألیف کرده و در آن نخست به ذکر حکم فقهی هر موضوع با استناد به آیات قرآن مجید و احادیث پرداخته و سپس آن را با وضع موجود روزگار خود تطبیق کرده است.»

این کتاب ازمنابع با ارزش اجتماعیات در دوره اسلامی بوده و دارای فوایدی چند است . ازاین‌رو ترجمه‌آن بزبان فارسی ضرور وزحمت مترجم دانشمندکتاب مشکور است اول اینکه، کتاب حاضر حاوی اطلاعات سودمندی دربارهٔ اصناف آن زمان است و نوع معیشت و حرف و پیشه‌ها را دردورهٔ اسلامی معلوم می‌کند و زمینه‌ای برای مطالعه و تحقیق درتحول پیشه‌ها بدست میدهد . دوم اینکه، قواعد دستوری رفتار اجتماعی را برمی‌شمرد و دوگانگی میان این قواعد را بارفتارهای واقعی مردم نشان میدهد . ومهمتر ازهمه اینکه برخی از ویژگیهای زندگی شهری و تسلط دستگاه حکومت را بر جزئیات امور و رفتارهای اصناف شهری تاحدی روشن میکند، و ازاینرو مأخذی برای شناخت برخی از ویژگیهای تاریخی زندگی‌شهری و سازمانهای صنفی در دورهٔ اسلامی بدست میدهد . بنابراین میتوان براساس تجزیه و تحلیل مطالب آن ، بعنوان یکی ازمنابع موجود، شالوده وبنیان دستوری سازمان صنفی درشهرهای اسلامی را تاحدی معین کرد و آنرا با نتایج تحقیقاتی که دربارهٔ سازمانهای صنفی در مغرب زمین بعمل آمده است مقایسه کرد و وجود تشابه و تمایز آنها را برشمرد .

ما دراین نقد کوتاه ازنظام اجتماعی شهری و سازمانهای صنفی در دوره اسلامی سخن می‌گوییم و اهمیت این کتاب را در شناخت ویژگیهای سازمان

۱ــ رجوع کنید به‌مقدمه مترجم، ص ح .

اقتصادی واجتماعی و سیاسی شهرهای اسلامی نشان میدهیم .

* * *

یکی از خصوصیات اساسی شهرهای اسلامی تاقرن حاضر توزیع مردمان شهرنشین درنوع بخصوصی ازانجمن‌های صنفی[1] بنام اصناف بوده است. این انجمن‌ها اصولا صاحبان حرفه‌ها را در خود متشکل میکردند و دارای وظایف اجتماعی وسیعی بودند .

منشاء اصناف اسلامی به‌قرن سوم هجری میرسدکه دوره شکوفان تمدن اسلامی و رونق تجارت شهرنشینی بود . دراین دوران هزاران نفرازمردمان شهری و روستایی درصنعت و پیشه‌ها بکارگمارده شدند . دراین قرن بود که تشکل‌افزارمندان و صنعتگران براساس حرفه‌ها و پیشه‌ها آغاز شد ورشدوتوسعه کامل شهرها درقرنهای پنجم و ششم هجری فعالیتهای اصناف را توسعه فراوان بخشید . ایلغار مغول موجب سیر نزولی شهرنشینی و ویرانی بازارها وتضعیف اصناف شد . درایران عهد صفوی باردیگر شهرنشینی و بازرگانی رونق گرفت و انجمنهای صنفی توسعه پیداکردند

بخاطر آنکه درقرون وسطی درشهرهای اروپایی نیز مردمان شهرنشین درانجمن‌های صنفی متشکل میشدند بسیاری ازصاحب‌نظران تصور کرده‌اند که انجمن‌های صنفی درشهرهای اسلامی که بنام اصناف موسومند معادل انجمن‌های صنفی درشهرهای اروپایی هستندکه بنام گیلد (Guild) معروف بوده‌اند.

گیلدهای اروپای غربی نوعاً انجمنهایی اختیاری وخود مختار بودند. این انجمن‌ها ابتدا به‌عنوان انجمنهای‌اخوت و برادری که رنگ وبوی‌مذهبی داشت تشکیل شدند و بعدها بصورت انجمنهایی برای دفاع از منافع اقتصادی اعضاء درآمدند .

گیلدهای غربی بااحراز جنبه‌های قانونی برای منافع صنفی ویا بوسیله مبارزات سیاسی واقتصادی دعاوی خویش را تامین و تثبیت مینمودند تابتوانند دربرابر تحمیلات وفشارهای خارجی مقاومت کنند .

---

۱ ــ ما در این مقاله مفهوم «انجمن‌های صنفی» را درمعنای وسیع آن بکار میبریم . بدین اعتبار «انجمن صنفی» درتاریخ شرق میانه وغرب دارای صورنوعی چندیست که «اصناف» شرقی و «گیلدهای» غربی، وگیلدهای امپراطوری روم شرقی ازانواع آن بشمار می‌آیند.امروز بسیاری ازصاحب‌نظران درتاریخ اقتصادی واجتماعی‌شرق میانه به‌این تمایز واقف هستند.چنانکه درکنفرانس تاریخ اقتصادی خاورمیانه‌که درتابستان سال ۱۳۴۶ دردانشگاه لندن برگزار شد اجماع شرکت‌کنندگان برآن بودکه درنوشته‌های‌غربی نباید اصناف را به‌گیلد ترجمه‌کرد وبهتر است‌که همان منطوق شرقی بکار برده شود .

گیلدها بعنوان انجمنهای صنفی درقلمرو فعالیتهایشان خودمختار ومسئول بودند . آنها میتوانستند اعضای گیلد را تعیین کنند ، رهبران خودرا انتخاب نمایند و اموال مشترك وجمعی انجمن را اداره کنند . باآنکه گیلدها کم وبیش خود مختار و متشکل بودند و شالوده سازمان آنها مبتنی بروفاداری اعضا بود هیچیك ازاین امور درمهمترین ویژگی آنها که عبارت بود ازخصیصه «اختیاری بودن انجمنها و مسئولیت مشترك اعضای آنها» تأثیری نداشت.

اما انجمنهای صنفی درامپراطوری روم شرقی وضع دیگری داشتندونوعا ازگیلدهای غربی متفاوت ومتمایز بودند . انجمنهای صنفی دراین امپراطوری بوسیله نیروی پلیس دولت مرکزی سازمان یافته بودند و نه به اراده و اختیار اعضای آنها . هدف ازایجاد آنها انجام وظایف اقتصادی و مالی به سود دولت بود و ازهمین‌رو دارای امتیازها و انحصارهایی درقلمرو فعالیتهایشان بودند. بااینهمه گیلدهای‌روم شرقی خودمختار نبودند، دارائی‌وخزانه مشترك نداشتند و مدیران آنها منتخب اعضا بشمار نمی‌آمدند . نه‌تنها مدیران گیلدها ازخارج و بوسیله نمایندگان دولت مرکزی‌منصوب میشدند بلکه قوانین‌ومقررات‌مربوط به آنها نیز ازخارج بآنها تحمیل میشد . هرچندکه چنین وضعی از وحدت و همبستگی درونی انجمنها جلونمی‌گرفت ولی نظارت کسبه وپیشه‌وران‌را برامور اقتصادیشان ازمیان میبرد . حال باید معلوم کرد که آیا صور نوعی انجمنهای صنفی غربی و روم شرقی درشهرهای اسلامی وجود داشته‌اند یانــه و درهر دو صورت ویژگیهای سازمانها و انجمنهای صنفی در بازارهای شرق میانه‌چگونه بوده است .

- همانطورکه ماروین لاپیدوس بدرستی بیان کرده است «درمعنای محدود ومشخص و دقیق‌کلام انواع گیلدهای اروپایی وروم شرقی در بازارهای کشور-های مسلمان یافت نشده‌اند . درعهد مملوکین ، کسبه وپیشه‌وران همچون گیلد های روم شرقی تحت سلطه شدید ونظارت سازمانهای غیرصنفی قرار داشتند تا بدینوسیله فعالیتهای‌آنان در محدوده سیاسی واقتصادی ومالی و اخلاقی معینی قرارداشته باشد. امالازمه تفتیش‌ونظارت سازمانهای دولتی برامور انجمن‌های صنفی ادغام انجمنهادرسازمانهای دولتی نبوده‌است . درشهرهای اسلامی نظارت اصلی بر کسبه وپیشه‌وران به‌محتسب یامفتش بازار واگذار شده بود.»[1]

در شهرهای اسلامی در دوره قرون وسطی محتسب‌دارای‌دو وظیفهٔ عمده

1- Ira Marvin Lapidus, *Muslim Cities in the Middle Ages*. London, 1967-P 77-8.

بود . یکی اعمال و اجرای دستورات و احکام شرعی درمورد حرف و پیشه‌ها که مورد علاقه‌تام علمای دین وروحانیون بود ــ که موضوع اصلی کتاب حاضر است ــ ودیگری حفظ منافع‌مالی دولت در بازار که از اهم وظایف وی بشمار میرفت . اما تقسیم وظایف مالی وقضایی واداری وانتظامی میان مقامات‌شهری در ادوار وسرزمینهای مختلف تفاوتهایی داشته‌است. چنانکه در عهد صفوی داروغه دارای وظایف انتظامی بوده وکلانتر ونقیب یانایب‌وی وظیفه‌دار جمع‌آوری مالیات از اصناف ومحتسب صرفاً برصحت اجرای احکام شرعی و فرعی در زمینه رفتارهای کسبه وپیشه وران نظارت داشته است .

استاد مینورسکی میگوید «تذکرة‌الملوك راجع به‌سازمان اصناف مطالب بسیاری ندارد مگر بعضی امور راجع به تشخیص بنیچه یامالیات آنان وتایید یا صدور رضانامچه برای کدخدایان، اصناف واستادان . از مطالعه مفاد (تذکرة الملوك) این اندیشه حاصل میشود که اصناف مجالس ملاقاتی تشکیل‌میدادند . ولی شاردن بیان میداردکه اصناف هر گز گرد نمیآمدند وتشکیلات آنان کاملا بی‌پایه وپراکنده بود . اصناف ازدادن بیگاری معینی به شاه ناگزیر بودند و آنان که از این مالیات معاف بودند بایستی وجهی بنام خرج شاه در عوض بپردازند .»[۱]

وی‌درباره محتسب می گوید «شغل‌وسمت محتسب ازمشاغل قدیمی‌اسلامی است که درباره نحوه عمل او دستورالعمل‌های بسیاری موجود است . تذکرة الملوك منحصراً اشاره به وظیفه وی در تهیه و تنظیم فهرست قیمتهای جاری و روزمره جهت راهنمائی خاصه شریفه ونظارت در بازار میکند .»[۲]

خلاصه اینکه‌خواه‌محتسب توأماً دارای وظایف‌شرعی ومالی باشدوخواه صرفاً عهده‌دار وظایف شرعی ، آنچه محقق است تسلط مطلق و بی‌چون چرای طبقه حاکم است بر اصناف شهری . داروغه در بازارهاشبکه وسیع خاصی‌دارد کلانتر ونقیب‌باید احکام‌انتصاب کدخدایان اصناف راصادر کنند وازآنان‌مالیات

۱ــ مینورسکی : سازمان اداری حکومت صفوی ، ترجمهٔ مسعود رجب نیا . تهران ، ۱۳۳۴ ، ص ۱۵۱-۱۵۲

۲ــ همان کتاب ، ص ۱۵۴.

بستانند. محتسب بر جزئیات فعالیتهای اصناف از لحاظ کیفیت کار و اوزان و مقیاسات نظارت کند و خلافکاران را به شدیدترین و موهن‌ترین وجهی کیفر دهد.

بدین ترتیب میتوانیم تفاوتها وتمایزات گیلدهای غربی ازاصناف شرقی رابرشمریم: اول اینکه، وظایف وکارکردهای اجتماعی اصناف از گیلدهاوسیعتر بود. دوم اینکه، قدرت اقتصادی وقدرت نظارت براموروحرفه‌ای گیلدها بمراتب بیشتر ازاصناف بود. سوم اینکه، گیلدها معمولا شامل افزارمندان وبازرگانان بوده، درحالیکه اصناف شرقی‌حرف متعددی رادربرمیگرفت وحتی‌شامل صنف رقاصان وصنف گدایان نیز میشد. صنفهایی که درکتاب‌حاضر مورد بحث‌قرار گرفته است خود گواهی براین مدعا است. چهارم اینکه، رؤسای اصناف‌به نمایندگی ازطرف حکومت شهری دارای وظایف اداری و مالی بودند و سمت مباشر مالی‌حاکم‌شهر راداشتند، حال‌آنکه رؤسای گیلدها دارای چنین‌وظایفی نبودند. پنجم‌آنکه، رؤسای گیلدها را عضای انجمن انتخاب میکردند، در حالیکه رؤسای‌اصناف‌باتوافق‌اعضاپیشنهادمیشد وحاکم شهروی را رسماًمنصوب میکرد. بدین ترتیب رؤسایاکدخدایان اصناف دربرابرحاکم شهرمسئول وصول مالیات واداره امور صنف خودبودند. ششم آنکه، نهضتهای آزادیخواهانه سیاسی ومذهبی درقرنهای پنجم وششم هجری در اجتماعات شهری سبب شدکه اصناف اسلامی دارای بنیانهای عمیق اجتماعی وسیاسی بشوند درحالیکه‌گیلدهای غربی در سراسر تاریخشان دارای چنین زمینه‌هایی نبودند. هفتم اینکه اصناف شرقی‌هم ازنظر ریخت‌شناسی‌شهرها وقرارداشتن‌بازارها درجوار مسجد جامع ومساجددیگروهم‌بخاطر اوضاع‌واحوال اجتماعی دارای ارتباط نزدیکی باجامعه روحانیت بودند در حالیکه گیلدهاچنین خصیصه‌ای نداشتند. هشتم اینکه، گیلدهای غربی در شهرهایی‌که خود مختار و مستقل بودند فعالیت میکردند وتفاوت وتمایز اساسی میان‌صنعت وبازرگانی از یکسو وکشاورزی‌از سوی دیگر وجود داشت بدین ترتیب فئودالها درقلعه‌ها زندگی میکردند و صاحبان حرف وپیشه‌ها درشهرها. ازاینروشهر وروستاکاملا از یکدیگرمتمایز بودند. حال‌آنکه درشهرهای شرق میانه عاملان حکومت وزمینداران بزرگ حملکی در شهرها میزیستند ودر نتیجه محله‌های شهر و اصناف شهری همراه با اجتماعات روستایی زیر سلطه‌آنان قرارداشتند. این امر ازیکسو ازآزادی وخودمختاری اصناف جلو میگرفت واز سوی دیگر مانع تضاد و تنازع میان شالوده‌های تولید شهری وروستائی میشد. این‌تضاد وتنازع در مغرب‌زمین از عوامل موثر درپیدایش نظام سرمایه‌داری بود.

کتاب حاضر درهفتاد باب یافصل بدون نظم منطقی تدوین شده است فصول کتاب را ازلحاظ محتوی به دو بخش می توان تقسیم کرد. نخست امور کلی حسبت وقواعد ومعیارهای آنست که در ۱۴ باب آمده است. بدین معنی که ازباب اول تا دهم وپنجاهم تاپنجاه و سوم بدین امورا اختصاص یافته است : درشرایط حسبت ووظیفه محتسب ، درامر بمعروف ونهی ازمنکر ، درشراب وابزارهای حرام، درحسبت برکافران ذمی ؛ درحسبت بردفن مردگان، در دادوستدهای ناروای بازار ، درچیزهایی که استعمال آنها برمردان حرام یاجایز است ، در بیان کار های ناشایستهٔ باراریان درشرح قنطاورطل ومثقال ، در شرح ترازو وپیمانه‌ها ورراع ، درشناختن حدود وتعزیرات ، در بیان قاضیان و گواهان ، در باب امیران وکارداران. دروظایف محتسب. چنانکه ملاحظه میشود ده باب نخست و ۴ باب بعدی بایکدیگر ارتباط دارند ولی جدا ازهم آمده‌اند . بخصوص وظایف محتسب یکبار درباب نخست وبار دیگر درباب پنجاه و سوم مورد بحث قرار گرفته است .

قسمت دوم دربارهٔ حرف و پیشه‌های متعدد و وظـایف محتسب دربـاره یکایك آنها است این قسمت شامل ۵۶ باب است که ۴ باب مورد بحث میان آنها فاصله انداخته‌است . این قسمت نیز ازنظر انواع مشاغل به چند بخش قابـل تقسیم است نخست حرفه‌هایی است که باموادغذایی سروکار دارند وشامل ۲۰ حرفه‌میباشند. علافان وآسیابانان، نان‌پزان‌ونانوایان، بریانگران، لکانه‌پزان، جگرپزان ، وبواردیان ، سلاخان وقصابان ، کبابپزان ، طباخان ، کباب ـ پزان ، هریسه پزان، ماهی‌پزان، زولبیا پزان ، حلواپزان، شربت‌سازان،شیر فروشان ، برنج فروشان ، سقایان . این‌حرفه‌ها بطور منظم دربابهای یازدهم تا بیست و هفتم وباب‌آخر مورد بحث قرارگرفته‌اند . دوم حرفـه‌هایـی است مربوط به‌پوشاك که ۱۱حرفه را در برمیگیرد بزازان، پارچه‌بافان، خیاطان ورفوگران وکلاهدوزان، حریربافان، رنگرزان، پنبه‌فروشان، کتان‌فروشان، کفشگران ، دوك سازان ،پوستین دوزان . این‌حرفه‌ها نیز بدون نظم منطقی میان بابهای‌سی‌ام تاهفتادم پراکنده‌هستند.

سوم افزارمندان وصاحبان حرفه‌های صنعتی است که شامل ۲۲ حرفـه میباشد : زرگران ، مسگران وآهنگران ، فخاران وسفالگران، سوزن‌گران وجوال دوزان ، عطاران وشمع سازان ، شانه‌سازان ، سازندگان روغن کنجد وروغن‌دانه‌کتان، غربالگران ، دباغان ومشك سازان، نمدمالان، حصیربافان‌و کرکره‌سازان ،نجاران‌وچوب‌بران وبنایان. چهارم، بازرگانان‌وفروشندگان ودلالان وشاغلین به‌امور حمل ونقل‌است که ازده حرفه تشکیل میشوند: دلالان، صرافان، سمساران برده وکنیز وستور ودلالان خانه‌ها ، دارندگان کشتی‌ها و

مراکب ، فروشندگان دیگهای سفالین وکوزه فروشان ، حنا فروشان ، کاه فروشان ، چوب فروشان والواز فروشان ، فروشندگان بادبزن وگوگرد و جاروب - بخش پنجم شامل خدمات مذهبی وتربیتی وبهداشتی ومانندآنست که ۱۴ حرفه را دربرمیگیرد : بیطاران، پزشکان وچشم پزشکان و جراحان ، رگزنان وحجامان ، گرمابه‌داران وسلمانی‌ها ، مکتب‌داران ، منجمان ونامه نگاران ، خادمان مساجدومؤذنان وواعظان .

***

گفتیم‌که کتاب حاضر حاوی دستورات شرعی درباره‌رفتارهای حرفه‌ای بازاریان‌وکسبه وپیشه وران‌است و نویسنده که خود محتسبی سختگیر بوده انحرافهای رفتارهای واقعی مردم را ازقواعدومعیارها ودستورالعملهای شرعی وعرفی نشان داده‌است . باآنکه حسبت ازامور شرعی‌است وبگفته ابن اخوه «محتسب ازسوی امام یانایب وی‌برای نظارت دراحوال رعیت وبازبینی کارهاو مصالح آنان تعیین میشود .» وانجام وظایف مربوط به‌حسبت ناشی از امر به معروف ونهی ازمنکراست ولی بخاطرآنکه دراسلام تمایز میان دولت‌و مذهب وجود ندارد شدت عمل محتسبان همراه بانظارتهای مالی و اداری حکومتها موجب تسلط‌کامل طبقه حاکم بربازاریان وکسبه وپیشه‌وران شده‌است سراسر این‌کتاب حکایت میکند ازنظارت دقیق برجزئیات رفتارهای حرفه‌ای‌کسبه و پیشه‌وران واهمیت موضوع در این است‌که غالب وظایفی‌که بر طبق مفاد این کتاب برعهده محتسب‌گذارده شده درمغرب زمین باجود اصناف‌بوده است.

مطالب کتاب‌حاضر روشنگر سلطهٔ مطلق‌دستگاه حاکمه بر بازاریان در شهرهای اسلامی‌است. حسن‌آن دراین‌است‌که خواننده راباخود به بازارهای اسلامی درقرنهای هفتم وهشتم هجری میبرد وبه‌اونشان میدهد‌که اصناف شرقی تاچه‌حد مقهور دستگاههای‌غیرصنفی بوده‌اند.

درخاتمه باید زحمات مترجم دانشمندکتاب را ستایش‌کرد که هم‌کتاب پراهمیتی برای ترجمه انتخاب‌کرده‌اند وهم‌اینکه‌کار ترجمه را بادقت‌وامانت بانجام رسانده وکاری پسندیده عرضه‌کرده‌اند.

●●

غلامرضا سلیم
.گلرد در تاریخ/

زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه

نگارش محمدعلی اسلامی ندوشن ــ تهران ــ انجمن آثار ملی ــ ۱۳۴۸ ــ وزیری ــ ۴۴۳ ص

دربارهٔ فردوسی و اثر کم نظیر وی شاهنامه از قرن ششم هجری تاکنون بقلم مورخان و تذکره نویسان و شاعران و نویسندگان بیش وکم مطالبی درست و نادرست نوشته‌شده ولی بااینحال پیش‌از تحقیقات خاورشناسان و دانشمندان اروپائی و امریکائی بسیاری ازمسائل مذکور در شاهنامه صرفاً بلحاظ داستانی بودن و حماسی بودن‌آن مورد توجه عامه قرار می‌گرفته و دیگر ازجلوه‌های مختلف هنرنمائی شاعروخدمت بی‌نظیراو بزبان و ادب پارسی وملیت ایرانی انعکاسی درکتب ورسائل مشهود نبوده‌است. باآنکه بسیاری ازشاعران درقرون‌متمادی پس‌ازاین شاعرملی ازاوتبعیت‌کرده‌وکوشیده بودند روش‌اورا دنبال کنندبلحاظ آنکه اوضاع واحوال ومقتضیات و آمادگیهای لازم وجود نداشته اثرهیچکدام ازآنها بحکم‌الفضل‌للمتقدم نتوانسته است همطراز بـا شاهنامه قرارگیرد ، اما کوششهای شرقشناسان دراین پنجاه‌سال اخیر جلوه‌های بسیاری ازشاهنامه را برای دوستداران این‌اثر بزرگ روشن واهمیت آن‌را تاحدودی مشخص ساخته است، بحدی که می‌توان گفت شاهنامه‌شناسی خود فصل بزرگ و مشبعی‌ازادبیات فارسی را بوجودآورده و هماطورکه نویسندهٔ محترم پیشنهاد فرموده‌اند جای آن‌داردکه‌دردانشکدهٔ ادبیات‌تهران(شاید‌بهتر باشدکه دردانشکدهٔادبیات‌مشهد) کرسی خاصی بنام شاهنامه شناسی بوجود آورند ودانشجویان قسمتی از دورهٔ تحصیلی خودرا برای‌شناسائی و بحث وتحقیق وتتبع درخصوص این‌اثرارزنده بگذرانند، واهمیت‌آن‌را ازنظرهای مختلف‌بررسی‌کنند. نیزشایسته چنان‌است که بنگاه ترجمه و نشرکتاب و انجمن آثار ملی و بنیاد فرهنگ و یا دیگر مؤسسات ادبی و علمی‌کلیه آثار مهم خارجی خاورشناسان را درباب فردوسی بزبان فارسی برگردانند ، زیرا می‌دانیم دراین‌زمینه بعضی‌ازخاورشناسان در خصوص واژه‌ها ، اعلام جغرافیائی، اصول داستانسرائی، ریشه‌های داستانی و دیگر مسائل مندرج درشاهنامه بحثهای مفصل وممتعی داشته‌اند .

کتاب زندگی ومرگ پهلوانان در شاهنامه نیز ازآن‌گونه کتبی است‌که تجزیه و تحلیل بسیار لطیفی از بخشهائی ازشاهنامه بعمل‌آورده و در حقیقت باظرافت خاص و مهارت استادانه‌ای هدفهای انسانی شاعر و محیط وی و علل قدرناشناسی محمود غزنوی را روشن کرده وازدیدگاه خاصی‌افکار واقدامات‌و عملیات قهرمانان داستانهارا نگریسته و جلوه‌های مختلف‌کامیابیهاونا کامیهای پهلوانان را بنوعی بررسی کرده است‌که خوانندهٔ علاقه‌مند را باخود بـاعماق

روحیات قهرمانان می‌برد و بر نامرادیهای آنان متأسف می‌شود و از پیروزیهایشان دچار هیجان می‌گردد.

حدود یک چهارم از مطالب کتاب در حقیقت مقدمه‌ایست که فردوسی و محیط وی و هدف وارزش کار اورا می‌شناساند و خواننده را برای مطالعه اصل کتاب شائق وعلاقه‌مند می‌سازد. درضمن حقیقت افسانه‌ها و نقطهٔ نظر فلسفی و اعتقاد به سرنوشت وفکر بی‌اعتباری جهان را که منبعث ازمحیط زندگی و ملهم از شرائط و طرز تفکر در قرن پنجم هجری بوده‌است بصورت بسیار جالبی منعکس می‌سازد. درپایان این قسمت نظرفردوسی را درخصوص زن دراجتماع وصفات ومختصات وی توجیه می‌نماید.

درقسمت دوم از هفت تن از معروفترین قهرمانان خوب وبد نیکوکار و بدکارشاهنامه گفتگو می‌کند واثر وجودی واعمال و روحیات هریک را نقاشی می‌نماید.

دراین بحث هدف نویسنده آنست که نظرشاعررا هرچه روشن‌تروصافی‌تر توصیح دهد و مهارت و هنر اورا توصیف نماید. خصائل انسانی، شادیها، غمها، کامروائی‌ها، ناکامیهای پهلوانان را توجیه کند و نیز سرنوشت و بیهودگی‌های تدابیر انسانی را در مواردی‌مشخص‌سازد ومجموعه‌این نبردها و کشمکشهای جوامع بشری‌راکه ازآن به تنازع‌بقا تعبیرمی‌شود با ساده‌ترین و درعین‌حال لطیفترین وزیباترین عبارت‌فارسی که براستی می‌تواند سرمشقهای زیبائی‌برای‌نویسندگان ما قرارگیرد همچون‌پرده‌های زیبای نقاشی درمعرض دیدخوانندگان قرار دهد.

نظردیگرنویسنده آنست‌که برای جویندگان و علاقه‌مندان داستانهای شرقی‌ازمیان حدود ۴۰۰۰۰ شعر فردوسی‌خلاصه‌ای‌اززندگی این برگزیدگان وقهرمانان داستانها را آماده‌کرده وماجراها و بلاهائی که برسرآنها آمده و عکس‌العملهائی‌را که ازبرخورد باحوادث مختلف ازخود نشان‌داده‌اندبخصوص بردباریها، ازخودگذشتگیها، سخت دلیها، سخت‌کشیها وفداکاریها را بصورت بسیار دلکشی حلوه‌گر ساخته ودربسیاری‌ازموارد اشعارزیبا ومستحکم‌وحساب‌شده شاعرملی را شاهد قرارداده است ونمونه‌های منجسم‌ومنضبط را دلیل‌گفتار خودآورده.

فصل‌بندی و انتخاب موضوعات و عناوین باذوقی خاص و بسیار مطلوب انتخاب شده‌است. اما عیب‌بزرگی‌که درسراسر کتاب بچشم‌میخورد و نویسنده را درآن تقصیری نبوده غلطهای چاپی متعدد است و بدبختانه در بسیاری از صفحات و گاه‌بکرات بچشم‌می‌خورد غلطهائی‌که درپاره‌ای مواردمعنی را بکلی عوض می‌کند.

بجز غلطهای مطبعه‌ای نکاتی در این کتاب نظر راقم این سطور رسیده است که عبارتند از.

درصفحهٔ ۵۳ ازمردم طوس بعنوان فتنه‌جو نامبرده واز تاریخ بیهقی شاهدی آورده‌اند که مردم این‌شهر بصورت دسته‌جمعی بەشهر نیشابور حمله آورده‌و نتیجه گرفته‌اند که فردوسی باسلسله جنبانان اقلیت‌های ملی‌ومذهبی دوستی ورفت و آمد داشته و در نتیجه حماسهٔ ملی ایران از چنین شهری سربرآورده است و حال آنکه تنها آرامش و وارستگی‌و گوشه‌گیری از اقدامات سیاسی واختلافات محلی ومنظور نظرقراردادن یك‌هدف مقدس می‌تواند مردی را بمدت سی تا ـ سی‌وپنجسال برای بوجود آوردن یك‌اثر بزرك خانه‌نشین کندو آب وملك و همه علائق‌زندگی را نیرفدای‌هدف‌خود نماید.

درصفحهٔ ۷۰ـ درداستان معروف‌مشاعره‌چهارشاعر:

مصرع: چون روی توخورشید نباشد روشن، بجای مصرع: چون عارض تو ماه نباشد روشن ،آمده است . در نسخ اصلی شاهنامه ظاهراً صورت دوم ذکرشده بخصوص که‌عارض را بیشتر به ماه تشبیه کرده‌اند.

در صفحهٔ ۱۴۵ در موضوع قیام کاوه اشاره‌ای به انقلاب کبیرفرانسه شده است، بدین‌شرح:

پیرمرد کوژپشتی‌قدبرمی‌افرازد وبدستیاری‌مردم کوچه وبازار کارمیکند که‌چگونگی‌آن انقلاب کبیرفرانسه‌را بیادمی‌آورد... شاید بتوانیم این‌قیاس‌را قیاس مع‌الفارق بنامیم. نکتهٔ بسیارحساس وجالب‌اشرافیت واحترام به سبب را که جزء خصائص اصلی ایرانیان بوده‌است و در همین داستان منجلی‌شده‌بدان اضافه‌کنیم . زیراکاوه باوجودرهبری‌کردن انقلاب‌علیه ضحاك ادعائی نداشته وفریدون راکه ازدودمان جمشیدبوده به تخت نشانیده و در حقیقت روشنی را برتاریکی پیروزی بخشیده وبجای ضحاك خارجی و غاصب ، نژاد پاك‌ایرانی را بقدرت رسانیده ولی بساین نکته شایان توجه متأسفانه عنایت نشده است ، بخصوص که فردوسی خود بدین معنی تصریح کرده که: همه در هوای فریدون بدند که ازجورضحاك پرخون بدند.

درصفحهٔ ۱۶۳ کلمه‌ای آمده‌است که نمی‌توان آنرا غلط مطبعه‌ای دانست. آنجاکه مرقوم شده : حتی ازسیاوش و فرود و سهراب مظلوم‌تر و «شهید»تر است ... زیرا شهید صفت مشبهه است و علامت تفضیل‌تررا نمی‌توان برای آن آورد .

صفحهٔ ۱۹۷ عبارت اتهام بستن بنظر نمی‌رسد که ترکیب درستی باشد ، زیرا اتهام خود مصدرمتعدی است و بهتر است تهمت‌بستن، تهمت زدن ، متهم ساختن بیاوریم ، درحقیقت معنی بستن درخود اتهام‌است می‌گوئیم اتهام فلانی چنین‌است ، یعنی تهمتی‌که باو بسته‌اند...

صفحهٔ۲۰۹ غلط آشکاری آمده وآن‌چنانست‌که «..سرانجام چون ازدواج سیاوش و سودابه سرمی‌گیرد . وحال آنکه منظور ازدواج سیاوش و فرنگیس است .

در صفحهٔ ۲۰ نکته‌ای ذکـر شده که جای تأمل است و آن چنانست که نوشته‌اند :

«.. تلاشهای‌جنگی وسیاسی، براثراحیاء وشخصیت‌ایران بکاربرده‌شده وبه‌ثمررسیده‌بود، فساد وظلم دستگاه خلافت عـباسی بقدرکافی بروز کرده و همه امیدهارا ازاین‌سو فروپژمرانده‌بود...»

برای خواننده‌ای که ازسیر تاریخ‌ایران اطلاع وافی‌نداشته باشد ممکن است شبهه‌ای بوجود آورد که درقرن پنجم جنبشهای استقلال جوئی‌ایرانیان به نتیجه نرسیده‌بوده است ودستگاه خلافت عباسی‌حکومت مطلق داشته وحال‌آنکه خود غزنویان گرچه ایرانی‌نبوده‌اند ولی‌جانشین امرای‌ایرانی سامانی شده و سامانیان و صفاریان و طاهریان نخستین سلسله های مستقل ایرانی محسوب می‌شوند . بعلاوه درمرکز ایران درآن روزگار آل‌بویه وآل زیار و دیگر حکومتهای مستقل می‌زیسته‌اند . لذاشایسته‌بود که نوشته شودتلاشهای جنگی و سیاسی درسرتاسر ایران وحدت سیاسی ایجاد نکرده وگرنه استقلال مملکت درقرن سوم‌هجری شروع شده نهایت‌بعضی ازسلسله‌ها ایرانی‌الاصل‌نمی‌بوده‌اند ووحدت تا دوره سلجوقیان عملی‌نشده است .

در صفحهٔ ۲۵۰ درمورد بیان رؤسای خانواده‌ها شاید بیان این نکته در چنین کتابی بی‌فایده نبوده که به‌حکومت خاندانی وریاست قبیله‌ای واینکه در گذشته‌بسیار دور رژیم‌پدرشاهی ویاشیخی وجود داشته ومعمولاصاحبان مقامهای اجتماعی ونظامی رؤسای قبائل بوده‌اند، بدین ترتیب طرز تفکر اقوام‌وطوائف باستانی برای‌خواننده مشخص می گردید .

درصفحهٔ ۲۶۲ درباب رستم جهان پهلوان چنین نوشته‌اند:

«اگر ازعمر دراز باورنکردنی او وچند حادثه نظیر هفتخوان بگذریم، دیگر تقریباً هیچ‌پیش‌آمدی درزندگی‌اونمی‌بینیم که نتوانیم‌آن رابامنطق‌خاکی توجیه کنیم...

در صورتی که بتحقیق ومطابق بیان شاهنامه تقریباً همه اعمال ورفتار و اقدامات وحرکات وسکنات رستم خارق‌العاده وعجیب است وبایستی اساساً گفت فوق‌العاده بودن تولد او از داستان باصطلاح زائیدن‌وسیلهٔ عمل‌سزارین‌مادرش شروع می‌شود ویا شیر خوردن اواز دودایه واشتهای او درکودکی که باندازه پنجمرد است وکشتن‌پیل سپید درکودکی و انتخاب رخش، کندن درخت تناور، فرورفتن پاشنه پادرزمین بعلت زیادی زور وپرتاب کردن سنگ عظیم به شهر چین وتا هنگام مرگ ادامه می‌یابد ودرحقیقت باید گفت رویه شعر و داستان‌پردازی گذشته احسن‌راا کذب می‌شمرده‌است.

درصفحهٔ ۳۹۱ که ازبهرام چوبینه یادمی‌شود فقط اشاره کوچکی‌شده‌است که وی تنها پهلوان تاریخی شاهنامه‌است . اماتذکر داده نشده است که قسمت تاریخ ساسانیان در شاهنامه باتواریخ مستند مشابهت بسیاری دارد وبهرام چوبینه گرچه جنبهٔ افسانه‌ای بخود گرفته ولی در هرحال یک شخصیت بارز تاریخی است وبهیچوجه بادیگرپهلوانان قابل‌مقایسه نیست. بخصوص جای‌آن بود که ناکامیهای او را دررسیدن بسلطنت وشکست ازخسرو پرویز بعلل‌روانی واجتماعی و نژادی وتوجه عموم طبقات ایرانی بخاندان وتبار از جلوه‌های مختلف مورد بحث بیشتری قرارمی‌گرفت ونیز تفاوتهای روایات مورخین شرقی وغربی در این زمینه مشخص می‌گردید بخصوص که نظر مقایسه نیز همواره مورد عنایت مؤلف محترم بوده‌است .

اما درباب وجه تسمیه این‌بهرام اشارتی‌نکرده‌اند که شوبین و یاچوبین بوده . چوبین‌بلحاظ باریکی‌وسیه‌چردگی وقدرت‌ودرعین‌حال لاغری وخشکی وشوبین بمناسبت اینکه‌پهلوانی راکه شمشیربرفرق نواخته‌که تاسینه دریده‌است و گفته‌اندشو، بین که‌چه کرده‌است وچه‌بسیارافسانهاکه برای‌اوساخته وپرداخته وشاید قسمتی ازآنها حاکی ازتوجهی است که مردم به پهلوانان شجاع وناکام داشته و دارند .

آخرین نکته‌ای که تذکرآن را در اینجا مناسب می‌داند آنکه :

درکتاب بعضی ازداستانها باافسانه‌های همانند خود در ادبیات اروپائی وبخصوص یونانی مقایسه شده واین مقایسه گرچه مفید ومطلوب ولی کاملا وافی بمقصود نیست . زیرا اولا درسراسر کتاب‌روش واحدی برای‌این مقایسه‌اتخاذ نگردیده، چنانکه جای این مقایسه‌ها باختصار تمام ولی در متن‌آمده و گاهی هم درحاشیه وپاورقی بدانهااشاره شده است (مانند صفحهٔ ۲۸۵).

ثانیاً برای کسانی که از ادبیات اروپائی اطلاع ندارند اشاره‌ای باین مطالب ثمره‌ای نمی‌تواند در برداشته باشد.

ثالثاً چه خوب بود که‌در این مقایسه لااقل به‌اصل وریشه این‌داستانهاو کیفیت نقل وتحولات آنها در بین اقوام آریائی وجهات اشتراك وافتراق وعلل اختلافات اشارتی می‌شد ، درآن صورت جنبه ادبیات مقایسه‌ای کتاب بیرکه نویسنده‌محترم باآن آشنائی کامل‌دارند بسیار مفیدتر وممتع ترمی گردید.

در هرحال موفقیت هرچه بیشتر نویسنده را درتألیفات وتحقیقات بسیار مفید وارزنده‌ای نظیر این‌کتاب خواهان وآرزومندم.

●●

تشکیل دولت ملی درایران

حکومت آق‌قویلو وظهور دولت صفوی تألیف والتر هینتس ، ترجمه کیکاوس جهانداری ۲۲۵صفحه+سی ده‌صفحه مقدمه ، نشریه کمیسیون معارف۱۳۴۶ [تاریخ انتشار۱۳۴۸]

یادمعلم تاریخ ما به‌خیر باد که هرچند کلمهٔ «تاریخ» را مأخوذ از «تاریك» می‌دانست‌نمی‌توانست یا نمی‌خواست که تمام مشکلات و مبهمات تاریخ را با ساختن «نظریه» و پرداختن «فرضیه» حل کند. دائم از اسناد محکم ومدارك متقن و روایات ضعیف واقوال سخیف دم‌می‌زد و از توجیه و تعبیروتفسیر تاریخ مطابق میل این وهوس آن ابا داشت

منوچهر امیر

دراینکه تاریخ عموماً وتاریخ مشرق زمین و ایران خصوصاً تاریك است شکی‌نیست منتهی بسیاری ازاین‌تیرگیهارا بابکاربستن روش علمی و تحقیق و تتبع دامنه‌دار درمآخذ ومنابع‌مربوط به‌عردوران ودودمان می‌توان‌زدود واین همان کاری است که استاد والترهینتس شرق‌شناس نامدار معاصربا نوشتن کتاب «تشکیل دولت ملی درایران ، حکومت آق‌قوینلوو ظهوردولت صفوی» به‌انجام رسانده‌است.

هینتس‌پس‌از اشاره به اهمیت ظهور سلسله صفوی در ایران می‌گویدکه بقول ادوارد براون «هنوز تاریخ‌قابل استفاده‌ای برای دورهٔ‌حکومت صفویان تحریرنشده زیراکثرت مواد ، عدم دسترسی به‌بسیاری ازمراجع معتبر وتعدد زبانهائی‌که مملوك وکتب بدانها نوشته‌شده مانع‌آن بوده‌است که تحقیق‌دقیق و جامعی‌در این‌زمینه صورت گیرد... هدف تحقیق حاضر آنست‌که این نقیصه رامرتفع سازد» . سپس به اهمیت سالهای ۸۵۲ تا ۹۰۰ هجری‌که مصادف با

«تاریخ حکومت دینی اردبیل» یعنی در واقع دوران بسط نفوذ سیاسی اجداد شاه اسماعیل است اشاره می کند و می نویسد : «ما تحقیق خود را وقف همین فاصله زمانی که شامل دومین نیمهٔ قرن پانردهم (قرن نهم هجری) می‌شود کردیم زیرا بدون آشنائی با راه‌های پرپیچ و خمی که شیخ جنید و شیخ حیدر و سلطان‌علی پیموده‌اند نمی‌توان به حقیقت ایجاد دولت متحد ملی ایران و بخصوص به کنه اقدامات شاه اسماعیل پایه‌گذار آن دولت پی برد. به‌خصوص روشن کردن روابط دو شیخی که قبلا از آنها یاد کردیم یعنی جنید و حیدر با اوزون حسن رهبر طایفهٔ ترکمن آق‌قوینلو که بعدها پادشاه مغرب ایران و بین‌النهرین شد از این لحاظ قابل دقت و مفید است» . (صفحهٔ هشت). از قضا دوره آق‌قوینلو از ادواری است که نه‌فقط تا زمان تألیف کتاب هینتس بلکه تا امروز نیز نسبةً تاریک مانده است: «حتی متخصصین و مطلعین نیز تا زمان ما تنها نامی از اوزون حسن شنیده بودند و بس. فقط هامر پورگشتال و ادوارد براون در حدود آثار عمومی خود به ذکر کلیاتی از سرگذشت اوزون حسن پرداخته‌اند» (همان صفحه) پس از این مقدمه هینتس به اهمیت تحقیقات شرق‌شناس بزرگ روسی مینورسکی درباره آق‌قوینلو اشاره می‌کند و می‌گوید: «مینورسکی توفیق یافت که در این آثار تمام اتفاقات مهمی را که در ایران در دورهٔ سلطه ترکمنها در قرن نهم هجری رخ داده بود روشن کند. با تحقیقات مینورسکی زمینه برای تهیهٔ تاریخ تمدن و فرهنگ این عصر فراهم آمد. در کتاب حاضر کمتر به شرح کامل وقایع سیاسی توجه شده است و بیشتر کوشش مصروف دریافت و گزارش نکاتی بوده است که از نظر تاریخ تمدن و فرهنگ واجد اهمیتی است . بنابراین تمام جزئیاتی که ممکن بود تنها به کار شرق‌شناسان بیاید ـ و بیشتر متمم و مکمل مطالعات مینورسکی محسوب می‌شود در تعلیقات آمده است» (ص)

پس در کتاب هینتس اولا از آق‌قوینلو تا آنجا بحث شده است که مطلب به تشکیل سلسله صفویه مربوط باشد . ثانیاً این کتاب تاریخ کامل سیاسی دورهٔ آق‌قوینلو نیست، تاریخ تمدن و فرهنگ آن دوره است. چه بهتر اما باید امیدوار بود که تحقیقات مینورسکی نیز هرچه زودتر به فارسی ترجمه شود. این تحقیقات همان است که نخستین بار در زبان فارسی در کتاب «از سعدی تا جامی» یا ترجمهٔ جلد سوم تاریخ ادبی تألیف ادوارد براون به قلم دانشمند بزرگوار جناب علی اصغر حکمت از آنها یاد شده است.

می‌تعداد مآخذ و منابعی را که هینتس در کتاب شناسی پایان کتاب خود آورده‌است برشمردم ودیدم که این محقق نامور جمعاً به ۱۳۲ جلد کتاب مراجعه کرده‌است که از این تعداد ۱۹ جلد فارسی و ۱۳ جلد ترکی و ۶ جلد عربی و ۹۴ جلد اروپائی است . از این جا می‌توان دانست که مؤلف در روشن کردن یکی از فصول مهم تاریخ ایران چه مایه رنج برده وچه خدمت مهمی انجام داده است . پس آقای جهانداری مترجم کتاب حق دارد بنویسد: «بدیهی است که از سال چاپ این اثر (۱۹۳۱ مسیحی) تا به حال اسناد و مدارك بیشتری به دست افتاده است اما بهر تقدیر تا کنون کتاب دیگری در بارهٔ تاریخ این دویست وپنجاه سال که تا این حد جامع ومانع باشد تألیف نشده‌است» (ص دوازده).

در این جا بی‌مناسبت نیست گفته شود که یکی از منابع مهمی که مؤلف به آن دسترسی نداشته و درسالیان اخیر در ترکیه به زیور طبع درآمده است تاریخ فارسی موسوم به «کتاب دیاربکریه در تاریخ حسن بیگ آق‌قوینلو و اسلاف او» است که به‌اهتمام دوتن ازدانشمندان ترك، نجاتی لوغال و فاروق سومر در آنکارا در ۱۹۶۲ چاپ شده‌است. دراهمیت این کتاب همین بس که هینتس می‌نویسد : «یافت نشدن این مأخذ یکی ازموجبات مهم آن‌است که اوزون حسن تاکنون مورد توجه محققان قرار نگرفته‌است» (ص ۱۴۱) پس خدارا شکر که این مأخذ یافته و به چاپ رسانده شد.

دیگر ازمنابع مهمی که هینتس از آن بهرهٔ فراوان برده است «سفرنامهٔ ونیزیها در ایران» است که نویسندهٔ این سطور ترجمه کرده و زیر چاپ است وچون درآنجا ازاهمیت این کتاب به تفصیل یادشده است دراین‌جا چیزی نمی‌گویم .

حال بپردازیم به بحث درباره پاره‌ای ازمطالب متن کتاب تشکیل دولت ملی درایران:

مؤلف آنجا که ازتبار صفویه سخن می‌گوید چنین می‌نویسد : «درایران کنونی این عقیده طرفدار داردکه نه‌تنها درصحت علوی بودن موسس حکومت ملی صفویه تردید باید کرد بلکه ازاین پا ‌فراترمی‌نهند و می‌گویند که خود افراد خاندان صفوی نیز بصحت اصل ونسب خود باور نداشته‌اند واین دیگر مطلبی است که بدون تردید در آن غلو روا می‌دارند» (ص۲) . در جواب این مطلب باید گفت که اکنون تحقیقات مرحوم کسروی جای تردید باقی نمی‌گذارده

که موضوع سیادت صفویه هرعلت وحکمت‌وسیاستی که در سیادت حال داشته است مطلبی است مجعول و نسبت دادن صفت «غلو» به‌امر مجهول و مردود مصداق وموردی ندارد

درمورد اطلاق عنوان «دولت‌ملی» به‌صفویه به‌مفهوم امروز توضیحی می‌توان نوشت‌و نمی‌توان‌شک کرد که صفویان توانستند اکثریت قوم ایرانی آن‌زمان‌را در برابر خطر توسعه طلبی امپراطوری عثمانی متحدکنند . بخصوص پس‌از قرنها ناامنی وفتنه وآشوب‌آرامش و ثباتی درایران پدید آورند وگردنکشان کرد و ترک تاتار وایلات وعشایر سرکش وستمکار رابرجای خود نشانند به‌هر تقدیر قائل‌شدن‌صفت«ملی» برای هردولتی که درمشرق‌زمین از عثمانی‌گرفته تا چین چهار پنج قرن پیش روی کار آمده باشد ، خالی از مفهوم تاریخی است . به قول استاد مینوی «حنبش های آن اعصار و قرون را عنوان حنبش ملی دادن به‌گمان من سهل انگاری در اصطلاح و مرتکب شدن غلط تاریخی است . به‌تنها تا عهد فردوسی ، حتی تا نزدیك به‌عصرما ، مفهوم ملیت به این معنی که ما امروز از آن می‌فهمیم (ناسیونالیسم) وجود نداشت . تعصب عرقی و نژادی وشعوبی وقبایلی بود. وانگهی سرکرده‌ای جماعتی را گردخود جمع می‌کرد که ازبرای ریاست وفرمانروائی او بادیگران‌جنگ وپیکار کنند، لزومی نداشت که کلیه سپاهیان او از قوم ونژاد خود او و از امت واحدی باشند . جنگجویان برای پول و مال بیشتر پیکار می‌کردند تا ازبرای تعصب قومی» (فردوسی‌وشعراو،ص۳۲–۳۳). این نظر درمورد صفویه‌نیز مصداق دارد منتهی پیروان‌ایشان فقط برای پول‌ومال یا به‌حکم تعصب قومی درزیرلوای بزرگان آن دودمان (اعم‌ازشیخ وشاه) نمی‌جنگیدند. غیرت‌دینی‌هم داشتند واین همان مذهب تشیع است‌که امروزمذهب اکثریت مردم ایران‌است ونیاکان‌شاه‌اسماعیل وبخصوص خود او درترویج آن سعی بلیغ‌نمودند و درهرجاکه زمینه‌برای‌قبول آن مستعد نبود دست به‌شمشیر بردند واهل سنت وجماعت را از دم تیغ‌بی‌دریغ گذراندند

اجداد شاه اسماعیل خاصه جنید وحیدر درعین آنکه خرقه می‌پوشیدند ودرکنج خانقاه می‌نشستند سودای‌سلطنت درسرمی‌پختند و برای‌ایشان که‌خودرا شیخ و مرشد کامل می‌خواندند هیچ‌راهی برای‌نیل به مقصود به ازاین نبود که آتش‌تعصب—آنهم نه‌همان تعصب‌مسلکی بلکه‌تعصب مذهبی—را در درون مریدان

دامن‌زنند وصوفیان صفا ومردان راه‌خدا را که در طریقت ایشان‌کافری است رنجیدن مبدل به‌سپاهیان شمشیرزن‌ومبارزان لشکرشکن سازند . جناب‌عارف ربانی و صوفی صمدانی سلطان جنیدکه لامد خود را تالی بلکه برتر از جنید معروف می‌دانسته‌است‌پس ازشکست دادن پادشاه طرابوزان فرمان می‌دهد که عدهٔ فراوانی از آسیران را به قتل‌رسانند وبرای چشم زهر گرفتن‌از ساخلو مأمور دفاع شهر حکم می‌کندکه رانندهٔ ارابهٔسلطنتی و فرمانده اصطبل شاهی را جلو دیوارهای طراپوران به‌دار بیاویزند (ص۲۷) درجای دیگر هنگامی که سکنهٔ محمودآباد واقع دردشت‌معان دربرابر غارتگریهای قزلباشها مقاومت می‌کنند سلطان حیدردرآنجا «جوی‌خون» روان می‌سازد(ص۱۰۲) وقتی‌که‌ما تعلیمات صوفیه‌راکه یکی ازارکان مهم میراث فرنگی و ادب فارسی است بـا اعمال و اقدامات به اصطلاح صوفیه می سنجیم از اینهمه تناقض غرق حیرت می‌شویم وحال‌آنکه این‌تناقض دراقوال وافعال‌صفویه منحصر به‌ایران نیست، درطول تاریخ ودر هرزمان و مکان عده‌ای برای دست یافتن به‌قدرت ، دین و آئین و مسلك ومرام را بهانه‌کرده‌اند .

از مطلب دورنشوم، به‌اتفاق همهٔ مورخان نیروی نظامی‌شاه اسماعیل‌بین قشون قزلباش‌ازهفت قبیله تشکیل می‌شدکه همه ترك‌بودند وشاه اسماعیل‌خود به‌ترکی شعر می گفت وخطائی تخلص‌می‌کرد وزبان رسمی دربار او و دیگـر پادشاهان صفوی ترکی بود . به قول آقای دکتر مجیر شیبانی مؤلف کتاب «تشکیل‌شاهنشاهی‌صفویه» که‌اطلاعات ومنقولاتی‌ازمنابع‌معتبر درکتاب‌خودگرد آورده است « درحقیقت قبایل ترك برای شاه‌ایران ابزار وآلات کار بودند، چنانکه مذهب شیعه‌برای شاه‌اسماعیل‌وسیله‌اجرای مقاصد سیاسی‌برای‌برقراری وحدت سیاسی بود» (تشکیل شاهنشاهی صفویه ، انتشارات دانشگاه طهران ص۲۴۶) اما برخلاف نظر آقای دکتر این وحدت سیاسی نیز در ایران آن زمان مصداق‌کامل حاصل نکرد زیرا همچنانکه در همان جا متذکر شده‌اند نخستین نتیجهٔ روی‌کارآمدن صفویه وسلب‌آزادی دینی ازآن عده از ایرانیانی که‌می‌خواستند دست‌ازآئین تسنن بردارند جداشدن ماوراءالنهر ازایران‌بود که‌درروزگار قدیم ازمراکز مهم فرهنگی ومهد زبان‌دری بشمار می‌رفت و جداشدنش ازایران دوباره‌آن را درزیر یوغ تاتاران‌ازبك درآورد ودرنتیجه

روسها توانستند در اواسط دورهٔ قاجاریه به آسانی آن سر زمین را ضمیمهٔ امپراتوری خود کنند . البته مخفی نماناد که عثمانی نیز تا قبل از ظهور دولت صفوی مستعمرهٔ فرهنگی ایران به شمار می رفت وچنانکه می‌دانیم شعر وادب فارسی در آن‌سامان رواج فراوان داشت وپس از روی کار آمدن صفویه ترکهای عثمانی از فرهنگ ایران گسستند و به فرهنگ عرب وسپس به فرهنگ غرب پیوستند . اما بحث دربارهٔ تأثیر منفی سیاست مذهبی صفویه در علوم وادبیات ایران مطلبی است که این‌جا محال گفتگو دربارهٔ آن نیست .

باری بادلایلی که آوردم نمی‌توان گفت که غرض وهدف شیخ صفی الدین - اردبیلی واعقابش به‌خصوص شاه‌اسماعیل وفرزندانش تشکیل « دولت ملی » یا واستقرار وحدت سیاسی، به معنی‌ومفهوم امروزی این اصطلاحات ولغات بود . پیداست که این‌نکته هرگز وبهیچ‌وجه از اهمیت وتأثیر دودمان صفوی در تاریخ ایران نمی‌کاهد

***

برویم برسر اوزون حسن که هینتس اورا درکتاب خودبه خوبی‌شناسانده است . اوزون‌حسن یاحسن‌بیگ که در نزد اروپائیان به‌آسام بی یا آسام بیك معروف شده است بااینکه ازنژاد غیر ایرانی وترکمن بوده‌است از چهره‌های درخشان تاریخ ایران به شمار می‌رود : « مورخین شرقی اوزون حسن را فرمانروائی هوشمند، دانا، مصمم، دلیر وفوق‌العاده عادل‌می‌دانندکه حیله گر است وآداب‌دان و از دوستان وهوا خواهان علم‌ومردان راه دین . وقتی که ما پس‌از قرنها نگاهی جامع به‌زندگانی وکارهای وی بیفکنیم وتأثیری راکه از این شخصیت درذهن ما ایجاد شده باسخنان بازرگان ونیزی که در ابتدای قرن شانزدهم به قلمرو وتحت تصرف آق‌قویونلو مسافرت کرد تلفیق کنیم می‌بینیم که مورخین‌شرقی در قضاوت خود محق‌بوده‌اند ».(تشکیل دولت‌ملی ص۸۵) دراینکه اوزون حسن‌چنان بوده‌است که هینتس‌می‌گوید نبایدشك کرد اما مخفی نماناد که علت شهرت ومحبوبیت او درنظر اروپائیان زمان او بیشتر به جهت تنفر ووحشتی‌بود که ایشان‌به خصوص ایتالیائیان (ونیزی‌ها) از عثمانی داشتند وبه همین سبب بسیار کوشیدندکه تااین امیر ترکمان رابا خود بر ضد سلطان عثمانی متحدکنند . ازاین رو «اوسون کاسانو» یا آسام بیگ در اروپا در حدود

سال ۱۴۷۰ دارای شخصیتی رومانتیک شده بود ودرباره‌اش داستانهای عجیب و غریبی نقل‌می‌کردند . در یکی‌از منابع به‌زبان‌لاتین نه‌تنها‌چنین مذکور است که اوزون حسن دوست مهربان مسیحیت است بلکه به‌روی شانه راست خود علامت صلیبی هم‌دارد! اما درعوض این نیز مایهٔ تعجب بسیار است که پنج بار غارت شدن گرجستان مسیحی بدست اوزون‌حسن در اروپا بهیچ‌وجه موجب سوء شهرتی برای او نگردید وحتی تزلزل و تردیدی هم در بنیان این اعتقاد ایجاد نکرد که اوطرفدار ودوستدار مسیحیان است .»(ص۱۵۸).

گفتنی دربارهٔ اوزون‌حسن بسیار است که از بیم اطناب مـی گذارم و می‌گذرم واکنون باید چندکلمه از ترجمهٔ کتاب سخن گویم .

ترجمهٔ تشکیل دولت‌ملی درایران‌یکی دیگر ازنشریات کمیسیون‌معارف است که درحدودنیم‌قرن ازتاریخ تشکیل آن‌می‌گذرد و قطعاً درتاریخ مطبوعات وانتشارات کشور ما مقامی والا دارد . آقای کیکاوس جهانداری تشکیل دولت ملی را بادقت و امانتی‌که خاص اوست ازآلمانی به فارسی ترجمه‌کرده‌است و در این‌کتاب اونیز مانند دیگر آثارش نثری‌فصیح ودلنشین دارد . ازمزایای ترجمهٔ او اینست‌که تمام سنوات راکه درکتاب به‌سال مسیحی ذکرشده به‌سال قمری تبدیل‌کرده است و در مواردی‌که مؤلف تاریخ دقیقی به دست داده است مترجم نیز کوشیده‌که معادل قمری‌آن نیز دقیق باشد . زیرا چنانکه می‌دانیم سال مسیحی ممکنست مصادف با دوسنهٔ متوالی قمری هجری بـاشد مثلا سال ۱۲۷۹ هم مطابق با۶۷۷ است هم با۶۷۸ . حال اگرمقصود فرصاً سال ۶۷۷ باشد این مشکل را تنها مراجعه به‌جدول تطبیقی سنوات میلادی وهجری حـل نمی‌کند . باید به تواریخ معتبر مراجعه کرد . واین همان‌کاریست‌که مترجم باکامیابی انجام داده‌است . ازمزایای دیگر کتاب نقشه‌های متعددی است کـه وضع قدرتهای سیاسی را در قرن نهم هجری در شرق نزدیك به خوبی نشان می‌دهد .

پیداست‌که در ترجمهٔ هرکتاب مهمی مانندکتاب مورد بحث علـی رغم مترجم اشتباهات مختصر قلمی یاچاپی ممکن است روی دهد وچون‌تذکار این موارد خالی ازفایده نیست در این‌جا اشاره‌ای به‌آنها می‌شود تا در ضمن این مقاله فقط رنگ «تقریظ» ازکار مترجم به خود نگیرد وآثار «انتقاد» نیز بر- وجناتش هویداشود :

ص۱۹ : «پس از بیست سال درعوض این‌پراکندگی و هرج‌ومرج‌دولتی

فقط از سه‌دولت بزرگ نشان می‌بینیم» . به‌جای هرج‌ومرج دولتی بهتر است هرج ومرج در دستگاه دولت یاهرج و مرج دراداره امور مملکت بنویسیم.

ص ۲۰ : «قابل قبول‌ترین رد پائی که بدست آورده‌ایم» . این تعبیر فرنگی است که در سالیان‌اخیر رواج یافته‌است، مانند «کوشش هرچه بیشتر دانشجویان»، بهتر است بنویسیم : رد پائی که به‌دست‌آورده‌ایم وبیش ازهمه قابل قبول است

ص ۲۲ : مطالب مترجم باید بین دوقلاب [ ] نوشته شود نه هلالین ( )که خاص مؤلف است (مقصود در ترجمه کتابها و نوشته‌هاست) . مترجم محترم این نکته‌را رعایت نفرموده ومثلا نوشته‌است ۱۴۰۶(=۱/ ۸۶۰ ه.ق) علائم نقطه‌گذاری بین‌المللی‌را حتماً باید رعایت کرد .

ص۳۷ . «فرمان داد تابه مسافت سه‌روز سفر بـه استقبال وپیشواز او بروند» . کلمات سفر وپیشواز مکرر وزائد می‌نماید .

ص۳۹: «وزیر دستان حبون وبردل» حبون‌غلط وحبان درست‌است. تازه بعضی معتقداندکه بزدل غلط وبددل صحیح می‌باشد !

ص۴۲ : «راهبان فراسیسکانی»، فراسیسکان در زبانهای اروپائی یعنی منسوب به فرانسیس (مراد فرانسوا داسیز یافرانسیس از مردم آسیز راهب و رئیس یکی از فرقه‌های معروف مسیحی است) پس درفارسی باید گفت راهبان فرانسیس .

ص ۵۰ : به جای سیلان، ساوالان بکار رفته است که لفظی است ترکی.

ص ۶۶ : به جای قلمق‌ها از طوایف ترك کلموكها نوشته‌اند.

ص۷۳ : به جای «حوزافات بارباررو» مؤلف سفرنامهٔ معروف حیوزفت نوشته‌اند

ص ۷۳ : بجای انجوللو مؤلف سفرنامهٔ معروف نوشته‌اند انجیوللو .

ص ۷۸ : «نزدیك ملحیه رسیدند»، ملحیه درفهرست اعلام ملیحه‌آمده ولی نه ملحیه‌است ونه ملیحه ، ملطیه‌است وظاهراً غلط چاپی است.

ص۸۱ : سفرنامهٔ اروج‌بیك بیات که‌درحاشیه ذکرشده همان کتاب«دون ژوان ایرانی» تألیف اروج‌بیك‌بیات است که سالهاقبل‌آقای مسعود رجب‌نیاآن را به فارسی ترجمه کرده‌است .

ص ۸۷: «در بیت حیدر حالادیگر به‌دست عموی بزرگ سختگیرش جعفر افتاد» . اصطلاح حالادیگر فصیح نیست . به‌کاربردن «اکنون» چه‌عیبی دارد.

کتاب مورد بحث از اغلاط چاپی نیز خالی نیست : گذاران به جای گذاردن (صفحهٔ ۹۴ سطر ۵) متحملا به‌جای محتملا (ص ۱۰۰ سطر آخر)، تکه به‌جای تکیه (۷/۱۵۷) ، زندانی کرده به‌جای زندانی کرد (۳/۱۶۸) حمرهٔ به‌جای حمزه (۹/۱۶۸)

کامیابی مترجم دانشمند را در ترجمه آثار دیگری «ازاین دست» آرزومندم.

●●

برگزیدهٔ شعرهای آینده
اسماعیل شاهرودی با مقدمه نیما یوشیج ـ تهران ـ ۱۳۴۸ .

عبا
دی

شاهرودی شاعری است اجتماعی. نخستین مجموعهٔ شعرش به‌نام «آخرین نبرد» در ۱۳۳۰ در تهران بچاپ رسید پس از آن، این شاعر چند سال خاموش بود ، تا اینکه دوباره به کار شعر پرداخت و «آینده» دومین کتابش را در ۱۳۴۷ انتشار داد . این مجموعه سومین دفتر شعر او و برگزیده‌ای از اشعار پیشین و تازهٔ اوست .

شعرهای نخستین «شاهرودی» درك تند احتماعی او را نشان میدهد دراین اشعار سراینده می‌کوشد که آرزوی خود را در ایجاد تحولات اجتماعی در امید به آینده متمرکز کند . رود زندگانی وجنبش های اجتماعی در حرکت است و شاعر نیز با این رود پیش میرود تخلص او ، «آینده» نیز حکایتگر این معنی است . در این اشعار کمتر موقعیت موجود نشان داده میشود . شاعر آرمان طلب آن اندازه شیفته‌ی آینده فرارسنده است که‌مجال پرداختن به وضع موجودراندارد مسائلی که در این اشعار مطرح میشود غالباً جنبه کلی دارد ، روز می‌آید ، تیرگی از بین میرود ، خورشید تحولات اجتماعی زندگانی را روشن می‌کند و ... در قطعه «دریا» سراینده دریا را مخاطب قرار داده و آرزوی خود را به فرارسیدن آینده‌ای پرثمر با او در میان می‌گذارد . البته دریا در نظر او شور و شوق‌مردم است ، که با موجهای سرکش خویش به پیش میتازد ، و برای واقعیت یافتن آرزو های خویش می‌کوشد :

آن روشنی که باتو بود فردا
اینك به‌ژرفنای تو پنهان است
فردای تو ز دور نمایان است
دریا ! به‌پیش‌چشم‌من، ای‌دریا! ص ۵۴

ویژگی این اشعار گذشته از بیان مسائل کلی درباره جامعه و آینده ، گرایش به شیوه بیان و اسلوب «نیما» است در غالب اشعار «شاهرودی» اثر مستقیم ترکیبها ، واژهها و جملهسازی «نیما» هویدا است .

زبان او در این قطعه ها همان زبان «نیما» است ، بطوریکه بسیاری از قطعههای او چه در قالب آزاد [نیمائی] وچه در قالب چهارپاره [دوبیتی پیوسته] تاثیر مستقیم «نیما» را نشان میدهند .

در سالهای اخیر البته «شاهرودی» کم کم از زیر نفوذ «نیما» آزاد شده و قطعههائی سروده [مناجات - ای انتظار هرچه ـ باغستان سبز] که شیوه و اسلوب خود اوست ، اما در مجموعهی «آخرین نبرد» و قطعه های نخستین دفتر شعر «آینده» اثر نیما بهروشنی دیده میشود بطوریکه گاه خود تعبیر و ترکیب «نیما» در شعرش ظاهر میشود :

دست بردار زپیشانی خویش

سراسر کشتگاهم خشك مانده بود آنجا

لیکن ارگریهی راه توکه دور است ودراز

درشعر های نخستین «شاهرودی» درقطعههائی که در قالب چهارپاره سروده شده اثر ضعیفی از «توللی» نیز دیده میشود ، و البته این موارد اندك است ، و معلوم است که این سراینده با ادراك ویژهی اجتماعی که داراست ، با «نیما» همدلی بیشتری دارد تا با «توللی» .

عیب دیگر شعرهای نخستین «شاهرودی» این است که یکدست و یکپارچه نیست . شاعر هم به تحولات اجتماعی و آینده نظر دارد ، هم به مسائل فردی . گوئی دل وجانش بین دو قطب «فردی» و «اجتماعی» بخش شده است . یکجا از زنجیریان و زنجیرداران سخن میرود ، و جائی از مستی و بیخبری ، یك جا سخن از عشق به جامعه و مردم است و جای دیگر سخن از یاری که صبحگاه از کنارش گریخته .

قطعه های فردی و خصوصی «شاهرودی» چون ادراك واقعی او را نشان نمیدهند ، بسی دور از مسائل شعر امروز است . این قطعهها سادهاند و تصویرها و تشبیهات تازهای در آنها دیده نمیشود :

« من خرابم توهشدار من باش
که نیارم بجا ماندن آرام
کوششی تا نیفتم من از پای
دقتی تا نریزد می از جام »

ص ۴۴

***

البته هم درمجموعهٔ نخستین ، قطعه هائی هست که نشان میدهد ادراک شاعر ادراک کهنه و قدیمی نیست ، و وی با آگاهی سوی شعرنو آمده است . در این قطعه ها هم محتوی تازه است هم قالب هم طرز بیان تازه است و هم تصویرها و تشبیه ها . بهترین شعر این دوران قطعهٔ «دقت» است . «نیما» در حالیکه این قطعه را قطعهٔ موفقی میداند ، به بینش مستقیم شاعر اشاره کرده و می‌نویسد :

«... از حیث ساختن وزن قطعهٔ «دقت» و غیر آن ناراحتی شما را ازیک جور و یکدنده رفتن میرساند .» منظور نیما دورشدن «شاهرودی» از تساوی طول مصاریع است . «نیما» می‌گوید (و آن روزهنوز مسئله وزن و قالب نیمائی اینطور مشخص و روشن نشده بود) که شاهرودی سوی وزن شعر نو و تنوع پرظرفیت آن آمده است . و این داوری درست است ، زیرا سراینده در این قطعه برای بیان ادراکات اجتماعی خود نمیتوانسته است چهارپاره بسازد ، و تساوی طولی مصاریع را حفظ کند . این قطعه کاملا در هوای شعر امروز است و هنوز نیز تازگی خود را نگاهداشته است :

«غنچه‌ای هست که شاید هرگز
نشکفد
هست سربازی می‌جنگد
با که ؟
نشناسد ..

شمع افروخته‌ای هست که خاموش شده ــ مرده ..
چشمه‌ای هست که خشکیده
بوسهٔ خشکیده ،
به لبهای زنی
بوسه‌ای هست که خشکیده است ...» ص ۴۰-۴۱

***

گفتیم درک شاعر درکی است اجتماعی . منظور از این جمله این نیست که شاعر باید به بیان مسائلی کلی در بارهٔ جامعه بپردازد ، و از آینده‌ای چنین و چنان که فراخواهد رسید ، سخن سازکند . شعر اجتماعی باید نظام اجتماعی و تغییرات وتحولات آنرا درهر دوره تاریخی بازیافتی شاعرانه بیان کند . البته لازمهٔ این کار بهره بردن از فلسفه‌های مترقی اجتماعی است ، یعنی شاعر باید تصورات و آرمانهای اجتماعی را بداند و بکوشد درضمن نشان دادن وضع موجود ، راهی بسوی آینده کمال یابنده بگشاید ، بطوریکه شعرش نه‌تنها هماهنگ با این آرمانها باشد ، بلکه در واقعیت یافتن آنها نیز مؤثر باشد . شاهرودی این درک اجتماعی را داراست ، و می‌کوشد شعرش را از پیرایه‌های لفظی و آرایش‌گریهای اشرافانه

تهی سازد این‌گونه شعرهای او رنگ اجتماعی و حماسی بخود می‌گیرد، وشاعر راه خود را مشخص می‌کند :

« وهرچه هستم
از رده‌ی‌خون متلاطم غلامان
شلاق اربابان
به‌گرده‌ی چشمانم می‌خورد
.....
و هرکه هستم
در زندان هیچ بوسه محبوس نمی‌مانم.» ص ۱۲۲

***

ویژگی دیگر «شاهرودی» طنزی تلخ است‌که در چند قطعه شعر او بچشم می‌خورد . طنزاوطبیعی وگزنده‌است . دراین قطعه‌ها شاعر نگران مسائل‌اجتماعی است وطنز وهزل را با مسائل اجتماعی در هم‌می‌آمیزد ، وگـاه جنبه‌های مضحك رویداد های اجتماعی را وصف می‌کند شعر «حواب» و «تخم شراب» درشماراین قطعه‌هاست البته طنز اجتماعی Satire با استهزاء و بـذله‌گوئی تفاوت دارد . استهزاء نشان دهندهٔ کینه انسانی نسبت به انسان دیگر است ، و بذله‌گوئی‌علامت بی‌دردی است وشادخواری ، حال آنکه طنز ازدرك درست نابسامانیهای اجتماعی زاده میشود . در این‌جا خرد است که به‌پستی وابتذال خنده میزند . «شاهرودی» در چند قطعه از مجموعه‌های «آینده» و «آخرین نبرد» برای بیان مقصودخویش به طنردست می‌یازد ، و با ارائه تصویر های خنده‌آوری پستی و ابتذال‌رامحکوم می‌کند در قطعهٔ «حواب» که قطعهٔ‌کوچکی است ، شاعـر در چند سطر ، محیطی نمایشی ایجاد می‌کند ، پرده بالا میرود و شحنه در صحنه دیده میشودکه در حال حواب است شحنه حواب می‌بیند که بدست‌خود سبیلش را تاب می‌دهد ، حال‌آنکه گربه‌ای مشغول لیسیدن سبیل اوست . تماشاچیانی‌که ناظر صحنه هستند ،آدمهائی بی‌حرکت و غیرفعال نیستند آنها با استفاده از حواب شحنه‌کاغذی تاخورده را دست بدست می‌گردانند .

«پرده بالا میرود ،
شحنه‌ای در خواب می‌بیندکه می‌تابد سبیل خود بدست خود .
(صحنه تاریك است)
گربه‌ای آرام می‌لیسد سبیل شحنه را .
هرتماشاچی‌که دست چپ نشسته .
می‌نهد در جیب دست راستی .
کاغذی تاخورده را .

(صحنهٔ تاریک است و خوابیده‌ست شحنه) .
گربه درکار است و می‌لیسد ...
پرده می‌افتد ...» ص ۵۵

***

«نیما» در بارهٔ این قطعه می‌نویسد .

« . آنچه (در این قطعه)می‌گذرد روکش لطیف ظاهری برای واقعهٔدیگر است که واقعاً در حال گذشتن است . برای رؤیت آن باید به عمق فرورفت ، و دست درون‌آنچه که ظاهراًمی‌گذرد، انداخت . .. این قطعه از حیث فرم و برداشت در بین تمام قطعات این مجموعه از جنس دیگر است و جست وخیز هنری‌آینده را میرساند .. » ص ۲۳

در قطعهٔ «تخم شراب» طنز در آن چیزی است که از ظاهر شکل پیداست، و در این‌جا حادثه‌ای ضمنی وجود ندارد اما طنز «تخم شراب» نسبت بـه قطعهٔ خواب قویتر است ؛

«باری به راهها
آنها که کوله‌ای زطلابارداشتند
بارا به روی شانهٔ من می‌گذاشتند
و من
در آن زمان براه
بودم خری‌که بارطلاهای دیگران
بردوش میکشد . » ص ۱۰۹

در چند قطعه دیگر شعر های «شاهرودی» باز همین طنز اجتماعی دیـده میشود ، ولی آوردن این‌گونه طنز کل قطعه را در برنمی‌گیرد ، بلکه شاعـر در قطعه‌ای‌که کاملا جدی است ، در چند سطر بسوی طنز می‌آید، و پس از ارائه چند طنز آمیز بسوی مسائل دیگر میرود . (قطعهٔ سرگذشت) .

***

«شاهرودی» چون نقاش است در شعر ،گرایش بسیار به تصویرهای بصری و هنرنقاشی نشان میدهد ، و می‌کوشد وصفهای خود را ضمن بیان تجسمی ارائه کند . اما گاه در این‌کار مبالغه می‌کند ، یعنی می‌کوشد با طرز چیدن واژه‌هـا ، وصفهای مورد نظرخود را به‌خواننده منتقل‌کند؛ ازآنجا که شعر بادوهنرموسیقی و نقاشی‌همسایه‌است ،گرایش‌بسیار بهریك ازاین دوهنرها شعر را بخطرمی‌اندازد و باید دانست‌که هیچکدام از این دوهنر نباید هنر شعر را تحت‌الشعاع خودقرار دهند و برآن سایه افکنند . در بعضی قطعه‌های مجموعهٔ شعر «آینده» جنبهٔ نقاشی غلبه می‌کند و شعر صورت نقش بخود می‌گیرد .

« دیگر
من
باور نخواهم کرد
خرطو
مفیل . »

شاعر «م» واژهٔ «خرطوم» را به واژهٔ «فیل» چسبانیده است تا خواننده زودتر به ادراک و تصور خرطوم فیل برسد. این کار زیاده روی در جنبه‌های شعر است . واژه‌ها و طرز ترکیب آنها باید طوری باشد که بی‌واسطهٔ عوامل بیرونی ، تصور شاعر را بخواننده منتقل کند. در این کار نباید از اموری دیگر ، اموری که بیرون از حوزهٔ فرمانروائی واژه‌هاست ، کمک گرفت.

اگر کار به این منوال پیش برود و هر کسی به دلخواه خویش در جریان زبان که متعلق به همهٔ مردم است دست ببرد ، دیری نمی‌گذرد که زبان و طرز کتابتی پیدا میشود که فقط مفهوم نویسنده همان قطعه شعر یا نثر است ، و دیگران چیزی از آن در نمی‌یابند . شاعر باید به توسعه و پیشرفت زبان کمک کند نه اینکه جلو پیشرفت و آفرینش آن را بگیرد. این طرز نوشتن شعر متأسفانه این روزها بسیار رایج شده و فقط تفننی در فن کتابت است. کسانیکه روح و تجربهٔ شاعرانه ندارند نثری زشت را قطعه‌قطعه کرده و بصورت پلکانی یا عمودی یا افقی می‌نویسند ، و این کار را نوآوری می‌خوانند. حال آنکه این کار بی‌بندوباری و تفنن و سازی است به نوآوری ! «اما شاهرودی» که شاعری نوآور است ، حیف است مدام این بازیهای بچگانه بیفتد ، و هنر خود را از اثر بیندازد .

«تلاش» قطعه‌ای است که با الهام از سمفونی پنجم بتهوون سروده شده. اگرچه این قطعه فاقد وزن است، اما سیلان کلمات و مفهومها و تصاویر شعر طوری قوی است که خواننده به کمبود وزن قطعه نمی‌اندیشد ، بلکه زیر تأثیر موسیقی مجسم کننده شعر قرار میگیرد . این شعر مانند سمفونی جریان پیدا می‌کند . از همان آغاز شعر ، لحن خطابی شاعر طنینی خاص ایجاد می‌کند :

«آی .. دروازه‌بان شهر
باز کن !
(کلون را) باز کن !
که من بازگشتن
نمی‌توانم .»

این آهنگ پرشدت ، از میان صداها و آهنگ های دیگر راه خود را بازمی‌کند . گاهی این آهنگ فرومی‌افتد ، و باز شدت می‌گیرد و به اوج می‌رسد :

خواننده شعر که آهنگ گاه آرام و گاه شدید جریان شعر را در گوش دارد ، مجذوب آن شده و تکرار آنرا انتظار می‌کشد :

«و چون ابر و هوا
آزاد خواهم شد
و خواهم پیمود
تنگهٔ وحشتزائی را
که در فاصلهٔ اکنون
و دنیای فرداست .»

***

بخشی از شعر تمام میشود و بازبخشی دیگر با آغاز «آی دروازه‌بان شهر..» شروع می‌گردد در این مرتبه سیلان شعر قویتر است و در پایان این هیجان به اوج میرسد . گوئی ارکستری بزرگ آهنگی حماسی را یکصدا و با تمام نیرو می‌نوازد

وصف‌های شاهرودی نیز غالباً تازه‌اند و از جنبهٔ تجسمی بهره‌برده‌اند . نمونهٔ خوب این شعرهای او قطعه های «جمنا» و «باغستان سبز» است که در ضمن اسلوب و شیوهٔ شاعری این سراینده را نیز نشان میدهد .

●●

کتابشناسی فردوسی
ایرج افشار ـ انجمن آثار ملی ۱۳۴۷ ـ وزیری ـ ۲۸۶ صفحه از انتقاد کتاب

محمد رضا شفیعی کدکنی

درمیان «معاریف ناشناختهٔ» ادبیات و فرهنگ ایرانی فردوسی بیش از هر شخصیت دیگری نیازمند شناخته‌شدن است . با اینکه بظاهر کوششهائی در راه شناخت هنر او، دور و نزدیک، انجام شده و مقالات و کتابها دربارهٔ او بسیار نوشته‌اند، چیزی که به کار آید بسیار اندک است* . البته کوشش «نلدکه» در زمینه‌های غیر هنری شاهنامه قابل ستایش است و همواره می‌تواند مرجع بسیار خوبی در خصوص ارزشهای حماسی شاهنامه باشد. پس از او در این زمینه کاری به این دقت و وسعت با شیوهٔ درست علمی سراغ نداریم. آنچه ارزش اصلی شاهنامه بشمار میرود و آن را در شمار آثار برجستهٔ ادب جهان قرار داده، شم بلاغی و قدرت هنری فردوسی است که برای شناخت آن کوچکترین اقدام نشده است . در دانشگاه تهران کار فردوسی را خاتمه یافته تلقی کرده‌اند و نهایت کوشش ادیبان دانشگاهی ما استخراج لغات شاهنامه یا فوائد دستوری آن کتاب است . بی‌آنکه بخواهم از ارج کار مؤلفانی که

* مثل کتاب بسیار ارجمند مقدمه بر رستم و اسفندیار از م. بهیار .

در این زمینه‌ها کوشش کرده‌اند ، بکاهم این نکته را فراموش نمیکنم که شاهنامه بیش از آنکه به این گونه پژوهشها نیازمند باشد به تحلیل و نقد دوست شیوهٔ اروپائیان نیازمند است، چیزی که ما هرگز نداشته‌ایم و با این وضع که درمیان محققان ما رایج است امید بوجود آمدن آن را هم نداریم تنها مــرجع علمی اینگونه کارها دانشگاههای ایران است که متأسفانه منتظر اند در این زمینه‌هم فرنگی‌ها اقدامی کنند ، چنانکه تصحیح متن آن را هم هنوز چشم به راه محققان شوروی داریم که یك جلد یك جلد شاهنامه را تصحیح کنند و برای ما بفرستند در این مملکت زحمتی که برای تصحیح «منتخبات شعر حنظلهٔ بادغیسی» یــا تصحیح مثلا نفثة المصدور میشود، درهمان حدود رونویسی نسخه‌ها و استخراج لغات وترکیبات وآیات و امثال عرب است تحقیق و پژوهشهای ادبی بههمین محدود میشود چرا که این گونه کوششها به آفرینش و ذهن هنری نیازی ندارد . با در دست داشتن فرهنگ آنندراج وکشاف اصطلاحات الفنون و احادیث مثنوی و چندکتاب دیگر میتوان بدین کارها پرداخت ، اما سخنی که زادهٔ اندیشه و تأمل در رازهــای هنر شاعری مانند فردوسی باشد از همه کس ساخته نیست ، چرا که تحصیل ادب ورشته های ادبی در ایران از دورهٔ دبیرستان تا دورهٔ دکتری بستگی بمیزان عدم توفیق در رشته های فنی و علمی دارد و هرکه از کنکور تمام رشته ها مردودشد برای فرار از سرباری و بعدهم گرفتن مدرکی در حدود لیسانس و دکتری این رشته‌را بجان پذیره میشود و حاصل کار ، هرچه متمایل به ادب و هنر باشد ، از حــدود تحقیقاتی از اینگونه که یادکردیم بیرون نخواهد بود . حاصل محیط تحقیقی این چنین ، همین است که هیچ کس را رغبت خواندن و تأمل در شاهنامه حاصل نمیشود و بسیاری از اهل شعر وجوانان هنرمند ، شاهنامه را ناخوانده ، مردود میدانند که شاهنامه شعر نیست، شاهنامه نظم است وصنعت است وبازی با کلمه!

درحاشیهٔ نیازمندی به پژوهشی راستین و انتقادی درزمینهٔ آفاق ذهنی و اندیشه‌های فردوسی و برروی هم جهان بینی وشیوهٔ بیان واسلوب او، فراهم آوردن مجموعه‌هائی از جنس «کتاب شناسی فردوسی» مغتنم است وبرای پژوهندگانی که در زمینه‌های هنری وآفرینندگی فردوسی بخواهند،کوششی انجام دهند ،آماده داشتن این‌گونه مراجع شرط اصلی است چرا که پژوهشگرانی از این گونه، فرصت وحوصلهٔ نسخه شناسی و جستجو درنسخه‌های خطی ومتون تاریخی آثار پراکندهٔ فارسی و بیگانه را ندارند وبرای هرگونه تحقیقی دربارهٔ شاهنامه ، شناخت زندگی محیط فردوسی و کارهائی که‌دربارهٔ اوشده‌است لازمی‌نماید واین کاری است که بایدبه‌عهدهٔ محققان دیگر ایرانی نیز انجام‌شود تامحققانی که بخواهند کار های انتقادی و بنیادی انجام دهند از این دست جستجوهای ابتدائی ، آسوده‌خاطر باشند . و چه‌خوب است که

آنچه در این فهرست آمده بدست کم موارد ارزشمند آن را در کتابی گرد آورند که پژوهنده حتی نیازمند یافتن آنها نیز نباشد و با در دست داشتن آن کتاب، کار خود را با خاطر آسوده آغاز کند و این کاری است که در مورد دیگران، در کشورهای دیگر انجام داده‌اند. مانند کتاب «تعریف القدماء بابی العلاء» که آنچه متقدمان در کتب مختلف و با دیدهای گوناگون در بارهٔ ابوالعلاء معری اظهار نظر کرده‌اند در این کتاب جمع آمده و خاطر خواننده از جستجو در کتابهای پراکنده، آسوده است و ما همین کار را در مورد سعدی و خیام و مولوی و فردوسی و حافظ و دیگر بزرگان باید انجام دهیم تا مقدمه‌ای باشد برای شناخت راستین ایشان بحثهای عمومی و کلی نافی از خصایص محیط اجتماعی ماست که هر کسی در یک سخنرانی نیم‌ساعته که سه‌ربع آن به‌تعارف و تشکر از حاضران و عائله‌می‌گذرد، میخواهد تمام هنر فردوسی یا سعدی یا خیام را ـ از زندگی خصوصی او گرفته تا تأثیرش در ادب کشورهای مختلف جهان، همه را از دیدگاه خود بررسی کند حاصل چنین محیطی، همین تحقیقاتی خواهد بود که یاد کردیم، حال آنکه درباره هریك از کوچکترین موضوعاتی که به امثال فردوسی یا حافظ و خیام ارتباط دارد، در ممالك پیش‌افتاده ـ بقول شاعر با پیش‌پا افتاده اشتباه نشود ـ مدتها وقت صرف میشود و نتیجه های علمی میگیرند. از این روی بار دیگر کوشش ایرج افشار که فقط به کتابشناسی فردوسی پرداخته یا کوشش مهدی اخوان ثالث که فقط به افسانه های فردوسی پرداخته *، چنانکه صبحی به افسانه‌های نوعلی پرداخته بود، از گامهای درستی است که در راه شناخت علمی و دقیق فردوسی انجام شده است و باید آن را ستود.

مؤلف «کتابشناسی فردوسی» توانسته است با وقوفی که در کار شناخت کتب فارسی و مجلات شرقشناسی دارد، مجموعه‌ای در بارهٔ فردوسی فراهم آورد که هر محققی از داشتن آن بی‌نیاز نیست. در این کتاب که دارای چهار بخش است اطلاعات در بارهٔ فردوسی و شاهنامه را دسته بندی و فهرست کرده است. در فصل نخست مقالات و فصولی که در کتب و زبانهای شرقی در بارهٔ فردوسی آمده، معرفی شده و پس از آن کتابها و مجموعه هائی که ویژهٔ بحث در بارهٔ شاهنامه و فردوسی است، و پس از آن کتب و مقالات در زبانهای غربی است. آنگاه شرح حال فردوسی در

* دوست شاعر بزرگوار من مهدی اخوان ثالث، مدتهاست سرگرم نوشتن کتابی است با عنوان «ماجراها وقصص شاعران» که هر بخش آن خود کتابی است مستقل و جداگانه از جمله بخش فردوسی و حافظ و سعدی آنکه بنده کم و بیش خبر دارم و قسمتی از فصل حافظ آن کتاب، سالها قبل در یکی از مجلات ماهانه بچاپ رسید.

مآخذ قدیمی بررسی شده و در آخرین قسمت فرهنگهائی که دربارهٔ شاهنامه نوشته شده معرفی شده است.

بخش دوم کتاب دربارهٔ ترجمه‌ها و منقولات شاهنامه است که در زبانهای مختلف جهان چه ترجمه‌هائی از تمام یا بخشهائی از شاهنامه شده است . در این بخش به معرفی ۲۴ زبان که منقولات و ترجمه هائی از شاهنامه در آن‌ها آمده پرداخته است

بخش سوم کتاب معرفی نسخه های خطی موجود از شاهنامه در کتابخانه‌های مختلف جهان است . بخش چهارم معرفی چاپهای مختلف شاهنامه است که در این بخش چاپهای کامل و چاپهای منتخب و برگزیده و نیز آثاری که براساس شاهنامه بوجود آمده ـ از قبیل داستانهای شاهنامه از یارشاطر و داستانهای دلانگیز ادبیات فارسی از خانم زهرا خانلری ـ معرفی شده است بخشی نیز بمعرفی چاپهای یوسف و زلیخا ـ که روزگاری انتساب بفردوسی داشت ـ اختصاص یافته است ملحقات کتاب تکمیل و ذیل همین چهار بخشی است که یاد شد . در پایان تصویرها و نمونه‌هائی از بعضی از چاپهای شاهنامه ضمیمه شده است .

تهیهٔ فهرستی این چنین از همه کس ساخته نیست و ایرج افشار در کار کتاب شناسی ایران ، محق مردی است استثنائی و شاخته با اینهمه مثل هر کار دیگری جای آن هست که بعدها تکمیل شود و مواردی که از فصول چهارگانهٔ این کتاب فوت و فراموش شده ، بر آن افزوده گردد نگارندهٔ این سطور ضمن مطالعهٔ این کتاب بدو نکته برخورد که در زمینهٔ «شرح حال فردوسی در مآخذ قدیمی» قابل یادآوری است و من آن دو نکته را در اینجا یادآور میشوم .

یکی از نظرهائی که درمیان کتب قدیمی ادب دربارهٔ فردوسی اظهار شده، عقیده ابن‌اثیر ناقدهوشیار و آگاه قرن ششم و آغاز قرن هفتم در کتاب المثل السائر است که این کتاب ، یکی از شاهکار های نقدو معانی و بیان عرب بشمار میرود . او در بحث ازامکانات خاص شاعر و نویسنده که هرکدام چه مجالی برای سخن دارند ، می‌گوید :

«شاعر هرگاه بخواهد امور بیشماری را که معانی پراکنده‌ای دارند در شعر خویش بیاورد نیازمند آن باشد که سخن خویش را دراز دامن کند ودویست و یا سیصد بیت یا بیشتر از اینها بسراید ، بی‌گمان در همهٔ آن ابیات نیک‌آور و موفق نخواهد بود و حتی در بیشتر آنها نیز ، چراکه توفیق او در اندکی از آن ابیات است و بیشتر آن ابیات پست وناپسند خواهد بود . اما کار نویسنده بدینگونه نیست چراکه او در یک‌نامه چندان‌که به ده ورق ازکاغذها برسد ، و حتی بیشتر از اینها ، مینویسد بحدی که مشتمل برسیصد سطر یا چهارصدوپانصد باشد و در

همهٔ این نوشته‌ها موفق و خوش سخن خواهد بود و این امری است که هیچ خلافی در آن نیست چراکه ما آنرا خود دیده‌ایم وشنیده‌ایم وگفته‌ایم ، و از این‌روی است که من دریافتم که ایرانیان در این نکته برعرب ترجیح دارند چراکه شاعر ایشان کتابی را از آغاز تا پایان بشعر تصنیف میکند و این کتاب گزارش داستانها و حالات است و با اینهمه در زبان ملی ایشان ، در نهایت فصاحت و بلاغت است همچنانکه فردوسی در سرودن کتاب معروف شاهنامه این‌کار را کرده است و این کتاب شصت‌هزار بیت شعر است شامل تاریخ ایرانیان ، و این کتاب قرآن این ملت است و همهٔ فصیحان ایران همرأی و هم‌عقیده‌اند که در زبان ایشان کتابی فصیح‌تر از شاهنامه نیست و چنین چیزی در زبان عرب یافت نمی‌شود ، باهمهٔ گسترشی که این زبان دارد و با همهٔ شاخه هائی که در هنرها و هدفهای آن هست و با اینکه زبان فارسی نسبت به عربی همچون قطره‌ای است در برابر دریا »*

ابن‌اثیر با این سخن ، کتاب خویش را بپایان می‌آورد و از این‌گفتار او نکته های بسیار در بارهٔ شاهنامه و فردوسی می‌توان دریافت .

نکتهٔ دیگری که در مورد مقام فردوسی و افسانه‌های مربوط به اودرکتاب های عربی می‌توان یافت‌داستان‌گونه‌ای است که‌ابن‌ماجد درالفوائدفی اصول‌البحر والقواعد ، آورده و در این‌کتاب که در آئین دریانوردی است می‌خوانیم :

«اما منازل قمرو بروج آن ، تصنیف دانیال علیه‌السلام است و طوسی ـ رحمةالله‌علیه ـ برآن چیز هائی افزوده و او معاصر فردوسی نویسندهٔ کتاب‌شحمان‌ـ العرب» است . (کذا : و صحیح آن مقاتل شجعان‌الفرس است) و او برترین‌شاعر ایشان است ، و پایگاه او همچون پایگاه امری القیس در شعر عرب است گویند «فردوسی» و «طوسی» از طوس بیرون شدند ، با یك‌کاروان ، مدت شانزده سال از طوس غایب بودند و سپس به طوس بازگشتند و بهنگام وارد شدن بهشهر ، به یکدیگر برخوردند . «طوسی» به فردوسی گفت :

در این مدت غیبت چه‌مایه دانش و مال اندوخته‌ای ؟» فردوسی بدوگفت: «توبا خویش به وطن چه آورده‌ای؟» طوسی بدوگفت :

«من‌فلان قدر کتاب تألیف‌کرده‌ام و فلان‌قدر دانش‌آموخته‌ام» فردوسی بدو گفت : «اما من فقط یك‌کتاب تصنیف‌کرده‌ام و آن را منظوم ساخته‌ام . «طوسی بدوگفت : «آیا چیزی از آن‌کتاب به خاطر داری ؟» فردوسی گفت : «آری.» طوسی بدوگفت : «چیزی از آن برای من بخوان تاراه ترادریابم یا بلاغت‌وشیوهٔ ترا در آن بنگرم» و فردوسی بزبان پارسی بیتی خواندکه این‌است :

---

* المثل السائر ، ضیاء الدین ابن‌الاثیر ، به تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید مصر، ۱۹۳۹ . ج ۲ ص ۴۱۹ .

بترس از خدای و میازار کس
ره رستگاری همین است و بس

و معمای آن چنین است ، خف من الله ولا تؤذ احد هذا طریق الحق لاتخشی احد . و او را از معنی بیت آگاه کرد . پس طوسی بدو گفت «این بیت دیباچهٔ تصنیفات من است .» بعضی گفته‌اند که فردوسی مقدم برطوسی بوده است و این کسی که با فردوسی معارضه داشته نصیرالدین و ابوجعفر نیست * و از این دست نکته‌ها شاید در کتابهای قدیمی فارسی و عربی بسیار بتوان یافت کــه در تکمیل این فصل از کتاب اهمیت دارد ، بخصوص در بخش افسانه های فردوسی که از خلال آنها واقعیات بیشماری میتوان ، در بارهٔ فردوسی ، بدست آورد

●●

دستور زبان فارسی

از دکتر محمد دبیرسیاقی چاپ سوم ۱۳۴۷ وزیری ـ چاپخانه حیدری ـ ص ۱۵۹

غلامرضا بی‌جهان (مشهد)

شاید از ناساماترین و بی ثبات‌ترین موضوع در زبان وادب فارسی کنونی که همگان در آن متفق القولند موضوع دستور زبان فارسی باشد واین اختلاف و دوگــانگی را بخوبی میتوان از کتابهای بسیار که هرروز بنام دستور زبان فارسی بچاپ میرسد مشاهده کرد البته موارد بسیارنادر راکه تقریبا شناخته شده و روشن است نباید ملاك قرارداد حتی وزارت آموزش و پرورش نیز دراینمورد دچار سرگردانی شده و هرچند مدت کتابهای دستور فارسی راتغییر داده و برای بعضی از کلاسها هم که در برنامه ساعتی بنام دستور فارسی دارند بطورکلی کتابی در اینمورد تعیین نکرده است وحال آنکه میبایست زبان وادب فارسی که حاوی غنی‌ترین مطالب واشعار ادبیست وضع دستور آن ازدیگر موارد مشخص تر و معین‌تر و روشن‌تر باشد وحال آنکه درست خلاف اینست و بر محققان واستادان فن است که گردهم آیند وباحوصلهٔ وافی وتدقیق کامل وپیگیری مداوم وغور وتأمل در آثار گذشتگان وبررسی زبان‌هریك از آنها باحودداری ازهرگونه تعصب وشتاب زدگی دستوری جامع ومانع ترتیب دهند تااینقدر اختلاف وتشتت آرا در میان نباشد وصورتی یکنواخت‌تر گرفته وسامانی پیداکند . وضمناً ازکسانیکه برای سودی مختصر دست بانتشار کتاب‌های نادرست دستوری میزنند ودربرابر خود مانع ورادعی هم نمی‌بینند جلوگیری شود.

---

*ـ کتاب الفوائد فی اصول البحر والقواعد تألیف شهاب الدین احمدبن ماجد، پاریس ۲۳ ـ ۱۹۲۱ .

فضیلت مؤلف کتاب مورد بحث بر اهل ادب پوشیده نیست و آثاریکه نمونهٔ ذوق و دانش و پشتکاروی بشمار میرود هر جا بچشم میخورد. از بررسی کتاب دستور فارسی مولف معلوم میشود که نویسنده در دستور فارسی نیز نظریاتی صائب و مفید دارد گرچه بسیاری از مطالب کتاب همانند دیگر کتب دستوریست اما جای اظهار نظرهایی بجا با دلائلی محکم و قاطع داده شده است (ص۴۳).

اما این کتاب نیز مانند دیگر کتابهای دستوری نمیتواند آخرین و بهترین کتاب در این باب باشد. از بررسی این کتاب نکات زیر قابل ذکر است: پایهٔ مندرجات این رساله براساس دستور «پنج استاد» و دستور دکتر خانلری برای دبیرستانها و دستور فارسی دکتر خیامپور و دستور محمد پروین گنابادیست که خود مولف درمقدمه نیز بدان اشاره کرده است (ص۳). معمولا در آغاز کتابهای دستور مرسوم است که گذشته‌ای از زبان و لغت فارسی در دورانهای مختلف را برای آشنایی خواننده میاورند که در این کتاب بیان نگردیده است و از تعریف «دستور» نیز خود داری شده است.

غالب تعاریف با دیگر کتابها هیچگونه اختلافی ندارد. طیر د کنایه: کلمه ایستکه معنی آن پوشیده و دانستنش محتاج بقرینه باشد (ص۱۰). مؤلف گاه کوششی نشان داده است تا برای چند مورد عناوین دستوری فارسی باشد یعنی برای صفت «بشان» و برای ضمیر (فرانام» و برای اسم «نام» آورده است. اما در بسیاری موارد چنان بطرف اصطلاحات عربی گراییده است که سخت موجب تعجب میشود مثلا برای جمله پایه و پیرو (اساس و تبعی ص۱۷) و برای پیوسته «مرکب» و بـرای جملهٔ کامل و ناقص (مستقیم و غیر مستقیم) و برای نقل قول جمله (مقول) ذکر کرده است (ص۱۹)

دستور فارسی هر چه مباحث آن ساده و رساتر باشد فراگرفتنش آسانتر است و کوشش دستور نویسان نیز باید بر این اساس باشد. مؤلف مذکور در کتاب خود پاره‌ای عناوین دستوری اضافه کرده که بر پیچیدگی آن میافزاید از بن قبیل است جملهٔ تفسیری جملهٔ مقول و جملهٔ مؤول (ص۱۹) همچنین آمده است در فارسی صفت همیشه مفرد است خواه موصوف مفرد باشد خواه جمع (ص۹۵) این مطلب درست است. اما اگر صفت بجای موصوفی جمع بنشیند صفت بصورت جمع میاید مانند نیکان و بدان و با بدان کم نشین که درمانیء نیز آمده است که یای نکره معمولا با خر صفت افزوده میشود و درقدیم بعکس بآخر موصوف میافزوده اند (ص۹۶). در اینجا باید افزوده شود که کار قدما کاری بجا بوده است چه اگر یای نکره یا وحدت درآخر صفت بیاید احتمال اشتباه شدنش بیشتر است. مثلا اگر گفته شود اولاد

خواننده ایست . معلوم نیست که زن‌خود خواننده‌است یاشوهرش بنابراین باید «ین»و«یاء»در آخر موصوف‌در آید.

مرجع ضمیر نیز تعریفش نیامده است(ص۱۰۰) ـ درمورد اضافهٔ بیانی آمده‌است که بجای کسرهٔ اضافه میتوان «از»آورد مانند ظرف از مس (بجای ظرف مس) که معلوم‌نیست درحالت اضافه‌چه تغییری ایجاد میشود و درهر دو صورت ظرف مضاف است (ذیل صفحه ۷۰) درمورد تجزیه وترکیب جملات آمده است که اگر جمله بصورت نثر یاشعری مقلوب بود باید آنـرا بنثری دستوری تبدیل کرد وبعد آنرا مورد تجزیه وترکیب‌قرار داد (ص۱۴۳) این صحیح است‌اما فقط درپیداکردن ارکان‌جمله مفیدوضروریست ولی‌هنگام‌ترکیب کلمات احتمال‌اختلاف میرود مثلا اگرجملهٔ «مرا بود نوبت» رابنثری‌دستوری ومرتب درآوریم بصورت«نوبت من بود» درمیابدکه درجملهٔ اول حالت اضافه وجود ندارد ولی جملهٔ دوم بصورت اضافه درآمده است «نوبت‌من»

گذشته از مطالبیکه یادآوری شد پاره‌ای مطالب درکتاب نیامده است منجمله بخش مهم نقطه‌گذاری «نشانه‌گذاری» ومبحث پسوند و پیشوند «بطور جداگانه» ـ تخفیف وتبدیل قراین لفظی ومعنوی افعال چند مصدری همزه و الف وبسیاری دیگر که ذکر آن موجب تطویل میشود نیامده است . یکـی از ویژگیهای خوب این‌کتاب‌اینستکه چاپ درنهایت دقت بعمل‌آمده است وبدین جهت‌هیچگونه اشتباه چاپی درآن بچشم‌نمیخورد وبدین سبب غلطنامه‌هم ندارد وازطرفی درپایان هر مبحث دستوری مقداری‌تمرین مربوط بهمان بحث‌آمده است که بسیار مفید بنظر میرسد ونمونه‌های تجزیه وترکیب آخر کتاب نیز بارزش‌کتاب افزوده است.

درهر صورت‌این کتاب جزءکتابهای معدودیست که میتوان بآن اعتمادو اطمینان‌کرد.

●●

مفاتیح‌العلوم

اثر ابوعبدالله‌محمد خوارزمی ـ ترجمهٔ حسین خدیو جم ـ از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ـ تهران ـ ۱۳۴۶

عبدالمحمد روح بخشان (نوشا آل)

کتاب مستطاب «ترجمهٔ مفاتیح العلوم»را این‌چندروزه باللذت فراوان ودقت بسیار خواندم . درضمن مطالعهٔ کتاب‌چندمطلب بنظرم رسید که یادداشت‌کردم و لازم دیدم‌آنها را درین سطور بهاطلاع مترجم محترم برسانم .

پیش از هرچیز عرض بکنم که این ترجمه یکی از بزرگترین‌کارهایی است که در این چند ساله در راه خدمت به زبان و فرهنگ ایران انجام گرفته است . چه‌جای آن‌که در میان آنهمه نوشته‌های فارسی خالی بود بیاری و کوشش شما پرشده است .

این کتاب سودها و بهره‌های بزرگ و بسیار در زمینه‌ی همه‌ی دانشها بخواننده میرساند و آگاهی سودمند و کمیابی در زمینه های گوناگون: تاریخ، جغرافیا ، جامعه شناسی ، تاریخ ادیان ، علوم دینی ، نحو ، علوم ادبی ، دانشهای خالص و غیره در دسترس او میگذارد اما بزرگتر ارزش آن در زبانشناسی است ، زیرا صرفنظر از گروه انبوهی واژه های تازی بیش از ۳۰۰ واژهٔ فارسی، ۱۰۰ واژه یونانی، ۲۵ واژهٔ لاتین، چندین واژهٔ خوارزمی، ترکی، مروی، سریانی ، ۲۰ واژهٔ هندی و... درآن گردآمده‌است بکمك این واژه‌ها و دسته‌بندی آنها درمی‌یابیم که مثلا کدام دانش یادانشها در نزدکدام قوم بیشتر رونق و گرمی‌بازار داشته است و درکجا ناشناخته بوده است . بدستاویز چنین مطالعه‌یی می‌توانیم بفهمیم کـه مثلا فلسفه ، مـوسیقی ، منطق ، داروسازی ، اندازه‌گیری ، امورلشکری ، ستاره شناسی ، مکانیك (علم‌حیل) ، کیمیا و ... خاص یونانیان؛ ستاره‌شناسی، موسیقی ، مکانیك ،کیمیا ، اصطلاحات دیوانی، پزشکی و داروسازی در حد ایرانیان ؛ واصطلاحات دینی (اسلامی) ، ادبی و مانند اینها در انحصار اعراب بوده است .

ارزش دیگر کتاب در «آواشناسی» است‌که خـود بخشی از زبـانشناسی میباشد. چگونگی تبدیل : پ ، چ ،گ ، ك ، ش فارسی به ب، ف ، ج ،ق،س در عربی ، و بهمین‌ترتیب پ، ك یونانی به ب ، ف ، ق در عربی و مانندهای اینها در این‌کتاب بخوبی نمایانده شده است و مطالعه‌ی آن بسی‌سودمند ودر عین حال لذت بخش میباشد .

اما من بنده که از یك سو حتی بضاعت مزجاتی هم ندارم و از دیگرسو گفتگو در بارهٔ این‌کتاب را زود می‌دانم برسر بررسی و سبك و سنگین‌کردن آن نمی‌باشم - ارزش این‌کتاب هنوز شناخته نشده است ؛ سخنان این و آنـی هم‌که اینجا و آنجا در بارهٔ آن می‌شنویم یا می‌خوانیم جز به «سرسری» گفته و نوشته نشده‌اند - ، بلکه غرضم یادآوری چند چیز است :

۱ - در چاپ کتاب که بسیار خوب انجام گرفته است گفتگویی نیست ،

جز آنکه در چندجا ، در نقطه‌گذاری ناهنجاری بچشم میخورد. مانند «وجود «بی‌گول ،»» در ص ۲۳۹ س ۱۱ پس از «منم» و پیش از «فـارسی» . چند اشتباه چاپی هم هست که شناختنشان دشوار نیست .

۲ ـ فهم پاره‌ای جمله‌ها دشوار می‌نماید :

ص ۳۰ ، آیس : « این‌کلمه در مقابل لیس است خلیل بن احمد گفته است : لیس در اصل لاقی‌ایس بوده است که باحذف‌کردن همزه و پیوستن لام وياء ، بصورت لیس در آمده است ... » . در حذف همزه و پیوستگی لام‌وياء سخنی نداریم ، اما دانسته نیست که برسر «فی» چه آمده است ؟

ص ۳۹، مزدکیه : «... کتابی‌آورد به نام زند ومدعی شدکه این‌کتاب شرح اوستاست ...» دراینکه زندشرح اوستا یا شرح مانندی ازآن بوده شکی نیست ، اما مردك آورنده‌زند نیست، زیرا اوستا بیاری اردشیر ساسانی(نزدیك ۲۵۰ سال پیش از مردك) گردآوری شد و نام زند راگرفت .

ص ۱۰۰ ، سطر آخر : شاید اگر پس از «و» و پیش از «آمان» کلمهٔ «بعد» یا «بعد از» و مانند اینها افزوده شود و جمله بصورت : و بعد آنـان پادشاهان اشکانی بودند ، در آید بهتر و رساتر باشد .

ص ۱۱۱ ، درفش :«معرب شده درفش‌کابیان (= کادیان) است .درفش بمعنای پرچم است . .» جمله‌ی نحست نارسا بنظر می‌آید ، زیرا درفش یـا عربی است یـا فارسی و اینکه درفش معرب شدهٔ درفش کاویان بـاشد ، درست نمی‌نماید . شاید اگر بجای«معرب ، مرخم بکار برده شود ، درستتر باشد ؛اما «مرخم» هم جایش اینجا نیست . راستی اینست که این واژه «درخش» بـوده است با «خ» و باین صورت در «جوامع الحکایات» عوفی بکار رفته است .

ص ۱۹۸ ،شکل عمودی : «شکلی است مربع‌که دوبعد آن متساوی‌وبعد سومش بزرگ‌تر باشد ...» آیا منظور از مربع «مکعب» است .

یا چیز دیگر ؟ یا اشتباه چاپی است ؟

۳ ـ در بارهٔ برخی ازکلمه ها این یادداشتها بعرض میرسد :

ص ۱۸ ، حق : درگویش خوری (کنارکویرنمك) شتر چهارساله‌تمامی نزدیك بهمین دارد ، آنرا حق haq می‌نامند .

ص ۱۸ ، حولی : در زبانهای‌کردی ولری وگویشهای وابسته بدانها

بهمین معنی بکار میرود[این کلمه ازحول است ، زیرا کره اسب در آن‌یکسال نخستین همواره به دور مادرش می‌چرخد] .

ص ۱۰۲ ، شنبا (سطر۲) همانست که در «سوراخ سنبه» هنوز بکارمیرود و امروزه تقریباً در این‌معنی ، حکم مهمل سوراخ را پیدا کرده است .

ص ۱۱۶ ، بیشبه (= صنعتگران ، یکی از طبقات مردم هند) همان «پیشه» فارسی است این همخوانی پ/ب موارد دیگر هم دارد .

ص ۱۱۷ ، زط : در بروجرد به مقعد «زت Zòt» می‌گویند ! ؟ و در ترکی گت göt ! ؟ .

ص ۱۲۲ ، قسیس : همان «کشیش» فارسی است و این واژه بیگمان‌از فارسی به عربی رفته است ، «س» نخست تشدید دارد ، و در دیوان خاقانی فراوان بکار رفته است .

ص۱۵۹، فرانی؟ جمع‌فرنی ، مشتق‌ازفرن(= تنوربزرگ). درفرانسه four وRourneau بمعنای تنور است‌که هردو ازلاتن furnus و furnarius گرفته شده‌اند و آن نیز از یونانی آمده است . (در ترکی فرین «ferin» میگویند و آن نوعی‌کوره‌ی نانوایی است و از اصطلاحات «شیرینی پزی» میباشد .

ص۱۶۰ ، فراریج، جمع فروج، دگرگونی یا درواقع همخوانی خ/ف یکی از ویژگی های زبانها و گویشهای ایرانی است . همانگونه که درخور (کنارهٔ‌باختری‌کویرنمك)وگویشهای هم خانوادهٔ آن‌برای خور (= خورشید) «فر för» می‌گویند . و نیز هم درخوری و هم درسیوندی (یکی از گویشهای فارس) خونه‌دادهفین fin » (یا چیزی نزدیك این) می‌گویند . بیاد می آورم که در یکی از گویشهای‌مرکزی ایران برای‌خروس «فروج furūč» یادداشت کرده‌ام . غرض اینست که این فروج همان خروس است.و فارسی (ایرانی) است .

ص ۱۶۰ . توت‌شامی : خرتوت = شاه‌توت . آیا نمی‌توان در اینجا گناهی را بگردن «کاتب» نسخه انداخته ، توت‌شامی را همان «توت‌شاهی» که هم از نظر ظاهر و هم از لحاظ معنی درست‌تراست و هم دربرخی لهجه‌ها بکار میرود ؟

ص۱۶۶ ، حی‌العالم : نام‌آن همیشك است (= پستان افروز) . آیا این همان‌گلی یا درواقع‌گیاهی نیست‌که بنام «همیشه بهار» معروف است ؟

ص ۱۶۸ ، انبج را در فارسی «انبه» می‌گوییم و مخصوصاً «ترشی‌انبه» را در تهران خوب می‌شناسیم .

ص ۱۶۹ ، کوب : سه‌رطل است . این واژه یونانی الاصـل است . در فرانسه Cube می‌گویند که از لاتن Cubus گرفته شده است و آنهم بنوبهٔ خود از یونانی kybos (کوبس) گرفته شده است که بمعنای «تاس تخته‌نرد» میباشد و همانست که در عربی و در ادبیات فارسی بنام کعب و کعبتین می‌شناسیم . کعب عربی و مشتقات آن (مکعب، تکعیب ...) همه از این kybos (کوس)یونانی جدا شده‌اند .

ص ۱۶۹ ، کور : شش قسط است . این واژه هم یونانی است . kysos (کوزس) برابر sex لاتن ، six در فرانسه sex درانگلیسی (و زبانهای‌دیگر) این کلمه باشش فارسی هم ریشه است .

ص ۲۰۴ ، حمل راکبش (= قوچ) ... می‌نامند» . ایـن کبش همان «چپش» میباشد که در زبانهای‌فارسی، کردی ولری به «بزغالهٔ‌نر» گفته می‌شود.

ص ۲۰۹ ، زائجه : . . . : امروز این‌کلمه را بخصوص درپاره‌یی‌تقویم‌ها بکار می‌برند ، ولی « زایچه » گفته و نوشته می‌شود . جدا شـدن زائجه از «زایش» آنگونه که مؤلف نوشته است ، درست نیست .

ص ۲۱۳ ، کردجه : .... در پاره‌یی از زبانها و گویشهای ایرانی برای نامیدن «قطعه‌های زمین» گرت و گاهی کرته [کرده] بکارمی‌رود . اینکه، بگمان برخی این‌واژه همان‌کرده (در معنای‌کشت‌کرده شده) اسم مفعول‌کردن باشد ، جای گفتگو است .

ص ۲۱۸ ، جان‌بختان : در معنای «قاسم الروح ، تقسیم‌کننده‌ی روح ، قاسم‌الحیاة» . بخش دوم آن قاعدةً باید «ــ پخشان» باشد، بختان یـك «سهو کاتب» بنظر می‌رسد .

ص ۲۱۸ ، وقتی‌که : «برماهی (= پُرماهی) باشد ــ واین منطقی‌است ــ نیمبری هم باید (= نیمپری) باشد .

ص ۲۳۶ ، لولب : آیا همان لولا نیست که اصطلاح ویژه‌ی درودگری است ؟

ص ۲۴۳ ، بوطابربوط (= قالب روی قالب) . «درفارسی بودن‌ابر» که دراینجا بصورت‌میان‌وندآمده واز حروف است ، سخنی نیست . اما«ترکیب» هم فارسی است و بی‌تغییر وارد عربی شده‌است و بوطریشه‌ی فارسی دارد، جمع

عربی آن «ابواط» (ص ۲۴۵) که همراه با «صوانی» (سوانی = سینی‌ها) آمده دلیل دیگر فارسی بودن آنست [و این بحث دستوری مفصلی است که جای آن در اینجا نیست]. برای آن در فارسی دو ریشه می‌توان پیشنهاد کرد. یکی «بوته» یا «بوتك» است و این نادرست می‌باشد زیرا می‌دانیم که ه، ك فارسی در عربی «ج»، «ق» می‌دهد. و نیز در عربی در مقابل بوته‌ی فارسی «بوطق» داریم [همان ص ۲۴۳، چند سطر بالاتر]. وگذشته از اینها بوته بمعنای کوره و «اجاق» و «آتش‌دان» است نه ظرف. واژهٔ دیگر «پوت pūt» می‌باشد که مخصوصاً در لهجه‌های غربی ایران (خاصه کردی ولری) شناخته است و آن ظرفی فلزی است که گاه برای اندازه‌گیری هم بکار می‌رود وهمانست که درفارسی (مثلا در تهران) بنام «پیت» می‌شناسیم، و ریشهٔ بوط است بیگمان.

کتابشناسی ایرانشناسی

درین دوسال اخیر معرفی کتب خارجی که دربارهٔ ایران انتشار یافته است درمجله درج نشد. چون عده‌ای از علاقه‌مندان به‌این رشته خواسته‌اندکه نام‌کتاب‌های این چند سال اخیر چاپ شود درین شماره فهرست قسمتی‌از کتب ایرانشناسی درج می‌شود . امیدواریم در شماره‌های آینده نیز دنبال این‌کار گرفته شود .

1) Ammar, Sleïm

En Souvenir de la medecin Arabe; quelques - uns de ses grands noms. Tunis 1965, 209 p

کتابی است در باب طب اسلامی .

2) Badi, Amir Mehdi

Les Grecs et les Barbares Vol. II et III, Lausanne, Payot, 1966-1968. 198, 344 p.

ترجمهٔ دوجلد از یونانیان و بربرها اثر مهدی بدیع به فارسی نشرشده است وجلد سوم را نیز باید انتظار داشت .

3) Bahri, Hardev

Persian Influence on Hindi, Allahabad, Bharati Press, 1960. 138 p.

بحثی است دربارهٔ تأثیرات فارسی درهندی.

4) Bausani, A.

Die Perser, von den Anfangen bis zur Gegenwart. Aus dem Italienischen von Barbaro von Palombini. Stuttgart, 1965.

5) Beladiez, Emilio

Cartas Persas 1951-1954. Tetuan, Editorial Cremades, 1961. 201 p.

سفرنامه است .

6) Blieske, Dorothea

Sabin - e Sirazis Ardasir - Buch. [Tubingen, 1966] 212 p

بحث در اشعار شاهین شیرازی شاعر یهودی شیرازست . اشعار او نیز درآن چاپ شده است .

7) Bürgel, J. Christoph

Die Hofkorrespondenz Adud ad Daulas und ihr Verhältnis zu anderen historischen Quellen der frühen Büyiden. Wiesbaden, 1965.

کتاب معتبر خوبی دربارهٔ آل بویه است .

8) Caron, Nelly (et) Safvate, Dariouche

Iran. Les Traditions Musicales. [Corrêa, 1966], 245 p.

کتابی است درباب موسیقی ایران که در آن ازآواز و دستگاه‌های آن، گوشه و ردیف ، آهنگ ، شکل و آلات موسیقی و کوك بحث شده است.

9) Clarke, J. I. (and) B. D. Clark

Kermanshah. An Iranian provincial city. Durham. 1969- (Dept. of Geography Research paper series, No. 10)

10) Gramlich, Richard

Die schiitischen derwichorden Persiens. Erster teil: Die Affiliationen Wiesbaden, 1965 (Abhanblungen für die kurde des Morgenlandes)

بحثی است درباره دراویش وعقایدآنان .

11) Gropp, Gerd

Wiederholungsformen im Jung - Awesta. Hamburg, 1967 191 p.

رسالهٔ دکتری استدربارهٔ اوستا

12) Habibi, Bahram

Deutsch - persisches Fachwörter. buch für Naturwissenschaft, Medzin und Landwirtschaft. Wiesbaden, 1964

لغات علوم طبیعی آلمانی به فارسی است

13) Hanna, Barbara

Der Kampf gegen das Analphabentum im Iran. Opladen, 1966. 148, 34 p.

14) Hedayat, Sadeq

Den Blinda Ugglan. Oversatt. av Bo Utas; Lund, 1965. 94 p.

15) *Iranian Studies presented to Kaj Barr on his seventinth*

birthday. Edited by Jes P. Asmussen and J. Laessoe. Copenhagen, 1966. 217 p.

درفرنگ مرسوم است که شاگردان‌وهمکاران علمی استادان ومتخصصان درجه اول بمناسبت پاگذاشتن آنان به سنین هفتاد وهشتاد مجموعهٔ مقالاتی که معمولا درزمینهٔ تحقیقات ومطالعات است تهیه و به آن شخص پیشکش می‌کنند و بدین وسیله مراتب حق‌شناسی خود را از خدمات علمی آن دانشمند ابراز می‌دارند .

ازاین نوع مجموعه، که درزبانهای فرنگی بدان Mélange یا Festschrift عنوان می‌دهند برای عده‌ای ازکسانی که عمرشان را درکار تحقیقات ایرانی گذرانیده‌اند تهیه شده است . مخصوصاً مجموعه‌هائی که درین چند سال اخیر بافتخار مینورسکی ، ریپکا ماسه ، تقی‌زاده ، مورگنشتیرنه ، ایلرس انتشار یافته است اهمیت کارمحققان ایرانشناس را بهتر می‌نمایاند .

درسال کنونی مجموعه‌ای مفید وقابل توجه بعنوان « تحقیقات ایرانی » بمناسبت هفتادسالگی کای‌بار ایرانشناس مشهوردانمارکی‌وشاگرد برجستهٔ آرتور کریستن‌سن با بیست ویك مقالهٔ تتبعی ومحققانه در دسترس قرارگرفت که در اساس شماره‌ای از مجلهٔ شرقشناسی اسکاندیناوی Acta Orientalia است و مقداری ازآن با عنوان مذکور درفوق بصورت مستقل ومنفرد انتشار یافت .

کای‌بارکه در۲۶ ژوئن ۱۹۶۶ بهفتادسالگی رسید یکی ازایرانشناسان بنام‌کنونی است . تخصص فرهنگ و زبان‌های ایران پیش از اسلام است و جای تعجب است که درین مجموعه سرگذشت و فهرست کارهای مهدی‌الیه را منتشر نکرده‌اند تا خواننده با او بهترآشنائی بیابد .

16) Ipsiroglu, M. S.

Malerei des Mongolen. München, Hirmer Verlag, 1965 106 p.

دربارهٔ نقاشی‌های دورهٔ مغولی است .

17) Keddie, Nikki R.

Religion and rebellion in Iran. The Tobacco Protest of 1891 - 1892. [London] Cass, 1966. 163 p.

موضوع این کتاب بحث در مقاومت مربوط به رژی یا قرارداد انحصار

تنباکوست که در دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه با دخالت دینی و سیاسی علما وقوع یافت ومنجر بشکست دولت شد.

تازگی این رسالۀ تحقیقی درین است که براساس اسناد ومدارکی که از دیوان اسناد انگلستان بدست آمده تدوین شده است. اطلاعات و تحقیقات تازه‌ای را برای ما ایرانیان دربر دارد.

18) Khayyam, O.

100 Rubaiyyat. Traduzione di Alessandro Zazzaretta. Tolentino, 1966.

ترجمۀ صد رباعی خیام به ایتالیائی است.

19) Khayyam, O.

Rubaiyat da E. Fitzgerald. Traduzione di Giulio Russo con perefazione di Alfredo Obertello, Fenova [1965]

ترجمۀ رباعیات خیام فیتزجرالد به ایتالیائی است.

20) Kierdorf, Wilhelm

Erlebnis und Darstellung der Perserkrige. Studien zu Simonides, Pindar, Aischylos und den atischen Rednern. Gottingen, 1966. 130 p. (Hypomnemata, 19)

21) Kyrklund, Willy

Aigaion och Till Tabbas. Stockholm, 1965. 164 p.

سفرنامه‌ای است به زبان سوئدی.

22) Marlowe, J.

Late Victorian. London, 1967

شرح زندگی آرنلد ویلسن است.

23) Meen, V. B. (and) Tushingham, A. D.

Crown Jewels of Iran. Toronto, 1968. 159 p.

وصف جواهرهای سلطنتی ایران است.

24) Mehan, Mahmood

Persian grammer. [Stockholm, Shripton, 1966]. 304 p.

دستور زبان فارسی است و مؤلف آن مدرس زبان فارسی در سوئد.

25) Meredith — Owens, G. M.

Handlist of Persian manuscripts, 1895-1966. London 1968 x,126 p.

فهرست اجمالی نسخ خطی فارسی درموزهٔ بریتانیا است که پس از فهرست ریو خریداری شده است .

26) Mokri, M.

La légende de Bizan - u Manija. Version populaire du sud du Kurdistan. Texte établi, par M Mokri Paris, 1966 191+5) p.

داستان بیژن و منیژه بر بان گورانی از داستان‌های ملی ایران است و متن و ترجمهٔ فرانسه آن بصورت بسیار خوبی نشر شده است .

27) Molé, M.

L' Iran ancien Paris, 1965. 119 p (Religions du monde)

رساله‌ای اجمالی درشناخت ایران دوران پیش از اسلام بخصوص از جهت دین و آئین

28) Nagel.

Iran. (Les Guides Nagel) Genève [1966] 431 p.

نخستین راهنمای مستقل ایران وشهرهای آن است که در اروپا بصورت زیبایی انتشارمی‌یابد اگرچه مواردشتباه درآن زیاداست جای خوشوقتی است. می‌توانند معایب آن را به‌آسانی رفع کنند.

29) Nagib al - Mamalek

Liebe und Abenteur des Amir Arsalan Übersetgt von Rudolf Gelpke, Zurich, 1965 599 p

ترجمهٔ کتاب داستان امیرارسلان رومی است .

30) Nasr, S. H.

Science and civilization in Islam. With a pref by G de Santillana 1968. (384 p. map)

علم وتمدن دراسلام ازآثار جدید دکتر سیدحسین نصر است .

31) Nezam - Mafi, Manoutchehr

Une région agricole de l' Iran. Le Khozistan. Lausanne, Héliographia, 1961. 164 p.

رساله‌ای است دربارهٔ وضع کشاورزی خوزستان .

32) Nizami Aruzi .-

Les quatres discours traduit du persan par Isabelle de Gastines, Paris 1968. (Bibliothèque des Oeures Classiques Persanes, No 1)

ترجمهٔ چهارمقالهٔ نظامی عروضی است

33) Okazaki Shoko

The development of Large - Scale farming in Iran. The Case of the province of Gorgan Tokyo, 1968, 51 p. (The Institute of Asian Economie Affairs, Occasional Papers Series, No 3)

بحثی است دربارهٔ اقتصاد ورواعت گرگان.

34) Pahlavi Text

Vichitakiha- i Zatsparam, with text and introduction. Part 1 by Behramgore Tehmurasp Anklesaria. Bombay 1964.

ترجمه و متن پهلوی رسالهٔ زاتسپرم است.

35) Pearson, J. D.

Oriental and Asian Bibliography. An introduction with some references to Africa. London 1966. 261 p

پیرسن ، مؤلف این کتاب سودمند ، رئیس کتابخانهٔ مدرسهٔ السنه شرقی دانشگاه لندن و از کتابداران برجستهٔ انگلیس برای کتب راجع به‌شرق است. همان کسی است که فهرست مشهور Index Islamicus را بـرای هفتاد هزار مقاله مربوط به تحقیقات اسلامی در یك مجلد قطور و دو ذیل دراین سال‌های اخیر انتشار داد. کار محققان شریف را آسان و وسیلهٔ سرقت پخته‌خواران بی‌شرم را فراهم ساخت.

کتابی که اینك پیرسن نشر کرده است برای کتابداران ممالك غربی که به‌کار شرق‌شناسی علی‌الخصوص در مورد ممالك آسیایی اشتغال دارند یکی از اهم وسائل کار و تحقیق است . هدف پیرسن از تنظیم و ترتیب این کتابشناسی مفید معرفی کتب مرجع و کتابشناسی‌ها ومجلاتی است که در تحقیق ومطالعه از لحاظ کتابشناسی مورد احتیاج دائمی است وهر کتابداری باید آنها را بشناسد.

36) Pigulevskaja, N.

Les Villes de l' état Iranien aux l' époques Parthe et Sassanide. Paris, Mouton, 1963. 264 p.

شهرهای ایرانی در دوران اشکانی و ساسانی ازکتابهای تحقیقی خوب است که درین سالهای اخیر درمورد ایران انتشار یافته. باید امید ترجمهٔ آن را داشت .

37) Ramezani, R.

Persian foreign Policy 1500 - 1941

سیاست خارجی ایران درسالهای ۱۵۰۰ تا ۱۹۴۱.

38) Robinson, B. W.

I maestri del disegno Milano, Bompiani, 1966 143 p

مجموعهٔ مینیاتور است

39) Röhborn, Klans - Michael

Provinzen und Zantralgewalt Persiens in 16 und 17 Jahrhudert. Berlin, 1966 157 p (Studien zur Sprache, Geschiehte und Kultur des Islamischen Orients Neue Folge Band 2).

نظام شهرهای ایران درعصر صفویه .

40) Saadi

La Jardin de Roses Traduction de Omar Alishah Paris, [1966]. 251 p.

ترجمهٔ جدیدی است از گلستان سعدی .

41) Saadi

Il roseto (golestan), inroduzione, traduzione e note di Pio Filippani-Ronconi. Torino, 1962 (Enciclopedia di autori clissici 87)

ترجمهٔ ایتالیائی گلستان است.

42) Sahebjam, Feridoune

L' Iran des Pahlavis. Paris, 1966. 405 p.

کتاب به تاریخ ایران چهل سال اخیر با تاریخچهٔ کوتاهی ازایران تاه سقوط قاجاریه اختصاص دارد .

43) Scarcia, Gianroberto

Sifat-nāma-yi Darviš Muhammad Hān -i Gāzī Roma, IsMEO, 1956 (Serie Orientale Roma XXXII)

متنی است حماسی و قصه‌ای عامیانه دربارهٔ نورستان

44) Schaefer, Hermann

Im Lande der Konige Streifzüge durch Persian. Düsseldorf, 1966. 278 p.

سفرنامه است.

45) *XVI Century miniaturs illustrating moss copis of the works of Jami from the USSR collections* Moscou, 1965. 90 p

مجموعه‌ای از مینیاتورهای نسخهٔ جامی است.

46) Spies, Gertrul

Mahmud von Gazna bei Faridu'd - din Attar Basel 1959. 133+XXIII p

حالات سلطان محمود غزنوی از دید عطارست.

47) Surieu, Robert

Sarvé Naz. Easai sur les représentation érotiques et l' amour dans l' Iran d' autrefois Genève. Nagel, 1967. 177 p.

48) Tansar

Tansar's brev Til Gushnasp, konge af Tabaristan. Oversat of Hertha Kirketerp – Moller Copenhagen. Munksgaard, 1965. 83 p. (Seleskabet til Historiske Kildeskrifters Oversaettelse XIII 16)

ترجمهٔ نامهٔ تنسر به زبان دانمارکی است.

49) Tavassoli, G. A.

La sociète iranienne et le monde oriental vus à travers l' oeuvre d' un écrivain anglais Jemes Morier et d'un écrnain français Pierre Loti. Paris, 1966, 243 p

بحثی از جامعهٔ ایرانی و دنیای شرق از نگاه یك انگلیسی موریه و یك فرانسوی پیرلوتی.

۵۰) افغان ، روحی محسن

نفود رودشت بر فکر آناگذاگورس و سقراط و نمایشنگاهان یونان.

بیروت ، دارالریحانی، [۱۹۶۸] رقعی ، ۲۰۳ ص.

۵۱) بیهقی ، ظهیرالدین ابوالحسن علی

تاریخ بیهق بکوشش دکتر قاری سیدکلیم‌الله حسینی ، حیدرآباد ۱۹۶۸ ، وزیری ، ۶۱۰ + 65 ص (مقدمهٔ انگلیسی)

۵۲) حییم ، سلیمان

فرهنگ عربی به‌فارسی [اسرائیل] برادران القانایان ۱۳۴۴ وزیری. XX + 626 ص.

۵۳) سنهٔ ۱۸۵۷ کا تاریخی روزنامچه عبداللطیف کا قلعهٔ دهلی کا نهایت اهم‌اور معتبر فارسی روزنامچه معه اردو ترجمه وحواشی... مرتبه خلیق‌احمد نظامی [علیگره ؟ ، ۱۹۶۵؟]

اخبار روزانهٔ وقایع هند درقرن ۱۹

۵۴) شیرازی ، سید میرحسین‌الحسینی

زبدةالمعاصرین. باهتمام محمد باقر، لاهور، ۱۹۶۶، ۴۷۸ص.

تذکرهٔ مفیدی است از شعرای فارسی‌گوی هند و مقیم هندکه در قرن دوازدهم هجری تألیف شده است. اهتمام‌آقای محمدباقر استاد فارسی‌دانشگاه لاهور در نشر آن مانند دیگر آثاری‌که نشر کرده‌اند بسیار برازنده و قابل تحسین است.

۵۵) فانی ، محمد محسن‌کشمیری

مثنویات فانی. باهتمام دکترسید امیرحسن عابدی. سری‌نگر، ۱۹۶۴، ۴۷۸ ص.

فانی از شاعران و ادبای فارسی‌نویس مشهور قرن یازدهم هند است‌که شهرتش بیشتر به‌دبستان مذاهب است‌که بدو منسوب شده است وتألیف‌او نیست. درین مجموعه‌که بطرزخوبی‌آقای دکترعابدی نشر کرده‌اند چهارمثنوی نماز ونیاز، میخانه ، مصدرالآثار ، هفت اختر بطبع رسیده است . مقدمهٔ کتاب را فاضل محترم بهدو زبان فارسی وانگلیسی نوشته‌اند .

نثرفارسی ایشان پاکیزه و روان وخوش‌عبارت است.

کتابهای کلی و عمومی

پارکر، برتاموریس : فرهنگنامه . ترجمه وتنظیم ونگارش زیر نظر رضا اقصی . [تهران بشرکت سهامی کتابهای جیبی با همکاری مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین ۱۳۴۶] وزیری ، ۱۸ جلد

دائرةالمعارفی است مصور. اصل آن به زبان انگلیسی وبرای مردم امریکا تألیف شده است. مترجمانی قابل که همکاران دکترمحمود بهزاد درصفحهٔ عنوان شناخته شده‌اند آن‌را به فارسی برگردانده وبرای استفادهٔ عامه خصوصاً جوانان آماده ساخته‌اند .

کتاب به ترتیب الفبائی است مصور است ورنگی . اطلاعات مندرج در آن تازه است .

نثر ترجمه‌ها روان است، مانند: «پدراسکندر فیلیپ پادشاه مقدونیه بود. ارسطوهم که فیلسوف نامداریونان است معلم اسکندر بود. بنابریکی از داستانها هنگامی که اسکندر پسربچه بود اسبی سرکش‌را با شکیبائی تمام رام کرد وفهمید که اگر شکیبائی خودرا از دست می‌داد نمی‌توانست اسب را رام کند ......»

طبعاً در دائرةالمعارفی که امریکایی باشد مطالب راجع به‌ایران کم‌است. هرایرانی و فارسی زبانی در دائرةالمعارف اکثراً دنبال مطالبی خواهد گشت که مربوط به این‌آب و خاك باشد . پس ناشر فرهنگنامه برای جبران این نقیصه یك جلد برمتن‌هفده جلدی افزوده وکتاب را درهیجده مجلد ترتیب‌داده واین یك جلد خاص ایران است .

با توجه به اینکه چاپ اول آنست کار را باید قابل تمجید معرفی کرد . معایبی که درآن دیده می‌شود (حین‌تورق) ازین‌جمله است‌که :

ـ قطران را باید تبریزی نوشت نه از شعرای آذربایجان (ص ۷)

ـ عبدالله وحمدالله درچندجا عبداله وحمداله (الاه) چاپ‌شده است و در خوانندهٔ معمولی‌ایجاد شبهه می‌کند وغلط نویسی‌را می‌آموزد. (ص۷)

ـ بجای تاریخ رشیدی «جامع‌التواریخ» نوشتن اولی‌است (ص۸)

ـ دردنبال نام جامی باید الحاق‌شود ودیوان غزل وقصیده (ص۸)

ـ ماده تاریخ و معما از موضوعات شعر خاص دورهٔ صفوی نیست . اهمیت

معما ازدورهٔ تیموریها است. نویسندگان کتب معما در آن دوره قیامت کرده‌اند (ص ۸)

- غیاث‌الدین جمشید کاشی به دربـار تیموری هرات نرفت و به سمرقند رفت. (ص۸) اصولا بهترست که مادهٔ‌ای برای « علم در ایران » الحاق واین اطلاعات به‌آنجا برده شود.

- جامع عباسی ازشرهای معروف دورهٔ صفوی حساب نمی‌شود. البته کتاب دینی بوده است. (ص۹)

- رونلووآینحو غلط ، روملو وایحو درست است (ص ۹)

- درتصویر نقاشی شدهٔ چند نخست وزیرشصت سال اخیراشتباه شده است. میرزا حسن مستوفی‌الممالك نه حودش است ونه پدرش، محمد ولی‌خان سپهسالار عکس فرمانفرماست ، بحای مشیرالسلطنه ظاهراً مشیرالدوله نصرالله‌خان چاپ شده است ، در میرزا حسن‌خان مشیرالدوله هم شك است

- درتنظیم وانتحاب اسامی سهوهای عمده روی‌آورده است. مثلا درچنین کتابی ازبرد گفتگوی اساسی‌بیست و «حرم‌آباد» و « ترکیب بند » و« ترصیع» و « ترحیمات » و « راگروس » از آن مهمترست ! پس باید درتدوین مطالب تحدیدنظرشود . کلماتی حذف وکلمات جدیدی الحاق شود.

گمان می‌رود همین‌چند مثال گویای معایب‌آن باشد .

انتشار این کتاب قدم اول‌است. با توجه به اینکه موسسهٔ فرانکلین‌بانی «دائرةالمعارف فارسی» است امیدست با استفاده ازآن گنج گرانبها فرهنگنامه را غنی‌تر ومفیدتر سازند. بهر تقدیر تبریك‌گفته می‌شود که به‌کار بزرگی دست زده‌اند .

شفا (امید) ، فرنگیس : راهنمای کتابداران. تهران ، وزارت فرهنگ وهنر [۱۳۴۷] وزیری ، ۱۵۴ .

سومین کتابی‌است که در زمینهٔ تعلیم فن کتابداری به فارسی نشرمی‌شود.

فرهنگ ایران زمین : جلد ۱۵ . تهران . ۱۳۴۷ . رقعی ۴۴۷ ص .

مطالب این‌شماره عبارت است از :

دواثر ازحسین ابیوردی (ایرج افشار) ، چارتخت (منظومه ازحسین ابیوردی در شرح سفر چهار مملکت در عهد سلطان یعقوب)، رئیس العاشقین (حسین ابیوردی) ، یادداشتهای مرحوم قزوینی برجهانگشا (محمدروشن)

دو رسالهٔ عربی وفارسی (محمدتقی دانش‌پژوه) ومتن آنها ، شاه‌عباس وشاهان قطب‌شاهی هند (نذیراحمد) ، روزنامهٔ سفر خراسان درعصر محمد شاه (کریم اصفهانیان)، انتقاد از کتابهای کلیسای مسیحی ایران (ایرج‌وامقی)، اقرابادین کندی (احمدآرام)، فرهنگ نامهای اوستا (علی اکبر جعفری) .

نشریهٔ بنیاد فرهنگ ایران . تهران : جلد اول شمارهٔ اول . ۱۳۴۷ وزیری . ۲۴ ص+۱۵۰ .

مجموعه‌ای‌است ازمقالات علمی به‌زبانهای مختلف دربارهٔ ایران باستان که به نام کوروش نام‌گذاری و «یادنامهٔ کوروش» نامیده شده است .

مقالهٔ آقای مهرداد بهار به فارسی و دربارهٔ جغرافیای اساطیری جهان در ادبیات پهلوی است . مقالهٔ بدرالزمان قریب‌دربارهٔ مواد دربارهٔ زبان‌سغدی و ازآن ماهیار نوابی دربارهٔ «ایک» به‌زبان انگلیسی‌است .

مقالات خارجی بقلم مستشرقین معروف‌دومناش، آسموسن، گندا، فرای، دوش‌گیلمن، هانری ماسه، والترهینتس است.

فهرست و کتابشناسی

افشار ، ایرج : فهرست مقالات فارسی . جلد دوم، ۱۳۳۹ـ۱۳۴۵ . [تهران، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۸] وزیری، ۴۰ + ۷۰۸ ص (انتشارات دانشگاه تهران ، ش۱۲ر۶۹۷ گنجینه فهرست وکتابشناسی ، ۹)

درین‌مجلد فهرست مقالات فارسی که در مجلات و نشریات ومجموعه‌های میان سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۵ نشرشده است دیده می‌شود و مشخصات ۴۶۴۲ مقاله را دربر گرفته است .

تهران، دانشگاه تهران، دانشکدهٔ الهیات ومعارف اسلامی. کتابخانه : فهرست نسخه‌های خطی وعکسی . جلد دوم . بکوشش سید محمدباقر حجتی [تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۸] وزیری ، ۳۴۳ ص (انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۲ر۱۱۸۲ گنجینهٔ فهرست وکتابشناسی ، ش۱۴)

الطهرانی، شیخ آقا بزرگ : الذریعة الی تصانیف الشیعة ، الجزء التاسع عشر (الماب ـ المجاهدات) ، قدم جزاه فیه ابن المؤلف احمد المنزوی ، تهران ، ۱۳۸۸ ق ، وزیری ، ۴۰۷ ص .

درین مجلد ۱۶۸۰ کتاب چاپ شده و نشده ازتصانیف شیعیان معرفی شده

است. اکثر کتب این جلد به فارسی است زیرا مثنویها در آن معرفی گردیده .
خدمت آقای طهرانی در تدوین این کتاب عظیم وزحماتی که در تنقیح و اضافات بعدی هر مجلد توسط فرزندانش کشیده شده است برای محققان ارجمند است.

گلچین معانی ، احمد : تاریخ تذکره‌های فارسی . جلد اول [تهران ، ۱۳۴۸] وزیری ، ۷۴۵ ص. (انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۲۳۶/۱ — گنجینهٔ فهرست و کتابشناسی ، ۱۶)

دربارهٔ تذکره‌هایی که به زبان فارسی ازقدیم‌ترین ایام تاکنون نوشته‌اند تحقیقات متعددی شده است مانند کتاب دکتر تقوی ، کتاب مشهور استوری و مقالات و نوشته‌های دیگر . اما کتاب آقای گلچین معانی که جلد اول آن در دسترس محققان قرار گرفت ازدستی دیگر و کامل‌تر و روشن‌تر از آن آثار است. باید به آقای گلچین تبریك گفت که از پی کارهای سودمند دیگر در فهرست نویسی، این اثر عالی‌را انتشارداده است.
ترتیب کتاب برالفبای نام کتب است و کاش به هر کتاب شماره‌ای داده‌شده بود تا معلوم بود که دراین کتابشناسی چند تذکره معرفی‌شده است .

مشهد . آستان قدس . کتابخانه : راهنمای گنجینهٔ قرآن . تألیف احمد گلچین معانی ، [مشهد] کتابخانهٔ آستان قدس ، ۱۳۴۷ ، وزیری ، ۳۷۳ ص .

نخستین مجموعه‌ای که ازفهرست قرآنهای خطی منتشر شد همان است که مرحوم دکتر مهدی بیانی به نام « راهنمای گنجینهٔ قرآن » از نمایشگاه سال ۱۳۲۸ موزهٔ ایران باستان انتشارداد و بسیاری ازقرآنهای مشهوررا شناساند .
اینك مجموعهٔ مهم و مفصل و مشروح‌تر از قرآنهای آستان قدس رضوی که ۴۵۰۰ قرآن خطی دارد ودرین مجموعه فقط ۲۱۴ قرآن معرفی شده‌است دردسترس مشتاقان قرار می گیرد .
آقای گلچین معانی کتاب را به‌ترتیب قرن کتابت نسخ تدوین کرده وذیل هرقرن نسخ قرآن را توصیف کرده‌اند . خط و کاغذ وجلد و تذهیب و مزایای هنری و باستانی هر یك را برشمرده‌اند و عکسهای خوب از مواضیع مختلف قرآنهای مهم به چاپ رسانیده‌اند و گنجینه‌ای از نفائس هنری فراهم کرده‌اند.
نکته‌ای دربارهٔ قرائت رقم قرآن شماره ۳۱ به نظر رسید که جهت دقت مجدد دراصل نسخه اینجا گفته می‌شود . ازروی عکس نام کاتب ابوالقاسم الحسین بن الحسن خوانده شد و در کتاب مورد بحث ابوالقاسم حسن (ذیل عکس) و ابوالقاسم حسن بن حسین (صفحهٔ ۶۳) نقل‌شده است .

نکتهٔ عجیب اینکه برای یافتن اعلام از روی عددهای صفحات مذکور در فهرست باید رقم دو اضافه شود ومعلوم‌شود . چاپ‌کتاب ظریف و از حیث ترتیب و تنظیم فهرست ممتاز است .

سرگذشتامه

بیانی، مهدی : احوال و آثار خوشنویسان . نستعلیق نویسان . جلد سوم.[با مقدمهٔ حسین محبوبی اردکانی- تهران، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۸] وزیری ، ص۵۹۵ —۱۰۰۸ ص (انتشارات دانشگاه تهران ، ۳/۱۰۵۸—۳ جینهٔ تحقیقات ایرانی ، ۳۳).

درین مجلد احوال خوش‌نویسان نستعلیق نویس به پایان رسید و موقعی انتشار می‌یابدکه مرحوم بیانی‌چشم ازجهان بر بسته است .

مقدمهٔ سمتع آقای محبوبی اردکانی‌دراحوال مرحوم بیانی است که‌خود از خوشنویسان عصراخیربود .

بامداد ، مهدی : شرح حال رجال ایران در قر[و]ن ۱۲ و۱۳ و۱۴ هجری. [تهران ، زوار ، ۱۳۴۷] وزیری ۴ جلد (۵۹۵ +۵۸۵+۵۴۴+۵۴۶ ص.)

کتابی است سیارمهم . کتابی است که درآینده مآخذ بسیاری‌ازتحقیقات واقع خواهد شد . کتابیٔ است کـه خود از روی‌کتب‌مهم و معتبر دیگر تدوین شده است . کتابی است‌که مؤلف آن حتی‌المقدور از حب وبغض دوری جسته و درقضاوت نسبت به اشخاص‌کمتر به خطا رفته است . چنین‌کتابی طبعاً ارجمند وسزاوار خواندن ومراجعه‌کردن است . کوششهای بسیار مؤلف درتهیه بیش از دوهزارصفحهٔ مطلب خواندنی و قابل اعتماد قابل تقدیروستایش‌است وگفته شود که درین‌مجلدات شرح احوال کسانی است‌که درگذشته‌اند .

ضمناً چند نکته را باید یادآوری کرد :

۱- شرح حال به ترتیب الفبائی اسم‌کوچك اشخاص است ولی در ذیل ساحبان یك اسم رعایت تقدم وتأخریا نسبت آنها نشده وطبعاً پیداکردن‌حسین موردنظرخواننده ازمیان‌حسینهای دیگرآسان نیست . حق بود با الحاق نسبت یا لقب مرتب می‌شد .

۲- حق‌بود القاب اشخاص‌بین بین نامهای کوچکشان آورده و بدانها صاحب لقب ارجاع داده شده بود .

۳- در [illegible] القاب ذکر [illegible] است وچون القاب [illegible] فهرست گاه دریافتن احوال رجال دشواری پیش می‌آید .

۴- [illegible] کتابها [illegible] بخانهٔ

مرکزی دانشگاه تهران است و فراموش فرموده‌اند که درمقدمه مأخذ را ذکر کنند.

۵ـ در مورد رجال عصر قاجاری مقالات متعدد دربن سالهای اخیر در مجلاتی چون یادگار و یغما درج شده است که اشاره به آنها واجب می‌نمود.

۶ـ بعضی از عکسهای رجال مکرر چاپ شده وعلت کوچك و بزرگ بودن عکس بوده است که آنها را از دو نوع تصور کرده‌اند.

مدرس ، محمدعلی : ریحانةالادب فی تراجم المعروفین بالکنیة اوالقلب . یا کنی و القاب چاپ دوم (جلد اول چاپ سوم). جلدهای اول و دوم تبریز [۱۳۴۷] اور یری.



ریحانة الادب تألیف دانشمند فقید مرحوم محمدعلی مدرس درشش مجلد در زمان حیات مؤلف نشر شد و مورد استقبال اهل علم قرار گرفت و کتاب دستی برای مراجعات واقع شد وشهرت بحق یافت و نایاب شد .

اینك تجدید طبع آن بـه همت فرزندان آن مرحوم علی‌اصغر و محمد به صورتی نیکوتر وحروفی درشت‌تر و کاغذی بهتر شروع شده ودوجلد دردسترس قرار گرفته است ودرهشت مجلد جمعاً خاتمه خواهد یافت .

مرحوم مدرس از دانشمندان پرکار و خوش‌خط وصمیمی بود و به پاس زحمات ارزنده‌اش تصویری ازو کـه در اول کتابش چاپ شده است دراینجا نیز چاپ می‌شود .

تحقیقات ادبی و لغوی

راستارگویوا ، د . س .: دستورزبان فارسی‌میانه . ترجمهٔ دکترولی‌الله شادان . تهران ، بنیاد فرهنگ ایران ، [۱۳۴۷] وزیری، ۲۵۰ ص (انتشارات بنیادفرهنگ ایران، ش۴۱ــ (واژه‌نامه‌های پهلوی ــ ش۵).

کتاب جدید وخوبی است ازمیان چندکتاب که دربارهٔ زبان فارسی‌میانه توسط مستشرقان نوشته شده است . ترجمـهٔ آن برای آموزندگان این زبان لازم بود .

قصه‌های عامیانه : گردآورنده «مرسده» تهران، پدیده ، ۱۳۴۷.وزیری ۱۵۸ ص .

مجموعه‌ای است ازقصه‌ها ومثلهای عامیانه فارسی که اغلب آنها درمجلات ادبی چاپ شده بوده است و اینك دراینجا بطور مجموعـه در دسترس بچه‌ها و علاقمندان به ادبیات عامیانه گذاشته شده است .

گفتنی‌ها : گرد آورنده « مرسده » . تهران ، پدیـده ، ۱۳۴۷ . وزیری . ۱۵۸ ص .

مجموعه‌ای از قصه ومثلهای منظوم و منثور عامیانه ایرانی برای بچه‌ها ولی برای مطالعه کنندگان ادب عامیانه فارسی نیزقابل‌استفاده است .

متون کهن

بغدادی تمیمی ، ابومنصورعبدالقاهر بن طاهر : الایضاح عن اصول صناعة المساح . ترجمهٔ ابوالفتوح منتخب‌الدین اسعدبن‌محمود اصفهانی [با مقدمهٔ احمد گلچین معانی] ، تهران ، بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۷] وزیری، ۱۸۲ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ش۱۹ـ علم در ایران، ش۸)

این کتاب مجموعه متن عربی و ترجمهٔ ملخص فارسی کتاب الایضاح بغدادی است که از روی نسخهٔ خطی مورخ ۷۷۲ موجود آن در آستان قدس (مشهد) عکس برداری و بصورت عکس در دسترس قرار گرفته است . آقای گلچین معانی که یابندهٔ نسخه بوده‌اند معرفی آن را درمقدمه بدست داده‌اند .

در صفحهٔ ۸۴ نام محمد بن عبدالملک ابی‌الملک ابی‌الفتح الیزدی آمده است و ازوهم حق بود که در مقدمه بحثی شده بود .

سنائی غزنوی، مجدود : مثنویهای حکیم سنائی به انضمام شرح سیرالعباد الی‌المعاد . تصحیح ومقدمه ازمحمدتقی مدرس رضوی . [تهران ، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸] وزیری، ۶۳+۳۵۴ ص (انتشارات دانشگاه تهران ، ش۱۲۲۶ــ گنجینه متون ایرانی، ۶۷)

درین مجموعه عقل‌نامه ، عشقنامه ، سنائی‌آباد ، تحریمة‌القلم، طریق‌التحقیق ، کارنامهٔ بلخ ، سیرالعبادالی‌المعاد (وشرح قدیم آن به نثر) ازروی نسخ معتبر وقدیم به اسلوبی متین ومطلوب چاپ شده است

خدمت استاد مدرس رضوی درپایدار وزنده ساختن آثارسنائی برهمگان روشن است ودرخورتقدیر وتکریم وستایش خاص.

صفا ، ذبیح‌الله : گنجینهٔ پارسی نویسان بزرگ ومنتخب آثارآنان [تهران دانشگاه تهران ، ۱۳۴۸] وزیری . ۳ جلد (انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۲۳۸/۱۰۳ گنجینهٔ تحقیقات ایرانی، ش۵۶)

این کتاب دنبالهٔ « گنج سخن » و مخصوص زبدهٔ آثار منثور فارسی است. مؤلف دانشمند وپرکار درین کتاب مقدمه‌ای مبسوط ومستند دربارهٔ نثر فارسی و شیوه‌های آن تا عصر کنونی بیان وسپس منتخب آثارمشهور را نقل کرده است. این سه جلد به نجم‌الدین دایه مؤلف مرصادالعباد خاتمه مییابد .

العبادی ، قطب‌الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر : التصفیة فی‌احوال المتصوفة (صوفی‌نامه). به تصحیح غلامحسین یوسفی . تهران ، بنیادفرهنگ ایران [۱۳۴۷] وزیری ، ۴۴+۴۰۴ ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ش۴۲ــ فلسفه وعرفان ایران ، ش۴)

در بارهٔ این متن مقاله‌ای از آقای احمد احمدی در شمارهٔ گذشته چاپ شده است .

عوفی، محمد: لباب‌الالباب . بسعی واهتمام وتصحیح ادوارد براون [با مقدمه محمد قزوینی] لیدن ، ۱۹۰۳–۱۹۰۶ . دوجلد . (تجدید چاپ عکسی افست توسط کتابفروشی اسدی ، میدان بهارستان . تهران .)

تذکرهٔ مشهور لباب‌الالباب نخستین بار باهتمام براون با همکاری محمد قزوینی حدود شصت وپنج‌سال پیش دراروپا نشرشد وچون سالها بود که آن‌چاپ بکلی نایاب وگران شده بود کتابفروشی اسدی بصورت اصل و باکاغذ و چاپ خوب آن را تجدیدکرده ودسترسی علاقه‌مندان را بدان‌آسان کرده است .

فرامرزبن خدادادبن عبدالله‌الکاتب‌الارجانی : سمك عیار . با مقدمه وتصحیح پرویز ناتل‌خانلری . چاپ دوم . تهران ، بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۷] وزیری . ۶۴۴ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ش ۵۲ـ زبان وادبیات فارسی ـ۵)

سمك عیار داستانی است دلکش با نثری استوار و پاك که پس از انتشار وتوصیف روشن آن توسط دکتری خانلری شهرت یافت و به چاپ دوم رسید . درین کتاب اطلاعات بسیار ازجامعه ایرانی خفته وازین‌جهت نیز واجد اهمیت است.

مرعشی، سید ظهیرالدین: تاریخ‌گیلان و دیلمستان . به تصحیح و تحشیهٔ منوچهر ستوده . تهران ، بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۷] وزیری، ۵۵+۵۵۹ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ش۴۶ـمنابع تاریخ وجغرافیای ایران ، ۱۵)

این کتاب مهم که از قرون گذشته درتاریخ خطهٔ گیلان و کوهستان‌دیلمان وجود دارد یکبار به صورتی بسیار نامطلوب در رشت چاپ شده بود و ایجاب می‌کرد مطلعی براحوال‌آن سامان‌آن را از سرنوچاپ و منقح‌کند . منوچهر ستوده که فعلا در روی زمین ازو آشناتر به این‌خطه کس دیگری نمی‌شناسیم و خودبه‌قدم‌کوهها ودرهها ودشتهای‌گیلان‌را نوردیده‌کتاب‌را ازروی‌نسخهٔ منحصر موجود دراکسفورد تصحیح‌کرده وفهارس‌کتاب نیز برکمال‌آن افزوده است .

تاریخ و جغرافیا

آشوری ، داریوش (و) رحیم رئیس‌نیا، زمینهٔ اقتصادی و اجتماعی انقلاب مشروطیت ایران - چاپ دوم تبریز ، ابن‌سینا [۱۳۴۴] رقعی، ۸۴ ص.

[illegible]

وانجام یك نهضت . تحلیل مشروطیت ایران از دیدگاه جامعه شناسی » بقلم داریوش آشوری است که مسائل اجتماعی را با دیدی نو و بیانی استوار تحلیل می‌کند .

ابونصری هروی ، قاسم بن یوسف : رسالهٔ طریق قسمت آب قلب. با مقدمه وتحشیه و تصحیح و تعلیق مایل هروی. تهران، بنیاد فرهنگ ایران ، [۱۳۴۷] وزیری مج+۱۷۵ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ش۴۷ـ منابع تاریخ وجغرافیای ایران، ش۱۰).

مؤلف ارشادالزراعه که از مردم هرات در قرن نهم بوده است رساله‌ای درباره طرز تقسیم آب هروی‌رود در حوزهٔ هرات دارد که جزء نسخه‌ای از ارشادالزراعه به دست‌آمد ودر فرهنگ ایران زمین چاپ شد واظهار امید شد که فاضلی از مردم هرات به تصحیح اسمای جغرافیایی و اصطلاحات محلی آن همت بگمارد وخوشبختانه این کارمهم توسط آقای مایل‌هروی ازفضلای افغانستان انجام پذیرفت ودردسترس قرارگرفت .

این کتاب در نوع خود نظیر کمتر دارد و از مراجع مهم درتاریخ شهر هرات است .

بدیع ، امیرمهدی : یونانیان و بربرها . روی‌دیگر تاریخ. جلد دوم ترجمه احمدآرام . تهران ، بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳۴۸ ، وزیری ، ۲۲۹ ص . (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۴۹ـ منابع تاریخ وجغرافیای ایران ۱۸)

کتابی است بر مبنای مآخذ یونانی و هروی در بارهٔ جنگهای ایرانیان ویونانیان وبنیان اینکه فرنگیها تا چه حددرقلب‌تاریخ ووارونه ساختن دقائق تاریخی اهتمام کرده‌اند .

کتاب جلد سومی داردکه متن فرانسه آن انتشار یافته است وباید امید داشت استادآرام با بی‌آرامی‌مخصوص به‌خودکه در ثمر رسانیدن کارهای علمی ممتاز وعالی دارند ، ترجمهٔ آن را نیز به پایان آورند .

ترجمه های آرام بدون تردیدکم نظیرست و در زبان فارسی پایدار و استوار خواهد ماند .

محمودیان ، محمد : زاینده‌رود اصفهان . اصفهان ، ۱۳۴۶ ، وزیری، ۲۷۴ ص. (انتشارات شورای مرکزی جشن‌های شاهنشاهی ایران ــ استان اصفهان. ش۳)

معرفی جامعی است از رودخانهٔ زاینده رود که اصفهان از آن زنده است

درین کتاب از سابقهٔ تاریخی ، زمین‌شناسی ، اوضاع طبیعی ، واژه‌های محلی مربوط بدان، طومار منسوب به شیخ بهایی در تقسیم آب، آب کوهرنگ، پلهای زاینده رود ، بندها، نهرهای منشعب ، ماهی‌گیری، برجها ، کشتی‌رانی، آسیابها ، تیشه‌ها ، مقیاسهای متداول ، تجزیه شیمیائی آب بحث شده وکتابی ارزنده است .

نوائی ، عبدالحسین: شاه اسمعیل‌صفوی . اسناد ومکاتبات تاریخی‌همراه با یادداشتهای تفصیلی . تهران ، بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۷] وزیری، ۴۱۹ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ش۰هـ منابع تاریخ وجغرافیای ایران ، ۱۷)

مجموعه‌ای است از اسناد و فرامین مربوط به عصر شاه اسمعیل که برای تحقیق درآن دوره ازمآخذ اساسی است .

یاقوت حموی: برگزیدهٔ مشترك . ترجمهٔ محمد پروین گنابادی . تهران ، ابن‌سینا ، ۱۳۴۷ وزیری . ۲۴۵ ص.

«المشترك وضعاً و المفترق‌صقعاً » کتابی‌است معروف به عربی در اسماء مشترك جغرافیایی وبیان اینکه هرکدام درکجاواقع است وچه‌خصوصیتی‌دارد. آقای پروین گنابادی بـه‌استادی‌کتاب را انتخاب کرده وآنچه مربوط به ایران وجهان نزدیك ومربوط به‌آن است به فارسی درآورده است .

ادبیات معاصر ایران

آتشی، منوچهر: دیدار درخلق. مجموعهٔ شعر [تهران ، امیرکبیر، ۱۳۴۸] جیبی، ۱۸۸ ص.

باباچاهی ، هادی : خاطرات چهل سال بیسوادی [تهران ، ۱۳۴۶] جیبی ، ۲۶۲ ص.

شاملو، احمد (ا . بامداد) : مرثیه‌های خاك . مجموعهٔ شعر . [تهران امیرکبیر ، ۱۳۴۸] جیبی، ۱۲۴ ص

شهری (شهری‌باف)، جعفر : شکرتلخ . [تهران، ۱۳۴۷] وزیری، ۵۱۰ ص، داستان زیبای ایرانی است ازمیان حوادثی که در سال ۱۳۳۶ قمری در ایران اتفاق افتاده است .

درین‌مدت که این کتاب‌نشرشده‌است ازچندصاحب‌ذوق وخبرهٔ نویسندگی

شنیده شد که آن را اثری دلپذیر و خواندنی معرفی کردند ، کسانی که عقاید آنها درین امور با نکته‌بینی ودید انتقادی همراه است .

داستان بکلی ایرانی است . همه‌چیزش ایرانی است وازحیث ضرب‌المثل وعقاید وآداب زندگی وحرفها ومتلها چیزی جز آنچه ایرانی باشد دیده نمی‌شود و ازهمین لحاظ گنجی است برای مطالعهٔ کسانی که می‌خواهند با عقاید و افکار ایرانی خالص شصت سال پیش آشنا شوند نثر کتاب روان وکشنده است .

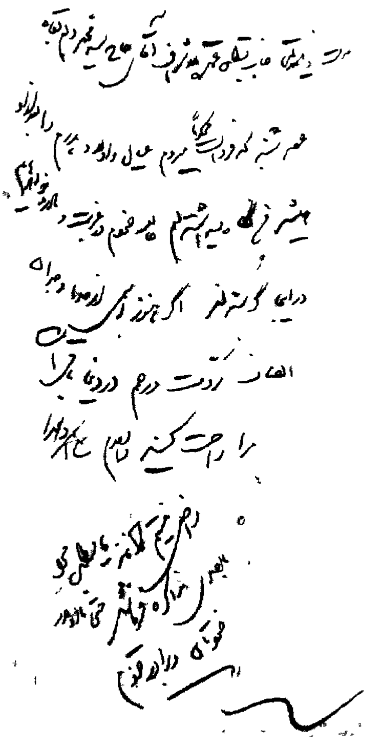
اسناد و مدارك

دو یادگار از دورهٔ مشروطیت

از اوراق و اسناد قدیمی ابوالفتح فدائی علوی قسمتی در اختیار تیمسار سرتیپ علی‌طباطبائی، خویش گرامی آن مرحوم که خود علاقهٔ مخصوص به‌جمع آوری آثارقدیم خطی‌دارد قرار گرفت وایشان به‌لطف خاص آنها را در دسترس اینجانب قرار دادند.

اینك در این شماره مکتوب مرحوم آیةالله شیخ عبدالله مازندرانی که از زعمای‌مشروطه خواهی‌ایران‌در نجف بود ودو نامه‌ازعلی اکبر دهخدا چاپ‌می‌شود.

* * *

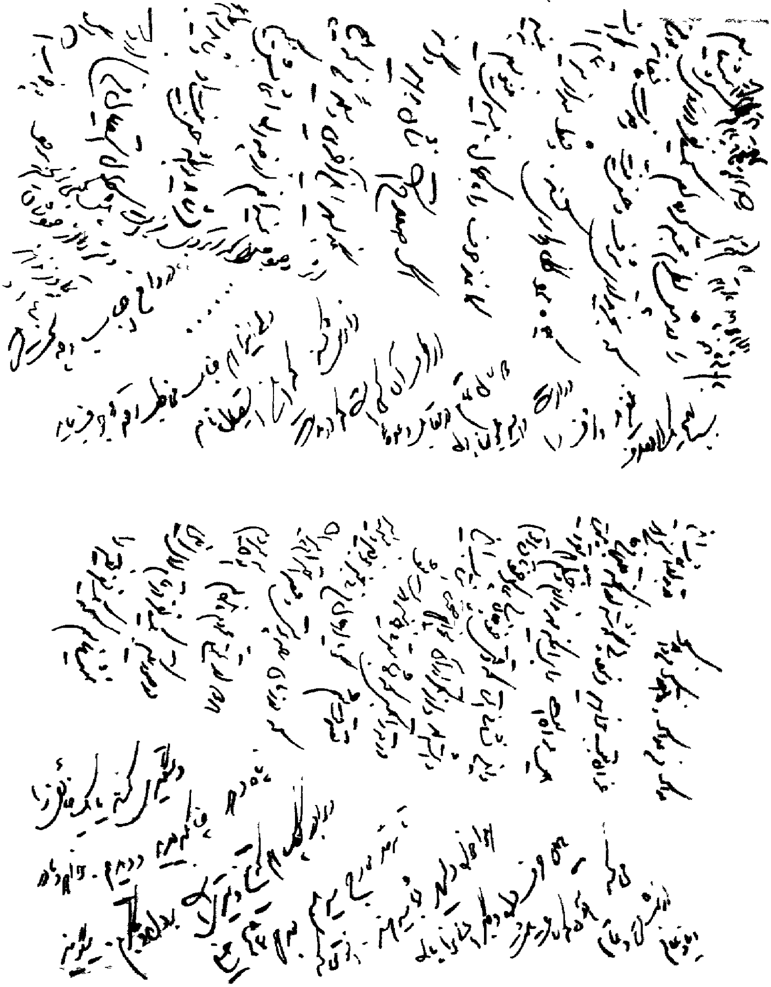


شرح قضیهٔ دو مکتوب دهخدا چنین‌است که چون‌دهخدا را به‌تبعیدار ایران‌بیرون می کرده‌اند نگران وضع اقوام نزدیك خویش‌بوده است وتوسط مرحوم حاج‌سیدنصرالله‌تقوی که دوست و معاشرش بود نامه‌ای به‌مرحوم سید ابوالحسن صراف (بزرگ خاندان علوی)می‌نویسد وازو که مردخیرخواه وبزرگوار ومشروطه خواه بوده است استمداد می‌کند.

* * *

متأسفانه‌مخاطب‌مکتوب‌مازندرانی را نمی‌شناسیم و بنده احتمال می‌دهم به‌عنوان‌آقای سیدابوالحسن‌صراف‌پدر فدائی‌بوده‌است‌که سؤالهائی ازمرحوم مازندرانی در مباحثی‌که آن روزگار مطرح بود‌کرده بوده است.

بر ظهر نامه مهرآن مرحوم با سجع «قال ابی‌عبدالله» دیده می‌شود که در عکس منعکس نیست.



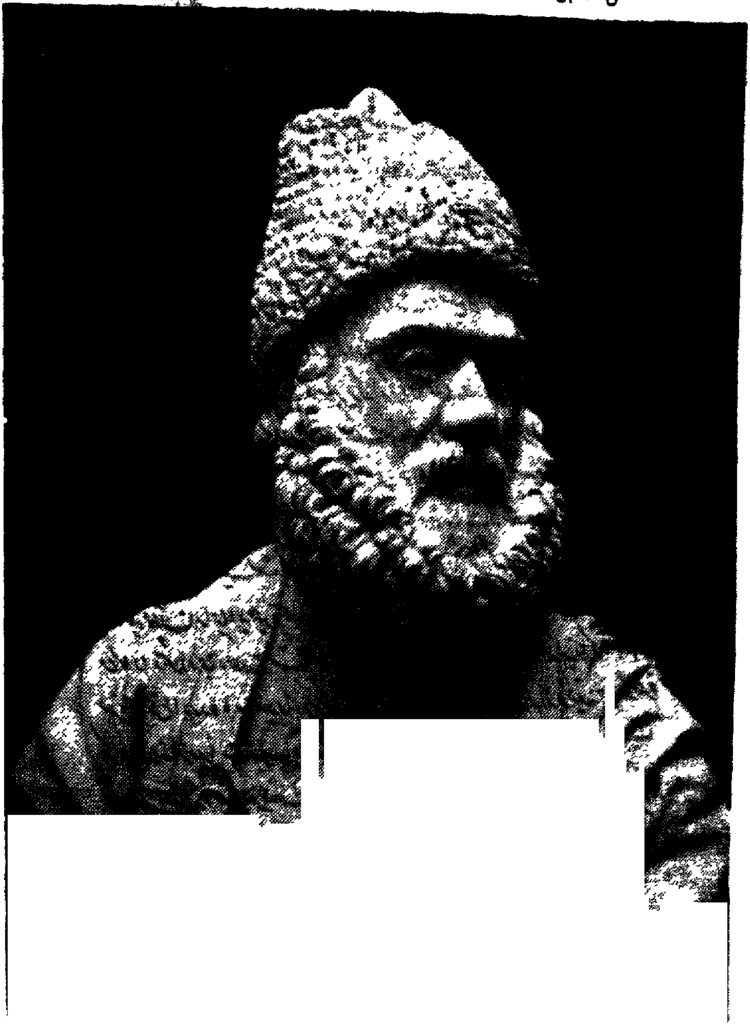
نامهٔ مرحوم دهخدا به سید نصرالله تقوی

[illegible]

عکسها و تصاویر قدیم

مجسمهٔ میرزا صالح شیرازی

اخیراً سفرنامهٔ میرزا صالح شیرازی انتشار یافت. آقای اسمعیل رائین که بانی طبع آن بوده‌اند به مجسمه‌ای از میرزا صالح که زمان سفر او در لندن ساخته شده بوده، است دسترسی یافته‌اند. چون این مجسمه درنوع خود زیباست عکس آن برای علاقه‌مندان دراینجا چاپ می‌شود.



خواندنی

کتاب

شخصی را زنی بود باجمال، وباغی‌داشت وکتابی. روزی به باغ رفتی وروزی‌کتاب خواندی وروزی بازن نشستی. چون مرگ نزدیك رسید، باغ را گفت: ترا آب دادم وآبادان داشتم امروز می‌روم، با من چه خواهی‌کردن؟ ازباغ آوازی برآمدکه مرا پای نباشدکه با تو بیایم، چون تو مروی دیگری‌آید. مرد ازباغ نومید شد، پس زن‌را گفت: عمر درسر توکردم وازبهرتورنجهاکشیدم امروز بخواهم رفت، چه‌کنی؟ گفت: تازنده‌باشی خدمت‌کنم، اگربمیری‌جزع‌وفریاد کنم، چون ترابیرند باتومی‌آیم تالب‌گور، چون‌پنهان‌شوی درخاك‌نیایم،اما بنالم وبگریم وبازگردم‌وشوهری‌دیگرکنم، مرد ازوی ناامیدشد،روی باکتاب‌کرد وگفت: ای‌مصحف! من‌بخواهم رفت، چه‌خواهی‌کرد؟گفت من باتوباشم، اگر درگورشوی مونس‌توگردم، چون قیامت شوددستگیر توشوم، وهرگز ترا نسپارم.

مقصود از این‌حکایت آنست‌که درعالم هیچ مونسی بهتر از علـم نیست؛ ودرآخرت هیچ مال فریاد تونخواهدرسیدمگرعلم.

عجایب المخلوقات

نسخهٔ خطی مورخ ۷۳۲ هجری
(نقل احمدگلچین‌معانی)

دهکدهٔ پرملال

دهکدهٔ پرملال. داستانهایی از روستا. تهران
سپهر، ۱۳۴۷–۱۷۶ ص

امین فقیری

۱

وقتیکه دادخدا باپسرش تواتاق آمدند هنوز غروب بود داشتم چراغ زنبوری را روشن میکردم دادخدا نشست پسرش هم بغل دستش ولوشد. چراغ را زود تلمبه زدم بالاش آتش گرفت نفت بالازده بود ـ دادخدا گفت . هنوز داغ نشده بود . من گفتم راست میگی ـ دادخدا دستش راروی شعله‌ی چراغ گرفته وبچه نگاهش آرام دریکجا خوابیده بود به‌عکس که تازه روی دیوار زده بودم نگاه میکرد ـ چراغ روشن شد ـ باصدای یك نواختنش ـ دادخدا بخودش فشار آورد دندانهایش را رویهم سائید ـ «اینجا زمسوناش خشکه» من جواب ندادم . پیچك‌دورسرش را بازکرد گوشهایش قرمزشده بود مثل گوشت لخم گاو وموهای کوتاهش مچاله شده بود. هرروز عصرمیدانستم میاد آنروزها آفتاب تحمل زیادماندن را نداشت زودشب میشد ـ روزها کوتاه بود پسرش‌را هم همراه میاورد ـ روشن بود تو مردم ده سرش بتنش می ارزید ـ اینهم برای من غنیمت بود خیلی دلش میخواست اخبارهای رادیورا بگیرد اسم کشورهائی که جنگه‌بود بلد بود ـ کنجکاو بود که بفهمد قبرس کجاست ـ ویتنام کجاست منهم نقشه‌جهان را می‌آوردم وآنجاها راشان میدادم . بعد میپرسید . چرا جنگه میکنن ا جوابش میدادم بیکارن سیری شاخ به‌شکمشون میزنه .

۲

بچه ساکت مینشست ـ گاهی اوقات بلند میشد ازتوکلاس هیزم میاورد برای تو بخاری خیلی خوشگل بود مثل صورتکهای شیر نستله پشت‌شیشه‌ی‌دوا فروشها ـ هروقت دادخدا تو عالم خودش بود می‌گفتم برام حرف بزند خوب صحبت میکرد یك‌خاطره داشت صدبار برام گفته بود ـ هربار مثل اینکه بار اولشه براش جاوید وماندنی بود روقلبش حك‌شده بود . به دادخدا میگفتم : چرا زن نمیگیری ؛ میگفت . هروقت فکرشو میکنم جهره‌ی «لیلا» یادم میاد ـ آنوقت شروع میکرد «ماهم مث تمام مخلوق دنیا عروسی کردیم امالیلا رابزور

گیرآوردم . آخه از ده‌های دیگه هم‌خواستگار داشت ولی او منو دوست داشت اینو یواشکی یه روز پای چشمه بمن گفت منم‌دوستش داشتم همه میدونستند ــ تودهــ فقط دوتا رودوست داشتم یکی گاوکارم بود که تو گاوکارا لنگه نداشت ــ هر گاوی را میاوردم بغلش میبستم زوارش در میرفت یکی دیگه هم‌زنم لیلا بود دوروز بعد ازعروسی با لیلا گاوکارم مردــ انگاری یه‌تیکه اززندگیمو بریده بودن ــ هزار تومن پول نقدش بود ــ اربابم بخیل‌بود چشمش شور بود موقع دروی گندما قسمت من خیلی‌زیاد شد رفتم چهارتا الاغ‌آوردم وحوالهای گندم را بارکردم ــ اربابم میخواست چشمش درآد ــ هنوز بخونه نرسیده بودم که دیدم گاو خوابید ــ آروم‌آروم اول پاهای جلوش تاشد و بعدلخت‌لخت افتادرو زمین ــ حوالها روشکمش افتاده بود هرچی هی‌کردم و دمش رو کشیدم فایده نداشت بعد بابام اخضر سررسید و گفت . نردنش مرده ــ نیگا بچشماش‌کن ــ نشستم‌بالای‌سر گاو توچشمای درشتش‌نیگا کردم مرده‌بود خیلی‌آروم‌مرده بودــ من‌ندیدم حون بکنه بعد توده‌هو افتاده که قدم لیلا بد بوده ولی من میدونستم خدا هم میدونست که لیلا خوبه همه‌چیش خوبه بعد از اون دیگه رعیتی نکردم می‌خواستم برم شهر وسه‌ماه زمسون‌کارکنم وبعد از بهار بیام گندم بهاره بکارم وسیفی جات امالیلا نگذاشت گفت زمسون سیاه انصاف نیست‌منو تنها بگذاری همیشه‌ی‌خدامیگفت «میترسم»هرشب همینومیگفت. وقتی دست‌رو موهاش میکشیدم بازم میگفت ــ وقتی‌توچشمانش نیگامیکردم بازم‌میگفت نمیدونستم‌ازچی‌میترسه ــ خیلی ترسوك بود ولی نمیگفت ازچه میترسه وقتیکه یواش تو گوشم گفت بچه دارشدم من یه دفعه‌شکفتم اوزد زیر گریه گفت «میترسم» فهمیدم ازبچه‌می‌ترسه یاری وقتا موهاشو روصورتم میریخت ومیگفت ماخیلی بدبختیم ــ گاوکار تورو میگن من‌کشتم قدم من بد بوده اینو فاطمه روراس بمن گفت تومیگی چــی ؟ من تورو بدبخت‌کردم ؟ بهش گفتم : نه‌لیلا آدم وقتی به‌چیزی رو بدست میاره حتماً به‌چیزی روازدست میده .

۳

شش هفت ماه گذشت . گندم بهاره روکاشتیم و سیب زمینی ــ لیلا صبح تا شوم در کنارم کار میکرد ــ میبیلرو قلش میزد وتوزمین فرو میکردــ اولوقت شب خورد و خمیر بود دست‌بهرجای بدنش میذاشتم ناله میکردــ شکمش خیلی

جلو آمده بود یك شب تو ناف تابستون میخواس بزاد دویدم خواهرم و ننه‌ش و دوسه تارن دیگر روآوردم توپلاس(خیمه) بالای سرش خودم بیرون پلاس تو مهتاب نشستم ـ مگم پهلودستم کرکرده بود وقتیکه لیلاناله میکرد گوشها شو تیز میکرد من قلبم هری میریخت طفلك زیاد درد میکشید هنوز ندیده بودم کسی اینطور داد فریاد بکنه ـ بعدماه صاف آمده بود توپلاس که لیلا سرزا رفت خودش رفت و بهبچه حا گذشت .زناتو سرشون زدن ـ رفتم ـ فرار کردم بلوکوه محمد حنفیه پهلوی گله ـ چوپونا گفتن دادخدا چرا اومدی زنتداره پلسبك میکنه اونوقت من زدم زیر گریه اونا وحشت برشون داشت گفتم . لیلا سرزا رفت چوپونا زارزدن یکیشون برادرم بود و یکیش‌هم برادر زنم»

۴

دادخدا حرف زنش را برید دیگرچیزی نداشت که ادامه بدهد چایی درست شده بود برام ریخت خودش‌هم خورد من گفتم برای بچه‌اش بریـزد او ریخت اندوه تواتاق پرمیرد ـ گرمای تب آلود بخاری تومغز استخوان آدم فرو میرفت ـ دادخدا به‌بچه‌اش نگاه میکرد ساده وغمناك یه‌دفعه درآمد و گفت : میتونه سواد داربشه ؟گفتم :

«میتونه ولی‌سنش کمه هنور یه‌سال میخواد گفت : «پنج‌سال و نیمشه» بعد روبه بچه کرد و گفت می‌بینی هی‌توخونه نگو ـآقای مدیرمیگه نمیشه ـبچه سرش رابلند کرد و با نگاه ملتمسش‌توچشام رل‌رد طاقت نیاوردم و گفتم: «باشه باشه صبح بیاد همین‌طوری بشینه سرکلاس یادت باشه دادخدا کار نومه نداره قبولی هم نداره» بعد یادم‌به‌لیلا افتاد توچشمهای بچه‌لیلا را دیدم که داشت‌سر زا میرفت

۵

صبح همراه بچه‌ها آمد صندلی نداشتم حلب خالي گیر آوردم نشاندمش روش یه مداد ودفتر هم بهش دادم . آنوقت ذوق کرد ومن‌پرنده‌ی شادی راتو چشماش دیدم. شبها دادخدا می‌آمد بچه‌هم دنبالش‌دفترومدادش بربالای‌پارچه‌ای پیچیده بود ـ همراهش میآورد بعداز چهار پنجروز بزور مینوشت « وبابا » و بعدهم ماما را یاد گرفت دادخدا میگفت : سه‌چهار بار ازم پرسیده ماماش کیه؟

من گفتم از آقای مدیر بپرس گفتم ـ خب هنوز نپرسیده «دادخدا تو صورتش اندوه نشست و بچه بامدادش ور می‌رفت. ـ

۶

یه روز صبح پنجشنبه ماشین سازمان مالاریا که از هفته‌ی قبل آمده بود میخواست بشهر برگردد دوسه‌ماه بود شهر را ندیده بود ماشین آماده بود کارگرانش شهری بودند بزور واصرار منهم بی‌میل نبودم ته‌دلم راضی بود یه یك حمام درست وحسابی وسینما موقع حرکت دیدم یکی با شتاب دارد میدود یك بچه‌ی کوچك هم‌پشت سرش میدوید ـ شناختم دادخدا بود بشوفر گفتم کمی صبرکند دادخدا نفس‌زنان رسید نفسش توصورتم‌پخش می‌شد ـ آقای مدیر بعد بچه‌اش را نشانم‌داد ـ یه‌کیف‌کوچك اندازه‌ای خودش، من گفتم : این‌که چیزی نیست، بچه‌داشت می‌شکفت.

۷

صبح شنبه ساعت نه، ده بود که رسیدم تومدرسه کسی نبود تعجب کردم آفتاب جان میگرفت نگاهم توده به‌پرواز درآمدگوشه‌ی ده دامنه‌ی‌تپه جمعیت زیادی ایستاده بودند قبرستان بود پائینش رودخانه میگذشت سنك قبرنداشتند برآمدگی باگل درست میکردند بعدهم باران وآبه* ترو صافش میکرد انگار کسی نمی‌مرد مردم ده‌جای قبرهارا گم میکردند اوناکه دستشون بدهنشون میرسید ازشهر سنگ میخریدند. نزدیك‌که رسیدم دادخدا جلو دوید پیرتر مینمود ـ مثل‌اینکه عوضش کرده‌بودند چشمانش همه جارا مینگریست‌نگاهش حالت خاصی یافته بود ازرگ وپی‌آدم ردمیشد وروقلب اثر میگذاشت گفت : آقای مدیر بچم رفت ـ تو مغزم‌تیر کشید ـ همانجا نشستم دادخدا بغضش ترکیده بود رفت‌کنار رودخانه روسنگها نشست برفهای روکوه هنوز آب نشده بودند چشم رامیزدورودخانه بی‌هیاهومیگذشت مردم آمدند دوره‌ام کردند قبر کوچکی درست‌کرده بودند بچه‌ها روقبرها ول‌میگشتند نمیدانستندباید بخندند یا گریه کنند بلاتکلیفی گریبانشان را چسبیده بود گفتم. که برن خونه بعد از دیدار قلی‌پرسیدم «دادخدا چی‌چی میکه باورم نمیشه چطورشده؟»

دیدار قلی گفت : شب جمعه دیفتری زد توگلوش صبح خفه‌ش کرد اگر شما بودید می‌بردینش پیش سپاه بهداشت . من دیگه هیچی نگفتم مثل این که

* ـ آبی که از بلندی می‌ریزد سیلاب کوچك

بچه دیمن گمشده بود آمدم تو اتاق کیف کوچکی که خریده بودم بالای طاقچه گذاشتم و بهش زل زدم.

۸

غروب داشت ورچیده میشد دادخدا نیامده بود شب شد باز هم نیامد دلم دردآمد یادم به لیلا و بچه اش افتاد هنوز هم خیال میکردم دادخدا خیلی خوش و بچه هم به دنبالش چراغ زنبوری را برداشتم پالتوم را رو کولم انداختم بخانه دادخدا رفتم جلوم بلند شدند اتاق پر بود از زن ومرد و باغمی در صورتشان چهار پنج متکا برایم گذاشتند نشستم - حرفها بیخ گلویم گیر کرده بود اشك تـه چشمام ماسیده بود - اماهرطوری بودحرف میزدم دلداریشان میدادم - آنها از آقـا مدیر توقع داشتند دوسه تاسرفه کردم روم نمیشد توچشمهایشان نگاه کنم اما تاول نگاه‌های حسرت زده‌شان درصورتم مانده بود وخیالم رفت توروضه‌خوانی منزلمان شبهای جمعه شروع کردم به صحبت کردن حرفهائی از ظهر عاشورا امام حسین وحضرت علی‌اصغر که تیرخوردبگلویش چشمها داشت نم نمی‌میشد احساس سبکی میکردند - دانه‌های اشك داشت بامژه‌های من بازی‌بازی‌میکرد دلم میخواست بزنم زیر گریه چشمهام که تو چشمهای دادخدا افتاد نتوانستم خودم رانگهدارم وحالا همه آرام میگریستیم.

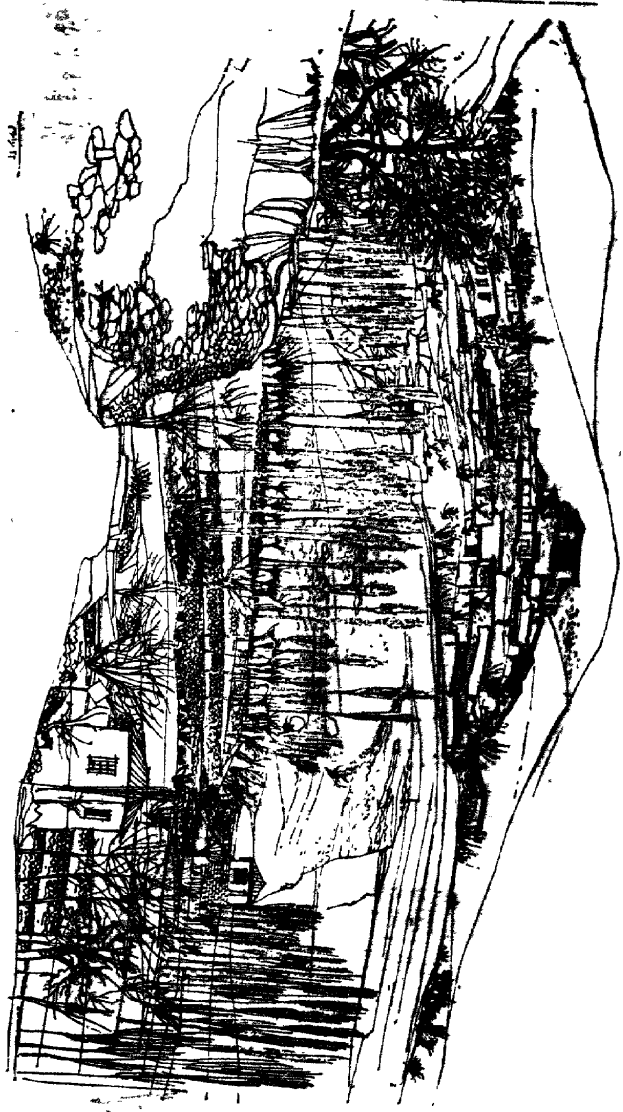
زمستان ۴۳ - ساردوئیه کرمان

نقاشیهای سیحون از آبادیهای ایران

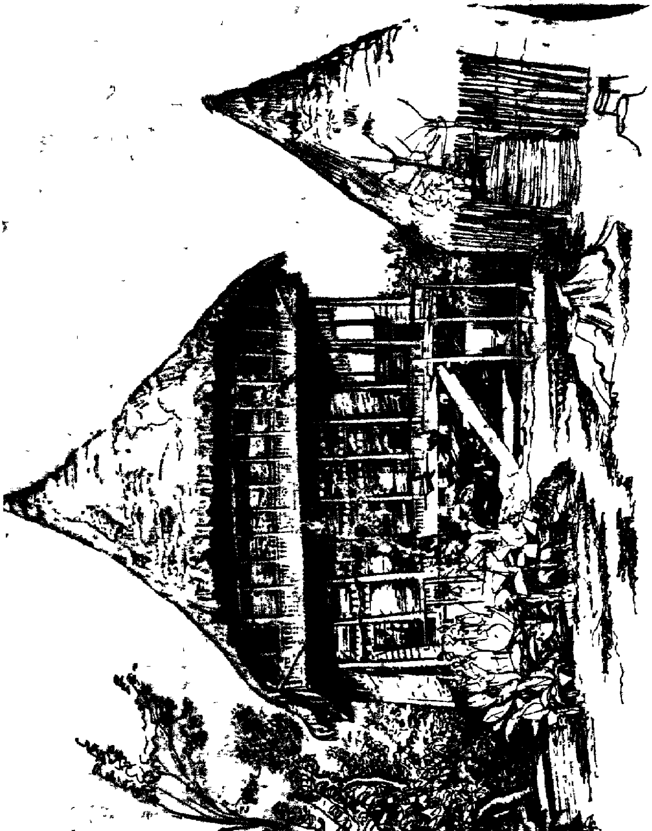
هوشنگ سیحون مهندس مشهور ساختمان از کسانی است که شوق و ذوق خاصی به سفر در ایران دارد و قصدش مطالعهٔ ابنیهٔ قدیم و نکته‌یابی و دقت در آنهاست. اما کمتر کسی می‌داند که او در نقاشی دست دارد و آثار زیبایی از آبادیهای ایران نقاشی کرده است. عده‌ای از کارهای او اخیراً در کتاب مقدمهٔ جامعه شناسی ایران (تألیف جمشید بهنام و شاپور راسخ) چاپ شده است و چهار تصویر آن در این شماره به چاپ می‌رسد.



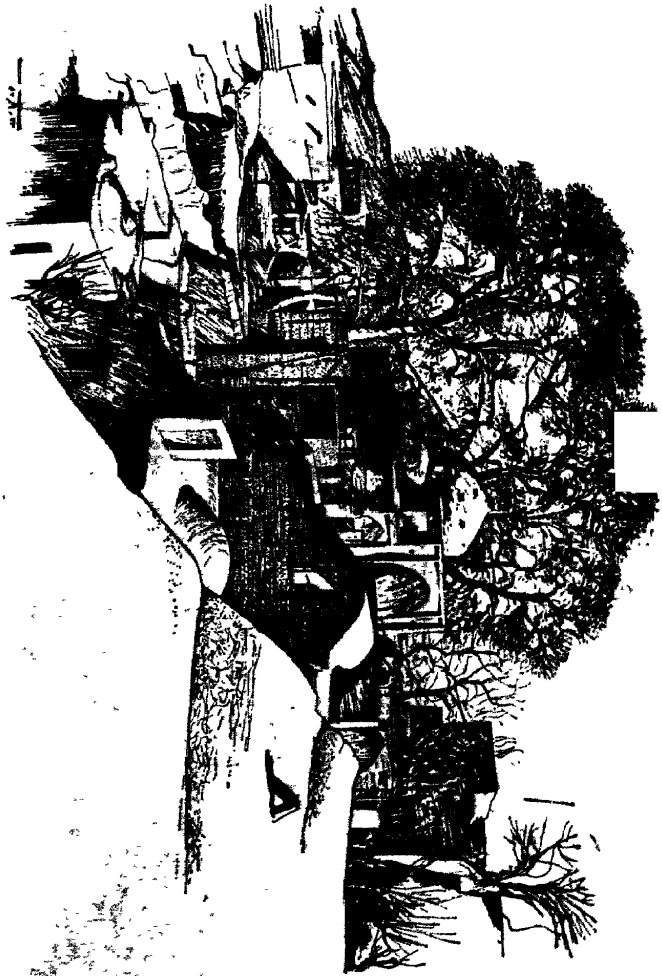
کوچه پشت مسجد جامع در نائین، نمودار طرز پیوند مسجد در نسج عمومی شهر



منظرهٔ دهی در بالای تپه (رودک - در راه میگون)



خانه‌ای روستائی درشمال (نزدیک آستاره ـ رشت)



ده وسط جامع (ده سرشک - جوزه نطنز)

حاشیه

الایضاح عن اصول صناعة المساح

ایرج افشار

درمورد دو کتاب فارسی و عربی از متون قدیم در اصول هندسه که بصورت عکسی به نام **الایضاح عن اصول صناعة المساح** با مقدمهٔ فاضل ارجمند آقای احمد گلچین معانی از طرف بنیاد فرهنگ ایران انتشار یافته است چند نکتهٔ ذیل بطور توضیح یادداشت می‌شود :

الف ــ هیچ معلوم نیست که رسالهٔ عربی را ابومنصور عبدالقاهر بن طاهر بن محمد بن عبدالله بغدادی تمیمی تألیف کرده باشد زیرا :

۱ــ درمتن کتاب، نه درخطبه و نه درپایان، ازمؤلف نامی برده نشده است.

۲ــ درمدارک ومراجعی که احوال ابومنصور را نوشته‌اند وآقای گلچین نقل فرموده‌اند ذکر نشده است که ابومنصور کتاب الایضاح داشته است و اساساً درفهرست کتب او از کتب علمی نشانی نیست . اومردی کلامی بود وتألیفاتش در علوم دینی است و به آسانی نمی‌توان قبول کرد که نام کتاب الایضاح از مآخذ احوال او ساقط شده باشد .

ب ــ درانتهای رسالهٔ عربی وقبل ازفصل جداگانه‌ای که دربارهٔ مساحت سطوح متساوی الاضلاع آمده است این کلمات دیده می‌شود: «تمت کتاب الایضاح عن اصول صناعة المساح... عن محمد بن عبدالملک ابی الفتح المردی» (کلمهٔ «سبت بی‌نقطه ومحتملا یزدی است). آیا این عبارت مؤلف کتاب را نمی‌شناساند؟ آقای گلچین در مقدمهٔ خود اشاره‌ای نفرموده‌اند که نام این شخص در انتهای رساله به چه مناسبت است ومناسب آنست که درمورد پیدا کردن احوال این شخص تجسس شود .

ج ــ ترجمهٔ فارسی به استناد آنکه مترجم متن مختار خود را ازآن بغدادی دانسته است باید پذیرفت که از روی اثر ابومنصور بغدادی به فارسی نقل شده است . ولی کدام اثر ؟ شاید بخشی ازیک کتاب چند علمی او بوده است ؟

د ــ تطبیق این دو کتاب به یکدیگر نیز برطرف کننده شك خواهد بود. اگر چه میان نوع مطالب و گاه فصول هماهنگی هست مطابقت کافی میان آن دو دیده نمی‌شود .

هـ ــ ابوالفتوح اسعدبن ابی الفضائل عجلی مترجم درترجمهٔ خود اطلاعی ازمقیاس اصفهان که موطنش است به دست می‌دهد وآن این است : «ودراصفهان بیست و چهار رش دستی بود و شش دست یك کویج باشد که آن را قفیز خوانند و ده کویج گریوی بود که آن را یك تخم گویند وجریب نویسند . » درفهرست

لغات کتاب کومنج چاپ شده است . در برهان قاطع ذیل «کویژ» دیده شود .
از کریوهم کریومرادست.

جلال خالقی

کتابشناسی فردوسی

ازآنجائی که «کتابشناسی فردوسی» مورد توجه همگان واقع گشته‌است یکی از دوستان فاضل ما دراینجا آقای جلال خالقی که در باره شاهنامه کار کرده و می‌کنند ، پس از مطالعهٔ کتاب فوق‌الذکر رسائل و کتبی راکهٔ بزبان آلمانی منتشر شده ودرآن نیامده و یا آمده ولی مربوط بشاهنامه نیست ، جمع‌آوری نموده‌اند .

خواهش می‌کنم برای تشویق ایشان ، همه را پس ازنقد وبررسی به‌اسم ایشان یا درمجله راهنمای کتاب یا درچاپ بعدی کتابشناسی چاپ بفرمائید .[۱]

محمد جواد فلاطوری (کلن)

تحت شماره 46 ص ۵۶ «کتابشناسی فردوسی» آمده :

Freiherr, O.

Das Buch von Fechter von Firdowsi; aus dem Turkischen in Text und Ubersetzung Veroffentucht von O. Freiherr von Schlechta - Wssehd ZDMG, 17 (1863), pp. 1-38

ایـن کتاب مربوط به فردوسی طوسی شاعر ایرانی نیست . اگرچه در آن از رستم واسفندیار و... نیز نام برده‌شده وتأثیرشاهنامه وقابوسنامه درآن روشن است . نویسنده این رساله که ضمناً خود را مؤلف سلیمان‌نامه در ۳۶۶ مجلد معرفی می‌نماید Firdowsi نام دارد . وکتاب خودرا درماه شوال 904 (1499 میلادی) بزبان ترکی نوشته که این فصل‌آن بوسیله مترجم‌آلمانی با متن ترکی‌آن منتشرگردیده (متن از ص. 21-1 ، ترجمه از ص. 38-22) موضوع این فصل درباره روش کارزار و وسایل‌آن مثل : نیزه ، گرز ، تیر و کمان، سپر، اسب وتربیت‌آن میباشد .

Geiger, W.

Dasy - ātkār - i Zarīrān und sein Verhältnis zum Šāh - Nāme.

۱ــ راهنمای کتاب ــ ازلطف‌وتوجه‌آقای خالقی و نیزمحبت دوست دانشمند آقای فلاطوری کمال امتنان‌را دارد. البته درچاپ دیگر کتاب این‌مطالب‌وارد خواهد شد .

in : Sitzungsberichte der Phil. - Philo. und hist. Classe der K b Akademie der Wissenschaft zu Munchen, 1890 2 Band S 43 - 84

Horn, Paul

Carl Kutta über Firdausis Reime im Sah - Name und ihre Bedeutung fur die Kenntnis der damaligen Aussprache des Neupersischen, Munchen 1895

Horn, Paul

Zur Krankenpflege im alten Persien

in : Zeitschrift fur Krankenpflege, 1903 Nr. 5, S 169-173

دربارهٔ پزشکی درشاهنامه

Horn, Paul

šāhnāmė 64, 48

ZDMG 1903/57 S 176

توصیح دربارهٔ بیت ۴۸ر۶۴ ازشاهنامه ولرس

Madani, Mir Hamid

Die gesellschaftlichen Zustande im iranischen Altertum-Inaugural - Dissertation zum Erlangen des Doktorgrades an der Universitat zu Tubingen 1967

Roth, R.

Die Sage von Dschamschid

in : ZDMG 1850/4, Heft 4 S. 417 - 433

Spiegel, Fr.

Die Alexandersage bei den Orientalen

nach den besten Quellen dargestellt, Leipzig 1851, 72, S

Spiegel, Friedrich

Eranische Alterthumskunde, Leipzige Bd 1-3, 1871, 1873, 1878

Spiegel, F.

Die Sage von Sam und das Shah - nameh ZDMG...

تحت شمارهٔ 8 ص. ۲۲۲ ز کتابشناسی فردوسی، آمده.

ولی عنوان صحیح این مقاله چنین است :

Spiegel, F.
Die Sage von Sâm und Sâm – nâme.
ZDMG 3/1849 S. 245-261

این مقاله دربارهٔ سام و سام‌نامه خواجوی کرمانی است و با شاهنامه ربطی ندارد .

کرمانشاهان باستان

هفده

ایرج افشار

راجع به عدد هفده واستعمال آن درادب وعقاید ایرانی چندبار درمحله بحث شد ونکته‌هایی که از متون ومراجع بدست آمده بود ذکر گردید .

اینك چند مورد دیگر یادداشت می‌شود :

هفده داو

ـ دربازی نرد داوکردن را تا هفده بارممکن دانسته‌اند و زیاده از آن نمی‌باشد (برهان قاطع) و به عربی هفده عذرا گویند .

خاقانی در بیتی گفته است :

هفت طواف کعبه را بتان بسنده‌اند
ما وسه پنج کعبتین داوبه هفده‌آوری

و **عطار** هم دارد :

عمرتو هفتاد شدواین‌کم زنان مهره دزد
می‌برندت هفده‌عذرا شرم‌بادت زین‌قرار

هفده هزار

ـ ازکرامات شیخ ابوالحسن کازرونی یکی آن بودکه در حالت حیات بهیك‌گوشهٔ چشم به هفده هزارگبر نگریست .

ارواح‌الجنان صفحهٔ۱۶۱(روزبهان نامه)

هفده روز غذا نخوردن

ـ از کرامات شیخ روزبهان بقلی آن بود که هفده شبان روز هیچ غذا نخورد.

(ص ۲۰۰ همان کتاب)

آب انبار هفده پله

ـ آب انباری هفده پله عضدالدوله در قلعه استخر بساخت.

(نزهة القلوب ۱۵۸)

هفده پسر کاوه

ـ درداستان کاوه وضحاک آمده است که ضحاک هفده پسر کاوه را کشته است.

هفتاد و دو فهرست

در شماره ۲۸ سال ۱۲ ضمن مقالهٔ اول گفته شد که کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران وبنیاد فرهنگ ایران اهتمام به تنظیم فهرست مشترک نسخ خطی فارسی فهرست شدهٔ کتابخانه‌های جهان کرده‌اند ودراین کارخانم انوارباکوشش تحسین آمیز به‌کار اشتغال دارد.

درهمین زمینه دوخبر دیگر بایدگفته‌آید. یکی ترجمهٔ تجدید نظر شدهٔ کتاب تألیفات فارسی اثر مشهور استوری است که ایرانشناسان شوروی بدان مشغول شده‌اند وجلد اول آن تا چندی دیگر انتشار خواهد یافت.

دیگر فهرست مشترک نسخ خطی فارسی کتابخانه‌های ایران است که آقای احمد منزوی فهرست نویس‌کوشا و فاضل در دست دارد و از روی هفتاد و دو فهرست ایران این کار بسیار سودمند را به پایان آورده و جلد اول آن توسط مؤسسهٔ فرهنگی منطقه‌ای به چاپ رسیده و بزودی نشرخواهد شد.

نامه‌ها

کرمانشاهان باستان

آقای مدیر

اجازه میخواهم به‌نام یك معلم قدیمی و یکی از خوانندگان مجله وزین شما از انتقادی که بوسیله دکتر فرح ملکراده در شماره فروردین ـ اردیبهشت ۱۳۴۸ بر کتاب «کرمانشاهان باستان» به‌قلم آقایان خلیلی و گلزاری و بشیری و بیانی و احاق شده است . توضیحی بنویسم

به‌نظر بنده که خود ازمردم کرمانشاه هستم ودر باره تاریخ و باستان‌شناسی آن استان مطالعاتی ناچیز دارم ، کتاب مورد بحث بسیار گران‌بها و در نوع خود بی‌نظیر است . از اینرو در حیرتم که چرا ناقد بدون توجه به جنبه‌های مثبت کتاب به عیب‌تراشی و ایرادگیری دست یازیده است

به اجازه جنابعالی به ایرادهای ناقد چنین پاسخ میدهم

عدم ذکر مطالبی مانند اسامی کهن شهرها و قصبات و عدم ذکر نقشه جغرافیای طبیعی کرمانشاهان وبرخی‌ازآثار دوره‌ها ازارزش کتاب نمی‌کاهد

ناقد در باره عدم استفاده مؤلفان از «کتابهای جدید و بهتر» مربوط به‌کرمانشاهان نام میبرد در این مورد باید گفت که اولا مؤلفان کتاب (مانند مؤلف هر کتاب دیگر) ادعای استفاده از همه منابع قدیم و جدید را ندارند و ثانیاً جا داشت‌که ناقد دست‌کم ازاین «کتابهای جدید و بهتر» دوسه نمونه‌ای ذکر میکرد .

اعتراض ناقد به مؤلفان برای اغلاط معدود چاپی ظاهراً حاکی ازعدم ارتباط‌وآشنائی ناقداست باکار کتاب نویسی‌وچاپ وکتابی نیست‌که بی‌غلط‌باشد

اعتراض ناقد دراین مورد که مؤلفان باید پس از کلمه «درخت‌زندگانی» علامت سؤال بگذارند تا خواننده «گمراه نشود» نامفهوم و بی‌اساس است آیا ممکن است‌که خواننده یك‌کتاب علمی ازکلمه اساطیری « درخت زندگانی » باور داردکه چنین درختی همانند درخت عرعر و توت واقعیت خارجی دارد؟

کریم شهسواریان

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

طبع نهائی

سیاست نامه

توسط

هیوبرت دارک

استاد زبان فارسی در دانشگاه کمبریج این طبع طبع کاملاً جدید و قابل اعتمادی است که بر اساس نسخهٔ مرحوم نخجوانی تدوین شده و مشکلات عمدهٔ این اثر گرانبها در آن مرتفع گردیده و ناسخ چاپهای سابق محسوب میشود. دوستداران ادبیات فارسی و دانشجویان و دانشمندان از آن بی نیاز نخواهند بود.

از انتشارات انجمن کتاب

انجمن کتاب

مجموعهٔ کتابشناسیهای موضوعی فارسی

زیر نظر ایرج افشار

- ۱ -

کتابشناسی ده سالهٔ کتابهای ایران

(۱۳۴۲ ـ ۱۳۳۳)

تدوین
ایرج افشار

با همکاری
حسین بنی آدم

فهرست موضوعی ۵۶۰۲ کتاب که در مدت ده سال در ایران نشر شده است

در ۷۵۱ صفحه به بهای ۳۵۰ ریال

- ۲ -

کتابشناسی آموزش و پرورش

تألیف حسین بنی‌آدم

بها ۱۰۰ ریال

- ۳ -

کتابشناسی نوشته‌های فارسی برای کودکان

تألیف حسین بنی‌آدم بها : ۸۰ ریال

از مجموعهٔ ایرانشناسی

تاریخ یعقوبی

جلد اول و دوم ـ چاپ دوم

یعقوبی سیاحی تیزبین و مورخی چیره دست است و در تاریخ نویسی تنها به ذکر تاریخ پادشاهان و حوادث دوران سلطنت ایشان اکتفا نمی‌کند، بلکه دربارهٔ هر ملتی به تحقیق می‌پردازد و مذاهب، سنت‌ها، فلاسفه، دانشمندان و کتب آنان را نیز ذکر می‌کند.

تاریخ یعقوبی یکی از کتابهای مهم در تاریخ عمومی است که از آغاز تا قرن سوم را دربر دارد و شامل سرگذشت پیامبران و نیز شاهان سریانی، موصل، بابل، هند، یونان، روم، پارس، چین، مصر، بربر، حبشه، سودان، شام، یمن و غیره است.

تألیف
احمد بن ابی یعقوب

ترجمهٔ
دکتر محمد ابراهیم آیتی

انحصار فروش
سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب
خیابان بهار نرسیده به تخت جمشید شمارهٔ ۱۳۶/۱
تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷

مسابقه شاهنشاهی بهترین کتاب سال

بدینوسیله باطلاع عموم علاقمندان میرساند که مدت قبول کتاب برای شرکت درمسابقهٔ شاهنشاهی بهترین کتابهای سال ۱۳۴۷ ازتاریخ نشراین آگهی تا پایان مردادماه ۱۳۴۸ میباشد و فقط کتابهائی که در سال ۱۳۴۷ برای بار اول طبع و نشر شده است برای شرکت درمسابقه پذیرفته میشود و تاریخی که بعنوان چاپ درپشت جلدکتاب ذکر شده معتبر است .

داوطلبان شرکت درمسابقه شاهنشاهی بهترین کتاب سال لازم است تقاضای خود را مبنی بر شرکت در مسابقه همراه با پنج نسخه ازکتاب خود با نشانی کامل درظرف این مدت بقسمت فرهنگی بنیاد پهلوی بفرستند و رسید دریافت دارند .

تقاضای شرکت در مسابقه باید بوسیله شخص مؤلف یا مترجم بعمل آید و درترجمه‌ها اصل کتاب همراه باشد .

کتابهائی که برای مسابقه فرستاده میشود پس داده نمیشود.

برای مزید اطلاع علاقمندان اضافه میشود که کتابهای مخصوص اطفال و نوجوانان نیز درمسابقه شرکت داده میشود .

رئیس قسمت فرهنگی بنیاد پهلوی

سناتور دکتر شمس‌الملوک مصاحب

از مجموعهٔ معارف عمومی

دنیای زیر اقیانوسها

آگاهی به رازهای طبیعت و کسب معرفت از اسرار سیارهٔ مسکونی خودمان یعنی زمین، درزمان ما اهمیت حیاتی یافته‌است تا آنجاکه پژوهندگان نامداری دراین راه جان شیرین از کف داده‌اند.

«دنیای زیر اقیانوسها» اثری است بسیار آموزنده و دلنشین به قلم اقیانوس شناسی دانشمند و آزموده. در این کتاب چگونگی به وجود آمدن اقیانوسها، اسرار اعماق دریاها، نقشه‌برداری از کف اقیانوسها، آتشفشانها، امواج زمین‌لرزه، نیرو و خواص جزر و مد، پیدایش جانوران و گیاهان دریایی و سرانجام کسب نیرو و مواد غذایی از اقیانوسها با بیانی شیوا و زبانی ساده شرح داده شده واسرار نهفتهٔ جهان بیکران اعماق اقیانوسها فاش گردیده است. تصویرهای متعدد رنگی براهمیت کتاب افزوده است.

انحصار فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

خیابان بهار نرسیده به تخت‌جمشید شمارهٔ ۱۳۶/۱

تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷

از مجموعه چهرهٔ ملل

سرزمین و مردم برزیل

برزیل بزرگترین کشور امریکای جنوبی و نیمی از آن است وسعت آن سه برابر آرژانتین وسی برابر ایران ، ودارای عمیق ترین معادن طلاست قسمت اعظم قهوهٔ جهان دراین سرزمین آماده می‌شود ودر تهیهٔ کاکائو در میان کشورها مقام اول رادارد

دراین کتاب وضع طبیعی برزیل وتاریخ مختصر آن ازدوران فرمانروایی پرتقالیان تاکنون ومبارزات سیاسی ممتد آنان با استعمارگران،و نیز ایالات و شهرهای دیدنی و گردشگاهها و مناظر جالب وجنگلهای عظیم وانبوه توصیف شده است

این کتاب ، برزیل را ازدور به‌شما می‌شناساند وکسانی راکه بخواهند بدان جا سفرکنند، به خوبی راهنمایی می‌کند

اثر روز براون

ترجمهٔ تورج سپهری

ار محموعهٔ ایرانشاسی

مسالك وممالك

چاپ دوم

اصل کتاب مسالك وممالك به ربان عربی و ار آثار بسیارمعتبر ومشهور در علم حعرافیاست و یکی ار مآحذی استکه غالب حعرافیانویسان و مورحان بدان نگریسته‌اند

ترحمهٔ فارسی آن که اینك انتشار می‌یابد بازمانده ارقرون پنحم و ششم هحری است و به سبب کهنگی سبك و خوش‌آهنگی نثر واشتمال برلعات و اصطلاحات پسندیده ونکات دستوری و ادبی شایان توحه خاص است .

تألیف

ابواسحق ابراهیم اصطخری

به‌اهتمام

ایرج افشار

انحصار فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه ونشر کتاب

خیابان بهار نرسیده به‌تخت‌جمشید شماره۱۳۶ر۱

تلفن ۶۱۲۷۳۷و۷۱۴۸۵

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

راهنمای کتاب

مجلهٔ زبان و ادبیات فارسی و تحقیقات ایران شناسی و
انتقاد کتاب

نشریهٔ ماهانه انجمن کتاب ایران

صاحب امتیاز: دکتر احسان یارشاطر، **مدیر مسئول:** ایرج افشار
سردبیر: دکتر جعفر شعار

نشانی: صندوق پستی ۱۹۳۶، طهران

تلفن: ۴۹۸۱۵

مکاتبات به نام مدیر مسئول مجله ارسال شود

بهای اشتراک در ایران
۲۰۰ ریال (با پست عادی)، ۲۴۰ ریال (با پست سفارشی)
بهای اشتراک در خارجه: ۶ دلار یا ۴۸۰ ریال

Rahnema-ye Ketab

A journal of Persian language and literature,
Iranian studies, and book reviews

Published by the Book Society of Persia

Editor E Yar-Shater
Associate Editor I Afshar
Assistant Editor Dr. J. Shear

nnual subscription rate: 6 dollars
ll inquiries to be addressed to the Associate Editor

P O Box 1936, Tehran, Iran

RAHNEMA-YE KETAB

Vol. 12 No 5-6

July - August 1969

A MONTHLY JOURNAL OF THE BOOK SOCITY OF PERSIA

Includes,

ARTICLES ON PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE

REVIEWS OF RECENT PERSIAN BOOKS

A CLASSIFIED BIBLIOGRAPHY OF RECENT PERSIAN BOOKS

REVIEWS OF BOOKS FROM ABROAD CONCERNING PERSIA

Editor E. Yar-Shater

Associate Editor I. Afshar - *Assistant Editor* · Dr. J. Shear

All inquiries to be addressed to the Associate Editor:

P. O. Box 1936, Tehran,

Annual subscription rate: 6 Dollars

***

Foreign subscribers should kindly send their order to our repesentative:

Ad. Orientem St. Léonard- on - Sea

Sussex, England

راهنمای کتاب

مهر ـ ابان ۱۳۴۸ محلهٔ ماهانهٔ زبان وادبیات وتحقیقات ایرانشناسی وانتقاد کتاب سال دوازدهم شماره‌های ۷و۸

خط ایرانشناسان

شاهنامه آخرش..

خاطرات تاج السلطنه

پسران فرمانفرما

هفت انتقاد کتاب

کتابهای جدید ، اخبار

نویسندگان

عبدالمحمد آیتی

ایرج افشار

احمد اقتداری

تقی بینش

محمد ابراهیم باستانی پاریزی

مسعود رجب نیا

محمداسماعیل رضوانی

غلامرضا سلیم

اصغر فرمانفرمائی قاجار

اسلام کاظمیه

حسین محبوبی اردکانی

بهروز مشیری

غلامحسین یوسفی

فهرست مندرجات

راهنمای کتاب

شمارهٔ ۷-۸ — سال دوازدهم

مهر–آبان ۱۳۴۸

سوك آل‌احمد

چشمهٔ جوشنده و زلالی از کوهسار زیبای ادب معاصر ایران بخوشید. بادپائی تندسیر از کاروان فهم و ذوق روز هیجدهم شهریور بیابان مرگ شد.

او جلال آل‌احمد بود. مردی بود از صف نخبگان وفرزانگان ایران امروز. انسان بود ودوستدار انسانها. رهروی بود نکته‌یاب و جامعه‌نگر، ایران‌دوست و ایرانشناس. قلمداری‌بود مایهٔ سرافرازی از اقلیم ما.

این نویسندهٔ توانا، هنرمند جوینده، انسان دلیر و جوشان از میان مارفت و زود رفت. شمع سراپا نسوخته شد. از جوهر وجودش امید آن می‌رفت‌که بیشتر و درازتر فیض برساند.

✿✿✿

عمرش چهل وشش سال بود. نیمی از آن را درزندگی هنری و فکری گذراند. ازین نیم چندی در صف تندراتان بود. اگر اشتباه نباشد از ۱۳۲۷ راهی‌دیگر برگزید. سامانی‌وشوری دیگر پیدا کرد. با چنین راهی‌که برگزیدمردانه ازتنگنای حادثه وبستگی‌میدان‌اندیشه وعقیده آزاد ماند.

نویسندگی زندگی او بود. او با این لذت زندگی می‌کرد. در سفر، درخانه، درمدرسه، درییلاق ، درکوه فکر وتخیل خودرا به‌نقش‌سازی و هنرآفرینی مشغول می‌داشت . زندگی برای او دیدن بود ، نوشتن بود .

چندبار اورا درسفرهای دور ودراز دیدم . همه جا، اورا پویا و کنجکاو و بررسی کننده یافتم . چند سال پیش ازین برساحل خلیج‌فارس در دیهی‌ازبندربوشهر به‌هم رسیدیم. با فرخ غفاری گشت وگذار می‌کرد. بامدادی‌که هنوز آفتاب نتابیده بود به‌او سرزدم. گرم‌نوشتنش دیدم . پرسیدم چه می کنی ؟ گفت از آنچه امروز دیده‌ام یادداشت برمی‌دارم. زندگی‌مردم روزگارخودمان را درین‌دفتر «مخلّد» می‌سازم، تا «نبش‌قبر کن»هائی مثل‌تودرقرنهای بعد ازین «اباطیل» نان‌بخورند!

به ادیبان ومحقّقان اعتقادی نداشت . ذوق پروری و تازه بینی را برتر ازتجسّس و بررسی درگذشته‌ها می‌دانست. آثارش، خودگواهی است روشن برین نکته .

زندگیش ساده بود . به سادگی لباس می‌پوشید . هر نوع لباس محلّی‌را دوست می‌داشت . شال کسکر و برک بجستان و دستباف یزد مطلوبش بود .

خانه‌اش محقّر و ساده بود. خشت وگلی بود در زمینی کوچک. ازطهران چون پافراگذاشت باغکی در«اسالم» رشت تهیه دید .کلبه‌ای چوبین درآن‌برپاکرد وتابستان‌این‌دوسال اخیررا بدان ناحیه می‌رفت. سیگار زیاد می‌کشید. ازنوشیدن لذت می‌برد. گردش‌کوه وبیابان



وگپ زدن بادهاتی وبیابانی لذّت دیگر زندگیش بود. دیدار ازمجامع هنری ومحافل نویسندگان [illegible] میپسندید. ذوق می‌کرد که با آنها [illegible]

سفرهای دور و دراز به کشورهای خارج [illegible] ماه در آنجا بود. همانجا نویسنده و متفکران [illegible] رفت. در [illegible] آنچه کرد و اندیشید در کتابی که نوشت منعکس است. گویا هنوز چاپ نشده. به روسیه هم رفت و در مجمع بین‌المللی مردم‌شناسی شرکت کرد [illegible] آنجا هم سفرنامه نوشت. ممالک اروپایی را هم پرسه زده بود. یک سفرش که به یاد دارم به خرج یونسکو رفت تا مؤسسات نشر وطبع‌کتاب ورالهای سوادآموزی [illegible] نوشته‌های خاص عموم ونوجوانان را بررسی کند. اسرائیل را هم دیده بود. پس از آن به سفر حجاز رفت وحاجی شد. حاصل سفرش کتاب شیرین «خسی درمیقات» است.

ازسفرهای او درایران، حاصل بیشتر عاید شد. زیرا ایران و فرهنگ آن را می‌شناخت و به مردم و خاکش دلبستگی داشت. از کتابهای خوبی که درین زمینه نوشت سه‌کتاب اورازان، تات‌نشین‌های بلوک زهرا، دریتیم خلیج یا جزیرهٔ خارک است. هریک ازآنهاهم سفرنامه است، هم‌تحقیق اجتماعی‌است، هم‌مطالعهٔ زبانشناسی [illegible] قومی.

آل احمد زبان وادبیات فارسی خوانده بود. رسالهٔ دکتری‌خود را دربارهٔ هزار ویک شب انتخاب کرد ولی هرگز آن را باذوق وشوق دنبال نکرد. عاقبت هم در پیِ‌کسب درجهٔ دانشگاهی برنیامد. اگرچه کار را به مراحل انتهایی‌رسانیده بود اعتقاد راسخ داشت که‌کارخودش از

درجات دانشگاهی برتر است و عالمگیرتر .

آل احمد را سالهای بعد ، نویسندهٔ داستان خواهند شناخت و صاحب سبک خواهند شمرد. درین پهنه، هم داستان بلند نوشت وهم داستان کوتاه. «قصه»های نخستین که ازو نشر شد وشهرت گرفت آنهاست که در مجلهٔ سخن انتشار یافت. کتابهای قصّه و داستان او که چاپ شده است وخوانندگان دلبسته دارد این هفت اثرست: «دید و بازدید»، «از رنجی که می‌بریم»، «سه‌تار»، «زن زیادی»، «سرگذشت کندوها»، «مدیر مدرسه»، «نون والقلم»، «نفرین زمین».

درین سالهای اخیر نثرش از آنچه در اوّل بود تفاوت بارز پیدا کرده بود روشی مخصوص خود اتخاذ کرد وعده‌ای پیرو یافت. اماهیچ یک اصالت کار او را نیافتند اختصاص نثر آل احمد درین اواخر این بود که ازمقداری کلمه بدون وجود ارتباطهای جمله، مطلبی راکه قصد القاء داشت در ذهن خواننده می‌گنجاند .

آل احمد چندبار به مجلّه نویسی همّت گمارد، از سال ۱۳۲۷ بعد . اما هیچگاه نتوانست که این کار را مـدّت درازی دنبال کند . هیچ یک ازمجلّاتی که باهمکاری او نشر شده بیش ازچندشماره نشر نشده است. تصورمی‌کنم که آخرین تجربت او درین راه بر سر «کیهان ماه» بود.

چکیدهٔ افکار اجتماعی اورا درکتابهایی که مجموعهٔ مقالات اوست باید خواند. «هفت مقاله»، «سه مقالهٔ دیگر»، «غرب زدگی»، «ارزیابی شتابزده» و «کارنامهٔ سه‌ساله» که تاکنون ازچاپ درآمده و «روشنفکران» که نمی‌دانم چاپ شده یا نشده است.

ازکارهای دیگرش نقل بعضی‌ازآثار ادبی اروپایی است - آنچه چاپ شده عبارت است از : قمارباز داستایوسکی، بیگانهٔ آلبر کامو (بااصغرخبره‌زاده)، سوء تفاهم آلبر کامو، دستهای آلوده ژان‌پل‌سارتر، بازگشت ازشوروی آندره ژید، مائده‌های زمین آندره‌ژید (با پرویز داریوش)، کرگدن اوژن یونسکو، عبور ازخط یونگر (با محمود هومن)

مرگ آل احمد زود رسید وسوکوارکننده بود. بیگمان‌جاودانه خواهد ماندآثار او، چهره‌ای خواهد بود زرین. شاد باد روان او

حاشیه

فتحعلی‌خان و محمود خان ملك‌الشعرای صبا

از مرحوم علی‌رضا صبا شاعر و ادیب چهل سال اخیر که از خاندان مرحوم صباست (فرزند غلامرضا فرزند میرزا محمدخان ندیم باشی متخلص به خجسته برادر محمود خان) مقداری یادداشت ادبی و تاریخی در اختیار برادر بزرگوارش دکتر محسن صبا درآمده است و ایشان از راه لطف به من اجازه فرمودند آن مقداری که برای تحقیقات ادبی دیگران و آیندگان مفید خواهد بود به چاپ برسد. درمیان اوراق آن مرحوم یادداشتها و منقولاتی در خصوص ملك‌الشعرای صبا هست و مرحوم علی‌رضا خان آنها را به قصد نگارش شرح احوال ملك‌الشعرا جمع کرده بوده است.

علیرضا صبا

از جملهٔ این یادداشتها دو قصه است که مرحوم ادیب پیشاوری روایت کرده است و اینك در این صفحات چاپ می‌شود.

دیگر شرح حال ملك‌الشعراست به نقل از کتاب دریای معرفت تألیف میرزا یوسف‌خان رفعة‌الممالك که اصلش در اختیار آقای محمد مهران بوده و تاکنون درجایی به‌چاپ نرسیده است.

سه دیگر یادداشتی است که مرحوم صبا دربارهٔ مرحوم ملك‌الشعرای صبا از مرحوم میرزا حسین خان رئیس شنیده بوده است. همهٔ این اوراق به تدریج به چاپ می‌رسد.

ا . ا .

مولانا الاعظم مرحوم سیداحمد ادیب پیشاوری استاد بزرگوارم از مرحوم محمودخان ملك‌الشعراء رضوان‌الله علیه برای من حکایت کرد که مرحوم ملك‌الشعرا فرمود:

تابستانی همراه جدم به نیاسر ییلاق کاشان رفتم. روزی درصحبت جد خویش مرحوم فتحعلی‌خان ملك‌الشعراء بقصد تفرج در بیدستانی درسایهٔ درختان کنار جوئی نشسته، تماشای صحرا و جماد زیبای طبیعت را مایهٔ استفاده‌خاطر قرار داده از گذشته سخنها درمیان بود. پیری ازدور دیده‌شد. جد عالیمقامم احضار پیر را امر فرمود. نوکری پیرمرد را به نزدیك ما آورد. جدم او را نوازش کرد

پهلوی خویش نشاند وازحال و گذشت روزگارش پرسیدن گرفت. دهقان سالخورده درضمن شرح حال خویش گفت: من درجوانی بقدرت و توانائی درتمامت این دهات مثل بودم و تنها بمایهٔ بازوی قوی و نیروی و توان تن در صحرا و کوه راهزنی بنام بودم. روزی در عبور از این دشت بر کنار همین جوی یك تن یهودی نشسته دیدم که با نان و پنیر وپونه ناهارمی‌شکست وخرسواری زیبا که برگ وسازی جنوا داشت که بر کناری بسته بود. یهودی و خرش را لقمهٔ مهیا وشکاری بی‌دردوسر و غوغایافته بر بودن الاغ شتافتم و افسار برسرش زده سوار شدم. چندقدمی که خر برداشت ازپشت سر دستی بکمرم رسید وازخر بزمین افکند. دیدم یهودی است که بآسانی‌مثل منی را ازبالای خر ربود و افسار خر را بجای اولین بست و خودآسوده‌برکنار جوی نشست و همچنان نان خورد. من ازجای برخاستم و دردل باخودگفتم تقصیر من بود که فارغ چنان بر خر نشسته بودم. این‌بار سقطش کنم و افسار خر را باغضب‌ازجاکنده برسرش‌افکندم وبرپشتش‌جسته محکم‌نشستم وبراه افتادم. بار دوم ازپشت‌کمرم‌را گرفت‌سبکم برداشت و بآرامی برزمینم گذاشت. از جای برجسته خنجر ازکمر کشیدم و بر سرش تاختم و دشنامش دادم. او همچنان آرام وساکت بکنارجوی نشسته لب‌نان میشکست. خواستم باخنجر پهلویش بدرم وخونش بریزم‌وکالایش ببرم. اوباپنجه بمچ دستم اشارتی کرد خنجر بصحرا ودستم ازکارافتاد. بیهوش برزمین‌غلطیدم. هوش ازسرم بدرشد وتنم را تاب مقاومت‌نماند. ساعتی درآن حال بودم. وقتی بحال آمدم بناچار برخاستم ودانستم حریف این‌جانور نیستم و ازخجلت‌اینکه ازمیدان یهودی باید روی گردان و از درآویختن با اوگریزان باشم سخت افسرده بودم. خواه وناخواه افتان وخیزان‌روبراه‌نهادم. چندگامی که دورشدم یهودیم آواز داد و گفت مسلمان درعمرخود هرکجا از زور و بازو وقوت پا و پهلوی خود شرح میدهی ورجز خوانی‌میکنی‌دو کلمه هم از من‌یهودی بگو. جد بزرگوارم مرحوم فتحعلی‌خان‌ملك‌الشعراء درتمامت مدت عمر خویش این قصه را درقالب مجالس ومحافل درموارد لازم و مناسبی شاهد می‌آورد و برهرلاف زنی و گزاف گوئی می‌فرمودآنقدرکه درسفتی وازخود گفتی کافیست دوکلمه هم ازمن یهودی بگو.

* * *

نیز مولانا ادیب پیشاوری رضوان‌الله تعالی‌ علیه قصه کرد که . مرحوم محمود خان ملك‌الشعراء خوابی دیده و بشرح درمحضر ناصرالدینشاه بعرض رسانیده که :



محمودخان ملک‌الشعرای صبا

دیشب روز عاشورا را بخواب دیدم که سید مظلومان حسین بن علی یکه وتنها دریك جانب ازصحرا براسبی سواراست و ازهرطرفش دشمن موج میرند و آن مظلوم میفرماید (هل من ناصر ینصرنی؟» «هل من معین یعیننی ؟ »

دلم‌سخت ازحال‌کنده برحال‌غربت وبیکسی‌آن مظلوم بسوخت و باخود گفتم خداوندا این‌پارهٔ تن حبیب تو محمد ص است که با یکجهان آزادمنشی وشهامت ویکعالم جوانمردی درمقابل مشتی اوباش هرزه‌باین شکل گرفتارشده و اینك اینطور بیکس وتنها مانده است. ناگهان چشمم. . . . افتادکه با تمام اولاد واحفاد وکس وکار و اقربا وخویش از زن ومرد کوچك وبزرگ بیاری امام مظلوم‌رسیدند، من از شدت شعف بجانب ایشان شتافتم و در دل گفتم که ما بغیب‌کسان آگاه نیستیم‌چه اندیشه‌هادرسروخاطرسست باین دودمان داشتیم که غلط بود آنچه می‌پنداشتیم ، سعادتمندی دنیا وآخرت نصیب اینان است. افتان وخیزان خود رابدانجانب... رسانید و رکاب مبارك امام علیه‌السلام راگرفته تضرع میکرد و میگفت ای پسر پیغمبر من و تمام افراد دودمانم از زن و مرد وکوچك وبزرگ نالهٔ بیکسی ترا شنیدیم وبیاری توآمده جانهای ناقابل خویش را نثار مقدمت‌آورده‌ایم. درضمن تضرع و زاری جناب . . . چشم من بپای‌آنان افتاد. دیدم خود و همه افراد دودمان ایشان بجای پاسم دارند اول متحیر شده و اعتنا نکرده بلکه تمام هوشم متوجه مکالمات آقای . . و امام همام علیه‌السلام بود. آنقدر . . . تضرع میکرد و اجازه میخواست بـا اعداء امام درآویزند خونشان را ریخته جان خود را فدای مقدم مقدس حسین کنند حضرت امام حسین درمقابل تضرع و بیقراری ایشان فرمود جنگ شما با این لشکر برخلاف آئین جوانمردی و مروت است. چه شما ایشان را می‌بینید وایشان شما را نمی‌بینند. تیر و شمشیرکه شما بجانب ایشان انداخته و میرنید چون ایشان رامی‌بینید بهدف اصابت میکند وایشان که شما را نمی‌بینند ازخود دفاع نمیتوانندکرد و این معنی منافی شهامت است . جناب . . . . عرض‌کرد جان ما بفدای‌تو باد. ای‌حجت خدا در دم بفرما ما بصورت وشکل‌آدم در آمده آدم‌بشویم وبااینان درآویزیم،جنگ‌که تمام‌شد بصورت خودباز‌گردیم.حضرت فرمود هرگز هرگز اراده حق برمحال تعلق نمیگیرد ومحال است‌کـه شما آدم شوید .

کتابشناسی

قتل ناصرالدینشاه ازخاطرات تاج‌السلطنه

اسلام کاظمیه

دوست عزیزم آقای مهدی فرهودی حسابی در اواخر تیرماه سال جاری (۱۳۴۸ شمسی) جزوه‌ای راکه درنوع خود جالب توجه و نشان‌دهنده بعضی وقایع دوران قاجاریه است، و از میان کتب قدیمی جدشان یافته بودند ، به بنده نشان دادند و بعدآنرا باکمال لطف دراختیار بنده گذاشتند. این جزوه در شصت وسه صفحه بقطع ۲۷ × ۲۱ سانتیمتر و هر صفحه بین بیست وچهار تابیست وهفت سطر با قلم آهنی و مرکب سیاه نوشته شده است .

در ابتدا و انتهای جزوه نام و امضای کاتب بچشم نمیخورد . بالای صفحهٔ اول ، قبل از شروع مطلب این تاریخ نوشته شده است :

«درشب دوشنبه پنج ربیع‌الاول ۷ دلو ۱۳۳۲» و صفحهٔ ۶۹ با این جمله تمام میشود «روز پنجشنبه هفدهم ذیقعدةالحرام ۱۳۳۲ هشتم اکتبر ۱۹۱۴ در عمارت ییلاقی زرگنده از روی نسخه‌ای که بخط خود تاج‌السلطنه نوشته‌شده بود استنساخ شد.»

تطبیق خط جزوه با اوراق دست‌نویس و مکاتبات و سایر یادداشتها که بهمین خط نزد آقای فرهودی حسابی است شکی باقی نگذاشت که کاتب کسی جز حاجی میرزا علی حسابی (حاج یمین‌الملك) نیست .

حاجی میرزا علی حسابی از رجال دورهٔ قاجار است که در دربار ناصری مناصب دیوانی داشته و ابتدا به لقب معزالسلطان و بعد بـه یمین‌الملك ملقب میشود. وی درکابینهٔ سپهسالار وزیر مالیه ودرکابینهٔ فرمانفرما وزیر عدلیه بوده‌است.

تنها فرزند ذکوری که از حاجی یمین‌الملك باقی ماند عباس حسابـی (معزالسلطنه) بودکه در اواخر دوران قاجاریه تااوان مشروطیت مشاغل دولتی داشت و بارها از طرف وزارت خارجه به مأموریت رفته بود و آخریـن پست دولتی وی معاونت وزارت مالیه بود. از مرحوم معزالسلطنه بجز مرحوم دکتر محمد حسابی استاد دانشگاه تهران که درحیات پدر فوت شد دو فرزند ذکور دیگر جنابان دکتر محمود حسابی استاد دانشگاه تهران و مهدی فـرهودی حسابی کارمند عالیرتبهٔ دولت، و پنج دختر باقی مانده‌اند .

آنچه‌پیداست وذکرشد ، جزوه ، حاوی دستنوشته‌ای است از تاج‌السلطنه دختر سوگلی ناصرالدینشاه که شرح زندگی وخاطرات خود را از زمان کودکی تا سن بیست و نه سالگی، تاریخ تحریر خاطرات، خطاب به سلیمان نامی که اورا پسر عمه و معلم عزیز مینامد نوشته است . در این زندگینامه و خاطرات مطالب

حالبی از محیط زیست تاج‌السلطنه بچشم می‌خورد . قسمتی از شرح وقایع حرمسرا و زندگی خصوصی ناصرالدینشاه بادقتی خاص توصیف شده است . این وقایع مربوط است به پنج سال آخر سلطنت و زندگی شاه‌شهید که نویسنده طی آن ازهفت سالگی به سیزده سالگی میرسد وپس ازآن شرح تغییرات و تحولات دربار و انتقال سلطنت به مظفرالدینشاه قاجار است که نویسنده مقایسهٔ حالبی از نحوهٔ حکومت پدرش ناصرالدینشاه و برادرش مظفرالدینشاه می کند .

در جزوهٔ مورد بحث، مشاهیردربار ناصری از ببری‌خان گربهٔ مخصوص محبوب‌شاه و ملیجك خانشین ببری‌خان تاانیس‌الدوله و اتابك هر يك با نقش خاص خودشان ازدریچهٔ چشم نویسنده دیده می‌شوند . نویسنده خودرا ازنی آزاده و آزادی‌طلب و طرفدار مساوات حقوق زن و مرد و ابناء بشر معرفی می‌کند و اینطور که‌پیداست اهل مطالعه وهنرمند بوده و موسیقی و نقاشی و دست‌دوزی میدانسته‌است. خواننده در سراسر شرح وقایع وحوادث تاج‌السلطنه به روشنی می‌بیند که نویسنده ضمن شرح وقایع وناملایمات و ناکامی های زندگی‌شخصی قصد دارد به نحوی شهرت نامناسب اعمال زندگی بعدی خود را توجیه کند و گناهان خود را(اگر گناهی بوده باشد) بگردن سیرحوادث زندگی ودست آخر بگردن معلم فرانسهٔ خود بیندازد که در صفحهٔ آخر جزوه شرح نصایح معلم فرانسه است :

«... من ابداً مقصر نبودم و در تحت يك بی‌حسابی و بی‌اعتنائی‌فناتیك و مذهبی و خدا پرستی زندگی میکردم . از جهنم وعذاب خیلی مـی‌ترسیدم . از مرگ خیلی وحشت داشتم . همیشه در نماز ها و دعاها بدرگاه خداوندی‌مینالیدم و خیر عاقبت و تسهیل مرگم را درخواست می‌نمودم و جداً براین بودم که همیشه با يك عزم وارادهٔ قوی خود را محفوظ داشته بعذاب و عقاب آخرت دچارنکنم. این‌متملقین ، مذهب واعتقادات مرا هم در اوامر آسمانی منافی و مخالف باخیالات فاسدهٔ خود دیدند .

خواستند بکلی مرا ازقید مذهب خلاص کرده بعد با کمال آسانی ازشوهرم هم جدا کنند .

یکنفر از اقوام نزدیك من ...... به من تکلیف کرد فلانی بیائید تحصیل کنید . فرانسه‌بخوانید‌شخص بیسواد انسان‌نیست . من‌هم بواسطهٔ اینکه‌فوق‌العاده به تحصیل راغب بودم قبول‌کردم . این بدبخت هفته‌ای سه روز بمن درس میداد . در تنفس و موقع استراحت صحبت مـذهبی میکرد و ازطبیعیون قصه میکرد . در اوایل خیلی متغیر شده با او مجادله میکردم . بعد کم کم گوش میکردم ... پس از مدتی باور کردم . اول کاریکه کردم تغییر لباس دادم . لباس فرنگی، سربرهنه در حالتیکه در ایران زنها لباس فرم قدیم بپا داشتند ... متمدن ...

پس از تغییر لباس ترک نماز و طاعت را هم کردم زیرا که با «کرست» سینه های تنگ و لباس چسبنده وضو ساختن و نماز کردن مشکل بود ... منهم واعتقادات را باطل شمرده می‌گفتم رعد رعد است ، برق برق . وقت فلان است ، انسان فلان . مثلا من تا سن هیجده سالگی حرف دده جانم معتقد بودم که زنجیر آسمان را ملک میکشد، خداوند غضب میکند صدای رعد میآید ولی آن معلم عزیز من بمن میگفت اینها لاطایل است . رعد و برق از تصادف حارات تولید میشود و به من علمی ثابت کرد اینکه تو میگوئی زمین روی شاخ گاو زود ایستاده است دروغ است زمین مدور است و بچیزی تکیه ندارد .. تا اینکه بکلی طبیعی شدم ... بوقتیکه از هیچ چیز نترسیدم و بهیچ چیز معتقد نبودم هیچ کاری راهم در زندگی بدنمی‌دانستم و میگفتم این اشخاص که به امور زندگی شخصی ایراد میکنند . حسودی میکنند یا اینکه عوام و احمق هستند. نمی‌فهمند غافل از اینکه من عوام و احمق شدم. .»

از خصوصیات جالب جزوهٔ مورد بحث یکی اینست که معلوم میشود کاتب «حاجی یمین‌الملک» در استنساخ مطالب امانت را رعایت کرده، ولی چون با اتابك دوستی نزدیك داشته است در قسمتهائی که نویسنده در بارهٔ اتابك اظهار نظر می‌کند و برا و می‌تازد کاتب جملاتی ناسخ بیان نویسنده درحاشیه یا بین الهلالین اضافه میکند که آن جملات را در اینجا با حروف سیاه مشخص کرده‌ایم اما چنانچه ملاحظه خواهید فرمود جملات بین الهلالین که کاتب اضافه کرده است عموماً در دفاع از خصوصیات اخلاقی اتابك و نفی فضائل اخلاقی حکام قاجار است. ولی درجائی که تاج‌السلطنه تمهیدات اتابك را برای قتل ناصرالدینشاه و یغمای خزانهٔ مملکت را بدست صنیع‌الدوله و اتابك ، و رابط اتابك را با سیدجمال‌الدین و میرزارضای کرمانی شرح میدهد ، همین کاتب هیچ حاشیه‌ای و نظری برنوشتهٔ تاج‌السلطنه نمی‌افزاید . بنظر نگارندهٔ این سطور ، سکوت حاجی یمین‌الملک در بارهٔ دوست خود اتابك و اعمالی که به او نسبت داده‌است دلیل برصحت اظهارات تاج‌السلطنه و مقدمه‌چینی ها و کارهای اتابك میتواند بود .

برای آشنائی بیشتر با کتابچه موردبحث سه قسمت از آنرا برگزیده‌ایم. یکی نیمی از صفحه اول کتابچه و شروع آن ، دیگری قسمتی از شرح روابط زناشوئی وسومین، شرح قتل ناصرالدینشاه و رابطهٔ اتابك با آن قتل وانعکاس آن در حرم سلطنتی است :

۱ــ علت تحریر خاطرات

در شب دوشنبه پنج ربیع‌الاول ۱۳۳۲

«یك عصری که هنوز هوا مانند افکار و خیالات خودم محزون وغمدیده بود در اطاق نیمه‌روشنی نشسته و مشغول به‌نقاشی بودم . برف بشدت میبارید و صدائی

جزوزش بلدمسموع نمیشد صمت وسکوت غمناکی سراپای وجود مرا احاطه نموده وبراو افزوده نمود. روشنائی قرمز رنگ ملایمی‌که از بخاری ساطع ولامع بود. من‌تصور نمی‌کردم وفراموش کرده بودم جوان غمناکی‌راکه پشت سرمن درصندلی دسته‌داری فرورفته وبا یك نظر شفقت‌آمیز وملاطفت انگیزی برقلم‌های بی‌اراده وغلطی‌که بروی صورت دختر جوانی‌که مشغول کشیدن صورت او بودم نگاه کرده مکرر آه‌های پی‌درپی سوزانی میکشید. بالاخره گفت، شما خیلی زحمت‌می‌کشید و مغز خودتان را زحمت می‌دهید، خوب است قدری استراحت کنید و هواهم‌تیره نقاشی عجالتاً قدری مشکل‌است.

از این صدائی‌که منتظر شنیدن نبودم و خود را تنها تصور میکردم، یك حرکت سریع و شدیدی در من تولید و یکمرتبه گفتم، آه سلیمان آیا شما اینجا بودیـــد؟

خندهٔ غریبی کرد و گفت، شما بواسطهٔ خیالات درهم و برهم وناملایمی‌که دارید همیشه اشخاص حاضررا حتی خودتان را فراموش میکنید و من بالاخره از زیادتی فکر برشما میترسم، خوب است هروقتیکه گمان می‌کنید فکر خواهیدکرد خود را بچیزهای مفرح وگردش درخارج و دیدن طبیعیات مشغول‌کرده ازاخبار تاریخ‌گذشته بخوانید با یك تبسم تلخی بیحردانه فریاد زده‌گفتم، آه ای معلم و پسرعمهٔ عزیزم در حالیکه زمان‌گذشته و زمان حال من یك تاریخ حیرت‌انگیز ملال‌خیزی است، شما تصویب می‌کنید من‌تاریخ دیگری مشغول شوم؟ آیامرور بتاریخ شخصی بهترین اشتغال‌های عالم نیست؟

شانهٔ خود را حرکت داده وگفت، راه، تاریخی‌که تمام‌خوب وبدونتایج تجربه‌اش بشخص خود راجع باشد‌من‌تاریخ نمیدانم. حقیقتاً اگر تاریخ شمااینقدر عجیب و حیرت انگیز است چرا آنرا به من هم قصه نمی‌کنید تا استفاده کرده فائده‌ای ببرم.

گفتم، تاریخ‌من‌بقدری مهم وبقدری دارای وقایع‌مشکله است‌که اگریکسال تمام ساعات عمرم‌برای شما حکایت‌کنم هنوز تمام نخواهد شد و بقدری‌گاهی‌محزون وگاهی مسرور است‌که اسباب تعجب شنونده خواهد شد.

بایك تجسس وکنجکاوی‌گفت: بهبه، واقع می‌فرمائید یا شوخی می‌کنید؟ ولی فورا یك علائم‌راستی وجدیتی در من مشاهده نمودکه آنحال شوخی‌واستهزاء را فراموش‌کرده‌متفکرانه‌گفت، آه‌خانم، آیا امکان دارد شما برای من‌شرح‌حال خود را نقل‌کنید؟گفتم خیر.

بطور رجا درخواست و خواهش‌کرد و درکمال جدیت از من خواست کـه برای ایشان بگویم وهرچه امتناع نمودم، او اصرارکرد بالاخره‌گفتم حال تقریر ندارم لیکن بشما قـول میدهم تمام تاریخ سرگذشت خود را بـرای شما تحریر کنم.»

۲ـ اختلاف با شوهر

«ددەجان من خیلی زود مرحومه شد وچندان اخلاق و عادتش درمن‌اثر نکرد. لیکن دده‌جان او زنده وسالها اسباب زحمت و انزجار من بیچاره بود و

بکلی تمام عادات جنگلی خود را باین طفل بیچاره آموخته ، اورا لجوج، وحشی، عزیز ، بزرگ کرده بود و هرچه را که میتوان بدگفت باو آموخته و یك یادگار ابدی از خود باقی گذاشت .

از جمله کبوتر زیادی برای این طفل گرفته و برای اینکه او را مشغول کرده خودش راحت باشد این بچهٔ عزیز راکبوتر بازکرده بود ... من پس ازعقد دیگر به مکتب خانه نرفتم و اشتغال من تمام آه کشیدن و خواندن اشعار حافظ و سعدی بود . ترك بازیهای بچگانه راهم بیك اندازه کرده کتابهای قشنگ ورمانهای شیرین مطالعه مینمودم

خیلی مغزم وسعت داشت ، فکرهای عالی مینمودم ، مثلا همیشه بایك نظر دقت وحسرتی باسارت طفولیت خود نگریسته میگفتم ، انسان که خلق شده است برای آزادی و برای زندگانی ، چرا باید اسیر و به میل دیگران زندگانی نموده محکوم بحکم دیگری باشد ، در حالیکه در نوع انسان امتیازی نیست ، همه یکسانند ، همه میتوانند در تحت یك حریت و آزادی طبیعی زندگانی نمایند ، مثلا در مواقعی که هوا سرد و بارانی بود این خدمتکار ها را میدیدم که بالباسهای بسیار ضعیف مشغول رنج و زحمت و خدمت هستند در مقابل از خانمهای خود همیشه نشنیده بی جهة مورد سرزنش و تنبیه میشدند . من غرق غصه و پریشانی میشدم و بی اندازه ملول میگردیدم و میگفتم اینها چه فرقی با خانمهای خود دارند جز اینکه آنها لباس اطلس و دیبا پوشیده و خداوند در نعمت‌های دنیائی با آنها همراهی کرده پس چرا باید اینها محکوم ، آنها حاکم باشند در صورت حکومت چرا نباید رعایت نوع را کرده دربارهٔ اینها خیرخواه باشند . اگر بواسطهٔ احتیاج باین بیچاره ها بنظر تحقیر می‌نگرند همینطوریکه اینها محتاج لباس و غذا و خانه هستند آنها هم محتاج بخدمت و همراهی و معاونت اینها هستند. انسان در عالم لازم و ملزوم یکدیگراست . یکی از حیث پول ، دیگری از حیث زحمت پس چه امتیازی ،چه افتخاری ، تمام این سختی‌ها ، تمام این درشتی‌ها برای چیست نمی‌فهمم ، مثلا چرا باید فلان کاسه را شکستی ، یا فلان مقدار آب زیادی خرج کردی در حالیکه هرکس نسبت بزیردستان خود وظیفه دارد ، چه اعلی چه ادنی چه یك سلطانی ، چه یك وزیری ، چه یك خانمی مقصود هرکسیکه بزرگ یك مملکتی باشد یا شهری یا خانه‌ای وظیفهٔ مخصوص دارد وحسب القوه باید بی غرض و دارای اخلاق باشد.»

۳- قتل ناصرالدینشاه

... در همین سال [سال آخر سلطنت و زندگی ناصرالدینشاه] پدر من عشق پیدا کرده بود بدختر دوازده ساله‌ای که خواهرزن او بود .

دختر همان باغبان خوشبختی که دختر اولش شریك سلطنت ایران بود و دختر دومش میرفت که در شرکت توسعه بدهد

... این دختر ، خواهر همان زنی بود که سالها مورد الطاف ملوکانه واقع و هرچه میخواست میکرد .

دختری‌بود سرخ وسفیدبا چشمهای سیاه درشت دیوانه و دارای تقاضاهای عجیب . اسم او ماه رخساره و تقریباً حقیقت داشت، زیرا که بی‌اندازه مطبوع‌بود. زبانش بقدری شیرین وکلماتش باندازه‌ای نمکین بود که شخص بیحودانه‌مجذوب میشد . اول این عشق یك هوس و خیالی بود . کم کم میرفت که خیلی‌بزرگ بشود. خواهر بزرگتر حسود و بی‌اندازه در اینموقع لجوج بود . در اول چنین تصور نمیکرد میل شاهانه باین سرعت ترقی‌کند . خودش اسباب بود برای اتصال .

لیکن پس از آنکه میل را منجر به عشق و نزدیك بجنون دید دیوانه وارنوای هیاهورا گذاشته شروع‌به‌حرکات زنانه نمود . در اول از طرف پدرم‌چندان اعتنائی بحرکات اونشد. لیکن بالاخره‌مجبور شدکه ثالثی در این بین داشته‌باشد که این‌کار را بطور خوشی و بی‌صدا اصلاح نماید و هرروز این زن مورد تلطفات بی‌اندازه ومراحم ملوکانه واقع میشد . پول های‌گزاف و جواهرات‌گرانبها برای او فرستاده میشد ولی‌اوهرچه سلطان راخاضع‌تر و بیچاره‌ترمیدید برشدت‌وحدت حرکات نالایق خود می‌افزود . . . .

. . . .

در واقع سلطان حقیقی در آن‌زمان این زن بود هرچه میخواست میگفت ، هرچه میخواست میکرد دریں هرج و مرج غریبی که از عشق زنی در ایـن دربار باین عظمت تولید شده بودمنتظرین چنین روزی فرصت پیدا کرده میدان را خالی‌دیده استبدادی را شروع نموده بودند .

این انقلاب حال و این آشوب خیال برای پدرم مجال رسیدگی بـامورات باقی نگذاشته و مهام رشتهٔ سلطنت‌بدست دو نفر افتاده بود که این دونفر باهم‌ضد و دشمن ومغایر بودند. یکی برادرم‌نایب‌السلطنه بود ، یکی میرزا علی‌اصغرخان صدراعظم . .

- پس‌ازآنکه جیب‌هاو بغل‌او(اتابك) پرمیشد زیادتی آن نثرو بخارج‌وسایرین سرشار می‌شدند عشق غریبی به ذلت مملکت و اساس خرابی او را همیشه محکم میخواست ازظلم وتعدی درباره رعایا کوتاهی‌نداشت . لیکن با یك استادی قابل تحیری تمام را بگردن‌برادر بیچارهٔ من میگذاشت و این برادر عزیز مرا منفور عامه واقع مینمود و از جمله‌کارهائی‌که در دورهٔ عمرش میکرد این بود که بفقرا وسادات بی‌اندازه همراهی ومعاونت میکرد و برای تمام خدام امـاکن مقدسه و مقابرائمه اظهار حقوق و شهریه معین‌کرده بود مال رعیت را چنان بی‌محاباخرج وتلف میکرد که تصور میکرد ارثیهٔ امین‌السلطان مرحوم است.

در حالیکه غفلت داشت از اینکه این پولها را مأمورین بی‌انصاف دولتی از زارعین ورنجبران وبیچارگان بضرب شلاق گرفته باو میدهند و تمام‌کارهائیکه ریا در اومنظور بود باطیب خاطرانجام داده در واقع میخواست قبول عامه داشته بـاشد . –

(واقعاً عجب قبول عامه داشت البته روز چهلم مردن عباس آقای قاتل مصنوعی او را هر نظر داریدکه متجاوز از صدهزارنفر با تمام دسته‌گل‌هائی‌که در طهران موجود بـود درسرقبر عباس آقا حاضر شدند) .



امین‌السلطان

در واقع مملکت ایران و رعایای بیچارهٔ آن دستخوش هوا و هوس این صدراعظم. . . شده حال تاریکی را منتظر بودند و امروزه ما نتیجهٔ آنرا خوب می‌بینیم . به زن هاعشق غریبی داشت (الناس علی دین ملوکهم) و هرشب در پارک و عمارتش از این‌قبیل اشخاص متعدد پذیرفته میشد (خصوصاً از آقرادکاکش) وتمام این زنها به پولهای گزاف و رشوه‌های بی‌شمار اداره‌شده بودند که از بس‌آقدم

(اما آقا بالاخان سردار افخم چون رئیس نظمیه شهر بود اخبار صحیح از تمام فواحش بدون خرج برای آقای نایب السلطنه تحصیل میکرد.)

در واقع یك دسته پلیس مخفی از تمام فواحش شهر داشت که تمام افعال و اعمال و خیالات مردم را صبح به صبح باو راپورت میدهند. اغلب شبها را مشغول قمار بود (ابدا حقیقت ندارد) و اگر احیاناً یك شب چند لیره میباخت، صبح حاکم فارس را تغییر و تبدیل داده صدهزار تومان میگرفت یا یك خانوادهٔ قدیم صاحب مکنتی را در پیشگاه سلطان مقصر و محبوس کرده مبلغهای گزاف استخراج میکرد.

در همین ایام که این شخص مشغول آزار مردم و خرابی مملکت بود از طرف دیگر هم مخربین زیاد بودند مثلا آقا بالاخان نامیکه طرف مهر و محبت برادرم نایب السلطنه بود به پشت گرمی و همراهی برادر من دست تعدی بمال و جان مردم گشوده از هرطرف حمله‌های سخت برعایای بیچاره نموده از قتل وغارت وجمع‌آوری پول هیچگونه کوتاهی نداشت

از طرف دیگر طایفهٔ طالش‌ها که طرف مهر و محبت پدرم بودند انواع و اقسام مال مردم را برده رعیت بیچاره را ذلیل میکردند ازطرف دیگر حکام بمال وجاه مردم ابقا نکرده هرچه میخواستند میکردند و از طرف دیگر برادر دیگرم ظل السلطان از ظلم وسفاکی وجور در بارهٔ مردم کوتاهی نکرده از ایلات دشمن های متعدد برای خانواده ایجاد مینمود .

مملکت در حال نزع ، تمام رعیت بیچاره، مفلوك، حکام با منتهای قدرت مشغول ظلم وجور، نقدری پولتیك ایران تاریك و مردم دلخون وحری بودند که از تمام چهره‌ها آثار نارضائی ظاهر و هویدا بود .

میرفت کەصدای رعدآسای ملت اساس سلطنت را متزلزل و نابود ساخته خود را از فشار های بی‌دربی خلاص نمایند در این اواخر از گوشه و کنار گاهی صدائی برخاسته ولی فوراً بوسائل و بلطائف الحیل پدرم خاموش مینمود. از جمله تفصیل رژی و تفصیل آقاسید جمال افغانی است که بالاخره نتیجهٔ هولناکی از او ظهور وبروز نمود از طرف دیگر ملکم‌خان در خارجه شروع به آتش‌نشانی نموده امین‌الدوله هم کم کم چشم و گوش مردم را مشغول به باز کردن بود

درظاهرهمان سلطان، همان سلطنت لیکن درباطن فوق‌العاده خراب وروز بروز روبه انهدام بود، اگرشخص مآل‌بینی بنظردقت می‌نگریست باید بگوید سلام برسلطنتی که درزوال است، درتمام این هیاهو و اینهمه مناقشات وطن خراب کن پدر بیچارهٔ من هم غرق عشق و گرفتاری داخلی. دراین عشق و هرج ومرج خانوادگی میرزا علی اصغرخان صدراعظم نه تنها به برادرمن موفق شد بلکه تمام اسرار مخفی سلطنتی را ادراك و بدستورالعمل خارج وپیش بینی های خون آلود هرروزه بر گرفتاری های پدرم می‌افزود و دایرهٔ فساد و ریاکاری را وسعت میداد .

پدرم دردست حرکات مستبدانهٔ این زنیکهٔ محبوب و مطبوعش بود وزمانها اورا ازتمام قلب دوست میداشت وامروزه بدبختانه بخواهر کوچك این زن عشق پیدا [illegible] در هرجا بدگفته از او تعریف کنند و تمام اخبارات شب مردم را باو بدهند

کرده بود. به تنگ آمده خود از گفتگوی رو برو خسته شده این کار را رسمیت داده همین صدراعظم خوش نیت را اسباب اصلاح کار قرار داده اجازه داده بود تا این زن که به همان اسم پدرش ذکر میشد و او را باغبانباشی میگفتند گفتگو کند، بحر نحوی است اور ارضا نماید که پدرم خواهر او را تزویج نماید. صدراعظم از این پیش آمد خوشحال وقبول میکند درهمین ایام هم از اطراف بشاه عرض شده بود که صدراعظم پول گزافی از خارجه ها گرفته مشغول دسیسه کاری است . وانواع و اقسام خیانت های او نسبت به دولت و ملت کشف شده بسمع سلطان رسیده بود . لیکن یك صدراعظمی را بی جهة و وسیله با یك تقصیر ظاهری نمیشد کشت یا معزول کرد. پدرمن در پی بهانه جوئی بود که تقصیری براو ثابت کند و در این خصوص با برادرم مذاکرات رمزی داشتند صنیع الدوله (محمد حسنخان پسر حاجی علیخان) هم از دوستان آسید جمال افغانی و پارتی همین صدراعظم بود .

در خصوص او هم گفتگوهای زیاد بود که با صدراعظم مشغول وقرار بود مقتول یا معزول شوند . از این طرف صدراعظم وسیله برای کشف اسرار حقیقیه سرای سلطنتی لازم داشت و قصهٔ ماه رخساره بزرگترین وسائل برای او بود . این شخص که امین السلطان مملکت و سلطنت بود این شخص که تمام جان وهستی وناموس مملکت در دست او بود این شخص که بقدری طرف اعتماد حضرت سلطان بود که اجازهٔ ورود حرمسرای باو داده شده بود

این شخص نمك شناس، این شخص خیرخواه در مواقع مذاکره چنان باستادی با این زن پدر بیچارهٔ من صحبت میکرد که عادی ترین زن ها البته فریب خورده اسرار خود را بروز میدهد و در ضمن مأموریت مصلحانهٔ خود این صدراعظم شریر تمام مطالب سکرهٔ دولتی را از این خانم کشف و این بیچاره زن غفلت از این داشت که این جواب و سؤال ها بالاخره پردهٔ خون آلودی باو نشان خواهد داد. از آنجائیکه این خانم طرف مهر و اعتماد فوق العادهٔ من بوده در موقع خواندن و مطالعهٔ کاغذجات مهم، این زن چراغ پشت سر پدر من نگاه میداشت پدرم گمان نمیکرد او بتواند اقسام خطوط را بخواند یا از شدت محبت تصور نمیکرد هیچوقت این زن اسرار مملکتی را بروز بدهد ، چندان در قید نبود و تمام این کاغذها و مطالبیکه شب بطور محرمانه در اطاق تنها پدرم مطالعه میکرد فردا این صدراعظم درطی مذاکرات خود از این خانم بیچاره استخراج می نمود و در ضمن استفاده کرده دامنهٔ شیطنت خود را برای انهدام پدر بیچاره وسعت میداد. در ضمن اینکه در این طرف مشغول کار بود و مطالب استخراج مینمود دو نفر دختری که با هم خواهر بودند یکی موسوم به فاطمه و دیگری به نصرت این دو دختر را محرك شد که بحرمسرای بخدمتکاری آمده راپورت های شبانه روز را باو بدهند .

عجب نیست اگر افعی احساس کند که دندانش را میخواهند بکشند موری کشنده [را] بزند وهلاك کند .

آری دلت ومسکنت وگذشته در زمان خوشی و بزرگی فراموش میشود . آبدار چالمه یخ در اطاق نسیان میماند . ریاست و پول و پارك واقتدار البته نمك خوارگی را محو میکند . . . .



سید جمال‌الدین اسدآبادی

در همین ایام پس از استخراج مطالب مهمه و پس از اینکه این قضیه را چند ماهی طول دادبالاخره این خانم راراضی کرد که پدرم خواهرش را تزویج کند لیکن بشرایط بسیار. از جمله شرایط یکی این بود که پس از تزویج، پدرمن بایدماه رخساره را درحرم نگاه ندارد و در خارج برای او منزل بگیرد. نقشهٔ عجیب و جسارت‌غریبی بود و بالاخره موفق شد. این زن پدر بیچارهٔ من که کور کورانه و نفهمیده تمام اسرار سلطنتی را بایی صدراعظم خائن بروز میداد این نقشهٔ اخیر را یک‌همراهی بزرگی در بارهٔ خود فرض‌کرد و قبول‌کرد که بـه پدر من بگوید که در خارج او را نگاه دارد چون زنها میگویند شوهر ما هـرچه‌میل دارد در خارج بکند و روبروی ما نکند غافل از اینکه چان و مـال این شوهـر باضافهٔ آبرو در خارج هدراست وباز در منزل میشود از یکی ازآنها جلوگیری کرد.

باری منزلی در خارج ترتیب داد و ماه رخساره راصیغه کرده بآن خانـه بردند.

نقطهٔ نظر این صدراعظم در این خارج شدن ماه رخساره از حـرمسرای چه بود؟ عمدهٔ مقصودش این بود که چون پدر من سلطان است روزها نمیتواند از کار مملکتی طفره بزند در انظار مردم‌بخانهٔ معشوقه رفته مشغول عیش شود. ناچار شبها میرود. اگر روز آمد و شدکرد، این صدراعظم برعیت بگوید سلطان شما لاابالی وفلان و فلان است. صبح تا شام‌کار مملکت رارها کرده مشغول تفریح‌است. اگر خیر این نکته را پدر بیچارهٔ من ملتفت شد وشبها بنای‌مراوده راگـذاشت ناچار در شب اساس(!) سلطنتی‌همراه‌ندارد. مواظب ندارد. تنها بایك پیشخدمت، با یك‌کالسکهٔ معمولی خواهد رفت. در موقع آمد و رفت میتواند فرصت کرده او را بقتل برساند. در حقیقت فکر اساسی خوبی‌کرده از این راه موفق نشد.

چرا نشد؟ قرن شاه نزدیك و میرفت‌که پس از چندماه دیگرشروع بشود تمام خانمها مشغول تهیه و تدارك قرن . . . .

. . . . . . [در اینجا چند صفحه توضیح دربارهٔ جشن پنجاهمین سال‌سلطنت ناصرالدینشاه و انعکاس آن در خارج و داخل حرم دارد] . . . .

در یکی از این شبها پدرم خیلی مسرور و بشاش بحرم آمده نماز خوانده‌مشغول صحبت شد. خواجه ها وارد شده لباس روز قرن او را آوردند این لباس‌بود از ماهوت مشکی اعلی‌که زینت داده شده بامرواریدهای درشتی‌که پدرم بسلیقهٔ خود انتخاب‌کرده بود با یك تاج‌اعلی آنهم مروارید.

خانمها با یك همهمه و ازدحامی لباسها را تماشا کرده تعریفها نمودند. صدای خندهٔ خوشحالی تمام را فراگرفته بود. کسیکه تنها در تمام این هیاهو ساکت و غمناك بود انیس‌الدوله بودکه با یك وحشت و اضطرابی بشوهر عزیـز

یگانهٔ خود تماشا کرده و مشرف به بیهوشی و افتادن بود و از این عدم اعتنای پدرم غرق حیرت و حسرت .

این زن باوفا ، این زن پاکدامن ، این زنی که شوهرش را از تمام دل و جان دوست میداشت . این زنی که بعد از مرگ شوهرش طولی نکشید که مرد . این زن احساس شری قبلا کرده و از آمدورفت زیاد صدراعظم بخانهٔ باغبانباشی [مشکوك] شده یکی از خدمه های او را بهر نحوی که بوده است راضی میکند که مذاکرات آنها را باو بگوید ، آنهم قبول کرده پرده بپرده را با انیس‌الدوله میگوید . این زن باغیرت ظنین شده بتوسط بهرام خان خواجه از خارج هم تفتیش کرده مواظب حرکات این صدراعظم میشود تا اینکه تقریباً چیزی درك کرده تفصیل را بشوهرش عرض میکند . نه اینکه پدرم از این شخص مطمئن بود ، نه ، لیکن نخواسته بوده است بحرف یك زنی خود را باخته دست بقدرت سلطنتی بزند. باین زن عزیزه میگوید شما اشتباه کرده‌اید ، بدلایل چند اینها خیال است که میکنید. اصل ندارد این زن بیچاره با وجود بی‌اعتنائی پدرم و این جواب اگر چه ظاهرا سکوت میکند لیکن باطناً باز مشغول کنجکاوی میشود و بهیچ قسم از تفتیش کوتاهی نمیکند .

در همین ایام یکی از کشتگان تیغ بی‌رحمی آقا بالاخان پس از چندی ترك وطن کرده با دستورالعمل صحیحی از طرف سیدجمال افغانی بطهران آمده کاغذی هم از سید مزبور به صنیع‌الدوله داشته. صنیع‌الدوله از ترس اینکه مبادا کاغذی که باو آمده کشف شود این مرد را به حضرت عبدالعظیم می‌فرستد که در آنجا باشید تا من بشما دستورالعمل بدهم .کاغذ سید را این مرد بصدراعظم ارائه داده او هم برای خیال ثابتهٔ خود وسیلهٔ از این بهتر پیدا نمیکند و این مرد را اغوا میکند که پدر مرا بکشد .

اگرچه این مرد خود مارزخمی و بهمین عزم ایران آمده بود ولیکن وعده نویدهای صدراعظم و حمایت‌های بی‌نهایتی که باو وعده میکند این کار را درست در مخیلهٔ او راسخ نموده ، پرورش داده ، مستعدش میکند . . . .
. . . . [در اینجا نویسنده شرح مختصری از زندگی سیاسی سید جمال‌الدین آورده است و بعد] . . . .

در همان حالی که سیدجمال در اسلامبول محبوس و مسموم بوده این مرد که میرزا رضای کرمانی است میرود پیش او وشرح تعدیات آقا بالاخان را باو گفته ، گریه‌زاری میکند . اوهم میگوید بروریشهٔ ظلم را بیرون بیاور والا تاریشه درآبست امید ثمری هست .

هریك از شاخه‌های او را بزنی چندین جوانهٔ تازه میزند . این مرد هم مصمم بطهران میآید. سفارشنامهٔ سید جمال را هم بصنیع‌الدوله میدهد و او زادر حضرت عبدالعظیم جای داده مصمم میکند که مرتکب قتل پدرم شود .



میرزا رضا کرمانی در زنجیر

ظلم‌هائیکه باین مرد از طرف آقا بالاخان شده بود حقیقة خارج از عالم انسانیت بوده است . باسم بابی او را گرفته سالها محبوس میکند در حبس دختر و پسرش را در حضورش بی‌عصمت میکند ، تازیانه‌ها میزنند ، کارهای شنیع میکنند پس از اینکه از انبار دولتی بیرونش میکنند در زیر کالسکهٔ برادرم شکم خودش را با چاقو پاره و از تعدیات آقا بالاخان تظلم میکند . در عوض اینکه بـرادرم بعرض و تظلماتش رسیدگی کنددوباره امر به حبس او میکند . به قزوین چندسال در محبس میماند و باز او را از حبس مرخص میکنند که میرود پیش سیدجمال دوباره مراجعت میکند .

در همان روزی که پدرم مقتول شـد (۱۷ ذیقعده ۱۳۱۳ روز جمعه) صبح که از حمام بیرون می‌آید انیس‌الدوله‌درسر حمام منتظر می‌شود . تا لباس‌پوشیده بعد اجازه میخواهد که در خلوت عرضی بکند . باطاق میروند . انیس‌الدوله خود را بروی پاهای پدرم افکنده‌میگوید غیب‌گوئی بمن‌گفته است تا سه‌روز شماخطر دارید . بیائید بخود و این یك‌مشت مردم رحم‌کرده امروز را مـوقوف کنید و حضرت عبدالعظیم نروید . پدرم متفکر شده سر بلندکرده می‌گوید اگر رعایای من بنظر دقت و انصاف نظر کنند من بدسلطانی ننموده‌ام .

در تمام مدت سلطنتم یك نفر را بکشتن نداده یك نزاع خیلی کوچکی با دولت های همجوار نداشته‌ام . همیشه رفاه و آسودگی ملت را بر رفاه وآسودگی خودم ترجیح داده‌ام . پول ملت را بمصارف بی‌قاعده صرف نکرده‌ام . مال مردم را ازدستشان نگرفته‌ام . امروز درخزانهٔ مملکت‌میلیونها پول نقد و درصندوقخانه صندوق ها جواهر موجود .

تمام سعی من در مدت سلطنتم ثروت ایران بوده ، آزادی ایران بوده و حال هم با این‌نقشه که‌کشیده واین تهیه‌که برای رعایا نموده‌ام‌که پس ازقرن‌ با آنها حقی‌بدهم ، مالیات را موقوف‌کنم . مجلس شورای ملی برایشان افتتاح نمایم از ولایات وکیل از طرف رعایا در آن مجلس بپذیرم .گمان نمیکنم صلاح رعیت در قتل من باشد . فرضاً تمام خدمات من بملت ایران مجهول باشد و واقع درصدد قتل من باشند ، سه روز بیرون بروم روز چهارم مرا خـواهدکشت پس بگذار بکشند تا پس از مرگ من‌زحمتها دیده رنجها ببرند تا قدر مرا بدانند وگفته‌بود انیس‌الدوله من ازکشته شدن‌خائف‌نیستم. ولی برای ملت ایران متأسفم، زیراکـه پسر من قابل سلطنت نیست و آنچه را من از پنجاه سال سلطنت بخون‌دل بـرای روزبدایران جمع‌آوری‌کرده‌ام اودرعرض‌چندسال تلف خواهدکرد اشك‌چشمهای پدرم راگرفته دستمال را بچشم‌میکشد . انیس‌الدوله فریاد میزنـد آه شما سلطان هستید‌گریه میکنید ؟ شما اقتدار دارید عجزولابه میکنید ؟گفته نه ، انیس‌الدوله من برای خودم متأسف نیستم من برای این‌آب وخاك متأسفم . انیس‌الدوله عرض میکند قربان رعیت را متهم نکنید . تمام رعایا شما را دوست میدارند . انیس

کسیکه بشما خیانت میکند پروردهٔ احسان شما است این کس آن [illegible] قابلیتی است که خود اعلیحضرت او را باین درجات رسانیده‌اید که امروز [illegible] خود شما ایستاده است این شقی‌خائن را جزو ملت نجیب ایران نمیشود محسوب کرد، این یکنفر است ، گناه یك نفر يك ملتی را لکه‌دار نمیکند.

پس از فکر عمیقی ، پدرم میگوید اگر مقصود شما صدراعظم است بجزای اعمال خود میرسد ، من تهیهٔ مجازات او را پس از قرن کرده و در نظر داشتم. حالا که اصرار دارید فردا او را دستگیر میکنم. هرچه زن پدر میجاره اصرار میکند که امروز سواری را موقوف کنید این کار را انجام داده هفتهٔ بعد زیارت قبول نمیکند. میرود و بدست آن مرد در حرم حضرت عبدالعظیم مقتول میشود.

پدرم رفت. تمام خانمها بمنازل خود رفته مشغول کار های روزانهٔ خود میشوند. چند روزی قبل از این قصیه صدراعظم وصنیع‌الدوله بحضرت عبدالعظیم رفته سرقبر جیران‌ها همین میرزا رضا گفتگوی زیادی میکنند پس از مراجعت صنیع‌الدوله طاقت این سیاحت بزرگ را نیاورده سکته میکنند و فوری میمیرد لیکن صدراعظم با کمال قوت قلب و وقار منتظر نتیجه میشود. ...»

سفر پسران فرمانفرما

قسمت سوم

وصول اخبار ازایران

اصفر فرمانفرمائی قاجار

در مهمانی شاهستر گرازلی من اطلاع پیدا کردم که روز بعد درحوالی شاتام[1] مانوری پل‌سازی نظامی روی رودخانه مدوی[2] انجام خواهد گرفت و برای شاهزادگان بخصوص سمور میرزا تماشای خوبی خواهدبود وقرار گذاشتیم روز بعد ساعت نه صبح حرکت کنیم ولی وقتی به مهمانخانه آمدیم واقعه خوش و غیر مترقبه‌ای درانتظار آنهابود و آن وصول کیسه‌ای حجیم حاوی نامه‌های خانواده آن‌ها بودکه همان روز ازبغداد رسیده بود

شاهزادگان بی‌نهایت خوشحال شدند زیرا ارسال نامه‌ها ازبغداد خود دلیل قاطعی بود که نویسندگان سلامت ودر محل‌امنی هستند. من‌شاهزادگان را برای اینکه به‌آزادی سرگرم خواندن مراسلات شوند ترك کردم ولی صبح بعدکه به هتل آنهارفتم معلوم شدهیچکدام دیشب بخواب نرفته وتاصبح مشغول خواندن نامه‌ها بوده‌اند اخبار واصله بیش‌ازحد انتظارمساعد وخوب‌بود: زنها وخانواده‌آنها بدون اینکه صدمه وآزاری بآنها برسد مورد عفو محمدشاه‌واقع شده وآزاد شده‌بودند

به‌آن عده ازخانواده فرمانفرما که حاضر بخدمت شده‌اند همان مقرری ومستمری که درزمان‌حیات‌فرمانفرما داشته‌اند درحقشان برقرارشده وبه کسانی که مایل به‌اقامت درایران نبوده‌اند اجازه‌مسافرت‌بخارج داده‌شده . خبرهای بدهم رسیده بود. ازبعضی ازافراد خانواده مبالغ هنگفتی اخذشده بود دوتااز فرزندان خردسال تیمور میرزا مرده بودند ولی‌تیمورمیرزا موضوع را خیلی فیلسوفانه تلقی میکرد وحال‌آنکه می‌گفت یکی‌ازآنها چون ماه شب چهارده خوشگل وزیبا بوده‌است .

یکی از برادران اعیانی‌والی‌هم درگذشته بود وعده‌ای ازعموو‌عموزاده های‌آنها را به‌قلعه اردبیل فرستاده بودند شاهزادگان حدس میزدند که آنهارا درآنجا مسموم خواهند کرد. لیکن رویهم رفته ازمحتویات نامه‌ها ورفتارپسر عموشان شادوخوشحال بودند بخصوص که خانواده‌آنها همه دربغداد سلامت و در امن وامان بودند همچنین خیلی مغرور وخوشحال بودند ازاینکه بعضی‌از

3— Chatam

4— Medway

خوانین محلی فارس که نسبت به آنها خیانت کرده بودند بعداً مورد غضب محمد شاه واقع شده وتنبیه شده‌اند.

مسافرتی که هشتادمیل رفت‌وآمد داشت برای اشخاصی که چنین مشغول و مستغرق بودند چندان بموقع ودلچسب بود ولی من به شاهزاده ارشدتذکر دادم که چون از طرف مقامات ارجمندی دعوت شده‌اند انصراف از رفتن پسندیده نخواهد بود بعلاوه هیچگاه چنین نمایش وتماشائی در عمرشان نخواهند دید وحیف است ازآن صرف نظر کنند شاهزاده فوراً جواب داد.

ــ صاحب فریزر درست می‌گوید . تیمور میرزا بیا برویم والی که حالش خوب نیست منزل خواهد ماند وبقیه نامه‌هارا میخواند .

ساعت نه‌ونیم حرکت کردیم . روزاول ماه جولای بود هوا گرم‌و گردو غباری وبادهم ازعقب میوزید . اگرچه مسیرمان بسیار زیبا بود ولی افکار شاهزادگان چنان مشغول بود که توجهی به اطراف نداشتند دررچستر ۱ برای عوض کردن اسب مدتی معطل شدیم ونمایش هم‌آنقدر که من خیال میکردم مورد توجه‌آنها واقع نشد ومی گفتند ارزش این راه دوروخستگی آنرا ندارد در مراجعت هم باز در رچستر بما گفتند که اسب نیست وباید تأمل کنید تا اسبها برسند وپس ازآنکه استراحت کردند حرکت کنید . شاید خدعه‌ای بود برای اینکه مجبور شویم آنجا شام بخوریم ـ امید شرکت درمیهمانی محمداسمعیل‌خان‌که در انتظاربود ازبین رفت ناچار باصرف کمی ماهی وکتلت ویك‌بطری شامپانی همانجاشام خوردیم وساعت شش حرکت کردیم وساعت ده بـه لندن رسیدیم.

گردش درقصرویندزر

خارجیانی که به‌لندن می‌آیندآثار وعلائم ثروت و زندگانی لوکس و اشرافی را همه جا می‌بینند ولی متوجه می‌شوندکه برخلاف ممالك دیگر که شکوه دستگاه سلطنتی ودولتی ونظامی ظاهرونمایان است در انگلستان خبری ظاهر ونمایان نیست . علتش این‌است که سنت براین‌جاری است که دستگاه‌های سلطنتی ودولتی ظاهری ساده وبدون زرق وبرق‌داشته باشند.

شاهزادگان وزراء واشراف‌انگلستان درمواقع‌عادی مانند اشخاص‌معمولی در خیابانها وپارکها دیده میشوند . ظاهرساده قصور سلطنتی خبری از شکوه وعظمت داخلی‌آن‌نشان نمیدهد . من می‌دانستم که در ایران مطلب برعکس‌است

1— Rochester

یعنی هیچ ملتی دردنیانیست که به اندازه ایرانیها مجذوب جلال وعظمت دستگاه حاکمه باشد ومن میخواستم این شاهزادگان بدانندکه اگرچه ما به اندازه آنها به دم ودستگاه ظاهری دولت اهمیت نمیدهیم ولی درمواقع لازم شکوه وجلال سلطنتی ما اگر ازمال آنها بیشتر نباشد مسلماً کمتر نیست . ولی نمی توانستم با آنها بفهمانم که درانگلستان مثل ایران نیست که شاه مظهر حکومت و قدرت مطلقه بوده مالك الرقاب جان ومال ملت که غلامان وبندگان اوهستند باشد.

در انگلستان پادشاه درحقیقت پدر ملت است وقدرتش در حدود قوانین موضوعه است که برای عموم حقوق مساوی قائل شده . بنابراین پادشاه خودش را مانند یکی از افراد ملت دانسته ومانند پدری که بافرزندانش زندگی میکند باآنها زندگی می کند اگرچه شاهزادگان میگفتند که این مطالب رامی فهمندولی واضح بود که افکار واستنباطشان دراین باره مخلوط بایك نوع تخفیف وتحیرو یا اقلاً سوء تفاهم بود .

از این لحاظ من خیلی علاقه داشتم که مطلب راآنطور که شاید با آنها بفهمانم برای انجام این منظور لازم بود اول وضع زندگی اعلیحضرت پادشاه انگلستان را با آنها نشان بدهم ، اظهارات وادعای ایرانیان عموماً وبخصوص شاهزادگان نسبت بطرز زندگی خدم وحشم وجلال وشکوه قصور وعمارات واثاثیه سلطنتی بیشتر از هرموضوع دیگری مبالغه آمیز است ومن بهتر از هرکسی میدانستم فقط مشاهده یکی از قصور پادشاه انگلستان عقیده ونظر آنهارا بملت و دستگاه پادشاهی ایران بنحو تأثرآوری پائین خواهدآورد عظمت وشکوه قصورسلطنتی ایران بیشتر عبارت است ازکاشی کاری وآینه کاری ورنگ آمیزیهای زرنما و مبتذل باتعداد بیشماری پنجره های شیشه ای وطاقچه ولوستر وچراغ و ظروف بلورین .

بنابراین لازم بود که یك قصر سلطنتی را ببینند وچون پادشاه محبوب ما اراده فرموده بودندکه نسبت باین خارجیان عالی مقام کمال توجه و التفات ابراز شود قرار شدکه قصر ویندزر[1] را ببینند اما چون روابط حسنه بین دولت انگلستان ومحمدشاه پادشاه ایران اجازه نمی داد که شاه رسماً آنها را بپذیرد قرارشدروزی که شاه درلندن نیست شاهزادگان بقصر هدایت شوند.

در روز مقرر من وسیر گرازلی قبل ازساعت نه بایك کالسکه چهار اسبه به مهمانخانه رفتیم وباتفاق شاهزادگان عازم ویندزر شدیم. هوادر اثر باران شب قبل خنك وفرح بخش بود وچون راه هم زیاد دور نبود که شاهزادگان را خسته

1— Windsor

کند در راه با آنها خوش گذشت کالسکه ازدرب اصلی وارد حیاط مجلل قصر شد در مدخل قصر سیرا. بر نارد Sir A. Bornard و سیر حی واتویل Sir J.Wyatille به استقبال شاهزادگان آمدند و بلافاصله بازدید قصر شروع شد.

طالار بزرگ که سنت ژرژ زیاد مورد توجه آنها واقع نشد زیرا نمی توانستند زیبائی آنرا درك کنند اما کلاه خودها و لباسهای آهن جنگی قدیم بیشتر مورد توجه واقع شد اگرچه تیمور میرزا جنگ با این لباسها با صورت پوشیده از آهن را غیر عملی میدانست. روپوشهای دیوارها در اطاق بعدی بیشتر توجه آنها را جلب کرد مخصوصاً وقتی با نها گفته شد که تمام تصاویر روپوشها سوزن دوزی است از کتابخانه خیلی تمجید کردند اما طالار پذیرائی های رسمی مورد تحسین کامل واقع شد و وقتی نظرشان را سئوال کردم جواب دادند «از این بهتر و عالی تر نمیشود» اما وقتی آنها را به آپارتمانهای خصوصی هدایت کردم تعجب و تحسین آنها از دیدن تابلوهای نقاشی و اثاثیه تزئینی و سرویس های طلا منتهادرجه رسید بخصوص تاج مرصعی که زمانی برفرق تیپو سلطان[1] بوده بار یرپائی او که شکل سر ببر و از طلا ساخته شده و مرصع به جواهر بود اما موضوعی که بیشتر از هرچیز باعث مسرت و خوشوقتی شاهزادگان شد ابراز محبت و لطف از طرف علیاحضرت ملکه بود که در یکی از اتاقها با عده ای از ندیمه ها ملاقات کردند

علیاحضرت سئوالاتی از شاهزادگان کرد و مدتی راجع با نها با سیر گراز لی مذاکره میفرمود و شاهزادگان ملکه را با حق شناسی فراوان و احساس محبت و لطف او ترك کردند وقتی بازدید قصر به پایان رسید همه سر میز ناهار رفتیم و ناهار شاهانه ای با نوشیدن بهترین شامپانی صرف شد بعد همه در یکی از کالسکه های سلطنتی که حاضر کرده بودند سوار شده به گردش در پارك پرداختیم در بین راه برای دیدن کلیسا توقف کردیم .

منبت کاریهای چوبی خیلی توجه آنهارا جلب کرد بیش از همه از بنای حجاری که بیاد بود شاهزاده خانم شارلت شناخته شده متأثر شدند زیرا داستان حزن انگیز این شاهزاده خانم ناکام راقبلا در ایران شنیده بودند. همچنین از مجسمه ژرژ چهارم که درمقابل پله کان بزرگ کلیسا نصب شده بود خیلی تمجید کردند و وقتی با نها گفته شد که معادل چهار هزار لیره یعنی هشت هزار تومان ایران خرج آن شده یکه خوردند بعد از تماشای کلیسا مجدداً سوار کالسکه شده و شروع به گردش در پارك کردیم اما با وجودی که قاعدتاً بایستی مجذوب تماشای پارك و مناظر زیبای طبیعی آن بشوند زیاد توجه نداشتند زیرا قدری

---

1 — Tipoo sultan آخرین نواب میسور Mysore هندوستان دشمن انگلیسها

خسته شده وسنگینی غذای خوبی که صرف کرده بودند حالت رخوت وخمودی ایجاد کرده بود بخصوص والی که فوراً عبا را بسر کشیده وبخواب رفت ووقتی بیدار شد که به دریاچه رسیده بودیم وصدای غازها وسایر پرندگان شناور او را بیدار کرده.

وقتی آبشار را تماشا میکردیم والی گفت که در بهبهان مقر حکومت سابقش نظائر این آبشار زیاد است و همین خاطره او را از حالت سستی و رخوت بیرون آورد و اظهار تمایل کرد که تامیدان توپ اندازی پارک که مشرف به ویرجیناواتر Wirgina Water بود برویم. آنچه درپارک بیشتر از همه توجهشان را جلب کرد و پسندیدند خانه بسبك معماری چین، چادرها وچمن زارها و باغچه‌های گل بود که با دقت تمام صاف وقیچی کرده بودند شاهزاده ارشدمی گفت: والی، تیمورمیرزا نگاه کنید اینها گل سرخهای ماهستند عطر آنها دراعماق دلم میرود بعد هرسه درمیان باغچه‌ها ازاین بوته بآن بوته رفته و گلهارا مثل اینکه موجودات زنده‌ای هستند نوازش میکردند. شاهزاده ارشد می گفت «حالا درست همان ساعتی است که ما ازاندرون بیرون میامدیم وروی چمنها می نشستیم وشراب مینوشیدیم».

چیزی که در اینجا کسر داریم سازوآواز است. صاحب فریزر بیا اینجا روی سبزه‌ها برسم ایرانیها بنشین ومرا کشان کشان بردندوروی سبزه‌ها نشستیم والی می گفت «افسوس افسوس منهم درجنگلهای بهبهان موقعی که لشکری مرکب از پانزده هزار پیاده وپنجهزار سوار برای مقابله با بختیاریها داشتم همین کار را میکردم چه روزگار خوبی بود. بره‌ای کباب میکردند وبا شرابهای خلر شیراز میخوردیم راستی که بهشت بود» من به والی جواب دادم: «آری شاهزاده اما گاهی همان موقع که مشغول خوشگذرانی بودید یکدسته از بختیاریهااز عقب حمله میکرد بساط عیش و نوش شما را بهم میزدند».

- بهجهنم فوراً سوارمیشدیم و دست بهشمشیر برده جنگ میکردیم. بهر حال ایران باآن آب وهوا ومیوه‌ها و انگورها نظیر ندارند. شما می‌توانید یکبار الاغ انگور عسکری‌را بادوقران خریداری کنید.

باقیمانده گردش درپارکهم با ابرازتحسین و تمجید شاهزادگان گذشت وچون خسته شده بودند ازمراجعت بهقصروصرف چای و عصرانه‌ای که حاضر کرده بودند خوشوقت‌شدیم لیکورهم عرضه شد و من ازطرف شاهزادگان قبول کردم. بخصوص که والی میگفت کیف شامپانی تمام شده و خماری آورده‌است من باو یك گیلاس لیکور پیشنهاد کردم والی گفت «آیا اینهم کیف میدهد؟» گفتم

امتحان کن . یك گیلاس خورد و بعد از ربع‌ساعتی با منتهای رضایت خاطر گفت :

ـ شما درست‌گفتید کیف داد وحالم را بجا آورد .

ساعت‌شش‌ونیم ازمیر بانان مهربانمان وداع کردیم‌ودربین‌راه‌شاهزادگان خیلی سردماغ بودند و نظریات و ملاحظاتی راجع بآنچه دیده بودند ومقایسه آنها بامملکت‌خودشان‌ابراز میکردندکه اگر حافظه‌ام یاری میکرد شرح‌آنها خالی ازفایده ولطف نبود .

رفتن به تماشاخانهٔ آستلی Asteley

روز بعد ازتماشای قصر ویندرر یعنی ۷جولای سه جا دعوت داشتیم اول تماشاخانه آستلی باچندنفر از دوستان شاهزادگان بعد به‌یك مهمانی خصوصی و سپس بمجلس رقص . خوشبختانه قبل ازظهر استراحت کامل کرده بودند ولی من ومیرزا ابراهیم بارحمت زیادی آنها را راضی کردیم‌که ساعت چهارو نیم بعدازظهرشام‌نخورند زیراقرار بودساعت پنج‌ونیم برویم‌منزل‌سرگرازلی که باتفاق او به‌تماشاخانه برویم اما وادار کردن آنها به‌غذاخوردن کار دشواری‌بود شاهزاده ارشد می‌گفت گرسنه نیست و اشتها ندارد و وقتی دید من بطور عادی شام میخورم گفت :

«همه مثل تونیستندکه‌اشتهایشان درآستینشان باشد و هروقت اراده‌کنند غذا بخورند» عاقبت در ساعت مقرر به منزل سرگرازلی رسیدیم و با دوستان دیگری‌که قرار بودآنجا جمع شوند به‌تأتر رفتیم آقای دوکرو[1] مدیر تأترکه اطلاع‌داشت شاهزادگان‌باحضور درتأتر اورا سرفرازخواهندکرد منتهای‌جهد را مبذول داشته بود و مخصوصاً موضوع نمایش‌را شرقی انتخاب کرده بود و عنوان آن لاله‌رخ بود ولی پرده اول بهیچوجه مورد توجه وتمجید واقع‌نشد و وقتی‌به‌شاهزادگان گفته شدکه این نمایش صحنه‌هااای ازهندوستان وخراسان‌را مجسم میکند خنده تحقیرآمیزی کردند.

ما امیدوار بودیم‌که صحنه اسب‌تازی و جنگهای محلی مورد توجه واقع شود ولی‌آنهم به‌نظرآنهاکه‌صحنه‌های‌حقیقی رادیده بودند مسخره ومضحك‌بود بخصوص موقعی‌که شاهزاده فرامرز باحمله خنك و بی‌روحش رقیب تاتار خود را مغلوب میکرد.

قسمت آخر داستان یعنی قبول هدایای پری‌ها وقصه پیغمبر نقاب‌دار بکلی برای شاهزادگان نامفهوم بود فقط در آخر نمایش که جنگ سواران مغلوبه

1— Ducrow

شده‌ویکی دو نفر بزمین افتادند یك‌باره تیمورمیرزا ازحالت بی‌اعتنائی بیرون آمد و گفت :

«بارك‌الله این بدنبود مرا بیاد ایران انداخت.»

اما بعدیکه طناب‌بازی شروع شد چون بازیکنان واقعاً جسارت ومهارت داشتند خیلی جلب‌توجه‌کرد و بخصوص خانمی‌که با اسبش به آهنگ موسیقی میرقصیدند . رویهمرفته ازتماشای‌آن شب راضی‌بودند ولی چون مطابق معمول خسته شده بودند اصرار کردندکه قبل ازرفتن به‌شب‌نشینی لیدی T.R.S. برویم به‌مهمانخانه چای صرف‌کنیم و باوجودیکه شب‌جمعه بود و معمولا در این شب مشروب نمیخوردند شاهزاده ارشد دستور شامپانی دادکه‌برای رفتن به‌شب‌نشینی سر کیف بیایند .

اختلاف اساسی روحی وجسمی بین شرقیها و اروپائیها مبحث شگرفی است. اگرچه به‌نظر میاید‌که شرقیها جسماً‌همانقدر که اروپائیها تحمل‌خستگی را دارند طاقت دارند اما نیروی مقاومت‌آنها راغبا به نیست و بیشتر جنبه مطاوعیت دارد اروپائیهادر مقابل حوادث بیشتر حس استقامت و مقاومت دارند وحال‌آنکه شرقیها با انعطاف بیشتری قادرند سختیها را تحمل‌کرده و خودشان را باآنها سازش دهند.

اروپائیها بیشتر بزندگی علاقه‌مندند وبخاطر آن سخت تلاش میکنند و مشکلات را میپذیرند وحال‌آنکه به‌نظرشرقیها ارتباط و بستگی زندگانی‌بعالم مادی ودنیوی‌زیاد محکم‌نیست و بخاطر‌آن مقاومت شدید وسخت بروز نمیدهند درصورتیکه اروپائی تاسرحد فنا و نیستی مقاومت میکنند. درخواص‌جسمانی هرکدام خصائلی وجود داردکه نواقص را جبران میکند امادرساختمان روحی این معنی‌کمتر بارز و هویدا است .

شرقیها شاید بیشتر از اروپائیها کنجکاوند اما برای تحکیم وتثبیت‌آنچه فرا میگیرند احتیاج به‌بنیاد وپایه‌محکمتری دارند و بهرحال استقامت‌روحی وفکری آنها چه برای حوادث ناگوار و چه برای عیش و نوش از اروپاییها ضعیف‌تر است البته این نظریه من‌بسیار کلی واعم است وشامل روحیات‌مختلفی که آب وهوا ، عادات و ملیتهای مختلف بوجود آورده نمیشود منظورم این بودکه به ضعف قوه تحمل شاهزادگان حتی در خوشگذرانی اشاره‌کرده باشم و حالا برویم به‌شب‌نشینی‌لیدی T.R.S. خیلی دیر به‌منزل لیدی رسیدیم قسمت عمده میهمانان رفته بودندولی بسیار باگرمی و محبت ازشاهزادگان پذیرائی کردند دوشاهزاده جوانتر فوراً بادونفر ازخانمهای جوان بسیار زیبا درروی

صفه‌ای قرار گرفتند . شاهزاده ارشد هم با جمعی که اورا احاطه کرده بودند مشغول صحبت شد . شاهزادگان به‌ادب ورسوم انگلیسی کم‌کم آشنا شده بودند و میدانستند وقتی کسی بآنها معرفی‌میشود باید بااو دست داد وبنابراین هروقت خانمی پیر یا جوان بآنهامعرفی میشد فوراً با او دست میدادند و اگر خوشگل و زیبا بود به‌اصرار و ابرام او راکنار خودشان مینشاندند.

درایران وقتی شاهزاده‌ای به‌کسی اجازه جلوس میدهد علامت این است که آن شخص دارای مقام ارجمندی است و اگر او را پهلوی خود بنشاند بالاترین احترام است بنابراین قصد ونیت آنها ابرازکمال محبت واحترام بود اگرچه به‌نظر بعضی خانمهای انگلیسی کمی عجیب وغیرعادی میآمد . مدت زیادی منزل لیدی .T.R.S نماندیم زیرا به‌محلس‌رقص لیدی .B.P.S درخیابان کامبرلاند نیز دعوت داشتیم و نزدیك نیمه شب بآنجا رسیدیم . اطاقها مملو از مدعوین بود و برحمت توانستیم خودمان را از میان جمعیت به اتاق کوچکی که درانتهای عمارت بود برسانیم آنجا پنج‌شش‌نفر بیشتر نبودند وبه‌شاهزاده ارشد گفتم اینجا مطابق میل شما خلوت است .

شاهزاده جواب داد حالاخلوت است اما همینکه بفهمند ما اینجا هستیم همه باین سمت هجوم خواهند آورد . شاهزاده راست میگفت بعد ازچنددقیقه عده‌ای ازآشنایان‌شاهزادگان‌آمدند واطاق پرشد. چند دقیقه بعد میسیز .L.S آمد و فوراً توجه والی راکه می‌گفت بسیار خانم با نمکی است جلب کرد و بلافاصله مکالمه باحرارتی مرکب ازجملات شکسته انگلیسی وایماواشاره بین آنها آغاز شد .

بانو L.S تحقیقات و سئوالاتی راجع‌به‌تعداد زنهای والی وخانواده‌اش و زیبائی زنهای ایرانی و انگلیسی میکرد و مخصوصاً راجع به‌رفتار نفرت‌انگیزی که درباره زنهای ایرانی میشود و آنها را درخانه‌ها محبوس می‌کنند ازوالی‌استیضاح میکرد والی هم بالحن مزاح وشوخی جوابهای مناسبی میداد وقتی بانو L.S آشنای تازه والی عازم رفتن شد والی با چشمهای ریز و تیز خاکستری رنگش مدتی او را دنبال‌کرد وخیلی خوشحال ومسرور بود و رو به برادر ارشدش کرده گفت :

آقا داداش (اصطلاحی است‌که ایرانیها برای خطاب به‌برادر بزرگتر بکار میبرند) اگر امشب ملااینجا بود چه‌میگفت وچه میکرد؟ من پرسیدم ملا کیست ؟ جواب داد ملا یك شیرازی است‌که خیلی دوست دارد به‌زنهای زیبا وخوشگل نگاه کند .

آقا داداش یادت هست آن پیرمرد ناقلا چطور زنش را وادار میکرد که زنهای جوان وخوشگل را دعوت کند وخودش پشت پنجره و بالاخانه مخفی میشد و چشم‌چرانی میکرد والله اگر او اینجا بود و اینهمه زنهای خوشگل را میدید ازخود بیخود میشد . ماهم که عادت بهداشتن زنهای زیبا داشتیم حالا دلمان رفته است و بهتر است برویم منزل.

میهمانی منزل لرد G وحکایت رام‌کردن شیر بچه ومحاربات عقاب

روز هشت جولای شاهزادگان منزل لرد G میهمان بودند و آشنایان آنها نیز حضور داشتند بازار صحبت و گفتگو خیلی‌گرم بود ولی چون غیراز من‌دونفر دیگر نیزفارسی میدانستندکار روبراه بود اتفاقاً تیمور میرزاپهلوی من‌نشسته‌بود طبعا دراین‌طرف میز مذاکرات منحصر بهشکار و تعلیمات جنگی بود. تیمور میرزا داستان‌کشتن‌شیر را درشاهپور درحضور فتحعلیشاه بیان‌کرد و درنتیجه صحبت ازرام‌کردن حیوانات سبع بمیان‌آمد تیمور میرزا گفت من زمانی بچه‌شیری پرورش میدادم تاسن بین دوسه‌سال آرام بود زیرا به اندازه کافی و بموقع باو غذا داده میشد اما شنیده بودم‌که اگر موقع خوردن مزاحم شیرشوند ممکن نیست تحمل‌کند خواستم‌تجربه‌ای‌کرده باشم یك‌روز موقعی‌که مشغول خوردن بود دمش راگرفته ومانع خوردن او شدم شیر باحدت و شدت چرخی‌خورده بمن حمله‌کرد.

من گلویش راگرفته ومدتی باهم گلاویز بودیم ونزدیك بودکارم رابسازد ولی من باتمام قواگلویش را فشار میدادم تا اینکه شیر نیمه خفه شده از نفس افتاد بعد با چوبی‌که خوشبختانه دردست‌رس بود اینقدر اورا زدم که بی‌حال شد وبعدکه بحال آمد صاحبش را شناخته بود ووقتی مرامیدید ازترس‌میلرزید. تیمور میرزا چنان بـا حرارت و سادگی و بی‌تکلفی قصه را حکایت میکردکه برای شنوندگان تردیدی در باورکردن اظهاراتش باقی نمی‌ماند و من خیلی میل داشتم‌که آنها تمام جزئیات ونکات اظهارات تیمور میرزا را درك میکردند اما تیمورمیرزا چنان با حرارت و تندی صحبت میکردکه هیچ مترجمی قـادر نبود باوبرسد چون به شکارفوق‌العاده علاقه‌مند بود داستانهای بی‌شماری‌راجع به شکارداشت وبهرچیزی‌که مربوط به شکاربودعلاقه داشت بخصوص بهاسب‌سگ وطیورشکاری ازقبیل شاهین وباز .

تیمورمیرزا حکایت‌کرد : یك روزکه درکوههای اطراف شیرازبه شکار کبك رفته بودم یکی از بازهای بسیارخوبم که خیلی باو علاقه داشتم کبکی‌شکار کرد و بطرف من میآمد ناگهان عقاب سیاهی که لابد رویتخته سنگی نشسته و

ناظر شکار و شکارچی بود بسرعت پرواز کرده بازو کبك را به چنگالش گرفته و به کوهی که نزدیك بود پرواز کرد .

تیمورمیرزا وهمراهانش به زحمت خودرا به محلی که عقاب پرواز کرده بود میرسانند ولی وقتی بآنجا میرسند که جز سر و گردن بند طلای باز بدبخت چیزی باقی نمانده بود . تیمور میرزا بی‌نهایت خشمناك شد . وقسم میخورد که انتقام باز را بگیرد . باین منظور به سرکرده شکارچیها و باربان امرمیدهد که هرطورشده باید عقاب را زنده بچنگ بیاورند. همه بجنب وجوش وتلاش میافتند و عاقبت لانه عقاب را کشف کرده پاها و بالهایش را بسته بحضور شاهزاده میآورند . اتفاقاً موقعی مقصر را میاورند که شاهزاده با پسرعموها و برادرانش مجلس بزمی داشته‌اند . بطوریکه قبلاهم اشاره کردم دراین قبیل مجالس شراب وعرق بحد وفور مصرف میشود

شاهزاده فوراً دستور میدهد چوب و فلك بیاورند وهما طورکه مقصری را درایران تنبیه میکنند دوپای عقاب بدبخت را درفلك گذارده واینقدر باچوب میزنند که ازپاها وپنجه‌های او خون جاری میشود وخلاصه چند روز عقاب را به اشکال مختلف زجر میدهند تاجان میسپارد تیمور میرزا این قصه را بایك نوع غرور ومسرتی بیان میکرد مثل اینکه عمل بسیار منصفانه‌ای انجام داده و عدالت را اجرا کرده است .

تماشای دیوراما (۱)

در اثر بیدارخوابی مجالس شب نشینی معمولا صبحها را شاهرادگان بحال خمودت میگذرانند شاهزاده ارشد بلافاصله بعد از صرف صبحانه به اطاق خودش میرفت و والی هم به رحت خواب خودش فقط تیمور در اطاق پذیرائی میماند وخودش را به نحوی مشغول میکرد گاهی نقاشی میکرد و یا با مستخدمه‌ها لاس میزد ولی دلپذیرترین تفریحش رفتن به مغازه اسلحه فروشی بود . امروز که نهم جولای بود برای بردن آنها به تماشای دیوراما به هتل رفتم والی خواب بود . شاهزاده ارشد هم مشغول مطالعه طرح و نقشه‌ای برای خرید پمپ آب برای نجف اشرف بود . تیمور هم خودش را برای رفتن به

---

(۱) Diorama : چند سری ازتابلوهای نقاشی که دراطاق تاریکی‌قرار میدهند و بعد نور و روشنائی را به نحوی روی‌آنها منعکس میکنند که منظره حقیقی و طبیعی شب و روز ، ابر و برف ایجاد میشود . این اختراع را یك آرتیست فرانسوی به‌نام Dagerre درسال ۱۸۲۲ میلادی‌کرد و برای اولین‌بار درسال ۱۸۲۳ در لندن نمایش داده شد

مغازه اسلحه فروشی آماده میکرد . من تا مغازه اورا همراهی کردم . قریب یك ساعت با تفنگ‌ها وطپانچه‌ها وشمشیرها ور میرفت و ازدیدن آنهمه اسلحه خوشحال ومسرور وبالاخره با اشکال اورا ازمغازه بیرون کشیده عازم دیوراما شدیم موقعی آنجا رسیدیم که منظره کلیسای سانتاکرسس(۱) را در نیمه‌شب نمایش میدادند لژی که گرفته بودیم بقدری باریك بود که بزحمت توانستیم صندلی برای نشستن پیدا کنم .

عاقبت چشمها به تاریکی عادت کرد و شاهزاده توانست منظره را تماشا کند بعد رنگی زدند ومنظره ناپدید شد بعد دوباره پرده بالارفت و دره سارنین۲ را که از برف پوشیده شده با دهکده الاینا (۳) که در سکوت ماهتاب نیمه شب خوابیده بود نشان میداد وحقیقةً منظره به نحو تعجب‌آوری طبیعی وعالی بود بعد توفانی برخاست وباد با شدت میوزید وصدا میکرد بعد صدای ریزش بهمن شنیده شد . سپس صبح شد و دهکده راکه در اثر بهمن وطوفان منهدم شده بود نشان میداد . شاهزاده فوق‌العاده تعجب کرده و می گفت : شما گفتید تماشای کوچکی بیش نیست وحال آنکه تا بحال من نمایشی باین درجه عالی وحیرت آور ندیده بودم . آفرین ، آفرین این نقاشی نبود وحقیقت بود .

از دیوراما که بیرون آمدیم خواستم قسمت با صفای اطراف لندن را به شاهزاده نشان بدهم وبه کالسکه‌چی دستوردادم به همپاستد(۴) برود امابطوریکه سابقاً هم اشاره کردم شاهزادگان نسبت به آنچه به نظرما غنی و جالب میامد چندان توجه نداشتند و ازاینروهنوز نیمه راه نرسیده بودیم تیمورمیرزا خوابش گرفت وتقاضاکرد به منزل مراجعت کنیم .

– تابلوی نقاشی عکس شاهزادگان و رفتن به نمایشگاه مادام توسد

شاهزادگان موافقت کرده بودند که‌مستر پارتریج۵ نقاش‌معروف‌تابلوای ازآنها نقاشی کند وبرای انجام این کارچندمرتبه به‌کارگاه مستر پارتریج رفته بودند وگروه دونفر آنها تمام شده و بسیار عالی و شبیه است . امروز هم که سیزده جولای بود آنجا رفتم و شب را ازطرف دوشس‌اف کنت (مادر ملکه ویکتوریا) دعوت شده بودند که درشب‌نشینی قصر کنسینگتن۶ شرکت کنند ولی

1— Santa Cersce
2— Sarnin
3— Alagna
4— Hampstead
5— Mr. Partridge
6— Kensington

من بآنها پیشنهاد کردم که قبل‌ازظهر آنها را بیکی یا دو نمایشگاه ببرم شاه‌زاده ارشد عذر خواست ولی والی وتیمور میرزا قبول کردند وآنها را به موزه مادام توسد[1] بردم .

پس از ورود به طالار نمایشگاه اولین‌مجسمه‌ای‌که بچشم میخوردمجسمه فیشی[2] وماشین سهمناکش بود که سمت راست قرارداشت و مجسمه سیررابرت پیل[3] در سمت چپ. شاهزادگان بدون توجه و بخیال‌اینکه یکی ازتماشاچیان است ازمجسمه فیشی‌گذشته‌اما وضع وحالت سررابرت‌پیل توجهشان راجلب‌کرد ولیکن باوجودیکه نزدیك مجسمه شدند و بآنها گفتم که مجسمه است و از موم ساخته شده باز هم باور نکرده و با تعجب و تردید می گفتند : چطور ! این آدم نیست . الله اکبر ! این چه حکایتی است ؟ چه خبر است ؟ بعد بسمت مجسمه فیشی برگشته وگفتند پس شاید اینهم آدم جاندار نیست . نـه جان دارد ولـی تکان نمی‌خورد بعدکـه بـآنها گفتم اینهم مجسمه است صدای اله اله آنها بلند شد بعد مجسمه‌های دیگررا تماشا کردند وراجع به هرکدام آنها سئوال تکرار میشد وقتی بآنها گفتم که چشمهای مجسمه‌ها که بآنها خیره نگاه میکنند حقیقی نیست ومصنوعی است باورنمیکردند و باحالتی برآشفته و عصبانی از این مجسمه بـآن مجسمه رفته و مثل اینکه منتظر بودند مجسمه‌ها جان‌گرفته راه بیفتند گروپی‌کـه بیشتر از همه توجه آنها را جلب کردگروپی بودکه امپراتور اطریش و الکساندر امپراتور روسیه و ناپلئون و دوك ولینگتن‌وعده‌ای دیگررا درشوئن بروم[4] نشان میداد اما صورتهای منفرد هیر Hare و بورك Burke بیشتر باعث تعجب‌آنها بود زیرا طبیعی‌تر بودند . ازدیدن مجسمه زیبای Marry Quwny of Scots وطفل خوابیده وچند مجسمه دیگر خیلی لذت بردند ولی آنچه تعجب آنها را بسرحدکمال رسانید مجسمه خود مادام توسد بود که با عینك روی دماغش کنار یك مجسمه خوابیده ایستاده بود شاهزادگان ابتدا متوجه مجسمه خوابیده‌که خانمی بود نشدند و مجسمه مادام توسد راکه دیدند خیال کردندکه اوهم تماشاچی وجاندار است ولی والی که دید مجسمه بکلی بی حـرکت است متوجه اشتباهش شده بـا دقت بیشتری مجسمه را براندازکرده فریادکشید : اله اکبر، اله اکبر، اینهم جان ندارد!

1— Mme Tussand
2— Fiechi
3— Sir Robert Peel
4— Schoenbrum

موقعیکه میخواستم نمایشگاه را ترك کنم والی گفت : « چه خوب است داداش‌را گول بزنیم . امشب قبل ازرفتن به قصر شاهزاده خانم ویکتوریا اول خواهیم‌آمد اینجا وبه‌داداش‌خواهم گفت که‌اینجا درباروليعهداست والله بمرگ توباورخواهد کرد . بگذار این کاررا بکنیم . توهم نخند وخودت‌را نگاه‌دار و خواهی دید شوخی ما چقدر خواهد گرفت » من قول دادم چیزی نگویم و بعد رفتم به دیوراما که والی‌هم‌آنرا تماشا کند .

شب را من با شاهزادگان شام خوردم که بتوانم بموقع آنهارا به قصر شاهزاده خانم وليعهد هدایت کنم دو شاهزاده خواستار دلواپس بودند که شوخی خواهد گرفت یا نه . کمی بعد از ساعت هشت حرکت کردیم . شاهزاده ارشد یقین داشت که بملاقات شاهزاده خانم ویکتوریا ملکه آتیه انگلستان میرود . نمایشگاه مادام توسد شبهاهم دائر بود و طالار نمایشگاه بزرگ و باشکوه بود ولی البته مدخل نمایشگاه وهال ورودی که قسمتی از آن اختصاص به بوفه و بطریهای سودا و لیموناد داشت با مدخل یك قصر سلطنتی جور درنمی‌آمد . همینکه به نمایشگاه رسیدیم من‌درظاهر بعنوان‌اینکه میخواهم ورودشاهزادگان را اطلاع دهم ودرباطن برای‌گرفتن بلیط ورود ، جلوتر ازآنها وارد عمارت شده وشاهزاده ارشدهم اگرچه از وضع مدخل عمارت تعجب کرد ولی چیزی نگفت و وارد طالار شد . نور خیره‌کننده چراغها و جمعیت تماشاچی که با مجسمه‌های مومی‌مخلوط شده بودند اگرچه لباس‌ووضع آنها مناسب دربار نبود ولی باعث اغفال شاهزاده شد بخصوص که ما اورا به سمتی که‌صحنه تاجگذاری اعلیحضرت ویلیام چهارم را مجسم میکرد بردیم و من گفتم اینجا پادشاه است واحترامات لازم را بعمل بیاورید شاهزاده میرفت که مطابق معمول سرفرود بیاورد که من‌جلوش‌را گرفتم زیرا همینقدرکافی‌بود و بیش‌ازاین عمل‌توهین‌آمیز وغیرقابل عفو بود . دوبرادرهم که دنبال بودند میخندیدند . توضیحات لازم داده شد واگرچه ابتدا شاهزاده ناخوشروئی برای توطئه‌ای که برای‌گول‌زدن اوچیده بودیم بمن اعتراض وتغیر کرد اما اوهم ازاین‌شوخی خیلی‌خندید و بعد به تماشای نمایشگاه پرداخت وصحنه‌های صبح تجدید شد . تعجب شاهزاده از دیدن مجسمه مادام توسد بسرحدکمال رسید و تا با انگشتش صورت مجسمه را لمس‌نکرد باورنداشت‌که مجسمه ازموم وبی‌روح است پس‌ازآنکه شاهزاده تمام مجسمه‌هارا تماشا کردازنمایشگاه‌خارج‌شدیم وعازم کنسینگتن گردیدیم‌ودرساعت مقرر بدانجا رسیدیم . سرجون‌کنری ۱ و سرگرازلی در بالای پله‌کان قصر به شاهزادگان خوش‌آمد گفتند و فوراً مارا به طالاری که دوشس افکنت و

1— Sir John Conroy

شاهزاده خانم ویکتوریا با عده‌ای حضور داشتند هدایت کردند. برخورد دوشس وشاهزاده خانم با شاهزادگان بسیار گرم ومحبت‌آمیز بود و درجواب سؤالی که راجع به اقامت آنها در انگلستان از آنها شد شاهزاده ارشد جواب داد که برای همیشه ازتوجه ومحبتهایی که نسبت به آنها ابراز شده ومیشود سپاسگذار است و افزود که حالا می‌فهمد که مدت مدیدی در تاریکی بسر برده وحالا نور و روشنائی می‌بیند چندین مرتبه درخلال شب نشینی شاهزاده خانمها بسوی شاهزادگان توجه کرده و باآنها اظهارمحبت میکردند . برای من‌وسایردوستان انگلیسی آنها که حضور داشتندکمال مسرت وخشنودی بودکه میدیدیم نظر آن مجمع حسنه وهمایون نسبت به شاهزادگان فوق‌العاده مساعد ورفتاروکردار آنها اثرات نیکو بخشیده است

عضویت شاهزادگان در انجمن فری ماسن‌ها

روزبعدکه چهاردهم جولای بودکارمهمی باید انجام شود . گمان‌می‌کنم هیچکدام ازتأسیسات وابداعات اروپائی به‌اندازه فری‌ماسونری حس کنجکاوی شرقیهارا تحریك کرده باشد بخصوص ایرانیهارا که در مسائل روحی و مذهبی آزادانه‌تر وعاری‌ازقیودات وتکلفات‌فکرمی‌کنند توصیفاتی که ازفری‌ماسونری اروپا بعداز گذشتن از منابع متعدد و مختلف به ایران رسیده چنان بزرگ و اغراق‌آمیز واحیاناً ناصحیح میباشدکه ایرانیان تصور می‌کنند هرکس دراین جمعیت برادری داخل شود دارای کرامات و قوای خارق طبیعت خواهد شد و من کمتر ایرانی دیدم که صوفی مسلك بوده و تمایل به عضویت این جمعیت نداشته باشد

شاهزادگان‌هم جزواین‌عده بودند . دوست‌آنها میرزا ابراهیم که‌خودش عضوبود تقاضا واقدام لازم را برای عضویت آنها بعمل‌آورده بود وامروزروزی بودکه باید مراسم پذیرفته شدن آنها انجام‌شود . شاهزادگان درهیجان‌بودند شاهزاده ارشدکه طبعاً خجول و از هرنوع مناسبات خودمانی شدیداً میترسید و احتراز می‌جست نگران و مردد بود . تصور می‌کنم بطور شوخی‌هم باو گفته بودندکه با تازه واردها اعمال ناشایست می‌کنند . ازاین‌جهت مراکنارکشیده وگفت : « والله صاحب فریزر اگر بخواهند نسبت بمن کار بی‌قاعده و یا بی ادبانه‌ای‌انجام دهندبا مشت‌ها وخنجرمن‌سروکارخواهند داشت.»اماخوشبختانه امر به نحو مطلوب و خوشی انجام گرفت زیرا نیمه مست به منزل مراجعت کردند .

بازدید قورخانه وولویچ (۱)

یکی ازمحلهایی که درحوالی لندن بود و تصور میرفت شاهزادگان از دیدن آن لذت خواهند برد قورخانه وولویچ و عملیات توپخانه آنجا بود. اقدام لازم بعمل آمدکه شاهزادگان بتوانند آنجارا به بینند. روز۱۸ جولای برای این منظورتعیین‌شد اما با وجودیکه رغبت وتمایل‌زیادی به تماشای آنچه مربوط به قشون وجنگ بود داشتند، نیم ساعت قبل‌ازحرکت که به مهمانخانه رسیدم هنورهیچکدام ازتحت‌خواب بلند نشده بودند.

همینکه شاهزاده ارشدصدای‌مرا شنید فریاد زد. «صاحب فریرز شمشیر بدست آمدکه مارا از سوراخهامان بیرون بکشد چــه ستمکار بی رحمی است صاحب فریزر»

ساعت هشت‌ونیم‌حرکت کردیم اما چون مراجعتشان بسوی وطن نزدیک شده بود افکارشان متوجــه این موضوع بود و بدین سبب نسبت به تفریحات و سرگرمیهایی‌که برای آنها فراهم میکردم توجه والتفات نداشتند. شکی‌نبود که آنها حق داشتند ازوضع ناگوار ونامعلوم خانواده‌شان سخت نگران باشند و بخواهند هرچه زودتر بآنها ملحق شوند اما همه وازجمله من تصور میکردم که حالاکه‌آنها دربزرگترین پایتخت اروپا اقامت‌دارند فرصت‌را مغتنم‌شمرده و ازدیدن اینهمه دیدنیهای لندن‌که دیگر هیچگاه برای‌آنها میسر نخواهد شد استفـاده خواهندکرد ولی قضیه برعکس بود زیرا هر وقت برای قبل از ظهر پیشنهادی بآنها میشد معاذیر واشکالاتی میتراشیدندکه چون من‌جواب میدادم ورفع میکردم بار شاهزاده ارشد میگفت « راستش صاحب فریرردل‌ودماغ‌دیدن این چیزها را ندارم» به وولویچ رسیدیم و سرهنگ کلولاند۲ که قبلا دستور داده بود اسب حاضر کرده بودند با احترام و خوشروئی خیرمقدم گفت و مارا طرف میدان مشق تیراندازی توپخانه کـه هر روز انجام میشد هدایت کرد. شاهزادگان از تماشای‌تیراندازی خمپاره‌های‌آتش‌راکه برایشان تازگی‌داشت بسیارلذت بردند.

همچنین از عملیات توپخانه سریع‌السیر و نشانه‌گری آنهاکه با سرعت انجام گرفته و بــه هدف اصابت میکرد خیلی محظوظ شدند و تقاضاکردندکه خودشان نشانه گیری کرده وتیراندازی کنند اما چون بطرزکار توپهاکاملاآشنا نبودند خیلی پائین‌نشانه گیری کردند چنانکه گلوله دروسط راه بزمین‌اصابت

1— Woolwhich

2— Colonel Clevland

کرده وکمانه کرد و از بالای نشانه گذشت امـا چیزی که خیلی توجه اینهارا جلب کرد تیراندازی توپهای دوازده اینچی با گلوله‌های مجوف بود. این آلت شیطانی که فرستاده مهیبش‌را با دقت وقوت فوق‌العاده‌ای بمسافت هزارتاهزار و دویست یارد پرتاب میکرد آنهم بـا چنان صدا و غرشی که گوئی میخواست پرده‌های گوش را پاره کند ، خیلی‌خوفناك بود . این‌توپها دلیل بارزومحکمی بود ازتوسعه وپیشرفت صنعت اساسی درساختن‌مهمترین وسیله انهدام نوع بشر چنین به نظر میامدکه صنعت توپسازی ممکن نیست ازاین‌کامل‌ترشود .

بیست و دو رسالهٔ تبلیغاتی از دورهٔ انقلاب مشروطیت

قسمت دوم

اسمعیل رضوانی
(دکتر در تاریخ)

۴ـ رساله‌ای است بنام هادی‌السبیل که آقامیرزا سید عبدالوهاب کازرونی ملک‌الشعرا متخلص به‌سعیدی سروده ودرماه ربیع‌الاول ۱۳۲۸ چاپ‌شده‌است. سر تا سر آن اشعاری است درمدح مشروطه و بزرگان مشروطه و ذم استبداد

ای گریزان زکوی مشروطه — قدمی نه بسوی مشروطه
کن رها کفر زلف استبداد — چنگ ورزن به‌موی مشروطه

آه آه از بلای استبداد — وای وای از جفای استبداد
این تزلزل مدان ز مشروطه — همه دان ازفنای استبداد
چون پس ازمرگها عزاگیرند — باشد اینها عزای استبداد
خرمن هستی دو عالم سوخت — آتش ظلمهای استبداد

این رساله جز ارزش تبلیغاتی آنهم درآن روزها ارزش دیگری ندارد. رساله‌ای که در دست نگارنده است برقطع‌رقعی باچاپ‌سنگی چاپ شده و بالغ بر۷۳صفحه است

۵ـ رساله‌ای بنام مقیاس ترقی که سعیدزاده نوشته است. رساله‌ای است جیبی بالغ بر۳۲ صفحه دراین‌رساله ثابت‌شده‌است که یگانه راه‌ترقی‌ملت‌دانش است وباهزاردلیل عقلی ونقلی آن منبع چشمهٔ زندگانی یك‌ملت عبارت از علم است .... یکی‌ازحکماء عصرجدید درنوشتجات خود می‌نویسد : اهالی‌ایران یك‌وقت می‌خواهند قدم طرف ترقی بردارند وخودرا در سلك ملل متمدنهٔ‌عالم درآورند عوض‌این که اصول ترقی ملل متمدنه را اخذ نمایند ازفرعیات شروع کرده مثلا تنظیم لشکررا ازتغییررنگ لباس سرباز وتبدیل ترکیب‌چادر ابتدا نموده پس ازصرف مخارج زیاد و تضییع اوقات لامحاله همان می‌شوندکه اول بوده‌اند. وقتی‌می‌خواهندادارات درتحت‌قانون شود چندین الفاظ‌عجیب‌وغریب اختراع نموده وازبرای استعمال آن الفاظ بی‌مغزطرحها می‌ریزندومبالغی‌پول صرف می‌نمایند والبته باربدتر ازاول‌می‌شوند وخیال می‌کنندکه ترقی ملت با تشبث به اینگونه فرعیات بی‌معنی صورت خواهدگرفت حیات یك ملت، ترقی یك ملت به‌نسبت درجهٔ علم‌آن ملت است ...»

رسالهٔ مفیدی است که‌طرز تفکر یکی ازمشروطه‌خواهان راروشن‌میسازد. در دهم جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ چاپ‌شده. قیمت‌آن «خواندن وعمل نمودن وبه دیگری دادن وفهمانیدن» است.

۶ـ رساله‌ای است بنام «کلمة حق یراد بها الباطل» که در ۱۵ رمضان ۱۳۲۶ در تبریز به چاپ رسیده است و چنین آغاز می‌شود:

«در ماه جمادی‌الاول سنه هزار و سیصد و چهار که در تهران کشمکش گرفتن مشروطه ازشاه حالیه بود جناب شیخ نوری وجمعی ازهمرایان او القا کردند که در مشروطه باید قید مشروعه باشد وبرخی از ساده‌لوحان نیز کف زده آفرین گفتند و چنان تصور نمودند که صاحبان اینقول سنگ شریعت به‌سینه می‌زنند وهمچنین آقایان به‌القاء این‌شبهه و تقلیداین‌قید خواستندمنکرین لزوم این‌قیدرا متهم به‌لامذهبی وانکارشریعت وخروج ازدین کرده در اقطار عالم جار بزنند و بر کلیه مسلمانان امررا مشتبه بکنند که اهالی دارالشوری یا وکلا اطراف یاقاطبهٔ اهالی ایران ازجدا برگشته ومشروعه بودن مشروطه را قبول نمی‌کنند وبه‌این وسیله مکردیرین عمروبن عاص‌را که درحرب‌صفین بـا حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام که آنها را سرنیزه زده اصحاب آن‌حضرت‌را برحکمیت قرآن‌مجید دعوت‌نمود تجدیدکردن خواستند وحضرت ولایت مآب در جواب آن جماعت کلمهٔ مبارکهٔ کلمهٔ حق‌یراد بهاالباطل فرمودند...»

همچنانکه پیداست این‌رساله دررد نظرمرحوم شیخ‌فضل‌الله نوری نوشته شده وپاسخی است به‌او وازاین‌نظر بسیارمفید وجالب‌است وبالغ بر۲۳ صفحه جیبی‌است

۷ـ رساله‌ای است بی‌نام وعبارتست از «سئوالهائی که دائر بمشروطیت که‌حاجی یوسف آقاتاجر تبریزی از جناب مستطاب فخرالعلماشیخ مهدی نموده وجواب‌فرموده‌اند».
آغازآن چنین‌است : «بسم‌الله الرحمن الرحیم، فدایت شوم این انقلاب وضع مرا حیران ساخته ازچند مطلب سؤال دارم جوابرا بطورسهل وساده وعوام‌فهم مرقوم‌دارید اول معنی سلطنت مطلقه ومشروطه‌چیست ؟ دویم مجلس شورایملی کارش چیست وفواید چه خواهدداد ؟ سیم مقصود ازقانون که باید جاری شود چیست ؟ چهارم چرا اکثر علما وعموم تجار ورعایا طالب این‌معتقدند وبعضی امرا واعیان‌راضی نیستند...»

در این رساله براین سؤالهاجواب داده شده است. رساله‌ای است جیبی بالغ بر۳۲ صفحه لطف‌آن دراین‌است‌که خواننده را ازطرز تفکری که مردم درباره مشروطه داشتند آگاه می‌سازد و نشان می‌دهدکه مردم ساده دل آن‌روز از مشروطه چه انتظارات و چه توقعاتی داشته‌اند .

۸ــ رساله‌ای است جیبی بالغ بر ۷۲صفحه بدون نام که در ماه ذیحجه ۱۳۲۶ در اسلامبول‌چاپ شده وتمام‌آن ورساله‌ای است که درماه ربیع‌الاول سنه ۱۳۲۶ درباره مشروطه ازتبریز بحضور مبارك حضرات آیات‌الله‌حجج‌الاسلام عرض و به نجف اشرف فرستاده شده» دراین‌نامه یادراین‌رساله منافع مشروطه ومضار استبداد به تفصیل بیان گردیده‌وازعلما کسب‌تکلیف‌شده‌این‌عریضه‌یکی‌از نوشته‌های گرانبهای آن عهداست که نظرمردم‌آن روزرا نسبت به‌مشروطه واستبداد آشکار می‌سازد

۹ــ رساله‌ای است بنام «کلمهٔ جامعه شمس‌کاشمری در معنای شوری مشروطه و مجلس‌شورایملی و توافق مشروطیت باقانون اسلامی» وهما نطور که از اسم آن پیداست نویسنده نشان داده‌است که مشروطه بادین اسلام مغایر نیست وبلکه عین اسلام است. براین‌رساله مرحومان امام‌جمعهٔ خوئی وذکاءالملك فروغی تقریطی نوشته‌اند .

دربیستم جمادی الاول سال۱۳۲۹ بقطع جیبی درتهران به‌چاپ رسیده وبالغ بر۱۱۰ صفحه است

۱۰ــ رساله‌ای‌است بسیارخوشمزه وشیرین بنام«رویای‌عجیبه‌ومشاهده‌غریبه» یکی ازمشروطه خواهان‌حضرت‌آدم رادرخواب دیده‌واز ایشان سؤالاتی راجع به‌مشروطه کرده وحضرت‌آدم جواب داده است این رساله چنین‌آغاز میشود.

«یکی ازدانشمندان این‌عهد سعید وفیلسوفان عصر صمد که نام‌شریفش‌را به امر مبارکش مستور داشتیم می‌فرماید غالب شبها در اندیشهٔ‌آن بودم که این مجلس‌خلد موسس‌دارالشورای‌ملی که ازتأثیر خیریه‌وآثار مبارك شاهنشاه‌بسرور البسه‌الله تعالی‌حلل‌النوراست که حکم (عدل مظفر) تاریخ‌شد واعلیحضرت‌اقدس محمدعلی شاه خلدالله ملکه نیز درتأسیس آن رسائل وقوانین مشروطه وترتیب قواعد مشروعه اقتدا به‌پدر بزرگوارخود فرمود وعموم ملت وحجج‌اسلامی‌امر مملکت درپیشرفت این مقصود تعدی که اساس‌عدل برآن استوار ومقیاس ظلم ازآن جاروزارات چرادر مقام اجرای قوانین به‌تأنی وتراخی می گذرانند و همسایگان ما از دوسو بمانگران ومنتظررحمت وجاصرمیدان در شب سه‌شنبه هفدهم شهر صفرالخیر هزار وسیصد وبیست‌وپنج که تااول شب دراین‌رنج بودم مرا خواب ربود وخودرادرفضای وسیعی دیدم وندای انی جاعل‌فی‌الارض خلیفة می‌شنیدم که ناگاه هیکلی نورانی وجمال شعشعانی نمودار گردید وملهم شدم که‌جدما حضرت‌آدم ابولبشر است ... این‌بنده عرض نمود درباب این مجلس شورای‌ملی چه میفرمائید؟..»

رسالهٔ مذکور بالغ بر ۲۴ صفحه است و در قطع جیبی با چاپ سنگی انتشاریافته تاریخ‌ومحل‌چاپ نوشته نشده است.

۱۱ ـ رساله‌ای است بنام « دام صیادان یا عبرت ایرانیان » این کتاب که بالغ بر ۱۷۰ صفحه است و بر قطع رقعی است اوضاع هندیها را در زیر دست انگلیسی‌ها نشان می‌دهد تا ایرانیان نسبت به سیاست اجانب روشن گردند واز آنان برحذر باشند، نه تاریخ چاپ آن معلوم است ونه محل‌چاپ. ترجمه‌ایست ازیك‌کتاب انگلیسی که مترجم‌کتاب نام خود را به حروف ابجد نشان داده و نوشته است «خیرخواه ایران و ایرانیان مترجم این‌کتاب مستطاب (۱۸۶) »

۱۲ـ رساله‌ای است‌بشعر بنام « دیوان مشروطه » سراینده‌اشعارمحمدرضای سلطان‌الکتاب است‌که معجزات حضرت ابوالفضل را شرح داده آنگاه از آن بزرگوارچنین خواسته است :

بر پای دار مجلس شورای ملیت
دین‌پروری‌خوداراز‌ل آمدجبلیت
شاه ووزیر وجمله وکیلان واهل‌علم
تا سجده آورند بخاك مصلیت

اشعار سست و نادرست است اما تردید نیست که تأثیر تبلیغاتی داشته است این رساله بقطع رقعی بالغ بر ۲۰ صفحه است .

۱۳ـ رساله‌یا‌خطابه‌ایست‌موسوم‌به « عبرت دیروز و ذلت امروز » وعبارتست از یك سخنرانی مفصل ومشروح که در ۲۰ ذیحجه ۱۳۳۰ وسیله حاجی میرزا محمدرحیم بلیلهٔ بادکوبه‌ای‌بمناسبت سالگردوفات مرحوم‌آخوند ملامحمدکاظم خراسانی درنجف ایراد شده و درقطع رقعی در۱۷۶صفحه بچاپ رسیده است. در این رساله اوضاع جغرافیائی کشورهای مسلمان و عزتی‌که در قدیم داشته‌اند و ذلتی‌که امروز دارند تشریح شده است و از این‌نظر که اوضاع تمام کشورهای اسلامی را درآن عهد بیان می‌کند مفید است .

۱۴ ـ رساله‌ای است بنام « حاجی‌مقیم وحاجی مسافر »که درقطع جیبی‌در ماه رجب ۱۳۲۷ بچاپ رسیده این رساله حاوی « مکالماتی است که در غره شهرمحرم هزاروسیصدو بیست وهفت مابین‌جناب حاجی‌مقیم تاجرکاشی‌وآمیرزا هدایت‌الله اسدآبادی واقعشده »

حاجی مقیم :آقا سلام علیکم

مسافر : علیکم‌السلام ورحمةالله وبرکاته

مقیم : واقعاً بفرمائید وضع حالیه ایران را چگونه می‌بینید وعاقبت‌آن بکجا خواهد رسید .

مسافر : عاقبت بـا خداست ولی وضـع حالیهٔ ایران را بسیـار خراب می‌بینم .

مقیم : عقیده بنده آنست که تمام این حرابیها ازمشروطه ومشروطه‌طلبان است هرچه به‌آنها می‌گویم‌این‌مطالب جدیده‌چیست که درآورده‌اید مگر پیغمبر تازه مبعوث‌شده‌و کتاب‌تازه‌ای نازل‌شده ودین‌جدیدی‌تأسیس‌شده که‌به‌این‌حرفها دولت‌وملت‌را بهم‌انداخته ایران‌را هرج ومرج کرده‌اید بگوش‌آنها فرونمی‌رود و هرروز ازگوشه‌ای غوغـائی بلند میشود و از ناحیه‌ای آشوبی برپاست صدق رسول‌الله که فرمود (شرالامورمحدثاتها)

مسافر : خیلی ازشما این‌مطلب قریب است که می‌فرمائید مشروطه مطلب تازه و جدید است اشتباه نشود بدانید اینکه مشروطیین می گویند همان قانون و دستورالعمل حضرت خاتم‌الانبیا ص را می‌طلبند امرحادث وتازه‌نیست نهایت چون هزار وسیصد و چند سال است رفته رفته از بین رفته حال که طلب تجدید آن را می‌کنند خیال می‌کنند حادث وجدید است ...»

بهمین‌ترتیب در ۱۴۸ صفحه طرز بسیارتأثرآوری‌ستمکاریهای‌مستبدین و مضار استبداد شیوع شده است این رسالـه چنان از سوز دل نوشته که محال است‌خواننده را متأثر نسازد و پیداست‌که تأثیر بسیاری در آن روزها داشته است .

۱۵ ـ رساله‌ای است در ۶۲ صفحه بقطع جیبی و چاپ حروفی‌که در اسلامبول درمطبعهٔ شمس درسال۱۳۲۸ تحت‌عنوان « مسلك‌الامام فی‌سلامة‌الاسلام » بچاپ رسیده ووسیله « یکی‌ازمجتهدین عظام نجف »که متأسفانه نام وی‌روشن نیست تألیف شده در این رساله صفات وسجایائیکه باید یك نفر مجتهد و نایب امام دارا باشد تشریح شده‌است رساله‌ای است‌مفید وشیرین که شرایط‌یك‌مجتهد جامع‌الشرایط بیان می‌کند و انتظاراتی را که مردم آن روز از علمای خود داشتند روشن می‌سازد

۱۶ـ رساله‌ایست بقطع رقعی‌که در ۲۵ ماه رمضان ۱۳۲۵ تحت عنوان «راه نجات» وسیلهٔ مرحـوم مرتضی قلیخان صنیع‌الدولـه نخستین رئیس مجلس شورایملی‌تألیف شده وبچاپ رسیده. اهمیت این رساله دراین است‌که تفکرات نخستین رئیس مجلس را درراه ترقی وتعالی ایران روشن می‌سازدآن مرحوم در این رساله راه نجات ایران را در ایجـاد راه و راه آهن دانسته و بیشتر دربارهٔ این موضوع بحث‌کرده است .

۱۷ـ کتاب یا رساله‌ایست بنام «تاریخ مشروطیت» به شعر ، سراینده کتاب میرزا غلامعلی مهاجر زنجانی مقیم قزوین متخلص به طامعی است که درقزوین درماه ذیقعده سال۱۳۳۳ چاپ شده. این‌کتاب درعین حال‌که‌یك نوشته‌تبلیغاتی است چون‌بعبارت‌با انقلاب‌گفته شده یکی از اسناد مهم مشروطیت بشمار می‌رود

متأسفانه اشعار آن سست است لطفی که دارد این است که تاریخ وقایع بروز و ماه و سال و حتی ساعت بیان شده است و از نظر «کرونولژی» تاریخ مشروطیت بسیار مفید است.

مثلا در آغاز انقلاب چنین می‌گوید :

ای که کردی زابتدای وی سؤال — دارد از تحریر کلکم انفعال
با کمال معذرت گویم جواب — بادل پر درد و چشمان پر آب
خواهی از تاریخ از هجری شمار — یك هزار و سیصد و بیست و چهار
یوم شنبه بیست و سیم بود مـاه — در ربیع الثانی بی‌جرم و گناه
شد به تحت الحفظ اخراج از وطن — افتخار الحاج آن میرزا حسن
هم جناب میرزا آقـای شهیر — بـا جناب مجد الاسلام قدیر
در جهادی تحت حفظ بیست تن — بر خراسان شد مشرف این سه تن

۱۸ـ رساله‌ای است تحت عنوان «فوائد مجلس شورا یملی» که بقلم مرحوم حاج سید نصراله تقوی نگارش یافته و میرزا نصراله خان مشیرالدوله نائینی در اول رمضان ۱۳۲۴ درقطع رقعی در ۱۶ صفحه در تهران بچاپ رسیده است ارزش این رساله از نامه نویسنده و چاپ کنندهٔ آن پیداست نوشته‌ای است بسیار پر بهره و بطریق سؤال و جواب تنظیم گردیده است .

۱۹ـ رساله‌ای است بنام «روابط حسنه» که در سال ۱۳۳۰ چاپ ژلاتینی شده است این رساله بالغ بر ۳۷ صفحه است و بهای آن « خواندن و بمطالعهٔ دیگری رسانیدن » است این رساله بمنظور حمله سیاست ناصر الملك همدانی نایب‌السلطنه انتشار یافته نویسنده آن التیماتوم روس و بیرون رفتن مستر شوستر را زائیده سیاست سؤاد دانسته است بهتر آن است که آن را جزء بحث تاریخ قرار دهیم از این نمونه گویا رسالهٔ دیگری هم منتشر شده زیرا روابط حسنه نشریه دوم است .

۲۰ ـ رساله‌ای است بنام «عطسهٔ هوشیاری ـ جواب در بیداری» به قلم دردمند وطن(۳۶۷) دربارهٔ استبداد ومشروطه که با تندی وهتاکی همراه است و چنین آغاز میشود «در عالم عشوه و بی‌خبری همین‌قدر احساس کردم که روح حلول به بدنم کرد وقوای حسیه وذاتیه مشغول احساسات شدند مذاکراتیکه که می‌شود می‌فهمم یکی از رفقا گفت افسوس از برای این جوان که می‌رود و بی‌نصیب از عوالم مشروطیت ایران میشود .....»

بهمین روش عده‌ای دربـارهٔ مشروطه و استبداد صحبت می‌کنند و او در عالمی که دارد گوش فرا می‌دهد .

۲۱ـ تئاتری است در دوپرده بنام « انجمن محسنیه » که اوضاع انجمن‌ها را در آنروز وتلون ودوروئی ودورنگی بعضی از اعضای انجمن را مجسم می‌کند در سال ۱۳۲۸ در تبریز بچاپ رسیده ویکی از نوشته‌های بسیار مفید وجالب

است بویژه که شاید نوشتهٔ منحصری باشدکه درانتقاد ازاوضاع انجمنها برشته تحریر درآمده است .

۴۳ ـ کتاب یارساله‌ای است درتاریخ مشروطیت بنام تاریخ زحمات ملت ایران برای تحصیل مشروطیت ترجمه وتألیف میرزا احمدخان معتمدالسلطان که در سال ۱۳۲۷ در بندر بوشهر دراداره مظفری بچاپ رسیده و چون درزمان انقلاب تألیف‌شده‌است میتواندیکی ازرسائل ویکی ازاسناد مهم تاریخ‌مشروطیت بشمار آید .

* * *

این بود رساله‌هائی که بنظر نگارنده مفیدوقابل‌ذکر آمد. نویسندگان تاریخ انقلاب و محققین که دراین دوره مطالعه می‌کنند ازمطالعه این رساله‌ها نباید غافل‌باشند. زیرا هریك بنوبهٔ خودآینه‌ای است که چهرهٔ آن زمان‌را در آن‌بخوبی میتوان دید‌نویسندگان این‌رساله‌ها اکثراً مردم‌دانشمندوفاضل‌زمان خود بودند وازنویسندگان روزنامه‌ها مقامی بالاتر داشته‌اند.

انتقاد کتاب

ابراهیم کلانتر

قلم: سیاوش دانش. چاپ تهران. مجلهٔ وحید. ۱۳۴۷.

حسین محبوبی اردکانی

مرحوم محمود محمود در مقدمه‌ای که بر کتاب «امیرکبیر و ایران» آدمیت نوشته استمیگوید: «سلاطین اولیهٔ قاجار ازاین‌حیث تاحدی خوشبخت بودندکه در اوایل جلوس هریك مرد مدبر آشنا برموز مملکت‌داری زمام‌امور کشور را دردست میگرفت وآن را بامقیاس‌آن ادوار اداره مینمود ...»

به‌این‌گفته باید اضافه کرد که‌آن پادشاهان نیز بلااستثناء ناسپاسی کردند و وزرای‌خود را ازمیان بردند. ازاین پادشاهان‌چنانکه پوشیده نیست ـ مراد فتحعلی شاه و محمد شاه و ناصرالدین شاه است و از وزراء حاج ابراهیم‌خان اعتمادالدوله ومیرزا ابوالقاسم قائم‌مقام ومیرزاتقی‌خان امیرکبیر.

مرحوم محمود بنابرآنکه‌تصور میکرده استکه اعتمادالدوله تحت‌تأثیر عمال انگلستان‌قرارنگرفته بوده‌است خیلی به‌این وزیر عقیده داشته است ودر بارهٔ او نوشته استکه: «حاج میرزا ابراهیم‌خان اعتمادالدولهٔ شیرازی فرزند حاجی هاشم قزوینی است. مردی مآل‌اندیش و با تدبیر بود، فتوحیات آقامحمدخان وموفقیت‌های او مرهون رأی وتدبیر و سیاست ماهرانهٔ این مرد است. تا حال قدر و منزلت این مرد خدمتگزار ایران مجهول مانده و حال آنکه اشخاص محقق و بی‌غرض باید بیشتر در احوال این مرد سیاستمدار و با تدبیر تحقیق‌کنند وحق خدمات اورا به‌ایران ادانمایند[1] ...»

نکتهٔ مهم درشرح‌حال این وزیران آستکه اتفاقاً دورهٔ رشد و ظهور آنان مصادف بوده است باپیش‌آمدن یك وضع خاص بسیار بسیار دقیق وحساس که اساس ومبداءتحول وتنزل ایران بشمار میرود. چه بدبختانه فرمانروایان مملکت و یا بهتر پادشاهان قاجار، اهمیت آن موقع را درنیافتند ویا اگر دریافتند کشور ومردم را فدای فرمانروائی خودکردند، درحالی‌که این‌سه‌تن میتوانستند خیلی بکارکشورآیند وبسی ازدردهای مملکتی را درمان نمایند.

ازاین سه‌نفر، حاج ابراهیم‌خان ناشناخته‌تر مانده بودوهرچند درکتب تاریخی اواخرزندیه واوایل‌قاجاریه ودرنوشته‌های سفرا وسیاحان ودیپلماتهای اروپائی اشاراتی به‌زندگی اوهست لیکن ظاهراً تاانتشار این‌کتاب هنورکتاب مستقلی در بارهٔ او نوشته نشده بود وبخصوص‌بنده بنابر تأثیری‌که مطالعهٔ‌کتب مرحوم محمود، در من کرده بود انتظار داشتم که زودتر این کار ازناحیهٔ

(۱) تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ج ۱ ص ۸۸ و ۸۹ پاورقی.

دانشمندان صاحب‌صلاحیت انجام گیرد وروزی که برحسب تصادف خدمت‌مؤلف محترم‌رسیدم وازبیت ایشان‌باخبر شدم بسیار‌خوشحال گشتم.علی‌الخصوص‌که بعداً دانستم‌که ایشان ازاعقاب‌حاجی کلانتر بد وحکم‌اهل‌البیت برایشان جاری‌است

وقتی کتاب انتشار یافت وآن را مطالعه‌کردم ، آن همه خوشحالی را نتوانستم‌جز به‌خوش‌بینی تعبیر کنم زیرا که درکتاب جز ادای حق خویشاوندی نکتهٔ دقیقی‌نیافتم وشخصیت حاجی، بالاتر ازاین مسائل بوده است.

مؤلف تحصیل‌کردهٔ بیروت است و میتوان گفت‌که بتاریخ نویسی علمی آگاهی ندارد، منتهی درمقام تحقیق دقیق از مدارك موجود وجستجوازمدارك دیگر برنیامده و از اینرو متأسفانه تدوین‌کتاب براساس روش علمی صورت نگرفته است

از میان مآخذ و مراجعی‌که در آغازکتاب ذکر شده شش نسخه بزبان انگلیسی است دونسخه بزبان فرانسه وهفت نسخه بزبان فارسی و یك رشته یادداشتهای خصوصی که متأسفانه جای‌آن‌درکتاب مشخص نیست . ازمیان‌مآخذ فارسی نام «سفرنامهٔ عبدالرزاق سمرقندی» خیلی جالب است . بنده در این دو قرن اخیر کسی را به‌این نام و با این‌کتاب نمی‌شناسم از اهل اطلاع هم سؤال‌کردم ایشان هم نمیدانستند نمیدانم عبدالرزاق سمرقندی‌صاحب «مطلع السعدین» (۸۱۶ـ ۸۸۷) درنظرایشان بوده وکم‌کم براثر استغراق فکری‌در ذهنشان خلطی صورت گرفته است یا واقعاً این عبدالرزاق وجود خارجی‌داشته و «... از ایران بهند وازبنگاله به‌ایران دراین زمان سفر کرده است .» و کتابش را هم میتوان بدست‌آورد . از سیاق‌کلام که نوشته‌اند:

« . درسفرنامهٔ خود می‌نویسد تمام وقایعی‌که از مرگ نادر بعددراین کشور روی داده مانند سلسله زنجیری است از جنایت وخیانت‌که یکی از دیگری خطرناك‌تر است ...» ص ۴۳ و ۴۴ برمی‌آیدکه این شخص بعد از دورهٔ نادری‌واحتمالا دردورهٔ قاجاریه بوده است وایکاش او وکتابش را بخوبی و به‌تفصیل معرفی‌کرده بودند و هنوز هم برای قبول این تقاضا وقت نگذشته است . بنده احتمال میدهم عبداللطیف شوشتری را باعبدالرزاق‌سمرقندی‌اشتباه کرده باشند .

ازکتب اروپائی هم ظاهراً مؤلف محترم بطور دقیق استفاده نفرموده و نکاتی را از نظر دورداشته‌اند و من بنده تصادفاً در حین مطالعهٔ‌کتاب تاریخ واتسون بآن متوجه شدم وعلاوه براین چنانکه عرض شد درکتب دیگر فارسی هم مطالبی‌مربوط به‌صاحب ترجمه هست‌که فرصت مراجعه به‌آنها برای مؤلف محترم حاصل نشده و بنابراین حق تحقیق به‌معنای علمی و واقعی ادا نگشته

است و کلانتر در تاریخ ایران آنقدر حق دارد که در بارهٔ او تحقیق جامعی بشود .

ضعف استدلال ومبالغات بسیار و احیاناً ادعای بدون دلیل ارزش کتاب را پائین آورده ودر مورد حاجی کلانتر هم مؤثر شده است .

رسانیدن نسب کلانتر به حاجی قوام‌الدین حسن متوفی ۷۵۴ دلیل و برهان قوی ورسا میخواهد ومتاسفانه دراین کتاب چنین استدلالی دیده نمیشود وموضوع از صورت ادعا خارج نشده است و عجب این است که بجای پرداختن به این مسائل لازم ودقیق در همه‌جا توضیحات خیلی مفصل و غیرلازم در بارهٔ مسائل متفرقهٔ تاریخی که خیلی‌هم ارتباطی باترجمهٔ حال کلانتر ندارد داده‌اند، و اگر هم ارتباطی داشته باشد میتوان بطور خیلی خلاصه نقل نمود (ص ۴۵ – ۵۸)

ادعای شاعری لطفعلی‌خان زندهم ، همچنان بدون مرجع ومأخذ گذاشته شده است (ص ۶۶) ارتباط دادن قضایای سیاسی به‌عامه یعنی مردمی که گرفتار نشیب وفراز زندگی ومشکلات خود هستند شاید از نظر تبلیغات هنری باشد ولی ازنظر تاریخ جز ایجاد شك‌وتردید نتیجه‌ای ندارد و حقیقةً به‌اشکال قابل قبول است که اهالی شیراز از سردی روابط بین لطفعلی‌خان و کلانتر مضطرب ومتوجه شده باشند که « لطفعلی‌خان میخواهد هرچه زودتر دست نیرومند کلانتر را از مهام دولت کوتاه سازد » ص ۷۸ یا این‌که : « ... ابراهیم کلانتر مظهر شخصیت شیرازی شده بود . » ص ۹۲ و امثال اینها

مؤلف محترم برای عمل کلانتر درمقابل لطفعلی‌خان خواسته‌اند عذری بیاورند و از زبان کلانتر می‌فرمایند « . . . مردم از زندیه خسته شده بودند .» . ص ۹۱ اگر قرار باشد این معاذیر درتاریخ عنوان شود کیست که درمقابل تقصیر خود، بمناسبت، نظیراین عذررا بیاورد ومن‌جمله فتحعلی‌شاه هم میتواند در دادگاه تاریخ بگوید « .. مردم ازکلانتر وبستگانش خسته‌شده بودند . » ازطرف دیگر اقدام کلانتر درسپردن کار به‌کسان وبستگان خود را «اتفاق وپیوستگی دراخلاق خانوادگی» دانستن مسئله‌ای است که فقط دوستان وطرفداران یك فرد میتوانند آن‌را قبول کنند و برای پادشاه مستبدی که درآغاز سلطنت گرفتار چند مدعی شده و از وزیر خودهم سابقه‌ای درخوراحتیاط دارد البته به‌خوشی‌وخوبی تعبیر وتفسیر نمیشود .

برای محق جلوه‌دادن حاجی ، درتوطئه برضد لطفعلی‌خان بزرگترین

ایرادی که ذکر شده این است که لطفعلی‌خان فرزند حاجی را باخود به‌گروگان برداشته و از شیراز بیرون برده است (ص ۸۲) اما این عمل با عمل آقا محمدخان که او هم گروگانهائی از شیرازیان منجمله پسری از کلانتر را پس از الحاق کلانتر به‌او ودست‌یافتن او به‌شیراز با خود برد چه‌فرقی دارد؟ (ص ۱۱۰) اگر کلانتر واقعاً خیلی سیاستمدار بود وعمل لطفعلی‌خان را نمیتوانست تحمل کند و آن را نشانهٔ عدم اطمینان و رنجش میدانست چرا در این مورد سکوت کرد ؟

مقایسهٔ خدمات ابراهیم‌کلانتر باخدمات «بیزمارك» همانقدر مبالغه‌آمیز است که‌مقایسهٔ حکومت‌فتحعلیشاه باحکمرانی‌فردریك‌دوم‌هر چندکه‌بقول‌مورخین بزرگ‌باشد (ص ۱۱۷) وای‌کاش‌این مورخین بزرگ‌را معرفی فرموده بودند . بیان مطلب آنکه دورهٔ کروفروقدرت سیاسی و اداری حاج ابراهیم‌خان کلانتر میان سالهای ۱۲۰۱ و ۱۲۱۶ بوده است و حاجی دراول ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۵ دستگیر واندکی‌بعدکشته‌شد . ودراین مدت‌هنرعمدهٔ اوتوطئه برضدلطفعلی‌خان بوده است وگرنه پس‌از استقرار سلطنت‌آقا محمدخان معلوم نیست‌که حاجی جز ادارهٔ کارهای جاری ومعمولی دولت به‌مقیاس زمان ، کار دیگر انجام داده باشد . چه‌اصلا خودآقامحمدخان اینقدر تدبیر داشته است‌که درادارهٔ مملکتی چندان محتاج به‌مشیر ومشار و وزیر وپیشکار باشد واین خودکلانتر است‌که دربارهٔ آقامحمدخان به‌سرجان ملکم‌گفته است :

«مغز تن (یاسرش) کاری برای دستش‌باقی نمیگذارد[۱] » واصلاسرسلسله‌ها اگر دارای فکر و تدبیر نباشند نمیتوانند به‌مقصود برسند . و اینکه مرقوم فرموده‌اند ، پیش از شروع‌هرجنگ احدی ازفکر ونقشهٔ آقامحمدخان اطلاع نداشت جز حاجی ابراهیم‌خان (ص ۱۲۰) محتاج بدلیل است .

بحث مفصل استعمار هندوستان (ص ۱۳۹ ـ ۱۸۴) و عملیات سیاسی و نظامی فرماندهان انگلیسی وفرانسوی‌درهند ارتباطی بازندگی حاجی‌ابراهیم خان ندارد ودرمورد آمدن سفیرحکومت هند یا دولت انگلیس هم میشودمطلب را دردوسه سطر ، رساند. از حق نگذریم تنها نکتهٔ قابل توجه و پندآموز این بحث طولانی فداکاری عجیب و نجابت‌آمیز سربازان هندی است در مقابل استعمارگران که درحین محاصره وقحط پیشنهاد می‌کنند که : « .. چون‌مردم اروپا به‌خوراك بیشتری عادت کرده‌اند ، برنج به‌اروپائیان داده شود و آب برنجی که ازصافی میگذرد برای آنها کافی خواهد بود ...» ص۱۵۹ وانسان

۱ ــ تاریخ ایران مرحوم رشیدیاسمی ص ۱۰۶ نقل از تاریخ سرجان ملکم .

وقتی این بزرگی و نجابت را باآن جنایت‌ها و کشتارهای انگلیسی‌ها در هند می‌سنجد می‌فهمد که آسیا در مقابل این نژاد شریف چه قیمت‌های گرافی پرداخته است .

واما مسئلهٔ قرارداد حاجی باشرخان ملکم هم باهمه خوش بینی‌ای که مرحوم محمود نسبت به آن ابراز داشته است متاسفانه وقتی کلمه بکلمه مورد دقت و جرگاری واقع شود معلوم میشود که حاجی کلانتر هم باتمام نبوغ وزرنگی خودگول خورده وقراردادی بضرر ایران امضاء کرده است فی‌المثل در مادهٔ دوم نوشته است .

« هرگاه پادشاه افغانستان تصمیم بگیرد » همین مختصر ممکن بود همیشه دستاویزی باشد برای اینکه بگویند شاه ایران پادشاهی زمان شاه را برسمیت شناخته است بدنبال آن آمده است که « چون سکنهٔ هندوستان رعایای اعلیحضرت پادشاه انگلستان می‌باشد » در حالی که هنوز سلطنت هند برقرار بود و تمام هندوستان بتصرف انگلیس‌ها در نیامده بود وای بسا مردم هند با انگلیس‌ها در حال مبارزه بودند آن قسمتی هم که دردست انگلیس‌ها بود بوسیلهٔ یك شرکت تجارتی اداره میشد و تازه حکم غصب بر آن صادق‌تر بود تا ملك ، وآنوقت صدراعظم ایران به آسانی این عبارت را قبول می‌کند و از آن بدتر بدنبال آن تعهد مینماید که « یك قشون کوه‌پیکر به افغانستان مأمور خواهد شد که آن مملکت را خراب و ویران نماید ... » مگرچه شده است که برای خاطر انگلیس‌ها ، پادشاه ایران باید این تعهدات عجیب بکند افغانها اگر آن روز بظاهر رعیت ایران نبودند بدل و زبان بستگی به ایران داشتند و اگر دست نفاق افکن خارجی نبود میتوانستند برادروار درکنار هم زندگی کنند .

تازه درمقابل این‌همه تعهدات ناروا ، اولیای دولت پادشاهی انگلستان درمادهٔ چهارم قبول کردند که . « هرمیزان توپ و مهمات قشونی که ممکن باشد ... تسلیم ... » نمایند .

بحث برسر عبارت « که ممکن باشد » است که بی‌شك راه فراری بوده است برای شانه خالی کردن ازهمهٔ تعهدات چه اولا آدم عاقل تکلیف وتعهد غیرممکن ومالایطاق نمیکند ودیگر قیدآن درمعاهده مناسبت نداشته است . ثانیاً میزان تشخیص ممکن بودن وممکن نبودن چه بوده است ؟ هروقت میخواستند ازکاری طفره بروند می گفتند ممکن نیست. حال کی میتوانسته است خلاف آن را ثابت کند ؟ وانگهی بفرض اینکه ادعائی هم بوده است قابل اثبات، ای بسا ضررها که درجریان کشاکش اثبات دعوی، وارد میشده است .

پس درواقع مرحوم حاجی کلانتر هم‌دراینمورد چندان زرنگی وزیرکی ازخود نشان نداده وبهتراز دیگران ننموده‌است وعجب است که مرحوم محمود کشتی حاجی را ناشی ازمخالفت او باشکرکشی به‌افغانستان می‌داند درحالی که اودراین معاهده‌آن را رسماً تعهد کرده است.

در تعهدنامهٔ تجارتی هم عین‌همین سهل‌انگاریها راه یافته است(ص۱۹۳–۱۰۶) . در مادهٔ دوم میگوید «به‌تجار و سوداگران مملکت انگلستان و ممالك هندوستان یاکسانی که درحدمت‌دولت انگلیس میباشند اجازه داده‌میشود که در بنادر و شهرهای مملکت اقامت کنند» در حالی که هنوز همهٔ هند بتصرف انگلستان درنیامده بود وچه‌بسا تجار وسوداگران هندی زیر تسلط انگلیس نبودند ونمیخواستند که انگلیس قیم‌آنها باشدوانگهی این‌ماده یکطرفه است وتعهدی بنفع‌تجار وبازرگانان ایرانی‌درآن دیده نمیشود» درمادهٔ چهارم قیدشده است که « مستخدمین دولت انگلستان مقیم مملکت شاهنشاهی مختار هستند برای‌انجام‌کارهای خودشان بهرقدر مستخدمین ایرانی که احتیاج‌دارند استخدام نمایند واجازه دارند درصورت بروزتقصیرازآنها بطریقی که‌خودشان صلاح بدانندآنها را تنبیه نمایند مشروط براینکه این تنبیهات بقطع اعضاء و قطع‌حیات منجر نشود . دراین صورت این قبیل مجازاتها بعهدهٔ حاکم محل خواهد بود» . خوب دقت بفرمائید هیچ دشتبانی ،کشتخوان خود را این‌چنین سهل وآسان رها نمی‌کند ودر اختیارکسی نمیگذارد وهیچ چوپانی اینقدرمفت و مجانی گوسفندان خود را به‌قصاب نمیدهد . فرض‌کنید فلان مستخدم دولت انگلستان از کلفت خانهٔ خود راضی نبود واورا مستحق تنبیه میدانست و تا میخواست او را تنبیه‌کند ، قطع نظر از تنبیهات بدنی ، میتوانست فی‌المثل فرزندش را ازاو جدا کند و نگذارد که او روی فرزندش ببیند چرا که دولت علیه میخواهد باانگلستان دوست شود وحاجی نگهبان این دوستی است .

درمادهٔ پنجم قیدشده‌است که انگلیس‌هادرساختن خانه وعمارات دربنادر وشهرهای ایران‌آزادخواهندبودوبمیل خودشان هروقت بخواهندآنها رااجاره بدهند یابفروش‌برسانندمختارخواهندبود.عجب‌است که حاجی که‌به‌احتمال‌قریب به‌یقین از ابنار ساختن روس‌ها درشمال وویران کردن‌آن بتدبیر آقامحمدخان مطلع بوده است[۱] باین فکر نیفتاده است‌که ازکجا این «عمارات» استحکامات جنگی ازکار درنیاید . وانگهی شناختن حق تملك ارضی در مملکتی برای

(۱) منتظم ناصری ج ۳ ص۳۸

بیگانگان گویا بنظر حاجی خیلی امر ساده‌ای می‌آمده است در صورتیکه هند هم باهمین نیرنگ‌ها وعهدنامه‌ها تسخیر شده بود

در مادهٔ بعدار این‌که بنام مادهٔ اخیر (یعنی در حقیقت مـادهٔ ششم) در قرارداد گنجانیده‌شده‌است نوشته شده‌است که هر گاه یکی از انگلیس‌ها ویاهندیها که در خدمت دولت انگلستان میباشند ومقیم ایـران هستند بخواهند مسافرت نمایند ، هیچکس حق نخواهـد داشت از آنها جلوگیری نماید و کاملاً آزاد خواهند بود ومیتوانند تمام دارائی خود را نیز همراه خود ببرند این تعهد علاوه برآنکه ریاینهائی دربردارد یکطرفه هم‌هست درمادهٔ الحاقی (یعنی‌ماده هفتم) آهن ، سرب ، فولاد و پارچهٔ درعی انگلیسی در ایران ازگمرك معاف شده است وازفروشنده دیناری اخذ نخواهد شد و فقط مـالیاتی که مساوی ..ا یکصدم است (معلوم نیست بچه مـأخذی یعنی یکصدم چه چیز) از خریدار دریافت خواهدگردید .

اصولا در هفت مادهٔ این عهدنامه شش مـورد امتیازات یکطرفه بـدون معاملهٔ متقابله‌بنفع انگلیس‌ها تعهد شده است یعنی درحقیقت انگلیس‌ها بموجب این عهدنامه بدون هیچ مـانع ورادعی میتوانستند در ایران هـرکار میخواهند بکنند وهر نفعی میخواهند ببرند (دو عهدنـامهٔ سیاسی وتجارتی ص ۱۹۰ - ۱۹۶) . نمیخواهم بگویم که حاجی در امضای این دوعهدنامه خدای ناکرده سوءنیت داشته یا با استعمارگران مربوط بوده است بلکه ایـراد این است که تفکر و تدبیر کافی ننموده والفاظ را سبك‌سنگین نکرده و عاقبت این تعهدات را چنانکه باید نسنجیده و بالنتیجه کار درست پایان نیافته‌است. علی‌الخصوص که‌آن روز هنوز صحبت نفوذ و قدرت سیاسی درمیان نبوده است و راستی اگر زمامداران ایران درقبول تعهدات وانشاء عبارات وکلمات دقت کافی میکردند و همهٔ وجوه را در نظر میگرفتند این قبیل‌عهدنـامه‌ها به امضاءنمیرسید. این دوعهدنامهٔ پرازمسامحه را ملاحظه فرمودید ، حال مؤلف محترم دوصفحه بعد از آن دربارهٔ تشریفات ورود سرجان ملکم مینویسد . «.. . ایلچی قدری در رکاب درنگ‌کرد که مبادا پایش زودتر از پای نجیب زادهٔ ایرانی [که برای استقبال رسمی آمده بود] بزمین برسد چون ممکن بود در این صورت از نظر تشریفات کلاه سر ایلچی برده و در نظر نظاره‌کنندگان مقامش کمتر از مقام نجیب زادهٔ ایـرانی جلوه کند ... » و باز در صفحهٔ ۲۰۷ مینویسد پیشکشی معمولا از طـرف مقام مـادون به مقام ارشد تقدیم میشود ایلچی به صدراعظم گفته بود اگر به « هدایا » نام « پیش‌کش » اطلاق شود ، با وجود آداب و تشریفات شدید دربار ایران شاه را خطاب خواهدکرده خواهد گفت

اشیاء تقدیمی هدایائی است که از طرف فرمانروای هندوستـان تقدیم میشوند وحنبهٔ باج وخراج و یا پیش کشی ندارند ... »

اکنون خودتان تفاوت میان صدراعظم و ملکم را در امضای عهدنـامه وانجام دادن مأموریت مقایسه فرمائید . ار نکات حالب توحه کتاب این است که ارقول ملکم نوشته شده‌است که ص(۲۱۷) « . به ایلچی گفته بود انتظار میرود که شاه دستور قتل او را صادر کند حاج ابراهیم به ایلچی میگفت که شـاه و وریرش حیلی میل دارندکه مرا از میـان بردارند ... من میتوانم به آسانی حان خود را نحات دهم ولی مجدداً ایران در حنگ داحلی غوطه‌ور خواهد شد و هدف من از ابتدای عمر این بود که ایران فقط دارای یك شاه و یك حکومت باشد . برای من فرقی نمیکرد که شاه از طایفهٔ زند یـا قجر باشد زیرا میخواستم که به نابسامانی مملکتی پـایان دهم ... » حال حواب این اشکال چیست ؟ اوکه اینها را میدانسته و میگفته چرا آن رریکی رمان لطفعلی خان را بکار نبرده است ؟ وانگهی مگر نمیتوانست بالطفعلی حـان همراهی کندکه این « یك شاه » اوباشد . البته لطفعلی‌خان حوان وبی تجربه بود ولی اگر حاجی با او بصمیمیت رفتار میکرد شجاعت شـاه و تدبیر وزیر میتوانست حلوی آقا محمد حان را نگیرد علی الحصوص که در قـاجاریه هم اتفاق و وحدت کامل وحود نداشت .

خیال میکنم اگـر مطلب منقول صحت داشته بـاشد فقط ارزش یـك نمونهٔ عذرتراشی‌داشته‌باشد واینکه درصحت‌مطلب تردیدشده‌است ازاینجهت‌است که درصفحهٔ ۲۲۱ آمده است که « ... ایلچی انگلیس به اعتمادالدوله هشدار می‌دهد که مرگ در انتظار اوست . » حال معلوم نیست که کدام درست است و آیا هردو صحیح است و بصورت مکالمه وگفتگو وتهدیدواظهار بی بـاکی گفته شده است یا واقع مطلب چیز دیگر است. و باز از ملکات فاصلهٔ حاجی آنکه : « ... چون در فنای خود بقـای مملکتی را می بیند در برابر تقدیر سرتعظیم فرو می‌آورد ... » چرا با رنحش فرضی لطفعلی خان ار او ، این همه تسلیم و رضا ار او مشـاهده نشد. اینکه مرحوم محمود و بتبع او مؤلف محترم (ص ۲۲۷) معتقدندکه حـاجی ابراهیم خان صدراعظم بسبب مخالفت شدیدی که باحنگ افغان کرده بود مغضوب استعمار سیاه انگلستان ... قرار گرفته بود ... » از نص صریح عهدنامه خلاف آن ظاهر میشود مگر آنکه انگلیس‌ها آنقدر از مخالفت او بامهدی علی‌خان کینهٔ اورا در دل گرفته باشند یا توطئه حاجی برعلیه لطفعلی‌خان‌چنان آنهارا ازآیندهٔ سیاست‌خودبیمناك ساخته باشد که دفع او را واحب دیده باشند و برای اثبات این امر هنوز دلایل کافی

جمع نشده است و بنظر بنده اگر علت قتل حاجی را همان که احمد میرزا عضدالدوله پسر فتحعلی‌شاه نوشته است قبول کنیم خیلی از حقیقت دور شده‌ایم شاهزاده ضمن اینکه میرزا شفیع صدراعظم را محرك قتل حاجی معرفی مینماید پس از شرحی که در بارهٔ بزرگی و کفایت حاجی مینویسد می گوید که « . یکی ازمقربان حضرت خاقان عرض کرده بودکه محرمانه مطلبی میخواهم بعرض برسانم . شاهنشاه فرموده بودند بگو عرض کرده بود وزیری بهتر از حاجی ابراهیم خان نمیشد . کسی بهتر از او خدمت نمیکرد . چرا مستوجب عزل شد . فرمودند حاجی ابراهیم خان صدراعظم خوب وزیری بود اما برای سلطنت آقا محمد شاه، مثل او صدر اعظمی برای سلطنت من فرع زیاد براصل بود این سراتنگ بود و مرد بزرگ . » (تاریخ عضدی چاپ کوهی ص ۵۱)[۱] در واقع فتحعلی شاه صریحاً گفته است که حاجی از من بزرگ‌تر بود و من از او اندیشناك بودم واگر توجه داشته باشیم که حاجی و میرزا ابوالقاسم قائم مقام و میرزا تقی‌خان امیرکبیر هرسه امتحان لیاقت و بزرگی خود را داده و ثابت کرده بودند که دریك کشور آشفته و متزلزل میتوانند کسی‌را به پادشاهی بنشانند ومملکت را آرام کنند و باتوجه به‌استبداد مشرق زمین ، می‌فهمیم که حاجی در نظر فتحعلی شاه چقدر مقصر بوده است وآن دو نیز چرا سرنوشت او گرفتار شدند . حال اگر دست خارجی هم‌در کار حاجی دخالت کرده است زهی افسوس ودریغ !

اینکه مؤلف محترم مرقوم فرموده‌اند لقب اجدادی او « قوام الملك » بوده است ادعائی است محتاج به دلیل که ناقض آن را خودشان مرقوم فرموده‌اند . آن‌مرد متعین زمان حافظ که چندی هم وزارت شاه شیخ ابواسحق را داشته است به اتفاق مورخین و مداح او حافظ وخود مؤلف محترم « قوام الدین » لقب داشته است (ص ۱۵) و تازه این لقب ، لقب سیاسی نبوده بلکه به‌تقلید از نام گذاری اعراب صورت گرفته بوده و جنبهٔ مذهبی آن غلبه داشته است . غیر از این موضوع ، سؤال دیگری است . کدام یك از پدران حاجی « قوام الملك » لقب داشته است ودرتاریخ نام ونشانی ازاو دیده میشود اتفاقاً بزرگی حاجی در این است که « خود ساخته » بوده است وخوب یابدخودش بپا خاسته وبرکرسی صدارت برآمده و براین‌کرسی جان داده است .

فصل بررسی عوامل و علل سقوط ابراهیم‌کلانتر سراسر اغراق و مبالغه است. هیچ مورخی برای هیچیك از قهرمانان وطن خود نمینویسد: « نه‌تنهادر

(۱) بااصلاح لازم زیرا متاسفانه کتاب خیلی بد چاپ ودر حقیقت ضایع شده است

تاریخ ... بلکه در تاریخ ممالك دیگر نیز نظیری برای . نمی‌توان دید ...» (ص ۲۳۱) زیرا معنی آن این است که فلان در دنیا بکلی بی نظیر است واین ادعا گرچه در گفتگوها برزبان آورده میشود لکن در نوشتن باید با احتیاط بیشتر همراه باشد .

کتاب خالی از مسامحات و اشتباهات نیست . نخست نام سردار زند صید مراد خان (ص ۳۷) است که همه جا سید مراد خان نوشته شده ، در صورتیکه سید از اولاد هاشم جد پیغمبر بودن براو صادق نیست و هیچیك از سران زندیه سید نبوده‌اند و صید مراد در حقیقت نامی است برمبنای تفأل نیك نظیر « بمان علی » و « نمیر » و « ماندگار » و « گل بس » و امثال اینها که نام گذارندگان امیدوار بوده‌اند صاحب نام نه‌تنها بمراد خود میرسد بلکه خود همواره در دست مراد وبستهٔ مراد خواهد بود و نظیر دیگر این نام «مراد حاصل» است که باز هم از روی تفأل برپسران گذارده میشود .

سید باقرخراسانی حاکم اصفهان (ص۴۳)، صحیح‌ومشهورآن باقرخان خراسکانی است که در فترت اواخر زندیه اندك زمانی براصفهان مسلط شد و خراسکان هم از توابع شهر اصفهان است .

سبحان و اقل مرد فصیح عرب (ص ۶۲) بصورت صحیح سحبان وائل است وسخنور یونانی نظیرآن ، « دموستن » فقط بایك نون آخر نه دموستن به آنصورت که درکتاب چاپ شده است .

راجع به نسب شاه اسمعیل ازطرف مادر هم مطلب خالی‌ازمسامحه نیست (ص ۱۱۵) مادر شاه اسمعیل « مارتا » یا « علم شاه » بیگم دختر اوزون حسن ونوهٔ « کالویوحنا » آخرین امپراطور مسیحی طرابوزان و از خانوادهٔ « کومننی » بود ومادر حیدر پدرشاه اسمعیل یعنی خواهر حسن بیگ هم از همین خانواده بوده [۱] بنابراین نمیتوان‌گفت که شاه اسمعیل از طرف مادراز « قاجاریه » بود ولی قاجاریه تیره‌ای از آق قویونلوها حساب میشود ولی تیرهٔ ضعیفی که هیچگاه باخانوادهٔ سلطنت قابل قیاس نبودند و اینکه مرقوم فرموده‌اند در زمان شاه اسمعیل ایالات قراباغ و گنجه و خراسان و مرو و استرآباد بوسیلهٔ دو طایفهٔ بزرگ قاجار بنام زیاد اوغلو و قوانلو اداره میگردید ، باید عرض‌کنم که همانطور که خود مؤلف‌محترم‌هم چند سطر پائین‌تر مرقوم فرموده‌اند ، شاه عباس قاجاریه را به سه قسمت‌کرد ، یك دسته را در

(۱) ازسعدی تاجامی ص ۳۴۸ و مشروحاً درکتاب تشکیل حکومت ملی در ایران تألیف والتر هینتس ، ترجمهٔ آقای‌کیکاوس جهانداری نشریهٔ کمیسیون معارف .

قراباغ گذارد و دسته‌ای را مأمور استرآباد و ساکن آن منطقه گردانید و عده‌ای را در مرو نشانید ، آن هم نه فقط از جهت اهمیت آنها بلکه برای حفظ سرحدات شمالی ایران از تجاوز ازبکان و گرنه قاجاریه در میان قبایل قزلباش هیچگاه مقام اول وحتی دوم را هم نداشته‌اند وایکاش ایشان مآخذ جزء جزء مطالب کتاب خود رامعین فرموده بودند ۱ تا نویسندهٔ اصلی موردقضاوت قرار میگرفت .

نام دوایل مقیم قوچان و بجنورد هم چنانکه در افواه و کتب متداول است « زعفرانلو » و « شادلو » است وبصورت « ظعفرانلو » و « شادیلو » که مرقوم فرموده‌اند (ص ۱۱۸) معلوم نیست از چه مأخذی است .

ایالت معروف ناحیهٔ دکن هندهم «کارناتیك» است بادوکاف اول‌وآخر وکاف وسط چنانکه مرقوم فرموده‌اند (ص ۱۵۲) ندارد و همین کلمه است که دربرهان قاطع بصورت « غرناطه » ذکر شده ومصحح کتاب عافاه‌الله باتوجه به غرناطهٔ اسپانیا آن را نادرست پنداشته است .

بهرحال از این مسامحات واشتباهات چاپی وغیر چاپی درکتاب بسیار است ودر حقیقت کتاب ازسه‌جهت امتیاز دارد : مبالغه و اغراق بسیار ، قیمت عالی ، غلط زیاد از اندازه‌که یك مقدار آن حتماً غلط چاپی است ویك مقدار مسامحاتی است‌که با مختصر توجه میشده است ازآن جلوگیری کرد مثلاً نام کلانتر پیش از حاجی ابراهیم را دربسیاری از جاها «محمد میرزا» نوشته‌اند درصورتیکه میرزا محمدکلانتر فارس‌آنقدر شهرت داردکه نام او قابل اشتباه کردن نیست . یا قحطی بمعنی کمیابی را قطعی چاپ کرده‌اند جیقهٔ نشانهٔ مشهور سلطنت را جیفه (بمعنی مردار) یا افاده را افتاده (مثلا عبارت : اکثر اوقات افتاده می‌فرمایند) ص ۵۶ و «بایرون» شاعر انگلیسی را «بابیرون» یا تبریز با نون در چند جا بصورت نبریز مرکزآذربایجان «آمودریا» بصورت «آودریا» دوشنبه بجای دوشینه واز این‌قبیل اغلاط که شمارهٔ آن بسیار است .

انشاء کتاب روان‌است وهرچند درمواردی فعل‌بدون‌سبب‌حذف شده لکن عبارات سنگین‌نیست. اگر درمورد تدوین مطالب تناسب رعایت شده ودربیان مسائل دقت کافی بعمل آمده بودکتابی شایستهٔ تحسین بود وبا وضع حاضر هم البته قدمی برداشته شده وچه‌خوبست بطریق علمی دنبالهٔ آن‌گرفته ویا اصلاح شود که حق تاریخ وقهرمان تاریخ هردو براستی ودرستی ادا شود .

برای مثال ازنقاط ضعف در تألیف‌کتاب این است‌که در دوصفحهٔ‌روبرو

(۱) معلوم شد از تاریخ قاجاریه واتسون است .

دومطلب متناقض ذکر شده یکی نوشته‌اند حسین‌قلی‌خان برادر فتحعلی شاه که بولایت فارس منصوب شده بود .. مناصب دیوانی را بحراج گذاشت و هر بی‌سروپا و بیدادگری ... حکم کلانتری و کدخدائی می‌یافت و با چوب و فلك براه می‌افتاد که آخرین رمق رعیت بی‌رمق را بدر آورد .

بدین ترتیب رعایا مورد ظلم و جور بیشتر قرار گرفته دهات آبادرو بویرانی نهاد ، مردم دربدر وسرگردان شدند . دوسطر بعد در صفحهٔ روبرو نوشته‌اند : «.. فارس وسیع آن روز برای جمع آوری مال و براه انداختن سپاه پایگاه مناسبی بود » اگرواقعاً فارس‌دارای ثروت بود رعیت بی‌رمق دیگر کجا بود وامکهی مگر جنگهای خانوادگی جانشینان کریمخان وتاخت و تازهای آقا محمدخان در وضع فارس تأثیری نکرده وآن‌را خراب‌ساخته بود؟

مأموریت سرهارفورد جونز بریجرهم برای پیدا کردن و کمك کردن به شاهزاده‌ای از زندیه ...» (ص ۲۳۳) درزمان حاجی کلانتر نبوده و ارتباطی بااو نداشته است . اودر زمانی‌که گاردان و هیئت فرانسوی همراه او به‌ایران آمدند این مأموریت یافت وگاردان هم موضوع را بدولت فرانسه گزارش داد[1] واگر مربوط بزمان حاجی بودگزارش گاردان از وقایع گذشته معنی نداشت .

٭٭٭

درهرصورت ، مثل اینکه درباره یك کتاب کوچك خیلی طول کلام داده شد از مؤلف محترم و همهٔ کسانی که بنحوی از انحاء کتاب به‌آنها ارتباطی پیدا می‌کند عذر میخواهم . مقصود خرده‌بینی نبود بلکه جستن حق و حقیقت بود که در خلال الفاظ و تعبیرات پنهان مانده بود و برای اثبات حسن نیت خوداضافه میکنم که اگراشتباه نکنم، بنابه‌نوشتهٔ حاج میرزا احمدخان‌شیرازی مصلحت گذار، جدحاج ابراهیم کلانتروقتی‌ازقزوین به‌شیراز آمده‌بوده کریمه‌ای ازخاندان حاجی‌قوام‌الدین» گرفته بود ولی‌پیداست که این‌ارتباط سببی بفرض آنکه نسب‌آن زن‌را هم مسلم بدانیم، سبب قطع و یا اختفاء رابطهٔ نسبی‌اصیلی نمیشود .

(۱) مأموریت ژنرال‌گاردان درایران ص ۱۳۷ . تاریخ گزارش ۶ شوال ۱۲۲۲ است درصورتیکه حاجی‌کلانتر درغرهٔ ذیحجهٔ ۱۲۱۵ دستگیر واندکی بعد مقتول شده بود .

احمد افتداری

گذری به هند

نوشته‌ای ام فورستر ـ ترجمهٔ حسن جوادی
شرکت سهامی انتشارات خوارزمی ـ تهران
۱۳۴۷

مترجم توانای کتاب A passage to India اثـر مشهور ادوارد مورگان فورستر نویسندهٔ معاصر انگلیسی درمقدمهٔ شانزده صفحه‌ئی که بر کتاب «گذری به‌هند» نوشته است بخوبی و در منتهای صداقت و قدرت کتاب نویسندهٔ «روشنفکر بی‌تعصب و آزادمنش انگلیسی» را تجزیه و تحلیل نموده و از روی انصاف باید گفت که بهترین نقد تحلیلی را خود مترجم برین کتاب نوشته است . من پس از خواندن همهٔ کتاب مقدمه آنرا دوباره خواندم و دریافتم که به‌مقدمهٔ کتاب بیش از خود کتاب دلبستگی پیدا کرده‌ام ، و براستی ماجراهای هند و مردمش که فورستر درصدد برآمده است آنرا باداستان‌پردازی در کتاب «گذری به‌هند» بنمایاند، درمقدمهٔ مترجم بهتر وشایسته‌تر وخواندنی‌تر نمایانده شده است درمقدمهٔ مترجم آدمهای کتاب وروابط آنهاوتفکرات خوب وبدآنها بخوبی تجزیه وتحلیل شده‌اند: «اگر الیوت به پوسیدگی ارزشهای انسانی در اروپا اشاره می‌کند و اگر لارنس از دورخی به نام انگلستان صنعتی شده سخن می راند واگرهاکسلی چهرهٔ مسخ‌شده انسان‌را بنحوی اغراق‌آمیز نشان‌میدهد و آیندهٔ تیرهٔ بشر را ترسیم می‌کند واگر ویرجینیا وولف ، نابودشدن ارزشهای فردی را درمیان همهمه و غوغای‌قرن‌بیستم به شیوه‌ای بسیار شاعرانه ولی منثور بیان میدارد، فورستروضع انسانهائی را نشان میدهدکه می‌کوشند از اینسوی مرز به آن‌سوی مرز، از بینشی به‌بینشی دیگر دست‌یابند وپلی از تفاهم میان دنیای‌خود ودنیای دیگران بناکنند ، فورسترهم ساختن این‌پل و هم شکستن‌آن‌را بخوبی نشان میدهد، در رمانهایش برخمود فکری به‌خود بالیدنهای ابلهانه و روابط غیر عادی شخصی و اجتماعی شوریده است و معتقد است‌که نباید نحوهٔ زندگی انسان باعواطف، تمایلات وخواستهای طبیعی او مباینت داشته باشد »

«درسراسر داستان ، جدائی خاص احساس می‌شود ، جدائی‌میان‌نژادها میان فرهنگهای مختلف، میان زن و مرد ، وحتی میان انسان و باطن او ، این عدم تفاهم وجدائی موانعی‌می‌آورند که در«گذری به‌هند» بیش از سائر رمانهای فورستر بدان توجه‌شده‌است. بارزترین نمونهٔ آن شکاف‌بین‌هندیان‌وانگلیسیهاست ازطرف دیگر این‌جدائی میان هندیان نیز سنگ تفرقه است.»

آدمهای داستان تعدادانگشت‌شماری هستند که بیش ازهمه آقای فیلدینگ و خانم مور که هردوانگلیسی و یکی مدیر کالج دولتی شهری کوچك درهنداست و دومی مادر قاضی همان شهر است که بدیدن او آمـده است و دکتر عزیز که

هندئی مسلمان است و بشعر و ادب پارسی دلبستگی فراوان دارد ولی هند و هندی را ازهمه چیز و همه‌کس بیشتر دوست دارد و طبیب خوشنامی است که زیر دست یك کلنل انگلیسی در بیمارستان شهر کار می‌کند ، بیشتر جلب توجه می‌کنند ، و نویسندهٔ کتاب درصدد برآمده است روحیات و خلقیات وتفکرات آنهارا درکتاب «گذری به هند» تاسرحد قهرمانی ونبوغ و اعتقاد وایمان و پشتکار واقعی توصیف نماید اما گمان دارم مترجم کتاب این‌وظیفه را بهتر از مؤلف بعهده گرفته و بخوبی ازعهده برآمده است و توانسته است‌آن‌رابخوانندە بشناساند .

کتاب درسه‌بخش بانام مسجد ، غارها ، معبد نامگذاری شده ، داستان کتاب مطلب جالب توجهی‌برای خواننده‌ئی‌که مشتاق خواندن رمان و داستان و حوادث پرماجرا است دربردارد ، دکتر عزیز طبیب مسلمانی است که از محبت و مهربانی و صداقت فوق‌العاده‌ئی برخوردار است، ازفشار وتضییقات و تحکم رئیس انگلیسی خود در بیمارستان شهر چاندراپور رنج می‌برد ، تمایل شدید بوشدن و غرب‌مآبی دارد ، اما هند را مانند مادری مقدس وآسمانی و مسلمانان هند را مانند برادران و خواهران خود می‌پرستد ، زنش مرده است فقیر وکم درآمد و بلندنظر است ، فیلدینگ ماموراانگلیسی ومدیرکالج دولتی شهر است ، عزیز را در نهایت وفاداری دوست دارد ! احترام باصالت حقیقت و تعظیم آزادیهای انسانی در خدمت صداقت و دوستی وضوابط اصلی اخلاقی و احترام بآزادیهای فردی نظرگاه اصلی اواست.

از رفتار ابلهانه مأمورین انگلیسی وکتمان حقیقت و اتهامات ناروائی که انگلیسیان برهندیان یابقول‌خود فورستراز زبان‌قهرمانانش«سیاهان‌ترسو» روامیدارند سخت‌بیزاراست و این بیزاری اورا‌تا مرز مبارزه باهموطنان‌خود و توهین بآنها و دوری‌ازتشریفات مجالس و مهمانی‌آنها می‌کشاند وباهشیاری و سختی راه خودرا دنبال می‌کند تادکتر عزیز هندی مسلمان راکه در مظان تهمتی ناپسند و ناروا قرارگرفته وجامعهٔ انگلیسی شهر برعلیه او شوریده واو را بدادگاه انگلیسی شهرکشانیده است نجات میدهد و بیگناهی او باثبات می رسد و قهرمان ملی هندیان درآن شهر کوچك می‌شود . خانم مورکه پیرزنی است بس صدیق و پرامید و ازماوراء بهار برای دیدار پسرش بهندوستان‌آمده و دخترکی را ازلندن برای عروسی با او بارمغان آورده است بدنیای تجری حقیقت ازمسجد مسلمانان شهر وملاقات باعزیز بدیدار غار باراماراا می کشاند و درحالیکه ازکج‌خلقی و بی‌انصافی پسرش که قاضی شهر است و نامزد او که عزیز مسلمان را متهم باهانت کرده‌است می‌رنجد درعرشه کشتی اقیانوس‌پیما که عازم لندن است درعدن تسلیم مرگ می‌شود.

فورستر از این سه آدم سه نمونهٔ ایده‌آل خود می‌سازد و هر سه را در تلاش حقیقت‌پرستی و احترام باصالت حقیقت و آزادی و آزادمنشی و پیروی از اصول اخلاقی شایق و عاشق نشان میدهد منتهی یکی جوانی فقیر و گمنام و مسلمان و کینه‌توز نسبت بآنچه غیر هندی است ، دیگری مدیر پخته و سرد و گرم چشیدهٔ مدرسه‌ئی که باجهان‌بینی و بصیرت تفوق فکری هموطنان انگلیسی خود را آشکار می‌سازد ولی از حماقت و کوتاه‌نظری بیشتر آنها جلوگیری می کند و سومی خانمی است که در آرزوی وصول بحقیقت مانند سالکان طریــق مشرق زمین درمنتهای اندوه و نگرانی غریب و بی‌کس می‌میرد

مردم هند بطرفداری از مور و عزیز و سپس پس از پایان کار بطرفداری فیلدینگ احساسات نشان میدهند . اما همه چیز میگذرد و هند در گرداب حوادث استعمار یا بهتر بگوئیم «تحمیق و تعطیل» ناشی از حکومت قوم انگلیسی برشبه‌قارهٔ هند باقی‌می‌ماند .

نثر کتاب روان است و نویسنده خود درصدد آن نبوده است که نوشته‌اش ادبی و پرطنز و ظریف باشد اما قدرت‌قلم وحدت فکر او درخلال سطور کتاب جلوه‌گر است برای آنکه بنمونه‌هائی از نثر کتاب و تفکر نویسنده آشنا شویم جملاتی ازصفحات کتاب بطور نامنظم نقل می کنیم:

«گوئی همه‌چیز از گل است ، چوبها هم از گل ساخته شده‌اند و اهالی نیز از گل متحرکند ، هرچیزی که بنظر می‌آید بقدری پست ویکنواخت است که انسان انتظار دارد ، گنگ موقع رسیدن بآنجا این زائده خاکی را بشوید و باخاك یکسان کند » براستی توصیفی زیبا و حقیقی از نومیدی ودلمردگی و بی‌تفاوتی مردم هند آنروزگار است وقتی مردمی اسیرند و درزندانی جان می کنند و لقمه‌نانی بخور ونمیر می‌خورند و همهٔ غرورهای خود را باخته‌اند جز آدم گلی متحرك چه‌میتوانند باشند ؟

ـ «وقتی‌ماسپاهیان رشوه می‌گیریم ، آنچه ازماخواسته‌اند انجام میدهیم و درنتیجه بدست قانون گرفتار می‌شویم، اما انگلیسی‌ها رشوه را می گیرند و کاری هم نمی کنند . این است که من آنهارا تحسین‌می کنم »

این حقیقت از زبان یك انگلیسی شنیدنی است ! «هنوز سکه‌ای که حقیقت محض را خریداری نماید زده نشده است.»

« بزرگترین محبتی که انسان میتواند درحق بومی بکند اینست که بگذارد بمیرد »

ـ شرق درحالی که‌شکوه و جلال رود گذر خود را ترك می گفت به‌سوی صحرای بیکرانی‌می‌لغزید که آن‌سوی آن را کسی نمیتوانست ببیند». «نکته مهمی

که باید بیاد داشت این است ، کسانی که اینجا هستند اهمیتی ندارند و آنها که اهمیت دارند به اینجا نمی‌آیند.»

ـ «لباسهای اروپائی چون مرضی حذام برتن آنها چسبیده بود. کمتر کسی بود -که کاملا تسلیم آن شده باشد و درعین حال نیز از آن نشانه‌ای داشتند.»

همیشه هند را بصورت کعبه‌ای حجاری شده میدید بی آنکه روحی داشته باشد » «وانگلیسی‌ها هم دوست دارند قیافه خدایان بخود بگیرند » « همیشه ورای هرطاقی طاقی دیگری بود و آن سوی دورترین انعکاس صداها سکوتی حکمفرما بود.» «صورت پرکک‌ومك میس کوستر درنظرش عیب‌های بزرگی‌می نمود و تعجب می کردکه چطور خداوند می‌تواند بیك‌زن این اندازه کم لطفی روا دارد .»

«بجای صندلی روی فرش‌می‌نشستند اما همیشه بخشنده وعادل‌بودند.»

«و نمی دانست که مغز نسبتاً ساده مردمسلمان به‌مقابله با پیچیدگی های فکری هندی برخاسته است.»

«فریب دادن اجتماع خطر ندارد تاآن‌گاه که جامعه متوجه حیله شما نشده است فقط موقعی‌که متوجه این‌مطلب شد شما بدان‌آسیب رسانیده‌اید .»

« برای بیشتر موجودات زنده دنیا آنچه اقلیت کوچك انسان‌ها انجام می‌دهند هیچ اهمیتی ندارد»

«من مرد مقدسی هستم منهای تقدس‌او»

« بیشتر ایام عمر ملال‌آور است‌ومطلبی گفتنی ندارد. خطابه یا کتابی‌که به شرح‌آن می‌پردازد باید به‌مبالغه‌گوئی توسل‌جویدتادلیلی برای خود داشته باشد .

روح انسان چون کرم ابریشم درون پیلهٔ‌کار و وظیفهٔ اجتماعی ، بیشتر اوقات خود را به‌غفلت می گذراند هرچند متوجه درد یا خوشی می‌شود ، امـا آگاهی ازآن درد بدرجه‌ای‌که وانمود می کنیم نیست .

درهیجان آورترین روزها مواقعی وجود داردکه چیزی اتفاق نمی‌افتد اگرچه بخود می گوئیم‌که واقعاً لذت بردیم یا وحشت‌کردیم درواقع در گفته خود صادق نیستیم.»

«هیچ‌چیز یك انگلیسی مقیم‌هند راچون نور دلیل وبرهان خشمگین‌نمی سازد.»

«احترام و نزاکت هندیان‌که موردپسند فیلدینگ هم بود جـز کوشش باهشیاری برای تسکین و فرونشاندن خشم انگلیسی‌ها نبود.»

«از این گذشته پارلمان انگلیس‌هم، یعنی‌آن مجموعهٔ احمق‌ها وترسوها ناظر جریان بودند»

«درشرق هرعمل انسانی جنبهٔ اداری بحود می گیرد .»

«وحشت ازعظمت جان و درعین‌حال حقارت آن دریك زمان بنظر می‌آید اما انسان دلبستهٔ شعر است، آدمی می‌خواهد که شادی دلانگیز، و غم پرهیبت باشد و ابدیت نوعی خاص جلوه کند »

«آنقدر رنج برده بود که دیگر موقعیت برایش لذتی نداشت »

«این هم نوعی جدید ازدرد بسیار کهنی بود که چون کرمی درون هر تمدنی را می‌خورد ، پرمدعائی، ازروی تملك و بهخود بستن ظواهری که مایه حیثیت و اعتبار است مقدسان بیشتر از شهوات جسمی ، برای گریز از این ظواهر است که درکوههای هیمالیا معتکف‌می‌شوند »

«فکر کرد که ما نه‌آنطور هستیم که خودمان فکر می کنیم بلکه‌آنطوریم که مغز دیگران دربارهٔ ما می‌اندیشد »، «عدالت هرگز آنها را قانع نمی‌سازد وبدین‌جهت‌است که پایهٔامپراطوری انگلیس‌دراینجا برریگ روان قراردارد »

« هدفهای جنگ و ثمرهٔ آن هرگز یکی نیست . پیروزی دارای ارج فریبنده‌ای است که فقط مقدسان گرفتار آن نمی‌شوند ولــی با اینهمه جنبهٔ وفا ناپذیر د آن بهمحض بدست آمدن ازمیان می‌رود.»

«دوستانی‌دارم که‌نه‌آنها و نه‌همسرانشان می‌دانند برای چه با هم‌عروسی کرده‌اند . فکر می‌کنم ازدواج برحسب اتفاق انجام می گیرد و بعد دلائل حمیده‌ای برایش اختراع می‌کنند »

«طرق مختلفی برای مردبودن هست، شیوهٔ من‌هم این‌است که‌عمیق‌ترین احساسات دل خودرا بیان‌کنم.»

کتاب پانصد و پنجاه صفحه‌ئی «گذری به هند» نه تنها کتابی است کــه بیان کنندهٔ تضادهای فکری هندی و انگلیسی وآسیائی و اروپائی واستعمارزده و استعمارگر و مبارزهٔ ملت فقیر و اسیر و جاهل بـا ملتی غنی و حاکم و عالم است بلکه مبین حقایقی دربارهٔ زندگی و واقعیت آن ، لطائفی در روحیات و خلقیات‌آدمی، ضعف وقدرت انسان، واختلاطی ازفلسفه واشراق وجامعه‌شناسی ونکته‌های ادبی است . اما «گذری به هند» داستان و رمان و مشغول کننده و رغبت‌انگیز برای پی گیری‌سرنوشت قهرمانی ومآجرسیدن و نتیجه گرفتن‌نیست، هیجان وتحرك و تجسم وخیالپردازی ندارد و شاید این مقوله عیب‌کتاب باشد کتاب چندان هم ادبی نیست‌همانقدر کــه کتاب فلسفی و اشراق مــآب است . خواننده درآغاز گمان می کند که با خواندن این کتاب به اسرار هند وعجائب

آن از مذهب و فلسفه و سنگتراشی وگفتگوها و افسانه هایش به راز کریشنا و بودا وبرهما پی‌می‌برد . از باستانشناسی و حجاری ورقص وموسیقی‌ملی عصر خبری تازه می‌یابد و از سنسکریت و اساطیر هند و ایرانی و یا هند اروپائی بهره می‌گیرد درحالیکه آنچه در این کتاب نیست همان حرفها است وآنچه هست ربطی با این حرفها ندارد ویا باشتاب ازکناراین مباحث می‌گذرد وچیزی از آن درنمی‌یابد .

انتشار کتاب «گذری به هند» کاری بس ارجمند است وبه مترجم وناشر آن یعنی انتشارات خوارزمی باید ازسر صدق سپاس گفت و امید نشر کتب دیگری ازفورستر را داشت تامجموعه‌ئی مفید از کتب این نویسندهٔ آزاداندیش انگلیسی در اختیار فارسی‌زبانان قرار گیرد .

●●

تاریخ ایران درعهد باستان

در ۵۲۰ ص (جلد اول)وتاریخ اجتماعی‌ایران در عهد باستان در ۶۵۰ ص (جلد دوم) — دکترمحمد جواد مشکور—انتشارات دانشسرای عالی .

مسعود رجب‌نیا

«خداوند به مسیح خود کوروش میگوید : من دست راست او را گرفتم تا به‌حضور وی امت‌ها را مغلوب سازم ،کمرهای‌پادشاهان را بگشایم تا درهارا بروی‌اوباز کنم ... من‌که یهود خدای اسرائیل هستم پیش روی توخواهم خرامید .. او (کورش) شهر مرا (اورشلیم) بنا خواهدکرد و اسیرانم را بقیمت و نه بمزد آزاد خواهد ساخت . (اشعیاء باب چهل‌وپنجم).

این پیشگوئی‌که معلوم نیست پیش از گشودن بابل به دست‌کورش‌نوشته شده باشد ستایشی است از مردمی و نوعپرستی‌کورش به هنگامی‌که ستمکاری و کشتار وآزاروشکنجه حتی‌وسیلهٔ مفاخره وخودستایی بود . سارگن‌دوم‌پادشاه آشور سربلند است به اینکه از آبادیها هیزم فروزان افکنده وگوشها و بینیها وچشمها کنده و دست وپاها بریده وگردنها زده .. . این ستایش نه از آنرو است‌که‌کتاب مقدس یهود را ماموران کورش نوشته باشند تا آن را از ستایش کورش پر کنند بلکه شك‌نمی‌توان‌داشت که فروتنی‌وفرودت نوازی این‌بزرگمرد تاریخ ما در بیگانگان وحتی دشمنان پارس‌هم اثر کرده و آنان را بی اختیار به ستایش واداشته است .

رفتار کورش با یهود نمونه‌ای است ازسیاست این‌بیکمرد درکشورداری و به ویژه رفتار او با اقوام وپادشاهان زیردست .

وجود چنین منش و شیوهٔ رفتاری در پادشاه یک کشور بی گمان نمونه‌ای است از روش پرورش و به بارآوردن نوباوگان آن ملت یا دست کم فرزندان طبقهٔ برجسته . پس قومی که این چنین فرزندانی پرورد فرهنگی و تمدنی بس درخشان و بلند پایه باید داشته باشد. تاریخ اجتماعی‌هم به بررسی‌نقاط قوی و ضعف ملت توجه دارد و تاریخی است واقعی و پرعبرت

دکترمشکور دراین زمینه کوشش کرده و رنجی در گردآوری مطالب و تنظیم آنها برده که شایان ستایش است .

چون به تاریخ پیش‌ازاسلام می‌نگریم فراز ونشیبی پی‌درپی‌می‌بینیم گروهی از بیابانگردان را می‌بینیم که به قدرت می‌رسند ومال وخواسته فراهم می کنند و سستی برایشان چیره می‌شود و به خوشگذرانی خو می کنند و خودبینی و بی‌تدبیری چنان از پایشان می‌اندازد که در برابر بیابانگردانی نوخاسته آسان ازپای درمی‌آیند و فرودست می‌شوند ویکچندهم نوبت دولت‌نورسیدگان‌می‌شود تا اینان‌هم گرفتار تاخت و تاز دیگران شوند . این است خلاصهٔ کلی از تاریخ پیش از اسلام ایران وتاریخ جهان تا سدهٔ هیجدهم از اروپا و تا روزگاراخیر در مشرق

به هنگام سرازیر شدن عربان به‌جلگه‌های پرحاصل سواد وخوزستان و کارون نا استواری اوضاع سیاسی وتعصب و سخت‌گیری موبدان و بیداد و ستم بزرگان و درازدستی دیوانیان و گرانی خراجها وجنگهای دراز زمان با روم و پراکندگی اعتقاد دینی مردم و وجود دیوارهای استوار و ناگذشتنی‌طبقات چنانکه حتی «بی‌زن ماهرجز برای‌آواره جوان ماهر نمی‌زد» مردم را سخت ناخشنود کرده وهمه رهایی ازاین‌حال‌راچشم می‌داشتند .

از سوی دیگر عربان‌هم براثر افزایش خشکی جزیرةالعرب و تنگی معیشت از دیرباز «درطلب چراگاه و آب» مهاجرت می‌کردند . «عراق و سوریه‌که درمیان‌آنها و شبه جزیرهٔ عربستان دریا یاکوهستان یا مانع دیگری نیست از روزگاران دیرین مهاجرتگاه اعراب بوده چنانکه قحطیان از پیش از مسیح سوریه و تنوخیان و لخمیان در قرن دوم میلادی به عراق ...ومهاجرت بنوثعلب وبنوبکر ازدریابگی قرنها پیش‌ازاسلام بوده است.»

مؤلف شرح سودمندی از جغرافیای ایران در زمان دودمانهای مختلف وکاوشهای هیئتهای باستان شناسی و تمدنهای‌گذشتهٔ ایران زمین ومردمی‌که در این سرزمین زیسته‌اند و همچنین تاریخ اساطیری ایران وپهلوانان افسانه‌ای و تعبیر و تفسیر آن با بحثهای دلکش زبان‌شناسی وریشه‌های نامهای تاریخی

وجغرافیایی و آداب ورسوم ودربار وطبقات وداد گستری وسپاه وراهها وپیکها و شیوهٔ رناشویی ودینهای گوناگون رایج در ایران (چه نگارندهٔ کتاب دوملل ونحل دستی دارد) وروابط اقتصادی ایران با کشورهای نیرومند زمان بدست داده است .

از جمله نوآوریهای هخامنشیان کـه در جهان شایع شد ایجاد سازمان پیك و چاپار وراههای سنگفرش و اختراع نعل اسب و چارپا بودکه نخست مسین بود .

از اقلام صادرات ایران بـه روم در زمان اشکانیان گذشته از سنگهای پربها و گوهرها و داروهـا و عطریات و پارچه‌ها « سگهای اصیل‌النسب » هم بوده است .

سگ ارج و پایگاهی داشته . اگر کسی سگی را گرسنه نگاه می‌داشت « از پنجـاه الی ۶۰ » و اگر می‌کشت « از پانصد الی هفتصد ترکه مسی مجازات » داشت .

ایران به چین وسمه می‌فرستاد و «ملکهٔ چین‌هرسال برای‌مصرف شخص خود مقداری از آن میخرید » گربه « نخستین بار در سال ۶۳۸ میلادی از ایران به چین‌برده شد » ونویسندگان چینی این‌جانوررا چنین‌توصیف می‌کنند « شکل موش ورنگش مایل سبزی و نه بند انگشت قدآن بود ومی‌توانست‌موش را از سوراخ بگیرد»

بازرگانی به روزگار بـاستان آنچنان اهمیتی داشته است‌که مردمی‌که راههای تجارت را می‌دانستند جزئیات آن را پنهان می‌داشتند وعربان‌دربارهٔ راههای دریایی « داستانهایی ازغولان وعجایب ... ساخته بودند تا دیگران را ازتوجه بدان مناطق بترسانند .» سرچشمهٔ داستانهای سندباد وهزارویکشب ودروغهای شگفت‌آن ازهمینجا است .

ازعجایب‌آنکه رمانی گسترش‌آیین‌بودا در چین به دست مبلغان ایرانی وکتابهای مقدس بودایی به واسطه ایرانیان ترجمه می‌شد . ارشك نامی بودکه در زبان چینی دستی‌تام داشت .

در بررسی ازدواجهای رایـج درایران به نامهای **ازدواج عاریتی** یعنی‌وام دادن زن به دوستی‌زن‌مرده وبچه‌دار **وازدواج نامشروع دشوهر بدلی** برمی‌خوریم .

دکتر مشکور درتنظیم این دو جلدکتاب بسیار پرارج گاهی مطالبی را تکرارکرده است مانند موضوع خوابگاه شاه‌که نهان داشتن آن ازهمه وچهل بستر افکندن برای خسرو دوم ساسانی در ص۱۲و۳۷۲ ج ۲ و ریشهٔ نام شاه

در ص ۳۹۱ ج ۲ ومطالب مربوط به کوشائیان درص ۳۷۳ به بعد ج ۱ و ۴۶۵ به بعد ج ۲ مکرراست .

نامهای خاص با رسم الخطهای گوناگون آمده مانند طیطیانوس وطیطانوس وطتیانوس (درص ۲۲۳ ج ۲) ویوستی نیانوس (درص ۵۳ ح ۳) و ژوستینین (درص ۱۴۷ ج ۲) وژوستی نین (درص ۴۸۲ ح ۲).

غریب می‌نماید که کورش بزرگ را درص ۱۶۶ و ۱۶۷ ج ۱ کورش سوم نوشته‌اند ومی‌دانیم اوکورش دوم بوده است .

گاهی کلمات و عباراتی مانند نسیج به جای پارچه ومیخی به جای ناخی وفروسیت وایرانیت ووحشیت وربوبیت و معروفیت و والدهٔ خدا و گریفون به جای شیردان و عدم اطاعت به جای نافرمانی « نه روز و نه شب غیبت نکند » (ص ۴۱۶ ح ۲) شیوهٔ نگارش استاد دانشمند را از شیوائی انداخته .

جلد اول فهرست اعلام ندارد وشایسته می‌نماید که درچاپ دوم فهرستی هم از اصطلاحات ونام پایگاهها و مقامات بر کتاب افزوده شود وهمچنین درجلد دوم لازم بود نقشه‌هایی درج می‌شد .

اما با آنکه مؤلف این دوجلد را برای دانشجویان نگاشته و در واقع جزوهٔ درسی او بوده است بسیاری مطالب تحقیقی ونو دارد که تاریخ‌شناسان را هم به کار آید .

●●

در نقد و ادب
تألیف دکتر مندور
ترجمه و حواشی ، دکتر شریعتی
چاپخانه طوس مشهد ــ آبان ۱۳۴۶
(۱۲۸+۲۰)

تقی بینش

در نقد و ادب اسم کتاب تازه‌چاپ ویا به‌عبارت صحیح‌تر تازه‌به‌بازار آمده‌ای است که در مشهد باسرمایهٔ کتاب فروشی امیرکبیر ویا پشت جلدی زیبا که از یك کتاب فرنگی اقتباس شده نشر یافته است. اسم کتاب در عربی « النقد فی‌الادب» ومؤلف آن دکتر محمدمندور است و به‌قراری که آقای دکتر علی شریعتی نوشته‌اند درحدود ده‌سال پیش و در اوقاتی که در دانشکدهٔ ادبیات مشهد درس می‌خوانده‌اند به تشویق وراهنمایی استاد فیاض آن را به‌فارسی ترجمه کرده اند (مقدمهٔ مترجم صفحه ر) مقدمهٔ کوتاهی هم آقای دکتر یوسفی استاد محترم دانشکدهٔ ادبیات مشهد در معرفی کتاب نوشته‌اند

(از صفحهٔ خ تا ذ) که درعین اختصار مثل دیگر نوشته‌های ایشان خواندنی و متضمن نکته‌های سودمند وقابل استفاده است.

آقای دکتر شریعتی- مترجم محترم- نیز دومقدمه نوشته است یکی تحت عنوان «ده‌سال پیش» که در آن به معرفی کتاب وشرح فوایدآن پرداخته است (از صفحه ر تا ژ) ودیگر بدون‌عنوان ویاچنان که در فهرست عمومی کتاب آمده «مقدمهٔ مترجم» وشامل کلیاتی راجع به هنرو زیبایی و عرفان و مسائلی مانند اینها ازصفحهٔ س تاگ.

مؤلف کتاب دکتر مندور ازچهره‌های تازهٔ عرب‌است که ما اطلاع‌زیادی دربارهٔ او نداریم، آقای دکتر یوسفی نوشته‌اند دکتر محمد مندور «از ادبای صاحب‌نظر عرب در نقد ادبی‌است» وکتاب دیگری به‌نام «النقدالمنهجی عند العرب» داردکه ازوسعت‌اطلاعات وی درادب عرب حکایت‌می‌کند به‌اضافهٔ آثار دیگری از ترجمه و تألیف که گویا درمقدمهٔ همین‌کتاب النقد المنهجی یاد شده‌است (صفحه ح).

آقای دکتر شریعتی هم جزیکی دوسطر باین‌صورت که دکترمندور از نویسندگان نامور وادبای توانای عرب‌است ویادرکار نقدآثار ارجمندی‌دارد ننوشته است (صفحهٔر) در نتیجه تصور می‌شود دکتر مندوربرای عده زیادی از خوانندگان ناشناس بماند وحتی ندانند اهل کجاست وچه می‌کند واسم او را چطور باید تلفظ کرد ومعنی آن‌چیست.

راجع به اصل کتاب اظهار نظر موردی ندارد زیرا وقتی کتابی ترجمه شد بیشتر قدرت مترجم در نظرمی‌آید نه‌کار نویسندهٔ‌اصلی. این قدرهست که کتاب گویا برای کسانی نوشته شده است که بخواهند از مسائل اصلی ومقدماتی سخن شناسی ونقد ادبی مطلع‌شوند وشاید هم بیشتر برای آشنا کردن عربها با موازین نقداروپایی‌وفرنگی. بهمین جهت نباید انتظار داشت دریك کتاب کوچك صدوچند صفحه‌ای تمام مسائل سخن‌شناسی ونقد ادبی بطورکامل ودقیق مورد بحث قرار بگیرد ویا ازکتابهایی نظیر سخن‌سنجی‌مرحوم دکتر صورتگر که سالهاست در دانشکده‌ها به‌درس خوانده میشود وکتاب نقد ادبی آقای دکترزرین‌کوب که بیشتر به‌سخن شناسی عرب تکیه دارد مطلب بیشتر داشته‌باشد. به اضافه معلوم‌نیست یك‌سخن شناس عرب چقدر می‌تواند در ادب اروپایی صاحب‌نظرباشد وآیا برای اطلاع ازنقدادبی‌اروپایی‌مراجعه‌به‌کتابهای دست اول مفیدتر وصحیح‌تر نیست! درعین‌حال نباید منکرشد که در فارسی‌راجع به نقد ادبی کتاب ومأخذ خیلی کم است وهرنوع اقدامی که دراین زمینه بشود مغتنم ودرخورتقدیراست بهمین‌مناسبت بعقیده نویسندهٔ این‌سطور باید ازآقای

دکتر علی شریعتی که در ترجمهٔ این کتاب بذل جهد کرده‌اند تشکر وقدردانی کرد.

بنده نیز بسهم خود از خواندن این کتاب لذت برده و بهره گرفته‌ام و توفیق مترجم محترم‌را در ادامهٔ این‌قبیل کارهای ارزنده وثمربخش ارخداوند متعال مسألت می‌دارم.

اینك چند نکته که درضمن مطالعهٔ اجمالی کتاب به‌نظرم رسیده است به نظرخوانندگان محترم‌می‌رسانم :

۱ـ مقدمه‌ای که مترجم راجع به هنرو زیبایی نوشته‌است بسیار گنگ و پیچیده است راستست هرچه کلمات و عبارتها فخیم‌تر وپرطنین‌تر باشد نوشته متعین‌تر ومحلل‌تر میشود اما به شرطی که مثل‌سخن سعدی سهل و ممتنع باشد یعنی در عین‌شکوه وجلال همه کس بتواند معنی آن‌را بفهمد. به‌این‌عبارت‌توجه کنید : « وانگهی در سیمای این خراب‌آباد ، باسرشت صمیمی خویش و آن «خویشتن زلال خویش » بیگانگی ذاتی‌یی می‌بیند که اورا ازخوکردن وپیوند بستن باآن نومید میسازد و. (صفحهٔس) واین‌دیگر «وهنرزاده بینشی‌چنین بیزار واحساسی چنین‌تلخ ازهستی و حیات میکوشد تاآن‌را تکمیل کند . آنچه راهست به‌آنچه باید باشد نزدیك سازد (صفحهٔط)

یا این‌عبارت پشت جلد «مذهب وعرفان ازاینجاراهشان باهنر جدا میشود که‌آن دوانسان‌را ازاین‌غربت‌به‌وطن رهنمون‌میشوندچه هردو «بیقراری» دراین عالمند وهردو فلسفهٔ گریز ، منتهی‌آن‌به «جائی» واین«به‌هرجا» که‌این جانیست .» به‌نظر من این‌عبارتها ونظایرش‌که در مقدمهٔ کتاب خیلی‌زیاد دیده می‌شود خیلی پیچیده استو میشود مضمون آن‌هارا به‌صورتی ساده‌تر وفصیح‌تر بیان کرد . پیروان سبك‌هندی درشعر عقیده دارند هرچه سخنی پیچیده‌تر باشد وبرای فهمیدن معنی‌آن بیشتر تلاش شود بهتراست ولی این‌سلیقه راهمه نمی‌پسندند وبیشتر مردم دوستدار حرف صاف وصریح‌هستند

۲ ـ ازلحاظ رسم الخط واملاء درکتاب بعضی‌ناهمواریها دیده‌میشود در مثل می‌استمرار اغلب‌به فعل‌متصل است ولی گاهی‌هم جداست :می‌بینم(ص۱۶۳)

۳ ـ غیر از پیچیدگی عبارتها گاهی ترکیبات مخصوص وکنایه‌های‌بعید (بیشتر درمقدمه) به‌چشم می‌خورد مانند خاکستان (صفحهٔش) که گویا باید خاکدان گفت .

۴ـ ترکیبات‌مزاجی‌اغلب‌متصل‌است ازقبیل‌حقشناسی(صفحهٔز)وبنیانگذار (صفحهٔ ۲۱۶ ـ زیر صفحه) و روانشناسی (صفحه غ) اگرچه غلط نیست و دیده‌ایم‌دانشاموز مینویسند ولی‌این موضوع هنوزحرومسائل‌متنازع‌فیه‌است و حتی بیشتر استادان وبزرگان معاصر طرفدار این‌هستند که باید حتی‌الامکان

کلمات‌را جدا نوشت مخصوصاً در ترکیب فارسی با عربی (مثل حقشناسی) وشاید رسالهٔ مرحوم بهمنیار استاد فقید دانشگاه تهران که درمقدمهٔ لغت نامه هم چاپ شده است خیلی ازاین مسائل‌را حل بکند.

۵ـ گاهی لغتی به‌دو شکل یا بادو تلفظ ذکر شده مثل کاتاراکیس (ص ۸۹) وکتارزیس (ص۱۸۵) که گویا شکل دوم ارجح باشد ومرحوم دکتر صورتگر نیز بهمین شکل نوشته‌اند (سخن‌سنجی چاپ‌سوم ص۸۱). کتارزیس اصطلاحی است قدیمی که ارسطو بکار برده وتقریباً به معنی تزکیه نفس یا تصفیهٔ باطن است

۶ ـ به‌جای نوبردهم (ص۳۲) باید نوردهم باشد

نوزده ریشهٔ پهلوی داردوهنوز در بعضی ازلهجه‌های فارسی گفته می‌شود برای اطلاع بیشتر می‌توان به‌حواشی آقای دکتر معین بر برهان قاطع (ج صفحهٔ ۲۱۹۵ - زیر صفحه) مراجعه کرد .

۷ـ راجع به‌اگزیستانس (= آزمایش) شرح نسبتاً مفصلی نوشته‌اند (ص ۱۵)، البته مفهوم فلسفی اگزیستانس (وجود) احتیاج به بحث دارد ولی وقتی بخواهیم معنی لغوی آن‌را بنویسیم دیگر اهمیت تجربه وآزمایش حکم بدیهیات را پیدا می‌کند .

۹ ـ درعبارت «فرط دست بدست‌شدن» (ص۴۸) گویا منظورسائیده شدن است همان که در لهجهٔ مشهدی‌ساب Sab می‌گویند

۱۰ ـ ماسك (ص۱۶۸) را مقنعه ترجمه کرده‌اند . درآنجا ماسك نوعی تآتر درقرون وسطی بوده‌است ولی اگر بخواهیم ماسك‌را به‌فارسی بر گردانیم شاید نقاب بهتر باشد زیرا مقنعه به معنی چارقداست (فرهنگ البسهٔ مسلمانان ص۳۵۲) یاسرافکندنی زنان (منتهی‌الارب).

۱۱ ـ کلمهٔ سمبولیك را تمثیلی ترجمه کرده‌اند (ص۲) ظاهراً سمبول یاسمبل به‌معنی رمز واشاره ومظهر وازاین قبیل‌هاست بعدهم اسمی ازدرام که یکی‌ازانواع مهم ادب یونان واروپای قدیم‌است برده نشده

۱۲ ـ قداست (صفحهٔط)؟

۱۳ـ مآخذ حواشی کتاب درهیچ جا ذکر نشده است بهمین‌جهت نمی‌دانیم مطالبی که مترجم محترم‌راجع به‌بزرگان و نویسندگان نوشته‌اند ویاتوضیحاتی که‌داده‌اند ازخودشان است یا ازجایی نقل‌شده یاهردو؟

آن روزها

نوشتهٔ دکتر طه‌حسین. ترجمهٔ حسین خدیوجم .
کتاب جیبی ۲۳۳ ص ۴۰ ریال تهران ۱۳۴۸

غلامحسین یوسفی

چند سال پیش بود که دوستی کتاب «الایام» دکتر طه‌حسین ، نویسندهٔ نابینا چشم و روشن‌بین معاصر را از بیروت برای بنده فرستاد و ازمطالعهٔ آن برخوردارشدم شخصیت ومقام ادبی نویسندهٔ کتاب ومطالب آن ـ که درحقیقت شرح احوال طه‌حسین درروزگار کودکی و نوجوانی اوست سخت تحت تأثیر قرارداد بخصوص که لطف بیان صمیمانهٔ وی و نثرشیوایش براین تأثیر می‌افزود و مرا به یاد «کتاب دوست من»[1] اثر آناتال فرانس می‌انداخت در همان ایام آرزو می‌کردم که کاش این کتاب طه‌حسین روزی به زبان فارسی ترجمه شود .

مطالعهٔ شرح‌حال وفرازونشیب زندگانی مردان بزرگ همیشه سودمند است و همت‌انگیز . طه‌حسین یکی از این اشخاص است و سرگذشتی شنیدنی دارد . کودکی که در خانواده‌ای متوسط و پراولاد در روستای عزبة در جنوب قاهره در ۱۸۸۹ بدنیا آمد و در شش سالگی براثر ابتلا به چشم درد و معالجهٔ نادرست بینایی خود را از دست داد ، با وجودکوری توانست به عالی‌ترین مقامات علمی برسد ، از بزرگترین دانشگاههای جهان به دریافت درجات معتبر نایل شودو نیز مدت دوسال (۱۹۵۰ ـ ۱۹۵۲) وزارت فرهنگ مصر را باکمال کاردانی و کفایت اداره کند و هموطنان خود را از نعمت تعلیم و تربیت برخوردارگرداند بعلاوه در حدود هفتاد اثر ارجمند ازتألیف و تصنیف و ترجمه از خود باقی گذاشته‌است که یکی ازآنها همین کتاب «الایام» است

دوران حیات طه‌حسین هم ازکودکی قابل توجه است . قدرت پایداری او دربرابر مشکلات با وجود نابینایی حیرت‌انگیزست بخصوص که ذهن وقاد واندیشهٔ بلند پرواز وجوینده‌اش وی را به افقهای تازه و دوردست می‌کشاند ودشواریهایی دیگر در زندگیش پدید می‌آورد

پسرک نابینایی که پدرش دلخوش بود قرآن را از آخوند مکتب عزبة بیاموزد نه تنها بعدها درالازهر درخشید بلکه درس استادان مشهور آنجا نیز سیرابش نمی‌کرد برخی از آنان ایرادها وارد آورد تا سرانجام چندی وی را از الازهر اخراج کردند . به سال ۱۹۱۴ در دانشگاه مصر برسررسالهٔ دکتری او ـ «ذکری أبی العلاء» ـ در میان استادان جدالی درگرفت . دوتن از استادان آن را درخور درجهٔ «ممتاز» می‌دانستند و یک‌تن دیگر بواسطهٔ اشارهٔ تعریض آمیز طه‌حسین بدو با این نظر مخالف بود معهذارسالهٔ او با درجهٔ «بسیارخوب» تصویب شد

از این پس در عرصهٔ زندگی مخالفتهای بسیار در انتظار طه‌حسین بود . زمانی گروه طرفداران شریعت او را بجرم انتشار همین رساله به کفروالحاد متهم کردند . وقتی استادی ــ که مورد ایراد طه‌حسین شده بود ـ به شورای دانشگاه

1 - Le Livre de Mon Ami

شکایت برد که نام وی را از صورت دانشجویان اعزامی به اروپا حذف کنند. در سال ۱۹۲۶ کتاب او به‌نام «فی‌الشعرالجاهلی» و اظهار تردیدش در صحت انتساب معلقات به شعرای دورهٔ جاهلیت، حتی در مجلس نمایندگان مصر جنجالی برپا کرد و دولت به استیضاح تهدید شد. سرانجام مجلس دستور داد از نشر و فروش کتاب جلوگیری شود. وقتی در ۱۹۲۸ طه‌حسین را به ریاست دانشکدهٔ ادبیات برگزیدند بحران سیاسی دیگری پدید آمد. ناچار وزیر فرهنگ او را از این کار برداشت. مخالفت طه‌حسین با اعطای درجهٔ دکتری به برخی از رجال سیاست که مورد علاقهٔ دولت بود - در ۱۹۳۲ او را با مشکل بزرگ دیگری مواجه کرد. ناگزیر باوزیر فرهنگ درافتاد وعاقبت بازنشسته گردید تا این‌که دوباره به کارش دعوت کردند (۱۹۳۴) و بار به ریاست دانشکده برگزیده شد. چندی این وظیفه را برعهده داشت (۱۹۳۶ - ۱۹۳۹) ولی مخالفت نخست‌وزیر وقت او را مجبور به استعفا کرد.

این زندگی پرتلاش و مبارزه‌آمیز پراست از حوادث قابل تأمل. درهمهٔ این وقایع طرح آراءو افکارنو در عرصهٔ علم و ادب و سیاست برای طه‌حسین مخالفانی سرسخت برانگیخته است ولی او با استقامت عقیده و پایداری اعجاب آوری به نیروی فکر و قلم و با شهامت خاص خود برهمه چیره گشته است.

طه حسین علاوه بر احراز کمال تسلط بر زبان و ادب عربی و علوم شرعی و تاریخ و معارف اسلامی، و تحصیل فرهنگ جدید در مصر و اروپا زبان و ادبیات فرانسه را بخوبی آموخت. به شاخه‌های مختلف علوم انسانی و زبانهای گوناگون گرایش یافت از قبیل: فلسفهٔ اسلامی، تاریخ یونان، تاریخ روم، تاریخ جدید، جامعه شناسی، تاریخ بیزانس و قرون وسطی، تاریخ بابل وآشور و سومر، فلسفهٔ جدید، زبان یونانی، زبان لاتینی، لغت سریانی، عبری وحبشی.

کسب معلومات در این زمینه ها و استفاده از محضر دانشمندان بزرگ عصر، همه از وسعت دانش وجامعیت طه‌حسین حکایت می‌کند. مردی که دربسیاری از مجامع علمی عربی و اروپایی از اعضای بلند مرتبه است و آثار او بهزبانهای انگلیسی، فرانسوی، عبری، چینی، روسی، اردو، فارسی و غیره ترجمه شده و در میدان فکر و ادب و سیاست و نویسندگی و روزنامه نگاری نامبردار است، البته درخور آن‌است که به ایرانیان دانش‌پژوه هرچه بهتر شناسانده شودو ترجمهٔ کتابهای او خدمتی است شایسته دراین راه. مترجم محترم «الایام» در این‌طریق گامهای ارجمند دیگری برداشته[۲] ولی اینک سخن برسر کتاب «آن روزها»ست.

***

«آن روزها» در درجهٔ اول یک کتاب «اتوبیوگرافی» یا حسب حال است. طه‌حسین در پنجاه سالگی شرح احوال خود را در دوران طفولیت وجوانی

۲ - از قبیل ترجمهٔ «مع‌ابی‌العلاءفی‌سجنه» - نوشتهٔ طه‌حسین - به‌نام «گفت وشنود فلسفی، در زندان ابوالعلاء معری»، تهران ۱۳۴۴

و تحصیل در الازهر به قلم آورده است. از قهرمان کتاب - که خوداوست - به تعبیرهای «کودک» ، «دوست‌ما» و بعدها «جوان» یادمی‌کند و به عبارت‌دیگر از خود بطریق غیر مستقیم نام می‌برد . البته همهٔ کودکان عالم که بعد رشدکرده‌اند سرگذشتی داشته‌اند اما امتیاز این‌کتاب در آن است که نمودار زندگی دشوار کودکی نابینا ولی بسیار هوشمند و با استعدادست‌که در طول مسیر حیات‌بارها از پا افتاده و برخاسته‌تا باهمت والای خود درشمار نویسندگان بزرگ عصردرآمده است .

در این‌کتاب از جزئیات قابل ملاحظهٔ زندگانی طه‌حسین با خبرمی‌شویم . حساسیت فوق‌العادهٔ اوموجب شده که‌اگر چشمش‌نمی‌بیند، جملهٔ حواس او بخصوص دل و فکر سریع‌التأثرش هرچیزی را دریابد او زود درك کردکه «مردم دیگر نسبت به او برتری دارند برادران و خواهرانش قدرتی دارندکه وی از آن محروم است .. حس کرده بودکه‌مادرش به برادران وخواهران او اجازهٔ کارهایی را می‌دهدکه اورا از انجام آنها منع می‌کند اندیشهٔ این تبعیض او را خشمگین می‌ساخت. در اندك زمانی‌اندوهی بی‌پایان وعمیق جایگزین این‌خشم وخروش‌شد این اندوه برای آن بودکه وی دریافته بود ، برادرانش از چیز هایی تعریف می‌کنندکه او از آنها بی‌خبرست» (ص ۲۶) . وقتی ، برای نخستین‌بار لقمه‌را با هردو دست برداشت برادرانش‌بدوخندیدند (ص ۲۷) . تصمیم او براین که ازآن پس‌همیشه - بشیوهٔ ابوالعلاءمعری - تنهاغذابخورد و بخصوص در حضور دیگران برسرسفره آب ننوشد (ص ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰) جلوه هایی از این زندگی نتوان فرساست وی هرچه می‌آموخت از راه‌گوش بود به شنیدن افسانه ، داستانها ، ترانه‌ها ، اشعار وگفتگوی پدرش با دوستان ، و قصه‌های نقالان بسیار علاقه‌مند بود (ص ۳۱ ، ۳۳) در نه‌سالگی قرآن را به خاطر سپرد (ص ۳۷) اگرچه‌باز فراموش‌کرد . تنهایی‌عذاب مدام او بود با این همه از طریق شنیدن ولمس‌چنان محیط خود را حس‌کرده و در این‌کتاب نقاشی نموده است‌که دیده‌وران نیزبهتر از آن‌نمی‌توانند وصف‌کرد ازاین قبیل است : وصف او از مکتب روستاو آخوند و شاگردانش و ریخت و لباس و دیگر احوال آنها (ص ۳۴) ، سروضع خودش در سیزده سالگی (ص ۱۲۹) ، توصیف او از مسیرش به‌الازهر (ص ۱۳۵ ببعد)، وضع او در حجرهٔ برادر درمسجد و اوضاع دیگر حجره‌ها و مباحثات شبانهٔ‌طلاب (ص ۱۶۸ ببعد)

طه‌حسین دراین‌کتاب چنان با صداقت سخن می‌گویدکه خواننده‌بی‌اختیار با او روابطی صمیمانه پیدا می‌کند و هرچه می‌گوید می‌پذیرد وی بسیاری از نقائص و مواردضعف و لغزشهای خود را با صراحت اظهار می‌کند بی‌هیچ‌پرده پوشی می‌گویدکه چگونه وقتی خلیفهٔ مکتب شده بود به تکالیف شاگردان‌رسیدگی نمی‌کرد و از آنان رشوه می‌گرفت «این رشوه عبارت بود از افسانه و داستان و کتاب» (ص ۵۴ ، ۵۵) . یا در فراگرفتن الفیهٔ ابن‌مالك در نزد قاضی‌محکمه ، به پدر نیرنگ می‌زد (ص ۷۱) . به دوست ساده‌لوح خود بدروغ می‌گفت ، براثر ریاضت کشیدن‌دیدکه زمین چرخید ودیوار شکاف برداشت و غلام حبشی‌در برابرش ظاهر شد (ص ۹۲) .

در خلال کتاب دخترش امینه را مخاطب قرار می‌دهد . وضع خود را در نابینایی با اودیپ شهریار مقایسه می‌کند . بی‌هیچ‌لاف‌وگزافی باسادگی‌وحقیقت تمام می‌نویسد ، «من پدرترا در سیزده سالگی شناختم هنگامی که او را بـه‌شهر قاهره فرستادند تا در جامع الازهر دانشهای گوناگون فراگیرد .. جامهٔ او بیشتر به لباس تهیدستان شبیه بود. عبایی کثیف و آلوده بردوش و دستاری آن چنان چرکین و فرسوده برسر داشت که سفیدی آن براثر چرك زیاد به سیاهی مبدل شده بود پیراهنی که در زیر این عبا به تن او بود ، براثر باقیماندهٔ غذا هایی که روی آن ریخته بود ، به رنگهای مختلف درآمده بود . کفشهای کهنه و پینه‌دارش ازجامه های فرسودهٔ او دست کمی نداشت ... پدرت را از روزی می‌شناسم که روز و هفته و ماه و سال را سپری می‌کرد و فقط با یك رنگ غذا شکم خود را سیرمی‌نمود از این غذا یك وعده صبح می‌خورد و یك وعده شب . با این همه شکوه نمی‌کرد و بهانه نمی‌گرفت و آزرده نمی‌شد . . دخترم ! اگر تو ، تنها یك روز ، از آن غذای دایمی پدراندکی بخوری ، مادرت نگران می‌شود و به تو آب معدنی می‌دهد و طبیب را خبر می‌کند» (ص ۱۲۹ - ۱۳۰)

با راستی دلپذیری می‌گوید در بازگشت از الازهر به روستا ، چون خویشان و آشنایان به وجود او چندان اهمیت ندادند غرورش جریحه‌دار شد و با ایراد سخنانی مخالف معتقدات عموم، حتی پدرش ، اظهار وجود کرد . از این راه انظار را جلب نمود و انتقام خود را گرفت (ص ۲۶۵ ، ۲۷۱) وگاه برای خوش‌آیند پدر برخی دروغها نیز از خود اختراع می‌کرد (ص ۲۶۸) . درالازهر نیز وقتی همدرسانش برای حل مشکلات خود در نحو به او روی می‌آوردند و عقایدش را می‌پذیرفتند برغرور و خودخواهی وی می‌افزود و این پندار در اندیشه‌اش نیرو می‌گرفت که او بزودی استاد می‌شود (ص ۲۷۵) .

کسی که در حق خود چنین بصراحت وانصاف سخن می‌راند داوریهایش در دیگر موارد هم‌خواندنی است بخصوص که او از فکری روشن ونقاد بکمال بهره‌ورست و آنچه را دیده به هنرمندی تصویر کرده است . طه‌حسین از همان خرد سالی تناقضها ونقصها را خوب درمی‌یابد . خلیفهٔ مکتب را می‌بیند که دزدست ودروغگو و سودجو (ص ۵۰ ، ۵۲ ، ۵۳) . آخوند مکتب روستا نیز بدروغ به پدر کودك می‌گوید ، «زنم سه‌طلاقه باشد اگر دروغ گفته باشم ... او هفته‌ای یك بار تمام قرآن را پیش من می‌خواند و من بدقت گوش می‌کنم» ــ سوگند به سه‌طلاقی که با بیباکی «به سادگی دورانداختن تفاله سیگاری انجام شد» ! (ص ۵۹ - ۶۰)

نکات انتقادی بسیاری در این کتاب شیرینی حکایت شده است از این قبیل معرفی شیخ حنفی ، منشی محکمهٔ شرع در روستا ــ که مردی تنگ مشرب بود و کینهٔ شافعیها و مالکیها را در دل داشت (ص ۷۴) ، حاجی .. خیاط ــ که خود را به مرشدی از بزرگان اهل طریقت پیوسته می‌دانست (ص ۷۷) ، مرشدان و پیرانی که در مردم ایجادتفرقه می‌کردند وجز دوشیدن مریدان وسورچرانی کاری دیگر نداشتند (ص ۸ - ۱۸ ، ۸۷) ، فقیهان و صوفیان ریاکار ، دعانویسان که مردم را به بلعیدن پاره‌کاغذها وامی‌داشتند و تخم مرغهای دهاتیان را در مقابل می‌گرفتند (ص ۹۸) . نان‌نامطبوع الازهر با انواع آشغال و سنگریزه وحشره‌اش

(ص ۱۳۱) . استادی که در الازهر بزحمت می‌کوشید مطالب ساده را به بیانی دشوار تقریر کند و عرق می‌ریخت (ص ۲۱۵) .

در خلال سطور کتاب ، صحنه های گوناگونی از زندگانی اجتماعی آن روزگار — بخصوص تا آن جا که به عالم تحصیل و طلبگی مربوط است — نقش شده از آن جمله است زندگی روستایی در عربه ، وضع مکتب خانه‌ها ، جزئیات اوضاع الازهر ، احوال واخلاق استادان و شیوهٔ تدریس آنان (۳) ، انواع کتابهای درسی . استادی که اگر شاگردان سؤالی می‌کردند فحش می‌داد و کفش خود را بسوی آنان می‌پراند (ص ۲۵۷) ، استادی دیگر که مدعی بود «نعمتهایی که خدا به من داده یکی آن است که می‌توانم دو ساعت سخن بگویم اما کسی معنی آن را در نیابد و خودم نیز ندانم که چه می‌گویم» و اگر شاگردان در سؤالی پافشاری می‌کردند بالحنی محکم و طنین‌دار می‌گفت : «اسکت یا خنزیر» (ص ۲۸۴) ، وضع معیشت و محل سکونت و طرز زندگانی طلاب ، چشم‌چرانی برخی از ایشان در معابر (ص ۱۹۵) ، غذا های طلبگی (ص ۲۵۴ — ۲۵۵ ، ۲۵۹) ، کفش‌دزدی در الازهر (ص ۲۹۳) ، مباحثات شاگردان و استادان (ص ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳) احساسات و عقاید طلاب نسبت به معلمان خویش ، گفتگوهای طلاب و همداستان شدن بعضی از آنان در پاره‌ای از مسائل و مخالفت گروهی دیگر ، دسته‌بندیها و زدوخوردهایشان ، اخراج استادان آزاد اندیش مانند شیخ محمد عبده و امثال او از الازهر ، زندگی فقیرانه و وارستگی برخی از معلمان مانند شیخ مرصفی (ص ۳۰۷ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰ — ۳۱۴) ، مطالب روزنامه‌ها و مجلات آن دوره و ترجمه‌ها از زبانهای اروپایی ، وضع برخی از پیشه‌وران و دکانها و کالاهای آنان وطرز سلوك و معامله‌شان با مردم بخصوص با طلاب

نکتهٔ مهم دیگر آن که طه‌حسین این کتاب را با نثری بسیار دلکش و ساده نگاشته است وی کسی است که شادروان عباس اقبال پس از استماع سخنان او در هزارهٔ معری نوشت: «هرچه در باب فصاحت کلام و روانی لفظ وافسون بلاغت و

۳ ـ انتقادات طه‌حسین برطرز درس‌دادن برخی از معلمان قابل ملاحظه است اما شیفتگی او به روش تعلیم انتقادی شیخ مرصفی در زمینهٔ ادبیات یادکردنی است و برای بسیاری ازمعلمان آموزنده . «راستی چه‌چیزی می‌تواند به اندازهٔ ادبیات ، اندیشهٔ اهل دل را به دنیای آزادی رهنمون کند ؟ مخصوصاً اندیشه و افکار نوجوانان را ، آن هم درس ادبیاتی که به سبك شیخ مرصفی تدریس شود . این شیخ هنگامی که دیوان «حماسه» یا «الکامل» را برای شاگردان خود درس می‌داد ، ابتدا آزادانه به انتقاد از شاعر می‌پرداخت ، سپس برراوی خرده می‌گرفت ، آنگاه به حساب شارح رسیدگی می‌کرد و سرانجام اختلاف نظر لغویان را مطرح می‌نمود . پس از پیمودن این مراحل به‌آزمایش ذوق شاگردان می‌پرداخت و ذهن آنان را چنان می‌پرورد که واقعیت جمال و زیبایی را در شعر یا نثر درك کنند و به معنی ، یك‌بار بطور اجمال و یك‌بار بتفصیل توجه کنند و نیز به وزن وقافیه و موقعیت هر کلمه در میان دیگر کلمات درست پی‌ببرند . آنگاه ذوق نویسی را که در حوزهٔ درس او پیدا شده بود می‌آزمود و خشونت ذوق ازهریان را با لطافت ذوق ادبای روزگار کهن مقایسه می‌کرد . در نتیجه ناتوانی اندیشه‌ای ازهریان را با نفوذ و برایی خرد قدما در کنارهم قرار می‌داد و از تمام اینها برای پاره‌کردن قید وبندهای الازهر استفاده می‌کرد وطلاب را تحریك و تشویق می‌نمود تا برعلم و ذوق و رفتار و سخن استادان خرده بگیرند . این مبارزه و پیکار در بیشتر موارد درست و بجا بود و گاهی با اندکی زیاده روی و بی انصافی آمیخته می‌شد (ص ۲۱۵ — ۳۱۱) .

شمردگی عبارت و موسیقی خاص او در انشاد اشعار گفته شود کم است» ۴

طه‌حسین بواسطهٔ نابینایی مطالبش را املا و تقریر می‌کند و به قول مترجم فاضل الایام «او برای مردم کتاب نمی‌نویسد بلکه با آنان سخن می‌گوید .. شاید زیبایی نژاد به خاطر آن است که وی مطالبش را شفاهی بیان می‌کند» (ص ۱۲) وصفها و بسیاری از صفحه‌های کتاب نمودار لطف بیان نویسنده است مانند: توصیف او از مجلس ذکر صوفیان (ص ۸۳) ، سخن گفتن با دخترش در خلال کتاب (ص ۱۲۷ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰) ، منظرهٔ سماور وچای آماده کردن طلاب و موسیقی دلکش آن و صدای زیبای قاشق و فنجان و طنین آن (ص ۱۶۳ - ۱۶۴) ، وصف فرا رسیدن شب در قاهره که «آهسته و آرام و با وقار به پیش رفت . با دست سیاه و پهن خود ، آن چیزها و آن مردم را لمس کرد چراغها خاموش شد. فریادها به خاموشی گرایید . خواب مانند دزدان با احتیاط و بی‌خبر بر آن گروه وارد شد و تمام اهل محله را در بغل خود پنهان کرد» (ص ۲۲۵)

***

در این صفت از یك طرف فکر روشن و نکته‌یاب و از طرف دیگر ذوق لطیف طنزآمیز طه‌حسین را باید افزود .

اشاره به اهمیت وجود اهل دانش در محیطهای کوچك نظیر روستای موطن او (ص ۷۳ - ۷۴) ، توجه به کتابهای کتابفروشان در روستاها و شهرهای مصر که «شاید این کتابها بتواند درست‌ترین میزان برای سنجش طرز تفکر و شناخت عقیدهٔ مردم آن روزگار باشد» (ص ۸۸) . غور و تأمل او در احوال یکایك اشخاصی که نام می‌برد و تحلیل افکار و رفتارشان جلوه‌ای از فکر روشن و مردم شناسی مردی است که چشم ندارد .

بسیاری نکته های دیگر ، ریشخندهای حکیمانهٔ طه‌حسین را نشان می‌دهد و کتاب را دلنشین کرده است نظیر: تشبیه حرکات اشباح هولناك به حرکات صوفیان در حلقهٔ ذکر (ص ۱۹ ، ۸۳) ، مقایسهٔ پسر شیخی از اهل طریقت که جانشین پدر شد و «از پدرش به دنیا نزدیکتر و از دین دورتر بود» (ص ۸۱) ، وصف برآشفتن شیخی صوفی از اشتباه مریدی در خواندن کلمه‌ای از قصیدهٔ معراج پیغمبر (ص ۸۳ - ۸۴) ، احوال طلبه‌ای که عروض نمی‌دانست و هر شعری را می‌شنید فقط در بحر بسیط تقطیع می‌کرد (ص ۲۰۶) ، طرز تکبیر گفتن شیخی شافعی در حجرهٔ مسجد که نمازش با تلاش و کوشش و خستگی بسیار برگزار می‌شد (ص ۲۱۳ - ۲۱۴) طعنهٔ نویسنده به شیخی پرخوار و شهوترانی که بمجرد بدست آوردن مدرك علمی از الازهر در پوشیدن جامهٔ مخصوص استادان و نمایش آن به دیگران شتاب ورزید (ص ۲۴۰ - ۲۴۱) ، تفاوت صدای آرام و نرم استادان و طرز تعلیم و اظهارنظر مهرآمیز آنان در حق مؤلفان . هنگام درس صبحگاهی - که معده‌ها خالی بود - با درس ظهر که شکمها پر بود و صداها خشن و خرده گیریها خصمانه می‌شد (ص ۱۵۴ - ۱۵۵) .

***

ترجمهٔ این کتاب شیرین و خواندنی به زبان فارسی بی گمان کاری است ...

۴ــ مجلهٔ یادگار ، ج ۱ ش ۳ ، ص ۱۱ ، آبانماه ۱۳۲۳

سودمند و درخور قدردانی و هرکس از مطالعهٔ آن لذت و فایده برد مرهون زحمات مترجم دانشمند آقای حسین‌خدیوجم خواهد بود. وی با ترجمهٔ کتابهایی دیگر ۵ از زبان عربی شایستگی خود را مکرر نشان داده است. کتاب مورد نظر را نیز به نثری ساده واستوار به فارسی برگردانده و بخوبی از عهده برآمده بطوری‌که خواننده حس نمی‌کند «آن روزها» از زبانی دیگر ترجمه شده است. نویسندهٔ این سطور ــ که صفحاتی از متن عربی و فارسی را مطابقه کرده است ــ دریافته که مترجم همچنان‌که درمقدمه یادآور شده سعی کرده است لطافت‌وزیبایی سخن طه‌حسین را از لحاظ لفظ و معنی در ترجمهٔ خود حتی‌المقدور ارائه دهد و موفق شده بعنوان نمونه ملاحظه فرمایید سه قسمت زیرین را چه‌خوب و باحال ترجمه‌کرده است. در نقل اینها فقط‌کتاب راگشوده و جمله هایی را برگزیده‌ام بی‌هیچ تتبع و جستجویی:

آغاز کتاب: لایذکر لهذا الیوم اسماً ، ولایستطیع أن‌یضعه حیث‌وضعه‌الله من‌الشهروالسنه ، بل‌لایستطیع‌أن یذکر من‌هذا الیوم وقتاً بعینه ، وانما یقرب‌ذلك تقریباً.

ترجمه: «نام آن روز را بیاد ندارد و نمی‌تواند در میان روزهایی که خداوند در سال و ماه قرار داده جای براش تعیین کند.

بلکه از آن روز ، حتی ساعتی معلوم را نمی‌تواند بیادآورد ، زیرا خاطراتش در بارهٔ آن روز تقریبی است»

«ولکن‌ذاکرةالاطفال‌غریبة،أوقل‌ان‌ذاکرةالانسان‌غریبةحین‌تحاول‌استعراض حوادث‌الطفوله؛ فهی‌تتمثل بعض‌هذه‌الحوادث واضحاًجلیاً کأن‌لم یمض‌بینهاوبینه من‌الوقت شیء ، ثم یمحی‌منها بعضها کأن الاخرلم یکن‌بینهاوبینه‌عهد».

ترجمه «براستی‌حافظهٔ‌کودکان ، یا بهتر بگویم حافظهٔ انسان ، چیزشگفتی است مخصوصاً هنگامی‌که می‌کوشد حوادث دوران‌کودکی را بیاد آورد برخی‌از آن‌حوادث ، چنان‌آشکارا و روشن بیاد می‌آیدکه پنداری زمانی برآنها نگذشته است بعضی دیگر را چنان روزگار محو می‌کندکه‌گویی هرگز نبوده‌اند.

منظرهٔ رفت‌وآمد آخوند‌به‌مکتب «وکان منظرسیدنا عجیباً فی‌طریقه‌الی‌الکتاب وألی‌البیت‌صباحاً ومساء . کان‌ضخماً بادناً ، وکانت دفیته تزیده‌فی‌ضخامته وکان کما قدمنایبسط ذراعیه‌علی‌کتفی رفیقیه وکانواثلاثتهم‌یمشون وأنهم‌لیضربون‌الارض بأقدامهم ضرباً وکان‌سیدنا یتخیرمن‌تلامیذه لهذه‌المهمةانجبهم واحسنهم‌صوتاً؛ ذلك‌انه‌کان‌یحب الغناء ، وکان حسان یعلم تلامیذه‌الغناء ، وکان‌یتخیرالطریق‌لهذا

۵ ــ علاوه بر «مع‌أبی‌العلاء فی‌سجنه» (رك : ۲ ح همین مقاله) کتابهای زیرین را نیز ایشان به فارسی ترجمه‌کرده‌اند:

* عقاید فلسفی ابوالعلاء فیلسوف معره ، نوشتهٔ عمر فروخ ، تهران ۱۳۴۲
* هم‌آهنگی مردم ، نوشتهٔ یعقوبی (احمدبن اسحاق) ، تهران ۱۳۴۳
* استخراج آبهای پنهانی ، تألیف ابوبکر محمدبن‌الحسن الحاسب‌الکرجی ، تهران ۱۳۴۵.
* ترجمهٔ مفاتیح‌العلوم ، تألیف ابوعبدالله محمدبن احمدبن یوسف خوارزمی ، تهران ۱۳۴۷

المدرس . فكان يمشي ويأخذ رفيقيه مصاحبة حيناً ، والاستماع له حيناً آخر ، او يأخذ واحداً منهما بالغناء على أن يصاحبه هو والرفيق الاخر . وكان سيدنا لايغنى بصوته ولسانه وحدهما ، وانما يغنى برأسه وبدنه ايضاً ، فكان رأسه يهبط ويصعد وكان رأسه يلتفت يميناً وشمالا . وكان سيدنا يغنى بيديه ايضاً . وكان يوقع الانغام على صدر رفيقه باصابعه. وكان سيدنا يحتبة «الدور» أحياناً . ويرى أن المشي لايلائمه فيقف حتى يتمه وابدع من هذا كله أن سيدنا كان يرى صوته جميلا ، وما يظن صاحبنا أن الله خلق صوتاً اقبح من صوته وماقرأ صاحبنا قول الله عزوجل : «ان انكر الاصوات لصوت الحمير» الاذكر سيدنا»

ترجمه «منظرهٔ رفت و آمد آخوند، که هر بامداد و شامگاه در راه خانه و مکتب تکرار می‌شد ، دیدنی و عجیب می‌نمود. اومردی درشت اندام و تنومند بود و آن قبای گدایی بر پیکر شتی اندامش می‌افزود. چنان که گفته شد ، بازوان خود را بر دوش همراهان می‌افکند . وهر سه در یک ردیف در راه می‌افتادند و پا بر زمین می‌کوبیدند. آخوند برای راهنمایی خویش، نجیب‌ترین وخوش‌صداترین شاگردان را برمی‌گزید زیرا به آواز وخوانندگی علاقهٔ فراوان داشت. نیز دوست می‌داشت که این هنر را به شاگردان خود بیاموزد. او راه خانه و مکتب را برای تدریس آن انتخاب کرده بود. رهایی خود او زمزمه می‌کرد و گاهی راهنمایان وهمراهان خود را به همراهی و هم‌آوازی دعوت می‌نمود.

گاه از آنان می‌خواست که سراپا گوش باشند ، یا آن که یکی از ایشان آواز بخواند ، تا او و شاگرد دیگر وی را همراهی کنند. آخوند تنها با زبان و صدا آواز نمی‌خواند بلکه تمام وجود خود را برای انجام این مقصود بکار می‌انداخت. سرش بالا و پایین می‌رفت ، یا به راست وچپ خم می‌شد ، دستش را نیز در آواز شرکت می‌داد و با انگشت برسینهٔ دو کوک رهنما ضرب می‌گرفت . چون از برگشت و تحریر آهنگ نیز خوشش می‌آمد و می‌دید که با راه رفتن درست درنمی‌آید ، گاه و بیگاه می‌ایستاد ، تا تحریر آواز را تمام کند. شگفت این که او خود را خوش صدا می‌پنداشت ! با آن که دوست ما فکر نمی‌کند خدا صدایی بدتر از صدای او خلق کرده باشد و نشد که این کلام خداوند : «ان انکر الاصوات لصوت الحمیر» را بخواند و به یاد آخوند نیفتد».

توضیحات مختصر مترجم در پایین صفحات نیز خوانندگان را سودمند تواند بود و بر فواید این کتاب می‌افزاید .

یك دو نکتهٔ بسیار کم اهمیت به‌نظر بنده می‌رسد که شاید به گفتن بیرزد ولی از ارزش کار مترجم محترم ابداً نمی‌کاهد. در مقدمهٔ مترجم (ص ۵-۶) . هنگام معرفی ترجمه های آثار طه‌حسین به فارسی ، اگر مشخصات کامل این ترجمه‌ها ذکر می‌شد راهنمای خوانندگان علاقه‌مند می‌توانست بود بخصوص در مورد ترجمهٔ قبلی قسمتی از «الایام» ۶ بیان این اطلاعات ضروری می‌نماید . چاپ کتاب خوب و روشن است . اعراب گذاری اشعار و آیات و برخی از کلمات پرفواید آن افزوده و در سرتاسر کتاب ــ که با حروف ریز هم‌چاپ شده ــ فقط چند اشتباه مطبعی کوچک

۶ ــ روزها ، بیچاره طفل . ترجمهٔ ابوالفضل طباطبائی ، ۸۷ ص ، تهران ۱۳۱۸

به نظر رسید . متن عربی که بنده در اختیار دارد ۷ دارای تصاویری است مناسب برخی از صحنه های کتاب . اگر درج این تصاویر در ترجمهٔ فارسی کتاب ممکن بود شاید برلطف آن می‌افزود .

***

نویسندهٔ این سطور همت بلند و کوشش فراوان و مراتب فضل و تبحر آقای خدیوجم را در ترجمهٔ این گونه کتابهای ارجمند از صمیم دل تحسین می کند و توفیق روزافزون ایشان را خواهان است .

●●

آدم آدم است

بچه فیل ــ استنطاق لوکولوس ــ از برتولت برشت ــ ترجمهٔ شریف لنکرانی ــ سلسلهٔ انتشارات خوارزمی ۱۳۴۷ ــ قطع رقعی ــ ۲۵۷ ص

زمشیری

یکی از درخشانترین چهره های هنر معاصر، ژرف اندیشی انسان، نوآوری مبارز ، برتولت برشت است، که متأسفانه همچون دیگر نام آوران بزرگ ، درایران تاحدزیادی ناشناس مانده است.

برشت تحولی در هنر تئاتر بوجود آورد ، او روش اندیشیدن را بـه تماشاگران می آموزد، ازایشان می خواهد تادر بارهٔ مسائل زندگی دقیقتر بیندیشند و در دگرگونی سرنوشتشان دخالت مستقیم داشته باشند .

او یاد می دهد که گله وار به میدانهای جنگ نـروند ، جنگ را ستایش مکنند و درسرنوشت خویش سهیم باشند و همواره احساس مسئولیت کنند.

در آثار برشت چه شعرها، چه نمایشنامه هایش رنگ و آهنگ عصیان به وضوح نمودار است

کوشش او در اینست که تماشاگر فریفتهٔ رؤیا و احساسات نشود، اراده اش را ازدست ندهد ، بیندیشد و تصمیم بگیرد .

نبوغ فطری و افـکار سرکش و انسانیش از نخستین نمایشنامه اش بنام «بعل» که در ۲۱ سالگی نوشت تاآخرین نمایشنامه اش بنام « روزهای کمون » نمایانست . درتمام آثارش آدمها را تشریح می کند بدیـن معنی که «آدم آدم است» همه انسانها از بدی حصه ای دارند حتی شریفترین آنها ، اودروغها ، تزویرها ، سنگدلیها و تهی بودن قوانین جوامع پوشالی آنها را برملامی سازد.

نخستین نمایشنامه حماسی او «آدم آدم است» که عنوان دیگرش «مسخ گالی گی دلال دراردوگاه نظامی کیل کوا بسال هزار ونهصد وبیست و پنـج» است درراین نمایشنامه برشت ازفردی سخن می گوید که بخاطر سودجویی و

۷ ـ در دو جلد ، چاپ مصر ۱۹۵۳

ساده لوحیش مسخ و سرانجام به نابودی می گراید و از اوشخص خون آشام دیگری ساخته‌می‌شود . این‌شخص که گالی گی نام دارد گذشته ازسودجویی آدم بالفطره حوبیست نظرش‌اینست که :

« وقتی آدم بتواند [چنین] کمك کوچکی به دیگری بکند به هیچ جا برنمی‌خورد ، می‌بینیکبباید زندگی کرد وگذاشت‌دیگران هم زندگی کنند»صفحه ۵۳ کتاب .

دراین‌نمایشنامه هماطور که مترجم درصفحهٔ ۹ مقدمه می‌نویسد:

« کوششهای برشت در راه سنت‌غیر ادبی است وجوهر همهٔ‌این‌طریقه‌هاو بکارگرفتن همهٔ این تکنیکها و طرافتها درکمدی « آدم آدم است» یکجا گرد می‌آید .»

باوحود این‌لجام گسیختگی ادبی ، دربسیاری حاها ، تعزل‌دراشعار از زیبایی می‌درخشد قطعاتی که دریچه‌ای به زیبایی شاعرانهٔ آن می گشاید همچون :

«به‌موحی که برپایت می‌شکند ــ درنگ مکن
چه، تاپایت درآبست
موحهای دیگری برآن خواهد شکست»صفحهٔ ۱۱۱ کتاب

به‌هنگام تحریر نمایشنامه «آدم‌آدم است، برشت‌هنوز جوانست، خاطرات تلخ حنگ بین‌الملل اول را ارباد سرده است بهمه‌چیز مشکوك است :

« من بابسیاری صحبت کرده‌ام
و عقاید سیاری را به دقت‌گوش داده‌ام
و ازبسیاری درباره خیلی ازآن عقاید شنیده‌ام که :
این عقیده یقین محض است
ولی به‌هنگام بازگشت حزآنچه گفته بودند می گفتند
و دربارهٔ عقیدهٔ تازه می گفتند که :
این یقین است
آنگاه به‌خود گفتم
ازمیان همهٔ یقینها
یقینتر از همه شك است» (صفحهٔ ۱۱۰ ــ ۱۱۱ کتاب)

لیکن او ازبرای شناخت حقیقت هرگز ازپای ننشست و همواره در جستجو بود . شکاکی و بدبینی‌او همانند بدبینی وشکاکی‌کافکا نیست. برشت دراین ایام پیرو نظرات فلسفی افلاطون است او می‌نویسد «آنچه سبب ظلم‌است نادانیست، آدم نادان مورد تعرض واقع می‌شود و به‌او ظلم می گردد.

اما بعدها اوظالم و مظلوم ، هردورا مقصر می‌داند ظالم را بدانجهت که ظلم می‌کند.

برشت عواطف انسانی قوی دارد، از «قوانین جنگل» بیزار است و آنها را منحط می‌داند. تقصیر مظلوم بدان سبب است که می گذارد به‌اوستم رواشود، مظلوم جاهلست دربرابر ستم قدعلم نکرده بلکه سکوت می کند و خاموشی را برمی گزیند و این‌خود گناهیست بزرگ و نابخشودنی

برشت‌ازنیروی سازنده انسانهای مجتمع آگاهست ، تنها چنین‌جامعه‌ای می‌تواند «جهان و انسانها را دگرگون کند» بدی باید ازجوامع انسانی‌رخت بربندد ، تا زمانی که بدی وجود دارد همه مسئول آنند، مسئول بوجودآمدن و مسئول ازمیان بردن آن.

برای ریشه‌کن کردن بدی باید جمع و متحد شد ، کوششهای فردی و جداگانه ، کاری عبث و ابلهانه است زیرا «قوانین‌جنگل» قوانینی که ، من و شما آنرا ساخته‌ایم‌برفرد و بر کوشش فردی پیروز می‌شود .

نیکی درجامعه‌ای فاسد چون گوهری درلجن‌زار است کههر گز جلوه‌ای ندارد درستیز آدم با بدی باید بهم پیوست «ما» ، بیشتر است ازمن و«تو»دراین نبرد به قهرمانها احتیاجی‌نیست‌چون‌آنان زادهٔ خیال‌پردازی ، جهل‌وناتوانی مایند ، وانگهی اگر همه کارها را به امید قهرمان بگذاریم او را فرسوده و ناتوان کرده‌ایم .

برشت براین‌عقیده است‌که‌مسخ‌شدن گالی‌گی تصادفی نیست ، حاصل‌ساده لوحی ، نادانی ، زودباوری و بویژه طمع وآزاوست . محیط نامساعد و فاسد اورا مبدل به حیوانی‌خون‌آشام و درنده می کند. اوکه نسبت بهسربازان نظری مساعد نداشت خود سربازوقاتلی درنده می‌شود ، دیگر آه ونالهٔ آدمها دراوبی اثر است، اومبدل به«ماشین جنگی‌انسانی» شده است.

صدایی ازدور

«دژ کوهستانی سرالدحوردرآتش می‌سوزد، دژی‌که هفت هزار نفرآوارهٔ استان سیکیم را پناه داده بود هفت‌هزار دهقان وپیشه‌ور وکاسب راکه‌اکثر آنها مردمی کاری وخوب بودند .

گالی گی . اوه ... ولی بمن چه ربطی دارد؛
این فریاد یاآن فریاد
وهم اکنون بادل وجان
مشتاق فروبردن دندانهایم در گلوی دشمن‌هستم
کشتن نان‌آور خانواده‌ها

و اطاعت ازفرمان جهانگشایان
غریزه است» صفحهٔ ۱۶۴ کتاب

ازخواندن این کتاب ، خواننده سخت‌دچارشگفتی می‌شود که چگونه ممکن است آدمی به‌آدم‌دیگر تبدیل شود ، درحالی که تبدیل افراد معمولی آلمانی به‌وسایل ابزارجنگ آدم کشی هیتلر ازبرای مردم آلمان عادی جلوه می‌کرد ، کم‌کم حمان به‌آن‌خو گرفتندکه هیچ شگفتی درآنها برنمی‌انگیخت، زیرا برای انسان، عادیاتی‌که باآنها خو گرفته است و هرروز آنها راتکرار می‌کند هرگز شگفتیش را برنمی‌انگیزد ، لیکن اگر همین جریانات روزمره درجامهٔ افسانه و مثال آورده شود ، دراین حال سخت شگفت‌انگیز می‌نماید و می‌توان غرابتشان را احساس‌کرد.

«آقای برتولت برشت ادعا می‌کند : آدم آدم است
واین چیزی است‌که هرکس می‌تواند ادعا کند
ولی‌آقای برتولت برشت ثابت هم می‌کند
که ، باانسان به‌دلخواه ، خیلی کارها می‌توان‌کرد
امشب این‌جا انسانی مانند اتومبیلی اوراق خواهد شد .

. . . .

اگر مراقب نباشیم
یك شبه ممکن است ازو قصابی سازند
آقای برتولت برشت امیدوارست
زمینی راکه روی آن ایستاده‌اید
چون برف آب شدنی بدانید
و از دیدن گالی گی حمال دریابید
که زندگی در این دنیا چه خطرها دارد » (صفحهٔ ۸۶-۸۷ کتاب)

اینها هشدارهایی است تا تماشاگر حقایق غیرعادی را بیابد و از قالب قواعد و قوانین موجود ، بیهودگیها وشگفتیها را بازبشناسد و هر کار به ظاهر عادی وطبیعی، مضطربش‌گرداند وبه‌اندیشه‌وادارش‌کند، تاشاید درمانی‌بجوید. دراین نمایشنامه همه افراد بجز تماشاگر فریب خورده‌اند.

«استنطاق لوکولوس» قالبی است‌که برشت برای بیان اندیشه‌های خود دربارهٔ جنگ برگزید . او ازخطر اجتناب پذیر جنگ آگاه بودمد در متن اپرای «استنطاق لوکولوس» براین‌خطر انگشت نهاد دراین مجموعهٔ اشعار، هدف برشت‌نقل‌حوادث تاریخی نیست اینجانیز برشت‌قصد دارد تاحقایق‌دوران خویش را عریان ، نمایان سازد . خطرنزدیك بود ، این واقعیت بیش ازهر

چیز دیگر اندیشه‌اش را مشغول می‌داشت او می‌خواست حقیقتی را برای گفتن برگزیند . اما شناخت حقیقت خود دشواری بزرگیست کدام حقیقت را باید بازگوکرد ؟ او می‌نویسد :

«به راستی در دورانی تیره وتار بسرمی‌برم
کلمات بی‌گناه نشانیست از بی‌حسی
آنکه می‌خندد هنوز خبر هولناك را نشنیده است
چه دورانی، دراین دوران سخن گفتن ازدرختان
به‌حکم جنایت است
زیرا بدین گونه سخن گفتن
به منزلهٔ دم فروبستن دربرابر وحشتهای بی‌شمار است»

درآن دوران که هیتلر و دار ودسته‌اش قدرت می‌گیرند ، در دورانی که نظامیان آلمانی سودای فتح‌جهان را درسر می‌پرورانند ، جامعهٔ جاهل درتب هذیان ثروت و افتخار می‌سوزد ، در دورانی که، همه ، حتی‌کتابهای دبستانی نیز مدیحه‌سرای جنگند ، برشت ازاین حقیقت دم می‌زند ، که‌جنگ‌برای سوداگران نوعی سوداگری وبرای مردم عادی و بینوا، مرگ وبدبختی‌است در «استنطاق لوکولوس» ازهمین حقیقت سخن می‌رود .

«بکوش ، لوکولوس بزرگ مرده است
سرداری که شرق را مسخر کرد
هفت پادشاه را بشکست
شهر ما را باثروت بینباشت» صفحهٔ۱۹۵ کتاب

پس ازمرگ ، از او درجهان «سایه‌ها» استنطاق می‌شود.

در اکثر نوشته‌های برشت دادگاه وجود دارد. دادگاههای برشت با دادگاههای کافکا اختلاف زیادی دارد، سعی‌کافکا اینست که تنها وسوسهٔ گناه‌را مجسم سازد ، درحالی‌که خواست برشت اینست که بیدادگری جوامع بشری‌را درزیر پوشش عدالت برملا کند .

دادگاهها درآثار او نقش مهمی دارند ، انسانها را در اجتماعی خاص داوری می کنند.

وظیفه دادگاهها و داوران اینست که درحفظ «نظم» بکوشند و«قوانین» را پاسداری کنند.

لیکن‌داوران در «استنطاق لوکولوس» افرادطبقه پائین اجتماعند،چون روسپی، نانوا ، زن‌ماهی فروش، دهقان و. .

برشت دراین نمایشنامه نیز قهرمانان ساخته‌خیال پرداریهای انسانها را خرد می‌کند ، مردی که در جهان ما شکست ناپذیر و صاحب قدرت بود ، در دنیای سایه‌ها، فردی زبون وعاجزاست. شاهد اواسکندر مقدونی نیزدر دنیای سایه‌ها ناشناس است: ـ

«نگون‌بخت‌آ نام‌بزرگان
دراین پائین وحشت برنمی‌انگیزد
. . . .
برای ماچون دودی است که نشان می‌دهد
زمانی آتشی بیداد می‌کرده است» صفحهٔ ۲۲۱- ۲۲۲ کتاب

برشت برعکس دیگر شعرا و نویسندگان بردل داغ دیدهٔ مادران که فرزندانشانرا درجنگهاازدست داده‌اند مرهم‌نمی‌گذارد وآمانرا تسلی‌نمی‌دهد چون آنها نیز بدون‌مقاومت فـرزندان دلبند خـود را بـه میدانهای جنگ فرستاده‌اند.

مقدمهٔ‌کتاب تاحدی شتابزده نوشته شده و تقریبا گنگ و نامفهوم است علت بدان سبب است که نویسندهٔ مقدمه مطلب گفتنی زیاد دارد ولی متأسفانه نتوانسته است آنها را درست و بطور دلخواه طبقه بندی کند . برعکس مقدمهٔ کتاب ، ترجمه بسیار شیوا و صادقانه انجام یافته است .

بااین‌کتاب دواثر جاودانی ازشکسپیر زمان ما برتولت برشت که در اصالت‌آنها جای هیچگونه شبهه‌ای نیست به‌خواستاران ادبیات عرصه می‌شود امیدکه درچاپهای دیگر این کتاب تجدیدنظری ازطرف مترجم‌دانشمند ، در مورد مقدمهٔ این‌کتاب با ارزش شود .

دراینجا باید موقع رامغتنم‌شمرده وازشرکت سهامی انتشارات‌خوارزمی در حسن انتخاب‌کتابها تشکر کرد.

چاپ‌کتاب زیبا وکم غلط است

دراین‌نوشته ازکتاب «زندگی گالیله» نوشتهٔ‌برشت ـ ترجمهٔ عبدالرحیم احمدی که‌دارای مقدمهٔ فاضلانه ودرخورشخصیت برشت است وهمچنین‌ازتقریظ زیبای‌آقای دکتر مصطفی‌رحیمی مندرج درراهنمای کتاب (سال هفتم‌شمارهٔ‌دوم) و ازکتاب Deutsche Dramen von Grypuis bis Brecht استفاده شده‌است.

عبدالمحمد آیتی

ترجمهٔ
رسالهٔ قشیریه

به اهتمام و تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر
از انتشارات شرکت ترجمه و نشر کتاب
۳۸۳ صفحه . بها ۴۸ تومان

رسالهٔ قشیریه کتابی است از امهات کتب صوفیه به خامهٔ یکی از علما و کتاب وشعراء و متصوفهٔ قرن پنجم، زین‌الاسلام ابوالقاسم عبدالکریم قشیری متولد به سال ۳۷۶ و متوفی به سال ۴۶۵ .

استاد فروزانفر که به سبب سالیان دراز تتبع و تحقیق درآثار صوفیه ، فضلای مشرق‌ومستشرقان مغرب زمین را رکنی معتمد و مرجعی موثق و منبعی فیاض است مقدمه‌ای مشبع وممتع در هفتاد ویك صفحه به آغاز کتاب افروده و درآن به ذکر احوال وآثار واستادان ومشایخ وشاگردان ومریدان قشیری پرداخته و در پایان‌کتاب غیر ازفهرست‌های معمول فهرستی هم از اصطلاحات ونوادر لغات کتاب به دست داده است .

قشیری مردی عالم ومحدث ومفسر وفقیه و واعظ وشاعر بوده است ودر حدیث به‌پایه‌ای بوده که هراران کس ازطالبان این فن‌به محضرش می‌آمده‌اند واز وی سماع حدیث می‌کرده‌اند .

در تفسیر شیوهٔ ابوعبدالرحمن سلمی را داشته ، یعنی تفسیرش به مذاق صوفیه بوده است وشعرش‌که به زبان عربی‌است «بسیار قوی ودل انگیراست »

در تتبعی که درمقدمه رفته است ومشایخ او در روایت حدیث هیجده تن و از شاگردان وکسانی‌که از او روایت‌کرده‌اند شصت وشش‌تن مذکورافتاده . دراصول پیرو سرسخت ابوالحسن اشعری بوده درفروع ازمشایخ متصوفه تقلید می‌کرده است .

به نیشابورمی‌رود تاحساب بیاموزد. امابه‌حسب اتفاق گذارش به مجلس ابوعلی دقاق می‌افتد . ازخواندن حساب منصرف می‌شود وقدم درطریق‌ارادت وتصوف می‌نهد . این ابوعلی دقاق به قول عطار ، « امام وقت بود و شیخ عهد وسلطان طریقت و پادشاه حقیقت وزبان حق بود و در احادیث وتفسیر و بیان و تقریر و وعظ و تذکیر شأنی عظیم داشت ودر ریـاصت وکرامتَ آیتی بوَد » گروه کثیری‌شیفته ودلباختهٔ او بوده‌اند وابوالقاسم قشیری هم در حلقهٔ ارادت او اسیر می‌گردد .

درابتداچنان مرعوب حشمت او شدکه باآنکه هنگام قصد دیدار روزه می‌داشته و غسل می‌کرده یارای نزدیك شدن نمی‌یافته واز میان مدرسه بساز

می‌گشته ولی بعدهامیان این مرید و مراد وشاگرد و استاد چنان تعلق باطنی پدید آمده‌که به افتخار مصاهرت او مفتخر شده و دختر او ام‌البنین فاطمهٔ دقاقیه را نیز به زنی گرفته است.

قشیری زندگانی پر ماجرایی داشته. بدین معنی که‌گاه چون تنگ حوصلگان قشری در کشمکش‌های حنفی وشافعی می‌افتاده وگاه درنزاع معتزلی واشعری. آنچنانکه به احبار حلای‌وطن می‌کرده وچون فتنه‌ای‌که برانگیخته بوده فرو می‌نشسته مظفرانه بازمی‌گشته تاچماق تکفیر برسر این وآن کوبد.

استاد بدیع‌الزمان بـا همهٔ ارادتی که به او می‌ورزد در مقدمه چنین گوید: «وی ازآن مردان‌آزاد فکر و بلند پرواز تصوف ورندان چالاك نیست که هرگز رندانی رسوم وحدود ظاهری نمی‌شدند وگام برسر تعلیمات مسجد و مدرسه وخانقاه می‌نهادند و از آن سوی بشریت و نتایج آثار آن پروبـال می‌گشودند.»

گویا کینه‌ای هم‌که از ابوسعید ابوالخیر دردل میداشته به همین سبب بوده یعنی «بسط حال وی را درمعاش ومجالس سماع ناخوش میداشت» واین کینه توزی را به حدی رسانیده‌که در هیچ جای کتاب خود نامی از آن پیر مهنه نیاورده چنانکه گویی بوسعید خود در میان نبوده است وحال آنکه در اسرار التوحید سی وپنج بار از ابوالقاسم قشیری ذکر رفته است.

گویی تصوف ایرانی اسلامی در موارد معدودی رنگ بی رنگی‌حقیقی تصوف را داشته مثلا در ابوسعید وشیخ محمود شبستری ومولوی و از متقدمین دربایزید و حلاج و چندتن دیگر و در دیگران طریقت سخت تحت تأثیر شریعت بوده وصوفی اندیشه خود را میان دوسد سدید کتاب و سنت محصور می‌داشته است چنانکه علت عنایی این رسـاله قشیری نیز بدان سبب بوده که «اندر طریقت فترة پیدا آمد لابلکه یکسره مندرس گشت بحقیقت پیران که این طریقت را دانستند برفتند واندکی‌اند برنایان که به سیرت وطریقت‌ایشان اقتدا کنند. ورع برفت... طمع در دلها قوی شد... حرمت شریعت از دلها بیرون شد... و دست بداشتند تمیزکردن میان حلال و حرام... و آسان فراز گرفتند گزاردن عبادتها و نماز و روزه را خوار فراگرفتند. ... وبدین بی‌حرمتها فرونیامدند.. ودعوی کردندکه ایشان از حدبندگی برگذشتند وبه حقیقت وصال‌رسیدند...» و گویا همهٔ این تعریضات به بوسعید باشد ولی بوسعید هرچه می‌خواسته به مراجعت می‌گفته ازآن جمله‌این حکایت که: به‌خواب دیدم خویشتن واستاد بوعلی دقاق و استاد ابوالقاسم القشیری

را که کشته بودیم هر سه . ندا آمد که برخیزید و هریکی چیزی قربان کنید ما هردو برخاستیم و آن‌بجا آوردیم استاد ابوالقاسم قشیری هرچندمی کوشید آن بجای نمی‌توانست آوردن ولی گریست اگر آن بجای آوردی درجهان چون او نبودی » (اسرار التوحید ص ۲۹۱)

از آثار قشیری که به نظر استاد بدیع الزمان رسیده است یکی نحو القلوب است و آن کتاب مختصری است در ذکر قواعد عربی و تطبیق آن بر نکات عرفانی ...

دیگر لطائف الاشارات است در تفسیر قرآن کریم به مذاق صوفیه . سه دیگر ترتیب السلوك است و آن رساله‌ای است مختصر در شرایط نخستین سلوك ... وچهارم همین رسالهٔ قشیریه است و آن نامه یا پیامی است که قشیری آن را به صوفیان شهرهای اسلام فرستاده است .

کتاب مربور در سال ۴۳۷ آغاز شده ودر اوایل سال ۴۸۳ به پایان آمده است .

رسالهٔ قشیریه‌مشتمل است بردو فصل وپنجاه وچهار باب که دو فصل‌اول در ترجمهٔ آن حود یك باب به حساب آمده و از این رو ترحمهٔ کتاب کلا محتوی پنجاه وپنج باب است .

باب اول « در بیان اعتقاد این طایفه » است مصنف کوشیده است در آغاز کتاب « موافقت نظر مشایخ صوفیه را باعقاید اشعری به اثبات رساند » وپس از آن به ذکر هشتاد وسه تن ار مشایخ صوفیه ونقل‌اقوال ایشان‌پرداخته. البته نه بآن تفصیل وگشاده دلی که در تذکرة الاولیاء آمده است مثلا باآنکه شانزده مورد از منصور حلاج نقل می‌کند شرح حال او را در زمرهٔ شرح‌حال مشایخ نیاورده واز ابویزید کلماتی را نقل کرده که با ظاهر شریعت منافاتی نداشته است .

سپس به شرح اصطلاحات صوفیه پرداخته و پنجاه اصطلاح را تفسیر کرده وباقی ابواب تا آخر کتاب مشتمل است برذکر حالات ومقامات‌وآداب ومعاملات واخلاق‌وسنن صوفیه .

باری رسالهٔ قشیریه یکی ازمآخذ واسناد مهم ومعتبر تصوف اسلامی‌است وکسانی که بخواهند از اصول طریقت و تاریخ تصوف اطلاعی درست و مستند داشته باشند از مطالعه و مراجعه بدین کتاب هرگز بی نیاز نخواهند بود .

اما ترجمهٔ رسالهٔ قشیریه : در مقدمهٔ کتاب سرگذشت آن به‌تفصیل آمده است و اجمالا چنین است که کتـاب زین‌الاسلام ابوالقاسم قشیری را یکی از مریدان وشاگردان او به نام ابوعلی بن احمد عثمانی به پارسی نقل‌کرده تـا فایدهٔ او عموم باشد وهیچ صنف آدمی از آن بی بهره نباشد . نسخهٔ کتاب را به‌کرمان می‌برند و شیخ الشیوخ احمد بن ابراهیم پارسا میخواهدکه نسخه‌ای از آن داشته باشد . در آن زمان امام اجل زاهد ابوالفتوح عبدالرحمن بن محمد النیسابوری درکرمان‌باشد چون‌کتاب نیاز به‌تصحیح داشته اراابوالفتوح می‌خواهندکه آن‌را تصحیح‌کند ولی ابوالفتوح ترجمه‌را نمی‌پسنددومی‌خواهد که خود آن را پارسی‌کند ولی احل مهلتش نمی‌دهد .

استاد بدیع الزمان مترحم را یعنی همان‌کسی که کتابش را به‌کرمان آورده‌اند باصحص عالمانه‌ای شناخته‌اند. ولی مترجم یـا اصلاح‌کننده دوم را و نیز ابوالفتوح عبدالرحمن و احمد بن ابراهیم پارسا را نشناخته‌اند و بـا ذکری‌که درمقدمه از محمد بن یحیی رفته است معلوم شده‌که ترحمهٔ مجدد یا اصلاح ترحمهٔ نخستین در اواسط یا اواخر قرن‌ششم پایان پذیرفته باشد .

نثر کتاب ساده و دلپذیر است یعنی ازآنگونه نثرها است‌که جهت‌عامهٔ نوشته می‌شده وعبارت «این رسالت پارسی‌کرد تافایدهٔ آن عموم باشد و هیچ صنف‌آدمی ازآن بی‌بهره نباشد» درمقدمه ، خوددال براین است . وبنابراین چون کتب داستانی ازقبیل اسکندرنامه وداراب‌نامه و سمك‌عیار ، بهزبان عامهٔ قرن ششم نزدیك است واز نظر زبان شناسی حائز اهمیت بسیار .

در سرتـاسر کتاب لغات زیبای فارسی در میان اصطلاحات عرفانی به فراوانی یافته شود ، چون : اسپروج = پرستو + بار پژوهیدن = تفحص کردن + بازکردن = تحدیدکردن + بردست داشتن = بـه‌کاری مشغول بودن + برماسیدن = لمس‌کردن + پشت‌بازگذاشتن = اعتمادکردن + پیدا کردن = تـوضیح و بیان کردن + توانچه = طپانچه ، سیلی + دیك = دیروز + شیرزد = طفلی‌که درایام شیرخوارگی شیرکم خورده باشد وضعیف ماند + کدینه = چوب گازران + گـاه آمدن = رسیدن وقت عملی یـا چیزی + گـرمگاه = وقت گرمی روز + نـاببوسان = غیر مترقب + ناپنداشت = غیرمتصور ... + ناخن‌پیراه = ناخن گیر + نام‌مهین = اسم‌اعظم + نشست = مجالست ، آسایش و راحت + نمك خـوش = تخمهای خوشبوی

نیکین + نمودگار = نمونهٔ جنس + وارن = آرنج ، بنددست+هریوه = منسوب بهرات + بستانگری = باغبانی

اما ترجمه : از مطابقه ترجمه بامتن عربی آن‌چنین استنباط می‌شود که گوئی قدمای مادقت وامانت را فقط درترجمهٔ آیات قرآنی واخبار واحادیث نبوی رعایت می‌کرده‌اند و درترجمهٔ باقی‌کتب برای‌خود حق تصرف وتغییری قائل می‌شده‌اند . مثل ترجمهٔ تاریخ طبری و اصل آن . و قس علی‌ذلك همین ترجمهٔ رسالهٔ قشیریه را که مصحح خبیر درذیل‌صفحات موارد متعددی رانموده است وموارد دیگری نیزهست که شاید به‌سبب‌آنکه اهمیت زیادی نداشته‌اند در هوامش‌کتاب بدانها اشارتی نرفته است . این عدم مطابقت از چند جهت است یکی ازجهت اختصار ، مثل وقتی‌که سلسلهٔ رداة را حذف می‌کند درمتن عربی چنین است : اخبرنا الشیخ ابوعبدالرحمن السلمی رحمه‌الله تعالی قال سمعت محمد بن محمد بن غالب قال سمعت ابا نصر احمد بن سعیدالاسفنجانی یقول قال‌الحسین بن منصورالرم .... ودرترجمه تنهاآمده است‌که حسین‌بن منصور گوید. وگاه از این جهت است‌که مترجم‌حاصل معنی را کافی میداند چنانکه در ترجمهٔ این شعر :

اما الخیام فانها کخیامهم و آری نساء الحی غیر نسائها

می‌آورد : خیمها ماننده است بخیمهای ایشان ولیکن قبیله نه‌آن قبیله است

وگاه ازآن جهت است‌که مترجم مقصود نویسنده اصل را درنمی‌یابد یا معنی لغت را نمی‌داند وگاه نیز این اختلاف به سبب مغلوط ویا ناخوانا بودن نسخه‌ای است که مترجم در دست داشته . امـا از مطابقه اینگونه ترجمه‌ها می‌توان معنی بسیاری از لغات راکه در فرهنگها یا به‌سبب غفلت و یا به‌علت سادگی‌آن ضبط نشده و امروز معنی آن درست مفهوم نمی‌شود دریافت : چون ناپاکی ، درگزارش اتباع الشهوات و آسان فـراز گرفتند ، در گزارش استخفوا و دست بدارند ، در گزارش لم‌یرصوا و جدا بازکردن ، درگزارش افراد ودهها لغت دیگر :

از اینگونه فواید لغوی وصرف ونحوی یعنی ازبحث درقوالب معانی‌که بگذریم می‌ماند خود معانی . آیا ازمطالعهٔ چنین‌کتابی درافعال واقوال‌صوفیه نسل امروز را چه چیزعاید شود واین همان اقتراح مجله غراء راهنمای‌کتاب

است درمورداینکه نشرآثار صوفیه چه‌فایده‌ای دارد وگروهی از امائل ارباب قلم بدان پاسخ گفته‌اند و دیگر نیازی به تکرار نمی‌بینند ولی ذکر این مطلب بر بی‌فایده نیست که کتبی از این دست حاوی چند نوع مطالب است یکی شرح اصطلاحات از قبیل فنا وذوق ومحو وارادت ومشاهدت خلوت وخرف و جاه و توکل و غیرآن که کسانی را که در زمینهٔ عرفان اسلامی تحقیق می‌کنند بکار آید وچون این اصطلاحات با شعر فانی درآمیخته است متتبعین دولوین صوفیه را نیز بهره‌ای وافر دهد . حالا اگر کسی بخواهد خود اهل این حالات و معاملات شود سخنی دیگر است

مطلب دیگر احوال واقوال و کرامات اهل عرفان است که احوالشان گاه روشنگر گوشه‌های تاریکی ار تاریخ شود و افعالشان دنیا پرستان سود جویان تیره درون راکه جز آستان زر وزور آستان دیگری نمی‌شناسند وجز وصول به منافع ومطامع مادی و حیوانی خویش وصال دیگری نمی‌دانند اگر هنوز بارقهٔ ارشادی در اعماق دلشان مانده باشد به جادهٔ انسانیت راهنمایی است . واما اقوال این طایفه هم نکته‌ای دقیق ومعانی عمیق است وگاه آنچنان لطیف که شعر ناب راماند وهرحکم که دربارهٔ شعر کنند دربارهٔ آن سخنان نیز رواست .

اما کرامات وخوارق عادات که کتب صوفیه پراست از آنها خودمبحثی دیگر است چه برخی از این حکایات اگر مجعول به نظر می‌آید شاید در نخست جنبهٔ کنایی واستعاری داشته‌است ار قبیل حکایاتی که از زبان‌حیوانات ساخته وحکمی درآنها نهفته‌اند وبسیاری به فراست وسرعت انتقال وهوشیاری اکابر قوم وساده دلی وزودباوری وشدت ارادت ویا دیر یابی مریدان مربوط است که نظائر آنها را در زندگی روزمره توان دید وشاید هم همانطور که فیلسوفی چون بوعلی در مقامات العارفین اشارات خود ایمان آورده این کرامات همه ادعا نباشد امروزهم برخی از مریدان اقطاب موجود از پیران و مرشدان خود کراماتی که خود بچشم خود دیده‌اند یا بگوش خودشنیده‌اند نقل می‌کنند، والله عالم بحقایق الامور .

عقاید و آراء

شاهنامه آخرش خوش است

محمد ابراهیم
باستانی پاریزی
(دکتر در تاریخ)

چند روز پیش کتابهای ذیقیمتی راکه انجمن آثار ملی دربارهٔ فردوسی چاپ کرده است زیارت کردم که ازآنجمله بود : «فردوسی وشعراو» اثراستاد مینوی، «زندگی ومرگ پهلوانان» تألیف دکتراسلامی، «کشف‌الابیات شاهنامه» اثر دکتر محمد دبیرسیاقی و «کتابشناسی فردوسی» تألیف ایرج افشار.

باید خصوصاً بانجمن محترم آثار ملی تبریك گفت که نه تنها دراحیای آثار ملی ایران دست با «خشت وگل» دارد، بلکه سروکار وبا «مغرو دل» نیز دارد و ازآنجمله است تألیف چنین کتابهائی که بهتراز بناهای بلند است و از باد وباران بی گزند . حالاکه «کتابشناسی فردوسی» چاپ و منتشر شد ، بنده لازم دانستم درینجا مطلبی دربارهٔ چند تنی که درکار شاهنامه دست داشته و در هوای فردوسی کار کرده‌اند بنگارم ، زیرا این قوم اغلب «جزاء سنمار» یافته و در واقع ـ برخلاف آنهاکه با حافظلاس زده‌اند «بد عاقبت» بوده‌اند![1]

نخستین کسی از آنان که بشاهنامه خدمت کرد (حتی پیش از فردوسی) یعقوب لیث صفاری است . نوشته‌اند : «از آثار او ترجمهٔ تاریخ ملوك عجم است که دهقان موبد که جوانی بود پهلوان ودهقان نژاد واز اکابرمداین و بحکمت معروف و بدانش موصوف بود آنرا از تواریخ متفرقه پیشینیان جمع آورده .... چون آن کتاب از [کتب] خانهٔ یزدجرد که آخر ملوك عجم بود بدست لشکر اسلام افتاد ، ودروقتی که قسمت غنایم برلشکریان مینمودند حصهٔ اهل حبشه شد، حبشیان آنرا جهة ملك حبشه بهدیه بردند ، ملك حبشه فرمود تاآنرا ترجمه کردند وبمطالعه وشنیدن آن انسی تمام گرفت ، ودر اکثر بلاد حبشه متداول شد ، وازآنجا بدکن و سایر ممالك هندوستان رسید و در آنجا نیز متداول شد تاخراسان، چون دولت به یعقوب بن لیث رسید، کس بهندوستان فرستاد وآن نسخه را بیاورد و .... »[2]

کار ببقیهٔ مطلب نداریم ، روزی که یعقوب لیث ، مرد شکست ناپذیر ، برابرسپاه خلیفهٔ عباسی قرار گرفت، خلیفه بوسیلهٔ منادی اعلام کرد که یعقوب عاصی وکافراست ، گویند «چندتن ازامرای خراسان بیکباربر گشتند و سوی خلیفه آمدند ، سپس جنگ شروع شد و چون آب نهررا بر لشکر یعقوب

۱ـ البته مرگ برای همه هست، اما بدعاقبتی چیز دیگرست!

۲ ـ مجالس‌المؤمنین قاضی نورالله شوشتری چاپ‌سربی، ج ۲، ص ۳۴۱

بگشادند ، لشکر یعقوب بیشتر هلاك شدند ، وخود «جان بهمزار حیله به کنار کشید» سه‌تیر به گلو ودستهای اوخورده بود . یعقوب عقب نشست وسه سال در بینوائی درحندی‌شاپور سر برزانوی تأمل نهاده بود شایدراهی بیابد، اما ازفرط نومیدی قولنج گرفت وروزدوشنبه‌دهم شوال سنه‌خمس وستین ومأتین(۲۶۵هـ.) درگذشت ، عجیب آست که ابن خلکان گوید ، بر قبر یعقوب نوشته شده بود «این‌قبر یعقوب بیچاره است» ! واین دوبیت برآن بود :

«ملکت خراسانا و اکناف فارس — وما کنت من ملك‌العراق بآیس
سلام علی الدنیا و طیب سیمها — اذا لم‌یکن یعقوب فیها بجالس

وترجمهٔ آنرا هم برآن نوشته بودند :

بگرفتم آن خراسان با ملك فارس یکسان
ملك عـراق ار مـس یکسر نبود رسته
بدرود باد گیتی بـا بـوی نوبهاران
یعقوب لیث گوئی در وی نبد نشسته ۱

بعد از او نوبت به ابومنصور عبدالرزاق حـاکم طوس رسید که مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری بنام اومعروف است. «ابومنصورمردی پاکیزه بود و رسم‌دان و نیکوعشرت، و اندروفعلهای‌نیکو فراوان بود» ۲ هم او بود که دستور داد تا ابومنصور مسعوذ معمری با چندتن از بزرگان به‌جمع وتألیف شاهنامه بپردازند . ازین شاهنامه تنها مقدمه‌اش‌باقی است . این‌ابومنصورکه سپهسالار خراسان وحاکم طوس بود درگیرودار سیاست ناچار شد با امیر نوح سامانی درافتد و در جنگی که فیمابین رخ داد ، زن ومادر او دستگیر واسیر شدندو آنها را به‌بخارا بردند ، اما خودش توانست به‌ری و سپس به‌آذربایجان فرار کند ۳ . مدتی بعد بخشوده‌شد ودوباره به‌طوس بازگشت، ولی باز رقابت‌میان او وآل‌زیار و همچنین سامانیان باقی‌بود تا «وشمگیر ، هزار دینار زر، یوحناء طبیب را داد تا ابومنصور را زهرداد ، و زهراندروکارکرد ۴ » در همین وقت هم‌سپاه سامانی به‌سرداری ابوالحسن محمدبن‌ابراهیم به‌جنگ اوآمد «وحرب پیوستند ، وآن زهراندر ابومنصورکارکرده بود و مضطر گشته بود، چشمش‌نیز کار نکرد، لشکر ابـوالحسن چیره‌گشتند و سپاه ابـومنصور هزیمت شدند و ابومنصوراندرهزیمت ، سپاه‌را گفت : من‌فرودآیم . گفتند : وقت‌نیست .گفت:

۱ ــ خلاصه از «یعقوب‌لیث» تألیف‌نگارنده ص ۲۶۰ ــ ۲۷۱
۲ ــ زین‌الاخبار ص ۱۶۱
۳ ــ ابن‌اثیر ذیل وقایع ۳۴۶
۴ ــ زین‌الاخبار ص ۱۶۲

مرد راحت خویش اندران می‌بینم. ویرا تنها بگذاشتند وبرفتند . اوفرودآمد ، دروقت، حیل احمدبن منصوربن قراتکین فرا رسید. غلامی سقلابی فرازآمد، و سرابومنصور عبدالرزاق برداشت، وانگشترین او بستد وپیش مهترخویش برد... ذیحجه سنه خمسین وثلثمائه[۱] (۳۵۰).

نکبت شاهنامه نه‌تنها ابومنصور را گرفت بلکه دامنگیر پسرش منصور نیز شد. چنانکه درزد وخورد میان آل بویه وسامانیان وشکست دیلمیان «بسیار دیلم بگرفتند ، ومنصوربن محمدبن‌عبدالرزاق اندرمیان بود، نیز گرفته‌شد، همه‌را به‌خراسان فرستادند ومنصوررا بر گاوی‌نشاندند، وبروز اندربخارا آوردند» [۲]

پس ازآن نوبت دقیقی طوسی است که به‌فرمان نوح‌بن منصور سامانی بنظم شاهنامه پرداخته است [۳] . اوتوانست حدود هزاربیت شاهنامه را درشرح حال گشتاسب وپیدایش زرتشت سراید . و این‌ها همان ابیاتی است که در شاهنامهٔ فردوسی نقل شده است. اما سرنوشت دقیقی : این شاعر جوان ــ به‌قول استاد مینوی ــ «به‌خوی زشتی مبتلی بود که عاقبت وبال عمرش شد ، یعنی غلام جوان او یك روز او را رد وکشت[۴] ، ظاهراً غلامش که ترك خوب روئی بود ، در حال مستی دقیقی را به‌قتل رسانید»[۵] .

سرنوشت خود فردوسی که دیگر ازهمه معروفتراست، او از «شیخ‌محمد معشوق طوسی‌علیه‌الرحمة ـ که‌ازجمله‌اولیاءالله‌بود ـ استمداد کرد وشیخ فرمود که میان‌بیند وزبان بگشای که به‌مقصودخواهی‌رسید[۶] » فردوسی به‌سرودن شاهنامه پرداخت‌وقریب سی‌وپنج سال برسراین‌کار رنج برد .

سی‌و پنج سال از سرای سپنج ‏ ‏ بسی رنج بردم به‌امید گنج
چو برباد دادند رنج مرا ‏ ‏ نبد حاصلی سی و پنج مرا

علت این امر یك‌دندگی وکج‌خلقی فردوسی است ، چنانکه حتی‌درروز شاهنامه خوانی در حضور سلطان محمود هم دست از یك‌دندگی برنداشت ، به روایت تاریخ سیستان «بوالقسم فردوسی شاهنامه به شعر کرد ، و برنام سلطان محمود کرد ، وچندین روز همی برخواند . محمود گفت : «همه شاهنامه خود

۱ ــ زین‌الاخبار ص ۱۶۳
۲ ــ زین‌الاخبار ص ۱۶۷
۳ ــ مقدمه پورداود بربیژن و منیژه ص ۵۳
۴ ــ فردوسی و شعراو ص ۵۶
۵ــ اشعار جاویدان پارسی ، امیرمسعودسپهرم ص ۴۱
۶ ــ مقدمهٔ ادیب‌الممالك برشاهنامه

هیچ نیست مگر حدیث رستم ، و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم هست... بوالقسم گفت : زندگانی خداوند دراز باد ، ندانم اندر سپاه او چندمرد چون رستم باشد ، اما این دانم که خدای تعالیٰ خویشتن را هیچ بنده چون رستم دیگر نیافرید ، ... این بگفت وزمین بوسه کرد و برفت . ملك محمود وزیر را گفت «آین مردك مرا به تعریض دروغزن خواند! وزیرش گفت: «بباید کشت!» هرچند طلب کردند نیافتند ... .۱ » معلوم بود پایان کار چیست ، دربدری و غربت وفقر و ناداری و آرزوی نمکسود و نان کشکین و باری هیرم ویك «شکمبه قرمه» و پیری و بالاخره آرزوی مرگ۲ .

وقتی که محمود ارکردهٔ خود پشیمان گشت، فرمود «شصت هزار دینار ابوالقاسم فردوسی را باشتر سلطانی به طوس برند واز او عذر خواهند ... چون آن اشتر بشهر طبران رسید از دروازهٔ رودبار اشتر در می‌شد و جنازهٔ فردوسی به دروازه رزان بیرون همی بردند » ۳

حتی حسد فردوسی نیز مورد توهین قرار گرفت چنانکه بقول نظامی عروضی « مذکری بود در طبران ، تعصب کرد و گفت : من رها نکنم تا جنازهٔ او در گورستان مسلمانان برند که او رافضی بود ... درون دروازه باغی بود ملك فردوسی ، او را در آن باغ دفن کردند ، امروزهم در آنجاست و من درسنهٔ عشر و خمسمائه (۵۱۰) آن خاك را زیارت کردم»... بالاتر از آن آنکه: شیخ ابوالقاسم گوزگانی [هم] برجنازهٔ حکیم فردوسی نماز نکرد که اوعمر عزیز خود را درمدح مجوس صرف نموده . همان شب فردوسی را در واقعه دید که در غرفات جنان هم صحبت حور وغلمان است اروی سؤال نمود که این درجه ازکجا یافتی ؟ ... جواب داد : ازین یك بیت که در توحید گفته‌ام :

جهانرا بلندی وپستی توئی همه نیستند ، آنچه هستی توئی

شیخ از خواب بیدار شده هماندم به زیارت تربت فردوسی عازم گردید

---

۱ ــ تاریخ سیستان ص ۸

۲ ــ الاای سرآورده چرخ بلند به پیری چداری مرا مستمند

چوبودم جوان سرترم داشتی به پیری مرا خوار بگذاشتی...

و همهٔ بدبختی‌ها را برای این کشید که میخواست به سلطان محمود غزنوی ترك‌خالی کند که

جهان آفرین تا جهان‌آفرید سواری چو رستم نیامد پدید

۳ ــ چهارمقاله نظامی عروضی

و در سر خاکش از روح پاکش معذرت خست » ۱

شاید شنیده باشید که میرعماد قزوینی نیز روی شاهنامه کاری کرده است . آنطور که نوشته‌اند. «شاه‌عباس بزرگ امر کرد کتاب شاهنامه فردوسی را بنویسد، سه‌هزار تومان هم وجه‌نقد داد که، بعد از اتمام، باقی را که شصت هزار تومان باشد ــ سطری یك تومان ــ بدهد . میر سه هزار بیت از شاهنامه نوشته فرستاد و وجه را مطالبه کرد . شاه متغیر شده گفت من نخواستم بـا تو معاملهٔ سلطان محمود غزنوی را که با فردوسی نمود بنمایم ، میرعماد هم سه هزار بیت را که نوشته بود سطری یك تومان صفحه به صفحه فروخت و سه هزار تومـان شاه را رد کرد » ۲

شاه عباس هم‌علی‌رغم میرعماد ، علیرضای عباسی را که معاصر بود تربیت وتشویق کرد . معروف است که شاه عباس محض تشویق ، شمعدان طلا دست میگرفت ، پهلوی علیرضا عباسی می‌نشست واو می‌نوشت .

میرعماد ، نه‌تنها بهره‌ای از خط و ذوق خود نبرد ، بلکه‌گفته‌اند : « شهرت کاذبی به تسنن کرد ، از غلوی که شاه عباس . . در محبت امیر-المؤمنین (ع) داشته ، با او عداوت بهم رسانیده ، مقصود بیگ را گفت که هیچکس نیست که این سنی را بکشد ؟ مقصود به همین گفته ، در همان شب ، وقتی که میر به حمام میرفت ، او را کشت »۳ دراینجا ظاهراً تحریکی در کار بوده ، «چه همه می‌گفتند تامیرعماد زنده است، علیرضای عباسی‌جلوه ندارد»۴ و بنده هم مثل دوست دانشمندم دکتر امیر حسن یزدگردی (مصحح دیوان ظهیر فاریابی) گمان دارم‌که قتل میرعماد بیش از آنکه مربوط به سنی‌بودن او باشد ، به یك دندگی و کج خلقی اومنوط باشد ، که گاهی این شعرظهیر فاریابی را به خط خوش می‌نوشت وبرای بزرگان می‌فرستاد :

چه سودم از یدبیضا، چوتو نمیدانی   بیان حجت موسی ز بانگ گوساله

---

۱ ـ ریاض السیاحه ص ۱۵۸، همه‌این بی‌اعتنائی ها را از آن جهت در حق فردوسی‌روا داشتند که سلطان محمود با مذهب‌شیعه اختلاف داشت ، سلطان محمودی که میزان ثبات خودش‌رادر مذهب ازین روایت می‌توان فهمید : «گویند سلطان محمود ، اول مذهب حنفی داشت ، دوتن از علماء را خواست که هریك به‌آئین‌مذهب خود دو رکعت نمازبگزارند. چنان‌کردند. سلطان‌رامذهب شافعی پسند افتاد و مدت‌العمر بدان مذهب‌های‌بند بود»

۲ ــ تاریخ مختصر اصفهان ، نسیم‌الملك ، فرهنگ ایران زمین ، ص ۱۶۳

۳ ــ تذکره‌نصرآبادی ص ۲۵۷

۴ ــ تاریخ اصفهان نسیم‌الملك ص ۱۷۲

عجیب اینست که سیاست بی پدر ومادر یك روز نعش فردوسی را بجرم اینکه رافضی است به قبرستان اهل سنت راه نداد ، وهفتصد سال بعد نویسندهٔ اشعار فردوسی را به حرم « سنی بودن » به قتل رساند . واقعاً آدمی متحیر است که باید به چه مذهبی قدم برخشت دنیا گذارد و باچه دینی سر بر سنگ لحد نهد ؟

شاید نام « ولف» را شنیده باشید ، این مرد کسی است که کلمه به کلمه شاهنامهٔ فردوسی را خوانده ، آنها را طبق حروف الفبا مرتب کرده ، صفحه وسطر بکار بردن هر کلمه را دقیقاً نوشته است ، چنانکه بآسانی می‌توانیم درین فرهنگ عظیم ببینیم که فی‌المثل کلمهٔ « کار » یا « جنگ » چند بار ودر چه شعرهایی وبه چه معنایی در شاهنامه بکار رفته است .

این کتاب به زبان آلمانی است ودر حدود قطر شاهنامه قطر آن است و عجیب آنکه درست بهمان اندازه که فردوسی روی شاهنامه رنج برده ، یعنی ۳۰ سال ، ولف نیز همین قدر صرف عمر در آن نموده است . اکنون پایان کار این دانشمند را عیناً از قول یکی از سفرای ایران در آلمان بشنوید او گوید :

«فراموش نمیکنم روزی یکی ازدانشمندان آلمانی که « دکتر ولف» نام داشت واز اساتید بزرگ زبان اوستا والسنهٔ باستانی ایران بود ، بدفترسفارت آمد وسه مجلد ازکتاب قطور خود باسم « فرهنگ لغات شاهنامهٔ فردوسی » روی میز من‌گذاشت . این دانشمند مردی لاغراندام ، بدحال وژنده پوش‌بود وظاهر متأثر کننده داشت . او در نهایت بی‌چیزی ، سالهای متمادی برای تنظیم این کتاب وقت صرف نمود وموفق گردیدکتابی‌عرضه نمایدکه‌نزدارباب فضیلت منتهای ارزش را دارد چه در این‌کتاب یکایك لغات شاهنامه بامعانی مختلف و ریشهٔ زبانی هر کدام با حوصله خاصی ارائه شده است .

آنروز « دکتر ولف » سه نسخه ازکتاب خود را در اختیار من‌گذاشت تا یك جلد را به پیشگاه شاهنشاه ایران تقدیم نمایم و جلد دوم به مرحوم فروغی نخست وزیر وقت ایران تعلق داشت وجلد سوم برای کتابخانهٔ سفارت بود . بفوریت کتاب را بحضور شاهنشاه فقید تقدیم کردم وبرای نخست وزیر وقت ایران نیز فرستادم .

در ملاقات با « دکتر ولف » من ظاهر حال او را پریشان دیدم، زیرا بعلت اینکه یهودی بود ، آلمان نازی به او امکان فعالیت نمیداد ودر حقیقت نه امکان تدریس برای او وجود داشت ونه مجال زندگی .

باطلاعی که از نیات بلند شاهنشاه کبیر فقید داشتم ، به این دانشمند ژنده پوش که در منتهای ناچیزی وسیه روزگاری بسر میبرد ، گفتم : اگر دانشگاه ایران ازشما برای تدریس زبان اوستا والسنهٔ قدیمی دعوت کند ، آیا بایران سفر خواهید کرد ؟

جواب داد ، این موهبت شاهانه‌را بروی چشم میگذارم وبفوریت عازم ایران میشوم .

بلافاصله مراتب را باطلاع مرحوم فروغی نخست وزیر و وزیرخارجهٔ وقت ایران رساندم تا بعرض برساند . بفاصله کمی از ایران خبر رسید که حسب‌الامر شاهانه کرسی‌مخصوصی برای اودر دانشگاه ایران باحقوق مکفی آماده است وازحیث مسکن نیز تمام تسهیلات لازم ایشان فراهم است وفوراً بایران سفر کنند .

بدون درنگ دبیر یکم سفارت را برای تبلیغ عنایت ومرحمت شاهنشاه بمنزل « دکتر ولف » فرستادم

پس از دو سه ساعت دبیر با چهره‌ای اندوهگین وارد شد و گفت مرا باطاقی محقر که در زیر زمینی مرطوب قرار داشت راهنمائی کردند در آنجا با تأثر وتأسف دیدم که او در بستر بیماری است

وقتی مراحم شاهنشاه ایران را ابلاغ کردم اشك در چشمان این‌دانشمند حلقه زد وبا اندوه گفت . کاش میتوانستم این معارف پروری شاهنشاه بزرگ ایران‌را باخدمات صادقانهٔ خود در دانشگاه ایران جبران میکردم و در مقام سپاسگزاری‌برمی‌آمدم. ولی‌حال من طوری است که تصور نمیکنم از این‌بستر بیرون‌آیم، چه،خوب میدانم که چند صباحی‌بیش به پایان عمرمن نمانده‌است .

چندی بعد نیز خبر درگذشت او را شنیدم ودانشمندی که شاهکار او ، یعنی‌کتاب ارزنده « فرهنك ولغات شاهنامه فردوسی» اینك مورد استفاده‌علماء و دانشمندان ماست در بدترین شرایط زندگی جان به جان آفرین تسلیم کرد . »[۱]

تو گوئی بازحکایت دروازهٔ رودبار است و دروازهٔ رزان، منتهی پس از هزار سال !

«ارنولد»که داستان رستم‌وسهراب را بهانگلیسی‌ترجمه کرد ،ظرف‌چهار سال‌سه‌پسر جوانش درگذشتند چنانکه‌پایان عمر، خود او ازفردوسی عزادارتر بودکه جوان نازنین ۳۷ سالهٔ خود را ازدست داد ودر مرگ او گفت :

۱ ـ نقل از روزنامه اطلاعات

جوان را چوشد سال برسی وهفت نه برآرزو یافت گیتی و رفت ...
مرا شصت و پنج و ورا سی و هفت نپرسید از این پیر و تنها برفت

سخنی از تصویر فردوسی هم بگوئیم ، گویندکمال‌الملک نقاش بزرگ ایران آرزو داشت‌که تصویری ازفردوسی ترسیم‌کند ، اما هروقت دست به قلم می‌برد از تصویری که می کشید راضی نبودو آنرا در خور فردوسی نمیدانست. شبی کمال‌الملک به‌خواب بود، درعالم خواب فردوسی‌رادیدکه از کنار پنجرهٔ اطاق به اومینگرد ، چون ازخواب بیدار شد ، همان منظره را تصویرکرد . ارباب هنر اعتقاد دارندکه این تصویر رؤیائی نزدیکترین صورت به‌فردوسی است ، چه به قول اسمعیل آشتیانی ، چشم کمال‌الملک همچون عدسی دوربین عکاسی، هرچه را میدید در ذهن استاد تصویر می‌کرد[۱]. همین تصویرسرمایهٔ اصلی‌ساختن مجسمه‌های فردوسی توسط استادابوالحسن صدیقی‌شاگرد کمال‌الملک شده است و من یکی ازین مجسمه‌ها را در پارک رم دیدم .

اما چشم زخمی که به‌آن‌چشمی‌که چنان نازک بین‌بود رسید چنین‌بودکه به‌یک‌روایت درطی‌اقامت‌کمال‌الملک درحسین‌آبادنیشابور روزی سردار معتمد گنجه‌ای‌که از ارادتمندان استاد بود ، سنگی به قصد مستخدمی‌که شیرآورده بود پرتاب کرد ، تصادفاً سنگ به چشم استاد اصابت‌کرد و یک چشم وی را نابینا ساخت . اما وی هیچوقت حقیقت موضوع را بر زبان نیاورد و همیشه اصابت میخ چادر را بچشم ، علت نابینائی بیان میکرد[۲].

سخنی هم دربارهٔ چاپ معروف امیر بهادری شاهنامه دارم: به روایت تیمسار بهارمست : « شادروان مظفرالدین شاه قاجار ، شادروان امیر بهادر جنگ را برگماشت تا نسخه‌ای را هرچه درست‌تر ازشاهنامه آماده سازد و به چاپ برساند و آن فردوس مکان نیز، بهشتی جایگاه ، علی خان ارشدالدوله را بگماشت تا... نسخه‌ای گردآورده به چاپ برساند، این‌کار از شب یکشنبه عید غدیر خم سال ۱۳۲۱ هجری (قمری) آغاز وسال ۱۳۲۶ ق به پایان رسیده است». ۳

راجع به سرنوشت امیربهادر و مظفرالدین شاه بنده حرفی ندارم، اما در باب ارشدالدوله که شوهر عمهٔ محمدعلی‌شاه یعنی همسر اخترالدوله دختر ناصرالدین‌شاه بود باید بگویم که این مرد تاآخرین نفس برای محمدعلی‌شاه

---

۱ ــ یادنامه پورداود ص ۱۱۲.

۲ ــ اشعار جاویدان پارسی ، امیرمسعود سپهرم ص ۴۶۶ ، و اطلاعات ماهانه ، مرداد ۱۳۲۹ ص ۱۹

۳ــ ته لبرد ص ۱۵۵

فداکاری کرد و در ۱۱ رمضان ۱۳۲۹ ق در جنگ شکست خورد و بسه دست پیرم ارمنی و قوای بختیاری اسیر شد . هنگامی که خواستند او را تیرباران کنند این چند کلمه را بهمسرش نوشت : «همسر عزیزم ، از راه دور عازم دیدار تو بودم، ولی مشیت الهی نبود که تجدید دیدار شود ، مهدی برادرم را محبت کن . . . .» اجرای حکم به ۵ نفر از مجاهدین مسلمان قفقاز و پنج تن از مجاهدین ارمنی محول گردید ، روز ۱۲ رمضان ، ارشدالدوله را به درختی تکیه دادند و یکی از مجاهدین چشمان اورا بست و سایرین شلیك کردند.[۱]

کیفیت اعدام او را چنین نوشته‌اند : « .. پیرم‌خان چون میترسید که اگر ارشدالدوله به طهران برسد مورد عفو قرار گیرد . دستور داد فردای آن روز ... او را اعدام کنند . پس از شلیك تیرها ، متوجه شدند که تنها یك تیر به او خورده ، در همین موقع ارشدالدوله روی‌زانو بلند شده به صدای مردانه‌ای گفت : «زنده‌باد محمد علیشاه» ولی دستهٔ تیراندازان ارمنی مجالش نداده ، مجدداً او را تیرباران کردند ... بعد جسد او را به طهران آوردند و سه‌روز در میدان توپخانه به معرض تماشا گذاشته شد ... برای جلوگیری از تعفن، یخ در شکم او می‌ریختند» .[۲]

باید اطلاع داشته باشید که نخستین پیشنهادرا برای تعمیر مقبرهٔ فردوسی، تیمورتاش معروف نمود. و این پیشنهاد هرچند توسط او بمجلس داده‌شد ولی البته در آن وقت عملی نشد[۳]. بعدها ازطرف ارباب کیخسرو شاهرخ در مجلس این سخنان ایراد شد :

«در تیرماه ۱۳۰۶ برای ساختمان مقبرهٔ فردوسی شرحی به مجلس عرض شد ، و در ۲۹ تیر ، مجلس ۲۰ هزار تومـان از صرفه جوئی بودجه مجلس اعتبار داد ... متدرجاً معلوم شد مطابق نقشه‌ای که در نظر گرفته‌اند ۶۰ هزار تومان تمـام میشود .. و این خرج توسط هیئتی میشود که تحت نظر والی ایالت تشکیل میگردد ... وقسمت اعظم این زحمت را آقای اسدی (مصباح التولیه ، نایب التولیه آستان قدس رضوی) متحمل شده‌اند که بنده اززحمات ایشـان تشکر میکنم ... »[۴] باید عرض کنم که دریـن مورد خصوصاً مرحوم تیمورتاش سعی وافی داشته، چنانکه تنها یك نمونه از رفتار او را دراینجا نقل میکنیم ، روزنامه اطلاعات روز ۲۵ شهریور ۱۳۰۹ مینویسد . « هفته گذشته

۱ــ تلاش آزادی ص ۱۹۸ بنقل از کتب تاریخی متعدد

۲ــ مقالهٔ عبدالحسین نوائی ، اطلاعات ماهانه ، اسفند ۱۳۲۹ ص۴۸

۳ ــ استفاده از نطق مرحوم عطاءالملك روحی ، (۴ تیر ۱۳۰۹)

۴ ــ نقل از اطلاعات ۷ خرداد ۱۳۰۹

یکی از آقایان منتظر الوکاله ... به تصور اینکه احراز مقام نمایندگی را باتشبث ورشوه میتوان بدست آورد مبلغ دو هزار و پانصد تومان بوسیلهٔ شخص دیگری برای آقای تیمورتاش وزیر دربار ارسال میدارد ، آقای وزیر دربار بدواً ازین رویه وطرز فکر فوق‌العاده متغیر وعصبانی شده و باتشدد وتغیرزیادی پول را برای صاحبش برمیگردانند ، فردای آنروز فکر جدیدی برای ایشان پیدا میشود ، به این ترتیب به شخصی که حامل وجه مزبور بوده اطلاع میدهند که وجه را بیاورید ، قبول می‌کنم . شخص مزبور فردا صبح وجه را با عجله تمام آورده تحویل میدهد ، در همان ساعت بجای تلگرافی که بخیال آقای منتظرالوکاله بایدبرای کمك و مساعدت او مخابره شود، تلگرافی حاضر بوده وبه‌ایالت‌خراسان‌مخابره می‌شود تقریباً بهاین‌مضمون: ایالت‌خراسان... آقای ... مبلغ دوهزار و پانصد تومان به عنوان رشوه برای من فرستاده‌است که نسبت به اوکمك شود ، این پول خیلی به موقع است که صرف تعمیرمقبرهٔ فردوسی که مبلغی کسر دارد بشود » .

بهرحال با این مقدمات وبااین پولها مقبرهٔ فردوسی تعمیر و در روز ۲۰ مهر۱۳۱۳ افتتاح شد و « مرحوم ارباب‌کیخسرو شاهرخ سینی ساخته شده از سنگ مرمر راکه درآن قیچی طلا گذارده شده بود پیش آورد ، وشاه قفید نوار سه رنگی که جلوی قسمت ورودی به داخل آرامگاه بسته شده بود قیچی نمود و مراسم جشن افتتاح آرامگاه پایان یافت»۱

بقیه قضایا تا حدودی روشن است تیمورتاش را بجرم اینکه درتاریخ خرداد و تیر ۱۳۱۰ مبلغ ۹ هزار لیره از حاجی امین رشوه گرفته ، «به زندان انداختند . و در تمام این مدت مکرر، رهگذران، حضرت اشرف وزیر دربار پهلوی را می‌دیدندکه او را با سرنیزه به جلو انداخته به دیوان کیفر می‌آوردند ... » ۲

رأی محکمه‌صادر شد واین جمله را درپایان خود داشت : .. تیمورتاش محکوم است بهپنجسال حبس مجرد و تأدیه ۹هزار لیره و دویست هزار ریال به خزانهٔ دولت .. بتاریخ یکشنبه چهارم تیر ۱۳۱۲ ساعت ۸ بعداز ظهر، لطفی ، یکانی ، عقیلی »۳ وقتی رأی را اعلام کردند ، تیمورتاش که تاآنوقت سرش را روی عصا بادو دست تکیه داده بود ، سر بلند کرد وگفت : این است رأی محکمه ؟ خیلی ظالمانه است

۱ـ اطلاعات در یك ربع قرن ص ۱۳۴
۲ ـ بازیگران عصر طلائی ص ۹۳ و ۹۵
۳ـ اطلاعات در یك ربع‌قرن ۱۱۴

لطفی جواب داد : این همان قانونی است که شما و داور و نصرةالدوله بنام قانون محاکمات وزراء باعجلهٔ هرچه تمامتر از مجلس گذراندید. دیگر تیمورتاش جوابی نداد ، موقعی که تیمورتاش به زندان رفت ، روز دوم پیغام داد : وجود خدا درهمه جاهست ، حتی درزندان ، حالا تقاضا دارم یك قرآن برای من بفرستید » ۱

کار تمام نیست ، تیمورتاش در زندان قصر بود تا کاراحان به ملاقات او رفت و « در زمان ریاست شهربانی سرلشکر آیرم ، غفلةً بمرض غیرمعلومی فوت کرد »۲

« آفتاب حیات او ، به هر وسیله ، روز نهم مهر ۱۳۱۲ خاموش شد کسان او را خبر کردند ، جنازه را بدون هر تشریفاتی به امامزاده عبدالله برده به خاك سپردند. » ۳

اما پایان کار اسدی ، کسی که آنهمه در بنای آرامگاه کوشش داشت:
« در خراسان برسر بی حجابی غوغائی شد . . جمعی مقتول شدند ، اسدی متولی باشی برسر آن کار بردار رفت وفروغی که رئیس الوزراء و منسوب به او بود ـ شاید در نتیجهٔ توسطی ـ معزول شد »۴ واقعه این بود:

براثر تحریك شیخ بهلول در تیر ماه ۱۳۱۴ ، مردم مشهد به آستانه متحصن شدند و برای خاموش کردن آتش شورش جمعی کشته شدند « روزی خبری در جراید انتشار یافت مبنی بر اینکه چون محمد ولی اسدی محرك این فتنه وفساد تشخیص داده شد اولا امور آستانه در تاریخ ۴ آذر به آقای پاکروان محول گردید ، ثانیاً مرحوم اسدی حبس وتحت استنطاق ومحاکمهٔ نظامی قرار گرفت ، و چندی بعد ، خبری به جراید داده شد که او را طبق حکم محکمهٔ نظامی اعدام کردند .. پس از تغییر اوضاع گفته شد که تحریکات برای ایجاد بلوای مشهد از ناحیهٔ کسان دیگری بوده غیر از مرحوم اسدی اما کسانی که مایل به بقای او در آستان قدس نبودند جریان را علیه آن مرحوم به شاه عقید گزارش دادند و اوضاع را از اول تا آخر علیه او تمام کردند »۵

البته چنانکه گفتیم فروغی نیز برسر اینکار کناررفت و باید فراموش کرد که فروغی هم باسرانگشت حبیب یغمائی گاهگاهی باشاهنامه وفردوسی ولاس میزد »

۱ ـ خاطرات اعظام الوزاره قدسی ، ج ۲ ص ۲۳۴ و ۲۴۴
۲ ـ بازیگران عصرطلائی ص ۱۵۳
۳ ـ خاطرات و خطرات ص ۳۹۷
۴ ـ خاطرات و خطرات ص ۴۰۸
۵ ـ اطلاعات در یکربع قرن ص ۱۴۴

وشاید سنگی که بعد از شهریور در مجلس نیز به او پرتاب شد و اوآنرا حملهٔ معترضه خواند دلگیر فردوسی باشد!

اما ارباب کیخسرو شاهرخ نیز هرچند تا اواخر عمر ازگیر حوادث در رفت‌وفی المثل‌درجشن تاجگذاری‌احمد شاه وجشن تاجگذاری اعلیحضرت فقید علی‌السویه‌شرکت کرد و رل خود را درمجلس چنان بازی کرد که مردی چون‌مدرس‌هم میگفت: اگردرمجلس‌مایك‌مسلمان‌پیدا شود آن هم‌ارباب کیخسرو است »۱ معذلك در سه شنبه شب ۱۱ تیرماه ۱۳۱۹ شمسی، هنگامی که از محلس عروسی باز می‌گشت به طور اسرار آمیزی درگذشت، و بامدادان روز بعد، بدن بیروح آن رواتشاد را در خیابان کاخ تهران یافتند!»۲

یا به روایت دیگر «به علت سخنرانیهای پسرش بهرام در رادیو آلمان، در محلس عروسی او را دستگیر و هماشب او را کشته، نعشش را در مسیر خانه‌اش افکندند». ۳

اما علت توجه شاه فقید۴ به فردوسی به روایت مرحوم اورنگ این بود هرروز بعد از صرف ناهار دوساعت‌متوالی، من به اتفاق دکتر امیراعلم، سرلشکر علی‌نقدی، سردار رفعت، حسین شکوه، محمد ابراهیم‌خان علم، سرلشکر خدایار خان و امیر نظام همدانی شرفیابی حاصل می‌کردیم و من روایاتی ازشاهنامه‌می‌گفتم. در یکی از روزهای بسیار سرد زمستان ۱۳۰۸، یك روز بعدازظهر، داستان عروسی روشنك دخترداراً را با اسکندر می‌گفتم که شبی‌که قرار بود روشنك از اصفهان به‌حرکت آمده به‌سرزمین پارس نزد اسکندر برود، اسکندراصرار داشت‌که مردم‌اصفهان قبل از حرکت اوچراغانی کنند در حالی‌که مردم اصفهان‌مثل همه شهرها لباس ماتم برتن‌داشتند وعزای ملیّ اعلام‌کرده بودند، من توضیح می‌دادم وضع مردمی‌راکه مملکت وشاه‌خود را از دست داده، حال نیز دختر شاه‌را هم از دست می‌دهند تا فرماندهٔ غالب کام‌بگیرد و گفتم که فردوسی‌طی‌یك شعر این منظره را مجسم‌کرده، فرمودند: آن شعرکدام است؛ عرض‌کردم:

بیستند آذین به شهر اندرون   لبان پر زخنده، دلان پرزخون

همینکه این بیت را از زبان خارج ساختم، شاه بی‌اختیار شروع به‌گریه نمود، وقطرات اشك ازچشمان رضا شاه بر روی گونه‌ها ریخت. براستی شاه

۱ ــ مجله اندیشه‌ما، بهمن ۱۳۲۴

۲ ــ فرزانگان زرتشتی، رشید شهمردان، ص ۵۶۹

۳ــ شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد ج۳ ص۱۸۰.

۴ــ مستعفی درشهریور ۱۳۲۰، مقیم جزیرهٔ موریس، و بالاخره متوفی ۴مرداد ۱۳۲۳ در ژوهانسبورگ.

آنروز حدود ده دقیقه گریست ... شاه همیشه نام فردوسی را به عنوان «شیخ» برزبان می‌آورد...، گریه شاه درآنروز باعث شدکه هزارهٔ فردوسی در سال ۱۳۱۳ باآن شکوه وجلال درتهران و طوس برپاشود.[۱]» وجمیل زهاوی شاعر بزرگ عراقی خطاب به‌فردوسی بگوید :

ندانست قدر ترا غزنوی نکو یادگیر از شه پهلوی...

در باب پایان عمر غم انگیز حاج محمد رمضانی که بهترین چاپهای شاهنامه ۱۳۴۱ و ۱۳۱۲ ازوست حرفی نمیزنم اما باید اشاره کنم که یك تن دیگر نیز بسر روی شاهنامه یك کار خیلی جدی کـرده و آن مرحـوم عبدالحسین هژیر بودکه مقاله‌ای هم تحت عنوان « فردوسی » دورهٔ دوم سال ۱۳۱۳ مجله مهر نوشت وهم چنانکه میدانیم « بعداز ظهر روز جمعه ۱۳ آبان ۱۳۱۸ ش (عاشورای ۱۳۶۹ ق) عبدالحسین هژیر وزیر دربار شاهنشاهی هنگامی‌که چهل طاقه شال به سینه زنان ورنجیر زنان داده بود ، وچهل دسته ازعزاداران را درمسجد سپهسالار پذیرائی‌کرده بود[۲]» یکی از فدائیان اسلام در گیرودار جمعیت پیش آمد و با فریاد لااله الاالله گلوله‌ای به طرف او شلیك کرد و سینهٔ او را شکافت . واین شخص موسوم به حسین امامی بودکه آقای عبدالحسین هژیر وزیر دربار را هدف تیر قرار داد . گلوله از زیر قلب عبور کرده بود ، هژیر را به بیمارستان شماره ۲ ارتش حمل کردند ... جراحت وارده سخت بود و عمل جراحی سودی نبخشید و آقای هژیر صبح روز شنبه بدرود حیات گفت.. جنازه در حضرت عبدالعظیم به‌خاك سپرده شد حسین امامی قاتل در بازپرسی گفت : چون برمن مسلم شد که وجود هژیـر برای مملکت ضرر دارد، در صددکشتن او برآمدم وقریب دوماه بودکه‌همت‌ـ تیر ،شبانه‌روز، بامن‌بود وبالاخره روز سوم عاشورا توانستم‌اجراءکنم، اگرچه بیش‌از یك‌گلوله مصرف نگردید ولی چون مؤثر واقع شد خوشوقتم‌که مـوفق شدم .[۳]»

ازآخرین کسانی‌که روی‌شاهنامهٔ فردوسی‌کارکردند،مجتبی‌مینوی است که‌کتاب دلپذیر « فردوسی و شعراو » را نوشت ، اما هنوزکتاب از صحافی بیرون نیامده بود که استاد مینوی در امریکا سکته‌کرد ، خوشبختـانه این سکته برخلاف کتاب استاد «ناقص» بود !

۱ ــ سالنامه دنیا سال ۲۳ ص ۲۴۲

۲ ــ استفاده از یادداشتهای فرخ درسپید وسیاه.

۳ ــ سالنامهٔ پارس سال ۲۵ ص ۱۵۷

جالبترین نکته درباب شاهنامه آنکه وزیر سلطان محمود، رأی سلطان را از دادن صلهٔ کافی به فردوسی از آن جهت بر گرداند که می‌ترسید فردوسی از خوشحالی سکته کند و میگفت : « شادی مفرط چون غم بی اندازه هادم اساس حیات است ، اکنون نعوذبالله اگر این صله که پادشاه بدو وعده فرموده برسد ، بلاشك مقتضی هلاك او خواهد بود » ۱

درحالی که هفت قرن بعد از او ، در زمان شاه عباس بزرگ ، « از شاهنامه خوانان او یکی عبدالرزاق قزوینی خوش نویس بود که سالی سیصد تومان حقوق داشت ، و دیگری ملابیخودی گنابادی که در شاهنامه خوانی مشهور بود وسالی چهل تومان حقوق میگرفت » ۲

اما خود فردوسی در تنگی و بینوائی عمر به پایان برد در حالی که میگفت :

نماندم نمك سود و گندم ، نه جو ... نه چیزی پدیدست تا جو درو
هوا پرخروش و زمین پر ز جوش ... خنك آنکه دل شاد دارد به نوش
درم دارد و نقل و نان و نبید ... سر گوسفندی تواند برید
مرا نیست این ، خرم آن را که هست ... ببخشای بر مردم تنگدست

ومن این شعر را هم گمان داشتم که از فردوسی است ، هرچند گویا از نظامی است :

مبادا که در دهر دیر ایستی ... مصیبت بود پیری و نیستی

بهرحال این سر نوشت حماسه گران ایران بود ، وشاید تعجب کنید که پدر حماسهٔ یونان ، « همر » نیز همیشه به بینوائی زندگی میکرد و نان روزانهٔ خود را تقریباً ازدریوزگی بدست می‌آورد . پس از مرگش ، مردمان ۹ شهر مختلف ، به غرور وسرافرازی گفتند که همر در شهر آنها زاده شده ، وظریفی این شعر را گفته بود :

«(۹) شهر هریك مدعی‌اند که همر شاعر نابینا، که درگذشت
تا در آن شهر زنده بود ، نان به گدایی می‌خورد ! » ۳

---

۱ ــ دیباچه ادیب‌الممالك برشاهنامه ص ۱۲

۲ ــ چند مقاله تاریخی و ادبی ص ۲۸۵ ، در واقع ، دراینجا شعری که سالها قبل من در باره ارج هنر گفته‌ام (و آن روزی بود که قیمت زمینهای اطراف خیابان سعدی و فردوسی متری ۱۵ هزار تومان شده و گفتگو از بولوار خیام و پارك حافظ و امثال آن هم بود) مصداق پیدا می‌کند .

۳ ــ تاریخ جهان برای خردسالان ، ترجمه مصطفی مقربی ص ۶۷

بنده بدون اینکه بیش ازین فال بد بزنم، امیدوارم همه مجامع فرهنگی مملکت در شناخت کار فردوسی توفیق حاصل کنند ولی در پایان مقال ، باید از اول و آخر کارها دوباره یادی بشود . ما می‌دانیم که نخستین کسی که « خداینامك » پهلوی را به عربی برگرداند و نام آنرا «سیرالملوك العجم» نهاد ـ و همین سیرالملوك منبع کار شاهنامه سرایان شد ـ ابن‌المقفع بود ، که بجرم همین کارها مورد بغض منصور خلیفهٔ عباسی قرار گرفت و به روایتی در ۱۴۵ هـ منصور فرمان داد تا «تنوری برتافتند و اندامهای او (ابن‌مقفع) یك‌یك بازمی‌کرد ودرپیش چشم‌او به‌تنور می‌افکند، تاجمله‌اعضاء او بشد، پس سرتنور استوارکرد وگفت: برمثلهٔ چون تو مرا مؤاخذتی نرود چه تو زندیقی بودی ، ودین بر مردمان‌تباه می‌کردی... در این وقت ازعمر ابن‌المقفع سی وشش سال می‌گذشت »[۱]

اما آخرین تن، میرزاآقاخان بردسیری کرمانی‌بوده که« نامهٔ باستان» را به‌روال‌شاهنامه و برای تکمیل شاهنامه سرود و خود می‌گفت . «چون هیچ مقصودی جزکشف حقیقت‌وبیان واقع ونفس‌الامر نبوده ونداشته‌ام لهذا می‌توانم این مصراع حکیم فردوسی را تعبیرداده شاهنامهٔ خودرا بدین‌گونه بخوانم و بگویم «عجم زنده‌کردم‌بدین راستی» [۲] اوبه‌فردوسی‌معتقدبود ومیگفت: «درجمع شاعران ایران یکنفر استثناست وخدمت‌به‌ملت ایرانی‌کرد واو فردوسی پاکزاد است که همه داد مردی ودانش بداد»[۳].

اونامهٔ باستان را به‌بحر متقارب و به شیوه وبه‌الهام ازفردوسی پرداخته ومقصوداصلیش اصلاح وروشن‌کردن پاره‌ای از نکته‌های تاریخی شاهنامه بوده براساس تحقیقات‌جدید»[۴]. اما سرنوشت‌میرزآقاخان، خود سخت معروف است: اوپس ازفرار ازکرمان به‌اصفهان و سپس به‌اسلامبول رفت وبه‌بهانهٔ دخالت در انقلاب اسلامبول به‌زندان طرابوزان افتاد وپس از قتل‌ناصرالدین شاه به‌بهانهٔ تحریك درقتل، اورا به‌ایران‌تحویل‌دادند وبین‌راه،درتبریز، محمدعلی میرزا ولیعهداورا امان‌نداد وباشیخ‌احمد روحی‌وخبیرالملك، به‌دستورمحمدعلی‌میرزا، «آنها را درخانه‌اش، زیردرخت‌نسترن، یکی‌یکی‌سر بریدند. وخود در بالاخانه

۱ ــ لغت‌نامه دهخدا ، ذیل ابن‌مقفع
۲ ــ آئینهٔ اسکندری ص ۳۵
۳ ــ سالارنامه ص ۷
۴ ــ اندیشه‌های میرزاآقاخان کرمانی ، فریدون آدمیت ص ۲۹۰

تماشامیکرد »[۱] کسی که شاهد قتل بوده روایت میکرد که «شب قبل ازقتل، به دستور محمدعلی میرزا ، تنوری پرازآتش کردند وخرمنی خاکستر داغ ازآن فراهم آمد، بعد، آن سه نفر را پیش آوردند، اول روحی راسر بریدند وجلاد درحضور آن دونفر ، سررا باپنجه آهنی زیرخاکستر داغ (تپل) تپاند، و بعدآن دو نفر راهم بهمین ترتیب سر بریدند . . سرهارازیر خاکستر داغ برای این میکردند که بتوانندآنها را آسانتر پوست بکنند. بعدپوستهای سر را پر از کاه کرده و به تهران فرستادند .»[۲]

باآن مقدمه واین مؤخره، ظاهراً باید فردوسی خودار قبر برآید و بر اسیران خاک بسراید:

زمین گر گشاده کند راز خویش — نماید سرانجام و آغاز خویش
کنارش پر از تاجداران بود — برش پر ز خون سواران بود
پر از مرد دانا بود دامنش — پر از خوب رخ، چاک پیراهنش

و من و خوانندگان هم بشوخی باید ضرب المثل قدیمی خودمان را اصلاح کنیم و زیر لب بگوئیم که «شاهنامه، هم اولش وهم آخرش خوش است »!

***

۱ ــ وفیات معاصرین ، مجلهٔ یادگار سال سوم.
۲ ــ تلاش آزادی ص ۲۱۴

ارج هنر

این‌شعررا سالها قبل گفته‌ام (وآن روزی بودکه قیمت زمینهای اطراف خیابان سعدی و فردوسی متری ۱۵ هزار تومان شده بود و گفتگو از بولوار خیام وپارك حافظ وامثال آن میرفت)

درعرش به فردوسی – میگفت چنین - سعدی :
آخر به مراد ما دنیا شد ودورانش

برفرش زمین بنگر بنگاشته هرسوئی
نقش تو ونام من در شهر و بیابانش

هرمکتب ودانشگاه ، هرکوی وخیابانی
نام من وتودارد برسردر وایوانش .

رو، سوی معری کرد سقراط وبحسرت گفت :
افسوس بدین دنیا،وین مردم نادانش

آن روزکه ما بودیم دردانهٔ تاج دهر
مردیم به ناکامی محتاج لبی نانش

و ازبعد قرون، امروز ، ریزند به پاکوبی
گلها به مزار ما ، خوبان غزلخوانش

اینست ومحو زین بیش ارج هنر ارگیتی
گر خواجهٔ شیرازی ، یاخواجوی کرمانش

ناکامی ونداری اصل هنر است آیا ؟
یاهرکه هنر ورزید خود کرد پریشانش ؟

من‌گویم : اگر میبود ، فردوسی وسعدی را
خشتی ز رباطاتش ، متری زخیابانش

شهنامه‌بسوزاندی،دیوان بپراکندی
برباد خزان دادی اوراق‌گلستانش!

کتابهای خارجی

سیدجمال شناسی

ایرج افشار

درین پنج‌شش سال اخیر، تحقیقات متعددی در احوال و افکار سیدجمال‌الدین اسدآبادی (افغانی) انتشار یافت. مخصوصاً کتب و رسائلی که به زبان انگلیسی نشر شده محتوی بر تحقیقات تازه و تجسس‌های روشن و بدیع است.

مهم‌ترین واقعه‌ای که بر احوال مجهول و تاریک سید پرتو تازه افکند پیدا شدن و انتشار مجموعهٔ اسنادی است که از مایملك سید درسال ۱۳۰۵ قمری در خانهٔ حاج محمدحسن امین‌دارالضرب بجا ماند و از پس هشتاد سال در دسترس قرار گرفت. همت و بزرگواری دکتر اصغر مهدوی این کار بزرگ و مهم را بپایان آورد و محققان احوال سید را با منابع و مواد جدید مشغول ساخت.

پس از انتشار آن اسناد به‌نام «مجموعهٔ اسناد ومدارك چاپ نشده دربارهٔ سید جمال‌الدین مشهور به افغانی» (تهران، ۱۳۴۲) تنی چند از محققان خارجی که به تحقیق در احوال سید علاقه‌مند بوده‌اند ازآن اسناد عکس تهیه کرده و در تتبعات خود مورد استفاده قرار داده‌اند ودرخلال سالهای ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۸ میلادی مقاله‌ها و کتابهایی انتشار یافته است که معرفی آنها درینجا آورده می‌شود.

بدون تردید اهم تحقیقات جدید ازآن خانم نیکی‌کدی Nikki Keddie امریکایی است. این زن در دانشگاه لوس‌آنجلس کالیفرنیا استاد تاریخ‌معاصر ایران است. کتب ومقالاتی که تاکنون نشر کرده منحصراً مربوط به‌تاریخ‌ایران در دورهٔ سلطنت ناصرالدین‌شاه وپیش‌آمد مشروطه و انقلاب‌های آزادیخواهی ایران است.

یکی‌ازنخستین‌رسالاتی که از قلم او انتشار یافت و استعداد و مایهٔ او را نمایاند به نام Religion and Irreligion in Early Iranian Nationalisme درنشریهٔ علمی *Comparative Studies in Society and History* انتشاریافت (جلد چهارم آوریل ۱۹۶۲ صفحات ۲۶۵-۲۹۵). درین رساله پس‌از بحثی از فتنهٔ باب، به‌نهضت‌آزادفکری‌ایرانیان درقرن نوزدهم می‌پردازد وبه‌مردانی چون طالب‌اف و میرزا آقاخان اشاره می‌کند وبیش ازهمه نفوذ و اهمیت سید جمال‌الدین‌را مورد بحث قرار می‌دهد. ضدیت علما علیه سلسلهٔ قاجار آخرین موضوع مقالهٔ اوست.

این مقاله ضمیمه‌ای دارد و آن ترجمهٔ ملخص احوال میرزا آقاخان کرمانی به‌نقل از مراجع زبان فارسی است.

در سال ۱۹۶۵ مقاله‌ای به عنوان Afghani in afghanistan درمجلهٔ

جدیدالانتشار *Middle Eastern Studies* چاپ لندن (جلد اول شمارۀ ۴ ژوئیه ۱۹۶۵ صفحات ۳۲۲-۳۴۹) انتشار داد و با استفاده از مدارك جدید محققان اروپایی را با سید بیشتر آشنا ساخت وسوابق اقامت سید درافغانستان و ارتباط او با بزرگان آن کشور را بازگوکرد .

درسال ۱۹۶۶ مقاله‌ای به‌عنوان The Pan Islamic Appeal، Afghani and Abdulhamid II درهمان مجله (جلد ۳ ش اول اکتبر ۱۹۶۶ صفحات ۴۶-۶۷) منتشر ساخت و از روابط سید وسلطان عبدالحمید و موضوع دعوت اتحاد اسلام نکات تازه‌ای را مورد بحث قرار داد.

درهمین‌سال مقاله‌ای تحت عنوان The Origins of the Religious Radical Alliance in Iran ازو درمجلۀ *Past and Present* (شمارۀ ۳۴ ژوئیه ۱۹۶۶ صفحات ۷۰-۸۰) نشر شد .

مقالۀ مفیدی‌هم در رسیدگی به احوال و سرگذشت نخستین بیست وهفت سال زندگی سید نوشت (ایـن ایام را به حق تاریکترین دورۀ حیات او گفته است) . بسیاری ازمطـالـب‌آن مأخوذ از اسنادخانۀ امین‌الضرب است. وچنین نام‌گذاری شده .

Biographical Review. Sayyed Jamal ad-Din al Afghani's First Twenty Seven years : the Darkest Period

این مقاله در مجلۀ *Middle East Journal* (جلد ۲۰ پائیز ۱۹۶۶ صفحات ۵۱۷-۵۳۳) نشر شده است

درسال ۱۹۶۶ نخستین کتاب مستقل خانم‌کدی منتشرشد. این کتاب بنام

Religion and Rebellion in Iran. The Iranian Tobacco Protest of 1891-1892 (London, 1966)

است‌ومؤلف دربن‌کتاب اطلاعات زیادی ازفعالیتهای سیدمندرج ساخته است .

کتاب دوم ومهم خانم‌کدی که در سال ۱۹۶۸ انتشار یافت مرتبط است به‌آثار سیاسی ودینی سید جمال‌الدین وکتابرا به‌نام

An Islamic Response to Imperialism. Political and Religious Writings of Sayyed Jamal ad-Din al-Afghani

موسوم کرده. مطالب کتاب عبارت است از قسمت اول : زندگی و اندیشه سید جمال‌الدین . قسمت دوم : ترجمۀ متون‌آثار فارسی و عربی و فرانسه سید .

آنچه از فارسی نقل شده مقالات و رسالهٔ رد نیچریه سید است و مقالهٔ فرانسه جواب مشهور سید به ارنست رنان.۱

۞ ✻ ۞

در انگلیس، الی‌کدوری E. Kedourie استاد علوم سیاسی دانشگاه لندن و مدیر مجلهٔ Middle Eastern Studies به‌تحقیق در احوال و افکار سید جمال پرداخته و کتابی در باب روابط سید جمال وشیخ محمد عبده (مرید سید) انتشار داده است، بدین عنوان:

Afghani and Abdoh. an Essay on Religions Unbelief and Political activism in Modern Islam. London, 1966

ضمائم کتاب عبارت است از یک نامهٔ عبده به سید و چند مقاله از سید بهزبان فرانسه که درسال ۱۸۸۳ درپاریس نشر شد و نامهٔ سید به سفیر انگلیس در استانبول درسال ۱۸۹۵ میلادی.

✻ ✻ ✻

ناگفته نماند که یکی از ایرانیان نیز دربارهٔ سید جمال‌الدین به زبان فرانسه کتابی بر مبنای مآخذ جدید مدون ساخته و اطلاعات نو در باب سید به این زبان در دسترس علاقه‌مندان قرار داده است. این نویسنده خانم هما ناطق است که تحصیلات عالی خود را در دانشگاه پاریس به‌اتمام رسانیده و رسالهٔ اجتهادی اوهمین کتاب موردنظرماست. خوشبختانه شنیده‌ایم که به‌زودی متن فرانسوی و نیز ترجمهٔ فارسی آن انتشار خواهد یافت.

در خلال چند سال اخیر که کتاب «اسناد و مدارك چاپ نشده» را با همکاری و همت دوست عزیزم دکتر اصغر مهدوی منتشر ساختم کسانی که در احوال و آثار سید تحقیق می‌کنند دربارهٔ آن اسناد سؤالهائی را مطرح کردند تا حدی که در حافظه‌ام مانده است یك محقق جوان ازکانادا و یکی دیگر از عراق نیزدربارهٔ سر گذشت سید رسالاتی‌تدوین کرده‌اند. افسوس که نام آنها فعلا بر ضمیرم نگذشت.

۱ـ مقالات دیگر این نویسنده عبارت است از:

• British Policy and the Iranian Opposition. 1901-1907. *The Journal of Modern History*. vol 39 No 3 (1967) 266-282

• The Iranian Village before and after Land Reform. *Journal of Contemporary History*. vol 3 No 3 (1918) pp. 69-91.

• La Rivoluzione Constituzionole Iranian del 1905-1911. *Rivista Storica Italiana*. 80 (1968) pp. 61-70.

خط فارسی ایرانشناسان

برای نشان دادن شیوهٔ خط فارسی ایرانشناسان نمونهٔ خطـوط عدّه‌ای از آنان در این شماره چاپ می‌شود .

باید متذکر شد که شاید قدیمترین ایرانشناس که به خط فارسی مکاتبات خودرا می‌نوشت ادوارد براون است. خط او در چند کتاب و مجله طبع شده است . ماهم مکتوبی ازاو به نصرةالدولهٔ فیروز را در سال پنجم شمارهٔ دوم به چاپ رسانیده‌ایم .

توضیح دیگر آنکه در انتخاب ایرانشناسان نظر خاصی درمیان نبوده است . امیدواریم خطوطی از آن دیگران هم در شماره‌های بعد چاپ شود .

از ایرانشناسان هند و افغانستان و پاکستان و ممالك عربی در شماره‌های بعد نمونهٔ خط چاپ می‌شود .

PROFESSOR RICHARD ETTINGHAUSEN

برای عرض تبریک سال نو

INSTITUTE OF FINE ARTS
NEW YORK UNIVERSITY

1 EAST 78TH STREET
NEW YORK, N. Y. 10021
TELEPHONE 988-5550

ریچارد اتینگهاوزن

استاد دانشگاه نیویورك (امریکا)

شش بسته کتاب بآدرس
شما فرستادم، اما بزحمت اعلام
وصول راضی نیستم.
سایهٔ آن دوست عزیز بر
سر طالبان علم پایدار ماناد
ارادت پیشهٔ دیرین

Alyz

عدنان ارزی
استاد دانشگاه انقره (ترکیه)

در آکسفورد بما خیلی خوش میگذرد — سال دوم برای کنگره Pope بایران می‌آیم
وقت نخواهم داشت
آقای مینوی حتما تا حال بایران برگشته اند منهم امیدوار بودم ایشان را اینجا ببینم
ولی نشد لطفا از قبل بنده بایشان سلام بگوئید
قربان شما
Brian Spooner

بریان اسپونر B.Spooner
دانشیار دانشگاه پرینستون (آمریکا)

(۲) نمیدانم آیا کسی به شما دیده اخیراً ترجمهٔ جدیدرا (! رباعیات
حکیم عمر خیام توسط شاعر معروف انگلیسی ROBERT GRAVES
و نویسنده گمنام افغانی عمر علیشاه در لندن چاپ و نشر شده
اینجانب پس از مطالعات و تحقیقات دقیق نتیجه رسیده ام
در نامهٔ طولانی ملخص شرح چنانچه ملاحظات بنده
توافق با شیوه خود ... ولیکن آن نامه را ترجمه و در مجله ...
رسالهٔ کتاب چاپ نمائید بهتر بود بجهت اینکه روزنامه ها و مجلات
نگذاشته اند تمام بیانات ... اما ممکن است بعداً در مجله

[illegible]

ل. پ. الول ساتن L. P. Elwell-Sutton
استاد دانشگاه ادینبورگ (اسکاتلند)

یک خواهش مشتاق بشما دارم : وقتیکه چاپ مثنویات سنائی
باهتمام مدرس رضوی بدست شما میرسد لطفاً یک نسخه به آدرس
بنده با عجله ارسال کنید تا زود ببینم اگر کار من با طریق التحقیق
بی ارزش باشد یا نه
از کمک و رفاقت شما در وقت توقف ما در تهران بسیار ممنون ایم
و امیدوار ایم که شما را دوباره زود ببینیم یا در سوئد یا در ایران.
خانم من سلام میرساند   با تقدیم احترامات فائقه
بو اوتاس Bo Utas

باو اوتاش B.Uats
مدرس فارسی در دانشگاه اوپسالا (سوئد)

این چاکر از هر خدمتی که از دستم برآید نسبت بآن مجله خودداری نخواهم کرد، وحتی المقدور کوشا خواهم بود که آن مجله در محافل علم و ادب این سامان رواج یابد و خوانندگانی پیدا نماید.

در خاتمه کلام احترامات فائقه و صمیمانهٔ خود را خدمت آن دوست دانشمند تقدیم و سعادت و کامیابی جنابعالی را از درگاه احدیت مسئلت مینمایم.

در انتظار زیارت مرقومهٔ شریفه بسر می‌برم

از مخلصان عالی شما
فریدون نافذ

فریدون نافذ اوزلوق

دانشمندی از ترکیه

بنده برای شما مقاله خودم بنام "نوروز ایران" را می‌فرستم. درین مقاله شباهت کاملی نوروز مابین ایران و چین و ژاپن را عرض و نفوذ و اثر تمدن ایران قدیم را شرح کردم. پوزش میکنم که بنده به زبان ژاپنی نوشتم هم حالا وقت برای ترجمه کردن ندارم چون بنده حالا به نوشتن گزارش بسر میبرم. دوست ژاپنی شما مقیم ایران پیش شما کمک می‌کند

ایموتو E Imoto

مدرس فارسی دانشگاه هیروشیما (ژاپن)

بمناسبت عید نوروز تبریک و تهنیت بسیار میگویم و موفقیت آن دانشمند محقق و سایر فضلای ایران را خواستارم

با احترامات شایسته
هلموت براون

هلموت براون H. Braun

استاد دانشگاه هامبورگ (آلمان)

اتفاقاً یک جلد
کتاب و دو تا مقاله زیر
چاپ دارم که هرچه
زودتر نسخه ای از هر یکی
میفرستم. اخیراً ناخوش
بوده ام از اینرو نمیتوانم
اسباب مسافرت ایران
و تجدید دیدار دوستان بجا
آورم. انشاالله بیش از ماه
و نیم و یا دو ماه نکشد تا بهبود
یابم. سلامت و ادامه موفقیت
علمی و ادبی آندوست دانشمند معظم را
از درگاه ایزد یکتا خواهانم

6 Pimlico
Durham City, England

F. R. C. Bagley

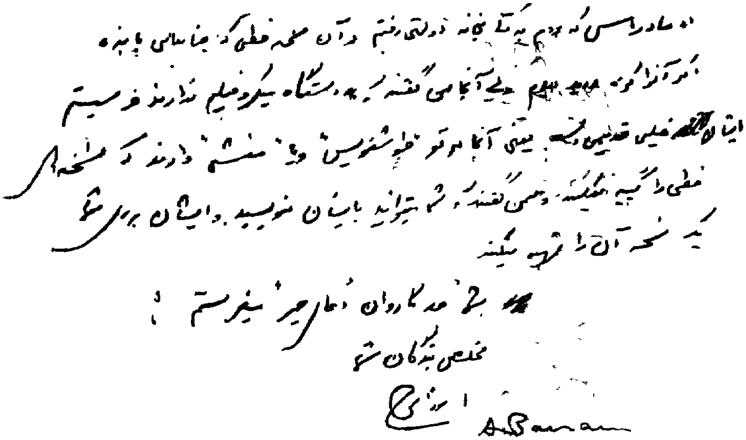
ف . باگلی F. Bagley

مدرس فارسی در دانشگاه دارم (انگلستان)

اینجانب در دانشگاه لیدن (LEIDEN) معاون استاد کارل یان (Prof. Karl Jahn) و موظف بتدریس زبان و ادبیات فارسی هستم در عین حال خود برای تحصیل احوال و آثار حکیم سنائی میکوشم و الآن مخصوصاً مشغول تهیهٔ یک متن انتقادی جدید از مثنوی سیرالعباد الی المعاد این شاعر هستم بجهت آن تا کنون عده زیاد از نسخه‌های خطی قدیمی که در کتابخانه‌های استانبول و لندن و تهران و دانشگاه [illegible] محفوظ است در صورت میکروفیلمها با یکدیگر تطبیق کرده ام

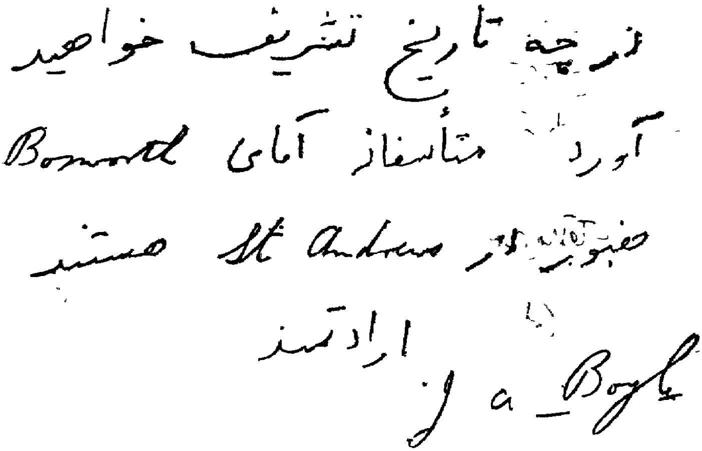
J. Bruijn

استاد فارسی دانشگاه لیدن (هلند)



الکساندر بوزانی A. Bausani

استاد دانشگاه رم (ایتالیا)



ج. بویل J. Boyle

استاد دانشگاه منچستر (انگلستان)

27 Bateman St 29/IV/57

دوست محترم مکرم امروز با همان پست جلد دوم عالم‌آرا و کاغذی از یکی از دوستان دیرین این جانب رسیده است و آن همقطار قدیمی مینویسد که از برکت دست دکتر حاذق آب مروارید که در چشم داشت برداشته شده است و از نیم‌بینا بینا گردیده است کاری که شما با تاریخ اسکندر منشی اجرا فرمودید شباهت تمام با آن عملیات وارد پرده‌ای از آن گنجینه افتاده است و در زیر کی برای چشم ما در کمال جمال و جلال پیدا و آشکار گردیده است زحمت این کار را فقط کسی میفهمد که خودش با این جور مشکلات دچار بوده است تا ایرانیان خودشان این قبیل کارهای پرملال و خستگی انجام ندهند مار از سر دفینه بر نمیخیزد. شرف طرد کردنش البته مرجوع به خود ایرانیان است و این جنگ کمتر از جنگ رستم با دیو سفید نیست

بعضی ملاحظات جزوی را انشاءالله در حین ملاقات خدمت سرکار عرض میکنیم مخلص شما و. مینورسکی

اگر جلد اول هم برسد ممنون و امتنان ... خواهم بود

ولادیمیر مینورسکی V. Minorsky

استاد فقید دانشگاه کمبریج (انگلستان)

خیلی منتظر

هستم. اگر چاپ شده باشد لطفاً بمن
بفرستید. از کتب تاریخی تاجیک چاپ
شده است؟ این مسأله برای من
خیلی جالب و مهم است.
من حالا دارم کتاب "صکوک و سجلات تیموری"
از کتابخانه مشهد برای چاپ تهیه میکنم

با سلام احترامات صمیمانه

هربرت هورست H. Horst

دانشیار زبان و تاریخ ایران دانشگاه ماینتس (آلمان)

چندی پیش خبر یافتم که در ایران ترجمهٔ
«مقاصد الفلاسفه» امام غزالی نشر گردیده است. چه
میل داشتم این کتاب را مطالعه نمایم تا ببینم
که ترجمهٔ این اثر گرانبها چگونه صورت گرفته
باشد.

عبدالغنی میرزایف

عضو فرهنگستان تاجیکستان

راجع

به فیلمهائی که مورد درخواست شما بود از خانم Thompson پرسیدم و ایشان گفتند که مدتی است که آنها را فرستاده ام. ان شاء الله که تا این وقت بپیشگاه سرکار رسیده باشد. بعد هم عکس چند صفحه از یک چاپ قدیمی شاهنامه چنانکه خواستید بطرف شما ارسال داشته‌ام. و آگاهی‌ای که درباره یک نسخه قدیمی از کیمیای سعادت افاده کردید خیلی برای بنده مفید است و سپاس دارم. هروقت میسر شد ازش استفاده میکنم

ارادتمند
هیوبرت دارک

H. Darke هیوبرت دارک
استاد دانشگاه کمبریج (انگلستان)

درباره حبلی

متشکرم بجناب عالی ترقی ایران و ایرانشناسی همیشه بمن موجب خوشحالی و سعادت خواهد بود

هلسنکی ، ۱۹۶۸/۳/۱۳

A. Salonen سالونن
استاد دانشگاه هلسینکی، (فنلاند)

مجله نو بر آن دوست
گرامی و مهربان
مبارک باد از طرف
ریچارد فرای ایراندوست
فعلاً رئیس موسسهٔ آسیا
دانشگاه پهلوی

ریچارد فرای
R. Frye
استاد دانشگاه هاروارد
(امریکا) و مدیر موسسهٔ
آسیا در دانشگاه پهلوی
(شیراز)

از زحمت کشیدید که نمونه خط چاپی دوم هم این
بنده بفرستید. سبب دوم تأخیر جواب من
سه روز تعطیل ادارات [عید سال نو] میباشد
و دو تا راه استدعا میکنم که عذرهایم را
قبول بفرمائید
با تحیات فائقه و تشکرات صمیمانه

هنری ماسه
Henri Massé

هانری ماسه H. Massé
استاد دانشگاه پاریس (فرانسه)
استاد مدرسه السنه شرقیه (پاریس)

هر جلدی زحمت فهرست خوش بدل من میآید — اگر زحمت زیادی نمیکشیدم این همه میخواستم گزینم — فائده بزرگ برای خودم خواهد آورد

H W Bailey

سر بیلی H. Bailey

استاد دانشگاه کمبریج (انگلستان)

بنده از ایران باره هرقدر خوب و جالب توجه کتابها انتشار یافتند - همینطور بهترین وسیله تماس با فرهنگ کنونی ایران میشمارم - در مقابل همان مجلات از طرف بنده چند کتابها و مجلاتی که استادان یا دوستان بنده یا خودم بزبانی نوشتند برای جنابعالی میرسانم. فکر میکنم بهتر است که بنده بطور خلاصه مقالتی در باره ترقی و اوضاع امروزی ایرانشناسی در ژاپن بنویسم؟ بنده باچیز حاضرم اگر موافقت بدهید این مقاله بفارسی مینویسم منتظر نامه تان هستم

با احترامات

کان کاگایا

کان کاگایا

استاد فارسی دانشگاه کیوتو (ژاپن)

بنده در این کتاب مخصوصاً درباره تاریخ و فرهنگ ایران و ادبیات فارسی نوشتم - در ماه آینده هم کتابی که در آن بنده درباره متفکران ایران جدید یعنی میرداماد، ملاصدرا، هادی سبزواری، باب، جمال الدین افغانی و غیرهم نوشتم انتشار خواهد یافت

کورویاناگی J. Kuroyanagi

استاد دانشگاه توکیو (ژاپن)

عن قریب مقاله خود را که در باره نسخه خطی ادب الملوك نوشته و در مجله اوریِنس منتشر کرده ام شما می فرستم. عکسی را که مناسبت مسافرت تا به الرور از خانم شما گرفته بودم آماده کردم. بدبختانه گم شد همینکه پیدا شد شما می فرستم. در آن حاضر فهرستی را که دانشگاه تهران به فرمایش شما ارسال نمود است در این نامه پس می فرستم. خواهش می کنم از انتشارات جدید دانشگاه تهران آن ۱۴ کتاب را که در حاشیه اش به آن اشاره کرده ام به بنده ارسال فرمائید

ارادتمند

فریتز مایر F. Meir

استاد دانشگاه بال (سویس)

در سال ۱۳۳۱/۱۳۳۲ بنده در طهران بودم و نظم معاصر ایران را تحصیل کردم. امیدوارم که در آتیه ممکن خواهد بود که وطن زیبای شما را یک دفعه دیگر ببینم. آفتاب ایران اینجا متاسفانه نیست و در جنگلهای ما زیاد باران میاید.

هانس کانوس کرده H. Kanus - Credé

محقق ادبیات فارسی (آلمان)

اعلام وصول کتاب شرح مثنوی شریف جلد اول شماره (۱۱۲۴۴) میکنم

با کمال تشکرات صمیمی و احترامات فائقه

هربرت دودا

H. Duda هربرت دودا

استاد دانشگاه وین (اتریش)

Herbert W. Duda

فرا رسیدن سال نو ایرانی را بآن دوست دانشمند و فاضل شاد باش میگویم و توفیق شما را در خدمت ادبی آرزو مندم - خوشبختی و سعادت شما را خواستارم

ف. ماخالسکی

F. Machalski

استاد فارسی در دانشگاه کراکو (لهستان)

با کمال تشکر اعلام میشود که مجدده جلد از انتشارات دانشگاه دریافت شد

گراملیخ Gramlich

محقق ادبیات فارسی و تصوف ایرانی (آلمان)

مقامه ... [illegible] ۹۰

... ۱۰ [illegible]

شرح مثنوی شریف

نوروزنامه بدیع الزمان ۱۱

تشکیل شاهنشاهی صفویه ... [illegible] ۱۶

حمزه نامه ج اول ۱۸
جلد دوم ۱۹

دوشن گیمن **Duchesne Guillemin**

استاد دانشگاه لیژ (بلژیک)

[illegible]

این کتاب با تقدیم احترامات

[illegible]

فائقه ... جناب ... [illegible]

اهدا میشود

۶۹/۲/۱۰

ورنر زوندرمن

ورنر زوندرمن
W. Sunderman
محقق ادبیات فارسی (برلین)

[illegible]

زکی ولیدی ... [illegible]

زکی ولیدی طوغان **Z. V. Toqan**

استاد دانشگاه استانبول

فرا رسیدن عید فرخنده نوروز باستانی ایران را
بجنابعالی تبریک گفته سلامت و خوشی و سعادت و طول
عمر شما را از خداوند متعال خواستارم
اکنون و همیشه ارادتمند حق‌شناس شما

یان ریپکا

یان ریپکا J·Rvpka

استاد متوفی دانشگاه پراگ (چکوسلواکی)

بعد از احوالپرسی عرض میشود که کتاب آئین شاهنشاهی
بدینجانب رسید از دریافت آن فوق العاده خوشم آمد
و میخواهم اظهار تشکر و امتنان نمایم

ارادتمند

راجر سیوری

سیوری R. Savory

استاد دانشگاه تورنتو (کانادا)

۱۲) رضا قلی میرزا سفرنامه رضاقلی میرزا نوه فتحعلیشاه قاجار بکوشش
اصغر فرمانفرمائی قاجار

۱۳) علم الهدی سید مرتضی الذریعه اصول الشریعه جلد اول بکوشش ابوالقاسم
گرجی

ا. ک. لمبتون

Lambton

استاد دانشگاه لندن

با تقدیم احترامات

ا.ک.س. لمبتن

بتوانم در این باب سطوری چند به رشته تحریر بیاورم
و بجناب برسانم چند روز است که حد متان ترجمهٔ
فرانسه سفرنامهٔ یک تاجر روس در ایران در عهد شاه
عباس اول را ارسال کردم بنظرم ترجمهٔ فارسی آن بی
فایده نخواهد بود آقای جمال زاده این سفرنامه را واحد
توجه و حالت سرپند ندارد و اگر گرفتار کارهای زیاد
دیگر که فوری است نبود خودش ترجمه و علاوه به
تالیفاتی در مورد روابط ایران و روسیه بیاورد آقای
صنعتی زاده به دعاگو کتاب هشت بهشت را فرستاد
خواندنی است اگرچه دوستدار متخصص بمسائل بابی
نیستم ولی این باب آن را هم به حقوق مدنی

ولی نمی دانم کی منتشر شوم چندین جلد روی میز تحریر
از دوستدار می پرسند بابا تنبل نباشید ما را مرخص
بفرمائید آسوده ۷ شم مخصوصاً خصوصیت به افتخار آقای
اوربلی ابتدا است ۷۰ سالگی این مستشرق ردیف اول باید به
دو زبان ایرانی معرفی کنم و یکی دیگر سال پروفسور پتروشفسکی
متخصص مسائل کشاورزی در تاریخ ایران و غیره و غیره Petrovshevsky

اقل العباد B. Nikitin

بازیل نیکی تین B. Nikitin

(فوت شده است)

تصاویر قدیم

تصویر آب رنگ
از
میرزا جعفرخان مشیرالدوله

آقای محمد مشیری از اخلاف مرحوم میرزا جعفرخان مشیرالدوله تصویری نقاشی شده به صورت آب رنگ از آن مرحوم دارد که از راه لطف در اختیار ما گذاشته ودرین شماره به‌چاپ رسیده است.

مرحوم مشیرالدوله از رجال باصفت و ایران‌دوست درعصر قاجاری بود رساله‌ای درباره سرحد ایران وعثمانی تألیف کرد که به نام تحقیقات سرحدیه شهرت دارد و آنرا آقای مشیری تصحیح کرده است و توسط بنیاد فرهنگ ایران به زودی نشرخواهد شد.

معرفی کتابهای تاز

فلسفه ، دین وعلوم اجتماعی

الهی ، نورعلی : معرفةالروح . تهران طهوری [۱۳۴۸] رقعی–۱۲۳ص

بازرگان ، مهدی : نفت وایدئولوژی، [تبریز، سعدی، ۱۳۴۷] رقعی،۲٤۰ص

جعفری‌لنگرودی، محمدجعفر : ترمینولژی‌حقوق. [تهران، ابن‌سینا ، ۱۳۴۶] وزیری ۷۹۱+22ص .

طباطبائی ، محمدحسین: شیعه دراسلام تهران ، ۱۳۴۷ وزیری۱۶۰ص

قاسم‌زاده ، محمود : اقتصاد نفت ایران . تهران، ۱۳۴۷، وزیری ۳۲۸ص

تاریخ و سرگذشت

پاکروان ، امینه : آغا محمدخان قاجار ، ترجمهٔ جهانگیرافکاری [تهران زوار، ۱۳۴۸] رقعی۲۹۹ ص

حقیقت ، عبدالرفیع : تاریخ نهضتهای فکری ایران . [تهران ، فرهنگ، ۱۳۴۷] رقعی، ۳۶۸ ص

سایکس ، کریستوفر : فعالیتهای جاسوسی واسموس یا لارنس آلمانی در ایران . ترجمه حسین‌سعادت نوری، تهران . وحید ۱۳۴۸ — رقعی، ۲۵۰ ص

تحقیقات ادبی وزبانی

مصفی ، ابوالفضل : ماه‌نو وشعر کهن‌وماه ازدیدگاه‌سخن‌سرایان بزرگ فارسی. قم [۱۳۴۸] وزیری، ۲۰۵ ص.

وزین‌پور، نادر: ساختمان فعل در زبان ترکی ازدیدگاه‌ریشه‌شناسی، تهران، ۱۳۴۸ . وزیری ، ۱۱۷ ص

متون قدیم شعر

ابوالفرج رونی : دیوان ، باهتمام محمود مهدوی دامغانی ، مشهد ، باستان، ۱۳۴۷ ، وزیری ۴۸+ ۳۴۷ ص

اسیرشهرستانی : از دیوان اسیرشهرستانی، بکوشش حبیب‌الله بیگناه،[مشهد باستان ، ۱۳۴۸] رقعی، ۱٦۰ ص

همدانی ، سیدعلی : چهل‌اسرار یا غزلیات میرسید علی‌همدانی. تصحیح‌شده اهترف تجاری، تهران، وحید، ۱۳۴۷ رقعی۷۹ص.

شعر معاصران

اخوان ثالث ، مهدی : عاشقانه‌ها و کبود . [تهران ، جوانه ، ۱۳۴۸] رقعی ، ۱۹۷ ص

اسلامپور ، پرویز سلك‌وحركت‌وريد [تهران ۱۳۴۷] خشتی بی‌صفحه شمار

الفت اصفهانی ، محمدباقر : دیوان الفت [مقدمه و تنظیم از بدرالدین کتابی] اصفهان ، ثقفی ، [۱۳۴۷] وزیری، ۲۰۲ ص

رفیعی ، احمد : پرنده‌وقفس، [تهران، صفی‌علیشاه، ۱۳۴۸]وزیری،۱۰۰ص.

زهری ، محمد : برگزیده شعرهای محمد زهری . تهران ، نامداد . ۱۳۴۸، جیبی ، ۲۰۰ ص

زهری ، محمد : و تتمه [تهران] نیل[۱۳۴۸] رقعی، ۸۳ ص

شعله‌ور ، فرشمه : آنجاکسی نیست [تهران ، ۱۳۴۸] رقعی، ۱۰۷ ص

عطا ، م . شب وپرواز [مشهد ، توس ، ۱۳۴۷] خشتی ، ۷۸ ص

مصدق ، حمید : دررهگذار باد وآبی ، خاکستری . سیاه . دوشعر بلندآزاد [تهران . فرمند ، ۱۳۴۸] ۱۴۲ ص

داستان

ابراهیم پور : قصه ، [تهران ، رور ۱۳۴۸] رقعی ۱۸۳ ص

بسا ، مهین : مسجد ودیر [تهران ، امیرکبیر ، ۱۳۴۸] رقعی ۱۹۶۰ ص

دانشور ، سیمین : سووشون [تهران] خوارزمی ، ۱۳۴۸ رقعی-۳۰۳ ص

دولت‌آبادی ، محمود : لایه‌های بیابانی [تهران ، رور، ۱۳۴۸] رقعی ، ۳۴۳ ص

طالب اف ، عبدالرحیم : مسالك‌المحسنین [با مقدمهٔ م . ب مؤمنی] کتابهای جیبی ، [۱۳۴۷] جیبی ، ۲۹۳ ص

گلشیری ، هوشنگ : مثل همیشه [اصفهان ـ ۱۳۴۷] رقعی ، ۱۲۰ ص

میرصادقی، جمال : شب های تماشا وگل زرد [تهران] نیل ، [۱۳۴۷] رقعی،۱۲۸ص

نوری : قوس قزح ، [تهران ، ۱۳۴۸] رقعی ، ۱۷۸ ص

نمایشنامه

مفید ، بیژن : شهر قصه . شیراز سازمان جشن هنر ۱۳۴۸ ـ خشتی ـ ۱۲۸ ص

مفید ، بیژن : ماه وپلنگ شیراز، سازمان جشن‌هنر . ۱۳۴۸خشتی. ۸۶ص

اسناد و مدارك

نامه‌های دهخدا

محمدعلی
جمال‌زاده

درشماره‌های۵و۶مجله(مرداد-شهریور۱۳۴۸) درصفحات۳۱۱تا۳۱۳ درتحت‌عنوان «دویادگار از دورهٔ مشروطیت» شرحی «بدون امضاء» آمده است دربارهٔ دو نامه از شادروان دهخدا و یك نامه از مرحوم آیةالله شیخ عبدالله مازندرانی باعکس متن‌اصلی‌هرسه‌نامه. ازآنجائی که این‌اسناد تعلق بشادروان سید ابوالفتح‌فدائی‌علوی داشته‌است وراقم این سطور باآن مرحوم دوستی دورو درازی داشت وهم‌پدرم وهم‌خودم با خانواده علوی روابط استوارقدیمی داشته وداریم (یعنی‌پدرم داشت‌وخودم هنوزهم دارم) بی‌مناسبت ندانستم که‌این‌مختصر را بعرض برسانم.

اولا بزرگ این‌خاندان چنانکه در «راهنمای‌کتاب» آمده مرحوم سید ابوالحسن‌صراف نبود. بلکه مرحوم‌حاج‌سید محمدصراف بود که‌درمجلس‌شورای ملی سمت نمایندگی هم داشت ومردخیر و آزادی پرست و ترقی خواهی بود چنانکه پسر ارشدش‌حاج سیدابوالحسن علوی ازدوستان مرحوم حاج‌سید نصر-الله اخوی (باایشان‌مسافرتی‌هم بپاریس کرده‌بود) وازدوستان پدرم بود ومیرزا محمدخان قزوینی شرح مختصر زندگی اوراهم‌درضمن تراجم احوال‌المعاصرین ایرانی خود تحریر فرموده‌است.

حاج سیدابوالحسن علوی از مشروطه طلبان جوان وفعال‌بود ودرموقع جنگ جهانی اول بامهاجرین کم‌کم به برلن رسیدوهمانجا ساکن گردیدوسه‌پسر خود را بنام‌آقا مصطفی وآقامرتضی وآقا بزرگ برای تحصیل بآلمان آورد و بعدهادرشهر برلن‌انتحار کرده‌بدار بقاشتافت سیدابوالفتح فدائی برادر کوچکتر ایشان بود وبا برادر دیگری که ازفدائی‌هم کوچکتر وتقریباً بامن هم سن بود بنام حسین‌آقا ماهرسه تن راباهم پدرانمان یعنی‌مرحوم حاج سیدمحمد صراف (درسرای حاجب‌الدوله حجره واداره صرافی‌داشت) ومرحوم سید جمال‌الدین واعظ معروف باصفهانی‌در بهارسال ۱۳۲۶هجری‌قمری(آوریل۱۹۰۸میلادی) برای تحصیل به‌بیروت فرستادند ومن بافدائی ازبیروت بعدها بپاریس‌ولوزان رفتیم وچند سال باهم دراین‌شهر اخیر تحصیل میکردیم. فدائی‌جوان فاضل و حساس وبادوقی بود که شعرهم میگفت و«فدائی» تخلص‌او بودوچندسال پیش در طهران‌وفات‌یافت. حسین‌آقاهم‌چندی بعد بدعوت برادرش‌حاج‌سیدابوالحسن‌علوی ازبیروت بآلمان برای تحصیل‌آمد ودرآنجا مشغول تحصیل‌علم شیمی گردید و بدبختانه درسر درس‌دراثر انفجارمواد شیمیائی باچند نفردیگر ازدانشجویان جوان‌آلمانی بهلاکت رسید. پسر ارشد حاج سید ابوالحسن علوی‌آقا مرتضی

درنتیجهٔ پاره‌ای اقدامات‌سیاسی دردوره سلطنت اعلیحضرت فقید رضاشاه‌پهلوی از برلن بمسکو رفت‌ودرآنجا درگذشت ولی‌دو برادر دیگر او درحیات‌هستند (آقا مصطفی‌درطهران‌وبزرگه علوی‌دریکی ازدانشگاههای آلمان شرقی‌تدریس میکند .)

اینجانب‌چون‌در خواندن‌خط دو نامهٔ کوتاه‌دهخدا که‌درنهایت پختگی‌است است ودر «راهنمای کتاب» بچاپ رسیده است دچارقدری زحمت‌بودم خواستم‌هم برسم تیمن وتبرك بمناسبت احترام عظیمی که بمقام بلند دهخدا دارم وهم‌بپاس احترام وعلاقه‌ای که بدودمان علویها دارم این‌دونامه رابخط خود بنویسم و ارسال خدمت میدارم باشد که‌امر فرمائید باحروف‌چاپخانه ازنودر محله بچاپ برسانند ویقین دارم که خوانندگان‌هم (بخصوص پارسی‌دانهای بیگانه) که‌علاقه مندند راضی وممنون خواهند گردید ومایهٔ سپاسگزاری‌خودبنده هم خواهدبود

ژنو ، ۱۷ شهریور ۴۸ ، سید محمد علی جمالزاده

(نامهٔ اول دهخدا)

خدمت ذیجلالت جناب مستطاب عمدةالاشرف حاج سید محمد دام‌اقباله

عصر شنبه که فرداست محکوماً میروم عیال واولاد پدرم را بعد از او همیشه‌من نگاهمیداشتم‌ام‌حالاخودم‌درغربت ومادروخواهرهایم‌دراینجا گرسنه‌اند اگر هنوز اسمی‌ازخدا وجدان انصاف مروت‌ورحم دردنیا باقی‌است مرا‌راحت کنید والسلام علی‌اکبردهخدا.

راضی نیستم‌کاغذ یامطلب مرا باحدی‌مذاکره فرمائید حتی‌باولادخودتان وبرادر خودم

(نامهٔ دوم دهخدا)[۱]

فداك من فداك‌ودام قصدك من والاك لابد ازانتخاب این عنوان تعجب خواهید فرمود ولی گذشته ازآنکه قلب من‌حاکی ازهمین عنوان است برای اینکه مهر ندارم وخطم‌هم مقرو نیست واین‌نشانی‌است که وقتی خود جنابعالی بجا کرخودتان مرقوم داشته‌اید وازتکرارآن میخواهم صحت انتساب‌این ورقه رابکسی که بشمامعرفی مینمائید درست شود.

تصدقت شوم گویا ازحال من بی‌خبر نبودید ومیدانیدکه درزمان ساده پرستی و عصر احترام پیران هردو از تمتع محروم مانده‌ایم الان میروم در

۱ـ روی‌پاکت بخط‌مرحوم دهخدا اسم‌مرحوم سیدنصرالله تقوی نوشته شده است(ا.ا.)

صورتیکه یکنفر در تمام روی زمین نمیشناسم که یك نفر فقیررا دستگیری کند یا یك خائفی راپناه دهد چنانکه دیدید ودیدم . خواهر ومادر و برادر کوچك هم که تیغ و تیری است بر دل و جگر میگویند. تاسرحدمخارج میدهیم بعدهم شماها خیلی هواخواه دارید بشما میدهند افسوس که همین حرف دل وجگر انسانرا پاره میکند الان که ساعت هشت ازشب است وتمام دنیا وعالم رادرپیش نظرم مجسم کرده ام یك نفر در روی کره نمیشناسم که بخریداری شرف وحسن نیت وخدمت خالصانهٔ من یکماه مرا نگاهداری کند . و فقط بعد ازسیر تمام اطراف کاغذحوف را باکمال نا امیدی مینویسم به‌بینید اگر صلاح است نشان بدهید وگرنه بگذارید این آخرین وسیلهٔ مرگ که هیچ نمیدانم ازچه راه انتخابش می‌کنم (شاید بواسطهٔ حسن نیت او وشاید بواسطه کمال استیصال من) ازدست (؟) برود چه خوب است مرگه دردامن احباب وچه سخت است .. اثروجود مراکه آبروی من است پیش کسی نریخته وسررا ازخودشان تجاوز ندهند . ع. ا. د.

ولی اینراهم جناب مخاطب رقعه حوف نباید فراموش کنند که این استیصال نامه از طرف آن کسی است که در مدت دوسال تمام درمقابل وعدهٔ وزارت وامید میلیونها پول نلغرید وشرف را بهیچ یك از زخارف مبادله نکرد. ازینرو تنها خواهشی که میکنم در صورت رد یا قبول این آخرین اثر وجود مراکه آبروی من است پیش کسی نریخته وسررا ازخودشان تجاوز ندهند.

نامه‌ها

بقعهٔ میغان

آقای مدیر

... درسرمقالهٔ شمارهٔ فروردین از خرابه بقعهٔ میغان اسم برده بودید که نزدیك اراك است و اهمیتی دارد آیا ممکن است که عکسی از آن را به چاپ برسانید ..

محمد طالبی (طایر)

راهنمای کتاب ــ عکس آن بقعه که از بناهای بزرگ ومعتبر وویران شده‌است دراینجا چاپ می‌شود. تاجائی که در کتب هنر ایران تألیف اروپائیها دیــده شده این عکس هنوز چاپ نشده است

دو نسخهٔ خطی

آقای مدیر

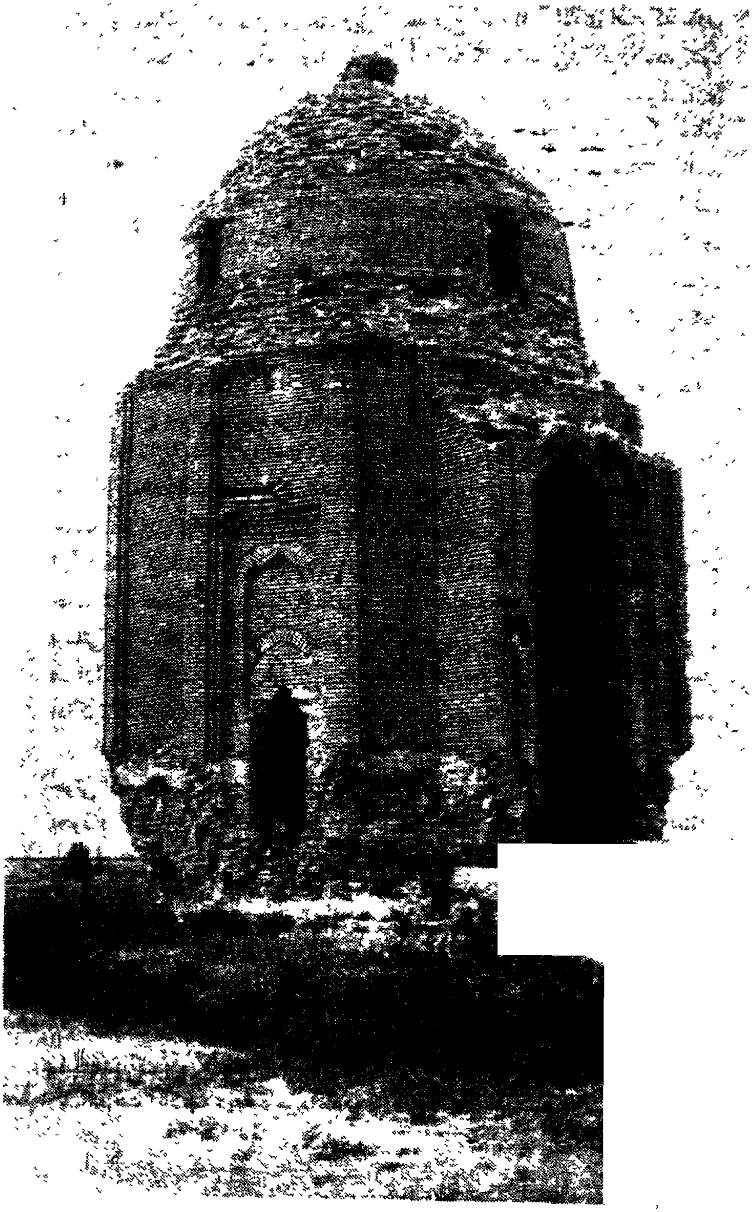
اخیراً دوجلد کتاب خطی در یکی از دهات کوهستانی مازندران بدست بنده رسیده‌که هر دو آنها دریك جلد تجلید شده‌است. اینکتاب خطی شامل شرح زندگی شاه اسمعیل صفوی اول (جلد نخست) و شاه طهماسب (جلد دوم) میباشد و تاریخ نگارش نسخه ماه ذیحجه۱۱۲۶ ه . ق . است. از این کتاب تاجائیکه بنده اطلاع دارم نسخــه‌ای درتحت شماره ADD — 200 درکمبریج میباشد کــه قسمتی از آنــرا (سردنیس راس) در مجله آسیائــی پادشاهی در ماه آوریل ۱۸۹۶ انتشار داده (البته نسخه کمبریج فقط شامل جلد نخست یعنی شرح حال شاه اسمعیل است وجلد دوم راکه مربوط به شاه طهماسب میباشدفاقداست) و بعلاوه نسخه انگلستان معلوم نیست کامل است یا ناقص ــ اشاره دیگری که باز هم فقط از جلد اول این کتاب دیده‌ام شرحی است که آقای نصر اله فلسفی درکتاب (زندگانی شاه‌عباس) نوشته ــ آقای فلسفی بطورخیلی مختصر مینویسند که نسخه‌ای از تاریخ شاه‌اسمعیل درنزد مرحوم وحیدالملك شیبانی بــود که بعدازفوتش معلوم نشد بدست کی افتاده درهرحال مطالب این دوجلد ازهرحیث با سایر تواریخ عهد صفویه مانند عالم‌ــ آرا و احسن التواریــح متفاوت است ــ انشاء کتاب هــم بسیار روان و سلیس و خالی ازتعقیدات لفظی و اطناب بیهوده است. از نسخه من فقط صفحه اول افتادگی دارد و مجموعــاً جلد اول شامل ۳۶۴ صفحه وجلد دوم شامل ۳۹۴ صفحه‌میباشد عنوانها بامرکب قرمزوقطع کتاب رحلی و هرصفحه دارای ۲۱ سطر مطلب است مؤلف کتاب شناخته نشد خواهشمند است هر اطلاعی که سرکار دراینخصوص دارید مرقوم‌فرمائید. بسیارممنون‌میشوم چنانچه لازم است امر بفرمائید ضمن مقالتی این دو کتاب نادرالوجود را بابیان اختلافات مطالب تاریخی آن بــاسایر منابع عهد صفوی تهیه و تقدیم دارم .

طاهری شهاب (ساری)

شعر نو و آثار خمره‌ای

آقای مدیر

شکــر مــی‌کنم خــدای را کــه با حفظ بی‌طرفی کامل و درج نظر



گنبد خرابهٔ میغان

موافق و مخالف شعرسنتی از چاه ویل تزلزل و انحطاط بیرون آمد و با صفت لاینفك «زمان ناپذیر» عمر ابدی یافت. خواه نا خواه حق به کرسی نشست .

بدون اغراق چیزی نمانده بود که با مطالعهٔ مقالات یأس آور نویسندگان معاصر (تا آخر سال ۴۷) پیروان عروض از سرودن شعر وحتی ازمطالعه آن بیزار شوند .

الحق که بایدازراهنمای شعرمعاصر آقای فریدون‌توللی نهایت قدردانی بشود که با اقتراح عنوان «شعرزمان ناپذیر» شعر اصیل را تا مقام لایزال بالا برد . حتی درجملات فصیح وموجزی لامکانش خواند. با این عبارت «این گونه اشعار ازآن دسته نیستند . که بتوان به زمانی خاصه شان مقیدکرد . ویا از آن کشور و ملتی ویژه شمرد» . آری حق سخن‌را دربارهٔ عمر جاودانی شعر جهانی چنان اداکرد که مزیدی برآن متصور نیست .

اما درضمن مقال خود برای دل‌جوئی از مخالفین شعر سنتی . شکستن بحور و اوزان شعررا از بیم فدا شدن پاسی از عظمت اندیشهٔ نوطرازان جائز شمرده است و برای اثبات فتوای خود مثالی ازشکافته شدن انار. وعمل‌سرارین در مورد نوزاد فربه آورده است . که انصافاً مورد تعجب است ...

مثال‌ها با شکستن بحور و اوزان تطبیق نمی‌کند بدین دلیل .

درخت انارهمه دیده و می‌دانندکه سه نوع است اول اناری است که بدون آن که‌شاداب باشدمی‌ترکد وفاسدمی‌شود و قابل خوردن هم نیست . دوم اناری است که فطرةً باید شکافد و اگر نشکافد می‌پوسد و فاسد می‌شود . سوم ــ اناری است ممتاز وعالی که خمره‌ای می‌نامند. این نوع انار را در خمره ذخیره کرده سرآن راگچ می گیرند وتاآخرزمستان تازه وبی‌عیب می‌ماند و هرگزنمی‌شکافد مانندپسته که ۲ نوع است: یکی فطرةً خندان و دیگری فطرةً دهن بسته . بادام۲ نوع: سنگ‌شکن‌وکاغذی فطرةً .

درمورد نوزاد فربه ــ هرگاه مادر نقص مراحی نداشته باشد نوزادش هر قدر سنگین باشد سالم به دنیا می‌آید . شاهد دوقلو وسه قلو وپنج قلو هستند که به تدریج وسالم وارد می‌شوند ـ بهترین شاهد من حیواناتی هستند که تنا سیرده نوزاد دریك شکم تحویل میدهند ـ عمل (سزارین) ندرةً دربارهٔ زنان بیمار انجام می‌شود ــ النادرکالمعدوم . . . . ــ

امیدوارم استادمعظم‌آقای فریدون‌توللی زنده‌کنندهٔ شعر اصیل از مختصر انتقاد من که نـاگفتن‌آن ذنب لایغفر شمرده می‌شد نرنجند و مرا دولت خواه خود بدانند و از طول کلام عذر خواه .

علی محمد پیمان یغمائی

سمینار زبان و ادبیات

آقای مدیر

... آنچه دراینجا چه ازنظرخود اینجانب که ازاعضای‌شرکت‌کنندهٔ[illegible]

سمینار بودم و چه از نظر سایر شرکت کنندگان قابل ذکر است اینستکه مسئولان امر میبایست در آغاز کار گزارشی از کارهای انجام شدهٔ کنگره های سالهای قبل را ارائه دهند تا شرکت کنندگان تکلیف خودرا در مورد کمیسیونهائیکه تشکیل میشود بدانند ومتأسفانه آنچه موجب ناراحتی همهٔ اعضای شرکت کننده میگردید همین مسأله بود که در حالیکه هیچکدام از تصمیمات کمیسیونهای کنگره های ادبیات فارسی مشهد وشیراز بتصویب شورایعالی وزارت آموزش و پرورش نرسیده بود دوباره باید برای همان موارد کمیسیون تشکیل داده وقطعنامه صادر کنند وبخاطر همین عدم اعتنای وزارت آموزش و پرورش بتصمیمات کنگره ها بیش از نیمی از اعضا درجلسات کمیسیون حاضر نمیشدند .

دیگر آنکه در میان دبیران شرکت کننده عده یی لیسانسیه غیر از رشتهٔ ادبیات بچشم میخورد که معلوم نیست روی چه اصلی برای شرکت در سمینار ادبیات فارسی انتخاب شده بودند

جلسات سخنرانی نیز منحصراً در اختیار استادان بود وحال آنکه میبایست دراختیار معلمان شرکت کننده باشد تا با بیان وطرح اشکالات خود وتبادل افکار با سایرین برفع آنها اقدام نمایند. از طرفی موضوع سخنرانی بعضی از استادان با آنچه که در برنامه ذکر شده بود وفق نمیداد و گاه ملال آورهم بود .

پلی کپی سخنرانیهای استادان و دراختیار معلمان قرار دادن نیز از کارهایی واجب بود که متأسفانه بیمه موکول شد .

امید معلمان سراسر کشور اینستکه وزارت آموزش وپرورش پس از غور و بررسی کامل و همه جانبه تصمیمات این سمینارهارا بمورد اجرا درآورد .

غلامرضا حریرچیان (خرم‌آباد)

غلط چند ساله

بعد از عنوان ، از زمانی که برای ادامه تحصیل از خاک ایران دور شده‌ام تا بحال تنها نشریه‌ایکه بطور مرتب خوانده‌ام - و با ولع خوانده‌ام - مجلهٔ عزیز راهنمای کتاب بوده است خـواهید بخشود مرا اگر ناسپاسی کنم و در برابر لذتهائی که از مطالعهٔ این نشریه برده‌ام نکته‌ایرا گوشزد کنم . قریب یکسال و نیم پیش شماره تازه‌ای از راهنمای کتاب را در کلاس درس دردست داشتم . چشم کنجکاو یك دوست امریکائی به پشت جلد انگلیسی آن خورد وبا تعجب گفت : «The book Socity?» و بعد از من پرسید که « Socity » چه معنی دارد . گفتم اشتباه چاپی است و باید که « Society » باشد . انتظار و امید داشتم که شماره بعد این اشتباه اصلاح شود. شماره بعد از شماره راهنمای کتاب را دریافت داشتم و Socity همان Socity بود که بود و از آنزمان تا بحال همه ماه میبیند دو Socity همچنان هست که هست."

انتشار فهرست دهساله کتابشناسی را بشما ونیز آقای حسین بنی‌آدم تبریك میگویم. دراین‌مورد هیــچ خرده گوئی ندارم و اگرهم باشد درددریای ستایش قلبی گم شده است . باید بــا اینکارها اندك آشنائی داشت تا دانست که تنظیم وانتشار چنین فهرستی چه کارسترگی است. آرزویم آنستکه درانجام چنین کارموفقیت بیشتری نصیب شما ودوستان شما بشود .

خیلی مایلم که برای «راهنمای کتاب» نوشته‌هائی تهیه کنم وتقدیم دارم. افسوس که کارهای سنگین دانشگاهی فعلا مجال نمیدهد ، قطعاً درآینده افتخارهمکاری بیشتری را خواهم یافت .

هوشنگ ابرامی (امریکا)

راهنمای کتاب : دقت شمامورد تشکروبی توجهی ما مایه شرمساری است آقای ابرامی دورهٔ دکتری کتابداری را می گذرانند ومایهٔ امیدهاست .

بهجت الروح

چندی پیش بنیاد فرهنگ ایران رساله‌ای در موسیقی بنام بهجت الروح انتشار داد . آقای دکتر خانلری در مقدمهٔ این کتاب آورده‌اند که : زمان این رساله معلوم نیست و گمان می‌رود که درحدود قرن دهم ویازدهم هجری باشد. نام مؤلف ونام ممدوح او هر دوساختگی بنظر می‌رسد ونمی‌دانیم که این جعل چرا واقع شده است ، نام مجهول مؤلف این رساله عبدالمومن پسر صفی‌الدین (نه صفی‌الدین موسیقیدان مشهور) است که نسبش بسه واسطه بقابوس ابن وشمگیر جرجانی می‌رسد!!

شاید یادداشت زیر محققان را درشناختن مؤلف این رساله به کارآید:

در رسالهٔ موسیقی خواجه عبدالرحمن بن سیف الدین غزنوی که در مجموع مناقب شمس الشعراء سروش اصفهانی بچاپ آمده است ابیاتی در بیان مقامها و گوشه‌ها وآوازها ذکرشده که عیناً همان ابیاتی است که مؤلف بهجت الروح درباب ششم رسالهٔ خویش (ازصفحه ۴۳ به‌بعد) زیرعنوان (دربیان علم الادوارالموسیقی بالنظم) ایراد نموده است . خواجه عبدالرحمن گویندهٔ این ابیات را مولانا کوکبی معرفی می کند ودر طی رسالهٔ مختصر خویش (ده‌صفحه به قطع رقعی) سه‌بار درهنگام نقل اشعار ازاو نام می‌برد . دریك مورد نیز نام کتاب اورا درعلم موسیقی ذکر می کندآنجاکه می گوید : «... دیگر استادان موسیقی همه اینها راشش‌آوازقرار داده‌اند مولانا کوکبی‌همانادرسلطانیه‌آن‌شش آواز را اینطور به نظم درآورده است :

کبشتمایه(کذا) وکردانیه چوبرخوانی
نواز پرده نوروز و سلمك و شهناز

که در بهجت‌الروح اینطور ضبط‌شده است:

گوشت ومایه وکردانیه چوبرخوانی   نواز پردهٔ نورور و سلمك شهناز
(ص۴۵)

اما مولانا کوکبی ـ چنانکه استاد فقید سعیدنفیسی در احوالش آورده‌اند نجم‌الدین نام داشته و ازغزلسرایان وموسیقی‌دانان زبردست قرن دهم هجری بشمار بوده ورسالهٔ موسیقی‌خویش را به نام عبدالله خان نوشته‌است (ص۶۱۷ ج اول تاریخ نظم‌ونثر) ـ

حال آیا رساله‌ای بنام سلطانیه از مولانا کوکبی در دست هست؟

آیا بهجت الروح نام دیگرهمان رساله سلطانیه نیست؟

یا اینکه مؤلف این رساله ـ همانند خواجه‌عبدالرحمن ـ تنها این‌ابیات را ازکوکبی گرفته؛ دراینصورت چرا نام ناظم‌را نبرده. تحقیق با محققان کتابشناسی است. والسلام.

جمشیدسروش‌یار (اصفهان)

در رثای استاد بیتاب

بندهٔ الله‌که دریعهٔ کاروان افغانی به‌سفر حج رفته‌بودم همینکه بوطن رسیدم خبر ناگوار وفات این استادبزرگ روحم رافشرد وطبعم راسخت‌متألم ساخت که از اندازهٔ بیان فایق‌است وپیش ازآنکه درجستجوی روز این‌صایعه شده باشم تحسرات قلبی خودرا که فی‌الجمله موجب تسکین خاطر خواهدشد بی اختیار به چکامهٔ هذادرج وبه‌غرض نشر بنامهٔ موقر انیس تقدیم نمودم.

ملك شاعران ما بیتاب   رونق محفل اولو الالباب
شمع بزم معارف آگاهان   زینت وزیب محفل‌احباب
صوفی‌و عالم و ادیب ولبیب   دانش وفضل یرا چولب‌ولباب
سالها داد درس علم و ادب   به‌زن و مردهم به‌شیخ وبشاب
کرد تربیت و علوم‌آموخت   همه ساله هزار ها طلاب
ساخت ز انواع شعر دیوانی   کرد تألیف بس مفیدکتاب
کان اثرها به نزد اهل‌خرد   فیض‌باراست‌یك بیك‌چوسحاب
گوی سبقت زگوهر غلطان   برده اشعار او به آب وبه‌تاب
نزد انصاف قدر دیوانش   بر تر است ازخزینهٔ زرناب
از سزاواری ولیاقت خود   ملك شاعران گرفت خطاب

فیض علمش بعام وخاص رسید ‌ ‌ ‌ صورت نور مهر عالمتاب

***

باهمه آگهی زهر علمی ‌ ‌ ‌ با همه فضل و دانش وآداب
بعد یك‌چند روز بیماری ‌ ‌ ‌ سوی دارالقرار شد به شتاب
پیش چشم‌علاقه مندان گشت ‌ ‌ ‌ روز روشن سیه چوبال‌غراب
ریختند اهل دانش‌وفرهنگ ‌ ‌ ‌ ار فراقش زدیده ها خوناب
زانکه مثلش دگر نمی‌یابیم ‌ ‌ ‌ هست الحق نظیر او نایاب
مرگ او ازبرای کشور ما ‌ ‌ ‌ میرود سخت ضایعه به‌حساب

***

سالها با من از صمیمیت ‌ ‌ ‌ بودآمیزشش چو بوی و گلاب
لیك چندی سعایت حساد ‌ ‌ ‌ ساحت آن‌کاخ ارتباط خراب
تابه دکان دوستی روزی ‌ ‌ ‌ کرد قسمت مسبب الاسباب
که نشستیم هردو شاد بهم ‌ ‌ ‌ لب‌گشودیم در طریق صواب
رخت بستی گله‌گذاریها ‌ ‌ ‌ شکوه‌ها پا گذاشتی به‌رکاب
بعدم ماند رو ، ملالتها ‌ ‌ ‌ کاهمه بود همچو نقش برآب
هردو گفتیم بر، دراندازان ‌ ‌ ‌ فتنه انگیزو حاسد و کذاب
آن‌روابط‌دوباره شدتحدید ‌ ‌ ‌ بلکه ز اول قویتر از هرباب
لیك واحسرتاکه‌کاخ حیات ‌ ‌ ‌ بی‌ثبات است چون بنای‌حباب
آن مه‌فضل‌و درخوراوصاف ‌ ‌ ‌ زود بنهفت رخ بابر تراب
کرد دلهای دوستداران‌را ‌ ‌ ‌ زآتش غصه داغدار و کباب
حیف‌کاکنون‌شده‌است‌حاك‌سیه ‌ ‌ ‌ صدف آن یکانه درخوشاب
پس‌همان‌به‌که‌جای‌حیف‌کنیم ‌ ‌ ‌ بدعا یاد ازآن خجسته مآب

***

از طفیل محمد عربی ‌ ‌ ‌ شافع امتان بروز حساب
هم باعزاز از چاریاررسول ‌ ‌ ‌ حرمت آل و عزت اصحاب
ازخطیات وجرم وعصیانش ‌ ‌ ‌ بگذر ازلطف محض یا وهاب
برخش باب هشت جنت را ‌ ‌ ‌ «افتتح یا مفتح الابواب»

این تاریخ‌که در دوبیت انشاء شد در نشرآن بروزنامه سهوی رخ داد. همانا درهشت ترتیب و بخامه خودم تحریر ودر مجلهٔ تاریخی عرفان نشرشد

قطعهٔ دوبیتی درتاریخ :

اوستاد دانش و فرهنگ بیتاب از جهان

کردچون درسن هشتاد و سوم عزم سفر

صبح بیست ودوم ذی‌الحج رقم کردم خلیل

یادگار از روز و ماه وسال فوتش مختصر

محمد ابراهیم خلیل (کابل)

اخبار

وفات جلال آل احمد



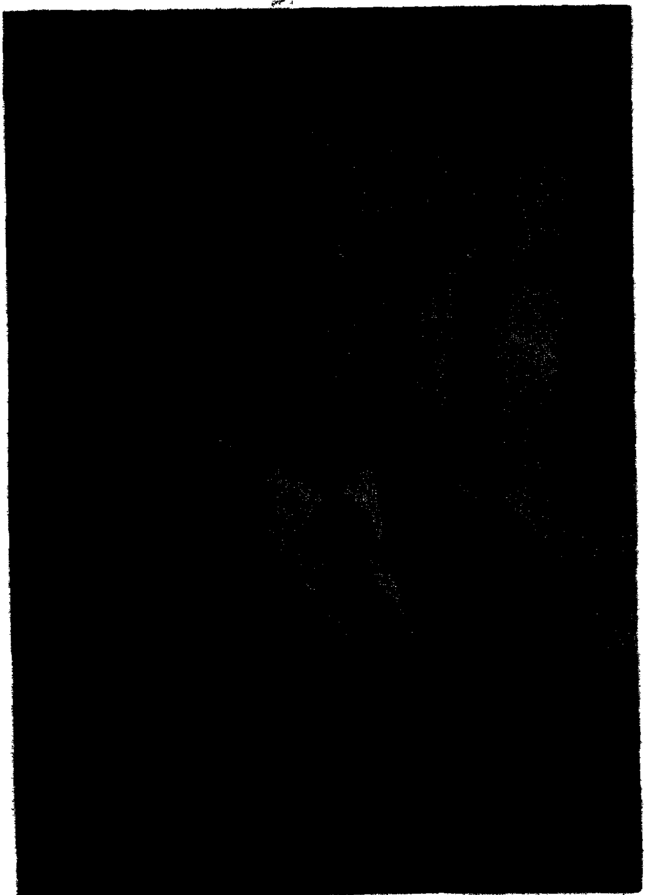
جلال آل احمد متولد ۱۳۰۲ روز هجدهم شهریور ماه ۱۳۴۸ در گذشت و دوستداران بسیار خود را که اکثراً از نسل بیست سال اخیرند بسیار غمگین ساخت.

مراسم تشییع و مجلس ترحیم و شب هفت او با شرکت گروهی عظیم از علاقه‌مندان شخصی و خوانندگان آثارش برگذار شد و حکایت از آن داشت که جلال آل احمد مقام مؤثری در ادبیات معاصر ایران داشت.

سرگذشت و فهرست آثارش جداگانه در همین شماره درج شده است.

همکاران راهنمای کتاب این مصیبت را بطور اخص به دکتر سیمین دانشور همسر هنرمند و هنرشناسش و شمس آل احمد برادر و دکتر سید جلال الدین محدث ارموی دانشمند گرامی و علامه آقا بزرگ طهرانی و فرزندان او علینقی و احمد و جناب علی اصغر حکمت که خویشان آل احمدند تسلیت می گویند.

درگذشت آرتور اپهام پوپ

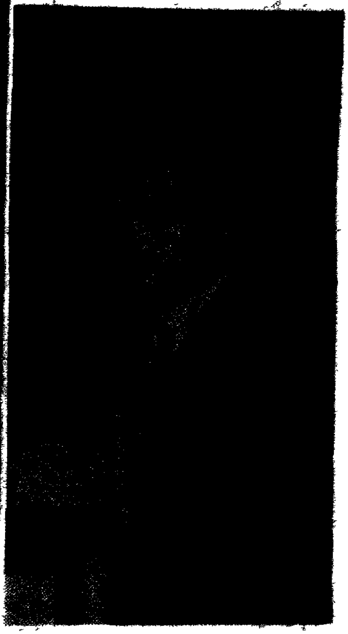


آرتور اپهام پوپ دانشمند ایرانشناس امریکایی که از دوستان و هنرشناسان ایران بود در دوازدهم شهریور در شیراز درگذشت. طبق وصیتی که کرده بود در اصفهان به خاک سپرده شد. پوپ خوب میدانست که در جهان اگر پس از مرگ که مدفنش مزاری باشد در ایران خواهد بود.

او به‌این سرزمین خدمات شایسته کرد. ومهمترین خدمتش نشر کتاب‌مهم بررسی مقدماتی جغرافیای ایران است.

درباره او مقاله مفصل درمجله درج خواهد شد.

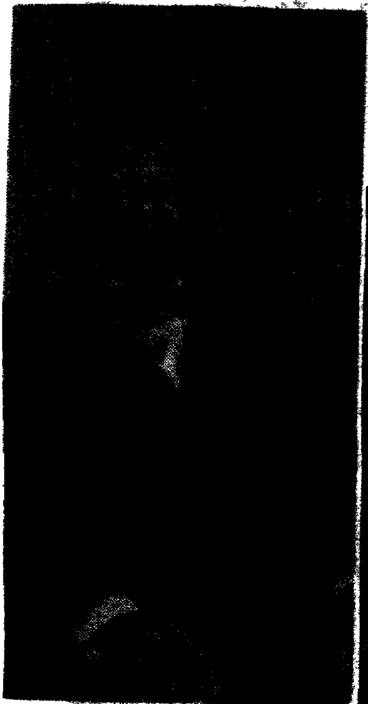
استادی احمد فردید



دانشمند متفکر آقای احمد فردید به‌سمت استادی دانشکده ادبیات وعلوم انسانی منصوب شد.

وفات محمد نظام‌الدین

درشماره‌های قبل گفته‌شد که‌دانشمندمشهور هندی‌محمدنظام‌الدین که ازایرانشناسان بودوسالهای‌دراز برسرجوامع‌الحکایات



صرف عمر کرده بود و از مروجین ادب فارسی در هند بود درگذشت . اینك عکس او که به‌دست آمده است دراین‌جا به‌چاپ می‌رسد و برای آن فقید طلب آمرزش می‌شود.

مجسمهٔ نقره ساسانی

درچند سال اخیر آثار زیادی از زیر خاکهای ایران به‌در آمده‌و به‌خارج رفته است



مجسمهٔ سر پادشاه ساسانی

از جمله مجسمهٔ بزرگ نقرهٔ ساسانی است که در امریکاست و آن را در چند نمایشگاه نشان داده‌اند و تاکنون در ایران خبری از آن نشر نشده و عکسی به‌چاپ نرسیده است
می‌گویند این مجسمه سر یکی از پادشاهان ساسانی است

سه مرگ دیگر

هنگامی که این شمارهٔ مجله چاپ می‌رسید شاعر سخن‌شناس لطفعلی صورتگر استاد دانشگاه تهران درگذشت و دوستان را غمین کرد.

نیز خبر وفات محمد اسحق دانشمند هندی و درگذشت ا. ج آربری ایران شناس انگلیسی رسید و موجب تأثر شد.

در شمارهٔ بعد شرح احوال و آثار آنان بازگو خواهد شد.

فهرست مقالات فارسی

جلد دوم

بکوشش

ایرج افشار

از انتشارات دانشگاه تهران منتشر شد

از مجموعهٔ آثار فلسفی

علم ما به عالم خارج

این کتاب به اقرار موافق و مخالف از مهمترین کتبی است که در قرن بیستم راجع به فلسفه نوشته شده و یکی از سه اثری است که مجموعاً تمام فلسفهٔ برتراند راسل را حاوی میگردد. آن دو کتاب دیگر «مسائل فلسفه» و «تحلیل ذهن» است.

هیچ خوانندهٔ هوشمندی نیست که بعد از خواندن این کتاب بهمان نحوی که قبل از خواندن آن در بارهٔ عالم وجود فکر می کرده بیندیشد و مسلماً مطالب آن در تفکر علمی و بینش او تأثیری عمیق به جای خواهد گذارد.

تألیف
برتراند راسل

ترجمهٔ
منوچهر بزرگمهر

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

مراکز فروش:

خیابان بهار نرسیده به تخت جمشید شمارهٔ ۱۳۶ر۱

خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲

خیابان شاهرضا مقابل دانشگاه

تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷

از مجموعهٔ معارف عمومی

حیات و انرژی

کتاب حاضر به‌این پرسش اساسی با بیانی ساده وروشن پاسخ می‌دهد که غذا درزندگی چه نقشی دارد و برای تندرستی چه نکاتی را باید رعایت کرد تاکمتر نیاز به مراجعه به‌پزشك پیدا کنیم ودرموارد عادی، خود پزشك خود باشیم.

ایزاك آسیموف ، نویسندهٔ این کتاب که خود از دانشمندان زیست‌شناس آمریکائی است ، درساده کردن مطالب علمی و بیان آنها به صورتی که درخور فهم وقابل استفادهٔ همگان باشد استادی فراوان نموده ودرترجمهٔ کتاب نیز این مزیت حفظ شده است .

اثر
ایزاك آسیموف

ترجمهٔ
دکتر محمود بهزاد

از مجموعهٔ متون فارسی

مناقب

اوحدالدین حامد بن ابی‌الفخر کرمانی

ازمؤلفات نیمهٔ دوم قرن هفتم

کتابی است در ذکر احوال وکرامات اوحدالدین از آغاز کار و طالب علمی وسیروسلوك او تا وصول بدرجهٔ کمال و رسیدن به درجهٔ ارشاد و روابط وی با همعصرانش از مشایخ و پیران صوفیه و علما و ملوك و دو تن از خلفای بنی عباسی (الناصر والمستنصر) و شرح تحمل و بردباری وسعهٔ صدر و گذشت او و بعضی از آداب و رسوم او درطریقت و تربیت مریدان .

نثر این کتاب حائز اهمیت و شامل فواید بسیار لغوی و دستوری است و مطالب آن برای پژوهشگران مسلك تصوف و عرفان یکی از منابع مهم و با ارزش به شمار می‌رود .

با تصحیح و حواشی

بدیع‌الزمان فروزانفر

مراکز فروش :

خیابان بهار برسیده به تخت جمشید شمارهٔ ۱/۱۳۶

خیابان سپهبدزاهدی شمارهٔ ۱۰۲

خیابان شاهرضا مقابل دانشگاه

تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷

از مجموعهٔ کتب علمی

آخرین پیشرفتهای پزشکی

این کتاب که محصول دسترنج صدها محقق و دانشمند است خوانندگان را باآخرین پیشرفتهای علم پزشکی آشنا می‌سازد وبویژه دانشجویان وپزشکان پژوهشگر را بهترین راهنما و مددکار است

جهان پزشکی دنیای شگفتیهای جسم و جان است و از روزی که بشر با اندیشهٔ خلاقهٔ خویش از شرق زندگی روی نموده وپس از روشن ساختن مسیر حیات درغرب عالم وجود آرمیده است با محدودهٔ کالبد خویش سروکار داشته و دارد این بشر است که می‌تواند بانیروی علم و دانش تا مرحلهٔ پیونداعضاء و جوارح مختلف بدن پیشروی کند .

کتاب حاضرخواننده را با عجایب اعمال پزشکان عالیقدری که در رشته‌های مختلف به پژوهش پرداخته‌اند آشنا می‌سازد .

تقاضای اشتراك سال دوازدهم راهنمای کتاب (۱۳۴۸)

ادارهٔ مجلهٔ راهنمای کتاب

خواهشمند است نام اینجانب را درجزو مشترکین مجله ثبت واز شمارهٔ ...
سال دوازدهم (۱۳۴۸) منظماً برای اینجانب ارسال نمایید.

بابت بهای اشتراك مبلغ ۲۴۰ ریال (پست سفارشی) / ۲۰۰ ریال (پست عادی) بوسیلهٔ چك / بانك / پست فرستاده شد.

امضای تقاضا کننده

نام تقاضا کننده ...

نشانی: ...

تقاضای اشتراك سال دوازدهم راهنمای کتاب (۱۳۴۸)

ادارهٔ مجلهٔ راهنمای کتاب

خواهشمند است نام اینجانب را درجزو مشترکین مجله ثبت واز شمارهٔ ...
سال دوازدهم (۱۳۴۸) منظماً برای اینجانب ارسال نمایید.

بابت بهای اشتراك مبلغ ۲۴۰ ریال (پست سفارشی) / ۲۰۰ ریال (پست عادی) بوسیلهٔ چك / بانك / پست فرستاده شد.

امضای تقاضا کننده

نام تقاضا کننده ...

نشانی: ...

راهنمای کتاب

مجلهٔ زبان و ادبیات فارسی و تحقیقات ایران شناسی و انتقاد کتاب

نشریهٔ ماهانه انجمن کتاب ایران

صاحب امتیاز: دکتر احسان یارشاطر ، **مدیرمسئول :** ایرج افشار

نشانی : صندوق پستی ۱۹۳۶ ، طهران

تلفن : ۴۹۸۱۵

مکاتبات به نام مدیرمسئول مجله ارسال شود

بهای اشتراك در ایران

۲۰۰ ریال (باپست عادی) ، ۲۴۰ ریال (باپست سفارشی)

بهای اشتراك در خارجه : ۶ دلار یا ۴۸۰ ریال

Rahnema-ye Ketab

A journal of Persian language and literature,
Iranian studies, and book reviews

Published by the Book Society of Persia

Editor: E. Yar-Shater

Associate Editor: I. Afshar

nnual subscription rate: 6 dollars

ll inquiries to be addressed to the Associate Editor:

P. O. Box 1936, Tehran, Iran

RAHNEMA-YE KETAB

Vol. 12. No. 7-8

Sept. - Oct. 1969

A MONTHLY JOURNAL OF THE BOOK SOCIETY
OF PERSIA

Includes,

ARTICLES ON PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE

REVIEWS OF RECENT PERSIAN BOOKS

A CLASSIFIED BIBLIOGRAPHY OF RECENT PERSIAN BOOKS

REVIEWS OF BOOKS FROM ABROAD CONCERNING PERSIA

Editor : E. Yar-Shater

Associate Editor : I. Afshar

All inquiries to be addressed to the Associate Editor:

P. O. Box 1936, Tehran, Iran

Annual subscription rate : 6 Dollars

***

Foreign subscribers should kindly send their order to
our representative ,
Ad. Orientem St. Léonard- on - Sea
Sussex, England

ـهنمای کتاب

ـدی ۱۳۴۸ مجلهٔ ماهانهٔ زبان و ادبیات و تحقیقات ایرانشناسی و انتقاد کتاب سال دوازدهم شمارههای ۹ و ۱

نویسندگان

حمدعلی اسلامی ندوشن
احسان نراقی
فرهنگ جهان پور
مهوش ابوالضیاء
حسین خدیوجم
سیروس مصدقی
فریدون توللی
فرمانفرمائی قاجار
حسین محبوبی اردکانی
احمد اقتداری
جمشید سروشیار
عبدالعلی دستغیب
شاپور شهبازی
احمد گلچین معانی
حسین فریار
مجتبی مینوی

خواننده و نویسنده
خوان کرم فردوسی
مجلس فراموشخانه
انتقادهای کتاب
نامههای طالباف
ا. ج. آربری
آرتور ابهام پوپ

یادبود - اخبار - نامهها

فهرست مندرجات

راهنمای کتاب

شمارهٔ ۹ و ۱۰ سال دوازدهم

آذر-دی ۱۳۴۸

خواننده و نویسنده

محمدعلی
اسلامی ندوشن

در ایجاد یک اثر، سهم خواننده از سهم نویسنده کمتر نیست ؛ البته چه بسا نوشته بوده است که پیش از آنکه به دست خواننده‌ای برسد، به علتی نابود گردیده، و نیز نوشته‌هائی بوده است که در خفا مانده و پس از چندی از میان رفته است . لیکن همهٔ اینها نیز بقصد خوانندگانی نوشته شده بودند. خواننده ممکن است به تعداد کم یا زیاد باشد، شناخته یا ناشناس، موهوم یا واقعی باشد، در زمان حیات یا پس از مرگ نویسنده به نوشته دست یابد، ولی در هر حال خواننده‌ای هست. اگر کسی بگوید که برای دل خود می‌نویسد، دروغ گفته است هیچ نویسنده قلم روی کاغذ نمی‌گذارد مگر آنکه با رشتهٔ معنوی‌ای با خوانندهٔ خود پیوند کند. و از همین جاست که می‌گوئیم وجود نویسنده وابسته به وجود خواننده است و سهم خواننده در ایجاد اثر کمتر از سهم نویسنده نیست.

نوشته به مفهوم عام را باید از نوشته به مفهوم خاص جدا کرد . نوشته در مفهوم عام هر اثر مکتوبی است، هر بیان مقصودی که به تحریر درآمده باشد. اما نوشته به مفهوم خاصش که ما در اینجا با آن کار داریم ، اثری است که سرچشمه احساس و ادراک و اندیشهٔ نویسنده را به روشی که برخوردار از جوهر ادبی باشد در وجود خواننده جاری می‌کند این کار ناشی از احتیاجی است . نویسنده می‌خواهد دیگران را در آنچه ادراک می‌کند با خود شریک سازد؛ همان احتیاجی که در صورت ابتدائی خود از طریق سخن گفتن برآورده می‌شود سخن، وسیلهٔ ارتباط با دیگران است و نویسنده این ارتباط را به نحو وسیع‌تری، با کسانی که دور از او هستند برقرار می‌کند . این پیوند ناپیدا و ناگسستنی بین خواننده و نویسنده موجب خلق چه بسا شاهکار و چه بسا آثار بی‌مقدار شده است . نویسنده و خواننده از این طریق در معرض آنند که بنحو متقابل یکدیگر را فرو بکشند یا فرا ببرند. نویسنده با نوشتهٔ بد خود، ذوق خواننده را آسان گیر و علیل می‌کند

۱ ــ متن سخنرانی‌ای است که در «مرزهای دانش» ایراد شده است .

وخواننده، با کمی توقع و نارسائی تشخیص خویش به نویسنده جسارت می‌بخشد که هرمتاع «بنجلی» را به او عرضه کند.

منظور این نیست که خوانندهٔ کم توقع و بی‌تمیز همیشه موجب بوجود آمدن آثار کم ارزش است. زیاد دیده شده‌است که آثار گرانبهائی درمیان خوانندگان کم‌مایه پدید آمده‌اند. نویسندگان این آثار که به ارزش کار خود وقوف داشته‌اند، یا آن بوده‌است که به تعداد کمی خوانندهٔ نخبه‌قانع بوده‌اند، یا آنان را نه‌چندان درمیان معاصرین خویش، بلکه دربین آیندگان جستجو کرده‌اند؛ ولی درجهت مقابل، تقریبا مسلم است که خواننده صاحب‌تمیز اجازه نمی‌دهد که اثر بد، اگر هم بوجود آید، رواج یابد.

موضوع دیگر، استعداد جذب و کشش خواننده است. اگر خواننده پذیرنده باشد، جویبار اندیشه وهنر نویسنده راجاری می‌کند، واگر نباشد، نیاز به نوشتن چون آب راکدی می‌شود که راهی برای روان‌شدن ندارد. بقول مولانا جلال‌الدین:

این سخن شیر است در پستان جان بی کشنده خوش نمی‌گردد روان

پس خواننده ازطریق تشخیص وشوق خود که مجموعاً خصیصهٔ «پذیرندگی» او را تشکیل می‌دهند درایجاد اثر ادبی تاثیر می‌نهد.

گفتیم که رابطهٔ نویسنده‌وخواننده، رابطه دهنده وپذیرنده است. اکنون سؤال دیگر این است‌که نویسنده آنچه راکه می‌دهد ازکجا می‌گیرد؟ ازخود خواننده، یا بعبارت دیگرازرندگی‌واجتماع. نویسنده نخواهد توانست خواننده بیابد، مگرآنکه با تارهای پنهانی‌ای با وجود او پیوند کند، یعنی آن چیزی را به میان آورد که خواننده درنهاد خود بصورت آگاه یا ناآگاه داشته است. هیچ خواننده‌ای حاضرنیست نوشته‌ای را که بنحوی‌ازانحاء (ولو با رشته‌های نازک) با روح و سرنوشت او پیوستگی نیابد، بخواند، ما به هرنوشته‌ای که روی ببریم، برای آن است که درآن گمشده‌ای داریم.

ادبیات و هنر نیست مگر بیان کمبودهای بشر و آرزوهای برآورده نشدنی، یا برآورده ناشدهٔ او پس نویسنده، خوانندگان خود را در جمع پراکنده نامرئی‌ای، درطول زمان، گرد می‌آورد، وآنچه راکه آنها دردل خود نهفته داشته و پیدایش نمی‌کرده‌اند، در برابرشان عرضه می‌کند؛ ونیز در قالب کلام به‌آنها می‌دهد آنچه راکه در زندگی از دست داده‌اند، یاآرزو کرده و نتوانسته‌اند بیابند.

از این‌رو نویسنده هر چه بیشتر در ژرفای زندگی چنگ بیندازد و به

ریشه‌های وجود درسرشت انسان دست‌یابد ، تعداد بیشتری‌خواننده‌گردخواهد آورد ، وقلمروخود را درطول درازتری اززمان ، خواهدگسترد .

این بدان معنا نیست که هر اثری خوانندهٔ بیشتری داشت ، حتماً ارزش بیشتری داشته. عده‌ای ازخوانندگان برسطح شنا می‌کنند، و نوشته برای آنها بیشتر خاصیت سرگرم‌کننده ومخدر دارد . سرگرم شدن و فراموش کردن نیز یکی ازنیازهای بشراست، آثاری‌چون‌حسین کرد وامیرارسلان،داستانهای‌جنائی وپلیسی پاسخگوی این نیازمی‌شوند ایمها گرچه غالباً ازارزش‌ادبی بی‌بهره‌اند ولی بعضی از آنهاراهم نبایدکم گرفت ؛ زیرا از نظر روانی پیوندی عمیق با طبایع ساده وخام می‌یابند ، وچون سرابی ، سیراب‌کننده آرزوها و هوس‌های برآورده ناشدهٔ آنهامی‌شوند. شرح کردارهای خارق‌العاده وسحر وجادووجنگ وکشتار ، وتردستی‌های جنائی، می‌توانند بجای خود ، خلاءکمبودهای انسان را پرکنند ، منتها گروهی این نیازرادرایلیادهومر وشاهنامهٔ فردوسی‌برآورده می‌کنند ، وگروهی‌دیگر در رمانهای پلیسی.

این ، حرف دیروز وامروز نیست ، بشر تا بوده چنین بوده ، وتاهست چنین است . ابوالفضل بیهقی نیز نزدیك هزارسال پیش ، ازخوانندگان زمان خود چنین یاد می‌کند : « وکتاب همچنان است که‌هرچه خوانده آید ازاخبار که خرد آن‌را رد نکند ، شنونده‌آن را باوردارد ، وخردمندان‌آن‌را بشنوند و فراستانند ، و بیشتر مردم عامه آنند که باطل ممتنع را دوست‌تر دارند ، چون اخبار دیو وپری و غول بیابانی وکوه و دریا ،که احمقی‌هنگامه سازد ، وگروهی همچوگردآیند و وی گوید در فلان دریا جزیره‌ای دیدم و پانصد تن فرود آمدیم ، در آن جزیره ، و نان پختیم ، و دیگ‌ها نهادیم ، چون آتش تیز شد و تبش بدان زمین رسید ازجای برفت نگاه‌کردیم ماهی بود ؛ و بفلان کوه چنین و چنین چیزها دیدم ، و پیرزنی جادو، مردی را خرکرد ، و باز پیرزنی دیگر جادو ، گوش او را بروغنی بیندود تا مردم گشت وآنچه بدین‌ماند ازخرافات که خواب‌آرد نادان را چون شب برایشان‌خوانند وآن‌کسان که سخن راست خواهند تا باور دارند ، ایشان را از دانایان‌شمرند وسخت‌اندك است عدد ایشان‌نیکو، فراستانند وسخن زشت را بیندازند ...[۱] »

حرف برسراین بودکه ارزش اثررا برحسب تعداد خوانندگانش نمی‌سنجیم . تعداد خواننده، روشنگر توفیق اثر هست بشرط آنکه با عوامل دیگری نیز که ذکرخواهیم کرد ، جمع‌گردد . یکی مقاومت اثر در برابر زمان است . اثری که چندگاهی رایج می‌گردد وسپس فراموش می‌شود ، بی‌ارزش بودن خود را می‌نماید . بوده‌اندآثاری‌که در زمانی، بنا به مقتضیاتی ، شهرت پیدا کرده‌اند اما چندی که گذشته‌است‌دیگر کسی‌از آنها یادی‌نکرده‌است. فی‌المثل،رضاقلیخان

۱ــ تاریخ بیهقی ــ چاپ وزارت فرهنگ . ص ۶۶۶و۶۶۷

هدایت در تذکرهٔ ریاض‌العارفین خود ، از قول جمعی «ارباب انصاف» شهنشاه نامهٔ صبارا بالاتر از شاهنامهٔ فردوسی می‌خواند ، لیکن امرورچند نفر هستند که این کتاب را خوانده ویا حتی اسمی از آن‌شنیده باشند ؟ دوم نوع تأثیر اثر درروح خواننده است ؛ اثر باید تأثیر پایدار بگذارد ، نه آنکه فقط سطح‌ذهن را فرا گیرد . بعضی‌نوشته‌ها که رغبت عده زیادی‌ازخوانندگان برمی‌انگیزند مانند دستمال کاغذی هستند،فقط یکبار به‌کارمی‌روند، و بعدبدورافکنده می‌شوند. سوم اهمیت جنبهٔ کیفی‌خواننده است . دردرجهٔ اول تشخیص خوانندهٔ صاحبنظر ملاك قبول قرارمی‌گیرد . خوانندهٔ کم سواد قانع وآسان پسند است ، همه‌چیز برای او تازگی دارد ، همین اندازه که اثری خواندنش سهل بود و یکی از غرائز اورا نوازش کرد ، به آن روی می‌برد . البته ، حسن‌استقبال خوانندهٔ عادی نیز درارزیابی یك اثر بحساب گرفته می‌شود ، ولی بشرط آنکه این‌اثر مورد توجه خواص نیزواقع شده باشد .

در رواج کتاب ، ممکن است بطور موقت عوامل دیگر، کـه ارتباطی با خود کتاب ندارند تأثیر کنند، چون مقام اجتماعی یا رسمی نویسنده ، تبلیغ ، مد پرستی وتقلید . این‌حال را می‌توان به « شهرت عرضی » تعبیر کرد . مثلا چون نویسنده صاحب‌مقام یا عنوان‌خاصی‌است،یا هوادارانی دارد،یا کسانی‌ازاو می‌ترسند ، یا با اوکاردارند ، یا برسر سفره‌اش می‌نشینند ، شهرت‌کاذبی‌برای کتابش ایجاد می‌شودکه البته لرزان وگذرنده است.

تبلیغ نیز برای مدت‌کوتاهی میتواند مؤثرواقع شود کسانی‌که عقلشان توی چشمشان است، همین‌که اثری مورد تبلیغ قرارگرفت ، بسوی آن ربوده می‌شوند . چون در دوران ما تبلیغ از خدمتگزاران حلقه بگوش و مردمگیر تجدد شده است ، این عده پیروی از تبلیغ را همگامی با تجدد می‌شناسند . و اما مدپرستی خود جواهر توأمان تبلیغ‌است. یك چیزی مد می‌شود برای‌آنکه عمله و عکرهٔ تجدد بسوی آن رو برده‌اند ، و اینان بسوی‌آن روی می‌برند ، برای‌آنکه بوی تجدد ازآن می‌آید و تجدد پرستی علامت بی‌چون و چرای «تمدن» شناخته شده امروز در دنیا بخصوص درکشورهای عقب مانده، تعداد زیادی ادم پیدا شده‌اندکه حاضراند همه چیز خود را از دست بدهند ، بشرط آنکه‌آنها را «متمدن و متجدد» بشناسند . غافل ازآنکه در این «هردودی»که برای رسیدن به قافلهٔ تمدن می‌کشند ، احتمال آن است‌که همهٔ مظاهر زیبائی و فرهنگ و تمدن وحتی انسانیت را زیر پا له‌کنند.

دررمینهٔ ادبیات، کسانی بدنبال مد می‌روندکه فاقد استقلال فکری‌هستند و تنبلی ذهنی به‌آنان اجازه نمی‌دهدکه خود ارزش چیزی را مستقلا بسنجند .

منتظرند به بینند مد چه چیز را بر سرزبانها می‌اندازد ، تا خود را در سلك مشتریان آن درآورند .

پس‌از ایجاد صنعت چاپ تحول بزرگی در امر نوشتن پیدا شد ونویسنده ناگهان خودرا باتعداد زیادی خواننده روبرو یافت. دردوران جدید،دوعامل دیگر نیز برجدت موضوع افزوده است : یکی افزایش تعداد مردم با سواد ، و دیگرافزایش تعداد نویسنده وکتاب . امروز عددکتاب ونشریه به‌رقم سرسام آوری رسیده است ، وچون هراثرحذابی این امکان برایش هست‌که بی‌درنگ به زبانهای دیگر ترجمه شود، وقت احدی کفاف نمی‌دهدکه بتواند حتی کتابهای درجهٔ اول را دریك زمان بزرگ بخواند ، تاچه رسد به‌کتابهای عادی . پس تنها راهی‌که باقی می‌ماند، انتخاب است . وچون خواننده خود نمی‌تواننداین انتخاب را بجا آورد ، ناگزیر باید برنظر نقاد تکیه‌کند .

امروزهیچ ادبیاتی نمی‌تواند ازنقاد بی‌نیاز باشد . اگر نقد درست‌نباشد ارزش‌ها به‌هم‌آمیخته‌می‌شوند وخواننده سردرگم می گردد ومحیط ادبی تاحدی حالت محیط «بالماسکه» پیدا می‌کندکه درآن‌کسی‌نمی‌داندبا چه‌کسی سروکار دارد . نمی گویم ذوق وتشخیص خواننده سرانجام راه خود را پیدا نمی‌کند ، ولی این کار زمان می‌خواهد کار نقاد تنها راهنمائی خواننده درکشف لطائف وضعف‌های اثر نیست، برای صرفه‌جوئی دروقت نیزهست، آنچه راکه خواننده پس از چندی و بمرور خواهد دریافت ، نقد همین الان به او می‌آموزد

بدیهی است‌که همهٔ حرف‌ما برسرنقد درست است ؛ وگرنه نقد ناسالم و مغرضانه ، خواننده رابجای راهنمائی گمراه می‌کند درگذشته ، قسمت عمده ادب فارسی را شعر تشکیل می‌داده است . زندگی نثرجدید فارسی ، از زمان آشنائی ما با ادبیات اروپائی یعنی ازاواسط دورهٔ قاجار شروع می‌شود . البته ما درگذشته آثار بزرگ منثور داشته‌ایم ، چون تاریخ بیهقی و قابوسنامه و اسرار التوحید وکلیله و دمنه وگلستان و نوشته‌های سهروردی و بابا افضل و غیره ... و حتی در زمینهٔ داستان چون اسکندر نامه و سمك عیار ، لیکن این چندکتاب و تعداد دیگری نظائر آنها نمی‌توانند ادبیات‌گذشتهٔ ایران را از تسلط بی‌چون و چرای شعر که همهٔ استعداد وهنر وقدرت خلاقه ایرانی درآن به‌کار افتاد ، خارج‌کنند .

دردوران جدید ، بشیوهٔ اروپائی ، ازیکسو نثر ابداعی وتخیلی ، چون داستان و نمایشنامه پدیدآمده و از سوی دیگر درنثرهای دیگر چون مقاله و تحقیق ادبی ، استدلال ونظم و دقت نظر راه یافته است . از هریك از اینها مثا

نمونهٔ خوب و بد و متوسط داریم ، ولی آنچه کمبودش بیشتر از سایر نوع‌های ادبی احساس می‌شود، نقد دقیق و بیطرفانه و درست است . درمطبوعات ماهنوز از یکسو ، تعارف‌های «لله باشی‌وار» بعنوان «تقریظ» دیده می‌شود و از سوی دیگر حمله وطعنه و دشنام ، بطوری که می‌توان گفت نقد در این حالت خود ، گشایشگاه عقده‌ها شده‌است، و تا زمانی که سنجش برمبنای معیارهای درست و بینظری و صلاحیت قـرار نگیرد ، انتظار سر و سامان یـافتن وضع ادبی مـا بیهوده است .

نکته‌دیگری که باید دراینجا برسرآن بازگشت، تبی‌است که برای‌تجدد پیداشده. بعضی‌ازخواندگان جوان امروزی‌ازهرچه کهنه است رویگردان‌اند؛ و همهٔ آنچه را که درقالب‌موازینی باشدکهنه می‌پندارند ، زیرا موازین خواه ناخواه درگذشته‌ای دور یا نزدیك ایجاد شده‌اند. پس، بزعم‌آنان بایدآنها را بدور انداخت وآن چیزی را ادبیات خواندکه‌قاعده‌ها را درهم شکسته باشد . چه ازمایهٔ ادبی برخوردار باشد وچه نباشد ؛ از این رو دراین دوره نوعی‌هنر وادبیات سر درگم و ناقص‌الحلقه وتهی ایجادشده است که محرب‌روح مشتریانش است. طی‌هزاران سال دردنیاعادت براین بوده است که معنی‌رادرمعنی‌بجویند، امروز معنی را در بی‌معنی بودن جستجو می‌کنند و اسمش را مـی گذارند نو . عده‌ای ازجوانان ما چه درشعر وچه درنثر اگرمطلبی دارای مفهوم منطقی‌بود ویا اصول نویسندگی‌کم وبیش درآن رعایت شده بود، بوی املی وبیات‌شدگی ازآن می‌شنوند . اگراینان در احساس خود اصیل بودند، حتی جای خوشوقتی می‌بود، زیرا نوطلبی وکنجکاوی‌وحادثه جوئی درادب وهنر ازخصایص جوانی است ولی متأسفانه درست برعکس ،کم سوادی وسرگردانی روحی‌که انسان رابه‌آلت تقلید تبدیل‌می‌کند، موجد این‌حال گردیده،والبته عده‌ای استفاده‌جو هم از این نا آرامی و بیخبری بهره‌کشی می‌کنند .

این اصل همیشه بـوده وگمان می‌کنم همیشه خواهد بود که اولین شرط خلق اثر ادبی و هنری ، شناسائی اندازه وهنجار است . این‌کار در نثر حتی مشکل‌تر از شعر است . بقول فلوبر : «کارنویسنده ازکار شاعر مشکل‌تر است؛ چه، شاعر تابع قواعد ثابتی است، درحالی‌که درنثر باید احساس عمیق آهنگ داشت ، آهنگی‌که فرار است ، قاعده‌ای ندارد وقطعی نیست.درنثرباید قریحهٔ طبیعی‌داشت،همچنین قدرتی منطقی ومتعقل واحساس‌هنری‌ای‌بی‌اندازه‌ظریف‌تر ازآنچه در شعر لازم است ، تا بتوان هرلحظه ، حرکت و رنگ و صوت سبك را ، برحسب مقصودی‌که می‌باید بیان شود تغییر داد .»

کلمه‌ها که ار دوعنصر لفط و معنی تشکیل می‌شوند ، باید چنان درکنار هم نشانیده شوند که مانند سنگ و چخماق از آنها حرقه بیرون برند. ادبیات، هنر ترکیب کردن کلمات است ، بمنطور بیرون کشیدن مفاهیم. از پرتو ترکیب است که کلمات بی‌حان ، حان می‌گیرند . معروف است که سامری چون گوسالهٔ خودرا از طلا ساخت، مشتی ازخاك ریرسم اسب حبرئیل را برداشت ودرشکم او ریحت ؛ گوساله حان گرفت و به صدا درآمد ، و قومی را در برابر حود به سحده واداشت . هنر نویسنده هم این است که بتواند خاك ریرسم اسب حبرئیل را بیابد ، تنها آنگاه است که کلمات مرده روح می‌گیرند ، و این همان است که آن را آفرینش ادبی می‌نامیم و تواسته است کلام را در دنیا موحد آنهمه کارهای بررگ بکند .

خواندنی

جامعهٔ امروز در چنگ وسائل ارتباط جمعی

وسائل ارتباط جمعی از بلاهایا آسانیهای زندگی کنونی بشرست وهریك ازین وسائل، روزنامه، رادیو، تلویزیون ومظاهر دیگر آن چنان درهرشهر وکشوری دست وپا گیر آدمی است که راه گریز از آن میسر نیست

بهمین ملاحظات است که بحث در بارهٔ این وسائل زمینهٔ علمی پیدا کرده است و در دانشگاههای مهم و پیش رفته تدریس می‌شود وکتب متعدد در باب آن می‌نویسند و اخیراً هم کتابی بقلم آقای رشیدپور در سلسلهٔ انتشارات مؤسسهٔ تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران انتشار یافته است.

آقای دکتر احسان نراقی دربن موضوع تحقیقی کرده ومقدمه‌ای روشن و دلپذیر نوشته است که قراءت آن مارا از چشم یك جامعه‌شناس با هیولای «ماس مدیا» آشنا می‌کند.

نراقی درمقالهٔ خود به عقاید مك لوهن که ازمتخصصان این رشته است وآراءش هم تازگی و طرفگی وهم طالب و پیرو دارد بیشتر متوجه است و از بهترین مقاله‌هایی است که این مرد مشهور ومؤلف مبتکر را معرفی می‌کند.

مجلهٔ راهنمای کتاب با چاپ مطالب آقای نراقی موضوع را قابل بررسی می‌شمارد وامیدواراست ارباب عقیده و اصحاب نظر با اشتراك قلمی خوانندگان را بیشتر بهره‌ورسازند.

نظرات احسان نراقی

احسان نراقی

بیشك یکی ازمشخصات برجسته دوران ما مقامی است که وسائل ارتباط جمعی درزندگی اجتماعی وسیاسی وفرهنگی ملل بدست آورده است . مارشال ماك‌لوهن[۱] جامعه‌شناس معروف کانادائی که آثارش[۲] دربارهٔ تأثیر وسائل‌ارتباط جمعی‌درچندسال‌اخیرشهرت جهانی‌یافته،معتقداست که اگر تکنولوژی یك‌دوران مصنوع فکرو عمل انسان است میتوان گفت انسان‌هرعصرهم بسهم خود مصنوع تکنولوژی زمان خود میباشد .

وسائل ارتباط جمعی نه فقط درحالات وتصورات و ادراکات انسان‌مؤثر است بلکه درسیستم اعصاب وادراکات حسی‌انسان تأثیر گذاشته و انسان بطور ناخودآگاه وضع‌خودرا ازلحاظ بدنی باوسائل ارتباط جمعی منطبق کرده‌است. انسان متأثر ازوسائل ارتباط جمعی، از جهات بسیار باانسان قبل از پیدایش ورواج این وسائل متفاوت است. ماك‌لوهن باچنین برداشتی سه دوران رابرای تکامل‌بشر قائل‌شده واین‌سه دوران رامرتبط وتاحدی متأثر ازنوع ارتباطات دانسته است .

دورهٔ نخست دوران زندگی بشر ابتدائی‌است که مقارن باقبل ازکشف الفبای صوتی بوده. دراین دوران دانستنیها برابر بود و اختلافی میان افراد از لحاظ دانششان وجود نداشت و زندگی‌آنها در حدود برد حواس طبیعی‌ایشان‌بود. این‌حواس‌بطور هماهنك‌وهمگن‌فعالیت‌داشتند.دراین‌دوران‌ارتباطات جنبه سمعی وبصری داشت. پیام از فرد بفرد منتقل میگشت ودرنتیجه افرادخودسهم‌مؤثری درارتباطات جمعی داشتند . در این دوران که ماك لوهن آن را دوران‌قبیله‌ای مینامد انسان دریك مجموعهٔ هماهنگ

---

۱ - Marshall McLuhan

۲ - The Gutenberg Galaxy (1962)
Understanding Media

ومتمادلی‌میزیست‌که ادراك او به‌طورمستقیم‌ازعالم‌خارج به‌وسیلهٔ‌حواس‌طبیعی‌اش صورت میگرفت و زندگی انسان ازنظر ذهنی وفکری یك زندگی‌جمعی بود. همه گردهم‌جمع‌بودند وامور به‌طور دسته جمعی‌موردبحث و گفتگوقرارمیگرفت وخلاصه انسان فاقدیك زندگی شخصی وخصوصی‌بود.

سپس دورانی است‌که مقارن باکشف الفبای صوتی بود و در این دوران توازن قبلی‌به‌هم‌خورد وبرتری حس‌باصره نسبت به حواس دیگر به وجودآمد. الفبای صوتی باعث شدکه بشر بتواند مفاهیم را ملفوظ و قابل تبیین سازد و بالنتیجه قدرت تجریه وتحلیل وسپس تجرید وتعمیم مفاهیم را حائز گردد.

الفبای صوتی‌که بیان مفاهیم و تنظیم آن به‌صورت مطلب نوشته شده یك‌نوع‌تمرکزحواس ومداقه شخصی‌را ایجاب‌میکرد، مستلزم نوعی‌انزواجوئی بودکه بازندگی قبیله‌ای گذشته منافات داشت . این خصوصیاتی را که مطلب نوشته شده برای گروههای معدودی‌که متفکران و دانشمندان کهن نمونه آن هستند به‌وجودآورده‌بود، ابداع‌صنعت چاپ به‌آن جنبه عمومی داد و روحیات وذوقیات بشر ، متأثر ازحواس چاپ‌گردید. ازقرن شانزدهم به بعدکه صنعت چاپ دامنهٔ بسیار وسیعی پیداکرد تمرکزحواس ومطالعهٔ شخصی موجب تقویت قوهٔ استدلال و پذیرفتن روش استنتاج و در نتیجه رواج مذهب اصالت عقل[۱] گردید. تمایل‌انزواجوئی‌که‌اصولامطالعهٔ‌آنچه که‌چاپ‌شده‌وچاپ‌شدنی‌است‌آن‌را ایجاب‌میکرد، سبب‌تقویت نوعی‌اعتماد به‌نفس‌واستقلال‌رأی‌وسستی‌علائق‌قبیله‌ای و در نتیجه رونق اصالت فرد[۲] شد وتأثیرآن در قلمرو فلسفه و هنر و دانش نیز آشکار گردید.

خصوصیات روحی‌که دراثر صنعت چاپ به وجودآمده بود درهمه‌اطوار و اعمال انسان متجلی گردید . حتی در سبك معماری و طرز سکونت افـراد مؤثر بود .

مرحله سوم مقارن‌باکشف وسائل ارتباط جمعی‌الکتریکی والکترونیکی است، به‌خصوص‌تلویزیون‌که سلوك ورفتار دیگری راباعث‌شد. درگذشته‌افراد خانواده جدا ازهم به‌مطالعه میپرداختند لکن امروزبه‌طور دسته جمعی ساعتها به‌تماشای تلویزیون مشغولند یعنی‌ساعات‌بیداری را اعضای خانواده اکثراً در بزرگترین اطاق خانه به تماشای تلویزیون میگذرانند وچون عملا تلویزیون

۱ - Rationalism

۲ - Individualism

درعین‌اینکه وسیلهٔسر گرمی‌میباشدوسیله ارتباط جمعی‌نیزهست وساعات‌متوالی برنامه‌های‌آن پخش میشود وتماشاگر رضایت خاطری‌راکه بیشتر جنبه تفریح و تفنن دارد با بذل دقتی قلیل حاصل میکند ، همه افراد خانواده اوقات خود را دریك همهمه عمومی میگذرانند.

در صورتی که مطالعهٔ مطالب چاپ شده مستلزم دقت و توجه دقیق‌تر و مداومتری‌است. بهاین‌جهت جوانان امروزی‌که‌ایام‌کودکی ودوره شباب رادر دوران‌رونق تلویزیون گذرانده‌اندبه‌طور بیسابقه‌ای به‌زندگی‌دسته جمعی عادت میکنند وآنچه‌که برای نسل گذشته زندگی خصوصی به شمار میرفت برای‌آنها وجود ندارد، چون تماس‌آنها بادنیای خارج از راه رادیو و تلویزیون است‌نه از راه مطالعه مطالب چاپی‌که محتاج به زندگی انفرادی وتفکر وتأمل‌شخصی باشد. ادراکات و احساسات و هیجانات آنها منحصراً در زندگی جمعی میسر است .

ازاینجاست‌که این‌حالت را «ماك‌لوهن» برگشت به مرحله قبل ازچاپ یعنی مرحلهٔ اول ، میداند- منتهی دریك مقیاس وسیع‌تر که دربسیاری از امور یك مقیاس جهانی است .

به عقیدهٔ ماك‌لوهن‌آنچه‌که مهم است شناسائی خود وسائل ارتباط جمعی فی‌حدذاته وصرفنظر ازپیامی است‌که دربردارند. بداعت وتازگی‌کارماك‌لوهن نیزدرهمین نظریات است . به نظروی بشرباید محیط تکنولوژی عصرحاضررا بهتر بشناسد تابتواند نسبت به جنبه‌های مثبت و منفی آن معرفت بیشتری‌کسب کند همچنین معتقداست‌که دانش بشربه‌اثرات تکنولوژی ازمعرفت او به‌خود تکنولوژی‌کمتر است، زیراعادتاً گذشته الگوی معرفت است نه آینده .

به‌هرحال‌باید گفت‌که تحقیقات ماك‌لوهن دریچه‌های‌تازه‌ای درزمینه‌های فلسفی‌وجامعه‌شناسی برای شناختن‌انسان‌عصرالکترونیك می‌گشاید‌که‌امیدواریم درآینده ترجمه برخی‌آثاروی را در دسترس علاقمندان قراردهیم .

درسالهای اخیر به‌وسیلهٔ دانشمندان‌اروپائی وامریکائی دربارهٔ امکاناتی که وسائل ارتباط جمعی ازنظرآموزش وپرورش فراهم‌آورده بحثها وتحقیقات مفصلی به عمل آمده است . درکشورماکه این وسائل اهمیت روز افزونی‌کسب میکنند تحقیقات دراین‌زمینه درمراحل اولیه خود میباشد، ولی‌به‌هرحال‌ضمن اینکه باید به‌امکانات وسیع این وسائل اندیشید وراه تاثیر صحیح‌آن‌را بدست آورد، باید متذکر این امر بود که در هرحال محدودیتهائی‌هم‌برای‌این‌وسائل

وجود دارد. مثلا درمورد استفاده از تلویزیون برای پخش آثار هنری وادبی تحقیقات اخیری که در فرانسه انجام گرفته نشان داده است که نمایش آثار نویسندگان بزرگ کلاسیک ونمایش تراژدیهای‌راسین وکرنی فقط برای کسانی قابل‌درک واستفاده بوده‌است که دربارهٔ‌این‌آثار آشنائی ومطالعات‌قبلی‌داشته‌اند. لذا اگر تلویزیون همراه باکتاب وآثارچاپی نباشد ازنظر بالابردن معلومات وتوسعهٔ فرهنگ اثر مطلوب را نخواهد داشت متمتع شدن از گنجینه فرهنگی ملی یاجهانی برای یک‌فرد مستلزم‌گذراندن مراحل تفکرو اندیشه و به‌عبارت دیگر نوعی آمادگی ذهنی است به‌عبارت دیگر برنامه‌های سنگین و ادبی و علمی تلویزیون موجب میشودکه اشخاص با سوادکه دارای مطالعه و معلومات کافی هستند بهرهٔ بسیاری برگیرند وکسانی‌که معلومات لازم را فاقد میباشند بهره‌ای‌نگیرند ودرنتیجه اختلاف فرهنگی گروههای مختلف‌اجتماعی به‌خلاف تصوری که وجود دارد تشدید گردد .

برای‌اولیای‌امور‌در کشوری نظیر‌ایران، که هنوزاکثریت‌ازسوادخواندن ونوشتن‌بهره‌مندنیست وکتاب ونشریهٔ چاپی‌درمقایسه باکشورهای صنعتی‌مراحل اولیهٔ خود راطی‌میکند، این‌وسوسه پیش میآیدکه شاید بتوان ازراه تلویزیون اقصرفاصله‌راپیمودو به‌جای‌کتاب ومدرسه ومجله وروزنامه ازتلویزیون استفاده کرد . بایدمتذکراین مطلب بودکه تلویزیون یک وسیله فوق‌العاده مؤثری را ازنظر پخش اطلاع دراختیار بشر گذاشته است ولی این وسیله به خودی خود وخارج ازمحیط آموزشی وفرهنگی نمیتواند دراعتلای آموزش وفرهنگ نقش عمده‌ای را ایفانماید .

جامعه شناس امریکائی به‌نام دانیل‌لرنر۱ در زمینهٔ ارتباطات فکری و ذهنی درکشورهای خاورمیانه وشمال افریقامطالعاتی به‌عمل‌آورده ونتائج‌آن‌را درکتابی تحت‌عنوان (گذشتن ازجامعه سنتی)۲ منتشر کرده است. وی میگوید درزندگی روستائی این‌کشورها سهم واثر رهبرافکار۳ مهم است. یعنی اگرهمه ساکنین یک‌ده‌به رادیوگوش بدهند ویا تلویزیون داشته باشند مع‌الوصف برای درک مسائل‌وفهم‌اخباری‌که ازرادیو وتلویزیون به‌دست میآورند مجبورندمتوسل به شخصی یااشخاصی بشوندکه باداشتن سوادکافی واطلاعات‌قبلی بتوانند امور

---

۱ - Daniel Lerner

۲ - Passing of Traditional Society

۳ - Opinion Leader

را برای روستائیان تفسیر وتشریح کنند و معمولا این رهبر افکار آموزگار و معلم ده میباشد

به‌اینجهت‌ازرادیو وتلویزیون برای بالابردن سطح فرهنك ودانش‌افراد درصورتی میتوان استفاده کرد که واسطه‌ای وجود داشته باشد تابابحث و تفسیر وبرانگیختن علاقه شنوندگان گفتگوئی برانگیزد .

کشورهای صنعتی غربی به‌تدریج از مرحله روزنامه ـ رادیو به سینما و تلویزیون رسیده‌اند ودیگر وسائل ارتباطی ازقبیل راه شوسه و راه‌آهن وتلفن وتلگراف را پشت سر گذاشته‌اند، ودر نتیجه تلویزیون تنها وسیله ارتباط آنها بادنیای‌خارج نیست. ولی کشورهای درحال‌توسعه‌اغلب‌قبل‌ازاینکه دیگروسائل ارتباطی به‌معنای واقعی رابشناسند واردمرحله تصویروصوت، یعنی عصرسینما و تلویزیون، شده‌اند.

مردم این کشورها که تاکنون در محیطهای فرهنگی واجتماعی بسته‌ای بسر می‌بردند ، ناگهان از راه این وسائل درمعرض تماس بازندگی سایرملل قرار می‌گیرند .

تلویزیون و سینما صحنه‌های گوناگونی را در مقابل آنها قرار می‌دهد بی‌آنکه‌افرادآمادگی‌هضم ودرك عوامل‌مختلف آن‌را داشته باشند. مشکل‌ممالك درحال‌توسعه‌این‌است که‌این‌وسائل‌قدرت پخش برنامه‌های مختلف‌را قبل‌ازامکان تهیهٔ این‌برنامه‌ها به‌دست‌آورده‌اند. زیرا تهیهٔ برنامه مستلزم تحقیق و مطالعه دربارهٔ مسائل وخصوصیات‌اجتماعی وفرهنگی‌ملی وهمچنین تربیت نویسندگان وکارشناسان خبره‌ایست که بتوانندرابطهٔ مؤثرومفیدی میان‌زندگی‌مردم‌وحوائج واقعی آنها بابرنامه‌ها به وجود بیاورند . دراینجاهم کشورهای درحال توسعه نظیر دیگر امور دچار وسوسه مصرف وتقلید میشوند، به‌جای‌آنکه قدرت‌ابتکار وقوه‌خلاقه خود رابه‌کارا ندارند. بیننده‌ای که ساعتها درمقابل پردهٔ تلویزیون میخکوب شده وفیلمهائی درموضوعات مختلف ازبرابر دیدگانش می‌گذرد به تدریج تلویزیون برای وی حالتی افسون‌کننده و جادوئی به خود می‌گیرد . زیرا خود را شریك و سهیم در هیچ یك از این برنامه‌ها نمی‌بیند و در برابر صحنه‌هائی که حاکی‌ازپیشرفتهای‌سریع‌علوم وفنون‌وترقیات اقتصادی واجتماعی ملل دیگراست خودرا حقیر و ناچیز حس‌کرده دچار حالتی انفعالی و وضعی آمیخته باناتوانی وتسلیم ورضا می‌گردد. حال‌آنکه‌کشورهای درحال توسعه، نظیر کشورما، احتیاج مبرم به‌حس‌ابتکار ومشارکت‌فعالانه مردم‌درامورا‌جتماعی دارند .

تحقیقات مربوط به تلویزیون در تهران نشان داده استکه خانواده‌ها

به‌طورمتوسط پنج‌ساعت ونیم در روزتلویزیون‌تماشا می کنند. بنابراین‌می‌توان گفت از لحاظ تولیدی و از لحاظ آموزشی تلویزیون با وقت بسیاری که افراد صرف‌تماشای‌آن می کنند می‌تواند تأثیر زیادی درچگونگی گذراندن‌اوقاتشان داشته باشد . واین تحقیقات نشان داده‌است که مردم در ایران از تلویزیون ، انتظارسینما رادارند. بهمین‌جهت‌ازلحاظ تعداد بینندگان موفق‌ترین برنامه‌های تلویزیون برنامه‌های‌مربوط به‌پخش‌فیلمهای داستانی‌می‌باشد، حال آنکه باید از تلویزیون‌انتظارات‌دیگری‌داشت. همین‌روشن‌نبودن‌هدف ونقش‌تلویزیون‌موجب نوعی اختلاف نظرمابین مردم ومسئولین دستگاههای تلویزیون است. درایران اکثرخانواده‌ها به‌ترتیب در درجهٔ اول کودکان کمتراز۱۵ سال،وسپس نوجوانان بیشتر از۱۵سال، و درمرحله‌آخر بزرگ سالانندکه درانتخاب برنامه، واصولا استفاده‌ازتلویزیون، نقش‌اساسی‌دارند بطورخلاصه تلویزیون بیشتر دراختیار و متعلق به‌کودکان و نوجوانان است . از اینرو چون اولیای‌خانواده چندان اختیاری درانتخاب برنامه‌ها ندارند لذا مسئولیت اولیای‌تلویزیون در ممالك درحال رشد خیلی بیشتر ازهمکاران غربیشان است. به‌طورمثال دراین‌کشورها تلویزیون می‌تواند درتنظیم ساعات‌کار وتفریح واستراحت‌کودکان مؤثرتر باشد وخلاصه دربسیاری از امور وظیفه اولیا ومربیان را ایفاکند .

معمولا برای‌تلویزیون سه‌وظیفه‌شناخته‌اند که عبارت‌است‌از: پخش‌اخبار، آموزش ، تفریح . دراین کشورها نمی‌توان این‌سه وظیفه را ازیکدیگر تفکیك کرد و،همچنانکه درکتاب‌حاضر آمده است، باشگاههای‌تلویزیونی‌حائزاهمیت بسیار می‌باشند زیرا بوسیلهٔ این‌باشگاهها می‌توان رابطهٔ مؤثر و زنده‌ای بین تلویزیون ومردم به‌وجودآورد. درهرصورت تلویزیون، که ازمؤثرترین‌وسائل ارتباط جمعی است، به‌شرطی می‌تواند درجهت رشد ملی‌وکم‌کردن فاصله میان روحیات و افکار مردم و سرعت تحولات اقتصادی و فنی موثر واقع شودکه از همهٔ امکانات علمی و فرهنگی کشور بهره گرفته و بادیگر وسائل ارتباطی یعنی سینما ورادیو ومطبوعات مرتبط وهماهنك باشد. اگردرکشوری سینما پیشرفت کافی نداشته باشد، یعنی سبك تولید سینمای‌ملی به‌وجود نیامده باشد ومردم از یك دانش وفرهنك سینمائی برخوردار نباشند و مطبوعات از نظر کیفی وکمی پیشرفت لازم را نداشته باشد و رادیو آنچنانکه انتظار می‌رود مبین‌نیازمندیها وپاسخگوی مسائل زندگی مردم نباشد، تلویزیون‌به تنهائی قادرنیست در بالا بردن سطح دانش واطلاعات مردم تأثیرمطلوب را داشته باشد .

ایرانشناسی

ا. ج. آربری

متوفی در دوم اکتبر ۱۹۶۹

فرهنگ جهانپور
(کمبریج)

درگذشت پروفسور ا ج. آربری درسن شصت وچهار سالگی یك ضایعه بزرگ دیگری بود که دردوسه‌سال اخیرچون بادخزان درگلزارایرانشناسان جهان بمرورآمده و تعدادی ازبهترین اساتید این‌رشته‌را بجهان ابدیت‌کشانده است . دردوسه‌سال گذشته‌درگذشت افرادی‌نظیر پروفسورمینورسکی، پروفسور لیوی ، پروفسور ریپکا واخیراً پروفسور پوپ درمدت‌کوتاهی صدمه عظیمی به عالم ایران شناسی وارد آورده و آنرا از وجود چندتن از دانشمندترین و مهمترین اساتیدش محروم کرده است

گرچه هریك از اساتید نامبرده دارای مزیت خاص و اهمیت خارق‌العاده‌ای در رشته خود بوده‌اند و تمام آنها بنوبه خویش باعث اشاعه نام و مدنیت ایرانی درمغرب زمین گشته‌اند ولی شایدگزاف نباشد اگر بگوئیم که فقدان پروفسور آربری بیش‌ازهمه‌آنها محسوس خواهد شد و خلاء بیشتری‌را ایجاد خواهد نمود گرچه نحوه تحقیقات و مطالعات پروفسور آربری دارای روش کنجکاوانه و استادانه افرادی نظیر پروفسور مینورسکی نبود ولی مثل پروفسور براون آثار پروفسورآربری شهرت و جامعیت بیشتری را دارا بود وادبیات ومعارف‌شرق بخصوص ایران‌را دراختیار تعداد بیشتری‌ازخوانندگان قرارمیداد . کتب پروفسور آربری نه‌تنها در بین مستشرقین مورد مطالعه قرار خواهدگرفت بلکه افراد عادی تحصیلکرده‌نیز میتوانند از قرائت‌آنها استفاده نموده و بدرك مطالب آن موفق شوند .

برخلاف اکثر مستشرقین انگلیسی که ازخانواده‌های اعیان و اشراف میآمدند و علاقه آنها نسبت به خاور بیشتر جنبه تفنن و تفریح داشت‌پروفسور آربری یك فردمحقق و دانشگاهی بتمام معنی‌بود و همه زندگانیش در خدمت علم و ادب گذشت. آرتورجان آربری در ۱۲ مه ۱۹۰۵ دریك خانواده نسبتاً فقیر در شهر کوچك پورتسمت (Portsmouth) انگلستان متولد شد. پدرش که درسن پانزده‌سالگی خانواده را ترك گفته و بسوی زندگی دریانوردی شتافته بود درموقع تولدآرتورجان بمقام یك‌افسر پایین رتبه نیروی دریائی‌انگلستان ارتقاء یافته بود . مادرش نیز بیك خانواده بی‌بضاعت و زحمتکش منسوب بود

و ازسن دوازده‌سالگی برای تهیه‌معاش و کمك به‌درآمد جزئی خانواده‌مشغول بکار شده بود ولی باوجود فقرمالی هم پدر و هم‌مادراهل مطالعه بوده‌وعلاقه وافر به‌تربیت و تعلیم فرزندانشان داشتند تحصیلات پروفسور آربری ازسن سه‌سالگی شروع‌شد و درآغاز طفولیت بمطالعه مقدمات زبان انگلیسی‌وفرانسه مشغول گشت. درشرح‌حال‌خود پروفسورآربری مینویسدکه درسن‌چهارسالگی شخصی‌ازو پرسیدکه وقتی‌بزرگ شدی چه میخواهی بکنی؟ و درجواب‌آربری میگوید میخواهم بدانشگاه بروم ، درحالیکه هیچیك ازافراد فامیل و دوستان او هرگز بدانشگاه نرفته بودند و خودش نیز معنی صحیح دانشگاه را هنوز نمیدانست

آربری به‌علت‌آنکه قبل ازموعد مقرر متولد شده بود درتمام طفولیت‌از بیماری و ضعف رنج میبرد ودرمعرض امراض گوناگون قرارمیگرفت. در سن دوازده‌سالگی بمدرسه متوسطه وارد شد و کم‌کم‌وضع مزاجی اونیز روبه‌بهبودی گذاشت و ضعف و نقاهت صاوت برطرف شد . در مــدرسه در رشته ریاضیات سرآمد دانش‌آموزان بود ولی درسالهای آخر دبیرستان بــه‌تحصیل زبانهـای یونانی و لاتین‌علاقه زیادنشان داد وپس از پذیرش درامتحان ورودی دانشگاه کمبریج مصمم به‌تحصیل این‌دوزبان شد . بنابگفته خود قبل از ورودبدانشگاه تمام‌کتب مهم‌کلاسیك زبانهای یونانی ولاتین را بزبان اصلی مطالعه‌کرده‌بود درکمبریج درکالج قدیمی پمبروك (Pembroke) که درواقع مرکز تحقیقات ایرانشناسی درانگلستان بود پذیرفته شد و پس ازسه‌سال با درجه یك ممتاز از دانشگاه فارغ التحصیل گشت چون پول کافی بــرای ادامه تحصیلات نداشت تصمیم گرفت که بعنوان معلم زبانهای‌کلاسیك دریکی از مدارس مشغول تدریس شود ولی روزی‌که گواهینامه لیسانس خود را دریافت میداشت‌اتفاقی افتادکه مسیر زندگانی اورا بکلی عوض کرد . یکی‌ازاساتید دانشگاه‌بنام‌دکتر مینز (L Minns) اورا درکالج دید و از او پرسیدکه آیا مایل بادامه تحصیل است یاآنکه میخواهد دانشگاه را ترك کند . آربری جواب میدهد که خیلی شائق ادامه تحصیلات است ولی بسبب نداشتن بودجه کافی ناچار است بشغل معلمی مشغول شود. دکتر مینزباو میگویدکه‌یکی از اساتیدکالج بنام پروفسور براون‌اخیراً وفات نموده ومبلغی‌پول بکالج اهداکرده‌تا برای‌کمك‌بدانشجویانی که مایل بمطالعه السنه فارسی‌وعربی باشند بکار رود واگر او بخواهد دررشته عربی تحصیل‌کند میتواند ازین بودجه استفاده نماید . درهمان لحظه آربری تصمیم میگیردکه شغل معلمی راکنار گذاشته و بتحصیل عربی مشغول شود . از



ا. ج. آربری

این‌رو بار دیگر وارد کالج پمبروك شده و درمدت دوسال دوره زبان وادبیات عربی را باتمام میرساند وبادرجه‌یك ممتاز فارغ‌التحصیل میشود ، استادعربی او پروفسور نیکلسن (R A Nicholson) بود و سپس فارسی را بسرپرستی پروفسورلیوی (R.Levy) آموخت . دراین دوسال بسبب کار زیاد و مطالعه مداوم چندین‌بار دچار ضعف‌اعصاب و اختلالات روانی گردید .

پس از دریافت دومین گواهینامه لیسانس به تحقیقات در رشته ادبیات عربی مشغول شد وبتدوین و ترجمه کتاب مواقف اثر النفاری پرداخت و کالج پمبروك نیز در سال ۱۹۳۱ او را به عضویت کالج (Research Fellow) پذیرفت وبخرج کالج‌برای مدت یکسال مطالعه بمصر رفت . درمدت اقامت‌در قاهره بادوشیزه‌ای از اهالی رومانیا ملاقات نمود وآشنائی آنها منجربازدواج شد . پس از مراجعت بانگلستان مجدداً بمصر رفت و بتدریس زبان یونانی و لاتین در دانشگاه قاهره مشغول شد و در آنجا نمایشنامه «لیلی و مجنون» اثر احمد شوقی را بانگلیسی ترجمه نمود . در۱۹۳۴ باردیگربانگلستان بازگشت و بعنوان کتابدار در کتابخانه اداره هندوستان «India Office» برگزیده شد و مدت دوسال باین سمت مشغول بود . دراثنای جنگ اوبعنوان رئیس تبلیغات دولتی بزبان عربی منصوب گشت وبنوشتن جزوات ومقالات تبلیغاتی اقدام‌نمود و مجله ماهیانه‌ای را شخصاً با ماشین تحریر خود مینوشت و منتشر میساخت و مرتباً ازرادیوی انگلستان بنفع متفقین سخن پراکنی مینمود .

درسال۱۹۴۴پروفسورمینورسکی ازمقام استادی زبان‌فارسی دردانشگاه لندن بازنشسته شد وپروفسورآربری بجای او انتخاب گشت . دوسال بعدبمقام استادی دررشته عربی وریاست بخش مطالعات خاورمیانه ارتقاء یافت . درسال ۱۹۴۷پروفسورستوری (C. A Storey) ازمقام استادی زبان عربی‌دردانشگاه کمبریج استعفاداد وپروفسورآربری‌بدین مقام منصوب‌گشت وباردیگربکمبریج مراجعت نمود و تا زمان وفات براین شغل پایدار بود . آثار پروفسورآربری شامل بالغ برسیزده جلدکتاب تحقیقی، سی وهشت جلد ترجمه‌کتب مهم شرقی بزبان انگلیسی و درحدود بیست و یك جلدکتب تدوینی میباشد . اولین کتاب خودرا درسال ۱۹۳۳ منتشرساخت وآخرین‌کتاب اوچند ماه قبل بچاپ رسید و درتمام این مدت سی‌وشش سال بتحقیق و انتشارکتاب مشغول بود .

شاید مهمترین‌کتاب تحقیقی پروفسورآربری‌کتاب «عقل‌ونقل دراسلام» (Revelation and Reason in Islam) باشدکه درآن رابطه بین‌ظهور ووحی و فلسفه وعقل دراسلام را بررسی نموده و بتعدادی ازآثار فلاسفه مسلمان‌اشاره

کرده است . این یك رشته از مطالعاتی است که متأسفانه در بین علمای اسلام هنوز رواج کامل نیافته ومطالعات تحقیقی و صحیح درباره اصالت الهام و نقد و انتقاد از مطالب دینی و مطالعه قرآن از نقطه نظر تاریخی و فلسفی باندازهٔ کافی موردنظر قرار نگرفته است . دربین علمای مسیحی از یکی دو قرن پیش این روش علمی آغاز گردیده و کتب مفید وعمیقی درباره رابطه بین مسیحیت وفلسفه عقلی در رشته تحریر درآمده است، ولی درعالم اسلام هنوز این نقیصه بجامانده و اقدامات مقدماتی نویسندگانی نظیر محمد اقبال دنبال نشده است و قسمت عمده پیشرفت دراین رشته مدیون مستشرقینی نظیر نولدکه و پروفسور آربری است .

یکی دیگر از خدمات عمده پروفسور آربری ترجمه زیبائی از قرآن مجید بانگلیسی است که درحقیقت برای اولین بار قرآن را بصورت یك کتاب ادبی قابل مطالعه به خوانندگان انگلیسی زبان معرفی کرده است . اکثر ترجمه‌های قبلی قرآن یا بوسیله کشیشهای مسیحی بود که در اکرام و تجلیل قرآن در نظر خوانندگان مسیحی حد و جهدی نداشتند و بناچار ترجمه‌های ایشان ازهرگونه زیبائی متن برکنار است وحتی درموارد بسیاری سهو یاعمد دارای اشتباهات و زشتیهای زیادی است ویابوسیله مسلمانانی است که متأسفانه سبك نویسندگی آنها بانگلیسی خالی از نقص نبود . ولی پروفسور آربری اولین مترجمی بود که احاطه‌کامل برزبان وادبیات انگلیسی داشت ودرعین‌حال بقرآن نیز بدیده احترام و تکریم مینگریست و درنتیجه ترجمه او زیبا ومتین و تاحدی زیادی صحیح و دقیق است .

یك مطلب جالب اینستکه اکثر اساتید زبان عربی دانشگاه کمبریج بیشتر آثارشان مربوط به زبان و ادبیات وتاریخ ایران است . پروفسور براون‌استاد رشته عربی بود معذلك شهرت فراوان او مدیون تحقیقاتی است که درباره تاریخ ادبیات وادیان ومذاهب ایران نموده . پروفسور نیکلسن جانشین براون قسمت عمده وقت خودراصرف ترجمه اسعارمولوی وتحقیق درباره فلسفه تصوف نمود همچنین پروفسور آربری گرچه استاد رشته عربی بود ولی کتبی که درباره ایران نوشته ویا ازربان فارسی ترجمه نموده خیلی بیشتر ازکتبی است که مربوط بادبیات عربی است .

یکی از آثار پر ارزش پروفسور آربری کتاب « میراث ایران » (The Legacy of Persia) میباشد که باهتمام اوتدوین‌ومنتشر گردید وجنبه‌های مختلف‌تمدن‌ایرانی‌راباعلاقه ولطف‌زیاد باروپائیان معرفی‌نمود . درمقدمه‌ای‌که

پروفسور آربری برین کتاب نوشت یکومی ازمیراث ایران سخن گفت وروحیه ایرانی راستود . بطورخلاصه خصوصیت ایرانیها را اینطور بیان میکند : «اگر یونانیها جویای حقیقت و یارومیها حاکم وفرمانروا بوده‌اند ایرانیها همیشه‌جای خودرا درجهان بازکرده‌اند . آنها دربرخورد بازندگی اطمینان ذاتی ازخود بروز میدهند و دربرابر پستی و بلندیها و شگفتیهای ناگهانی روزگار مصونیت دارند . جهان باید اداره شود و تحت نفوذ وسلطه انسان قرارگیرد ولی اگر وقتی از خود ناهنجاری و مقاومت نشان داد باید آنرا تحمل کرد و در موقع مناسب بفتح آن اقدام نمود » این چندجمله تاریخ زدوخوردها ، پیروزیها و شکستها و روحیه ساز و خوشبین ایرانی را خلاصه میکند و آشنائی کامل نویسنده را به جنبه‌های مختلف روانی ، نشان میدهد .

یکی دیگر از کتب مشهور پروفسور آربری کتاب « شیراز شهر عرفا و شعرای ایران» (Shiraz the Persian city of Saints and Poets) میباشد . این کتاب دومین جلد ازسری کتابهای دانشگاه اکلاهاما که بعنوان «مراکز تمدن» منتشرشده میباشد . جلد اول درباره تمدن آتن ویونان بود وجلد دوم درباره شیراز . گرچه پروفسور آربری هرگز بایران قدم ننهاده بود ولی درنتیجه احاطه کامل به تاریخ وادبیات ومعارف مملکت ما باحساسیت کم سابقه‌ای بهترین نمونه‌های مدنیت ایرانی را دراین کتاب توضیح و تشریح نمود . درپایان کتاب چند سطر از اشعار حافظ راکه میفرماید

روان را با خرد در هم سرشتم ورا آن تخمی که حاصل بود کشتم

فرحبخشی دراین ترکیب پیداست که مغز شعر نغزش جان اجزاست

بیا وز نکهت این طیب امید مشام جان معطر ساز جاوید

بزبان ملیحی ترجمه نموده و مینویسد که : «نویسنده این اشعار بصیرت عجیبی درباره سهم واقعی ایران درایجاد بهجت ومفاخرت بشری ازخودشان میدهد و آن عبارتست از روحیه آرامش کامل و فرحبخشی و طیب امید . او درباره درهم سرشتن روان وخود صحبت میکند ودرنتیجه همین اختلاط و آمیزش بودکه حالت اعتدال و میانه روی مستقری بین سور و شوق جانسوز و خرد و عقل سرد وبیروح در روحیه ایرانی بوجود آمد و سبب خلق و ایجاد تمدن و فرهنگ بی‌نظیرایران گشت. هنرایرانی مثل شعرفارسی بطورمساوی احساسات وعقل انسان را مورد تأثیرقرارمیدهد وکمال وتمامیت آن در اثرهمین حقیقت است . همانطور که فکر انسان با کشف و درك معانی مختلف و انواع پیچ و اشکال وطرحهای متفاوت محظوظ ومتلذذ میشودروح انسان نیزبسبب سحر رنگها

و اوزان منقلب و دگرگون میگردد و درنتیجه هنر ایرانی اثری کاملا عمیق برروی فکر و احساسات بجامیگذارد.» لابد بنظر بعضی عجیب میرسدکه چطور کسی‌که هرگز شیراز را از نزدیك ندیده میتواند کتابی درباره آن بنویسد ، ولی شاید خدمت حقیقی نویسندگان این باشدکه تصویری ازآنچه مطلوب است بانسان نشان بدهند وواقعیات تلخ وپلید زندگی‌را ازنظر دور دارند وبهترین وعالیترین نمونه‌های اخلاقی یك ملت را ظاهرونمایان سازند واجتماع رابسوی حصول آن نمونه عالی سوق دهند چندی قبل درباره این کتاب با پروفسور آربری صحبت میکردم ؛ از ایشان پرسیدم که چرا بایران نمیروند . در جواب گفتند میترسم که اگر بایران بروم افکاروعقاید زیبائی‌را که درباره‌ایران در مغز دارم از دست بدهم . چه خوب بود اگر اجتماع ما بجائی میرسید که واقعیت فعلی آن بامیراث وسوابق افتخارآمیز وقابل تحسینش مغایرت نداشت وعلاقمندان باین آب و خاك از دیدن وآشنائی با آن نمیهراسیدند .

سایر کتب پروفسور آربری نظیر«ادبیات کلاسیك ایران» ، ترجمه‌اشعار حافظ وسعدی وعمرخیام وگلچین اشعارفارسی مشهورعالم است. درپایان این مقاله صورت آثار و کتب پروفسور آربری درج میشود تامیزان خدمت او به شناساندن مفاخر ملی ما بعالمیان بهتر نمایان شود . ملت قدردان ایران همیشه از کسانیکه دراشاعه مدنیت‌آن کمکی کرده‌اند تقدیروسپاسگزاری نموده وحال نیزسزاست‌که ماقدردانی خود را نسبت باین دانشمند جلیل‌که بیشتر عمرخود را مصروف مطالعه وتحقیق درباره مواریث مملکت ما نموده ابراز داشته نام او را بزرگ داریم وارتقاء روح متعالی اورا ازخدای بزرگ مسئلت نمائیم.

کتب تحقیقی ا. ج. آربری

The Library of India Office , a historical sketch (London, 1938).

An Introduction to the History of Sufism, with an introduction by Suhravardi (London, 1942).

British Contributions to Persian Studies (London, 1942).

British Orientalists (London, 1943).

Asiatic Jones, the Life and Influence of Sir William Jones (London, 1946).

The Cambridge School of Arabic (Cambridge , 1948).

New Material on the Kitab — al-Fihrist of Ibn al Nadim (Bombay, 1948).

Sufism : An Account of the Mystics of Islam (London, 1950).

Sakhawiana, a study based on the Chester Beatty manuscript, Arab. 773 (London, 1951).

Revelation and Reason in Islam (London , 1957).

Classical Persian Literature (London, 1958).

Oriental Essays . Portraits of Seven Scholars (London, 1960).

Shiraz, Persian City of Saints and Poets (London, 1960).

ترجمه از زبانهای شرقی بزبان انگلیسی

Ahmad Shauqi, (Majnun Laylā). A Poetical Drama in five acts translated into English verse by A. J. Arberry (Cairo, 1933).

Niffāri, (The Mawāqif and Mukhātabāt) , edited with translation by A.J.A (London, 1935)

Kharrāz, (Kitāb al - Sidq) , Book of Truthfulness, edited and translated by A.J.A. (Lordon, 1937).

Ibrāhim ibn Shahriyār Irāqi, (ūshshāq - Nāma) , The Song of Lovors, translated into English verse by A J A. (London, 1939).

Sa'di of Shirāz (Gulistān) , Kings and Beggars, the first two chapters of Gulistan,translated by A.J A. (London, 1945)

Hāfiz of Shirāz , Fifty Poems, texts and translation by A.J.A., (Cambridge, 1647).

Iqbāl, Sheikh Sir Muhammad,(Payām-i- Mashriq), the Tulip of Sinai , translated from Persian by A.J.A. (London, 1947)

Immortal Rose, an anthology of Persian lyrics, translated by A.J.A. (London, 1948).

Rumi, (Rubaiyat), selected translations into English verse by A J A. (London, 1949)

Razi, (As - Sira al - falsafiya), The Spiritual Physics of Rhazes, translated by A.J A (London, 1950).

Modern Arabic Poetry: an anthology, with English verse, translation by A J A (London, 1950).

Omar Khayyām, with a literal translation of the Persian text of Rubāiyat by A J A. (Littleport, 1951)

Avicenna on Theology, selections from the works of Avicenna, translated by A J.A. (Wisdom of the East Series. London, 1951)

Badiu'd-din al-Qazwini, (Ta'riful-ashāb sawā'us-Sabil), a twelfth century reading list, described and translated by A J A (London, 1951).

Ibnu'l-Farid, (Nazmu's-suluk), The Poem of the Way, translated into English verse by A.J A (London, 1952)

Scheherezade, Tales from the Thousand and One Night, translated by A J A. (London, 1953)

Iqbāl, (Zabur-i- Ajam), Persian Isalms, translated by A.J A (Lahore, 1953)

Iqbāl, (Rumuz-i-Bikhodi), The Mysteries of Selflessness, translated by A.J.A. (Wisdom of the East Series, London, 1953)

The Holy Korān, an introduction with selections, translated by A.J.A. (London. 1953).

Ibn Hazm, (Tauqu'l - Hamāma), The Ring of the Dove; translated by A J A. (London, 1953)

Moorish Poeary, (Rāyātu'l - Mubbarizin), translated by A.J.A. (Cambridge, 1953).

Persian Poems, an anthology of verse translations, edited by A.J A. (London, 1954).

The Korān Interpreted 2 vols., translated by A.J.A. (London, 1955).

Jāmi, (Salāmān and Absāl), translated by A. J. A Fitzgerald's two translations (Cambridge, 1956.)

Ibnu'l Farid. Mystical Poems, translated by A J A (Dublin. 1956).

Mu'allaqāt, The Seven Odes, translated by A J.A. (London, 1957)

Omar Khayyām. The Romance of the Rubaiyāt, with introduction and notes by A.J A (London 1959).

A Maltese Anthology, compiled by A.J A (Oxford. 1960).

Rumi, Tales from the Masnavi, translated by A J.A (London, 1961).

Rumi, (Fihi-mā fihi), Discourses of Rumi; translated by A J.A. (London, 1961)

Psaila (Carmelo), Dun Karm poet of Malta, texts chosen and translated by A J.A. (Cambridge, 1961)

Omar Khayyām, A New Selection from the Rubaiyāt, rendered into English by J.C E. Bowen, with a literal translation by A J A (London, 1961).

Rumi, More Tales from the Masnavi, translated by A.J.A (UNESCO Series, London, 1963).

Aspects of Islamic Civilization as Depicted in the Original Texts, compiled and translated by A.j.A. (London. 1964)

Iqbāl, (Jāvid-Nāma), translated by A J.A (London 1966).

Farid al-Din Attār, Muslim Saints and Mystics, episodes from the Tadhkirat al-Awliyā, translated by A J.A. (London, 1966).

Mutanabbi, A Selection of Poems, with translation and notes by A J A (Cambridge, 1967).

Rumi, Mystical Poems of Rumi, first selection, poems 1-200, translated by A J.A (UNESCO Series, Chicago, 1968)

کتب تدوینی آربری

۱ – Kalābādhi, (Kitāb al-ta'arruf li madhab ahl al-tasawwuf), edited by A.J.A. (Cairo, 1934).

Muhāsibı, (Kitāb al- tawāhhum), edited by A J A (Cairo, 1937).

Aziz – ibn – Muhammad Nasafi, Oriental Mysticism, a treatise on the Sufistic and Unitarian theosophy of the Persians, (Nasafi's Maqsad - i - Aqsā), with introduction by A J A (London, 1938)

Specimens of Arabic and Persian Palaegraphy, selected and annotated by A J.A. (London, 1939)

A Catalogue of Arabic Manuscripts in the Library of the India Office, by A J A etc, (London, 1877 - 1939).

Islam Today, edited by A. J A. and Rom Landau, (London, 1943).

Modern Persian Reader, selected by A.J A. (Cambridge, 1944)

A Catalogue of the Library of A G Ellis (London. 1940)

Sarrāj, Pages from the Kitāb al - Luma' edited with notes by A J A. (London 1947)

Omar Khayyām, (Rubaiyāt), edited from a newly discovered manuscript dated 658 (1259-60), by A J A. (London, 1949)

Ethical and Religious Classics of the East and West. editors A J A. and S Radhakrishnan. etc.,Numbers 1 - 18 (London, 1950 - 1957)

Ibn Fāris (Tamām Fasihu'l – Kalām), A volume in the autograph of Yaqut the geographer London, 1951).

Avicenna Cantabrigiensis, a set of photographs illustrating the most, importart manuscripts and incumabula relating to Avicenna (Cambridge, 1951).

Ibnu'l - Farid, Mystical Poems, edited by A J.A (London, 1952).

the Legacy of Persia, edited by A.J.A. (Oxford ; 1953),

The Chester Beatty Library, a handlist of the Arabic manuscripts (Dublin, 1955).

Humāy - Nāma, edited with an introduction by A J A. (London, 1963)

Arabic Poetry, a primer for students, compiled by A J. A. (Cambridge, 1965)

The Koran Illuminated, a handlist of the Korans in the chester Beatty Library (Dublin, 1967).

The Cambridge History of Iran, edited by A.J.A. etc, (Cambridge, 1968)

Religion in the Middle East three religions in concord and conflict, 2 vols., edited by A.J.A (Cambridge, 1969).

ترجمهٔ مهوش ابوالضیا

آرتور ایهام پوپ

ارمآخذامریکائی

آرتور ایهام پوپ یکی ار انگلیسی‌های « پیوریتن » است که در سال ۱۶۴۳ به حوالی بوستن در ایالت ماساچوست کوچ کرده بودند . این خانواده نقش سیارمؤثری درجنگهای انقلابی داشته است. General Cyrus Wheelock که مدتی نیز رئیس دولت واشنگتن بود ، پدر بزرگ پوپ بوده است . شاید درحدود یك دوجین ار افراد این خانواده ار افسران شرکت‌کنندهٔ درجنگ بودند . Sir Humphrey Atherton که یکی‌دیگر ازاجداد مستقیم پوپ‌بوده بطورکلی بنام‌کسی‌که ایالت مریلند Maryland رابوجودآورد ، شناخته شده است . در جنگهای داخلی سه تا از عموهای او به درجه سرهنگی رسیدند و سرهنگ آلبرت پوپ برای مدتی بعنوان سرتیپ « پیاده نظام » ترقی کرد . بسیاری ار افراد خانواده پوپ به دریا اعزام شدند وهفت نفر ازآنها زندگی خودرا اردست دادند . پدر بزرگهای پوپ ازطرف مادروپدر هردوکاپیتن‌های دریائی معروفی بودند

پوپ دوران‌کودکی خودرا دردوبندردریائی Warren, Rhode Island and Newbury Port, Massachusetts سپری کرد. او دراین‌بنادر بادریا، خطرات آن ، ورزش‌های آبی وبعضی ازهیجانات آن تماس دائم داشت .

خانواده پوپ، خانواده‌ای جدی،متین‌وکاملامذهبی بود. سرهنگ آلبرت پوپ‌اولین مخترع‌دوچرخه‌های‌بزرگ وسازندهٔ‌دوچرخه بود وپسرهای‌خانواده که هرسال دوچرخه تازه‌ای میگرفتند، بیشترعناوین قهرمانی را در مسابقات دوچرخه‌سواری بدست‌می‌آوردند. پوپ‌توانست‌درتعطیلات‌تابستانی‌دره کوههای سفید، تمام فوت و فن بیشاهنگی را بهاضافه فنون دیگر بیاموزد (این جریان مربوط به سالهای ۱۸۹۰ است) .

پوپ اقبال فوق‌العاده‌ای بدست آورده و وارد Worcester Academy که یکی اربهترین‌مدارس‌امریکا است شد. از این مدرسه میتوان به هرمدرسه دیگر منتقل شد .

Daniel Webster Abercrombie یکی از نوابغ آن زمان بود و دراین مدرسه زبان‌یونانی راچنان تدریس میکرد که تقریباً شعله‌های علاقمندی را دل هریك از افراد کلاس روشن میکرد .

در دانشگاه براون ، یکی از قدیمیترین و در عین حال پیشرفته‌ترین

دانشگاههای آمریکا « دانشجویان یاد می گیرند که چطور از قوه فکر خود استفاده کنند وفقط بمطالبی که برای آنها گفته میشود اکتفا نکنند. Alexander Meiklejohn چهرهٔ سرشناس این دانشگاه (یکی از ده نفر برندگان مدال آزادی آمریکا) با ذکاوت ، لیاقت و اخلاق خود دربالا بردن سطح دانشگاه تأثیر فوق‌العاده‌ای داشت و همینطوردانشگاه « Amherst » از وجود اواستفاده کرد. Meiklejohn صمیمی‌ترین دوست‌پوپ شد و افکارواخلاق اورا درزندگی بکلی تغییر داد » —

پوپ‌جوان‌شاهد استعدادهای موسیقی‌درخانواده بود ودرسن هشت‌سالگی «کلنل‌پوپ» برای اوپیانوی‌خوبی تهیه کرد ومدت ده‌سال بهترین معلم‌پیانوی بوستن را به تربیت اوگماشت . در سن سیزده سالگی پوپ جوان یك رسیتال پیانو برای عموم اجرا کرد وشهرت کوچکی ازاین راه کسب کرد . ولی مسئله مهم این بود که‌آیا او میبایست تعلیمات لازم را برای‌کار حرفه‌ای دنبال کند یا اینکه فقط به نوازندگی موسیقی اکتفا کند . پوپ از دوران کوچکی همیشه مریض بود . دوازده سال اول زندگی اوخطرات فراوانی داشت ومریضی های بیشماری یکی بعد ازدیگری اورا گرفتار کرده بود .

روح کنجکاو و انعکاس پذیر پوپ‌آیندهٔ امیدوار کننده‌ای را در فلسفه برایش پیش بینی میکرد . او دوسال در دانشگاه براون و کرمل و یکسال در دانشگاه هاروارد به تحصیل فوق لیسانس پرداخت و اگر بیماری در عین نوشتن رساله او را ناراحت نکرده بود ، به تحصیل دکتری میپرداخت .

پوپ چند سال در دانشگاه کراون بدنبال Meiklejohn به تدریس پرداخت وپس‌ازآن هفت‌سال در دانشگاه‌کالیفرنیا بتدریس مشغول‌شد. این‌کار راخیلی‌دوست داشت وتعداد زیادی‌ازدانشجویان‌مشتاق‌را بطرف‌خودجلب کرد.

بعد نوبت جنك وتظام فرارسید. او ازدانشگاه کالیفرنیااستعفا کرد ودر قسمت استخدام مربوط به ارتقاء رتبه افسران به‌کار پرداخت . درسال ۱۹۱۷ درکمیتهٔ اخلاق‌وزارت جنك خدمت کرد.هرگزخودْ جنك راندید وتجربه‌های مفید و قابل توجهی بدست آورد .

در مدت شانزده ماهی که از دانشگاه دور بود ، واقعه‌ای مسیرزندگی او را تغییر داد وتوجه او را بسوی «ایران» جلب کرد. یکی ازخاله‌های پوپ که زمین گیر بود توجه پوپ جوان را به‌کلکسیون قالی‌های قدیمی خانواده جلب کرد . درمیان آنها قطعه‌ای وجود داشت که بعداً معروفیتی کسب کرد . پوپ به تمام بنگاهها ، موزه‌ها وکتابخانه‌هائی که موجود بودسرزد و اطمینان

حاصل کرد که علم قالی‌شناسی فوق‌العاده ناقص ودرهم، است ولی امکان داشت که شخصی با تحصیلات دانشگاهی وعلمی بتواند برای آن چاره‌ای بیندیشد. خدمتی که او به عده‌ای ازجمع آورندگان کلکسیون‌های با ارزش کرد دریکماه ۱۸۰۰۰ دلارپول عایداوکرد و او اینطور نتیجه گرفت که عواید او بعنوان متخصص فرش دریکماه بیشتر ازشش‌ماه تدریس دردانشگاه میتوانست باشد وامکان داشت یك یادوماه ازسال بعنوان متحصص فرش‌های عتیقه کار کرد و باقی وقت راوقف مطالعه و تحقیق نمود . دربن وقت او با حدیت زیاد روی تفسیر حدیدی از افلاطون مشغول تحقیق بود .

یك بحران شدید اقتصادی تمام این نقشه‌های حالب را تعطیل کرد . در چنان موقعیتی هیچکس درفکر بدست آوردن قالی‌های عتیقه نمیتوانست باشد.

درسال۱۹۲۳ پوپ به ریاست قسمت Palace of legion موزهٔ Honor در سان‌فرانسیسکو انتخاب شد ازسال۱۹۲۴ تا ۱۹۳۲ مشاورهنری هنرهای اسلامی درمؤسسه هنرهای شیکاگو گردید . اولین مأموریت او درسال ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۲ به ایران صورت گرفت و منظور حرید اشیاء برای موزهٔ شیکاگو و دوسه موزه دیگر بود . این مسافرت بیست مسافرت دیگر بدنبال داشت .

پوپ کاملا شیفتهٔ حلال وعظمت گنبد «مدرسهٔ مادرشاه» در اصفهان شد . او این گنبد را یك روز صبح پس از یك باران طولانی که در زیر نور آفتاب میدرخشید دید . لحظهٔ پراضطراب و حساسی بود. استقبال گرم و غیر منتظرهٔ عده‌ای از رجال نیز بهمان اندازه در او موثر واقع شد دکتر حردن او را تشویق کرد که یك سخنرانی کلی در بارهٔ برحستگی هنر ایران و نفوذ آن در تمام دنیا ترتیب بدهد و تذکر بدهد که این هنر باندازهٔ کافی ستوده شده است . او تأکید کرد که دنیا برای عوامل مختلفی از تمدن به ایران مـدیون است . آنقدر ازاین سخنرانی استقبال بعمل آمد که تقاضـای سخنرانی دیگر از اوشد . این‌بار سخنرانی در حضور شخصیت های برگزیده وبانفود مملکت صورت گرفت . رضاشاه که درآن زمان سردارسپه بود ، حسین علاء ، تقی‌زاده وسران عالیرتبهٔ مملکت دراین‌سخنرانی شرکت داشتند. دکتر عیسی صدیق آن را ترجمه کرد همه از این سخنرانی وازاینکه هنرهای ایران مورد ستایش قرار می‌گیرد و نفوذ سازندگی آن درتمام دنیا شناخته میشود ، ممنون بودند .

دربازگشت، پوپ دریافت که آمریکائیها مشتاق بودند دربارهٔ هنرایران اطلاعات بیشتری بدست بیاورند. درپائیز ۱۹۲۶ با کمك Horace Gougne

و John Shapely اولین کنگرهٔ بین‌المللی را دربارهٔ هنرایران ترتیب داد و بالمآل اولین نمایشگاه بین‌المللی هنر ایران تحقق یافت . این کنگره در Memorial Hall موزهٔ پنسیلوانیا برپاشدوتأثیرعمیقی برجای گذاشت. چندین میلیون دلار از اشیاء جالب به تماشا گذاشته شد .

تشویق و تمجیدی که از این کارشد ، این گروه را بر آن داشت که یك سازمان دائمی برای گسترش نمایشگاهها، سخنرانی‌ها ، نشریات وبطورخلاصه بکار بردن تمام نیروی آن مرای برانگیختن ورهبری یك‌قیام ملی درشناختن هنرهای ایران ورابطه آن باتمدن آمریکا ، تشکیل بدهند. سازمان جدید بنام Am. Inst for Persian Art & Archology درسال ۱۹۲۸ نامگذاری‌شد ودرسال ۱۹۲۸ بصورت سازمانی با اعضاء تشکیل‌شد .

سخنرانی‌ها و درس‌های خصوصی داده میشد . مقالهها و روزنامهها تهیه میشد طرح‌هائی آماده میگردید ومقداری پول برای اولین مسافرت‌اکتشافی به ایران جمع‌آوری‌شد. کوششی بعمل‌آمد تاگزارش مصوری ازمعماری‌ایرانی تهیه گردید ، درآن وقت بعضی از بهترین ساختمان‌ها در ایران ازبین رفته و بعضی ازساختمان‌های مهم درحال انهدام بودند

رضاشاه براساس‌معرفی‌حسین‌علاء تصمیم گرفت‌اجازه‌دهدپوپ‌وهمراهانش از مؤسسه امریکائی وارد مساجد ایران شوند (ورود به مساجد برای افراد غیرمسلمان‌اکیداً‌ممنوع‌بود) وعکس‌ها و اندازه‌گیری های لازم برای یادداشت کردن بناهای عظیم‌تر و محکمتر تهیه کنند

درسال اول تقریباً هزار عکس برداشته شد ونکات مهمی درمسجدجامع اصفهان‌کشف شد. بااین عکس‌ها، نمایشگاههای بین‌المللی‌دیگری ترتیب‌داده شد. درلندن در .R.I.BA در پاریس در Musée Guimet ، در لندن درموزه دولتی و نمایشگاههای دیگر در ورشو ، مسکو ، لنینگراد ، استکهلم و سایر شهرهای اروپائی‌وآسیائی‌برپاشد . درآمریکا هم میتوان از دانشگاه کلمبیا ، هاروارد، ییل، پرینستون و موزه‌ها وسازمان های‌دیگر که درآن‌نمایشگاههائی ترتیب داده شد، ذکر کرد .

درسال ۱۹۴۳ دادگاه عالی نیویورك امتیاز جدیدی به این مؤسسه داد واجازه دادکه مؤسسه دارای‌دیپلم رسمی گردد. مدرسهٔ مطالعات اسلامی‌دارای دوازده محقق برجسته و دوازده متخصص تشکیل گردید. درسال ۱۹۵۲ تعداد دانشجویان بالاتر از لیسانس به ۱۶۸ نفر رسید و ۵۵ نفر از این‌عده دارای دو درجه‌بوده وبرنامه مفصل‌آن شامل‌چینی، روسی، کره‌ای، ویتنامی ، چندین زبان هندی والبته فارسی، عربی وترکی بود، ولی همیشه نقش‌اساسی ایرانی

تقدم بر دیگران قرار گرفت . تمام این اقدامات برای پرداخت گوشه‌ای از دین بزرگی بود که اروپا و در واقع تمام دنیا نسبت به تمدن ایران در طی سال های متمادی داشته است .

ضمناً در نتیجه موفقیت نمایشگاه فیلادلفیا Laurence Birgor و Sir Thomas Arnold که نماینده‌های بریتانیا در کنگره و نمایشگاه بودند ، خواستار ترتیب نمایشگاهی در لندن شدند .

حسین علاء قول داد که ایران با تمام قوا به آنها همراهی خواهد کرد . آرنلد ویلسن بریاست وپوپ بمدیر کلی تعیین شدند. روشنفکران انگلستان، رجال سیاسی، هنرمندان وافراد برجسته اجتماع به کمیته‌های مختلف وپیوسته آن پیوستند .

سه تن از اعضاء خانوادهٔ سلطنتی ، هفده سفیر و وزیر به کمیته نظارت کنندگان ملحق شدند .

مجموعه‌ای شامل ۲۴۰۰ قطعه از سی کشور و نود مؤسسه جمع آوری شد و چند قطعهٔ بی‌نظیر به نمایش گذاشته شد . آکادمی سلطنتی Burlington House را برای نمایشگاه درنظر گرفت .

تمام کشورهای دنیا ، موزه‌ها ، مساجد و کلیساهای آنها بعضی اشیاء را که هرگز تکان نخورده بود به این نمایشگاه فرستادند . در مقابل مخالفت‌ها توضیح داده شد که یکبار در تاریخ دنیا گرانقیمت‌ترین عتیقه‌های ایران به نمایش گذاشته شود تا نقش ایران در تمدن دنیا آشکار شود ارزش پولی این نمایشگاه که واقعاً نمیتوان قیمتی برای آن تعیین کرد درحدود چهل ملیون دلار تخمین زده میشد .

روس‌ها که کاملا تحت تأثیر نمایشگاه لندن واقع شده بودند از آقای پوپ خواستند که با آنها همکاری کرده و نمایشگاهی در لنینگراد و مسکو ترتیب دهد . نتیجه شگفت‌آور بود. بیش از بیست و پنج هزار شیئی از کشورهای زیادی جمع‌آوری شد و آخرین اشیاء قابل توجه روسیه به آن اضافه شد ـ این اشیاء از تمام شهرهای روسیه جمع‌آوری شد . این نمایشگاه از لحاظ عظمت و بزرگی اصلا سابقه نداشت . مجموعهٔ هنرهای طلا و نقره و برنز دوره ساسانی، دراین نمایشگاه دیده میشد .

هنر ایرانی محققاً دراین زمان بعنوان یکی از سبک‌های بزرگ شناخته شد.شاید در نمایشگاه لندن ازعتیقه‌های نایاب بیشتری که از لحاظ تاریخی اهمیت داشت استفاده شده بود. ضمناً نمایشگاه فیلادلفیا و لندن در هیچجا ثبت نشد .

پوپ وهمکاران او تصمیم گرفتند این نقیصه را با انتشار یك اثر مفصل و جامع در زمینه هنر ایران با تفسیر دربارهٔ هر کدام از اشیاء بطور جداگانه جبران کنند .

هفتاد ویك نفر از متخصصین معروف از تمـام کشورهای جهان موافقت کردندکه تا حدی‌که برایشان امکان دارد دربارهٔ هنری‌که از زیر نظر آن‌ها میگذرد همکاری کنند، دانشگاه اکسفوردچاپ آن‌را تقبل کرد واین‌اثردردوجلد چاپ می‌شد ولی آقای پوپ مصمم بود که کتاب باید ازهرجهت کامل باشد وتمام موضوعات مورد بحث را دربرداشته باشد . ولی‌متأسفانه هزینه‌کافی‌موجودنبود سرهمفری‌میلفورد Sir Humphrey Milford دانشگاه‌آکسفورد‌را وادار کرد که رویهمرفته درشش‌جلد به چاپ برساند .

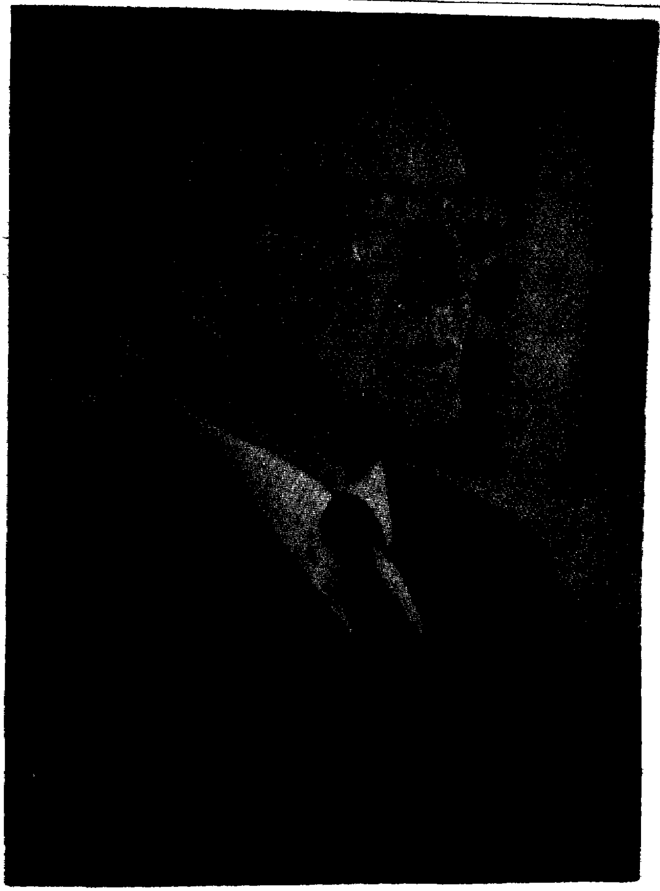
آقای‌پوپ وهمکارانش تقریباً درحدود ۲۰۰/۰۰۰ دلارپول‌جمع‌آوری کردند بطوریکه بتوانند بیش‌ازصدتصویررنگی‌ورویهمرفته‌تصویر ۵۰۰۰شیئی‌را به چاپ برسانند ، با همکاری و توجه فوق‌العادهٔ تمام همکاران اثری به وجود آمدکه هم‌اکنون درتمام دنیا بعنوان یك‌اثر کلاسیك شناخته شده است، درآغاز جنگ هر دورهٔن به قیمت ۱۲۵ دلار وبلافاصله بعد ازآن هردورهٔ آن به قیمت ۲۰۰۰ دلار بفروش‌رسید .

* * *

در تمام این مدت بعد ازسال ۱۹۲۵ پوپ هرسال مدت دوسه ماه رادر ایران میگذرانید و درحدود ده هزار عکس جمع‌آوری کردکه صدها عکس آن از ابنیه‌هائی گرفته شده بود که تا به‌آن وقت در هیچ‌کجا ثبت وذکر نشده‌بودند از همه مهمتر‌چاپ عکس مسجد جامع اصفهان، اردستان ، قزوین و گلپایگان بود . در بین آنها شرح‌کامل وعکس‌های متعددی از مناره شمالی مسجد جمعه در اصفهان ؛ یك پدیدهٔ مافوق عالی‌که از لحاظ فنی بهترین منارهٔ دنیا بشمار میرود ، دیده میشد .

تکنیك منحصر بفرد وابتکاری‌که نابغه ناشناخته بکاربرده است درتاریخ هنر ایران مقام ارزنده‌ای برای‌خود باقی گذاشته است .

طبیعة برای یك محقق خارجی که میخواست وارد مساجد مقدس بشود اشکالات زیادی‌وجود داشت ولی با وجودیکه مخالفت‌های زیادی ازطرف‌افراد نشان داده شد، رویهمرفته روحانیون مهم واصلی کـه احساس میکردندکه ثبت ابنیه‌های عظیم مذهبی اهمیت زیادی به مذهب اسلام میداد ، این‌کار را مورد تحسین قرار میدادند .



پروفسور آرتور پوپ

درتفحصات خود برای جمع آوری مطـالب ، پوپ توانست دز کمتر از چهارده سال تمام ایران را مورد بازدید قرار بدهد و در حدود ده هزار فیلم منفی تهیه کند و بعداً با همکاری عکاسان حرفه‌ای تاریخ کامل هنر معماری ایران راکه اکنون یکی از بزرگترین سکهای معماری دنیاست تکمیل کند .

در همین ضمن آقای پوپ با تلاش زیاد سعی میکرد که اساس دانستیتوی

آسیا » را زنده نگهدارد . چه درآن موقع هزینه زیاد آن بار سنگین بدوش مملکت‌که رقابت شدیدی در زمینه‌های خیریه و تربیتی وجود داشت ، احساس میشد. مسئله بسیار پیچیده‌تر میشد. چه پوپ و همکارانش تصمیم گرفته بودند که سازمان تحقیقات جدیدی ترتیب دهندکه فعالیت‌آن بیشتر بوده وبعلت‌داشتن اعضاء برجسته ونشریه قابل ملاحظه آن ، تا سال ۱۹۵۲ دوام یافت . ولی دراین تاریخ مخارج آن بیش‌از اندازه وحد امکان ترقی‌کرده بود. تحقیقات ونشریه با جدیت ادامه داشت ومحققان پیشرفته‌که دربین‌اعضاء وجود داشتند نشریات قابل ملاحظه‌ای بوجود آوردند

شاهزاده شهرام پهلوی‌که از یکی‌ازدانشمندان هاروارد دربارهٔ انستیتو آسیا اطلاعاتی‌کسب‌کرده بود ، قصر زیبای بارنجستان خود را به‌آن استیتو اختصاص داد وبا حمایت وفعالیت او و حمایت و سخاوتمندی شهبانوی ایران، ساختمان وضع بسیارآبرومند وقابل ملاحظه‌ای بخودگرفت و مرکز مطالعات و تحقیقات ایران در تمام‌آسیا گردید . این مرکزحداقل از تعداد زیادی از کشورهای آسیائی انتظار داردکه در کار تحقیق و انتشارات باستان شناسی و هنرهای تاریخی همکاری‌کنند .

اکنون ساختمان تقریباً به پایان رسیده‌است ومدیریت‌آن به‌عهدهٔ‌پرفسور ریچاردفرای از دانشگاه‌هاروارد‌که از فعال‌ترین وعلاقمندترین شخصیت‌های ایران شناس است واگذار گردید .

برای قدرشناسی اززحمات وفعالیت‌هائی‌که پرفسور پوپ برای‌شناسائی هنرایران‌نموده، درسال۱۹۳۵ به‌عضویت‌فرهنگستان‌ایران‌انتخاب‌شد ودانشگاه تهران درسال ۱۹۶۴ به او دکتری افتخاری داد . درسال ۱۹۲۵ به دریافت نشان علمی نائل‌شد . درسال ۱۹۵۰ به دریافت نشان سلطنتی و درسال ۱۹۶۴ بدریافت نشان درجه یك همایون نائل‌شد .

عقائد و آراء

خوان کرم فردوسی

حسین خدیوجم

شعر نو ، نقاشی کوبیسم ، موزیك جاز ، معماری مدرن وجامه و آرایش بیتلی ازجمله پدیده‌های این‌روزگار است که با تمام مخالفتها و مقاومتهایی که سنت گرایان ازخود نشان دادند سرانجام جای‌خودرا دراجتماع نوطلب ایران بازکرد ودرمیان نسل‌جوان و گروهی‌ازکهنسالان زنده دل وواقع‌بین‌طرفداران پروپا قرص پیدا نمود .

استقبالی که طرفداران این نوع هنرها از نمایشگاههـای مختلفی که از ۴ تا ۱۸ آبانماه گذشته توسط وزارت فـرهنگ و هنر درنقاط مختلف تهران وسایر شهرستانها دایرشده بود ، بعمل آوردند بهترین گواه برروزافزون‌شدن خریداران این‌نوع هنر وهنرمند است .

این‌نوگرائیها سبب شده که دررشته‌های گونه‌گون‌علوم انسانی‌جنبشهای تازه‌ای آغاز شود و در هرزمینه برای اهل فن باب اجتهاد گشوده گردد .

دکتر باستانی پاریزی به تصدیق‌اهل‌کتاب از جمله کسانی است که‌برای نگارش‌تاریخ‌ایران، سبك وشیوهٔ تازه‌ای درپیش‌گرفته، اسلوبی‌که در این‌دیارو روزگار تقریباً مخصوص خود اوست. او درهرگوشه‌ای از تاریخ معاصر ایران به پژوهش می‌پردازد وحقایق را با طنزآنچنان دلنشین بازگو می‌کند که‌حتی مخالفانش بیشتر کارهای تحقیقی اورا تأیید می‌کنند .

سبك دیگری که این مورخ هوشیار زمـان ما در پیش‌گرفته ، انتقاد یا بررسی برخی ازکتابهای تازه چاپ دینی و ادبی است. مثلاهنگامی‌که متوجه شد سه تفسیر یا قصص قدیمی از قرآن‌کریم توسط دکتر یحیی مهدوی و دکتر سجادی و آقای محمد روشن تصحیح و منتشر شده است ، برای ادای حق این سه محقق هرسه متن را اساس‌کار نقد قرارداد تا هرچه دردل دارد بگوید ، و در مورد قداست یوسف وزلیخای افسانه‌ای ، و حقایق مسلم زندگی، نکته‌هایی برای‌اهل‌کتاب بیان‌کند ورسالت خویش را به پایان‌آورد . گرچه همان‌انتقاد گونهٔ ملایم برگروهی‌اززاهدان‌خشك‌چنان‌گران‌آمدکه خواندن‌مجلهٔ‌راهنمای کتاب را برخود حرام‌کردند ، یعنی چون پـاسخ مناسب برای حرف حسابی باستانی نداشتند [به قول نالینو] شیوهٔ آن تـازه دامادی را در پیش گرفتند که چون از رفتار همسرجوانش خشمگین شد خویشتن را اخته کرد !...

دکتر باستانی درآن انتقاد با مقایسهٔ تعابیر مفسران وموشکافی‌خاص‌خود

به تحقیق پرداخت و نتایجی گرفت که حداقل نیمی از آنها درست می‌نمود ...
ولی در مقالهٔ « شاهنامه آخرش خوش است » که در شمارهٔ ۷ـ ۸ آبانماه ۱۳۴۸ راهنمای کتاب درج شد درکار انتقاد ازسبك «کوبیسم» استفاده کرده است یعنی پس از آنکه ازکتابهای « فردوسی و شعر او » اثر استاد علامه مجتبی مینوی و «زندگی و مرگ پهلوانان» تألیف دکتر اسلامی ، و«کشف‌الابیات شاهنامه» تنظیم دکتر دبیرسیاقی ، و«کتابشناسی فردوسی » تدوین ایرج افشارنام برده و از انجمن محترم آثار ملی که هم « خشت و گل » روی‌هم می‌گذارد و هم « مغز و دل » می‌پرورد ، تشکر کرده مطالبی پیش کشیده است که هیچ ربطی با نقد و استدلال واقعی ندارد !

زیرا مطالب جناب دکتر پاریزی دراین مقاله تا حد زیاد از پژوهش و تحقیق بدور است و طراتش تنها بر اساس وهم وخیال بنا شده ومن‌درآوردی است اگر یقین نداشتم که تا این روزگار « به می دامن نیالوده است » ، می‌شد براو تهمت زد که درحال مستی‌دست به قلم‌برده است ولی‌چون‌این گونه لکه‌ها بر او نمی‌چسبد باید گفت که تنگی قافیه و نبودن موضوع مناسب جناب دکتر را بدین وادی کشانیده است .

دوستان می‌دانند که رابطهٔ من و جناب دکتر پاریزی بسیار صمیمانه و برادرانه است، از این صمیمیت استفاده می‌کنم ودنبالهٔ مطالب را بدون پرده و پیرایه با ایشان در میان می‌گذارم .

حضرت پاریزی ، الهی زنده باشی ! توکه همیشه گرمه و عسس و جز آنها را دزار می‌کردی، گاهی شبیه شهرهای تاریخ دانشگاه را تعزیه گردانی می‌کردی ، زمانی تبصرهٔ شیرین می‌نوشتی ، روزگاری «ای صالح ناصالح» می‌سرودی، چه شد که این‌بار سرنای جنگی را ازسرگشادش بادکردی‌وبرای بی‌گناهان مخالف خوانی‌آغاز نمودی. نکند که مانند برخی از زهاد خوابنما شده‌ای !

می‌گویند زاهدی در عالم رؤیا باشیطان مواجه شد ، ضمن احوالپرسی دریافت‌که او هزاران افسار رنگین را باخود حمل می‌کند پرسیدکه اینهمه دهانه وافسار رنگارنگ برای‌کیست؟ شیطان پاسخ گفت که هریك ازخلق خدا را بارنگی که مورد پسندش باشد مهارمی‌کنم. زاهد پرسید افسارمن‌کو؟ پاسخ شنیدکه تونیازی به افسارنداری. رفتارت نشان می‌دهد که از مریدان مطیع و گوش به فرمان ماهستی...!

دوست عزیز وظیفهٔ سنگین حقیقت‌گویی را از یادمبر. قلم‌شیرین خویش را جز در خدمت محرومان بلارسیده بکارمبند، بهوش باش که دوستان هم‌مسلك

باشتاب راه دیار خاموشان را در پیش‌گرفته‌اند، من وتو نیز بیشترین قسمت این راه را پیموده‌ایم. بنابراین تانفس می‌آید و فرصتی باقی است نباید این سنگر رابدون مدافع گذاشت. آخرمگر تو نبودی که همیشه از بی‌باکی و آدمکشی نادرشاه وخونریزی آقامحمدخان ودست‌درازی حکام قاجار وبرخورداری غیر مشروع فرمانفرماها حکایتهای دلنشین می‌نوشتی؟ چه شدکه این‌بار تازیانهٔ انتقام رابرسرمظلومان فرودآوردی، کتابهای انجمن آثارملی رابهانه کردی تابه حساب گروهی برسی. اماچون‌راهی‌به جایی نبردی سخنوربزرگ‌خراسان را به جای حکیمباشی دراز نمودی! چرا شاعرانی راکه از برکت مصاحبت فردوسی به «دیگدان نقره وآلات خوان طلایی» رسیدند ازیاد برده‌ای. چرا سخنورانی راکه درطول‌قرنها براثرتقلید ازشاهنامه به مکنت‌ومال و مقام‌دست یافته‌اند نادیده‌گرفته‌ای. چرا به دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی‌که خودت یکی از ارکان استوارآن هستی توجه نکرده‌ای تادریابی برای قرائت هربیت ازشاهنامه چه پولهای‌هنگفتی مصرف می‌شود، مگر نمی‌بینی‌که برخی‌ازاستادان «فول‌تایم»درطول‌هرسال‌با تدریس حداکثرششصد بیت مغلوط از شاهنامه، حداقل ششصدهزار ریال‌سکه رایج به جیب می‌زنند!

مگر بادانشجویان رشتهٔ ادبی تماس نداری تابدانی چگونه باحفظ چند بیتی از شاهنامه درادبیات فارسی دیپلم ولیسانس‌وفوق لیسانس ودکتر می‌شوند واز برکت آن به آب ونان مـی‌رسند و احتمالا راه حجله بخت را در پیش می‌گیرند.

مگر ناشرانی‌که از برکت چاپ این‌کتاب صاحب‌آلاف والوف شده‌اند یکی دونفر هستندکه تو ازوجودآنان بیخبر مانده‌ای. مگر تاکنون درکنگره هایی‌که برای بزرگداشت فردوسی تشکیل شده شرکت نکرده‌ای تا نمک‌گیر شوی وباچشم دل ببینی‌که برای تجلیل ازاستاد طوس وجاودان رزمنامهٔ او چه بزمهای‌پرشکوهی‌ترتیب‌داده‌اند ومی‌دهند. چرا تأثیر وبرکت این‌شمع محافل انس راکه درطول هزارسال تنهامونس شادی‌بخش وامیدوارکنندهٔ مردم‌محروم این‌مرزوبوم بوده‌است ازنظردورداشته‌ای تاندانسته مریدشیطان‌شوی، خادمان شاهنامه را بدفرجام قلمدادکنی. و آبادکنندگان تربت پاك سرایندهٔ آن را نگون بخت بشماری.

مگر تنها از برکت و نیروی معنوی این‌بیت از شاهنامه نبودکه سلطان محمودغزنوی پس از شنیدن آن را به فال نیك‌گرفت و به فتح بزرگی نایل آمد:

اگر جز به کام من آید حواب — من و گرز ومیدان افراسیاب

[چهار مقاله]

از این نوع شواهد تاریخی که برمیمنت و مبارکی شاهنامه گواه است نمونه های بسیار درتذکرهاموحود است، ولی چون احتمال می‌رود که بامهارتی که تو درعلم تاریخ داری این شواهد تاریحی را نادرست بدانی یا ازآنها نتیجهٔ معکوس بگیری ، از نقل حوادث گذشته صرفنطر می کنم وبه حقایق زمان حال می‌پردازم و ازآن عزیزمی‌پرسم: مگرمقالهٔ ارزندهٔ مرحوم حلال آل‌احمد را در انتقاد کتاب ویادداشتهای ارزندهٔ حناب یغمائی‌را درمحلهٔ یغما نخوانده‌ای تا بدانی چگونه گروهی مهندس ومشاورشرکت نفت باانتحاب قسمتی از اشعارفردوسی ـ آنهم نادرست و آشفته ـ چه مبلغ کلانی به حیب زدند. مگر نمی‌دانی که بیماری استاد مینوی نیز ـ که خدایش تاروزگاران درازپایدار وسلامت بدارد ـ از برکات شاهنامه بوده از نقمات آن؛ زیرا استادمینوی بیش‌ازچهل سال است که باتمام نیرو برای شناسا یدن مقام والای فردوسی وشاهنامه او تلاش می کند. او بود که درهزارهٔ فردوسی راوی اشعار استاد طوسی شد ومورد اعجاب وتحسین محققان داحلی وحارحی قرار گرفت، ازبرکت همین شاهنامه ودعای حیرفردوسی حق‌شناس بود که استاد در دیاری بیمارشدکه دکتر متخصص و داروی مؤثر برایش آماده بود وپس از چندماه استراحت به اندازهٔ بیست‌سال جوان وباشاط شد . اکنون حود استاد وتمام ریزه‌خواران خوان علمی او نیك دریافته‌اندکه این کسالت مختصراز برکات شاهنامه بوده است تااستاد بیشتر به سلامت وآسایش حویش توجه کند .

دوست عزیز ! آشنایان می‌دانندکه توازحمله رندانی ! ولی ار ارتکاب هرگونه گناه کبیره وصغیره پرهیز می کنی . شاعری ، ولی بادود ودم شاعران انسی نداری . نویسنده‌ای ، ولی ار بادهٔ ناب خالص این گروه به امید شراباً طهورای دیگر سرای دست شسته‌ای . درمحافل گلرحان راه داری ، ولی نفس سرکش را مهارمی کنی وفرایض دوگانه را تنها برای خدای یگانه می گذاری ودامن عصمت خویش را ازهرگونه تماس وآلودگی نامشروع پاك نگهمی داری؛ برای این چنین مردی روا نیست که شاعرطوس وسخن آفرین با برکتی چون فردوسی را که حتی خودت سخت ازمریدان پروپاقرص او هستی وسیلهٔ مزاح وانتقادازگروهی تردامن قراردهی ، و خادمان کتاب ارحمند شاهنامه‌اش را که تااین روزگار باعث دوام وبقای زبان فارسی بوده، وان شاءالله همیشه خواهندبود، به بدفرجامی تهدید کنی .

این‌را هم‌بدان که رفتار توهین‌آمیز گروهی از متعصبان معاصر فردوسی که جسدپاك او را به گورستان اهل‌سنت راه ندادند ، و دیررسیدن صلهٔ سلطان محمود که اگر به موقع رسیده بود دامن‌پاك استادطوس را مانندیگر سخنوران صله‌خوار آلوده می‌کرد ــ از برکات شاهنامه است، زیرا مقداری ازجاودانگی فردوسی مرهون همین مظلومیتها و محرومیتهاست ، البته اگر این نیکنامی و جاودانگی را ازآن عزت و برخورداری ارزنده‌تر بدانیم؛ درطول تاریخ بارها دیده شده وهنوزهم می‌بینیم که هرگاه برای بی‌قدر نمودن آزادگان دانشور و وطنخواه ــ در زمان حیات یاپس از مرك از طرف امیر یاوزیری تلاش شده ، نتیجهٔ آن معکوس بوده‌است ؛ زیرا اینگونه تلاشهای مغرضانه به همان اندازه که مقام مظلوم وارسته را بالا می‌برد ، از ارج خصم کینه‌توز مــی‌کاهد . این سخن‌را بااجازهٔ دکترباستانی‌پاریزی‌پاریس‌دیده ورنج‌زندگی‌چشیده، بهمین‌جا خاتمه می‌دهم وازقول نظامی گنجوی می‌گویم · «مزن فال بدکاورد حال بد».

نسخه‌های خطی

کتب خطی مصور فارسی درموزهٔ بریتانیا

– ۱ –

پیشگفتار

فن و رسوم هنر نقاشی کتب خطی فارسی

نوشتهٔ
مردیت اوئس
ترجمهٔ
سیروس مصدقی

بعلت کثرت هنر نقاشی کتب خطی مصور فارسی دراین چند صفحه نمیتوان درباره آن بیش از شرح مختصری نگاشت. ازاینرو عقیده و نظریات خودرا به مجموعه‌ای که در قسمت کتب چاپی و خطی شرقی موزه بریتانیا موجود است محدود میکنیم .

برای اینکه بتوانیم از هنر واستادی مینیاتوریست‌های ایران لذت بریم بیننده میبایست رسومی کاملا جدید درنقاشی بپذیرد. زیرا تصاویر صورت خیالی داشته و واقعیت درآن نقش مهمی نـدارد چون اشکال حقیقی نیستند و بندرت میتوان یك تصویرواقعی بدست آورد باهمه اینها غیرواقعی بودن آنها احساس نمیشود مقصود نقاشان اصولا محظوظ کردن اربابان خودبوده است ومینیاتورها چیزی جز نوعی طرحهای ویژه ومشخص بـا رنگهای غیرقابل رقابت با زیبائی رویائی نیستند و از طرفی بسیار دقیق و خوش سلیقه میباشند کما اینکه این سبك تاظهور فکر وذوق غربی جای وموقعیت خود را حفظ نمود .

ایرانیان ملتی هنرمند هستند ودارای بیش از دوهزارسال سابقه تاریخی میباشند و درشأن آنها نیست که آثار نازیبا بوجود آورند. این امر حتی درآثار صنعتگران جـزء نیز نمودار است . بعلت تعصبات دیـن اسلام در نشان دادن موجودات زنده درپرده‌های بزرگ نقاشان مجبور بودند که کار خودرا محدود به کشیدن تصاویر در کتب نمایند ودراین راه پیشرفت وتجربه بسیار کسب نمودند. این عامل نه تنها بعنوان انگیزه موضوعات مصور و تزئینی باعث توسعه زیادی درسیر تکامل خوش‌نویسی بسبك عربی گردید بلکه درمعماری نیز اثر گذاشت . شعرفارسی نیز دارای روش‌متشابهی است. زیرا از نظر صنعت شعری کاملا ساخته و پرداخته و درنوع خود بی‌نقص است . ولی باید از قوانین و مقرراتی کـه متکی بسوابق گذشته است تابعیت شود و همین موضوع ازنظر اروپائیان باعث تیرگی دید شاعر میشود .

نوع سبك نسخ خطی مصور قدری محدود است. کتب قدیمی البته مصور نیستند باستثناء شخصیتهای مذهبی که بیشترمحبوبیت دارند مانند تصاویرحضرت علی امام اول شیعیان .

کتب علمی و رسالات طبی دارای تصاویر کمی می‌باشند و بیشتر بصورت اشکال هندسی هستند تامینیاتور . قسمت اعظم تصاویر مربوط به آثارشخصیتهای افسانه‌ای است که در دواوین وجنك وکتب اشعار عاشقانه وجود دارند . بعضی از کتب تاریخی که در نظم یا نثر به‌منظور تجلیل ازشاهان و سلاطین نگاشته شده اند دارای چنین تصاویری می‌باشند وشرح وقایع نبردهای شاهان بصورتی پر طنطنه وبا آب وتاب که تجسمی از اشعار رزمی باستانی است تشریح شده است علاوه براین آثار مصور نقاشی‌هائی نیز بصورت مرقع وجود داردکه با این نوع تصاویرفرق دارند زیراکه دارای متن تشریحی نمی‌باشند بعلت محدود بودن سبك بارها يك تصویر باتغییر بسیارکمی‌تکرار شده ومعماً قرنها بهمان صورت باقی مانده است .

ادبیات فارسی و نقاشی مینیاتور

قسمت اعظم نسخ مصور فارسی عبارتند از اشعار عاشقانه . برای درك محبوبیت فوق‌العاده این مطلب می‌بایست به گذشتهٔ ادبی برگردیم .

پس از فتح اعراب در قرن هفتم ادبیات زبان پهلوی ازمیان رفت ولی خاطر پادشاهان و دلاوران هرگزمحو نگردید .

تجدید حیات‌ادبیات ملت ایران وقتی شروع میشود که سلسله‌های‌مستقل پادشاهان ایرانی نژاد درشهرهای دوردست شرق حکومت خلفای اسلامی قیام نمودند . ازاشعار حماسی هنوز درجنگهای باستانی باقی است ولی‌بزرگترین اشعار حماسی باشاهنامهٔ دقیقی که بدست غلام محبوبش بسال ۹۸۰ میلادی‌بقتل رسیدآغاز شد و درحدود سال ۱۰۱۰ میلادی کار اورا شاعر بسیار بزرگتری بنام فردوسی‌با سرودن ۶۰هزار بیت بپایان رسانید. فردوسی این اثر را به شهریار خود سلطان محمود غزنوی که از لحاظ دینی متعصب بود و سوءظن به عقاید او داشت تقدیم نمود .

وقتی‌که فردوسی ازپاداش ناچیز شاهکار خود آگاهی یافت به‌طبرستان سفر نمود و درآنجا اشعاری در هجو سلطان محمود سرود و در این هجونامه وبرا از دودمان غلامان ترك خواند. سپس مدتی درتبعید بسر برد ولی‌درموقع مرگش بزادگاه خود طوس برگشت . روایت‌چنین است که سلطان محمود ۶۰ هزار دینار برایش فرستاد ولی دیگر خیلی دیر بود. زیرا در همان زمان‌که

قافله حامل پول وارد دروازه شهر میشد از دروازه دیگر جنازه فردوسی را بیرون می‌بردند.

این پول به دختر فردوسی تنها اولادش داده شد و او بامناعت طبع از قبول آن امتناع نمود و بدستور سلطان محمود این‌مبلغ بمصرف ساختن‌یك دارالمساکین رسید.

شاهنامه حماسه‌ایست موزون در بحر عروضی متقارب که سرگذشت پادشاهان ایران را ازکیومرث که بشر را تمدن آموخت تا فتح ایران بدست اعراب همانهائیکه بخاطر زندگانی بدوی‌شان مورد استهزای ایرانیان بودند حکایت میکند.

شاهنامه افتخار ایرانیانست درحال‌حاضر اشعار منتخب آن‌هرروزه‌همراه بانواختن طبل خوانده میشود و از رادیو تهران پخش میگردد شاعر بزرگ دیگر نظامی گنجوی است که اشعار نوین وپیچیده‌تری سروده است و درسبك با اشعارساده فردوسی فرق نمایان دارد وهربیت آن سرشار از لغات زیبا وحساس، کنایات زیرکانه واستعارات مؤثراست ودرنتیجه ترجمهٔ آن بزبان دیگرمحتاج به توضیحات وحاشیه نگاری فراوان است. چندسال قبل‌ازآن سبکی تصنعی‌در نثرفارسی معمول‌گشته بود که ازنظر وزن وقافیه مشابه به سبکی بودکه درسال ۱۵۷۹ بانشر Legly's Euphues درانگلستان متداول گشت. پس‌ازاین تاریخ بطور وسیعی ازنکات ظریف نظامی در اشعار فارسی پیروی شده‌است که بنظرما ازتصویر لغوی اشعار اقتباس گردیده‌است.

نظامی به بعضی ازسلاطین‌کم مقدار ترك‌سلجوقی خدمت نمود و در سال ۱۲۰۹ وفات‌یافت. وی ازخوددیوانی‌درپنج قسمت‌بنام‌خمسه بجای‌گذارد اولین آنهامخزن‌الاسرار است ونوعی مثنوی است که بصورت تصوف سروده شده و به ده فصل تقسیم‌گردیده است که هریك روایتی راشرح میدهد.

نظامی‌مشابه این‌اثر دیگرچیزی نسرود. دومین قسمت خمسه سرگذشت عشق پادشاه ساسانی‌خسروپرویز (۵۹۰-۶۲۷) به شاهزاده خانم زیبای ارمنی بنام شیرین است و در بیان شعر یك گیرندگی خاصی وجود داردکه از نظر و ادراك مااروپائیان بسیارعجیب وافراطی‌است. سومین مثنوی لیلی‌ومجنون است که ازعشق غم‌انگیز قیس شاعر عرب به لیلی دختر یك شیخ مقتدر چادر نشین حکایت میکند. این سرگذشت همیشه برای شاعران متأخر منبع الهام بوده است.

اسکندرنامه چهارمین قسمت‌خمسه نظامی است که بدوقسمت اقبال‌نامه و

شرفنامه تقسیم شده است برطبق روایات اسکندر پسر پادشاه ایران داراب و مادرش دختر فیلقوس پادشاه مقدونیه (Philip of Macedon) بوده است‌که بسبب منازعه باسوهرش نفی‌بلدشد وبه‌پیش پدربازگشت ودرآنجا اسکندرتولد یافت اسکندر مدعی تاج تحت‌ایران شد و با برادرناتنی خود دارا (داریوش سوم) برد گرد وپس ار اینکه ایرانیان و سایر ملتها را مقهور حود ساخت در حستحوی آب‌حیات سفربرداخت. دراین‌منظور ارسطو معلم اسکندر نقش‌مهمی را ایفا میکند .

هفت‌پیکر آحرین منطومه‌است وبعقیده بسیاری از ادبا عالیترین قسمت خمسه نظامی می‌باشد ودرباره بهرام‌گور یکی دیگرازپادشاهان ساسانی‌حکایت میکندکه از ۴۲۰ تا ۴۳۰ میلادی سلطنت‌کرد. وی‌درعهد شباب تصویرهفت زن زیبا را در قصر حورنق پیدا نمود. هریك از این زیبا رویان شاهزاده خانمی از یك مملکت بودندکه عبـارت بود ار هندوستان چین خوارزم روسیه ایران بیرانس و مراکش وقتی‌که بهرام بپادشاهی رسید همه‌آنها را بزنی گرفت و برای هریك کاخی حداگانه به رنگی‌که شباهت به زاد وبوم شاهزاده خانمها داشت بساخت‌وهرروز ازهفته بدیدار یکی‌ازآنها میرفت وهریك حکایتی برای اوبسبك شهرزاد وحلیفه درهزارویکشب نقل نمودند.

ادوارد براون درسفرنامه‌اش ـ یکسال‌درمیان ایرانیان ـ چنین‌می‌نویسد: «خصوصیت بارز ایرانیان غور درعلوم ماوراء طبیعه‌است». مردم این سرزمین باهمه محرومیتی‌که اکثرآنها درزندگی دارند باردرپی‌حل‌معمای هستی‌اند و بیشتر افراد روشن بین ایرانی برای برآوردن حاحات روحی حود به تصوف که ابتدادرمیان مرتاضان عرب‌که حدودقرن سوم‌تاچهارم هجری رواج گرفته بوددروی‌آوردند. رمانی تصور میرفت این ایده‌ارفلسفه‌های افلاطونی‌باشد ولی تحقیقات اخیرنشان داده‌که این‌خود ازخصوصیات حبلی قرآن است .

دنباله دارد

شعر معاصر

فریدون توللی

بناز خفتهٔ ما...

سحر گهان، چو نسیم بهار، بر خیزد
شکوفه چیند و، بر فرق بوستان ریزد
بناز خفتهٔ ما را، مگر سپیدهٔ صبح
به‌خنده بوسد وازخواب‌خوش برانگیزد
چه خارهاست؟ توگلچهره را، به‌ناز نگاه
که چون به‌دامن گلچین رسد، درآویزد
صفای کرمك شبتاب بین، که برسردوست
نثار اختر هفت آسمان، فرو بیزد
تو، بامداد دل انگیز باغ نسترنی
خنك کسی، که بدین جلوه، باتو آمیزد
مرا؛ ببرکش و با داغ بوسه آتش زن
که‌دل ز وصل‌تو، گرجان‌دهد، نپرهیزد
هراس بوسهٔ دزدانه بین، که باد سحر
چو بوی زلف توگیرد، شبانه بگریزد!
خرد فریبی دل، برگشود مشکل عشق
نه عاقل است، که بااین درنده، بستیزد
به‌گوش مرده، فریدون، مزن‌غریو امید
تراکه‌گفت، که این‌بخت خفته، برخیزد؟!

حاشیه

اطلاعاتی دربارهٔ محمود خان ملک‌الشعراء

درشمارهٔ قبل مطالبی از یادداشتهای مرحوم علیرضا صبا دربارهٔ محمودخان نقل شد. اینک قسمتی دیگر به چاپ می‌رسد. این اوراق نیز توسط آقای دکتر محسن صبا دراختیار مجله قرارگرفته است.

ـ ۱ ـ

مطالبی که از میرزا حسین‌خان رئیس شنیده و یادداشت کرده‌ام

محمودخان ملک‌الشعرا بوزارت اللهقلی میرزا ایلخـانی به‌بروجرد رفته و یکی از مطالبی که میفرموده است شرح ذیل میباشد:

میفرمودند من آن اوقات یک پایم مثل پرگار در مرکز اسلام بود و یک پای دیگرم معلوم نبوده بکجا فرود خواهد آمد تا اینکه آقا را زیارت کردم چون همیشه درصدد بودم که شخص کاملی را بیابم و بستگان و نوکرهـایم همه میدانستند و این قبیل اشخاص را نزد من میآوردند روزی درمنزل امام جمعهٔ بروجرد مهمان بودم که اللهقلی میرزا باو ارادت میورزید خبر آوردند که سیدی آمده و اظهاراتی میکند گفتم اورا بیاورید. بلافاصله وارد شد. آقای امام ازاو پرسید چه میگوئید جواب داد آقا من حساب گرم و از روی حساب ابجد بعضی چیزها میگویم. آقای امام جمعه فرمود هرچیز را بایدگفت آقا گفت من دزد را میگویم امام جمعه فرمود دزد را هم بایدگفت پس ازاین مذاکرات آقا سید علی میرزا رفت سیما وقیافه سیدمحمود گرفت بمحض‌ورود منزل اورا خواستم بلادرنگ وارد شد. پرسیدم آقا چه میفرمائید؟ گفت من‌حساب گرم و از روی حساب ابجد پارهٔ چیزهامیگویم گفتم اگرسئوالی بکنم جواب‌میدهی؟ گفت بلی کاغذ سفید ورق بزرگی برداشتم و مدتی فکر کردم که لغت عربی بخاطر بیاورم بالاخره بفکرم رسید شمشاهنگ قلم برداشته توی مرکب زدم و باحتمال اینکه مبادا آقا از گردش قلم استنباط کند مدتی قلم را بی‌ترتیب گرداندم و بالاخره نوشتم شمشاهنگ کاغذ را پیچیدم. گفتم آقا این چه‌چیز است آقا فکری‌وحسابی کرده گفت بحساب من اولش شین است. بخود لرزیدم گفت بعدش ف است میگویند شمشاآهنگ است این‌را بگفت ومن از خود بیخود شدم وسید برفت تاسه روزراسم خودرا فراموش کردم وهروقت فکرمیکردم اسمم‌چیست بخیالم می‌آمد که رضا است بعداز سه روز رفته رفته بخود آمدم بازآقا را خواستم بلادرنگ آقا وارد شد یکی ازعموزاده‌های آقا که سناً هم از من بزرگتر بود از کاشان به بروجرد آمده بودشنیده بودکه ما بیک سیدی ارادت میورزیم برماوارد شد. درموقعی که آقا حضور داشت از روی اینکه بخواهد مـارا ملامت وسرزنش کندگفت این درویش بازی چیست که دنبال این سید را گرفته‌اید بروید دنبال کارتان آقا سربلندکرد وگفت بیا بیا بیا بنشین توهم مرید میشوی بعد فرمودوقتی



ناصرالدین شاه قاجار

که از کاشان بیرون آمدی عیال‌تو نازلو بیکم ارتوقلمکار بروجردی حواست‌توهنوز برایش نگرفتی. دربالای پستان راستش خالی است که توآن خال‌را خیلی دوست میداری! نشانیهای دیگرهم دارد بگویم روی دست وپای‌آقا افتاد وعذرخواست اظهار میفرمودند این شحص مجهولی نداشت سیدعلی میرزا لربوده است .

سیدعلی میرزا لر بوده در ۲۴ سالگی فوت کرده و مرحوم محمودخان ملک‌الشعرا اظهار داشته است که من ۱۲ ساله بودم که پدرم مرا برای جمع‌آوری نیاز فرستاد من گم شدم. گفتم چطور گم شدید جواب‌دادمرا بردند گفتم کی‌ها بودند که شمارا بردند گفت می‌خواهی که باشند ابدال بود، اوتاد بود. گفتم ابدال و اوتاد خدمت مولا میرسند جواب داد مگومگومولارا نمیشود دید.

- ۲ -

از مجموعهٔ دریای معرفت

صفحهٔ ۶۵۸ مجموعهٔ موسوم به دریای معرفت که گردآورندهٔ آن مرحوم میرزا یوسف‌خان رفعةالملک میباشد واین مجموعه ومجموعهٔ دیگر از خطوط و عکسهای رجال دربار قاجار فعلا درکتابخانه جناب آقای محمد مهران استاندار بلوچستان میباشد ۱

جناب مستطاب محمودخان ملک‌الشعرا پسر محمد حسین‌خان ملک‌الشعرا متخلص به‌عندلیب بن‌فتحعلی‌خان ملک‌الشعرا متخلص بصباملک‌الشعرای خاقان‌منصور فتحعلی‌شاه قاجار فتحعلی‌خان صبا ازکثرت شهرت مستغنی از توصیف است، ولی رتبت و فزونی این ملک بیهمال برپدر وجد ازکمالات و فضایل صوری و معنوی الشمس فی وسط السماء ظاهر و هویدا و مزایای او بقدری ظاهر داده است که در اینگونه دواوین شرح و توصیف یکی از هزارآنرا نمیتوان نگاشت . ازعلوم فقه واصول ومنطق و معانی وبیان وبدیع وعروض و قافیه ونظم ونثرگذشته تمام خطوط را بپایه ومایهٔ اساتید بلکه بعضی را بهتر مینوشت وصنایع یدی رامحض دیدن هرکدام از آن صاحب صنعت بهتر میساخت ومیپرداخت و شاه سعید شهید ناصرالدین شاه مکرر میفرمود که خیلی میل داشتم که ملک را درصورتیکه‌خودش اقبال نماید باخود باروپا ببرم که ثابت و آشکار سازم که آب و خاک ایران چه فرزندانی میپرورد و نخستین رادمردی است که در ایران بخیال افتاد که اسبابی فراهم بیاورد که رعایای بیچارهٔ ایران را از زیربارظلم‌وجورهائی که بآنها میشد خلاصی‌دهد، بااینکه سلاطین قاجاریه بقدری آزین خانواده ازقدیم اطمینان داشته ودارند که فوق آن بتصور نمیآید. همچنانکه درعصرمرحوم محمد شاه وقتی‌بناشد اللهقلی‌خان ایلخانی قاجارکه رییس حاجی میرزا آقاسی صدراعظم واز نزدیکان سلطنت وعظمای قاجاریه بوده چنانچه درجای خود قرابت اورا بخانواده‌پادشاهی بتفصیل‌نوشته‌ام بحکومت بروجرد وفرمانفرمائی‌لرستان بفرستند برای اینکه از وجنات حال ورفتارش آثار طغیان وخود پسندی‌ظاهر بود جناب ملک راباحداثت سن بپیشکاری او انتخاب فرمودند واگر دراین ایالت محمودخان باایلخانی نبود تولید هزارگونه دردسر وکشمکش و سفک دماء فراهم میآمد. درتواریخ بتفصیل آن وقایع را ثبت وضبط ودر این‌کتاب هم در بعضی جاها از روی اسناد معتبر اصل مطالب بدست خواهدآمد (یعنی‌بخط خود ایلخانی) باری جناب‌ملک‌الشعرا ازکثرت

۱ ــ بنا به‌گفتهٔ آقای حسین رفعتی افشار استاد دانشگاه این‌کتاب را ایشان به‌کتابخانهٔ براون در دانشگاه‌کمبریج سپرده‌اند .



محمود خان ملک‌الشعرا

مجلس فراموشخانه

حب هموطنان و وطن پرستی که جبلی ایشان بود بدون خیال ذره‌ای خطا وخلاف نسبت بدورهٔ قاجار بخیال افتاد که کاری بکنند که اینهمه ظلم وتعدی بمردم بدبخت ایران وارد نیاید ویک قاعده و قانون عدل وانصافی بمیان بیاید بمعاونت میرز ملکم‌خان ناظم الدوله درخفیه مجلس فراموش خانهٔ تشکیل دادند وجمعی از دانایان‌اعاظم مملکت باخود یارومددکار واز اهل‌آنمجلس نمودند واسامی‌اشخاص مزبور ازقرارذیل است وعرضشان (جلال‌الدین ۱ میرزا بن‌خاقان رئیس-دوالفقار بیک مدیر یاناظم — میرزا ملکم‌خان ۲ ـ رضا قلیخان ۳ لله‌باشی (پدرمخبر-الدوله)-لسان‌الملک(میرزا محمدتقی)،محمدقاسم‌خان‌پسرو برادر دوملک‌الشعرا-بدایع‌نگارآقا مهدی تهرانی-حاج میرزا جبار پدر سعدالدوله ـ ملک‌الکتاب ۴ معروف-آقاسید حسن روضه‌خان شیرازی- همین‌آقای ملک‌الشعرا- میرزاهدایت برادر سپهر- میرزا هدایت‌الله که وزیر دفتر بعدهاشد ـ وقایع نگار- مجدالملک میرزا محمد خان پدر امین‌الدولهٔ معروف ـ میرزا محمد علیخان شیرازی) نیز این بود که هروقت یک قاعدهٔ صحیح از مجلس باکثریت اخذ شد بعرض‌خاکپای همایون برسانند و پرده از روی‌کار بردارند و به همت اجتماع از پادشاه استدعا وتمنای اجرای‌آن قاعده را بنمایند که هروالی یا فرمانفرما یاحاکم یا یکدرجه قویتری صاحب جان ومال وناموس رعیت وزیردست خودنباشد که یک بیچاره‌ای صبح از نزد عیال واطفال وخدم وحشم خود باکمال خوشحالی وتردماغی بیرون میرفت‌دوسه ساعت طول نمیکشید که خبر اخذ وبند یاقتل اومیرسید وهرچه‌داشت چه‌نهب وغارت اجراء وعملجات‌حکومت میرفت چه باقی‌هم ضبط ومهروموم میش وکسانیکه شب‌گذشته درچه بارونعمتی غوطه‌ور بودند امشب نه شام دارندنه‌چرا دارند بایستی شکم‌گرسنه روی خاک مذلت باتاریکی سربیاورند. همچنانکه‌خو نگارنده درطفولیت دیدم وبخوبی بخاطر دارم سالی باپدر و مادر ونوکر وکلفت وجمعیتی که بودیم از تهران برای سرکشی ودیدن اقارب و عشایر وقوم وقبیله بطرف افشار که یک منزل آنطرف مغرب همدان است رفتیم دو سه شب درخدمت حاجی فتحعلی وحاجی نظرعلی که باهم برادر ومعروف بمعیر بودند از ماضیافت و پذیرائی‌کردند هرگاه بخواهم شرح پذیرائی ارسماط وغذا وظروف و تجملات بدهم باید بتحریر یک جلدکتاب بپردازم. چون‌مشت نمونهٔ خروار است فقط د حرکت وسکونت این‌دو برادرکه هریک دستگاهی علیحده داشتند جملهٔ‌مختصر مینویسم. هروقت هر کدام‌سوار میشدند با قاطری که بادشکهٔ شال‌کشمیری وبرا طلائیکه کله‌گی وبعضی‌جاهای‌آنها را بجواهر قیمتی ترصیع‌نموده مزین کرده‌بودن

۱ ـ جلال‌الدین میرزا پسر فتحعلی شاه دارای طبع شعر بوده که مقداری از غزلیات درآخرکتاب دیوان حکیم قاآنی چاپ شده است ـ چاپ سنگی ـ خط عبدکریم (خرده عبدالکر ابن شیخ عبدالحسین‌ششجوانی) درزمان ناصرالدین شاه بطبع رسیده در تاریخ۱۳۰۲ هجری‌قمری

۲ ـ میرزا ملکم‌خان .

۳ ـ رضا قلیخان لله‌باشی صاحب مجمع‌الفصحا

۴ ـ مقصود ملک‌الکتاب کردستانی است .

و هر برادر بیست نفر غلام زرخرید داشتند که در وقت سواری پیاده جلو قاطر سواری از دو طرف خیلی مجلل حرکت مینمودند حکایتی است که بتعریف بنده وعمروزید درست نمیآید وحال ثانویشان برای‌عبرت از کارهای دنیای دون‌وقتی این‌دوبرادرباهم سوارمیشدند چهل نفرغلام تماماً یک قدویک شکل‌ویک‌سن‌وسال هرکدام باکمرهای مرصع وقباهای ترمه وسرداری حاشیه مفتول‌دوز بیست‌نفر از یمین وبیست نفر از یسار باطریکه حاجی‌ها سوار وباکمال وقار میرفتند حرکت مینمودند و در موقع سکونت که در منزل جلوس میکردند بسته بجمعیت طالار حاجیان بود. هردفعه‌که قلیان میخواستند اگرپنجاه قلیان سابودمکرر بیاورند من باب مبالغه هردفعه تمام پیشخدمتها که جوابهای تازه بعرصه رسیده عوض‌میشد وجمیع قلیانها کرة بعدکرة طور دیگر جور دیگر بود قیاس تمام مکنت این برادرها ازیندو فقره‌بخوبی‌معلوم میشود. اصل‌مقصود این‌است پس‌ازآنکه‌چندماه گذشت و ما از همدان دو مرتبه‌میگذشتیم‌که بطهران بیائیم وقتی بکاروانسراوارد شدیم قاسم نام نوکر خود را فرستادیم‌که این دوبرادرکه با ما قرابت هم‌داشتند احوالپرسی کنند. طولی‌نکشید مراجعت‌کردند‌که ازآن اوضاع و ازآن عمارات و جاه وجلال‌آثاری نمانده حاج‌فتحعلی هم دوسه‌روز است ازغصه وفات‌کرده و حاج حاج‌نظرعلی هم نشان دادند که در یك عمارت خرابی‌که فقط یك اطاق سرپامانده باعیالش‌منزل‌کرده، آنهم مال یکی از تجار است‌که امانی داده‌است حاجی‌نشیند. هرچه‌کردم خود حاجی را ملاقات‌کنم میسر نشد اما صیغهٔ‌که میآمد نامی حرف میزد نشانی‌کاروانسرا ومنزل شمارا گرفت دورنیست حاجی خودش شب بیاید پیش شما. اگرچه ماهم‌درمیان ایل یك چیزی شنیدیم‌که سرای عباریکه در مسکوکات همدان زده‌اند مغصوب دولت شده‌اند ولی باین درجه نمیدانستیم اگر هم چنین چیزی میگفتند عقل قبول نمیکرد تا خود حاجی تشریف‌آوردند و بتفصیل حکایت کردند. ما از اول غروب از منزل بانتظارملاقات حاجی بیرون نرفتیم یکساعت و نیم از شب‌گذشته حاجی آمدند تف براین دنیاکه در اینمدت قلیل‌آن موهای مشکی‌کلابتونی براق سفید شده‌گرد و چرك‌گرفته وآن صورت وجبهه ارغوانی با آن لطافت و صفا را غبار ذلت و چین پیری و حالت کدورت و افسردگی درهم شکسته، چشمها گود افتاده زبان را باآن فصاحت و بلاغت و لطافت‌گفتار لکنت گرفته . تف‌تف! حقیقةً دیدن حاجی چنان ما را ملول‌ومکدر کردکه حد ندارد و وقتی بشرح حالات وگرفتاری و صدمات این مدت قلیل پرداخت همه ما را که جنگی و تا یکدرجه قسی‌القلب بودیم ازکوچك و بزرگ‌گریه‌گرفته بود وبه‌دنیا و مافیها بدمیگفتیم و نفرین میکردیم وبا اینکه سالها است از اینمطلب‌گذشته و از آنها دیگر آثاری باقی نیست رضانام پسر حاجی‌نظرعلی هم در تهران بود دوسه سال است نمی‌بینم. از هرکس میپرسم نشان نمیدهد. حالا هم که میخواهم بیانات آنمرحوم را بنویسم بطوری رقت دست داده که بصعوبت خودداری نموده مرقوم میدارم.

حاجی نظرعلی اظهار داشت که دولت یعنی حکومت همدان با من و برادرم که مرحوم حاج فتحعلی باشد و سالهای متمادی معیری همدان که همان سکه زدن طلا و نقره و مس که زرد و سفید و سیاه باشد با ما بود و تمام سکه های همدان راکه مال زمان اعلیحضرت ناصرالدین شاه است بعهدهٔ اهتمام و امانت ما ضبط شده که یک طرف ضرب بلدهٔ طیبه همدان و طرف دیگر السلطان ناصرالدین‌شاه است همچو از طرف دولت قرار داد که این سکهٔ حدید باهمین عیاری که دارد ضبط شود و سالی یک مبلغی از همان بابت بحکومت باسم دولت بدهیم. ما از روز اول هرچه باحضرت حکمران صحبت داشتیم همه حرفمان این بود که این عیار زیاد است حتی یک روز برادرم تعیر کردند شما باین فضولیهاچه وکیل دولت که نیستید وقتی که بارپول همدان معلوم شد مثل اینکه حاکم میخواسته است ما را فریب بدهد و برای ضبط هستی ما این اسباب را چیده است یک روز از صبح تا غروب طول نکشیده است که من خود و برادرم از حالیکه دیدید باین روزکه می‌بینید افتادیم که هیچ مسلمان بهیچ کافر و هیچ کافر بهیچ مسلمانی همچو ظلمی روا ندارد. فرضاً این پولها آنهم پول نقره اگر باری هم داشت تفاوتش را خود حاکم باسم دولت گرفت و برد. اگرهم حاکم برای برائت ذمه زیربار نرفته است و مارا متهم کرده بایستی همانقدر از مال ما ببرند یک همچو جریمه بکنند که چرا چنین کاری کرده‌ایم، نه اینکه همه هستی ما را در یک روز بتاراج بدهند هرچه توانستند ببرند بردند و هرچه باقی ماند ضبط کرده مهرموم نموده یک کاسه برای آشامیدن و یک لحاف برای روانداز ما با اینهمه جمعیت نگذاشتند و این بیرحم و بیشرم وحیا مردم گویا تمام ما را از زمرهٔ انسانی خارج و جزو حیوانات وسباع ضاره بیابانهای کویر وقاع تصور کردند که نه پوشش در شهر لازم داشتیم و نه خوردنی و آشامیدنی از مال خودمان و پس ازآن چنان بما سخت گرفتند و صدمه زدند که قدرت و جرأت دم‌زدن هم پیدا نکردیم که همینقدر بپرسیم که اینهمه مال و مکنت ما را کی برد وکجا رفت واز تجار و همکاران و همحرفه های ما هم چه‌شد که‌احدی قدرت تکلم پیدا نکرد، یا چه‌کردند که اینطور مهر خاموشی بردهان همه زدند و ما دو برادر را بی‌یار و یاور و معین گذاشتند نه‌کسی را برما رحم آمد نه احدی دلش برما سوخت نگارنده را این شعر بدیع‌الزمان‌همدانی بخاطر آمد که‌میفرماید

همدان لی بلد اقوی بفضلها لکنها مـن اقبح البلدان

صبیانهم فی الوجه‌مثل‌شیوخهم و شیوخهم فی العقل کالصبیان

حاج‌معزی‌الیه گفت‌اوایل‌باصدماتیکه میخوردیم ساکت هم نبودیم اماهرچه تلاش زدیم و داد و فریاد و آه و ناله نمودیم دیدیم ابـداً بجرح نمیرود وکسی بفریاد ما نمیرسد جز اینکه بیشتر مورد خشم و غضب حکومت و اجزای حکومت میشویم و باین حال ذلت و فلاکت اسباب اذیت و آزار ما را همه روزه باشکال مختلف فراهم میآورند و از اینهمه مال و مکنت وضیاع وعقار چیزی برای مـا باقی نگذاشتند که بتوانیم چهارصباحی خرج کنیم و این در آنـدر بزنیم بطهران

برویم شایددادرسی پیداکنیم هرچه ملك‌ومال ما ظاهر بود چنگ دولت‌انداختند باقی راکه ده مقابل زیادتر بود حاکم و اجزای مشتی بیرحم برادروار بردند و مادوبرادر بروی زمین سیاه نشستیم آنقدر غم و اندوه بمازور آورشدکه برادرم‌از غصه هلاك شد و اینهم حال و زندگی من است‌که بیینید.

برویم سر فراموشخانه وجناب ملك‌الشعرا. اربس هرکس وناکس را در فراموش خانه آمدند هنوز نتیجه‌ای ار مقصود خود نگرفته بودند که از پرده بیرون افتاد وبعرض اعلیحضرت رسید. با اینکه‌تمامی‌که این رازسربمهررا آشکار کرده اسامی‌کسان‌راکه موسس این اساس بودند بدقت نوشته و بنظررسانیده بود ولی اعلیحضرت اول‌کسی راکه‌محرمانه خواسته وبا او اینمطلب را بمیان‌آوردند ملك‌الشعرا بودکه مرشما وخانوادهٔ شمارا نوکر صدیق و خیرخواه دولت‌میدانستم و هیچوقت ازجد و پدر شما و برادران وکسان‌توکـه ملك هستی بقدر ذره نسبت بسلسله ما خلاف و خطائی بروز نکرده سهل‌است یك‌کلمه دروغ بما وپدران‌ماتا مردندنگفتند. توکه ازهمه عالم‌داناوعاقل‌ترهستی‌چگونه بهمچوکاری‌اقدام‌کرده‌ای ملك‌هم بدون‌اینکه انکاری‌بکندعرض‌میکندقربانت‌شوم حالاهم‌جزخدمت‌بهولینعمت خود و مملکت و رعیت پادشاه ارتشکیل این‌مجلس هیچ مقصود نهمن ونه سایرین هیچکس ندارد (چندکلمه از بین رفته و خوانده نمی‌شود) بعرض خاکپای مبارك رسانیم شرح‌این مذاکرات طولانی‌است ملك‌الشعرا تمام‌مصائب وصدماتیکه‌برعیت و مملکت وارد میآید بعرض رسانیده و اعلیحضرت در میان تصدیق و تکذیب جواب میفرموده‌اند. آخرالامرفرموده بودند این‌نوع‌اقدامات امروزدراین مملکت خطرات دارد وزود است. ما خودمان انشاءالله قرار صحیحی برای‌آسودگی رعیت میگذاریم‌که احدی قدرت بی‌اعتدالی نسبت بکسی نـداشته باشد. اگرچه ملك و سایرین پس ازآنهم‌که دانستند شاه شنیده وخیلی متغیر است و این مذاکرات را که‌با ملك‌الشعراکرده است دست از خیال خود برنداشته بود و اما اعلیحضرت،

چنان رد بر بساطش پشت‌پائی کزو هر ذرهٔ افتاد جائی

اسامی اشخاص را که داشت هرکدام را بیك اسمی از طهران بیرون فرستاد. برخی را هم بیرون‌کرد، بعضی مغضوب و مردود و پـاره‌ای بسفارت و حکومت بـرقرار شده خارج گشتند و اعلیحضرت خودشان گاهی «صندوق عدالت» گذاشتند، چندی مجلس شورای بـرقرار فرمودنـد و چه و چه و چه. هیچکدام بقدر موئی بحال ملت نجیب بدبخت فـایده نبخشید، بلکه زیادتر مورد تاخت و تاز ظلام و حکام و درباریان واقع شدند. اگر آنوقت ایشان را بتاراج و یغما میبردند بعد از این تفاصیل جان بیچاره‌ها هـم در معرض خطر بود. دراین‌کتاب از مردمانی‌که‌حکام‌جان و مال‌آنان راگرفته برصغیر وکبیرشان هم بعد ازکشتن‌آنها رحم نکردند بسیار ذکرشده. خوب است از استبدادوسلطنت مستقله بگذریم و ببینیم حـال این ملت در مشروطیت چطور بوده ودرچه منوال زندگی‌مینمودند......

سفر پسران فرمانفرما

قسمت چهارم

دنبالهٔ بازدید قورخانه

ترجمهٔ اصغر فرمانفرمائی قاجار

بعد از تماشای مشق تیراندازی رفتیم به انبارهای وسیع تسلیحات. شاهزادگان از نظم و ترتیب انبارها و مخصوصا تعداد و مقدار بیشمار وسائل جنگی تعجب میکردند. چیزی که بیشتر از همه توجهشان را جلب کرد زین و برگهای کاملی بود که برای ده هزار سوار آماده شده بود. لگامها بازنجیر و دهانه فلزی که براق بودومیدرخشید وبه سقف آویزان کرده بودند بی‌شباهت به آویزهای کریستال نبود بهمین مناسبت یکی از شاهزادگان گفت «این چهل چراغها چیست؟» «دراینکه توضیح دادەشد تیمورمیرزا گفت: «اینها به هزار چهل‌چراغ میارزد».

سپس‌فشنگ سازی بازدیدشد وشاهزادگان ازسرعت‌عمل فشنگ‌سازها تعجب میکردند بخصوص ازاختراع بسیارمفیدی که آقای کافین[1] مدیر کارگاه فشنگ سازی کرده‌بود که بوسیله‌آن‌فشنگ‌ها راباکمال دقت وخوبی درمدت بسیار کمی پرمیکردند. شاهزادگان به سختی باور میکردندکه در موقع جنگ هر روز هفتصدوبیست هزار فشنگ بوسیله هزارودویست نفر بچه درکارگاه ساخته میشود. دستگاه‌چوب‌بری ومته سوراخ کنی که باقدرت وسرعت بزرگترین‌وکوچکترین الوارها را تراش میداد واره میکرد نیزمورد توجه واقع‌شد. وقتی‌که بازدیدو تماشای انبارها وکارگاهها باتعداد بیشمار توپها که حریب‌ها زمین را پوشانده بودند به پایان رسید شاهزاده ارشدگفت: «باچنین وسائل وکارخانه‌ها و انبار های‌اسلحه کدام قدرتی‌است که بتواند باشماجنگ کند. نه امکان‌ندارد هیچ‌دولتی نمی‌تواند باانگلستان درآویزد».

بعد از اتمام بازدید انبارها وکارخانجات که با توجه و مراقبت خاص سرهنگ کلولاند هدایت‌میشدشاهزاده‌ارشد اظهارتمایل کرد که بعضی‌منازل‌وسازو برگ سربازان را به‌بیند. نظم‌وترتیب وپاکیزگی اطاقها مورد توجه زیاد واقع شد. درحقیقت بایدبگویم‌که دو شاهزاده بزرگتر همیشه در هرفرصتی‌که پیش میآمد رغبت وتمایل‌زیادی بەدیدن‌خبرهای‌مفید نشان‌میدادند به‌آنچه فقط‌جنبهٔ تفریح ومشغولیات داشت‌اعتنائی نداشتندبخصوص شاهزاده ارشدکه دائماً مراقب و درصدد بودکه اطلاعات مفیدی تحصیل‌کند مثل‌اینکه هنوز امیدوار بود شاید روزی‌برسدکه دوباره درمقام‌وموقعیتی‌قرارگیردکه آن‌اطلاعات رامورداستفاده

1– Coffin

قراردهدشاهزاده خواست محتویات یك کیف سربازی راتماشاکند ووقتی تعداد اشیاء ضروری و طرز بسته‌بندی آنها را دید گفت: «آفرین به اندازه یك خانه ایرانی اسباب دارد» اما بعد از دیدن دو کتاب که گفته شد انجیل وکتاب دعا هستند گفت: «یك‌سرباز با آنها چه‌می کند؟» من خیلی خوشوقت شدم که‌شاهزاده‌شاهد ومدرکی ازعلاقه وتوجه ما به مسائل مذهبی دیدزیراچون‌ماانگلیسیها اهل‌تظاهر نیستیم‌ایرانیها خیال‌می‌کنندکه ما نسبت به‌امورمذهبی هیچ‌توجه وعلاقه‌ای‌نداریم جواب‌دادم. «چطورشاهزاده مگریك‌سربازنبایدازخدابترسد؟» شاهزاده‌جواب داد: «صحیح میگوئید وحق‌باشما است بسیارخوب است» وبعد به انگلیسی‌اضافه کرد: وری وری گود .

قسمت اول برنامه آن روزتمام‌شد وبعد رفتیم به اطاق‌غذاخوری‌وساندویچ وشراب‌صرف شد بعدرفتیم به تماشای‌تیراندازی‌خمپاره‌ها و وقتی شاهزادگان میدیدندگلوله‌های بزرك درست در بالای نشانه منفجر میشود نمی‌توانستند از اظهارمسرت وتعجب‌خودداری کنند نمایش‌تیراندازی‌بایك‌مرتبه آتش‌دادن‌تمام خمپاره‌ها که غرش وصدای مهیبی کرد به پایان رسید. خانه نمونه که بعددیدند درخوردقت ومطالعه بیشتری بود ولی‌چون فرصت نبود بطرسریعی بآن‌انداخته گذشتیم. دراین روزشاهزادگان به‌یادحمل‌الطارق‌و پذیرائی شایانی که‌سررالف وودفورد[1] حاکم آنجا ازآنهاکرده و آنچه آنجا دیده بودند افتادند . دیدن نمونه توپهای روسی و توده اسلحه قدیمی بیشتر از هرچیز توجه‌آنها را جلب کرد مخصوصا تیمور ازدیدن تفنك و طپانچه های مدل قدیم خیلی لذت برد . درآنجا عده دیگری‌هم تماشاچی ازجمله خانمها آمده بودندکه نمونه‌هاراتماشا کنند ولباس شاهزادگان توجه‌آنها راجلب‌کرده بود. تیمورگفت: «زنهااینجا چه کارمیکنند اینجا جای مردهااست زنها باید به اپرا بروند»

یکی ازقسمتهای بسیار جالب برنامه هنوزباقی مانده بود . برای اینکه قدرت و طرز کار توپخانه انگلیسی به شاهزادگان نشان داده شود ترتیب‌سان ومانوری داده‌شده‌بود. توپخانه سواره وپیاده هردوصف‌بسته بودند. شاهزادگان سواره باتفاق سرهنك کلولاند صفوف را سان‌دیده وبطرف محلی‌که برای رژه رفتن‌افرادتعیین‌شده وبیرقی‌افراشته بودند رفتند. دراین‌موارد بودکه شاهزاده ارشدهم‌خودش درموقع‌ومقام مناسب میدیدوبارفتاروکردارشاهانه‌اش نشان‌میداد که درخوراحترام‌وفرمانفرمائی‌است شاهزاده‌چنان‌بامهربانی ولطف‌وشایستگی ومتانت به سلام افراد وصاحب منصبان جواب میدادکه ازآن بهترممکن نبود.

1- Sir Rolph Woodford

تیراندازی توپخانه سریع‌السیر وسبك خیلی بآنها لذت داد اماآنچه آنها را به حیرت آورد پیاده وسوار کردن توپها بود که بمحض صدورفرمان باسرعت و مهارت حیرت‌آوری بوسیله افراد توپخانه انجام شد.

به مجرداینکه فرمان آتش‌داده میشد درظرف مدتی که شاید ازچهل ثانیه تجاوز نمیکرد توپهارا سوار و پر کرده آتش‌میدادند. شاهزادگان مبهوت به همدیگر نگریستند وحمله‌های کوتاهی که مشعر به حیرت و تعجب فوق‌العاده بودوباهم می گفتند ازهرتعریف وتمجیدباطمطراقی‌گویاتر بود. وقتی‌که مانور تمام‌شد افراد سلام دسته‌جمعی دادند وشاهزاده ارشد بالطف ومتانت شاهانه و وضع یك‌سربازآزموده پاسخ داد. پس‌از تشکرگرم ازسرهنك‌کلولاند وتحسین وتمجید صاحبمنصبان سوارکالسکه شده به‌لندن مراجعت کردیم. تفریح‌هم مانند کارخستگی میآورد وباوجودیکه هواعالی وبرنامه‌آن‌روز ازهرحیث مطابق‌میل و سلیقه شاهزادگان‌بود وبه سواری‌هم عادت داشتند اما چون مدتها بود سواری نکرده بودند مدت نسبةً مدید سواری آنروز، آنهم بدون لباس سواری من و آنهاراکمی خسته‌کرده‌بود معهذا سوار براسب مثل‌اینکه خودشان رادر ایران می‌پنداشتند وخاطرات گذشته چنان تیمور را به هیجان‌آوردکه با اسبش‌تاخت کرده شمشیرش را کشید و خواست نمایشی از سوارکاری ایرانی نشان بدهد. برادرش مثل اینکه درحال فرار است حلوتاخت‌کرد وتیمور اورا دنبال کرده وهمینکه از او گذشت یك‌مرتبه خودش را ازروی زین‌به پهلوی اسب‌انداخت. یکی ازتماشاچیان فریادکشید «شاهزاده زمین‌خورد» من درحالیکه میخندیدم جواب دادم «خیالتان راحت باشد شما سوارکاری ایرانیها را ندیده‌اید او در حال تاخت می‌تواند از روی زمین سنجاقی را بردارد و دوباره روی زین قرارگیرد» هنوز حرف من تمام نشده‌بودکه شاهزاده دوباره روی زین قرار گرفت درحالیکه پاهایش از رکاب بیرون وآویزان بود. وقتی‌مکالمه با افسر تماشاچی‌را برای تیمورمیرزا نقل‌کردم‌خیلی ازته دل‌خندید. به شهر که‌رسیدیم شاهزادگان فوراً به تخت خواب رفته وباآنکه شام نخورده بودند تا دیروقت خوابیدند.

ملاقات با دوك‌اف ساسکس (۱) برادر پادشاه

روز ۲۱ جولای طبق وقتی‌که تعیین شده بود شاهزادگان به کنینگتن رفتند که والاحضرت دوك‌اف ساسکس‌راملاقات کنند والاحضرت باگرمی‌ومحبت

1- Duke of Sussex

آنها را پذیرفت واظهارداشت که شاهزادگان توجه وعلاقه مقامات عالی وحتی شاه را نسبت به خودشان حلب کرده‌اند و مخصوصا اطمینان دادکه اگر بعلت روابط دوستانه انگلستان بامحمدشاه میسر نشده‌است که بطوررسمی بحضورپادشاه باریابند لیکن ترتیباتی داده شده‌است که زندگی آینده وآسایش آنها تامین‌شود والاحضرت برای اثبات گفته‌اش ملاقات غیررسمی آنها راباعلیاحضرت ملکه که ظاهراً تصادفی بودتدکرداد شاهزاده درپاسخ ارمحبتهائی که ار روز ورود به خاك انگلستان ارطرف مقامات رسمی ومردم نسبت به آنها شده بود قدردانی و تشکر کرد و گفت که آرزوی آنها این است که موفق شوند درآینده مراتب حق‌شناسی خودشان راعملا به ظهوربرسانند بعد صحبت به مراجعت آنها واستقرار دربغداد کشید. شاهزادگان فوراً ارفرصت استفاده‌کرده انزجار شدید خودشان را ازمسافرت باکشتی اظهار کردند والاحضرت جواب داد چنانکه راه ووسیله دیگری برای مسافرت آنها میسر شود دریغ نخواهد شد.

بازدید خانهٔ هندوستان وشب‌نشینی درمنزل بانو R

روز۲۲حولای شاهرادگان ازطرف رئیس هیئت مدیره دعوت شده‌بودند که به خانهٔ هندوستان(۱) بروند. موزه و کتابخانه خیلی توحه آنها را حلب کرد و ازاینکه چندین هزار کتب خطی‌فارسی درآنجا دیدندبسیارتعجب کردند تابلو نقاشی بررگی درآنجا بودکه فتحعلیشاه پدر بزرگشان را درشکارگاه‌با بعضی خواص وفرزندانش ازجمله پدرشان فرمانفرما که درآنموقع خیلی‌جوان بوده است نشان میداد .

شب برای شب‌نشینی رفتیم منزل R تیمور میرزا به‌شدت با خانم صاحب خانه‌که قبلاً هم اورا چند مجلس ملاقات کرده بود لاس میزد و میگفت اورا به زنی گرفته است . دسته‌گلهائی آورده بود تعارفاتی که جنبه عشق ورزی داشت میکرد . این موضوع به میان آمدکه درشرق گلها هرکدام معنی خاصی دارند که بوسیله آنها عاشق ومعشوق باهم رازونیار می‌کنند شاهزاده جوان‌گفت آری یك‌گل حرف الف است و دیگری ب و قس‌علیهذا بنابراین بایك دسته‌گل شما می‌توانید جمله‌ای بسازید. مثلا «من برای تومیمیرم» بانو R باین توضیح که ساخته و پرداخته خیال شاعرانه شاهزاده بود بـا ارائه‌گل میخك سرخ رنگی جواب داد: «درشرق این گل چه معنی میدهد ؟» تیمورجواب داد : «آه معنی آن این است که وقتی شما آنـرا بمن بدهید صورت من سرخ خواهد شد . »

(1) India House

شاهزاده ارشد گفت: « نه اپیطورنیست یعنی دل من برای توخون است » اما والی شاید به سبب اینکه بانو R اول مورد توجه وعلاقه او بوده وحالا برادرش تصاحب کرده بود خیلی کسل وملول بود وتمام شب را در یکی ازاطاقها بایکی از اصیلزادگان انگلیسی که در ادبیات و زبانهای شرقی وارد بود به نوشتن اشعار و مباحثات ادبی گذراند.

شام کمپانی هند شرقی

بیست وسوم حولای شاهزادگان درشامی که کمپانی هند شرقی به افتخار لرد الفینستن (۱) داد شرکت کردند. لرد به حکومت مدرس تعیین شده وعازم هندوستان بود. ضیافت با شکوه و مجللی بود مدعوین غیر ازمدیران و صاحب منصبان ارشد کمپانی درحدود صدوپنجاه نفر بودند تمام وزراء ومقامات عالی‌رتبه مملکت حضورداشتند بهترین اغذیه ومشروبات بحد وفور آماده کرده بودند وموزیکی بسیار عالی مترنم بود خلاصه آنچه درخوریك ضیافت مهم ورسمی بود فراهم شده بود. با وصف این شاهزادگان از این میهمانی بهیچوجه لذت نمیبردند. بچند دلیل اولا تابحال هرجا دعوت میشدند چون غالباً میهمانی بافتخار آنها بود خودشان را مورد توجه همه میدیدند وچنانکه ازحوالی عادت کرده بودند شخصیت و برتری آنها محرز و مسلم بود اما در این ضیافت وضع آن طورنبود زیرا میهمانی جنبه رسمی وعمومی داشت. شاهزادگان در تالار اجتماع خودشان را مخلوط باجمعی یافتند که جز عده قلیلی بقیه برای آنها ناشناس بودند وباوجودیکه همه مبادی آداب بودند توجهی بآنها نمیکردند و چون میهمانی رسمی بود البته وزراء ومقامات درجه اول مملکت مقدم برکسانی بودندکه شغل و مقام معینی نداشتند. بهمین علت محلی که در میز شام برای شاهزادگان تعیین شده بود پائین بود و از این بابت فوق‌العاده حساس بودند ثانیاً باوجودیکه درکنار هرکدام مترجمی قرارداشت معهذا ازنطقهای رسمی که سرمیز ادا شد چیزی نفهمیدند. ثالثاً اتفاقی هم که ناراحتی آنها را تشدید کرد این بود که والی که درآن روز حالش خوب نبود سرشام حالش سخت بهم خورد بطوریکه مجبور شد وسط شام میرزا با اسعد مترجم ترك کند و بمنزل برود. خلاصه باوجود مصاحبه‌ای که درآن شب با لرد پالمرسون که همواره نسبت بآنها با محبت و احترام رفتار میکرد بعمل آوردند ضیافت را باعدم رضایت و دلتنگی ترك کردند. نکته در اینجا است که این شاهزادگان نگون‌ـ

(1) Lord Elphinstone

بخت هنوز نتوانسته بودند سطح فکر وتصوراتشان را تاموقعیت فعلی خودشان پائین بیاورند وچون درحال بدبختی بودند ازهر نوع کسرشأن و تخفیفی بیشتر متأثر میشدند وتصور میکردند احترام آنها چیزی است که بستگی به اصل و نسب آنها دارد نه موقعیت فعلی آنها . بعداً شاهزاده ارشد راجع باین پذیرائی بمن گفت : «ما همه‌چیز را از دست داده‌ایم نه وطنی داریم نه حکومتی و نه هوا خواهی ونه دارایی و ثروتی همه ازدست رفته اما چیزی که برایمان باقی مانده شاهزادگی است که هیچکس قادر نیست آنرا ازما بگیرد حتی خودمان هم نمی‌توانیم خودمان را ازآن محروم کنیم. صاحب فریزر، ما ازاسب افتاده‌ایم ولی از اصل نیفتاده‌ایم .»

شاهزاده ارشد روز بعدازمیهمانی شدیداً بمن حمله کرد که چرا گذاشته‌ام چنین بی‌احترامی نسبت به آنها بشود . من سعی کردم بی‌وجه بودن اعتراضش را باو بفهمانم . توضیح دادم که بین یك میهمانی رسمی و عمومی بایك ضیافت شخصی و خصوصی که غالباً بافتخار آنها داده میشد اختلاف فاحشی است. در ضیافت خصوصی رعایت ادب و رسوم تشریفاتی مطرح نیست ولی دریك‌مهمانی رسمی که تمام وزراء وارکان مملکت حضوردارند ناچار هر کس باید درمحل‌و مکانی‌مناسب باشغل‌ومقامش قرارگیرد وکسانی که شغل ومقام رسمی ندارندباید بآنهاراه داده کناربروند.اما شاهزاده متقاعدنمیشدومی گفت «اگر نمی‌توانستند جای مناسبی بمن بدهند نباید مرادعوت میکردند وشما هم بایستی میگذاشتید باین میهمانی برویم . من بهیچوجه مایل به رفتن باین ضیافت نبودم و فقط دراثر تلقین شما رفتم.» من جواب دادم : « شاهزاده خوب است این مبحث را کوتاه کنیم منظورمن وکسانی که شما را دعوت کردند بیشتر بخاطراین بود که وسیله تفریح و مشغولیاتی برای‌شما فراهم‌کنند وخیال میکردیم علاقه خواهید داشت که یك شام رسمی و باشکوه راکه در انگلستان داده میشود ببینید. نیت خوب بوده وکسی نمیتوانست حساسیت‌غیرعادی شماراکه دلیل ومبنای صحیحی ندارد درك کند. بنابراین‌اگر رفتن بحتی‌ضیافتی برخلاف میلتان است دیگر نروید من خیال میکنم که اعتراض شما منصفانه نیست و درهرحال راجع باین موضوع دیگرمطلقا چیزی نخواهم گفت.»

مدتی باز شاهزاده صحبت میکرد و چون سکوت کرده بودم آرام شده گفت : «خوب این موضوع بین خودمان بماند وآنرا دنبال نکنید» من جواب مثبت دادم وموضوع خاتمه یافت . اما من باید اذعان کنم که شاهزاده تاحدی حق داشت . میبایستی من اورا قبلا از وضع پذیرائی مجلس و محلی که برای

نشستن او درسرمیز تعیین شده بود مطلع کنم تا اگر مطابق دلخواهش نبود از قبول دعوت خودداری کند .

شرفیابی به حضور پادشاه

روز سوم‌اوت شاهزادگان بطور غیررسمی افتخار شرفیابی بحضورپادشاه پیدا کردند و ازاین توجه والتفات شاهانه فوق‌العاده دلگرم شدند بخصوص که اعلیحضرت شخصاً تأکیدکردکه نسبت به‌آسودگی وترتیب کارآنها که باکمال صداقت خودشان‌را درپناه وحمایت‌او قرار داده‌اند توجه خاص‌دارد. شاهزاده ارشد بااظهار سپاسگذاری ازمحبت و میهمان‌نوازی‌هائی‌که نسبت به‌آنها شده معروض‌داشت‌که برای اولین‌باردرحبل‌الطارق خودشان را درظل‌حمایت بیرق انگلستان‌یافته وایبك باابرازلطف‌ومحبت شاهانه‌آسودگی‌خاطرآنها تکمیل‌شده و دیگر هیچ نگرانی ندارند. این ملاقات‌بشارت و نوید خوبی بودبرای‌آینده ودال براین بودکه دوران بدبختی‌آنها به‌پایان رسیده وبخواست خدا والتفات شاه بعد ازاین همه چیزبخوبی خواهدگذشت بدیهی است شاهزادگان باشادی و خاطری‌دلگرم ازنزد اعلیحضرت بیرون شدند.

روزحرکت از لندن

سوم سپتامبربرای روزحرکت تعیین شده بود . صبح زود صبحانه صرف شد وکالسکه‌ها آماده حرکت شدند . صحنه تودیع و خداحافظی دیدنی بود شاهزادگان درمدت نزدیك به سه ماه ونیم درلندن باحسن خلق و مهربانی و رفتارپسندیده محبت همه‌کارکنان مهمانخانه راکه مخصوص میهمانان محترم و عالی مقام بود نسبت به خودشان جلب‌کرده بودند . حتی همسایه‌ها هم‌که همه روزه ورود و خروج آنها را با لباسهای مخصوصشان ازپنجره‌ها ناظر بودندبه هیجان‌آمده بودند ویك جنب وجوش فوق‌العاده‌ای دراطراف مهمانخانه ایجاد شده بود چندین نفراز دوستان انگلیسی شاهزادگان با وجودیکه صبح خیلی زود بود برای تودیع وخداحافظی آمده بودند . جمعی درداخل مهمانخانه و جمعیتی درخیابان و عده‌ای پشت پنجره‌ها باتوجه وعلاقه خاصی ناظرحرکت مابودند . مثل اینکه معانقه و دست دادن تمام نمیشد . خانم‌ها بشدت گریه میکردند . شاهزادگان هم با وجودیکه مدتها بود با بی‌صبری انتظار چنین روزی را داشتند معهذا چون اوقات خوشی را در مهمانخانه گذرانده بودند و بعلاوه دوستان انگلیسی زیادی راترك میکردند خیلی متأثرشده بودند اماچون هرچیزی پایانی دارد آخرین معانقه و دست دادن انجام یافت و ما با اشکال

از وسط جمعیتی که اطراف کالسکه‌ها را گرفته بود گذشته و سوار شده به راه افتادیم ازخیابان بند استریت (۱) بطرف پیکادلی (۲) و ریجنت استریت (۳) سرازیرشده وازپل وست‌مینستر (۴) گذشته لندن را دنبال خود گذاردیم»

مسافرت شاهزادگان از لندن تا بخارست سی و نه روز طول میکشد (یعنی ازسوم سپتامبر تا دوازده اکتبر ۱۸۳۶ میلادی) و ازممالك فرانسه بلژیك آلمان و اطریش وهنگری و رومانی عبور کرده وارد بوخارست میشوند وبعلت بروز طاعون در اسلامبول و انتظار وصول اخبار از سفیر انگلیس دراسلامبول مدت ۳۵ روزدر بوخارست توقف می کنند. فریزر بعلت بروزطاعون دراسلامبول وبدی راه ازبوخارست تا آنجا زن و خواهرانش را در بخارست بسرقونسول انگلیس میسپارد و خودش تنها باشاهزادگان رهسپار اسلامبول میشود روز ۱۵ نوامبر روز حرکت ازبخارست بوده و فریزر درکتابش چنین مینویسد :

برای همه روزتأثرآوری بود درمدت متجاوزاریك ماه اقامت غیرمنتظره دربوخارست مستر گلکوهن (۵) وخانمش بقدری باگرمی ومحبت ازشاهزادگان پذیرایی کردند که گوئی درخانه خودشان بودند وبطوریکه قبلا توضیح داده‌ام ازطرف مقامات محلی کمترین توجهی نسبت به ما نمیشد و اگرمیهمان نوازی قونسول نبودبوخارست برای ما درحکم محبس مشقت باری بودعلاوه براینکه شاهزادگان غالباً درمنزل قونسول شام صرف میکردند شبها را تاپاسی ازشب گذشته درمصاحبت خانمها میگذراندند و قونسول وخانواده‌اش سعی میکردند به نحوی از انحاء وسایل تفریح و سرگرمی آنان را فراهم کنند که اوقاتشان بخوشی بگذرد . درنتیجه باترك بوخارست مثل این بود که شاهزادگان برای همیشه با زندگی با آسایش اروپائی و آخرین دوستان انگلیسی خود وداع میکردند از طرفی دوستان آنها هم بعلت صفات خوب شاهزادگان و وضع ترحم انگیزی که داشتند نسبت به آنها علاقه و محبت صادقانه‌ای پیدا کرده و از سرنوشت آینده آنها نگران بودند بخصوص آنهایی که در مشقت مسافرت و خوشی‌های محدود آن باآنها شرکت داشتند (۶) حقیقة منقلب شده بودند وچون من نه راغبم ونه خوب میتوانم از عهده تشریح صحنه‌های تودیع برآیم قسمتی

(1) Bond Street (2) Picadlly
(3) Regent Street (4) Westminster
(5) Mr. Colquhoun

(۶) مقصود فریزر زن و خواهر زنش میباشد

از روزنامه زنم راکه مربوط به روز حرکت از بخارست است عیناً نقل میکنم :
«بعلت آماده کردن وسائل مسافرت روز پرسروصدا وهیجان آوری بود حیاط مانند مهمانخانه‌ای پر از کالسکه و اسب بود . چون راهی که مسافرین درپیش داشتند بسیار بد بود سی اسب حاضر کرده بودند ناهار باحالت اندوه و غم صرف شد تیمورمی گفت که وقتی به اطراف میز وماها نگاه می کند عقده‌ای گلویش را فشار میدهد بطوریکه نمی‌تواند غذا بخورد معهذا مانع حرف زدن اونبود زیرا وی درحقیقت جان وروح انجمن بود. شاهزاده ارشد مثل همیشه با وقاربود وبیانات ملاطفت‌آمیر ومحبت انگیزمیکرد بشوهرم‌جیمز گفت بمن بگوید اگر احیاناً با رفتاری ناصواب ومزاحم موجب رنجش خاطر من شده است حالا تقاضا دارم او را عفوکنم و ازمن تمنا داشت درنظر بگیرم که او از بچگی با ناز ونعمت زیاد پرورش یافته وبه نحو دیگری غیر از راه و رسم ما تربیت شده است و می گفت من وقتی فکرمی کنم چقدر مزاحم بوده‌ام از شما خجالت میکشم . اما خانم ، من از ابتدای عمربد عادت شده‌ام در ایران که بودم همیشه بیست زن آماده خدمت و پرستاری من بودند من بـا کمال صداقت و صراحت جواب دادم که مصاحبت اوبرای من جزخوشوقتی و مسرت چیزدیگری نداشته و جز مهربانی ومحبت چیزدیگری از او ندیده‌ام و اگر کارناصوابی هم صورت‌گرفته‌باشد بمن مربوط نبوده ونه‌تنها آزردگی ورنجشی ندارم بلکه خاطره ایام و ساعاتی که باهم گذرانده‌ایم هیچگاه فراموش نکرده و همواره با مسرت خاطر به یاد خواهم داشت . شاهزاده گفت مایل است پسر کوچکش را برای تحصیل به انگلستان بفرستد (۱) و من قول دادم که اگر چنین کند مانند مادری از اوتوجه خواهم کرد و درس خوبی ونیکی باوخواهم داد بعدهدیه‌های مختصری که برای یادبود تهیه‌کرده بودم به او دادم وبرای همسرشاهزاده و دختر کوچك تیمور هم سوقاتی مختصری فرستادم . شاهزاده سؤال کرد من زنش را به چه عنوانی خطاب کرده‌ام آیا او را خواهر خود نامیده‌اید ؟ مجبورشدم یادداشتی هم به عنوان زن اوبنویسم و به رسم ایرانیان اورا خواهر خود خطاب کنم وعبارات ملاطفت‌آمیز بنویسم. بعد موقع حرکت فرا رسید وقتی شاهزاده ارشد انقلاب و تاثرمرا دید بطوری متأثرشدکه اشك به چشمانش آمد دست مرا گرفت وبه قلبش چسباند وگفت : خانم گریه نکنید

(۱) رضاقلی میرزا بعداً سیف‌الملوك میرزا پسر ارشدش را به انگلستان میفرستد

من بزودی صاحب فریزر را نزد شما باز میفرستم ومانند برادری از او توجه ومراقبت خواهم کرد که آسیبی باو نرسد وخدا نگاهدار ما خواهد بود.»

در گالاتز (۱) مسافرین بعلت دیر رسیدن کشتی‌مدتی توقف می کنند و شاهزاده ارشدکه تا آنوقت سلامتی خودش را حفظ کـرده بوده سخت مریض میشود بطوریکه فریزر نگران شده وچنین مینویسد :

حالاکه ناخوشی شاهزاده خطرناك شده و سخت ناراحت شده بودم حس کردم اورا تاچه‌حدصمیمانه‌دوست‌دارم آنوقت درك کردم که با وجود آزردگی‌های بی‌اهمیت چگونه حصائل نیك ورفتار محبت‌آمیز وقلب پاکش محبت مرا نسبت به‌خودش جلب کرده است‌بطوری نگران شده‌بودم که‌گوئی جان یکی ازمنسوبین عزیز ونزدیکم در خطر است و وقتی بحران مرض به شدت رسید فکرمیکردم اگرشاهزاده از دست برود بطورقطع بیشتر ازمرگ برادرم متأثرخواهم شد.

(۱) Galatzi بندری است در ساحل دریای سیاه متعلق به رومانی

انتقاد کتاب

حسین محبوبی
اردکانی

شرح حال رجال ایران

در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری
جلد اول
نگارش مهدی بامداد
تهران ـ زوار ـ ۱۳۴۷

علم رجال یکی ازقدیمترین علوم متداوله در ایران است . این علم در آغـار جنبهٔ دینی داشت یعنی بمنظور شناختن رجال حدیث وضع شده بود ۱ . لکن بتدریج بصورت رشته‌های دیگر علمی ، برای شناساندن کلیه نامداران تاریخ علی‌الخصوص رجال ادب و سیاست درآمد و درآن زمینه کتابها نوشته شد

باپیشرفت این علم درممالك اسلامی یکی از رشته‌های بسیار پربارتمدن اسلامی بوجود آمد. نهایت‌آنکه بمصداق اذکرواموتیکم بالخیر ، در نوشتن شرح حال رجال، این نکته عمداً ازنظر دورماندکه این افراد، علی‌الخصوص اهل سیاست و ارباب حل و عقد ، هریك بنحوی مسئول ترقی یا تنزل مملکت و مردم خود هستند وباید معایب و محاسن‌آنان بدون پرده پوشی ذکر شود تا به تناسب، سرمشقی یا وسیلهٔ تنبیه و تنبهی برای‌آیندگان باشد و از اینرو در حقیقت، دربیشترشرح‌حالهاجنبهٔلفاظی‌وتعارفات معمولی‌خیلی‌زیادتردیده میشود تاحقایق عبرت آموز و ای عجب‌که درترجمهٔ احوال رجال حدیث . اگر کسی با مخالفین مذهب معاشرت داشته ذکر شده است و بر اوعیب گرفته‌اند و او را ناموثق‌شمرده‌اند اما درشرح‌حال‌رجال سیاست چه‌بسانوکری‌بیگانگان بچیزی گرفته نشده است و حال آنکه درحقیقت ترقی و تنزل جامعه و مملکت بدست افراداست. وگرنه هیچیك از مظاهرطبیعی خود بخود موجب ترقی وتنزل‌هیچ سرزمینی نمیشود وشناساندن این افراد در واقع ادای یکی از مهمترین حقوق تاریخ است، علی‌الخصوص‌که متأسفانه هنوز تعارف و تعریف و تحسین و توقع بی‌مورد ازاصول‌اولیه‌زندگانی‌اجتماعی‌ومعاشرت و نشانهٔ زرنگی‌وسیاست است. بدبختانه این خصیصه درکتب تواریخ وسیر و در موارد دیگرآثار زشت بسیار بجاگذارده است(۲) وتنها چارهٔ آن این است که خوب و بد اشخاص را منصفانه گفت و اگرکسی از صلاح جامعه و وطن درگذشت وبرای نفع شخصی‌مصالح

---

(۱) نخستین کتاب علم‌رجال راابوعبدالله محمدبن خالدبرقی‌قمی‌ازاصحاب حضرت‌امام‌موسی کاظم نوشته است (شیعه‌یاپدیدآرندگان فنون اسلام) ص ۷۳ .

(۲) مرقعات صاحبدل، ص۴۳ (دادرسی‌مردگان).

اجتماع را نادیده گرفت ، از او درنگذشت وعیب او را نپوشانید .

کتابی که سخن ازمعرفی آنست ــ هرچند که احتیاج بمعرفی ندارد ــ ازاین نظر مقام شایسته‌ای دارد و شاید با هیچیك ازکتب مشابه قابل مقایسه نباشد .

آقای مهدی بامداد با احاطهٔ علمی ، پشتکار بسیار ، مطالعه و تحقیق و تجسس چندین ساله ، ومعاشرتی پردامنه باهمهٔ طبقات توانسته‌اند کتابی تألیف نمایند که درحد حدود دائرةالمعارف تاریخ ایران بشمار میرود. برآورد اولیهٔ کتاب ده مجلد بوده‌است، لیکن احتیاطاً ازبیم تصاریف زمان، فعلا همهٔ حروف الفباء درچهارجلد بپایان رسیده است ولی دنبالهٔ کارها شده است وازخداوند موفقیت ایشان راخواهانم. چه انتشاراین کتاب کمك بزرگی بقاطبهٔ اهل تحقیق و علی‌الخصوص دانشجویان رشتهٔ تاریخ است که به این قبیل کتب احتیاج فراوان دارند .

مؤلف درتدوین کتاب ارزندهٔ خود ازغالب کتب ومجلات دوره‌های اخیر ومنجمله کتب منسوب به اعتماد السلطنه ، خاطرات و خطرات ، کتب مرحوم خان ملك، مجلات یادگار ویغما بهره برده و بعلاوه کتاب معروف کرزن، «ایران ومسئلهٔ ایران» را مورد مطالعه و استفاده قرارداده است و البته جز این هم نمیتواند باشد، زیرا هیچکس نمیتواند تاریخ را از خود بنویسد وهیچکس هم تاریخ جعلی را نمی‌پذیرد و اساساً درعلوم منقول هرچه بیشتر سند نشان داده شود استحکام کلام بیشتر است .

این نکته را نیز باید یادآوری کرد که ازتاریخ پیدایش مجلات درایران انتشارشرح حال افراد بالنسبه رواجی یافته است، منتهی این امرهم تابع سایر عادات اجتماعی بوده است. یعنی مبالغه و لاف و گزاف وخودستائی درآن راه یافته وجای مقداری ازحقیقت و واقع را گرفته ویاحق و واقع راپوشانده است و هرکس به استناد این قبیل نوشته‌ها مطلبی بنویسد عاقلانه است که هیچگاه احتیاط و اعتدال را فراموش نکند و ازدست ندهد . خوشبختانه آقای بامداد مطلقا تحت تأثیر این نوع نوشته‌ها قرارنگرفته یابسیارکم قرارگرفته‌اند ودر عوض با اظهارنظرهائی که دربارهٔ قضایا واشخاص نموده‌اند استقلال رأی ونظر خودرا به اثبات رسانیده وقدر ومنزلت کتاب راچند برابر نموده‌اند .

اهمیت این کار وقتی معلوم میشود که بیادآوریم که ما در مملکت تعارف وتوقع زندگی میکنیم ودرمسائلی که قاعده وضابطهٔ دقیق هم دارد مثل خوشنویسی یانقاشی یاموسیقی اگر درمقابل ادعای کسی تردید بشود می‌رنجد تاچه رسد به اینکه درمورد فضایل ومناقب ومقامات اجتماعی واداری کسی اظهار نظرخلاف

انتظاری بشود، و آقای بامداد این صراحت و شهامت را از خود نشان داده اند و هر کس را خوب یا بد ـ آنطور که دستگیرشان شده است ـ معرفی نموده و مورد قضاوت قرار داده اند و حتی درمورد اصطلاحات متداول برای اینکه اشتباه و التباسی پیش نیاید ، مقصود خودرا توضیح داده اند.(۱)

همانطور که عرض شده، این کتاب بی‌شك درآینده ازمراجع تحقیق دانش‌پژوهان ومحققین خواهد شد و ازاینجهت دریغ است که :

اولاً به‌ترتیب‌نام مرتب شده به‌لقب یانام خانواده، درصورتیکه بسیاری‌از از رجالی که نامشان دراین چهارجلد آمده است یا دارای لقب بوده‌اند یا نام خانوادگی ویا هردو ، و لقب و نام خانوادگی آنها هم بیشتر شهرت دارد تا نامشان فی‌المثل . قائم مقام یا امیرکبیر یاامین‌السلطان یا امین‌الضرب خیلی مشهورتر از ابوالقاسم یاتقی یا ابراهیم یامحمدحسن است. اتفاقاً اشکال تاریخ معاصر ما یك قسمت عمده در شناسائی صاحبان القاب است زیرا :

یك شخص در دورهٔ خدمت و یا طول عمرچند لقب می‌گرفته است .

یك لقب دردوره سلطنت قاجاریه به چندین نفرداده میشده است واحیاناً کسانیکه القابشان عوض‌میشده است معاصر بوده‌اند یاپدر وپسر ویا برادر.

القاب اضافه شده به ملك و دولة وسلطنة باهم اشتباه میشود .

پس از اعطاء القاب غالباً ذکر اسم درنوشته‌ها متروك میشده است و از این قبیل موارد اشتباه انگیز.

البته درمیان رجالی که تراجم احوال‌آنها ذکرشده است کسانی‌هم‌هستند که لقب یا نام خانوادگی‌نداشته‌اند. درمورد این اشخاص هم ممکن‌بوده است که ترجمهٔ احوالشان جداگانه مرتب و شرح داده شود

ثانیاً درترتیب تراجم احوال‌رعایت نظم‌تاریخی‌نشده است ، در صورتیکه اگر شده بود مایهٔ‌کمال‌کتاب بود . از این‌گذشته رعایت ترتیب دقیق حروف الفباء هم‌نشده است. مثلا درهمان اوایل‌جلد اول درنام «ابراهیم» چند ترجمهٔ حال ذکرشده ، آنگاه به « ابراهیم خلیل » پرداخته شده و بازبه « ابراهیم» بازگشته‌اند .

ثالثاً در موارد اختلاف اقوال که‌گفتهٔ بخصوص تأیید شده است سند و دلیلی ذکر نشده است، درحالی‌که دریك‌کتاب مرجع مأخذباید برای هرقول مختار ومؤیدی ذکر سند ودلیل بشود تاهم سرمشق باشد وهم مایهٔ اعتماد بیشتر حتی برای چنین‌کتابی شایسته بود که مدارك عکس‌ها هم ذکر گردد و ای‌کاش

(۱) ص ۱۰۹ (زندگی)

بجای تکرارعکس‌ها که غالباً هم فرق چندانی باهم ندارد بلکه گاهی فرق فقط دربزرگی و کوچکی‌است، مطلب بیشتر گنجانده شده بود وواقعاً جای افسوس است که کتابی که باید در ده مجلد انتشاریابد جای قریب یك مجلدآن راعکس های تکراری بگیرد.

رابعاً ـ و این نکته مربوط به ناشر کتاب است ـ درصفحه بندی آسانی کارمراجعه کننده درنظر گرفته نشده است این چنین کتابی علاوه برنام کتاب و شمارهٔ صفحه ، شایسته است که ترتیب الفبائی نام رجال هم دربالای هرصفحه داشته باشد ، تاپیداکردن هرنامی آسان باشد . بخصوص که بعضی شرح حالها چندین صفحه را اشغال کرده است وپس ازباز کردن کتاب باید مرتب ورق زد تا نام مطلوب را یافت .

دربارهٔ صحت مطالب کتاب الحق باید از نظر مرحوم قزوینی رحمةالله علیه تبعیت نمود. مرحوم قزوینی‌دربارهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا معتقد بودکه اگرتاده هزار غلط داشته باشد چیزی نیست وبااین فکرواین‌نوع قضاوت، صحت‌مطالب کتاب‌آقای بامداد بحدی است که میتوان‌گفت تقریباً بدون غلط است. زیرا در تمام‌کتاب ۵۱۶ صفحه‌ای، حرسه‌چهار مورد سهوالقلم دیده نمیشود ویکی‌ازآن موارد است نام‌نمایندهٔ ایران‌برای عقد معاهدهٔ ارزنة الروم(ص۳۳۰) که‌میرزا محمدعلی مستوفی‌آشتیانی‌متخلص‌بمایل بوده است[۱] دیگررفتن پسران‌فرمانفرما ار بغداد تا لندن ص۴۴۱است‌که فریزر باآنها همراهی نداشته و او مهماندار شاهزادگان درلندن بوده است.[۲]

دیگرتاریخ وفات مرحوم اعلم‌الدوله ثقفی است که مسلماً درسال۱۳۲۳ هجری شمسی بوده است و درکتاب کلمهٔ بیست افتاده است[۳] و احتمال کلی هم داردکه غلط چاپخانه باشد.

دربارهٔ کلنل‌شیل هم که‌درذیل صفحهٔ ۳۷۶ مطالبی آمده است بایدعرض شودکه اولا آن افسر انگلیسی‌که بهمراهی لیندزی از فرماندهان سپاه محمد شاه درجنگ باعموهایش بـوده است شی Shee بوده است بادوحرف بدون لام (بقول کرزن) نه‌شیل Sheil باسه‌حرف ولام آخر چنانکه در غالب‌کتب ایرانی دیده میشود واین‌شی دراواخردورهٔ عباس‌میرزا بادرجهٔ سروانی مستشارنظامی

۱ ـ منتظم ناصری ج ۳ ص۱۲۶ ـ حقایق الاخبار ص ۱۷ تاریخ نو ص ۳ .

۲ ـ سفرنامهٔ رضاقلی میرزا ـ از انتشارات دانشگاه ص ۳۵۴ .

۳ ـ یادگار س ۳ ش ۵ ص ۴۸

ایران بوده است و درلشکرکشی او به‌خراسان هم همراه شاهزاده بوده[۱] ودر مدت‌اقامت درایران علاوه‌بر کارهای‌نظامی ظاهری‌وسیاسی باطنی ، گویاخودش یا زنش فعالیت‌های مالی هم داشته است ، زیرا پس‌از فوت منوچهرخان‌معتمد-الدوله و در موقع اختلاف انگلیس وایران در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه ، سفارت انگلیس مدعی شدکه خانم شی مطالباتـی سوخت رفته از منوچهرخان دارد وباید دولت ایران بپردازد[۲] ثانیا شیل‌هم جزو افسران انگلیسی مستخدم دولت ایران در دورهٔ سلطنتی محمدشاه بوده‌ودرایران بدرجه سرهنگی رسیده است . مأموریت او درایران تشکیل وتربیت فوج شقاقی در آذربایجان بوده است[۳] واسم‌کوچك اوهم Justin به J بوده است به Yustin به Y که چند جا چاپ شده علاوه براینها ــ که امیداست به جسارت وگستاخی حمل نشود- از باب شرکت دراین کار بزرگ ،عرض میرساندکه محمد نبی‌خان سفیر دوم فتحعلی‌شاه در (ص۴۹۰) برادر زن حاجی خلیل خان‌کراوغلی قزوینی‌الاصل بوشهری‌المسکن بوده است[۴] . وگفتهٔ منسوب به‌فتحعلی‌شاه‌درمورد جبران‌قتل حاجی‌خلیل‌خان ص ۴۹۱ ازمحمد زکی‌خان نوری است[۵]

درمورد حسین‌خان وحسن‌خان سردار قاجار قزوینی ایروانی هم این نکته قابل عرض است‌که باهمه‌شجاعت وحسن خدمتی‌که از این دوبرادر دیده شده است، متأسفانه بکلی‌خالی ازلغزش نبوده‌اند حسین‌خان‌کمتر و حسنخان خیلی بیشتر . شرح مطلب‌آنکه حسین‌خان ازمسببین جنگ دوم روس وایران بود زیرا بدهی مالیاتی داشت (تاریخ نو ص ۶۹۵) و از بحث بد در این سودا جز زیان سودی ندید و هرچه در سالها خدمت برده بود باخت زیرا ایروان و نخجوان و اردوباد هـم پس از این جنگ بدست روسها افتاد. حسنخان هم همینکه غلبهٔ روس‌ها را بر هموطنانش دید خود را تحت حمایت آنها کشاند بحدیکه «گذرنامهٔ روسی» به او دادند و تبعهٔ دولت روس شناخته شد[۶] هم ، این شخص از محرکین قتل امیرکبیر بوده است[۷] وعجب اینکه در

۱ ــ تاریخ روابط محمود محمود ج ۱ ص ۲۳۹

۲ ــ اسناد و مدارك مأموریت امین‌الدوله ج ۲ از انتشارات دانشگاه ص ۵

۳ ــ میرزاتقی‌خان امیرکبیر اقبال ص ۲۲۲ و درکتاب امیرکبیر و ایران آدمیت ج ۳ مفصل‌تر از او یاد شده است .

۴ ــ برای این موضوع بتاریخ سفارت حاجی خلیل‌خان مراجعه شود

۵ ــ همان‌کتاب

۶ ــ امیرکبیر وایران آدمیت ج ۳ ص ۷۴۰ (این‌کتاب بعد ازکتابهای آقای بامداد از چاپ درآمده است)

۷ ــ همان مرجع ص ۷۱۱ و ۷۴۱

وقت اقتدار امیرچنان اروی بیم داشت که و. . درسفر اصفهان اسبی از او که زیاده‌از دویست تومان قیمت داشت در مزرعهٔ رعیتی افسار گسیخته می‌چرید . ملازمان سردار [که حود ارهمراهان شاه وامیر و شوهر عمهٔ شاه بود] حرئت نکردند اسب را ازمزرعه بیرون‌آورند. حارچی هرچه‌فریادکرد این اسب از که است صاحبش از بیم نفس نکشید اسب را صاحب مررعه برد و خورد۱.

کلماتی‌هم‌غلط‌چاپ شده است که‌قابل ذکر است مثلاصحر ۵۲ که‌صحیح‌آن صهراست بمعنی‌داماد و ملار ۸۱ که صحیح‌آن ملاد است بمعنی پناه ولیثی۱۵۱ که فارسی است و باید باسین باشد ازمصدر لیسیدن.

وحدث ۴۱۷ که بازباید باسین باشد بمعنی گمان واعصار ۴۵۸ که‌بارهم دراینجا باید باسین باشد بمعنی دست‌تنگی ودشواری و ورشکستگی. و تفرهن ۹۷ که تفرعن با عین است . و هاربین ۱۷۴ مرکر منچوری‌که باید حاربین باشد و ازاین‌قبیل اشتباهات که یقیناً منشاء حروفچینی‌آن‌بواقع نزدیك‌تراست. دو شعر عربی ص ۷۷هم درست چاپ نشده است و درشعراول باید وفدت باشد و درشعر دوم زادالف ولام میحواهد.

نام محل سکونت یاتولد پدر میرزا ابولحسن شیرازی ایلچی هم ازقلم افتاده است ص ۳۵

سال وفات‌آقاخان بیگدلی‌هم باحتمال قریب بیقین‌اشتباه چاپ شده‌است زیراکسی‌که درسال ۱۱۴۸ درردیف‌حکام مملکت درمجلس معان حاصر باشد و پس ازپایان محلس بحکومت سواحل خلیج فارس مأمور شود لااقل باید سی ساله باشد و اگر ۱۰۲سال بعد فوت شود عمر او میشود ۱۳۲ سال و این‌بعید است .

نثر کتاب ساده و روان است و با وجود اینکه جابجا از مراجع‌کتاب متأثر است مع‌هذا خللی درآن راه نیافته است و اگر درمواردی افعال حذف نشده بود نثری‌ازهرجهت شایسته‌بود والبته‌این‌جزئی‌مسامحات‌قدر ومقام‌کتاب را نمی‌شکند و ارزش آن را فرود نمی‌آورد والحق جای امید و انتظار است که‌بزودی دورهٔ ده‌جلدی تکمیل‌وباسایرتألیفات مؤلف محترم‌بزیورطبع‌آراسته شود و مورد استفادهٔ اهل تحقیق قرارگیرد .

۱ــ حلسهٔ اعتمادالسلطنه ص۱۱۴ و ۱۱۵ منتها اسم سردار را خان حانان نوشته است .

تاریخ وجغرافیای خلیج فارس

مجلد اول کریمخان زند وخلیج فارس — مجلددوم شورش بردگان — مجلد سوم جزیرهٔ خارک — مجلد چهارم راه آهن اروپا وخلیج فارس . نوشتهٔ احمد فرامرزی، بکوشش حسن فرامرزی . تهران ، ابن‌سینا ، ۱۳۴۷ — ۱۳۴۶

در خردادماه سال ۱۳۴۶ کتابی از سلسله یادداشت‌های مرحوم احمد فرامرزی بنام «کریمخان زند و خلیج فارس» بکوشش آقای حسن فرامرزی انتشار یافت وتا زمان تحریر این مختصر سه مجلددیگر بنامهای «شورش بردگان» — «جزیرهٔ خارك» و «راه‌آهن اروپا و خلیج فارس» بکوشش وهمت‌آقای حسن فرامرزی انتشار یافته است .

از این چهار ، دومجلد «کریمخان‌زند وخلیج‌فارس» و«جزیرهٔ خارك» جامعتر و بیش‌از دومجلد دیگر قابل استفاده بنظر می‌رسد، اما هرچهار مجلد بطوریقین‌حکایت‌ازرنج دراری‌است که مرحوم احمدفرامرزی برای گردآوری وتنظیم یادداشت مطالب مربوط به خلیج فارس‌کشیده است .

در «کریمخان زند و خلیج فارس» مباحثی با عناوین «آغاز شهریاری کریمخان زند ـ کریمخان و دولتهای اروپائی ـ انگلستان ـ روابط کریمخان با سکنهٔ سواحل خلیج فارس ـ اختلاف‌کریمخان باعثمانیها ـ فتح بصره بدست صادق‌خان‌زند ـ ماجرای سروالی‌بغداد‌ـ سقوط بصره‌ـ حکومت علی‌محمد خان زند در بصره» ـ را می‌خوانیم وشك نیست‌که فحص دربارهٔ هریك از مسائل و موضوعات فوق‌الذکر برای روشن شدن تاریخ پادشاهی زند واثر آن درسواحل وجزائر خلیج‌فارس‌وارتباط حکومت‌زندباهمسایهٔ‌کنونی‌ماعراق قابل‌توجه است. امادربیشتر صفحات ، منابع ومأخذ بطور ناقص وبدون فایدهٔ راهنمائی است ، گاهی نام ازمؤلف وگاهی اسم ازمترجم وگاهی شمارهٔ‌صفحه داده شده‌است‌که این‌خود‌نقض‌غرض است ومشکلی‌را‌نمی‌گشاید، مثلاذیل‌صفحهٔ سوم برای‌توضیح شمارهٔ ۱ متن‌نوشته شده‌است: «اقبال - ۱۰۸ - ویلسون - ترجمهٔ محمدسعیدی» این‌راهنمائی ورجوع بمأخذ نه‌تنهاخواننده را هدایت نمی‌کند بلکه باید مدتی تفحص‌کند وبداند اقبال یعنی‌مرحوم اقبال یاچاپخانهٔ اقبال و در صورت اول مرحوم عباس‌اقبال درکدام‌کتابش درصفحه ۱۰۸ چنین مطلبی ذکر کرده است وکدام‌چاپ ازآن‌کتاب وهمچنین‌کدام چاپ وکدام‌کتاب ویلسون وکدام‌فصل وصفحهٔ آن‌کتاب ازکدام ویلسون، سرآرنولد.ت. ویلسون یا ویلسون دیگری مورد نظرنویسنده بوده‌است. این‌تسامح درذکر مأخذ وعدم سهولت رجوع در

هر چهار مجلد بنحو بارزی جلوه می کند وخواننده را بتعجب می اندازد، درصفحهٔ پنجم و در ذیل (قرارداد شرکت هند شرقی باشیخ سعدون حاکم بوشهر) در حملهٔ فارسی وبرای بیان سال غلبهٔ افغانها برصفویه تاریخ ۱۷۲۶ میلادی بدون برابری سال هجری آن ذکرشده ودرهمان صفحه تاریخ معاهدهٔ پاریس ۱۷۶۳ میلادی و قرارداد شیخ سعدون با کمپانی هند شرقی را هم بسال ۱۷۶۳ ذکر کرده است، اگر توجه کنیم که درصدر همین صفحه مؤلف حتی از ذکر نام علم (کمپانی هندشرقی) اباداشته وآنرا برخلاف رواج وشیاع (شرکت هندشرقی) نوشته است، تعجب می کنیم که چگونه تاریخهای میلادی را برای بیان وقایع شرقی ایران بکار برده است ورحمت تطبیق و استقصاء را تحمل نکرده است. دراین فصل یابحش اول کتاب قرارداد کمپانی هندشرقی با شیخ سعدون حاکم بوشهر بنقل ازتاریخ ایران سرپرسی سایکس ذکرشده ودر ذیل وبرای معرفی ماخذ در صفحهٔ ۶ کتاب مأخذ را ترجمهٔ مرحوم فخر داعی ذکر کرده است و چون در اصالت و صحت ترجمه شك داشته توضیح داده است: «حتی بدون تصحیح غلط انشائی نقل شد.»

اگر این شك قوی وجود داشت مرحوم مؤلف که خودهم ظاهراً انگلیسی میدانسته است چرا باصل کتاب، در زبان انگلیسی مراجعه نکرده ومقابله ئی ننموده است؟ درصفحهٔ هشتم کتاب، مرحوم فرامرزی مطلبی را ذکرمی کند و نتیجه گیری منطقی می نماید که بسیار صحیح ودرخور تحسین است ومن پس از خواندن آن چند سطر بخاطر آوردم که فاعتبروا یااولی الابصار وآن سطورچنین است. «و اختلافی که اکنون برسر بعضی از جزائر با شیوخ محلی یا دولت انگلیس داریم، مولود همان گذشتها وبی خبری ها و نداشتن نیروی دریائی وعدم توجه اولیای وقت دولت ایران به آبهای شورخلیج فارس بوده است.»

درموضوع کشتی رانی درخلیج فارس یك موردکه دال بر علاقهٔ همیشگی سلاطین ایران بوده ازقلم مرحوم فرامرزی فوت شده است وآن درزمان ناصر-الدین شاه وقضیهٔ کشتی پرس پولیس است که در بسیاری از اسناد وکتب ذکر آن مندرج است.

من نمیتوانم باورکنم که مرحوم فرامرزی خبرنداشت که ناصرالدین شاه قاجار کشتی پرسپولیس را درآبهای خلیج فارس بآب انداخت ومرحوم مرتضی قلی خان هدایت برادر مرحوم حاج مخبرالسلطنه هدایت معروف مأمورخرید

کشتی‌شد و کشتی خرید و بایران آورد و باز نمیدانم مرحوم احمدفرامرزی شرحی را که لرد کرزن در بیان دیدار خود از این کشتی در بندر لنگه نوشته‌است نخوانده بوده است ؟ و چنین مطلبی‌را نوشته و آیا بی‌خبر بوده است که فتحعلیشاه قاجار در خلیج فارس اقداماتی کرده و مظفرالدین‌شاه قاجار در خلیج فارس کشتی‌داشته و کشتی مظفری تا اواخر عهد قاجار در خلیج فـارس مشهور خاص و عام بوده است، یا اقدامات شاهان قاجار ونقشه‌های وسیع کریم‌خان زند در خلیج فارس که همین کتاب حاضر حکایت کوچکی از آنست بنظر آن مرحوم آنقدر ناچیز جلوه کرده است که بکلی ازقلم انداخته و نادیده گرفته است؟

دراواخر صفحهٔ ۸ پس از ذکر عقیدهٔ سرارنولد ویلسون درخصوص‌دوستی کریم‌خان با انگلیسیان وفرمان کریم‌خان برای آزادی تجارت آنان و اجازهٔ دائرساختن تجارتخانهٔ انگلیس در بوشهرمؤلف بمرحوم‌وکیل‌الرعایا شهریار زند بسختی تاخته و اورا « بی‌خبر از بازیهای سیاسی وعواقب کار » شناخته و خطرهائی‌راکه ملت ایران در آبهای خلیج فارس گرفتار شده است مربوط به اقدامات ناشی از بی‌اطلاعی شهریارزند دانسته‌است با اینهمه درصفحهٔ نهم کتاب نوشته‌است: «بهرحال با آنکه نمایندگی انگلیس در بنادر ایران درآغازمواجه بامشکلات زیادی‌شد چنانکه مجبور گشت درفاصلهٔ بین(۱۷۷۴–۱۷۸۰میلادی) ازمیدان تجارت ایران خارج گردد ولی بعداً چنان پیشرفت کرد کـه شهریار زند را بوحشت انداخت زیرا ایران که دارای منابع سرشار وبـا محدودی نبود ، مجبور می‌شد قیمت کالاهـای انگلیسی را از پول نقد بپردازد و چون کریم‌خان مشاهده کرد که با این وضع همهٔ ثروت مملکت بخارج می‌رود، در ۱۷۶۹ خروج پول و طلا و تجارت باخارجی‌ها را بوسیلهٔ پول مذکور اکیداً ممنوع کرد.» اگر استنتاج مرحوم مؤلف را درخصوص « عدم اخبار کریم‌خان زند بواگذاری اجازه تأسیس تجارتخانه در بوشهر بانگلیسیان ، نظر بمصالح سیاسی واقتصادی کشور» قبول کنیم، آیالغوتصمیم شهریار زند دلیل بردرایت و عاقبت اندیشی و حسن توجه او بمآل کار و اقدامات سیاسی در خلیج فـارس نبوده است؟

درصفحهٔ ۹ وغالب صفحات بعد این‌مجلد مآخذکتاب «استعمار درخلیج فارس، تألیف صلاح‌عقاد.» ذکرشده‌است، گذشته ازآنکه شناسائی چاپ کتاب، صفحه وتاریخ و سائر ضروریات مآخذ ذکر نشده است اساساً مقایسه و توجیه

عوامل پدیده‌های اقتصادی در دوساحل شمالی وجنوبی خلیج‌فارس درداد‌وستد با انگلیسیان و خرید امتعهٔ‌خارجی نه‌تنها غیرمعقول است بلکه اساساً اقتصاد و مسائل اقتصادی این دوساحل هرگز یکسان نبوده و هرگز یکسان نیست وقابل مقایسه نمی‌باشند واز گزارش «ملکم» دربارهٔ وضع دادوستدکمپانی‌هندشرقی‌در عراق وسواحل‌نجد عربستان‌اصول وضوابطی برای این‌نوع معاملات و روابط اقتصادی‌بامداخلات سیاسی‌درساحل‌شمالی خلیج‌فارس قابل‌سنجش ونتیجه‌گیری نیست. بعلاوه همه‌میدانندکه نوشته‌های«ملکم» خالی‌ازغرض‌نیست وکتاب«صلاح عقاد» هم جز نوشتهٔ روزنامه‌ئی بیست وقابل استناد در مسائل تحقیقی نمیباشد. این فصل یابخش‌که فصل یابخش دوم کتاب است وجز توجه لبهٔ تیز تیغ اتهام بشهریار زندمطلبی ندارد بادکر تاریخهای میلادی بدون ذکر برابری‌هجری ماماً نوستر جلوه می‌کند.

فصل‌سوم یابخش سوم‌کتاب‌که ازصفحهٔ یازدهم‌کتاب آغاز می‌شود تحت عنوان (روابط کریمخان باسکنهٔ خلیج فارس) است ازمیان‌تمام سکنهٔ سواحل خلیج فارس تنها اعراب سکنهٔ سواحل خلیج‌فارس مورد توجه مؤلف واقع شده وابداً ذکری ازرفتار شهریارزند وروابط پادشاه زند باسکنهٔ غیرعرب سواحل خلیج‌فارس دراین‌بحث بمیان نیامده است وپس ازذکرمقدمهٔ کوتاهی آنهم بنقل از (ملکم) که نمیتوان او را مورخ بی‌غرضی دانست ، روابط کریمخان زندبا «بنی‌کعب» را مورد بررسی قرارداده است . در اینکه بنی‌کعب اتباع ایرانی بوده‌اند شك نیست، و در اینکه باوجود سرکوبی نظامی مورد حمایت شهریار واقع شده‌اند هم حرفی نیست، وذکراین‌رابطهٔ تاریخی‌وتوجه بوقایعی که‌براین قبیله گذشته ورفتاری‌که نسبت بدولت مرکزی ایران نشان داده‌اند وتجزیه و تحلیل وقایع تاریخی واستنتاج آن‌هم بسیارلازم وضروری بوده‌است.

اما مؤلف ازصفحه۱۲ تانیمهٔ‌اول صفحهٔ ۱۹ کتابی راکه فقط ۷۹صفحه مطلب دارد بذکر تاریخ و انساب بنی‌کعب و کعب‌بن عوف و کعب‌بن ربیعه و کعبیهٔ معتزلیه و کعب‌بن‌الحارث و کعب‌بن خفاجه و کعب‌الازت واز این قبیل قبائل عرب‌که در داخل خاك عربستان وعراق ساکن بوده‌اند اختصاص داده و درحقیقت تاریخ وانساب اقوام‌عرب را برشمرده وبهیچوجه مربوط به دروابط کریمخان زند باسکنهٔ سواحل خلیج فارس» نیست .

بااینهمه تفصیل در ذیل صفحهٔ ۱۳ در ذکرجنك بین‌اعراب بنی‌حنیفه و

ایرانیان مشهور به جنگ (ذی‌قار) که بین ایرانیان و اعـراب بکر در گرفته است هیچگونه توضیحی دربارهٔ این جنگ وعلل وقوع وشروع وپایان آن نداده است ویا در خصوص (قرامطه) حواله به مجلد جداگانه داده ولی در خصوص تیرهٔ «حنیفه‌بن لجیم» ویا «قراوش عقیلی» امیردورهٔ عباسی وطایفهٔ «بنوعقیل» که اصلا ارتباطی باسکنهٔ خلیج‌فارس نداشته‌اند، بتفصیل و بااطناب ممل‌حاشیه پردازی کرده‌است (ذیل صفحهٔ۱۳ توضیحات شماره‌های ۱ و۲و۳).

خروج طغـان برحلیفه و ذکـر عملیات (ساسیری) فرماندهٔ قشون خلیفه و ازاین قبیل داستانهای پرتفصیل قوم‌عرب چه ارتباطی باسکنهٔ سواحل خلیج فارس و ارتباط باشهریار زند دارد؟ تعجب خواننده بیشتر می‌شود اگر بداند که مرحوم فرامرزی خود از مـردم جهانگیریه بستك ایران است و قطعاً از آنهمه فـرمان و دستخط که برای حکام جهـانگیریه و بستك و فرامرزان ایران و نواب قشم ولنگه و قیس (کیش) برای جمع آوری آذوقه از نواحی جهانگیریه برای سپاهیان زند وارسال و مرسول آنها باصادق خان زند وجود کریم‌خان و وقایعی که برهمشهریان خلیج فارسی خود مؤلف گذشته و ارتباطات وسیعی که با سلسلهٔ زند وشهریار آن داشته‌اند ودر کتب متأخر از قبیل بندرعباس وخلیج فارس مرحوم سدیدالسلطنه ومؤلفات‌حقایق نگارخور-موجی وفارسنامهٔ ناصری وکتب بی‌شمار دیگر ثبت و ضبط افتاده است ، مطلع نوده وابداً ازآنها ذکری نکرده گوئی که این‌همشهریان او سکنهٔ خلیج فارس نبوده‌اند!!

درحالی‌که بواقع این ارتباطات بخصوص در روزگار زند چندان مهم بوده‌اندکه در اساس حکومت زند و سیاست کریم‌خان درخلیج فارس و اشاعهٔ سیاست ونفوذدولت ایران وشهریارزند درمسقط و عمان جای ارزنده‌ای دارند.

در صفحهٔ شـاردهٔ کتاب بدنبـال همین بحث واقعهٔ قلع و قمع طائفهٔ «بنی‌خفاجه» درسرزمین‌عراق وبروزگار (طغرل‌بك) بانقل وترجمه از(معجم‌قبائل‌العرب) و (دائرةالمعارف اسلامی) پرداخته است وپس از تفصیل چندین صفحهٔ تازه بذکر طائفهٔ بنی‌کعب می‌پردازد و نحوهٔ زندگی بنی‌کعب وداستان طغیان شیخ‌سلمان کعبی را بنحو فوق‌العاده مختصر و بدون ذکر شناسائی اعلام شرح میدهد. مثلا نمی‌نویسد «طهماز» که بعد ازکشته شدن «فرج‌الله» بریاست طایفهٔ بنی‌کعب‌رسیدکه بود ونژادش چه بود وچگونه برآمد وچرا شیخ‌سلمان

کعبی و برادرش «عثمان» طهماز را کشتند و تاره «فرج‌الله» و «طهماز» و «بندر» بروز گار افشاریه بوده‌اند و هنوز از ارتباط کریم‌خان زند با سکنهٔ سواحل خلیج فارس سخنی بمیان نیامده‌است (صفحات ۲۰ و ۲۱ کتاب).

در صفحهٔ ۲۳ کتاب بدنبال شرح اقدامات عمرانی شیخ سلمان کعبی از مرحوم احمد کسروی انتقاد شدیدی کرده و ضمن بیان یک مطلب تاریخی در حق آن مرحوم که حداقل دارای حق اظهار نظر در جغرافیای تاریخی خورستان بود و اظهار عقیده کرده و نوشته است: «آفت علم کتمان است و آن مرحوم دارای این صفت نبودند بلکه بی اندازه شجاع و صریح اللهجه و با ایمان بودند و همان باعث نابودی ایشان شد.» چند سطر پیش از این تمجید بحق که از مرحوم کسروی کرده است دربارهٔ او می‌نویسد «ولی استنباط و استنتاج او در بعضی موارد حدس صرف بود که با طبیعت علم و تحقیقات علمی سازگار نیست.»

(بقیه دارد)

●●

دیوان ادیب صابر ترمذی

به تصحیح و اهتمام آقای محمد علی ناصح
موسسه مطبوعاتی علمی تهران، ۴۶+۶۱۷ص
وزیری خط نستعلیق، تاریخ کتابت مهر ۱۳۴۳

جمشید سروشیار
(اصفهان)

چندی پیش به منظوری خاص، دیوان ادیب صابر ترمذی گویندهٔ لطیف طبع و نا فرجام سدهٔ ششم هجری را به مطالعه گرفتم. در این کار دو نسخهٔ چاپی از دیوان شاعر مورد استفادهٔ من بود. یکی طبعی که بسال ۱۳۳۴ شمسی از طرف کلاله خاور به کوشش علی قویم منتشر شده و دو دیگر نسخه‌ای که دوسه سالی پیش شاعر مفلق و ادیب دانشمند جناب آقای محمدعلی ناصح (ظاهراً بدون آگهی از طبع قدیم یا بی‌اعتنا بدان) تصحیح و «تنقیح» نموده و انتشار داده‌اند. نسخه چاپ خاور با آنکه طبعی است بازاری و نابسامان با این همه نه تنها افزونهایی بر طبع استاد ناصح دارد بلکه در بعضی موارد درست‌تر از نسخهٔ ایشان بنظر می‌رسد. درمطالعه و مقابلهٔ این دو نسخه، خرده خرده یادداشتهایی فراهم آمد که بی‌فایده ندیدم از آن همه، آنچه مربوط به تصحیح دیوان و بررسی نحوهٔ تحقیق استاد ناصح است برگرفته و در مقاله‌ای فراهم آورم شاید مورد اعتنای حضرت ایشان و استفادهٔ خوانندگان علاقه‌مند قرار گیرد.

دیوانی که استاد ناصح از اشعار ادیب ترتیب داده‌اند شامل ۶۴۷۲ بیت

می‌باشد (ص مج) که ازپنج نسخه فراهم آمده است.متن این دیوان از نسخه‌ای است عکسی محفوظ درکتابخانه ملی تهران که توسط علامهٔ شادروان محمدقزوینی تهیه شده و ظاهراً قدیم‌ترین مجموعه از دیوان ادیب می‌باشد .

تاریخ استنساخ این مجموعه ۷۱۴ هجری است . ازچهار مجموع دیگر دو نسخه متعلق به کتابخانهٔ ملك و یك نسخه ازآن مصحح می‌باشد نسخهٔ چهارم تذکرهٔ تقی‌الدین کاشی متعلق به‌آقای دکترنورانی وصال است که بخشی از اشعار شاعر را دربردارد. چهل‌وشش صفحه ازآغاز این دیوان اختصاص به مقدمه دارد و صدوهفت صفحه پایان‌آن تعلیقات استادانه وحواشی سودمند مصحح وفهرست نامها و اشعار را دربرمی گیرد. درمقدمه ازاحوال شاعر وخاندان وممدوحان وبعضی گویندگان معاصر ومتقدم وی سخن رفته است . وطواط، سنایی، جبلی، انوری ، معزی ، فرخی ، منوچهری ، فردوسی و ... از شاعرانی هستندکه سرگذشتشان دراین مقدمه نقل افتاده و ازهریك از آنان اشعاری آورده شده است . احوال‌این شاعران ازآنجاکه «تذکره نویسانه» به قلم آمده مطلبی‌تازه و فایده‌ای چنانکه باید دربر ندارد . درصفحهٔ (یا) نام پدر ابن‌المقفع معروف راخردادبه دانسته‌اندکه شاید دادبه (تاریخ طبرستان‌ص۱۱)یادادویه (ص۱۸۵ ح ۱ تاریخ ادبیات صفا) درست‌تر باشد . نیز درصفحه (یه) قاضی حمیدالدین بلخی مؤلف مقامات حمیدی را صاحب مقامات حریری گفته‌اندکه حتماً اشتباه قلم ایشان یا قلم‌کاتب است (گرچه در غلطنامه این اشتباه اصلاح شده) . در صفحه (کو) حضرت‌استاد علیرغم تحقیقات ومقالات‌کسانی چون: استادمینوی، شادروان عبدالعظیم خان قریب ، مرحوم دکترمحمود خان شیرانی ، روانشاد سعید نفیسی همچنان مصرندکه : «دلیلی برقبول این انکار (که یوسف و زلیخا از فردوسی نمی‌باشد) دردست نیست» .

ازمقدمه که بگذریم به‌متن می‌رسیم . دراین متن ازآنجاکه ترتیب‌نسخه اصل و رسم‌الخط آن را حفظ نموده‌اند ، اشعار به ترتیب حروف آخر مرتب نیست و خصوصیاتی از نظر رسم الخط در آن دیده می‌شود . البته رسم الخط یکنواخت نیست و گهگاه کلماتی هم برخلاف رسم‌الخط معهود و معمول در طی کتاب دیده می‌شود مثلا : حشم (= چشم ، ص۱۵۷) وچشم (ص۳۱) ، غمزها (= غمزه‌ها ، ص ۳۵) و ذره‌ها (ص ۵۱) ، سباس (=سپاس ، ص ۲۵۳) و پنهان (ص۶۲) و ...که شاید دراین امربیشتر تقصیر ازجانب‌کاتب باشد .

درص ۲ س ۱۲ - برنا (جوان) را به فتح اول خواندن بهتر دانسته‌اند

که شاید درست نباشد (رك: حواشی‌استاد معین ذیل‌این‌واژه دربرهان)
ص ۹ س ۴ _آزرومانی که صورتهای دلبر کرده‌اند .. آزر را بصورت آذرآورده‌اند، همچنین‌درصفحه ۲۱۸
ص۹ س۵ـ عنبرین رخسار و مه دیدار آن دلبرمرا ... در نسخهٔ چاپ قویم : عنبرین زلفَ و مه رحسار آن دلبر مرا . . . صبط است‌کـه درست تر می‌نماید .
ص ۱۵ س ۱۸ ـ در مورد نیزهٔ خطی نوشته‌اند : منسوب به خط کـه سدرگاهیست . خوب بود محل این بندررا مشحص می‌کردند .
ص۳۰ س۴ـ

گویی چمن ر نالهٔ مرغ و سیم‌گل
ما و دکی حکایت عیار می‌کند

کلمهٔ ناحواناى آغاز نیم بیت دوم (با رودکی) است و این‌بیت اشارت است به عشق رودکی شاعربا غلامی‌که ظاهراً «عیار» نام داشته است .
حود رودکی‌گوید :

کس فرستاد بسر اندر عیار مرا
که مکن یاد بشعر اندر بسیار مرا

(ترحمان البلاغه چاپ‌آتش ص۸)
در دیوان شاعران دیگر نیر بـدین عشق اشارت رفته است . سوزنی گوید :

کردم دل خویش ای ىت عیار رعشقت
چون رودکی اندر غم عیار شکسته

(دیوان‌ص۳۳۳ واحوال رودکی‌ج۲ ص۵۵۷)
ىار سوزنی‌گوید :

قیمت عیار را هم وام‌کرد ار دیگری
بلعمی عیاروار از رودکی بفکند وام

(دیوان‌ص۲۶۶ واحوال‌ج۲ص۵۵۸)
ىار گوید :

بلبل چو شود راذل وراوی وبحواند
بیت و غزل رودکی اندر حق عیار

(دیوان ص۱۹۷ واحوال‌ج۲ص۵۵۸)

مصراع رودکی را درحق عیار ، حاقانی نیز در قصیده‌ای بلند اینگونه تضمین نموده است :

وز پی آنکه ز سر تو حبردار شوم

(کس فرستاد بسر اندر عیار مرا)

(دیوان چاپ دکترسجادی ص۴۱)

ص۳۲ س۷-

. . . . . ن رعایت امرش چو نوبهار

فرتوت را به قوت برنا کند همی

استاد حدس زده‌اند محذوف در اول بیت (روزخران) است، دردیوان چاپ قویم (دوراماں) می‌باشد .

ص۴۲ س۱۲

رایت عالیش کرایران به توران بازگشت

فروپیروزی از ایران باز توران آمدند

ص۴۳ س۱۳

دولت و اقبال غائب گشته ازاوطان خویش

در پناه رایت او باز اوطان آمدند

ص۴۳ س۱۶

تا به ما بازآمدی گویی پس‌ازعهد دراز

فروزیب وحسن یوسف باز کنعان آمدند

ص۱۶۴ س۱۲

دل پرآتش من باز من چرا ندهی

مگرکه نیست ترا برمن استوارآتش

ص۱۹ س۳

ملك چمن که باز حزانی گرفته بود

بستد بهار و داد همه باز عندلیب

دراین‌پنج بیت فرموده‌اند«بار» را باید به سکون‌راء خواند(بازتوران، بازاوطان ، بازکنعان ، بارمن ، بازعندلیب) و آن را چنین معنی کرده‌اند : (برتوران بازآمدند ، به اوطان بازآمدند به‌کنعان بازآمدند...)

درصورتی کـه چنین نیست و این کلمهٔ « باز » اصلاکلمه‌ای دائم‌الاضافه است (رك : فرهنگه معین) . شگفت اینست که در بیت‌آخرهم که اصلانمی‌شود

کلمهٔ باز را بسکون خواند (چون قافیه عیب پیدا می‌کند ازآن‌روکه درابیات دیگر همهٔ کلمات قافیه به ردیف عندلیب اضافه شده است : سازعندلیب ، آواز عندلیب‌وانبازعندلیب..) بسکون ضبط نموده وچون‌دیده‌اند بیت‌ازقانون بیرون می‌رود بچاره جویی پرداخته وگفته‌اند این بیت مثل شعرخواجه حافظ است که :

صلاح کار کجا و من خراب کجا
ببین تفاوت ره ازکجاست تا بکجا!

اماکلمهٔ بازکه درمتون قدیم فارسی بسیار بکار رفته و شواهدی در زیر اراستعمال آن آورده می‌شود ، واژه‌ایست چنانکه گذشت لازم‌الاضافه که‌گاهی کسرهٔ آخرآن به‌یاء هم بدل می‌شود و بمعنی : به ، بسوی ، جانب می‌باشد : «بیایید تا بازآن چاه شویم» (قصص قرآن ازتفسیر سورآبادی ص ۱۴۲ چاپ دکتر مهدوی . بایدکه بنی‌اسراییل را ... باز بیت‌المقدس فرستی (فارسنامه چاپ تهران‌ص۴۳) ازجحالت برفت و باز خانقاه بیامد (تذکره‌اولیاص۴۳۴ چاپ دکتراستعلامی) درحال شیخ بیفتاد و بیهوش گشت چون باز هوش آمد (تذکرةالاولیا ص ۳۹۴ همان چاپ)

چو بازی هش آمد مه مشك سر
ببارید از دیده خون جگر

(ورقه وگلشاه چاپ دکتر صفا ص۷۴)

دراین بیت‌بازی بجای بازاستعمال شده‌است. برای‌شواهد دیگررجوع شود به . فارسنامه ص ۴۱ و۴۳ و ورقه‌وگلشاه‌ص ۱۱ و ۹۸ و مجمل‌التواریخ ص ۲۵۸ و تاریخ سیستان ص(کا) وشاهنامه چاپ روس ج ۱ ص ۵۷

شادروان بهار درمقدمه تاریخ سیستان آورده است‌که باز بمعنی به‌برسر اسماء وقتی‌رواست‌استعمال شودکه دررسیدن فاعل به‌مقصدنوعی اعاده‌وبازگشت مضمر باشد (ص‌کا)

ص ۵۲ س ۱۶ ـ گفته‌اند ظاهرآنست‌که سوك‌بمعنی ماتم مختوم به‌کاف تازی باشد واین دوبیت راشاهدآورده‌اند از رودکی:

بساکه‌شاد دراین‌خانه بودم وخندان
چنانکه رشك‌ببردی بمن‌امیر وملوك
کنون‌همانم وخانه همان وشهرهمان
زمن‌نپرسی کزچه‌شده‌ست شادی‌سوك

شادروان دهخدا بجای ملوك دربیت اول «بیوگ» را درست تر دانسته و سوك را با گاف ضبط کرده‌اند. درفرهنگهای پارسی‌چون برهان وجهانگیری و مؤیدالفضلا و غیاث‌اللغات نیز این‌کلمه باگاف ضبط شده است «رك : حواشی برهان ذیل‌سوگ»

ص ۶۵ س ۱۵ – نبی را بمعنی نوی (جدید و تازه) (؟) گرفته‌اند که عبارت ازقران باشد. (برای تحقیق‌این واژه رجوع شود به‌حواشی استادمعین ذیل این‌واژه دربرهان قاطع)

ص ۹۱ س ۱۹– دعد ورباب چنانکه استاد پنداشته‌اند (وبعضی‌شاعران قدیم هم) ، عاشق و معشوق نیستند (رك نامه علامهٔ قزوینی در ص ۶۲۴ دیوان ناصرخسرو چاپ کتابفروشی تایید اصفهان)

ص ۱۰۲ س ۱

روپش نشان زصنعت نقاش چین دهد

دویش نگر همیشه ..... چنین دهد

درنسخه قویم بجای‌کلمهٔ واافتاده «نشان» آمده است.

ص ۱۰۵ س ۲

دل را سعادتیست مناجات دلبران

ای کاشکی که و... مناجات باشدی

درنسخهٔ قویم واافتاده «وجه» است.

ص ۱۰۵ س ۱۱– بجای این مصرع نادرست : وزیاد چشم وزلف‌وخطش دراب‌هجر .. درقویم چنین‌آمده ور یاد چشم و زلف وخطش درشبان هجر

ص ۱۰۷ س ۸

اندر خیال . . . . . کند مرا

أندر لباس دل بدل من خیال یافت

درطبع‌قویم بجای وا افتاده «هرکه زیارت» می‌باشد.

ص ۱۰۸ س ۱

. . . . «بودی بنیکویی

از نیکویی زبان تو بـرلاف نیستی

در چاپ قـویم مصرع اول چنین است : خورشید ار نظیر تو بودی بنیکویی .

ص ۱۰۸ س۸

. . . . اگر چند حاضرم

ایدون گمان بری که ز پیش تو غائبم

درنسخهٔ قویم وا افتاده چنین است : ازلاغری که هستم ...

ص ۱۰۸ س ۱۱

. . . . مناقبست مرا بر زبان خلق

تا مدح گوی صدر جهان دوالمناقبم

کلمهٔ محذوف در قویم «بشر» است

ص ۱۵۵ س ۸

ثنا کنیم ترا و تو بهتری ز ثنا

هر آینه شرف تن فروتر از افسر

درچاپ قویم بجای تن ، سرصبط شده که درست‌تر بنظر می‌رسد.

ص ۱۶۷ س ۱۱

بر آن تن چه درحور بود یاد حوشن

بر آن لب چه لایق بود ذکر شکر

طبق سخهٔ قویم درمصراع دوم لشکر درست است نه شکر

ص ۱۷۹ س۱۱

درمیان راغ و بلبل مشکلی افتاده بود

درحمل هر مشکلی‌افتاد حل کرد آفتاب

مطابق نسخهٔ قویم درمصراع اول بجای راغ باید زاغ باشد.

ص ۲۰۴ س ۱۵

اندازه مناقب او را قیاس گیر

مرحملهٔ فضائل او را شعار کن

مصراع دوم چنانکه استاد نیز متوجه شده‌اند با مصراع اول نامربوط می نماید ، مطابق نسخه قویم بجای شعار باید شمار گذاشت تا معنی مفهوم باشد .

ص ۲۱۱ س ۹

عاشق در عقیقم رهی و بندهٔ سیم

که‌عقیقین‌لب‌وسیمین‌تن‌وزرین‌کمرند

مصرع اول درطبع قویم اینطور ضبط است وهمین صورت هم درست می باشد: عاشق‌زر وعقیقم رهی و بندهٔ سیم.

ص ۲۱۱ س ۱۱

شکر و گل برمن دوسترست از دل و حان

ازپی آنکه برخ چون گل‌وهمچون‌شکرند

مطابق ضبط قویم مصرع دوم بدین صورت درست است: ازپی‌آنکه برخ چون‌گل و ازلب شکرند .

ص ۲۱۲ س ۱۴

شمر را حوض خرد و گودال کم‌ژرف (؟) معنی نموده‌اند. ظاهرأ ژرف (عمیق)را با ژرفا (عمق) اشتباه‌کرده‌اند .

ص ۲۱۹ س ۳

ملك چمن که زاغ خرابی گرفته بود

بستد بهار و داد همـه بار عندلیب

صحیح همچنانکه درقویم هم آمده درمصرع اول بجای خرابی، خزانی است .

ص ۲۳۹ س ۱۳ توضیحاتی‌که درباب الف ونون کلمهٔ بهاران داده‌اند نادرست می‌نماید .

ص ۲۶۱ س ۸

آن تویی کاندر زمان و در زمین

رخت‌ما و بارما در کاروانی‌دیگرست

چنانکه استاد نیز متوجه شده‌اند وزن مصرع اول با مصرع دوم نمی‌خواند ، ظاهراً باید چنین باشد : آن تویی کاندر زمان و در زمین مثل تو نیست

درقویم این مصرع چنین ضبط است : آن تویی کاندر زمان دور بین‌مثل تو نیست (؟)

ص ۲۶۵ س ۴

نه ماه و شاهم کاندر فراق خدمت‌تو

چو مه اسیرمحاقم چوشه ذلیل عری

بعد از عری علامت پرسش گذاشته‌اند ، خوب بود درباب این واژه — که ازاصطلاحات قدیم بازی شطرنج است ــ بمقالهٔ مشبع استادعلامه‌همایی‌ذیل

صفحه ۴۹۱ دیوان مختاری رجوع می کردند ، درصفحه ۵۰۸ راحة الصدور (چاپ تائید اصفهان) نیز شرحی به انگلیسی درباب این اصطلاح بنقل‌ازتاریخ شطرنج آمده است

ص ۲۷۰ س ۱۲ — انوشیروان ظاهراً به معنی (دارای روان جاوید است) نه شادروان وآمرزیده چنانکه استاد تفسیر نموده‌اند.

ص ۲۷۳ س ۸

بروی زرد وار آن روی دور ازآفت
به‌پشت‌حفته وزآن‌پشت‌فارغ‌از نقصان

صحیح طبق صبط نسخه قویم چفته است بجای حفته در مصراع دوم

ص ۲۹۳ س ۱۵ آنچه درباب معنی بارید گفته‌اند محقق نیست.

ص ۳۰۸ س ۸

شصت است سال عمرم و پیش تو بوده‌ام
بسته کمر بخدمت تو نیمه‌ای ز شصت

این بیت از قصیده‌ایست بامطلع :

ای خسرو ملوکِ وجهان دار چیره دست
سلطان‌شرق وغرب وحداوندهر که‌هست

طبق قواعد علم قافیه شصت درمصرع دوم باید بصورت شست نوشته‌شود. واین را خود استادالشعرا باصح بهتر می‌دانند.

ص ۳۱۱ س ۶

یاد منی چومنی بشعر و نامه از حملهٔ واجبات باشد

وزن نیم بیت‌اول مختل است باید اینطور تصحیح شود : یادچومنی‌بشعر و نامه .

ص ۳۳۴ س ۱

بر بست راه ..... و دعوی مناقبش
بگشاد بند کیسه معنی کیاستش

درقویم بجای وا افتاده ، فتنه است.

ص ۳۳۵ س ۱۲

در آب رو اگرچه منم بهگزین خلق
معنی آبداده و لفظ گزین مراست

استاد «منم» را درمصرع اول به «تویی» تصحیح نموده‌اند . در نسخه قویم بجای «منم» ، «نیم» آمده که اصح بنظر می‌رسد

ص ۳۴۴ س ۹

ای مــرتبت تو بلخ نامــی را

با حرمت مروه و صفا کــرده

درست درمصراع اول بلخ بامی است نه‌نامــی . در رسالهٔ شهرستانهای ایران ، بلخ بالقب بامیك (روشن و درخشان) آمده است (ص ۲۴۲ گلستان چاپ دکتر مشکور و جهان‌نامه ص ۴۸) واژهٔ‌بامی که درپهلوی وامیك هم تلفظ می‌شود بجز لقب شهر بلخ همراه بعضی‌از نامهای دیگر نیز آمده است چون . بهشت‌بامی وهوشیدربامی (موعود مزدیسنا) . در تاریخ بلعمی آمده است که: .. نشست‌خویش را شهر بلخ اختیار کرد ومر بلخ را بلخ‌الحسنا نام کرد.. (ص ۶۳۹ بلعمی چاپ استاد بهار) واین حسنا ترجمهٔ همان بامی است.

ص ۳۵۰ س ۴

ست حد از جمال تو کمالی یافته‌ست

صورتی‌خود ازکمال توجمالی یافته‌ست

مصراع دوم نامفهوم است ، صورت درست مطابق ضبط نسخهٔ قویم‌چنین است : سورت خود ازکمال توجمالی یافته‌ست.

ص ۳۵۵ س ۹

اثر خشم و سهم صولت تو به فراری رسیدوختلانی

مطابق متن قویم درمصراع دوم «به‌طراری رسید» درست است و طرار شهریست نزدیك اسفیجاب از ثغورترك (مراصدالاطلاع)

ص ۳۶۶ س ۱

گرچه سیصد چومیرك سیناست اوست مقلوب میرك سینا

در ذیل این بیت آورده‌اند : آیا مقصود از میرك‌سینا فیلسوف بزرگ ابوعلی سینا می‌باشدکه مقام وزارت وامارت نیز داشته است و کاف میرك مفید تعظیم ؟ . باید درپاسخشان عرض شود تحقیقاً خیر.

ادیب دراین بیت به‌قطعه‌ای ازمیرعلی پورتکــین نظر داشته است وآن قطعه‌اینست :

میرك سینا لطیف و چابك و برنا

هرچه بگویم از او خوش‌آید وزیبا

هست انیس کریم ور نشناسی
زود مخوان باژگونه میرك سینا

(ترجمان‌البلاغه ، چاپ‌قویم ص ۱۶ درفصل مقلوب)

ص ۳۶۸ س ۱۱ – دژم را به‌کسر اول ضبط ومعنی نموده‌اندکه البته به ضم درست‌تر بنظر می‌رسد .

ص ۳۷۱ س ۶

براز دل به کام دل آنکس بود
که دایم‌بود در برش دلبری

از مصراع نخست چیزی مفهوم نمی‌شود ، مطابق متن قویم بجای بود ، بَرَد باید گذاشت .

ص ۳۷۲ س ۱۰

گرایی به اختر بماند رواست
که او مادری بود و این دختری

گرایی را درمصراع اول حدس زده‌اند گرابی(= گلابی) باشد (؟) . درنسخهٔ قویم گرآبی‌ضبط شده‌است وآبی‌نام میوه‌است که‌آن را بهی یا به‌خوانند بااین توضیح معنی مصرع روشن است

ص ۳۸۱ س ۳

تا در طریق مدح تو ثابت قدم شدم
ایمن شدم که نابعه با من رفیق شد

ظاهراً نابغه در مصراع دوم باید تابعه باشد بمعنی جنی و شیطانی که بشعرا تلقین شعر می‌کند و چون‌آن روح نامرئی همه‌جا همراه و پیرو شاعر است او را تابعه نامیده‌اند . رودکی گوید :

گرچه دوصد تابعه فریشته‌داری نیرپری بارو هرچه جنی‌وشیطان

وجمال‌الدین اصفهانی گوید :

گویند که تابعه کند تلقین شاعر چو قصیده‌ای کند انشی

(رك : مقالهٔ بلند استادهمایی ذیل ص ۲۲۹ دیوان عثمان مختاری)

درمتن چاپ قویم بجای تابعه ، مالیه (؟) ضبط شده است.

ص ۴۶۳ س ۷

گر باده با مشافههٔ دوستان خوش است
جای چمانه در چمن بوستان خوش‌است

حدس زده‌اند چمن و بوستان درست باشد . در صورتیکه متن درست‌تر بنظر می‌رسد دراشعار استادان قدیم چمن باغ بکار رفته است که همان چمن بوستان باشد

منوچهری گوید ،

دهقان به تعجب سرانگشت گرانست
کاندر چمن باغ نه گل ماند ونه گلزار

(ترجمان‌البلاغه ، چاپ استانبول ص ۱۰۵)

و انوری گوید :

اکنون چمن باغ گرفتار تقاضاست
آری بدل خصم بگیرند ضمان را

(دیوان چاپ استاد مدرس ج ۱ ص ۹)

ص ۵۱۵ س ۱۸ ـ نسخهٔ خطی ترجمان‌البلاغه را محفوظ درکتابخانه ملك دانسته‌اند ؛ درصورتیکه نسخهٔ منحصر بفرد این کتاب بنابر گفتهٔ شادروان احمدآتش درمقدمهٔ ترجمان البلاغه چاپ استانبول متعلق به کتابخانهٔ فاتح استانبول است

ص ۵۱۷ س ۱۲ـ عسکر : «محلی که شکر نی آنجا خوب و بسیار بوده است» . درمراصدالاطلاع از به‌محل بنام عسکر نام می‌برد، خوب بود استاد این عسکر را (که عسکرمکرم در خوزستان است) مشخص می‌نمودند .

ص ۵۵۳ س ۱۱ ـ تحقیقاتی که درباب زند وپازند به‌استناد بعضی از فرهنگ‌ها آورده‌اند بی‌اساس است.

ص ۵۵۸ س ۱۸ ـ عهدنامهٔ کسری را احتمالا کارنامه اردشیر بابکان دانسته‌اند که نادرست بنظرمی‌آید . گویا عهدنامهٔ کسری همان عهد انوشیروان باشد که پندنامه‌ای بوده است ازسخنان انوشیروان ودرشاهنامه فردوسی وغرر السیر ثعالبی مرغنیانی و بعضی کتب قدیم دیگر از آن یاد شده است

فردوسی فرماید .

به پیوندم این‌عهد نوشیروان — به پیروزی شهریار جهان

(حماسه سرایی درایران ص ۳۰۵)

○❋○

دلارای عهدی ز نوشیروان — به‌هرمرد ناسالخوردهٔ جوان

(شاهنامه جیبی ج ۶ ص ۲۶۹)

فـراوان بر آن نامه هرکس گریست
پس از عهد یکسال کسری بـزیست
(شاهنامه ص ۲۷۲ همان چاپ و همان جلد)
نیز رجوع شود بغررالسیرثعالبی چاپ اسدی ص ۶۳۶
ص ۵۵۹ س ۱۲
باری چوفسانه میشوی ای بخرد
افسانهٔ نیك شو نه افسانهٔ بد

این بیت را به خیام منسوب داشته‌اند ومن آن را در مجموعهٔ رباعیات حیام چاپ شادروان فروغی وطربخانه چاپ استاد همایی نیافتم . این بیت با بیتی دیگر درنامه تنسر(ص ۳ چاپ استاد مینوی) بدون نام‌گوینده‌آمده است. درمجموعه مصنفات افضل‌الدین کاشانی (ج ۲ ص ۷۵۲) این بیت با بیتی دیگر بصورت رباعی بهوی نسبت داده شده است در پایان دیوان فهرستی اراعلام ترتیب داده‌اندکه متأسفانه دقیقاً تامها درآن مرتب نشده است مثلا امیر احمد پیش ار ابوالحسن عمرانی وابن‌درید پس‌ار اوحدی ذکر گردیده است. توفیق هرچه‌بیشتر مصحح دانشمند و شاعر بزرگوار حناب آقای ناصح را درخدمت به‌زبان و ادب فارسی ارخداوند بزرگ خواستارم .

●●

جوی و دیوار و تشنه

مجموعهٔ داستان ــ ابراهیم گلستان ــ تهران ــ ۱۳۴۶

عبدالعلی دست غیب

«جوی و دیوار و تشنه» سومین مجموعهٔ داستان کوتاه ابراهیم گلستان‌است[۱] این‌مجموعه ده داستان را در بردارد. عشق سالهای سبزــ طوطی مردهٔ همسایه من ـ بودن یا نقش بودن ــ با پسرم روی راه ـ درختهاــ بعد ازظهرــ راه ـ ماهی وجفتش ـ سفرعصمت ـ صبح یك روزخوش .

«عشق سالهای‌سبز» ماجرائی عاشقانه وبازگشت خاطره بدورهٔ نوجوانی است، داستانی استازعشق پاشورپسری و دختری‌که بهیچوجه تازگی ندارد و به‌همراه‌وصفی گاه پرتصویروگیراواغلب‌سخت‌متصنعانه همراه‌باشعبده بازی‌های لفظی‌بیان میشود. پسرودختر خواهان یکدیگرند اماعرف‌وعادت دست‌وپایشان راسخت بسته است، ازاین روهیچکدام گام پیش نمی‌نهند و به وصال یکدیگر نمیرسند. پسر برای ادامه تحصیل به تهران می‌آیدودختر به‌خانهٔ شوی‌میرود

۱ــ «آذرماه،آخر پائیز» و «شکارسایه» داستانهای دیگراوست.

پسر درآخرین‌دیدارکه درتهران روی میدهد تلاشی نه چندان پی‌گیر می‌کند تابلکه معشوقه ازآن اوشود ونمی‌شود ! «چرخ فلك» یك‌طرح است قهرمانان آن‌زن و شوهری هستند با دختر کوچکشان‌که هردو دوستش دارند . گذشت سالیان رن وشوهری رانسبت بهم بیگانه‌کرده‌است . زن ، دختر کوچکشان را تحریك میکندکه ازپدرش بخواهد اورا بیرون بگردش ببرد. درگردشگاه ، دخترك سوارچرخ فلك‌میشود وبرای زن‌وشوهر فرصتی مناسب بدستمی‌آیدکه باهم سخن گویند وبهم نزدیك شوند. ولی ورطه‌ای درمیان هست و بیگانگی و غربتی‌که ازآن گزیری نیست .

«سفرعصمت» ماجرای سفرزنی گناهکار(روسپی) به یکی ازمکانهای‌مقدس است راهی است سوی «توبه» و سرشار ازشوق زیارت : خالی شدن از خود ویافتن صفاوپاکی و درواقع سفری است درخویشتن .

«ازلحظه‌ای‌که بدرگاه صحن پاگذاشت ، دنیاگذشته بود ونه نامی ، نه نقش صورتی، نه یادبود گذشته ونه فکری برای‌آینده هیچ، جذبه رسیدن ، در ذهن‌اوبود. درسایهٔ صدای «سید» دنیا دوباره‌بود. دنیای نفی‌یادبودهای گذشته شب‌های‌خانه رفت وبوی‌عرق‌پرید وآن‌لکه خون وحشتناك درانتهای درد دیگر نمانده بود. مردی‌که سنگین‌بود، مردی‌که بوی‌پهن‌میداد، مردی‌که درآرزوی باطل لذت... نفس‌میرد. مردی‌که‌کاردلای تیغهٔ‌کتفش نشسته بود ودر راضرب یك‌گلوله‌ارهم‌شکست‌وتوآمد وفریادزد: «عصمت!»... دست‌خون‌آلودبرصورتش کشید ولب روی گردنش‌مالید... وآن وقت‌تازه دیدکه دسته‌کارد در پشت مرد فرورفته است...» ص۷۳

«سفر عصمت» نام داستان حاوی ایهامی‌است. «عصمت» بامفهومی‌دوگانه. سفرزنی بنام«عصمت» وسفراو بسوی «پاکی» امادرحریم مقدس‌نیز باپاکی راه دارد. سیدزیارت‌نامه خوانی حضور قلب «عصمت» رابهم میزند وبین اووخدای او قرارمی‌گیرد وسودجوئی انسانی حیله‌گر راآشکاره می‌کند:

«سیدپرسید: آداب‌آستان بوسی‌بلدهستی؟ زن‌گفت «ها»، وسرگرداند. سیدچشمان مخملی نوازشگرنجیب داشت سیدسنگین و نرم‌گفت هرکار قاعده دارد. بایدآداب خاص زیارت بلد باشی.این‌بارگاه عزیزه. بلدهستی؟

زن‌گفت : نه. وترس داشت مبادا از اوخلاف سرزده باشد .

(سیدگفت) در زیرسایه حضرت مجاور شو... زائرین میان... محتاج دوختو دوز وپرستارین.پس‌اندازمی‌کنی. خرجیت درمیاد. دلت‌گرفت میاگی

حرم. هم‌کاسبی‌س هم‌ثواب وزیارت...» ص۷۳-۷۵

«ماهی وجفتش» طرح‌زیبائی‌است ازمنظری اززیست یایکی ازلحظه‌های زیست. تصویری است‌از ناباوری‌ازهماهنگی درجهانی ناهماهنك هرچندظاهراً هماهنك بنظرمیرسدبو برای تصویر این ناباوری، نویسنده از تمثیل سودجسته است . تمثیل ماهی‌ها درآبگیر شیشه‌ای. نمایشگاه ماهی‌های‌گونه‌گون در نظر نویسنده همان نمایشگاه زندگانی انسانی‌است. دنیائی پرازکشمکش‌که صحنهٔ اضطراب‌ها و فریب‌هاست .

«طوطی مردهٔهمسایهٔ من» قویترین داستان کتاب وازنظرقالب سرشار از طنز وتصویر و گفتگو وتحرك‌است. نویسنده بدون شرح و بسط از همان آغاز محیط وقهرمان داستان راتصویر می‌کند

«دلم‌می‌خواست‌آوازبخوانم: اول‌که‌آمدم‌خانه می‌خواستم روزنامه‌بخوانم اماحیفم‌آمد خواستم‌کتاب بخوانم روروم‌آمد. خواستم رادیوبگیرم دیدم رادیو ازصبح روشن‌مانده خودش دارد یواش می‌خواند و وقتی صدایش را بلندکردم دیدم مزخرف می‌خواند، خاموشش کردم. رفتم‌سرگنجه دیدم‌یك‌بطرشراب‌مانده است. رفتم‌دریخچال راباز کردم دیدم سه‌جور پنیردارم . یکمرغ پخته‌که یك ران نداشت.. دودل بودم شراب‌بخورم یاآبجو. .»

راوی داستان بامردهمسایه دعوایش میشود. مردهمسایه‌که ازسروصدای این شازدهٔ خوشگذران به تنك‌آمده گلدان‌های‌گل وسپس طوطی را باقفس از بالا بسوی اوپرت می‌کند. پاسبان‌سرمیرسد وهردورا به‌کلانتری میبرد. پس‌از بازجوئی ناگهان‌حال مرد همسایه بهم میخورد و بزمین در می‌غلطد کاشف‌که بعمل‌می‌آیدمعلوم میشود که مردهمسایه تریاك خورده قهرمان‌داستان وپاسبانی او را به‌کول‌گرفته به بیمارستان میبرند ودراین‌صحنه، نویسنده مناظری را از نیمه‌شب تهران وصف می‌کند .

«بودن یانقش بودن» فیلمنامه‌ایست مضحك. این‌قطعه شبیه یك نمایش‌تك پرده‌ای‌طولانی‌است وجنبهٔ ضدمذهبی دارد. طنزنویسنده دراین‌قطعه طنزی‌است ساختگی و معلوم است‌که نویسنده برای نوشتن چیز خنده‌آوری می‌کوشد اما نمیتواند آنراخوب ازآب درآورد. قهرمان این فیلمنامه یك‌زن ویك‌شوهر و دوپسرآنها ، مردی‌خارجی ویك شیرگر ویك شترهستند . دراین‌قطعه ظاهراً نویسنده به جنك عقاید ورسوم غلط میرود اما در باطن مسئله «شهادت» را به مسخره می‌گیرد .

«با پسرم روی راه» آشکارا تأثیر همینگوی را نشان میدهد. نویسندهٔ داستان به توصیف جزءجزء دست میزند. داستان بشکل روایت آغاز میشود وسپس بصورت صحنه‌ای درمی‌آید که پدر وپسر وچند نفردیگر درآن باهم سخن می گویند. نویسنده در این داستان در وصف جزئیات وگفتگوها برای تجسم صحنه مورد نظر می کوشد.

بهترین قسمت داستان، صحنه‌ای است که پدروپسر پس‌ازپنچرشدن لاستیك ماشین به قهوه‌خانه سر راه رسیده‌اند، معرکه گیری بساط معرکه گیری راه انداخته است. صدای نقال بلنداست اما صدای ماشین های سنگین که از جاده می‌گذرند برصدای معرکه‌گیرپیشی‌می گیرد وآنرا خفه می کند. دراین صحنه جدال بین‌مظاهر دوتمدن، تمدن شرق وغرب بیان میشود.

«درختها» و «بعداز قله» دو طرح توصیفی شاعرانه است. این طرح‌ها هرچند از عبارت پردازیها و صنعتگری های دل آزار خالی نیست مع‌هذا باز سرشار از توصیف های شاعرانه است و حتی در بعضی جمله‌ها وزن گونه‌ای نیز میتوان یافت.

«رورهای بعدبار طعم میوهٔ زندگانی رابمن‌چشاند صبح‌زود بود، نگاه روشن ستاره بود، طلوع آفتاب بود، صدای سهره بود. پریدن کلاغ بود درخیال ابر، غروب بودماسکوت منتظر. سرودصاف جویباربود صبح‌روی‌ریشه‌های‌سرخ، فسون سیم‌بود. عصر، لابلای برگهای بیدبرف روی کوه‌بود. دورباگل گون، باامید بارآمدن‌بشکل یك پسر پیام‌آور رونده روی‌برکه‌های باد.» (درختها- ص ۲۱۸)

* * *

همه قطعه‌های کتاب «جوی ودیوار وتشنه» راداستان کوتاه کامل نمیتوان خواند. «سفرعصمت»، «طوطی‌مردهٔ همسایه من»، «با پسرم‌روی راه» داستانهای کوتاه خوبی‌هستند. «ماهی‌وجفتش»، «درختها» و «بعدارقله» طرح‌های‌توصیفی زیبائی. اما«چرخ فلك»، «صبح‌یك روزخوش» نه کاملند ونه‌خوب بیان‌شده‌اند. «بودن یانقش بودن» که بنظر نویسنده، نوشته‌ایست طنزآمیز، جزدرچندصحنه از طنز و ضحك طبیعی وابداع آمیز خالی است.

نثر گلستان آمیزه‌ایست از گفتگوهای عامیانه وگاه طنزآمیز و توصیف های شاعرانه نثراین نویسنده یکدست وهماهنك نیست. درنثر آهنگداراوتلاش فراوانی به یافتن سبك و اسلوب ویژه‌ای به چشم می‌خورد. در «عشق سالهای سبز» جمله پردازیهای‌تصنع‌آمیزفراوان‌است وگاه‌بصورت یك‌چیستان‌سردرگم

حسابی درمی‌آید . نویسنده دراین نوشته‌ها تا حدیك فرمالیست پیش میرود . نثر گلستان گاهی بسوی شعر میل می‌کند:

«شب‌های‌خانه رفت وبوی عرق‌پرید/ وآن‌لکه خونی وحشتناك درانتهای درد / دیگرنمانده بود/ مستی نمانده بود و دل آشوب رفته بود .» ص۷۱

محیط داستان‌های گلستان صرفنظر ازیکی دو داستان ، محیط زندگانی مردمانی است با اضطراب زیست . اضطراب زیست نه هراس زندگانی وکار . نویسنده در محیطی زیست می‌کندکه جریان های اندیشه و احساس او براساس یك زندگانی اشرافی و راحت طلبانه استوار شده است . اما این نویسنده گاه ازدریچهٔ اطاق خویش‌به کوچه وخیابان وپیرامون‌خودنظرمی‌اندازدوصحنه‌هایی از زندگانی مردم را ــ وآنهم در سطح ــ توصیف می‌کند . اماآنچه برسراسر داستانهای او سایه افکنده است نوعی اندی ویدوآلیسم (فردگرائی) وحشتناك است‌که دشمن هرگونه خلاقیت ادبی است . نویسنده بیش ازآنچه باید نگران خویش است از این‌رو با خونسردی بامسائل زندگانی روبرو میشود. قهرمان «بودن یا نقش بودن» می‌گوید :

« .. پسربزرگ گفت : من می‌خواهم خودم باقی بمونم دلم می‌خواد خودم بشم . خودم باشم . خودم بمونم»

جای دیگر همین قهرمان باروحیه اشرافی ، مفهوم «شهادت» رامسخره می‌کند :

«توگاهی خودت را جرمی‌کنی نه دیگرون ترا . توحوشی هستی . تو حوش داری هوش نداری . تو اصلا دنیا اومدی شهید بشی . فرق نمیکنه برای چی ؟ شهید بشی کـافیه برات . دلت می‌خواد بـه اعتبار شهید بودن زندگی کنی» ص۱۴۹

این فردگرائی که درقطعه «درختها» بیشتر نمایان است به اینجامیرسد که نویسنده ازتمثیل«درخت» می‌خواهد هرچیزی‌که هست همانطوربرجای‌باقی بماند . اومی‌کوشد پناهگاه دنج و راحت خودرا بهرصورت‌که باشد حفظ‌کند. دلهره واحساس اندوه اونیز ازهمین روحیه سرچشمه می‌گیرد. درقطعهٔ «صعود» بسوی مفهوم‌های بظاهرعالی ومجردپیش میرود وباسروصدای زیاد به‌جستجوی نجات وصعود برمی‌خیزد. اما صعود بکجا؟ ازفراز «من» بالارفتن و دردلهره زیست یا «عشق سالهای سبز» غوطه‌ورشدن .

نویسنده درهنگامهٔ این تناقضات گاه نیز به پیرامون خود نظرمی‌اندازد و رویدادها را آنطور که هست (و لابد باید باشد!) باچشم نگرنده‌ای بیطرف توصیف‌می‌کند نه درداخل‌زنجیرهای روابط اجتماعی. والبته برای خالی‌نبودن عریضه گاهی فی‌المثل ازپرستاری بی‌دقت یا پاسبانی مفلوك و دربانی مفلوك‌تر از او انتقاد می‌کند . اما این انتقاد از این حد فراتر نمیرود و او دوباره به خویشتن خویش پناه میبرد :

«دیدم که مانده‌ام وسیل رفته است .گوئی شماتتی ارنتش بود ، انکارکار طبیعت تمام نیست . یاطوفان مرا سپندیده است » ص ۲۲۷

باید گفت کار نویسنده تمام نیست ! می‌بینیم که نویسنده ار سیل پیرامون خویش حدا شده و به جویبار دلهرهٔ فردی افتاده و به وصف صحنهوائی‌پرداخته که نوعی راحت طلبی در آن نقطهٔ پابرحاست و او نمی‌حواهد جز نشان دادن بیطرفانه صحنه‌هائی ارمحیط محدود خود به‌کاردیگری دست بزند .

شك بیست که چند داستان محموعهٔ « حوی و دیوار و تشنه » از نطرفن داستان نویسی با نیرومندی وقوت نوشته شده و ارنطرتکنیك اشکالی بر آن‌ها وارد بیست ولی‌تکنیك قوی چه‌چیر را میتواند توحیه کند؟ حال آنکه نویسنده خودرا نمی‌بیند و کوشش‌های آکنده ار روح وحلاقیت مردم حامعهٔ‌خود ورنحها و اصطرب‌های آنان را نادیده می‌گیرد !؟

کتابهای خارجی

ترجمهٔ انگلیسی نامهٔ تنسر

The Letter of Tansar
Translated by Professor M Boyce
Rome 1968.

ع . شاپور شهبازی
دانشگاه پهلوی
(شیراز)

۱ـ تنسر و نامهٔ وی

این کتاب ترجمهٔ انگلیسی دقیق و کاملی است از نامهٔ تنسر که بوسیلهٔ پرفسور مری بویس ، استاد نامی زبانهای کهن ایرانی در دانشگاه لندن انجام شده است وسال پیش در رم به چاپ رسیده. مقدمهٔ مترجم از تحقیقات تازه و دلپذیر پر است، و یادداشتهای فراوان وسودمندی که وی بر ترجمهٔ خود افزوده حاصل کارش را بی شك در شمار یکی از گرانبهاترین و بهترین مآخذ مربوط به تاریخ ایران درمیآورد ، ازاین رو می بایست آن گروه ازدوستداران فرهنگ و تاریخ ایران که دسترسی به چنین اثری ندارند ازفواید آن ناآگاه نمانند .

اهمیت نامهٔ تنسر بر کسی پوشیده نیست اصل این نامه را که درروزگار ساسانیان نوشته بودند ، دادبه پسرداد گشنسپ ، معروف بـه عبدالله بن مقفع، با افزودن مقدمه‌ای و پاره‌ای مطالب تازه به عربی باز گردانید . اصل پهلوی وترجمهٔ دادبه از آن ازمیان رفته است و تنها گزارشی که ابن اسفندیار از متن عربی به فارسی کرده بدست ما رسیده است. دادبه درمقدمه خود از بهرام خورزاد نبیرهٔ منوچهر مؤبد خراسان و «علمای پارس» نقل میکند که اسکندر به اندرز وزیرش ایران را پاره پاره کرده هر بخش را به یکی سپرد تا ستیزه میان مردم گرم شود وفرصت جهانگشائی برای کسی باقی نماند . سرانجام اردشیر بابکان بیرون آمده ملوك الطوایفی را برانداخت و گشنسپ پادشاه طبرستان، چون دید چاره‌ای جز اطاعت از اردشیر ندارد ، نامه‌ای نزد تنسر «هربذ هرابذهٔ اردشیر» نوشت و پاسخی که تنسر به گشنسپ دادهمان است که امروز بعنوان نامهٔ تنسر معروف است.

دادبه از بهرام خورزاد نقل میکند که وزیر اردشیر را «تنسر برای این گفتند که به جمله اعضای او موی چنان رسته وفرو گذاشته بود ،که یعنی ۱ همه تن او

۱ـ نامهٔ تنسر ، چاپ تهران ، ص۵ ، آقای مینوی اکنون « یعنی » را بر «پنداشتی» که درچاپ تهران آمده ترجیح میدهد

همچون سر است[۱] . » دینکرد یکجا از تنسر هربذان هربذ نام برده میگوید اردشیر باوفرمان داد که متن‌های مقدس زردشتی‌را جمع‌آوری کند . ودرحائی دیگر عبارتی‌دارد که‌ظاهرا ازتلاش تنسر برای‌متحدکردن ایرانیان‌درزیرفرمان یك‌پادشاه، یعنی اردشیرحکایت دارد[۲]. دادبه ، ابوعلی مسکویه ، ابن‌اسفندیار ومسعودی (درمروج‌الذهب)هم ازتنسرنام برده‌اند .

اما همین مسعودی درالاتنبیه والاشراف اورا « دوسر » خوانده است و ابوریحان بیرونی نیزدرکتاب «تحقیق ماللهند من‌مقولة » ازوی بنام وعنوان « توسر ، هربذ هرابذه » یادکرده[۳].

۲ـ چاپ‌های نامهٔ تنسر وتحقیقات‌درباره‌ٔ آن

نامهٔ تنسر را نخستین‌بار دارمستتر (Darmsteter) فرانسوی باکمك سه تن‌ازدانشجویان پیشینش ، ازروی‌دونسخه از تاریخ طبرستان‌ابن‌اسفندیار، مورخ ۱۶۳۲ و۱۶۵۶میلادی (۱۰۳۲ و۱۰۶۷ ه.ق) تهیه ودرمجلهٔ‌آسیائی چاپ کرد[۴] ترجمهٔ اوخالی ازاشتباهاتی‌که از بدی نسخه‌های مورد استفاده‌اش ناشی شده نیست ، اما پاره‌ای از توضیحات و تفسیراتش هنوز درخور استفاده میباشد .

نسخه‌ای ازاین‌چاپ را هرتسفلد (Herzfeld) معروف به‌آقای مینوی وام داد تا ازآن رونویسی برای‌خود تهیه‌کند از روی این رونوشت بودکه شادروان دهخدا نامهٔ تنسررا درکتاب‌گرانبهای‌خویش ، امثال و حکم (چاپ یکم ، تهران ۱۳۱۰ ج۳ ، ص ۱۶۲۱ تا ۱۶۴۰) نقل‌کرد و توضیحات و یادداشتهای گرانبهائی‌درمورد نامهٔ تنسر گردآورد که‌آقای‌مینوی ازآن‌درچاپ نامهٔ تنسرـ که مبتنی بود برمتن‌تاریخ طبرستان مورخ ۱۵۶۲ میلادی (۹۷۰ ه . ق) ـ استفاده برد . آقای مینوی سرانجام چاپی از نامهٔ تنسر ترتیب داد که در۱۳۱۱ درتهران منتشرشد وحاوی یادداشتهای سودمند ومقدمه‌ای نسبتاً مفصل بودوبرآن‌ترجمهٔ‌مقاله‌ای‌ازاستادکریستن‌سن (Christensen) دانمارکی درباره « ابرسام وتنسر» وترجمهٔ انگلیسی خلاصه‌ای ازمقدمهٔ ناشرتوسط‌استادم[؟]

۱ــ نامهٔ تنسر ، ص ۵ .

۲ــ The letter of Tansar, p.6. f.

۳ــ برای این ماخذ ، نگاه‌کنید به مقدمه آقای مینوی برنامهٔ تنسر، ص‌م تا ط.

۴ــ برای این مآخذ نگاه‌کنید به مقدمهٔ آقای مینوی برنامهٔ تنسر.

فرزاد ، افزوده شده بود . آقای مینوی چندی بعد به نسخهٔ پاکیزه‌ای از نامهٔ تنسر ، متعلق به حاجی محمد رمضانی مدیر کلاله خاور، دست یافت که بعداً در ۱۳۲۱ ، توسط شادروان عباس‌اقبال بچاپ رسیده و بدینگونه نامهٔ تنسر بازهم منتشر گشت .

در سال تحصیلی ۵۰-۱۹۴۹ آقای مینوی در تشکیل جلسه‌ای در مورد متون‌فارسی که به دوره پیش‌ازاسلام بستگی‌دارد، بااستادنامی‌ومسلم‌ایرانشناسی پرفسورهنینگ (Henning) همکاری‌کرد ، نامهٔ تنسرچاپ وی یکی از متونی بودکه درآن جلسه خوانده شد وتوضیحاتی شفاهی درمورد برخی ازمطالب از طرف ناشر در اختیار شرکت کنندگان ـ که پرفسور بویس و دکتر یارشاطر هم از جمله آنان بودند ـ گذاشته شد. آقای مینوی‌که قصد داشت از نامهٔ تنسر ترجمه انگلیسی ترتیب دهد ، بدان بانوی دانشمند پیشنهادکردکه وی دامن همت برای‌انجام دادن چنان کاری رابر کمر زند. دراین تشویق استادیارشاطر هم همداستان شد و سرانجام طرح ترجمهٔ انگلیسی حاضر ریخته گشت . هم دراین‌میان خانم هیرتا کیرکترپ‌ـمولر(Hırtha Kirketerp—moeller) نامهٔ تنسرچاپ تهران رابدانمارکی ترجمه وبسال ۱۹۶۵ درکپنهاگن بچاپ رسانید[1] و اما ترجمهٔ انگلیسی این اثرمدتها زمان گرفته است. مترجم اساس کاررا برنسخه چاپ‌تهران قرارداده‌اند، وشماره صفحات‌آن‌چاپ رادرجاهای مربوطه ذکر کرده‌اند تااستفاده ازمتن‌پارسی یامقابلهٔ ترجمه ومتن‌آسان‌باشد. ترجمهٔ کامل ویاکوتاه شده‌بعضی ازتوضیحات وتفسیرات مفیدی‌که ازدارمستتر نقل‌کرده‌اند، باحرف D مشخص‌شده و استفاده‌هائی‌راکه ازتوضیحات پرفسور هنینگ‌یاآقای مینوی برده‌اند با حروف H و M نمایانده‌اند تا حقی از کسی ضایع نشده باشد. این ترجمهٔ نفیس وگرانبها از آثاریست‌که در سلسله‌کارهای مربوط به میراث ایران (Persian Heritage Series) بچاپ رسیده است و در یونسکو ومؤسسه پادشاهی برای ترجمهٔآثارایران The Royal Institute of Translation and Publication of Iran) که بهمت شاهنشاه آریامهر پای‌گرفته است وازکمك همیشگی ایشان برخورداری دارد ومؤسسه ایتالیائی برای خاورمیانه و دور (Istıtuto Italiano per il Mdio Ed Estremo Orıente) همکاری داشته‌اند .

---

1 - He. Kirketerp — Moeller, Tansar's Brev, Copenhagen,- 1965 .

۳ـ اهمیت ترجمهٔ حاضر

باید براستی از پرفسور بویس سپاسگزار بود که این مـدرك ارزشمند باستانی را به نحوی بسیار شایسته دردسترس بسیاری از دوستداران فرهنك و تاریخ ایران گذارده‌اند ، و بدینوسیله خدمتی ارزنده به ایران و فرهنك آن کرده‌اند. یکی از امتیازات این چاپ آنست که آخرین تحقیقات ناشر ایرانی آنرا درمورد نسخه بدلها و واژه‌هائی که پیش ازاین نادرست خوانده شده بود دربردارد ، اینك چندنمونه از آنها را می‌آوریم :

تفنق درچاپ تهران ، ص۱ س۷ را استاد دهخدا به قبق تصحیح کرده بود این‌واژه‌ترکیست ومعنی کدومی‌دهد. چون درروزگار کهن درتیراندازی ازقبق استفاده میکردند، کم‌کم قبق معنی «هدف‌تیر» رایافت ، وبنابراین معنی عبارت: «بفرمود تاآن‌جماعت رابرداربقبق‌کنند» روشنتر ازقرائت پیشین‌استو چنین میشود: بفرمود تاآنها رابردارزده، هدف‌تیر کنند. درص۱۴،س۱۶ شدند بایدبه شدتبدیل شود. درص۵ س۱۱ (چون توئی) ودر ص۱۱ س۸ (قادر) باید حذف‌شود. درص۳ س۱۶ واژه‌های «اورا» بایدپیش‌ازرای بر آن‌قرار گرفت... اضافه شود. درص۱۵ س ۱۳ دغل بایددخل شود و«نهادن وجراحت راغرامت هلوله» باید به متن‌واردشود. درص۲۶ س۱۰ (احرا واخیار را) باید برداشته گردد وهیچ اخبار نه بهیچ اخیارنه تبدیل شود . همچنین درص ۴۶ س ۱۴ وقت اصیل باید وقت احل حوانده شود؛ و نمونه های این تصحیحات فراوان است .

بعضی از این قرائتهای بهترمتعلق به مترجم است مثلا امم بهر اقلیمی درچاپ تهران ص۲ س۲ به‌امم هراقلیمی تصحیح گشته است وبادلایل متقن و استوار ثابت شده‌که پریشوار بهتر وصحیح‌تر است از فدشوارگر که در ص۴ س۱۳ ازچاپ تهران آمده است. دراین مورد مثال‌های فراوان میتوان‌آورد، لیکن برای احتراز از درازی سخن ، بهمین اندازه بس می‌کنیم .

پرفسوربویس چندصفحه از مقدمهٔ پرارزش خود را به بحث در اطراف خصوصیات ادبیات ساسانی ، نامه تنسرو چگونگی ترجمه شدنش از پهلوی‌به عربی وازتازی به پارسی اختصاص می‌دهد؛ ومآخذکهنی راکه از تنسر ویانامهٔ اونام برده‌اند یاد می‌کند. آنگاه پس از اشـاره بدین نکته‌هاکه : بنابرکتیبهٔ شاپوریکم بردیوار بنای‌معروف به کعبه زرتشت، یکی‌از درباریان شاپورمردی

می‌بوده بنام مهرگ پسر توسر (Tosar)، احتمال می‌دهد که اصل نام تنسر در پهلوی توسر بوده است که بیرونی و یکجاهم مسعودی (بصورت دوسر) آورده‌اند واستدلال می‌کند که دو حرف N و ū/ō درخط پهلوی متاخر (پهلوی کتابی) به یك صورت نوشته میشده است ولی می‌افزاید که چون نام تنسر اکنون قبول عام یافته است، تبدیل آن به تو سرچندان مزیتی نتواند داشت

تحقیقات مترجم دربارهٔ مولف نامه و زمان وی ارزش فراوان دارد. قبلا کریستن سن فرضیهٔ یکی بودن ابرسام وتنسررا ردکرده بود (۱)، ومترجم ظاهراً نیازی به دنبال کردن این بحث ندیده است لیکن ثابت کرده است که برخلاف عقیده برخی منجمله هرتسفلد (۲) ــ تنسر با کردیر (یا کرتیر)، مؤبد بزرگ سده سوم میلادی، یکی نبوده است. اصل قضیه از این قرار است که تنسر ــ با همه شکوه و اهمیتش درمدارك ادبی ودینی ــ درهیچ کتیبه‌ای یاد نشده است، و ارکردیر، «بنیادگذار» دین زرتشتی عهد اول ساسانی، که زمان اردشیر، شاپوریکم، هرمزدیکم، بهرام یکم ودوم وسوم، وزمان نرسه را درك کرد، ودرقتل مانی دست داشت ــ درهیچ یك از کتب ادبی و دینی ساسانی (بحر مدارك مانوی) نامی برده نشده است، و همین امر پاره‌ای را برآن داشت تا آندورا یکتن انگارند، وگمان کنند که کردیر لقب تنسر بوده است. مترجم استدلال میکند که گذشته از اختلاف اساسی درنام آندو، نوع کارهایشان باهم فرق دارد، تنسر بخاطر کوشش در نگهداشت متون مقدس در ادبیات مذهبی وتاریخی مشهور است، درحالیکه کردیر درکتیبه‌های خود به انجام چنان کاری یاداشتن چنان نیتی اصلا اشاره‌ای نمی‌کند. از اینها گذشته ظاهراً تنسر در روزگار اردشیر در اوج قدرت خود بوده است. ولی چنان می‌نماید که کردیر درآن هنگام جوان بوده.

نتیجهٔ بحث مترجم آنست که تنسر را نباید باکردیر یکی دانست، و

1. A Christensen, « Abarsam et Tansar ». Acta Orientalia, X (1932), p 49 f.

ترجمهٔ این مقاله را آقای مینوی درنامهٔ تنسر آورده است.

2. E, Herzfeld, Archaeolozical History of Iran (London, (1935), p. 100 ff.

قرائن نشان میدهد که این دومی جانشین او بشمار میرفته است .(۱)

مسأله بسیار مهم دیگری که باموفقیت حل شده ، موضوع تاریخ نگارش اصل نامهٔ تنسر میباشد . پیشینیان در اینکه نویسنده نامه تنسر بوده است و وی در روزگار اردشیر میزیسته، شکی نداشتند ، هرچند نلدکه (Noldeke) در ترجمهٔ تاریخ طبری به آلمانی ، بهنگام اشاره به ترجمهٔ دادیه از نامهٔ تنسر ، یادداشتی افزوده است که نشان میدهد وی این اثررا نامه‌ای خطابه‌وار ومتعلق به اواخردوره ساسانی میدانسته (۲) ، ولی نخستین ناشر نامهٔ تنسر ، دارمستتر بـه اصیل و باستانی بودن قسمت اعظم نـامه تنسر اعتقاد داشت . مارکوارت (Marquart) براین عقیده خرده گرفت (۳) ، و باتوجه باینکه در نامهٔ تنسر پادشاه کرمان درزمان اردشیر را قابوس نوشته‌اند ، درحالیکه نام آن شاه در حقیقت بلاش بوده است ، وبا درنظرداشتن اینکه برادرخسرو انوشیروان نیز قابوس نام داشت ، و اینکه هم در دورهٔ این شاهنشاه بود که نامهای خسروان کیانی دوباره رواج گرفت، بدین نتیجه رسید که نامه تنسردرروزگارانوشیروان اصلا ویا مجدداً نوشته شده .

کریستن‌سن هم مستقلا بچنین نتیجه‌ای رسیده بود: وبعدها روی فرضیهٔ خودکارکرد وبدان ایمان پیداکرد. بنظروی همهٔ قرائن تاریخی ــ آوردن نام ترکان و سرزمینشان درنامه تنسر ، شیوهٔ تعیین ولیعهد ، اشاره به وجود چهار مرزبان (اصحاب ثغور) که پادشاهی بمیراثمی‌بردند، واین اشاره که پادشاهان ایران ازجانشینان اسکندرخراج می‌ستانیدند «وتاعهدکسری انوشیروان برین قرار بماند» (نامهٔ تنسر؛ چاپ تهران ص۴۲) ونیزشباهت نامه با «عهداردشیر»،

۱ــ درتائید این عقیده پروفسور بویس ، این اشاره خود تنسر بسیار رسا وبجا می‌نماید که هنگام سخن ازکارهای خود میگوید «پنجاه سالست تا نفس اماره خویش را ازلذتها وخودکامی‌ها دور داشته‌ام» (چاپ تهران ، ص۶ س۷ ، The Letter of Tansar, p. 31) و ایـن میرساندکه تنسر تابهنگام بـه پیروزی رسیدن اردشیر ، ۵۰ سال درراه نگهداری دین می‌کوشیده است .

2- The Noldeke, Geschichte der perser und Araber zur *Zeit* der Sassaniden aus der Arabischen *Chronik* des Tabari, Leyden, *1879*, p. *21*

3. Marquart, Eransahr . . . nach der Geographie des Ps. Moses Xorenac i, Berlin, 1901, p. 30.

که معتقدند درزمان انوشیروان ساخته شده – ماراوادارمی کندکه بپذیریم نامهٔ تنسر یك سند متعلق به دورهٔ خسرویکم میباشدکه برای باستانی جلوه‌دادن‌دستور های آن، به تنسر، وزیراردشیر، نسبتش داده‌اند کریستن‌سن برآن بود که قرائن‌دیگر مثل‌شباهت افکاری که درنامه آمده باافکاردرنامه های سده ششم‌و بویژه تشابه مدخل‌آن با گفتار برزویه که در کلیله ودمنه محفوظ‌مانده‌است، وپافشاری دراستوارداشتن ونگهداری سنن وحقوق‌بزرگان واختلافات طبقاتی، واشاره‌به آزاروشکنجه رافضیان پیش ازرمان نوشته شدن‌نامه ـ همه برای‌عهدخسرویکم بیشتر وبهترمناسبت دارد تا برای روزگار اردشیر اول. کریستن‌سن ازمجموع این دلایل نتیجه‌گرفت‌که نامهٔ‌تنسر میان سالهای ۵۵۷ تا ۵۷۰ میلادی نوشته شده است(۱).

آقای‌مینوی(درمقدمه نامهٔ تنسر: چاپ‌تهران) ودیگران، ازجمله‌مترجم دانمارکی نامهٔ تنسر، هم عقیدهٔ کریستن‌سن را پذیرفتند و م. گریگناسچی (M Griznaschi)حتی ازاین نیزپیشتر رفت و«عهد اردشیر» و «نامهٔ‌تنسر» را متعلق به زمان یزدگرد سوم‌دانست واظهارداشت‌که مقصود ازنوشتن‌آنها دادن دستورالعمل برای بازسازی شاهنشاهی ساسانی ـ که بر اثر جنگهای داخلی خراب شده‌بود ـ بوده است.(۲)

پرفسور بویس دربحث دقیق واستادانه‌اش، که از ص۱۵ تا ۲۲ را شامل است، بهمهٔ این‌نکات پاسخ‌های پذیرفتنی میدهد. خلاصه استدلالهای وی ازاین قرار است:

دلیلهائی که درباره تعلق‌این‌سندبه دورهٔ‌انوشیروان‌آورده‌اند بیشتر‌متکی به عبارات وسخنانی‌است‌که بستگی چندانی بااصل سند ندارند ومیتوان‌آنهارا الحاقی گرفت. پاره‌ای ازاین‌جملات‌مطمئناً، همانطور که‌کریستن‌سن‌یادآورشده است، درزمان خسروانوشیروان نوشته شده، لیکن خصوصیاتی‌که متن اصلی و کاملا کهنه ذکرمیکند ومی‌نمایاند، درحقیقت بیشتر مبین روزگار اردشیر پاپکان

---

۱ ـ گفتار کریستن‌سن را در کتاب شاهنشاهی ساسانی‌اش، آقای مینوی در مقدمه خود بر نامهٔ تنسر ترجمه کرده بود؛ اهم تحقیقات معدی استاد دانمارکی را هم در «ایران در زمان ساسانیان» (ترجمهٔ رشیدیاسمی: تهران، چاپ دوم ۱۳۳۲، میتوان دید.

2– M. Griznâshi, in Journal Asiatique, 1966, i, pp. 7–142 Cited by Professor Boyce; The Letter..., p. 25.n.

است تادوره‌های بعدی. طبری می‌گوید که اردشیر نامه‌هائی به «ملوك الطوایف» نوشته، آنهارا به فرمانبرداری ازخود فراخواند وارادعاهای خود دفاع‌ها کرده هیچ‌دلیلی نداریم که ـ بااتکاء بدین مطلب ـ گواهی و ادعای نامهٔ تنسر را ـ که سخن ازتملق بدورهٔ اردشیر می‌داند ـ بپذیریم ، بویژه که از یکسوی اردشیر سرداری نوآور بود و برای استوار کردن قدرت مرکزی وایجاد ملت و دین یگانه‌ای می‌کوشید ورقبای محلی سرسختی داشت، وازطرف دیگر افکاری که در نامهٔ تنسر می‌یابیم درحقیقت ازصبغه‌ای صداردشیری خالی نیست، و از زبان گشنسپ براو تهمتهائی زده که تنها و تنها ازیك سنداصیل می‌توان انتظار حفظ کردن مفاد آنها راداشت ومفاد آنهاهم تنهادرمورد اردشیر پاپکان صادق است و نه درباره خسرو یکم یادیگران ـ و نه ازسندی جعلی .

مثلا یکجا (چاپ تهران، ص ۲۲) اردشیر متهم شده است که آتش های آتشکده های پیشین را برگرفت وبکشت وبیست کرد، و چنان دلیری هرگز در دین کس نکرد؛ وحقیقت تاریخی هم براین گواهی میدهد که اردشیر بسیاری از دارائی شاهان محلی ـ و بی گمان آتشهای خانوادگی آنان را هم ـ ازایشان بستاند، وطبیعی بوده است که گشنسپ ـ طبرستان ـ نیز ازآنکه براو هم چنان رود که بردیگر ملوك الطوایف، دربیم بوده باشد. این مسأله فقط وفقط مربوط به دورهٔ اردشیر پاپکان می‌توانسته است باشد، وپاسخ تنسر که: «بعدازدارالطوائف هریك برای خویش آتشگاه ساخته، وآن همه بدعت بود که بی فرمان شاهان قدیم نهادند، شهنشاه باطل گردانید، و نانها بازگرفت، و بامواضع اول نقل فرمود» هم گواه دیگری براین عقیده است. درجائی دیگر تنسر گوید که به سعی واهتمام ۱۴ سالهٔ اردشیر مملکت ازپاشیدگی نجات یافت، شهرها بناشد ، بیابانها آبیاری گشت و راهها ساخته آمد، هرکه درکارهای شگرف او بنگرد که پس از ۴۰۰ سال(= زمان تقریبی میان سقوط هخامنشیان تاآغاز شاهنشاهی اردشیر) خرابی وفساد درجهان به تنهائی بهمه کارها سروسامانی داد، اقرار آورد که درجهان «پادشاهی براستین چون او» نبوده است (چاپ تهران، ص ۴۳ و ۴۴). توجه به کارهای بزرك اردشیر در ۱۴ سالی که برای برانداختن ملوك الطوایف وآباد کردن شاهنشاهی ازهم پاشیدهٔ ایران می‌کوشید، بخوبی نشان میدهد که این سخنان تنها درمورد او وزمان او صادق می‌توانست باشد . و سودی برای جاعل فرضی آن در دوره خسرو یکم نمیتوانست داشته باشد .

پرفسور بویس آنگاه اشاره میکند پاره‌ای تابع این احساس شده‌اندکه بعید است نامه‌ای چنین بلند از روزگاری چنان دور باقی مانده باشد و پاسخ میدهد که نامه نویسی ــ و احتمالا اندرز نویسی ــ از زمان هخامنشیان سابقه داشته است و نمونه‌هائی از نامه‌های دورهٔ ساسانی ، ومنجمله متعلق به سده سوم میلادی ــ دردست است گردیز بارها از «اسنادی» که بمهر وی رسیده بوده ، سخن می‌راند . ازطرف دیگر دژنبشت (گنج یا دژاسناد) ــ که باحتمال عنینگ همان بنای معروف به کعبهٔ زرتشت بوده است ــ ازنوشته‌های ایرانی پر بوده ، و بعید نیست که در میان آن اسناد ، همین نامهٔ تنسر به گشنسب هم وجود داشته است . اما چطور شده که مقداری از عبارات نامهٔ تنسر بی گمان متعلق بدورهٔ خسرو یکم می نماید ، و خصوصیات آندوران را ظاهرمی‌سازد ، باتوضیح دقیق و استادانهٔ پرفسور بویس روشن میشود : ادبیات شفاهی و حتی کتبی ایرانی ، بجزمتون بسیارمقدس ، همچنانکه ازنسلی به نسل دیگرمیرسید ، به توضیحات و افزوده‌هائی پیراسته می گشت تا بآسانی تفهیم مردم گردد . همین عبارات تکمیلی یاتزئینی ، یا بهتربگوئیم سخنان معترضهٔ مناسب ، است که ــ با همهٔ بی اصل بودنشان ــ به نامهٔ تنسر وبسیاری ازآثار دیگرپهلوی صبغه جعلی نمودن را داده است . آنانکه بدان مطالب استناد می‌جویند ، اصل متن نامه را نیز فدای این اضافات می کنند، واین امر بهیچ وجه صحیح وعادلانه نیست وهرگاه این توضیحات و افزوده‌های تکمیلی را برداریم ، متنی بدست می‌آیدکه تاریخ نگارش آن بگواهی همهٔ قرائن ، مسلماً به روزگار اردشیرپاپکان برمی گردد دراین صورت شباهت نامهٔ تنسر و «عهد اردشیر» شکلی دیگربخوبی می گیرد، یعنی میتوان اصل این دومی را هم حقیقتا متعلق به اردشیر دانست ، بویژه که دلیل منتقنی بر رد این مطلب نداریم .

بدین ترتیب اینك میدانیم که قسمت اصلی نامهٔ تنسر ــ و باحتمال بسیار زیاد «عهد اردشیر» هم ــ از اسناد بسیارکهن ایرانیست که تاریخ نگارش آن به نیمهٔ یکم سده سوم میلادی می‌رسد ، وبرای تاریخ سیاسی وفرهنگی ایران، و روشنی بخشیدن به کارها و افکار اردشیر پاپکان نهایت درجه اهمیت را دارا می‌باشد .

تحقیقات پرفسور بویس بهمین جا ختم نمیشود . توصیحات ویادداشتهائی که درپای هرصفحه درمورد هرمسأله آورده‌است ومآخذ دست اول و مفیدی که برای هرموصوعی نشان داده ، براهمیت ترجمه‌اش می‌افزاید و ارزش‌تاریخی و فرهنگی نامهٔ تنسر رابهتر و روشنتر می‌نمایاند وی این ترجمه را به دیاد ارجمند جیمردارمستتر» اهدا کرده است وبدینوسیله زحمات‌آن استاد نامی را ستوده . کامیابی و توفیق این بانوی دانشمند وبزرگوارا ازخداوندخواستاریم.

اسناد و مدارک

مکتوبهای چاپ نشده از طالب‌اف

از عبدالرحیم طالب‌اف نویسندهٔ مشهور و آزادی خوی ایران در اوائل قرن اخیر چند مکتوب که به مرحوم میرزا محمد ابراهیم‌خان معاون‌الدوله نوشته است در دست آقای حسنعلی غفاری (معاون‌الدوله) است و ایشان آنها را به لطف در اختیار اینجانب گذاشته‌اند. خوشوقتم که برای نشان دادن روحیات طالب‌اف آنها را در دنبال نامه‌های دیگری که از وجمع و در «سواد و بیاض» چاپ کرده‌ام در اینجا به چاپ می‌رسانم. عکس نامهٔ چهارم را پیش از این در شمارهٔ ششم سال نهم در همین مجله نیز درج شده‌است. ا. ا.

- ۱ -

روحی فداك چون ستایش مهمان به عقیدهٔ اتراك از وظایف قدسیهٔ بشری معدود است و محض ایجاب یا ایفای حسیات خودشان در ورود مهمان عزیز میگویند پسرم را زیر پای تو قربان می‌کنم لهذا فدوی چون پسری ندارد که در پای انداز جناب مستطاب اجل قربان نماید، «سه صحبت» منطبعهٔ جلد دویم «احمد» را که به جهت نقص و عدم اتمام او منتشر نخواهد نمود به حضور بندگان سامی عوض پسر خود تقدیم نمود. به این واسطه مراتب عبودیت و ارادت صمیمی خودرا که به حضرت سامی دارد تا یك درجه عرض می‌نماید از خداوند نیل به منتهای مقامات صوری و معنوی جناب اجل عالی را مستدعی و متمنی هستم.

مخلص قلبی، عبدالرحیم تبریزی، ۳ محرم ۱۳۱۳

- ۲ -

فدایت گردم خط مبارك زیارت شد. مقاله رسید. وصایای مرقومه کم و زیاد معمول گردید. نمیدانید این مدت قلیل که روزگار قسمت شرفیابی بنده و استفاضهٔ انوار آئینهٔ حضرت عالی قسمت معهودی ارادتمند از حضور مبارك آن آفتاب افق انسانیت و محبت مقرر نموده بود چه قدر مایهٔ افسوس گردید. اگر این عرایض قلبی بنده در پیش گاه وجدان حضرت عالی مرتسم گردد یقین با وجود امکان به توفیق زیارت مفصل بنده سعی خواهید فرمود، «یارب این آرزو مرا چه خوش است».

از آن آثار محقر از هر دو نسخه‌ای تقدیم حضور معارف موفور حضرت عالی می‌کنم، زیرا که وجود مبارك حضرت عالی یکی از وسایل تشویق و استمرار رضایت محقر

بنده می‌باشد. درامان خدا باشید. دعاگوی حضرت‌عالی هستم .

در بادکوبه ۲۷ اپریل روسی شرفیاب خاکپای اعلیحضرت اقدس روحنافداه و نایل افتحاردست بوس حضرت‌مستطاب‌اشرف اتابك اعظم‌روحی‌فداه گردیدم مرحمتم‌فرمودند. احوال‌پرسی کردند. بعضی‌سؤالات‌ادبیه‌فرمودند. چند دقیقه‌شرفیابی بنده‌طول کشیدو باکمال لطف‌مرحمم‌فرمودند درهرصورت‌خوب‌رفتم وخشنودبرگشتم این‌عریضه راچون مستقیماً محل‌اقامهٔ حضرت‌عالی رانمیدانم به توسط حضرت احل آقای مشیرالملك(۱) می‌فرستم .

اگرمرحمت فرمایید‌آدرس بنویسید مستقیماً عریضه می‌نویسم. ازخدای قادر عزت واقبال وتوفیق حضرت‌عالی را مستدعی هستم .

آقای محمدحسین‌خان(۲) احوالش به همان منوال است که دیده بودید قدری سستی اعصاب لسانی بیشترشده خورشید خانم(۳) درغیاب بنده تشریف آورده‌چندروزمانده ومراجعت‌فرمود. جمعه... پدرفرخ.. مرحوم شده‌گویا در دهم یایازدهم محرم فوت شده . جنرال سالادیوف وخانم شیطان راتبلیغ سلام نمودم. خیلی متشکرشدند واعادهٔ جواب به توسط بنده نمودند

سلام حضرت عالی را به عیال خودم تبلیغ نمودم . افسوس می‌کندکه نتوانست حضرت عالی را پذیرائی نماید . به امید آینده مشعوف است . عرض سلام دارد .

بنده رافراموش نفرمائید. بنده نیز عریضه می‌نویسم. سخنان بنده چون دوست‌پیر بی‌ریا برای‌حضرت‌عالی بی‌لزوم‌نیست. به هنگام‌کدورت صحبت‌با‌دان به‌کارآید. زیاده زحمت‌نمی‌دهم. مشتاق ملاقات ممتدوطولانی هستم.

بندهٔ مخلص، عبدالرحیم تبریزی، ۲ مای۱۹۰۲.

ـ ۳ ـ

فدایت‌شوم خیلی مسعود ومشعوف اززیارت خط شریف وازپسندیده‌بودن مقالهٔ محقربنده درنظر معارف اثرحضرت‌عالی‌گشتم . برای خریداری یوسف توجه‌آن‌عزیز مصر محبت وادب نوشته بنده چون کلافهٔ پیرزن تقدیم شده‌شکر

۱ــ مقصود میرزاحسن‌خان مشیرالملك (مشیرالدولهٔ بعدی) است

۱ ــ منظور محمدحسین برادر محمدعلی خان کاشانی از خانوادهٔ عماری کاشانی است که طالبساف سالها نزداو بود وبا اوکارمی‌کرد. این‌دو برادرداثیهای مرحوم محمد ابراهیم‌خان معاون‌الدوله غماری بودند.

۲ ــ خورشید خانم دختر محمد علی‌خان.

حداراکه تقدیمم‌به‌حااقتاده. درروزنامه‌ها ازماموریة وعقدمعاهدهٔ تجارت‌یونان و ایران حضرت عالی مندرجات بود . ان‌شاءالله به اجرای وظیفه کاملا موفق شده‌ئید . در اسلامبول معلوم است دو سفارت‌کبرا تشریف داشته‌ئید و ازالحان خوش‌آیند اشرف میزبان محظوظ و ملتذ گشته‌اید . می‌خواستم دوکلمه از نظر خودتان به امورحضرت سفیرمرقوم فرمائیدکه باحدسیات خودم تطبیق نمایم اینقدر می‌توانم عرض بکنم: «چراغ‌کذب را نبود فروغی .»

حای میرزامهدی‌آقا کتب بنده راکه تقدیم حضور نموده به افتخار بنده برافروده وجلب‌مرحمت‌حضرت‌عالی‌رانموده .کتابچه‌ای‌دست دارم‌که اگر تمام شود آخرین نوشتهٔ بنده‌خواهد بود .

مشتاق ملاقات هستم گویا سفرپت‌قورسکه را موقوف نموده‌اید. بنده‌نیز ازسفرنوکارست محرومم پس حرمان طرفین‌البته تولید یأس بزرگ می‌کند. مگراینکه حدای قادراسبابی فراهم‌آورد .

ار ایران احبار درباری به حضرت‌عالی بهترمعلوم‌است اخبار باراری بیرارجراید قارسی‌مطالعه می‌سود. گویا سفرجراسان‌موقوف‌شده‌وگرنه مرارع عرض [راه] پامال اسبهای ... و بارکش اردوی همایونی می‌شد و سکنه وقت کاربایست مشغول تسطیح معابر یاحفر مقابر بشوند .

مقالهٔ سیاسی پارسال بنده را اگر دوباره مطالعه فرمائید صدق اقوال بنده چون فالگوی ابوریحان بیرونی معلوم شودکه ابوالهول اروحشت‌اطراف حه‌گونه عوض سلسل‌القول سلسل‌البول آورد وازمیان نه دررفت. حواست‌آشی بپرد ولواشی نفروشد دیری او وارونه شد. با دوکاف دریده‌وبریده به تمسخر اروپا برافرود

احوال‌بنده حمد خدا را بدنیست. ان‌شاءالله مزاج مبارك حضرت عالی نیز درنهایت استقامت و ابتهاج چون دریای صحت مواج است. نگران‌بودم‌که چرا رقمی مرحمت نفرمودید و رسیدکتابچه را اطلاع ندادید . شکرحدا را که آسوده شدم

چه می‌فرمائید اگر این‌کتابچه را اینطور طبع‌نمایم . عیب دارد یانه . نسخهٔ او راهیچ‌کس حزسرکار ودونفردیگر ازصادق رحال‌کسی دیگر ندارد ، ندیده و نه خوانده ؟ مستدعی توفیق و صحت و اقبال حضرت‌عالی

مخلص قلبی ودوست واقعی،عبدالرحیم تبریزی، ۲۶مای‌روسی ۱۹۰۳، شولی

ـ ٤ ـ

فدایت شوم چه فرخنده روزی و چه باخوانده سعادت و فیروزی بود که مژدهٔ سلامتی ورودحضرت عالی‌را ازپیك تلغرافی گرفتم خواندم و بر دیدهٔ نگران بی‌نورخود سودم. شکرها گفتم. شعفها نمودم دریں دوماه شهدالله هرگز درجهٔ سرور در دل مکدر ومهجور خود ندیده بودم . حرعزیمت عالی مدتی‌است منتشرشده ولی بنده ازطالع خوداین گمان نداشتم که از امتدادزمان از خاطر محبت مظاهر سامی یاد بنده محو نشده باشد . بنده تا حیات دارم دعاگو وثناخوان بوده وهستم .

اول‌مای‌روسی به ویانه وبرلین سفر کردم. امروز ده روزاست مراجعت نموده‌ام فرمایش‌عالی که درسفراول مرقوم فرموده بودید «الرفیق ثم‌الطریق» راچندین‌بار تکرار نمودم احوالم حمدحدارا خوب‌است .

چشمهایم روز به‌روز کم‌نور می‌شود اگر نمی نوشتم و نمی‌خواندم یحتمل بهتر می‌شد . اما چه فایده که نمی‌توانم ازغذای روح خود بی‌نصیب شوم .

کتاب‌مسالك‌المحسنین‌درمصر طبع‌می‌شود ودرشرف اتمام‌است. اگرچند روزی درقفقاز تشریف دارید مرقوم و مأنیه میفرستم بخوانید. هروقت ازچاپ درآمد قسمت حضرت‌عالی‌تقدیم‌می‌شود.

بخوانده عرض‌میکنم این‌کتاب بدین‌اسلوب تاکنون درلسان شرق‌نیامده وگویا مدتی نیزمیماند. بعضی مطالب دراو مندرج است که باید مکرر خواند و هرقدر تکرارکنند معنی دیگر نتیجه میگردد .

یکی دیگر نیز دردست است خداتوفیق‌اتمام اوراندهد از خدا استدعا می‌کنم که فیض شرفیابی‌حضورعالی را دریابم ولی اسباب او را فراهم نمی‌بینم تاخدای مسبب‌الاسباب چه بکند .

دراروپا باملتزمین رکاب همایونی وحضرت اتابك ملاقات نکردم اگر چه اسباب هردوجمع بود. اما ازبس ازکسان متأذی هستم بی‌کسی را ترجیح می‌دهم وانگهی‌صدرجدیدبنده رانمی‌شناسد. حشردرباری‌ازمن رنجیده‌هستند. همه اینها روی‌هم مانع شرفیابی حضورگردید . نمی‌دانم در مراجعت شرفیاب بشوم یانه . حضرت عالی را میپرسم واز حالات صدر والا اطلاعی را منتظرم. یقین اگر صحبت دورموند و دالداروکی را حالا بار دیگر بخوانید به‌پیغمبر نامرسلین بنده اقرار خواهید فرمود بخصوص وقتی‌که راه‌آهن مایحوز از طریق بین‌المللی خواهد بود .

شکر خدا هر آنچه طلب کردم از خدا بر منتهای همت خود کامران شدم

دست غیب حمایت آخری خود را به این ملت بدبخت سکنهٔ وطن محبوب ما نمود صور اسرافیل چنان دمیده شده که احدی مدفون قبور جهالت نماند که سر بر ندارد وازسوء اعمال خویش متوسل شفاعت افعال علم ومعرفت نگردد، مگر هم‌وطنان ما که چون حیات آنها از «نفخت فیه من روحی» نیست لهذا از صور اسرافیل نیز بیدار نشدند: «ذرهم یلعبون حتی تأتیهم الساعة بغتة اویأتیهم عذاب یوم عظیم.»

باری ازخداوند صحت واقبال کامل بی‌زوال حضرت عالی را مستدعی هستم. چه‌قدر در قفقای بعدکجا تشریف خواهید برد؟

جراید آلمان از بنده تفصیلات نوشته‌اند. عکس مرا گذاشته‌اند.

الان که این سطور را مینویسم پوسط آمد و سه سفارشی رسید. عجب ملت با هوشی است. من پنجاه سال در روسیه هستم مرا نشناختند. در برلین یك ماه شناختند.

حکایت غریبی از هوش ملت وعلمای آلمان عرض بکنم در برلین با مترجم روس رفتم به پروفسور. طبیب نگاه کرد و گفت فرداساعت هشت یکبار دیگر بیا. بی‌نوبت شمارا قبول میکنم. رفتم نیم‌ساعت به‌من انواع امتحانات نمود. پول دادم نگرفت. گفت آنچه دیروز دادی کافی است. من می‌خواهم یك نفر فارسی دان پیدا کنم به دیدن شما بیایم. آنوقت باز به من پول خواهید داد.

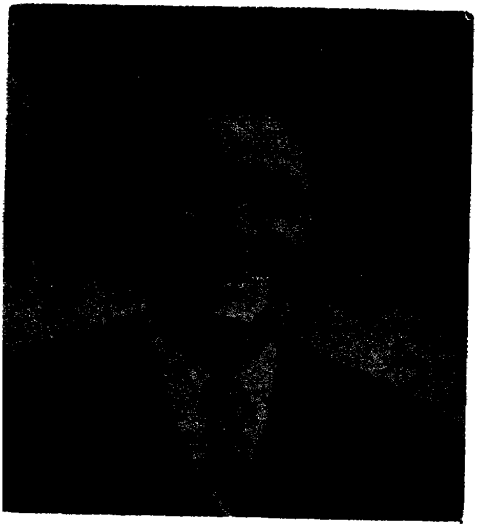
بعد بیرون آمدیم. مترجم به‌من گفت میدانی پروفسور به‌من چه گفت؟ گفتم نه. بگوچه گفت بشنوم. گفت پروفسور گفت این شخص چهل سال با عقل خود کار کرده و نویسنده است. از ساحت سرش واضح [و] معلوم است. چون من نمیدانستم سکوت نمودم. من گفتم بلی راست گفته. من نویسنده هستم وسی‌سال تمام است هر روز کار کرده‌ام. حال ببینید قیافه‌دانی این ملت تا کجا رسیده. درهرجا که بودم به من بدون اینکه اظهاری بکنند احترام می‌کردند.

مخلص قلبی قدیم، عبدالرحیم تبریزی، ۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۳/۲۲ یول ۱۹۰۵، شولی.

۱ــ آقای معاون‌الدوله (حسنعلی غفاری) نسخه‌ای چاپی از «احتیارات» محلی دارند که بعلت افتادگی اوراق آخر جای چاپ و تاریخ آن معلوم نیست، ولی برحسب قرائن چاپ سال ۱۲۶۰ تبریز است و درصفحه اول آن به خط قدیم نوشته شده‌است: «از اردبیل تاریخ خروج عبدالرحیم ابن‌مشهدی ابوطالب تبریزی در بیستهفتم شهر رمضان‌المبارك ۱۲۸۲.»

یادبود

وفات لطفعلی صورتگر



شاعر و نویسندهٔ صاحب سخن و ظریف اندیشه لطفعلی صورتگر روز پنجشنبه سوم مهرماه ۱۳۴۸ درگذشت. یعنی استادی برجسته وشاعری بلندمقام ازمیان مارفت. صورتگر ازشاعران بزرگ معاصر بود. ادبیات انگلیسی را منتبعانه فراگرفته بود و دقایق آن را نکو می‌شناخت در ترجمهٔ آثار ادبی آن زبان زحمات بسیار برد.

صورتگر سال ۱۲۹۷ شمسی در شیراز بدنیا آمد. تحصیلات ابتدائی رادرشیراز بپایان‌رسانید وسپس به‌هندوستان‌رفت و تحصیلات خودرا درهندوستان انجام داد وبایران بازگشت وبخدمت دولت درآمد.

درسال ۱۳۰۶ ازطرف دولت برای ادامهٔ تحصیلات خود دررشتهٔ ادبیات وزبان انگلیسی عازم اروپا گردید. وپس از پایان تحصیلات بایران مراجعت نمود و دردانشکدهٔ ادبیات ودانشسرایعالی بتدریس پرداخت. درسال ۱۳۱۶ مجدداً به لندن رفت وپایان‌نامهٔ دکتری خویش را تحت عنوان «تأثیر ادبیات ایران درادبیات انگلیسی درقرن ۱۵ و ۱۶ میلادی» تنظیم نمود وبدریافت درجهٔ دکتری نائل گشت. پس‌از ورود به ایران به خدمت دانشگاه درآمد به استادی نائل شد ورئیس‌گروه زبانهای خارجی بود.

مرحوم‌صورتگر چندی مدیر مجلهٔ آموزش‌و پرورش (وزارت‌فرهنگ) بود. ونیز سالی‌چند سمت ریاست دانشکده ادبیات دانشگاه شیراز وهمچنین ریاست

آن دانشگاه را داشت . در فرهنگستان و شورای فرهنگی سلطنتی عضو بود بارها بممالك خارج بعنوان نماینده درمجامع علمی شرکت کرد. ازتألیفات وآثار اوست:

محلهٔ سپیده دم (چاپ شیراز)

تاریخ ادبیات انگلیس(دوجلد)

اصول‌علم اقتصاد .

سحن سنجی .

سخنانی چنددربارهٔ نویسندگان ناحتر،

برگهای پراکنده (محموعه‌اشعار)،

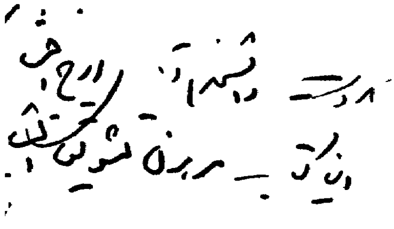
ادبیات توصیفی ایران .

ادبیات غنائی ایران

دکتر فاستوس (ترحمه).

ترحمه‌هائی دیگر از آثار ادبای انگلیس و مقالات ادبی دارد که در محله‌های ایران نشر شده است.

مرحوم دکتر صورتگر اعتقادی به چاپ دیوان خود نداشت دوست عزیزم آقای عبدالرحیم جعفری (مدیر امیر کبیر) در سال ۱۳۳۵ از من خواست که صورتگر را بدین خیال بیندازم . چندین بار که با او مذاکره شد دل نمی‌داد . کمی ترس داشت که درین غوغای نوسرایی کتابش باصطلاح «نگیرد» بهرتدبیر بود راضی‌شد اولین نسخه‌اش راکه درآمده بود امضاکرد وبه یادگار نمی‌داد. اینجامحض‌نشان‌دادن خط وعاطفهٔ انسانی او که بدان‌شهره بودعکس‌خط یادگاری او بچاپ می‌رسد. یادش بخیر بادکه میگفت ومیخندید وبرای دنیا اعتباری قائل‌نبود. سخت‌گیری‌نداشت و وقتی‌انتقادی سخت از کتاب دکترفاستوس او در همین محله انتشاریافت بمن گفت کاکوضرب‌المثلی برایتمیکویم‌تابدانی که‌منتأثر نشده‌ام. چه گفت به یادندارم. میدانم که‌خودش رادرین باره نخورد . قائل بود که



اشتباههائی شده است ومی‌گفت جوانها که انتقاد میکنندخودشان باید بهمین‌قدرها که ماکارکرده‌ایم‌کار بکنند تا بدانندکه اشتباه چندان بدنیست. کار نکردن و داعیه‌داری بدست! ا. ا.

نمونهٔ آثاری زبده از مرحوم صورتگر

نهیب پیری

بگوش من آمد ز پیری نهیب
چو بینم که مویم سپیدی گرفت
هزار اختر آرزو پیش من
فرو خفت یا ناپدیدی گرفت
شدم دوش بر دوش بد گوهران
وزان دامن من پلیدی گرفت
سموم بلا بر تناور درخت
که در سایه اش آرمیدی گرفت
بر آن گل که از گلشن خاطرم
سحرگاه با خنده چیدی گرفت
بمن آتش عشق کاسیب او
بافسانه‌ها می شنیدی گرفت
دل تابناك از بد روزگار
غبار غم و نا امیدی گرفت

شیراز

هر باغبان که گل بسوی برزن آورد
شیراز را دو باره بیاد من آورد
آنجا که گر بشاخ گلی آرزوت هست
گلچین به پیشگاه تو يك خرمن آورد
نازم هوای فارس که از اعتدال آن
بادام بن شکوفه مه بهمن آورد
آتش بکار نایدمان روزگار دی
با آتشی که ساقی سیمین تن آورد



نورور ماه فاخته و عندلیب را
در بوستان نواگر و بربط زن آورد
ابر هزار پاره بگیرد ستیغ کوه
چون لشکری که روبسوی دشمن آورد
من درکنار باغ کنم ساعتی درنگه
تا دلنواز من حبر از گلشن آورد
آید دوان دوان و نهد برکنار من
آن نرگس و بنفشه که دردامن آورد
ساقی که میر محلس انس است پیش ما
چون روز تیره گشت مه روشن‌آورد
مطرب طلب کنیم بگویند می زده است
خادم دویده او را ر گردن آورد
صدگونه میوه پیش من آن باغبان پیر
از بامداد تا بگه خفتن آورد
باد سحر که پیك نشاط است زان دیار
بس نعمه‌های خوش که بگوش من آورد
مردی گریز پایم و دور از دیار حویش
زان اندهم زمانه به پاداشن آورد
ار شهر من هر آنکه رساند حبر مرا
زی گیو گوئیا خبر از بیژن آورد

درخزان زندگانی

دانی مرا چه گفت نسیم سحرگهی
چون باغ شد زسوری واز ارغوان تهی
بگدشت گفت روز حوانی ترا و نیست
نز پیریت هراس و نه ار مرگه آگهی
روز شمار نیك و بد زندگانیست
روزی که عمر مرد گراید بکوتهی
از عشق بهره گیراز آن پیشتر که چرخ
بندد بروی تو در شادی و فرهی

در گرمی و جوانی و در نو بهار عمر
از عشق دور ماندن نبود جز ابلهی
دل بر جمال بستن آئین زندگی است
دانا نگویدت که چرا دل بر آن نهی
راه دراز عمر بامید عشق پوی
تا بر تو هیچگه نبود بیم گمرهی
ریزند بر تو شادی اگر عاشقیت هست
خورشید فرودینی و باران دی مهی
ور زیر بار عشق تنت پیر و لاغر است
جان تراست تاب جوانی و فربهی
بفرست بوسه‌ای برخ هرکجا مهیست
از ماه آسمانی تا ماه خرگهی
روعشق‌جوی وشادی دل‌جوی وکام‌جوی
باشد که از مکاره ایام وارهی

[redacted]

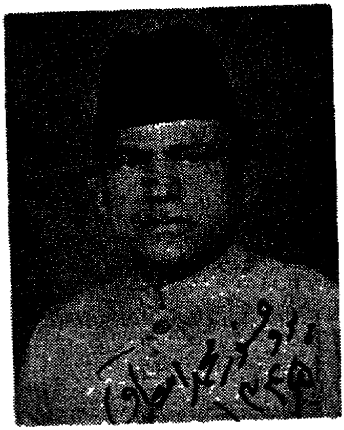
ابراهیم صهبا

صورتگر شعر

دیار شاعران صورتگری داشت — که شعرش آب ورنگ‌دیگری داشت
کلام نغز او مستی فزا بود — درخت عمر او باروری داشت
ظریف و نکته‌دان بود و هنرمند — دم گرم و صفای محضری داشت
زبـان سعدی شیرازیش بـود — که چون آب روان شعرتری داشت
بکام اهل دل صـاحبدلی بـود — به بزم اهل معنی ساغری داشت
ز شعر ناب و گفتار دلاویز — فراهم رشته های گوهری داشت
بخـود بالید دانشگاه ایـران — که چون او فاضل دانشوری داشت
قرین سر بلندی بود ، شاگرد — که استـاد فضیلت پروری داشت
دریغا کرسـی او گشت خالـی — وگرخود صاحب نام‌آوری داشت
اگر آن شاعر شیرین سخن رفت — پسر از سر فرازی افسری داشت
براه علم و دانش جان فدا کرد — که خود دردل‌فروزان‌آذری داشت
بماند قرنها نامش که گویند — دیار شاعران «صورتگری» داشت

درگذشت محمد اسحق

[redacted]



پروفسور محمد اسحق ایران‌دوست و ایرانشناس ومحقق ادبیات‌فارسی که درکلکته مقیم واستاد دانشگاه آن‌شهر بود اوائل‌مهرماه درگذشت . با فوت اویکی ازمروجین زبان وادب فارسی درهند از دست رفت. این‌مرد بیش از چهل سال از عمر خود را دریں راه مصروف کرده بود . کتابهـای مفیدی نوشته بود. خدمت‌مهمی درایجاد«انجمن ایران»و نشرمجلهٔ«ایندوایرانیکا» کرده بود. سنش به هنگام رفتن‌هفتادودوسال بود .

مرحوم اسحق دوسفر بـه ایران‌آمده بود . شیفته و مشتاق معاشرت با ایرانیان بود . به همین‌مناسبت دوستان بسیاری یافته بود .

مهمترین تـألیف کـه مشهورترین اثر اوست سخنوران ایران در عصر حاضرست‌که دردومجلد به صورتی‌نفیس درهندچاپ شد .

مجلهٔ ایندوایرانیکا ازآثار با ارزش‌است‌که اوپایه‌گذاری کرد. امیدست با مرگ او از ادامه نیفتد .

از کتابهای خوب دیگر او بحثی است دربارهٔ چهار شاعرهٔ زبان فارسی که به زبان انگلیسی نشرشده است. (کلکته ، ۱۹۵۰)

مرحوم اسحق کتاب « روضات‌الجنات فی‌اوصاف مدینةهرات» و قسمت دوم «هفت اقلیم» را تصحیح و نشر کرده خدایش غریق غفران نماید.

وفات کی‌استوان



حسین کی استوان مدیر روزنامهٔ «مظفر» روز هفدهم مهرماه درگذشت. مرحوم کی‌استوان شوق بسیار زیادی به مطالعه و تجسس ادبی و تاریخی داشت. کتابخانهٔ باارزشی جمع کرده بود که امیدست نصیب یکی از کتابخانه‌های عمومی شود. کتابخانهٔ او از حیث اشتمال برمجموعهٔ جراید و مجلات فارسی و شبنامه و فوق‌العاده‌های سیاسی واجد اهمیت است. همچنین بعضی نسخ خطی جمع کرده بود که خالی از اعتبار و نفاست نیست.

مرحوم کی‌استوان کتابی به‌نام «سیاست موازنهٔ منفی درمجلس چهاردهم» نوشت که در دو مجلد چاپ شده است (تهران ۱۳۲۷-۱۳۲۹)

نیز دیوان شمس‌الشعرای سروش را تدوین و چاپ کرد و تعجب آنکه هنوز انتشار نیافته است.

مردی فاضل و با اعتقاد و صاحب‌ایمان دینی قوی بود. خدایش بیامرزاد.

وفات هانری‌ماسه

درماه آبان هانری ماسه مستشرق ایرانشناس وفات کرد.

درباب او درشمارهٔ آینده یادبودی نوشته می‌شود.

وفات یحیی دیوسالار

یحیی دیوسالار متولد سال ۱۲۷۴ از مردم کجور و واقف به احوال و تاریخ آن دیار در۲۶ آبان ۱۳۴۸ وفات کرد.

حاشیه

ایرج افشار

قطب‌الدین عبدالقادر اهری

چندسال پیش، دونسخه ازکتاب عرفانی‌مهم تألیف قطب‌الدین عبدالقادر ابن حمزة بن یاقوت اهری به زبان عربی دیدم که وصف آن بقلم آقای محمد تقی دانش پژوه درفرهنگ ایران زمین (جلد سیزدهم) منعکس شد. این دو نسخه یکی از آن دکتر حسین مفتاح و مورخ ۶۶۶ و دیگری از آن سید محمد مشکوة و از قرن یازدهم هجری است. اهمیت آن بجز بحث عرفانی به مناسبت ذکری است که از خیام و رباعیهای او در آن آمده.

نام و نشان این‌کتاب را درآن وقت درمآخذ نیافتیم و نسخه‌ها هم فاقد نام کتاب بود. اکنون موجب خوشوقتی است که با انتشار جزء چهارم کتاب «تلخیص مجمع الآداب فی معجم الالقاب» تألیف ابن الفوطی شرح حال نسبةً بسیط این مؤلف عارف حکیم به دست آمد و دراینجا نقل می‌شود

«قطب‌الدین ابوالفضائل عبدالقادر بن حمزة بن یاقوت الاهری الحکیم الصوفی ـ کان من الحکماءالصوفیة المتألهه، سافر فی صباه علی قدم التجرید والتحصیل و دخل خراسان و فارس وقرأعلی الامام فخرالدین‌الرازی (که در کتاب خود نیز ازو باعناوین و احترام بسیار یاد می‌کند) بهراة. ودخل بغداد فی ایام الامام المستنصر بالله و لما رجع من سفره الطویل استدعاه بهاءالدین الکلیبری‌وعمرلاجله مدرسة لطیفة لیشغل اولاده بها، وادرله الارزاق فاقام بها مدیدة ثم رجع الی اهر متوفرا علی‌التحصیل والافاده و قصده جماعة من طلاب العلم فانتفعوا به، رأیته سنة سبع وخمسین وستمائة وکنت أسیراًفدعالی وانفذنی الی کلیبرالی صاحبه شمس الدین جش‌الفجار فأقمتُ تحت کنفهم مدیدة وکانت وفاة مولانا قطب‌الدین‌فی‌آخرسنةسبع وخمسین وله تصنیف سماه کتاب «الاقطاب القطبیة.»

واین کتاب همان است که دونسخه ازآن تاکنون شناخته شده‌است به‌علت آنکه عناوین ابواب آن «قطب» است.

چون تاریخ وفات اوسال۶۵۹ هجری است پس‌نسخهٔ آقای دکترمفتاح بمناسبت نزدیک بودن به عصر مؤلف نسخه‌ای است گرانقدر و گرانبها.

معرفی کتابهای تازه

کتابداری ، کتابشناسی ، فهرست

افشار ، ایرج : کتابهای ایران سال ۱۳۴۵. تدوین حسین بنی‌آدم. تهران، انجمن کتاب ، ۱۳۴۷. رقعی ۳۳۹ ص. (کتابشناسی ملی ایران. ش ۱۳)

درین مجلد که آخرین جلد آن کتابهای ایران است ۱۸۶۵ کتاب چاپ سال ۱۳۴۵ معرفی شده‌است.

تبریز. کتابخانهٔ ملی : فهرست کتابخانهٔ ملی تبریز ،کتب خطی اهدایی مرحوم حاج محمد نخجوانی. جلد اول از الف تا ح نگارش میرودود سیدیونسی. تبریز. ۱۳۴۸ . وزیری ۴۷۵ ص.

خدمت بسیار ارجمند مرحوم حاج نخجوانی در اهدای کتابخانهٔ نفیس خود به کتابخانهٔ ملی تبریز موردهمه نوع تقدیر است و نیز اهتمام اولیای کتابخانه در تنظیم و چاپ فهرست آن کتب قابل ستایش . امیدواریم مجلدات دیگر نیز بدنبال این جلد هرچه زودتر از چاپ درآید .

تبریز. کتابخانهٔ ملی : گنجینهٔ شیخ صفی. تبریز ۱۳۴۷ وزیری، ۹۴ص. (بمناسبت جشن فرهنگ‌وهنر ۱۳۴۸- نشریهٔ شماره ۱۶ کتابخانهٔ ملی تبریز)

درین شماره متن طومار کتب واثاثی که در بقعهٔ شیخ صفی قبل از یغمای قشون روس درعهد فتحعلی‌شاه روی داد واخیراً به دست‌آمده است چاپ شده. سندی است از حیث اطلاع بر اهمیت‌آن بقعه و شناخت کتب بسیار مفید.

تهران . دانشگاه تهران . دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی: مجموعهٔ سخنرانیهای عمومی دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی ۱۳۴۷ — ۱۳۴۸ [تهران . دهخدا، ۱۳۴۸] وزیری. ۲۷۸ ص.

مجموعه‌ای است خواندنی چه محتوی است بر دوازده مقاله که هریك از اهل تخصص و درموضوع تخصص آن‌شخص است.

سخنرانی‌ها ازفضل‌الله‌رضا، سیدحسین نصر، جلال‌همائی، عباس زریاب، لطفعلی صورتگر، جمشید بهنام، عزت‌الله نگهبان، احمد مستوفی، رضا آراسته، محمود صناعی، مهدی محقق ، جمال رضائی است .

تهران. دانشگاه تهران. کتابخانهٔ مرکزی: میکروفیلمهای کتابخانهٔ

مرکزی دانشگاه. تالیف محمدتقی دانش‌پژوه بامقدمه ایرج افشار. تهران. دانشگاه تهران. ۱۳۴۸. رقعی ۸۲۰ + ۲۳۳ ص (انتشارات دانشگاه تهران، ۱۲۵۹ — گنجینه فهرست و کتابشناسی، ش ۱۷)

حاوی فهرست میکروفیلمهای ۳۵۰۱ عدد از نسخه های خطی است که کتابخانهٔ مرکزی ازممالك وکتابخانه های مختلف فیلم تهیه کرده است

تهران. دانشگاه تهران، کتابخانه مرکزی: نسخه‌های خطی. دفتر ششم. زیر نظر محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار: تهران، ۱۳۴۸وزیری. ۶۹۸ص (انتشارات دانشگاه تهران، ش٦ر۱۰۳۹— گنجینه فهرست وکتابشناسی—۸.۶)

درین مجلد فهرست یازده کتابخانه‌ومعرفی چهارمتن و نسخهٔ خطی آمده است.

سلطانی، پوری: راهنمای مجله‌های ایران تا پایان سال ۱۳۴۷ تهران، مرکز اسناد ومدارك علمی ایران، ۱۳۴۸ وزیری. ۱۵۴ ص

درین راهنما ۲۴۴ مجله ومجله مانند و نشریه های غیر روزانه جاری زبان فارسی که درایران چاپ میشود معرفی شده است.

امیدست با انتشار چاپ دیگر کتاب بعضی نقائص و نکته هایی که قابل اصلاح است ترمیم میشود.

شفا، شجاع‌الدین: جهان ایرانشناسی. جلد اول. (آرژانتین، آلبانی، آلمان، اتریش، اتحاد جماهیر شوروی) [تهران، کتابخانه پهلوی، ۱۳۴۸] وزیری، ۱۵۰۰ ص.

آقای شفا کوشش بسیار مفیدی رادراجرای خدمت بزرگ خودعهده‌دار شده است. وآن معرفی مراکر وموسسات ایرانشناسی درکشورهای مختلف ونشان‌دادن فعالیتهای این رشتهٔ علمی از دیرترین ایام تاکنون است. مؤلف چند سال قبل صورت نخستین کار خود راکه یکدهم کار فعلی هم نبود بصورت پلی کپی انتشار داد تا بر نقائص وانتقادات آن مطلع گردد وبتدریج کارخود راتکمیل کند. اینك پس‌از چندسال جلداول کتاب را دریك هزاروپانصدصفحه انتشار داده است. بدون تردید کتابی‌است که درنوع خود هنوز نظیر ندارد.

همواره درچنین کارهای بزرگ که اطلاعات آن باید از مراکر واشخاص مختلف بدست‌آورده شود بیم اشتباه ونقص می‌رود. هیچیك ازین نوع اشتباهات ونقائص که دراین کتاب دیده‌شود موجب بی‌فایده بودن وحتی کم فایده بودن آن نیست. بااین لحاظ است که باید خدمت آقای شفارا ارج گذاشت واز آنچه توانسته‌اند بااستفاده از کتب ومراجع متعدد واطلاعات دست اول از مراکز ایرانشناسی،

اطلاعات ولوازم مورد احتیاج را دریك سلسله مدون کنند سپاسگزار بود.

هفتهٔ کتاب : کارنامه دوسالهٔ هفته کتاب(تهران سالهای تحصیلی۱۳۴۵–۱۳۴۷ [تهران، ۱۳۴۸) وزیری. ۲۵۶ ص ،

مظاهری تهرانی، ناصر: داستنیهای کتابداری تألیف ناصر مظاهری تهرانی ومحمد هادی فقیهی. تهران، ۱۳۴۸ وزیری. ۲۷۲ ص.

مسلماً بهترین و بزرگترین کتابی است که تاکنون درعلم کتابداری جدید درزبان فارسی داریم. کاغذ کتاب خوب وزبان آن قابل فهم است. مطالب مندرج در آن از نوع مطالبی است که کتابدار امروزی باید فرا گیرد .

کتاب بیشتر برای کتابداران کتابخانه‌های عمومی تألیف شده . بهمین ملاحظه باسازمان کتابخانه عمومی ومقررات آن شروع می‌شود .

مباحث دیگر آن عبارت است از . سفارش و خرید کتاب ، دفاتر ثبت کتابخانه ـ صحافی ـ بررسی کتاب ـ فهرست‌نگاری ـ دستورنامهٔ پاریس(۱۹۶۱)، دستور های فهرست توصیفی ـ شمارهٔ کتاب و برگه قفسه ـ طبقه‌بندی ـ تاریخ طبقه‌بندی ـ طبقه بندی دهدهی دیویی، طبقه‌بندی کتابخانهٔ کنگره ـ قوانین طبقه‌بندی معرفهای موضوعی وشغلی برای تهیهٔ فهرست الفبائی (فرهنگی).

توفیق دوستان صاحب ذوق ومتخصص خودرا که دلیرانه ودلسوزانه دراین راه قدم گذارده‌اند خواستارم .

مجموعهٔ مقالات

آل احمد ، جلال : کارنامهٔ سه ساله (ده مقاله)، [تهران] زمان [۱۳۴۸] رقعی ۲۶۸ ص .

احمدی ، احمد : نقشی ازهستی، شامل مباحث ادبی و تربیتی مشهد. ۱۳۴۸، رقعی، ۲۵۶ ص

مجموعه‌ای است ازمقالات ادبی وتاریخی و تربیتی بقلم شیوا ودلاویز احمد احمدی از نویسندگان طراز اول خراسان کنونی .

بهرنگی ، صمد : مجموعهٔ مقاله‌ها . [تبریز] شمس [۱۳۴۸] رقعی . ۳۰۴ص.

مجموعه‌ای است ازسی‌وسه‌مقالهٔ جدی و انتقادی مرحوم صمد بهرنگی ، در زمینه‌های تاریخی ، اجتماعی ، ادبی ، دستوری وشناخت روستاهای ایران.

مینورسکی ، ولادیمیر : یادنامهٔ ایرانی‌مینورسکی . شامل مقالات تحقیقی مربوط بمطالعات ایرانی . تدوین مجتبی مینوی و ایرج افشار . تهران، ۱۳۴۸، وزیری .

۲۰۵ + 255 ص. (انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۲۴۱ ـ گنجینهٔ تحقیقات ایرانی ، ش۵۷)

مجموعه‌ای است از ده مقاله به زبان فارسی و بیست مقاله به زبانهای فرانسه و انگلیسی و آلمانی از محققان ایرانی و خارجی درموضوعات مختلف ایرانشناسی به انضمام شرح حالی ازمینورسکی و فهرست آثار او .

دین ، فلسفه ، علوم اجتماعی

ابن خلدون: مقدمهٔ ابن خلدون. ترجمهٔ محمدپروین گنابادی. جلد دوم چاپ دوم. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۴۷ وزیری ۱۴۰۱ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ش ۸۰ ــ مجموعهٔ ایرانشناسی ـ ش ۱۷)

ابوالحمد ، عبدالحمید : حقوق اداری ، جلد اول : کلیات ، سازمانهای اداری . تهران . دانشگاه تهران . ۱۳۴۸ . وزیری . ۲۳۹ ص (انتشارات دانشگـاه تهران ، ۱۲۵۸/۱ ــ گنجینهٔ نوشته‌های حقوقی و اداری ، ش ۳۰)

افضل، منوچهر : راهنمای آموزش عالی در ایران. تألیف و گـردآوری شده زیر نظر منوچهر افضل باهمکاری فریدون بازرگان ، محمد برهان‌منش ، صادق فـرزانگان . تهران. موسسهٔ فرهنگی منطقه‌ای . ۱۳۴۸ وزیری ۱۷۷ ص.

رسالهٔ مفیدی است . درین ایام که تعداد مؤسسات دانشگاهی متعدد شده است انتشار این رساله کمك زیادی به علاقه‌مندان می کند. حتماً باید این رساله به زبان انگلیسی نیز تهیه و نشر شود

توماس ، هنری: بزرگان فلسفه. ترجمهٔ فریدون بدره‌ای تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۴۸. وزیری . ۴۴۰ ص. (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۳۰۵ــ مجموعه معارف عمومی ــ ۴۱)

کتابی است به صورت الفبائی و مفید با ترجمه‌ای فصیح و الحاقاتی لازم .

راسل ، برتراند : علم ما به عالم خارج به‌عنوان زمینه‌ای برای به کاربردن روش علمی درفلسفه. ترجمه منوچهر بزرگمهر . تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۴۸ . وزیری . ۲۴۶ ص. (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ش ۳۱۰ ــ مجموعهٔ آثار فلسفی، ش ۱۱) .

هدف راسل درمضامین گفتارهای این کتاب بیشتر توضیح روش و طریقهٔ تحقیق است.

رزمجو ، حسین : این است موانع راه. تحلیلی از نابسامانیهای تربیتی و گرفتاریهای نسل جوان . پیرامون هدف ششم ازطرح مقدماتی اصلاح آموزش و پرورش کشور

[مشهد ، باستان ، ۱۳۴۷] رقعی . ۲۰۲ ص.

این نوع اظهار عقاید ار سوی معلمان بصیر کشور مایه امیدواری است. درین کتاب مطالب مهمی مورد توجه نـویسنده قرار گرفته ، از جملـه دربارهٔ کتابهای بدآموز، رنگین نامه‌های اغواگر، عوامل آلوده هنری، سهل‌انگاری خانواده و...

زنجانی ، ابی‌عبدالله : الفیلسوف الفارسی الکبیر صدرالدین ، الشیرازی (حیاته وشخصیته و اهم‌اصول فلسفته) [تجدید طبع] تهران مکتبةالصدر [۱۳۴۸] وزیری . ۵۵ ص .

این‌رساله حدود چهل‌سال قبل‌انتشار یافت وارهمان ایام شهرت گرفت. زیرا ار نخستین مطالعات و تحقیقات جدید دربارهٔ ملاصدرا بود . اکنـون‌هم که تجدید طبع شده نشان اهمیت آن است

طباطبائی،سیدمحمد حسین: شیعه‌دراسلام. بامقدمهٔ سیدحسین نصر [تهران، شرکت انتشار ، ۱۳۴۸] وزیری ، ۱۶۰ ص.

یکی ار روشن‌ترین و مهمترین رسائل منظم و قابل استفاده‌ای است که به زبان فارسی انتشار یافته و عالم درخشان تشیع را چنانکه باید معرفی کرده است . اهمیت خاص این‌رساله درکمال معنوی و تبحر علمی مؤلف آن است

فرمانفرمائیان ، ابوالبشر: تعلیم و تربیت در رشتهٔ حقـوق . [تهران ، ۱۳۴۸] رقعی . ۱۳۲ ص

بحثی است بسیار دلکش وتازه درباب اصول تعلیمات دانشگاهی ایران و بطور اخص دربارهٔ روش غلط تدریس علم حقوق درایران.

نکته‌هائی مورد توجه مؤلف است که‌کمتر تاکنون بعنوان اصل و هدف درتعلیمات مورد نظر بوده.

کنفوسیوس : مکالمات . ترجمهٔ حسین‌کاظم‌زاده ایرانشهر. چاپ‌سوم. تهران. ۱۳۴۷؟ رقعی، ۲۴۹ ص. (انتشارات بنگاه ترجمه و نشرکتاب ، ۵ ــ مجموعه مذهب و اخلاق . ش ۱) .

علوم

بومونت : آخرین پیشرفتهای پزشکی ترجمهٔ سیاوش‌آگاه. تهران. بنگاه ترجمه و نشرکتاب. ۱۳۴۸ . وزیری. ۴۷۶ ص. (انتشارات بنگاه ترجمه ونشرکتاب ، ش ۳۱۲مجموعهٔ کتب علمی ، ش۱)

خوارزمی ، محمدبن‌موسی : جبر ومقابله . تـرجمهٔحسین خـدیوجم . [تهران] خوارزمی [۱۳۴۸] وزیری . ۱۹۰ص.

این متن علمی ازمتون معتبر اسلامی است و شایسته همین بود که ترجمهٔ فارسی آن دردست باشد. خوارزمی از ریاضی‌دانان شهیرست و حسین خدیوجم هم با ممارستی که درترجمهٔ کتب علمی پیداکرده‌است ومعاضدتی که درکارخود ازارباب اطلاع و تخصص می گیرد درنقل این‌نوع کتب آمادگی پیداکرده‌است و با نثر روان وزیبای خود خواننده را از آزار دیدن به‌دور می‌دارد.

شرح‌حال خوارزمی که درمقدمه آورده مبتنی است برمآخذ اصیل و بهترین ترجمهٔ آن دانشمند درزبان فارسی است

زبان آموزی

صدرالدین، سیدابوالقاسم: صرف و نحو با روش تجزیه و ترکیب عربی. چاپ دوم. شیراز. کانون تربیت [۱۳۴۷] وزیری. ۴۱۱ ص.

ازکتابهای منظم و قابل استفاده دراین موضوع است.

فلسفی، کریم: دستور زبان انگلیسی یا راهنمای ترجمه زبان انگلیسی. [شیراز. کانون تربیت، ۱۳۴۷] وزیری. ۲۴۰ ص

زبانشناسی

احمدی پور، حسین: آریامهر [تبریز ۱۳۴۵] وزیری، ۵۶ ص. (شورای مرکزی جشن شاهنشاهی آذربایجان شرقی، ش۷)

اختیار، منصور: معنی‌شناسی. تهران. دانشگاه تهران ۱۳۴۸. رقعی. ۲۶۵ ص. (انتشارات دانشگاه تهران، ش ۱۲۱۵ — گنجینهٔ زبان آموزی و زبانشناسی، ش ۱۶).

این کتاب در بارهٔ علمی است کــه در اصطلاح اروپائی بدان سمانتیك (Semantics) گفته می‌شود و از رشته‌های جدید علم زبانشناسی است.

تاوادیا، ج.: زبان و ادبیات پهلوی (فارسی‌میانه) ترجمهٔ سیف‌الدین نجم‌آبادی [تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸] وزیری، ۲۰+۲۴۹ ص. (انتشارات دانشگاه تهران، ۱۲۳۹- گنجینهٔ زبان‌آموزی و زبانشناسی، ش ۱۷)

این کتاب ازآثار معتبر درمعرفی ادبیات زبان پهلوی (فارسی میانه) است ومترجم آن را بصورتی پسندیده بهزبان فارسی نقل کرده است.

مرادیان، علی‌اکبر: مثلها وترانه‌های گیلك. رشت. ۱۳۴۷. رقعی. ۱۰۵ ص. (انتشارات فرهنگ وهنر گیلان).

نشریه‌ای است بسیار سودمند ومفید برای زبانشناسان و محققان فلکلور ایران . افسوس که ضبط آن را با حروف لاتینی که قابل قرائت باشد به دست نداده‌اند

کتاب واژه‌نامه‌ای دارد که درآنجا هم کلمات منحصراً به‌خط فارسی ضبط شده است .

بهر تقدیر باید توفیق مؤلف راخواست و ازاو خواست که دنبالهٔ این کار را ازدست نگذارد. این کار دردنبال خدمات مهم منوچهر ستوده درجمع‌آوری ترانه‌های گیلکی ارزش ترانه‌های گیلکی را می‌نمایاند.

تحقیقات ادبی

دست غیب ، عبدالعلی : سایه روشن شعر نو فارسی . [تهران ، فرهنگ، ۱۳۴۸] رقعی . ۲۵۱ص.

کتاب درچهار بخش است . پیشگفتار ، دربارهٔ شعر ، نیما و شاعران پس ازو ، موج انحراف .

ازین نویسنده مقالات متعدد درراهنمای کتاب درج شده است وخوانندگان باآثار قلمی اوآشنایی کامل دارند

ذکائی بیضائی ، نعمت‌الله : تذکرهٔ شعرای قرن‌اول بهائی [بی‌محل‌چاپ باتاریخ ۱۲۶ بدیع] ۳جلد.

(ازیادداشتی برداشته‌شد که طی‌نامه‌ای به‌اطلاع‌مجله رسانیده شده‌است.)

طاهریا ، محمدعلی : تذکرهٔ شعرای دامغان . [تهران ، ۱۳۴۰] رقعی . ۱۷۴ ص .

این کتاب که در ۱۳۴۰ نشر شده است تاکنون دیده نشده بود و توسط مؤلف فاضل آن اخیراً ارسال شده است . مجموعه‌ای است در احوال و منتخب اشعار شاعران شهر دامغان ازعصر منوچهری تازمان حاضر.

مصفی ، ابوالفضل : ماه نو وشعر کهن وماه از دیدگاه سخن‌سرایان بزرگ فارسی. قم [۱۳۴۸] وزیری. ۲۰۵ ص.

موسوی ، رحمت: دریای‌رحمت (هفتصدوبیست‌وشش مروارید) [رشت،۱۳۴۵] رقعی. ۷۴۴ ص.

مجموعه‌ای است ازغزلیات قدما ومعاصران و همه از شعرهای خوب و خواندنی .

نوری علاء، اسماعیل: صور واساب درشعرامروز ایران. تهران، بامداد، ۱۳۴۸، رقعی، ۵۸۱ ص.

متون کهن

ابن سینا: ظفرنامه منسوب بهشیخ رئیس ابوعلی‌سینا، بامقدمه وحواشی وتصحیح غلامحسین صدیقی. [تهران ۱۳۴۸] رقعی، ۵۵ + ۴۳ ص.

یکی ازآثار دلپذیر فارسی که نگارش آن منسوب به‌ابن‌سیناست ظفرنامه نام دارد. کتابی است درپند و اندرز

دکتر غلامحسین صدیقی استاد بزرگوار هنگام هرارهٔ جشن ابن‌سینا این کتاب را پیراست وپرداخت ولی انتشارآن تاکنون به‌عهدهٔ تعویق افتاده بود. مقدمهٔ کتاب نمونهٔ کامل دقت تحقیق وشیوهٔ عالمانه مصحح کتاب است و نکته‌ای دیده نمیشود که فروگذارشده باشد.

ابوالفرج رونی: دیوان. باهتمام محمود مهدوی دامغانی: مشهد، باستان، ۱۳۴۷. وزیری. ۴۸ + ۴۴۷ ص

دیوان ابوالفرج باراول توسط چایکین مستشرق روس در تهران چاپ شد. همان چاپ نایاب شده بود ولازم بودکه طبع جدید باتوضیحات و فهارس براساس نسخ قدیم تهیه شود.

چاپ آقای مهدوی دامغانی مبتنی‌است برنسخه‌ای که علی‌الطاهر در ۶۹۱ نوشته‌شده ونسخهٔ ۶۹۹. طبعاً چنین چاپی میتواند به راحتی مورداستفادهٔ تحقیقی واقع شود.

اصطخری، ابواسحق ابراهیم: مسالك وممالك. ترجمهٔ فارسی ازقرن ۵/۶ هجری. بکوشش ایرج افشار. چاپ دوم. تهران بنگاه ترجمه و نشرکتاب، ۱۳۴۷ وزیری، ۳۴۴ص.

(انتشارات بنگاه ترجمه ونشرکتاب، ۱۳۶ ـ مجموعه متون فارسی ـ ش ۹)

سعدی شیرازی: بوستان سعدی. به‌اهتمام و تصحیح وحواشی عبدالعظیم قریب. چاپ دوم [با] فهارس وتوضیحات یحیی‌قریب] ۱۳۴۶ ـ رقعی ۴ + ۳۶۷ ص

چاپ دوم بوستان سعدی تصحیح مرحوم عبدالعظیم قریب باتوضیحات و یادداشتها و فهارس مفیدی از فرزند آن مرحوم یعنی آقای دکتر یحیی قریب انتشار یافته است.

بدون تردید طبع بوستان به توسط مرحوم قریب از کارهای ارزندهٔ او وازچاپهای خوب بوستان‌است .

سلمان ساوجی : جمشید وخورشید. باهتمام ج . پ . آسموسن[و] فریدون وهمن . تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۸ وزیری . ۱۷۹ ص . (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ش ۳۰۴ - مجموعه متون فارسی ۳۹) عاشقانه

مثنوی مشهوری‌است ازآثار سلمان ساوجی . مصححان آن‌را بادقت تمام براساس چهارنسخه تصحیح کرده‌اند و یکی از نسخ به خطّ عبری است .

شمس قیس رازی : منتخب‌المعجم فی‌معاییر اشعارالعجم بکوشش ناصرالدین شاه‌حسینی. [تهران امیرکبیر ۱۳۴۸] رقعی. ۹۵ص(شاهکارهای ادبیات فارسی ۲۱)

طوسی ، نصیرالدین : تنسوخ‌نامهٔ ایلخانی. بامقدمه و تعلیقات[محمدتقی] مدرس‌رضوی [تهران] بنیادفرهنگ‌ایران (۱۳۴۸)رقعی. ۵۳+۳۵۸ص (انتشارات بنیادفرهنگ ایران، ۶۵ . علم‌درایران،۹)

کتابی‌است درشناخت جواهر اثردانشمندی بزرگ‌چون خواجه نصیر. استاد مدرس رضوی بابصیرتی که درشناخت نسخ و نقل وتصحیح آنها دارد متن را از روی ۵ نسخهٔ قدیم تنظیم وتنقیح کرده‌است و مقدمه‌ای فاضلانه و مبسوط دربارهٔ کیفیت‌کتاب و طرز تصحیح آن نوشته و فهارس و تعلیقات مفیدی بر آن الحاق کرده است .

عماد فقیه کرمانی : دیوان قصاید و غزلیات خواجه عمادالدین علی فقیه کرمانی. به تصحیح رکن‌الدین همایونفرخ تهران [ابن‌سینا] ۱۳۴۸، وزیری ۱۴۵+۴۰۹ص.

ازآثار عمادفقیه شاعر وعارف شهیرقرن هشتم هجری تاکنون طبع‌نشده بود، مگرده نامهٔاو. اینك دیوان‌قصاید وغزلیات او بهاهتمام‌آقای همایونفرخ براساس پنج‌نسخهٔ قدیم تصحیح شده‌است . مقدمهٔ مصحح در یکصد و بیست وسه صفحه و حاوی مطالب مورد استفاده است و اطلاعات تازه‌ای از نسخ و آثار عماد دربردارد .

ازنکته‌های این‌چاپ‌مجزابودن «ه» هایی‌است که ازسرافعال بدون حتی یك استثنا جدا نوشته شده است .

دراشعار عماد فقیه غزلیات خوب وابیات لطیف هست و رباعیاتش‌را نیز خالی است ، مثل این یکی:

شب رفت به پایان و حکایت باقی است
شکر تو بگفتیم و شکایت باقی است
گستاخی ما ز حد برون رفت ولی
المنةلله که عنایت باقی است

فردوسی: الشاهنامه، ترجمها نثرا الفتح بن علی البنداری وصححها وعلق علیها وقدم لها عبدالوهاب عزام [چاپ دوم از روی چاپ قاهره]. تهران مکتبة الاسدی [۱۳۴۸] وزیری بزرگ. ۳۸۹ + ۳۴۳ص.

ترجمهٔ عربی شاهنامه حدود سی سال قبل درقاهره چاپ شد وبکلی نایاب شده بود. و حاجت بدان بود که بصورت اصلی و باچاپ خوبی انتشار یابد و خوشبختانه کتابفروشی اسدی که در تجدید انتشار کتب مفید صاحب ذوق و علاقه‌مندی است این کار را به انجام رسانید.

مناقب اوحدالدین حامد بن ابی‌الفخر کرمانی: با تصحیح و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷، وزیری، ۶۴ + ۳۱۶ ص. (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ش ۳۰۲ ـ مجموعهٔ متون فارسی، ش۳۹)

موضوع کتاب مناقب وکرامات صوفی‌مشهور اوحدالدین کرمانی درقرن هفتم هجری است. مناقب به زبان روان و زیبای همان عصرست که مؤلف می‌زیست.

نسخ کتاب مورد استفاده استاد فروزانفر نیز قدیم و اصیل بوده وکتاب دارای مقدمه‌ای‌است بسیار فاضلانه وپرمطلب.

وقار شیرازی: دیوان. بخش نخست. به تصحیح [یحیی] ماهیار نوابی. تبریز. ۱۳۴۸. وزیری. ۴۳۰ ص. (انتشارات مؤسسهٔ تاریخ و فرهنگ ایران ـ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی تبریز، ش ۱۱ ـ سلسلهٔ متون فارسی، ش۱)

دوست ما آقای ماهیار نوابی چند سال قبل شرح احوال خاندان وصال را انتشارداد واینک ازروی نسخه منحصر وقار مورخ ۱۳۰۳ به انتشاردیوان‌وقار که از برجستگان آن خاندان است آغاز کرده است.

ادبیات معاصر

اسلامپور، پرویز: نمك وحرکت ورید. [تهران ۱۳۴۷] خشتی، بدون صفحه شمار.

الفت اصفهانی، محمدباقر: دیوان الفت [با مقدمهٔ صدرالدین کتابی]

اصفهان ، ثقفی [۱۳۴۷] رقعی . ۷۲+۲۰۲ ص

مرحوم الفت فرزند آقا نجفی مشهور از ادبای عصر اخیر اصفهان بود. طبع شعری لطیف داشت و ذوقی درعرفان قوی. کتابخانهٔ نفیس او به‌کتابخانه دانشکدهٔ ادبیات اصفهان اهدا گردید . خدایش رحمت کناد . مقدمهٔ آقای کتابی بسیار با حال و پرمطلب است وحوادثی ودلکش .

بصیری، رضا: ترانه‌های دلتنگ . [تهران ، دهخدا. ۱۳۴۸] وزیری، ۱۰۴ص.

مجموعه‌ای است ازشعرهای رضا بصیری درسبکهای تازه.

پاینده، ابوالقاسم : دفاع ازملانصرالدین وچند داستان دیگر . [تهران] وحید ۱۳۴۸ . رقعی . ۱۸۶ ص

مجموعهٔ نه داستان کوتاه است . مجموعهٔ قصه‌های پاینده اول بار به نام « درسینمای زندگی » انتشاریافت وشهرت گرفت .

تقوائی ، ناصر : تابستان‌همان سال. هشت قصهٔ پیوسته [تهران ۱۳۴۸]رقعی. ۶۱ ص (مجموعه‌ی هدایت ، ۱)

دبیرمحصوص‌کردستانی، علینقی(هشیار): دیوان‌هشیار . وچند منظومهٔ‌کردی [تهران] ۱۳۴۸ . جیبی . ۲۹۵+۱۶ص .

دبیر محصوص متخلص به هشیار متولد سال ۱۳۰۴ قمری است . خطی خوش دارد ودیوان‌اشعارخود را به خط خود نوشته وچاپ وشرح حالی‌هم در ابتدا الحاق‌کرده است .

م . ر . : فریدون(پسرمن). [تهران،۱۳۴۸] رقعی. ۱۱۵ ص

مرثیه‌ای است سوزناك به نثر دربیان حالات روحی و یادگارهایی‌که نویسنده از فرزند خود دارد. درزبان شعرفارسی آثار بلند و بسیار عالی‌هست مانند قصائد خاقانی و مخمس بیدل و حزینها . این قطعهٔ ادبی طولانی نیز در نوع خود تازگیها دارد .

مفید ، بیژن : شهرقصه ، شیراز . سازمان جشن هنر. ۱۳۴۸ . خشتی . ۱۲۸ص (نشریهٔ شماره ۲)

متن نمایشنامهٔ مشهوری است‌که درتلویزیون و تماشاخانه‌ها به نمایش گذاشته شد وقبول عام و خاص پذیرفت .

مفید ، بیژن : ماه و پلنگ : شیراز. سازمان جشن هنر. ۱۳۴۸ . خشتی .۸۶ص (نشریهٔ شمارهٔ ۳)

نمایشنامه است .

نعلبندیان ، عباس : پژوهشی ژرف وسترگ و نو ، در سنگوارههای دورهٔ بیست و پنجم زمین شناسی . شیراز . سازمان جشن هنر . ۱۳۴۸ . خشتی . ۱۰۳ ص
نمایشنامهای است که برصحنه آمد وکسب موفقیت کرد .

ادبیات خارجی

پرینگل ، پاتریك : شیر افریقا . داستان دوید لیوینگستون کاشف افریقا . ترجمهٔ روح انگیز داوری. تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۸. رقعی. ۲۰۶ ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸ - برای جوانان ، ۴۸ - سرگذشت بزرگان، ۵)

شکسپیر ، ویلیام : کوریولانوس . ترجمهٔ علاءالدین پازارگادی . تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۷. ۲۲۷ ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ،۳۰۳ -مجموعهٔ ادبیات خارجی ، ش ۶۲)

گینزبرگ ، یوگنیا س . : سفری درگردباد. ترجمهٔ مهدی سمسار.[تهران] خوارزمی [۱۳۴۸] رقعی . ۴۵۴ ص
مؤلف این داستان نویسندهٔ برجسته روسی و همسر یك کمونیست صاحب مقام روسی است .

ادبیات برای کودکان

اعتماد زاده ، محمود (م . ا . به‌آذین) : خورشید خانوم . نقاشی ژنی رمضانی . تهران . کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ۱۳۴۸ خشتی . ۲۳ ص

بهرنگی ، صمد : اولدوز وکلاغها برای کودکان. چاپ سوم . [تبریز] شمس [۱۳۴۸] رقعی ، ۶۳ ص
قصه‌ای است محلی و زیبا .

بهرنگی ، صمد : یك هلو وهزارهلو.چاپ دوم . [تبریز] شمس [۱۳۴۸] رقعی ، ۳۵ ص.
قصه‌ای است محلی و زیبا .

بهرنگی ، صمد : کلاغ سیاهه وچند قصه‌ی دیگر برای کودکان . [تبریز] شمس [۱۳۴۸] رقعی ، ۵۰ ص
مجموعه‌ای است از یازده قصه ومثل همه کارهای بهرنگی مفید با ارزش و باحال .

بهرنگی ، صمد : بیست وچهارساعت درخواب و بیداری. چاپ‌دوم [تبریز] شمس [۱۳۴۸] رقعی . ۳۲۰ ص .

بهرنگی ، صمد (مترجم) : خرابکار . قصه‌هایی ازچند نویسنده [تبریز] شمس [۱۳۴۸] جیبی ۱۶۳ ص.

این‌مجموعه‌ترجمه‌هایی ازعزیزنسین ، مهدی‌حسنی ، مظفرایزگوفکاهی نویسان‌ترک‌است. جز آن چند قطعهٔ فکاهی‌ازخود صمدفقیدکه درروزنامهٔ‌توفیق چاپ شده بود .

دادخواه ، بهمن : گیلان . تهران ،کانون پرورش فکری‌کودکان و نوجوانان ۱۳۴۷ خشتی . ۲۴ ص

نقاشیها هم ازنویسنده وهم هنرمندانه وظریف است .

سپانلو ، محمدعلی : داستان امیرحمزهٔ صاحبقران ومهتر نسیم عیار . نقاشی از ن . زرین‌کلك ، تهران . کانون پرورش‌کودکان و نوجوانان. ۱۳۴۷ خشتی۳۶ص.

طاهباز ، سیروس : شاعروآفتاب . نقاشی از بهمن‌دادخواه کانون‌پرورش فکری‌کودکان و نوجوانان. ۱۳۴۷ . خشتی ، ۲۴ ص

مرزبان،رضا : طلسم شهر تاریکی نقاشی از نیکزاد نجومی . تهران کانون پرورش فکری و نوجوانان . ۱۳۴۷ . خشتی — ۱۲۷ ص

نیستانی ، منوچهر : گل اومد بهار اومد نقاشی ازپرویزکلانتری تهران کانون پرورش فکری‌کودکان و نوجوانان ۱۳۴۷ خشتی بزرگ. ۲۴ ص

متن به شعرست .

تاریخ و سرگذشت

آدمیت، فریدون : امیرکبیروایران . چاپ سوم [تهران. خوارزمی،۱۳۴۸] وزیری . ۷۷۶ ص + ۱۲ تصویر .

این کتاب از هنگام نخستین‌چاپ‌آن که حدود بیست ودوسال پیش‌انتشار یافت به علت روش درست تحقیق ودید تاریخی مؤلف‌کتاب معتبری‌شناخته شد. مؤلف‌درچاپ‌دوم مدارك تازه‌تری‌را مورد استفاده قرارداد و مقداری ازمطالب کتاب خودراکه در جوانی تدوین‌کرده بود تعدیل‌کرد . اینك‌که چاپ سوم انتشاریافته‌کتاب سنجیده‌ترومحکم‌تراست . مدارك‌واسناد زیادی ازبایگانیهای خارجی‌مورد ملاحظه وتدقیق‌مؤلف قرارگرفته و ارزش‌کتاب ازهرحیث بیشتر شده است .

احمدی پور، حسین: تاج و تاجداری. تبریز. ۱۳۴۶، وزیری، ۱۳۶ص (کمیتهٔ تاجداری ادارهٔ کل آموزش و پرورش آذربایجان شرقی).

درضمن این‌مجموعه چند مقاله وشعر ازدیگران‌هم درج شده است.

احمدی‌پور، حسین: نقش آذربایجان‌در تاریخ دوهزاروپانصدساله شاهنشاهی ایران [تبریز] شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران [۱۳۴۵] وزیری، ۶۷ ص

ترابی طباطبائی، سید جمال: نقشها و نگاشته‌های مسجدکبود تبریز تبریز، ۱۳۴۸. وزیری، ۱۱۸ ص (نشریه موزه آذربایجان شرقی، ش ۴)

کتابی است محققانه و پرعکس‌ونمونه از یک‌کارخوب دربارهٔ یک مسجد. مسجدکبودکه آن را «فیروزهٔ اسلام» گفته‌اند وازشاهکارهای بی‌نظیر هنری ایران‌است ارزش‌آن داشت‌که چنین اثری دربارهٔ آن انتشار یابد.

تشکری، علی: ستارگان فروزان شرح حال عده‌ای ازامامزادگان، کاشان، ۱۳۴۸. رقعی، ۱۰۸ ص.

درین‌کتاب بیشتر به احوال امامزاده محمد هلال مدفون درآران‌کاشان اشاره شده وازین‌حیث مفیدست. اشاراتی‌که به‌شرح احوال‌بعضی‌ازامامزاده‌ها دارد حکایت از تجسس مؤلف درکتب انساب ورجال واسناد دارد.

جودت، حسین: ازصدرمشروطیت تا انقلاب سفید. تاریخچه فرقهٔ دموکرات یا جمعیت عامیون ایران [تهران، ۱۳۴۸] وزیری. ۱۸۴ ص.

فرقهٔ دموکرات ازاحزاب بسیار مهم وبا اثر ایران در دورهٔ مشروطیت است ومجادلات‌آنها با اعتدالیها زبانزد ومشهور.

آقای جودت‌که ازمعمرین مطلع ومبارزین قدیم است‌کتاب حاضررا در تاریخچهٔ فرقهٔ مذکور وتجدید حیات‌عده‌ای ازافرادآن به نام جمعیت عامیون ایران نوشته وخدمتی ارزنده انجام داده است. این نوع مدارك برای تنظیم تاریخ ایران درچهل پنجاه سال اخیر مورد استفادهٔ آیندگان خواهد بود.

حسینیهٔ ارشاد: محمد خاتم پیامبران. [تهران، ۱۳۴۷] وزیری، ۶۰۵ ص. (انتشارات حسینیه ارشاد، شمارهٔ اول)

مجموعه‌ای منقح با اسلوبی نو درحیات وافکار خاتم پیامبران و رسول اکرم محمد (ص) مقاله اول این مجموعه بقلم سید حسین نصر دربارهٔ دین در جهان معاصرست و نکته‌های تازه و سودمند در بر دارد.

زندی، نصرت‌الله: بانك‌خرم دین یا مردجاویدان، [تبریز ۱۳۴۶] وزیری، ۹۲ ص (شورای مرکزی جشن شاهنشاهی آذربایجان شرقی، ش ۱۱)

ژنه ، میشل : داستانهـای یونان باستان . ترجمهٔ اردشیر نیکپور . تهران . بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۴۸. رقعی ۳۰۳ ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ش۳۰۷ مجموعه داستانهای ملل ، ش ۱۱)

سورتیجی ، فخرالدین : نوروزدرتاریخ شاهنشاهی ایران تحقیق و نگارش فخرالدین سورتیجی [و] محمد میرطاهری ساری ، ۱۳۴۵ ، وزیری ، ۸۰ ص (نشریه شمارهٔ۱۵ شورای مرکزی جشن شاهنشاهی استان مازندران)

صفائی، ابراهیم : سردار ناحرحکمت. نقل از دورهٔ دوم رهبران مشروطه . باهتمام محمد حسین رکن زادهٔ آدمیت [تهران ، ۱۳۴۸] وزیری . ۱۰۶ ص

صفائی ، ابراهیم : نامه‌های تاریخی [تهران ، ۱۳۴۸] وزیری ، ۱۸۰ ص

مجموعه‌ای‌است بسیار مفیدازچهل مکتوب تاریخی از زمان ناصرالدین شاه تا واقعهٔ آذربایجان و سقوط قوام‌السلطنه درسال ۱۳۲۶ .

نامه‌هایی‌که از امین السلطان و حسنعلی‌خان‌نواب دریں مجموعه چاپ شده از نامه‌های بسیار خواندنی ومفید درباب آن دوره است .

نکته‌ای‌که باز باید ازآقای صفائی خواست این است‌که مرجع وگنجینهٔ این‌اسناد نمایانده شود. سپاس‌که عکس اسناد را چاپ‌کرده‌اند و این‌کار خود فوق‌العاده اهمیت دارد .

طاهریا ، محمد علی : دوازده هزار سال شاهنشاهی ایران و اروندرود . دامغان . ادارهٔ آموزش و پرورش [۱۳۴۸] رقعی، ۲۱ ص

ظهیرالدوله قاجار، علی : اسنادتاریخی وقایع‌مشروطه ایران. نامه‌های ظهیرالدوله. بکوشش سرهنگ دکترجهانگیرقائم مقامی. [تهران] طهوری. [۱۳۴۸] رقعی، ۱۵۶ص، (زبان وفرهنگ ایران ، ۵۵)

مجموعه‌ای‌است ازنامه‌هایی که‌ازتهران به ظهیرالدوله درهنگام‌حکومت گیلان وکرمانشاه نوشته شده‌است و ازاخبار انقلاب مشروطیت اطلاعات مفید دربردارد .

قائم مقامی، جهانگیر : یکصدوپنجاه سند تاریخی ازجلایریان تاپهلوی، تهران، کمیتهٔ تاریخ ستادبزرگ ارتشتاران [۱۳۴۸] وزیری . ۴۳۲ص. باضمام تصاویرزیاد از اسناد .

اکثر این اسنادکه قبلا در مجلهٔ بررسیهای تاریخـی انتشار یافته بود اینک‌با نظم تاریخی و بافهارس‌مختلف درین‌مجموعهٔ سودمند یکجا انتشارمی‌یابد وکار محققان بسیار آسان شده است .

توفیق آقای قائم‌مقامی را درجمع‌آوری مجموعه‌های دیگر دراین‌زمینه خواستاریم .

کان، فیلیپ : دانشمندان بزرگ ، ترجمه عباسعلی رضائی و سیدمهدی امینی تبریز اداره آموزش و پرورش آذربایجان شرقی [با همکاری فرانکلین، ۱۳۴۸] رقعی ، ۳۷۴ ص .

کنگرهٔ تاریخ در ایران : سخنرانیهای نخستین کنگره تاریخ در ایران تهران [وزارت فرهنگ وهنر] ۱۳۴۸ وزیری، ۱۱۰ ص

مشکور ، محمد جواد : تاریخ اجتماعی ایران در عهدباستان [تهران] ۱۳۴۷ . وزیری ۶۵۱ ص (انتشارات دانشسرای عالی، ش۲۸).

این کتاب جلددوم کتاب ایران درعهد باستان‌است درجلدکنونی مؤلف دانشمند مباحثی راکه از جهت شناخت جامعهٔ ایرانی پیش از اسلام مهم است مانند شاه، کشورداری، طبقات مردم ، دارائی، دادگستری، آموزش وپرورش، دین ،آتشکده ، اخلاق، پوشاك، روابط باکشورهای دیگر مورد بحث و نظر قرار گرفته .

کتابشناسی مفصلی‌هم درانتهای کتاب الحاق شده‌است.

مشیر سلیمی، علی‌اکبر : شاه سخنها سخنان شهریاران ایران ازکورش بزرگ تاشاهنشاه آریامهر باتصاویر آنان (تهران، ۱۳۴۸) وزیری ۳۸۹ص

معاصر ، حسن : تاریخ استقرار مشروطیت ایران (مستخرجه ازروی اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان. [تهران] ابن‌سینا [۱۳۴۸] وزیری ۳۴ + ۱۲۱۶ص.

ترجمهٔ متن گزارشها و نامه‌هـای سفارتخانهٔ انگلیس به دولت متبوع است

میر ابوالقاسمی ، سید محمد تقی : جشن ملی پیکار با بیسوادی در ایران. [رشت، ۱۳۴۸] رقعی ، ۴۲ ص

تاریخچه‌ای است ازسابقهٔ این امر در ایران از عصر ساسانی تا عصر کنونی .

نیك‌پی ، اعزاز : قدیریا تدبیر ، خاطرات اعزاز نیك‌پی تهران، ابن‌سینا. ۱۳۴۷ . وزیری . ۲۵۹ ص .

اعزاز نیك‌پی ازرجال ایران درسالهای پس از ۱۳۲۴ است وخاطراتش برای تاریخ آن دوره مفید .

یعقوبی ، احمدبن ابی‌یعقوب : تاریخ یعقوبی. ترجمهٔ محمدابراهیم آیتی.

جلد اول ، چاپ دوم . تهران . ۱۳۴۷. وزیری، ۶۱۰ص. (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۵۱ ـ مجموعهٔ ایرانشناسی، ش۲۴)

جغرافیا و مردم‌شناسی

ایران سازمان برنامه . مرکز آمار ایران : فرهنگ آبادیهای کشور تهران ۷ـ۱۳۴۸ . بیاضی بزرگ (۹ جلد).

پس از فرهنگ آبادیها که سالها قبل وزارت کشور در سه جلد انتشار داده و فرهنگ جغرافیائی ایران که ستاد ارتش در ده مجلد حدود بیست سال قبل منتشر کرده انتشار این کتاب مفید ودقیق خدمت بسیار ارزنده‌ای است که از طرف مؤسسات دولتی به محققان و ایرانشناسان می‌شود ـ امیدست دنبالهٔ کتاب هرچه زودتر انتشار یابد .

نقشه‌های کتاب جالب توجه وآمارها جدیدست .

باقریان ، اکبر : از تهران تا کرمان. تحقیقی در بارهٔ اوضاع اجتماعی،اقتصادی، جغرافیائی و طبیعی استان کرمان [تهران] ۱۳۴۸ . وزیری . ۲۴۱ ص

ثابتی ، حبیب‌الله : بررسی اقالیم حیاتی ایران . تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۸ . وزیری ۲۶۶ص. (انتشارات دانشگاه تهران ، ش ۱۲۳۱ ـ گنجینه گیاه و کشاورزی ایران ، ش ۱۶)

دبیحی ، مسیح (گردآورنده) : استرآباد نامه . بکوشش مسیح ذبیحی با همکاری ایرج افشار [و] محمد تقی‌دانش‌پژوه ، تهران ابن‌سینا ، ۱۳۴۸] وزیری، ۳۱۹ص (انتشارات فرهنگ ایران زمین ، شمارهٔ ۱۲)

درین مجموعه چند رساله درتاریخ وجغرافیای استرآباد و گرگان چاپ شده وهمه از آثار قرن سیزدهم واوائل قرن چهاردهم هجری است بدین شرح : نخبهٔ سیفیه تألیف دولت نظام . روزنامهٔ سفر استراباد ، شرح حال علما وادبای استرآباد تألیف محمد صالح استرآبادی ، سفرنامهٔ کلنل لوات ، چندوقفنامه

صفی نژاد ، جواد : اطلس ایلات کهگیلویه برای سازمان عمران کهگیلویه [تهران] مؤسسه مطالعات وتحقیقات اجتماعی.۱۳۴۷ . وزیری بزرگ، چاپ استنسیل، ۲۲۳ص. (گزارش شمارهٔ ۹)

مجموعهٔ دقیق وقابل استفاده‌ای است وحکایت ازمطالعه دلسوزانه درآن صفحات یکردارد .

طاهری ، ابوالقاسم : جغرافیای تاریخی گیلان ، مازندران ، آذربایجان از نظر جهانگردان [تهران] شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران، ۱۳۴۷، وزیری،۲۱۸ص.

مجموعه‌ای است تلفیق شده و منظم و قابل اعتماد از نقل اقوال سیاحان خارجی که در قرون یازدهم تا سیزدهم هجری درصفحات مازندران و گیلان وآذربایجان سفر کرده‌اند . این سیاحان بیشتر انگلیسی‌اند و برای تنظیم چنین کتاب جغرافیای تاریخی برمبنای عقاید ومتون سیاحان باید از نوشته‌های سیاحان روسی‌هم حتماً استفاده شود زیرا ملکونف و خانیکف و کوتوف وغیره ازین صفحات اطلاعات سودمندی به دست داده‌اند .

طاهریا ، محمدعلی: تاریخچه فرهنگ دامغان و گزیده‌یی ازفرهنگ عامیانه دامغانی دامغان. اداره آموزش وپرورش. ۱۳۴۴ جیبی ۱۵۸ ص

مطالب این کتاب مفیدعبارت‌است ازتاریخچه فرهنگ دامغان،ترانه‌ها، لالائی‌ها ، چند تصنیف ، بازیها ، چیستانها ، ضرب‌المثلها ، اعتقادات،مراسم عروسی ، طبابت عامیانه ، لغات

توفیق مؤلف را خواستاریم .

طاهریا ، محمدعلی : دامغان شهرارساله دامغان ، ۱۳۴۷ ، وزیری ۲۶۷ ص (نشریه شورای جشن شاهنشاهی شهرستان دامغان)

کتابی است مفید ومحققانه در تاریخ شهر دامغان و شرح ابنیه تاریخی آن بانضمام سرگذشت ادبا و شعرای آن شهر . آقای طاهریا خود از شعرا ونویسندگان آن شهرست وکتابهای متعدد ازو انتشاریافته .

فرای، ریچارد. ن. : بخارا (دستاوردقرون وسطی) ترجمهٔ محمودمحمودی. تهران، بنگاه ترجمه ونشرکتاب ، ۱۳۴۸ رقعی. ۲۷۰ ص(انتشارات بنگاه ترجمه‌و نشرکتاب، ش ۳۱۴- مجموعه مراکز تمدن وفرهنگ ، ش۱).

کتابی است خواندنی دربارهٔ شهری که یادگارهای بلند ازتمدن ایرانی درخود دارد دکترفرای کسی‌است که ابتدا تاریخ بخارای‌نرشخی‌را باحواشی مفید به انگلیسی ترجمه‌کرده و پس از چند سفرکه به بخارا رفت‌کتاب مورد بحث را تألیف‌کرد .

آخرین فصل این‌کتاب شیرین « میراث ایران » نام دارد وحکایت از آن داردکه چرا مؤلف شهربخارا را وارث تمدن ایرانی می‌داند .

درترجمه بعضی مسامحات هست از قبیل اینکه: سرزمین «گندهارا» را باقندهار اشتباه‌کرده‌اند (ص۲۱) .

کارری ، جملی: سفرنامهٔ کارری، ترجمهٔعلی‌نخجوانی وعبدالعلی‌کارنگ.[تبریز] اداره فرهنگ وهنرآذربایجان شرقی [باهمکاری موسسه فرانکلین. ۱۳۴۸ . رقعی. ۱۹۵ص.

از سفرنامه‌های خوب فرنگیهاست . مؤلف آن درقرن دوازدهم هجری درایران سفرکرد کارری در۱۱۰۵ به ایران آمد و دربار ومملکت وشهرهای ایران را دریں‌سفرنامهٔ دلچسب به همشهریان ویری خود شناساند .

بعضی‌مسامحات که درترجمه‌دیده‌شد عبارت ارارض روم بجای ارز روم، ترکیه به جای عثمانی ، استحر به جای برکه ،کورو به جای قهرود،مودباك به جای مطبخ ، قلعه به جای کله .

کتیرائی ، محمود : ار خشت تا خشت تهران ، ۱۳۴۸ . وزیری ، ۴۵۷ ص (انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی ، ش ۶۶ . تالیف ۳۵)

کتابی است بسیار با ارزش، محتوی است برشرح عقاید وآداب خرافی ایرانی از روری که در خشت زادگاه می‌افتد و تا روزی کــه برخشت گورگاه گذاشته می‌شود .

یعنی دریں کتاب در بــارهٔ آبستنی ، زایمان ، نوزاد ، ار کودکی تــا نوجوانی ، شوهریابی ، خواستگاری، عقد، عروسی ، زندگی دروبی ، مرگ وسوگواری مطالب خواندنی وخندیدنی‌وعبرت گرفتنی می‌خوانیم .

کتاب با پیوستی همراه است . در این پیوست اطلاعات با ارزش دیگر درخصوص خیلی‌ازمسائل‌خرافی‌مثل‌پنجهٔ مریم ، تریاك، توپ مروارید ، بستن داماد ، مهرهٔ مار ، چوب سواحل ودهها مطلب دیگرازین‌نوع درج‌شده است

توفیق آقای کتیرائی را درادامهٔ این تحقیق با ارزش‌خواستاریم. مسلماً با انتشار وتکمیل مطالب این سلسله،کتاب مرحوم‌هانری‌ماسه کهنه‌خواهد شد.

کرزن، جرج: ایران و مسئله ایران . ترجمه علی جواهرکلام . چاپ سوم . (تهران . ابن‌سینا ، ۱۳۴۷] وزیری . ۳۲۹ ص

لاهیجانی، م.م.: جغرافیای‌گیلان. مصاشرف [۱۳۸۹] وزیری،۳۱۸ص.

کتابی‌است که موضوع آن روشن است . مؤلف جغرافیای وتاریخ قدیم‌را گفته ووضع جغرافیائی کنونی‌راهم بیان کرده است .

ویلبر ، دونالد : باغهای ایران‌وکوشکهای‌آن. ترجمه مهیندخت صبا تهران. بنگاه ترجمه و نشرکتاب ، ۱۳۴۸ . وزیری . ۲۷۵ ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشرکتاب ، ش ۳۰۶ . مجموعه ایرانشناسی، ش۴۳)

ترجمهٔ این کتاب لازم بود، مثل هرکتابی کــه فرنگیها دربــارهٔ ایران نوشته‌اند . زیرا باید دانست که‌آنها مارا چگونه می‌شناسند وبه چه نحومعرفی

کرده‌اند . اگرهم درین نوع کتب عیب و نقص و غلط وجود داشته باشد جای اشکالی نیست .

این کتاب حاوی اطلاعات خوب ومفیدست ومؤلف زحمت زیادی در تدوین وتهیهٔ عکسهای آن کشیده است موقعی که اصل انگلیسی آن نشر شد انتقادی از آن در مجلهٔ راهنمای کتاب (سال ۱۳۴۱) منتشر شد .

ترجمهٔ خانم صبا روان وچاپ کتاب نفیس است .

انتشارات تازهٔ موسسهٔ عالی حسابداری

اقتداری ، علی‌محمد : بودجه . تألیف علی‌محمد اقتداری ومنوچهر تهرانی و مهرداد اتحاد [تهران. موسسه عالی حسابداری ، ۱۳۴۷] وزیری ۳۸۲ ص (انتشارات موسسه عالی‌حسابداری ، ش۲۳).

شمس ، بیژن : حسابرسی . تألیف بیژن شمس و کیخسرو فرح‌زاده ، جلد اول . [تهران، موسسه عالی‌حسابداری، ۱۳۴۷] وزیری. ۴۳۴(انتشارات موسسه‌عالی‌حسابداری،ش۲۲)

علومی، رضا : کلیات حقوق . [تهران ، موسسه عالی حسابداری . ۱۳۴۸] وزیری ، ۲۷۲ ص (انتشارات موسسه عالی‌حسابداری ، ش۳۴)

محمدی ، ولی‌الله : بانك وعملیات بانکی . تهران ، موسسه عالی‌حسابداری [۱۳۴۸] وزیری ، ۴۲۲ ص (انتشارات موسسه عالی حسابداری ، ش۲۶)

بسیاری ازشواهد کتاب مربوط به بانکهای ایران وقابل توجه است.

نامه‌ها

توضیحی دربارهٔ الایضاح

. . . . . آقـای ایـرج افشار در مجله راهنمای کتاب (سال دوازدهم. شمارهٔ ۵ـ۶ مرداد وشهریور ۱۳۴۸ ص۳۲۵) تحت عنوان «حاشیه» دربارهٔ دوکتاب عربی وفارسی ازمتون قدیم موسوم به **الایضاح عن اصول صناعة المساح** چندنکتهٔ ذیل رادرپنج فقره از «الف» تا «ه» یادداشت فرموده‌اند که با نقل آن موارد نکات زیر را برای روشن شدن موضوع عرض میکند.

«**الف**ـهیچ معلوم نیست که رسالهٔ عربی‌را ابومنصورعبدالقاهر بن‌طاهر بن محمد بن عبدالله تمیمی تألیف کـرده باشد زیرا:

۱ ـ درمتن کتاب نه درخطبه و نه درپایان. ازمولف نامی برده نشده‌است.

۲ـ درمدارك ومراجعی که احوال ابومنصور را نوشته‌اند و آقای گلچین نقل فـرموده‌اند ذکـر نشده است که ابومنصور کتاب الایضاح داشته است. واساساً درفهرست کتب او از کتب علمی نشانی نیست. او مردی کلامـی بود و تألیفاتش درعلوم دینی است و به‌آسانی نمی‌توان قبول کرد که نام کتاب‌الایضاح از مآخذ احوال او ساقط شده باشد.»

در مدارك و مراجعی که احوال مولفان نوشته شده التزام و تعهدی در کارنبوده‌است تاتمام مولفات ایشان‌ذکر شود. وغالباً درذیل نام هریك از آنان می‌بینیم که تالیفات صاحب ترجمه به عبـارت «وغیرذلك» ختم میشود. و همین حال را دارد ترجمهٔ ابومنصور بغدادی درمراجع مختلف.

و اما اینکه مرقوم فرموده‌اند: «اساساً درفهرست کتب او ازکتب علمی نشانی نیست. او مردی کلامـی بوده و تالیفاتش درعلوم دینی است» بایدعرض کنم‌که کتاب‌التکملهٔ او در علم حساب است و نظامی عروضی در صدر مقالهٔ سوم ازکتاب چهار مقاله در تعریف‌علم حساب آورده است‌که‌مشتملست‌اصول او را کتاب **ارثماطیقی** و فروع او را «**تکملهٔ ابومنصور بغدادی**» ونیز **ابن‌خلکان** مـی‌گوید: «ابومنصور عبدالقاهر... کان‌ماهراً فی‌فنون عدیدة خصوصاً علم‌الحساب فانه‌کان متقناً له وله توالیف‌نافعة منها کتاب‌التکملة...»یعنی اودرفنون‌عدیدة خاصه درعلم‌حساب‌ماهر بود ودرآن فن او راتوالیف نافعه است ازجمله کتاب التکمله.

گذشته ازاینها کتاب‌الایضاح‌علاوه برجنبهٔ‌علمی که دارد، اساساً برای‌حکام

شرع و دیوانیان ودر رفع حوائج‌دینی ودیوانی ایشان نسبت به اراضی واملاك دراموری ازقبیل: افراز واشاعه وتقسیم وتفکیك وتحدید ومانند اینها نوشته‌شده است . چنانکه درمقدمه آن آمده‌است: «فهذا مختصر یشتمل علی مایحتاج الیه فی‌احکام‌الدین و اعمال‌الدواوین من علم‌المساحة والعمل‌بها.»

«ب ـ درانتهای رسالهٔ عربی‌وقبل از فصل جداگانه‌ای‌که دربارهٔ مساحت سطوح متساوی‌الاضلاع آمده است این کلمات‌دیده میشود «تمت‌کتاب‌الایضاح عن‌اصول صناعة‌المساح ... عن‌محمدبن عبدالملك‌ابی الفتح‌البردی» (کلمهٔ نست بی‌نقطه و محتملا یردی است) آیا این عبارت مولف‌کتاب را‌نمی‌شناساند؟

آقای گلچین‌درمقدمهٔ‌خوداشاره‌ای فرموده‌اندکه نام این شخص درانتهای رساله بچه‌مناسبت‌است‌ومناسب‌آ‌ست‌که درمورد پیدا کردن احوال این شخص تجسس‌شود» .

عبارت انتهای رسالهٔ عربی چنین است : «تمت کتاب الایضاح عن‌اصول صناعة‌المساح و الحمدلله رب‌العالمین و صلواته علی‌نبیه محمدوآله‌اجمعین» و به دنبال آن لاحقه‌ایست شامل یك‌صفحه و نیم در مساحت سطوح متساویة‌الاضلاع والزوایا که‌استخراج محمدبن‌عبدالملك است وچنین‌عنوان شده‌است : «عن‌محمد بن‌عبدالملك‌ابی‌الفتح‌البردی» واگر این شخص مؤلف‌الایضاح بود . لازم می‌آمد که‌کاتب درپایان رساله‌اینطور بنویسد : تمت کتاب‌الایضاح‌عن‌اصول‌صناعة‌المساح لمحمدبن عبدالملك ابی‌الفتح الیزدی والحمدلله رب‌العالمین وصلواته علی‌نبیه محمدوآله‌اجمعین ، تاکنون بنده در پایان هیچ نسخه‌ای ندیده است‌که کاتب پس از ذکر نام‌کتاب و ختم تحمید نام مؤلف را به‌قلم بیاورد

و امااینکه نوشته‌اند چرا نام این شخص درمقدمهٔ‌چاپ عکسی نیامده‌است. حق باایشانست ، بدبختانه مقدمه‌ای که نگارنده برای چاپ نوشته بود پس از یك‌سال در چاپخانه گم شد . در مجال اندکی که‌داشتم‌اولیاءمحترم بنیادفرهنگ ایران‌خواستار نگارش‌مقدمهٔ مجددشدند درآن فرصت کوتاه نگارنده در تهران بود و ازطرف آستان قدس مأموریتی داشت که به‌کار دیگر می‌رسید. بااینحال به‌تجدید نگارش مقدمه پرداخت.و این بار ذکر محمدبن عبدالملك ازقلم‌افتاد

«ج ـ ترجمهٔ فارسی به‌استنادآنکه مترجم متن مختار خود را ازآن‌بغدادی دانسته است. باید پذیرفت که‌ازروی‌اثر ابو منصور بغدادی به فارسی نقل شده است . ولی‌کدام‌اثر؟ شاید بخشی‌ازیك کتاب چندعلمی او بوده است؟

عبارت مقدمهٔ متن عربی و ترجمهٔ فارسی به‌شرح ذیل جوابگوی سؤالات مزبورست؛

متن عربی : « وبعدفهذا مختصر

یشتمل علی ما یحتاج الیه فی احکام الدین و اعمال الدواوین من علم المساحة والعمل بها ... وسمیته الایضاح عن اصول صناعة المساح.»

ترجمهٔ فارسی . «اما بعد این کتابیست درعلم مساحة کـه امام الکبیر العالم حجة الاسلام ابوالفتوح اسعد بن ابی الفضایل بن خلف العجلی رحمة الله علیه نقل کرده است بفارسی از تصنیف الامام الکبیر ابی منصور عبدالقاهر بن طـاهر البغدادی التمیمی رحمة الله علیه .»

بنا بر این معلوم شدکه رسالهٔ فارسی ترجمهٔ رسالهٔ عربی درعلم مساحت تألیف ابومنصور بغدادی است که موسوم است به الایضاح عن اصول صناعة المساح.

« د ـ تطبیق این دو کتاب به یکدیگر نیز برطرف کنندهٔ شك خواهد بود اگرچه میان نوع مطالب و گاه فصول هماهنگی هست مطابقت کافی میان آن دو دیده نمیشود»

البته استحضار دارند که این کتاب نخستین ترجمهٔ فارسی نیست که با متن عربی مطابقت ندارد. نظائر آن زیادست که هم ترجمه است و تألیف، وهم تلخیص و تهذیب مانند ترجمهٔ تقویم البلـدان ابوالفدای دمشقی از نظام الدین عبدالعلی بیرجندی و ترجمهٔ ثمرهٔ بطلمیوس از خواجه نصیرالدین طوسی و دهها از این قبیل.

«هـ ـ ابوالفتوح اسعد بن ابی الفضائل عجلی مترجم در ترجمهٔ خود اطلاعی از مقیاس اصفهان که موطنش است به دست میدهد و آن اینست : «ودر اصفهان بیست و چهار رش دستی بود وشش دست یك کویج باشد که آنرا قفیز خوانند و ده کویج گریوی بود که آنرا یك تخم گویند و حریب نویسند در فهرست لغات کتاب کومج چاپ شده است . در برهان قاطع ذیل «کویژ» دیده شود . از کریو هم گریو مرادست.

حق با جناب ایشاست و بدبختانه غلط چاپی است . خود بنده یـك غلط چاپی دیگر را یادآور می‌شوم که بدان توجه نفرموده‌اند :

در فهرست لغات الایضاح صفحهٔ ۱۷۳ سطر اول و ما قبل آخر دو جا این غلط واقع شده است : « و ده کومج کریوین بود ». به جای: « و ده کـویج گریوی بود» متأسفانه غلط‌گیری نمونهٔ چاپی زیر نظر بنده نبوده است .

درخاتمه راجع به دو مطلب دیگر که اشاره فرموده‌اند تـوضیحی عـرض می کنم :

یکی در مورد تاریخ تذکره های فارسی است که مرقوم داشته‌اند «کاش به هر کتاب شماره‌ای داده شده بود تـا معلوم بود که در ایـن کتابشناسی چند تذکره معرفی شده است .»

و دیگر دربـارهٔ راهنمای گنجینه قرآن که پس از ذکـر یك غلط چـاپی «حسن بن حسین» به جای «حسین بن حسن » نوشته‌اند : « نکتهٔ عجیب اینکه برای یـافتن اعلام از روی عددهـای

صفحات مذکور در فهرست باید رقم دو اضافه شود و معلوم شود .»

۱ ــ در تکمله و استدراك تاریخ تذکره‌های فارسی تذکره‌های دیگری هم که بعداً شناخته‌شده است معرفی خواهد شد . وشماره گذاری را درفهرستی که به ترتیب‌قرن‌تألیف‌تنظیم‌خواهد شدملاحظه خواهند فرمود تا این نیز معلوم شود که در هرقرنی چند تذکره تألیف شده است .

۲ــ شماره‌گذاری صفحات‌راهنمای گنجینهٔ قرآن پس از چاپ متن‌کتاب‌و الحاق اوراق عکسی درچاپخانه صورت گرفته . وفهرست اعلام از روی ماکتی که دردست بوده درمشهد تنظیم گردیده است . ظاهراً سه ورق از اوراق عکسی به علت‌بدی عکس درچاپخانه باطل شده است (۱) و بالنتیجه درفهرست اعلام بر شماره‌های ۷۹ و ۸۰ رقم چهار ، و از ۸۳ به بعد رقم دو باید افزوده شود .

بدیهی است برای کسی که درمشهد مقیم است وکتابهایش در تهران چاپ می‌شود. مشکلاتی ازین بیش وجوددارد. و به ایشان و هرخواننده‌ای حق می‌دهم که وقتی از ماجری خبر نداشته باشند ازین موضوع تعجب کنند .

احمدگلچین معانی

زندگی و مرگ پهلوانان* درشاهنامه

درمجلهٔ « راهنمای کتاب » شمارهٔ مرداد ــ شهریور ۴۸ از معرفی و نقد کتابی بنام « زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه » سخن بمیان آمده بود که خامهٔ اعجاز آفرین ، اندیشهٔ باریك‌بین وذوق سلیم جناب دکترمحمدعلی‌اسلامی ندوشن هستی بخش‌آن بشمار رفته بود. متاسفانه‌این کتاب راهنوز نخوانده‌ام ، وآنچه در اینجا می‌نویسم از روی مقالهٔ ناقد محترم است .

آنچه بحق باید اعتراف‌کنم آنکه از نوشته‌ها و مصنفات دکتر اسلامی آن مقدار را که مورد مطالعه قرارداده‌ام از حیث شیوائی‌نگارش وعذوبت‌گفتارچنان یافته‌ام که در مقام توصیف فقط میتوانم این نکته را بیان کنم که مطالعهٔ این فرآورده‌های ذهنی، دل را راحت، طبع را طراوت و جان را حلاوت بخشیده است و راست آنکه چنین نثر آکنده‌از فصاحت را امروز جز در آثار گروهی انگشت شمار سراغ نمیتوان‌کرد .

ناقد محترم‌کتاب که دکتردرتاریخ میباشند با بیان عباراتی مانند «.... با ساده ترین و درعین حال لطیفترین و زیباترین‌عبارت فارسی‌که‌براستی‌میتواند سرمشقهای زیبائی برای نویسندگان ما

۱ــ مجموع عکسها از اول یکصد قطعه بوده و مقداری ازآنها را که روشن و خوانا نبود خود بنده باطل کرده‌ام.

قرار گیرد » در مقام تحسین و ستایش نویسنده بر آمده با بی‌نظری برخی مواضع کتاب را مورد نقد قرار داده‌اند که در پاره‌ای مواردجای اعتراضی نیست‌مانند آنچه بعنوان انتقاد ازصفحهٔ ۲۶۲ کتاب بیان داشته‌اند و تقریباً سراسر اعمال و حرکات وسکنات رستم را عجیب و باور ناکردنی بحساب آورده‌اند برخلاف آنچه دکتر اسلامی بیان داشته‌اندکه هرچند حادثه نظیرهمت جان وعمردرازو وباور نکردنی ، دیگرکارهای رستم را بامنطق حاکی قابل توجیه دانسته‌اند .

مطالعهٔ نقد مزبور ، این بنده را به نگارش و تذکار ملاحظاتی برانگیخت که شاید قرائت آن خوانندهٔ گرامی را ناچیز ثمری باشدو باقدمحترم راتذکری.

۱ ـ منتقد افزودن پیوند «تر»را بر صفات مشبهه نادرست پنداشته‌اند بنابراین موافق عقیدهٔ ایشان افزودن «تر» به کلماتی ازقبیل«شریف»و«ظریف» و «دانا» و «بینا» که از صفات مشبهه‌اند بایدخطا باشد وواژه‌هایی مانند«زیباتر» و «شریفتر» و «داناتر» ناصواب بشمار آید بنظرمیرسدکه ایشان صفت مشبهه راباإسم تفضیل ازقبیل «اکبر» و«اصغر» و مانند آن اشتباه فرموده‌اند چه این نوع کلماتندکه افزودن «تر» بر آنها نارواست . غلط بودن استعمال کلمهٔ «شهیدتر» نه بصرف صفت مشبهه بودن آنست بلکه باین جهت است که اصولا صفت مشبهه‌ای‌که قابل زیادت و نقصان نیست‌نمیتواندقبول«تر»کند مانندصفاتی از قبیل مرده وکشته درفارسی و مقتول و شهید و نحوآن در تازی چه مرگ و قتل وشهادت (بمعنی‌کشته آمدن درراه وصول بیك‌آرمان مقدس) نمیتواندقبول فزونی و نقصان کند

لیکن هرگاه از استعمال واژهٔ « شهید» معنی حقیقی و معمول به‌آن در تداول عام، اراده نشود ومعانی مجازی کلمه موردنظر باشد افزودن‌پسوند«تر» روا خواهدبود

مثلا هرگاه درمقام شکوه وشکایت بگوییم «من شهید مطامع جاه طلبان و قربانی بی‌توجهی‌ها قرار گرفته‌ام» در این حالت‌لفظ «شهید»درمعنایی مجازی بکار رفته ، مقصود ذکر کلماتی از قبیل «پایمال» و «ستمدیده» ونحوآن‌بوده که بمنظور بزرگ جلوه‌دادن وبیان‌اهمیت امر،واژهٔ مبالغه‌آمیز «شهید» بکار رفته است و گویی توجه بهمین نکته بود که نویسندهٔ کتاب را برانگیخت تا کلمهٔ «شهید» را میان مردوحین « » جای دهد وپسوند«تر»را بدنبال‌آورد.

۲ ـ ضمن انتقاد از نویسندهٔ کتاب دربارهٔقیام کاوه‌آهنگر وبرتخت‌نشاندن فریدون بجای ضحاك بیدادگر بیگانه که‌دکتر اسلامی آن را دلیل احترام‌به اشرافیت و نسب وبقدرت رساندن نژاد پاك‌ایرانی‌دانسته‌اند،منتقدبه‌نکتهٔ‌ظریفی اشارت کرده با استناد به بیت «همه در هوای فریدون بدند ـ که از جور

ضحاك پر خون بدنه» درمقام رد استدلال مصنف بر آمده‌اند و به‌تلویح این نکته‌را یادآور گشته‌اند که‌قیام‌نه بخاطر فریدون والا سب بوده بلکه به علت بیدادگریهای ضحاك جبار وستمکارصورت گرفته‌است.

طرز فکر ناقد درخور تحسین است و خودستائی و افتخار براستخوانهای پوسیدهٔ نیاکان واینکه انسان نژادخود را برتر ازدیگر نژادها بشمار آورد، اندیشهٔ نادرستی است که نفرت و کینهٔ دیگر اقوام را برمیانگیرد و موجب پیدایی «غرور» این راهـزن آدمی میشود و فرعون صفتانی چون هیتلر ومانندهای او را بوجود میآورد که پس از ببارآوردن خرابیها و انسان‌کشی‌ها عاقبت خود نیز عرضهٔ هلاك وتباهی‌قرار میگیرند و بدین سبب است که پیامبران و خردمندان روزگار این طرزفکر را نکوهیده‌اند واگر چه دوستی‌وطن‌را از ایمان‌دانسته‌اندلیکن‌مقصود به‌آن بوده که دیگران راحقیر وناچیز بحساب‌آورند بر عکس بنی‌آدم را اعضـای یك پیکر دانسته‌اند منتهای مراتب‌شخص‌طبعاً باید درو هلهٔ نخست‌درا ندیشهٔ‌خدمت به‌اجتماع خود که با آنان روابط بیشتری دارد، باشد ودربرابر تجاوز بیگانگان روزگو به‌خاك وطن از دل و جان بکوشد و از بذل مساعی بازنایستد.

بااین‌حال‌دکتراسلامی‌نیز حق‌دارند واگرچه فردوسی شاعرگرانقدر ما از صفات انسانی بسیار برخوردار بوده و این صفات را در قهرمانان داستانهای منظومهٔ خود جلوه‌گر ساخته ، معذلك اشعار حماسی نمیتوانند عاری از فخرو غرورباشد وحماسه‌سرایانی‌چون «همر» گزافه‌گوییهاکرده‌اندلیکن‌هرگاه‌هدف ازحماسه‌سرایی تحریض وتشجیع مردم باشدتامتجاوز راسرکوبی کنندکاری‌بجا وپسندیده‌است اما به‌آنچنان که حقیقت را مشتبه سازند و باسرودن اشعاری از قبیل «هنر نزد ایرانیانست وبس» کبر و نخوت در دماغها پدیدآورند ویا بانظم ابیاتی مانند

«بخندید وبا او به افسوس گفت
که ترکان ز ایران نیابند جفت
همانا که تو خود ز ترکان نیی
که‌جز بافـرین بزرگان نیی ۱

و امثال «زگوشت شتر خوردن و سوسمار» نفرت‌اقوام‌دیگر رابرانگیزند واصولا بیگانه‌هرچند دشمن باشد نباید عرصهٔ دشنام ، اهانت وهتاکی‌قرار گیرد که زشت گفتن در خور آزادگان و شیوهٔ بزرگمردان نیست مگر در مقام معارضه بمثل آنهم درحداعتدال تاسفلهٔ دون راتأدیبی‌باشد که ازسفاهت‌بازایستد و بروقاحت نیفزاید.

۱ــ جای تأسف است که مؤلفان کتابهای‌درسی نیز گویا به‌فحط مطلب گرفتارآمده‌اندکه‌چنین بدآموزیهایی رادرکتابهای‌تحصیلی‌میگنجانند‌که برشمردن‌نظایراین مطالب و بیان تأثیرات‌نامطلوب آن خود مقالتی دیگر نیازمند است.

۳ ـ ناقد درصفحهٔ ۲۶۲ مجله یادآور شده‌اند : «درحقیقت باید گفت‌دویهٔ شعر و داستان پرداری گذشته احسن را اکذب‌میشمرده‌است» که‌گویا سهوالقلمی روی داده و بایست چنین مینگاشتند «اکذب را احسن میشمرده است» یعنی داستانسرایان گذشته دروغترین‌داستانها را بهترین و دلپسندترین آنها بشمار میآورده‌اند.

۴ ـ درانتقاد ازصفحهٔ ۱۹۷ کتاب، واژه «اتهام بستن» را ترکیب نادرستی برشمرده‌اند زیرا کلمهٔ «اتهام» رامصدر متعدی و مفهوم «بستن» را درآن مضمر دانسته‌اند. نخست باید گفت که‌اتهام گاه مصدر متعدیست وگاه لازم و بمعنی متهم کردن و متهم شدن هردوآمده است[۱] . دودیگر آنکه اگرچنین اندیشه‌ای‌راست باشدبایداستعمال مصادری ازقبیل«اقدام کردن ، اعلام داشتن» ناصواب‌باشدچه در هریك از کلمات «اقدام» و «اعلام» لفظ«کردن» مستتر است بنابراین‌حملهٔ «فلان» نظرخودرااعلام‌داشت»«ویا«بفلان کار اقدام‌کرد» ** باید نادرست بشمار آید وحال‌اینکه چنین نیست و هرسخن جایی‌وهرنکته‌مکانی‌دارد. هرگاه نظایر «اقدام» و «اعلام» درآغاز حمله یاوسط آن استعمال شود افرودن «کردن» یا «داشتن» ونحوآن‌زائداست مانند«اقدام به‌کارهای زشت ازشأن آدمی‌بدوراست» و یا«مرا به‌اعلام‌عقیده‌ام ناگزیرداشتند» وهرگاه‌درپایان‌حمله قرارگیرد ازبکار بردن کلمات فوق چاره‌نیست‌چه‌درمورد اخیر دیگر «اقدام» مصدر متعدی‌نیست بلکه دگرگونیی در آن بوحود آمده مفهوم دیگری بخود گرفته است مثلادر حمله «*» اعلام‌بمعنی آشکار آمده‌است ودرحملهٔ «**» به‌معنی «آغاز» بکاررفته است

اما واژهٔ «اتهام‌بستن»حالتی‌دیگر دارد و استعمال‌آن چه درآغاز و چه‌در پایان‌حمله‌رواست‌زیرا «اتهام» درمعانی «تهمت» «افترا» و«بهتان» نیز بکار رفته وبعبارت‌دیگر بجرمعنای مصدری دارای معنی اسمی نیز میباشد .[۲]

۵ـ درموردتوصیح‌لقب بهرام‌که‌آیا «چوبین» است‌یا«شوبین» چندان‌نیازی به‌یادآوری نیست چه مطلب بسیارواضح است . استعمال هر دو اسم «چوبین» و

۱ـ رجوع شود به‌فرهنگ فارسی استاد معین ونیز المنجد ، ماده «وهم»

۲ـ رجوع شود به دومسیع پیشین ونیز‌بمعادل فرانسه کلمهٔ‌اتهام «accusation» که در فرهنگ فرانسه‌ـ فارسی مرحوم سعیدنفیسی‌درهردو معنی «تهمت» و «اتهام» بکار رفته ونیزمصدر «accuser» که برای معنی «اتهام واردآوردن» صریحاً ذکرگردیده‌است ،

و همچنین مراجعه شود به فرهنك فرانسه عربی معروف به Bellot Classique Francais -Arabe

چاپ بیروت ۱۹۵۹ مواد Accusation و Accuser

«چوبینه» قرینه برآست که «ین» و «ینه» علامت نسبت است مانند «زرین» و «زرینه» و «پشمین و پشمینه» ونحو آن والاگر «شوبین» یعنی بروبین وجهی داشت کلمه درتواریخ تمیبایست بصورت «چوبینه» استعمال شده باشدزیرا «بین» در «شوبین» فعل امراز دیدن است و «ین» درآن علامت نسبت نیست و اینکه دریکی ازتواریخ (گویا تاریخ بلعمی) بصورت «شوبین» ضبط شده و برای آن وجهی (مانند آنچه منتقد بیان داشته) تراشیده‌اند بدلایل زیر درست نیست:

الف: در زبان پارسی روزگار ساسانیان از القابی به شکل مرکب اسنادی که در تازی مرسوم است مانند «لم یشکر الله» و «سرمن‌رأی» و «تأبط شراً» نشانی نمیتوان یافت و فرضاً کسی نظیر چنین لقبی را سراغ داشته باشد استثناء است واستثناء نمیتواند مدرك قرار گیرد.

ب. کثرت استعمال کلمه «چوبینه» بنحوی که مذکور افتاد دلیل استواری است که «شوبین» باآن تعبیری که رفته یعنی «بروبین» بکلی نادرست‌مینماید.

ج: چون حرف «چ» درتازی وجود ندارد لذا مترجمان عرب یا ایرانی هنگام ترجمهٔ متن پهلوی به تازی حرف «چ» را غالباً بصوت «ش» یا «ص» ضبط کرده‌اند. مانند «جای» که بصورت شای» و «منوچهر» که بشکل «منوشهر» و «چین» که بصورت «صین» در آمده است و چغانیان را «صغانیان» نوشته‌اند.

آرتور کریستن‌سن که درتاریخ ایران باستان تتبعات بسیار کرده وباریك‌بینی‌ها ظاهرداشته واژهٔ «چوبین» را از چوب مأخوذ دانسته است و در ترجمهٔ تازی کتاب «ایران‌درزمان ساسانیان» چوبین به معنی «الرحل الحشبی» بکار رفته است[1]

شایدبحثی که دراین‌باره بجا نماید صورتی‌است که «مینورسکی» ایرانشناس مشهور دربارهٔ لقب این بهرام‌ششم‌عرصه داشته واصل آن را بهرام ژوبین تصور کرده‌است[2]. چنین تصوری‌ازیك اندیشهٔ بدیع مایه گرفته زیرا «ژوبین» همان «زوبین» است و تواند بود که بهرام را در دقت واستواء بدن وباریکی ولاغری پیکر به روبین تشبیه کرده باشند. در چنین تعبیری کار برد کلمهٔ «ژوبینه» بظاهرروامینماید زیراپسوند(ه)درمقام تشبیه بکار میرود وبمعنی «روبین‌وار» خواهد بود چونانکه چنین پسوندی در کلماتی مانند پشته ودندانه ولبه ودهانه وزبانه و امثال آن بچشم میخورد. اما ایرادی که برمینورسکی وارداست آنکه

---

۱ ــ رجوع شود به ترجمهٔ تازی‌کتاب L'Iran Sous les sassanides ترجمه «یحیی‌الخشاب» و «عبدالوهاب عزام» قاهره ۱۹۵۷ صفحهٔ ۴۲۷

۲ ــ مینورسکی (مجله پادشاهی ۱۹۳۹ صفحهٔ ۱۰۸) بنقل از زیرنویس ص ۴۶۴ کتاب فوق ترجمهٔ مرحوم رشیدیاسمی.

هاء تشبیه بطوریکه در کلمات قبل مشاهده شد غالباً در پایان نامهای اعضاء و اجزاء بدن ظاهر میگردد و در کلماتی چون زرده ، سبره ، حرده ، گرده برای ساختن اسم ارصفت بکاررفته و «ژوبین» صفت نیست تا افزودن «ه» تشبیه برآن روا باشد وچنانچه «ه» را پسوند تصغیر و تحقیر بشمار آوریم این پندار به سه دلیل مردود است نخست اینکه روبین به معنی نیزه کوتاه و کوچك است وتصغیر کلمه‌ای که خود درحکم مصغر است تاحدی بعید مینماید ثانیاً «ه» تصغیر در امثال مرده (بفتح اول) و «دبه» و «دختره» ظاهراً از اصطلاحات عامیانه وحدیدالعهداست و بدین سبب پسوند «ه» علامت تصغیر نیز بشمار میآید ثالثاً کثرت استعمال کلمهٔ «جوبین» و «جوبینه» که در اشعار فردوسی و تصانیف دیگر فراوان بچشم میخورد نمودار این حقیقت است که چوبین درست است نه «ژوبین»

* * *

بادلایل فراوانی که گفته شد دیگر محل اعرابی برای صحت کلمهٔ «شوبین» بمعنی «بروبین» باقی نماند و بهمین علت بحث دربارهٔ واژهٔ فوق از نظر مصنف کتاب «زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه» بی‌وجه وعبث مینموده‌است .

اما گفتگو دربارهٔ ناکامیهای بهرام چوبینه در رسیدن به سلطنت وشکست از خسروپرویز که ناقد و توجه عموم طبقات ایرانی به خاندان و تبار» را یکی از مسائل مهمه بشمار آورده‌اند متناقض با عقیده‌ایست که قبلا ابراز داشته‌اند و در قسمت دوم این مقال از آن سخن رفته است ۱

۶ ـ آخرین نکتهٔ مورد توجه ناقد مسئله مقایسهٔ بعضی ازداستانها وافسانه‌ها با نظایر خوددرادبیات یونانی واروپائی بوده که اولاآن رامفید ومثمر دانسته‌اند منتها نه‌وافی به مطلوب(پایان صفحه ۲۶۲ مجله) ثانیاً درآغاز صفحهٔ ۲۶۳ اشاره به آن را بسبب وجود خوانندگان بی‌اطلاع از ادبیات اروپائی بیفایده شمرده‌اند، تناقض میان این دوعقیدهٔ منتقد محترم چشمگیر ومشهوداست زیرا ایشان که علاقه واهتمام خود را به «ادبیات مقایسه‌ای» ابراز داشته‌اند چگونه چنین مقایسه‌ای را به علت وجود نا آشنایان به ادبیات اروپائی بی‌فایده میدانندمعنی قسمت اخیر آنست که بهتر بود ازمقایسه پرهیز شود تا درك مطالب برخوانندهٔ، گران ودشوار ننماید رعایت این نکته موجب میشدکه از «مقایسه» پرهیز شود ودر نتیجه مطلوب نخستین ناقد یعنی لزوم «ادبیات مقایسه‌ای» حاصل نیاید.

اقدام آقای دکتر اسلامی به دو علت دربایست بنظر میرسد زیرا غالب

۱ ــ کریستن‌سن مینویسد طبقهٔ روحانی وقسمتی ازاشراف با او (بهرام چوبین) مخالفت داشتند... ولی ازعقیدهٔ تودهٔ ایرانی یعنی طبقات عامه اطلاعی نداریم، ص ۴۶۵ و ۴۶۶ ترجمهٔ مرحوم رشیدیاسمی ازهمان کتاب

خوانندگان چنین کتابی در زمرهٔ روشنفکران وصاحبان اطلاعند وهرگاه نسبت به مسائلی آشنائی نداشته باشند مقایسهٔ مزبور موجب فزونی مایهٔ علمی آنان وبالمآل اکتساب فایده‌ای‌خواهد بودکه همت واقدام ستایش‌انگیز مصنف حصول چنین فایده‌ای را باعث آمده است .

* * *

مواضع دیگری ازنقد ناقد محترم نیزمحل تأمل وملاحظه بودکه بیم‌اطالهٔ مقال و ایجاد ملال مانع تذکار گشت و موجب قطع رشتهٔ گفتار .

حسن فریار

عقیده‌ای دربارهٔ شعر نو

حقانیت وبکرسی نشاندن‌جهش‌نورا نه‌لجاج لازم است‌ونه‌احتجاج بی‌تردید شرایط و مقتضیات جدید زندگی، تسلط خیره ماشین برخلاف میل ما ، وکشش انسانها بسوی ماشینیزم، بازهم برخلاف میل‌خودشان. دردهای تازه ، احتیاجات تازه و مسائل تازه‌ای مطرح می کندکه غزل‌را گنجائی این‌دردها ومسائل نیست غزل پدیدهٔ لطیف وصافی شدهٔ روح‌حافظ و مولاناست و ازتخیلات اصیل وشگرف ورنگین روح‌آنان برمیخاست وسماعشان راکمال می‌بخشید ــ اینك سماع ما ، جهش‌های بیمارگونه ــ اما هوشیارنبض ماست در مقابل این غول هزار چهره . شعرما و هنرمانیزمی‌باید بازگوی فاجعهٔ سماع عجیب ماباشد، بتواند همراه خون آلودهٔ مادرشرانگشتان لرزان وترسیدهٔ مابگردد، بتواند همراه شعاع‌چشمانمان معارضه‌کندباخیره شعاع‌ساطع ازدیدگان این غول ـ و بالاتر از همه بتواند حفظ کندآرامش از دست رفتهٔ ما را و ببخشد به رگهای ما سکون و سکوتی ناپایدار در لحظات کوتاه رهائی

اینك ما مردمانی دیگریم با احتیاجات دیگر و دردهائی دیگر که نه حافظ را با این احتیاجات الفت بود و نه شمس را با این دردها پیوند . دردما محصوص‌ماست وکمبودهای‌ما نیزمحصوص بخودما ، وهمهٔ وجود وزندگی مافشرده می‌شود در چهارچوبی تنگ و محدود «درست برعکس گسترهٔ وسیع‌دیدمتقدمان» و درد می‌شود وقطره قطره فرو می‌چکد بکامی تشنه و سیری ناپذیر ، و می‌شود شعرما ـ نقاشی ما ـ موسیقی ما و بطور کلی هنرما .

موزیك ما همضرب بی‌تابی تمام رگهای ماست. این دیگر نوای‌ساز نیست، این فریاد حنجره ایست خسته و رشت دریده. این شعرآوای لبهائی است‌شکافته و خون چکان ــ لاجرم آلوده بخون ، خون درد ــ خون بسته بودن ــ خون مقید بودن ـ خون شکسته بودن .

شاعرامروزرهائی‌می‌جویدازخویشتن، ازخویشتنی که‌نمونه‌است‌ازهمهٔ‌خویشتن‌ها از خویشتنی‌که پیوند عجیب دارد باهمهٔ ذوات دیگر، وهیچ اصل مبتنی برتفردی

را در آن راهی نیست ـ او می‌ستیزد ، شکست می‌خورد ، گاهی نیز «خیلی کم» پیروز می‌شود ـ شعراو شانهٔ ستیزهٔ اوست همه زندگیش ستیزه است همه ستیزه‌اش شعر است و همه زندگیش شعر ستیزه‌ها واسطورهٔ شکست‌هاست ـ او باشعرش زاده می‌شود. رشد می‌کند برای‌ستیزه کردن ـ ستیزه می‌کند ـ اعتراض‌می‌کندواعتراضش برعلیه‌سنت‌ها منعکس‌می‌شود باشعرهایش که درحال طپش است ـ با نغمه‌هایش که درحال طنین است و با رنگ‌هایش که در حال جوشیدن و طغیان است .

بکرسی نشاندن این پدیده درست چون ثابت‌کردن زندگی است دررگهای بیدار واین تلاش را نه لزومی‌است نه اجری ـ هرحدید ـ بخصوص شعرخود برکرسی است و برای حاکمیت خویش نمی‌کوشد ـ او فقط رهائی می‌طلبد ـ رهائی شاعررا ـ رهائی همه را و بهمین دلیل کنجکاو است و لجوج ، و سرفرومی‌کند بهر روزن تیره «که غول اصلابدان پا نگذاشته است» و می‌جوید کوچکترین و بی‌اهمیت ترین واحد زندگی را وهمضرب می‌کندحهش گرم نبضش را با این واحد ومی‌پیوندد وپیوند می‌دهد به ابدیت ـ ورنگ‌می‌زند همهٔ لحظات را ـ رنگ جاودانگی ـ و بثبوت می‌رساند همه چیزهای ثابت‌نشده را ووجود می‌بخشد همهٔ وجودهای‌رانده شده به‌تاریکی‌ها را . **پرویز صالحی**

کتاب استقرار مشروطیت

مجلهٔ راهنمای کتاب

هفته گذشته کتاب‌استقرارمشروطیت درایران‌ترجمهٔ آقای‌حسن معاصر بدستم رسید . پس‌از مطالعه مقدمهٔ آن متوجه شدم جناب معاصر از ترجمه و انتشار هشت جلد کتاب آبی بدستور مرحوم علیقلی‌خان سردار اسعد در ۵۷ سال قبل‌یادی‌نفرموده‌وآن‌را ندیده گرفته‌اند. در صورتیکه متن هردو کتاب یکی بود و هر دو اسناد وزارت خارجه انگلیس دربارهٔ مشروطیت ایران است . منتها ترتیب ترجمهٔ اسناد در کتاب ترجمهٔ آقای معاصر پس‌وپیش هائی وشاید کسر واضافاتی‌دارد که بنده‌هنوزفرصت‌مطالعه این دومتن را نکرده‌ام خواهشمندم برای خوانندگان کم‌اطلاع ودور افتاده خودتان‌مثل‌بنده توضیحی‌مرقوم‌فرمائید. آقای معاصر فضل تقدم را فراموش فرموده‌اند یااین دو ترجمه اختلافاتی دارد وکتابی جداگانه است.

ضمناً بنده طالب تهیهٔ کتابهای فرهنگ ایران‌زمین‌هستم که آگهی‌انتشار آخرین شماره آن در آخرین مجله راهنمای‌کتاب منتشرشده بود‌ولی محل فروش‌وبهای آن درآگهی نبود. تصدیق میفرمائید برای مردم شهرستان فقط اعلان انتشار کافی نیست ، بلکه آدرس فروشگاه وقیمت این کتابها که بتوان وسیلهٔ مکاتبه و ارسال پول‌آنها را تهیه

کرد لازم است .

شاهرود عزیزالله خسروی

راهنمای کتاب :

برای انتشارات فرهنگ ایران زمین با کتابفروشی ابن سینا مکاتبه کنید

قضیه شیخ عبدالله

آنچنانکه ازصفحات ۸۹ الی ۹۴ کتاب شرح حال عباس میرزا ملک آرا برمیآید در سال ۱۲۹۴ هجری قمری در کردستان شیخ عبیدالله (یا آنچنانکه درسایر مآخذ که یاد خواهد شد شیخ عبادله) فرزند شیخ طه قیامی کرده وشورشی برپا نموده است. در روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه چاپ جناب عالی نیز درباب شورش شیخ عباداللہ اشاراتی دارد . در کتاب تاریخ رضائیه نیز درصفحات ۹۴ الی ۱۰۱ نیز ماوقع منتهی بدون ذکر مآخذ مورد استفاده مؤلف آمده است خواهش این حقیر این بود که معلوم بفرمایید که سایر مآخذی که میتوان از آنها درباب شرح حال شیخ طه وگروه پیروان او و نیز از جریان قیام و شورش شیخ عبیدالله اطلاعاتی بدست آورد، کدامهاست؟

از این لطفی که در زمینهٔ روشن شدن گوشه‌ای از تاریخ مینمایید نهایت سپاسگزارم . هرمزد

جواب

راجع به قضیهٔ شیخ عبیدالله تا آنجا که بندهٔ قلیل البضاعه اطلاع دارم در در تواریخی که در دورهٔ قاجاریه انتشار یافته چندان مطالب مهمی دیده نمیشود زیرا پیش آمدی بوده است مخالف سیاست دولت و نویسندگان کتب نمی‌توانسته‌اند آن را بتفصیل انتشار دهند، اما پسریکی از فرماندهانی که برای فرونشاندن شورش اعزام شده بود در ۱۲۹۸ کتابی در آن باره نوشته است بنام افتتاح ناصری که به احتمال کلی بدستور ناصرالدین‌شاه بوده است والان هم در کتابخانه ملی موجود است (شمارهٔ ۸۸۴/ف) و در جلد دوم فهرست آقای انوارهم توصیف آن به اجمال آمده است (ص۴۱۸).

از این گذشته درمجلهٔ یادگار(س ۵ ش۶و۷ص۸-۳۳) درشرح حال مرحوم امیر نظام گروسی شرحی از این ماجرا هست ودرشمارهٔ ۱و۲ سال پنجم آن مجله هم (ص۳۲-۳۵) مقاله‌ای بقلم دانشمند محترم آقای سعادت نوری درج شده است.

در کتاب «ایران و مسئله ایران» کرزن هم شرحی راجع به آن نیست و مرحوم محمود محمود هم در تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس دوسه مورد از این قضیه یادکرده و دربارهٔ آن مختصری نوشته است

حسین محبوبی اردکانی

توضیح باستانی پاریزی

مجله راهنمای کتاب

درمقالهٔ ناقابلی که اینجانب درجزء نشریه وزارت فرهنگ وهنر (سخنرانیهای نخستین کنگره تاریخ در ایران) تحت عنوان تأثیر تاریخ در پرورش شخصیت؛ نوشته‌ام درحاشیهٔ صفحه ۲۳ اظهار معلومات کرده‌ام که بورسا نزدیک آنکارا و قبرستان

پادشاهان عثمانی در آنجا بود ، وحال آنکه اشتباه کرده‌ام و بورسه نزدیك اسلامبول بوده‌است چون کتاب مذکور چاپ و منتشر شده ودسترسی برای تصحیح آن ندارم خواهشمند است این اصلاحیه را در راهنمای کتاب مرقوم فرمائید که هر کس آن مقاله را خوانده از راه قلم بنده این اشتباه به ذهنش راه نیابد .

با تقدیم احترام

باستانی پاریزی

توضیح اسلامی ندوشن

مجله راهنمای کتاب

خواستم تصدیعی بدهم و خواهش کنم که این چندسطر را منتشر فرمائید

درطی سیزده سال اخیر آنچه من نوشته وانتشار داده‌ام یا بصورت کتاب بوده‌است ویا بصورت مقاله‌هائی که قسمت اعظم آنها نخستین بار درمجله یغما چاپ شده است دراین مدت چندمقاله نیز به مجله راهنمای کتاب دادم . چند مطلب به مجلهٔ نگین وچند مقاله و داستان به مجله سخن (تاسال ۱۳۴۵ وازاین تاریخ رابطهٔ من بااین مجله قطع شد). ازاینها که بگذریم دیگر به هیچ نشریه‌ای اعم از ماهیانه یاهفتگی یاروزانه مقاله یامطلبی نداده‌ام. البته مصاحبه‌هارا بایداستثنا کنم. درسالهای اخیر چند هفته‌نامه و روزنامه مصاحبه‌هائی از این جانب خواستند که بعضی راقبول کردم متن نوشته شدهٔ آنها انتشاریافت . پس اگر دیده شده است که درطی این مدت مقاله یا نوشته‌ای بنام این جانب درمجله یا نشریه‌ای بغیر از آنهائی که اسم بردم انتشاریافته است (وصورت مصاحبه نداشته) ، بایددانست که همهٔ آنها از کتابهای من یامجله‌هائی که اصل نوشته در آنها انتشار یافته بود نقل گردیده‌است این نقل‌ها که دراکثر مواردهم بدون ذکر مآخذ بوده‌است بیشتر اوقات بدون اطلاع و موافقت این جانب صورت گرفته . بنابراین، نقل این نوشته‌ها نه‌تنها بهیچ‌وجه نمی‌توانسته‌است دلیل همکاری این‌جانب باآن نشریات باشد بلکه موجب تأثر این‌جانب نیز بوده است . حتی درچند موردهم که بموقع مطلع شدم، یا بانامه یا با تلفن به آن اعتراض کردم . من امیدوارم که انجمن مطبوعات برای جلوگیری ازاین هرج و مرج تأسف‌آور که هم از طرقانونی وهم از نظر اخلاقی نارواست ، یك قدم اولیه بردارد و نقل نوشته های دیگران را بدون اجازه و بدون مأخذ ممنوع کند .

دربارهٔ شعر نیز ، چون گاه‌گاه شعری بنام این‌جانب درمطبوعات منتشر شده یا دررادیو وتلویزیون خوانده‌شده است باید این توضیح را عرض کنم . بیست‌وچندقطعه شعر از این‌جانب انتشار یافته است که همهٔ آنهامربوط به سالهائی هستند که من هنوز درمدرسه درس میخواندم. اکنون نزدیك پانزده سال است که شعری نگفته و انتشار نداده‌ام . آنچه سالهای اخیر درنشریات دیده شده یا از رادیو

شنیده شده‌است، یا رنقل ازشعرهای انتشار یافته‌قدیم من است، واین کار نیز بر خلاف میل و رضایت این جانب صورت گرفته است. من جز مدت کوتاهی در زندگیم شعر سروده‌ام، واز آن تاریخ سالهای درازمی‌گذرد و بهیچوجه میل ندارم که بعنوان شاعر، یعنی آن چیزی که نیستم، شناخته شوم . البته این بدلائل کاملا شخصی‌است و گرنه ارادت واعتقاد مرا به شعر کسی نمیتواند انکارکند.

ازسالها پیش کوشش داشته‌ام که هر نیروی ناچیز وفرصت اندکی بوده‌است برسر نثر بکار برم .

ازخوانندگان گرامی‌مجله راهنمای کتاب عذرمی‌خواهم که این‌مطلب را که تاحدی‌خصوصی بود (ولی‌اظهارش‌ضرورت کامل داشت) عنوان کردم .

امیدوارم که اگرسوءتفاهم یا سوء تعبیری دراین‌مورد برای‌کسی بوده‌است بااین توضیح رفع گردد .

محمد علی اسلامی ندوشن

کنگرهٔ فردوسی

درآبانماه کنگرهٔ فردوسی ازطرف وزارت‌فرهنگ وهنر ترتیب‌یافت وعده‌ای ازفضلا درآنجا سخنرانی کردند مراسم روزاول باپیام شاهنشاه افتتاح‌شد. ومتن آن دراینجا به چاپ می‌رسد.

***

«تشکیل جلسات سخنرانی وبحث درباره شاهنامه فردوسی و تأثیر آن در فرهنگ ایران که ازطرف وزارت‌فرهنگ وهنرباشرکت گروهی‌ازدانشمندان کشور ترتیب یافته‌است مایه خوشوقتی‌ما است.

مقام‌شاهنامه‌فردوسی درتاریخ‌ایران بمراتب بالاتر ازمقام یك اثرادبی‌بزرك ملی است زیرا این اثری است که اصولا یکی از ارکان ملیت ایرانی بشمارمیرود و اگر نفوذ عمیق آن در تقویت روحی وبرانگیختن غرورایرانیان نبود باحتمال قوی بسیاری از صفحات تاریخ پرحادثه وشگفت‌انگیزما درطول هزارساله گذشته بآن صورت که اکنون شاهد آنیم نوشته نمیشد. مسلماً مبالغه نیست اگر گفته‌شود که درتاریخ ملل جهان کمتر اثر ادبی میتوان یافت که باندازه شاهنامه‌فردوسی در شخصیت ملی یك کشور و درجریان حوادث تاریخ آن اثربخشیده باشد.

شاهنامه فردوسی در عصری بوجود آمدکه ملیت ایرانی دستخوش فتورشده بود وتاریخ پرشکوه وافتخارآمیزگذشته این سرزمین تدریجا فراموش میشد.

پیدایش این اثر جاودانی، مردم این مرز و بوم را متوجه عظمت تاریخ چند هزارساله خویش ساخت وآن‌غرور ملی راکه ایران آن عصر بدان احتیاج داشت دردلها برانگیخت، و دوشادوش آن، زبان پارسی رابصورتی‌چنان‌استوار پایه گذاری کرد که پس از گذشت هزار سال، هنوراندك تغییری درزبان‌فردوسی پدید نیامده است و این خصیصه‌ای است که درهیچ‌کشور دیگرجهان نظیر ندارد مسلما فردوسی خود با احساس این واقعیت، حق داشت بگوید:

پی‌افکندم از نظم کاخی بلند
که ازباد و باران نیابدگزند

باید این نکته رانیز ناگفته‌نگذاشت که شاهنامه فردوسی برای ایرانیان همواره‌یك مکتب‌آموزش عالیترین‌صفات و خصائل انسانی بوده است. درسراسر شاهنامه روح قهرمانی آمیخته با جوانمردی و مردانگی موج میزند. و قهرمانان این حماسه در عین حال که مظهر دلاوری و میهن پرستی هستند، مظهرمجسم‌آن‌روح جوانمردی‌نیز بشمار میآیندکه بعدها نمونه‌ای از آنرا، در حدی نه بدین شکوه وکمال، در سنت شوالیه‌های قرون وسطای اروپا میتوان دید. درسراسر فصول قهرمانی شاهنامه فردوسی‌اثری از زبونی و دروغ وریا

کاری و تسلیم نمیتوان یافت ، و این سرمشقی است که باید از راه آموزشگاهها، از راه کتاب و رادیو وتلویزیون وسایر وسائل آموزشی در برابر کلیه افراد ایرانی بخصوص نسل جوان این کشور قرار گیرد .

اصالت فوق‌العادهٔ این حماسهٔ عظیم ملی باعث شد که در هزار سال اخیر ، آثار ادبی فراوانی به پیروی ازشاهنامه فردوسی بوجود آید که طبعاً ارزش هیچ کدام بپای حماسه فردوسی نمیرسد . همچنین توجه به اهمیت خاص شاهنامه، آنرا ازهمان زمان فردوسی مورد توجه سایر ملل جهان قرارداد و درنتیجه این اثر تقریبا بتمام زبانهای مهم دنیا ترجمه شد . میدانیم که ترجمه گرجی شاهنامه بلافاصله پس ازمرگ خود او انجام گرفت و در قرون بعد این اثر به عربی و سپس به ترکی ترجمه شد و درطول دو قرن اخیر ترجمه‌های پر ارزشی از آن به زبان‌های فرانسه وانگلیسی وآلمانی وایتالیائی وروسی ولهستانی وزبان‌های متعدد دیگر انجام گرفت و آثار ادبی منثور ومنظوم وآثار دراماتیك فراوانی براساس قسمت‌های مختلف این حماسه بوجود آمد . هم اکنون نیز کمتر سالی است که ترجمه‌های تازه‌ای از فصول گوناگون شاهنامه در زبان‌های مختلف منتشر نشود و تحقیقات و تتبعات جدیدی درباره آن صورت نگیرد .

درسال ۱۳۱۳ با برگزاری جشن های هزاره فردوسی درایران ودرسراسر جهان تجلیلی شایسته از این حماسه پر شکوه ملی ما و از سراینده عالیقدر آن که زندگی او خود داستان شگفت‌انگیز قهرمانانه ای است به عمل آمد و بدان مناسبت کتابها و مقالات بسیاری درباره این اثر انتشار یافت . با این همه هنوز درباره کتابی به عظمت شاهنامه ناگفته‌ های بسیار هست که امیدواریم درجلسات کنونی که سخنرانی و بحث درمورد این اثر آغاز میشود شمه‌ای از آنها مطرح گردد ومورد بررسی وتحلیل قرار گیرد .

در این فرصت بار دیگر به روان آفریننده بزرگترین حماسه ملی فارسی ویکی از بزرگترین شاهکارهای ادب جهان درود می‌فرستیم و امیدواریم که روح قهرمانی و مردانگی وحس میهن‌پرستی آمیخته با بشردوستی وجوانمردی که از سطرسطر این حماسه جاودانی زبان پارسی میتراود الهام بخش افراد نسل امروز ایران و نسلهای آینده این سرزمین باشد .

مجلس علمی و تحقیقی دربارهٔ رشیدالدین فضل‌الله همدانی

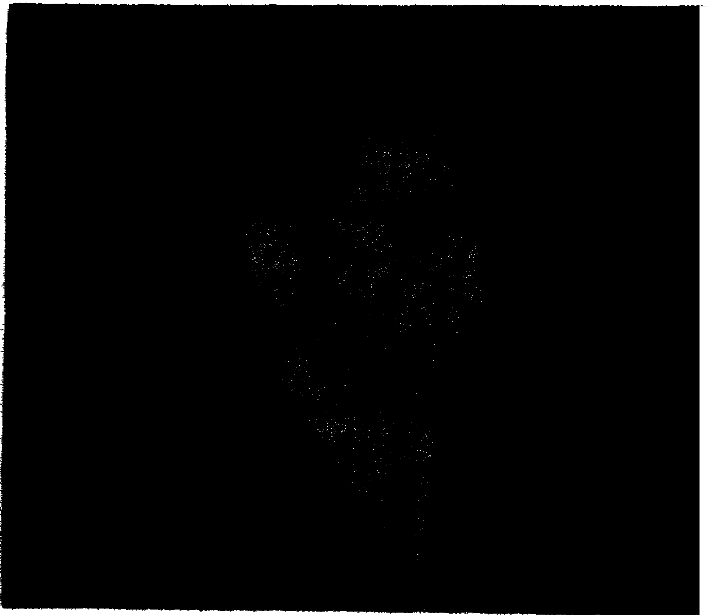
از ۱۲ تا ۱۶ آبان ماه دردانشگاه تهران و تبریز باشرکت عده‌ای ازفضلا مجلس علمی در تحقیق احوال و آثار رشیدالدین فضل‌الله مولف جامع‌التواریخ برگزار شد. مجلس باپیام شاهنشاه افتتاح

شد و رئیس دانشگاه حیرمقدم گفت و وزیر علوم و آموزش عالی مقالهٔ محققانه خواند و دکتر نصر درسبب و چگونگی ایجاد این مجلس بیان مطلب کرد و سپس در مدت سه روز افراد زیر سخنرانی کردند :

۱ـ اشپولر ـ برتولد : رشیدالدین ، یك سیاستمدار .
۲ـ افشار ـ ایرج: یرد و رشیدالدین
۳ـ باستانی پاریزی ـ محمد ابراهیم : قصص و فوائد ادبی جامع‌التواریخ
۴ـ بویل ـ جان · اهمیت تاریخ رشیدالدین درتحقیقات مربوط بمغول
۵ـ بیانی ـ شیرین : بررسی اوضاع احتماعی ایران ار خلال جامع التواریخ
۶ـ توران ـ عثمان رشیدالدین فضل‌الله وتاریخ ملل‌ترك
۷ـ حبیبی ـ عبدالحی : رورگار و آثار و شخصیت نیکوکار رشیدالدین
۸ـ خانلری ـ پرویز ناتل
۹ـ دانش پژوه ـ محمد تقی نسخ تازه ار آثار رشیدالدین درایران
۱۰ـ زریاب حوئی ـ عباس : تحقیق در احوال رشیدالدین
۱۱ـ ستوده ـ حسینقلی· عواید ودرآمدهای خواحه‌رشیدالدین‌وکیفیت‌مصرف آن



۱۲ـ سلیم ـ غلامرضا : تعلیم و تربیت درربع رشیدی و نظرات وی
۱۳ـ شهیدی ـ جعفر : جنبه ادبی آثار رشیدالدین
۱۴ـ طوفان ـ زکی ولیدی : آثار فلسفی و اجتماعی رشیدالدین
۱۵ـ علی زاده ـ عبدالکریم : آثار رشیدالدین در شوروی
۱۶ـ فروزانفر ـ بدیع‌الزمان : بعضی اطلاعات تازه درباره رشیدالدین
۱۷ـ لوتر ـ کنت : سلجوقنامه و جامع‌التواریخ
۱۸ـ محقق ـ مهدی : رشیدالدین دردفاع از غزالی طوسی
۱۹ـ محیط طباطبائی ـ محمد : سیاستمداری رشیدالدین
۲۰ـ مرتضوی ـ منوچهر : تبریز درعهد رشیدالدین
۲۱ـ مشکور ـ محمد جواد : اطلاعاتی درباره آثار رشیدالدین درتبریز
۲۲ـ مینوی ـ مجتبی : تنکسوق نامه
۲۳ـ نصر ـ سید حسین : اهمیت رشیدالدین ازلحاظ تاریخ فلسفه وعلوم اسلامی
۲۴ـ نظامی ـ خالق احمد
۲۵ـ یان ـ کارل : آشنائی مغرب زمین با رشیدالدین
۲۶ـ یوسفی ـ غلامحسین : انعکاس اوضاع اجتماعی درآثار رشیدالدین



مجتبی مینوی

تصمیمات و نتیجهٔ مذاکرات
مجلس علمی و تحقیقی مربوط به خواجه رشیدالدین فضل‌الله
تبریز ـ روز پنجشنبه پانزدهم آبان ماه ۱۳۴۸

مجمع علمی و تحقیقی در باره رشیدالدین فضل‌الله همدانی طبیب، مورخ ووزیر شهیر ایران که با پیام تشویق آمیز ومؤثر شاهنشاه آریامهر در دانشگاه تهران آغاز شد و در تبریز به پایان رسید نشانی است از اینکه ملت ایران همواره بزرگداشت کسانی را که از بانیان آثار مهم و ایجاد کنندگان ابواب البر ومؤلفان ودانشمندان نامور روزگار بوده‌اند فریضه میداند و سعی دارد که با تحقیق و تجسس در احوال آنان تاریکیهای قرون را از چهره تابناک چنین مردانی بزداید. بهمین ملاحظه موقعی که آقای کارل یان از شناسانندگان شیفته و دانشمند رشیدالدین و استاد تاریخ و ادبیات ایران در دانشگاه مشهور لیدن (هلند) به دانشگاه تهران پیشنهاد کرد که بمناسبت ششصد و پنجاهمین سال درگذشت رشیدالدین خوبست مجلس علمی تشکیل شود و یاد آن دانشمند و یادگارهای آن وزیر ارجمند پس از هفت قرن بازگو



برتولد اشپولر — جان بویل

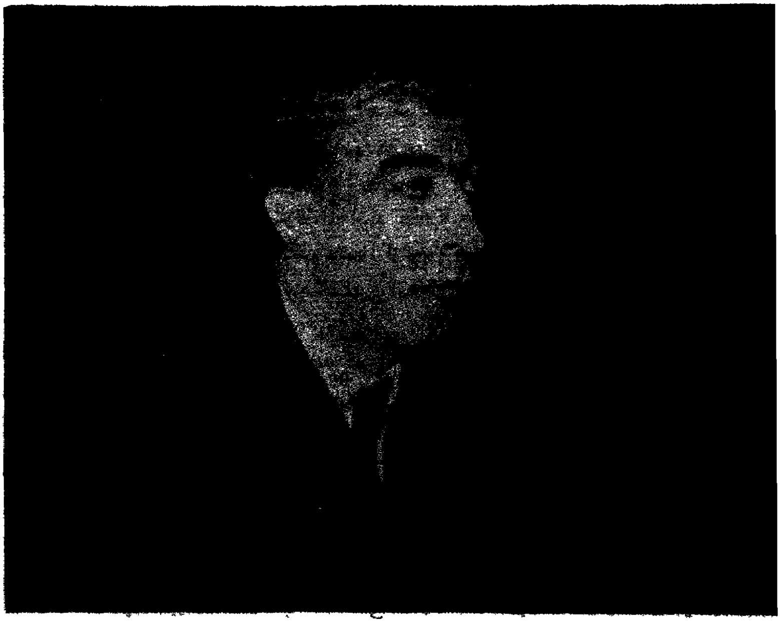
گردد دانشگاه تهران با مسرت تمام پیشنهاد ایشان را پذیرفت و برای بر آوردن مقصود از وزارت علوم و آموزش عالی و دانشگاه تبریز خواست تا در این کار با ارزش و ملی که مورد توجه مجامع بین‌المللی بود با همکاری علمی و مادی مشترك عملی شود وندای حق گزاری از رشیدالدین بهتر و بیشتر نشر گردد.

دراین مجمع علمی نه ایرانشناس از کشورهای خارج وهفده دانشمند ایرانی شرکت کردند و بیست و پنج مقاله علمی خوانده شد و پس از مشاوره و تبادل نظر تصمیمات و پیشنهادهای مذکور در زیر مورد تائید اعضای علمی و تحقیقی مربوط به رشیدالدین فضل‌الله واقع شد:

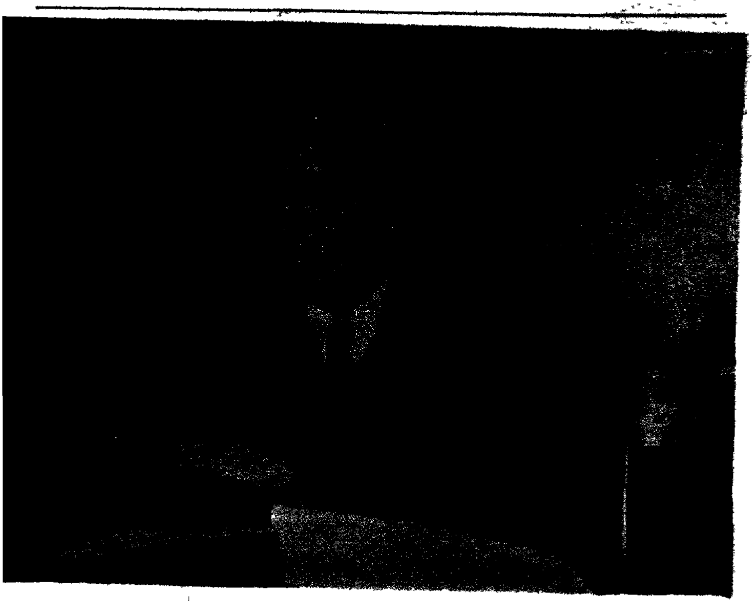
۱- پیام شاهنشاه آریامهر ارنشانه‌های علاقه‌مندی خاص ذات همایونی به دانشمندان گذشته ولزوم تتبع و تحقیق در احوال ملت ایران وافراد برجسته آن است.

۲- سپاسگزاری اعضای مجلس به وزیر علوم و آموزش عالی به مناسبت قرائت خطابه محققانه و کمك معنوی ومادی و نیز به روسای دانشگاه تهران و تبریز اعلام شود که توسط دانشکده ادبیات و علوم انسانی و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ودانشکده ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه تبریز این کار را عملی کردند.

۳- پیامهای موسسه تحقیقات و



دکتر منوچهر مرتضوی



خالق‌احمد نظامی

برنامه ریزی علمی و آموزش کشور وابسته به وزارت علوم و آموزش عالی، انجمن آثارملی، کتابخانه پهلوی، اتحادیه جهانی ایرانشناسی، دانشگاه مشهد، دانشگاه تبریز گویای اهمیت کار این مجلس علمی بود .

۴ - اعضای مجلس امیدوارند که مجموعه سخنرانیهای ایراد شده هرچه زودتر چاپ شود ودردسترس علاقمندان قرار گیرد .

اعضای مجلس بموسسات علمی کشور ایران توجه و یادآوری میکنند که مهمترین نتیجه و واجب‌ترین کار چاپ انتقادی متون آثار رشیدالدین و تدوین کتابشناسی کاملی از نسخ خطی و چاپی تألیفات او و کتب مربوط به اوست .

بهمین ملاحظه طرحی جداگانه تهیه شد تا مجمعی خاص این کار ارزشمند و بسیار با اهمیت را عملی سازد (این طرح منضم بدین بیان نامه است)

البته مناسب است برای بزرگداشت رشیدالدین ازهم اکنون موسسات تحقیقاتی دانشگاههای تهران وتبریز با همکاری دانشمندان متخصص انتشار کتابها و مجموعه مقالاتی را آغاز کنند .

۵ - اعضای مجلس پیشنهاد میکنند که در محل ربع رشیدی یک موسسه تحقیقاتی وابسته به دانشگاه تبریز ایجاد شود تا هم پهنه‌ای که حوزه علمی بزرگ عصر خود و بنیاد شده توسط رشیدالدین بوده است



کنت لوتر

محفوظ بماند و هم یک رشته تحقیقات جدید به نام آن دانشی مرد عملی شود. در این محوطه حفریات علمی انجام گیرد و در صورت امکـان نقشه‌ای از آن ترتیب یابد.

۶ـ کتابخانه مرکزی دانشگاه تبریز و تالار ایرانشناسی کتابخانـه مرکزی دانشگاه تهران و کتابخانه عمومی همدان به نام رشیدالـدین فضل‌الله نامگذاری شود.

۷ـ سه خیابان در تهران و تبریز و همدان به نام خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر موسوم گردد.

۸ـ دانشگاهها و کتابخانه ملی و مقامات مسئول فرهنگی ملی کوشش نمایند که نسخ نفیس آثار او را که در مجموعه‌ای خصوصی نگاهـداری میشود خریداری کنند.

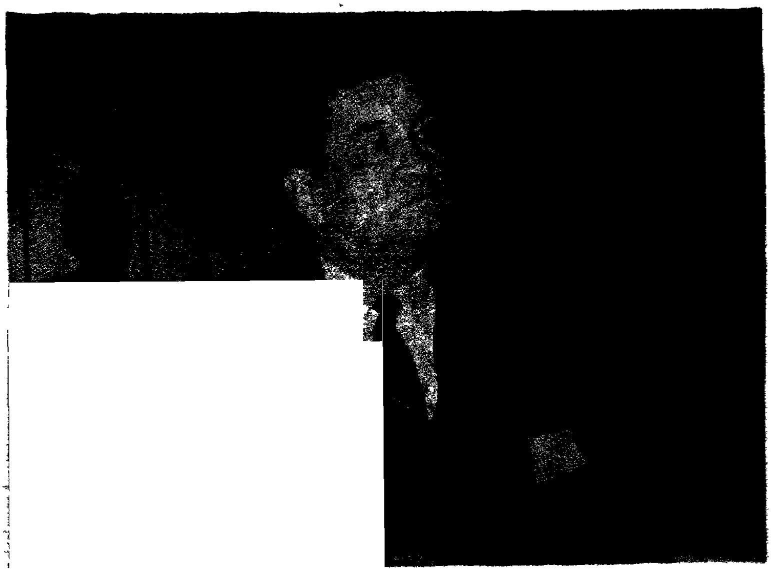
۹ـ نسخه وقفنامه بسیار مهم او که از تعاریف بی‌امان روزگار مصون مانده است و بخط عصر هموست خریداری گردد وفوراً بصورت عکسی زیر نظر مجمع چاپ آثار او به چاپ برسد.

۱۰ـ تهیه دو نسخه عکس یا میکرو فیلم از کلیه نسخ آثار رشیدالدین از اکناف عالم برای دو کتابخانه مناسب تحقیق در تهران و تبریز فراهم شود.

۱۱ـ شهرداری با یکی از موسسات دیگر مجسمه رشیدالدین را تهیه و در یکی از میدانهای شهر تبریز نصب کنند.



محمدمحیط طباطبائی



پیشنهادهای مجلس علمی و تحقیقی مربوط به‌رشیدالدین فضل‌الله درباره چاپ و انتشار آثاروی

مجلس علمی و تحقیقاتی مربوط به رشیدالدین فضل‌الله که در روز ۱۲ آبان باشرکت ۹ تن دانشمندان خارجی و ۱۷ تن دانشمندان ایرانی تشکیل شد، در دومین روز تشکیل خود پیشنهاد کرد که:

۱- دانشگاه تهران، تبریز و مرکز تحقیقات و برنامه‌ریزی علمی و آموزشی بنیان گذار اجرای طرح چاپ آثار موجود رشیدالدین فضل‌الله به زبان فارسی و عربی باشند و درصورت لزوم طرح لازم را جهت اخذ اعتبار به سازمان برنامه بدهند.

۲- مدیریت این کار به‌عهده دانشکده ادبیات دانشگاه تهران گذاشته شود و کمیته‌ای به‌ریاست رئیس آن دانشکده و عضویت نمایندهٔ دانشگاه تبریز (دانشکده ادبیات) و آقای مجتبی مینوی بعنوان مدیر علمی و آقای ایرج افشار معاون ایشان این کار را به‌انجام برسانند.

۳- کتب و آثار رشیدالدین تقسیم‌بندی شود و کار علمی تصحیح و تنظیم و تعلیقات نسبت به هر کتاب یا بخشهای آن به‌اشخاص متخصص که توسط کمیته معین میشوند واگذار گردد و از کسانی که داوطلب باشند نیز استفاده شود

۴- بررسی دقیق نسخ و اینکه کدام نسخه باید مناط کار قرار گیرد باهمکاری





دکتر غلامحسین یوسفی



یکی از جلسات عمومی

مشترك کمیته و افرادی که متصدی کار میشوند انجام گیرد .

۵ـ مجموعه مقالات این مجلس با نضمام يك كتابشناسی کامل اولین مجلد این مجموعه باشد.

۶ــ از آن قسمت از آثار رشیدالدین که لازم است چاپ عکسی به عمل آید.

۷ــ تعیین تقدم و تأخر آثار رشیدـ الدین برای چاپ برعهده کمیته باشد .

۸ ــ کتابخانه‌ای خاص آثار رشیدـ الدین بصورت اصل نسخ یا عکس آنها برای کمیته فراهم آید

۹ ـ این مجموعه به‌شکل واحدی توسط کمیته چاپ شود و به‌نسبت اشتراك مؤسسات کتب چاپ شده بین آنها تقسیم گردد .

۱۰ ـ هر يك از مجلدات با نام مصحح آن جلد چاپ شود و کمیته از لحاظ نظارت کلی که دارد موظف باشد که هر يك از مجلدات را مورد رسیدگی قرار دهد تا روش تصحیح و تنظیم يك نواخت باشد.

۱۱ ـ اصول تصحیح متن را کمیته قبلا به اطلاع کسانی که مایل به مشارکت هستند برساند .

۱۲ ـ اعضای این مجلس اطلاعات خود را درباره نسخ موجود آثار رشید الدین در کتابخانه‌های مختلف جهان به کمیته اطلاع دهند و نظریات خود را درخصوص چاپ هر کدام مرقوم دارند.

سخنان مینوی در مجلس بحث دربارهٔ کتاب

به ابتکار شورای عالی فرهنگ از اول آذرماه ۱۳۴۸ مجلس بحث و مذاکره درباره مسائل کتاب و کتابخانه تشکیل گردید و درمقدمه آن بیانات ممتع و قابل توجهی استاد مینوی کرد که این است متن آن:

این چند کلمه را بعنوان خطابهٔ افتتاحیهٔ جلسات بحث و گفتگو دربارهٔ تهیه و توزیع کتاب و نشر و اشاعهٔ آن بعرض آقایان محترم می‌رسانم .

برنامهٔ جلسات مذاکره و صورت موضوعاتی را که برای بحث در نظر گرفته‌اند دبیرخانهٔ شورای عالی فرهنگ خدمت همهٔ آقایان فرستاده است .

بطور تذکار بنده چند نکتهٔ بخصوص را توصیه می‌کنم که آقایان صاحبنظر مورد توجه سازند . یکی اینکه مترجم خوب بسیار کم داریم بنده مترجم صحیح آن کسی را می‌دانم که بـاندازهٔ مؤلف در موضوع کتابی که ترجمه می‌کند وارد باشد و بر او این امتیاز را داشته باشد که دوزبان را خوب بداند یکی زبان اصلی را و دیگر زبان خودش را که بآن زبان کتاب را ترجمه و نگارش می‌کند، و

ترجمه را چنان تهیه کندکه اگر مؤلف خودش اهل این زبان می‌بودتقریباً همین طور می‌نوشت . اگر این شرط مترجم صحیح واقبول بفرمائید تصدیق خواهند کرد که شاید پنج شش نفر مترجم‌بیشتر نداشته باشیم و مابقی‌کارشان فقط ضایع کردن کتابهائیست که دیگران بزبان خودشان نوشته‌اند

دوم اینکه محقق و متتبع کـه در موضوعی ازموضوعها تحقیق عمیق ودقیق بنماید یا متن‌کتاب قدیمی را با رعایت شرایط علم ومعرفت وامانت بدست مردم بدهد باز بسیار کم داریم و شاید صدی نودکسانی که دم ازتحقیق وتتبع‌می‌زنند وکتب قدیم را منتشر می‌سازند اصلا از قواعد و رسوم تصحیح متون قدیم وشیوهٔ تتبع وتحقیق بیخبرند وکاری سرسری انجام مـی‌دهند و خیال می‌کنند ایـن آسانترین کارهـا و فقط عبارت از نقل مندرجات نسخ خطی ومقابلهٔ سطحی آنها باهم و یـا پهلوی هم گذاشتن اطلاعات مندرج درچندکتابست. ضرری‌که‌دحالت مترجمین و محققین فاقد شرایط به امر نشر علم و معارف می‌زنند فراوانست و بزرگترین آنها اینکه آن‌کتاب در نظرها خوار می‌شود و از تداول مـی‌افتد زیرا کـه پیداست کتاب سرگـذشت تلماك و سیاحتنامهٔ شاردن چند نفرطالب داردیا دیوان اثیراخسیکتی ومنشآت خاقانی‌را چندتن حاضرندبخرندوبخوانند اگر این کتابها بصورتی انتشار یابدکه قابل مطالعه واستفاده نباشد مردم‌کمتر آنها را می‌خرند وکس دیگری هم درصدد بر نمی‌آیدکه بار دیگر آنها را ترجمه یا نشرکند ، و کتاب از تداول می‌افتدو مردم از فواید آن محروم می‌مانند .

سوم اینکه نثرفارسی کتابهامتناسب باموضوع آنهانیست وغالب نویسندگان بدون رعایت حال طبقات مردمی‌که‌باید کتابشان رابخوانند ، سلیقهٔ شخصی با محدود کردن زبان خود بحدود دور از مصلحت و ارتکاب حذفها و اضافات نا بجا و بکار بردن اغلاط صرفی و نحوی متعددی انشای نا مفهوم و زشت وزننده مـی‌سازند و خوانندگـان را از کتاب خواندن بیزار می‌کنند .

چهارم‌اینکه انتشارات درچاه‌ویل ادارات دولتی زیر سختگیری اژدهای بوروکراسی‌حفظ می‌شود ودست طالبان به‌آنهاکمتر می‌رسد .

بعضی اوقات من بیاد گفتار شبلی می‌افتم‌که بجنید گفت: گوهرمعرفت‌نزد تو نشان می‌دهند ، یا ببخش یا بفروش. کتابهای مفید دروزارت فرهنگ وهنر چاپ‌شده‌است ولی‌بنده نه‌آنهارامی‌توانم بهدیه‌بدست بیاورم‌ونه‌درجائی‌می‌فروشند که بتوانم‌بخرم . بازممنون باید بودکه بنیادفرهنگ ایران وبنگاه ترجمه‌ونشر کتاب ودانشگاه طهران دکانهائی برای فروش کتابهای خود نشان می‌دهند و به ارباب معارف صدی‌بیست‌وپنج‌تاصدی پنجـاه‌هم تخفیف در قیمت می‌دهند و ما می‌توانیم‌آنهارا بخریم .

پنجم اینکه غالب کتابخانه‌های عمومی در ایران کتابخانه نیست انبار بزرگیست از کتب که فرقی با انبار خشت و آجر ندارد. کتابدارها از سرسیری آنجا حضور می‌یابند و کار خودشان را می‌کنند و گاهی من باب تنوع نظری هم به وظایف کتابخانه داری می‌اندازند و کرامت فرموده کتابی به خواننده‌ای می‌دهند و حال آنکه کتابداران باید با خوانندگان همراهی و مساعدت کنند و آنها را راهنمائی بکنند و اگر می‌شناسند که کتابی بدردکار او می‌خورد هر چند او آن را نشناسد باو نشان بدهند و در معرض استفادهٔ او بگذارند نه آنکه مانند بعضی از کتابداران کتب را پنهان کنند و کلید محفظه را مخفی کنند و دعوی کنند که کتاب بفلان علت در دسترس نیست .

ششم اینکه ما هنوز چاپخانهٔ کامل و مجهز کم داریم و اگر بخواهیم مثلا یك کتاب را با تمام حرکاتش مثل قرآن چاپ کنیم تقریباً محال است و حال آنکه در عهد فتحعلیشاه و محمدشاه و ناصرالدین شاه قرآن و کتاب دعای متعدد بچاپ حروفی در ایران منتشر گردید که با بهترین چاپ مصر همسری می‌کند و اکنون کتابها بسیار پر غلط چاپ می‌شود، صاحبان چاپخانه‌ها نمونه‌خوان ندارند و اهمیت نمی‌دهند اگر کتابی از چاپخانه‌شان در بیاید دارای پانصد غلط باشد و غالب مؤلفین و چاپ کنندگان کتب هم از فن غلطگیری بی‌اطلاعند . هفتم اینکه در کتابخانها وسیلهٔ کافی برای استفاده از نسخه‌های خطی نیست . یك وقت در یك نظامنامه که از برای کتابخانه‌ای نوشته بودند این شرط شده بود که استنساخ از یك نسخهٔ خطی ولو یك سطرهم باشد اکیداً ممنوع است اینها نمی‌گفتند کتاب اگر مورد استفاده نشود و علمی که در آن ذخیره کرده‌اند اگر منتشر نشود و بدست طالبان اطلاع نرسد فایدهٔ آن چیست و فرق کتاب با خشت و سنگ چیست . کتابخانها باید دستگاههائی برای عکس برداری از کتب داشته باشند و از برای هرکس که بخواهد صفحاتی از کتابی چاپی یا خطی یا تمام کتب یك کتابخانه را عکس بردارد مادام که پول و خرج آن را می‌تواند بپردازد وسیله فراهم باشد اینها رؤوس مطالب مهمی است که در این چند روزه در جلسات بحث باید در باب آنها گفتگو بعمل آید و باقداماتی مبادرت شود که مشکلات را از راه بسط علم و نشر کتاب بردارد .

یقین است آقایان اعضاء کمیسیونهای مختلف همه بیش از بنده بکار خود وارد هستند و در مساعدت به سروصورت دادن باین مسائل بذل جهد کافی و وافی خواهند کرد.

کتاب و دانشگاه

در آبانماه طبق مرسوم سالهای اخیر مراسم هفتهٔ کتاب درموزهٔ ایران باستان افتتاح شد . گزارشی که ایرج افشار از وضع کتاب و کتابخانه در دانشگاه داد

بدین شرح است :

۱ـ کتاب

تعداد کتابهائی که ارتالیفات هیأت آموزشی و دانشمندان دریك سال گذشته چاپ‌شده بالغ بریکصد و بیست جلداست. یکصدوده جلد درسلسلهٔ انتشارات دانشگاه طبع شده وده جلد درمجموعهٔ انتشارات موسسهٔ تحقیقات اجتماعی. نزدیك هفتاد درصد ازکتابها درمباحث ومطالب‌علمی و فنی و نزدیك سی‌درصد در زمینه‌های علوم انسانی بوده . این مقدار کتاب به نسبت کل انتشارات کشور میزان ۱۶ درصد است وچون اغلب کتب درسی‌است دانشجویان و دانش پژوهان بسیاری از دانشگاههای ایران از آنها استفاده میکنند . کتب علمی دانشگاه تهران ما در بعضی از ممالك همجوار نیز مورد استفاده است .

ازکارهای باارزشی که‌دراین‌سه‌سال اخیر درسلسله انتشارات دانشگاه آغاز شده واز وسائل اولی تحقیق استانتشار یك رشته کتب مرجع است: ماندفهرست مقالات حقوقی حاوی فهرست مقاله‌هائی که به فارسی درمجلات ایرانی راجع به مباحث حقوقی و قضائی بـه طبع رسیده است، یافهرست مقالات فارسی درزمینه‌های ایرانشناسی ، یـا نشریهٔ نسخه‌های خطی درمعرفی نسخه‌های خطی‌پراکنده درکتابخانه‌های ایران .

یکی ازکتابهای ارجمندی که‌توفیق انتشار آن نصیب دانشگاه تهران شد و اثری است در سطح جهانی مجموعهٔ مقالاتی است بـه زبـانهای انگلیسی و فـرانسه و آلمانی و فـارسی ، اثر سی دانشمند ایرانشناس که به یاد ولادیمیر مینورسکی تـدوین و چاپ شده است . این‌کتاب بدون تردید از حیث چاپ و تنظیم واحتوا برمطالب بدیع تحقیقی ، انتشارات ایران را درکشورهای دیگر آبرومند و با ارزش جلوه‌گر خـواهد ساخت و مقدمهٔ همکاریهای بیشتر بین ایرانشناسان‌وموسسات‌علمی‌ایران‌خواهد بود .

۲ـ کتابخانه

دانشگاه تهران ۲۶ کتابخـانه در دانشکده‌ها وموسسات تحقیقی خود دارد و تعداد کتب آنها بـه نزدیك چهار صد هزار جلد بالغ میشود . اکنون عده‌ای ازاین‌کتابخانه‌ها بصورت‌بازیعنی‌مراجعهٔ آزاد دانشجو و استاد به قفسه‌های‌کتاب اداره می‌شود . این روش طبعاً موجب پیشرفت تحقیق و ایجـاد تسهیل مطالعه است دانشگاه تهران با داشتن هیجده هزار دانشجو و دو هزار نفر در هیأت آموزشی خـود محتاج بـه کتابخانه‌ای بزرگ و مجهز بصورت مرکزی بود و کتابخانه‌ای بهمین منظور پی‌افکنده شد که تا چند ماه دیگر افتتاح خواهد شد و احتیاجات دانش پژوهـان را بر می‌آورد . سطح زیربنای این کتابخانه بیست وچهار هزارمترو قسمت‌ساختهٔ‌فعلی

آن نه طبقه است و در آینده میسر است که پنج طبقه به آن افروده شود. کتابخانه گنجایش نگاهداری یک میلیون کتاب دارد و کتابخانه‌ای خواهد بود برای تحقیق و تتبع .

تاکنون برای این کتابخانه نزدیك هفتاد هزار جلد کتاب چاپی و نسخه خطی و میکروفیلم تهیه شده است ، تعداد نسخ خطی آن به هشت هزار جلد و میکرو - فیلمها به چهارهزار رسیده ومجموعه‌ای ازجراید ومجلات فارسی حاوی ۲۲۰۰ عنوان اخیراً برای آن خریداری شده. این مجموعه یکی از کم نظیرترین مجموعه‌ها در نوع خود می‌باشد . سه نمایشگاه کتابهای قدیم اروپائی دربارهٔ ایران ، یادگارهای پنج استاد ، عکسهای رجال و ابنیه ایران درقرن گذشته نمونه‌ای از این مجموعه‌هاست .

کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه به علت آینده روشن خود ازهم اکنون موردتوجه اشخاص علاقه مند واقع شده و تاکنون سه هدیه با ارزش دریافت داشته است . یکی مجموعهٔ نسخ خطی آقای سیدمحمد مشکوة بالغ بریك هزار نسخه . دیگر مجموعه کتب چاپی و خطی آقای معاون الدوله غفاری بالغ برهفتصد جلد) ایشان ضمناً مجموعه اسناد و مدارك خطی مهمی که مربوط بـه دوره قاجاریه در اختیار داشته‌اند عن قریب بـه دانشگاه تحویل خواهند فرمود)ودیگرمجموعه کتب خطی وچاپی فقهی مرحوم محمد عبده .

از کار های دیگری که عده‌ای از کتابداران کتابخـانه عهده‌دار شده‌اند کمك به ازدیاد آثارمربوط به علم کتابداری است در این زمینه نشریه‌ای به نـام کتابداری ایجاد شده که تاکنون دودفتر آن انتشار یافته وهر دفتر حاوی مقالات چندی‌است که قطعاً مورداستفاده کتابداران ایرانی قرارمی‌گیرد .

دیگر تدوین لغات و اصطلاحات کتابداری و معادل انگلیسی و فرانسه است که عن‌قریب ازچاپ خارج خواهد شد . در این کار چندتن از کتابداران متخصص مدت دوسال همکاری کرده‌اند.

دیگر ترجمهٔ کتاب قواعد فهرست نویسی جدید مشترك میان انگلیس و امریکااست که موسسهٔ انتشارات فرانکلین دراین کار کمك ومساعدت کرده است.

۴ - کتابداری

داشتن کتابخانهٔ خوب بنحوی که خدمات واقعی و باب امروز بنمایدمحتاج به داشتن کتابدار است کتابدار متخصص کسی است که اسلوبهای نوین و فـن کتابداری جدید را فرا گرفته باشد . نقائص و معایب فنی در کتابخانه های ایران ناشی ازدوعلت بزرگ است: یکی نداشتن کتابدار متخصص به تعدادکافی، دوم عدم اجتهاد درکارکتابداری ووضع نباشدن قواعد و اصول کلی . مثلا تنظیم هر یك از جداول طبقه‌بندی به اقتضای

کیفیات خاص ملی مربوط به تاریخ و ادب و دین، یا تهیهٔ جدول سرعنوانهای موضوعی که مرجح‌ترین فهرست برای مراجعات علمی است ، یا تدوین صورت اسامی مولفان واشخاص تاریخی، یاقواعد خاص تشخیص مدخل که هر یك تاثیر عظیم در نظم کتابخانه دارد. البته به‌انجام نرسیدن هر یك از این کارها به همان علت نداشتن کتابدار متخصص بوده است. با توجه به این احتیاج بود که دانشگاه تهران رشتهٔ کتابداری را در دانشکده علوم تربیتی، به وجود آورد و تاکنون سی تن به‌اخذ درجهٔ فوق‌لیسانس نائل شده‌اندوموجب امیدواری‌است که‌خدمات شایسته‌ای رادرآینده عهده‌دار شوند.

کتاب و کتابخانه پهنه‌ای است بی‌انتها و خاموش و مشحون از انواع گلها و گوهرها ، بقول ناصرخسرو

گویندهٔ خاموش بحر نامه نباشد
بشنو سخن‌خوب ز گویندهٔ خاموش

دانشگاه درین‌قلمرو امیدوار است که باچاپ‌کتابهای‌سودمندومحققانه وداشتن کتابخانه های باز و پراثرخدمتی را که وظیفه‌دار است به خوبی انجام دهد .

دعوت از صاحبان کتابخانه‌های شخصی و کتب خطی

کتابخانه آستان قدس تنها یادگار از کتابخانه‌های کهن ایران عزیز است که درپرتوعنایت امام هشتم علیه‌السلام و اهتمام شاهنشاهان عظیم‌الشان میهن ما که تولیت امور آستان قدس را برعهده کفایت خویش داشته‌انداز تصاریف روزگار درامان مانده است و دراین زمان نیز با عنایت و مرحمت خاص شاهنشاه آریامهر توسعه و رونق خاصی نصیب آن شده است که زائرین محترم دربار ملك پاسبان رضوی از نزدیك مشاهده میفرمایند.

کتابخانه آستان قدس که درش بروی همه باز و مورد توجه علمای جهان است نزدیك شش قرن تاریخ مستند دارد و قرآنهائی را برتارك خود جای داده که هزار سال ازاین پیش با روضه رضویه وقف شده است .

این میراث گرانبها که مظهر دل پاك و اندیشه تابناك قوم ایرانی است اکنون بما رسیده ووظیفه ماست که چون هرخلف‌صالحی آن راغنی‌تر وباشکوه‌تر و سودمندتر به‌آیندگان بسپاریم.

بدین منظور آستان قدس از عموم دارندگان کتابخانه‌های شخصی و کتب خطی تقاضادارد که بااهداء کتابخانه‌های خویش کتب نفیس را از پراکندگی و نابودی و احیانا دور ماندن از دسترس هموطنان نجات بخشند و بحکم کریمه

والباقیات الصالحات خیر عندربك ثوابا وخیراملا» نام نیك خود را جاویدان سازند و اجر بیکران بیندوزند. آستان قدس آماده است که در صورت تمایل واقفین کتابخانه آنها را بنام خود آنان بعنوان شعبه‌ای از کتابخانه مرکزی آستان قدس درهرشهری که مایل باشند برای استفاده مردم آن شهر دائر نگاهدارد و درتکمیل آن بکوشد

چنانچه دارندگان نسخ خطی مایل بفروش باشند کتابخانه آستان قدس آماده است کتب آنان را با تراضی براساس بهائی که شورای خرید کتب خطی مرکب ازپنج تن از افراد بصیر کتاب شناس تعیین نماید نقداً خریداری کند وبرای استفاده مراجعان و نسلهای آینده در مطمئن ترین جا محفوظ بدارد.

لازم به تذکر است که کتابخانه آستان قدس هم اکنون شعبه‌ای درتهران دارد و شعبه دومی باهمت یك تن دیگر از نیکو کاران که ۱۷۶۰۰ مجلد کتاب چاپی و ۳۴۰۰ مجلد کتاب خطی نفیس وقف آستان قدس کرده‌اند بروفق خواسته خودشان دریزد دائر شده است.

آتش عشق بکمال و ایمان همواره در دل مردم عزیز ایران فروزان بوده و خواهد بود.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
ثبت است در جریده عالم دوام ما

تقاضا از دارندگان قرآن‌های چاپ قدیم
کتابخانه وزیری دریزد

آستانقدس رضوی ازکلیه‌هموطنان عزیز باایمان تقاضا دارد چنانچه قرآن چاپ خارج از ایران و یا قرآن‌های چاپی قبل ازبیست‌سال اخیر در اختیار دارند خاصه قرآنهائی که در مراحل نخستین صنعت چاپ درایران بطبع رسیده است بمنظور تکمیل مجموعه قرآن‌های چاپی بکتابخانه آستانقدس اهدافرمایند و نام خود را در ردیف ارادتمندان این آستان ملایك پاسبان به‌ثبت رسانند.

نیابت تولیت عظمی واستانداری خراسان
پیرنیا

کتابخانهٔ وزیری دریزد

دانشمند و روحانی شهریزد آقای سیدعلی محمد وزیری که مروج مبانی اسلامی وتجدیدحیات کنندهٔ مسجدجامع عالی آن شهرست در طول زندگانی کتابخانه‌ای باارزش فراهم کرد که ۱۷۶۰۰ مجلدآن چاپی و ۲۴۰۰ مجلد آن نسخ نفیس خطی‌است. این کتابخانه‌را ایشان به‌آستان‌قدس رضوی اهدا فرمود. مراسم محللی باحضور نایب‌التولیه درشهریزد برگذار گردید واین‌هدیه پذیرفته شد.

کتابخانهٔ درشهر یزد خواهدماند وآستان قدس درنگاهداری وتوسعهٔ آن خواهدکوشید .

دیوان کهنهٔ حافظ

از روی نسخهٔ خطی نزدیک به زمان شاعر

به کوشش

ایرج افشار

کتابفروشی ابن‌سینا ــ ۲۰۰ ریال

فهرست مقالات فارسی

جلد دوم

به کوشش

ایرج افشار

انتشارات دانشگاه تهران

یادنامهٔ ایرانی مینورسکی

محتوی ۳ مقالهٔ تحقیقی

به کوشش

مجتبی مینوی   ایرج افشار

انتشارات دانشگاه تهران ــ ۲۵۰ ریال

فرهنگ ایران زمین

جلد پانزدهم

حاوی مقاله و متن

۴۰۰ ریال

از مجموعهٔ آثار علمی

علم ما به عالم خارج

این کتاب به اقرار موافق و مخالف از مهمترین کتبی است که در قرن بیستم راجع به فلسفه نوشته شده و یکی از سه اثری است که مجموعاً تمام فلسفهٔ برتراند راسل را حاوی می گردد آن دو کتاب دیگر «مسائل فلسفه» و «تحلیل ذهن» است.

هیچ خوانندهٔ هوشمندی نیست که بعد از خواندن این کتاب به همان نحوی که قبل از خواندن آن دربارهٔ عالم وجود فکر می کرده بیندیشد و مسلماً مطالب آن در تفکر علمی و بینش او تأثیری عمیق به جای خواهد گذارد.

تألیف

برتراند راسل

ترجمهٔ

منوچهر بزرگمهر

ازمجموعهٔ معارف عمومی

شناخت نور

اثر
بولاه‌ناتن باوم ومیرا استیلمن

ترجمهٔ
محمدحیدری ملایری

این‌کتاب به زبانی ساده شما را باعادی‌ترین و درعین‌حال اسرارآمیز-ترین عامل زندگی - یعنی‌نور - آشنا می‌سازد.
نظریه‌هایی که ازکهن‌ترین زمان‌ها دربارهٔ نورابرازشده درکتاب‌حاضر بازگو شده ومطالب زیرمورد بحث‌قرارگرفته است: ساختمان نور، بزرگترین چشمهٔ نورماوراه‌های اندازه‌گیری‌آن، شکست وبازتاب نور، عدسی تلکسوپ، رادار، پرتوهای دیدنی و نادیدنی، نورسرد و بسیاری مطالب آموزنده ودر عین‌حال دلنشین وسرگرم‌کننده.

مراکز فروش:

خیابان‌پهلوی_نرسیده به‌میدان‌ولیعهد
ساختمان بنیاد پهلوی
خیابان سپهبدزاهدی شمارهٔ ۱۰۲
خیابان شاهرضا مقابل دانشگاه
تلفن ۷۱۴۸۵و۶۱۲۷۳۷

بنگاه ترجمه ونشر کتاب

تقاضای اشتراک سال دوازدهم راهنمای کتاب (۱۳۴۸)

ادارهٔ مجلهٔ راهنمای کتاب

خواهشمنداست نام اینجانب را درجرگهٔ مشترکین مجله ثبت وازشمارهٔ سال دوازدهم (۱۳۴۸) منظماً برای اینجانب ارسال نمایید

بابت بهای اشتراک مبلغ ۲۴۰ ریال (پست سفارشی) / ۲۰۰ ریال (پست عادی) بوسیلهٔ چک / بانک / پست فرستاده شد.

امضای تقاضا کننده

نام تقاضا کننده

نشانی :

تقاضای اشتراک سال دوازدهم راهنمای کتاب (۱۳۴۸)

ادارهٔ مجلهٔ راهنمای کتاب

خواهشمنداست نام اینجانب را درجرگهٔ مشترکین مجله ثبت وازشمارهٔ سال دوازدهم (۱۳۴۸) منظماً برای اینجانب ارسال نمایید

بابت بهای اشتراک مبلغ ۲۴۰ ریال (پست سفارشی) / ۲۰۰ ریال (پست عادی) بوسیلهٔ چک / بانک / پست فرستاده شد.

امضای تقاضا کننده

نام تقاضا کننده

نشانی

افشار

RAHNEMA-YE KETAB

Vol. 12. No 9-10 Nov. - Dec. 1969

A MONTHLY JOURNAL OF THE BOOK SOCIETY OF PERSIA

Includes,

ARTICLES ON PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE

REVIEWS OF RECENT PERSIAN BOOKS

A CLASSIFIED BIBLIOGRAPHY OF RECENT PERSIAN BOOKS

REVIEWS OF BOOKS FROM ABROAD CONCERNING PERSIA

Editor. E. Yar-Shater

Associate Editor · I. Afshar

All inquiries to be addressed to the Associate Editor:

P. O. Box 1936,
Tehran, Iran

Annual subscription rate: 6 Dollars

***

Foreign subscribers should kindly send their order to our representative:
Ad. Orientem St. Léonard- on - Sea
Sussex, England

راهنمای کتاب

اسفند ۱۳۴۸ مجلهٔ ماهانهٔ زبان و ادبیات و تحقیقات ایرانشناسی و انتقاد کتاب سال دوازدهم شماره‌های ۱۱ و ۱۲

کتابداری

فاخته (شعر)

فردوسی در شعر نو

نظر آقا

دمی با خیام

و مطالب متنوع دیگر
به انضمام قسمتی از ترجمه قرآن کریم

نویسندگان

غلامعلی رعدی آذرخشی
محمدحسین شهریار
فریدون وهمن
هما ناطق
شیرین بیانی
ابراهیم صفائی
محمد صادقپور وجدی
س.ای. بایفسکی
سیروس مصدقی
نورالدین مدرسی چهاردهی
رضا داوری
اصغر فرمانفرمائی قاجار
محمد اسدیان
حسین خدیوجم
احمد اقتداری
بهروز مشیری
غلامرضا زرین‌چیان
مسیح ذبیحی
احمد بوکیلی

فهرست مندرجات

تقدیم به یحیی مهدوی

ترجمه‌ای قدیم از قرآن کریم

نقل از

ده ورق قرآن خطی

متعلّق به ابراهیم دهگان ساکن اراک

بکوشش

ایرج افشار

ضمیمهٔ شمارهٔ ۹ـ۱۰ سال دوازدهم مجله راهنمای کتاب

تهران، ۱۳۴۸

چاپخانهٔ بهمن

ایرج افشار

ترجمهٔ قدیم از قرآن کریم

تقدیم به استاد دانشمند و بزرگوار یحیی مهدوی
دوستدار ترجمه‌های پارسی قرآن

دوست دانشمند ما آقای ابراهیم دهگان (مقیم اراک) ده ورق از قرآنی خطی در مجموعهٔ گرانقدر خود دارد که خط آن را باصطلاح استادمینوی باید معقلی خواند و بنا برقرینه‌وشیوهٔ خط قبل‌ازسال پانصد هجری‌است. ترجمهٔ فارسی زیرسطورآن کهنه وازلحاظ اسلوب نثر و احتوا بر لغات قدیم واجد اعتبارست. افسوس‌که منحصراً همین مقدارازآن اکنون دراختیار ما است وفعلاً نمی‌دانم‌چه‌ترجمه‌ایست. کاغذنسخه کلفت ونخودی رنگ‌است ودر کنارهٔاوراق‌تزیینات مرسوم قرآن دیده می‌شود.

شبی‌ازسفری‌راکه دراردی‌بهشت‌ماه سال‌کنونی به‌همراهی‌یار ستوده و برگزیده‌ام منوچهر ستوده به صفحات تفرش و خوانسار رفته بودم در محضر حضرت ابراهیم دهگان گذراندیم و از محبت بی‌کران وگستردگی خوانش تمتع برگرفتیم. اجازت فرمود که نسخ خطی کتابخانه‌اش را زیرو روکنیم. چون این ده ورق قرآن کریم را زیارت‌کردیم دستوری‌خواستم تا عکس‌ازآن بگیرم. طبعاً باروی گشاده درخواستم راپذیرفت.پس عکس‌گرفتم واز روی عکس به‌استنساخ پرداختم وبمدد ترجمهٔ تفسیرطبری (چاپ استاد یغمائی) رونویسی را به‌پایان آوردم وچون چند جا ازعکسها خواندنی نبود ناچار به حضرتش دست توسل آویختم وموارد ناخوانا وموردشك‌را بازپرسیدم و به‌لطف فرستادوروتویس خودراتکمیل‌کردم. اینك‌درین صحایف چاپ می‌شود و با عرض امتنان از ابراهیم دهگان این‌چند سطر یادداشت‌که از قلم شکسته‌بستهٔ من است بسته می‌شود.

دهم مردادماه ۱۳۴۸

قالوا لئن اكله الذئب ونحن
عصبة انا اذا لخاسرون فلما ذهبوا
به واجمعوا ان يجعلوه في غيابت الجب
واوحينا اليه لتنبئنهم بامرهم هذا
وهم لا يشعرون وجاءو اباهم عشا
ء يبكون قالوا يا ابانا انا ذهبنا نستبق
وتركنا يوسف عند متاعنا فاكله
الذئب وما انت بمؤمن لنا ولو كنا
صادقين وجاءو على قميصه بدم
كذب قال بل سولت لكم انفسكم
امرا فصبر جميل والله المستعان
على ما تصفون وجاءت سيارة فار

سلوا واردهم فأدلى دلوه قال يا
بشرى هذا غلام وأسروه بضاعة
والله عليم بما يعملون وشروه
بثمن بخس دراهم معدودة وكانوا فيه
من الزاهدين وقال الذي اشتراه من
مصر لامرأته أكرمي مثواه عسى أن
ينفعنا أو نتخذه ولدا وكذلك مكنا
ليوسف في الأرض ولنعلمه من تأويل
الأحاديث والله غالب على أمره ولكن
أكثر الناس لا يعلمون ولما بلغ أشده
آتيناه حكما وعلما وكذلك نجزي
المحسنين وراودته التي هو

...للسائلین اذ قالوا لیوسف واخوه احبّالی...

مر پُرسندگان را .

چون گفتند یوسف و برادروی دوست[ترند] به‌پدرما ازما وماگروهی‌ایم با نیرو کی پدرما اندرگم‌بودگی است پیدا ، یعنی‌اندر خطای پیدا .

بکشید یوسف یا بیفکنیدش به‌زمینی تاتنها ماند مرشمارا روی پـدرشما و بباشید ازپس‌آن گروهی نیکان .

گفت‌گوینده‌ای‌ازایشان مکشیدیوسف‌را و بیفکنیدش‌اندربن‌چاه کَهَنانه[1] تا برگیردش بهره‌ی گذرندگان اگر هستید کنندگان.

گفتند یاپدرما چی بودست ترا کی‌استوارنداری مارا بریوسف، ومامر اورا نیک خواهانیم بفرست ورا باما فردا تابچریم وبازی‌کنیم، ومامراو رانگاه‌داران.

گفت من آنم کی‌اندوه‌گین کند مرا بردن‌شما مراورا ومی‌ترسم کی بخورد ورا گرگ وشما ازوی | بی‌آگاهیان باشید.

گفتنداگربخورد وراگرگ وماگروهی‌ایم به‌نیرو. ما آنگاه زیانکاران باشیم.

چون ببردندش و آهنگ‌کردندکی بکنندش یعنی بیفکنندش اندرتـاریکی چاهی‌کهن ووحی‌فرستادیم به‌وی کی‌آگاهی دهی ایشان را به‌کارایشان این‌وایشان ندانند ، یعنی همی ندانستند .

و بیامدند سوی پدرخویش‌شبانگاه همی‌گریستند.

گفتند یا پدر ما برفتیم تا تیراندازیم یا پیشی‌گیریم به اشتر تاختن و بجای ماندیم یوسف را نزد جامَهٔ ما . بخورد ورا گرگ و نیستی تو استواردارنده ما را و اگرچی باشیم راست‌گویان . و بیاوُردند برپیراهن وی خونی دروغ .

گفت یعقوب نه‌کی‌بیاراست شمارا تنهای‌شماکاری ، شکیبایی بایدکردن نیکو

---

۱ ـ ظاهراً کهنانه شکل دیگری است از کهنه ، و مراد گویا چاهی است که خشك شده باشد .

وازخدای نیرو باید خواستن بر آنچ همی وصف کنید .

و بیامدند گذرندگان . | بفرستادند آب جویندهٔ خویش را . فروهشت دلو خویش را . گفت یا مژده مرشمارا این کودکی است وپنهان کردندش آخریانی[1] و خدای دانا بود بدانچ همی کردند .

وبفروختندش به‌بهای اندک درمها[ی]شمرده، وبودند اندروی از ناخواهندگان.

گفت آن کی بخریدش ازشهر یعنی شهرمصر مرزن خویش را اگرامی دار جایگاه ورامگر کی منفعت کند ماراتا بگیریم ورا به‌فرزندی وهمچنین جای ساختیم یوسف را اندرزمین وتا بیاموزنیدیمش ازتفسیر سخنان وخدای علبه کننده بود برکاروی وبیك[2] بیشترین مردمان ندانند .

وچون برسید به‌تمامی نیروی خویش بدادیمش سخن صواب ودانش وهمچنین پاداش دهیم نیکوکاران را.

وبجست آن زن کی وی اندرخانهٔ وی بود| تن وی وببست درها و گفت بیا هان کی من ترا ام. گفت بازداشت خواهم به‌خدای کی وی پروردگارمن است. نیکوی کرد به‌جای من کی نرهند از عذاب ستم‌کاران، یعنی زانیان .

وآهنگ کرد آن زن به‌وی وآهنگ کرد به‌وی یعنی یوسف بدان زن . اگر نه آن بودی کی بدید حجّتهای خداوند خویش همچنین کردیم تا بازگردانیم از وی بدی یعنی زنا وناخوبی یعنی قصدکردن به‌زنا . وی از بندگان ما بود بــه گناه گردانیدگان.

وپیشی گرفتند هردو سوی در وبدرید آن زن پیراهن یوسف ازسپس وبیافتند خداوند آن زن یعنی شوی را نزد در. گفت زن چیست پاداش کسی کی بخواهد بازن تو بدی یعنی زنا . مگر آن کی به‌زندان کنندش یا عذابی دردگین :

---

۱ ـ اخریان بروزن پرنیان قماش وکالاهای خوب (درزین‌الاخبار گردیزی دو بار استعمال شده‌است).

۲ ـ وبیك = وبوك (درمعنای ولیك)

گفت یوسف وی جست ما را ازتن من وگوای دادگوای از کسهای آن زن ،
اگرچنان است کی پیراهن وی‌دریده شدست از پیش . راست‌گفت آن زن و وی است
یعنی یوسف از دروغ زنان .

واگر چنان‌است کی پیراهن وی‌دریده شدست ازپس د وغ‌گفت این زن و
وی است یعنی یوسف ار راست‌گویان.

چون بدید پیراهن ورا کی‌دریده شدست ازپس گفت شوی این‌زن این‌سازش
بدشما زنان است سازش بدشما بزرگ‌است .

یا یوسف روی بگردان ازین سخن و آمرزش خواه ای‌زن مر گناه خویش‌را
که توبودی ازگناه‌کاران.

وگفتند زنانی اندر شهر مصر زن عزیز همی‌خواهد جوامرد[1] حویش را ار
تن وی اندرون دل وی رفتست یا پردهٔ دل‌وی دریدست دوستی مـا همی‌بینیم ورا
اندرکم بودگی یعنی خطای پیدا .

چون بشنود سازش بدایشان رسول فرستاد سوی ایشان و ساخت مرایشان‌را
تکیه‌گاهی وبدادهریکی‌را ارایشان‌کاردی وگفت‌بیرون‌آی‌برایشان. چون‌بدیدندش
بزرگ داشتندش وببریدند دستهای خویش را وگفتند دوری بادا به‌خدای . نیست
این مردمی ، نیست این مگرفریشته‌ی بزرگوار.

گفت زلیخااین تان‌آن‌کسی‌است کی ملامت کردیدمرا اندروی. بخواندم
به‌خویشتن‌ورا.خویشتن‌نگاه داشت‌واگر نکندآنچ بفرمایمش‌بازداشته‌گردد وبباشد
از خواران.[2]

گفت یا پروردگارمن زندان دوست‌تر به من‌ازآنچ همی‌خوانند ایـن‌زنان
سوی وی، واگربازنگرداتی ازمن‌سازش‌بدایشان بگرایم‌به‌ایشان وبباشم‌از نادانان
یعنی ژاتیان .

---

۱ ـ (=جوانمرد)   ۲ ـ اصل: حوران

پاسخ داد مراورا خداوندوی، بازگردانید ازوی سازش بد زنان کی وی‌است شنواست ، داناست.

بازپدیدآمد مرایشان‌راپشیمان شدن ازپس‌آن کی بدیدند نشانیهابه‌زندان کنند ورا تاگاهی.

واندرشدند باوی به‌زندان دو جوامرد. گفت یکی‌از آن‌دومن‌دیدم خویشتن راکی همی فشارمی مَی. وگفت دیگرمن‌بدیدم خویشتن‌راکی‌همی‌بردم زبر سر خویش نان همی‌خوردند مرغان ازوی. آگاهی ده مارا به‌تفسیر خواب‌کی ماهمی بینیم ترا ازنیکوکاران .

گفت نیاید به‌شما خوردنی‌کی روزی‌دهند شمارا، مگر آگاهی دهم شما را به‌تفسیرآن پیش‌ازآن کی‌بیاید ،به‌شماآنتان ازآن‌است‌کی بیاموزانید مرا خداوند من‌کی من‌دست‌بازداشتم دین‌گروهی کی‌نگروندبه‌خدای وایشان‌به‌آن‌جهان،ایشان ناگرویدگانند.

وبدم‌رفتم دین پدران‌خویش‌را ، پدرجدّ من‌ابرهیم وجدّ من اسحق وپدرمن یعقوب. نشاید مارا وسزد ماراکی انبازگرفتیمی‌به‌خدای هیچ چیزی. این ازفضل خدای‌است برما وبرمردمان ، وبیک بیشترین مردمان سپاس‌داری نکنند .

یا دویار زندان خداوندان پراکنده بهتریاخدای یکی فروشکننده.

همی نپرستید از فرود خدای‌مگر نامهای راکی شما نام نهادید شما وپدران شما و نه‌فرو فرستاد خدای بدان نامها هیچ حجّتی‌نیست‌حکم مگرخدای رافرمود کی می‌پرستید مگر ورا . این است دین راست. وبیک بیشترین مردمان همی ندانند .

یادویار زندان امّا یکی از شما دوبخوراند خداوند خویش‌را می وامّا آن دیگر به دارکنندش ، بخورند مرغان از سروی ، گزارده شود کارآن‌کی اندر وی همی باسخ جویند .

وگفت یوسف مر آن را کی بیندیشند که وی رستنی است از آن دو یاد کن مرا نزد خداوند خویش . فرامشت [۱] گردانیدش دیو یاد خداوند خویش در نگ کرد اندر زندان کم ازده سال.

وگفت پادشا من همی‌دیدم هفت‌گاو فربه‌کی همی‌خورند ایشان را هفت نزار وهفت خوشهٔ سبز وهفت دیگرخشک، یاگروه مهتران پاسخ‌کنید مرا اندرخواب من‌اگرهستیدکی مرخواب راهمی بگزارید.

گفتند شوریده خوابهای است ونیستیم ما به تفسیر این خوابها داناآن .

وگفت آن‌که برست ازان دویار ویادآورد سپس روزگاری . من آگاهی دهم شمارا به تفسیراین‌خواب بفرستید مرا.

یا یوسف! یاراست گفتار راست‌کردار! باسخ ده مرا اندرهفت گاو،گاو فربه همی خورندآن‌راهفت نزاروهفت‌خوشهٔ سبزوهفت‌دیگرخشک تا مگرمن‌بازگردم سوی مردمان تا مگر ایشان بدانند .

گفت بایدکشتن شماراهفت‌سال دمادم[هر آنچه] بدروید دست بازدارید ورا هم اندر خوشهٔ وی مگر [اندکی] ازآنچ بخورید .

باز بیاید ازپس‌آن هفت‌سال سخت‌تنگ‌کی بخورندآنچ‌پیش فرستاده‌باشید مر ایشان را مگر اندکی ازآنچ پنهان‌کنید.

بازبیاید ازپس‌آن سالی اندرآن سالی باران دهند مردمان و اندرآن سال شیره‌کنند.

وگفت پادشاه بیارید سوی من ورا . چون بیامد به‌وی رسول‌گفت بازگرد سوی خداوند خویش . بپرسش‌به‌چی‌رسید حال‌آن زنان‌آنان‌کی ببریدند دستهای خویش‌کی خداوند من به‌ساز بدایشان داناست .

گفت ملک‌چی‌بودکارشما ای‌زنان‌چون بخواستیدیوسف را ازتن‌وی. گفتند بازداشت خواهیم به خدای ندانستیم بروی هیچ بدی .گفت زن عزیز اکنون پدید

۱ــ (= فراموش)

آمدراستی، من‌خواستم ورا ازتن‌وی ووی ازراست‌گویان‌است .

گفت یوسف این‌بدان‌است تابداندکی من‌وراخیانت‌نکردم به‌غایبی وخدای راه ننماید سازش بدخیانت‌کنندگان را .

و بیزارهیی نکرده‌ام تن خویش راکی تن فرمایندهٔ بدی‌است ، مگرآن‌را کی ببخشاید خداوند من‌کی خداوند من‌آمرزنده است بخشاینده .

وگفت پادشا بیارید به‌من ورا تایک تاه گردانمش مرخویشتن را.

چون سخن‌گفت باوی‌گفت ملک تو | امروز نرد[من] جای‌گیری استوار .

گفت یوسف‌بکن مرا بر گنج خانه‌های زمین‌که من یاد دارم ، یعنی نامه دبیرم[۱] و شمارگیر[۲] دانا

وهمچنین جای ساختیم مریوسف را اندر زمین. جای همی‌گرفت‌اندر زمین. هرکجا خواست برسانیم به‌بخشایش خویش بدان‌کی خواهیم و ضایع نکنیم مزد نیکوکاران.

ومزدآن جهان بهتر مرآن‌کسها کی همی بگرویدند وهمی پرهیز کردند .

وبیامدند برادران یوسف اندرآمدند بروی یعنی سوی وی . بشناخت مر ایشان‌زا وایشان مراورا نشناختند.

وچون‌کسی‌گردایشان‌را بابارهای‌ایشان‌گفت بیاریدبه‌من‌برادری‌مرشماراست ازپدرشما،همی نبینیدکی‌من تمام همی‌بنمایم پیمانه را ومن بهترین‌فرودارندگانم.

اگرنیارید به‌من‌ورانیست پیما[نه] مرشمارانزدمن ونزدیک به‌من نباشید.

گفتند بخواهیم ورا ازپدروی وما | این‌بکنیم .

وگفت یوسف مرجوامردان[۳] خویش را بکنید اخریان ایشان اندربارهای

۱ـ نامه دبیر — دبیر نامه‌نویس

۲ـ حسابدار (درطبری نگاهبان ترجمه‌شده)

۳ـ (جوانمردان)

ایشان یعنی رختهایشان تامگر ایشان بشناسند مر آن را. چون بازگردند سوی کسان خویش تامگر ایشان باز آیند.

چون بازگشتند سوی پدر خویش گفتند یاپدر ما بازداشتند از ما پیمانه، بفرست باما برادر ما را تا پیمانه بستانیم ومامر اورا نگاه داران باشیم.

گفت یعقوب چیز استوار دارم شمارا بروی مگر همچنان کی استوار داشتم تان بر برادر وی ازپیش، خدای بهترین نگاه دارندگان است و وی بخشاینده‌ترین بخشایندگان است .

وچون بگشادند کالهای [۱] خویش را بیافتند اخریان خویش را کی بازداده بودند به ایشان،

گفتند یاپدر ما ستم همی نکنیم . اینک اخریان ما بازداده‌اند به‌ما وحوار بارآریم کسهای خویش را ونگاه داریم برادرخویش را وبیفزائیم پیمانه اشترواری، این پیمودنی است آسان .

گفت نفرستم ورا | باشما تابدهیدمرا استواری یعنی عهدی ازخدای کی باز آرید سوی من ورا مگر کی گرداندر گیرند یعنی غلبه کنند مرشمارا. چون بدادندش استواری خویش گفت یعقوب خدای برآنچه همی گوئیم نگاه‌بان است .

وگفت یاپسرکان من اندرمشوید از دریک واندرشوید ازدرها[ی]پراکنده، وباز نتوانیم داشتن ازشما ازخدای هیچ چیزی نیست حکم خدای را . بروی سپردم شمارا و بروی تو کل کنند یعنی به‌وی سپارند خویشتن سپارندگان توکل کنندگان.

وچون اندرشدند ازآنجا کی فرموده بود مرایشان را پدر ایشان ، نه چنان بود کی باز نتوانستی داشتن ازایشان ازخدای هیچ چیز مگر آرزوی کی اندر تن یعقوب بود بگزارد اورا و وی بادانش بود ازان کی آموزنیده [۲] بودیمش ، وبیک

۱ - (= کالاهای درمعنای متاعهم)

۲ - اصل : آنموزنیده .

بیشترین مردمان ندانند .

وچون اندر شدند بریوسف سوی خویش نشاند برادرخویش را . گفت منم آن‌کی من برادر توام | باک مدار بدانچ ایشان همی کنند.

چون‌کسیل‌کردشان یابارهای ایشان بکردپیمانه اندر بار براد[ر] خویش.

بازآواز داد آوازدهنده[ا]ی یاکاروانیان شما دزدانید.

گفتند وروی به ایشان‌آوردند، چی‌چیزهمی‌جوئید.

گفتندگم‌کرده‌ایم پیمانهٔ پادشا ومرآن راکه‌بیاردآن‌بار اشترواری ومن‌بدان پذرفتارم .

گفتند به‌خدای‌کی دانسته‌ایدکی نیامده‌ایم تاتباه‌کاری‌کنیم اندرزمین‌و نیستیم مادزدان .

گفتند چیست پاداش‌آن کس، اگر باشید دروغ‌زنان .

گفتندپاداش‌وی‌آنست هر کی‌بیابیداندر بار وی، وی‌باشدپاداش‌وی، همچنین پاداش کنیم ستم‌کاران را یعنی دزدان را.

آغازکرد جستن به‌جوالهای ایشان پیش ازجوال برادرخویش . باز بیرون آوردآن از جوال‌برادرخویش . همچنین بساختیم مریوسف را، نه بود که‌بگرفتی برادر خویش اندر حکم پادشای‌مصرمگرکی‌بخواستی‌خدای برآوریم پایگاههای مرآن‌را که خواهیم وربرهر با دانشی دانائی‌است.

گفتند اگر دزدی‌کنددزدی کرد برادری‌کی‌مراورا بوداز پیش . پنهان‌داشت آن‌را یوسف اندرتن‌خویش وپیدامکرد[1] آن‌سخن مرایشان‌را . گفت شما بتر جای ترایدوخدای داناترست بدانچ همی‌صفت کنید.

گفتند یا عزیز مراورا پدری‌است پیری بزرگ ، بگیریکی از مابجای وی کی ماتراهمی‌بینیم ازنیکواکاران.[2]

گفت بازداشت‌خواهم‌به‌خدای‌کی‌نگیرم مگرآن‌کسی‌را کی‌بیافتیم‌کالهٔ[3] ما

۱ـ ظاهراً بجای «نکرد». ۲ ـ کذا در اصل. ۳ ـ (= کالا) .

را نزدوی که ما آنگاه ازستمکاران باشیم.

چون نومید گشتند برادران از وی به‌یک سوی شدند به رازگفتن .

گفت پیرایشان همی ندانیدکی پدر شما بگرفت برشما استواری | ازخدای وازپیش آنچه سستی کردید اندرکار یوسف زاستر نشوم ازین زمین تا دهد دستور مرا پدر مرا یا حکم‌کند خدای مرا ، و وی بهترین حکم کنندگان است .

بازگردید سوی پدرخویش ، بگوئید یاپدرما ! پسرتو دزدی‌کرد و ماگوای ندهیم مگر بدانچ دانستیم و نه بودیم مرنهان‌را نگاه‌دارندگان.

وبپرس آن دیه‌راآن‌کی‌بودیم اندروی وکاروان راآن‌که بیامدیم اندر وی و ماراست‌گویانیم .

گفت نه کی آراسته‌گردانید مرشمارا خدای‌شما کاری. شکیبای باید کردن نیکو مگر باشدخدای کی بیارد به‌من ایشان راهمگان‌کی وی است‌کی وی داناست صواب‌کار .

وروی بگردانید ازایشان‌وگفت یا اندوهی‌بریوسف ! سپیدکشت دوچشم‌وی از اندوه ووی غم فروخورنده‌بود.

گفتند به‌خدای‌که هماره یادکنی‌یوسف را تا | بباشی بیماری گران‌یاباشی‌از هلاك شدگان .

گفت همی بنالم غم خویش را واندوه خویش را به‌خدای‌ومن دانم ازخدای آنچ شما ندانید.

یا پسرکان من بروید بجوئید از خبریوسف وبرادر وی و نومید مباشی ار رحمت خدای‌کی نومید نباشد ازرحمت خدای مگر گروه ناگرویدگان .

چون‌اندر شدند بریوسف‌گفتند[ای] عزیز رسید به ماو کسها[ی] ماسختی یعنی‌گرسنگی وآوردیم اخریانی ناروا، تمامده مارا پیمانه‌وببخش برما کی خدای پاداش دهد بخشندگان را .

گفت هیچ همی‌دانید که چه کردیدبایوسف وبرادروی آنگاه‌که شمانادانان بودید .

گفتند این توئی‌که تو یوسفی . گفت من یوسف‌ام و این‌برادر من است . منّت نهاد خدای برما. که هر کی پرهیز کاری‌کند و شکیبائی کند خدای ضایع نکند مر نیکوکاران .

گفتند به‌خدای بگزید تراخدای برماواگرچه بودیم خطا کنندگان.

گفت سرزنش نیست برشما. امروز بیامرزد خدای مرشما را و وی بخشاینده ترین بخشایندگانی‌است. ببرید پیراهن مرا این‌برافکندش برروی پدرمن تابشود بینا و بیایدکسهای خویش‌را همگنان وچون بیرون‌شد کاروان‌گفت پدرایشان‌من همی بیابم بوی یوسف اگر شما فرتوت بخوانید مرا .

گفتند به‌خدای‌که تو اندر گم‌بودگی یعنی اندر محنت دیرینه . چون بیاید مژده دهنده برافکند پیراهن برروی وی برگشت بینا .

گفت نه گفتم مرشمارا که من بدانم ازخدای آنچه شمانداانید .

گفتند یاپدرما آمرزش خواه مارا گناهان مارا که ما بودیم گناهکاران.

گفت زود باشدکه‌آمرزش خواهم‌شما را ازخداوندخویش .کی وی‌آمرزنده است و بخشاینده

چون اندر آمدند بریوسف‌نزدیک‌کردبه‌خویشتن پدروخاله راو گفت‌اندر آیندبه‌مصراگربخواهندخدای بی‌بیم وترس‌وبرآورد پدروخاله‌رابرتخت وبیفتادند مراورا سجده کنان

وگفت یا پدرمن این‌تفسیرخواب من ازپیش بگردانید مرآن‌راخداوند من راست وبه نیکوی کرد بامن‌چون بیرون‌آورد مرا اززندان بیاورد شمارا ازدشت ازپس‌آن کی شورش افکند دیومیان من‌ومیان‌برادران من‌کی خداوند من چابک کاراست برآنچ‌خواهدکی وی است‌کی‌وی داناست استوارکاراست. یاپروردگار من بدادی مرا ازپادشاهی و بیاموزانیدی مرا ازتفسیرسخنان یا آفریدگارآسمانها و زمین . توی‌یارونگاه‌دار من اندرین جهان وآن جهان ، جان بردار به مسلمانی واندررسان مرابه‌نیکان .

این از خبرهای ناپیداست که همی وحی فرستیم سوی تو و نیستند و نبودی نزد ایشان. چون آهنگ کردند به کار خویش و ایشان سازش بدهمی کردند.

و نیستند بیشترین مردمان و گرچه حریصی کنی به گرویدن ایشان.

و نخواهی از ایشان بروی هیچ مزدی. نیست این مگر پندی مر همه خلق را.

و چند از نشانی اندر آسمانها و زمین کی همی گذرند بروی و ایشان ازوی روی گردانیدگان.

و نه گروند بیشترین ایشان به خدای مگر ایشان باشند انبازگیران.

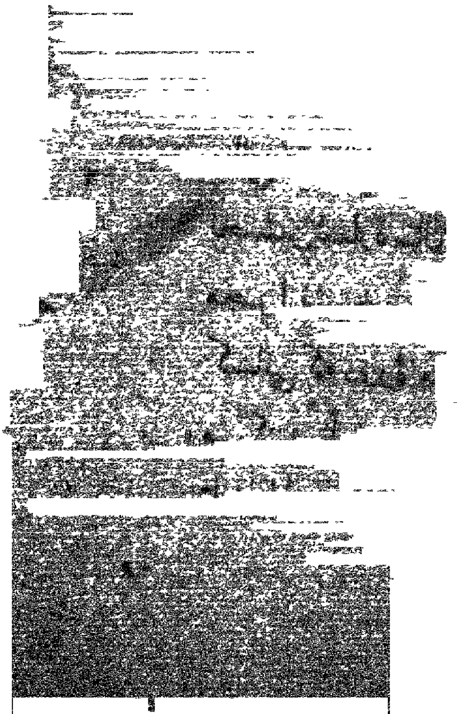
آیا ایمن گشتند کی بیاید به ایشان پوششی ازعذاب خدای یا بیاید به ایشان راستخیز ناگاه و ایشان آگاهی ندارند.

بگوی این است راه من همی خوانم ..

سپاسگزاری بسیار از مجتبی مینوی که به دیدهٔ دقت وعنایت برمتن منقول نگریست و مرا در تصحیح آن از یادآوریهای سودمند استادانه بهره‌ور فرمود .

توضیح

فهرست جلد دوازدهم یعنی
سالی که به پایان رسید همراه
نخستین شمارهٔ سال بعد و طور
مجزا نشر خواهد شد
کسانی که دورهٔ مجله را
می‌کنند تأمل
تا شمارهٔ بعدی



راهنمای کتاب

شمارهٔ ۱۱ و ۱۲		سال دوازدهم

بهمن - اسفند ۱۳۴۸

کتابداری و فرهنگ ملی

ایرج افشار

کتابخانه‌های ایران «سیاست» ندارد . یعنی هدف ندارد . به اصطلاح مرسوم در این روزگار «بی برنامه» است .

بعضی مجلس انس «اهل ادب» است ، بعضی کتاب انبار و آشفته بی‌هیچ نوع رابطه با فرهنگ ایرانی ، بعضی هم بی‌تناسب با مقصودی که باید باشد . یك عده هم نام محض با مقداری کتاب کهنه و نشریه‌های اداری بی‌مصرف .

«کتابدار» کامل‌العیار هم در کتابخانه‌های ایران بسیار کم است . عده‌ای کارمندند و ازعالم کتابداری به دور امروز کتابدارند و فردا حسابدار؛ هرجا آنها را بگمارند که حق مقام و فوق‌العادهٔ مقطوع و اضافه کارشان بیشتر باشد به آنجا دل خوش می‌کنند . آنها که پیشهٔ خود را عزیز بدارند و جانفشانی و خدمتگزاری کنند و عاشق حقیقی این حرفه باشند نادرالوجودند .

کتابداران درس خوانده و «روشن دیده» هم داریم ، آنها که از خارج بازگشته‌اند یا در این دوسه سال اخیر در ایران تحصیل کرده‌اند. اما اکثراً با فرهنگ ملی و کتابهای ایرانی و اسلامی بیگانه‌اند دریغ اینجاست که نتوانسته‌اند یا نخواسته‌اند که سوابق تمدن و مآثر فکری ملت خود را بشناسند. کتابهای قدیمی را احسامی کثیف و کهنه شده و آثار علمی ایرانی را نوشته‌هایی کم ارزش می‌انگارند گوئی «علم» را منحصراً در خط لاتینی مضبوط و هنر را پروردهٔ اندیشهٔ فرنگی می‌دانند .

اینان چون باروشهای جدید کتابداری آشنایی یافته‌و اصول رایج ممالك راقیه رادر نگاهبانی کتابخانه‌های منظم دیده‌اند بحق و فوق‌العاده شوق دارند که در ایران هم همان نوع کتابخانه‌ها به وجود بیاید و آن روشها را هرچه زودتر ، بدون توجه به کیفیات و آشنائیهای خوانندهٔ ایران و اقتضاهای محلی ، عملی کنند .

قطعاً عده‌ای از کتابدارانی که در مکتب ادبا و قدما با کتابداری آشنایی یافته‌اند، باب خدمت در کتابخانه‌های امروز نیستند . بلای بدی که اندیشهٔ جمعی از آنها

رادر«قید» قرارداده این است که حالت ظنت وامساك درارائهٔ کتاب وجوابگوئی دارند . قفسهٔ کتابخانه را برروی خوانندهٔ مشتاق کتاب می بندند خواستار و خوانندهٔ اطلاعات علمی را از ارجاع دادن به مراجعی که می‌شناسند محروم می‌سازند !

قواعد و اسلوب کتابداری نزد مـا استوار و روشن نیست . یکی آنکه نمی‌دانیم که هر کتابخانه‌ای چه وظیفه‌ای درعهده دارد و هدفش چه بایدباشد

دیگر آنکه کتابخانه‌ها به صورتی متناسب و متعادل با وظیفه‌ای که برای طبیعت آنها معین شده است منظم نمی‌شود درکتابخانهٔ يك سازمانی که تخصص آن امور مالی است کتب علمی هم نگاهداری می‌شود ! وعجباکه‌درکتابخانه‌ای که خاص عموم است کتابهای تازه ومفید ودلخواه کم است !

دیگر آنکه درهای کتابخانه را برروی مردم خواستار می‌بندند. کتابدار خودرا منحصراً «نگاهبان» و «صاحب جمع» می‌داند. چون ماری‌است که برسر گنج حلقه می‌زند .

دیگر آنکه اصول صحیح فهرست‌نویسی و طبقه بندی کتاب را نمی‌دانیم. آن کسی‌هم که می‌داند نمی‌داندکه درتقسیمات علمی، ذهن وذوق و فرهنگ‌ملی مردمی‌را باید رعایت کردکه کتابخانه برای آنهادرست شده‌است. همه‌تمهید برای آنست تاکتابی را که خواستاری می‌خواهدآسان‌تر بیابد. ژاپنیهاروش‌دهدهی‌ها راکه دیوئی واضع آن است پذیرفته‌اند . ولی‌خود را مختار دانسته‌اندکه بـه اقتضای طبایع مردم سرزمین خود به تـاریخ شمارهٔ «۲» بدهند و بـه ادبیات شمارهٔ «۹» پس کتابدار بجز دانستن «فن» باید تاریخ و فرهنگ و ادب و زبان‌کشور خودرا خوب‌بداند ودرتعلیماتی که می بیند این‌مواد راخوانده باشد وکارآموزی او دراین زمینه بسیارتر وباشوق انجام شده باشد .

نبایدنا گفته‌گذارد که کتاب‌خوان‌درایران کم‌است. اگر کتابخانهٔ منظمی هم‌باشدخواستارچندانی نیست. مایهٔ دریغ گویی است که همه کتابخانه‌های‌ایران بااین علت روبرومی‌باشند. هم کتابخانه‌های عمومی، هم‌دانشگاهی، هم‌تخصصی وهم کتابخانه‌های مدرسه‌ها.

کتاب خوانی هنوز میان ما ایرانیان عادت نشده است کتاب خواندن در قدیم خاص دو طبقه بود: یکی اهل علم و ادب و دیگر افراد مرفه ومتفنن چون شاهزادگان و اعیان واشراف که گاهی برسبیل تفنن وتفریح به خواندن می‌پرداختند. ناچار باید «عادت» تازه‌ای برجای سنت قدیم ریشه‌گیر شود . ناگزیر کتابدارامروزی وظیفه‌ای دشوار بر عهده دارد. باید طرقی را

بر گزینند که مردم به کتابخانه هجوم بیاورند. و کتاب‌خواندن‌را جزء زندگی به شمار آورند .

کتابداری که در کتابخانهٔ عمومی کارمی کندآنگاه هنرش نمایان خواهد بود که دهقان و کارگر گرفتار با سواد و تاجر سوداگر بی‌خیال را به حوزهٔ کتابخانه درآوردو کودکان را از ولگردی در خیابانهای شهرها و دوندگی برسر قبرستانهای آبادیها به سوی خود بکشد.

کتابدار کتابخانه‌های دانشگاهی باید تمهیداتی بیشه کند که استاد دانشگاه‌و محقق‌را دائماً بامجموعه‌های تازهٔ خودمأنوس کند و آثارجدیدرا به آنها بشناساند تا تحقیقات و انتشارات آنان مبتنی برعقاید صحیح و رسیدگی به همه آثاری باشدکه درموضوع تحقیق آنهاوجود دارد .

کتابدار کتابخانهٔ تخصصی باید آن چنان روشی داشته باشد که آخرین انتشارات مربوط به شغل وریرورئیس خودرا به نظرآنها برساند تا کارهائی که مسؤولیت اجرای آنها باآن‌اشخاص است «باب روز» و درست‌باشد.

* * *

مگرنه آنست که ابن‌سینا وابوریحان‌وفارابی درپهنهٔ ایرانی‌تمدن‌اسلامی ودر کتابخانه های کهنه وباکتب‌خطی تحقیق کرده ودانشمندانی نامور وجهانی شده‌اندقطعاً کتابداری که درروزگارآنهامی‌زیست کتابخانه‌های‌زیردست‌خودرا آن‌چنان مرتب کرده بود که قابل‌استفاده برای‌آنها بود .

هزار سال پیش ،آن موقع‌که ابن‌سینا درس می‌خواند و تحقیق می کرد کتابخانهٔ سامانیان بنا برذکر وضبط او برترتیب موضوعی مرتب شده بود.

درتمام دوران‌درخشان اسلامی‌معین‌بودکه کتابخانه‌های شاهان، عالمان، بقاع‌دینی،مزارات،مدارس، خانقاهها وزوایای صوفیه برای‌چیست وهرکدام‌چه وظیفه‌ای دارد .

کتابداران این کتابخانه‌ها با تمدن بومی خودْ و مآثر آن آشنائی تام و تمام داشتند . بخوبی می‌توانستند جوابگوی مراجعان خود باشند وظیفه‌ای مهم‌را عهده‌دار بودندکه امروز درهر کتابخانهٔ فرنگی توسط «کتابدارمرجع» انجام‌می‌شود .

کتابداران‌قدیم خوش نویس بودند. کتاب‌خوان وکتابشناس بودند .بدر

شناخت مرجعها استاد بودند. هنرمند وجلد ساز بودند و گاه هم عالم ودانشمند و شاعر . طبیعی است که این کتابداران جوابگوی شایسته ومبرز برمقتضای زمان برای مردمی بودند که بدانها مراجعه می کردند .

مهمترین نکته همین است که کتابدارشایستگی پاسخ گوئی به خواسته‌های خواستاران کتاب داشته باشد ، به گفتاری دیگر باید رابطهٔ معنوی وفکری میان آن دوسخت استوار باشد .

ناگزیر در بر آوردن این نیت وهدف ملی وفرهنگی کتابدارانی باید تربیت کرد که فرهنگ کشور را خوب بشناسند. همان کاری کرد که امریکائیها می کنند. دانشگاههای این کشور درانتخاب کردن ، فهرست کردن ومرجع شناسی کتب هر زبان وملت ازافرادهمان زبان وملت استفاده می کنند یعنی برای کتب عبری از اسرائیلیها وبرای کتب فارسی ازایرانیها و برای کتب ژاپنی ازژاپنیهاو برای کتب گجراتی واردو و بنگالی وسندی وهندی ازهندیهائی که باآن ادب وفرهنگ آشنایی دارند برمی گزینند. خوب می دانند که آمریکائی ولو آنکه مستشرق باشد چنانکه باید نمی تواند بر آورندهٔ مقصود وجوابگوی مراجعان باشد

حسن و مستوفی استاد دانشگاه دیوتا ، می گفت امریکائیها برای توفیق بیشتر درین زمینه در صدد بر آمده اند که دورهٔ مخصوص تعلیمات کتابداری در آن دانشگاه ایجاد کنند. قصدشان برین است تاافرادمختلفی را که دراین فرهنگها تحقیق می کنندومیل دارند کتابدارشوند درین دوره باقواعدودروس کتابداری آشنا کنند. می گفت که داننده و محقق درهریك ازاین فرهنگها را زود می توان کتابدار و مطلع درروشهاوفنون کتابداری کرد ، ولی کتابداری که ازاین فرهنگها بیگانه است به آسانی با ادب ومعارف ملل دیگر واقف نمی شود!

* * *

نگاهبانی فرهنگ ملی برعهدهٔ کتابداراست اساساً کتابخانه درهر کشوری برای همین منظور است. مهمترین وظیفهٔ کتابدار ایرانی هم آن خواهد بود که تاریخ و تمدن ادب وزبان کشور خود را بداند ومروج آن باشد و آن را پست تر ازفرهنگ وادب ملل دیگر نداند و به سخره نگیرد. کتاب خطی را قدیمی و بی فایده واز آن فرهنگی مرده نداند . کتابهای چاپ سنگی و مندرس را کثیف و بی فایده وکم مراجعه نخواند تحقیقات ایرانیان و انتشارات آنان را درهمه رشته ها ، عقب مانده ، نشمارد .

کتابدار ایرانی، با آشنائی کامل به‌روشهای جدید کتابداری، ناگزیر از آن به‌سنت است که گرامی فرهنگ ملی مفتخر باشد. تاریخ دراز کتاب و کتابداری اقوام ایرانی را پشتوانه و پشتیبان خود بداند.

کتابدار ایرانی باید بداند که زبان فارسی در رشته‌ای از علم جنبهٔ جهانی دارد، اگر نمی‌داند بداند که امروزه نوشته‌های فارسی منقح و اساسی و عالمانهٔ ایرانیان در موضوعهای مربوط به تحقیقات ایرانی مورد استفادهٔ هر امریکائی و انگلیسی و آلمانی و فرانسوی و ایرانشناسان ممالک دیگر است. محققان این رشته ناگزیر از آنند که به‌آثار ایرانی مراجعه کنند و خوشبختانه در کتب ومقالات آنها دیده می‌شود که به‌این تحقیقات ما با نظر دقت و به چشم اعتنا می‌نگرند.

البته هنوز در رشته‌های علمی وضع اینطور نیست و این توقع هم درمیان نیست.

***

بازهم درین زمینه بحثها هست که در مقامی دیگر بدان می‌پردازم.

شعر معاصران

فاخته

غلامعلی رعدی آذرخشی
رئیس دانشکدهٔ ادبیات
دانشگاه ملی

در حیرتم ز ناله و فریاد فاخته
آن بیوفای عشق به نیرنگ باخته
کوکوزده، نجسته ز فرزند خود نشان
در جستجوی گمشده‌ای ناشناخته
از آشیان انس به غفلت گریخته
در دیولاخ بلهوسی خانه ساخته
با بانگ نرم و گرمتر از تیر جان‌شکار
در گوش باغ ریخته سرب گداخته

***

ما خود بتر ز فاخته در بزم روزگار
رامشگریم و چنگ ملالی نواخته
از خود بدر نیامده در خود فروشده
غافل ز خویش مانده و بر خلق تاخته
در پایگاه خیره سری پای کوفته
بر دستگاه تیره‌دلی دست یاخته
از آشنا رمیده به بیگانه کرده رو
با دوست سرگران شده، دشمن نواخته
بر فرق هر که آیت رحمت بود چو میغ
مانند برق خنده زنان تیغ آخته

شب پره‌وار طعنه به‌خورشیدها زده
ما ذره‌های بیخبر از راز یاخته
مائیم گنج معرفت ارزان فروخته
سرمست ازاین‌معامله‌گردان فراخته
مائیم خرمن هنر و عشق سوخته
مائیم با شکایت بیهوده ساخته

تهران، ۱۵ تیرماه ۱۳۴۸



غلامعلی رعدی آذرخشی

فردوسی

محمدحسین شهریار

امسال پائیز بموقع برقراری جشن فرهنگ و هنر کنگره‌ای به‌تحقیق درشاهنامه و فردوسی احتصاص یافت و درتبریز مراسمی به نام «شب فردوسی» برقرار شد و ارشاعر مشهور وعالیقدرآقای محمد حسین شهریار قطعه‌ای که به اسلوب تاره سروده شده‌است انتشار یافت که‌آن را در اینجا برای علاقه‌مندان شهریار وفردوسی درج می‌شود .

۱

در قعرهرارسالهٔ غارقرون
ازکشور یادهای یك قوم اصیل
کانجا قرق غرور قومیت اوست،
یك منظرهٔ شکوهمندی‌خفته است
یك دورنمای دلفرورتاریخ
ایران قدیم
گسترده سواد سرزمینی بشکوه
چون کنگره‌ها که برافقهای عمیق
با حلقهٔ کوههای روئین‌پیکر
با سایهٔ توده‌های ابهام اندود
پیچیده ولولیده بهم جنگلها
با روشن آبگینهٔ دریاها
با پرتو رودهای سیمین‌سیما
ایران عظیم

۲

آن گوشه ، سواد سهمگین کوهی‌است
برسینهٔ آن‌کوه کلان چون‌صخره
بنشسته سواد هیکلی روئین‌تن

آنگونه که سیمرغ نشیند برقاف
گوئی که یکی مجسمه است ارمفرع
دانی کیست ؟
اوشاعر ایده‌آل ما **فردوسی** است
او پیکرهٔ غرورملیت ماست

۳

فردوسی طوسی آن نبوغ سرکش
نقاش قرون ماورای تاریخ
اسپهبد افسانه‌سرایان جهان
فریادکن حماسه‌های ملی
صورتگر فولکلورهای قدیم
طراح ومهندس بناهای عمیق
افتاده بروی نقشه‌های جنگی
لشگرکش جنگهای فرهنگی ماست
خلاق غرور قومیت ما
اوساعر ایده‌آل ما **فردوسی** است

٤

او پیکرهٔ غرور ما **فردوسی** است
شهنامهٔ او سمبول فیروزیهاست
هربیتی ازآن بلندگوی قرنی است
هرنقطهٔ او تمرکزی از احساس
تمرین هدف‌گیری وتیراندازی
هرکلمهٔ آن یکی‌سوارجنگی
هرسطری ازآن صف پیاده است ونظام

هر صفحه یکی حیش وجهازجنگی
هرفصل ، سپاه جامعی جاویدان
هر دایرهٔ جیم یکی شمشیرش
هرسرکش کاف ، نیزه و روبینی
هرکافی ازاو ، بازوی روبین اندار

۵

او شاعر ایده‌آل ما **فردوسی** است
پیشانی باز او به پهنای افق
ژرفای نگاه ، چون یکی اقیانوس
ز آن کارگه مغز ، تصاویر و نقوش
درقالب خوش‌تراش سرپیس کلمات
ازخامه پیاده میشود در دفتر
تصویر کند گذشته دلکش ما
تصویر کند چه پادشاهان دلیر
گیرندهٔ تاج شاهی از پنجهٔ شیر
تصویر کشد زپهلوانان قدیم
با نیرو و باروان پولادینشان
تصویر کند عشق وفداکاریها
تصویر جوانی وجوانمردیها
تصویر کند مفاخر **ایران** را

٦

او شاعر فیلمساز ما **فردوسی** است
خود درهمه‌جا به‌کار گردانیها
چرخ قلمش چه فیلمبردار دقیق

هر تابلوی او یکی نمایشنامه است
هر پردهٔ سینمای اوغوغائی‌است
هر صحنه نمودارچه شخصیتهاست
رستم پل داستان هنرپیشهٔ اوست
رستم، که همیشه نقش اول با اوست
در نقش دوم حریف اوسخت قوی‌است
روئین تن و اشکبوس و سهراب آنجاست
از خامهٔ او چه پرده‌های رنگین
بگشوده به پیش‌چشم دل‌ماست
چون خون سیاوش که هنوزاست به‌جوش
سیمای منیژه، دخترافسانه
آشفته فراز چاه بیژن، گوئی
یك خاطرهٔ حزین هرایرانی است

۷

اونابغهٔ حکیم ما فردوسی‌است
هرقصه وداستان که اوساز کند
برروی اساس حکمت واخلاق است
بنهاده اساطیر قدیم مارا
بر روی موازین وزین اخلاق
آری اخلاق
اخلاق که ایده‌آل پیغمبرهاست
اوجنگ برای‌خاطرصلح کند
او وخشور است
وخشور، ولی نخوانده خودرا وخشور

او فردوسی است
فرزانه حکیم ابوالقاسم ماست

۸

این چهرهٔ جانفزای فیروزی بخش
الهام ده حمیت و قومیت
چندی به غبار قرنهای تاریک
یک پردهٔ ابهام بخود می‌پوشید
وآن گنج وجرینه‌های افروزنده
در کنج خرابه‌های خاموش بود
امروز به جشنهای فرهنگ وهنر
در سال فردوسی شهر تبریز
با دست نمایندهٔ شاه کشور
آن پرده که بود مظهر غفلت قرن
زین چهرهٔ تابناک برمیداریم
اکنون نه به تبریز وبه ایران تنها
دنیا همه یک‌دهن به پهنای فلک
بگشوده به اعجاب وبه تحسین تمام
با هرچه زبان وترجمان دل وجان
درگوش تو با دهان پرمی گوید :
فردوسی و شاهنامه جاویدانند

تبریز ـ پنجشنبه بیست ودوم آبانماه ۱۳۴۸

ایرانشناسان

فریدون وهمن
دانشگاه کپنهاگ

درگذشت کای‌بار

کای‌بار، از دانشمندان طراز اول درزمینهٔ ایرانشناسی درگذشت. فریدون وهمن شاگرد ومرید مکتب او این خبر ناگوار را به تهران رسانید ونوشت. «مرگش ضایعه‌ای بود عظیم و جبران ناپذیر واکنون‌که یك هفته ازاین واقعه گذشته قلبم مالامال ازاندوه است و هنوز درسوك و ماتم او اشکریز و اندوهگینم و به هیچ چیز تسکین نمی‌یابم ....»

آنچه وهمن نوشته درست‌است. چه«بار»دانشمندی بزرگ ومردی انسان و دوست داشتنی بود. من در دوسفر او را دیدم و از محضرش لذت بردم. یك بار در شهر کپنهاگ بود. به منزلش رفتم. با لطف و حقیقت تمام صحبت کرد. از سابقهٔ کار خود و علاقه‌اش به ایران سخنهای دلپذیر گفت. یادکریستن‌سن را به میان کشیدو اتفاقاً در همان روز برسرکار نیمه تمام آن مرحوم کار می‌کرد و آن ترجمهٔ منتخبات آثاری از نثرنویسان قرن اخیر تهران بود. کریستن‌سن به‌چاپ آن شروع کرده‌بود وناتمام‌مانده بود. باردوباره به چاپ جدیدی‌ازآن آغازکرده بودکه‌هنوزهم‌ظاهراً نشر نشده‌است. بعضی نکته‌هاادبی‌را بطوردقیق مطرح کرد. همیشه باباکنجکاوی ودقت در معنای کلمات وطرزآنهااستعمال‌متجسس بود. میگفت که‌درنوشتن ومحاورهٔ بعضی کلمات تفاوتها به‌نظرم رسیده‌است که باید باایرانیها درمیان بگذارم.

از او دربارهٔ کار مهمش «بندهشن» سؤال کردم. جعبهٔ بزرگ برگه‌ها و دسته های اوراقی را که مربوط به این کار بود نشان داد. گفت هنوز نمی‌توانم به صحت و کمال کار خود مطمئن باشم. احتیاط دیرینه‌اش موجب آن شدکه عالم ایرانشناسی ازین‌اثر محروم ماند. امیدست اکنون شاگرد دانشمندش آقای آسموسن با همکاری وهمن‌این‌خدمت مهم‌را به‌جامعه‌ایرانشناسی به پایان ببرند.

بار دوم در دانشگاه میشیگان (ان آربور) به هم رسیدیم . برای شرکت در کنگرهٔ شرقشناسی آمده بود. ولی قصد باطنی‌اش دیدن امریکا بود. همانطور که وهمن هم نوشته است به شرکت در کنگره‌ها ومجمعهائی که چون «بازار» شام است تعلق خاطر نداشت .

چند روزی که در آن آربور بود مکرر از فیض محضر و گفتارش بهره‌بردم . بسیار مسرورشدم که نسبت به وهمن اظهارعلاقه واعتقادمی کرد . شوق و شور اورا درتحقیقات ایرانشناسی می‌ستود و دقت واستنباطش‌را تحسین می کرد .

اکنون بادست رفتن بار(پس‌ار کریستن‌سن) یگانه‌شمع فروزان ایرانشناسی کشور دانمـارك آسموسن است. او فعلا سمت استادی دانشگاه کپن‌هاگ را به عهده دارد وفریدون‌وهمن‌هم‌دانشیاراوست. به‌یادگار ایامی‌که با وهمن‌درکپن‌هاگ بودم عکسی راکه از او و دریکی از جنگلهای زیبای دانمارك برداشته‌ام به‌چاپ می‌رسانم.

ا. ا.



فریدون وهمن وهمسرش

***

پروفسور کای بار ایران‌شناس نامدار دانمارکی روزچهاردهم دیماه ۱۳۴۸ برابر با ۴ ژانویهٔ ۱۹۷۰ در سن ۷۳ سالگی درگذشت وبا مرگ او یکی از پایه‌های استوار جهان ایرانشناسی فروریخت.

دانشمند ومحقق وایران‌شناس بود و چیزی مافوق همهٔ اینها. در زمینهٔ مطالعات ایرانی، خاصه در رشتهٔ زبانها و لهجه‌های ایرانی شخصیت و مرجعی بود منحصر به فرد وآنچه می‌گفت ومی‌نوشت برای همهٔ محققین این رشته حجت بود و کلام آخر.

مردی بود افتاده وفروتن، دورازسروصدا وفراری ازتظاهر گرم محضر بود وبذله‌گو، شاد وخوش روحیه و به غایت خوش قلب وسلیم. در طبقهٔ پنجم عمارتی با همسرش درآپارتمانی که بتدریج همهٔ اطاقهای‌آن مملو ازکتاب شده بود می‌زیست و معمولا با دوچرخه‌ای که داشت بین‌منزل ودانشکده رفت وآمد میکرد.

نه به مال دنیا وظواهر آن دلبستگی‌داشت ونه علاقه‌ای به شنیدن اتفاقات واخبارجاری نشان می‌داد. برای او تازه‌ترین و جالب‌ترین اخبار کهنه‌ترین اسناد ومدارك بود. به مطالعه وخواندن کتاب شوق عجیبی‌داشت وجز چندساعت خواب شب دیگرکتاب ازدستش نمی‌افتاد. اگر ازطبع‌کتاب تازه‌ای در رشتهٔ ایران‌شناسی خبرمی‌شدآرام نمی‌گرفت تاآن‌کتاب را بیابد وبخواند. چندماه پیش روزی با حال خسته به محل انستیتوی ایران‌شناسی آمد تاکتاب گرولی دانشمند ایطالیائی‌راکه تحقیقی در باب سیستان است و تـازه تهیه‌کرده بودیم به قرض بگیرد.

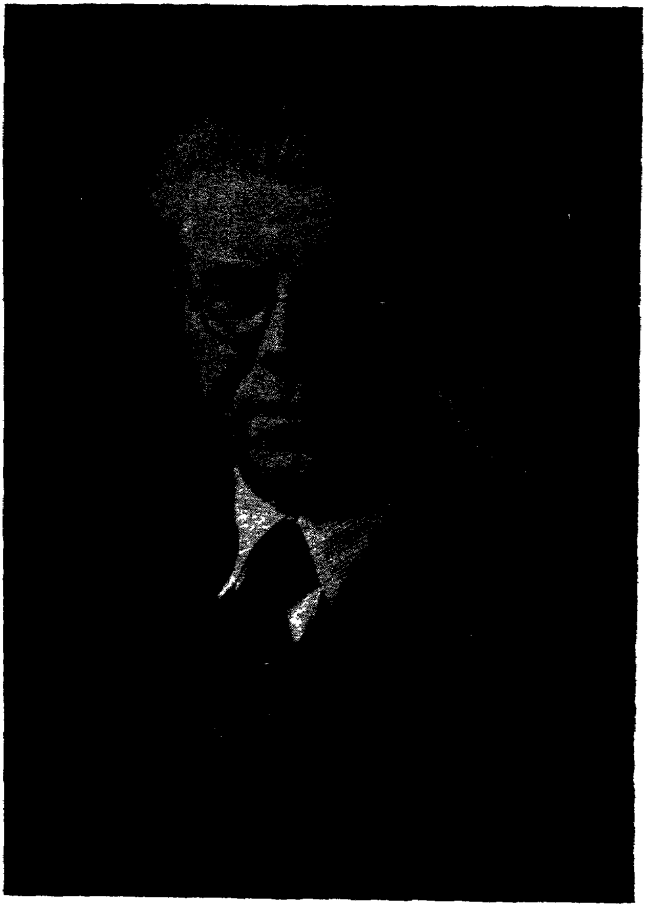
میدانستم بیمارست‌واحتیاج به استراحت دارد. گفت اطباء گفته‌اند باید کمتر بخوانم. اما دیگر نمی‌دانندکـه اگرکتاب نخوانم آنوقت واقعاً مریض خواهم شد. جنگی بود از خاطرات وداستانها و شنیدنی‌ها. فارسی‌را بخوبی صحبت می‌کرد، ضرب‌المثل وشعر زیاد می‌دانست وگاه‌گاه در محاوره آنهارا بکار می‌برد. نمیدانم درکدام یك از روزنامه‌های ایران دیده بودکه نامش را بجای «کای»، Kaj «کج» خوانده، و نوشته بودند «کج بار». به مزاح می‌گفت من بارکجم وبمنزل نمی‌رسم، وبدنبال آن با قلبی‌که حکایت‌ازعالمی صفا وسادگی‌میکرد قهقهه سرمی‌داد.

کای‌بار تحصیلات خودرا ابتدادررشتهٔ‌مهندسی‌مکانیك آغاز کرد. اما بزودی آنچنان علاقه‌اش به ریاضیات قدیمی‌جلب شدکه رشتهٔ تحصیل خودرا رها نمود

و برای دست یافتن به متون ریاضی کهن و قدیمی به تحصیل زبانهای یونانی و لاتین پرداخت . از همین راه بود که به عالم زبان شناسی وارد شد و مجذوب مطالعات ایرانی گشت . درسال ۱۹۲۵ دررشتهٔ زبان‌شناسی کلاسیك ازدانشگاه کپنهاگ فارغ‌التحصیل شد وچند سالی با آندرآس ایران‌شناس مشهور آلمانی وآرتورکریستن‌سن ایران‌شناس‌دانمارکی به‌تحصیل‌درفقه‌اللغة ایرانی‌پرداخت. درسال ۱۹۳۵ دانشیار رشتهٔ زبان‌شناسی کلاسیك دردانشگاه کپنهاگ شد . در سال۱۹۴۵ پس از وفات استاد و دوستش‌آرتورکریستن‌سن بـه استادی کرسی ایران‌شناسی دردانشگاه‌کپنهاگ برگزیده‌گشت وتا سه سال پیش‌که بازنشسته شد در همین‌سمت باقی بود . پس ازبازنشستگی نیز به حواهش‌دانشگاه ساعاتی برخی ازلهجه‌های قدیمی ایطالیائی وزبان لیتوانی‌را تدریس‌می‌کرد .

برای « بار » تحصیل فقط برای نفس یادگرفتن و علم اندوزی مهم بود نه بخاطر گرفتن مدرك و یـا حتی گذراندن امتحان . خودش نمونهٔ این طرز فکر بود . حرامتحان آخردانشگاه درسال۱۹۲۵ ، دیگردرهیچ امتحانی‌شرکت نکرد وباآنکه هریك‌ازآثارش‌می‌توانست برای اورسالهٔ اجتهاد ودکتری باشد. هرگزهیچکدام ازآنهارا برای این‌کارعنوان‌ننمود مقام علمی‌شامخ او مورد قبول مقامات دانشگاهی و ماورای این حرفها بود . علاوه برسمت پروفسوری وریاست انستیتوی ایران‌شناسی، به عضویت‌آکادمی سلطنتی دانمارك برگزیده شد . نیز ریاست انجمن بین‌المللی مستشرقین‌را داشت . دو ماه پیش دانشگاه کپنهاگ با سپاس فراوان از خدمات علمی او به وی درجهٔ دکترای افتحاری این دانشگاه راکه فقط معدودی ازآن برخوردارند داد . چندین مدال درجه اول‌کشوری و علمی گرفت . اما هرگز کسی آن مدال‌هارا ، حتی در مجالس تشریفاتی‌که به اقتضای برخی‌سمت‌هایش مجبوربحضوربود ، براندام اوندید .

درمذهب زرتشتی و اصول اعتقادات اقوام ایرانی قبل از ظهور زرتشت ازصاحبنظران بنام بود زبانهای اوستائی، فارسی باستان، ختنی، خوارزمی، پهلوی ، و سایر زبان‌های فارسی میانه را بخوبی میدانست . به سانسکریت ، پالی ؛ اکثر زبانهای مهم هندی آشنائی‌کامل داشت . عربی و عبری ، لاتین و یونانی ولهجه‌های گوناگون این زبانها را می‌دانست و بحسب ضرورت‌تدریس می‌کرد . درزبانهای دیگر از قبیل‌کردی ، بلوچی ، پشتو ، آسی ، و سایر لهجه‌های ایرانی استادی بود بی‌نظیر . درسال۱۹۵۷ که جایزه‌ای ازطرف‌یك



کای بار

ایرانشناس دانمارکی

بنگاه نشر کتاب به وی تعلق گرفت رئیس دانشگاه کپنهاک در طی آن مراسم به حق اعلام کرد که پرفسور بار یکی از پیشروان تحقیق زبان کردی در دنیا می‌باشد. سوای آن اکثر زبانهای زنده از قبیل انگلیسی، فرانسه، آلمانی، و ایطالیائی را بخوبی می‌دانست و به آسانی و فصاحت بدانها صحبت میکرد و می‌نوشت؛ به زبانهای اسلاوی و روسی نیز آشنائی کامل داشت.

اما هرچه اهل مطالعه و تحقیق بود و در این راه شوق و شتاب نشان می‌داد برعکس در نگاشتن، و مطلبی بر روی کاغذ آوردن پر وسواس بود و دستش به آسانی به قلم نمی‌رفت. افسوس که همهٔ خصائل دلخواه را در یک دانشمند به ودیعه نمی‌گذارند والا از این اقیانوس دانش چه گوهرها که بیرون نمی‌آمد.

بزرگترین کاری که در دست داشت و بیش از سی سال روی آن کار کرد تدوین کتاب پهلوی بندهشن بود که با کمال افسوس سرانجام ناتمام ماند و هنوز معلوم نیست در چه پایه ایست. تا کاملا به صحت مطلبی مطمئن نمی‌شد آنرا نمی‌نگاشت. بی جهت نیست که هریك از آثار او و هر نکته‌ای که عنوان نموده اکنون از جانب اهل فن بعنوان اصل مسلم علمی پذیرفته می‌شود. در سال ۱۹۵۴ ترجمه‌ای از اوستا به زبان دانمارکی انتشار داد و ایران شناسانی را می‌شناسم که بخاطر دست یابی به ترجمهٔ اوستای بار به تحصیل دانمارکی پرداخته‌اند. زمانی اتحادیه داروفروشان دانمارك از وی خواهش نمود که گرامر مختصر و ساده زبان لاتین را برای استفادهٔ فارغ التحصیلان دانشکدهٔ داروسازی که در دواخانه‌ها بکار می‌پردازند تدوین نماید. «بار» این دعوت را پذیرفت اما در موعد معین از تحویل آن اثر خبری نشد. مراجعات بعدی آنان نیز بی نتیجه ماند بطوریکه پس از چند سالی از طبع آن کتاب صرفنظر کردند و موضوع فراموش شد. ده سال پس از آن تاریخ «بار» آن کتاب را که آنگاه بالغ بر چندین صد صفحه و شامل گرامر مفصل و مدون زبان لاتین شده بود برای آنان فرستاد. این کتاب اکنون در مدارس و دانشگاهها تدریس می‌شود. این چنین بود شیوهٔ کار او. افسوس که اینهمه دقت و وسواس و پی جوئی با عمرهای کوتاه بشری مناسبتی ندارد.

به شرکت در کنگره‌ها و اجتماعات بزرگ رغبتی نداشت. اما درسال ۱۹۶۴ مجبور شد به نمایندگی از طرف انجمن شرق‌شناسان دانمارک در کنگره

مستشرقین در دهلی‌نو شرکت نماید در بازگشت از هند سر راه دوماهی در ایران ماند و این تنها سفر او به کشور ما بود . درین سفر وی به جنوب و نیز به آمل رفت و به ضبط چندلهجه اقدام نمود. اما باز با کمال تاسف چیزی درباره آنها انتشار نداد . در ایران باجمعی از دانشمندان و نویسندگان ایرانی آشنا شد و ازین سفر خاطره‌ای خوش داشت .

جز کتاب ، مونس دائمی او پیپش بود که آنرا حتی روی دوچرخه در برف وطوفان زمستان کپنهاك نیز دردهان داشت . ساعات تدریسش منظم و توأم باشوق و دلبستگی فراوان بود . درتمام شش سالی که افتخار شاگردی او را داشتم حتی یك بار اتفاق نیفتاد که دیر بیاید یا آنکه کلاسش راتعطیل کند اگر کسالت مختصری مانع آمدن او بدانشگاه می‌شد شاگردان را بخانه‌اش میخواند و دراطاق کارش بساط تدریس می‌گستراند. متون و کتبی که برای تدریس انتخاب میکرد همه مشکل بود و پیچیده می گفت اگر کسی از عهدهٔ اینها برآید طبعاً ساده‌تر از اینها را خواهد دانست .

سه سال پیش درهفتادمین سال تولدش کتابی که مشتمل برمقالات وتحقیقاتی ازطرف جمعی ازایران شناسان جهان بود به افتخار و بزرگداشت او منتشر شد.

در دو سه ماه اخیر دچار بیماری بود و تحت یك عمل جراحی کوچك نیز قرار گرفت . تا آخرین ساعات حیات هوش و حافظه و روحیهٔ او درکمال قوت واستواری بود اما افسوس که بدن دیگر تاب بارسنگین بیماری رانیاورد و شانه خالی نمود . تشییع جنازه‌اش درنهایت سادگی فقط با حضور همسر و دو فرزند و چند تن دیگر از افراد خانواده‌اش برگزار گردید . پنج روز از مرگش گذشته بود که جراید دانمارك ازین فقدان مطلع شده مقالاتی دریاد بود وتحلیل از او نگاشتند .

ذیلا به برخی از آثار او فهرست وار اشاره میشود بدان امید که روزی شرح حال مفصل او تدوین گردد .

روان پاکش قرین شادی آسمانی باد .

فهرست آثار

1_ Bruchstücke einer Pehlevi _ Übersetzung der psalmen

von F. C. Andreas. Aus dem Nachlass heausgegeben von Kaj Barr Berlin. 1939.

2- Remarks on the Pehlavi Ligatures. BSOS London 1936

3- Kurdische Dialekte, in Iranische Dialektaufzeichnungen aus dem Nachlass von F. C. Andreas. Berlin 1969

4- Editor of Vol VII-XII of Codices Avestici et Pahlavici Bibliothecae Universitatis Hafniensis, Copenhagn 1937 - 1944

5- Contribution to the Grammar of the Gipsy Dialects In Memoriam Kr. Sandfeld, Copenhagen 1945

6- Principia Zarathustriaca In · East and West, a volume contributed to Professor Arthur Christensen, Copenhagen 1945.

7- Zarathustra as Teleios Antropos. In a volume for L. L. Hammerich, Copenhagen

8- Avesta dregu - drivu - In Studia Orientalia Ioanni Pedersen Dicata, Copenhagen 1953

9- Avesta (in Danish), Copenhagen 1954

10- Latin Grammar (in Danish)

11- Zarathustrismen, In « Illustreret Religionshistorie » Cop enhagen 1968

تحقیقات تاریخی

نظر آقا... و نامه‌هایی از او

قسمت اول: تحقیق درباره نامه‌ها

هما ناطق

در کشور ما این روزها استناد باسناد بطرز شگفت‌انگیزی رواج یافته و تذکره‌نویسی جای خود را به پژوهش علمی داده‌است. عشق وافر به‌تحقیق وسیلهٔ نویی برای امرار معاش شده و برخی از مورخین خالی از صفای ما بااستفاده از این روش‌های علمی و بیاری هر ورق پاره‌ای که سندش بتوان خواندداهی برای تهمت زدن به بزرگان ما و نابودکردن شهرت شخصیت‌های برجسته تاریخ ما باز کرده‌اند. در این راه پیشرفت آنچناست که اگر روزگاری فرمان‌های ناصرالدین‌شاه و نامه‌های رجال ایران برای پیچیدن قالب‌کره و پنیر دکان‌های بقالی بکار میرفت امروز هر «کارت ویزیت»، و هر دعوت‌نامه برای صرف ناهار بعنوان مدرك مشروطه طلبی و آزادیخواهی منتشر می‌شود و خاطرات سور ـ چرانی برخی از رجال ورشکسته که نامشان به فلان‌السلطنه وفلان‌الدوله مزین بوده جایگزین تاریخ اجتماعی ملت ما میگردد وهمه‌چیز دلیل همه‌چیز می‌شود. بدینسان برخی چنان وانمود می‌کنند که همهٔ بدبختی هـای این سرزمین از فراموشخانه‌ها سرچشمه گرفته و اگرملکم‌ها نبودند استعمار و استثمار نیز از ایران رخت بربسته بود وآن‌چنان غرق‌این‌تفکرات یك‌جانبهٔ خویش‌می‌گردند که حتی‌تاریخ باروبسته شدن‌فراموشخانه رانیز بدرستی ذکر نمی‌کنند ویادآور نمی‌شوند که‌درقرن‌نوزده فراموشخانه تنهامحل‌اجتماع بشمارمیرفت، بطوریکه در مصر قیام ارتش اعرابی پاشا برضد حکومت انگلیس از همین محفل آغاز شد.(۱)

کمبود حسن نیت سبب‌میگردد که‌اتابك‌ها وهم‌مسلکانش درلباس آزادیخواه ومشروطه طلب جلوه‌گر شوند. لیکن آنانکه نامشان برسرهر کوی وبام بود ملت ما همواره بافکار و اعمالشان می‌بالید به‌لباس بیگانه‌پرست خائن درآیند زیرا که وطن‌دوستی‌مسئله‌ایست‌خانوادگی‌وبه‌بهای ناچیزی‌خریدوفروش‌میشود. درنتیجه امروزه علیرغم‌سلسله مقالات وکتابهای فراوانی که درپیرامون سلسلهٔ قاجار انتشارمی‌یابد وبااینکه این‌سلسله «مد» روز است وزندگی‌ملیجك‌ها جزو

---

1 _ Ernest Vauquelin : «Souvenirs de la révolution d'-Egypte» in: *Intransi geant*, 13 aout 1882.

مسائل مهم تاریخی بازهم برای بررسی رویدادهای این قرن ما مجبوریم که از نوشته‌های اروپاییان استفاده کنیم و مبالغ هنگفتی به مستشرقین خارجی بپردازیم تا تاریخ کشور ما را برشتهٔ تحریر درآورند و بسیاری اسناد و مدارک ایرانی که ما از آنها استفاده نمی‌کنیم ابهاماتی را روشن کنند که منظور را در اختیار داد امام آهن و ویتر و امتیاز تنباکو چه بوده است و انقلاب مشروطیت را انگلیس‌ها آفریده‌اند و یا ایرانیان بجان خریده‌اند. ملکم خان درستکار بود یا خائن، سید جمال الدین اسدآبادی مصلح بود یا بیگانه‌پرست. میرزا آقاخان کرمانی ازلی بود یا مسلمان. درحالیکه امروز در خود ایران اسناد دست نخورده فراوان است و برخی از خانواده‌های قدیمی ایران مانند خانوادهٔ امین‌الضرب (مهدوی) مدارک نفیسی در اختیار خود دارند که از غنی‌ترین منابع تحقیق دربارهٔ قرن نوزده بشمار میرود و بررسی دقیق آنها می‌تواند روشنگر علل بسیاری از رویدادهای تاریک این دوره باشد. گذشته از بایگانی خانوادهٔ مهدوی که از نظر اهمیت دارای جنبهٔ کاملا استثنائی است مجموعه های کوچک دیگری نیز یافت میشود که اگر حلال مشکلات نباشد لااقل کمکی است به بررسی اوضاع و احوال این زمان.

اسنادی که در این مقاله درج میگردد متعلق است به یکی از همین مجموعه های شخصی (۱). این مجموعه حاوی تعدادی گزارش سیاسی و نامه مربوط به اشخاص مختلف می‌باشد. مهم‌ترین این اسناد عبارتست از چند گزارش میرزا محمود خان از روسیه، چند ترجمه از مقالات روزنامه‌های اروپائی در بارهٔ ایران، چند نامه از ملکم خان و چند نامه از نظرآقا وزیر مختار ایران در پاریس.

موضوع این مقاله پس از مقدمه‌ای که گذشت تفسیر و توضیح نامه‌های نظرآقا است که در سال‌های ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ جهت امین‌السلطان فرستاده است.

نظرآقا (۲) درسال ۱۲۴۳ قمری در رضائیه بدنیا آمد. خانوادهٔ او از آشوریهای ایران بودند. نظرآقا در ایام جوانی باستانبول سفر نمود و درمدرسه

۱ـ این مجموعه متعلق به جناب آقای ارگانی می‌باشد و ما از ایشان نهایت تشکر و امتنان را داریم که اجازهٔ نشر این اسناد را بما دادند. برخی از نامه‌های مربوط به این مجموعه را نیز آقای ایرج افشار بعداً انتشار خواهند داد.

۲ـ در بارهٔ نظرآقا رجوع شود به مهدی بامداد: شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، چاپ بانک بازرگانی ایران، تهران، ۱۳۴۷، جلد چهارم، ص ۳۸۷.

کشیش‌های لازاریست به تحصیل پرداخت . پس از پایان تحصیلات بایران باز گشت و درمدرسهٔ دارالفنون به تدریس تاریخ و جغرافیا مشغول شد . در سال ۱۲۷۱ بعنوان مترجم سفارت ایران عازم تفلیس گشت . درهمانسال با عنوان مترجم دوم سفارت ایران درسن‌پترزبورك استخدام شد. درسال ۱۲۷۵همراه امیرنظام که بوزیرمختاری ایران درپایتخت های اروپا تعیین شده بود باروپا رفت وعنوان مترجم اول سفارت را یافت . از سال ۱۲۹۰ بسمت وزیر مختار ایران درپاریس برگزیده شد و سالهای مدیدی باهمین سمت درفرانسه اقامت گزید. بطوریکه رویهم رفته «درحدود ۴۶ سال عهده دار سمت‌های مترجمی، کارداری و وزیرمختاری ایران درفرانسه بوده است»(۱)

نامه‌هایی‌که از او دردست ماست بجز درچند مورد حاوی مطالب نوینی نیست . اشارهٔ نویسنده بیشتر به رویدادهای شناخته شده و مهم آن زمان مانند سفرشاه بفرنگ، مسئله امتیازات وفعالیت برخی‌ازمخالفین دراروپاست. درنامهٔ اول مورخ ۲ صفر ۱۳۰۷ نظرآقا پس از گفتگو درباره فوائد مکاتبات خود با امین‌السلطان ومعرفی شخصی بنام اوژن پررو توصیه اوبعنوان «قنسول جنرال دولت علیه» ودرخواست نشان‌جهت بعضی ازشخصیت‌هاوروزنامه‌نگاران اروپائی بالاخره از انعکاس سفرناصرالدین شاه درپاریس یاد می‌کند و پاره‌ای از شایعات مربوط باین سفررا بازگو می‌نماید . باید افزودکه سفرپاریس در اثرتهی بودن خزانه ازیکطرف وناخرسندی روسها ازطرف دیگر با اشکالات چندی همراه بود. دولت‌روسیه ازقراردادهائی‌که دولت ایران درمورد کشتی‌رانی‌کارون وتأسیس بانك شاهی با دولت انگلستان بسته بود رضایت نداشت با این حال ناصرالدین شاه اصرار داشت که بدعوت روسها چند روزی در سن پطرزبورگ اقامت‌کند و بدین منظور همه روزه نمایندگان دولت خودرا به سفارت روسیه می‌فرستاد تا بهرترتیبی که شده دعوت نامه‌ای برای او دست و پا کنند .

از بابت پول خاطری‌آسوده داشت. زیرا درمقابل امضای قراردادبانك شاهی پسررویتر به‌تنهائی صدهزارتومان بعنوان پیشکش تقدیم‌کرده بود وشاه بیاری این وجوه مقدمات سفر را فراهم می‌کرد. لیکن سفارت روسیه تامدتی ازپذیرفتن درخواست دولت ایران خودداری می‌نمود وپاسخ می‌دادکه جواب

۱ــ همان‌کتاب ص۳۸۹

امپراطور درمورد اقامت درسن پطرزبورگ هنوز نیامده است و تارسیدن این جواب درباریان ایران حق سفر بروسیه ندارند. ازین گذشته نمایندگان دولت روسیه هربارضمن مذاکرات خود مسئلهٔ امتیازات رابمیان می‌کشیدند وازصدر اعظم ایران می‌خواستندکه امتیاز بانك و کارون راباطل کند و یا امتیازی به همین اهمیت بدولت روسیه ببخشد. دراین‌مورد اعتمادالسلطنه می‌نویسد: «من خانه وزیرمختار روس رفتم، تعجب میکرد ومی‌گفت که ماهنوز شاه رابروسیه دعوت نکرده‌ایم چطور مشغول تدارك‌شده‌اید و هنوز جواب امپراطور نیامده است که آیاشما رامی‌پذیرد یانه، شماچطور بماخبر نرسیده مصمم‌سفرشده‌اید»(۱)

«...ایکاش یکی‌محض دولت خواهی‌عرض میکردننگ بااین‌اصراردعوت شدن را ازخود دور کنید »(۲)

ناصرالدین‌شاه برای بدست آوردن دعوت‌نامه، امتیارراه عشق‌آبادتاتبریز رابروسها واگدارکرد وچون وضع‌این دولت ازنظر اقتصادی چندان درخشان نبود به‌بستن این قرارداد اکتفانمود لیکن برخلاف انتظار دولت ایران قرار براین گشت‌که شاه‌وهمراهان او بجای‌هشت‌روزفقط چهارروز درسن‌پطرزبورگ اقامت‌کنند و عدهٔ این همراهان نیز ازبیست‌نفر تجاوز ننماید و بدین‌ترتیب ناصرالدین‌شاه راه سفردر پیش گرفت. دربارهٔ مسافرت‌های اوکتاب و مقالات فراوانی وجود دارد . نویسندگان اروپائی گاهی از او به نیکی یادکرده‌اند و از بازگوئی اعمال ناشایستش خودداری نموده‌اند مثلا دوبالوا در یکی از گزارش های سیاسی خودار دولت خویش می‌خواهد که دربارهٔ عزیزالسلطان (ملیجك) که در این سفرهمراه بود وهمچنین از رابطه او باشاه مطلبی منتشر نگردد(۳) نظرآقا نیز در همـان نامهٔ مورخ ۲ صفر ۱۳۰۷ از دولت ایران درخواست۳۳قطعهٔ‌نشان می‌نماید تا بقول خودش(۴) «دهن روزنامه نویسها را

۱ـ اعتمادالسلطنه. «روزنامه خاطرات» ص۷۱۹

۲ـ اعتمادالسلطنه، «روزنامهٔ خاطرات» ص۷۲۵

3 - Cte. de Ramonisk — Influence du Gouvernement de Sa Majesté Nasser-Eddin Shah sur la civilisation en Europe» Paris Mayenne, s.d.

4- De Balloy : «Depêches diplomatiques» La Perse, T.42, 1889 .

به پندی و شایعاتی را نیز مربوط به اقامت ناصرالدین در پاریس نقل می کند. شاعر با اینحال هر بار که ناصرالدین شاه از خاک ایران خارج میشد کردار او و روش او، خست و پول دوستی او، حد بیرون، تنفر برخی از اهل قلم را بر می انگیخت. برای مثال می توان از خاطرات ویکتور هوگو شاعر قرن نوزده فرانسه یاد کرد. هوگو از زبان سفیر یونان در انگلیس که از دوستانش بود نقل می کند که طی اولین اقامت ناصرالدین شاه در لندن پرنس دوگال میهمانی بزرگی بافتخار او ترتیب داد و در این جلسه گروهی از سرمایه داران و رجال مشهور انگلستان را بشاه ایران معرفی نمود تا اینکه نوبت به معرفی یکی از لردهای معروف رسید و سخن از ثروت بیکرانش بمیان آمد. ناصرالدین شاه رو به پرنس دوگال کرد و گفت پس چرا او را نمی کشی؟ پرنس با تعجب پرسید برای چه او را بکشم؟ شاه جواب داد: برای بدست آوردن ثروتش! هوگو در همین کتاب شایعات دیگری از پول پرستی های این پادشاه نقل می کند که معلوم نیست تا چه حد با واقعیت مطابق است.[1]

گذشته از این نوع خاطرات و داستانها که بیشتر با زندگی خصوصی ناصرالدین شاه ارتباط دارند سیاست او در مورد اروپائیان و امتیازات در ایران و در خارج هیاهوی زیادی برپا کرده بود. نظر آقا به برخی از این امتیازات اشاره میکند در نامه های مورخ ۱۵ و ۵ جمادی الثانی از ساوالان[2] و مسیو دنی[3] نام میبرد ودرباره امتیاز راه آذربایجان و رابطه خود با این دو شخص و این قرارداد بحث می کند. ساوالان خان برای اولین بار در سال ۱۸۶۴/۱۲۷۹ بایران آمد تا از ناصرالدین شاه امتیاز معادن و راه آهن را اخذ کند. شاه و درباریان از پیشنهادات او استقبال فراوان نمودند و قرار بر این گشت که این شخص بکشور خویش باز گردد و مقدمات کار را فراهم آورد و دولت ایران نیز قول نامه ای باو داد و متعهد شد که تا چند سال هر گز قراردادی در این مورد با هیچ کشور و با هیچ کمپانی بامضاء نرساند لیکن هنوز دو سالی از رفتن ساوالان خان سپری نشده بود که وزیر مختار ایران در لندن درزمینه امتیاز معادن و راه آهن با سرمایه داران اروپائی وارد

1- Gustave River, «Victor Hugo chez lui» Paris, Drayfus, 1898

2— Monsieur Savalan 3 - Denis

مذاکره شد و بالاخره پس از دریافت ۴۰۰۰ لیره بعنوان رشوه یکی از تجار آلمانی را که سروسبرگ[۱] نام داشت روانه ایران کرد. این تاجر مدتی در تهران اقامت گزید و در پیرامون قرارداد خویش به گفتگو پرداخت لیکن هنگامیکه از قول نامه ساوالان خان آگاه شد پشیمان گشته و ایران را ترک گفت. با این حال هنگامیکه ناصرالدین‌شاه امتیاز راه‌آهن را با بارون دوروتیر و سپس با فالکن هاگن روسی منعقد میکرد قول نامه ساوالان خان هنوز زنده بود و همه اعتراضات این شخص برای فسخ قراردادهای تازه به نتیجه‌ای نرسید[۲].

معلوم نیست که روابط این شخص با دولت ایران چگونه اصلاح شد. در هر حال از نامه‌های سفیر ایران چنین برمیآید که چندسال بعد هنگامیکه ناصرالدین شاه امتیاز راه شوسه جلفا-تهران را به نظر آقا و نریمان خان سپرد ساوالان خان نیز در این امتیاز شریک شد و نیز چنین برمی‌آید که دولت ایران پس از چندی درمتن این قرارداد و بزیان امتیازداران تغییراتی داد. نظر آقا گلهٔ ساوالان را در این مورد باز گو کرده و می نویسد «اکثر فصول این امتیاز نامه «که بدردمی خورد از اصل برداشته شده .. وبجای اینکه مبلغ پیشکش تخفیف یابد بالمضاعف زیاد شده است ».

مسیودنی کــه نظر آقا درهمان نامهٔ مورخ ۱۵ جمادی‌الثانی ۱۳۰۷ از او نام می برد کسی است که امتیاز تراموی تهران وراه آهن تهران تاشاه‌عبدالعظیم را دردست داشت[۳] ودلالی اراهالی بلژیک بود. اعتمادالسلطنه می نویسد: «امروز مسیودنی که طراموی ساخته و واویلا بشهر انداخته حضور آمده بود. شاه می‌فرمودند چرا خطوط آهن که گذاشته‌ای برای عبور ومرور پیاده وکالسکه اصلاح نمی کنی تا وجودیکه قرارنامه نوشت؟ مسیودنی می گفت درقرارنامه نیست. شاه فرمود بر فرض که ما خطا کرده باشیم و در قرارنامه ترا مسئول نکرده باشیم انصاف تو کجا رفته است که چنین خبطی که ما کردیم توغنیمت شمردی؟ بعد ازاین مسیو دنی قبول کرد که راه را بسازد. من اگرچه مترجم بودم اما

1 - Srousberg

2 - Kazemzadeh (Firuz), Russia and Britain in Persia, a Study in Imperialism 1864-1914 - Yale University Press 1968

۳ـ ما از آقای دکتر [illegible] که در مورد اطلاعاتی که در بارهٔ مسیو دنی بما دادند بی‌نهایت متشکریم.

زیرلب پوزخند میزدم که شاه ایران به خبط خود اعتراف می‌کند در صورتیکه اصلاح این کار آسان بود وزیراعظم شش‌هزار تومان از دبی گرفته است و این امتیاز را باو داده است حالا باید شاه ما تملق نماید»[۱]

مردم از راه‌آهن تهران‌شاه‌عبدالعظیم استقبال فراوانی نمودند و تصنیف‌هائی در پیرامون آن ساختند. لیکن پس از چندی کشته شدن یك کارگر زیر ریل‌های قطار و زدوخوردی برسر خرید بلیط هیجان عمومی را برانگیخت و منجر به تظاهرات عظیمی برصدر راه‌آهن و کمپانی‌های خارجی در تهران شد. تظاهرکنندگان به اطاق‌های ایستگاه هجوم آوردند، درو پنجره‌ها راشکستند، واگن‌ها را خراب کردند و خواستار اخراج مسیودنی از ایران شدند. «مسیودنی بوزارت امورخارجه شکایت برد وارسفارت بلژیك هم نوشتند که چون اینکار توهین به دولت و شخص سلطان می‌باشد باید دولت ایران سیصدو پنجاه هزار تومان بعنوان خسارت بپردازد و وزراء وقت نیز برای عرض معذرت بسفارت بیایند»[۲] ناصرالدین‌شاه حل این اشکال را بداماد خود امام‌جمعه سپرد. او نیز مسیودنی را تهدید به تحریم راه‌آهن نمود و بدین‌ترتیب این‌شخص از ادعای خود دست کشید. نامه‌ای که از نظرآقا درمورد دنی دردست است به شکایات او و به دعوای او باساوالان خان اشاره میکند. لیکن معلوم نیست که اعتراضات او مربوط بکدامیك از این رویدادهاست و چرا مسیودنی قصدشکایت ازدولت ایران به دیوانخانه عدالت پاریس را داشته است و رابطهٔ او با ساوالان خان چه بوده است و در قبال کدام امتیاز دولت ایران می‌بایست سیصدو پنجاه هزار فرانك نقد و هفتصدو پنجاه هزار فرانك از «اکسیونهای کمپانی» بمسیودنی بپردازد. از آنجا که قرارداد راه‌آهن شاه‌عبدالعظیم درسال ۱۳۰۷ بامضاء رسید و نامهٔ نظرآقا نیز درهمین سال نوشته شده می‌توان گفت که شکایات دنی مربوط بهمین امتیاز بوده‌است ودعوای او باساوالان‌خان نیزمربوط به‌قول‌نامه‌ایست که‌دولت ایران باین‌شخص داده‌بود زیرا طبق این‌قول‌نامه مسیودنی حق بستن قرارداد راه‌آهن را دارا نبود.

یکی دیگر ازمسائل مهمی که نظرآقا درپیرامون امتیازات مطرح میکند

۱ــ روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه ، ص ۷۹۱

۲ــ دوستعلی‌خان معیرالممالك «یادداشت هائی از زندگانی ناصرالدین‌شاه» تهران ، ص۱۸۰ــ۱۷۹

مسئلهٔ امتیاز تنباکوست. طبق اسنادی که تابحال در دست بود اعتمادالسلطنه و ماژورتالبوت اولین کسانی بودند که پیشنهاد عقدقرارداد توتون وتنباکو را به دولت ایران دادند. اعتمادالسلطنه درسال ۱۳۰۳ رساله‌ای تحت‌عنوان «قانون ادارهٔ انحصارتنباکو» تنظیم کرد و به تقلیدامتیازنامهٔ تنباکوی عثمانی مقرراتی جهت‌خرید، فروش توتون ایران وضع نمود. پیشنهاد اودوباراز نظر ناصرالدین شاه گذشت و با اینکه مورد توجه فراوان واقع شد لیکن هرگز جامه عمل نپوشید. درسفرسوم شاه‌بفرنگ اعتمادالسلطنه یکی ازسرمایه‌داران انگلیسی‌را که ماژورتالبوت نام، داشت ویکی ازبستگان وزیر امورخارجه این‌کشور بود تشویق نمود که این‌امتیازرا ازشاه درخواست کند ودرصورت موفقیت این‌وزیر نیز درمنافع‌آن سهیم وشریك باشد(۱). پس قرارداد تنباکو درمقابل‌پرداخت ۲۵۰۰۰ لیره پیشکش‌به ناصرالدینشاه و چندین هزارلیره رشوه به دوپسران شاه ومشیرالدوله واعتمادالسلطنه درتاریخ ۲۱ مارس ۱۸۹۰ بامضاء رسید. آنچه ازنامه مورخ ۲۸ جمادی‌الاول ۱۳۰۷ (۲۸ ژانویه ۱۸۹۰) نظرآقا برمی‌آید اینست که قبل‌از ماژورتالبوت کسان دیگری درخواست این‌امتیاز را نموده‌اند لیکن نویسنده ازبردن نام‌آنها خودداری می‌کند. نظرآقا می‌گوید: «درباب توتون و تنباکو درعریضه مورخ ۲ ربیع‌الثانی بعضی تفصیلات محرمانه عرض کردم. حال ازقراریکه معلوم میشود تکلیفات‌آن‌شخص بی‌معنی وبی‌مأخذبوده است وپیشکش‌که وعده کرده بودبدهد قابل نبوده‌است دراین‌روزها کسان‌دیگر پیداشده‌اند وتقریباً دومقابل‌آنچه درعریضه سابق‌قید شده‌بود میدهند باوصف این احوال اعتقادم‌اینست که باید دراین‌باب دست‌نگه داشت تااینکه به بینم بهتراز این تکلیف ثانوی هم‌تکلیف خواهدشد و یااینکه زیادتر ازآنچه این اشخاص وعده می‌کنند بدهند دیگر نخواهند داد»

ازاین‌نامه چنین‌برمی‌آید که ماهها‌قبل‌ازامضای‌قرارداد باماژورتالبوت امین‌السلطان بفکر اعطای این امتیاز بوده و بدست نظرآقا مقدمات اینکار را فراهم می‌آورده است. بااینحال فعالیت‌های نظرآقا بی‌نتیجه ماند واین امتیاز بالاخره باتحریکات اعتمادالسلطنه به تالبوت داده‌شد. درنامه های بعدنظرآقا

۱ــ ابراهیم تیموری. «قرارداد ۱۸۹۰رژی تحریم تنباکو یااولین‌مقاومت منفی‌درایران» تهران، کتابخانه سقراط، ۱۳۲۸.

به اعتراضات سایرین درمورد اعطای این امتیاز نامه نیز اشاره می‌کند و سپس از فعالیت برخی از مخالفین حکومت ایران گفتگو می‌نماید و در این مورد از سید جمال‌الدین و ملکم‌خان و فخرالملک نام می‌برد و به نوشتجات آنان در روزنامه‌هائی مانند «پال‌مال گازت»(۱) چاپ لندن و «لانترانزیژان»(۲) چاپ پاریس اشاره می‌کند. درسال ۱۸۸۳ یعنی هنگامیکه سیدجمال‌الدین در پاریس اقامت داشت «ارنست رنان(۳) فیلسوف فرانسوی او را به هانری روشفور مدیر روزنامه «لانترانزیژان» معرفی نمود. هانری روشفور بگفته خودش از همان دیدار اول دوستی سیدرا دردل گرفت. این شخص که یکی ازمردان آزادیخواه فرانسه بود در کتاب خاطرات خود(۴) از جمال‌الدین به نیکی یاد می‌کند، زیبائی چهرهٔ او را می‌ستاید و او را «رهبر خلق‌ها» و«نیمه پیامبر» می‌خواند. این دوستی سبب میشود که روشفور بقول خودش «ستونهای روزنامه» را دراختیارسید بگذارد و جمال‌الدین مقاله هائی تحت عنوان «مهدی»(۵) و «انگلیسها در مصر»(۶) و «نامه‌ای درباره هندوستان» (۷) و «واقعیت حکومت ایران»(۸) بزبان فرانسه دراین روزنامه انتشارمیدهد. ناطق به این همکاری اشاره می‌کند ومنظوراوازمقاله سیدباید «واقعیت حکومت ایران» باشد که از اعمال ناشایست شاه درسفر فرنگ گفتگو می‌کند واین مقاله‌ایست که روشفور آنرا هنگامیکه بحالت تبعید درلندن بسرمی‌برد دریافت نمود. سیدجمال‌الدین نیز پس‌ازاینکه برای بار دوم از ایران اخراج شد بلندن رفت و به ملکم خان پیوست و با روزنامه قانون همکاری آغاز نمود. «آرتکل پال‌مال گازت» که ناطق آقادر نامه مورخ ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۳۰۹ (دسامبر ۱۸۹۱) بآن اشاره می‌کند بدون شك عبارت است

1 - Pall Mall Gazette 2 - L' Intransigeant

3 - Ernest Renan

4. Henri Rochefort: «Les aventures de ma vie», Paris, 1896 g-8, Vol- II, P. 343

۵ تا ۸ـ درمورد مقالات سید دراین روزنامه ومتن مقالات رجوع شود بمقاله:

Homa Pakdaman (Nategh): «Notes Sur le Sejour de Djamal - ed - din al- Afghani eu France» in; «Orient» No 35, 1965, PP 203-215

از مصاحبه‌ای که این دو نفر با یک کشیش انگلیسی در همین روزنامه بعمل آوردند. (۱)

در این مصاحبه نویسنده اول از ملکم خان بعنوان روشنفکر و بعنوان اولین کسی که اهمیت قانون را بایرانیان شناساند گفتگو می کند. سپس سید جمال‌الدین رشته سخن را دردست میگیرد و به سئوالات پاسخ می گوید و پس از یادآوری سیاست منفور ناصرالدین شاه ورانده شدن خود از ایران بحث را به اهمیت دین اسلام درمبارزات اجتماعی می کشاند. اهمیت این مقاله دراینست که سید جمال‌الدین که همواره خودرا افغانی و سنی مذهب می‌خواند دراین‌جا به دفاع از ایران وشیعه گری برمی‌خیزد ومی گوید بزرگترین سد راه پیشرفت استبداد و ظلم است و این نوع حکومت درسنی گری مستتر است در حالیکه شیعه‌گری با استبداد وظلم مغایرت دارد بنابرین هرگونه اصلاحات و دگرگونی اول باید ازایران که شیعه مذهب است آغازگردد وسپس بسایر کشورهای اسلامی انتقال یابد ... زیرا که ایرانیان بسبب تمدن باستانی خویش و بسبب ویژگیهای این تمدن همواره آمادگی بیشتری برای پذیرفتن هرگونه اصلاحات ودگرگونی را دارا هستند (۲)

یکی از نامه‌های جالب نظرآقا گزارشی است که در ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۳۰۹ درباره فخر الملك و ابونظاره نوشته است . ابونظاره که نام اصلی او جمس سانوا(۳) می باشد یکی ازشعرا ونویسندگان وآزادیخواهان یهودی مصر بود(۴) او اولین کسی است که نمایشنامه های عربی را در قاهره بروی صحنه آورد وچون خود نقش قهرمانان مولیر را بعهده می گرفت مولیر مصر لقب گرفت . پس از چندی تحت تأثیر شیخ محمد عبده وسید جمال‌الدین یك روزنامه فکاهی

1- H. W. Haweis 2- «The Reform of Islam», in : Pall Mall Gazette, december 1891 3- James Sanua

۴- درباره او رجوع شود به

Irène Gendzier; «James Sanua and Egyption Nationalism» in: «Middle East Journal». Vol. XV., 1961, p. 16—28

بنام «ابو نظاره» ایجاد کرد. لیکن چون نوشته‌های او اکثراً برضد نفوذ عرب وخدیو اسماعیل بود از مصر تبعید شد وبفرانسه رفت و دوباره انتشار ابونظاره را بزبان عربی از سر گرفت . درطی اقامت عبده و جمال‌الدین درپاریس این روزنامه باهمکاری این سه نفر منتشر می‌شد . بعدها برسرحکومت مصر میان این سه اختلاف شدیدی افتاد بطوریکه درروزنامه‌های فرانسه مقالات بسیارتند و زننده‌ای برضد یکدیگر انتشار دادند (حتی پس از مرگ سیدجمال، ساوا کوچکترین اشاره‌ای راجع به این واقعه در روزنامه خود ننمود) . نظر آقا از این دشمنی استفاده می‌کند و ازدولت ایران جهت ابونظاره درخواست‌شان می‌نماید و اورا وسیله‌ای برای سرکوبی جمال‌الدین وملکم قرار می‌دهد .

در همین نامه نظرآقا از عبدالحسین خان‌کمری ملقب به فخرالملک(۲) یاد می‌کند طبق نامه او و یادداشتهای اعتمادالسلطنه فخرالملک(۳) که درآن زمان درلندن اقامت داشت با سید جمال‌الدین وملکم خان همراه شده ومقالاتی برضد دولت ایران در روزنامه‌های اروپائی انتشار می‌داد. ناصرالدین شاه دستور میدهد تا مواجب اورا قطع نموده و لقبش‌را نیز بدیگری بدهند. پس ازچندی فخرالملک بفکر بازگشت به وطن می‌افتد و ازشاه می‌خواهدکه اورا عفو نماید و متعهد می‌شودکه هرگز این نوع فعالیت‌ها را ازسرنگیرد. نظرآقامی‌نویسد: «صلاح امر دراین استکه بهرربانی است باید اولیای دولت او را بخواهند و نگذارند درلندن بماند.راست‌است‌ازوجود فخرالملک شری‌وضرری بمانمی‌رسد اما ملکم ملعون او را دست آویزکرده و هر روز باسم او نامربوطها می‌دهد درروزنامه‌ها می‌نویسند». ناصرالدین شاه این درخواست اورا می‌پذیرد وفخرالملک درشعبان۱۳۰۹ به همراه دو زن فرنگی بایران باز می‌گردد . فردای ورودخودتوسط امین‌السلطان بحضورشاه می‌رسد(۱) ویکماه بعدلقب‌ناصرالسلطنه

1– Paul de Baignières : « L'Egypte statistique, Albume d'Abou-Naddara, Paris imp., Le fevre, 1886.

۲– درباره او رجوع شود به مهدی بامداد : « شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ » ، جلد دوم ، ص۲۴۴–۲۴۶

۳– اعتمادالسلطنه ، ۸ شعبان ۱۳۰۹ ، ص۹۱۱

می گیرد. اعتمادالسلطنه دراین باره می‌نویسد : «این عبدالحسین‌خان بقدری در این مدت دوسال فرنگ بشاه خیانت نمود که اگر یك وقتی بدست می‌آمد اورا قطعه قطعه میکردند چون ازروسپی‌های فرنگ دوزن همراه‌آورده وگویا پسند خاطر وزیر اعظم واقع می‌باشند تمام تقصیرات او عفو شد، بعلاوه‌این امتیازات(۱) و این است وضع دولت ما که بعوض اینکه خادم را نعمت وخائن را زحمت بدهند‌محض . . . برای وزیراعظم‌آن تقصیرات همه می گذرد.»(۲)

سایر نامه‌های نظر آقا از مسائلی نظیر حمل فرمان توسط یك فرانسوی و یا هزینه سفر و رویدادهای خصوصی زندگی او بحث می‌کنند از طرز این نوشته‌ها برمی‌آید که وزیر مختار ایران بزبان فارسی تسلط کامل نداشته و معلومات او در این زمینه بسیار اندك بوده است . بدین سبب از برخی از گزارشها منظور نویسنده بخوبی درك نمی‌شود و تفسیر نامه‌ها با اشکال روبرو می گردد . بقیه دارد

۱ـ اعتمادالسلطنه، ۱۷ شوال ۱۳۰۹ ، ص۹۲۸

تاریخ سری مغولان
یا
یوان‌چائوبی‌شه
قسمت اول

شیرین بیانی

مغولستان با دشتهای وسیع، کوههای مرتفع وجنگلهای انبوه، وصحرا گردان و کوچ نشینان پرشر و شور خود، همواره مأوای تاریخی شگفت آور بوده است؛ بدین معنی که ازدرون آن، حکومتی کوچك زاده شده و تبدیل به امپراطوری جهانی گردیده است. بررسی عوامل وعلل رشد ناگهانی وسریع، ازطرفی، وتأثیری که این قوم بردوره‌ای ازتاریخ نهاده‌اند، از طرف دیگر، پیوسته مورد مطالعهٔ دانشمندان علم تاریخ بوده است، وآنچه این دانشمندان را در روشن‌شدن موضوع یاری فراوان کرده، متونی‌است که ازهمان دورهٔ برجای مانده، وامروز نیز در دست است.

هر دوره‌ای مدارك مهم و پرارزشی ازخود برجـای گذارده است، تا راهنمای ما در روشن ساختن اوضاع آن گردد؛ ولی چنین بنظر می‌رسد که هیچ عصری در تاریخ ایران، از لحاظ غنای متون و مدارك بپای دورهٔ مغول برسد. زیرا که مدارك تروتازه، در همان زمان حدوث وقایع مدون وگرد‌آوری گشته‌اند، وهرلحظه که ما اوراق‌آنها را بگشائیم، دم ونفس زمان‌را از آنها استشمام میکنیم

یکی ازمهمترین وگویاترین متون ما ازدورهٔ مغول، رسالهٔ «یوان‌چائو بی‌شه» یا منگغول اون‌نی‌اوچاتوبچی‌آن (۱) ویا «تاریخ سری مغولان» است‌که مسلماً اگر آن را دردست نمی‌داشتیم، کارمغول شناسی نارسا وناقص می‌ماند. این سند مهم، جنبه‌های مختلف تاریخی وفرهنگی مغولستان، یعنی چگونگی تشکیل ایلات وسیر تحولشان، شناخت شخصیتها وقهرمانان کم وبیش مهم، سلسله نسب چنگیزخان وچگونگی ایجاد حکومت مغول، وسپس بسط وگسترش آن، وتبدیل شدن آن به‌امپراطوری، تمام شئون زندگی ایلی ازنقطه‌نظرهای‌روابط خانوادگی و ایلی، زندگی اقتصادی، روابط خصمانه و دوستانه بین افراد ایلات، عقاید وافکار، وضع جغرافیائی مغولستان ومراکز مهم ایلات آن سرزمین را مورد تجزیه و تحلیل بسیار دقیق، قرارمی‌دهد؛ بقسمی‌که خواننده

1- Monggol - un ni'uča tobči'an

خودرا دراستپ، وشریك زندگی قبایل قرون وسطای آسیای مرکزی مییابد ، و نسیم استپ را برپیشانی خود احساس می‌کند. مسلماً منابع بعدتر مربوط به مغول ازاین‌کتاب استفاده‌های فراوان برده‌اند. مثلا رشیدالدین فضل‌الله کتاب پرارزش خود «جامع‌التواریخ» را برمبنای‌آن تدوین‌کرده است ، چنانکه از ابتدای کار مغول تا زمان اوکتای‌قاآن که محتوی تاریخ سری را تشکیل می‌دهد تقریباً عین این‌کتاب را درجامع‌التواریخ می‌بینیم. برای نمونه دو شاهد زیررا نقل می‌کنیم والبته نظیر این دورا فراوان می‌توان یافت :

درمورد نام گذاری تموجین در «یوان چائوپی‌شه» چنین آمده است : «آنگاه که یسوکای‌بهادر تاتارها را که در رأسشان تموجین اوگه(۱) وقوری بوقا (۲) قرار داشتند، تار ومار می‌کرد، وهوآلون اوجین(۳) که آبستن بود درد'لی‌اون بولداق(۴)، واقع در[کنار رود] انون بسرمی‌برد، مسلما درهمان زمان چنگیزخاقان بدنیا آمد . درحین تولد، دردست راستش یك لخته خون شبیه استخوان کوچکی بود. گویند وقتی متولد شد تموجین اوگه تاتار شکست خورده بود، و بدین مناسبت ، اورا تموجین نام نهادند(۵)» .

دراین‌باره قطعهٔ زیررا از«جامع‌التواریخ» نقل می‌کنیم: «یسوکای‌بهادر بجنگ تاتار برنشست، وخاتون او اولون‌ایکه به چنگیزخان آبستن بود ، و پادشاهان تاتار تموجین‌اوگه، وقوری‌بوقا بودند، یسوکای‌بهادر باایشان‌مصاف داد، وایشان‌را مخذول ومقهور گردانید ، مظفر ومنصور بازگشت وخان ومان وگله ورمهٔ ایشان را غارت‌کرد، وبموضعی‌که آنرا دالی اون بولداق گویند ، نزول‌فرمود؛ وبعد ازچندی درسال مذکور قاقائیل، چنگیزخان بطالعی‌مسعود در وجود آمد؛ ومقدارکمی خون منجمد ، چون جگرپارهٔ فشرده درکف دست داشت. و چون یسوکای بهادر را فتح تاتار و قهر پادشاه ایشان تموجین اوگه قریب‌العهد دست داده بود، وبریاغی ظفریافته، آن معنی‌را بفال گرفته،فرزند فرهمند را نام تموجین‌کرد. بنام پادشاه تاتارکه ذکراورفت (۶)»

1– Tamûjin – ûga 2– Qorı – buqa 3– Ho'alûn Ujin 4– Dali·ûn – cûldaq

۵– بند ۵۹ ۶– ص ۲۳۲، ج ۱.

در قسمتی دیگر ، زمانی که اونگ خان(۱) کرائیت(۲) در جنگ با نایمانها درمانده گشته و دست یاری بسوی چنگیز درازکرده بود، در «جامع‌التواریخ» چنین میابیم که: «اونگ‌خان بازچون درماند، ایلچی بخدمت چنگیز خان دوانید، که قوم نایمان لشکر و قوم مرا غارت کرده‌اند ، از فرزند خود چهار کس بمدد می‌طلبم، یعنی چهار امیر بهادر، که از آن چنگیز خان بوده‌اند. باشد که لشکر ومال وملك من بازگیرند . بدان سبب چنگیز خان ، بوورچو-نویان(۳)، موقالی کویانگ(۴) و بورغول نویان(۵) وچیلائون بهادر(۶)، هر چهار را با چریك بهم، بمدد اونگ‌خان فرستاد(۷)»

«یوان چائوپی‌شه» نیزچنین می‌گوید: «اونگ‌خان که بوسیلهٔ کوکسا-ئون‌سبرق(۸) غارت شده بود، ایلچی بنزد چنگیز خان فرستاد. این ایلچی‌را فرستاد و گفت . قوم من وخاندان من، زنان من وپسران من بوسیلهٔ نایمانها اسیرشده‌اند . من [اورا] فرستادم تا ازتو پسرم، چهارسوار کارت را بخواهم تا قوم من و خاندان مرا نجات دهند ، ومن بازگردانند . پس چنگیز خان دستجات را مهیاکرد، وچهار سوارکار بوورچو، موقالی، بورغول وچیلائون بهادر را فرستاد(۹)

سراسر جامع‌التواریخ پراست از این شواهدکه ادعای مارا دقیقا ثابت می‌کند .

متن «تاریخ‌سری‌مغولان» ازروایات شفاهی‌دورهٔ چنگیزخان تشکیل‌شده که مؤلف حالتی حماسی بدان بخشیده است ، ولی نمی‌توان «یوان‌چائوپی‌شه» را کتابی بتمام معنی حماسی دانست . این حالت بخصوص در قسمت سلالهٔ چنگیز خان، وافسانهٔ مقدس آن دیده می‌شود ، که دراین باره شاهدی ازخود کتاب می‌آوریم :

آلان‌قوآ(۱۰) جدهٔ چنگیزخان دوفرزند داشت، که شوهرش‌مرد؛ وپس‌از اوسه‌پسر دیگر، بدون داشتن شوهری، بدنیاآورد. دوپسر بزرگتردربارهٔ مادر-شان شك‌کردند ، و او برای تبرئه خود ، بایشان چنین گفت : « . . . هرشب

1- Ong _qan 2_ Karaït 3_ Bo'orcû

4_ Mûgali 5_ Boroqul 6- Čila.ûn

۷- ص ۲۷۱، ج۱. 8_ Koksâ'ûn - Sabraq

۹- بند ۱۶۳. 10— Alân _ qoâ

یک مرد زرد نورانی ، ازسوراخ بالای چادر [یا] از[درز] روشن پنجرهٔ [در وارد میشد ، [و] برشکم من دست میمالید ، و پرتو نورانی‌اش درشکم من نفو میکرد . چون او میخواست خارج شود، مانند سگ زردی درأشعهٔ آفتاب [یا ماه میخزید و خارج میشد(۱) . چـه ثمر که با گفته ، جواب شما داده شود برای کسیکه درك کند [این‌علامت] مسلم است‌که [این سه‌پسر]میبایستی‌فرزندا آسمان باشند . چگونه شما [آنان] را بامردان «سرسیاه»(۳) مقایسه میکنید ایشان‌سلاطین‌جهانی‌خواهندشد، وآنگاه مردم عادی‌بخوبی درخواهندیافت(۴).

ماهیچ‌قوم ایلی را نمییابیم که تاریخ زندگی‌اش چنین روشن ودقیق‌شر داده شده باشد . این‌کتاب بوسیلهٔ طبقهٔ اشراف مدون گشته ، که ایشان پیوس میل داشته‌اند افکار و شرح اعمالشان با اصطلاحات حماسی ومنظوم باقی بماد وحفظ گردد ، و این موضوع در بین مغول همواره مرسوم بوده است(۵) .

باید گفت که بسیار دیر بـاهمیت « دیوان چائوپی شه » پی برده شد بطوریکه تاسال ۱۹۰۶ دراروپای غربی تقریباً از وجودآن اطلاعی نداشتند و از آن پس نیز تامدتها با بی‌اعتنائی بدان مینگریستند . در ایران درقسمه مطالعات مغولی ، یا بدان توجهی نشده ، ویااگر شده، بسیارکم وناچیز بو است . مثلا مرحوم عباس اقبال درکتاب «تاریخ مغول» خود، دربارهٔ‌آن‌چنین اظهار نظر میکنند .

«از اسناد چینی و مغولی ، قدیمتر از همه ، حماسه‌ای است مغولی ، درسال ۶۳۷یعنی سیزده سال پس ازمرگ چنگیزخان تدوین شده، بنام دیوا چائوپی‌شی یاتاریخ سری مغول، و این قدیمترین اسناد موجود راجع بچنگیز خان و اجداد اوست ، ولی بشکل تاریخی نیست ، بلکه داستانی منظوم است بطور حماسه ، و زیاد نمیتوان بوقایعی‌که در آن برشتهٔ نظم آمـده ، اعتبا تاریخی داد(۶)» .

برای جواب باین نظریه از گفتهٔ ب ولادیمیرشف(۷)مغول شناس معرو

(۱) دراینجا زردبمعنی اندیشهٔ طلائی است ، وکنایه بتصاویر طلائی ربانی نورانی .
(۲) دربین طبقات اجتماعی مغول ، «سرسیاهان» یا اصطلاحاً قراچوها Qarâču همه توده و عامهٔ مردم بوده‌اند ، که خود طبقه‌ای خاص را تشکیل میدادند .
(۳) تاریخ سری منولان ترجمهٔ پلیو ، بند ۲۱ .
(۴) نظام اجتماعی مغول ـ فئودالیسم خانه بدوشی ، ترجمهٔ این جانب ص۱۹.
(۵) چاپ دوم ، تهران سال ۱۳۴۱ ، ص۴۹۳ ، ۴۹۴ .
(۶) B. Vladimirtsov

روسی ، در کتاب پر ارزشی بنام «نظام اجتماعی مغول»(۱) کمك میگیریم که میگوید : «من بخود اجازهٔ چنین ادعائی را میدهم که میتوان زندگی اشرافی مغول را از روی حماسهٔ تاریخ سری ، درهمان زمینه‌ای سنجید که زندگی قدیم هلنی را از روی ایلیادواودیسه» بعلاوه تاریخ سری بیشتر به نثر نزدیك است تا به اشعار همر،وبیشتر نبوع تاریخ حماسی شباهت دارد درنتیجه یوان چائوپی شه شامل روایاتی تاریخی ازسال ۱۲۰۱م. برابر با۵۹۸ هجری ببعد میباشد»

اصل مغولی «تاریخ سری مغولان» بسال ۱۲۴۰ = ۶۳۸ تألیف شده که محتوی تاریخ مغول از ابتدا تاسلطنت اگتای قاان(۲) است ، ومیبایستی درنیمهٔ دوم قرن ۱۴میلادی ، یعنی درحدود زمانی پیش از۱۳۸۲ = ۷۸۴ ، وبعد از ۱۳۶۸ = ۷۶۹ ، بزبان چینی عامیانه‌ای ترجمه و بخط چینی آوا نویسی(۳) شده باشد ، که نسخه‌های متعددی از این آوانویسی چینی در دست است (۴) . یك ترجمهٔ ادبی بچینی نیزازآن شده است . تصورمیرود که متن بدین مناسبت بچینی‌آوانویسی شده بوده ، تا دردستگاه مترجمان ومفسران حکومت، بمنزله کتابی برای تمرین و ممارست مورد استفاده قرار گیرد .

تاکنون از «تاریخ سری مغولان» چاپهای متعددی درممالك مختلف ، و بزبانهای مختلف انتشار یافته است که بترتیب زمان بدین قرار میباشند : ۵۰ سال پیش چین شناس معروف روسی پالادیوس(۵) ، درکارهای هیئت ارتدکس روسی پکن ، برای اولین بارترجمهٔ کامل آنرا منتشرساخت . پس از آن م. پزدنف (۶) تاریخ سری را تحت عنوان :

Transeriptsiya Paleografieeskago teksta Yuân tchao Pishe

ترجمه‌کرد . وی ابتدا متن‌را ازروی‌آوانویسی چینی بروسی‌آوانویسی نمود ، و سپس ازروی‌ترجمهٔ ادبی چینی، ترجمهٔ ادبی بروسی‌کرد . کارسومی نیز انجام داد ، وآن تصحیح متن مغولی بخط مغولی ، و خلاصه گردآوری یادداشتهای فراوان ازآن‌بود(۷). این اثردرسال ۱۸۸۰ درپطروگراد(۸)چاپ

---

(۱) ترجمهٔ نگارندهٔ مقاله ، ص۱۸ .

(۲) Ogtaï qa'an

(۳) Trans _ Cription

(۴) تاریخ سری مغولان ، پلیو ، ص III .

(۵) Palladius

(۶) M. Pezdeneev

(۷) رژیم اجتماعی مغول ، ص۱۷ .

(۸) Petrograde

شد، واکنون نایاب است بعد ار پردنف، کتوبچ(۱) مطالعاتی دربارهٔ این کتاب تحت عنوان : K,izoanıju Yuan tchao bi - shi انحام داد .

ار سال ۱۹۰۸ یك نفرچینی ، بنام یتوهـوئی(۲) آوانویسی چینی متن کامل را بچاپ رسانید . در Lien - yu - yi ts'ong - chou نیز متن دیگری منتشر گردیده است(۳) .

درسال ۱۹۲۷ ، درحملهٔ Asia Major ، حلد چهارم ، ا . مشتارت(۴) شرحي دربارهٔ این کتاب بنام A Propos de quelques portraits d'em- pereurs mongols ، منتشر کرده است. بارتلد(۵)، مورخ معروف نیزدرکتاب خود بنام «ترکستان» دربـارهٔ این متن بحث مفصلی کرده است . از مهمترین کارهائی که دربارهٔ «یوان چائوپی شه» انحام گرفته ، باید اثر ا . هینیش(۶) مورخ معروف‌آلمانی ، بنام Untersuchungen Über das Yûan ch'ao · Pi - shi, die geheime Geschichte der Mongolen رابابد نام برد، که درسال ۱۹۳۱ بچاپ رسیده است، وکاری بسیار پرارزش دراین زمینه میباشد(۷) مقالات و مطالعات متعدد دیگری نیز توسط محققین بخصوص روسی و آلمانی انحام گرفته است .

یکی از مهمترین مطالعات و ترحمه‌هائی‌که تاکنون از «یوان چائوپی شه» شده ، متعلق به پل‌پلیو(۸) مغول شناس‌وچین شناس معروف فرانسوی است که متأسفانه بسیار زود درگذشت، و با مرگ او یکی از بزرگترین مورخین عصر حاضر ار دست رفت ، و مقدار زیادی از کارهای سیار مفید و پرارزش مغول شناسی نیمه تمام ماند یکی ار این‌کارها ، چاپ «تاریخ سری مغولان» است‌که پس از مرگ وی‌کمیته‌ای آنرا دنبال کرد ، سرانحام نیمی از آن ، یعنی از فصل اول تا فصل ششم ، بانضمام مقدمه‌ای درکتابخانهٔ آدرین مزون - نو(۹) پاریس ، بسال ۱۹۴۹ بطبع رسیده است .

---

(۱) Kotwic

(۲) Yetô - houeî

(۳) تاریخ سری معولان ، پلیو ، ص۳

(۴) A Mostaert

(۵) Barthold

(۶) E. Haenisch

(۷) نظام اجتماعی مغول ، ص۱۷.

(۸) Paul Pellior

(۹) Adrien Maisonneuve

پلیو متن خودرا از روی چندین نسخهٔ خطی ، وهمچنین سخی که قبلا توسط مؤلفین دیگر مدون و چاپ شده بود ، تدوین کرده است ، که بدبختانه ترجمه‌اش نیمه تمام ماند. وی درحدود سال ۱۹۲۰ شروع بکار کرد، وهمچنانکه گفته شد، درسال ۱۹۴۹ حاصلش تحت عنوان Histoire secrète des Mongols انتشار یافت .

اکنون اینجانب مشغول ترجمهٔ ایـن متن مفید ، از روی تـرجمهٔ پلیو میباشم ، و امید است که در آیندهٔ بسیار نزدیك ، چاپ آن آغاز گردد ، و از این راه کمکی بکارها و مطالعات مغول شناسی درایران شود .

درسال ۱۹۶۵ نیز دردانشگاه ایندیانای امریکا ، تحقیقی دراین باره تحت عنوان: Stadies ander sicret History of the Mongols ، بعمل آمده است .

حال دراینجا ببررسی قسمتهائی از «یوان چائوپی شه» میپردازیم :کتاب باشرح سلاله واحداد چنگیرخان چنین آغازمیشود : «اصل ونسب چنگیزخان به برتاچینو(۱) میرسد، که [بخواست الهی] ازآسمانی که درآن بالااست آفریده شده . همسر او قوای مرال(۲) است . او باگذاشتن از دریا باینجا آمد ، در سرچشمهٔ رود انون(۳)در[کوه] بورقان قلدون(۴) اردو زد. درآنجا[ازایشان] بتچی‌خان(۵) بوجود آمد(۶)» .

میدانیم که پدرچنگیرخان، یسوکای بهادر(۷) ازقبیلهٔ قیات ـ برجیقین(۸) و مادر وی هوآلون اوجین(۹) زنی از ایل تاتار بودکه توسط یسوکای بهادر باسارت گرفته شده بود و همین موضوع باعث کینه توزیها و انتقام ورزیهای طولانی، بین دوقبیله بودکه تاآخرنیز ادامه داشت ، وسرانجام تاتارها بدست

---

(۱) Bortâ – Čino

(۲) Qo'aü – maral

(۳) Onon

(۴) Burqan – qaldûn

(۵) Btači – qan

(۶) تاریخ سری مغولان ، بند ۱ .

(۷) Yasûgaï – bahatur

(۸) Qiat – Borjigin

(۹) Hô'alûn – ûjin

چنگیز ازبین رفتند ، و افرادشان باسارت قبایل وی درآمدند : «چنگیزخان که تاتارها را ازبین برد ، وکارقتل وغارت آنان را باتمام رسانید، درحالیکه میگفت : باقوم ایشان چه‌کنیم ، وارد مسکنی متروك شد ، و شورای بزرگی تشکیل دادند. . . . و درحین شورا بایکدیگر گفتند : اززمانهای گذشته ، قوم تاتار احداد [ما] وپدران[مارا] ازبین‌برده‌اند. برای ستردن توهین وگرفتن انتقام احدادمان ، و پدرانمان، ماآنان را مانند پره‌های چرخ عرابه مضمحل خواهیم‌کرد ، و آنان را خواهیم‌کشت . ما آنان را بقسمی مضمحل میگردانیم تامحو ونابود شوند . کسانی‌که باقی بمانند ، غلامشان خواهیم‌کرد ، و درهمه جهت تقسیمشان خواهیم نمود ....»(۱).

دنباله دارد

(۱) تاریخ سری بند ۱۵۴ .

خاطرات تاج‌السلطنه

ابراهیم صفائی

درشمارهٔ اخیر آن مجله شرحی ازخاطرات تاج‌السلطنه نقل شده بودکه اتابك را به‌اطلاع از قتل ناصرالدین‌شاه متهم میکرد و گویی‌نقل آن قسمت از خاطرات تاج‌السلطنه تنها برای‌توهین به‌اتابك بوده‌استوگرنه یك‌مجله تحقیقی وارزنده‌که زیرنظر پژوهشگران دانشمند تنظیم میگردد بنقل‌مطالبی بدینگونه مغرضانه وسطحی نمی‌پردازد .

برای اینکه بدانید نوشته‌های خاطرات تاج‌السلطنه مغرضانه وساختگی است ناچار ازچند تذکر است .

اولا ـ تاج‌السلطنه در زمان قتل‌ناصرالدین‌شاه یازده ساله‌بود . وطبیعتاً ـ یك دختریازده‌ساله (آنهم درهفتادسال پیش) اهل این مقولات ومعقولات‌نبوده است .

ثانیا ـ تحصیلات تاج‌السلطنه چندان‌نبوده است‌که بشیوهٔ‌مطالب نقل‌شده خاطره نویسی‌کند ، تحصیلکرده‌ترین دختران ناصرالدین‌شاه «ملکه ایران» همسرشادروان‌ظهیرالدوله صفاعلی‌شاه بودکه گزارش‌هایی‌دربارهٔ وقایع‌مشروطه نوشته وشیوهٔ انشاء آن‌گزارشها درسطحی بمراتب پائین‌ترازنوشته های‌منسوب به تاج‌السلطنه است

ثالثاً ـ شیوه نگارش مطالب منسوب به تاج‌السلطنه باشیوهٔ نگارش‌زمان مابسیار نزدیك است وحتی افکار واندیشه‌ها و اصطلاحات آن مـربوط بهمین دوران ما میباشد و هرگاه آن را بانوشته های زمان تاج‌السلطنه و یابانامه و مکتوب‌های دیگردختران ویاهمسران ناصرالدین‌شاه مقایسه‌کنیم بخوبی فرق شیوهٔ نگارش واختلاف اندیشه وتفاوت اصطلاحات را درمی‌یابیم

بگمان من تردید نیست‌که این خاطرات مجعول است و هرکس آن را پرداخته غرض داشته‌است .

در ترور های سیاسی معمولا اخبارگوناگون روی پندار های مختلف و غرض‌های مختلف ساخته میشود، موضوع اطلاع قبلی اتابك ازنیت میرزارضاـ کرمانی‌عنصرتبهکارازهمانگونه شایعات‌مغرضانه‌است که دشمنان‌اتابك‌ساخته‌اند، امین‌الدوله و خان‌ملك ساسانی هم در کتاب خاطرات امین‌الدوله و جلد دوم سیاستگران قاجار باین‌ماجرا وعشق دختر باغبانباشی اشاره‌کرده‌اند وتردیدی نیست‌که خلاف واقع ودروغ است، اتابك هرچه داشته ازناصرالدین‌شاه داشته

واعتماد واعتقاد بی‌اندازهٔ شاه به‌او وعشق‌وارادت خالصانه اوبه‌شاه آنقدرعمیق بوده که هیچیك ازفرزندان‌شاه به‌اندازه اتابك موردتوجه ومحبت‌شاه نبوده‌اند و شاه بایك اشاره وصوابدید او فرزندان خودرا ازحکومت های بزرگ خلع میکرده است .

ظهیرالدّوله دامادورئیس تشریفات دربارناصرالدین‌شاه درکتاب تاریخ بیدروغ صریحاً گواهی کرده است که روز جمعه ۱۷ذی‌قعده ۱۳۱۳ ق اتابك بمناسبت اشتغال بتشریفات مقدماتی جشن پنجاهمین سال سلطنت میخواست ناصرالدین‌شاه را ازرفتن بزیارت حضرت‌عبدالعظیم بازدارد ولی‌شاه نپذیرفت اتابك پیش از هرکس ازقتل ناصرالدین‌شاه زیان‌دید. اوکه باکمال شایستگی پس‌ازقتل ناصرالدین‌شاه امنیت‌مملکت واستقلال سلطنت راحفظ کرد وموجبات تاجگذاری مظفرالدین‌شاه نالایق رافراهم‌آورد دیری نپائیدکه به قم‌تبعید شد و شیرازهٔ نظم مملکت بدست درباریان مظفرالدین‌شاه از هم‌گسیخته گردید . اتابك باکمال تیز هوشی‌که داشت مظفرالدین میرزای ولیعهد را میشناخت و میدانست چه عنصر ضعیف‌النفس و بی‌اراده‌ای‌است وخوب آگاه بودکه سلطنت او برای اتابك وبرای ایران نحوست‌دارد. بااینحال بولینعمت‌خود (ناصرالدین شاه) خیانت‌نکرد وولیعهد ناشایسته وعلیل و بی‌اراده‌اش رابتخت‌سلطنت نشانید. در حالیکه برای اتابك‌که قریب چهل‌روز در فاصله بین قتل‌ناصرالدین‌شاه و ورود مظفرالدین‌شاه به طهران مستقلاز‌مام‌کشور رادردست داشت وشاه بی‌تاج بود بسیارآسان می‌نمودکه مظفرالدین‌شاه را ازسلطنت محروم نماید. گزارش های مکمل کاساکوفسکی‌فرمانده قزاقخانه خوب‌دلالت براین‌معنی دارد ونشان میدهدکه درآن چهل‌روز تنها نفوذ و قدرت اتابك برایران حکومت میکرد و تنهااو بودکه ولیعهدرا ازتبریز بطهران‌خواست‌و برتخت‌سلطنت‌نشانید وبرادران مقتدرش را باطاعت از او واداشت .

سیر درزندگی سیاسی اتابك واسناد ومدارکی‌که بنده درکتابهای‌اسناد سیاسی‌دوران قاجاریه ــ گزارشهای‌سیاسی علاءالملك‌ـ اسنادمشروطه‌ـ نامه‌های تاریخی‌ـ رهبران مشروطه منتشر کرده‌ام تردیدی باقی نمی‌گذاردکه اومورد کمال اعتقاد واعتماد ناصرالدین‌شاه بوده ودرحدود امکانات و مقتضیات زمان خود به ایران خدمت‌کرده ودرهوشیاری وبزرگواری کم‌نظیر بوده است .

داوری محقق فقید محمود محمود درکتاب ارزنده روابط سیاسی ایران

وانگلیس وتحقیقات نویسندهٔ ارجمند آقای مهراب امیری و نوشته ظهیرالدوله و یادداشتهای کلنل کاساکوفسکی و کلنل استوارت انگلیسی و منابع بسیار دیگر که در تنظیم بیوگرافی اتابك مورد استفاده واستناد بنده نیز بوده‌اند برآنچه ازبزرگواری وهوشیاری و وطنخواهی اتابك عرض کردم گواه میباشند .

نکته دیگر که برمجعول بودن خاطرات تاج‌السلطنه دلالت دارد، شرحی است که دربارهٔ انحراف او نوشته شده وآن انحراف اخلاقی را معلول خواندن درس وآموختن زبان فرانسه وسست‌شدن بنیان‌عقاید دینی دانستند، درحالی که اینها حقیقت ندارد، تاج‌السلطنه جز سواد معمولی بحدزنان درباری آن‌زمان معلوماتی نداشته وانحراف وی دراثر توطئه یك‌عده‌جوان اشرافزاده طهرانی بود که درزمان‌مظفرالدین‌شاه در بین‌راه‌حضرت‌عبدالعظیم بکالسکه اوحمله کردند واو رابوسیلهٔ کالسکهٔ دیگر ربودند وبیش‌ازیك هفته در یك‌خانه واقع در محله عرب‌ها مخفی ساختند وبه‌او دست‌تجاوز گشودند وبدستور مظفرالدین‌شاه تنبیه ومجازات شدند ولی شجاع‌الدوله شوهر تاج‌السلطنه او را طلاق‌داد و وی براه فساد افتاد .

آخرین فرد آن اشرافزادگان‌که مرتکب چنان خیانتی شدند حسین خواجه‌نوری شارق‌السلطان بود که چندسال پیش‌در گذشت وخودش این‌داستان را بی‌پروا میگفت .

مقصود من دفاع از اتابك نیست بلکه دفاع ازحقیقت است.

* * *

راهنمای کتاب : آقای‌ابراهیم صفائی دربن چند سال‌اخیر درکتب متعدد ومقالات‌خوداطلاعاتی‌درباب اتابك‌نشر کرده‌اند که‌همه مفیدست مخصوصاً دردفاع اتابك. اما افکار اتابك وحیثیت تاریخی‌اوهنوز روشن نیست . تحقیق در باب او روزی قطعیت می‌یابد که هیچ نوع تعصبی درکار نباشد . چون علاقه‌مندان به این‌موضوع زیادند مجله مقالاتی راکه برسد چاپ‌خواهدکرد .

رسالهٔ طبایع الاستبداد و ترجمهٔ آن

محمد صادقپور
وجدی

چند روز پیش شمارهٔ پنجم و ششم سال دوازدهم مجلهٔ «راهنمای کتاب» را دریافت داشتم و بـا لذت فراوان مقالههای آن را که پاك سودمند و ارزنده می‌باشد خواندم و بدون هیچگونه تعارف‌دامنها فواید ومطالب گرانبهادستگیرم شدو آنکاه‌ضمن‌مطالعهٔ مقالهٔ ارحدارد بیست‌ودورسالهٔ تبلیغاتی‌اردورهٔ‌مشروطیت» بقلم‌آقای دکترمحمد آسماعیل رضوانی‌دانشیار دانشمنددانشگاه تهران،مطالبی دربارهٔ مؤلف ومترجم «طبائع‌الاستبداد» منظرم رسید ویادداشت کردم و چون نگارندهٔ محترم آن مقاله به حدکافی و وافی نسبت به‌آن رساله و مؤلفش بحث نکرده‌اند لذا لازم‌دیدم یادداشتهای خودم را درآن باب به‌اطلاع‌ایشان‌برسانم تا چه قبول افتد وچه درنظر آید .

یکی ازمردان‌آزاد اندیش ومبارز وبا فکر که می‌خواست ملل اسلامی و برادران دینی خود را ازخواب غفلت بیدارسازد وآنهارا در یك جبهه برعلیه مستبدین‌واستعمار گران‌متحدومتفق نماید عبارت‌بود از «سید عبدالرحمن کواکبی» معروف به «سید فراتی» که مانند فیلسوف‌شرق واسلام سید جمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی (۱۲۵۴-۱۳۱۴ ه) ، به ارشاد و بیدار ساختن هم‌وطنان و برادران اسلامی‌خود کوشید ودرآن راه دچار سختیها گشت ومدتها بحال تبعید ودور ازوطن بسر برد وآخرالامر دردیـار غربت جان داد . افکار و عقاید و مبارزات خستگی ناپذیرآن‌مردان بلند همت وپرطاقت بود که بدون‌شك‌وتردید درآزادی وتحولات اخیرملل اسلامی تأثیر شایانی بخشید وآنهارا به هدفهای عالی که ازآنجمله همبستگی وهمسازی‌مابین‌مذاهب مختلف اسلامی‌است، متوجه گردانید .

سید عبدالرحمن‌درسال ۱۲۶۵ هجری قمری (۱۸۴۹ م) در شهر حلب بدنیا آمد پدرش شیخ احمد کواکبی است که از مدرسین جامع اموی بوده‌است، وی نسبت به نویسندگی وسیروسیاحت و اصطلاحات تودهٔ اسلامی سر پرشوری داشت چنانکه درعنفوان جوانی درحلب دو روزنامه بنام «شهباء»[۱] و«اعتدال» تأسیس نمودوپس‌ازچندی‌ازطرف حکومت وقت دستورتوقیف‌آنها صادرشد وسید عبدالرحمن به زندان افتاد واملاکش را مصادره کردند و از این رهگذر بدون اینکه درعزم وارادهٔ وی فتوری‌حاصل‌شود به مصرمهاجرت‌کرد وبعد ازآن دو سیاحت عظیم به‌کشورهای عربی وقسمتهای شرق افریقا وبعض‌بلاد هند نموده و

۱ــ شهباء به معنای سفید لقب شهرحلب می‌باشدکه حلب الشهباء می‌گویند چنانکه زوراء لقب بغداد وحیفا لقب حله است .

آخر درقاهرهٔ مصر اقامت گزیـد ودرآنجا بود که بسال ۱۳۲۰ هجری قمری (۱۹۰۳ م) برحمت ایردی پیوست.

از آثار جاوید کواکبی آنچه تاکنون بـه حلیه طبع درآمده، دو کتاب است یکی بنام «طبائع‌الاستبداد» کـه مؤلف در آن کتاب مفاسد طرز حکومت استبدادی‌را شرح میدهد. این کتاب دوباردرمصر بدون تاریخ چاپ‌ونام مؤلف طبع ومنتشرشده است ۲ وهمین کتاب درسال ۱۳۲۵ هجری قمری یعنی اوایل مشروطیت در تهران بفـارسی ترجمه وچـاپ شده است. مترجم کتاب مرحوم عبدالحسین میرزا می‌باشدکه دانشمند فقید مرحوم شاهزاده علیرضا قاجار (حکیم خسروی) معروف به خسروانی که در تهران اقامت داشت، در ضمن مکتوبی راجع به شرح احوال وآثار آن مرحوم، به والد ماجدم مرحوم حاج میرزا عباسقلی آقا واعظ چرندابی رضوان‌الله علیه چنین می‌نگارد: «عبدالحسین بن مرحوم‌مؤیدالدوله طهماسب میرزا بن‌محمدعلی‌میرزا دولتشاه‌بن‌الخاقان‌فتحعلی شاه قاجارطاب‌ثراه، درحدود سال ۱۲۸۵ قمری در شیراز به دنیا آمده است درمابین پسران مرحوم مؤیدالدوله‌که قریب بیست وپنج پسر بوده‌اند و همه در کمال وادب سرآمد بوده‌اند، مرحوم عبدالحسین میرزا درادب وفن دانستن زبان‌عربی‌وانگلیسی‌متبحر بود ومانند زبان‌فارسی، عربی‌رامی‌خواندومی‌نوشت‌و گاهی‌شعرهم می‌سرود وقصایدی درمدایح دارد.

فشارروزگاروصدمات زندگی‌اورا فوق‌العاده درزحمت داشت. بامأسوف علیه جرجی‌زیدان مکاتبه ومشاعره داشت، و روی همین دوستی بود که مقالات عدیده درروزنامه‌های مصری از او درج میشده و به‌توسط جرجی‌زیدان انتشار می‌یافت و در مقدمـهٔ (طبائع الاستبداد) برای معرفی خود ذکری از آنهـا آورده است.

در اواخر عمر ازتهران بـه اصفهان رفت و در قونسلگری اصفهان کار می‌کرد. تاآخرعمر-که تقریباً بیست‌سال‌قبل‌ودرحدود ۱۳۵۰ قمری‌اتفاق‌افتاده باکمال کسالت وضعف می‌گذرانیده واولاد متعدد داشته ولی‌هیچیك جای پدررا نگرفته ودرکسب ادب به راه پدرنرفته‌اند.» این‌نیز دراینجا ناگفته نماندکه مرحوم عبدالحسین میرزا کتاب «تاریخ التمدن الاسلامی» تألیف مورخ محقق و شهیرمسیحی لبنانی مصری جرجی زیدان (متوفای ۱۳۳۲ هـ = ۱۹۱۴ م) را بفارسی روان وشیوا ترجمه کرده وبسال ۱۳۲۹ هجری قمری درتهران بچاپ رسیده است‌وبدین‌مناسبت جرجی‌زیدان‌درسال نوزدهم‌مجلةالهلال-ص۳۷۰-۳۷۲

۲- معجم‌المطبوعات‌العربیة - ص۱۵۷۵ ج۲ ط مصر.

منطبعهٔ مصر ، تحت عنوان «تاریخ التمدن الاسلامی - ترجمة الفارسیة» مکتوب خیلی فصیح وسلیس مرحوم عبدالحسین‌میرزا را درآورده است .

نگارندهٔ سطور جلداول همین ترجمه را که در بالا بدان اشارت رفت، دیده‌ام و نسبت به مابقی مجلدات آن ترجمه اطلاع کافی ووافی ندارم .

کتاب دیگر کواکبی « ام‌القری » است که در «مطبعةالتقدم» مصر بدون تاریخ ومزین به عکس و تاریخچهٔ حیات وی چاپ شده است . کواکبی در این کتاب که بطرز قصه ورمان نگارش یافته است علمای کشورهای مختلف اسلامی را بسال ۱۳۱۶ هجری قمری در مکهٔ معظمه برای کنفرانسی که در پیرامون علل انحطاط ملل اسلامی وراه نجات وچارهٔ آن تشکیل یافته، جمع کرده است. در حقیقت کتاب شامل این کنفرانس خیالی ونطقهای نمایندگان و فضلای کشورهای دعوت شدهٔ اسلامی است که ازطرف مؤلف ساخته وپرداخته شده است . این کتاب را مرحوم سید برهان‌الدین خلخالی متخلص به « قدسی » شاعروادیب وقاضی‌دانشمند آذربایجانی متوفای دوم دیماه ۱۳۱۴ خورشیدی بفارسی ترجمه کرده ، اما هنوز بچاپ نرسیده است .[1]

در پایان این نکته را نگفته نگذریم که مرحوم ناظم‌الاسلام کرمانی در «تاریخ بیداری‌ایرانیان»[2] از کتاب « ام‌القری » که راجع به اتحاد اسلام است باشتباه افتاده ، درطی شرح حال سید جمال‌الدین اسدآبادی می‌نویسد. «زمانی‌هم درمکه معظمه تشکیل انجمنی‌داد موسوم به ام‌القری وخیالش‌این‌بود نماینده‌های مسلمانان روی زمین‌را دراین انجمن گردآورد وبرای مسلمانان روی‌زمین‌یك سلطان که یادراسلامبول‌یا درکوفه سکنی گیرد ویك‌اعلم که درمکه‌نشیندانتخاب شودوتکالیف مسلمین‌ازاین‌مجلس‌برخیزد وپس‌ازامضاء سلطان‌واعلم‌منتشر گردد وسایر پادشاهان مسلمان باسم امیرالامرائی موسوم ودرتحت امرسلطان‌محکوم باشند سلطان‌عبدالحمیدخان این‌انجمن‌را برانداخت بتوهم اینکه شایدانتخاب شودوسلطان برحسب‌قرعه قرار گیرد وبغیراوقرعه افتد. مدت‌دوام‌انجمن‌یکسال بود ونظامنامهٔ آن طبع و بتمام بلدان فرستاده شد اجزاء این انجمن معدوم و

۱ـ داستان دوستان ـ ص ۱۶۶ ـ ۱۷۰ چاپ قم اسفند ۱۳۱۸ تألیف مرحوم محمد علی صفوت متوفای‌چهاردهم‌آذرماه ۱۳۳۵ حتماً دیده شودکه مفصلا شرح احوال وآثار « قدسی » درآنجا نگارش یافته است .

۲ـص۶۴ چاپ دوم تهران .

یا در زوایای خفا ، جان دادند فتنهٔ عرابی پاشا درمصر ازنتایج این انجمن بود وعرابی پاشا از شاگردان سید بود . » اگر کسی کتاب نامبرده (ام‌القری) را مطالعه نماید ، می‌بیند که چقدر ناظم‌الاسلام کرمانی دچارلغزش شده ودر نتیجه افسانه سرایی کرده است .

***

کسانیکه طالب تفصیل‌درشرح حالات وافکاروآثارمرحوم کواکبی‌هستند به منابع و مآخذ زیر رجوع فرمایند : (مشاهیر اشرق - ص۳۵۰-۳۵۳ ج ۱ ط ۲ مصر) تألیف مورخ شهیر جرجی‌زیدان ؛ نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز ص۲۶-۳۱ شمارهٔ یکم سال اول) ؛ (زعماءالاصلاح فی‌العصرالحدیث ص۲۴۹-۲۷۹ط مصر۱۹۴۸م) تألیف منیف مرحوم احمد امین‌مصری ؛ (الاعلام-ص۶۸ ج۴ ط ۲ مصر) تألیف خیرالدین‌الزرکلی ؛ مجلهٔ وزین (الهلال -ص ۵۹۴ سال دهم ط مصر).

تبریز- ۲۷ شهریورماه ۱۳۴۸

نخستین نشر فرهنگ معیار جمالی

س.ای. با یفسکی

تاکنون چنین تصورمیکردندکه فرهنگ معیارجمالی باراول بوسیله کارل زالمان شرق شناس روس سال ۱۸۸۷ در شهر غاران بچاپ رسیده است. این نسخه‌ایکه زالمان بچاپ رسانده ، از روی فقط یك نسخه خطی فرهنگ معیار جمالی موجوده در موزه آرآمتیك آنروزه (و امروزه انستیتوی شرق شناسی) انتشار یافته بود .

این نسخه چاپی نخستین متن انتقادی فرهنگهای فارسی محسوب میگشت که درجهان تاآنروز انتشاریافته بود. بایدذکر کرد که زالمان بغیراز این یك نسخه خطی مذکور ازفرهنگهای دیگری هم که پس ازفرهنگ معیارجمالی تالیف شده بودند ودرآنها بعضی ازقسمتهای فرهنگ معیارجمالی درج شده بودماهرانه استفاده کرده است .

نگارنده این سطور که سالهااست مشغول تحقیقات علمی دراطراف تاریخ فرهنگ نویسی فارسی میباشد ، اخیراً یك نسخه از فرهنگ مشهور کنزاللغت تالیف محمدابن عبدالخالق ابن معروف بدست آورده است که درآخر آن(صفحات ۳۰۷–۳۱۸) یك فرهنگ فارسی بدون نام و نام مولف و بدون مقدمه و خاتمه موجود است. این نسخه چاپ سنگی است که درایران سال ۱۲۷۳ هجری قمری بخط شخصی بنام محمدابن علی نوشته شده بود .

اینجانب پس از مطالعه ومقایسه دقیق باین نتیجه رسیدم که این فرهنگ فارسی که بدون ونام ونام مولف درآخر فرهنگ کنزاللغت آورده شده است ، همانا فرهنگ معیار جمالی میباشدکه ۳۰ سال قبل از نسخهٔ چاپی زالمان بچاپ رسیده‌است . گمان میرود بخصوص بهمین علت برده که شرق‌شناس روس نتوانسته از این نسخهٔ سنگی اطلاع داشته باشد .

نسخه سنگی کنزاللغت که درانستیتوی شرق‌شناسی موجود است ودرآخر آن فرهنگ معیار جمالی آورده شده است، نسخه‌ایست که طول هرصفحهٔ متن فرهنگ معیار جمالی ۲۶/۵ سانتیمتر و عرضش ۱۵/۵ سانتیمتر است و در هر صفحه آن ۳۷سطرجاداده شده‌است .

جای بسی تأسف است که تاکنون علمای فرهنگ نویس کشورهای مختلف جهان ازاین نسخه چاپ‌سنگی که نخستین نسخهٔ چاپی فرهنگ معیارجمالی است ومهمتر ازهمه درایران بچاپ‌رسیده‌است، اطلاعی نداشته‌اند. حتی درفهرستهای

موجوده کتابهای فارسی نسخ چاپ سنگی که در ایران و سایر کشورها تاکنون بچاپ رسیده است، از این نسخه چاپ سنگی فرهنگ معیار جمالی اسمی برده نشده است.

بهمین سبب بجرئت میتوان گفت که در ایران نیز علمای فرهنگ نویس از وجود این نسخه چاپ سنگی معیار جمالی بی اطلاع بوده و لذا نتوانسته اند از آن استفاده بکنند. چنانچه دکتر صادق کیاهم که در سال ۱۳۳۷ شمسی برای بار دوم فرهنگ معیار جمالی را بچاپ رسانده است از این نسخه چاپ سنگی معیار جمالی استفاده ننموده است.

چنانچه فوقاً متذکر شد نگارنده نسخه چاپ شده بوسیله زالمان و نسخه چاپ سنگی معیار جمالی را بطور دقیق باهم مقایسه نمود و باین نتیجه رسید که بین این دو نسخه تنها دو فرق موجود است اولا در نسخهٔ چاپ سنگی مقدمه و خاتمه که مؤلف فرهنگ نوشته و در نسخه چاپ شده از طرف زالمان موجود است، از قلم افتاده است. ثانیاً اشعاریکه مؤلف فرهنگ معیار جمالی شمس فخری اصفهانی یا خودش سروده و یا از شعرای دیگر مثال آورده است و در چاپ زالمان موجود است در نسخهٔ چاپ سنگی موجود نیست.

در خاتمه باید متذکر بود که نسخه چاپ سنگی موجوده در انستیتوی شرقشناسی شوروی حتماً در ایران وشاید در سایر کشورها هم موجود است. ولی چون در آخر فرهنگ عربی و بدون ذکر نام و نام مولف آن بچاپ رسیده است، نتوانسته نظر علمای فرهنگ نویس را بخود متوجه سازد تا در آثار خود آنرا مورد استفاده قرار بدهند بنابراین نگارنده کوشش دارد بدینوسیله نظر علمای جهان را باین نسخه چاپ سنگی متوجه سازد، زیرا این نسخه است که باید نخستین نسخه چاپی فرهنگ معیار جمالی محسوب گردد و از برای علم فرهنگ نویس حائز اهمیت خاصی باشد.

واقعهٔ دراویش و «علی‌آباد نامه»

محمد اسدیان

چندی پیش به‌کتاب خطی‌و کوچک «علی‌آباد نامه» که نام نویسندهٔ آن معلوم نیست در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی دست یافتم و آن سفرنامه‌ای است دلنشین با نثری مصنوع راجع به سفر امین‌السلطان صدراعظم به قم. قسمتی از آن را که بیان سرگذشت مردی یزدی است که به عشق‌زیارت کربلا ماهها و سالها درهمی‌ودیناری اندوخته، ودرلابلای قبای خود پنهان کرده‌ودرراه قم با جمعی قلندر ازخدا بی‌خبرهمسفر گردیده وبقیه قضایا . ... نقل‌شد تا درمجلهٔ گرامی «راهنمای کتاب» درج شود شاید اهل ذوق را پسندآید .

... ناگاه متظلماً ازخارج مهمانخانه (واقع‌درمنظریه) گفتگوئی ودر آبدارخانه هیاهوئی مسموع «کــه‌کسی به دادخواهی و پناه‌جوئی‌آمده ، و از حضرات قراسوران ممنوع است ، جناب اجل امر باحضارش فرمودند ، چون وارد شد، دیدیم جوانمردی یزدی به شیوه وشیمهٔ درویشان، دراقوال‌واحوال، سراسیمه وپریشان ، با اضطراب والتهاب بسیار ، از روی عجزوانکار ، اظهار داشت‌که : امروز در عرض راه‌کوشك نصرت و منظریه ، بعد از آمدن شما که هریك از فقرا را اطعامی به طعامی ومستفیض به فیض وانعامی فرمودید ، پنج شش نفر ازقلندران اوباش ، وبی‌پاوسران بباش وسر گدایــان کلاش ، و رندان پابند گسسته قلاش‌وغولان ازکار گریخته ناتراشیده ناخراش؛ که الحال بصورت وکسوت درویش‌وبالمآل‌وحقیقت‌کلاه (خوانده نشد) وشارب حشیش،الدنگان بی‌شرم وحیا ، دبنگان سراپا خطا ، بنگیان به بنگ مفتون، وافوریان مبهوت ارافیون ، ملبس به لباس وکسوت درویشان ، وبی‌خبر ازطریقه وحالت ایشان ومصور به‌صورت‌سیاحان وبی‌اثرازسیروسیاحت آنان، پناه به‌این‌دوکسوت‌وعنوان آورده تا اینکه حامل هرممنوع و منکری‌که بــاشند وفاعل هرخطیئه وسیئه که گردند هم ازتخدیرشرعی امام مصون ، وهم ازتأدیب عرفی‌حاکم عرف مأمون بوده ؛ ازحضرت عبدالعظیم با این گدامنشان‌لئیم وتبعه شیطان رجیم ومنحرفان ازطریقهٔ مستقیم ، همراه وهمقدم ، و هم صحبت وهمدم شدیم در ضمن مصاحبت ومرافقت ، دراین طی‌زمان ومدت، وقطع مسافت ازحضرت عبدالعظیم‌تاکوشك نصرت ، ازبعضی مکالمات وعلامات وبرخی حکایات وروایات من ، استنباط و روایت‌کردندکه پول دارم ودارای درهم ودینارم ، اما آقاجان ، چه درهمی‌و چه دیناری ، درمدت مدیدی وعهد بعیدی‌که ازیزد تا تهران با حالت‌پریشان فلوس فلوس ازافراد نفوس ، ویك پول یك پول از هرظلوم و جهول ، اما در تهران قران قران از هریاور وسلطان، وشاهی‌شاهی، درسرهر خیابان وراهی،

به تکدی واصرار وتندی و خرگدائی به بی‌آزرمی و بی‌حیائی جمع ، وخود را ازخرج وخوردنش منع کردم تا آنکه مبلغ ومقدار وشمار درهم ودینار، بعداز تعب ورنــج بسیار ، هشتاد قران یعنی هشت تومان شد این وجه را برای سفر زیارت کربلا گذاشته وخودرا ازخرج نکردنش به زحمت وریاضت واداشته، زیر وصلهٔ خرقه پنهان ووصلات دیگر برآن دوخته، دردل برازدیادش لیلاً ونهاراً آتش افروخته، وبرای صیانت وحراستش حفاءً وجهاراً دنق تن‌را سوخته، این وجهی‌راکــه بوجه مذکور و بوصف مسطور بچنگ آورده بودم این ظالمان بی‌مروت واین کافران بی‌ایمان بی‌ملت ، امروزازچنگم درآوردند باین‌وضع که یك نفر مرشد، ومطلوب وبقیه مرید وطالب ، یك نفرآمر وحاکم و بقیه مأمور ومحکوم، پس‌ازآن مرا گرفتند ودراین‌وادی دورازآبادی‌نرد مرشد بپاداشتند و در موقف پیر ، مانند أسیر ، رشته‌ای برگردنم گذاشتند ، یکیْ بنادرویشی بگواهیم ایستاد ، دیگری شهادت بربی‌پیری وبی‌راهیم داد ، یکی گفت‌دزدراه درویشان است ، دیگری گفت بناحق‌خورنده لقمه ایشان است .. .. یکی گفت باید جست وبرهنه‌اش نمود، دیگری گفت باید داغ آهنش فرمود ...آخرالامر مرشد، مستمسك به حدیث‌نبوی‌شده که : اقتل‌الموذی قبل اذائه ـ مریدان‌متشبث به شعرخواجه شیرازی‌شده که :

پیش درویشان بود خونت مباح　　　گر ستاری مال خود دزره سبیل

پس ازآن ، مرشد با مریدان متفق برکشتن من‌شدند ،کاردی صیقل‌زده آماده ، وبندی بردست وپایم نهاده ، من چون مرغ بسمل ، دل به کشته شدن در داده ، یکی از آن میان وساطت‌کرده که آنچه مال فقرا نزد اواست تسلیم میکند ، چون گذشت ، شیوهٔ فقرا است وعفوو بخشش‌شیمه آنها است ، مرشد از اوگذشت‌کند ، من ازبیم جان ، وایمنی ازدست‌آن ظالمان ، وجه را به ایشان نشان داده ، پول را ازخرقه بیرون آورده ، مرا رها کردند ، اینك هر پنج شش‌نفر درکاروانسرا حاضر، وشما درگرفتن حق من ازآنها قادر.

فی‌الفور جناب اجل امین‌السلطان امر باحضار آن طراران فرمودند بزودی چهارنفر ازآنهارا حاضر نمودند ، یکی ازآنها درقدیم‌الایام قاطرچی بوده ، همانوقت که فهمیده بود درویش یزدی خدمت جناب اجل برای عرض حال‌رفته ، فرارنموده ، هرچه تفحص وتجسس‌کردند اورا نیافتند ازقراری‌که نشانی دادند شخص قاطرچی‌ازرانده‌های قاطرخانه بوده که چند سنهٔ قبل‌جناب اجل اورا اخراج ازقاطرخانه فرموده بودند ولی‌چون جناب اجل ازشرارت وطراری ودزدی اومطلع بودند بسیارمبالغه در تجسس اوکردندکه شاید پیدا

شود واورا به‌کیفروسزا برسانند . باری دراستنطاق ، آن چهار نفر تحدی‌عجز و زبان بازی‌کردند که از برای‌حضارشبهه پیدا شدکه شاید درویش‌عارض، کاذب باشد در ادعا ، جناب اجل از رحمت رحمانی‌که جبلی و غریزی ایشان است مصمم‌شدندکه دراویش‌را رها نمایند وترحمی‌درحق‌جوان عارض‌فرموده، قصه‌را کوتاه کنند .

جناب مستطاب‌وزیرعلوم‌که مظهراسم یا جبارکه بمعنی تلافی‌کننده‌است ومتحقق به مصداق: والتعرفنهم فی‌لحن‌القول ، بودند فرمودند : درویش‌عارض مظلوم وصادق درادعا ، وآن نادرویشان خاطی ، ظالم وعامل مدعا . آقا باقر که مظهراسم یا قاهر، ودرشناسائی غولان بیابانی وطراران و عیاران صحرائی و کوهستانی ماهر ، از جناب اجل استدعا نمود که رفع غائله را بمن واگذارفرمایند ، تا صدق وکذب را معلوم ، واحقاق‌حق‌را ازظالم برای‌مظلوم نمایم. جناب اجل به او واگذار فرموده شام حاضرشد پس‌ازصرف‌شام، هنوز قهوه صرف نشده ،که آمدند وگفتند پول درویش از پیش‌آن نادرویشان‌درآمد کیفیت‌حال‌را ازآقاباقرسئوال نمودند، عرض‌کرد حضرات‌را بدست‌قراسوران‌ها دادم و در ضمن آنها را به اندك تعذیب و زجر امر کردم . قراسوران‌ها باندك فشار ،آنها را به اقرارآوردندکه پول را زیر تل سرگینی‌که در فلان طویله‌کاروانسرا استمخفی کرده‌ایم ،قراسوران‌ها پول را به عینه بیرون‌آورده اینك پول‌حاضر ، هرچه امر فرمائید عمل‌شود . درویش صاحب پول را حاضر کردند ، وجه وی‌را باوردکرده ، جناب مستطاب‌وزیرعلوم ، دوتومان‌برمبلغ پول درویش افزودند وجناب اجل مأموری‌همراه‌آن بیچاره فرمودندکه او را به‌قم رساند و بزیارت عتبات مشرف شود .آقا باقرخواست آن نادرویشان را به‌کیفروسزا رساند ، چون‌آنها پناه به‌کسوت‌درویشان‌برده بودند اذیت‌آنهارا شوم ومذموم دانستند وچند سوارمأمورشدکه‌آنهارا ازخاك قم‌اخراج‌نمایند ..»

سفر پسران فرمانفرما

قسمت آخر

تحریکات نمایندهٔ دولت ایران دراسلامبول برعلیه شاهزادگان

اصغر فرمانفرمائیان قاجار

مدت توقف شاهزادگان دراسلامبول طولانی میشود وباوجودیکه دراثر اقدامات سفیرانگلیس بابعالی ووزارت خارجه قول داده بودندکه هرچه زودتر وسائل عزیمت آنان را به بغداد فراهم کنند مدتی بطفره وتعلل میگذرانند وحتی ازصدوراجازه اقامت دربغداد که قبلاموافقت کرده بودندسر بازمیزنندوعاقبت دراثر اقدامات مجدا ومجدد سفیرانگلیس موافقت می کنند. فریزردراین باره مینویسد :

ویك تاجری بنام محمدآقاکه شخصیتی نداشت و به نام عامل یاقونسول ایران شناخته شده بود ازطرف پادشاه ایران به بابعالی اعتراض میکندکه توجه وعنایت بابعالی به شاهزادگان که یاغی و دشمن شاه ایران هستند بااتحاد و روابط دوستانه ای که بین باب عالی و دربارایران برقراراست مغایرت خواهد داشت. وزیرخارجه جواب میدهدکه سرورش سلطان این شاهزادگان جوان را مسئول اقداماتی که پدرمرحومشان کرده نمیشناسد وچون دربدبختی وآوارگی به اوپناه آورده اند طبق رسوم متداول بین ممالك متمدن خودش را مکلف میداند که تارمانی که درامپراطوری عثمانی ودرپناه اوهستند نسبت به آسایش ورفاه آنها برطبق این میهمان نوازی عمل کند و یقین داردکه شاه ایران هم با این عمل موافقت دارد .

ناخوشی طاعون در اسلامبول

می گفتند سرایت ناخوشی ازمصربود. ولی چون این ناخوشی هیچگاه در اسلامبول بکلی ازبین نمیرود ومرضی بومی است ممکن است ازمصرهم سرایت نکرده باشد درهرحال درماه حولای چندروزی دیده شده و بعد درماه های اوگوست و سپتمبر ناخوشی شدت کرده ودراکتبر ونوامبرکه بایدبعلت فرارسیدن زمستان تخفیف پیداکند برعکس به منتهای شدت رسیده است راجع به تعدادتلفات اقوال مختلف است. بعضی میگفتندکه مدتی تلفات روزانه به هزارودویست نفر رسیده است بعد ازورودما به اسلامبول تلفات کمتر شد. مجموع تلفات را ازشصت وپنج الی یکصدهزار نفرمیگفتند اما صحت این ارقام مشکوك است زیرا دراسلامبول همانند سایرشهرهای شرق هیچ احصائیه ای ازجمعیت گرفته نشده وهیچ دفتری برای ثبت اموات وجودندارد. امادراینکه تلفات زیادبوده شکی نیست. قبرستان های بزرگ پرا[1] واسکوتاری[2] پر ازقبرهای تازه بود وقسمتهای نزدیك شهر

۱ـ Pera قسمت اروپائی اسلامبول ۲ـ Scutari قسمت آسیائی اسلامبول

دراثر کندن قبور تازه شباهت بهزمین تازه‌شخم زده داشت وامکان نداشت کسی از آنجا عبور کند واجسادی راکه به‌آرامگاه ابدی‌میبردند مشاهده نکند . در سربازخانه راماچیفلیك۱ ازدو رژیمان‌سربازنصف تلف‌شده‌بودند دربیوك درچ۲ هم‌که چهارصدنفرسکنه داشت بهمین‌نسبت‌تلفات داشتند.گاهی‌که برای گردش به تپه‌های مجاور میرفتیم دائماً میدیدم‌که دسته دسته مبتلایان را به کلبه‌های موقتی‌که مخصوص‌آنهادوراز شهرساخته بودند انتقال‌میدادند تعداد این‌کلبه‌ها دائما روبه‌افزایش‌بود. درسنت دیمتری۳ که یکی ازمحلات اسلامبول ونزدیك گلدن‌هرن۴ است یك‌شهری ازاین‌کلبه‌ها ساخته‌شده بود. امکان نداشت‌که‌کسی ازمنزل خارج نشود وآثارمرض را مشاهده نکند. پرستاران مریضخانه هـای مخصوص طاعونی : حلودروپنجره خانه‌ها دیده میشدند ووجودآنها حکایت از آنچه دردرون خانه میگذشت میکرد، غالبا درکوچه وبازاراشخاصی‌رامیدیدم که مانند اسکلتی باکومك عصا وبزحمت راه میروند و همه بآنهاراه میدهند و بسرعت از آنها دور میشوند .آنها کسانی بودندکه گرفتار طاعون شده و از مرگ جسته بودند . اروپائیها وکسانی‌که برای مصون بودن معتقد به احتیاط کاری واتخاذ تدابیر لازم بودند با شنل‌های مشمع ویاآلوده به روغن حرکت میکردند وباعصاهایی‌که دردست داشتند اشخاص مطنون‌را ازخود دورمیکردند واما شاهزادگان نگون‌بخت وقتی به‌کانون ناخوشی یعنی‌اسلامبول واردشدند و آثار وحشتناك مرض‌را دیدند ترس ونگرانیشان بیشتر شد اولابواسطه خطری که درمدت اقامت دراسلامبول متوجه‌آنها بود وثانیاً درمسافرتی‌که درآسیای صغیر درپیش‌داشتند خطرسرایت بیشتربود و نگران بودند چگونه احتیاطات لازم‌رابرای جلوگیری‌ازسرایت مرض‌اتخاذ کنند. دراسلامبول موفق‌شده‌بودند خودشان‌را دریك نوع قرنطین محفوظ دارند مقررات بهداشتی‌که شنیده‌بودند برای‌جلوگیری ازسرایت مرض‌مفیداست وضع کرده بودند قدغن‌کرده بودند که هیچکس را بدون‌اجازه واردنکنند جعبه‌ای مخصوص دوددادن وضدعفونی کردن تهیه‌کرده‌بودندکسانی راکه ناچاربودند بپذیرند بجای‌آنکه روی صفه

۱– Rama Chifflic

۲– Buoyoak Derch

۳– Saint Dimitri

۴– Golden horn بندرگاه اسلامبول

ودیوان بنشانند روی‌صندلی مینشانند من‌هم آنهارا دراتخاذاین تدابیر تشویق میکردم ولی غالبا بعلت لجاجت وتعصب مستخدمین ترکشان دچارزحمت‌واشکال میشدند . شاهزاده رشید بمن میگفت : «والله صاحب فریزر این ....ها وسیله سرایت مرض به ما خواهند شدکوچکترین توجهی بآنچه من میگویم نمیکنند هرکس می‌آید بدون اجازه واردمنزل میکنند ووقتی‌آنها را مورد بازخواست قرارمیدهم ماراکافر وبی‌دین میخوانند عقیده‌آنها این است‌که هرکس را خدا بخواهد ومقدر باشدطاعون میگیرد وعموماکسانی‌که ازطاعون میمیرندبه‌بهشت میروند بنابراین آنچه برای اجتناب ازسرایت مرض بکنم گناه‌است وبرخلاف اراده خداوندمتعال میباشدوحال‌آنکه به‌اعتقادما اگرخودمان‌را درمعرض‌خطر بگذاریم گناه کرده‌ایم. صاحب فریزر، ترابخدامستخدمینی برای‌ما فراهم‌کنید که اوامر ما را اطاعت‌کنند و مورد اطمینان باشند» شاهزاده حق‌داشت ترکها معتقدندکه احتیاط بی‌ثمراست و احتناب از سرایت مرض خود گناهی است و کسانی‌که مبتلامیشوند ومیمیرند مستقیما به بهشت میروند . از چند نفر طبیب شنیدم‌که درحرم‌سراها‌که زنهاوبچه‌ها جمعندمبتلایان را ازسالم‌ها حدانمیکنند حتی بچه شیرخوار را ازمادر ناخوش حدانمی‌کنند پیرمرد ترکی‌که هفده‌نفر عائله داشته همه‌را باستثنای یکی ار دختران سوگلیش ازدست میدهد ولی آن دخترهم درهمان اطاق وتحت‌خوابی‌که مادرش مرده‌بوده‌است زندگی میکرده وقتی به‌پیرمرد توصیه وتأکیدمی‌کنندکه لااقل این یگانه بازمانده خانواده‌اش را ازمنزل دورکند والا اوهم مبتلا خواهدشد شانه‌هایش را بالابرده و حواب میدهد خداکریم است.

شنیدم وقتی به‌دخترجوانی‌که پدریاشوهرش‌تلف‌شده بوده تأکیدمی‌کنند ازخانه دورشود با ابرازنفرت وخشم امتناع‌کرده وچند روزبعدکه‌آثار مرض در خودش بروز میکند با خوشوقتی و مسرت میگوید: «چه خوب است حالا یقین دارم من‌هم به بهشت خواهم‌رفت.»

شنیدم‌یك سرهنگ ترکی‌که بعلت آشنائی به زبان‌فرانسه وایتالیائی با اروپائیها واعضاء سفارت‌فرانسه وانگلیس معاشرت ورفت‌وآمد داشته وعقاید و افکارا ینهارا کسب‌کرده بود به‌علت‌اتخاذتدابیرواحتیاطات‌لازمه برای‌جلوگیری ازسرایت مرض به‌چهارصدنفر سربازان تحت‌آموزش مورد مواخذه شدید واقع میگردد. شرح قضیه‌این‌است که مرض‌بالباسهای‌آلوده‌ای‌که ازاسلامبول‌فرستاده

بودندبه‌سربازان سرایت‌میکند و بعدازاینکه یکصدوهشتادنفرآنهاراتلف میکند، سرهنگ‌درصددبرمیآیدکه برخلاف ترکهااقداماتی برای دفع‌مرض بعمل‌آورد ودستور میدهد تمام البسه موجود درسربازخانه را بشویند و تمام سربازها در بوسفر استحمام کنند و تمام اطاقها و اثاثیه را دود داده و ضد عفونی میکنند و اقداماتی بعمل میاورد که از ورود چیزهائی که مسری مرض باشد جلوگیری شود. یکی از بدخواهان سرهنگ موضوع را به‌اطلاع قاضی عسکر میرساندروزی که ملابرای انجام وظیفه‌اش به سربازخانه می‌آید ازوضع صحی سربازها استفسار میکند ووقتی سرهنگ اقداماتی‌راکه بعمل‌آورده باوگذارش میدهد درجواب میگوید: «به این‌کارها همه بی‌فایده و بی‌اثراست. بگوئید قلم وکاغذ ومرکب بیاورند من‌وسیله خوبی برای جلوگیری ازمرض طاعون بشما خواهم‌داد» بعد چندسطری که لابد جملاتی از قرآن بوده روی‌کاغذ مینویسد و بسرهنگ داده‌می‌گوید این‌راسردرب سربارخانه نصب‌کنید و مطمئن باشیدکه بهیچوجه طاعون بسراغ شما نخواهد آمد . بعداً شکایات رسمی از اقدامات احتیاطی‌سرهنگ به‌مقامات بالامیرسداستحمام سربازهاشستوشوی البسه‌وغیره عصیان وگناه‌بزرگی تلقی‌شد. وخلیل‌پاشا سرعسکر تازه ودامادسلطان سرهنگ رامتخلف ومقصر شناخته وباوجوداینکه خودش دستوراحضار اورا داده بوده‌از پذیرفتن او امتناع ورزیده وپیغام میدهدکه دیگرافسرقشون نیست . سرهنگ بیچاره‌که با موافقت‌کتبی سرعسکر سابق عمل‌کرده بود با ارائه دستورکتبی مافوق از انفصال معاف‌میشود ولی باو تذکر میدهندکه من بعد این‌حقه بازیها راکناربگذارد والافوراً ازقشون اخراج‌خواهدشد گمان میکنم باوجودیکه‌این سرهنگ زمانی یکی‌ازخواص حضرت سلطان بوده حالا از قشون‌کناره‌گیری کرده‌است من‌میترسم این موضوع ونظائرآن‌که زیاداست نگذارد نژادترک‌از خرافات و معتقدات سخیفی‌که گرفتار استآزاد شود بخصوص‌که زمامداران و درباریان بیشتر از سایر مردم گرفتار این‌خرافات میباشند. ناخوشی بمقامات بالا هم سرایت‌کرده بود و زن و خانواده رئیس افندی وزیر خارجه را هم بدیار عدم فرستاد. خودش هم‌ناخوش شده بود وهمه خیال‌کردند طاعون است و حال‌آنکه طبیبش تشخیص یك نوع فلج سبکی داده بود امای‌پیسانی[1] بمناسبت

M. Pirani - 1

شغلی که داشت با وزیر خارجه دائماً ارتباط داشت با وجود خطر سرایت مرض به عیادتش میرود و می‌بیند وزیر در همان اتاق و تخت خوابی که زنش روی آن جان سپرده آرمیده است ناچار کنار وزیر نشسته با او گفت و شنود میکند و دستور دوا میدهد باوجودیکه هیچ عملیات ضد عفونی نکرده بودند و ناخوش هم درخانه وجود داشته به آقای پیسانی سرایت نمی‌کند و این معنی میرساند که سرایت مرض منحصراً و همیشه دراثر تماس گرفتن با مریض نیست .

ناخوشی تیمورمیرزا

برای تکمیل ناراحتی شاهزادگان تیمورمیرزا غفلتا مریض‌شد: استخوان درد، سردرد وهر نوع ناخوشی درموقع‌شیوع طاعون ایجاد نگرانی میکند اما برادرانش بدون‌اینکه دنبال طبیب‌بفرستند ازپیش‌خود دواهاای ازقبیل‌مسهل و مهوع‌ومسکن که باخود ازلندن آورده‌بودند بمریض‌خورانده ومفید واقع‌میشود بطوریکه وقتی من به ملاقات آنها رفتم اگرچه هنوز تب قطع نشده و مریض ملتهب بوداما ناخوشی تخفیف پیداکرده بود فوراً طبیبی فرستاده‌شد ولی قبل‌از رسیدن اوآنهامعالجات خودشان را ادامه داده بودندوخوشبختانه معلوم‌شدکه مداوای آنهاصحیح بوده وطبیب هم‌آنچه راآنهاشروع کرده بودند باتمام‌رساند واطمینان دادکه طاعون نیست‌اما شاهزادگان من‌باب گله این موضوع راکه من‌پس ازاطلاع ازناخوشی‌تیمورمیرزا احتیاطاً ازآنهادوری جسته‌ام به‌رخ‌من کشیدند وحتی‌تیمورمیرزا باقیافه تمسخرآمیزی بمن گفت: «من‌فهمیدم شماچه خیال کردید امامن همه‌شماها را اغفال کردم» تیمور راست میگفت افکارورفتار اوعاری ازهر نوع‌ملاحظه وظاهرسازی بودومطلقاتحت تاثیرواقع نمیشدوآنچه به‌نظرش میرسید بی‌پروا میگفت ومیکرد درموقع ناخوشی به‌نظرش میرسید به تلافی ترس‌ونگرانی که برادرش والی‌موقع ناخوش‌شدن دربوخارست سبب‌شده بود شوخی بااوبکند . دریکی ازشبهاکه دراثرتب ناراحت بودوخوابش‌نمیبرد به‌خیالش میرسیدکه نگذارد سایرین‌بخوابند وآسوده باشند. اول‌شروع میکند به ناله وشکایت ازبدحالی وبعدناگهان‌باحالت اضطراب ووحشت فریادمیزند: «آی والی والی ازمن‌دورشو ازمن دورشو. بجان‌تو قسم من طاعون گرفته‌ام. یك دمل بزرگی زیربغلم درآمده» بیچاره والی وحشت‌زده وپریشان بطرف‌او

میرود وتیمورشیطان‌هم پس‌ازآنکه مدتی‌ازوحشت ونگرانی برادرش لذت‌میبرد یکمرتبه میزند زیرخنده عجب‌اینکه اهل‌منزل‌هم این‌شوخی راجدی‌تلقی‌کرده و روز بعد مستخدمین ترك همه شاهزادگان را تنها گذارده وفرار می‌کنند.

حرکت از اسلامبول

عاقبت دراثراقدامات مجدانه وموثرلردپینسن‌بای۱ سفیرانگلیس‌اشکال‌تراشیهای باب‌عالی۲ که بیشتر معلول سوء اداره و تنبلی‌وکاهلی فطری ترکها بوداز بین برداشته شد وروزسه‌شنبه چهاردهم فوریه۱۸۳۷ ساعت هفت‌صبح مرا از خواب بیدار کردند و پیامی از طرف شاهزادگان آوردند مبنی براینکه مهماندارآنها اطلاع داده است‌که یك‌ساعت دیگر بسمت بغداد حرکت خواهد کرد و اگر من خودم را فوراً بآنها نرسانم نخواهم توانست باآنها تودیع و خداحافظی بکنم. خبرخوش بود زیرا آنچه درچند ماه اخیر ماموریتم گذشته بود سخت خسته‌ام‌کرده بود و بنابراین خاتمه ماموریت و وظیفه‌ام که آسوده و راحتم میساخت بسیار خوش‌آیند بود.

باوجود اینکه حس‌میکردم علاقه صمیمانه‌ای نسبت به شاهزاده‌گان دارم معهذا نمی‌توانستم از خودم مخفی دارم‌که باری‌که بدوش داشتم خیلی سنگین شده واز رهائی‌آن خشنودباشم، اما ازطرفی چگونه ممکن است انسان کسانی راکه مدتی مدید شریك غم و شادی آنها بوده برای همیشه ترك‌کند و احساس اندوه و غم ننماید؟ بعضی علایق و بستگی‌هاست‌که از قلب چشمه میگیرند و به آسانی نمی‌توان‌آنها را ازبین برد. ارتباط و تماس من باشاهزادگان یك‌چیز

۱ـ Lord Ponsonby

۲ـ محققلی میرزا دررموز السیاحه مینویسد:

«بالجمله توقف شاهزادگان درقسطنطنیه مدت‌هفتادروز بطول انجامید وعلت تعطیل‌کار ایشان در دربارسلطان، ایلچی روس‌بود. تبیین‌این‌مقال اینکه چون‌دولت‌روسیه‌ـ قوام دولت‌ایران راهمواره خواستار میبودند و چنان مشهور بودکه شاهزادگان مذکوره ازدولت ایران اعتراض نموده‌مستظهر بدولت انگلیس شده‌اند. ایلچی روس را درقسطنطنیه چنان بخاطررسیده‌که توطن شاهزادگان درعراق‌عرب باامتزاج دولت انگلیس شاید تاسیس فتنه شود لاجرم بااولیاء دولت آل‌عثمان‌گفتگوی آنمطلب رادرمیان‌آورده‌که ایشانرا به بلادی دیگر فرستند تابجائی رسید که ازحضرت‌سلطان‌رسولان متعدده تبلیغ‌امرسلطان راچنین‌نمودندکه چون فیمابین‌دولتین(یعنی‌ایران و عثمانی) تازه‌الفتی بهمرسیده شاید وجود شما در عراق عرب مورث حادثه فیمابین شود بهر مملکتی دیگر یعنی غیرازبین‌النهرین تمنی داشته باشید دَرکمال عشرت و کامرانی مادام‌العمر مهمان سلطان باشید.»

معمولی نبود و باوجود ناراحتیها و نگرانیهایی که برای من ایجاد میکرده حس کردم که علاقه و بستگی صمیمانه‌ای نسبت به من دارند ومن هم علاقه‌ای تقریباً پدرانه نسبت به آنها دارم و همانطورکه یك طفل لجوج وشیطان غالباً محبوب وسوگلی پدر ومادر است، لجاحت و مزاحمتهای بی‌اهمیت آنها ، که غالباً مرا آزار داده بود در مقابل آنهمه صفات خوب و نجیبانه آنها مستهلك شده بود . آنها نه تنها در نظر من محبوب بودند بلکه تمام اشخاصی که آنها را خوب میشناختند آنها را عزیز داشتند اینها افکاری بود که وقتی خودم را در قایق انداختم که به ینکوی (۱) برسانم بمغزم خطورکرد وقار عطوفت‌آمیز و محبت صمیمانه شاهزاده ارشد سلوك خشن وغیرعادی و درعین حال محبت‌آمیز والی صاف و سادگی گرم و بی‌آلایش تیمورمیرزای عاشق پیشه درخاطرم بود وباید اعتراف کنم که وقتی فکرمیکردم برای آخرین دفعه آنها را خواهم دید غم و غصه شدیدی قلبم را فشار میداد . پس از مدت کمی به خانه آنها رسیدم هرسه لباس سفرکه عبارت ازشلوار وکلیچه بود دربرداشتند و سردماغ بودند . والی هیکل وقیافه مضحکی پیداکرده بود ودامن لباسش را به عقب بسته بود . هرسه بادهان باز وخندان دور مرا گرفتند وخوشحال بودند از اینکه عاقبت خداوند وسائل الحاق آنها را بـه خانواده وکسانشان فراهم ساخته است . بعد ساعت حرکت فرا رسید و حالت شوق وذوق از بین رفت . من از این قبیل صحنه‌ها متنفرم و نمی‌توانم آنرا توصیف وتشریح کنم. آنها حقیقتاً متأثر بودند.شاهزاده ارشد رویش را برگرداند که تأثر خودش راکه منهم مانند او داشتم پنهان کند بمن سفارش کردند که ازطرف آنها نسبت به دوستان انگلستان و بوخارست سلام ومحبت فراوان ابلاغ کنم قبلاهم مقدارزیادی نامه داده بودند که بآنها برسانم. بعد مرا به طرز ایرانی درآغوش گرفته بوسیدند وبخدا سپردند و سپس حرکت کردند .

پایان

---

(۱) Yenekewy

قوانین خاکسار

نورالدین
مدرسی چهاردهی

طالب هنگام تشرف وسیله پیردلیل بحمام رفته دست راست پیردلیل بالای سرطالب قرار گرفته وادعیه‌ای چند خوانده مرید غسل میکند اول غسل شریعت دوم غسل طریقت سوم غسل حقیقت چهارم غسل معرفت بجا میآورد بعد باتفاق پیردلیل نزد مرشد بر گشته شیخ طریق برروی پوست تختی نشسته وبالای سرش بدیوار کشکول و تبرزین و نفیر و تسبیح هزاردانه و رشمه کوبیده شده و شیخ کلاه سه ترك برسر نهاده ومرید پارچه‌ای سفید ازاحرام برتن کرده و پارچه سفید دیگری مانندلنگ از بین دوپا گذرانده وبر کمر می‌بندد که این پارچه را لنگ می‌نامند وپس ازتشرف بمزید بر گرار میگردد پیردلیل رشمه رابگردن طالب انداخته وگلبانك بـرای مرشد میگیرد و این حالت را طالبی گویند (گل بانگ یعنی ساعد دست راست روی دست چپ قرار دادن و با سه انگشت دست راست گوش چپ را گرفتن وبا انگشت دست چپ گوش راست را گرفتن و انگشت شصت پای راست روی پای چپ قراردادن که با بدن خودیك لادرقبال مرشد ترسیم میکند) بعدپیردلیل میگوید حق دوست الاالله ومرشد درپاسخ میگوید موحود الاالله سپس پیردلیل بامرشد صفا میکند ودست راست طالب را دردست پیرارشادقرارمیدهد و سپس ازگناه توبه نموده و این جریان را لسان نام می‌نهند .

این لسان از انبیاء آمـد پدید | هـم ز شاه اولیا بـر مـا رسید
این لسان میراث شاه اولیا است | زانکه عالم فانی‌است واوبقا است

بعد از لسان مرحلهٔ دوم پیاله است بعضی از مشایخ لسان و پیالـه را در یك حلسه انحام میدهند وبعضی دردوحلسه ولی حد فاصل این تشریفات نبایستی بیش از چهل روزطول بکشد مرحوم حاجی بهارعلیشاه سرسلسله خاکسارلسان وپیاله را در دوحلسه انجام میداد وبحدفاصل بمدت چهل‌رور اعتقادی نداشت .

قبل از برگذاری تشریفات پیاله برای مرید نامگذاری میکنند بـدین ترتیب مرید نام درویش مییابد .

پیردلیل درمقابل مرشد گلبانگ گرفته و اظهار میدارد طالبم شیخ پاسخ میگویدطالب چیستی پیردلیل میگویدحهة مریدطالب‌نامم شیخ لختی‌سر بگریبان فروبرده سپس نامی از قبیل قدمعلیشاه ـ بهارعلیشاه ـ قطارعلیشاه برای مرید انتحاب و ازآنزمان ببعد درویش‌لسان گرفته به‌آن نام نامیده میشود ودرسلسله خاکسار برخلافت سلاسل دیگر تصوف مرید از بدوتشرف بفقرنام درویش‌یافته و از ابتدا بکلمه شاهی خطاب میشود یعنی سلطان عالم ملکوت .

نسخه‌های خطی

کتب خطی مصور فارسی درموزهٔ بریتانیا

از
مردیت اونس
ترجمهٔ
سیروس‌مصدقی

-۲-

پایه واساس عقیدهٔ صوفی گری این‌است که روح ازمعبود خود پروردگار جدا شده ومشتاق و آرزومند است که بدان بازگردد و بمانند نی است که بسبب مفارقت از نیزار ندبه وشکایت میکند. لذا برای پیوستگی بایستی جسم‌را که سد راه است ازبین برد واین‌عمل فقط بـا سفر نمودن و راه معینی که پیر طریقت راهنمای آن است ممکن‌میشود . لذتی که دراویش ازرقصهای بیخودکنندهٔ خود می‌برند بسبب پیوستگی موقت روح آنها با خداوند است .

صوفی گری درایران نشوونما کرد ومنبع الهام اکثر اشعارزیبای‌فارسی گشت وباعث تصورات ظریف و زیبائی ازمی ومیخانه وطره ورخساریار گردید که برای هریك ازآنهـا میتوان تعبیراتی درتصوف نمود و بدین‌جهت تعبیر و دگرگونی‌آن به قصص تمثیلی ورمزی کاملا طبیعی است .

مثنوی عرفانی درابتداتوسط سنائی‌سروده شد سپس عطارآنراتوسعه‌داد وآنگاه جلال‌الدین رومی بزرگترین شاعر اهل‌تصوف آنرا بکمال رسانید.او دربلخ‌متولدشد خانواده‌اش بعلت‌حملهٔ‌مغولان بهآناتولی فرارنمودند دراینجابود که مریدانی بدور وی‌گردآمدند وتا بامروزبحالت دراویش باقی هستند . این دراویش درزندگی مذهبی ترك نقش‌مهمی‌را ایفاکردند ورهبرآنان‌چلبی‌افندی شمشیر عثمان را بعنوان نشان سلطنتی به سلاطین عثمانی اعطاء نمود . رومی دیـوانی بجا گذارد که بنام دوست او شمس‌الدین تبریزی موسوم شد . ولی بزرگترین اثر وی مثنوی معنوی است این اثر بـا توانائی تمـام توسط پروفسور نیکولسون ترجمه شده است . مثنوی معنوی در شش کتاب تقسیم شده و مجموعه‌ایست از حکایات بسبك معمولی و هریك از آنها دارای معانی عرفانی وحقایق اخلاقی می‌باشند . نسخ مصورآن کمیاب است ولی یکی ازاین نسخ‌بتاریخ ۱۵۳ درمجموعهٔ موزه بریتانیا موجوداست گرچه متعلق‌بهزمانهای گذشته ودارای میناتورهائی بسبك قدیمی می‌باشد ولی طرزکارآن نوین است. نویسنده‌ایکه میناتوریست‌های ایرانی هرگزدرمصور نمودن‌کتب آثاروی‌خسته نمیشوند سعدی شیرازی است که‌کاملاازنظرشخصیت با رومی فرق دارد . سعدی تخلص خودرا ازنام نوادهٔ اتابك فارس سعدبن‌زنگی گرفت .وی درطفولیت‌یتیم

و دربغداد تحصیل نمود و بزیارت خانهٔ خدا به مکه رفت . با صلیبیون بخاطر دین جنگید و بدست آنان اسیر گشت و به کمك مرد متشخصی اهل شهر حلب آزاد شد . بهای این آزادی ازدواج با یك زن کج خلق و ناسازگار بود که زندگانی او را تلخ نمود . نصایحی که این مرد دنیا دیده در حکایات خود میکند با دنیای امروز نیز مرتبط است . گلستان مشهورترین اثر سعدی است وعبارت از مجموعه‌ای از حکایاتی است‌که در نثر زیبائی‌سروده شده و هر یك ازحکایات دارای‌جنبه اخلاقی می‌باشد . گرچه این اثر نسبتاً کوتاه است ولی از بوستان سعدی که بصورت نظم بوده وباموضوعی مشابه می‌باشد مشهورتر است.

امیرخسرو دهلوی شاعری بود با تألیفات بسیار . گرچه این آثار را بخاطر پادشاهان ترك دهلی نگاشته است ولی در ایران محبوبیت بسیار کسب نموده‌اند ونسخ مصور متعدد گواه آن است .

امیرخسرو دهلوی علاوه برنگارش شش دیوان بمنظور یادبود و تحلیل ازحوادث وجریانات زندگانی شهریاران خود اشعار تاریخی‌سرود و نیز پنج روایت بسبك مثنوی سرود وموضوعات آنهارا ازنوع همانهائی انتخاب کرد که نظامی‌درکمال‌استادی بنظم درآورده بود . گفته میشود امیرخسرواولین‌شاعری است‌که بسبك هندی شعر گفت ، ولی در صحت آن تردید است . با همه لطف و زیبائی وتنوعی که دراشعار شاعران هندی که بتقلید امیرخسرو دهلوی (او را طوطی‌هندوستان‌نامیده‌شد) سروده‌اند وجود دارد برای‌کسانیکه بااشعارشاعران ایرانی مأنوس هستند قدری بیگانه است .

از مثنوی خواجوی کرمانی هنوز دونسخه مصور باقی است. وی نیز با سرودن خمسه‌ای ازسبکی که نظامی بنیان‌گذاردپیروی نمود . یکی ازاین‌نسخ درمجموعهٔ موزه‌بریتانیا با سه روایت ودیگری درپاریس‌می‌باشد . اولین‌روایت این‌خمسه سرگذشت عاشقانه هما و همایون است .

دومین‌روایت سرگذشت عاشقانه مشابه‌ایست بنام نوروز وگل‌که ازعشق یك‌شاهزادهٔ خراسانی‌به شاهزاده خانم رومی‌حکایت‌میکند . خواجوی کرمانی درسرودن‌سه‌قسمت‌دیگر خمسه‌بنام کمال‌نامه،روضةالانوارومفاتیح‌القلوب‌به‌تصوف روی‌آورده است . باستثناء خیام‌که درمملکت خویش بیشتر بعنوان ریاضی‌دان ومنجم معروف است‌حافظ بعلت ترجمه‌های ذیقیمت از اثراو مشهورترین شاعر ایرانی درغرب می‌باشد .

اززمان سرویلیام جونز Sir William Jones حافظ ازلحاظ مترجمین

دیوانش خوش شانس بوده است کتابی که پرفسور آربری Prof. Arberry دراین باره درمجموعهٔ کتب ادبای شرق چاپ نموده است ، حاوی ترجمه پنجاه بیت شعر با توضیحات وچند قطعه از اشعار خودش و همچنین ازایوری Avery و استابز Stubbes می باشد که کاملا درخور توجه است .

تعدادی ازنسخ دیوان حافظ در موزه بریتانیا مصور هستند واغلب آنها دارای میناتورهائی بسبك هندمی باشند که صحنه‌های محالس می خوارگی را نشان میدهند ودر آنها اشاراتی که بشراب میشود ومعانی عرفانی که بدان نسبت میدهند مجسم شده است .

بعضی از کتب گلچین اشعار گاهی نقاشی شده‌اند مثل نسخه‌ای که در سال ۸۷۲ نوشته شده و درشیروان (که فعلا درآذربایجان شوروی میباشد) از آن نسخه برداری شده‌است و اکثر میناتورها مانند نسخ کتاب اشعار حافظ مربوط به ابیات منفرد و محزای غزلها می باشد .

جامی آخرین شاعر بزرگ کلاسیك ایران است که درسرودن شعر در کلیه سبکها پیشی گرفته‌است از مجموعه هفت اورنگ که اسامی هفت‌ستاره می باشند درموزه بریتانیا نسخ سیارموحوداست .

اولین اثر این مجموعه که حاوی اشعار اخلاقی وآموزشی میباشد سلسلة الذهب نام دارد و درسال ۸۷۷ بپایان رسید. بعدازآن سلمان وابسال است واشعار آن فلسفی وتمثیلی میباشد و توسط فیتزجرالد Fitsgerald درسال ۱۸۵۶ ترجمه شده است. آنگاه تحفةالاحرار و صبحه‌الابراز میباشندکه هر دو حاوی اشعار اخلاقی وآموزشی هستند. اثر دیگر یوسف وزلیخا است وسرگذشت حضرت یوسف ماه کنعان راکه در سوره دوازدهم قرآن آمده‌است ازدید شرقی حکایت میکند. ششمین اثر حکایت لیلی ومجنون است که قبلا نظامی و امیرخسرو آنرا درکمال مهارت و استادی سروده‌اند وهفتم آنها خردنامهٔ اسکندری است که از نظر سبك شعر بااشعاری که قبلا درباره اسکندرسروده شده فرق‌دارد وفرق آن دراین‌است که کاملا بصورت داستانی نمیباشد .

سایر کتب اشعار عاشقانه گاه‌بگاه نقاشی شده‌اند ولی بفراوانی وزیادی آنچه که دربالاگفته شد نمی‌باشند. شاید نظامی بخاطرمحبوبیت فراوان ازهمه شاعران‌ازاین‌لحاظ بیشتر مورد توحه بوده‌است .

درموزهٔ بریتانیا کتب‌مصورتاریخی مانندلشکرکشی تیمورو کشورگشائی

شاه‌اسمعیل سرسلسله پادشاهان صفوی موجوداست. ولی‌ازنظرقدمت ونیزازلحاظ آثارتاریخ نویسان دورهٔ ایلخانی که درموزه ملی‌پارس وسایر مجموعه‌ها میباشد باآنهاقابل مقایسه نیست. فن‌وهنرتصویرکشی درموضوعات تاریخ طبیعی واقعاً منحصراست به‌کتاب عجایب‌المخلوقات اثرقزوینی که درنیمهٔ دوم قرن سیزدهم میزیسته است وبه منتهای درجه شهرت رسید.

در یکی ازنسخ کتاب جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات متعلق بسال ۴۰-۱۴۳۹ اثرعوفی که مجموعه بزرگی‌ازحکایات وروایات‌است ونیز درکتاب مفتاح‌الفضلاکه فرهنگ بسیارجالبی‌ازلغات نادراست‌ومورداستفاده شعرای‌متقدم بوده میناتورهائی‌وجود دارد ونیزازمجموعه‌ای که دراواخرقرن‌نوزدهم میلادی جمع آوری شده است تصاویر خوبی از فرمانروایان‌سلسله زندیه دیده میشود.

دنباله دارد

انتقاد کتاب

حسین خدیوجم

دمی باخیام

از: علی‌دشتی، (چاپ دوم) امیرکبیر، تهران؛ ۱۳۴۸ : ۳۷۹ ص. رقعی.

برخی از دانشمندان را عقیده براین‌است که مشاجرات مذهبی و مسلکی، و جنگ و جدال برسر اثبات حقانیت یك عقیده ونادرست نمودن عقیده‌ای دیگر، یکنوع بیماری روانی‌است که با گذشت زمان ودست اندرکار بودن پاره‌ای عوامل سیاسی واجتماعی دربرخی‌اجتماعات آنچنان ریشه می‌دواندکه همه گیرمی‌شود و درمانش غیر ممکن میگردد . به اصطلاح «باشیراندرون شد وباجان به در رود».

درصفحات تاریخ – مخصوصاً تاریخ دورهٔ قرون‌وسطی– به مواردبسیاری برمی‌خوریم که این بیماری به‌اوج خود رسیده وخون میلیونها بی گناه ازاین رهگذر برزمین‌ریخته شده که اهل کتاب ازچندوچونش نیك باخبرند.

کتاب‌تسخیر شدگان داستایوسکی نمایشگرخوبی‌است برای شدت این بیماری درکشور روسیه یك‌صدسال پیش این نویسنده می گوید «الحادوزندقه ره‌آورد غرب است که محیط روسیه راآلوده کرده‌است».

خردمندانی چون ابوالعلای معری و حکیم عمر خیام و آزاد اندیشانی نظیرایشان که باتشخیص خویش گاه وبیگاه برای درمان این‌بیماری‌مردم‌رابه گامی به پیش گذاشته‌اند تامردم خوابزده وپریشان روزگارخودرا بیدارکنند، درزندگی باانواع نامردیها روبه‌رو شده‌اند وپس ازمرگ مطعون و ملعون و گمراه معرفی شده‌اند، کمتر دیده شده که‌کسی بدون حب و بغض در گفته های ایشان به پژوهش بپردازد وسخنان سره و ناسرهٔ آنها را از یکدیگر تفکیك نماید .

خوشبختانه امروزه دربیشتر کشورهای شرق وغرب – ازبرکت وجـود دانشگاهها و و فوراسناد و مدارك – زمینه‌ای فراهم شده که هرصاحب خردی میتواندعقاید خودرا، تاحدودی که به سیاستی برخوردنکند؛ بی‌پرده بگوید، ومردم‌کتابخوانده نیزتااندازه‌ای قدرت شنیدن حرفهای مخالف عقیدهٔ خودرا باز یافته‌اند .

زمامداران واقع اندیش‌هم دریافته‌اند که اظهار عقیده مستند جایی را خراب نمی‌کند ومشکلی پیش‌نمی‌آورد، بلکه برای‌روشن شدن مردمی‌کههنوز

آثاری ازاین بیماری مزمن دروجودشان برجای مانده و اهل طلب ودرك حقیقت هستندلازم است، وچه بساکه عده‌ای را به کارمطالعه و تحقیق علاقه‌مند سازد، و آنان رابه راهی کشاندکه درنتیجهٔ برخورد اندیشه‌های مخالف وموافق برای بسیاری ازمشکلات خیالی خویش پاسخ قانع کننده‌ای پیدا کنند .

تردیدی نیست که حاودانگی خیام ومعری ومردانی نطیرایشان درگرو ستایش ودشنام موافقان ومخالفان اندیشه‌های ایشان بوده است .

بررسی کتاب «دمی باخیام» را باهمین عقیده آغاز می‌کنیم تاببینیم حرف تازه آقای علی دشتی چیست، واو بااین جام برزمین زدهٔ کوزه گر دهر ،درچه‌زمان ومکان و اوضاع و احوالی آشناشده ، وبرخوردش باخیام چگونه‌است ؟

دشتی در این چاپ «دمی باخیام»، که علاوه براصلاحات موارد تردید چاپ اول، بیش از یکصد صفحه مطلب اضافه دارد، هم به آیین اهل تحقیق به بررسی آثار وافکارخیّام پرداخته، هم‌مقداری از عواطف و احساسات خود را دربارهٔ خیام باشری زیباودلنشین قلمی کرده ، و داوری نهایی را به‌اهل خرد وانصاف وتحقیق واگذاشته است.

درص ۱۳ زیرعنوان «چندکلمه باخوانندهٔ چاپ دوم» می گوید: آشنایی باخیام بسی دور، ونزدیك مرزهای جوانی دست داد، آن وقتی که روح عاصی است وازموجود ومقررگریزان.... میخواهد تنیده های ایام و بافته شده های کهن راپاره کند .

خیام آن عهد چنین می‌نمود. درحرق عادات وعقایدتبعدی بی باك ..از مرزهای اعتدال می گذشت ، می‌شکست و می‌درید. این خیامی بودکه از میان مجموعه‌های انباشتهٔ ازصدها رباعی سردرآورده بود .

غریب وباور نکردنی اینکه قبل‌از مرحوم صادق هدایت (۱۳۱۳ش) و قبل‌از مرحوم فروغی (۱۳۲۰ش) کسی بدین‌انبوه رباعیات بدگمان نشده‌ویا اگر شده است، درمقام تنقیح وتهذیب آن بر نیامده سهل‌است، شك‌وتردیدی‌هم نشان نداده‌است...

ازهمین‌روی شگفت نیست که پس‌از نشر «دمی باخیام»... درداوریهای مختلف یك نقطهٔ مشترك وجود داشت که میتوان قدر جامع رأی خوانندگان صاحبنظر فرض کرد، وآن رضایت و خرسندی از زدوده شدن لکه‌های ناپسند و تیره از شمایل خیام ، و روشن شـدن سیمای واقعی یکی از بزرگان اندیشه است» .

ص ۱۵.

دشتی به‌دنبال این‌مقدمه فصل‌اول کتاب‌خودرا آغاز می‌کند و از «خیام شاعر» سخن‌می‌گوید وضمن مآخذکهن برای یافتن رباعیات اصلی‌چنین نتیجه میگیرد: «پس‌برای رسیدن به «خیام شاعر» راهی جز آنچه متداول است باید درپیش گرفت ، بدین معنی‌که برای بازشناختن . سیمای‌خیام شاعر... باید نخست خیام را بشناسیم ، باید خلق و خوی او را از گفته های معاصران وی بیرون‌آورد، وازروی نوشته های مسلم‌خود اوتادرجه‌ای به شخصیت وی‌پی‌برد دراتخاذ این‌روش باید بانهایت دقت واحتیاط گام برداشت، ازقراین وامارات هرچندخردباشدمددگرفت وذوق سلیم راچراغ‌هدایت ساخت، یعنی ازهرگونه جانبداری برکناربوده وازسقوط درهرگونه تعصب (اعم از تعصب‌دینی یاتعصب دربی‌دینی) واسارت عواطف واحساس مصون‌ماند...»

دشتی‌پس از این اظهارنظر به سخن‌خود چنین‌ادامه می‌دهد: در قسمت اول و دوم این‌کتاب زیرعنوان «درجستجوی خیام» ، «درجستجوی‌رباعیات» این روش‌راپیش‌گرفته وازسبك وسلیقهٔ خود دورشده‌ام، از این‌رو به نقل‌اقوال ورد اعتراض پرداخته‌ام حتی درنحوه عقاید و روحیات خیام اجمالا گفتگویی کرده، و ازرسالات فلسفی او برای پی‌بردن به شخصیت وی مدد گرفته‌ام تادر بحث رباعیات و تشخیص اصیل از دخیل آنهاموازینی در دست باشد و خود نمی‌دانم تاچه حد دراین‌باب توفیق یافته‌ام، زیرااعتراف‌میکنم انجام این‌کار مستلزم استقصایی بیشتر وکاوش دقیق‌تری در کتب قدیمه است‌که باروح وذوق من‌سازش ندارد»

دشتی به‌دنبال این‌اعتراف‌میگوید : «اماخیام‌تصوراتم، خیامی‌که درذهن مه‌آلودمن‌نقش‌بسته‌است، درقسمت سوم‌این‌نوشته زیرعنوان«اندیشهٔ سرگردان» ترسیم شده‌است . در این باب وسواس من‌کمتر وتردیدم ضعیف‌تراست ؛ زیرا صورت ذهنی خود را بیان کرده‌ام ، به اندازه‌ای‌که محال و امکان وحوصله بوده‌است. خوانندگانی که روش‌مرادر«نقشی‌ازحافظ» و«سیری دردیوان‌شمس» پسندیده‌اند می‌توانند به خواندن این‌قسمت اکتفاکنند» . (ص۲۹ـ۳۰)

بااینهمه دشتی‌درقسمت اول ودوم‌هم‌که به‌گفته خودش پیرو شیوهٔ‌محققان پژوهشگر بوده‌از اظهارنظرهای ذوقی ویابه‌اصطلاح وقوع‌گویی غافل‌نمانده و درسربزنگاه مقداری ازآنچه دردل داشته بیرون ریخته است.

درص۴۰ «درمیدان پرغوغای رندگانی خردمند بودن بیش از دانش و تبحر درفنون بکارمی‌آید. داشتن‌طبعی سازگار وروشی درحد اعتدال، شخص

رایش از دانش، ازمکاره ایام‌سیاحت میکند.. دراین‌عصر [خیام] ، گوئی تبی شدید برمزاج عقلی مردم مستولی شده بود که همهٔ امور زندگی را بایستی از زاویهٔ معتقدات مذهبی نگریند».

ص۴۱ «ترکان نژادی بودند بیگانه و میخواستند برکشورهای اسلامی حکومت کنند ، ناچار دیانت را دستاویز قرار داده کاسه ازآش گرمتر شدند . دکانداران شریعت را به‌استخدام خوددرآوردند ودرنتیجه بازارفقیهان‌ومحدثان وواعظان گرم شد، فلسفه ومنطق وتمام مقولات عقلی رفته‌رفته مردود و منفور ومخالف شریعت‌گردید .»

ص ۶۱ «همه می‌دانند سقراط برای نشر افکار فلسفی محکوم به مرگ نشد، بلکه عوامل‌سیاسی واجتماعی این‌فاجعهٔ شرمگین راببار آورد»

ص۶۴ «هیچ نهضتی (خواه رستگار و خواه بدفرجام) عاری از عوامل پوشیده وثانوی نیست ودراین‌باب بایدافزودکه دوطبقه ازدایرهٔ فرض بیرونند: یکی آنهایی که سودای ریاست وثروت وقدرت به میدانشان کشیده است و دیگر کسانی که مانند مجذوب به طرفی کشیده شده و مسحور عقیده‌ای سیاسی یامذهبی گردیده‌اند ودیوانه‌وار خودرا به‌آب وآتش می‌افکنند ...».

ص۶۵ «شواهدتاریخی‌دراین‌باب بسیاراست که هم‌فرصت‌وهم‌حوصلهٔ‌تحقیق واستقصا میخواهدوهم‌جرأت گفتن، زیراحتی درقرن‌بیستم پرده ازروی حقایق برداشتن برای افکار عمومی قابل تحمل‌نیست».

ص۸۹ «خیام در مقدمهٔ رسالهٔ جبر پس از تعریف جبر ومقابله میگوید: «دچار زمانه‌ای شده‌ایم‌که اهل‌علم ازکارافتاده جزعده‌کمی باقی‌نمانده‌اند که‌از فرصت برای بحث وتحقیقات علمی استفاده کنند برعکس حکیم‌نمایان دوره‌ما همه‌دست‌اندرکارندکه حق‌را باباطل بیامیزند، جزریاوتدلیس (معرفت‌فروشی) (کاری ندارند ، اگردانش و معرفتی نیز دارند صــرف اغراض پست جسمی میکنند».

به دنبال این‌نقل‌قول خود دشتی درص۱۰۰ میگوید :

«خیام درمداری بسی‌برتر ازتعصبهای نژادی ومذهبی سیرمیکند. آنچه فکراو را به خودمشغول کرده‌است، ماورای این چهار دیواری تنگ اختناق آوری است‌که اسیران عقاید گوناگون درآن دست‌وپا میزنند».

ص۱۲۰ «درویهمرفته ازبرخورد باقراین‌عدیده میتوان استنباط کردسنخ معتقدات روحی‌خیام ازسنخ معتقدات‌افرادنادری‌است که‌درمقام‌نفی‌وانکارمطلق نیستند . ولی فرسنگها ازمعتقداست درقالب‌درآمدهٔ مذاهب دورند. به‌وجودی

برتر از موجودات محسوس، به قوه‌ای مافوق‌تمام نیروهای مشهود ادعان دارند. ولی‌خود نمی‌توانند آن‌را تحدیدکنند؛ زیرا ازادراك ماهیت آن عاجزند، پس ناچار به حیرت می‌افتند».

درصفحهٔ ۱۲۳ زیرعنوان خیام از زاویه معتقدات دینی ابتدا در مورد ابوالعلای معری‌میگوید: «ابوالعلای معری‌یکی ازمتشخص‌ترین قیافه‌های‌تاریخ عرب‌است . وجه تشخص وامتیازاوحدت ذهن، پرش‌فکر وآزادی اندیشه‌است، بحدی که نمیتوان او را دردسته‌ای یافرقه‌ای محصور کرد. » به دنبال‌این‌سخن می‌افزاید: «اشخاص معدودی در جامعه انسانی هستندکه درقالبهای متداول و معمول آدمیان‌عادی جای‌نمیگیرند . فکرآنها، روح‌آنها، نظربلندآنها، آنان را مافوق این دسته‌بندیهایی که معتقدات عمومـی درست کرده است قـرار می‌دهد» .

از این‌فصل که بگذریم به فصل دوم زیر عنوان «در جستجوی رباعیات» میرسیم که نویسنده انصافاً حق مطلب را اداکرده وتاآنجا که شیوه تحقیق‌اجازه می‌داده ومرکب دوق‌سلیم درجولان‌بوده درچهارقسمت به‌تفکیك‌رباعیات صحیح و سقیم پرداخته است .

پس‌از آن‌قسمت پنجم یعنی «بادهٔ خیامی» مطرح میشود که دشتی‌درپایان آن‌چنین نتیجه گیری کرده است: «درپایان این فصل اشاره به‌نکته‌ای (هرچند بطور اجمال باشد) مفیدوبلکه ضروری‌است: هرنوع‌خرق مقررات یابی‌اعتنایی به‌موازین شریعت دریك‌سطح قرارندارند، حتی میتوان گفت: هرنوع ایمان و هرنوع بی‌ایمانی یکسان نیستند: دانشمندی‌می‌خواند، می‌اندیشد، به جستجوی در عقاید برمیخیزد، درفلسفه اقوام ودیانات غور وتأمل میکند وراه به جایی نمیبرد، بنابراین‌دچارشك وحیرت میشود، معتقدات دسته‌بندی شده اقوام‌بشری روح تشنهٔ اوراسیراب نمی‌کند ، ومعمامرای‌وی‌حل نمیشود . این‌شك وتزلزل ایمان، احترام‌وی رابه‌واضعین شرایع ازبین‌نمیبرد.. برعکس‌این افرادانگشت شمار، عده‌ای دیگردر هرقوم وملتی پیدا میشوندکه نه در فلسفهٔ دیانات غورو تأملی‌کرده‌اند و به معتقدات اجدادی آنهادر نتیجهٔ مطالعات زیاد دچار تزلزل گردیده‌است، امااز فرط نادانی یاازروی خوی حیوانی تابع غرایز و شهوات خویشند وچون قوانین دینی یااخلاقی راعایق‌مشتهیات خودمی‌بینند برآنهاپای می‌گذارند وخرق‌اصول‌شریف ومفیدرانشانهٔ آزادفکری خیال‌میکنند»(ص۲۲۹-۲۳۰) عنوان قسمت ششم این‌کتاب «خیام از دید باختریان» است که بدینگونه

آغاز میشود: «باختریان پیش‌ازما وبیش از مایه جستجوی خیام برخاسته‌اند و روی رباعیات منسوب به‌او کار کرده‌اند. رسیدگی کامل به‌کارآنها وتهیهٔ آمار دقیقی از کتب ورسائل راجع به‌خیام وترجمه‌های گوناگون رباعیات اومستلزم صرف‌چند سال‌وقت وتفحص دامنه‌داری است که نه ازعهده من‌ساخته، ونه‌مناسب این‌نوشته است. پیرپاسکال مینویسد: «تقریباً محال است‌فهرستی کامل از تمام ترجمه‌ها و رسالاتی که در ظرف صدسال راجع به خیام نوشته شده است فراهم کرد...» (ص۲۳۵)

دشتی دراین‌بخش ازمنظومه یاترجمه «فیتزجرالد» انگلیسی‌که نخستین کسی‌است‌که حیام رابه‌مردم باخترزمین معرفی کرده‌است‌ورسالهٔ «کریستن‌سن» درباره‌خیام ونظر«دکتر رورن» آلمانی‌که ۲۵ رباعی‌ازتمام مجموعه‌ها برگزیده و آنها را معیار شناختن سایر رباعیات قرارداده است ، یادمیکند و از «روش ژوکوفسکی» روسی‌برای دست‌یافتن به‌رباعیات اصیل‌حیام سخن میگوید ونقص کار او رابرمی‌شمرد وبه‌این بحث خاتمه‌می‌دهد.

درص۲۶۷ کتاب ، بخش «رباعیات مختار» آغازمیشودکه زیرعنوانهای مختلف قرارگرفته یابه‌اصطلاح برحسب موضوع دسته‌بندی شده است. مثلا در زیرعنوان «جهان هستی» هفت رباعی نقل‌شده ودرمورد «نیستی»چهاررباعی ، ودرمورد «مرگ» (بدون‌بازگشت) شش‌رباعی، وزیرکلمه «چرا ؟» شش‌رباعی و زیرعنوان «ماجرای‌زندگی» نه‌رباعی وزیر عنوان «کوزه ـ گل آدم» یازده رباعی، وزیرعنوان «پشت پائی به..» هشت‌رباعی، وزیرعنوان «فرزانه» بیست‌و دورباعی نقل شده‌است‌که مجموع آنها ۷۵ رباعی میشود.

قسمت‌هشتم‌که ازص۲۸۹ آغاز میشود عنوانش «چند رباعی‌خیام‌وار»است دراینجاهم ۲۶ رباعی نقل شده وفصل دوم‌کتاب به‌پایان میرسد.

فصل سوم‌کتاب باعنوان «اندیشهٔ سرگردان» آغاز میشود . و نویسنده پیش‌ازآنکه وارد اصل‌مطلب شود چنین می‌نگارد: «این قسمت نخستین طرحی بودکه درذهنم صورت‌بست وغرض منعکس‌ساختن‌شبح‌خیامی بودکه درتصورات خودداشتم .

قسمت اول ودوم این نوشته‌که به‌روشن ساختن سیمای‌خیام و جستجوی رباعیات اواختصاص یافته‌است درحقیقت مقدمه‌ای بودبرای رسیدن بدین هدف وحودنمی‌دانم تاچه‌اندازه این‌منظور حاصل شده‌است. بهرحال دراین قسمت ۵ رباعی خیام‌که نماینده پنج دایره تفکراوست مطرح گردیده است».

این فصل نیزبه پنج قسمت‌تقسیم شده‌که عنوان آنهاچنین است:

۱ـ «این‌آمدن ازکجاورفتن به‌کجاست».

۲ـ «گر یك نیامد این‌صور عیب کراست».
۳ـ آمد مگسی پدید و ناپیدا شد».
۴ـ هر لاله که پژمرد نخواهد بشکفت».
۵ـ «این‌دم که فرو برم برآرم یا نه»

مطالبی که نویسنده زیر این‌عنوانها مطرح کرده ونتایجی که از آنها گرفته نمایشگر خوبی‌است برای شناختن اسباب وعلل سرکشی خردمندان فرزانه‌ای چون خیام ومعری، وپاسخ مناسبی است برای آنانکه دربرخی‌موارد دچاراین گونه سرگشتگی‌ها میشوند، وحل مشکل خویش را ازمردمی انتظار دارند که خودآنان نیز درکار خویشتن فرومانده‌اند وچشم به راه کسی‌هستند که قادرباشد گره ازکار فرو بستهٔ آنان بگشاید .

کوتاه‌سخن آنکه دشتی دراین کتاب تاآنجا که برایش‌ممکن‌بوده سخنانی گفته واسنادی ارائه کرده که اگرتمامش قابل‌قبول نباشد، همه‌اش قابل خواندن هست ومابرای پرهیز ازدرازی سخن‌ترجمهٔ قطعه‌ای عربی‌که درص۹۵ وشرح یك‌رباعی‌که درص۳۶۸ این‌کتاب نقل‌شده ، دراینجا نقل‌میکنیم تاعقاید دینی و مذهبی خیام اززبان خودش وترجمانی آقای دشتی بازگو شده‌باشد.

«اصوم‌عن‌الفحشاء جهراً وخفیة»... خیام دراین‌قطعه که اصل‌آن درتاریخ الحکما قفطی‌است، میگوید: «اگرطبع فیاضم‌بجوشد، زمین وهفت‌آسمان وعرش برین دربرابرم سرتمکین فرودآورند.

به پاکدامنی‌آشکارا ونهان، ازکردار زشت‌وگفتار ناروا روزه‌دارم وجز باستایش آفریدگار روزه خودرانگشایم. چه بسادسته‌هایی که ازراه حق گمراه بودند وبرکت روح من‌آنها را به راه‌راست رهنمون گردید، وگویی راه راست من‌دیدگان‌حقیقت‌بینی‌است که چون‌پلهایی روی دره گمراهی‌وکوردلی‌نهاده‌اند» (ص۹۵)

دریك رباعی فارسی‌هم‌چنین میگوید :

«تاکی غم آن خورم که دارم یا نه
وین عمر به خوشدلی گذارم یا نه
درده قدح باده که معلومم نیست
کاین دم که فرو برم برآرم یا نه»

اصل براین جاری است، بنیاد زندگانی فرد برفنا نهاده شده‌است‌نه‌بقا. می‌آیند برای‌اینکه بروند، موجود میشوندکه معدوم‌گردند. خیام هرچند بیشتر قضیه را زیر ورومیکند جز این‌حقیقت یأس‌انگیز نمی‌بیند». (ص۳۶۸)

رضا داوری

دستگاههای فلسفی
از آندره کرسون
ترجمه دکتر رحیمی موقر

ترجمهٔ فارسی «سیستم‌های فلسفی» کتابیست باچاپ خوب وجلد نفیس وکاغذ مرغوب و نثری نسبتاً بد و نارسا و دربعضی جاها مبهم و بی‌معنی یا نفهمیدنی و وقتی بعنوان و اسم و رسم مترجم توجه میکنیم توقع ما بیشتر و بالتبع بدی ترجمه محسوس‌تر میشود .

آندره کرسون مؤلف کتاب دردیباچه متذکرمیشود که کتاب خودرا برای مبتدیان وکسانیکه مایل وشائق بآشنائی بافلسفه هستند نوشته است و سعی کرده است مطالب راطوری بنویسد که فهم آنها چندان مشکل نباشد و البته این سعی نمیتواند مشکور باشد چه اگرمنجر بتحریف مسائل نشود باعث میشود که معضلات و مسائل عمیق و پیچیده مسکوت بماند وانگهی فلسفه زبان خاص دارد و اگر کسی بخواهد آن راشیوه روزنامه‌ای بنویسد روزنامه نوشته است نه فلسفه .

مقصود از این بیان آن نیست که کتاب سیستم های فلسفی اسم بی‌مسمائی است و مضمونش یکسره باطل است و ارزش خواندن ندارد بلکه برعکس لازم بود این کتاب یاکتبی نظیر آن بفارسی ترجمه شود و این یکی ترجمه شد و اگرخوب ترجمه شده بود خواننده ایرانی که احیاناً اطلاعی از فلسفه نداشت میتوانست باخواندن این کتاب بعضی‌ازسیستم‌های فلسفی‌را احمالا بشناسد ورمینه مطالعه حدی در فلسفه را فراهم کند .

آندره کرسون در این کتاب چه نوشته و چگونه مسائل فلسفی را بربانی ساده مطرح کرده است ؟ آیا در این ساده‌کردن ناگریر از تحریف مضامین افکار فیلسوفان نشده است . نکته اینجاست که مؤلف از میان مسائل و مباحث فلسفی‌آنها راکه کمتر مشکل است برای‌مطرح‌کردن و بحث انتخاب کرده است چنانکه مبحث اول کتاب ناتورالیسم است و قسمتی از مبحث دوم یعنی مذاهب روحی(البته بقول‌مترجم) هم انتقادناتورالیسم واین تقریباً میشود نصف کتاب. البته هرچه پیش‌میرویم‌مطالب مشکل‌ترمیشودتامیرسیم به‌پراگماتیسم که فهمش هم مشکل است هم‌آسان؛ ار اینجهت که با راسیونالیسم مخالف است مشکل است اما خصوصیاتی هم دارد که میشود باراریش‌کرد و ظاهراً کرسون درمانده است که چه‌کند و اگر این ترجمه را ملاك بگیریم هنری نکرده و ای بسا که روح و معنی پراگماتیسم یا لااقل پراگماتیسم جیمز را درست درنیافته است .

در این کتاب ازفلسفه‌های مشکل اصلا بحث نشده و باین ترتیب مؤلف کتاب آسان درفلسفه نوشته است والبته این مهمتر از آنست که وارد بحث درفلسفه‌های مشکل شویم و بخواهیم آنرا برای همه بنویسیم (آندره کرسون یکدوره کتاب فلسفه برای همه ! نوشته است)

با اینهمه نباید تصور شود که خواننده فارسی زبان میتواند این کتاب را بآسانی بخواند. راقم این سطور اگر با بعضی ازمعانی ومضامین سیستم‌های فلسفی مورد بحث در این کتاب آشنا نبود خیلی ار مطالب را نمی‌فهمید وکاش همین نفهمیدن بودگاهی خواننده احساس غرابت عجیبی میکند ومتحیرمیشود که نکند کلمات و جملات معنای رمزی دارند گمان میکنم هرخواننده‌ای که صفحه اول این کتاب را بخواند دچارهراس و حیرت میشود بگذارید چند سطراول پیش‌گفتار مترجم را عیناً نقل کنم : « در نامه شماره سوم مورخ سه شنبه ۱۰مهرماه ۱۳۳۵ که ار اسلو پایتخت کشور نروژ بعنوان « همکاران محترم » نگاشته و ارسال کرده بود ضمن نقادی یا تشخیص سره ار ناسره مندرجات نامه شماره دوم ارسالی بتاریخ۷مهرماه همان سال ارکپنهاك پایتخت مملکت دانمارك یاد آور شده بود که «والبته عمل طبعاً نقائص یا اشتباهاتی دربردارد ...» من حتی بعد از خواندن کتاب هنوزفکر میکنم که کلمات وسطور بالا رمز و اشاره وتلقین درس اهل نظر باشد اما کسیکه رمز را دریابد از خواندن این مطالب آنهم درصدر یك کتاب فلسفه احساس غرابت میکند وشاید هم‌مترحم راکه شنیده‌ام مرد خوب و نجیب و بی‌آزاری است ریشخند میکند اما من که نمیخواهم همه‌اش از عیب سخن بگویم اینطور مطلب را توجیه میکنم که لازمهٔ اشتغال بفلسفه حیرت است یاتفلسف باحیرت‌شروع میشود ومترحم‌خواسته است بعضی از خوانندگان که احیاناً بمرحله حیرت نرسیده‌اند ار خواندن این پیشگفتار دچار حیرت شوند وبرای اینکه حانب احتیاط اردست نرود وحیرت خواننده هنگام مطالعه زائل نشود درضمن ترحمه گاهی هم عبارات عجیب و غریب میاورد. من بعضی از این جملات را درزیر میاورم اما نمیگویم که مشت نمونه خروار است وهمه کتاب با عباراتی‌ازاین‌قبیل نوشته شده‌است. باین‌عبارت که ازصفحه۳۰۸ ترجمه کتاب کرسون نقل میشود توجه فرمائید فکر نمیکنم چیزی از آن دریابید :

«تغییر ناگهانی عمیقی است ! چه شخص دیگر ازخود نمی‌پرسدنه آنچه که حقیقی است ونه آنچه که محتمل باشد همچنانکه درطی قرون متمادی مورد توجه قرارداده است‌بلکه چنین فکرمیکند وازخودمیپرسدکه «به چه چیزباید معتقد باشم» و بخود جواب میدهدآنچه درعمل مفید افتد وایشان برای‌استیصال

عقلا که اشکالاتی اظهار کنند به ارادهٔ محض و جبر مطلق متوسل میشوند »

اگر مترحم تصریح نکرده بود که کتاب غلط چاپی کم دارد وباز آن اغلاط چاپی معدود را معلوم نکرده بود میگفتم این عبارت و عبارات دیگری نظیر آن که در کتاب کم نیست درچاپخانه بهم ریخته است وخدا کند همینطور باشدو مترحم درچاپهای بعد آن را اصلاح کند اما اگر قرار است مترجم کتاب حود را اصلاح کندبگذارید بطریق تفأل! کتاب رابارکنم وچند نمونه دیگر بیاورم:

« برعکس ، فلسفه‌ای که خودصورت نوعی فلسفه‌هائی که میخواهیم از آنها سخن بمیان آوریم وجود دارد و آن نظریه یـا مذهب شوپنهاور است پاره‌ای انتقادات برای این بوده که درآن نوعی « ماتریالیست » یا پیرو مدهب مادی غیرمقرون بشعور دیده میشود ولی حکیم خودرا مادی نمیداند بلکه معنوی در نظرمیگیرد» نقل ازصفحه ۲۱۶

و بعد : «ولی آیا باید ار آن چنین نتیحه گرفت برای ما کافی حواهد بود بآنچه افسانه بچگانه یا قصه پریان بنظر میاید اعتقاد حاصل کنیم تا دراین امر پیروز شویم ؟ پراگماتیستها میگویند باید دین و ایمان حودرا با احکامی باثبات رسانیم آیاکافیست احکامی وضع بفرمایند تا دین و ایمان داشته باشد» منقول از صفحه ۳۲۰

ظاهراً نقل عبارات کتاب کافیست تصور نمیکنم باوحود اینگونه عباراتو حملات ترحمه کتاب سهل وساده آندره کرسون رابتوان بآسانی خواند وفهمید اما مترجم که گویا متن فرانسه کتاب را خوانده و فهمیده است از این معنی با خبر نیست و بهمین حهت درپایان پیشگفتار خود مینویسد: « کتاب . . . بدون کوچکترین دخل وتصرف ازفرانسه بفارسی ترحمه شده تحت عنوان دستگاههای فلسفی دردسترس خوانندگان محترم قرارگیرد باشد که حاده علم وفلسفه جدید درفلات ایران بیش از پیش کوبیده شده هموار گردد»

صرفنطر ازسستی عبارت وزشتی کلمات ونابجا بودن تعبیرات نوعی ساده لوحی درپندارمترحم هست مگر آنکه مراداز کوبیده شدن جاده فلسفه درفلات ایران ! احراز عناوین علمی ! باشد که در اینصورت مراد حاصل شده است .

نکته دیگری که معلوم نشد اینکه آیا حواشی را مترحم افروده است یا در اصل کتاب بوده است بهرحال به دو نمونه ار این حـواشی اشاره‌ای میکنم درحاشیهٔ صفحه ۱۴۳ نیچه پیروی کانت معرفی شده و درحاشیه صفحه ۱۴۴ آمده است که Postulat مترادف Axiome از اصطلاحات ریاضی معاصر است .

با اینهمه امیدوارم علاقمندان بفلسفه این کتاب‌را بخوانند واین‌امکان بوجودآید که کتاب تجدید طبع شودآنوقت مترحم محترم که انشاءالله شتابی‌هم درطبع کتاب نخواهند داشت ترجمه خود را تصحیح کنند وآنرا بفارسی خوب بنویسند تا مورد استفاده خواننده قرار گیرد .

●●

تاریخ و جغرافیای خلیج فارس

بقیه‌ازشماره قبل

مجلد اول‌کریمخان زند وخلیج فارس– مجلددوم شورش بردگان – مجلدسوم جزیرهٔ خارك – مجلد چهارم راه‌آهن اروپا و خلیج فارس. نوشتهٔ احمد فرامرزی . بکوشش حسن فرامرزی ، تهران ، ابن‌سینا ، ۱۳۴۷–۱۳۴۶

احمد اقتداری

در صفحـات ۲۴ و ۲۵ کتاب مؤلف‌مغفور، بدون ضرورت به بحث جامعه شناسی بررسی و اقدامـات «گردن کشان» و «اشرار» و «هنگامه جویان» و «جاه طلبان» و«خودخواهان» و غـرور صاحبان قـدرت در هر روزگار و هر دوره بطور عام پرداخته و کلیاتی از بوالهوسی و اقدامات معرضانه‌آنها بطور فلسفی یابهتر بگویم بطور «روزنامه نگاری» نگاشته‌که هیچگونه کمکی به‌آگاهی‌خواننده دردرك‌ارتباط کریم‌خان زند باسکنهٔ سواحل خلیج‌فارس نمی‌نماید .

بین صفحـات ۳۶–۲۶ بذکر ارتباط و جنگ وصلح شیخ سلیمان‌کعبی بااردوی کریم‌خان‌زند پرداخته شده‌است اما درهمین قسمت‌هم که میتوان گفت ازمباحث سودمند وپرارزش کتاب است بناگاه موضوع ساختن «کله‌منار» از سرانسان بوسیلهٔ آقا محمدخان قاجار اشاره رفته و رفتار شاه‌عباس اول را با آقا محمدخان مقایسه‌کرده و بذکر کارهای زشت‌آن شهریار بزرگ پرداخته وپاك ازموضوع خارج شده وشاه‌عباس‌کبیر راهم درردیف آقامحمدخان قاجار قرارداده است. نکتهٔ مهم‌اینست‌که همگان مرحوم احمد فرامرزی‌رامردی دقیق ومنصف می‌شناسند وقضاوت او دربارهٔ شاه‌عباس بزرگ منشأ چه اشتباهات‌عظیم وزیانمندی تواند بودکه درذهن طالبان جوان ومحققین کم اطلاع باقی‌خواهد گذاشت ؟

درصفحه۳۴ کتاب نوشته‌شده‌است: «میرمهنا وغائی‌ولد میرناصرازمشایخ بندر ریگ...»چرا ولد؟ مگر نوشتن میررضا وغائی‌پسرمیرناصر چه عیبی‌دارد که ولد میرناصر بنویسیم ؟

درصفحه۲۴ کتاب آمده است(...وصادق‌خان ازیکطرف مشغول فتق ورتق امورشیراز واطراف آن‌بود.) امیدکه این سهوازجانب مطبعه باشد والاگوش فارسی زبان به (رتق و فتق) آشناست نه به «فتق و رتق». درتوضیح شماره ۳ می‌خوانیم «خورموج فعلاً مرکز بخش دشتی است از توابع بندر بوشهر». ظاهراً فارسی این جمله اینست : «خورموج مرکز بخش دشتی فعلاً از توابع بندر بوشهر است» ویا «خورموج از توابع بندربوشهر فعلا مرکز بخش دشتی است.» و ظاهراً مقصود مؤلف همین جملهٔ اخیر بوده است .

صفحات ۲۵و۲۶ کتاب درخصوص میرمهنا وپایداری او دربرابرهندیان مقیم جزیرهٔ خارك است وشرح رشادتهای او انصافاً وقطعاً ورقی زرین برتاریخ خلیج‌فارس افزوده‌است وتحقیقات مرحوم فرامرزی‌دراین خصوص همهٔ غرض‌ورزیهای نویسندگان اروپائی وشرقی راباآب ابطال شسته است ومن ازمطالعه این قسمت کتاب و خواندن رشادت وشجاعت مرحوم میرمهنا و فداکاریهای او برای حفظ قومیت خویش و طرد نفوذ بیگانه از خلیج فارس و بدون استعانت ازدولت مرکزی وپایداری مردانه‌اش لذت بردم واو را سربازی مدافع وطن یافتم و بنویسنده کتاب هم رحمت فرستادم که حق مطلب را بخوبی ادا کرده است .

درصفحهٔ۳۷ کتاب تحت عنوان (شیخ حجر کنگانی) او را ازجملهٔ شیوخ بنادر که تمردراپیشه‌ساخت معرفی می‌کند ولی‌اینکه اوکه بودوپدرش وقبیله‌اش که بودند و ازکجا آمده و چرا تمردکرد مورد التفات مؤلف واقع نشده‌است.

کتاب «کریمخان زند وخلیج‌فارس» عمده فایده‌اش میان جزئیات‌وقایع محاصره وفتح بصره درزمان زند وشرح رشادت‌میرمهنای وغائی خارکی(بندر ریگی) است ومعلوم‌است‌که مطالب ازتجالاوبصورت مسوده نوشته شده بامطالب نامنظم (بعضاً خارج از موضوع) وازنظر نثرفارسی نیز چندان مطبوع نیست. اما حقایق تاریخی فوق‌العاده جالبی چه دراین مجلد و چه درسه مجلد دیگر وجود داردکه ثبت‌وضبط وتلفیق آنها را باید ثمره زحمت و خدمت مرحوم فرامرزی‌دانست. نکته‌دیگری‌که درمجلداول بچشم‌می‌خوردتوضیحی‌است‌که‌خود فرامرزی در ذیل صفحهٔ اول در توضیح کلمهٔ «جواسم» نوشته است : «متأسفانه فرنگیهانیز تلفظ عوام راگرفته جواسم گفته‌اند.» ودرچند مورد دیگرهم به «تلفظ عوام» تاخته و از یك اصل مهم مطالعات علمی زبانشناسی و تاریخی که برای ضبط اعلام قطعاً باید از زبان رائج بین مردم پیروی کرد دور شده است .

***

مجلددوم «شورش بردگان» است که در۱۹۲ صفحه بافهرست اعلام منتشر شده است. شورش بردگان قیامی بود که سیاهان و بردگان ومحرومین وستمدیدگان نواحی خوزستان و عراق برهبری مردی بنام «علی بن محمدصاحب الزنج» در سدهٔ سوم هجری علیه دستگاه ظلم وبیداد خلفاء براه انداختند وبعدها این قیام که بس دلیرانه وعمیق بود بگسترش گفتگوی قرمطیان وبالاخره بتشکیل جماعات ودسته‌های ضدحکومت عرب برامپراطوری اسلامی ونتیجهٔ بظهور قیام اسماعیلیان علیه خلفاء بغداد وترك وتشکیل سلسلهٔ فاطمی مصر شد. غالب محققین اصل و نسب «صاحب الزنج» را ازطالقان یاطالقان ماوراءالنهر دانسته‌اند وبیشتر نویسندگان ادعای نسب او را درخصوص علوی بودنش قبول کرده‌اند. بهرحال علی بن محمد صاحب الزنج چه سیاه وچه سفید وچه عرب وچه ایرانی وچه علوی و چه غیر علوی موحد ورهبرومدیرقیامی است که درقرون اولیه اسلام وبرای نخستین بار خارج ازتکلیفات وموازین مذهبی آزادانه وبرای مقاصد اجتماعی علیه خلافت اعراب وحکومت بیدادگر آنها بردنیای مسلمان بپاخاسته وبا تحمل مشقات و صدمات فراوان خورستان وسواحل خلیج فارس را بپرخاش وطغیان واداشته و سر از اطاعت خلفاء بیدادگر عرب باززده است وبیش ازدومیلیون برده وبنده وسیاه وزرخرید وغلام وکنیز و ستمدیده راموقتاً ازبیداد عرب رهانیده است.
برای چنین مردی وچنین قیامی مولف مغفور درباره اونوشته است: «از اینرو پیداست که علی بن محمد، گذشته ازاینکه فکر آزایخواهی ومبارزه باظلم نداشته فاقد عاطفه رحم ومروت انسانی هم بوده ومثل اغلب صاحبان داعیه خودخواهی و رسیدن بنان ونوائی محرکی نداشته ودلش بحال زنگیها هم نسوخته بود.»
این جملات ونظائر آن که در کتاب بقلم مؤلف نوشته شده است و استنتاجهای دیگری که درمتن کتاب آمده است نظرمؤلف را نسبت بیك قیام ضدظلم خلفاء که اکثریت قیام کنندگان حداقل درنواحی خوزستان ایرانی بوده‌اند می‌رساند.
مولف مغفور که پس‌از تاختن به کریم‌خان وشاه‌عباس وکسروی وشاهان قاجار درمجلداول دراین کتاب لبهٔ تیز تیغ حمله رابوی «علی بن محمد صاحب الزنج» بر گردانده است

در صفحهٔ ۳۰ مجلددوم نگاشته است: «اگرهم چنانکه نگارنده معتقدم

یك نظر عمومی و اجتماعی و خدمت به خلق خدا و مبارزه با ظلم نداشت ، اقلاخواست ازاین نمدکه هرکس یك‌سرش را می کشید، کلاهی برد ودرآن آب گل‌آلود بنفع خودمثل سایرین ماهی بگیرد. ار ابیات ذیل‌که می گوید :

رأیت المقام علی‌الاقتصاد	قنوعا به ذلة فی‌العباد
اذالنلو صاق بها زندها	ففسحتها فی فراق الزناد
اذا صارم قر فی غمده	حوی‌غیره السیف یوم الجلاد

کاملا منظور او را می‌رساند و میفهماندکه میحواسته ازاین‌بارار آشفته محصوصا صعف وغفلت وعیاشی خلیفه «المعتمد» و درباریان هوسرانش استفاده کرده وخود را بنوائی‌رساند.» ترحمهٔ شعرفوق‌الذکر بفارسی اینست: (مردم ستمدیده بقناعت و خواری درمیان مردم راضی‌اند ــ اگرسنگ چخماق قدرت آتش‌افروزی نداشته‌باشد بایدآنرا بدورانداخت ـ شمشیری‌که درغلاف بماند، به‌روزجنگ مورداستفاده دیگری واقع‌خواهدشد.) بنده‌ندانستم‌کحای این‌شعر لطیف اگرهم‌اثر علی‌بن‌محمد صاحب‌الزنج باشدحکایت استفاده اربارار آشفته وازآب گل‌آلود ماهی گرفتن وازنمد «المعتمد» کلاه ساختن‌دارد بعلاوه‌بی‌شك برای‌کسی‌که داعیهٔ رهبری‌احتماعی‌دارد ومیخواهد انقلابی علیه حکومت براه اندازد بایداز ضعف حکومت وبی‌نظمی آن‌وبازارآشفته زمان استفاده‌کند والا بدست دژخیمان حکومت حاکم قبل‌ازبرخاستن بقعرگور می‌رود.

اما کتاب شورش بردگان که با این مقدمه و این دید مؤلف آغاز می‌شود مجموعه‌ای از تاریخ وقایع جنگ و ستیز خلفاء با زنگیان است که در این میان شهرهای ایران و عراق بخاك و خون کشیده می‌شود ، مردمی کشته می‌شوند ، گروهی آزاد می‌شوند و گروهی برنج اندر می‌شوند و مانند هرقیام وانقلابی‌خوب وبد بهمراه دارد ولی‌مؤلف مغفورهمهٔ بدیها و زشتی‌ها و قتلها و غارتها را با تدبیر و نقشه و تصمیم علی بن محمد صاحب‌الزنج آزاده می‌شمارد . مطالب این‌کتاب برای‌آنهاکه بمطالعهٔ تاریخ احتماعی‌کشورعراق ووقایع محلی بصره ونوع حکومت خلفاء درقرن سوم هجری علاقه دارندمفید است وبرای مطالعات ایرانی‌چیزی باٌنچه دیگران‌نوشته‌اندنمی‌افراید. بیشتر مطالب‌کتاب ازکتاب (ثورةالزنج) تألیف « فیصل‌السامر» عراقی‌گرفته شده است‌که بیشترجنبهٔ یك‌کتاب سیاسی‌دارد نه‌تحقیقی‌وبیشترجانبداری ازقومیت عربی‌است نه احرازواقع‌وتجربه وتحلیل‌تاریخی.

***

مجلد سوم «جزیرهٔ خارك» است که در آن از جغرافیا و آب و هوا و وضع طبیعی جزیرهٔ خارك و وضع بندری ـ موقعیت نظامی ـ اوضاع اقتصادی ـ مذهب اهالی خارك ـ اخلاق مردم خارك ـ جمعیت خارك ـ زبان مردم خارك ـ لباس و عادات مردم خارك ـ زندان خارك ـ ضریح محمدبن حنیفه ـ خارك در تاریخ ـ نوشته‌های جغرافی نویسان اسلامی راجع بخارك ـ هلندیها درخارك ـ میرمهنا درخارك وعاقبت کاراو ـ انگلیسی‌ها درخارك ـ خارك وتحقیقات جدید دربارهٔ خارك و کشفیات گیرشمن ـ وبالاخره نفت وخطوط لولهٔ خارك ذکرشده است. چنانکه خواننده ازخواندن عناوین فصول و ابواب این کتاب استنباط می‌کند این کتاب هشتاد وچند صفحه‌ئی از بهترین کتابهائی‌است که تاکنون راجع بخارك نوشته شده وخواننده‌را ازهرجهت راضی خواهدساخت ومطالب که بیشترین آنها مطالب تحقیقی و عینی است همواره برای محققان و کتابخوانها و کتابشناسان ذیقیمت است.

در این مجلد کلمهٔ خارك گاهی بصورت خارگ و گاهی بصورت خارك چاپ شده است وعقیدهٔ قدما در خصوص آنکه ممکن است جزیرهٔ (ایکارا) یا (ایکاروس) که در بطلمیوس و افسانه‌های یونانی و تاریخ اسکندر آمده همان جزیرهٔ خارك باشد مورد قبول مؤلف مغفورهم واقع شده درحالیکه امروز با کشفیات هیئت باستانشناسی دانمارکی درجزیرهٔ فیلکهٔ کویت وپیدا شدن(حجر ایکاروس) درآن جزیره بخط یونانی وازمان اسکندرمعلوم ومعین ومشخص شده است که جزیرهٔ (ایکارا) یا (ایکاروس) یا (ایکارو) یا (ایکاروس) جزیرهٔ فیلکهٔ امروزی کشور کویت است نه جزیرهٔ خارك کشورایران ولی هردو درخلیج فارس واقع‌اند.

***

مجلد چهارم « راه‌آهن اروپا وخلیج‌فارس » است دراین کتاب هفتاد و نه صفحه‌ئی مرحوم مؤلف اوضاع سیاسی واقتصادی کشورهای مقتدر اروپائی بین سالهای ۱۹۰۰ــ۱۸۰۰ میلادی ببعد را تشریح نموده ونقطه‌نظرهای آنهارادر تجارت وسیاست وخط مشی سیاسی واقتصادی ورقابت آنهارا درشرق وبخصوص در روابط با امپراطوری عثمانی و مستعمرات ومستملکات آسیائی بیان میدارد وعلل‌عمدهٔ مخالفت روسیه وانگلیس‌وفرانسه را با توسعه وامتداد خط‌آهن‌اروپا به خلیج فارس‌وهندوستان آن‌میداندکه : « شاید دولت عثمانی‌باکمك ومساعدت آلمان بوسیلهٔ راههای‌آهن براوضاع کشورمسلط گردد وداعیه‌داران‌را پیش‌پای

حود نشاند ومملکت را منظم وآباد سازد وآنگاه راه استیلای آنان بر آن کشور وسوء استفاده ازمنابع سرشارآب وخاك برآنان بسته شود .» (از قسمت آخر صفحه ۶۶ کتاب راه‌آهن اروپا وخلیج‌فارس)

چون من درامور بین‌الملل و قراردادها و حقوق و سیاست بین‌المللی و رقابت کشورهای اروپائی برسر تملك ایران یا عراق یا عثمانی و نقطه‌نظرهای اساسی آن کشورها نسبت بهندوستان وآسیا مطالعه‌ئی ندارم خودرا صالح برای نقد مندرجات این‌مجلد کتاب نمی‌بینم ونقد تحلیلی‌ومستند ومستدل آنرا به‌ذوفنی که در سیاست اوائل و اواسط قرن نوزدهم میلادی و بیستم کشورهای اروپائی تبحرداشته باشد واگذارمی کنم .

اما بیهوده سحن‌باین‌درازی نیست وحالاکه مرحوم احمد فرامرزی در قید حیات‌نیست بارزش‌تحقیقات وعمری که برسر اینکار گذاشته ویادداشت‌هائی که هشته است و رفته است پی‌میبریم. خدایش رحمت کناد . توفیق آقای حسن فرامرزی‌ناشرمحترم یادداشت‌های مرحوم‌احمدفرامرزی‌را ارحداوندخواهانم ولی امیدوارم با دقت بیشتر وفرصت وکنحکاوی ضروری‌ترمطالب را ار روی یادداشت‌های مؤلف مغفوراستنساخ وتصحیح‌ومرتب نموده ودرچاپ وغلط گیری ودیل‌نویسی صفحات وفهرست‌هاهم دقت بیشتروحدی‌ترمبذول‌دارند

●●

استقراء ریاضی

نوشتهٔ سومینسکی ـ گولووینا یاگلوم.
ترحمهٔ ـ پرویزشهریاری‌انتشارات حوارزمی‌ـ
خرداد ۱۳۴۸ ـ قطع رقعی‌ـ۶۲۴ صفحه

بهروزمشیر

واژهٔ «استقراء» نخستین‌بار در آثـار فلسفی بکار رفت . سقراط برای رسیدن‌به تعریف صحیح‌شیوهٔ استقراء بکارمی‌برد یعنی درهر باب‌شواهد وامثال ارامورحاری عادی می‌آورد وآنها راموردتحقیق ومطالعه قرارمی‌داد وازاین حزئیات تدریجاً به‌کلیات می‌رسید وپس‌ازدریافت قاعدهٔ کلی، آنرا برمواردخاص تطبیق می‌کرد و برای تعیین تکلیف خصوصی اشحاص‌نتیحه می‌گرفت وبنا براین‌می‌توان گفت پس‌ازاستقراء به شیوهٔ استنتاج وقیاس نیز می‌رفت ودرهرصورت مسلم است‌که رشتهٔ استدلال مبتنی برتصورات کلی راسقراط به دست افلاطون وارسطوداد .

افلاطون وارسطو نیزچون سقراط برای اثبات نظریات فلسفی خود از شیوهٔ استقراء مدد می‌گرفتند . فلاسفه دیگر نیز کم و بیش بدین روش بیـان مقصود می‌کردند .

تااینکه فرانسیس‌بیکن، فیلسوف انگلیسی‌شیوهٔاستقراء را محدود وعلمی کرد، ولی شیوهٔ استقراء بیکن نیز درامور فلسفی بکار برده می‌شد.

رنه دکارت ، استقراء را تا حدی از فلسفه به ریاضی وارد ساخت او می‌نویسد :

«افکار خویش را به‌ترتیب حاری سازم و از ساده‌ترین چیرها که علم به آنها آسان باشدآغار کرده کم‌کم به معرفت‌مرکبات برسم وحتی‌برای اموری که طبعاً تقدیم وتاخر ندارد ترتیب فرض کنم.»

اصول فلسفی دکارت بیشتر برمبنای قیاس یا استنتاج است ، دکارت می‌گوید :

«متوجه شدم که هرچه را شك‌کنم این فقره را نمی‌توانم شك‌کنم که شك می‌کنم. چون شك‌می‌کنم پس‌فکردارم و می‌اندیشم پس‌کسی‌هستم که می‌اندیشم پس‌نخستین‌اصل یقین‌ومعلومی که بدستم‌آمداینست که می‌اندیشم، چون‌میاندیشم پس هستم»

درمقایسه با:

«همهٔ مردم‌کشور آموزش صحیح دارند (۱)

شهریار اهل‌کشور است (۲)

شهریار آمورش صحیح دارد (۳)

ارحکم‌کلی (۱) به کمك حکم (۲) حکم حرئی (۳) بدست می‌آید.»

صفحه ۱۱ کتاب‌استقراء ریاضی

روش‌فلسفی بیکن برای معلوم‌کردن مجهولات مبنی براستحراج‌کلیات ازجزییات بوده (استقراء)، دکارت بیشتر به روش علوم ریاصی وتعقلی(قیاس‌و استنتاج)توجه داشت.

جان استوارت میل‌فیلسوف انگلیسی سده نورده میلادی از جمله کسانی بودکه استقراء را برقیاس یا استنتاج ارحج دانست او در کتاب منطق خود می‌نویسد :

«قیاس آن اندازه‌که منطقیان مهم دانسته‌اند در معلوم کردن‌مجهولات اهمیت ندارد». استوارت میل مقولات دهگانه ارسطو را که تاآنزمان نیز به قدرت خودباقی بود مورد انتقادقرارداد. فیلسوف انگلیسی‌منشاء علم‌را منحصر به حس وتجربه می‌داند ومی‌گوید کمتر وقتی است‌که ما ارکلیات به جزئیات پی‌می‌بریم، بلکه به عکس است واستنباط مطالب همیشه ازجزیی به‌جزئی ویااز

جزئی به کلی است، مثلاکودك يك‌مرتبه که دستش سوخت پی به‌حقیقت می‌برد و محتاج نیست که ترتیب قیاس برای او بدهند تایقین کندکه آتش سوزنده است. استنباط جزئی از کلی در واقع تصدیق مشابهت آن جزئــی است به جزئیات دیگری‌که پیش از آن تجربه شده‌است .

***

درقیاس وقتی که از کل‌در بارهٔ جزء نتیجه می گیریم اگر درست بنگریم‌از کلی نتیجه نگرفته‌ایم، بلکه‌ازجزئیاتی‌که دردهن ما بصورت‌حکم کلی درآمده است . پس توسل به قضایای کلی ضروری نیست چنانکه اشخاص هوشمند غالباً بدون توسل بواسطه، یعنی قضیه و مقدمه کلی استنباط لازم را در موقع خــود می کنند. ولی مسئله وقتی که مشکل باشد دراین‌صورت توسل به قضیهٔ کلی مفید است، برای اطمینان ازاینکه‌استنباط درست است

اعتقاد استوارت میل به حس و تجربه چنان است که مسلم بودن بدیهیات واولیات واصول متعارفه راهم که دیگران به‌حکم عقل‌وفطرت می‌دانندا‌ومنتسب به حس و تجربه می کند حتی متعارفه هندسه وریاضیات را.

اهتمام استوارت میل درنگارش کتاب منطق خود براینست که فن منطق را تکمیل‌کند، به این‌وجه که‌آن وسیلهٔ تحصیل معلومات یعنی تبدیل‌مجهول‌به معلوم باشدوچون اوحس وتجربه را تنهامنشاء علم‌می‌داند درحصول این‌مقصود استقراء‌را که پی‌بردن ازجزئیات به‌کلیات‌است برقیاس مقدم می‌شمارد وقواعد استقراء‌را به تفصیل هرچه تمام‌تر بدست می‌دهد .

***

استقراء درواقع تعمیم نتیجه تجربه ومشاهده است بنابراین‌که می‌بینیم درطبیعت هرامری‌که دریك موردحادث می‌شود درهمهٔ مواردمتشابه نیز حادث می گردد، درواقع می‌توان گفت هراستقرائی مآلش به قیاس‌است به این‌وجه که میگوییم مثلا دیدیم که آب چون به‌آتش‌رسید آنرا خاموش‌کرد چون در امور طبیعی هرامر که دریك مورد حادث شد درهمهٔ موارد متشابه حادث می‌شودپس حکم می کنیم که هروقت آب به‌آتش‌برسدآنرا‌خاموش‌می‌کند .

این‌عقیده‌که هرچه دریك‌حال حادث می‌شود درهمهٔ احوال متشابه نیز حادث می گردد مارا براین می‌داردکه بگوییم‌جریان امورطبیعت، قانون‌دارد

وهمین امرسبب می‌شود که برای یافتن قوانین طبیعت بکوشیم و حکمت طبیعی همان قوانین طبیعت می‌شود که برای رسیدن به‌این‌معرفت حزمشاهده وتجربه وسیلهٔ نداریم ومشاهده وتجربه درجزئیات واقع‌می‌شود وازاین جزئیات‌نظر به بیانی که کردیم ، به‌استقراء ، به‌کلیات یعنی به قوانین طبیعت پی‌می‌بریم . از این‌مختصر، تاحدی‌اهمیت استقراء درفلسفه مشخص‌می‌شود وهمانطور که اشاره شد، بعضی ازفلاسفه کم وبیش جنبهٔ عملی وریاضی آنرا به‌کار بردند .

«بیش‌ازهمه «بلز پاسکال»، «رنه دکارت» و«ژاکوب برنولی» در«قیاسی» کردن روش «استقراء ریاضی» زحمت کشیده‌اند.» مقدمه‌کتاب

در این‌کتاب از استقراء در هندسه . به تفصیل سخن گفته شده‌است در خـاتمهٔ کتاب نیز اشارهٔ کوتاهی در مـورد مفهوم استقراء ریاضی وجـود دارد .

اهتمام وکوشش مترجم محترم ازهرنظر قابل تحسین است. بااین‌کتاب خلائی که دراین زمینه درریاضی‌بوده ازمیان‌برداشته شد، وبرای دانش‌آموزان دبیرستان وکسانی که درمرحلهٔ دانش‌پژوهی‌هستند کلیدی بدست افتادتابامفاهیم استقراء ریاضی آشنا شوند و همان گونه‌که مترجم یادآور شده است‌به محض اندك تغییری در نحوهٔ مطالبی که قبلا آموخته‌اند دچار حیرت و درماندگی نشوند .

●●

التصفیة فی‌احوال المتصوفة

معروف به‌صوفی‌نامه

تالیف قطب الدین ابوالمظفرمنصور بن اردشیر العبادی‌ـ بتصحیح‌دکتر غلامحسین یوسفی انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۷ وزیری ۴۶۵+۴۳

غلامرضا زرین‌چیان

بنیاد فرهنگ ایران بـواقع از موسساتیست که در احیاء آثـار ارزشمند فـرهنگ کهن ایـران خدماتی شایان انجام میدهدواین افتخار را مرهون استادان‌دلسوز وباتجربه‌ایستکه‌برای این‌موسسه فرهنگی ازتمام دانش وکوشش خوداستفاده مینمایند وکتابهاییکه بچاپ‌میرسد از آخرین روش‌تحقیق و تحشیه برخوردار است .

کتاب «التصفیه فی‌احوال المتصوفه» تالیف قطب‌الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر العبادی که بتصحیح و کوشش آقـای دکتر غلامحسین یوسفی استاد دانشگاه مشهد از طرف این بنیاد بچاپ رسیده است از متونی با ارج است که میتوان آنرا جزء مآخذ مهم وقابل استناد تصوف بشمار آورد. اینجانب که خود سالها پیش درپاکنویسی نسخهٔ این کتاب سهمی داشتم شاهد بودم که مصحح محترم باچه دقت و وسواسی حیرت انگیز برای منقح داشتن کتاب از هرگونه لغزش و بیمبالاتی چه کوشش وحدیتی بخرج میداد بخصوص که مصحح تنها با نسخه‌ای واحد سروکار داشته است.

نسخهٔ اساس کتاب نسخه‌ای خطی متعلق بکتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا است که تاریخ کتابتش ۷۰۷ هجریست یعنی ۱۶۰ سال بعد ازفوت مولف آنست. چون نسخه منحصر بفرد بوده آشکار است که مصحح هنگام تصحیح باشکالات زیادی برخواهد خورد وهمانطور که درمقدمه ذکر گردیده هرجا ضبط کلمات و آیات واحادیث نادرست تشخیص داده شده مصحح صورت درست آنرا بامراجعه بمآخذ معتبر درمتن آورده وضبط نسخهٔ اساس را درحاشیه نقل کرده است وهرجا دیده میشده که احتیاج بتصحیح درمتن داشته و ازطرفی هم نمیخواسته است از خود چیزی بر نوشته‌های عبادی بیفزاید اینگونه نکات رادرحواشی متذکرشده است (ص سی و نه مقدمه)

عبادی مؤلف کتاب خراسانی وازاهالی مرو ومتولد ۴۹۱ هجریست. وی ازوعاظ وسخنرانان معروف عصرخودبود وبجهت آنکه درعصروی وعظ وخطابه بینهایت مورد قبول‌عامه بوده بیشتراوقات عبادی در اینراه صرف میشد تاآنجا که شهرت وی تابغداد رسید و یکبار از جانب سلطان سنجر سلجوقی برسولی ببغدادرفت وازنزدیکان خلیفهٔ وقت گشت ومدتی‌دراین شهر بوعظ وارشادپرداخت «درهمین ایام مردم چندان فریفتهٔ کلام اوشده بودندکه در مجالس‌سخنان او و نکته‌هاییراکه میگفت مینوشتند وازاینراه مجلداتی متعدد فراهم‌آمد.» (مقدمه ص هفت). عبادی ممدوح برخی از شاعران نیز واقع شده است. آنطور که نوشته‌اند عبادی غیر ازکتاب‌التصفیه آثاری دیگر در وعظ و تذکیر و پاره‌ای موضوعات داشته است.

وفات عبادی بسنهٔ ۴۴۷ هجری در خوزستان اتفاق افتاده است وتابوت وی را از خـوزستان ببغداد بـرده و در مقبره شیخ جنید در شونیزیه دفـن کردند.

کتاب‌التصفیه همانطور که ازاسمش پیداست دربارهٔ اهل تصوف و خصوصیات اخلاقی و کردار و اصطلاحات این فرقه است. انگیزه عبادی در تالیف این کتاب آنطور که خود درمقدمه آورده چیزی جز مقابله بامخالفان تصوف و دفاع از آن نبوده است زیرا درعصر او بعلت کثرت مخالفان تصوف و درآمدن گروهی نااهل و نادان دراین کسوت مردم را نسبت باین گروه بدبین کرده بودند. عبادی مجبور میشود برای روشنی اذهان و بقول خود تشحیص سره از ناسره دست بچنین تألیفی زند. گفتار او در آغاز کتاب مبین این حقیقت است:

«... و ما را مراد از این مکتوب آنست که عالمیان مختلف‌اند در حق صوفیان باعتقاد ومتفاوتند بقول و هر کسی درحق ایشان عبارتی دیگر کنند و باشد که طعنی زنند وایشانرا وکاهل و بیکار خوانند زیرا که برحقیقت احوال ایشان مطلع نباشند والجاهلون لاهل العلم اعداء... پس چون فساد اعتقادها میدانستیم در اینوقت بحکم قصور تصور ایشان باحوال این طایفه را و گمان که میبرند که کاریست از بدعت یاقاعده‌ایست بتهمت واجب دانستیم بتفصیل شرح این احوال کردن ومبتدا ومنتها واصل این قاعده واحوال این طایفه را شرحی کردم.» (ص۷س۶)

کتاب درچهار رکن است بدین شرح :

رکن اول درشرح مبدأ تصوف و طریقت (شامل بیان شریعت و طریقت وبرخی مطالب دیگر).

رکن دوم دراعمال صوفیان (که حاوی مطالبی پیرامون ارادت، توبه، ریاضت، زهد، خوف، رجا، صبر و استغفار است)

رکن سوم دراحوال ایشان (شامل موضوعاتی نظیر شوق ومراقبه، وفا، سماع، وجد، حرمت وصحبت.)

رکن چهارم در الفاظ ایشان ـ که این قسمت جامعترین فصول کتابست و شامل مباحثی پیرامون نفس وروح، بسط وقبض ، قرب وبعد، غیبت و حضور ، محو و اثبات ، فناوبقا، عبودیت وحریت، شهوت وغضب، حسدوحقد ، عجب و تکبر ودرآداب زندگانی کردن، جامه پوشیدن، طعام‌خوردن وسفر کردنست. وهر رکن خودمشتمل برفصل ومقدمات و قواعدیست.

شیوهٔ نگارش کتاب بسیارساده وروان وقابل‌فهم است مطالب‌همه‌جا باشواهد وتمثیلات بیان گردیده وجای هیچگونه ابهامی برای خواننده بجانمیگذارد و ازنمونه‌های برجسته وعالی نثرهای صوفیانه بشمارمیرود وبااینکه قرن‌ششم آغاز

شروع نثرهای مصنوع وفنی است اماعبادی همانطورکه شیوه خاص صوفیانست دربیان مطالب برای درك‌وفهم عامه حنبهٔ سادگی وتمثیل رارعایت‌کرده استو خوداو درآغاز وپایان‌کتاب باین مطلب اشاره نموده است. «و برای عمومی فایده راپیارسی نبشته‌آمد وارسخنهای غامض مشکل احترازکرده‌شد بیکباره‌تا خاص وعام را ازین‌بهره‌باشد.» (ص۸س۴)

«...وما باول شرط‌کرده‌ایم‌که هیچ سخن‌غامض ومشکل‌که آنرا بشرح حاجت باشددراین‌کتاب ننویسیم وبدان‌شرط قیام‌کردیم ویکباره برسخن‌ظاهر کفایت‌کردیم.» (ص۲۵۵ س۱۱).

کلمات مسجع غیرازچندموردانگشت شمارکه مصحح درمقدمه (ص۲۹) بذکر آنها پرداخته است درهیچ جای دیگر کتاب دیده‌نمی‌شود. دونمونه‌ازین نوع‌کلمات: «هواپرست خسته وبسته وخدای پرست رسته» (ص۱۰۶)

«و قطرات عبرات از اطباق احداق بر صفات وجنات می‌ریزند.» - (ص ۱۵۲)

یکی ازامتیازات عمدهٔ‌کتاب اینستکه خواننده ازقرائت‌آن خسته‌نمیشود و ملال آور نیست زیرا نویسنده د رآوردن شواهد و اصطلاحات و تمثیلات و پروراندن مطالب ذوقی تمام بخرج داده است .

نویسنده درپایان هرباب آرزو میکندکه خداوند ما را بصفاتیکه خود اوذکر کرده است متحلی‌گرداند وآنگاه مبحث بایك یا چند حملهٔ عربی‌پایان میپذیرد : «ایرد تعالی ما را شاکر گرداناد و از حملهٔ حمادان‌کناد که اول همه‌کس دربهشت شوند بفضل او انه الشکورالحمید » (ص۸۸ س۱۳) - «ایزد تعالی ما را جمعیت‌کرامت‌کناد وتفرقه و تردد ازخاطر مادورداراد انه‌الجامع المانع» (ص۱۷۵ س۹) بعضی ازفصول نیز بایك آیه از قران با حملهٔ قال‌الله تعالی شروع شده وپایان بعضی ازآنهاباحمله والله اعلم خاتمه میپذیرد .آیات واحادیثی‌که درکتاب بکاررفته بیرون ازشماراست چنانکه هیچ صفحه‌ای خالی ازیك یا چند آیه وحدیث وخبر نیستکه دربیشترموارد همراه باترحمه آنست وآنطورکه مصحح خود تحقیق‌کرده فقط برای یکبار در تمام‌کتاب، شعرضمن نثرآمده است.

اختصاصات دستوری‌کتاب نظیر همان ویژگیهای آثاریست که تا اوایل

قرن ششم نوشته شده است. تکرار افعال ، جمع بستن معدودهای عربی، بکار بردن اسم مصدرهایی نظیر پیوندش و برینش . آوردن بای تاکید برسر افعال نفی و نهی (بمیفکن) استعمال بعضی صیغه‌های مبالغهٔ عربی نظیر خدوم و حماد . استعمال فعل مفرد و جمع برای فاعل جمع و استفاده ازمفردات و ترکیبات و تعبیراتیکه ویژهٔ نثرهای غیرفنی تاقرن ششم است. پاره‌ای ازمفردات وترکیبات کتاب از اینقراراست : صفت کردن ، با (بمعنی به) جامه‌نمازی کردن ،فرمان یافتن ، نبشتن ، دستوری خواستن ، فریشتگان ، ایراك (زیراکه) ، برداشتن (تحمل کردن)، بدست (وجب)، روزگار بردن، درازامل اومیدوار، شنوابیدن، حرام گیر ، درباقی کردن سختی دشخوار . درمعانی الفاظی نظیر روح نفس و دوق و خاطر بیشتر جنبهٔ عارفانه آن رعایت گردیده است . عبادی علاوه بـر مباحثیکه پیرامون اهل تصوف آورده در پایان کتاب نیز مطالبی درآداب غذا خوردن ، سفر کردن ، دوست گرفتن ، زندگانی کردن وجامه پوشیدن آورده است که خالی ازفایده نیست .

آنچه‌که خواننده را با یك نظر بتحسین وامیدارد نحوهٔ تصحیح کتاب است که‌نهایت دقت و کوشش مصحح را میرساندکه دریك مقدمه ۴۳ صفحه‌ای تاقدر امکان بشرح‌احوال مولف و معرفی کتاب ونحوهٔ نگارش و چگونگی تصحیح آن پرداخته است. تعلیقات کتاب که حدود ۱۵۰ صفحه میشودکنجکاوی‌ودقت ودرست اندیشی‌مصحح‌را بخوبی روشن میسازد.

فهرستهای آیـات قرآن و احادیث و اخبار ، امثال و حکم ، کلمات بزرگان ، جملات و اشعارعربی، لغات ، ترکیبات ، اعلام ، ومآخذ همه‌کامل و بترتیب الفباست . شمارهٔ مآخذی‌که مصحح از آنها بهره گیری کرده است حدود ۱۱۸ کتاب مهم است‌که ۱۱۳ تای آن فـارسی و عربی و ۵ کتاب آن بزبانهای بیگانه است .

بهرحال کوشش مصحح درتدوین این‌کتاب از هرجهت قابل ستایش‌است ومیتوان گفت اگرزحمات و کوشش‌مصحح باندازهٔ مولف کتاب‌نباشدکمتر نیست. توفیق بیشترمصحح را آرزومندیم .

خواندنی

پائیز در زندان

از م. امید (مهدی اخوان ثالث)

تهران- روزن ۱۳۴۸

آن پنجره

امشب چو زشب اغلبی سرآید
وآفاق لب ازگفتگو بندد
وازپس آن قلهٔ جنوبی
فانوس‌شبان یك شکر بخندد
آن پنحره را باز می‌کنم، باز

آن پنحره را باز می‌گذارم
ای نورسرشت، ای‌نسیم‌پیکر
چون خنده ردآن دوش حجسته
تونیز بیا، روشنی‌بیاور
تاریکم وتنها، تو نیزشاید

تاریکم وتنها، تونیز بی‌من
شاید نه چنان که می‌پسندی
من‌چشم به ره، پنجره گشوده
دیگر نکند زآنسویش ببندی؟
آشب چه‌کشیدم، چه بد چه بیداد

آن شب چه‌کشیدم، چه بد چه دشوار
هرمو به تنم شکوه‌ای دگرداشت
خاموشی‌شب مرگریست با من
اما نفس‌نکهت‌سحرداشت
یعنی: بگذر، شب گذشت، ای‌مرد

یعنی بگذر، شب گذشت، برخیز

برخیز و به فکر شبی دگر باش
اینك شب دیگر، سیه چو چشمت ،
ای سبز گلی‌پوش ، با خبر باش
امشب چو ز شب اغلبی سر آید

***

امشب چو زشب اغلبی سر آید
و آفاق لب از گفتگو ببندد
وازپس آن قلهٔ چوبی
فانوس شبان یك شکر بخندد
آن پنجره را باز می‌کنم...

تهران ـ آبان ماه ۱۳۴۷

هراس

از دکتر حسن هنرمندی . تهران .
چاپ دوم ۱۳۴۸

ایران

ایران درون سینهٔ من می‌کشد غریو
کای رهنورد گمشده آخر گریختی
وآن‌میوهٔ طلائی اندیشه‌های پاك
در رهگذار مردم بیگانه ریختی

آخر گریختی
وزمن گسیختی

تنها شنیده‌ام که درآغوش دلبران
مستانه پای برسرپیمانه میزنی
از یاد برده‌ای شب وحشت فزای من
شب تا بصبح نغمهٔ مستانه می‌زنی

باری ....شنیده‌ام ...»

من با گناه سرکش لبریز ازغرور
بی‌اعتنا به سرزنش مهربان او
فریاد میزنم :
« مادر عتاب بس ....»

وانکه لبم بزمزمه با خود بگفتگو
گوئی که عذرخواه گناه نکرده‌ایست :
آری گسیختم
چون شاخه‌ای که بگسلد از بندگاه خویش
آری گریختم
چون شعلهٔ رمیده زپیوندگاه خویش

یك عمر درکنار تو خون خوردم و دریغ
روزم سیاه‌تر زشب بی‌ستاره بود
من بی گناه‌تر زسحرزیستم ولیك
قلبم چولخت لخت شفق پاره پاره بود

آری گریختم
اما مرا ببخش
زیرا که سرفرازتر ازآفتاب صبح
هرگز سرم بسایهٔ بیگانه خم نشد

آری گریختم
اما تو با منی
شبهای نامراد مرا صبح روشنی
دور ازتو کزخیال تو جانم مباد دور
هرجا سرود مهرتو پیوند جان من

هرجا تو با منی

یکروز سر به پای توسایم به‌آشتی
روزی که درنگاه توخشم وعتاب نیست
شب تن سپرده درته تابوت تنگ خویش
جز رقص صبح و زمزمهٔ آفتاب نیست

پاریس ۲۵ بهمن ۱۳۴۲

پیام

ایران! پیام مهر مرا ازین دیاردور
که رازگستر افسانهٔ توام
رفتم‌مگرکه بازنگردم ولی‌بجان
دلبستهٔ فریب پریخانهٔ توام

افسون ناکسان زرهم‌گرچه می‌را بود
حافظ مرا دوباره بسوی تومی‌کشد
اینجا درنگ غربتم افسرد وکام من
مستی زجام نشئه فرای تومی‌چشد

ایران ! نه دوزخی نه بهشت مجسمی
مرگست وهرچه‌هست‌بنام‌توخوشترست
« رفتن به پایمردی [بیگانه] دربهشت
حقاکه با عقوبت دوزخ برابر است »
ایران ! طلسم هستی من درحصار تست
مائیم رفتنی ، توولی‌جاودانه‌ای
بیهوده دل به مرگ تو خوش کرده‌اند وتو
مشت درشت خشم وخروش زمانه‌ای

باری شناختم
روح بلند سرکش سازندهٔ ترا

آن آفتاب گرم
وان خطهٔ کریم نوازندهٔ ترا

اینجا پیام کورهٔ خورشید گرم نیست
هرچند ره به خرمن خورشید برده‌اند
دیدم چها که چشم کسان نیست باورش
زین شاد چهرگان که در اندیشه مرده‌اند .

اینجا پیام کینه سرآغاز آشتی‌ست
اینجا سرود خنک نسیم نوارش است
رنگ دروغ با لب اینان چه آشناست
وزبیم نیستی‌ست اگر بانگ سارش است

بیگانه مانده‌اند
با خنده‌های ما
با اشکهای ما

بیگانه مانده‌اند
با رنگ‌هایشان
نیرنگ‌هایشان

هرچند سالها زتو دورم ولی به جان
با روح بی‌شکست تو پیوند بسته‌ام
نقش مراد خویش به نام تو دیده‌ام
وز هرچه جز خیال تو یکسر گسسته‌ام

من دیده‌ام صداقت یکرنگ شرقیان
آنجا که غرب گمشده درموج رنگها
فرزانگان شرق خدای فضیلت‌اند
درقرن پرهراس شتاب ودرنگها

طرح تو داشت الفت دیرینه با نگاه
درلابلای آنهمه نقش ونگارها

گوش سخن‌شناس سرود تو می‌شناخت
در بازتاب همهمه و گیرودارها

امروز زیر باغ تو بی‌برگ و بار نیست
هرچند بوستان کهن، تازه وترست
با شعر نو که مژده زصبح‌آورد مدام
«پیغام‌آشنا، نفس روح پرورست»
«بانگ بلند دلکش ناقوس» شهر «نور»
از پاسدار شیوهٔ دنیای راستین
وانکه فروغ سوخته در نیمه راه عمر

وین موجهای تازه برافشانده آستین
روح تومرده نیست که دل برکنم ازاو
هرچند پیکر تو بخون حفته بارها
دانم که بامداد تو از راه می‌رسد

. . . .
. . . .

اینك گواه: دیدهٔ شب زنده‌دارها
قرنی پلید بانگ تودرخون کشید وحیف
فریاد دادخواهی تو ناشنیده ماند
چون مرغ حق که شکوه نهان می‌کند زبیم
چشمم چه اشکها که بدامان شب فشاند

. . . .
. . . .

من بستهٔ توام
با مهر و قهر تو
با کوه وشهر تو
ریگ درشت رود تو ریگ است ولعل نیست
اما سرود رودکی آرد بیاد من
گیرم به روز یاد تو ازسر برون کنم

شب ، کودکی ، شراره زند در نهاد من

بگذار رخت سوی دیاری دگر کشند
آنانکه درحریم توبیگانه مانده‌اند
بسیار دیده‌ام : همه‌جا آسمان یکیست
مردآن کسان‌که درغم این‌خانه مانده‌اند

ای روح هرزه‌گرد برآسای لحظه‌ای
زین پس مباد گردش گیتی هوس ترا
دیدی وزآنچه دیدی بیزارترشدی
دیگرفریب غرب کج‌اندیش بس‌ترا

گلی برای تو

ازگلچین گیلانی. تهران . خوارزمی. ۱۳۳۸

شب

شب شد ودریاچه‌ها پنهان شدند
کوهها با دره‌ها یکسان شدند .
درسیاهی رفت هرچه رنگ بود
هرچه توی‌آب و روی سنگ بود.
آنچه شب با مهر تابان می‌کند
مرگ با ما نیز آنسان می‌کند.

درزیر بمبها

خوشم می‌آید ازباران پاییز
که سرخ و زرد می گردد بهربرگ.
خوشم می‌آید ازباد غم‌انگیز
که می‌لرزد میان هستی ومرگ.

خوشم می‌آید ار گرداب غران
که می‌گردد میانش ناو نابود .
خوشم می‌آید ار آتش که در آن
امید زندگانی می‌شود دود

خوشم می‌آید ازشیر درنده
که جان‌را می‌کند آزاد ازتن.
خوشم می‌آید از بمب پرنده
که می‌آید بسوی خانهٔ من .

خوشم می‌آید از مستان خسته
که می‌جویند مرگ خویش درخواب .
خوشم می‌آید از جام شکسته
که دیگر پر نگردد ازمی‌ناب .

خوشم می‌آید از نوزاد بیجان
که تا آمد دراینجا ، رفت ار اینجا .
برای او نه پستانك ، نه پستان ،
نه دیروز نه امروز ونه فردا .

نامه‌های عین‌القضاة همدانی

تصحیح علینقی منزوی وعفیف عسیران

تهران . بنیاد فرهنگ‌ایران

دوبیتی‌ها

زلف ار چه بریده‌ای درازست هنوز
با زهره و مشتری به رازاست هنوز
چوگان صفت و کمند سازست هنوز
واندر سر او هزار نازست هنوز

دلتنگ‌تر از دهان تنگ تو شدم
باریکتر از فسون و رنگ تو شدم
بیمار من از بیهده جنگ تو شدم
دریاب مرا که نام و ننگ تو شدم

در خواب همه به نزد دلبر باشم
لب بر لب و بر نهاده بر بر باشم
با دل گویم همیشه ایدر باشم
بیدار شوم چو حلقه بر در باشم

گر به ره عاشقیت هیچ نیازست
راه درازست و با نشیب و فرازست
بارخدای است عشق سرکش و ناباك
بنده‌کش است ای عجب نه بنده‌نوازست

در انجمنی نشسته دیدم دوشش
نتوانستم گرفت در آغوشش
صد بوسه زدم بر رخ عنبر پوشش
یعنی که حدیث می‌کنم درگوشش

زان یك نظر نهان که ما دزدیدیم
دور از تو هزارگونه محنت دیدیم
در کوی هوس پردهٔ خود بدریدیم
تو عشق فروختی و ما بخریدیم

جلدی شاهانه

جلدی که عکس آن در صفحه روبروست از آثار هنری است که باید دید ، چون حق به توصیف درنمی آید .

بوم این جلد چرم بسیار نازك است که یك استاد زبردست طرحی و نقشی بس زیبا بر آن قلاب دوزی کرده و چنان ظریف که یك سر سوزنش ازپشت آن چرم نازك بیرون نیامده. از اینجهت برای جلوهٔ هنرش پشت جلد را فقط دباغی کرده .

برای بیان ظرافت آن کافی است بگوییم قطر چرب و قلاب دوزی ۱٫۵ میلیمتر است . این جلد متعلق به دانشمند فرزانه حضرت آقای صدرالدین محلاتی است .

گرامت رعنا حسینی

اسناد و مدارک

فرمانی دربارهٔ استرآباد

مسیح ذبیحی
(گرگان)

حکم جهان مطاع شد. آنکه غازیان قاجار استراباد بمراحم بی‌غایات و توجهات خاطر خطیر خاقانی امیدوار بوده بدانند که عریضه که در باب احوالات آن حدود و اخلاصمندی خود بدرگاه جهان پناه فرستاده بودند بنظر آفتاب اثر رسید ومضامین آن معلوم رأی جهان‌آرا گردید. سلوك آن غازیان وافعال ایشان منافی رویه اخلاصمندیست دراین‌مدتی که نواب همایون ما متوجه احوال ایشان شدیم وایشان‌را بر تمامی ایلات رجحان دادیم منظور آن بود که به‌اعانت الهی وحسن سعی‌واهتمام ونیکو خدمتی وجانفشانی ایشان‌همت والانهمت را بمحافظت وانتظام مملکت ودفع مخالفین مصروف فرمائیم که وسعتی درمملکت بهم رسیده باعث رفاه خلق‌الله وآرامش عباداللّه وعجزه ومساکین واستحکام مبانی دین‌مبین شود ایشان بی‌حمیتی وبی‌غیرتی‌را شعارخود ساخته نتوانستند که بقدر پنج‌شش ماه دررکاب ظفرانتساب‌بوده خدمت نمایند جمعی به‌جمعیت مال وحال‌وتجارت وبعضی بەسرانجام اسباب خودآرائی ونخوت وبرخی بـەتحصیل آب وملك و مواضع زراعت وفوجی بگاوچرانی وجمعی بشبانی مشغول شده خودرا ازلباس سپاهیگری عاری ساخته مدار بکاسبی و رعیتی قرار داده‌اند و هـریك بتقریبی اوقات خودرا صرف شغلهای پوچ‌مینمایند چگونه بخود گوارا کرده‌اند که‌نواب همایون مارا درخراسان گذاشته خود رفته در خانه‌های خود بصحبت زنان و عیش اوقات گذرانند؛ وهرچند روز عریضه نوشته به اردوی معلی میفرستند که مضامین آن سراپا اظهاراخلاص وبندگیست که هیچیك مبنی براصل نیست وهمه محض حیله وخدعه است وحاکمی‌که به‌آن ولایت تعیین نموده میفرستیم با او درمقام عدم اطاعت بوده هیچکدام از حکام را تمکینی نمیدهند و بـه‌هیچ چیز راضی نمی‌شوند. ازمگس ضعیف‌تر حیوانی نمیباشد خانه واشیائی که جهة خود بنامیکنند که‌درآنجا عسل ترتیب دهند هرگاه ازخارج مگس بیگانه خواهد که داخل آن شود جهة دفع او جمعیت نموده بزرگ خود را آگاه و درخدمت او کوشش ودفع غیرمینمایند . امروز کار براهل ایران تنك شده و روز بروز از اطراف دشمنان قوی گردیده . خدا ناخواسته شراعادی بربقیه که مانده‌سرایت خواهد نمود وبالمآل ازتغافل وکناره گردی مثل اهل‌اصفهان مال‌وحال همگی بتاراج حوادث رفته جمعیت ایشان پراکنده‌شده خدا ناخواسته باعث آن‌میشود که عصمت ایشان نیز باسیری افتاده جان‌هم درمعرض تلف باشد چرا مآل کار

خودرا ملاحظه نمی‌نمایند؟ تاچند درمقام تغافل میباشند ؟ دریں‌مدت با قرب‌ ایشان بدشمن‌که فاصلهٔ آن یك منزل‌هم نیست ما وجود آنکه ازملاعین مخالفین مکرر بفیروزکوه وسمنان وبلکه نزدیکتر آمده مال غنیمت واسیر مسلمانان را برده‌اند ایشان مطلق استمدادی به عجزه ومساکین نکرده باز بعضی از رعایا بخود همواری نکرده تعاقب آن جماعت بی‌عاقبت نموده مال واسیر خود را بر‌گردانیده‌اند باوجود این مراتب بار ازاخلاصمندی وغیرت وحمیت دم‌میزنند مقام حیرت وتعجب‌است‌که سپاه چنینی درآن حدود بود این‌همه تعدیات‌دشمن را برأی‌العین ملاحظه نموده ساکت باشند و این مشخص است‌که قرنهاست که تمامی اهل ایران را چشم درخوان احسان سلسله علیهٔ عالیهٔ صفویه بوده است خصوصاً غازیان قاجار راکه درمدت سلطنت این‌سلسله علیه چشم امید برخوان غیر ندوخته گمان آن نیست‌که خدمتگزاری غیر را برخود گوارا نموده باشند در این صورت شیوه اخلاصمندی آن بنده‌که نواب همایون مـا را آورده در خراسان گذاشته وخود رفته بتحصیل وجمع‌کردن زر وذر زیرخاك دفن‌نمودن آن پردازند حاصل این امور چه خواهد بود و این صفات خود حالت مردان نیست تاچند اوقات صرف تحصیل مال و دفن نمودن آن میشود و مآل این کار چه خواهد بود؟ آیا ازاین قرار مال وحال به‌احدی خواهد ماند واراین مال چه طرف خواهند بست ان‌شاءالله تعالی جناب اقدس الهی مرحمتی به احوال شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرماید که بقیه مانده‌اند اردست‌انداز مخالفین در امان باشند نواب همایون ما را منظور آنــکه بخــدمتگزاری آن مخلصان بعون‌الله تعالی تصرف ممالك ایران وبلکه ازبلاد مخالف نیز بقصد تصرف‌در‌آورده آبروی تازه تحصیل فرمائیم که تدارك آنچه واقع شده انشاءالله تعالی به‌اسهل وجهی‌میسر گردد وازقراری‌که ملاحظه میفرمائیم مشکل است‌که غیرت وحمیت ایشان منشاء اثری تواند شد درچنین وقتی که مال و حال از دشمنان توان گرفت‌که در آن ضمن هریك صاحب مراتب عظیمه وآبرو و باعث تقویت ملك و ملت شده آثار آن تا انقراض عالم جهت هر یك باقی خواهد ماند پس قطرتی وکم نفسی‌را پیش‌نهاد ساخته بشغل وکسب رعیتی خودرا راضی‌نموده‌اند نمیدانیم که نواب همایون مارا چه بایدکردکه ایشان راضی باشند در مراتب مربوره تفکر نموده بتوجهات پادشاها نه‌مستظهرباشند. تحریراً فی‌شهرصفرختم بالخیر والظفر ۱۱۴۰

حاشیه

هفده

ایرج افشار

دربارهٔ عدد هفده اخیراً سه نکته و شاهد دیگر به دست آورده‌ام بدین شرح :

۱) هفده سلسله درتصوف موصوف بوده و این نکته درفرمان محمد شاه به حاجی حسن درویش مندرج است متن این فرمـان در شمارهٔ آینده درج خواهد شد.

۲) دربارهٔ شاه منصورمظفری گفته‌اندکه گرزهفده منی برمی‌داشته است. برای تفصیل به کتاب شاه منصور، تألیف محمد ابراهیم باستانی پاریزی رجوع شود . این کتاب به تازگی انتشار یافته است .

گرز هفده منی را نقالها هم دربارهٔ حسین کرد و قهرمانان قصص قدیم بر زبان می‌آورده‌اند .

۳) خاقانی دربارهٔ هفده خصل بیتی دارد بدین‌صورت:

دستخوش و هفده خصل حریف

وه کـه در ششدر خطر مـانیم

خصل اصطلاحی بوده است دربازی نرد و عبارت است از داو بر هفت.

کتاب فتح المجاهدین

آقای محمد اسمعیل رضوانی درمقالهٔ محققانه‌خود، رساله مربوط به‌دورهٔ انقلاب مشروطیت را معرفی کردند اخیراً رساله کوچکی به نام فتح‌المجاهدین چاپ شعبان ۱۳۲۷ به دست من رسیدکه معرفی‌آن درتکمیل مقالهٔ ایشان مفید به نظر می‌رسد .

این رساله مجموعه‌ای است از دو مخمس و مسمط اثر «سیدی اصفهانی» و دو قطعه از شاعری «عطائی» تخلص و به خط نستعلیق چاپ سنگی شده است و مضامین و مطالع وبعضی از ابیات هریك بدین‌صورت است .

۱ــ درمدح سپهسالار تنکابنی و باقرخان

سر دیوان بنام صاحب دیـوان مشروطه

نمودم زینت دفتر نخست عنوان مشروطه

کزان پیمانه محکم‌کرده‌ام پیمان مشروطه

شدم از جان و دل سرباز سربازان مشروطه

هزاران بیژن افتاده است درچاه ز بحدانش
چگویم من ز باقرخان و روزجنگ میدانش
سپهدار سپه گیر و سپربند و سپه افکن
که از او زنده و پاینده شد ارکان مشروطه

۲ـ بار در عدل و داد ز شش جهت باز شد
سار بلند اختران بار بر پرواز شد

٭ ❋ ٭

کمیت لنگ آید از کمیت ستارخان
بلی کمیت است لنگ ز فهم نطق و بیان

٭ ❋ ٭

سفرهٔ قانون و عدل بار ز نو چیده شد
بوالهوسان را ز نو محکمه پاشیده شد

٭ ❋ ٭

اگر چه دجالیان فتنه بر انگیختند
حیله و تزویر و مکر بهم در آمیختند

۳ـ قصیده‌ای بامطلع از عطائی:

ز آثار مشروطه این بس دلایل
که کردند از هم جدا حق و باطل

در ضمن از صمصام‌الدوله و ضرغام‌الدوله تمجید شده است.

۴ـ قطعه از همو وآخرین بیتش چنین است :

چون عطائی پاسبان دولت مشروطه شو
تا دهند ازمجلس شورات سرخط جوار

معرفی کتابهای تازه

کتابشناسی و فهرست

ایران . مجلس شورای‌ملی : فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی . جلد نهم . بخش دوم وجلد دهم بخش سوم . تألیف عبدالحسین حائری ، تهران ، ۱۳۴۷ ـــ۱۳۴۸ وزیری . ۲ جلد .

ایران . مجلس شورای‌ملی : فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی . جلد هیجدهم .کتب اهدائی رهی‌معیری . تألیف فخری‌راستکار تهران . ۱۳۴۸ ، وزیری۱۶۰ص

صلح‌جو ، جهانگیر : تاریخ مطبوعات ایران وجهان . [تهران، امیرکبیر] ۱۳۴۸ . جیبی ، ۳۳۶ ص (کتابهای سیمرغ ، ۵۶)

فهرست مندرجات مجله‌های علمی و علوم اجتماعی :

نشریه‌ای است که مرکز اسناد ایران (مؤسسهٔ جدید وابسته به وزارت علوم) تهیه می‌کند وعبارت است ازفهرست مندرجات هرمجله که عیناً از روی جلدآن‌کلیشه وچاپ می‌شود بهمین‌مناسبت دربعضی از مجله‌هاکه نام نویسندهٔ مقاله ذکر نشده است دراینجاهم منعکس نیست وعلاقه‌مند نمی‌تواند به‌مقصودخود کاملا نرسد .

علی‌هذا باید این فهرست مندرجات ازروی هرمجله با دقت و واحوایی تهیه شود . کاری است مفید و بـایدکاملا مفید باشد سه شمارهٔ آن تاکنون نشر شده است .

مشهد .کتابخانهٔ عمومی فرهنگ‌وهنر : فهرست‌کتب خطی فارسی و عربی . نگارش رمضانعلی شاکری . مشهد . ۱۳۴۸ . وزیری . ۱۲۷ ص

خدمت با ارزشی توسط آقای شاکری به انجام رسیده و امید است‌دیگر کتابداران کتابخانه‌های شهرستانها نیز برایشان تأسی نمایند .

منزوی ، احمد : فهرست نسخه‌های خطی فارسی ، جلد یکم . [با مقدمه‌های سلیم نیساری وایرج افشار] . وزیری . ۷۱۷ ص (نشریه شمارهٔ ۱۴ مؤسسهٔ فرهنگی‌منطقه‌ای)

کارمنزوی دراین کتاب جمع ساختن اطلاعات مربوط به نسخه‌های خطی فارسی است که درفهرست‌های متفرق چاپ ایران منعکس‌است و به عبارت دیگر ازروی‌قریب به هشتاد فهرست ۶۴۶۷ نسخه را معرفی کرده است .

ادیان و مذاهب

اسدآبادی، سیدجمال‌الدین : دربارهٔ اسلام وعلم [با ضمام رسالهٔ قضا وقدر] با مقدمهٔ محمد حمیدالله حیدرآبادی . ترجمه و توضیحات از سیدهادی خسروشاهی . تبریز . سعدی ، ۱۳۴۸ ، رقعی — ۱۷۴ ص.

ترجمهٔ مباحثات مشهور سید جمال‌الدین وارنست رنان زبان فرانسوی است به انضمام رسالهٔ قضا وقدر سید

حسینیهٔ ارشاد : محمد خاتم پیامبران جلد دوم [تهران ، ۱۳۴۸] وزیری ۶۶۰ ص (انتشارات حسینیهٔ ارشاد ، ش۲)

مقالات مندرج درین مجلد عبارت است از : اسلام وعقل از محمدتقی جعفری ، جامعیت اسلام از حسین نوری ، کارنامهٔ اسلام از زرین کوب ، اسلام از دریچهٔ چشم مسیحیـان ازمجتبی مینوی، مستشرقین و اسلام از سید غلامرضا سعیدی، تحلیلی ازعوامل گسترش اسلام از سید مرتضی شبستری ، اسلام و مسلمانان در جهان امروز ازسید هـادی خسروشاهی ، وحی و نبوت ازمحمد تقی شریعتی ، پیامبر امی ازمرتضی مطهری

دارمستتر، جیمس : تفسیر اوستا وترجمهٔ گاتاها . ترجمه و تحشیه و دیباچه از موسی‌جوان ، [تهران] ۱۳۴۸ وزیری - ۳۵۳ ص

قرآن . ترجمه فارسی قرآن‌مجید : با تفسیر کشف‌الحقائق عن نکت الآیات والدقائق : از میر محمدکریم علوی حسینی موسوی - ترجمهٔ حاج عبدالمجید صادق نوبری [تهران] اقبال [۱۳۴۸] وزیری . ۱۳۶۶ ص.

این‌ترجمه با بعضی‌تفسیرها همراه است وخواندن آن کارفارسی‌زبانان‌را که با زبان‌عربی‌آشنایی‌ندارندآسان‌کرده است . ناشرمتن‌قرآن چاپ روسیه‌را براول آن الحاق‌نموده. ترجمه هرآیه‌ای باشماره گذاری‌منضم است.

فلسفه و علوم اجتماعی

بزرگمهر، منوچهر : فلسفهٔ تحلیل منطقی . تهران ، خوارزمی ، ۱۳۴۸ ، رقعی ۲۳۷ ص .

مجموعه‌ای است ازمقالات فاضلانه ودرضمن « مقبول تمام مردم با سواد ولی عاری ازمبادی فلسفه ».

(بقول نویسنده در مقدمه)

دورانت، ویل: تاریخ فلسفه. ترجمهٔ عباس زریاب‌خوئی.چاپ‌سوم . تهران. سازمان‌کتابهای جیبی . ۱۳۴۸ ، جیبی ۲ جلد

سبزواری، هادی: شرح غررالفرائد معروف به شرح منظومهٔ حکمت. قسمت امورعامه وجوهر وعرض. بتصحیح و مقدمه و تعلیقات مهدی محقق و توشی‌هیکوایزوتسو، تهران ۱۳۴۸ . وزیری . ۴۴+۶۷۹+152 ص (سلسلهٔ دانش ایرانی ، ش ۱)

شرح منظومه ازآثارمهم فلسفی ایران درقرن اخیرست و حاج ملاهادی سبزواری پردازندهٔ آن .

آقای مهدی‌محقق‌درمدتی‌که دردانشگاه مك‌گیك به‌تدریس اشتغال‌داشت سبب شدکه نظر عده‌ای ازمستشرقان‌را به طرف فلسفهٔ اسلامی ایران در قرون اخیرمتوجه‌کرد واین‌کتاب نخستین اثرآن توجه است .

آقای‌محقق‌با همکاری ایزوتسو که از دانشمندان ژاپنی متخصص درفلسفهٔ اسلامی است متن غرر الفرائد وشرح را به نحو خوب ومنقح چاپ وحواشی‌و تعلیقات سبزواری‌وهیدجی‌وآملی‌را برآن الحاق‌کرده وفرهنگی ازاصطلاحات وتعبیرات با ترجمهٔ انگلیسی واشاره وارجاع به متن در آنها به دست داده‌اند وهمه حکایت از یك روش علمی‌وجدید است‌که در کتب فلسفی‌ما نظیر ندارد

مقدمهٔ انگلیسی ایزوتسو درمعرفی‌سبزواری و عقاید او و تلخیص مطالب شرح منظومه معرف بسیارخوبی ازاین فیلسوف ایرانی به جامعهٔ مغرب زمین است .

ستیس،و.ت.: فلسفهٔ هگل . ترجمهٔ حمید عنایت [تهران ، سازمـان‌کتابهای جیبی . ۱۳۴۸] رقعی . ۷۸۳ ص.

موضوع بسیارمهم و مؤلف مشهور وکتاب استادانه و مترجم درکار خود متبحر است و بهترین گواه فهرست اصطلاحات‌آن‌که درانتهای‌کتاب با معادل انگلیسی ، دست داده است

شریعتمداری، علی: فلسفه تعلیم و تربیت . اصفهان . ثقفی [۱۳۴۷]وزیری ۲۷۴ ص (انتشارات دانشگاه اصفهان ، ش۱۰۶)

لندبرگ، جرج : آیا علم‌می‌تواند مارا نجات دهد. تبریز. حقیقت‌باهمکاری فرانکلین . ۱۳۴۸ . رقعی - ۱۹۴ ص

ماسینیون،لوئی: قوس زندگی منصورحلاج . ترجمهٔ عبدالغفورروان‌فرهادی تهران [۱۳۴۸] وزیـری . ۱۰۲ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ش۸۵ - فلسفه و عرفان ایران ، ش۵)

ترجمهٔ مقاله‌ای است از ماسینیون ، مردی که تقریباً تمام عمر خود را درشناخت زندگی وافکارحلاج مصروف کرد و از متخصصان درجه اول در بارهٔ دین اسلام وتصوف اسلامی بود .

متین دفتری ، احمد : حقوق بشر وحمایت بین‌المللی آن . تهران، ۱۳۴۸ وزیری . ۳۸۴ ص

نهاوندی،هوشنگ:اصول ومبانی تعاون. شیراز. دانشگاه پهلوی. ۱۳۴۸. وزیری ، ۱۲۷ ص (انتشارات دانشگاه پهلوی ش۲)

هال،کالوین س. : مبانی‌روانشناسی فروید. ترجمه ایرج نیک‌آئین [تهران انتشارات عرالی باهمکاری فرانکلین، ۱۳۴۷. رقعی. ۱۹۱ ص

مترجم واژه نامه‌ای از اصطلاحات باترجمه مختار خود درانتهای کتاب افزوده وکارپسندیده‌ای کرده است .

علوم و فنون

آسیموف ، آیزاك : حیات‌وانرژی.ترجمه محمودبهزاد.تهران. بنگاه‌ترجمه ونشرکتاب ۱۳۴۸ وزیری . ۵۲۰ ص(انتشارات بنگاه ترجمه ونشرکتاب. ش ۳۱۶ ــ مجموعه معارف عمومی ــ ش ۴۴

آسیموف ، آیزاك : زندگی‌ما به‌چه موادی‌وابسته‌است. ترجمه محمودبهزاد تهران. بنگاه ترجمه ونشرکتاب باهمکاری فرانکلین. ۱۳۴۸، وزیری (انتشارت بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ش ۲۸۷ ــ مجموعه معارف عمومی ش ۱۱)؛

آسیموف ، آیزاك : فقط یك تریلیون. ترجمه محمود بهزاد. تهران. بنگاه ترجمه ونشرکتاب، ۱۳۴۸، رقعی، ۲۵۴ ص، بنگاه‌ترجمه ونشرکتاب. ش۳۲۰ــ مجموعه معارف عمومی ــ ش ۴۶)

بندیك، جین : الکترونیك برای جوانان . ترجمه محمد حیدری ملایری . تهران. بنگاه ترجمه ونشرکتاب. ۱۳۴۸. رقعی۲۲۸ ص (بنگاه ترجمه ونشرکتاب، ش۳۱۷ ــ مجموعه معارف عمومی ــ ش ۴۵)

تانن باوم، بولاه: شناخت نور. ترجمه محمد حیدری ملایری . تهران. بنگاه ترجمه ونشرکتاب. ۱۳۴۸ رقعی ۱۹۲ ص ، (انتشارات بنگاه ترجمه ونشرکتاب ، ش ۳۲۱ ــ مجموعه معارف عمومی ــ ش ۴۷)

رابینسون ، آلیس م : پرستاری روانی. ترجمه علی‌اکبر حسینی. شیراز ، ۱۳۴۸. وزیری ۲۶۵ ص [انتشارات دانشگاه پهلوی، ۵]

قریب ، رضا : نشانه شناسی درطب اطفال، شیراز . ۱۳۴۸. وزیری ۲۷۰ ص . (انتشارات دانشگاه پهلوی، ش۴)

نلسون ، والدو : بیماریهای اطفال. ترجمه دکتر غلامرضا حاتمی. تحت‌نظر دکتر محمد قریب و دکتر حسن اهری . جلد اول (تهران کتابهای جیبی، ۱۳۴۷) وزیری. ۱۱۹۳ ص.

تحقیقات ادبی

اعتماد مقدم ، علیقلی : شاه ومردم بر بنیاد شاهنامه فردوسی (تهران ، وزارت فرهنگ وهنر، ۱۳۴۸. رحلی. ۱۰۶ص.

اعتماد مقدم ، علیقلی : فر درشاهنامه (تهـران. وزارت فرهنگ وهنر، ۱۳۴۸) رحلی. ۱۶۲ ص

اعتماد مقدم ، علیقلی ، شاه و مردم بر بنیاد شاهنامه فردوسی . (تهران وزارت فرهنگ وهنر. ۱۳۴۸) رحلی۱۰۶ص.

اعتماد مقدم ، علیقلی : ولیعهدی درایران‌باستان بر بنیادشاهنامه‌فردوسی. (تهران، وزارت فرهنگ‌وهنر، ۱۳۴۸) رحلی ۷۰ ص

خانلری (کیا) زهرا : فرهنگ ادبیات فارسی. تهران بنیادفرهنگ‌ایران. ۱۳۴۸، وزیری. ۵۵۷ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. ش۶۰- زبان وادبیات‌فارسی، ش۸)

درین فرهنگ نام‌بزرگان‌علم‌وادب ایران، بزرگان تاریخی‌که نامشان درادبیات ما آمده، اشخاص داستانی ، پیغمبران وبزرگان دین، کتابهای‌مهم، اصطلاحات‌علمی مذکوردراشعار، اصطلاحات منطق، نکته‌های‌اصلی‌ومهم‌عروض و قافیه وبیان و صنایع بدیع ضبط شده و برای خوانندگان‌کتب ادبی راهنمای مطلوبی است ،

دشتی ، علی : دمی با خیام : چاپ دوم [تهران امیرکبیر ، ۱۳۴۸] رقعی . ۳۷۹ ص .

درچاپ دوم، نویسندهٔ مبرزدانشمند فصلی‌تازه بر کتاب افزوده ومتن‌را تهذیب کرده است. بحثی درباب آن در شماره آینده درج میشود .

شیراز ، دانشگاه پهلوی : پنج‌گفتار در زمینهٔ ادب و تاریخ ایران . [شیراز] ۱۳۴۸. وزیری. ۱۶۲ ص

مجموعه‌ای است ازمتن پنج‌سخنرانی‌که در دانشگاه شیراز ایراد شده و

چنین است عنوان آنها : خاووشناسی ارعلی‌سامی ، شعرفارسی و تحول آن ار محمد شفیعی. سهم‌ایران درپیشرفت تمدن بشر ازابوالحسن‌دهقان،منظومه‌خیام‌وار فیتزجرالد ازمسعود فرزاد، تأثیر تمدن وفرهنگ ایران دراسلام از علی‌محمد مژده .

فرزام، حمید : شاه ولی و دعوی مهدویت به انضمام رسالهٔ مهدیه . اصفهان ۱۳۴۸. وزیری ۱۰۲ ص (انتشارات دانشگاه اصفهان، ش ۱۰۵)

شاه نعمت‌الله ولی رساله‌ای دارد به نام «مهدیه» وآقای حمید فرزام که تحقیق متوالی وعمیق در احوال و آثار عارف مذکور دارند ضمن چاپ رسالهٔ مورد ذکر به تحقیق وسیع پرداخته و موضوع دعوی مهدویت را مورد بحث قرار داده‌اند .

فولادوند ، محمد مهدی: خیام‌شناسی. مطالب ومآخذ جدید دربارهٔ خیام (نقدتاریخی) (به‌انضمام Quatrains Khayyamiens تهران ، فروغی ، ۱۳۴۸. رقعی ۶۸+ 174 ص

کیا ، صادق : تاج وتخت . [تهران] وزارت فرهنگ وهنر. ۱۳۴۸. وزیری . ۲۳۲ ص .

تحقیقی است لغوی و تاریخی در باب دو لفظ تاج و تخت وسنت دیرین تاج گذاری درایران. درین تحقیق کلمات مربوط و مشابه نیز مورد رسیدگی قرار گرفته است .

محلاتی شیرازی ، صدرالدین : مکتب عرفان‌سعدی. قسمت‌اول. شیراز. دانشگاه پهلوی. ۱۳۴۶ وزیری . ۳۳۰ ص

بحثی است مفید درمباحث واصول عرفانی وبیان و توصیف عقاید وکلام سعدی درین مسائل امیدست که نقد این کتاب درین مجلد درج شود .

مسکوب ، شاهرخ : مقدمه‌ای بررستم واسفندیار. چاپ دوم باتجدید نظر همراه داستان رستم واسفندیار. [تهران، کتابهای جیبی، ۱۳۴۸] رقعی- ۱۶۱ص

همایونی، صادق: یکهزار و چهارصد ترانهٔ محلی (شیراز ، کانون‌تربیت ، ۱۳۴۸) جیبی ۳۱۸ ص

صادق همایونی چندی قبل کتاب مفید «ترانه هایی از جنوب» را منتشر کرد و اینک کتاب دلپذیر دیگری به نام «یکهزار وچهارصد ترانهٔ محلی» در

دسترس قرار میدهد . این کتاب هم محتوی است بر ترانه های مناطق مختلف فارس بدین شرح :

شیراز ، جهرم ، اصطهبانات ، داراب ، فسا ، فیروزآباد ، کازرون ، سروستان .

کتاب به هشت دفتر تنظیم شده: تك بیتی‌ها ، دوبیتی‌ها ، دوبیتی های مثنوی ، ترانه های چند بیتی، واسونکها، شربه‌ها، آهنگها .

فرهنگ لغات و مقدمه کوتاه ازضمائم مفیدکتاب است .

امیدست ایشان باتبحری که دراین‌زمینه پیدا کرده‌اند بتوانندازآن‌مناطق لارستان‌وتنگستان ودشتستان وسواحل‌رانیز جمع آوری کنند.

Forough, Mehdi : A comparative study of Abraham's Sacrifice in Persian Passion Plays and Western mystery plays (Tehran. Ministry of Culture and art. 1969) 111 P.

منتخبات ادبیات فارسی

خبره‌زاده، علی اصغر: زبان و ادبیات فارسی برای سال اول هنرسرای عالی (تهران ، ۱۳۴۸) وزیری . ۲۵۱ ص (انتشارات هنرسرای عالی، ش ۱۱)

مجموعه‌ای است نمونه که با ذوق و بصیرت از منتخب آثار نظم و نثر فارسی ازعصررودکی تازمان‌خودمان تهیه وبامطالب‌دستوری وتمرینهای‌مناسب همراه شده‌است. خبره‌زاده درانتخاب نمونه‌ها حقاً لطافت‌کلام وزیبائی بیان و مضمون بلند قطعات را مورد نظر داشته است .

سلیم ، غلامرضا : تعاون درمتون ادبیات فارسی شامل قطعات برگزیدهٔ نثر مربوط به تعاون. تهران.۱۳۴۸. وزیری.۲۸۶ ص(انتشارات موسسه‌آموزش و تحقیقات تعاونی، ش۴)

قطعات منتخب ازآثار معروف زبان فارسی برگزیده شده است .

گورابی ، محمد حسن : نوآوران قصه . مجموعهٔ داستانهای کوتاه از نویسندگان معاصر ، تهران ، ارغنون، (۱۳۴۸) رقعی . ۵۸۳ ص

از ابراهیم گلستان. احمدمحمود، بهمن فرسی، به‌آزین، بهرام‌صادقی، جمال میرصادقی،حمید حیدری، رضامقدم، عباس پهلوان، عبدالرحیم احمدی،

غلامحسین ساعدی ، فریدون تنکابنی ، محمد ایوبی ، محمود طیاری ، مهین بهرامی و نادر ابراهیمی قصه‌هایی درین مجموعه دیده میشود .

هیلمن ، مایکل کریگ : برگزیده هایی از ادب پارسی برای انگلیسی زبانان. مشهد. (گروه‌صلح امریکا. ۱۳۴۶) وزیری . ۱۱۹ ص.

متون کهن فارسی

آملی، اولیاءالله : تاریخ رویان به تصحیح و تحشیهٔ منوچهر ستوده. تهران (۱۳۴۸) وزیری ، ص. (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ش ۶۴ - منابع تاریخ و جغرافیای ایران ، ش۲۲) .

این متن از مراجع مهم درتاریخ خطه مازندران ومخصوصاً قسمتی است که درتاریخ به نام‌رویان شناخته شده‌است و آقای ستوده درمقدمهٔ خود بر کتاب حدود تاریخی‌آن را معین ساخته و اطلاعات مفید دربارهٔ آن نشر کرده‌اند .

متن درکمال‌خوبی براساس‌یگانه نسخه‌ای که ازآن دردست است‌تصحیح شده است .

تفسیر قرآن پاك : قطعه‌ای از تفسیری بی‌نام به فارسی‌که ظاهراً در اواخر قرن چهارم یا اوائل قرن پنجم نوشته شده است . [با مقدمهٔ مجتبی مینوی]. تهران ۱۳۴۸. وزیری. ۱۲۳ ص (انتشارات بنیادفرهنگ ایران، ش ۵۷ - زبان و ادبیات فارسی،ش۷)

این مختصر که از تفسیر قدیم به جا مانده از نظر تحقیق در زبان اصیل فارسی شایسته ودرخور نگاهداشت ورسیدگی است واقدام بنیاد فرهنگ به نشر آن‌هم به صورت‌عکس وهم‌حروفی درخور قدردانی وکاش‌که فرهنگ لغاتی‌هم‌به همراه چاپ عکسی‌آن نشرشده بود

خواجوی کرمانی ، کمال‌الدین : همای وهمایون. باتصحیح‌کمال‌عینی (تهران. ۱۳۴۸) وزیری. ۲۴۷ ص. (انتشارات بنیادفرهنگ ایران، ش ۵۶ - زبان وادبیات فارسی - ش۶)

طبع منقح وآراسته‌ای است‌ازمثنوی عاشقانه همای وهمایون براساس‌چهار نسخهٔ خطی معتبر و با فهرست لغات نادر .

سمرقندی، حکیم ابوالقاسم اسحق‌بن‌محمد: ترجمهٔ السواد‌الاعظم. ترجمه به فارسی‌درحدود ۳۷۰ هجری قمری . به اهتمام عبدالحی‌حبیبی. تهران. بنیادفرهنگ ایران [۱۳۴۸] وزیری ، ۲۵۰ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ش۵۸- زبان و ادبیات فارسی، ش۱۲)

متن از کتب مهم دینی است درمسائل ومباحث کلامی و فقهی و اخلاقی و اعمال دینی ودرعهد امیر نوح سامانی ازعربی به فارسی نقل شده است ، پس از کهن‌ترین‌متون زبان فارسی است . همعصر حدودالعالم و ترجمه‌های تفسیر و تاریخ طبری

شاهی‌سبزواری : دیوان . ازشعرای بـزرگ سدهٔ نهم هجری . به تصحیح سعید حمیدیان [تهران] ابن‌سینا ، ۱۳۴۸ . وزیری . ۶۴+۱۰۹ص .

صوفی،عبدالرحمن: ترجمهٔ صورالکواکب به قلم‌خواجه نصیرالدین‌طوسی. چاپ عکسی ازروی نسخهٔ سال۶۴۷ هجری. [تهران] ، بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۸] رحلی . ۱۹۶ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ش۷۱ـ علم درایران، ش۵)

دربارهٔ این نسخهٔ نفیس‌ونسبت‌آن به خط‌خواجه نصیرمرحوم عباس‌اقبال آشتیانی‌را هم مقاله‌ای است‌که یکبار در اطلاعات ماهانه و باردیگر در نشریهٔ نسخه‌های خطی دانشگاه (شمـارهٔ اول) چاپ شده است . مقدمهٔ چاپ‌کنونی بقلم دکتر پرویزحاملری است .

طالب‌اف، عبدالرحیم: مسالک‌المحسنین [بـا مقدمهٔ .م.ب. مؤمنی] تهران. سازمان‌کتابهای‌جیبی،۱۳۴۷، جیبی. ۲۹۲ ص(کتابهای‌جیبی،ش۳۰۴)

این کتاب مشهورست وازآثاری است‌که درنهضت‌آزادی ایران‌موثرواقع شد، ۵۴صفحه ازکتاب مقدمهٔ مفید و خواندنی‌آقای مؤمنی است .

عبید زاکانی : هجویات وهزلیات . تبریز ، ابن‌سینا ، [۱۳۴۷] رقعی‌ـ۱۷۵ ص (گزیدهٔ ادبیات‌کهن‌ایران،ش۹)

عسجدی مروزی: دیوان . بتصحیح طاهری‌شهاب . چاپ دوم . تهران‌ابن‌سینا ۱۳۴۸ . رقعی‌ـ ۶۶ص

عین‌القضاة همدانی: نامه‌های عین‌القضاة همدانی. به اهتمام علینقی منزوی وعفیف عسیران .[تهران،۱۳۴۸]وزیری. ۱۳+۴۸۰ ص. (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران،ش ۷۳ـ فلسفه وعرفان‌ایران،ش۶).

این متن لطیف ومهم صوفیانه براساس نه نسخهٔ قدیم تدوین‌وتصحیح‌شده است . تعجب است‌که بازدرمقدمهٔ این‌کتاب‌هم بمانند تمهیدات‌آقای‌عسیران‌نام کتابخانهٔ حارالله (ترکیه) را به‌کارالله نقل‌کرده‌اند و اشتباه ناشی از حرفی است‌که درخط فعلی ترکی برای‌جیم استعمال می‌کنند !

کاشانی،ابوالقاسم‌عبدالله : تاریخ‌اولجایتو. به‌اهتمام‌مهین‌همبلی(حاجیان‌پور)

تهران . بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۴۸ . وزیری ۱۹+۲۸۷ ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ش ۳۱۳- مجموعهٔ متون فارسی، ش ۴۰)

چاپ این متن تاریخی برای تحقیق در تاریخ دورهٔ مغول بسیار لازم بود ودرین متن هنوز مطالب نامفهوم و کلمات مخدوش وغلط بسیارست .

میبدی، رشیدالدین: تفسیرادبی وعرفانی قرآن مجید اثر خواجه عبدالله انصاری. تلخیص و نگارش حبیب‌الله آموزگار . تهران ، اقبال، ۱۳۴۷ ، وزیری بزرگ . جلد اول، ۵۸۲ ص.

علت اینکه کتاب به خواجه عبدالله انصاری منسوب شده آن است که میبدی تفسیر کشف‌الاسرار خود را مبتنی بر تفسیرهای عرفانی انصاری بنیاد کرد . وآقای آموزگار متن را ازروی چاپ ده جلدی علی‌اصغر حکمت تلخیص کرده ودر بعضی ازموارد عبارات و کلمات قدیم را برای مفهوم بودن برخوانندگان امروزی تبدیل کرده است .

وطواط، رشیدالدین : مطلوب کل‌طالب من کلام امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ازروی نسخهٔ خطی . سعی و اهتمام میر جلال‌الدین حسینی ارموی محدث. تهران ۱۳۴۸ . وزیری. ۵۰ ص

متن کلام حضرت امیر همواره بسیار مشهور و ترجمه وشرح رشیدالدین وطواط نیز بین ادبا معروف بود. ولی لازم بود که دانشمندی آن را به چاپ برساند . خوشبختانه آقای محدث که ازعشاق ادب دینی شیعی به زبان فارسی می‌باشد این متن را به چاپ رسانیده‌اند .

لغت وزبان

ذوالنور، ر. : دستور پارسی درصرف ونحو زبان پارسی- [تهران، ارغنون، ۱۳۴۸] وزیری- ۳۲۸ ص.

فرشیدورد ، خسرو: دستورامروزشامل پژوهشهای تازه‌ای در صرف و نحو فارسی‌معاصر با اشاراتی به فارسی قدیم وزبان محاوره . [تهران ، صفی‌علیشاه ، ۱۳۴۸] رقعی- ۴۴۰ ص .

هرقدرکه دستورزبان فارسی نوشته می‌شود بازرفع احتیاج نمی‌شود ودر هرکدام ازآنها نکته‌ها ودقتهای نوین دیده می‌شود .

آقای فرشیدورد که ازسالها پیش در مباحث دستوری کار کرده و مقالات

متعدد منتشر کرده است اکنون توفیق انتشار یك دستور زبان مفصل وکامل‌یافته ومنبعی دیگر بر کتب این‌رشته افروده است

فرشیدورد، خسرو: عربی درفارسی . چاپ دوم . تهران،طهوری [۱۳۴۸] وزیری، ۱۹۳ ص

قریب، محمد: واژه نامهٔ نوین . [تهران] نیاد [۱۳۴۸] حسی.۱۳۲۶ص.
بنا برفهرستی که مؤلف ازمراجع کارخود داده این فرهنگ را از روی سی ودولغتنامه قدیم‌وحدید تدوین کرده است .

ادبیات معاصر ایران

اخوان‌ثالث ، مهدی: ارغنون . چاپ دوم [تهران] مروارید ، [۱۳۴۸] رقعی - ۳۱۰ ص.
مجموعهٔ اشعارشاعر به روشهای قدیم است. شاعر درشعرسنتی‌دستی قوی دارد ودرشعر نو ازمبتکران وصاحب مکتبان است .

اخوان‌ثالث ، مهدی: بهترین امید . برگزیدهٔ عقیده ونثر وشعر. [تهران. رورن ، ۱۳۴۸] رقعی. ۳۱۹ ص.
به اصطلاح قدیمی‌ها منتخب آثارشاعرست .

اخوان‌ثالث، مهدی (م.امید): پائیز درزندان ، [تهران]. روزن[۱۳۴۸] رقعی . ۱۰۳ ص.
مجموعه اشعار سالهای اخیرشاعرست . شاعراشعاری دیگری‌هم داردکه درزندان سروده ودرمجموعه‌های دیگراوآمده است . اما حدیث این‌بارزندان رفتنش‌دیگرست وشعرهم به اسلوبی واشاراتی دیگر .
م . امید استادی است درشعر به اسلوب نو ونیز کهن .

امیرشاهی، مهشید: بعد از رورآخر. (مجموعهٔ داستان) [تهران،امیرکبیر. ۱۳۴۸] رقعی ، ۱۶۴ ص.

باختری، هوشنگ: قیام‌بابك (نمایشنامهٔ تاریخی) [تهران، روزن،۱۳۴۸] رقعی . ۱۶۸ ص.

تیفوری، فرشته: خط تیره . تهران . مرجان. [۱۳۴۸] رقعی. ۷۹ ص.

مجموعهٔ اشعار نوسرود فرشتهٔ تیغوری است.

دو دانگه، علی اکبر : لحظه‌ها وشعرها. [تهران، ۱۳۴۸] رقعی. ۱۶۷ص .
مجموعه قطعات، شعرهای آزاد وغزلیات است.

سروش، احمد : درای حودفروشان. تهران. عطائی [۱۳۴۸] رقعی. ۲۳۷ص.
مجموعهٔ اشعار ونوشته‌های ادبی احمد سروش است

شکوهی ، مهرزاد : ... و تا حورشید... تهران. مرحان. [۱۳۴۷] رقعی. ۱۸۲ص.
مجموعهٔ نمایشنامه است.

گلستان ، ابراهیم : مـد ومه (سه‌داستان). [تهران] رورن [۱۳۴۸] رقعی . ۲۰۷ ص.

هنرمندی ، حسن : هراس درصد ویك قطعه (دفتر اول ودوم) چاپ‌دوم با ۵۴ قطعه افزوده . تهران. روار. رقعی. ۲۶۵ص. •

ادبیات خارجی

تارلان، علی‌نهاد: محمدعاکف ارسوی. ترحمه وتنظیم کاظم‌رحوی (ایرد) . تهران. ۱۳۴۸. وزیری. ۲۷۸ص (مؤسسهٔ فرهنگی منطقه‌ای، نشریهٔ شمارهٔ ۱۶)
محمد عاکف ارشعرای سیار مشهور ترك ومتوفی در۱۹۳۶ است و در بیداری ملت ترك وطم اشعار مبهنی قادربود. عده‌ای اراشعار درترحمه توسط آقای رجوی به‌نظم فارسی نقل شده است

تومانیان ، هوهانس : یادنامه به‌مناسبت یکصدمین‌سال تولدهوهانس توما نیان شاعر بزرگ (۱۹۲۳-۱۸۶۹). [تدوین وترحمهٔ نادر نادرپور، ه. ا. سایه] تهران [بنیاد ادبی برادران طوماسیان، ۱۳۴۸] وزیری بزرگ. ۶۳ص.
مجموعه‌ای است ازترحمهٔ چند شعر شاعر به‌انضمام نقاشیهای زیبائی که برای اشعارکشیده شده.

دیکنز ، چارلز : داستان دوشهر . ترحمهٔ ابراهیم یونسی بانه‌ای . [تهران، جاویدان باهمکاری فرانکلین. ۱۳۴۷] رقعی. ۴۳۶ ص

کاپوت ، ترومن: به‌حونسردی، ترجمهٔ باهرهٔ راسخ. تهران [سازمان‌کتابهای جیبی باهمکاری فرانکلین، ۱۳۴۷] رقعی . ۳۴۵ص

کریستلر، آرتور: از ره رسیدن و بازگشت. ترجمهٔ مهرداد نیلی. [تهران، سازمان کتابهای جیبی، ۱۳۴۷] رقعی. ۲۸۷ص.

کتابی است عمیق وترجمه هم زیبا وخوش نثر.

گریگوری، دیك: داستان یك سیاه پوست. ترجمهٔ سودابهٔ دهدشتی. تهران سازمان‌کتابهای جیبی [باهمکاری فرانکلین] ۱۳۴۷. رقعی. ۳۰۰ ص.

تحقیقات تاریخی

آریان، قمر: کمال‌الدین بهزاد [تهران] وزارت فرهنگ و هنر، [۱۳۴۷] وزیری. ۱۰۳ص.

رساله‌ای است دراحوال وبحث هنری راجع به‌کمال‌الدین بهراد نقاش چیره دست دورهٔ تیموری.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن: خلسه مشهور به خوابنامه. بکوشش محمود کتیرائی. تهران. طهوری [۱۳۴۸] وزیری. ۱۴+۲۳۸ص (زبان وفرهنگ ایران، ش ۵۶).

خلسه یك‌بارچاپ شده بود وبکلی‌کمیاب بود وحتماً بایست طبع‌جدیدی ازآن بشود آقای‌کتیرائی این‌خدمت‌ارجمند را باتمام رسانیده وکتابفروشی طهوری‌که درچاپ آثارمربوط به‌زبان وفرهنك ایران علاقه‌مندست آن‌راچاپ کرده است.

اعتماد مقدم، مهدی: شرح حال خاندان اعتماد مقدم [تهران، ۱۳۴۸] رقعی. ۱۷۰ص

شجره مانندی است از خاندان اعتماد مقدم از زمان بزرگ خاندان آنها صاحب‌الدوله الی‌حال وتاریخچه نقل آن خانواده ازمراغه نیز در ابتدا آمده‌است

اقتداری، احمد: آثار شهرهای باستانی سواحل وجزایر خلیج فارس و دریای عمان. تهران، انجمن‌آثار ملی، ۱۳۴۸. وزیری. ۱۱۳۶ص (سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملی، ش ۶۵).

دراین کتاب‌که مؤلف درتدوین آن به سفرهای متعدد رفته و زحمات بسیار کشیده وعکسهای زیادی برداشته است وصف وشرح بیست وشش شهرقدیم که‌آثاری مخروبه ازآنها اکنون برجای مانده است دیده می‌شود.

دامنهٔ کار مؤلف دانشمند ومطلع ازبندر دیلم تا بندرچاه‌بهارست .

امام شوشتری ، محمدعلی : ایران گاهوارهٔ دانش وهنر. هنر موسیقی روزگار اسلامی. [تهران، وزارت فرهنگ وهنر، ۱۳۴۸] وزیری. ۱۶۳ص.

این کتاب درشش گفتار ومتضمن اطلاعاتی مفید درباب تاریخ موسیقی ایرانی واستعمال لغات مربوط به‌این هنر ازربان فارسی درزبان عربی است.

باستانی پاریزی ، محمد ابراهیم : سیاست و اقتصاد عصرصفوی . تهران. صفی‌علیشاه. ۱۳۴۸. رقعی. ۴۳۳ص.

این کتاب ازکارهای با ارزش باستانی پاریزی است. سلیقهٔ باستانی در تاریخ نویسی هم اتکاء به کتب ومآخذ درجه اول است وهم نقل اقوال واخبار وروایات عامیانه ومنقول درکتب دست دوم. مطالب‌را بالطف وزیبائی وشیرینی بهم خلط ومزج می‌سازد وخواننده‌را به‌دنبال خود می‌کشد واگر درقصهٔ‌زمان صفوی مطلبی هم در بارهٔ عصر داریوش یا زمـان خودمان ببینید عجبی دست نمی‌دهد .

باستانی پاریزی ، محمد ابراهیم : شاه منصور (پهلوان‌گررهمده‌من). تهران. ابن‌سینا [باهمکاری فرانکلین ، ۱۳۴۸] رقعی. ۱۹۷ ص. (کتاب جوانان برای آشنائی بافرهنگ‌وتمدن سرزمین ایران. ش۱۵).

مؤلف دربن کتاب سرگذشت و سرنوشت عبرت‌انگیز خاندان آل مظفر وبطور اختصاص شاه منصور را به قلم ظریف ونکته‌یاب خود بیان کرده است .

بینا، علی‌اکبر: تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران ازمعاهدهٔ ترکمانچای تا عهدنامهٔ صلح پارس. جلد دوم. تهران، دانشگـاه تهران. ۱۳۴۸. وزیری. ۲۹۸ص (انتشارات دانشگاه تهران. ۱۴/۲‌الف—گنجینه تحقیقات ایرانی، ش۱۱/۲).

این جلد ازجلوس ناصرالدین شاه است تاعهدنامهٔ پاریس دربارهٔ فرخ خان امین‌الدوله که‌کارگردان کاربود سه‌کتاب نشر شده است که طبعاً درچاپ دوم این‌کتاب می‌تواند بسیار مفید واقع شود.

پاکروان، امینه: آغامحمدخان قاجار. ترجمهٔ جهانگیر افکاری [تهران، زوار باهمکاری فرانکلین، ۱۳۴۸] رقعی. ۲۹۹ ص .

سرگذشتی است ازآقا محمدخان سرسلسلهٔ قاجار.

تقی‌زاده، سیدحسن: سید جمال‌الدین اسدآبادی معروف به‌افغانی [و] تکمله

ازسدیدالسلطنه . [تبریز] سروش [۱۳۴۸] رقعی. ۸۰ص.

تجدید طبع مقاله‌های سیدحسن تقی‌زاده در مجلهٔ کاوه و کتاب «مردان خود ساخته» است

حکمت نژاد، رضا: مختصری دربارهٔ سر بهمرین و اررنده‌ترین فرشهـای دنیا . ویسبادن آلمان- ۱۹۶۹- رقعی. ۹۰ صفحه .

زاوش، محمد: کانی‌شناسی درایران قدیم [تهران] بنیادفرهنگ ایران[۱۳۴۸]، وزیری ، ۳۴۲ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ش ۷۲ - علم درایران، ش ۱۰).

این کتاب شرح و گزارش و معرفی علمی جدیدکتب جواهر نـامهٔ قدیم است .

مؤلف فهرستی‌هم ازلغات جواهر باالفاظ معادل فرانسوی آنها به دست داده است.

درمورد مآخذ ایشان حتماً باید به تحقیقات سه مستشرق‌که درین رشته کارکرده‌اند مراجعه‌کنند: روسکا، لوی، زیگل.

شیراز. سازمان جشن وهنر: دومقاله دربارهٔ موسیقی‌ایران. شیراز۱۳۴۸ رقعی، ۱۰۸ص (نشریهٔ شمارهٔ ۴).

عنوان‌مقالهٔ اول بقلم حسن مشحون نظری به‌موسیقی ضربی ایران است ومقالهٔ دوم بقلم داریوش صفوت دربارهٔ عرفان وموسیقی ایرانی.

ضیاء پور ، جلیل : پوشاك زنـان ایران از کهن‌ترین زمـان تا آغاز شاهنشاهی پهلوی [تهران] وزارت فرهنگ وهنر [۱۳۴۷] رحلی. ۲۲۱ص.

ضیاء پور ، جلیل : زیورهای زنان‌ایران ازدیرباز تاکنون [تهران،وزارت فرهنگ وهنر، ۱۳۴۸] رحلی. ۵۳۷ص.

تحقیقی‌است هنری‌وتاریخی ومردم‌شناسی ونمونه‌ای باارزش‌ازانتشارات وزارت فرهنك وهنر.

کانپوری، محمد عبدالرزاق: برمکیان (یحیی، فضل ، جعفر) یـا دور تعالی ازعصرطلائی اسلام ودستگاه خلافت عباسی. ترجمه و نگـارش سیدمصطفی طباطبائی و رام ه. بودراجا. [تهران] سالی [۱۳۴۸] رقعی. ۲۹۵ص.

گورس ، غلامرضا : هنرآبیـاری وسدسازی درایران بساستان . تهران ، سازمان ملی حفاظت آمار باستانی ایران . تهران، ۱۳۴۸. وزیری. ۷۱ص (سومین نشریه).

گیبون، ادوارد : انحطاط وسقوط امپراطوری‌روم. ترجمه ابوالقاسم‌طاهری [تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی. باهمکاری فرانکلین] ۱۳۴۷. وزیری ۶۲۳ص.

این ترجمه از روی ملخص تاریخ مشهور گیبون است که توسط فرانك بورن عملی شده است. کارهای ترجمه طاهری شسته ورفته است.

مدرس، محمدعلی : ریحانةالادب فی تراجم‌المعروفین بالکنیة اواللقب یا کنی والقاب. چاپ دوم. تبریز. [۱۳۴۸] وزیری. جلدهای ۳ و۴ و۵.

تجدید چاپ دنبالهٔ این‌کتاب بسیار سودمند ادامه دارد.

مظاهری، علی : زندگی مسلمانان در قرون وسطی. ترجمهٔ مرتضی راوندی [تهران. سپهر. ۱۳۴۸] رقعی. ۴۵۵.

کتابی است درموضوع اجتماع وچگونگی امور زندگی نزد مسلمانان قرون وسطی وایران هم ازآن جمله. آقای مظاهری باتوجه به‌مراجع‌متعدد این‌کتاب مفید را تألیف کرده وپس از بیست سال که از نگارش گذشته است توسط آقای راوندی که خود محقق درتاریخ ایران است به فارسی منتشرشد. توفیق هردو دانشمند را می‌خواهیم.

نکته‌ای که باید گفت آن است که تمام‌سنوات درین‌کتاب مسیحی وقیمتها به فرانك فرانسه است و چون کتاب برای فرانسوی زبانها تألیف شده است حق آن بود که هم‌سنوات وهم قیمتها برگردانده شده بود.

مهدوی، مصلح‌الدین : تذکرةالقبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان. [چاپ دوم] اصفهان. ثقفی. [۱۳۴۸] ۶۰۲ ص.

درین‌کتاب سودمند شرح احوال ۱۰۵۹ شخص‌که در اصفهان بوده ودر خاك آنجا مدفون شده‌اند درج شده و ازکارهای با ارزش برای مراجعات و تحقیقات است.

مهراز، رحمت‌الله : بزرگان شیراز. تهران، ۱۳۴۸. وزیری. ۵۴۰ص(سلسله انتشارات انجمن‌آثارملی، ۶۴)

مجموعه‌ایست دراحوال رجال وادبا وشعر وعرفای فارسی‌والتقاطی‌است ازمأخوذات ازکتب...

میر، محمد تقی : پزشکان نامی پارس. شیراز. دانشگاه پهلوی، ۱۳۴۸. وزیری. ۳۴۹ص (انتشارات دانشگاه پهلوی، ش۱).

کتاب سودمند و با ارزشی است و مؤلف ازمراجع متعدد نام و آثارافرادی را که ازپارس برخاسته وطبیب بوده‌اند دریں کتاب جمع آورده است.

ناظم‌الاسلام کرمانی : تاریخ بیداری ایرانیان. مقدمه. به‌اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی. [تهران] بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۸] وزیری. ۲۶۴ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ش۶۱ ـ منابع تاریخ وجغرافیای ایران، ۲۰).

این مجلد درحقیقت جلد دوم ازکتاب است و با این‌جلد تمام قسمتهایی که تاکنون چاپ شده‌بود تجدید چاپ شد و البته این‌چاپ تفاوتهای کلی با چاپهای اول و دوم دارد ومراقبت سعیدی سیرجانی موجب مزایای کنونی‌آن است .

کتاب یك جلد دیگر دردنبال دارد که قسمت چاپ نشدهٔ آن است و باید زحمات دوست دانشمند سعیدی‌سیرجانی را درپیداکردن اثر وچاپ کردن‌آن تبریك گفت

تصاویری که درکتاب چاپ شده‌است همه مناسب ودیدنی است . به‌جای تصویر حاج محمد حسن امین‌الضرب عکس پسرش حـاجی حسین‌آقا به‌چاپ رسیده .

نراقی، حسن : آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز. تهران ، انجمن‌آثار ملی [۱۳۴۸] وزیری. ۶۸۰ص (سلسله انتشارات انجمن‌آثار ملی، ۶۳).

دربخش گفتارست : کلیات، آثارباستانی قبل از اسلام، آثار وابنیهٔ تاریخی شهر درقرون اسلامی، آثار وابنیهٔ توابع شهرستان کاشان، آثار هنری‌وصنایع تاریخی، شهرستان نطنز.

اطلاعات مؤلف مورد اعتماد است خواه آنکه مأخود ازمآخذ وکتب و خواه مبتنی برمشاهدات باشد.

هرولد، کریستوفر : عصرناپلئون. ترجمهٔ احمد طباطبائی. تبریز. چهر[با همکاری فرانکلین] ۱۳۴۷. وزیری. ۹۱۱ص.

جغرافیا وسفرنامه

پورکریم، هوشنگ : الاشت زادگـاه اعلیحضرت رضاشاه‌کبیر . [تهران] وزارت فرهنگ وهنر [۱۳۴۸] رحلی. ۲۱۸ص.

کتاب نمونه‌ای است در روش تحقیق و شناخت یك ده ایـرانی. توفیق نویسندهٔ دانا را خواستاریم که این کار چون دیگر کارهای او دلخواه واستوار است .

جنیدی ، محمدجواد : چشمه‌های معدنی ایران. جلد اول [تبریز، ۱۳۴۸] وزیری. ۲۸۲ ص (انتشارات دانشگاه تبریز، ش ۲۸)

تحقیقات دکترجنیدی درباب چشمه‌های دارولی و معدنی ایران مبتنی برمشاهدات‌محلی‌وسفرهای دور ودراز ومتعدد ومراجع‌مکتوب است. این‌جلد به‌استانهای مرکزی ومازندران وگیلان وآذربایجان اختصاص دارد.

ژوبر، پ.ام. : مسافرت به ارمنستان وایران . ترجمهٔ محمود مصاحب . تبریز. چهر [باهمکاری فرانکلین ۱۳۴۷] رقعی. ۴۶۲ ص.

ژوبر نویسنده‌ای‌است که سفرنامه‌اش سه‌بار به‌زبان فارسی نقل شده‌است یك بار محمود هدایت (که مقدم است) ودیگربار توسط علیقلی اعتمـاد مقدم (درسلسلهٔ بنیاد فرهنك ایران) وسوم بار توسط محمود مصاحب واین دومترجم همزمان به‌این‌کار پرداخته‌اند

و کاش برای ترجمهٔ آقـای مصاحب فهرست جغرافیایی و انسانی تهیه شده بود.

ودیعی، کاظم : مقدمه بر روستاشناسی ایران. تهران. ۱۳۴۸. وزیری. ۲۴۰ص. (انتشارات مؤسسهٔ آموزش و تحقیقات تعاونی، ش۶).

نقاشی

خالقی، پرویز ناتل : پرده‌هائی ازشاهنامه. [تهران] بنیاد فرهنگ‌ایران. آبان ۱۳۴۶. وزیری بزرگ. ۳۵ ورق.

مجموعه‌ای است از ۳۲ محلس تصویرشاهنامه‌ای خطی‌متعلق به‌جناب‌امیر اسدالله علم. این‌شاهنامه در۹۷۱ به‌خط حاجی‌عزالدین‌بن ابراهیم استرآبادی نوشته شده‌است وچهل ودومحلس تصویر دارد.

مینیاتورها ازحیث رنگ‌آمیزی وحالت وشکل افراد قابل توجه هنرشناسان است وابتکار بنیاد فرهنك دراستخراج تصاویر و چـاپ جداگانه آن پسندیده .

دوهوسه، امیل : سفری به ایران. مجموعه‌ای از نقاشیهای لوئی امیل‌دوهوسه ۱۲۳۸-۱۲۳۶ [شمسی] ازمجموعهٔ منوچهر فرمانفرمائیان. تهران [۱۳۴۸] رحلی. ۱۶ص+۱۱۰ ورق.

مجموعه‌ای است بسیارنفیس ازنقاشیهائی‌که دوهوسه از عصر ناصرالدین شاه ازمردم ایران وبعضی مناظر نقش‌کرده‌است. دوهوسه متخصص مردمشناسی بود ودرنقاشیها توجه‌اش بیشتر برین معطوف بودکه اقوام مختلف‌را بشناساند.

نوشته برای کودکان

آقاربیع، ابوالحسن : کودکی‌که بتهارا می‌شکست. نقاشی م. جاوید[تهران امیرکبیر، ۱۳۴۸] وزیری بیاضی.

قصه ابراهیم است برمبنای اساطیرکتب قصص‌الانبیاء- نقاشیها زیبا ومتن دلپذیرست.

سلسام، می‌لی‌سنت : یک جای پا، دوجای پا. ترجمهٔ م.دولت‌آبادی [تهران] بانک صادرات ایران. [باهمکاری فرانکلین] ۱۳۴۸. وزیری خشتی. ۴۶ص.

کتاب زیبا وآموزنده‌ای است برای کودکان سالهای اول دبستان.

نسخهٔ جدید رباعیات خیام !

آقای مدیر، چند روز پیش مقاله‌ای در روزنامهٔ ساندی تایمز لندن نظرم‌را جلب کرد ، آنرا ترجمه کرده بضمیمه ارسال میدارم. شاید آنرا برای درج‌در مجله مناسب بیابید.

احمد بوئینی

دوسال قبل‌روبرت گریوز(Robert Graves) یکی ازشعرای‌معاصرانگلیسی و مردی بنام علیشاه با انتشار ترجمهٔ جدیدی‌از رباعیات خیام دردل‌دوستداران ادبیات فارسی‌شوروهیجانی برانگیختند. چه مدعی‌بودند که ترجمهٔ‌جدیدرباعیات خیام ازروی نسخهٔ خطی آن صورت گرفته که ازسال یکهزاروپانصد و پنجاه وسه میلادی‌باینطرف دراختیار خاندان شخصی بنام علیشاه قرارداشته و امروز وی وارث منحصر بفرد آنست .

وجود چنین سند گرانقدری‌دوست‌داران ادبیات فارسی وخاورشناسان را دچار شگفتی ساخت اما روبرت گریوز و علیشاه‌که دست به‌ترجمهٔ تازه‌ای از رباعیات خیام زده بودند مانع‌گردیدند که نسخه خطی رباعیات مورد مداقه قرار گیرد .

یکی ازشعرا و خاورشناسان‌معاصر انگلیسی بنام سرگرد بوئن که اولین بارنسبت به‌صحت نسخهٔ خطی موردبحث تردید پیدا کرده بود برای کسب‌حقایق به‌افغانستان‌وایران مسافرت کرد واینك پس ازبازگشت ازسفرطولانی خودپرده از این ماجرای ادبی بر گرفته است .

بوئن پس از آنکه جبال هندوکش در افغانستان را با اسب پیمود و ازاهالی چند دهکده درباره خاندان علیشاه استفسار کرد وباطلاب‌علم وادب‌مذاکره بعمل‌آورد وآرشیوهای‌مختلف رامطالعه کرد میگوید برخلاف آنچه که علیشاه و همکارش گریوز مدعیند ترجمهٔ جدید رباعیات خیام چیزی جز یك شوخی یا بدیگر سخن حقه‌بازی نبوده است .

درنوامبرسال۱۹۶۷یکی‌ازناشران انگلیسی بنام Cassell Company ترجمه تازه‌ای از رباعیات خیام انتشار داد ودرنهایت گستاخی مدعی شد که‌این اثرنوین مهمترین کشف ادبی در عصر حاضرست. ناشر دریك آگهی اغراق‌آمیز دیگرپیش‌بینی‌کرد که این‌اثرتازه درجهان ادبیات یك شور وعشق بیسابقه برپا خواهدکرد. روبرت‌گریوز همکار علیشاه وناشر این اثر جدید با یك نوع فروتنی که ویژهٔ اونیست درمقدمه‌ترجمه رباعیات خیام چنین نگاشت:

بنا بدرخواست عمرعلیشاه شاعر صوفی و استاد ادبیات فارسی‌که وارث قدیمترین‌ومعتبرترین نسخه‌خطی‌رباعیات

خیام‌است رباعیات‌را زیرنظارت او به نظم انگلیسی برگردانده‌ام. سپردن انجام این مهم بمن بزرگترین افتخار ادبی است که تاکنون نصیب من شده است.

کتاب حاوی ترجمهٔ جدید اشعار خیام چندان اطلاعی دربارهٔ اصل و یا محل نگاهداری نسخهٔ خطی بخوانده نمیداد در دیباچهٔ این اثر نوین آقای علیشاه فقط نوشت :

این ترجمه ازروی نسخه خطی قرن دوازدهم میلادی که صحت آن انکار ناکردنی است ووجود آن طی چندقرن محرز و مسلم گشته بعمل آمده است . روبرت گریوز اطلاعات مختصری بخوانندگان داد بویژه وقتی نوشت: ادریس‌شاه برادر ارشد عمر علیشاه تعریف می کند که جد در جد او بنام خان جانفشان خان برای سنجش صلاحیت مریدان تازه در قلمرو حکومت خود درهندوکش از نسخهٔ یاد شده رباعیات خیام استفاده میکرد.

با مقالاتی که گریوز و علیشاه در جراید منتشر ساختند و بامصاحبه‌هائی که بعمل آمد اطلاعات دیگری در اختیار علاقمندان قرار گرفت . از جمله فاش ساختند که نسخهٔ خطی رباعیات خیام هنوز نزد یکی از بستگان سالخوردهٔ علیشاه درافغانستان نگاهداری میشود . روبرت‌گریوز حتی‌دریك مصاحبه گفت: این پیر مرد هشتاد ساله که اینك مالك نسخهٔ خیام است از نشان دادن آن ابا می‌ورزد. البته پیرمرد بیچاره از اینکه مورد اعتراض عده‌ای ابله و کودن قرار میگیرد ناراحت میشود .

سرگرد بوئن مدت پانزده‌سال در کشورهای‌هندوستان‌وایران انجام‌وظیفه کرده و سه مجموعه ازترجمه‌های خود از آثار شعرای ایرانی ازجمله‌منتخبات تازه‌ای از ترجمهٔ رباعیات عمرخیام را منتشرساخته است . وی دراولین‌انتقادی که از ترجمه روبرت گریوز و علیشاه بعمل آورد تصریح کرد که بنظراو نسبت بمبدأ ومنبع اعتبار نسخه خطی‌رباعیات خیام باید بادیدهٔ تردید نگریست.

درباطن دربسیاری ازخاورشناسان انگلیسی عقیدهٔ عدم صحت وجود نسخه خطی قوت گرفت اما یگانه راه اثبات عدم صحت‌ادعای علیشاه وروبرت گریوز دیدار ازمشرق زمین‌بود. سرگردبوئن هنگامی‌که تصمیم خود را بمرحلهٔ عمل درآورد و اقدام بمسافرت کرد روبرت گریوز درهفته نامه لایف آتلانتیك طی مقالهٔ زننده‌ای بـه منقدان چنین حمله کرد: زمانی که نسخهٔ خطی ارائه داده شود هرفرد انگلیسی که خودرا درزبان فارسی متبحر و صاحب نظـر میداند و طاقت روبرو شدن با حقـایق را ندارد اجباراً بایدکرسی استادی خودرا ترك گوید یا آنکه بروانپزشك مراجعه‌کند. سرگرد بوئن که دارای کرسی استادی نبود و قصدی هم نداشت که بنزد روان‌ـ پزشك رود عازم ایران وافغانستان شد.

سرگردبوئن بااستفاده‌ازدوسندمهم می‌توانست‌دراطراف‌معتبر بودن نسخه‌خطی خیام به‌بررسی پردازد. یکی‌وجودنسخهٔ

خطی جانفشان‌خان در افغانستان‌واقع در ناحیهٔ هندوکش که می بایست مهد پرورش علیشاه بوده باشد و دیگر آنکه از تبلیغات ناشر سرگرد بوئن دریافته بود که پنهان ناحیه‌ای در پانزده کیلومتری کابل باید مقرخاندان‌علیشاه باشد، یعنی‌محلی که‌احتمالا پیرمرد هشتاد ساله بزرگ‌خاندان درآنجا میزیست و سندرا درهمانجا پنهان کرده بود.

سرگردبوئن باصرف بیست‌وچهار روز درهندوکش در بارهٔ قضیه به‌تفتیش پرداخت و درنواحی کوهستانی با اسب طی طریق کرد وازنقاط مورد نظرچند بار دیدن بعمل‌آورد بدون‌آنکه آثاری از قلمرو احداد علیشاه بیابد تاچه رسد به آثاری [از خاندان ژنرال علیشاه.

سرگرد بوئن در بازگشت به کابل با سفیر افغانستان در دربار عربستان سعودی استـاد خلیل‌الله خلیلی شاعـر برحستهٔ افغانی و با عبدالحق واله سر-دبیر روزنامهٔ کاروان درکابل وهمچنین باسایردانشمندان‌ملاقات ومصاحبه کرد. همه گفتند جـانفشان خانی که علیشاه و گریوز اشاره میکنند چیزی جزجعل و ساخته و پرداخته تصورات نیست.

این مبارزهٔ سرگرد بوئن هنگامی کـه استاد خلیلی به وی گفت پیر مرد هشتادساله‌ای که گریوز ازآن نام‌میبرد زنده وسرحالست ودرشانزده کیلومتری کابل زندگی میکند نه درهندوکش‌شکل تازه‌ای بخود گرفت. بلافاصله ترتیب آوردن پیر مرد به کابـل داده شد تـا مصاحبه‌ای بـا او بعمل آید ملاقـات سرگرد بوئن باپیرمرد هشتاد ساله‌بنام میرحمال‌الدین‌وباصطلاح بزرك‌خاندان علیشاه ودست دادن‌آندو بایکدیگر بسی جالب بود اما سرگرد بوئن آنچه را که انتظارداشت بدست نیاورد. چه میر-حمال‌الدین گفت بـا عمر علیشاه یك خویشاوندی‌قدیمی‌دارد زیرا حدبزرگ آنان درپنج نسل بیش یکی‌بوده حبری ارنسخه‌خطی وپربها ویا علیشاه‌وگریوز ندارد، چیزی ازاین‌بابت نشنیده‌است و اصولا نمیداندعمرخیام‌کیست. مضافاً از وحودچنین گنجینه‌ای درخانوادهٔ‌علیشاه بی‌اطلاعست. گرچه گریوز این پیرمرد را مالك سلطنتی گنجینه توصیف کرده بود لیکن خود میرحمال‌الدین میگوید نزدیکترین تماس او بامقامات مملکتی موقعی صورت گرفت که مسئولیت‌مراقبت از اتومبیلهای نخست وزیر افغانستان‌به وی محول گردیده بود.

گریوز می‌پنداشت نسخهٔ خطی‌که ار روی آن رباعیات را ترحمه کرده نسخه‌ایست اصلی و معتبر. چنین بنظر میرسد که همکاران و ناشران این اثر نفیس ار اتهامات شدیدی‌که درین‌زمینه بآنان نسبت داده میشود واستادی آنان را پوچ و بی‌اساس حلوه‌گر ساخته است احساس شرمندگی نمیکنند.

یکی‌ارمدیران شرکت ناشراخیراً گفت بیست‌هرار نسخه ازاین اثرحدید بفروش‌رفته اینك برای چاپ‌دوم آماده

میشود. آقای علیشاه گفت درموقع خود یك سمپوزیوم ادبی تشکیل میگردد و طی‌آن نسخهٔ خطی قرن دوازدهم ارائه داده خواهد شد .

آخرین تلاشهایِ آقای گریوز در مورد این اثر تازه قابل تذکارست . وی درنامه‌ای که بیکی ازجراید نوشت گفت درخاتمه امر امیدوارست آن روز فرا-رسدکه آقای الول ساتن از وی پوزش طلبد. بویژه هنگامی که مدارك مربوط بدرستی سند جانفشان جان منتشر می-گردد

ترجمهٔ شاهنامه به زبان ژاپنی

... بنده امسال‌سه‌آثارفارسی را به زبان‌ژاپنی ترجمه‌کرده به دوجلدکتاب انتشار دادم. یکی از آنها ترجمه کامل قابوسنامه و چهار مقاله است و دیگری خلاصه شاهنامه است . برای تکمیل‌این خلاصه در حدود پنج سال طول کشید و بنده درطی‌این‌مدت خیلی‌زحمت کشیدم. بالاخره این خلاصه در این ماه انتشار یافت .

بنده‌ازجنابعالی صمیمانه تشکرمی-کنم‌که جنابعالی مرتباً بسیارگران بها کتاب و مجله فارسی را ارسال فرموده با مطالعات بنده مساعدت می‌فرمائید و علاوه براین درزمینهٔ ایران شناسی قدر کوشش ناچیز بنده‌را می‌شناسید . بنده این خلاصه شاهنامه رااز شاهنامه چاپ بروخیم ترجمه کردم. این‌خلاصه‌عبارت است از داستان زال ورستم وسهراب و سیاوش و بیژن و منیژه و شغاد . پس از اینها احوال و زندگانی فردوسی و توضیحات شاهنامه هم شامل است.

ت. کورویاناگی (توکیو)

وفات سید حسن تقی زاده

سید حسن تقی‌زاده روز هشتم بهمن ۱۳۴۸ وفات کرد. چون شمارهٔ دوم سال بعد به نشر مقالات در احوال و آثار او اختصاص یافته است درین شماره به همین یادآوری اکتفا شد.

وفات آقا بزرگ طهرانی

آغا بزرگ طهرانی مؤلف دانشمند کتاب کبیر الذریعة الی تصانیف الشیعة وفات کرد. آن مرحوم از روحانیون شهیر عالم تشیع درعراق بود ودانشمندی بسیار ارجمند.

درگذشت او را به فرزندانش (علینقی واحمد منزوی) تسلیت می‌گوئیم و شرح و احوالش را در شمارهٔ دیگر درج خواهیم کرد.

اهدای کتابخانهٔ رهی معیری

مرحوم رهی معیری درزمان حیات کتابخانهٔ خودرا که بالغ بر ۱۶۸۲ کتاب چاپی و۲۳ نسخهٔ خطی بود به کتابخانهٔ مجلس شورای ملی واگذار کرد. ازین کتابخانه فهرستی توسط خانم فخری راستکاری تهیه‌شد ودرمحلسی که‌ازطرف کتابخانه در بزرگداشت رهی برگذار گردید توزیع شد.

اهدای کتابخانهٔ عبدالحسین بیات

قسمتی ازکتابخانه‌ای‌که از مرحوم عبدالحسین به‌جای ماند به‌اهتمام‌وتوجه آقای سپهبد فرج‌الله آق اولی از طرف ورثه به‌کتابخانهٔ انجمن‌آثارملی‌واگذار شد. کتابهای اهدایی بالغ بر ۲۵۱۴ جلد چاپی و۲۶۰مجلد خطی است.

مرحوم بیات دارای نسخه های خطی ممتازی بود که آقای‌احمد گلچین معانی فهرست عده‌ای ازآنهارا درزمان حیات آن مرحوم نوشته بود و در جلد ششم نشریه نسخه های خطی دانشگاه تهران به‌چاپ رسانیده است و امیدست که نسخ ممتازخطی اونیز دردسترس‌قرار گیرد.

دماوند

(نشریهٔ جدید)

نشریه‌ای است کوچک وزیبا که هر چند یکبارتوسط انجمن فنلاند وایران درشهر هلسینکی نشر می‌شود و مقالات آن بقلم مستشرقین آن کشورست .

فهرست مندرجات مجله‌های علمی وعلوم اجتماعی

نشریه‌ای است حاوی عکس صفحهٔ فهرست مندرجات مجله‌های جدی فارسی درزمینه‌های علمی وجز آن. مثل سخن، راهنمای کتاب، حقوق امروز، دانشمند، یغما، ارمغان... این نشریه توسط مرکز اسناد ایران وابسته به‌وزارت علوم تهیه ونشر می‌شود.

مجلهٔ تحقیقات ایرانی

Iranian Studies

مجله‌ای است که هرسه ماه یکبار توسط انجمن مطالعات ایرانی مرکب از جمعی از ایرانیان مقیم آمریکا و آمریکائیان ایرانشناس چاپ می‌شود مقالات این مجله به زبان انگلیسی است و از لحاظ تحقیقات و مطالعات ایرانی با انتشار شش شماره که از آن منتشر شده است مقام خود را نمایانده است .

تورخان گنجه‌ای درتهران

هموطن عزیز و دانشمند ما آقای تورخان گنجه‌ای که ازسال ۱۳۲۱ تاکنون دربلاد اروپا به تحصیل و تحقیق وتعلیم مشغول بوده به ایران بازگشت تاچندماهی در وطن خود به تحقیق و تتبع علمی بپردازد . تورخان اکنون استاد زبان ترکی دردانشگاه لندن(مدرسهٔ مطالعات شرقی) است وتألیفات اوعبارت است از:

- Il canzoniere persiano di Nauā'ī. *AIUO*, 4 (1952).
- Uno scritto apologetico di Ḥusain Mīrzā, sultano del Khorāsān, *AIUO*, 5 (1953).
- Zur Metrik des Yūsuf u Zulaiḫā von Šayyād Ḥamza, *Ural-Alt. Jbb.* 27 (1955).
- Il Muḥabbat-nāma di Ḫōrazmī, *AIUO*, 6 (1954-56).
- Überblick über den vor - und frühislamischen turkischen Versbau, *Der Islam*, 33 (1957).
- Il Muhabbat-nāma di Ḫōrazmī. Traduzione con note introduttive, *AIUO*, 7 (1958).
- Über die turkischen und mongolischen Elemente in der persischen Dichtung der Ilchan-Zeit, *Ural-Alt. Jbb.*, 30 (1958).
- Il lessico del Muḥabbat-nāma, *AIUO*, 8 (1958).
- Il Canzoniere di Šāh Isma'īl Haṭā'ī, Rome, 1959
- Note on an unknown poem of 'Ḥaidar in Uighur characters, *A Locust's Leg Studies in honour of S H. Taqizadeh*, London, 1962.
- Note on the colophon of the Laṭāfat-nāmā in Uighur characters from the Kabul Museum, *AIUO*, 14 (1964).
- The Nawrūz-nāma and a Turkish proverb, *Der Islam*, 42 (1966).
- Navā'ī on rhyme in Turkish, *RO*, 30 (1966).
- The prosodic structure of an Old Turkish poem, *W. B. Henning Nemorial Volume*, London, 1970.
- Navā'ī's poems in the Persian verse translation of Sā'il, *CAJ*, 13 (1970).
- Pseudo-Khaṭā'ī, *V. Minorsky Menorial Volume*, Cambridge, 1970.
- The Laṭāfat-nāma of Khujandī, *AIUO*, 14 (1970).
- The genesis and definition of a literary composition : Dah-nāma (ten love - letters), *Der Islam*, 46 (1970).
- Was Muhammad Al - Samarqandi a polyglot poet? *Turk dili...*, 18 (1970).

مرکز آماده سازی کتاب تهران

مرکز آماده سازی کتاب تهران در مهرماه ۱۳۴۷ از طرف وزارت علوم و آموزش عالی تأسیس شد این نخستین مرکز آماده سازی کتاب در آسیاست و هدف آن انتخاب، تهیه وفهرست نویسی کتاب با اصول کتابداری نوین جهت کتابخانه‌های ایران است مرکز آماده سازی کتاب وظیفه دارد با استفاده از متخصصان رشتهٔ کتابداری و به کاربردن ابتکارات جدیدی که در مورد خدمات کتابخانه درکشورهای خارجی بوجود آمده است ، به کتابخانه‌های ایران و پیشرفت خدمات آنها کمك کند . کادر تخصصی مرکز عبارتند از گروه کوچکی از کتابداران متخصص که در کادر خود تجربهٔ طولانی دارند و خدمات خودرا از طریق مرکز آماده‌سازی کتاب دراختیار کتابخانه‌های ایران که به‌سرعت درحال رشدهستند می گذارند. مؤسسات آموزشی و کتابخانه‌ها میتوانند از کمکهای مرکز درزمینه‌های مورد احتیاج خود استفاده کنند مرکز آماده سازی کتاب، کتاب‌شناسی‌های بین‌المللی، ملی، و رشته‌ای ودیگر منابع اطلاعات انتشاراتی را از کشورهای مختلف گردآوری می کند و به‌این ترتیب می‌تواند درامر انتخاب و تهیهٔ کتاب برای مشتریان خود به‌نحوی ثمربخش وبا اصولی صحیح انجام‌وظیفه کند هم‌اکنون روابط بسیار نزدیکی با ناشران‌داخلی‌وهمچنین ناشران‌خارجی درتمام شهرهای‌بزرگ دنیا برقرارشده است بااستفاده ازین‌روابط مرکز آماده سازی‌کتاب با ناشر یا فروشنده‌ای که بیشترین تخفیف را قایل شود وسفارشها را باسرعت بیشتری انجام دهد تماس برقرار می کند.

درطبقه‌بندی وفهرست‌نویسی کتاب تازه‌ترین روشها وسیاستهای بین‌المللی انتخاب می گردد. قواعد فهرست‌نویسی جدید انگلیس ـ آمریکا برای کتابهای خارجی برگزیده شده است و برای فهرست نویسی کتابهای فارسی نیز همین قواعد بامشخصات کتابهای فارسی تطبیق داده می‌شود. برگه‌های چاپی کتابخانهٔ کنگرهٔ آمریکا وکتابشناسی ملی‌انگلیس و نیز برگه های چاپی کتابهای فارسی توسط خود مرکز ، برای کتابخانه‌های ایران تهیه می‌شود . فهرست سر عنوان موضوع کتابخانهٔ کنگرهٔ آمریکا وفهرست موضوعی «سیرز» برای موضوع گذاری کتابها ، و جدول طبقه بندی کتابخانهٔ کنگرهٔ آمریکا وجدول طبقه‌بندی‌دهدهی دیویی برای طبقه‌بندی کتابها به‌کارمی‌رود بنابر این مشتری می‌تواند فهرست موضوعی و جدول طبقه‌بندی مورد نیاز خودرا انتخاب کند. جیب برگهٔ کتاب برگهٔ موعد ، روکش کتاب،مهرمالکیت کتاب و نیز روکشهای پلاستیکی شفاف برای تمام کتابها تهیه می‌شود تا به این

ترتیب برزیبایی و دوام کتابهـا افزوده شود.

مرکز آماده‌سازی کتاب درکار تهیهٔ فهرست واحـدی از مجموعه کتابهای کتابخانه‌های ایران است و بزودی آن را به صورت کتابی منتشر خواهد کرد . انتشار این کتاب امر مبادلهٔ اطلاعات ، وامانت بین کتابخانه‌ها را تسهیل خواهد کرد.

مرکز آماده سازی کتاب همچنین دارای وظایف آموزشی است وکارمندان ارشد آن درمدرسهٔ کتابداری دانشکدهٔ علوم تربیتی دانشگـاه تهران تدریس می‌کنند. مرکز آماده سازی کتاب کارـ آموزانی را که ازطریق مدرسهٔ کتابداری جهت کارآموزی و فراگرفتن روشهای جدید فهرست‌نویسی و طبقه‌بندی وسایر مسائل مربوط به آماده سازی کتاب باین مرکز اعزام می‌شوند تعلیم خواهدداد.

خدمات مرکز درحال حاضر مجانی است، ولی بهای کتاب و هزینهٔ پستی و حمل وبسته‌بندی آنها بایستی از طرف کتابخانهٔ سفارش دهنده پرداخت‌شود . بزودی برای خدمات مرکز نرخی‌در نظر گرفته خواهد شد.

مرکز اسناد ومدارک علمی ایران

مرکز اسناد ومدارک علمی‌ایران‌در مهرمـاه ۱۳۴۷ توسط وزارت علوم و آموزش عالی تأسیس گردید. هدف این مرکز، گرد آوری تازه‌ترین اطلاعات علوم اجتماعی و علوم برای استفـاده دانشمندان واستادان و محققان ایرانی است . این مرکز ، یکی از مهمترین واحدهای وزارت علوم وآموزش عالی جهت نیل به‌هدفهای انقلاب سفید است.

مرکز اسناد ، تازه‌ترین اطلاعات موجود دردنیارا فراهم آورده ودراختیار پزشکان، داروسازان، مهندسان، متخصصان فنی، کشاورزان، حقوقدانـان، جامعه‌ـ شناسان ودیگر محققان قرارمی‌دهد، و بنابرتقاضای مراجعه‌کنندگان، به تهیهٔ شرح حالهای موضوعی، فتوکپی مقالات علمی، ترجمهٔ مقالات اززبانهای خارجی می‌پردازد، وجهت استفادهٔ کامل مراجعه کنندگان ، علاوه بر آنکه قرائتخانهٔ مجهزی باقفسهٔ بازبوجودآورده‌وکتاب به‌امانت می‌دهد. باهمکاری بخش «امانت بین کتابخانه‌ها » ، کتابهایی را که در مرکزاسناد موجود نیست، ازکتابخانه‌ـ های دیگر ایران به امانت میگیرد ودر اختیار مراجعه کنندگـان می گذارد .

مرکزاسناد برای اولین بار درایران ، سرویسی برای فراهم آوردن اطلاعات مورد نیازانفرادی مراجعان دایر نموده است، ونیز، مراجعان‌میتوانند از«بخش مراجعه»ی مرکز اسناد به‌وسیلهٔ نامه یا تلفن (به‌هزینهٔ مرکز اسناد) یا مراجعهٔ شخصی استفاده کنند .

ازمجموعهٔ نوجوانان

کارآگاهان جوان

داستان خانوادهٔ درجهٔ یکی‌است که به چاشنی حوادثی چند دلنشین‌شده است. پنج کودك خوشبخت که به یك خانه قدیمی واقع در جنوب انگلستان که برای گذراندن تعطیلات به‌آنجا رفته بودند، یك‌راه سری‌را که به‌غار قاچاقچیان منتهی‌می‌شد، پیدامی‌کنند ویك کشتی‌شکسته‌ای درساحل که‌آن‌نیز مرموز به‌نظر می‌رسید وحوادث‌مربوط به‌اینها، همه مطالبی‌است که درجذابیت وگیرایی این داستان تاثیر فراوان دارد.

دراین‌کتاب روحیات و احساسات بچه‌ها ومناسبات میان‌آنها به طـرز جالبی بازندگی واقعی مطابقت دارد .

مراکز فروش :

خیابان پهلوی ـ نرسیده به میدان ولیعهد

ساختمان بنیاد پهلوی

خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۲۰

خیابان‌شاهرضا مقابل‌دانشگاه‌تهران

تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

ازمجموعهٔ معارف عمومی

مثلثها

تألیف هنری . م . نیلی　　　　ترجمهٔ ابوالقاسم قربانی

شاید شما به‌این نکته توجه ندارید کـه بدون مثلثها زندگی شما بسیار ناراحت خواهد بود !

گذشته از این شما در حل مثلثها متخصص هستید و در این کار چنان تخصص دارید که مدام ، بی‌آنکه دربارهٔ آن فکر کنید ، آن را انجام می‌دهید!

هنگامی که به چیزی نگاه می‌کنید سرگرم حل کردن مثلثها هستید !

اگر این گفته موجب تعجب شما می‌شود حق‌دارید که دلیل آن‌را بپرسید و پاسخ آن را بدانید .

این کتاب به زبانی ساده و روشن پاسخ شمارا می‌دهد و همهٔ آن مسائل را برشما ثابت می‌کند .

انحصار فروش

خیابان پهلوی ـ نرسیده به میدان ولیعهد
ساختمان بنیاد پهلوی
خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲
خیابان شاهرضا مقابل دانشگاه تهران
تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

ازمجموعهٔ معارف عمومی

تربیت نیروی انسانی

برای بازرگانی وصنعت

تألیف
ویلیام مک‌هی ـ پل‌ته‌یر

ترجمهٔ
دکتر غلامرضا کیانپور

این کتاب راهنمای ارزنده وسودمندی است برای ادارهٔ صحیح سازمانهای تجاری وصنعتی .

یکی ازمهمترین مسائلی که مدیر کارآمد ولایق باید درنظر بگیرد تعلیم وآموزش کارکنان وافزارمندان وتنظیم برنامه‌های کارآموزی یك دستگاه تجاری وصنعتی است .

امیدست مطالعهٔ این کتاب سودمند، که به زبانی ساده و سلیس به فارسی برگردانده شده‌است. مورداستفادهٔ مدیرانی که بارمسئولیت اجرای برنامه‌های کارآموزی رابه دوش دارند قرار گیرد و آنان را در ایفای وظایف سنگین و خطیری که دارند راهنمائی ویاری نماید .

مراکز فروش :
خیابان پهلوی ـ نرسیده بمیدان ولیعهد
ساختمان بنیاد پهلوی
خیابان سپهبدزاهدی شمارهٔ ۱۰۲
خیابان شاهرضا مقابل دانشگاه تهران
تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷

کلبهٔ جهان‌نگار کتاب

۲- زبانشناسی (زبانها و لهجه‌های ایرانی)
۳- دستورزبان فارسی
۴- ادبیات معاصر ایران
۵- تحقیقات ادبی مربوط به ایران دوره اسلامی
۶- باستانشناسی وهنر
۷- تاریخ وجغرافیای تاریخی پیش از اسلام
۸- تاریخ وجغرافیای تاریخی دورهٔ اسلامی
۹- مردمشناسی وفرهنگ عامه
۱۰- دین وعرفان وفلسفه
۱۱- تاریخ علوم
۱۲- کتابشناسی ونسخه‌شناسی

محققانی که درهریك ازشعب دوازده گانه بالا شرکت می‌کنند مقاله‌ای تحقیقی در آن زمینه در کنگره قرائت خواهند نمود. این مقالات باید قبل از مرداد ماه ۱۳۴۹ به دبیرخانه کنگره تحویل شود

برگذاری این نخستین کنگره ازطرف دانشگاه تهران برعهده دانشکده ادبیات وعلوم انسانی و کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران گذاشته شده است

دبیرخانهٔ کنگره ازهم اکنون جهت تنظیم وترتیب امور تشکیل می‌گردد و برای تشویق محققان ایرانشناس بشرکت در این کنگره به طرق مختلف اقدام خواهدکرد.

علاقه مندان نامه‌های خود را به نشانی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ارسال دارند.

مرکز اسناد، درحال حاضر بسرعت مشغول تهیهٔ مجموعهٔ بزرگی از کتابهای علمی و علوم اجتماعی است که درحدنهایی به صورت کتابخانهٔ ملی علوم و علوم اجتماعی ایران درخواهد آمد. این مجموعه، شامل کتابها و مجلات علمی و علوم اجتماعی به زبانهای فارسی و خارجی خواهد بود. مرکز اسناد با دیگر کتابخانه‌ها و مراکز اسناد ایران همکاری نزدیك داشته و آنان را دربهبود خدمات وغنی ساختن مجموعه‌شان یاری میکند. جهت تأمین نیازمندیهای دانشمندان ایرانی، ازنظر دسترسی به آن سلسله منابع که در ایران وجود ندارد، با کتابخانه‌ها ومراکز اسناد ومدارك علمی کشورهای دیگر تماسهایی گرفته شده است، تا بتوان درمواقع لزوم ازامکانات آنها استفاده کرد. برای بهره‌مندی از امکاناتی که عضویت درمجامع بین‌المللی بوجود می‌آورد، مرکز اسناد تاکنون به‌عضویت چندین جمعیت علمی بین‌المللی و اتحادیه‌های مراکز اسناد و مدارك علمی درآمده‌است. نشریات مرکز اسناد برای محققان و استادان و کتابداران ایرانی مفید خواهد بود. تاکنون نسخه‌های دستنویس راهنمای کتابخانه‌های ایران، راهنمای کتابفروشیهای ایران، راهنمای ناشران ایرانی، راهنمای مجلات و روزنامه‌های ایران تهیه شده‌است، و نیز، مرکز اسناد در کار گردآوری فهرست واحدی از مجلات علمی وعلوم اجتماعی موجود درکتابخانه‌های ایران است. این نشریات، نخستین راهنما-های جامعی هستند که دراین زمینه‌ها در ایران تهیه می‌شود. بعلاوه، انتشار چند مجله در برنامهٔ کار مرکز اسناد قرار دارد. نخست مجله‌ای است حاوی چکیدهٔ مقالات علمی و علوم اجتماعی که در مجلات ایرانی انتشار می‌یابد، و دیگر مجله‌ای است حاوی فهرست مندرجات مجلات مهم علوم وعلوم اجتماعی ایران. این دو نشریه به‌محققان ودانشمندان ایرانی درآگاه‌شدن ازآنچه درایران می‌شود، کمك فراوان خواهد کرد. دیگر از نشریات مرکز اسناد، فهرست واحد کتابهای موجود درکتابخانه‌های ایران است. کارمندان تمام‌وقت و نیمه‌وقت بخش انتشارات مرکز اسناد به‌کار ترجمه و چکیده نویسی وفهرست کردن وپیراستن نوشته‌ها مشغولند. تقریباً نیمی از کارمندان مرکز اسناد دارای تحصیلات عالی دانشگاهی هستند وچندتن ازآنان دارای درجهٔ دکترا می‌باشند و حداقل با یك زبان خارجه آشنایی کامل دارند.

برای انجام هدفهای بالا، ازروش-های جدید اداری ومدیریت، تجزیه و تحلیل روش، روشهای جدید انتخاب کارمند واداره امورمالی استفاده میشود، ونیز تجهیزات ومواد جدید فراهم می-گردد. مرکز اسناد ومدارك علمی ایران برای اولین بار ماشین وخدمات ماشینی را درکتابخانه‌ها بکار خواهد گرفت و این خدمات را برای بازیابی اطلاعات

لازم در اختیار عموم کتابخانه‌های ایران خواهد گذاشت. برای آنکه مدارکی که در مرکز آماده میشود بصورت بهتری تهیه گردد، از ماشینهای تحریر الکتریکی استفاده میشود. مرکز اسناد همچنین دارای ماشین افست ـ برای تکثیر مدارك و ماشین پلی‌کپی وفتوکپی است، و نیز وسایل سمعی و بصری و پروژکتور های مختلف خریداری کرده است. برای تسریع ارتباطات بین‌المللی جهت دریافت مواد مورد لزوم از تلکس استفاده میشود، و ماشینهای دیگنه برای سرعت در کار ثبت نتایج جستجوهای کتابشناسی مورد استفاده قرار میگیرد. با کمك روشهای جدید مدیریت و همچنین استفاده از تجهیزات جدید، امید میرود مرکز بتواند از نظر کمی و کیفی گامهای بلندی در جهت خدمت به مراجعان بردارد.

نخستین کنگرهٔ ملی ایرانشناسی

شهریور ۱۳۴۹

تحقیقات ومطالعات مربوط بایران وفرهنك وتمدن آن درسالهای اخیر مورد توجه خاص محققان ودانشمندان ایرانی وخارجی درسراسر دنیا قرارگرفته است وامروز تعداد کسانی که درسراسر جهان بدین کار اشتغال دارند بسیار زیادند و تنها دانشمندان ایرانی که در زمینه‌های مربوط بفرهنك وتمدن ایران‌زمین در ایران و خارج از ایران مشغول تحقیق هستند ازسیصد متجاوزاند.

به همین مناسبت دانشگـاه تهران برای آنکه محققان مدتی‌کوتاه به دور یکدیگر جمع شوند وازراه تعاطی افکار به نتایج جدیدتری برسند و از کارهای یکدیگر اطلاع یابند کنگره‌ای در سال آینده تشکیل خواهد داد تا ضمناً علاقمندان هم از بحث و گفتگوی آنان استفاده برند.

نخستین کنگرهٔ ملی‌ایرانشناسی در نیمه اول شهریور ماه ۱۳۴۹ تشکیل خواهد شد و امیدوارست که در سالهای بعد نیز بنا بر تصمیمی که در کنگره گرفته میشود هرسال یکبار چنین کنگره‌ای به وسیله یکی از دانشگاهها ومراکز علمی دیگر کشور تشکیل شود

افراد شرکت کننده در کنگره عبارت خواهند بود:

۱ـ محققان ایرانی اعم از اینکه در ایران ساکن باشند یا در خارج از ایران سکونت داشته باشند.

۲ ـ ایرانشناسان و دانشجویان خارجی دوره دکتری ادبیات که در ایران اقامت دارند

۳ـ دانشجویان ایرانی دوره‌های فوق لیسانس و دکتری دانشگاههای مختلف.

مدت انعقاد کنگره یك هفته است و کنگره دارای شعب زیر خواهد بود:

۱ـ جلسه عمومی

راهنمای کتاب

مجلهٔ زبان و ادبیات فارسی و تحقیقات ایران شناسی و انتقاد کتاب

نشریهٔ ماهانه انجمن کتاب ایران

صاحب امتیاز: دکتر احسان یارشاطر ، **مدیر مسئول :** ایرج افشار

نشانی : صندوق پستی ۱۹۳۶ ، طهران

تلفن : ٤٩٨١٥

مکاتبات به نام مدیر مسئول مجله ارسال شود

بهای اشتراک در ایران

۲۰۰ ریال (با پست عادی) ، ۲۴۰ ریال (با پست سفارشی)

بهای اشتراک در خارجه : ٦ دلار یا ٤٨٠ ریال

Rahnema-ye Ketab

A journal of Persian language and literature,
Iranian studies, and book reviews

Published by the Book Society of Persia

Editor: **E. Yar-Shater**
Associate Editor. **I. Afshar**

Annual subscription rate: 6 dollars

All inquiries to be addressed to the Associate Editor·

P O. Box 1936, Tehran, Iran

RAHNEMA-YE KET[illegible]

ol. 12. No. 11-12 Jan. - Feb. 1970

A MONTHLY JOURNAL OF THE BOOK SOCIETY OF PERSIA

Includes;

ARTICLES ON PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE

REVIEWS OF RECENT PERSIAN BOOKS

A CLASSIFIED BIBLIOGRAPHY OF RECENT PERSIAN BOOKS

REVIEWS OF BOOKS FROM ABROAD CONCERNING PERSIA

Editor : E. Yar-Shater

Associate Editor : I. Afshar

All inquiries to be addressed to the Associate Editor:

P. O. Box 1936,
Tehran, Iran

Annual subscription rate : 6 Dollars.

•••

Foreign subscribers should kindly send their order to our representative :
[illegible] Orientem St. Leonard - on - Sea
[illegible] Sussex, England